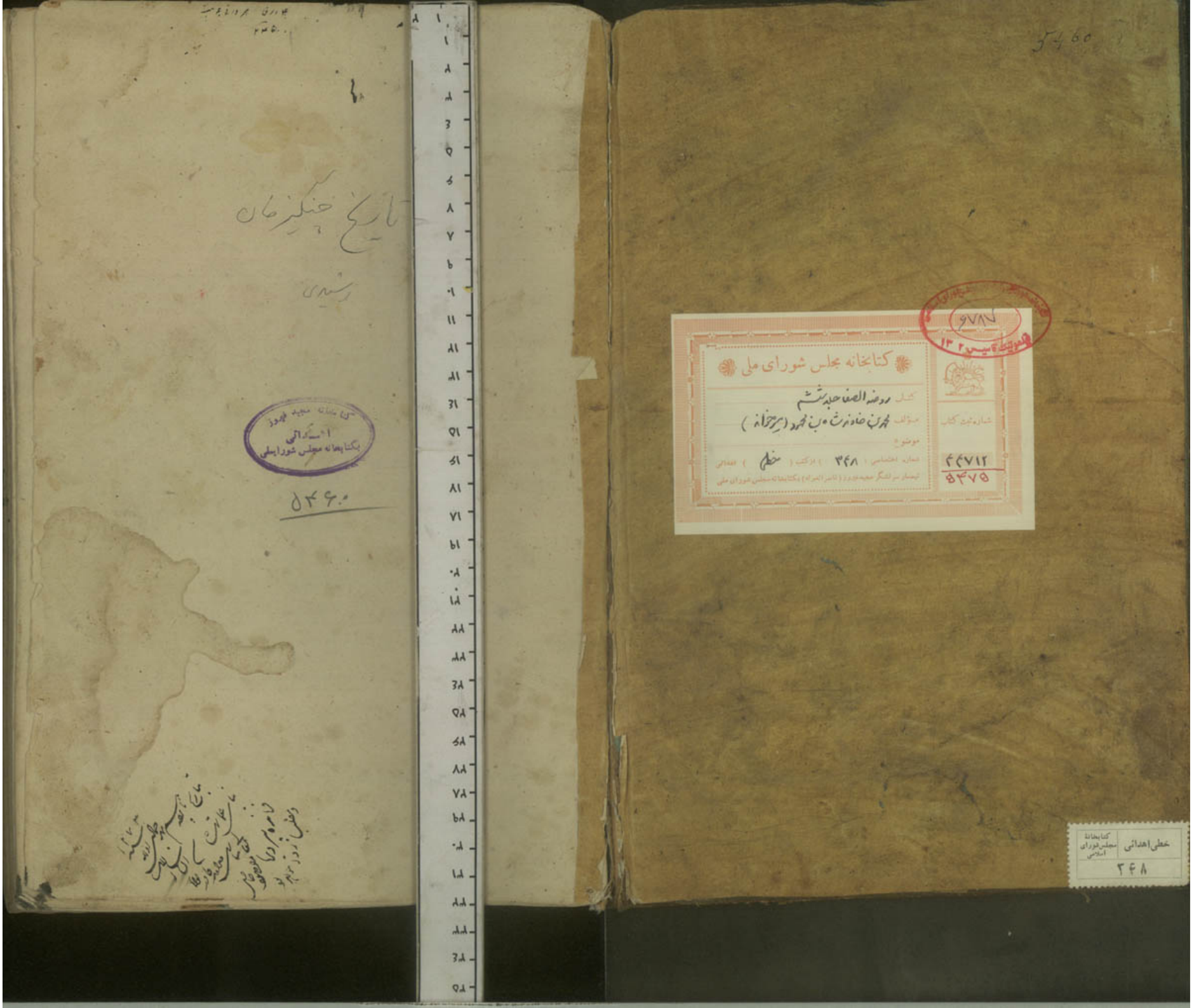

تاریخ چنگیزخان

رشیدی

کتابخانه مجلس شورای ملی

۵۴۶۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب روضة الصفا جلد ششم

مؤلف محمد بن خاوندشاه بن محمود (میرخواند)

موضوع

شماره اختصاصی ۳۴۸ از کتب مختلف

تهیه شد در لنگر مجید بود (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب ۴۴۷۱۲ / ۵۴۷۵

۹۷۸۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خطی اهدائی

۳۴۸

تاریخ چنگیزخان

رشیدی

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۴۶۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: روضة الصفا جلد ششم
مؤلف: محمد بن خاوندشاه بن محمود (میرخواند)
موضوع:
شماره عمومی کتاب: ۴۴۷۱۲
۵۳۷۵
شماره اختصاصی: ۳۴۸ نوع کتاب: خطی اهدائی
۶۷۸۷
۱۳۲۲

خطی اهدائی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
۳۴۸

کتابخانه مجلس شورای ملی
احمد الی

بسم الله الرحمن الرحیم

جواهر حمد و سپاس و لآلی سپاس نثار بارگاه ماوشاهی که سراپرده عظمت او برتر از کون و
مکان است و شادروان عزت او خارج از زمین و آسمان کل یا یرتقی الیه بوهم من جلیل
رفعت و سنا والذی ابدع المرتبه العلیا سبحان مبدع الاشیا ثنای توی حمد و شکر خدای
درون سراپرده عنصر جای مالک الملکی که از ایلیان تا سرقیت و عبودیت در حضرت ذوالجلال
در زیر مکنت نهند منشور اختیار و اقتدار شان خشان هنوز انی انیکم بسلطان مبین مشرح نگردد
و هب الموهبی که خواتین حشمت آیین با پیشانی خضوع و خشوع بر رخت عزت لایزالش نمالند در مرتبه
تمکین مکنت و لقد مکناکم فی الارض مستظهر شوند بیت پادشاهی که پیشانیرا
فیض نعمت اوست سرفرازان و تاج دارانرا گردن جان بطوق خدمت اوست و صلوات
سلام بر سید انام و ماحی ظلام و داعی دین اسلام که لواء دولت او بر طراز آدم و من و در تخت او
مظهر است در رایت الصرت آیت فتح صرت علم و الی منصب کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین متمکن
مسند لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین نقش نوشتش مهر رفض و لکن رسول الله و
خاتم النبیین در رایت رایتش طراز آیه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مجلس احترام
اقتاب سپهر احتشام پیشوای فرقه اتقیا مقتدای فرقه اصفیا صدر نشین بارگاه مصطفا ابوالقاسم محمد

کتابخانه مجلس شورای ملی
احمد الی

مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شعر ای صدرنشین هر دو عالم محراب زمین و آسمان هم
ای کنیت و نام تو منوبه بوالقاسم و احمد و محمد و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت
و رضوان بر روان آل اطهار امجاد و صحابه اخیار او تا داد باد که مبادی دین و رشیر عرش و مهر شان
ملت را حصن حصین بودند اما بعد چون رای عالم آرای ملازمان خداوند کاری مملکت پناهی مظهر
لطف رحمت الهی صاحب نفس قدسیه مالک ارض ریاست انسیه مشید قواعد رفعت و احسان که
بنای آستان رکن سلطنت خاقانی مقربت حضرت سلطانی آن بلطف او امید دارد و از عنف او
هراسان هر دو نیک نظام الشریعت والدولة والدین والدنیا امیر علی شیر بیک اله تعالی عمره
مصاحبه و مسرت مناقبه مقتضی آن شد که بنده کمترین فی تشبیب شایسته بکلمات بحاف شیوه مترسلان
و بی واجبه سعادت و نخوت رعت در زمان مجید و بعد از اتمام دفتر خاص در تحریر مجلد سادس
که مشتمل بر قضایای ایام دولت حضرت صاحبقرانی و کشور اولاد نامدارش انار الله براهینهم
شروع نماید لاجرم قلم مسکین رقم کمر اطاعت بر میان بسته در آن هر چند شان خوض کرده نخست
علی سبیل الاستعجال بیان بزرگوارش بطریق اجمال اقتال نماید گفتار در نسب همایون حضرت
صاحبقران گیتی ستان انار الله علیه و شایسته نسب آن هر چند صاحبقران کامکار قدوه سلاطین روزگار
اقتدار بود بنا بر کوهر نفس و طینت پاک طیب و فضیلت عنصر اسوم نسب و شرح آثار مناقب
آبا و اجداد عظام خویش که هر یک از ایشان بر سپهر رفعت و کامکاری بدر تابان و در آسمان حشمت
و بختیاری خورشیدی درخشان بودند استغنای دارد مصرع با آفتاب چه حاجت شب مجلی را
اما چون عادت شهرت عنان ترک و مغول است و نسب خود محفوظ داشته که فرزندان از آن
آگاه سازند و هر یک بر قید و نسب خویش مطلع باشند بنیشان بلاغت شعار در بطون صحایف مغول
و فاتر سلسله نسبت حضرت صاحبقرانی را از آن نسخ ثبت نموده اند سلطان کامیاب و کامران
قطب الدین امیر تیمور گورکان بن امیر امیر طاغی نویان بن امیر اوکل نویان بن امیر الکسر نویان بن امیر اکل

نوبان بن امیر قراجان بن امیر سوغان جیحون بن امیر قاجولی نوئان بن نوئنای قاآن
بن بایسنقر خان بن قیدو خان دوتومنس بن بوقو خان بن یونجر خان بن آل انقوا بعضی
از قالات آل انقو در دفتر قاس که نشت و شعبه حضرت صاحبقران کامکار از جداد
چنگیز خان در فرزندان نوئنای خان بن بایسنقر خان جد امجد و از جمله اولادش فضل خان
چهارم پدر چنگیز خان و قاجولی نوبان برادر ششم پدر حضرت صاحبقران بود و امیر قاجولی اصل
قبیله برلاس است و در آن زمان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه را به پسر خود جغتای خان ارزانی
داشت خالیقه از امرای معتبر را ملازم او گردانید و منصب امیر الامرائی جغتای خان را بر امیر قراجار
مقرر داشت و قراجار نوبان پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست و خدمتش بدارائی مملکت و سیاست
لشکری و رعیت پروری بنوعی قیام نمود که خواص و عام زبان باستحسان او گشاده و در قواعد جهانگیری
و لوازم کشورگشائی بر نهجی قیام و اقدام فرمود که مزیدی بر آن متصور نبود و آثار جرأت و جلادت
و انوار شفقت و عاطفت قرار چارنوبان بر عالمیان روشن گشت و بعد از وفات جغتای خان امیر
قراچار نوبان در اوس او صاحب اختیار بود و در ایام فراغت بجوهر سنان مهمات را از دایره روح
بیرون داشت و چون قراچار نوبان رخت بمنزل دیگر کشید روزگار غدار و سپهر ناسازگار آنچه مقتضای
طبیعتش بود بظهور رسانید و حوادث ایام و لیالی در قلم رو جغتای خان متزاید و متوالی گشت
و در دیار ماوراء النهر و ترکستان از شمشیر سیف و سنان چشمهای خیره و دلها هراسان شد و میان اولاد
جغتای بشانه مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و بواسطه کثرت
فتنه و آشوب فرزندان قراچار نوبان بحوالی قبة الخضرا که از شهر سبز تبریز گویند آمده رحل اقامت
انداختند و اولاد و احفاد امیر قراچار نوبان لشکر بعد نسل و بطنا بعد بطن متصدی امر حکومت آن دیار
می شدند و هر پادشاهی که در ولایت ماوراء النهر رایت شوکت و حشمت برمی افراشت عاقبت
آن سرزمین بر آن خاندان مستولی و این مسلم و مقرر گشته است **ذکر ولادت با سعادت حضرت صاحبقران جهان**

در بیان کردن دولت سلاطین چنگیزخانی در شهور ربیع الآخر سنه ۷۳۶ سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و در شب
سه شنبه بیست پنجم شعبان سال مذکور موافق سیچقان ئیل که مبدأ دور سالها و نوبت **شعر** علی کردنا بیدش بر تخت
بر استخوانهم آخری مبارک فال ❊ یعنی پادشاه تاج بخش که در دولت بخش خسرو کشورگشای عالم گیر خداوند افسر
قطب الحق والدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه و در نقل بعضی میرزا رفیع الدین الحسینی الطالعی
که مشتری استفاده سعادت از آن کند و زهره نوای خوشیاری بر آن سازد چنانچه از نور حضور بخش عزیز و تیمور
گردانید از ناصیه جبروتش علامات جهانگیری ظاهر و از جبهه همایونش امارت عالم ستانی باهر **بیت**
آن وعده که اقبال بمبدا داده ❊ وانکام که ایام بمعاد است برآمد ❊ چون دولت در عصر مملکت بابن بهال
بیمال و غنچه گلشن جاه و جلال آراسته شد و در چمن ریاض آمال از نکهت آن گلدسته شرف و اقبال
مشکبو گشت **فرد** زاوج بحر کرم گوهری پدید آمد ❊ زاوج چرخ شرف مشتری پدید آمد ❊ بباغ جهد و معالی گل مراد شکفت
نهال دولت و دین را بری پدید آمد ❊ و چون از آن رضاع گذرانید تن شرف ادبیاری رشد و تمیز رسید
خاطر عاطرش بعادت سواری و شکار و مباشرت رسوم رزم و پیکار مایل گشت و از آداب لهو و لعب اجتناب
واجب و لازم شمرد و از مدت و مکالمه بصید و طرد و زمین و تیر و آهن و شمشیر اشتغال مینمود تا آنزمان که بر اکثر
معمورهای مسکون مالک شد چنانچه کیفیت آن علی سبیل التفصیل در این اوراق مرقوم قلم بیان
خواهد گشت ایشان الله وحده العزیز و چون سخن بنظم کلام قضای آن میکرد که بعضی قضایای عادات الهی در کیا
لوازم ولادت آنحضرت باندک زمانی و بعد از آن تا اوقات که بر بند جهانبانی تکیه یافته در میان آید و عموم
عنان گیت و شمشیر قلم بایراد حالات قران سلطان و امیر قزغن منعطف گشت **ذکر سلطنت غزان**
سلطان خان بن میسور اغلان و مخالفت امیر قزغن با او و انجامیدن بمیان ایشان و قتل در شهور سنه ۷۳۷
قران سلطان در اوس جغتای خان که از اولاد او بود بر سریر سلطنت متمکن گشت و چون بلاد و عباد ماوراء النهر
در تحت تصرف آورده بی معارضی حاکم و فرمان روا شد و او پادشاهی بغایت متکبر و متجبر و سفاک
و بی باک بر استیصال خانه زادهای قدیم و استهلاک امرا و اجب التعظیم شرع قائم داشت بلکه ملک

منقرض شد

عقوبت بسیار فرمودی و زود خشم گرفته و بر سر رضا آمدی از رجال سیاست و فره جهانبانش هیچکس را یارای
مجال سخن گفتن نبود و هر دو نفر که در پای تخت او را میزدند اگر آن بود که میرا گردن زدی و گاهی هر دو را
مردمی تیغ قهر گردانیدی از امرا و اوس هر کرا که بخورستانی طلبیده در خانه رسم و هیبت بجای آورده هیچ
از روی شدی و از آن طبقه بسیاران رفتند که یکی تا رسیدن نیامده بفیروزگان دولت زوال اقبال
سلطنت او را بدعای شب و نالهٔ سحرگاه حضرت احدیت منت میخواندند و چون نوبت سیاست بامیر قزغن
که بوفور عقل و کیاست و کمال جلادت و شجاعت از امثال و اقران امتیاز داشت رسید او را بجهت
طلب فرمود و خدمتش بر مکنون ضمیر پادشاه مطلع شده خاطرنشان سرورزان سپاه کرد که اگر پیش دستی نکنیم
این ظالم ستمکار هر روز از پای برآورده یک تن از ما زنده نگذارد و اکثر امرا و ارکان دولت قران سلطان
با خود متفق ساخته در سالی سرای سپاهی منکر از آستانه گردانید و دانستند اغلان از آن قبل اوکتای قاآن
بجانی بر داشته عزیمت قتال بر تصمیم داد و قران سلطان خان بر حادثه که متوقع و منتظر او نمود اطلاع یافته با لشکر فراوان
در حرکت آمد و از جهانگیر گذشت بدشت قریه دره زنگی و تنهور سنه ۷۲۲ هر دو فریق با یکدیگر ملاقات نموده
و در اثنای جدال و قتال از اصابت عین الکمال تیری بچشم قزغن رسیده و از قوت خشم و غضب عاجز
ماند عنان بر تافت و قران سلطان خان بطرف قرشی رفت و در آن زمستان از فرط سرما اکثر چهارپایان
او در عرصهٔ تلف آمد و امیر قزغن از صدمهٔ دشمن آگاه شده بار دیگر با سپاه فتح و ظفر سپاهی قیامت از جمع
آورد و در آیات نصرت آیات بر افراشته روی همت بدفع اعدا نهاد و قران سلطان خان نیز متوجه او شد
و بعد از تلاقی فریقین و کشش و کوشش جانبین پادشاه در معرکه کشته شد امیر قزغن فرمود که چون قران الصبان
بر حوالت لشکریان در عقب گریختگان تاختند و تیر دست از غارت و تاراج کوتاه کنند و متعلقان قران
سلطان را ایمن گردانند و جسد او را که ترغیب خاتون میگفتند در حباله نکاح آورد و بعضی از مورخان گفته
که بعد از فتح پسین امیر قزغن دانستند چه اغلان را بر سریر خانی بنشاند و علی ای تقدیر بیرون دو سال از خانیت دانستند
چه بکلی هشت امیر قزغن او را شربت فنا چشانیده جان قلع آن کوهدین دوار از احفاد جغتای را خان اسم پادشاه داده

ذکر شمه از مآثر امیر قزغن و نهایت کار و انجام روزگار او

چون زمام اختیار ماوراء النهر و ترکستان بدست قبضهٔ
امیر قزغن آمد مجموع آن بلاد و امصار را زیور عدل و داد بیاراست و با احسان بیکران مطایای آمال صغیر و کبیر
و غنی و فقیر را گرانبار گردانید و در تعظیم سادات عظام و اشراف انام از ارباب زهد و تقوی و اصحاب درس
و فتوی مبالغه تمام فرمود و در زمان دولت او جز باد و در خانها باز نگردی و در ایام حکومت او پرتاب بی جرم
نان جنگل کس ندیدی و خواص و عوام شمول عاطفت و احسان او گشتند و احرار و عبید بندهٔ لطف و امتنان او شدند
از معظم وقایع او یکی آنکه حدش بدفع ملک مظفر الدین کرت لشکر کشید مدت چهل روز هرات را محاصره فرمود
و اکثر میان ایشان مصالحت واقع شد امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت نمود چنانچه تفصیل تسخیر و تصرف
این حکایات در مجلد رابع سبق ذکر یافت دیگر آنکه پسر امیر قزغن بجانب امیرزاده عبد الله لشکر کشید
خوارزم برده الوندیت را در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده امیر قزغن زمستان در سالی سرای بسر برده و در بهار
مرغزار قراقوم را بوجود خویش زیب و زینت داده و تابستان و فصل بهار در شهر مونک توطن نموده و اکثر اوقات
بشکار و جانور پرانیدن اشتغال فرمودی و در اثنای این حالات قتلق تیمور نامی که خواهر خواتون امیر قزغن
در حبالهٔ نکاح داشت از امیر التماس نمود که او را بحکومت ایل یورلوی سرفراز گردانند امیر قزغن چون
مصلحتی این صورت موقوف ساخته آن ناپاک زادهٔ کینه در دل گرفته منتظر فرصت میبود روزی که امیر
قزغن با معدودی چند از سالی سرای سوار شده و از آنجا چون که خشنه اهنگ جانور اندازش کردن آن امیر آزاده
بدست اهل باطل فریب غدار بیرون تاخته بر سر آن امیر عادل راند و سرای وجود او را از آنکه خدای روح بیرداشت خواص
و مقربان حضرت امیر قزغن قتلقتیمور را انکاتی کرده در قند زیاد رسیده و اجزاء اعضایش را بتیغ قهر و انتقام بکلی
جدا ساختند و بعد از حادثهٔ امیر قزغن ولد او امیر زاده عبد الله از کرمقند آمده بجای پدر نشست و امرا و
متابعت و اطاعت او آورده بر مسند حکومت متمکن گشت و چون امیر زاده عبد الله بجوانی بهجت سرشته
فردوس مانند خو کرده بود خواست که با طرف رود و میان قلمرو بسر برد و مقصود که او را خان انکاتی
بود با خود همراه برد و امرا از راه دوستی و خواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی که داشتن لازم و مفترض و مسلم

امیرزاده سخن ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و در آنجا هم در آن سال بنا بر طمعی که بر هجوم بیان قلی خان
داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمورشان اغلان پسر میرزا تیمور خان را بخانی برگرفت و نخش جان قلیرا بکار
برده در جوار مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی روح الله روحه دفن فرمودند و امرا ازین قضیه مرتکب
شده اظهار مخالفت کردند ذکری بر اعزاز امیرزاده عبد الله مغلوب شدن او و بیرون رفتن مملکت و آمدن تومغلخان
بیان این سخن آنست که امیر بیان سلدوز از ملازمت و مصاحبت امیرزاده عبد الله مستنفر شد و دل بر مخالفت قرار
داده لشکر را جمع آورده متوجه او شد و بنواحی دیارکش رسید امیر حاجی برلاس بن تورلغی بن تومنه بن قیبو
کامنکار قراچار نویان با انوس خود باو ملحق گشت و باتفاق روی بامیرزاده عبد الله نهادند بعد از قتال و جدال
شکست بر امیرزاده عبد الله افتاد و بر وادی خدمش در آن معرکه بقتل آمد و قولی آنکه گریخته و از سیحون گذشته
بر اندراب رفت و در آنجا بسر برفت و ناموت شد و علی ای اعتقاد بن امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان
و برادر و متعلقان امیرزاده عبد الله را از میان برداشته هر که از مشایخ امیر قزغن بیت الیشان افتاد بدار البوار
در آوردند و امیر بیان بر دیار ماوراء النهر استیلا یافته منفرد امیر خطیر حکومت گشت و با وجود آنکه مردی سلیم
النفس کم آزار بود و همانیه و سیاست نداشت بر سنه المرتب مدام و مجالست مردمان کل اقدام اشتغال
مینمود و بنا بر نرگس و دلار بیقدح و پیاله روز بشب و شب بروز میرسانید و از باطنی ملک غافل و در اهل علم
نوازش نشده و شب در مملکت توران و بدخشان دانه خود بشیر خان اشتغال یافت از امرا و نویان هر دو خان
رایت استبداد و استقلال بر افراشت و بجای سپهدار بروح ضمیر رقم سرداری و سرداری بر گذشت امیر
حاجی برلاس بدستور زمان سابق بر توالی الشقات بر ضبط توماتات دیارکش اقدام نمود و امیر بایزید جلایر در دوغ
تخبه علم انا و در تخیر برافراخت و امیر حسین امیر حسین امیر قزغن بر بعضی ولایات استیلا یافته تلاش منصب صیغ بر نخش
و جغتو همت ساخت و داد بجایی بوفا سلدوز در قبضه الله سلدوز بلخ هوس سرداری در دماغ خود جای داد و قبضه
خواجه ابزدی بشیر خان و کیخسرو و او بجا تو در آنجا و مشتملان همین طریق سلوک داشته هیچکس پای در دایره متابعت
و طاعت دیگری نمی نهاد و امیر مظفر صوری بتردد طرفی محبی میرزا بیان را جمع آورده بخیر را در نظر نمی آورد و با شان

مدعیان هم در قلاع حیات خویش کمر کینه بست هم نمی بستند و لسان مناقشت و مخاصمت خاطر یکدیگر می
خستند و این صورت موجب آن شد که میان طایفه مذکور بکرات مقابله و مقاتله روی نمود و در هیاکل
حضرت خالق البرایا اندیشه پایمال دست بر دو حوادث در آن گشتند و چون طغتمور خان بن ایل نوایین دوازده
جغتای خان که بجیب و نسب سلطنت ماوراء النهر بود بر سبب از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته بخیال و هم
خود جمع آورده و با سپاهی فراوان در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بواسطه
بلاد افغانی امرا پادشاه و جهت بلاکشی میر الله و تابیان تولاق که قریب بات تخبه است در سیح سکان توقف
نمودند و در آن خان با خواص از مقربان مشورت کرد مقرر چنان شد که الغ تومغلخور از قوم کرایت و وصی بیک لاکوتی
و بیکتمر بر سم مقدمی عنان اولیت حرکت و امرا خدمت بر حسب فرمان روان شده و چون از آب تخبه گذشته امیر بایزید
جلایر قدم بر تخت پیش نهاده با تیغ خونریز بر ایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس تخبه
قرشی و کش فراهم آورده عزم مقاتله و مدافعه لشکر بیگانه مولد شد و چون سپاهی و هم و هراس بر شهرستان ضمیر امیر
حاجی برلاس استیلا یافت پیش از آنکه فریقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت
صاحبقران با رای پیر و بخت جوان همراه حاجی ناگزار آب آمد و در آنجا با او گفت که چون شما عازم خراسانید
اگر رخصت فرمایید من سر سبت نمود با امرا بملاقات کنم و بعد از آن پیش پادشاه روم و اگر تدبیری پیش تقریر
افتد آنچه کاندان قدیم رسد دلیل و الوس ازین بلای عظیم رهائی یابند چون بکلمات الهامات جاوید بود
در خاطر امیر حاجی برلاس جا گیر آمد آنحضرت را رخصت داد و امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب ولایت
منعطف گردانید بر مرز رسید دید که حاجی محمود و شاه میرزا لشکر بر انگیزی بر تخیل می آیند تا آتش نهب و تاراج
در مملکت زنند امیر صاحبقران با حاجی محمود و شاه و سبا خبر گفت که شما چندان توقف نمایید که من با امرا ملاقات
کنم و جواب دهید ایشان آنچه رای و مصلحت وجه وقت باشد تقدیم نموده شود سخن پذیرفته آنحضرت را که نشان
قضا مبرم داشت بکمین قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران عنان مطلوب از روی امرا تاخته با انجماعت ملاقات
فرمود ایشان آثار نائید یزدانی و انوار توفیق سبحانی در ناصیه کامرانی دیده مقدم او را گرامی داشته و خوان

و از قوای کلام گوهر بارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده حکومت توماناتکش را در قبضه اقتدار آنحضرت نهاده
و چون برای تنقیه کشتی امیر صاحبقران طوفان بلا که مالا گرفته بود تسکین یافت و خلایق از فارت و سرخدمی شده زبان
بدعا و ثنای آنحضرت گشادند و امیر صاحبقران کامیاب و کامران سر اجابت کرده پرتو التفات بر محافظت و استمالت
اهل و ایل انداخت و باحضار لشکر شهر سبز و توزیع و مضافات آن فرمان داد و در اندک زمانی در ظل رایت
آن موید کامیاب سپاه بسیار جمع آمدند و حضرت صاحبقرانی با امیر خضر میرزای پیوست و در این اثنا مخالفی میان امیر حسین
و امیر بایزید بارودی پادشاه بازگشتند و در آن اوان تولغتمر خان نیز بازم گلگشه خویش شد

گفتار در بیان وقایعی که بعد از مراجعت خان در ولایت ماوراء النهر و توابع آن دست داد

در آن اوان که تولغتمر خان
بولایت خود بازگشت امیر حسین نیز امیر قرغن لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمد تا بانتقام علم خویش امیرزاده
عبد الله را از خصم بکشد و آتش جنگ امیر میان سلدوز گرده و ایلچی فرستاده از حضرت صاحبقران و امیر بایزید
خضر میرزای استمداد نمود و بعد از تقدیم مشورت قرار بر آن گرفت که امیر صاحبقران و امیر خضر عنس امیر حسین بمدد او
داشته و امیر بایزید بارودی تولغتمر خان رود تا امیر حسین را بحال جدوی نماند امیر بایزید باستصواب آن مجرم روان
شده چون بجند رسید شنید که تولغتمر خان با جمعی بسیار لشکر مراجعت نموده در کنار آب جوبار با قرق خود قتل
کشته است و اوزان اطلیغ و غدغه فرغانه در ما نموده رحل اقامت انداخت و امیر صاحبقران
و امیر خضر با سپاهی چون کوه آهن بعزم سعادت امیر حسین در حرکت آمدند و از قلعه که بدیدند آنچنین استماع داده
که کشته باد بر بسته شد و باتفاق روی توجه بامیر میان آوردند و عدد بیشمار بسعادت نیاورده و انت اعزه
خوانده متوجه بدیشان گشت و ایشان از عقب روان شدند و امیر میان و شاه الدین و آنها بدیشان بقتال در دست
تخصص نموده رخصت انصراف داد و ایشان در همان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون کدام
امیر خضر بر دیار امیر صاحبقران بود طبیعت کرم سلطنت پای اقتضا آنکرد که ترتیب طوی فرماید و سرا و
پادشاهان ذوی الاقتدار باشد لاجرم از موضع کشم بدیشان خضر از امیر خضر نهضت فرمود پانزده روز آنجا بکار شب
و روز قطع کرده بکش رسید و اصحاب جش و سور را مراتب داشته چون آوازه وصول امیر خضر سمع آنحضرت

کشت

کشت استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و اجلال توانند بود بتقدیم رسانید و چند روز بعیش عشرت مشغول شدند و امیر
خضر بعد از طوی بولایت خویش نزول نمود و حضرت صاحبقران کامکار در مقر خود تشرف جواز قرار گرفته مهمات جهان
بر ساکنان آن خطه بگذرد و در خلال این احوال امیر خلیل سلدوز رایت مخالفت امیر حسین بر افراشت و امیر کی از زری
در روی کشید و امیر حسین معتمدی نزد امیر صاحبقران فرستاده صورت حادثه در میان نهاد و امیر خضر
با بایزید را نیز از آن واقعه اعلام داد حضرت صاحبقران کامکار از فرط مروت فتوت که ذات همایونش مجبول
بر آن بود بر وفق لشکر فرمان فرمود و با سپاهی جرار روی متوکه و قندهار نهاد و سعادت امیر حسین در
قلعه امیر خضر میرزا بهم و قدوم خویش بآن پادشاه فرخنده مقدم پیوست و باتفاق در حرکت آمدند و تخیل
رانده در حصار امیر حسین را علاقات نمودند و عدد بیشمار از دخول ایشان سر در دست و دمان گشته شرایط انقیاد و خویشی
بجای آورده و شیر بجر داد اراده کردن صف شکن کرکنجه بود و در دیار خاک او بار بر سر او بخشید و امیر حسین بعد از طوی
و اغرغشی و اطاعت و اطاعت و اطاعت هر یک از ایشان را بمستقر شرف و دولت خویش روانه داشت و چون
صاحبقران از دربند آهنین گذشت لمساع علیه او این خبر رسید که امیر جاجی برلاس که بحکم تولغتمر سپاه بسیار
و هراس بخود راه داده و متوجه خراسان شده باز آمده است و با امیر بایزید عهد و پیمان در میان آورده قرار
دادند که بعد از جمع لشکر با امیر خضر میرزای رودند و اکنون امیر جاجی در خطه کش بجمع آوردن سپاه مشغول گشت امیر
صاحبقران چون از حقیقت حال اطلاع یافت با آن مقدار سپاه که همراه داشت از آب آمو گذشته با امیر خضر
پیوسته و باتفاق متوجه شهر سبز شدند و امیر جاجی برلاس با او در آن کار آزمای که خود را کم از رستم دستان و سام
زبان نمی پنداشت عنان سبک کرده و رکاب کران باستقبال ایشان صادرت نمود و هر دو سپاه
کینه خواه در موضع آقا دیم رسیدند و صفوف بیارایستند جنگی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن نشان نشنیده اند
از کثرت کشتگان پشت کاوزمین گم گرفت و از بسیاری خون افکنده کان بسیط ارض نامگرفت و از منهزمان
اردوان بخشی کشته شد و اعوان از نسیم ظفر و اقبال بر پرچم رایت مخذول بهال وزیده و امیر جاجی که بجانب سمرقند
رفت و با امیر بایزید برد و حضرت صاحبقران و امیر خضر بهمات اجتماعی روی توجه بآن خطه فردوس مانند

نماند و در اثنا طریق لشکرکش که دون طلعت حضرت صاحبقرانی برحسین داشتند راه خلاف سپرده روی از مطاوعت
آنحضرت گردانیدند و گریز هنگام نمود و با امیر حاجی پیوستند و امیر حضر نسبت بحضرت صاحبقران بدگمان شده
غبار کدورت بر صفحه ضمیرش نشست چنانچه از نفاذ کلماتش آنمعنی بظهور پیوست و امیر با حشمت صافی سریرت
ازین نهضت نوبت آزرده خاطر گشت و طریق صواب مخلص در آن دید که راه سمرقند پیش گرفته با امیر بایزید و امیر حاجی برلاس
ملحق شود و بمضمون این عزیمت با امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قاسمان بن شرغوبن فراجار نویان که از اعیان امرا
غیر از ایشان مشهور بارکینی سمان کس نمانده بود روان شد و چون امیر بایزید رسید خدمتش از دهوس آنحضرت خاطر
ارتیاح و مسرت نمود و از لطایف تعظیم و تبجیل و مالیدن هر انفیل و تنبقر فرو نگذاشت و رایت اعتقاد و استظهار
لقبه جوزا برافراشت و در آن حال امیر بایزید و امیر حاجی آهنگ جنگ امیر خضر داشتند و چون بحضرت صاحبقران
بالیشان پیوست آنمعنی سمت تضاعف پذیرفت و باقی سپاه تنگی مرتب داشتند امیر صاحبقران تیمور گورکان
برسم منقلای روان شدند در موضع سرقش گردون هر دو لشکر بهم رسیده آتش حرب و پیکار افروخته و دیده
بسوزن سنان بر یکدیگر دوخته گشت و غالب امیر خضر انهزام یافته امیر بایزید بین صاحبقران بطفر
و نصرت مخصوص و بهم عنان آمد و امیر حاجی کامران و کامیاب بر توابع ضبط ایل و الوس خود نشاند و
و درین اثنا امیر بایزید خواست که نسبت بامیر صاحبقران غداری اندیشد و آنحضرت هم فراست و رای روشن
بر تیرگی ضمیر و خلت درون او اطلاع یافت بهانه زحاف دست پیش نهی گرفته از مجلس بیرون آمد و ایل
سوار شد و ترکش بر میان بسته و دل بر جون و حمایت ملک و مال نهاده روی به بیان آورد و چون امیر حاجی
برلاس ازین قضیه آگاهی یافت قاصدی نزد امیر تیمور گورکان فرستاد که باید از آب بگذرد که عنقریب آنجا بجمع
حشم لشکری فراهم آورده آمده است مخالفت دانند و طبقه آنکه سپاه جول راجع کند که من چوغان برلاس را با طایفه
از پیروان بداد خواهم فرستاد تا بتیغ آبدار غداران فتنه را بالکلیه گرفته باشند امیر صاحبقران چون از آگاهی
حادث آگاهی یافت بلکه چوغان بن ایلچی داد و ابن اوجاجین لالای بن قرا چار نویان بدو طبق مشورت خود با سپاهی
جول روان شده رفع آن حادثه را وجهت مهمت ساخت و درین اثنا امیر بایزید از خیلکای کش کیاب خدمت

و چون امیر صاحبقران بحوالی ترمذ رسید شیخ علی جوری بعزم رزم با لشکر پیش آمد و بیک حمله سپاه ظفر پناه
مانند آتش از شدت باد دری بگریز نهاد و حضرت صاحبقرانی چون از امر قمار بپرداخت گرمه کمند رهیم اقبال صاحبت

ذکر توجه تولغتمور خان کیاب ماوراء النهر نوبت ثانی در سنه ثلث و ستین باز روی جهانگیری

چون بار دیگر خیال حکومت ماوراء النهر در دماغ تولغتمور خان استیلا یافت سپاه بیقیاس جمع آورده متوجه آنجانب
گشت و بخجند رسیده امیر بایزید جلایر که انقیاد بر میان بسته و امیر بیان سلدوز نیز پای در دایره مشایعت نهاده
برسم استقبال تا سمرقند رفت و امیر حاجی برلاس از بیم سیاست پادشاه گردون اساس که بجهت متوجه دولت
گشته شده با بعضی ایل و الوس خود از آب جیحون عبور نموده خان کشمیر را با علیه نام بنگاهی امیر حاجی فرستاده با دو سه
و قاره روی نموده چون عام برلاس در آن سو گشته شد امیر حاجی بخراسان شتافته چون بخراسان رسید
از دولت چون رسید اشرار هرات و دار بخیر او را با برادرش هدیه شهادت رسانیدند و بعد از قرصنی که در خراسان
سمرقند حضرت صاحبقران گشت جماعتی از قاغلان امیر حاجی مورد تیغ با سا شده آن دولت بسم سپهر و مال
برادرزاده فرار گرفت و با جمله در خلال این احوال امیر صاحبقران گشت جماعتی از قاغلان امیر حاجی مورد تیغ با سا شده
هم نوشتی عزیمت اردوی خان نمود و بسی امیر حسید که نوطا عقل و کیاست معتقد بود و پیش پادشاه لقب نام داشت
منظور نظر اهتمام و التفات شده ولایت کشمیر بدستور سابق بر آن حضرت مقرر گشت و پادشاه در قلب آسمان
نفس خویش روی توجه بامیر حسین نهاد و چنانچه در ظفرنامه مسطور است که لشکری بحرب او فرستاد و چنانکه در دیگر
کتب مذکور است و علی ای التقدیرین چون هر دو لشکر در کنار آب و حش بیکدیگر رسیدند و صفها بیاراستند کبوتر
حسنات امیر حسین روی گردان شده و صف را ویران ساخته بمخالفان پیوست و امیر حسین بهزیمت عنیمت
شتافته راه گریز پیش گرفت و لشکریان خان نزدیک شده دوز و تغلبان را با لغیر بیند و کش غارت کردند و بعد از آن
فتح امیر بایزید بمقتضی فرمان پایسار رسانیدند

کشتار امیر حضرت تولغتمور خان به کشته شدن او و بعد از آن

امیر صاحبقران طیب امیر حسین

چون تابستان بپایان رسید فصل بایزید در آمد تولغتمور خان را هوس لوت
اصل دامن گیر شده جمعی را که خبر مایه فتن و فساد بود از زبان برداشت و در نزد او که محل وثوق

و وثوق و اعتماد بود و بنوازش و عاطفت اختصاص داد و بسر خواجه الیاس خواجه را به حکومت دیار مادرا النهر نصب
فرموده خلعه تمام از امرا و سپاه خمسه مثل و دکه داشت و تمکیک را مقدم او گردانیده دیار صاحبقران
صوف ترتیب و نواخت ارزانی فرمود که از اردوی الیاس خواجه تکلف جایز ندارد و چون از مجاهدی
کفار و گرد آوردن پادشاه کامکار یعنی بزرگوار که آثار رشد و اقبال و علامت ترفع و جلال مشاهده فرمود و رفق
و فتق و حل و عقد مهام آن مملکت را برای تدبیر و فکر و رسم او مفوض گردانیده خود در حین عظمت
و حشمت بمستقر سریر سلطنت مراجعت نموده بعد از رفتن خان امیر تمکیک دست ظلم و بیداد گشاده ممر مسالک
دیگر امرا فرو بسته در مقام لجاج و عناد ایستاد و چون امیر صاحبقران علامت نموده که معاش تمکیک
بر خلاف رضای فرمان خاقانست مفارقت او بین مصلحت دیده مجاهدت او محض صواب دانسته
در نهار و صحاری روی با امیر حسین نهاد و در بیابان جیحون بر سر چاپ باو رسید و بعد از تقدیم مشورت
هر دو امیر پیش تکل حاکم جیحون رفتند و آن غدار جفا پیشه دانسته که ایشان را بگیرد و امرا از کید و مکر او آگاه
با قشه با شصت هزار عنان عزیمت بجانب پایاب معطوف گردانیدند و تکل با هزار هزار سپاه و کمل در عقب
ایشان بتعجیل روان گشت و در حین طلوع خورشید جهانگیر با امرا بآن شصت هزار رسید و از اول بامداد تا حوالی
جانبین و بهادران طرفین جنگ در پیوسته و آتش جنگ زبانه کشید و طرفان طلایه لاکر گرفت و آتش کارزار
رسید که از هزار کس تکل خان پنجاه نفر و از شصت نفر امرا هفت نفر باقی ماندند و دیگران کشته گشتند
و زخمی مجروح شده گریختند گویند که در آن معرکه از اتباع امیر صاحبقران امیر ستم طغای بهادر و امیر
علی الدین را اسبان از حرکت باز نماندند و ایشان پیاده همچنان با زنگان جنگ مشغول بودند و امیر علی
بهادر مانند اسب شیر تنگ بالستاد و او پیاده با تیر و کمان آهنگ جنگ دشمنان کرد و حضرت صاحبقران
زه کمان او را پاره ساخت تا دست از جنگ باز دارد و رشته حیات او بمقراض قضا و دشمنان
گسیخته گردد و بالجمله امیر حسین با هفت کس که باقی مانده بودند بر سر تکل تاخته و تیغ جلادت آن
در قرش تکل را به دو نیم کرد ❊ دل رزم جویان پر از بیم کرد ❊ و مردم تکل را متفرق گردانیده باز جمع گشتند و قصد

امیر حسین

امیر حسین کردند و حضرت صاحبقران بزخم تیغ آتش فشان آن خاکسار را از پا افکنده ساخت و امیر حسین
از آن معرکه بیرون آورد و با تفاق روان شده مخالفان از عقب راندند و بار دیگر بتوان محاربه اشتعال یافته
اسب امیر حسین از پا در افتاد و خواتش دلشاد آقا بارکیر خود را بدو داد و امیر صاحبقران اندرا
بتوک پیکان جانستان بر جای باز داشت تا امیر حسین سوار شده و از آن کارزار روان گشته بیابان در آمد
و از آن هفت کس چهار نفر که از ما وراء النهر بودند در ظلمت اللیل بیابان ایشان را گرفته گریخته و امیر
صاحبقران تنها تکل بغایت بزدان کرده با حرم محترم خویش الجای ترکان آنگاه خواهر امیر حسین بود
از بیابان آمد و ترکان سر او را بگرفته امیر صاحبقران حرم محترم را در جائی پنهان ساخت و
تیغ جلادت از نیام برکشیده عازم جنگ شد و در آن اثنا حاجی محمد نامی در میان آن دو طبقه که دست قدیم
امیر تیمور بود آنحضرت را تاشه تراکر را از جنگ مانع آمد و اسب کشیده امیر را سوار ساخت و حضرت صاحبقران
با حضور آن شب در میان ترکان بر برده چون حیثیت طبیعت و دنائت همت ایشان معلوم داشت روز دیگر
و سه دیگر قطعه لعل با ایشان بخشید و حاجی محمد تاشه سر اسب و ماکیاج مرتب داشته خرجی کمانش فلاکی بود
ملازم گردانید تا آنحضرت را با امیر حسین رسانید و امیر صاحبقران امیر حسین را سوار کرده با تفاق متوجه محمودی شدند و بآن
موضع رسیده چادر کشیدند و دو روز در آن روز توقف نمودند و در این اثنا علی بیک جرنی قربانی از این حال خبر دار گشته
سر انگشت بدندان گزیده در آن دشت که حضرت نفر از آن سپاه را بدان جانب فرستاد و امیر حسین و حضرت صاحبقران
گرفته با جان بردند و در موضع موحش و بیابانی ناخوش باز داشتند و محمد بیک برادر بزرگ امیر علی بیک از اوقات
و حیات او آگاهی یافته ارغون و طوغی جنه امیر حسین و امیر تیمور بیلاکات و تحف فرستاد و زبان بخوشی و
دلسوزی برادر نادان خود گشاده پیغام داد که بر فرزند ارک عاقبت ام نموده مراسم علاقه
بتقدیم رسانند علی بیک از فرط شقاوت و کمال دنائت دو در خبث هدایا و تحف محمد بیک را خود تصرف
نموده مراسم علاقه خواهی بتقدیم نرسانید اسبی بر دو سفر که گویا در شان او گفته اند ❊ بیت ❊ سنگ دشمنان سم بر دو تنش
داغ بهرام گور بر دو تنش ❊ و دشتر دیگر مثل آن که مرصد فرش خاص آمده ❊ بیت ❊ شب مولود آن دو تنش ❊ روز نیروی زمان طوفانش ❊

بیت

بایشان داد و بکدیشت و با ایشان آنچه گفت نایستند چنین شامل روزگار آن غدار آمد چنانچه مرقوم قلم بیان
خواهد گشت انشاء الله تعالی و دوست قدیم صاحبقران چون اسبان را بیشکش امیر حسین کرد و بواسطه
این نیکو بندگی مبارکشاه در زمان سلطنت صاحبقران بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسید گفتار در

بیان بعضی حالات که بعد از مالی از حسین بیک رسیده

چون حضرت صاحبقران و امیر حسین ابن حسین
علی بیک جوئی قربانی خلاص یافتند با ملک بیکر مشورت نمود رای ایشان بر آن قرار گرفت که امیر حسین
بطرف کرسی هرات روان شود و آنحضرت با ایل و اولوس خود بهند و با مضای این عزیمت در حرکت آمده
صاحبقران کامران چون بدیار خود نزول نمود ملک معز الدین حسین کرت گرای خواجه اختاجی را بطلب او
فرستاد و گرای خواجه ایمان مغلظه بر زبان آورد که از جانب ملک امری که موجب ملال خاطر شریف باشد
بظهور نخواهد پیوست امیر صاحبقران بر آن سخن اعتماد نموده عازم هرات شد و در ناسیکه ملک متوجه جنگ او
گشته بود رسیده ملک در عزاز و احترام آنحضرت غایت مبالغه بجای آورده و اسب خاصه خود پیش
وی کشید و مبلغ ده هزار دینار بیگی و مقدار دویست خروار غله بایل سرخس حواله داشت و امیر صاحبقران
مقضی المرام بازگشت و چون امیر حسین شنید که امیر تیمور با ملک معز الدین ملاقات نموده بجانب
ولایت خود مراجعت نموده است او را نیز از حسن اختلاط ملک پیدا شده روی بانقلاب نهاد و در روزی
در روزی چند در هرات رحل اقامت انداخته و قلقتمور خان که یکی از امرای او بود برسالت پیش ملک
فرستاد مضمون گفتارش آنکه چون استماع افتاد که امیر حسین بملک پیوسته باید که او را گرفته پیش ما فرستند
ملک بالضروره امیر حسین را قلعه کرتو بند کرد تا خدمتش در آنجا طوعا و کرها در زاویه ناکامی بگذشت و بنا
دیگر از نوکران خود را که پیر ماتش موسوم بود با مفوضات پادشاهانه مصحوب تیمور کاکر دانیده باردوی
قلقتمور خان فرستاد و پادشاه بمقصد رسیده بوسیله امرای عزیز لباس طلبی دریافت و بعون
پادشاه رسانید که ملک معز الدین امیر حسین را گرفته بقلعه کرتو فرستاده است و وی در آن
قلعه وفات یافته اینچنین گفت که دشمنان تیغ مار رسانیده اند که او در قید حیات بهمراز انتقام داد

پادشاه

پادشاه روی بایلغار گردانیده فرمود که چون برادر ما ملک معز الدین او را امرده گفته است مناسب چنان
میبیند که ما نیز او را مرده تصور نمائیم و از گرفتار او را ناکاه دولتی لحاظ روی بایدار نماند و عاقبت از مملکت بیرون
گردد و در عزیمت همان تمامیرد و از زیستن و مردن و وجود و عدم او چه بود و زیان و خاطر دوستی عزیز
مثل ملک از خود نرنجانیم بواسطه او و بعد از نزدیک قلقتمور خان ایلچی ملک معز الدین را رخصت
و تشریف سرافراز گردانید اجازت مراجعت ارزانی داشت اما امیر حسین اگرچه در قلعه محبوس بود
اما بندی در پای نداشت در این اثنا شخصی از خدمتان خود را بیرون فرستاد بنوکران خویش که اختفاء مقدم
او پوشیده ندیم داد که سه دسته اسب او را در فلان موضع معین حاضر نمایند و چون خاطر امیر حسین از آن معنی
جمع شد در ظلمت لیل از قلعه فرود آمد و بر اسب جهان از زد سوار شده با معدودی چند خدم خود بازگشت

ذکر قضایای صاحبقران امیر تیمور گورکان بعد از مراجعت از خراسان و پیوستن او با امیر حسین و از آنجا مراجعت

جانبین و بیان بعضی از وقایع

چون ملک معز الدین حسین حضرت صاحبقران را رخصت ارزانی
داشت و آنحضرت بصوب دیار خویش روانه شده تا از آب سیحون نمودند و چون بسیاری زندان که از قضای
کجا راهست رسید حضرت علیا اولجای ترکان آغا را در آنجا گذاشته بطریق اختفا ایل و اولوس در آمد و آنکه
قوچین بایازه کس بسعادت پابوس سرافراز شد حضرت صاحبقران با آن مقدار مردم متوجه هرات گشت
و از آنجا متوجه کلات رانده از جیحون گذشت و بکوهستان درآمد و بنا بر شدت برف و سرما
بکنار آب سیر حیحل مدت یکماه باستر عظمی اولجای ترکان آغا در آنجا بسر برده و در این حین از پادشاه
بایازه کس دیگر در زمره ملازمان آنحضرت یافت و چون یکماه از توقف ایشان بگذشت ناگاه از اردو
سپاهی دیده و بنا بر حزم اسبان در آب رانده خود را بساحل نجات رسانیدند و اولجای ترکان آغا
مواجهت نمود بسلامت بگذشت و یکماه دیگر در ییلاق کنار آب بسر برده بعد از آن متوجه سرقند
و چون صاحبقران و سایر ملازمان بسمرقند رادوع نمود یکماه گذشت در آمده و مدت چهل و هشت
روز در قریه جغی از قرای شهر سبز متوقف گشته بعد از انقضای مدت مذکور رایت مؤید منصور

باطن لغو وفاداران شب در میان بکنار آتش آمده اند و در آنجا خواجه اقلان و بهرام صیلار ملاقات فرموده
بیدار یکدیگر سر در شب و بان گشتند و باتفاق از آن موضع کوچ شده در میان روی بقندهار نهادند و بر
موافق تقدیر آمده در سیرین بیش تومن نکو داری که وعده گاه ملاقی امیر حسین و صاحبقران بود بدیدار پیوسته
و از آنجا بهمات جهانی روی بسیستان نهادند در آن وقت والی سیستان را دشمنی بعید آمده بود که طاقت
مقاومت او در تیر عظمت خویش نمیدید چون شوکت و عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقران مشاهده
نمود توسل جسته گفت اگر بمن مساعدت نمائید این دشمن زبردست از من مندفع شود چنین اتفاق
تسلیم نمایم و انواع خدمات پسندیده بتقدیم رسانم و جواهر آبدار و گرایم اموال ایثار کنم و ایشان رعایت او در
خویش واجب دانسته بمعاونت و مظاهرت او با هزار سوار بر دشمنانش تاخته در هم شکستند آمدند او را بر خاک بوار انداختند و والی سیستان بوعده خود وفا کرده امرا از آن موضع بر دولت
آمدند و جمعی کثیر از آن سگ دنیان سرا بر ایشان گرفته قتال فاحش دست داد و امیر و صاحبقران
که در فن تیراندازی سرآمد ارباب قریحه بود تیری سگ ذنبی را بر خاک هلاک میخواهانید و لشکر سیستان
بالکلیه نشانده و امیر حسین و صاحبقران بکار سیر فرستند و حضرت صاحبقران کامکار جهت مداوای جراحات بیش از آن
توقف نمود و امیر حسین بالوکش بجانب بلخ شتافت و چون باکنه و در سید بلاگیک و بیاسا
بر ایشان گرفته حرب نمودند و از کثرت مخالفان لشکر امیر حسین مستغرق گشته و بلخش با دوازده کس سلامت
و چهار پاده جان از شوکه بیرون برده بموضع سمرقند رفت و چون جراحات امیر صاحبقران بر صحت و سقم او بجهت
تبدیل یافت با نور خواجه اقلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارسف منعطف گردانیده
و بکیفیت نزول فرمود کیفیت احوال و اوضاع امیر حسین مسموع آنحضرت گشت و یرلیغ نام نوکری را برسانیدن
مژده سلامت نفس نفیس و ذات همایون پیش او فرستاده پیغام داد که موعد ملاقات ارسف است
در اثنای این اوقات صدیق برلاس بابا نزد کسی سعادت دست بوس حاصل کرده حضرت صاحبقران
او را نیز بخدمت امیر حسین روان کرد که بخیل سپاه آمده و خود متعاقب او در سعادت بوس مشرف گشته

از طرف

از طرف ارسف بسای سوار نمود حضرت صاحبقران بسیار نیز پیاده چست تعیین کرد تا بیشتر رفته احوال باز
دادند و چون خبر کیفیت شاهزاده که مراکی امیر حسین است که او از زنده توجه امیر حسین بجانب بلخ شنیده با ملازمان
برسم استقبال می آید بنا بر اشارت صاحبقران که اگر موافق باشد صرخ زند بیالای بسته رفته آن مثل کمای نقره
و اطراف بخیل راند و بیلدیگر پیوستند و منازل قطع کرده بارسف رسیدند و نزول فرمودند امیر تیمور کارکنان
جهیز الغرادلی تعیین نموده ایشان صبحگاهی خبر رسانیدند که سپاهی سواران از دور مشاهده صاحبقران
کامکار سوار شده از عقب ایشان گذشت و از طرف راست در آمده برسید که شما چه کسانید گفتند ملازمان
نوکران امیر تیمور بیم که بخدمت او میرویم حضرت صاحبقران فرستاده معلوم کرد که بقتغو جه برلاس و امیر سیف و امیر
دلو تنگ و جمعی دیگر از عظیمان اند که از سر اخلاص قدم پیش نهاده می آیند و چون امیر صاحبقران با ملازمان نزول
همایون نزول سعادت فرمود روز دیگر شیر بهرام که از ملازمت آنحضرت تخلف کرده در مخیم اقبال توقف مانده
بعد از آن پشیمان شده بخدمت پیوست در این محل مژده قوت و شوکت شد و چون صدیق و یرلیغ عرضه داشت
امیر صاحبقران با امیر حسین رسانیدند عنقریب آمال در چمن اقبال شکفته بر فوز سوار شد و با صد و سی سوار و با صد
پیاده روی با ارسف نهاد و در آن موضع بخدمت صاحبقران ملاقات کرده یکدیگر را در کنار گرفتند و بسیار
الفت و استیناس گستردند و از آنجا رو کرده بسمرقند در میان آوردند و در مصلحت مملکت مشورت فرمودند
آنچه گفت بود گفتند و در دزی چند از زنج راه و حضرت امام بر آمده در سفای قرار گرفتند و در خلال این
این احوال بسمع امیر حسین و صاحبقران رسانیدند که منکلی بوقا بلدوز در قلعه لاهور دروازه دولت
بسته و راه مخالفت گشاده است و سرکردن کشی و عناد دارد و امرا بقصد قلع و قمع صاحب قلعه نامزد شدند
که در حرکت آیند بنا بر صداقتی که با او داشت بقتل نمود که بقصور رفته منکلی بوقا را بخدمت رسانید و منکلی بر
کیفیت واقعه اطلاع یافته راه فرارش گرفت و در اثنای این اوقات سید کمل از قوم دولدوران جاوان از زمره
ظلم که از زمان بابر در ملک ملازمان امیر صاحبقران انتظام داشتند خود را رسانیدند و چون اقتضا
سپاه بوصول ایشان سمت ازدیاد پذیرفته متوجه دزه موصوف گردیدند و در آن محل امیر تومن بیاد

که با دولت سوار بناحیت کلهاد بلخ آمده بود از احوال امیر خبر یافت با ایشان پیوست و حضرت صاحبقران
تمرگرا با سه کس بجانب قلعه فرستاد تا خبر با محقق کرده مرجعت نماید و تمرگ از کند نزد که نشسته چون
چون بقلعه رسید دید که سپاه جنه بغارت و اسلاب مشغولند و بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود
دوچار شد و بعد از تقدیم مراسم پرسش یاد کنند که اهل و عیال تو در این نزدیکی منزل اختیار کرده اند اگر
لحظه بدیدن ایشان بردی مشاهده آن صادق صافی نیت جوابداد که چون قدوم دولی نعمت لاستان
خود در بست حنه تنگ را بر حدّ آن باشد که کاشانه خود در آید و هر چند در آن باب مبالغه کرد مفید نیفتاد
امیر حسین و صاحبقران از دره صوف کوچ کرده بدرگز در میدان الجای بوقا در آمدند و در آن موضع بسیار
حسین و امیر تیمور رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر صاحبقران دست در گشتهار زده عنان عزیمت بجانب
قلم که از توابع بلخ است تافت و در آن موضع با امیر حسین چهار سنه ایل بوزلدای راجع آورده و نسبت بسخیر خشان
و در آن نواحی جاده جنه قرب صد هزار کس که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند باد دیدروان
شدند و چون بطالقان رسید قرب یک روز نزول نمودند و در آن موضع بجیر بسازبانی و شیخین سخنی
موسلمان میان امراء و شاهان بدخشان صلح شد و امراء از آنجا آهنگ ارغنک کرده و در آن سلطان از حضرت
لیالی سرای فرستند و از آنجا موجه حشلان گشته از جهل که شتند و موضع دشت تونک را مسکن ساختند
در این اثنا نیز صاحبقران موزه از پا کنده پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده بود که شخصی از نزد امیر حسین آمده
گفت قدم رنجه باید فرمود که امیر با بدان شما احتیاج است و آنحضرت متوجه شده و چون بخدمت امیر حسین رسیده
بولاد بوغا شیر بهرام را دید که آنجا نشسته اند امیر حسین از شیر بهرام شکایت کرده گفت در وقت چنین که
مخالفان نزدیک رسیده ایم خدمتش طریق بیوفائی مسلوک داشته از ما جدائی می جوید و بجای موافقت
و مصادقت و موافقت نمیپیوندد و چهره مرافقت بنا خن مخالفت میخراشد و خاک بیوفائی در دیده
مردمی می پاشد امیر صاحبقران چند نوبت بزبان لین از آتش و نصیحت شیر بهرام بگفت و داد مرافقت از آتش
خشیه آنحضرت هراس نموده پیوند غفلت در آتش سپنهاد و اگر بر ساحت لیاقت از آتش و عناد شیر بهرام آتش

الی خشم

الی خشم و غضب امیر حسین افروخته تر میگشت اما چون وقتی مقتضی بازنواست نبود صبر و تحمل باشد
خود ساخت و دفعت شیر بهرام از امیر حسین تکلف نموده بجانب بلخ روان شد و در آن اوان نزد امراء
محقق شده بود که توغلق بیدوز و کیخسرو و سپاه جنه را مرکز کرده با معنی امراء بای حمایت پیش نهادند و جمعی از سر
داران و متعلقان جنه با بیست هزار مرد از سر جالاد تا بل منکین نشسته عیال و قتال را اگر بسته اند و حضرت
صاحبقران اعتماد بر چون و حسابت یزدانی کرده از آتش هزار کس در لشکرگاه خطر بناه بودند و دو هزار کس را
اختیار فرموده و از کثرت دشمن بیندیشیده در حرکت آمد و در بیل سنگین سیاه طرفین بهم رسیده
رایت مقابله برافراشتند و از چپ و راست گاه تاروج قابض ارواح بکار خود اشتغال داشت و دو دلاوران
جانبین بعد از بحث و جستجو در مراسم رزم و پیکار بمراقبت حور نشیه خنجر که از پای از میدان بیرون
نهادند و چون عدد دشمن در آن معرکه بیشتر بود که حساب دهم از شمار آن عاجز می آمد صاحبقران
موید بتائیدات ربانی اندیشه بر دفع و حل آن فتحه گماشته و در حمله ضمیر منیر بیت نامه که مطرح اشعه
انوار الهی بود صورت تدبیری که موافق تقدیر بود روی نمود و چنان این سخن است که خسرو موفق روشن
رای یعنی حضرت صاحبقران عدد بیکسته کشای امیر موسی و امیر موسی را بر الات داد و قرابها در رایات نصفه مرد که
در آتش نبرد و حرب رزم و پیکار رستم دستان بیار رزم ایشان کمتر از زالی بودند در بیل سنگین در مقابل
مخالفان باز داشت و موکب خضر همایون با هزار دبابه که شیر مرغزار آسمان از نهیب قهرمان در خطر
بود در جانب بالداب توجه نموده و در حوالی قلعه مجموع الخیل نشسته از آب گذشته اقبال جبال
بالا رفتند روز دیگر فرادلان مخالفان از پی اسبان معلوم کردند که جمعی از آب گذشته اند سپاه
جنه را از این حسن دفعه ربط استیلا یافت چون شب در آمد صاحبقران دشمن سوز فرمانداد تا بر
کوههای جنه آتش بسیار افروختند امرای جنه از استماع خبر دوز و مشاهده آتش شب تحیر در خطاب شده پای
ثبات و قرارشان متزلزل شده ماندند و صف تهی از هم فرو ریخته در وی ادبار بعیب فرار نهادند و لشکر بخشنده
خاقان موکب گیتی ستان لشکر ظفر قرین نصرت نشان را عنان داد تا از فراز جبال بر مثال سیل در گذرانند

آمدند و تا میدان کجرانی لشکر بیشی مخالفان کرده بر زخم بیکان و ضرب سنان دمار از نهاد بدانسان
برآوردند و در آن منزل حضرت صاحبقران با قوافل مسرت و شادمانی نزول فرموده امیر حسین نیز
با پانصد سوار رسید از نسیم این فتح مبین شجرهٔ اقبال بثمرهٔ آمال بار و گشت و مال ارزه و امنیت
بر جو بار رفعت و جلال بالا گشیده چون بقدوم امیر صاحبقران در ازل بر اکفا و اقران مقرر شده
بود اکثر نفرت را با دو هزار کس که هر یک از ایشان با هزار مبارز نامدار برابری میکرد از پیش روان کرد
در بند امیر حسین نزول فرمود و اهالی کش فوج فوج روی توجه باستان فرخنده نشان آورده در سلک
سایر ملازمان منتظم گشته و امیر صاحبقران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد کس برگزیده و دیگر از خوف
در آنجا امر فرموده روی توکل براه آورد و در اثنا طریق فرمان داد که امیر برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر علاء
الدین برلاس و امیر هندو که برلاس با طایفه دیگر از تیمیان که در میان سپاه حسینه بودند خبر مراجعت سپاه با لشکر
حسینه مخالفت نموده و مفارقت ایشان اختیار کرده خبر بدگمانی رسیده اند امرا قولان بوقا را نامزد
فرمودند و از حسین گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام کند و امیر حسین و امیر تیمور بعد از فرستادن قولان بوقا
از آن منزل کوچ کرده بکلکاه بلخ در آمدند در ظفرنامه که بعد از آنکه امرا بکلکاه بلخ در آمدند امیر ابو سعید بسر تا بخو
و مسکلی بوقا که از قلعه لاجورد گریخته بودند و پیش ابو سعید کرد اما داد بود رخصت دهید راند خودی هر سه باشش هزار مرد
مکلی که عداوت بسته و دست جلادت گشاده صبحگاهی بلشکر ظفر بناه رسیده و بر لب آب سیاه که در میان
فاصل بود فرود شان و جوشان فرود آمدند و از طرفین کنده آبرا گرفته کمین کردند و صاحبقران ظفر تیغ بر حسب
اشارهٔ اکوب مدفعه تیغ مبارک رخصت از نیام کرد سخنان هوشمندان و حکایات فرخنده آب بسیار بکار
صولت و صدمت ایشان رخصت دهد آنچه کاردان صاحب تدبیر بهنگام صدمت و قایع کمین تدبیر و لطف
تقریر اسفار مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار هزار شمشیر زن نیزه گذار نیاید و عاقل کامل
بسخن کار ما راست کند که بعد لشکر جرار بمنزل نشود و سپاه اطراف آب در کرکره خبر فرستند و لشکر نصرت
شعار کنار رکنبار جوی بر آمدند و از جانبین محل گذاری جستند و مجال جنگ را مترصد بودند تا برای بلخ رسیدند

تمام شد

تمام شد سخن مؤلف ظفرنامه روح الله روحه در اقلیم حروف را بر گفتار این بزرگوار اعتراض روی نمود میدانند
که در آن مختصر است با صحیح و آن جهت که با وجود اعتراف نکتهٔ مخالفان چون توان گفتن که از جانبین طلب
محل عبور نموده شهر فرصت عبور دادند و فتحیت حرب عظیم واقع شد و بالجمله چون سپاه کینه خواه در برابر بلخ
رسیدند عبد الله را در میان گرفتند بر الغار و چه الغار و قول لشکر از آسیب صفهار رست کردند و از آنجا
اقبال امیر حسین و صاحبقران بجمال آنکه در آن روز امیر حسین بر لباس و سایر امرا که در نزد بودند تشریف فرمود
ارزانی داشته بحضرت صاحبقران پیوستند و تمکین نیز رسیده آنچه معلوم شده بود از قضا باد و بار در آنجا
بعرض رسانید و از روز از دفت زوال تا انتقال آن بولایت عربی نایره قتال و جدال التهاب داشت
مبارزان طرفین دست تیر و کمان گشاده را بعض لبساری از زخم پیکان جانستان بسته گشت و از
تن تمکین از رسیدن تیری مجروح گشت و چون مصرع سر روز روشن در آمد آب و لد در آن سیاه
دست از جنگ باز داشته و پای از جدال کین بیرون نهاده در منازل خود قرار گرفتند و در روز دیگر که خسرو خاور
جنگ آفتاب سر در پی مواکب گوناگون نهاد جوانان هر دو لشکر دست بالات حرب و ضرب زده جهم
قتال از سر گرفتند و حضرت صاحبقران کامران حمله آورده از پیل مکیده شت و تیغ قهر کین در آن لشکر جلادت
شعار نبرد آیین نهاده و مخالفان هر چند بعد بسیار و حمله تیر انداز بودند چاره کار خود فرار ندیدند و از ضرب شمشیر
صاحبقران گردون شکوه منقلب انبوه بسته آمدند و روی ادبار بفرار و فتحار نهادند و امرا بعد از این فتح مبین
پرتو التفات بر عرض لشکر ظفر قرین انداخته ده هزار سوار جرار در شمار آمدند و حضرت صاحبقران
با طایفه از ایشان بشتر از دیگران روانه شد و کنار جیحون رسیده در کشتی نشسته از نهر بگذشت
و فراول بطرف فتحه فرستاد تا حقیقت احوال معلوم کرده بمسامع علیه رسانند و بعض توپخانه در کنار آب لشکر اقامت
انداخت تا از برد عجیب عبوری نماید فراولان سپاه مشهور بجواب رفته از شرایط احتیاط غافل ماندند و مقدمه
لشکر اتوی برادر کوچک ایلچک از ایشان که شتر بی خبر بکنار آب لشکر همایون رسیدند و چون محل
باسامی لشکر و مدافع خصم خود بالضرورة مجتهده خود را بشتیها انداخته عزم عبور کردند و صاحبقران در بالای

با ذوی از اطفال رجال در جزیره پای ثبات و وقار چندان بیفشرد و در مقام ممانعت آنقدر بایستاد
که جمیع سپاه از آب گذشته آنگاه حضرت صاحبقران عبور نمود و هر دو لشکر در طرفین آب مدت یکماه خیمه اقامت
زده مقابل یکدیگر نشستند و چون این مدت منقضی گشت امیر سلیمان برلاس و امیر جاکوی برلاس
و امیر سیف الدین با دو جمعیت اغزان سیصد سوار بطرف کش ایلغار توجه فرمایند و چهار قوشون شوند و هر کس از
لشکریان که مصحوب باشد باید که دو بند شاخ بسیار برگ از دو جانب برگ خویش در آویزند تا از کثرت
برگ و غبار دار و منه کش نهر را که آشنه بگیرند و امرا و لشکریان بر حسب فرموده عمل نموده مستوجه شدند
و دار و منه کش بعد از مشاهده این کار و گرد و غبار مضمون این بیت را بر خاطر گذرانیده بیت
خاکساران چهار را بحقارت منگر ٭ تو چه دانی که در این گرد سواری باشد ٭ و کلمه الفقر فخری و فقه الفقر بر خوانده فخری
بگریختند و صاحب قندهاری که گاه تشعله ناری شرر شر مخالفان را خاک و خاکستر سازد و گاهی مجمر و چنباری خرمن
جمعیت معاندان را بباد فنا دهد بالجمله امرا و لشکر نزول کرده اند یارا در تحت ضبط آوردند و در آن اثنا
الیاس خواجه خان موضع تماش ارینی را که در چهار فرسنگی کش واقع است لشکرگاه ساخته بود و سپاه فراوان و لشکر
بی پایان در ظل رایت او مجتمع گشته و امرا نامدار و نوایان رفیع مقدار هر یا ساعتی از ایشان بر اثر اتفاق
اندر شده و قریب آن اوقات دانه و فلفتمور خان در تختگاه خویش وفات یافته الغ نوئین را در امیر حسین الدوله
بودند که الیاس خواجه خان را برند تا بضبط اوس و مملکت بدر قیام نماید و در این اثنا حضرت صاحبقران
کامکار با صد سوار شکیر کرده بجزار آمد و خلق اندبار از مقدم سعادت آثار او خبر یافته با جزار سعادت
بوس سرافراز گشتند و بعد از جمعیت لشکر آن نواحی معاودت نموده بجلد الیک رفت و در آنجا تنجیح محمد پسر بهلوان
سلدوز با هفت قوشون سپاه با آنحضرت پیوست و امیر حسین با بقیه لشکر حضرت مآل که در اطراف بودند سیصد
و شصت هم که در دشت زنگ از امیر حسین جدا شده بود با یابل رفته بعد از چهل و هفت روز از هفت با
لشکر مختلدان بهوک همایون طی گشت مختلد و هیات همایون متوجه جانب جزار گشتند و در آنجا بزیارت
مزار فائض الانوار خواجه بزرگ خارج گشته از روح مقدس آن بزرگوار استمداد همت نموده میان محمد و چاپان هر کرده بودند

گفتار در مرام آن ملاذ انام و محاربه آنحضرت با الیاس خواجه و غالب شدن سپاه ظفر پناه

نزد ارباب تحقیق این قضیه مستبعد و سر من هست که مزاج سعادتمندی که باعتدال حقیقی از روی معنی بلکه
فیاض نزد بکر باشد و چون حواس او از شوائب حسی فراغت یابد بفضل نفس وی تمام مایلند و
اتصال روحانی آنچه از انفس جزئیه فلک از حوادث ایام مرتسم شده باشد بنا بر مناسبت تام
بر نفس وی پرتو اندازد و نفس ناطقه چون قوی باشد و قوت متخیله ضعیف فرا گرفته نفس
متخیله بتصرف بقوت حافظه سپارد و بعد از یقظه و انتباه آنحضرت بدون تغییر
بی اشتباه روی نماید چنانچه از این معنی در جمله ثانی بتقریب سمت تحریر یافت و از مواهب
این مقال خواب حضرت صاحبقران است چه در آن آوان که امری خطیر و شغلی عظیم پیش آمده
بود بستاری سپاه اندک بلشکر بسیار در میدان مقاتله بیاسیت نهاد روزی در بیرون
شدن این مجمع تا ملی میفرمود که ناگاه خوابش در ربود به بیان صریح و زبان فصیح آوازی شنید
که شاد باش و غم مخور که خدا تعالی شما را نصرت و فیروزی ارزانی داشت و چون بیدار شد
از حضار پرسید که هیچکس در اینجا مدتی بر زبان آورد گفت نه از این سخن آنحضرت را بیقین معلوم شد
که آن ندا از عالم غیب مسموع آنحضرت شده بعد بعض نفس از نعمه و از این استبشار رموز اعتضاد شاه
متضاعف شد در ظفر نامه در این مقام مذکور است که امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از ادای منت و طایف
شکر و سپاس پادشاهان عزم و عدد بسعادت سوار شدند در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط عزم نمودند
امیر حسین دست راست آراسته بیرق ظفر پیکر برافراخت و حضرت صاحبقران که مشکام نبرد همه دل
بود جانب چپ را مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و بآیین مصاف راست کرده روان شدند
لشکر دشمن که در تماش ارینی بود بهمین منوال در قول تعیین فرموده میره از قزالیس خواجه و امیر جمعیت
زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر تومنمور و امیر ایکلیک آذین بست راقم حروف گوید که در حین عبور
در این سخن دقیقه پیدا شده و آن اینست که میمنه و میسره که بترکان اوردا ایران غارد و جوانقر گویند

وقتی مرتب نمود که قلب میمنه نمود و سپاه منظم را قسم کرده و امیر حسین و امیر صاحب قران و ملک الیاس خواجه
خان بنوبه هر کدام لشکر خود را بکشیدند کردند و بودند اطلاق دست راست و دست چپ برین دو کرده چندان شتاب
نمودند با محله بعد از نوبه صوف در موضع قیامشین افواج قشن منهزم شد از نوبه کورگه و کوس و نقره و لیران کوش
گردون گرگشت و از سیل سیان صدا در گنبد بنگون افتاد فرادلان سپاه جنبه کنار چنداری که در ده
داشتند نگفت بحضرت صاحبقران آوردند و آنحضرت پای ثبات دو فار در موضع خویش فشرده و بهادران
سپاه نصرت آیین دست بنیرو کمان زده از زخم پیکان جانستان رخنه در قصر حیات لیاری افتاد از نعارف
کشتگان دو ساب بود و از افتادگان سنوق و تیمور خان بهادر و ملکی برادر ایلک و امیر هم که بر یک
از ایشان شیر چرین و در دریای کارزار از نهنگ مردم خوار بودند و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور
بر سر یکدیگر تاختند و رایت مخالفه و محاربه بافی فریا برافراختند اکثر الله مردلدوران سپاه نصرت
شعار دمار از روزگار اعدا بر آوردند و جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند الیاس خواجه خان و امیر
افلان و امیر ایلک و امیر حمید و امیر یوسف خواجه در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند اما طایفه که الیاس خواجه خان
گرفته بودند بر حسن اعتقادی که از آنک مه و دمان جنگیز خان دارند بیش از آنکه سرداران سپاه جرار باشند
او را با ایلک مورا ساخته راه گریز باز دادند و دیگر اسیران پیش امیر حسین آوردند و در همان شب حضرت صاحبقران
شبگیر کرده از عقب گریختگان شتافت تا کنار آب یام راندند سر راه بر دشمنان گرفت
و بر زخم شمشیر آتشبار جمعی از آن طایفه خاکسار را باد فنا داده و امیر جاکوی و امیر سیف الدین با لشکری بسر قند
فرستاد و این فتح نامدار در شهور سنه ۷۷۰ خمس و ستین و سبع مائة اتفاق افتاد و امیر صاحبقران بعد از
امیر حسین از عقب گریختگان راندند و نیز هر دو را مصحوب خویش گردانیده و از آب جیحون که تشنه تا سکندریه
مضرب خیام اقبال ساخت و امیر حسین و صاحبقران هر یک را موضعی که بودند عارضه بر مزاج او طاری شده
بچند روز شفا یافتند و بعد از صحت امیر تیمور و کوکان عزم معاودت از آب جیحون صور فرموده بعقبه شکار چرکه
انداخت و امیر حسین در دریای همین امر اشتغال نموده از هر دو جانب امرا و لشکریان در حرکت

امدند و در موضع افاق چرکه با هر سه فاقتی کردند و از آنجا امیر قندر رفته جمیع حرمت و احسان بر سر اهالی آن دیار مبذول داشتند
و چون دست تعرض سپاه جنبه از مملکت ماوراء النهر و ترکستان کوتاه شد امیر حسین و حضرت صاحبقران فرمان
کرده امرا و نوکران قبیح کشته خاطر مصلحت کاه بنا، اندازه از آنکه از آن صنعای خان بود بپادشاهی برداشتند و مراسم
جشن و سور و لهو و سرور بتقدیم رسانیدند امیر حمید اندوخود را که مقید بود آزاد کرده مقید ساختند بر بند و سیم سپرده و او هم شب فتنه را
معروض تیغ باسا کردانید حضرت علوی پادشاهانه ترتیب داده تحفه خسروانه بنظر امیر حسین کشید و در آن
طوی بشورت امیر اکابر تیموری در استخلاص امیر حمید که میان پدر او و پدر حضرت صاحبقران مبانی مودت
سالها مستحکم بود سخن گفت و همچنین اسباب القای حمید و اسکندر اغلان شفیع شد هر چند این معنی موافق امیر تیمور نبود
اما بنا بر رعایت خاطر صاحبقران از سر خون ایشان درگذشت و رخصت فرمود که آن دو خون گرفته را رها کنند و
بمقتضای اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون این معنی مفید نیفتاد و چون امیر حسین عنایت سیر نیست
کیانیه بحالی سرای که بورت قدیم او بود منعطف گردانید آنمنظور نظر عنایت ملک ودود و امیر سیف الدین در آنجا
داد و ارادان کرد تا امیر حمید را اطلاق ایشان کردانیده با احترام تمام بیاورند مادر بدین که امیر حمید را نگاه میداشتند
چون آن دو امیر از دور دیدند تصور کردند که ایشان کشتن او می آیند پیش دستی کرده یکی گرزی و دیگری
شمشیری بر وی زده شهید شد و چون امیر حسین از دلنقه آگاه شد گفت کار از کار گذشت و کنیز از خضر بیر و بر فور مسرعی
فرستاد و هنگام اغلان را طلب داشت بیاساق رسانید و در آن زمان امیر حسین در سال سرای و حضرت صاحبقران
در نهر دلکش کش بعزت و کامرانی و شادمانی بگذرانیدند **کفار در بیان جنگ ای و کشته شدن**
کثیر از سپاهیان پرشیر و دیگر از ناسپاسی چون فصل شتا باخر رسید و خسرو انجم سپاه در زمستان از فاقه
جوت کوچ کرده خیمه بر مرغزار حمل زد خیالبان امیر حسین و صاحبقران کامکار رسانیدند که الیاس خواجه
خان با لشکر جنبه تیمور جانب ماوراء النهر بست و آنحضرت ایلچی فرستاد و امیر حسین را از وقوع این حادثه
با امیر تیمور آگاهی داد و امیر حسین فرمود تا بولاد بهادر و نوه حشم و بسر محمد خواجه ابردی و ملک بیا در بالیان
آتش آهنگ روان شده بخدمت تمام با امیر تیمور کوکان ملحق شدند و چون ایشان در حرکت آمده با آنحضرت پیوستند

صاحبقران بارنصف فرمود در موضع اقار روزی چند قرار گرفت تا بیان فربه شوند و از آنجا کوچ کرده و منازل
و مراحل قطع کرده از آب جیحون گذشتند و چون قراول دشمن نزدیک بود امیر صاحبقران در زمان جیحون
و تاشکند کنار آب را بلشکر همایون ساخت و امیر حسین با لشکری فزون از شمار و چون در جیحون آمده و از آب
بجون عبور نمود و طبقات خشم امور رحل خود نزول کردند و از آن طرف سپاه سبز تیر رسیدند و در لب آب
خیام اقامت نصب کردند امیر حسین را و امیر تیمور کان طبل ارکان فرو کوفتند و از منزل خویش سوار شده
بمیسره رفتند و چون قراولان یکدیگر را دیده سران سپاه از این معنی خبردار شدند بتعبیه لشکر و تسویه صفوف
اشتغال نمودند امیر حسین فرمود تا امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر شیران
بیل افکن لشکر شکن در قول قرار گرفتند و بعضی خویش با طایفه دشمن شکوه را توبیای دیده و آرزو دیده لشکر بدست
راست بایستاد و قبلش و تلکی از زلات بود و هر اول آنجا تیمور اردی بولاد بوغا و دیگر ولاد و ارکان
بیشتر آنجا حضرت صاحبقران کامکار در جوانی که او را دست چپ گویند رایت جلادت بر اوج جمهور
برافراشتند و در قلب او امیر سارو بغا با قوم قبچاق معین شده در هر اول تیمور خواجه ایلچی مقرر و در
و چون هر دو لشکر مانند دو کوه پولاد صف کشیدند و لسان دو دریای دمان از نهاد صرصر در تموج آمدند نظم

زد دو زه بر تنگ اندر آمد سپاه ۱ یکی ابر گفتی بر آمد سیاه ۱ که باران او بود شمشیر و تیر ۱ جهان شد بکردار
دریای قیر ۱ ز پیکان پولاد در پر عقاب ۱ شب گشت رخشان رخ آفتاب ۱ فضای هوا که از کثرت بهادران
جوشن در آهن شد و هوای هوا که از برق تیغ و صاعقه خنجر آتشین گشت و چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحبقران
بعد و از مخالفان افزون بودند خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافته بنیاد کار بر جدیدی نهاده بلنگ بده که صاحبقران
آن از بدایع و صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون است توسل جستند و بانکه سر کوه خورشید در برج جوزا فرو داشت
ناگاه ابری سیاه فام در عرصه هوا ظاهر گشت و از آن رعد و برق سامعان عالم بالا و قاطنان حظیره قدس
روز محشر مشاهده کردند و چندان آب از دیده سحاب روان گشت که اگر قابل سادی الی حل لبصیبی من الماء
لیحیی بیرونج و در آن ایام بود و اما اجابت خیاض علی الاطلاق نکردی تیر از کثرت ماء خم گرفت و دهان کی

کرده عنت استرخاء بر ظرف پای لشکریان در مهره لسان پای لبط در بحر محیط شناور شد طوبیات از قطرات بهار
چنان گران گشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و باد و جو در زمان سپاه انجانب پای جلادت از فرط حیرت
و عصبیت بشقت بسیار برگرفته بیشتر بر آمدند و دشمنان تندها در سر کشیده بقدر میسور در محل فطنت صابر و سلاح
خویش میکوشیدند و چون مردم بطرف بایشان میرسیدند تندها از سر اندخته باستظهار رمام حرب میجوشیدند بالکه
طوفان و آب بدین شتابه روی نموده بود بیت چنان تیغ خنجر جهان بر دو دست ۱ که بر چرخ از زوکاه های سوخت ۱
در این اثنا حضرت صاحبقران دل بر عون و عنایت یزدان نهاده دست راست قمقان بسر پنجه قدرت
لشکست و الیاس خواجه خان از شاهزاده اخیال روی بفرار نهاد آنهمه لشکر خصم بر طبرد و امیر حسین علم کرد
شیر اول و صاحبی که در قتبل بودند بتلاکی و زنده هشتم را رانده با امیر حسین رسانیدند و سپاه انجانب
پراکنده و مشرف گشتند و شیر هرام و لوغا و نوقاه ایستاده کوشش های مردانه نمودند و از آنجانب مخالفان
و امیر شمس الدین در مقام انتقام آمده آثار شجاعت و مردانگی کما یجب و ینبغی بظهور رسانیدند و از آنجا
دشمنان آتش حمیت و عصبیت حضرت صاحبقران زبانه زده با هفده و شش بر قمقان حمله آوردند و امیر
شمس الدین تاب مقاومت لشکر شجاعت اثر در تیر قدرت و کلمت خویش ندیده از صف کرعنان
برتافت و امیر حسین بظفر و نصرت متوفق گشته دول قوی کرده هشتم پراکنده خود را جمع آورده بر جانبی
که مقرر شده بود بایستاد امیر صاحبقران لوکر خویش را تا بان بهادر را نزد او فرستاد که مصلحت در آنست که امیر با
کلبه در پیش بهند تا باتفاق بر سر دشمنان رفته ایشان را چنان مقهور و مناصل سازیم که دیگر در کلبه آن جماعت
حبال مقاتلت و مقاومت راه نیابد و چون در آن اوان غبار در حرم امیر حسین کلبه دود و خوش رسیده بود و کوکب
شرفش بیرج هبوط نزول فرموده و کریم اخلاق او بر ذمایم صفات مبدل گشته افعال ناشایسته و اقوال ناپسندیده
از او بظهور رسیده و طبیعت او تغیر یافته از جاده صواب انحراف نمود چون تابان بهادر پیش او رسیده پیغام
امیر تیمور گورکان بگذارد زبان بسفاهت و هذیان بگشاد و بدین اکتفا نکرده تابان بهادر را چنان زد که بیتاب
شده از پای در افتاد حضرت صاحبقران بارد مدی و ملک را نزد او روان فرمود که اسیر در حرکت تعجیل فرمایند

کرد و پیش دی سپاه کرد اند که فرصت فوت نشود امیر حسین چون این سخن شنید دست اضطراب در دامان
بشتم ایشان بگشاد و اظهار لاف و گزاف کرد و گفت مگر من گرگ ام که سر ایشان بخواهند اگر شما غالب شوید و اگر
مغلوب گردید تیغ بیاست من سالم گوز اسپ ماند ملک و مملکت و مملکت و از زده خاطر بازگشتند و کمیت سرعت عنان
سعادتمند آمدند و دست در عنان همایونش زده درخواست کردند که هم جنگ در توقف دارد و بیای جهانی
الطریق نه بیاید حضرت صاحبقران بخش دولتخواهان لبیع رضا اصغا نموده رقم تخفیف بر صفحه روزگار کشید
و هر دو گروه بعد از ستوده کاشش فرود آمدند و در آن شب چند نوبت امیر حسین کس بطلب امیر حضرت صاحبقران
فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از تحقیق درشت امیر حسین رنجیده بود دعوت او را اجابت ننمود و
او بعذل اعتراض نمود روز دیگر که این ترک ناهموار لاقی خاور برآمد و هر دو فریق صفها راست کرده مجرمه و میمنه
و قلب بیاراستند و تیغ انتقام از نیام بیرون آورده بر سر یکدیگر بگشتند و سپاه جبه پشت داده روی
بگریز آوردند و لشکر از جانب لجام ریز در عقب گریختگان روان شدند و در این اثنا طوق امیر شمس الدین که
از اوجدا مانده بود با فوجی از سرکشتگان لشکر در سر که بدید آمد و مهتر نامی عطفه خان کرد پیش آن طوق
قبیح کشتند و بهیات جمعی متوجه مردم انطرف شدند و از صدمات حمله رزم آزمایان و تولد در زمین دوران
افتاد از مقتضی چرخ بوقلمون که بر هیچ کاری [illegible] قراری و استواری ندارد در یک لحظه غالب مغلوب
شد و قوام پادشاهان در آب و گل فرو رفته قریب دو هزار کس در سوق نیف آمدند و دالک من یقدر از عوام
العیم امرا و اعیان سپاه هزار مشقت خود را از آن بحر خوکوار بساحل نجات رسانیدند هر کس قصد آن
کرد که ایل و اولوس خود را از هیجون بگذراند امیر حسین حضرت صاحبقران را بر گذرانیدن اتباع
ترغیب و تحریص نمود آنحضرت در جواب فرمود که ایشان خود باین سرعت رفته اند اما می خواهم که
ولایت بالکل پایمال حوادث و نوائب گردد و اخیر الامر است که یکبار دیگر لشکر جمع آورده در برابر خصم بایستیم
و اگر در عبور تاخیری واقع شود یقین است که مصاف و معذور خواهم بود و امیر حسین متوجه سالی سرای
شده ایل و اولوس خود را از هیجون گذرانید و در موضع لشکر قورغل اقامت انداخت و چاپوسان [illegible]

لهاگر

که اگر خبر توجه سپاه جبه بادر رسانند متوجه دیار سمرقند گردد و امیر صاحبقران بکلی همت بر جمع لشکر مصروف داشته
بسعی بسیار دوازده و شش مرتب گردانید و تیمور تاجان و جاورچی و جاورچی و عباس بهادر را با هفت قوشون
فرمود تا رسم منادی سوغیت جانب سمرقند نمایند و ایشان بموجب فرمود عمل نموده جاورچی در آن یورش
بشرب خمر مشغول شده در غلیان سکر باد و خواجه و هند و شاه گفت که مقرب امیر تیمور شمار گرفته پیش امیر حسین خواهد
رسید شما با کجا هستید در خش همان دان سخن راست پنداشته و هم در اس بخود راه داده بر بخت
و حقوق سابق فراموش کرده بدشمن پیوستند و از لشکر جبه لیک تیمور بسیار الغ و قبچور و خیرالدین و نکوجان بیسر
صاحبی بیک را که رسم منادی پیش آمده بودند عجز جمعی شده بسپر تیمور خان و یاران او آورده و ایشان منهزم
شده سلسله آن جمعیت گسیخته گشت و حضرت صاحبقران چون بر آن قضیه اطلاع یافت دانست که آن بخت
از امارت نکبت امیر حسین است و در دفع قضای مبرم سعی و کوشش فایده ندارد لاجرم از آب آمویه گذشته
در بلخ نزول و اقامت فرمود و ایل و اولوس خود را که متفرق شده بودند جمع کرده و بعضی توسلات دیگر را فرمود
و طایفه را بضبط آب مقرر ساخته تا مرسم بفقط و اشتباه سعی داشته از نوایح حالات خبردار شده و متوجه خواجه
اقلاد را بواسطه تقصیری که ذوی صدور یافت بیاسا رسانیدند و لباس عیش و عشرت مبسوط داشته مستظل و مترصد طلوع
کوکب اقبال بودند

ذکر عاصی شدن سپاه جبه سمرقند را و اتفاق نمودن مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری در کوچ بر سر امیر حسین

چون امیر حسین و حضرت صاحبقران از آب آمویه بگذشتند لشکر جبه
متوجه سمرقند شدند در اثنای توقف بلده مذکور صندق و شهربندی نداشت مردم سمرقند از وقوع این امر عظیم متحیر گشتند
مولانا زاده سمرقندی که بکرامت و جلادت از اقرانهای روزگار امتیاز داشت و مولانا خردک
که مردی شیر اندام و دلیر بود از بزرگ زادگان و کلوی مذاق که باوصاف سربداری اتصاف داشت مردم
شهر را بر صیانت مال و اهل و عیال و محافظت شهر و ضبط سنگری که چه ترغیب و تحریص نمودند در باب
سمرقند ممانعت ایشان کرده در مقام ممانعت آمدند و طریق آمد و شد مسدود گردانیدند و اسباب مقاتله
و مقاتله ساز داده و سپاه جبه بدنام بر گرد سمرقند تحیر اقامت مطلب گردانیدند و بتسخیر سرای سمرقند اهتمام کلی

آوردند و چون امام قاهره امتداد یافت و نزدیک بآن شد که شهر مسخر گردد و اموال و دماء مسلمانان در معرض
تلف آید لیکن عنایت ازلی از نصب والقای نیران روح الله و زلزله و باد در میان اسبان جنبه جماد از هر جهت
اسب یکی زنده نماند و از این جهت خوف و رعب تمام بر ضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه گشتند
و لعدار تقدیم مصلحت چنان دیدند که رجوع نمایند و با صفای این عزیمت اکثر آن جماعت از کنهار پشت بسته
پیاده و بستدان روی بدبار خود نهادند و چون رعایای سمرقند کاری چنان عظیم از پیش بردند و با لشکر مخالف
چنان مقاومت کردند بجنبه‌های همت خود رسیدند طایفه که از ایشان بوت و کلفت ممتاز بودند و بخشیه
انگیزی و مزاحمت متصف بلای جسارت از خود بردن نهاده دست نهب و تعدی برآوردند و در این حین صنف
و فتور بکمال سپاه جنبه راه یافته بود و عزم مراجعت نمودند امیر صاحبقران عباس بهادر را جهت استکشاف احوال
ایشان بقلعه فرستاد و احوال ایشان بر نهجی که مسطور گشت معروض داشت و امیر صاحبقران چون بر کیفیت حالات
ایشان اطلاع یافت سرعی همعنان صبا بر شتر تو فرستاد پس امیر حسین که از آن نعمت غیر مترقب او را
آگاهی داده بگوید تعجیل تمام متوجه باید شد تا در انتظام مملکت سعی در استمام نموده آید و چون فرستاده آن خبر را
بامیر حسین رسانید خدمتش بر اسم شکر حضرت اقدس کارگاهی آورده و کوچ کرده متوجه سمرقند شد و حضرت صاحبقرانی
ایل و الوس خود را جمع آورده فرمود تا ارجیجون که نشیمن یورت قدیم منزل اصلی رودند و نفس جانبون
باستقبال امیر حسین روان شد در صدد و بقدون اتفاق ملاقات دست داد و بعد از تکبیر مسرور و مشغول
گشتند و در تنظیم امور مملکت و ملت بحثان گفتند و از تهور سرداران سمرقند حکایات در میان آورده
بنابر مقتضای وقت خلعت و هدایا و استمالت ناصحا جهت ایشان ارسال نمودند بعد از آن امیر حسین دایم
تیمور گورکان بلکه بکر را طوی داده مقرر چنان شد که امیر صاحبقران آن زمستان در کش و نخشب قشلاق فرماید
و امیر حسین در سالی سرای بسر برده در فصل بهار باتفاق روی توجه بلده سمرقند نهند و هم را وداع
فرموده امیر حسین بسالی سرای رفت و امیر تیمور گورکان عزم نخشب فرمود و در آن زمستان حضرت
صاحبقرانی بر توالی التفات بتجارت قرشی افکنده و بانام رسانید و چون رایی امیر حسین باتفاق دهبدکات

بسمرقند

بسمرقند رسید مولانا زاده سمرقندی و مولانا خوندک بخاری و سایر سرداران اظهار خرمی و استبشار نمودند
در بسم سنول را نوزدند و ایلچیان با تبرکات پیش حضرت صاحبقرانی فرستادند و بسبب اشتهار لفظ نخشب
بقرشی آنست که لیک خان در دو فرسنگی آن موضع قصری بنا نهاده و بقولان قصر را قرشی خوانند و ذکر
آمدن حضرت صاحبقرانی و امیر حسین بکنار سمرقند و اقبال نمودن امیر حسین بعد از تکلیف بر دولت با سپند نما
چون فراش ربیع خیام زمرد فام سلطان گل در باغ و بوستان نصب فرمود امیر حسین و حضرت
صاحبقران سعادتمند رایت نصرت قرین بکنار سمرقند برافراشتند و آن خطه فردوس مانند را مضرب
سراپرده شرف و تمکین ساختند و در آن مدت از سرداران آن نواحی حرکات شنیع صادر شده و قبح و استعمال
ایشان از حلیه واجبات شمرده بنابر آنکه امیر حسین پیش از وصول بنواحی سمرقند ایلچی فرستاده بود که
تا رایات عالم پناه بکنار گل رسند شما استقبال نمایید آنجماعت با فسانه و فسون او مغرور شده و در اجرای
با تبرکات و مشروقات رسیدند و امیر حسین بقتل آنطایفه امر فرمود و عرق شفقت حضرت صاحبقرانی حرکت
آمده مولانا زاده سمرقندی را از آن جهت که خلاصی داد و باقی سرداران سرداران را تیغ قهر و سیاست کشتند
چون امیر حسین بر تخت حکومت تمکن یافت حرص جمع مال بر طبیعتش مستولی شده دست ظلم و بیداد
برگشاد و از رعیت و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد و هم بر نهج رسید که بر مخدومان و ملازمان حضرت
صاحبقران مثل امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقبوقا بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحمیل کرده محصلان بر کمال شدت تا آنجمله
تمام هر یک رقم زده بود گرفته بخزانه آوردند و چون در آن اوان تنگی واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان
در عرصه آمده بود ایشان در ادای آن عاجز آمدند و حضرت صاحبقران دریاتوان در مقام مسالمت خواهی و اهتمام
خود آمده سیم و زر و حلی فراوان بایشان داد و از آنجمله پاره گوشواره حرم خاص خاص خوش الحانی زنان
که خواهر امیر حسین بود مسافت نمود و چون امیر حسین آنچه گوهر لعل بدیده بود هدیه مهر انباشت اما واسطه
شره و تنگی که در جبلت او مستولی شده بود از آن در نتوانست گذشت و با این همه مبلغ سه هزار
دینار را از جمیع وجه باقی مانده بود و از کمال اتفاق حضرت صاحبقران در حوالی آن اسبان خاص

خاطر خویش معنی امیر حسین کشیده و خدمتش چون بر حقیقت حال اطلاع یافت همان را قبول نکرد
و با حضرت گفت که من لیالی سرای امیر دوم داعیه آنست که مبادی سنگین جهت خواستگاری دختر حسین
صوفی بخش او فرستم اگر بر سم مساعدت مبلغ مذکور را از عقب من ارسال نمائی دور نباشد و چون امیر حسین لیالی
سرای رفت حضرت صاحبقران در کش که مستقر شرف او بود اقامت کرد و امتیاز را القدر کرده از عقب او فرستاد
و از گزدم دنانت حسین جواهر ما را ذوی مستقر شد بر حسابت و بکل وطن از همه کس مذموم است حضرت ما را از بنا

ذکر مخالفت و نزاع میان امیر حسین و حضرت صاحبقران و آن سبب را

نفاق ع چون امیر حسین لیالی سرای رفت حضرت صاحبقران از آزده خاطر از دی در کش
باز نماند جهت تسکین خواطر ایشان طاشتکار رسل فرموده بخیر تمام مراجعت شد و در این اثنا حسی از اخبال نامناسب
و اقوال نامالایم امیر حسین بخیر و از آزده خاطر بودند و میدانستند که تا میان امیر حسین و حضرت صاحبقران
طریق مصادقت و موافقت مسلوک باشد هیچکس نتواند که مساحت مخالفت او را القدم جرات و جلادت
بیابد مگر و حیله آغاز نهاده و نوعی ساختند که الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافته میان این هر دو
که امیر موسی و علی درویش پسر امیر بایزید بیشورت آورده خاتون مکنونی سر بر کذب و بهتان با امیر حسین فرستاد
مضمون آنکه امیر تیمور نسبت بخواتین و بنوکه امیر حسینی اندیشه مخالفت دارد و دلیل بر صدق این قول آنکه در این
تهیه اسباب محاربه مشغول است و با خواص و مقربان خود پیوسته اظهار رنجش از تو مینماید امیر حسین بر مضمون مکتوب
که کنظیر آن محض تزویر و تزویر بود اطلاع یافت التفات و اعتبار بخواتین خاتون رسانیده و ربیع فرستاد که امیر
تیمور با جمعی که این سخن گفته اند باید که در سمرقند بدرگاه آورده خاتون حاضر شوند تا او سر هم استکشاف کیفیت
آورده حقیقت حال باز نماید و چون خبر بحضرت صاحبقران رسانید آتش خشم و خاشاک پاک بود و لسان
باد بجانب سمرقند روان شد تا شش آورده خاتون ابراه دعوت نموده غمازان را مجلس و محفل سازد
و این آورده خاتون از تخلفات ترسیر خاتون بود و دختر ملک خاتون در سلک خواتین امیر حسین انتظام
داشت و چون اهل خسته و سعایت دانستند که بر آن پیش خبر از اکمال و فضیحت امری مترتب خواهد شد روی

از امر که بر تا قرطاق تجدید رفتند و آن قضیه نا پرسیده بماند و در اثناء این حال بر خاطر امیر صاحب تدبیر گذشت
که بگلم کلمه من لسیع بگل از اسنای این خبر هر تیره غبار تغیری بر صفحه ضمیر امیر حسین نشسته باشد و در اساس محبتی
که با او داشتند فتور پذیرفته اند لیکن تدبیر این قضیه کما شته صورت حال با شیر بهرام و بهرام جلایر که از اتباع و سطوت
امیر حسین هراسان بودند و در میان نهاد ایشان گفتند مصلحت میدانیم که دل امیر با هیچیک از ما رسمت غیبت آمارز
خوف آنکه ملایم مزاج حضرت تو نباشد نمی توانستیم که این راز زبان آریم اکنون چاره چه این نیست که
بر خلاف او اتفاق نمائیم و لشکر را جمع آورده روی همت بر دفع او نهیم و در این باب مبالغه نموده و خدمت بر خاطر
همایون حضرت صاحبقران سمت انضمام پذیرفت و ما ایشان در مخالفت امیر حسین هم استان شده عهد و پیمان
بستند و مقرر چنان شد که شیر بهرام بصورت قدیم خود که حشمدان بود و فرقه لشکر جمعیت ما بدو امیر تیمور نیز در دولت او کن
بترتیب سپاه قیام نماید و شیر بهرام در حین توجه بختلان و ذکر حضرت صاحبقران عادل نام مصحوب خود کرده بندد و
خود تا خواجه را در خدمت آنحضرت بگذارد هست مزدوط با یکدیگر هر کار عادل بیابد تا خواجه و مردم جانبین بر حال گیر
اطلاع یابند و شیر بهرام بختلان رفته و لشکر فراهم آورده در موضع حصین بخصین جست و با اهالی کلمه عصیان
مبادرت نموده رایت خلاف امیر حسین بر افراشت و خدمتش لیل و رسایل نزد او متواتر داشته و آن فرقه
در راه او نهاد و شیر بهرام بکلمات نا فرجام امیر حسین فریفته شده رام گشت و از آن بالا بر زیر آمده باز دیگر اطاعت و انقیاد
نمود و امیر تیمور گورکان چون دانست که شیر بهرام با امیر حسین بیعت مکتوب یاد فرستاد و مضمون آنکه ملتمس مخالفت
و نزاع تو شدی و اکنون با امیر حسین طرح کنه و بوی بنگر و اگر نمی کنی زود باشد که هم جوای تو در کنار نهند و عاقبت آنچه
بر زبان خجسته بیان حضرت صاحبقران گشت با دیدست بعد از آن امیر تیمور گورکان چون دانست که شیر بهرام
امیر بیاکو و بهرام جلایر بجانب ما در رایات سپاهی اطراف تجدید فرستاده تا ایل جلایر را ضبط نموده امیر موسی
و علی درویش را از توجه امراء آگاه شده بگریختند و بهرام و لشکر جلایر جمع کرده اند لشکر عدم مقاومت امیر حسین
بر آن داشت که بمشورت حضرت صاحبقران با شفقان خویش طبل کوچ فرود کوفته ایل و علی درویش را
عازم بجانب جیحون روان شده آنحضرت بسمرقند رود ارکمت لشکر انها بار جمع کنند و در اثنای این اوقات

امیر سلیمان و جادری که علایق مخالفت امیر حسین بعد دم جسارت میپیمودند از آنحضرت روی گردان شده
بادیه سستند اما امیر علی برادر امیر خضر طبسوری و الیاس و خای محمود شاه با تمام طبسوریان در مقام اطاعت
و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت بر میان بستند و آنحضرت فرامند که بر الیاس را بمخالفت
سمرقند نصب فرموده بود مساعدت فرمود و هند که خاک بر فانی در دیده مردمی باشیده و کر بخیر پیش امیر حسین رفت
و فراچون از عهده ضبط آن دیار تقصی نمیتوانست نمود سر بر بوانگی برآورد و در خلال این احوال بوسیله وفات الجایتو کرکان
اگاه که خواهر امیر حسین و حرم محترم امیر صاحبقران بود غبار ملال دامنه دو صحفات روزگار امیر حسین نشسته قلعه خوشی که بنا
ایشان بود مرتفع گشت و در باب تسخیر سمرقند و تسخیر صاحبقران سعادتمند با سپاهی سنگین بعزم رزم امیر حسین
در حرکت آمد و امیر سیف الدین برلاس را با گروه انبوه در مقدمه روان ساخت و درین وقت امیر حسین بتصور آنکه حضرت
صاحبقران سعادت قرین بعزیمت و تدبیر مانند شیر بهرام در دام نوائد آورد و ملک بهادر عبد الله سرادر ابا عهد نامه
که چون اساس دولت خویش است پیش آنحضرت فرستاده پیغام داد که ما و تو درین مدت بر سبیل اتفاق
بر تمشیت امور ملک و ملت قیام نموده ایم و بچه کان قدرت کوی دولت از میدان اتفاق در ربوده ادار
آنکه بعد از این حال بهمین طریق بسر برده آید و اهتمام تمام باین عهدنامه کرده بعد غدر بانی نیت قیام نماید و چون سپاه
نصرت شعار از قهلغه گذشته در آبسون نزول فرمودند ملک عبد العزیز خدمت بوس آنحضرت فایز شدند و هم
سفارت کیای آوردند و حضرت صاحبقران کامکار که از تیز ضمیرش بمصقل توفیق تابنده اکلیل پاکیزه بود و میدانست
که آن سخنان مشتمل بر مکر و فریب است لاجرم بآن عهدنامه التفات اعتنا نفرمود و انگشت فرمود و بسمع رضا اصغا نفرمود
اما طبسوریان باندیشه آنکه شاید که جهت مصالحه تشبث بلیزه خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده بیورت خویش
بیرون رفتند و مقارن این حال امیر جاکو و الیاس بهادر که بر اثر هفت بهرام جلادت بجند رفته بودند رسیدند و امرای طایفه
صلاح در آن دیدند که رؤسای طبسوریان از آنکه اندیشه خلاف در ضمیر داشتند بگیرند حضرت صاحبقران در آنوقت رای
آورش همیشه مستقیم نظام و انتظام احوال بلاد و عباد بود بدان رضا نداده بر زبان فصاحت بیان گفته اند که اگر
مادر فلک دولت خویش باقدام بر چنین امور نامیم دیگران الجا جلیل استناد نمیکنند و اعتماد بر ما نمایند اگر نمود

مؤنس

مؤنس بر لطف و احسان پیشه شرفات آن از ایشان کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر غدر و عدوان بود در اندک
زمانی با خاک یکسان شود و مولانا کمال الدین عبد الرزاق در این مقام تتبع حافظ ایراد کرده میگوید که امرا خواستند
که ملک بهادر و عبد الله برادر را گرفته مقید سازند اما حضرت صاحبقران بآن راضی نشده با مثال این سخنان بیگانگان
دولت را ارشاد نموده راقم حروف گوید که قول اول اصح است چه نوعی ایشان تخصیص جهت جهم مصالحه آمده باشند
از مقتضی خود بعید میشود یا بجهت حضرت صاحبقران کلاشتر قوم طبسوری را نوازش فرموده و از آنجا مساعدت نموده
عمر قرشی بفرقدوم خود تزیین داد و امیر حسین و شیر بهرام با سپاهی افزون از احاصله ادام متوجه آنجانب شدند و امیر حسین
بطریق مکر و حیله حضرت خزانه دار را با مصحفی که یاد سوگند خورده بود نزد امیر تیمور فرستاد که نزاع و وحشت مستلزم ویرانی
مملکت و پریشانی رعیت است و بنقض پیوست که بهمت آنجناب مقصود و ترتیب حال عباد و تنظیم بلاد در مصدر
اکنون اجلال آن نزد بیگرست که لشکر این طرف در خفا تا توقف نمایند و سپاه آنجانب در خزانه دار با یکدیگر
سوار در حرکت آمده و بجنابه نفاق چنانچه خواهد دشمن گردیم که بعد از این مفسدان و غارتان را میان ما مجال تفرقه
در فساد نماند تا ملک دیگر را بر سر تنگ دولت این دو فتحمال و خواطر ما مطمئن گردانیده شد و هر چند بر مضمون اتفاق
اشراق حضرت اتفاق این معنی کالشمس فی رابعة النهار منکشف و هویدا بود که قواعد عهد و میثاق امیر حسین اهون من بیت العنکبوت
است لیکن چون امرا باتفاق سوگند داشتند که صلاح در صلح است حضرت شهریار عالم مقتدر بر مقتضی رای امرا نامدار اصلاح
راضی شده جمهور لشکر را در حوالی کدا شتر با عهد سوار جرار روان شد بعزت آنکه دولت سرمد بنا بر جرم داشتن طی در دیوانه
نماند و با حدس کیانب تنگ چگاک که دهده گاه ملاقات امیر حسین است توبه نماید مقارن این حال امیر حسین شیر بهرام
در تونک لور بر ملک افکنده و فتن خاک گردانید و فرمانداد تا سر هزار سوار کیانب حضرت صاحبقران روان گردد و یکی
از نوکران امیر تیمور که در میان مخالفان بود گریخته و بچین تمام رانده در زمانیکه حضرت بدفع نوفرد آمده بود بجنب
هنگام رسید و بهرام نامی که از نوکران خاصه بر در دنیاق همایون حاضر یافت از حادثه آگاهی داد بهرام بنا بر عدم
عقل و فطنت خویش آن سخن را اهمال گذاشت و چنان پنداشت که چون امرا سعی در اصلاح میسازند اقتضای این خبر موجب تفرق
جمعیت و مستلزم فساد گشته ادرا با فساد منسوب خواهند داشت و حضرت دست کوی را از درگاه رانده لب از هم نگشود و دیگر

دیگر گاه لشکریان امیر حسین چون ملایی ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند که نوید بود و بنا
بیدات ربانی عین از وصول مخالفان در ضمان حزن و حمایت بزدانی سوار شده بود و موجب وعده گاه گشته چون
بر وصول سپاه اطلاع یافت در سیر سرعت فرموده بنیک حرم رسید و ملازمان خود را از آن تنگنا ملتفت
و سر راه بر دشمنان گرفته جنگ در پیوست و بیارزوی اقتدار آن سپاه چون در نیزه گذاری باز داشت
و از آن موضع حضرت صاحبقران عنان مراجعت معطف گردانیده دشمنان نیز روان شدند و هر دو فریق جنگ
کنان میرفتند تا بقاعش رسیدند و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را یارای آن نماند که از آنجا قدم پیشتر
نهند لاجرم خایب و خاسر در آنجا توقف نمودند و چون خبر این واقعه بجرار رسید لشکریان که حضرت صاحبقران در آنجا
باز داشته بود پراکنده گشتند و آنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب همایون مانده بودند از راه جرار
بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت راه بیابان قرار گرفت که کوچ ما را بماخان نقل کرده در جوار
بحریان که از دیر باز حوق دولت خواهی بر دست همت صاحبقرانی ثابت داشتند روزی چند بسر برند
آنگاه با خاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجهه همت سازند و بامضای این عزیمت هر کسی جهت ثبات خود سرانجام
ساخته در ظلمت لیل کوچ کرده راه ماخان پیش گرفت روز دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر حسین
مهیا و امیر روشاه برلاس و فتح اندیار اشتغال نمودند حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت فرموده بکنار آب
رسید چندان توقف فرمود که افراد خدم و حشم باد پوستند آنگاه باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آن
امویه بگذشتند و بچول در آمده سرچاه شوراب منزل ساختند و حضرت صاحبقرانی ایلچیان پیش ملک معز
الدین حسین و محمد جنگ جوانی فرستاد تا استخراج نمایند که ایشان نسبت با آنحضرت در چه مقام هستند در مقام
خلاف یا وفاق زمان عزیمت ایلچیان دو ماه و نیم امتداد یافته هرگاه روانی که از خراسان متوجه ماوراء النهر شده
بسرچاه شوراب رسید شهریار کامیاب انتظار را در آن موضع بازنداشت و چون ایلچیان معاودت نموده شرف
تقبیل بساط بوس حاصل کردند امیر صاحبقران کاروانیان را رخصت رفتن داده اذن داد و در آن وقت که ملک آب
اسندغار حضور ما کرده و هنوز کاروانیان از مقام خود روانه نشده بودند که آنحضرت با ملازمان و متعلقان سوار شده

روی توجه

روی توجه بهرات نهادند بازرگانان چون بصوب قرشی رسیدند امرا و دو جوه سپاه امیر حسین خبر حضرت صاحبقران
و ملازمان او پرسیدند بازرگانان گفتند که شما از احوال ایشان استفسار مینمایید کاینک بهرات شتافته
رفتند امیر حسین سخن مردم بغرض را مصدق داشته از قلعه قرشی بیرون آمده سپاه پراکنده جمع آورده با هفت
هزار سوار بیمرع از امتزل ساخت و در خاطر داشت که بدر گذرد و ملک بهادر با پنجهزار مرد از فرامانش کرده
عین الشارا بدانجانب فرستاده بود و از فاشون توجه کنند قرار گرفتند **از جمله گفتار در توجه**
صاحبقران بجانب تخت و استیلای او بر ماوراء النهر و حضرت و تاسف دشمنان
از جمله عجایب و غرایب و فتوحات و سعادت صاحبقران گیتی ستان قرشی آنحضرت بهت با قدری اندک
بجانب قرشی و منهزم شدن اعدای دولت قاهره با وجود کثرت و این قضیه در کتب معتبره برین نهج مسطور است
که چون امیر تیمور گورکان امارات بر بنه کار دانیا را حضرت فرمود تا بجانب ماوراء النهر روند بنفس همایون بر سمت
هرات در حرکت آمده و بعد از مسافت قاصده باز گشته در منزل مبارک نزول کرده هر روزی مدتی که قافله قرشی
توانند رفت در آنجا رحل اقامت انداخت بعد از آن مکلی همت بر دفع دشمنان مقصور گردانیده بنوعی در آن
شرح فرموده که عقل خرد در آن انگشت تعجب بدندان گرفت و در آن اوان زیاده از دویست و چهل و پنج
از ملازمان آنحضرت بودند و از خیر اعیان و خواص و دبیران صاحب جنقسان سید عرش الدین حضرت سلطان
و امیر داود و امیر سارو بوغا و صایدر و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر و از قبیله قبچاق و فرقا
بهادر از قوم ناباق و محمود شاه بخاری با معدودی قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داده بانکه در آخر لیلی و اولی
امرا نامدار امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آیین گرگین بسته در کمین رزم و پیکار نشسته بودند و از آب
بصیرت پوشیده نماند که از انکاب امثال این امور از خبر مکنت افراد بشری بیرون است بلکه بر صد هزار مستعد
مقرون فی الجمله صاحبقران روشن ضمیر در تاریکی شب روان شده بکنار آب امویه رسید و در آن شب با
چهل و سه کس در آب رانده جمیع ایشان عبور نمودند بشنا و قریب حشتاد را احاطه نموده بعد از حظه اگر کسی خبر
بجانی رسانده و کشتیها را گرفته بکنار آب فرستادند تا اقوام سپاه از آب بگذشتند و شب دیگر در سور مانع و دو ایلچی

امیر بری را که در آنجا بودند بگرفتند و بران دایره اسما محیط شدند و شب توقف نموده روز دیگر روی توجه
براه آوردند و شب هنگام در فرود گفت نزول نمودند و هر که آمد آب برگیر در حضرت مراجعت نیافت
و بعد از غروب آفتاب لشکر گفت رفتند و در آن محل امیر جاکو معروض داشت که مصلحت آنست که محفه را
بر تلک پیچون کرده بر سر امیر بری شبیخون بریم اگر او در دست افتد پای مراد بر سر گردون نهیم حضرت
صاحبقران که موفق و مخصوص عنایات ربانی بود فرمود که سیاه ما بغایت اندک اند اگر ابا ذنب
چشم زخمی رسد و اغوقه روی نماید امان امان جمع نشود و خطر آنکه شما در همین مکان توقف نمایند تا من بتوشان
برم و در بریج دیاره و محل دخول و خول در نظر آرم و بصیرت تمام مراجعت نمایم این سخن گفت و عبد الله را
خویش ساخته بر جناح استعجال روان شد و بکنار خندق رسیده نزول فرمود و چون آب خندق فراوان
بود و ایشان بمیسر و بیره از ممر زنادی که بر بالای خندق انداخته بودند داب از آنجا کجهار برف بداشت
همایون تاز از آب در آمدند و بخاک نهاده بخاک ریز برآمد و عبد الله در عقب آنحضرت قدم میزد تا بدروازه
که بجانب جوار است رسیدند حضرت صاحبقران دست بر در نهاده دانست که از آنجا کلک برآمده
انباشته اند از آنجا باز گشت و نظر احتیاط بر باره انداخته جائی که دیوارش پست بود نمود که محل ارتفاع
نهادن و در آمدن لشکر ایمنست و از آن ممر که بر خاک ریز بالا رفته بود معاودت نموده بتعجیل تمام بجلدرون
بهست و بار دیگر بالایشان متوجه قرشی شده و چهل و سه کس را بیش اسپان باز داشته و صد کس باز دیگر
که از لوره الیغ آورده بود بخاک ریز فرستاد تا از دیواری که بعید اثر نموده بود لشکر در آمدند و خود با صد
کس دیگر بر در دروازه بایستاد و دلاوران سپاه نصرت انتما چون پای کجهار نهادند دست بشمشیر
برده از نیام انتقام بیرون کشیدند و روی بدروازه بایستاده نهاده چون بآنجا رسیدند محافظان آنجا
بعقل باختند و بیخ بیدریغ دمار از روزگار ایشان برداشته کلیه میخ قفل دروازه بشکستند حضرت صاحبقران
بر عزم کشیده با آن صد کس در آمد از آواز طنطنه دلیران طنطنه کنان زلزله در دلها در حصار افتاد و مردم قرشی
از خواب سر برآورده اقتال و خیزان بهر طرف روان شدند و با هم میگفتند که مگر صور قیامت است که بدمیدند

لشکریان

لشکریان ضبط قرشی نموده زن و فرزندان امیر بری بدست آوردند و محمد بیک بن امیر بری را که در صحبت
بود بفرمود حضرت صاحبقران را دیگر باز دادند منصور آنکه مخالفان از بیم و هراس متفرق و پراکنده شوند و در همان
شب محمد بیک بر بد بر پیوست و صورت واقعه باز نموده خدمتش را دل از جای نبرده پای ثبات دو فارسی
داشته کس پیش قاک بهادر فرستاده او را از آن واقعه اعلام داده طلب داشت روز دیگر از دشمنان مقدار
دوازده هزار سوار از نوع خویش در حرکت آمدند و بقرشی رسیده اطراف حصار را فرو گرفتند حضرت صاحبقران
ذو الاقتدار بعزم همایون مقصدی ضبط یک دروازه گشت و امیر سیف الدین را بمحافظت دروازه فرمود
و سیورغتمش اغلان و امیر عباس اقبر قارا فرمانداد تا بر برج عروج نموده بر فرق پیکان جانستان کمان زنند
که دشمنان خاکسار بیرون فصیل در خاک برگردند و در آن روز امیر مؤید از لایت بای هزار کس بیرون آمده موضع
سپاه کینه خواه زده داستان رستم و اسفندیار منسوخ ساخت و شصت سر اسب از مخالفان گرفته بقلعه در آمد و در
درگه بهادر چون دولت از اعدا مفارقت جسته و سلک سایر ملازمان حضرت صاحبقران منتظم شد حضرت صاحبقران
ظفر قرین جانست که پیشه جلادت پیشه در سر دشمنان تاخته آتش هول خیانت ظاهر گردانند آه امیر سیف الدین که
از علم نجوم حظی داشت بعرض رسانید که امروز توقف اولی است و فردا اقرب الیه و دین سخن مقبول افتاده بفرمود
تا روز دیگر موقوف مانده آنشب از جانب مخالفان نیز یکی بهادر با دویست کس که هر یک بادرع دیر بودند بر
دروازه آمده بسر بردند روز دیگر که سور خورشید عالم گذار بر بام این نیلی حصار علم گیر دار برافراخته ایلچی بوفاداری تیمور
بهادر در دهلیز دروازه انداخته با پیاده سر دار قلعه پیران تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علی شاه و دردبیک
بروجی بر حسب فرمان واجب الاذعان بر سر مدد با بیست کس در عقب آن بهادر شتافتند و از صف
اعدا اطلغا تیمور با شمشیر کشیده متوجه شیران بیشه هیجا گشت و یکی بر تیغ آتشین بهادر مجال نیافت
و از حلیه سپاه امیر بری اوزبیکی بود نیامت مشهور و دلیر و بقوت بازو افزون از پیل و شیر که از زخم
گرز گران شکنش رعشه در بدن کوه دماوند افتادی و از نهیب عمود آتش افکنش که در جنگ داشت
اجزای جبل البرز بر باد رفتی باد عروز بهادری در سر و دماغ قدم در میدان نهاد و خزان بوفا بهار

مبارزت پیش رفته هر دو دست او چنان گرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای برگیرد و تا نیکی رسیده
هم او با تمام رسانید امیر سارو قوا ایلچی بهادر از بالای باره تیرباران آغاز نهادند و مخالفه از مخالفان که در باره او
بپای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کمینگاهها در سر کشیده بگریختند و بخندقی که جهت روزگار نامی کنده بودند
پناه بردند سپاه جلادت شعار نیز ایشان را از آنجا رانده از خیمهای شاه گذرانیدند و از سپاه اهدا و کل
با صد مرد حمله آورده پیادگان دشمن نیز دست بتیرباران گشاده لشکر ظفر مآل سعادت قرین بمدافعه پرداختند
حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار از خصار رایت جلادت برافراخته بیرون تاخت از فر
دولت قاهره و لشکریان را قوتی و شوکتی تازه دمی اندازه حاصل شد ایلچی بوغا و بهرام بوغا و بهرام بوغا کل روی
بگریز آورده درین اثنا از نهاد آن لشکر حضرت شاهزاده جوانی نادانسته یتیمی بهرام فرود آورد در روز دیگر
حیات آن نامور بشام اجل مشتهی شده کارش باتمام رسید الله مرقده بغفرانه و الله سبحانه اعلم و عاقبت
امیر موسی با هفت هزار سوار که نیز آن محاربه برافراخته بود در رعایت مقاتله برافراشته خاک پیما موسی
و ادبار برفرق خود بخت و ابردی شجاعت و مردانگی ریخت در مقابله اندک لغزشی معقول بخوف بسیار بگریخت
در مردم او در صحرا و بیابان متفرق و پراکنده گشتند لیکن ملک بهادر با سپاه قراولان که بعد و پنجهزار بودند
هر طرف در دایره احوال هنوز پای ثبات و وقار بر جای خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامگار
با شخصت لغزار شیران بیشه کارزار روی جلادت بایشان نهاد ملک چون دید که از نقض خویش
متوجه جانب دست در حوصله خویش تاب مقاومت ندید و در جبلت خود قوت مزاحمت نیافت
از هجوم پای استقصارش متزلزل شده و دست اقتدارش بعجز و انکسار مایل گشته قدم فرار
در راه ادبار نهاد و عنان مراجعت بعقبول خود منعطف گردانیده بجانب کنید قولی توجه نمود حضرت
صاحبقران فیروز جنگ که از برای محافظت ناموس و ننگ دست در پنجه شیر دکام نهنگ نهادی
مانند بیر و مان از عقب ایشان روان شد مخالفان سپاه سپاه ظفر پناه دیده در آنجا نیز توقف روا نداشته
نمود از بارقه شمشیر صاعقه گرد اله پناه و دولت بارانش در خرمن تکش و وقار دشمنان افتاده بیکبار

بیست

پشت داده شکست و تفرق کمال ایشان راه یافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین فرمانداد
که امیر سیف الدین و امیر جاکو نامنگ جگات در عقب گریختگان رفته بقدر میسر در اسر غارت و اسیر تعقیب نمایند
و ایشان را از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اهمال و اهمال در آن باب در نیندوخت
بعضی احدیث که مصرع چون شیر بخود سپر شکن باش عمل نموده در ارتکاب آن امر خطرناک
اقدام فرمود عنان سبک و رکاب گران گردانیده بر جناح استعجال در حرکت آمدند و امیر داود در آن
گلبرگ از خشم بمقتضی فرمان در مقدمه روان شد و از مخالفان صد سوار نامور که بر ساقه لشکر بودند از دهول
ایشان آگاه گشته متقسم بدو قشون شدند فی الجمله فوجی بر می تیر و مزیت تیغ و شیر ایلچی بوغا را با گرد انیده
و فوجی دیگر بر حضرت حمله آوردند و آنحضرت بیاری دولت و سرپنجه صدمت ایشان را چنان برتافت که
از مطلوبت دهول او فوجی که ایلچی بوغا را رانده بودند کوهسالی خود را گذاشته راه انهزام پیش گرفتند و از دو ملک
آقا دختر امیر بایزید صدیر و خواتون امیر موسی در سراهنت ملک بهادر گریخته بر رفتند و صاحبقران گردون لوا
از پی ایشان روان شد و باز از بلند ملک بهادر خطاب کرد که از سر خون تو اگرچه رنجشی است در گذشتم
شرط آنکه دست از این مشت عورات بر داشته فرقت نافی ملک کیان مست دارند کمنه السلام مرقوم
الوحدت بر زبان راند و از عورات جدا گشته سر خویش گرفت و ایشان همچنان مستاصل شدند و حضرت صاحبقرانی
تنها از پی ایشان عنان تاخت و با عورات لوکری بود عاشق یار نام تیرکمان در دست داشت اگرچه در پی سهام
دستی نداشت هر گاه که آنحضرت نزدیک بر سید عاشق یار تیری در کمان نهاده میکشید و می انداخت و امیر تیمور
گورکان بکمان آنکه او در این کار مهارتی دارد عنان کشیده میداشت تا اگر آسیبی رسد هدف تیر ملامت گیرندگان
نگردد و گویند که جهت طمع در مال و اموال مردم رنجی نخورد و در این اثنا مارگیر شتر که با اصحاب همعنانی میکرد
گرفته از حرکت باز مانده و دولت مثار رسیده و از پی عورات در تاختن آمده و عاشق یار بضرورت تیری بجانب او انداخت
و عنانش را در آن فن ظاهر ساخت و کمان را نیز سلاح میفکند و با عورات راه تنگ و نار پیش گرفت و دولت مثار
هر چند جهد کرد بوی نرسید و حضرت آنقاق از نزدیکی فرمان تعلق مراجعت نموده روی بقوشی نهاد و ایوان امیر جاکو

و امیر سیف الدین که در امثال فرمان نهادن در زنده از عقب و شتابان رفته بودند اینجا بالاسر تاتنک جلگیت
تاختند و ایل جلایر و طایفه دیگر که گریخته میرفتند گرفته بیاوه سر راه اورده و حضرت صاحبقران شیخی
ستان از تنستان در قرشی پرتو التفات انداخت و در تنظیم احوال رعایا پرداخته ایشان را بعمارت در زراعت امر
فرموده و محمود شاه را بکارت کنار تعیین نموده و نیکی شاه که در خراسان بود هر روز بمنزلی و هر شب بکاری امیر مبارز
طلب داشته امور را باتوابع که مشتمل بکدخدایش بود باد ارزانی داشت و علی میوری که با قوش در اطراف
سرگردان میگشت در کنار الجو شاه که داماد او بود پیوست و حضرت صاحبقرانی چند نوبت ایشان را طلبیده
ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردانید

ذکر توجه امیر حسین بجانب حضرت امیر صاحبقران و فرمان امیر الکبیر ان

چون امیر حسین موسی از فضولت سپاه امیر صاحبقران که بجانب امیر حسین
پیوست و صورت واقعه را بی زیاده و نقصان چنانچه مشاهده شده بود باز نمود امیر حسین از استماع این خبر خشم
متعجب و متحیر گشته با حضار لشکریان فرماندار دار ضالی سرای بیرون آمده و بر جناح تعجیل بجانب صاحبقران
روان شده و امیر موسی با ده هزار مرد فراوان و جمعی از امرا مثل الجاتیمور بردی و جهانشاه و امیر بایزید
و فولاد بوغا را در پیش فرستاد و ایشان با منزل و باد در حرکت آمده دار قهقهه گذشته قریب تاتنک
جلگیت فرود آمدند و ترتیب اسباب نبرد مشغول شده حزم و تیقظ شعار خود ساختند و چون حضرت
صاحبقران بهمان کیفیت حال اطلاع یافت بر رسم شبیخون از منزل خویش حرکت فرموده دارزاده بیقدر با
در زنانی که دشت وران بزیر برف نهان شده روان شد و جمعی را از ایشان گیرکی فرستاد تا حالت مخالفان
از زاده بحقیقت بسمع علیه رسانند و آن جماعت پنج شش کس را از دشمنان گرفته پیاده در دند گرفتگان بعرض رسانیدند
که لشکر امیر حسین در شب از تاتنک جلگیت که نشسته در حلقه ایلک نزول کرده اند و بار کسان کجکیری بقصد نموده
بسمع اشرف والا رسانیدند که امیر موسی با لشکری مسلح بر بالای آن قیا صف کشیده چشم انتظار در راه دارند و حضرت
با دویست کس که ملازم رکاب همایون بودند دست در حبل المتین توکل زده پای در راه نهاد و هر دو سپاه
چون سپاهی لشکر دیدند سوران انداخته اوداد ایشان بگوش حلقه عرش رسید صاحبقران سعادت قرین

چون دیده و دریدن دید که مخالفان غافلند و فرصت شبیخون فوت شده مراجعت اولی دانسته لنداه گردنک
عنان عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانیده لشکر امیر حسین با لشکر بیشمار بعزم قلت ملازمان حضرت صاحبقران شبانه
ایشان گشت هیچکس را از آن ده هزار سوار یارای آن نشد که یکقدم پیش نهاده از قفای لشکر ظفر قرین رود و آنحضرت
خطه قرشی را بوجود همایون شرف ساخته از آنجا بخارا رفت و علی میوری و محمود شاه وظایف خدمتکاری بجای آورده
کمر عبودیت بر میان جان بستند و چون امیر جاکو پیش از این محمود شاه را بر دم اسب بسته چوب بر دوش زده
بود در این وقت که حکومت کنار تعلق باو میداشت متوهم شده از روی دوستخواهی چند نوبت بعرض رسانید که بر دوش
خراسان چون مصلحت است حضرت صاحبقران بخش امیر جاکو را دفع نهاد و دختر خود با امیر سیف الدین و الیاس
بهادر اتفاق نموده بجهت حضرت بجان سرایش رفتند و بعد از چند روز بخبر رسید که امیر حسین که با شیخ
ایشان امیر موسی و امیر الجاتیمور بردی بخارا متوجه شدند حضرت صاحبقران شجاعت و نار سعادت آثار با علی میوری و محمود شاه
گفت که حقیقی مردانگی آنست که با سپاه از شهر بیرون رفته فرصت شبیخون نگاه دارند و چون همین در حوصله ایشان نگنجید
در شدند که اسبان را آسوده دارند در این مقام توقف کنیم اگر دشمنان توقف کنند خوب و الا قصد ما کنند
جواب ایشان را گوییم حضرت صاحبقران کاسکار آثار صعف و انکسار بر صفحات رخسار علی و محمود شاه مشاهده فرموده
از آنجا بیرون آمده عازم خراسان شد و بلب آب رسیده دو کشتی را که از بالای آن گرفت و از آب گذشته بر کنار
در آمده بعبور عبور نمود و در ماهان باعزاق همایون پیوست و امیر حسین بعد از رفتن امیر تیمور گورکان بر ظاهر هر کنار اردو
کرده علی و محمود شاه باتفاق کناریان در محافظت شهر کوشیده و سپر ممانعت در روی کشیده لشکریان امیر حسین
روی همت بتسخیر کنار آورده و جنگ در پیوستند و کناریان بای صلابت پیش نهادند تا فراز فرایض الله
شیخ عالم سیف الدین باخرزی عنان باز نکشیدند مردم کنار اسفهرا که بزرگان چنان منهزم گشتند که دیگر
معاودت ایشان نشناختند و چون میان مردم کنار اداد و بیداد بسیار مسافت بود از ترک مراجعت کرده تیغ در نا
جیبکان نهادند و جمعی کثیر از آن طبقه بقتل رسانیده و نقره السیف بر هشت ترین صورتی بشهر باز گشتند و در گاه و بیگاه
فرزند و دم در کشیدند و دیگر گرد فضولی نگردیدند علی میوری و محمود شاه هر چند سعی نمودند که ارباب بخارا مادر دیگر

بر برج عروج نموده بمحافظت شهر قیام نماید مقیم بنشاد و هیچکس از تخت تخت خانهٔ خویش قدم بیرون ننهاد و جهان
بالضرورت دل از حکومت برگرفته و شب هنگام عازم خراسان شدند و موکب تجسته پیوسته در سلک سایر ملازمان
حضرت صاحبقران انتظام یافتند و بخدمت و مدارت سرداریش افکنده از تقصیرات خویش زبان بعذر و استغفار
گشادند لطف عمیم صاحبقرانی انتظام شامل حال علی و محمود شاه شده و بخلعت گرانبار در میان راهها سرافراز گشتند و در
عنایات پادشاهانه و بارهٔ ایشان بسط لطائف بی‌پایان نالطی این خاطر گشتند و حضرت صاحبقران لطائف
فرموده چون از آن کار سامت روی نموده بازگشت تا بتمنا نهاد اتفاق روده ناسر شد و در میان بدان فرمود ساختند
و در این اثنا سلیمان خبر رسانیدند که یکی شاه بن التفات صاحبقران اگر بسبب عزت صلاح شده در سند
حکومت و ریاست تکیه یافته سر از گریبان عصیان برآورده هرگز اسبه‌ها نه که ملازمت آن حضرت میکند گرفته بحکم
میکردند و نمیگذارد که موکب همایون ملحق شود نایرهٔ غضب حضرت صاحبقران بهال از استماع این سخن اشتعال یافته
با شصد مرد از ابطال رجال شبگیر کرده و ایلغار کرده از راه سرت کول بامویه رسیده از بیابان نورد و لیخ
قبل گذار اختیار فرموده و امرا را با چهار صد کس بجانب نشیب آب فرستاده خود با دو بست سوار چابک
در آب رانده تا هنگام نماز پیشین صبح سعادت بکنار آب بادشبگیر کرده سحرگاه منزل یکی شاه
را در میان گرفتند و از همه‌جا نبود که در روز معرکه از نیل و شیر روی نگردانیدی و تیر اندازی بود بغایت سخت
کمان که پیکان او در وقت رمی سهم در صحن هم آسمان جای گرفتی در آن سحر چون احساس دخول لشکر کرد
دست بتیر و کمان برد و اول تیر خاکه بیندازخت زه کمان گسسته شد و در کمه بخشای بهادر رسیده حلقهٔ تیر
کردند و کمیت فرمان کشتیها بالطرف آب بردند تا امرا که چهار صد نفر با شارت حضرت صاحبقران به اکناف
بودند همه بر دند و در حفظ این احوال بسماع علاء حضرت صاحبقران دریا نوال رسید که سپاه بخارا در حوالی قرا
دنانس بالضرار خالی از دهم و هراس نشسته اند همت پادشاهانه اقتضای آن کرد که لطف عنان و گرنگ
سنا لقوه در میان ایشان اندازد و با مرضای این عزیمت در جرف لیل سوار شده بر سر آن خیل رانده
و در موضع پرس بالقوم رسیده امیر خلیل را که رئیس و مرئیس ایشان بود بگیر آورده و از آنجا مظفر و منصور سعادت

فرموده از آب گذشت و دست بجاه سرخانها فرا دل نوبه مضرب خیام اقبال ساخت انگاه و متوجه ماخان گشته
باعراق همایون پیوست و امیر جاکو را برسالت پیش امیر حسین گرت فرستاده ملک شیر الیاقی تعظیم بجای آورده نسبت
بحضرت صاحبقران اظهار یکدلی و موافقت کرده در باب مظاهرت و معاونت مبالغها نموده گفت امیر حسین
بمردم اگر تیمور گورکان از آن طرف قدم رنجه فرماید بمانی قبیت و مودت استحکام یابد و ارکان اد بعهد و پیمان تاکید
و تشیید پذیرد و امیر جاکو مقتضی حسب الامر حضرت نموده آن کلمات را بعرض دارای هفت کشور رسانیده و در این
ولا آنچه از اندک عزیمت با امیر تیمور در دل داشتند بهادر و امیر حسین در زمان سابق صدور یافته بود و نظر بخاطر امیر
تیمور گورکان پرتو افکنده چنانچه شمه این حکایات در مجلد خامس بسط گذارش یافت و بعهدهٔ همان در احوال
خود نگاشته بر خاطر حقیقت مشاطر ملحوظ نموده که طینت آن طبیعت قبول پذیر و فاطرت بنابرین مبنی که بلاد فات
ملک داشت هنوز پذیرفت و نیز نمیخواست که بنای عهد و قتی که تجدید توطید یافت بواسطهٔ خویش و دری
صدمه و صدم گردد و بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادتمند خود را که شکوفهٔ باغ سلطنت و ثمرهٔ شجرهٔ خلافت بود
پیش ملک فرستاد و بسیار کشاه سحری با تابکی او موسوم گردانیده ملک پیغام داد که چون بر حسن اعتقاد و پاکی
سریرت و نیکوکاری آنجناب وثوق تام حاصل است قرة العین خود را پیش او فرستاد و در خاطر
چنان است که اعراق و متعلقات را در این دیار که اشتر عنان عزیمت بوطن اصلی و بورت قدیم منعطف
گردد و توقع از عنایات ملکانه آنکه تلطف و تفقد در بارهٔ ایشان مبذول افتد بر بزرگی بزرگان نسبت
قدیم و عادتی معهود است

ذکر توجه صاحبقران بجانب ماوراء النهر و منهزم شدن لشکر امیر حسین

چون از فرستادن امیرزاده جهانگیر نزد ملک شاه هرات همت عالی
حضرت امیر صاحبقران امیر تیمور گورکان مقتضی آن شد که لشکر بطرف ماوراء النهر کشیده و سپاه امیر حسین را که در آنجا
باعراق بال نشسته اند کوشمالی دهد لاجرم با سیصد کس که در آن وقت ملازم رکاب ملک فرمان بودند روی توجه و توکل
براه بلخ بقلب اله آورده از جیحون عبور نمودند و شبگیر کرده چون روز شد و در چهار باغی در آمده دم از کشیدند
و از تعب راه بر آسوده از آنجا روان شدند و از آن طرف خواجه قرشی را در میان گرفتند طایفه از گورکان

امیر موسی که در آنجا بودند اسیر و دستگیر شده و جمعی از رؤسای مخالفان با اتباع خود دیگر بخشیدند و در کرد و شیخ علی بهادر
و فوجی از سپاه در آن رایانی پنداشته با ایشان جنگ کردند و چون کمکاران آن جماعت پیش حضرت خواجه زاده
کهر آوردند آن حضرت ملتماد نامکاران را بی تصرف بصاحبش تسلیم نمودند و هیچگونه دست خیانتی بآن گرسنه
و در آن لشکر از لشکر فراوان در موضع خرزی بسیار خیمه اقامت زده بود امیر سیان شاه موسی و بر
آنجا برده شاه با اتباع خویش بالیان پیوسته و اما گلف و کوره نیز در حین بوقوع حضرت صاحبقران از خرزی
بگریخته و با آنجماعت ملحق گشت و در آنجا جمعیت عظیم دست داده بود و آنحضرت از آنجماعت آگاهی یافت
ناگاه قریب بوقت غروب آفتاب از خرزی سوار شده و نیم شب بوقت رسید و در آن موضع خبر گرفت مخالفان
مسموع او گشت و رعایت جزم و احتیاط نموده بر فراز دیوار بست بردن آمده تا از دیوار در ظاهر شهر توقف نموده
و بامداد از آنجا روان شد و در اثنای طریق امیر جاکو از اسب افتاده چنان لرزه و مجروح گشت که میرزا حسین از عهده احتمال
انتقال یافت و امیر صاحبقران سی سوار ملازم خدمتش گردانید تا او را با خان پیش امیرزاده جهانگیر برند و امیر از خدمت
امیر جاکو عزیمت محاربه لشکر فراوان مصمم ساخت و جمیع امراء و بهادران در آن باب با حضرت صاحبقران
یکدل و یکزبان شدند مگر علی موسی که حیلت با قوم مصلحت نمیدانست و چون حضرت عذر او معروض گشت
فرمان واجب الاذعان نافذ گشت تا او را استکلف سوار رسانند و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت سوار بر
منتهی در حرکت آمد و از جانب مخالفان هندو شاه با سیصد سوار در مقدمه لشکر بود و قراولان جانبین بیکدیگر
رسیده شور حرب در گرفت و از قرار دولت صاحبقران مستعدی دشمن مکسور و مقهور شده روی بگریز نهادند
و آنحضرت بعد از استماع خبر سیاه فلغزنیا فرود آمده اسبان را آسایش داد و در وقت نماز پیشین عالم
روز با تمام و دولت روز افزون سوار شده و آن شصت مرد را هفت قسمت ساخت و هر یک را امیر و بهادر
در موضع خویش باز داشت و مردم خود را که بقیت کار منصف بودند و بعزت دشمن عارف استمالت
و دلجوئی نموده و بر جنگ دلیر گردانید و چون تلاقی فریقین دست داد علی موسی با دو نوکری روی بفرار
آورد و حضرت صاحبقران کامکار با سواران اندک و امید بسیار بپای صلابت و بیکار در میدان رزم نهاد

و از نهیب

و از نهیب تیغ انتقامش دشمنان با آن همه عدد در مقام مقاومت نایستادند خاک مذلت بر فرق خود
پاشیدند و در حلقه بخشین بگریختند و لشکر نصرت انتساب کامران و کامیاب تا حدود الیک و عقب مستمران
تاختند در روز شاه انتقام است آورده غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن یافتند و الجا تیوطالی
بولاد که در سوابق زمان نسبت بحضرت صاحبقران قواعد اخلاص و مبانی اختصاص مشید داشتند و در این وقت
از اسباب اخلاص پای جسارت پیش نهاده و بکنگ آمده مجمع سپاه جلادت این سرای انسان بیخ کین کنده
انتقام از آنجا جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران آورده و آنحضرت از این صورت متاثر و غمگین گشت و حکم
فرمود تا کلبه انتقام را بخاک یکسان رسانند و ارباب علایم غازیان و قتیل کنند تا حق عزت علاء بیرکت عمار صلاح
جریده عرایس مردود ارباب مخوفت و فرمایه خوف لذا بر اداء این حکایت و تحریر این روایات اگر بر رای ارباب
عمده و فا پوشیده نیست همچنان تمامه که عالمیان معلوم شود که حضرت صاحبقران رعایت بحقوق سابق حقی که اگر اندر
شمشیر در برابر او کشیده بودند بدین طریق ملاحظه میفرمود و بعد از این فتح نامدار بشهر یار عالی همت کامکار نامه نوشته
که دشمنان را تا ولایت حصار سیاه نصرت شعار تعاقب کنند و لشکرهای اقتدار جمع آورده روی بدفع مخالفین
نهند و امراء این معنی را بیرون از حکمت خویش دیده و باتفاق رأی زده بعرض داشتند که در موسم ما
بندگان صادق الاخلاص است که این عزیمت فسخ گردد و عنان توجه بجانب سمرقند منعطف نگردد و حضرت صاحبقران
ملتمس و دلخواه بعدول داشته و زمام حوق الوطن انتباه را جهت استخراج اموال غنیمت بسوت در دیار کش گذاشته بطرف
سمرقند نهضت فرمود چون نزدیک آن شهر فرود آمد رسید اوج قراجا در بالشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده
در کنار آب رحمت سرا بگرفت حضرت صاحبقرانی میمنه و میسره و قلب را آسیر بر دشمنان حمله آورد و بمجرد
توجه صابران آن گسل پای ثبات و وقار مخالفان متزلزل شده روی بگریز نهادند قبتمر بهادر در آن عقب اوج
قراجا در نزدیک وی رسید شمشیر بر آن اندامت که نام بیرانش خم شد و اوج قراجا در هزار و پانصد مرد مکمل
نموده باری دیگر بعزم رزم بیرون آمد بهادران جلادت نشان چون شیر ژیان و پیل دمان روی بایشان نهادند
و مخالفان پیش از آنکه خون ریخته شود خائف و گریزان متوجه جانب شهر گشتند و پیش از بیرون آمدن لشکر سمرقند مردم

شهر سرکوچها را گرفته مجال آمد و شد سواران مسدود شد و چون گریختگان بمحمد بیت رسیدند از غایت دهم
و هراس که بر ایشان استیلا یافته بود اسبها را چنان میکشیدند که زنجیرها میشکست **مصرع** دهم از این بسیار
کردست دکند و بعد از انهزام دشمنان حضرت صاحبقران گردون توان در سعد سمرقند که نمونه بهشت است از روضه
رضوان چند روزی توقف نموده در آنجا شنید که الجاتیو و بولاد و بوغا با سپاه از قراولان مغول بهندانه شدند
این خبر طغان شاه از کهن گریخته بموکب همایون پیوست و بولاد و بوغا با سپاه قراولان مغول در دانند که طایفه
لشکریان امیر حسین بچیر بر سر ناحق رانده او را گرفته کشتند و ارغون شاه بود دانشی و حضرت صاحبقران او را بکجکری
و فرستاده بود و قبه از این جنبار شرف بقتیل لباط جلادت مناط یافت شخصی را امیر او خویش همراه او در دوان
شخص تقریر کرد که الجاتیو و بولاد و برکنار آب ترم قرار گرفته اند و امیر حسین با لشکر سنگین در دشتی قرار
گرفته بر ضمیر منیر حضرت امیر صاحبقران که مطلع اشعه انوار غیب بود گذشت که چند روز هم جنگ در توقف دارد
لکم الامر مرهم شد باد فاتها چون دو قریه آن فراز آمد و مار از زور کار مصنعان عذار برآورد لاجرم سپاهی
که بعد از عبور از جیحون ملازم رکاب همایون گشته بودند هر حضرت ارزانی داشته با شصد لوکر قدیمی بطرف پایان
آب سمرقند نهضت فرمود و مراحل طی میکرد تا بانگشت رسید **ذکر انهزام حضرت صاحبقران**
کبیتنان با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و لشکر فرستادن امیر حسین بجنگ ایشان
کیخسرو و بهرام جلایر در اوان مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیر حسین پیش خان جنبه رفته خان کوچه تیمور دختر
اول در موافقت ایشان با هفت هزار سوار بجانب ترکستان و ماوراء النهر فرستاد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که ایل و اولس چون بهرام جمع شوند او بکم بریغ یعنی دلدار یاسا تولی شده در تاشکند با
کیخسرو و لشکر جنبه قرار گرفت امیر صاحبقران دم از موافقت و مصادقت میزد و در مخالفت امیر حسین با کیخسرو
یکجهت گشته مصادات و موالات میپیمود تا بعد معاهدت او در معارج سروری ترقی نموده بود و اخوه در این
حضرت صاحبقران چشم آن میداشت که حقوق خدمت سابق بجای آورده در دفع مخالفت امیر حسین مراسم
او تمام بجای آورده با آنکه بالکل از پیش برگیرد او خود اصلا بر اسون این معنی نگشت و بیچاره نه مشکی که لایق

آن حضرت

آن حضرت باشد بتقدیم رسانید امیر صاحبقران زبان لطف و مهربانی گشاده بهرام بر تغافل و تجاهل
و عدم اتفاق شد و پیمان ملاقات کرد و گفت امید میدارم که تو را بار دیگر در خانه خویش قبل از هفت روز بسیم
و عاقبت آنچه بر زبان همایون آنحضرت توقع آنجا میداد امیر کیخسرو شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و آنچه
از مراسم مردت و فتوت باشد بظهور رسانید و وعده ازدواج دختر خویش که از زمان قتل آقا عزاده و مخصوصان
متولد شده بود با امیرزاده جهانگیر علاوه خدمات پسندیده گردانید مدت یکماه لباس عیش و نشاط گسترده بجرمی گذرانیده
در این اثنا امیر حسین حضرت انصراف داد تا امیر موسی و امیر محمد پسر امیر بیان بلدوز و الجاتیو و ولد اتیوری با بیست
هزار مرد از سمارقند که لشکر او بود بیرون آمده عزم رزم و جنگ مصاف حضرت صاحبقران روان شدند و بیابان
از سمرقند گذشته در کنار آب پیشور فرود آمدند امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار کس بهمین ورق
رود و راهای راه محافظت نماید و این سه فرق لشکر همراه بود علیحده و مخصوص موافق مذکور شدند و امیر حسین از جهان
شیری که از کثرت آهو خبر نشد بعد غلغله و تفاخر با دو هزار سوار جنبه که امیر کیخسرو تعیین کرده بود همت بر استیصال
اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد و بعض همایون با پانصد سوار بر سپاه چینی گرفت و از آب
خبر گذشت و شکیبا گرده خود را بر سپاه جهان شاه زد و آنها منهزم گشتند و چون روی روز بر لشکر تنگ
غالب شد بجانب ورق رفت و بر سر خرمن تاخت و نگذاشت که دانه مراد او در کشت زار امید سر سبز
کرد و چون خرمن رانده و گرفته روی هزیمت نهاد و آن حضرت ساعتی در ورق توقف فرمود تا همان گریختگان
و سیصد کس را با غنایم همانجا که گذاشته و دو سیصد مرد را ملازم رکاب گردانیده بدفع ملک بهادر راست
جلادت بنیاد فرخت و کی مرد نامدار در مقدمه روان کرده و دو کس را بطرف دست راست و دو مرد
دیگر بجانب دست چپ بقراولی فرستاده خود با صد و شصت کس در عقب و شتافت و مخالفان دیدند که آن
سی سوار بی اندیشه می آیند مرتبه اگر سپاه مغول از پی راست دهم و هراس بخود راه داده روی بگریز نهادند
و لشکر آنحضرت قرین تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر را از اتباع ملک فرود آوردند و گریختگان چون بامر
رسیدند با آنکه بیست هزار مرد اسپ داشتند از غنایم حضرت صاحبقران که بگرات در ضمایر ایشان

جای گیر شده بود دهم در آن شب طبل ارتحال کوفته روی گریز بعسکر امیر حسین آورده مغاران ایشان
قاصدی از نزد امیر حسین آمده خبر رسانید که آن سیصد کس که شما ایشان را در موضع ورق گذاشتید
مسلمانان را غارت و اسیر کرده منوجه ایلار خود گشته و چشم انتظار در راه است تا در این باب
فکری صواب نموده آید از استماع این خبر گرد ملال بر حاشیه ضمیر از صاحبقران بهال نشسته بازگشت و با
امیر گیتی خسرو پیوست و در استمالت اسیران اهل اسلام تامل فرمود و مصلحت چنان دید که شصت کس نموده
جنبه سپاه خود را از آن جانب که بلشکر جنبه نماید که آن جماعت منهزم شده دست از اسیران باز داشته
سر خویش گیرند و پیر انسانی موافق تقدیر یزدانی آمده چون آن جماعت بر حسب فرموده سپاهی خود از لشکر جنبه
نموده خوف در عسکر ایشان استیلا یافت و اسیران مسلمان و آنچه از دیار اسلام غارت
شده بود گذاشتند و هزیمت را غنیمت دانستند و سپاه فیروز نشان بازگشتند و مسلمانان از ذل اسیری
کافران بدین مدبر شایسته خلاصی یافتند و چون از آن دغدغه فراغت حاصل شد صاحبقران کامکار
از جستجوی عبور نموده در موضع خرگت نزول نمود **گفتار در توجه داشتن مخالفان نوبت دیگر**
و دوم مصالحه امیر حسین با حضرت صاحبقران چون امرا و لشکریان امیر حسین بر آن
خاطر و گشته دل پیش امیر حسین رسیدند آتش خشم و غضب او مشتعل گردیده و ایشان را سرزنشها کرده
و ملامتها نموده و قبوع را تقصیر موسوم گردانیده کناره ساخت و نفس خویش با لشکر گران در حرکت
آمده بآن کوه رسید و از تمامت سپاه دو هزار سپاه کینه خواه برگزیده و دو هزار دیگر تا از آب قبچاق گذشته
بر باد آتش پیکار برافروزند و ایشان بر حسب فرمان روان شدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور
حضرت صاحبقران تافت با اتفاق امیر خسرو با هفت هزار نامدار اختیار کرده روی عبادت بدشمنان
نهادند و نیم شب بکنار پارین رسیدند حکم شد تا بر عبور کشیدند مخالفان که هر یک خیال آن داشتند
که بارتم در اسباب بخیر در بخیر انداخته بعبور آن آواز از کنار آب همان لحظه برگشتند و با خوف تمام
که مردن بهتر از آن زندگی با امیر حسین پیوستند و مغاران ایشان بهرام صابر پیشبوست امیر تیمور و امیر گیتی خسرو با لشکر جنبه

ارتا تاشکند راه مغولستان پیش گرفت و بسیرام رسید و در آنجا توقف نموده بیشتر رفت و چون
اغرق حضرت صاحبقران و امیر گیتی خسرو در آن نواحی بود ایشان هم متوجه بعضی شده در صدد دیدار
باغرق خود در رسیدند و از آنجا امیر تیمور کان سار بوفا و اقبوقا بهادر را بطلب لشکر پیش امیر شمس
الدین و حاجی بیک که از امرا صاحب اختیار جنبه بودند فرستاد و باتفاق امیر گیتی خسرو و قرم قشلاق بزرگ
کشیده متوجه بعضی شد و آنحضرت با شصت کس ماند عرض که لازم جو هر شد ملازم رکاب همایون
بودند مراجعت نموده در تاشکند رحل اقامت افکنده تمام زمستان در آنجا بخرمی و شادکامی شب
بروز و روز بشب رسانید و چون زمستان تمام شد و فصل بهار روی نمود سارو بوقا و اقبوقا بهادر که با خانات
امیر تیمور گورکان جنبه آوردن لشکر بجانب جنبه لشکری رفته بودند رسیدند و آوازه لشکر مغول شایع شد
امیر حسین در سالی سرای از استماع این خبر اندیشناک شد و با خود گفت که اگر از جانب جنبه لشکرها
با امیر تیمور پیوندند در نام حکومت مملکت بیکبار از قبضه اقتدار ما بیرون رود بلکه جان شیرین نیز در معرض تلف
باشد **بیت** آنکه بخیل و حشم جمله جهان بر هم زد ؛ چون سپاه جنبه آرد که تواند هم زد ؛ لاجرم
مصروف لشکر این اشتهار گردانیده بعلما و مشایخ بلخ و تاشکند و سل جنبه از ایشان التماس نمود که با حضرت
صاحبقران کامکار اختلاط فرموده در ختم ماده مخالفت و نزاع کوشند و عبارتی که بر صحیفه خاطر همایون
نشسته بزلال مواعظ فرو شویند **الحمد** لله خرقه دار باب علم و تحقیق گرید و ان طائفتان من المؤمنین
اقتتلوا فاصلحوا بینهما تمنی امیر حسین را بکمال دل قبول کرده از سر دور رغبت قدم در عرصه مصالحه نهاده
و باتفاق مجلس جنبت این حضرت صاحبقران رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا مسموع
گردانیدند که چون مخلصان حقیقی را کمال نصفت و عدالت و دین پروری و محبت گستری محقق و
معلوم است اگر چه که مرتضی صلح حال بلاد و عباد است لیکن همایون بر سیم اگر بمضمون کلمات
در دلیشان اعتقاد نموده نتایج آن در حاصل آید شامل حال امیر نیکو اعتقاد عادل گردد و حال آنکه منازعت
و مخالفت شما و امیر حسین مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است اگر لشکر بیگانه را در این راه بیابند خونها

بنا حق ریخته شود و اموال مسلمانان در عرصه تلف آید و اهل شرک و کفر بر ارباب توحید و عرفان
استیلا یابند و از متابعت شریعت غرا استقلال بیارند و مبانی عزت پیرضا اندام گیرد و عاقبت نیز با شما
بوفا نکنند و از آن پشیمانی سود ندارد اگر بفحوای کلمه الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عنداللّٰه
والخلق مستحسن و پسندیده باشد که اثنی اهد حال بهتر از خشک است و چون مثال این حکایات مرموز
رای اشرف اعلا گشت خوابی که پیش از این حضرت صاحبقران دیده بود بیاد آمد زنگ وحشت از آینه
ضمیر زدوده با استیناس و الفت رضا داد کیفیت این واقعه چنان بود که نوبتی حواس مبارک
او از مشاهده و محسوسات باز مانده و صفحه ضمیر منیرش از ظلام غیب چنان بفرش پذیرفت که باب تحقیق
سبل بسیار منضم گشته خود را بر سر چوب پاره نشسته بسجده در افتاده دید از فریاد رسی عاجزان و درماندگان
از آن پیر خلدی و نجات مسالت نمودی و از کمال حسرت و دهشت از نوبتش غایب شده بود خود را بر کنار
آب باقی دار جانب سمرقند در عقب لقر انگلندی در بای تخته بجهان جوشان و خروشان بجسیم همایون او
در آمدی و چون بعد از مشاهدات حضرت صاحبقران از خیال تحفظ اهتمام یافت رای و در تعیین سبل را
بر لشکر تغییر فرمود و از آنکه خود را در جانب سمرقند بسلامت دیدی بخاطرش رسید که سر مطلب که در دل او است
هم از آن سبب صواب مجهول مهمل خواهد شد لاجرم رشته امیدی که بسپاه جزیره داشت بجوان همت منقطع
ساخته در آن اوان که اعیان و اشراف الناس صلح نمودند عن صمیم القلب قبول فرموده و چون تیر آفتاب
تاثیرش بر مسافه قرار یافت اندیشه که اگر مصلحان در میان نرود نمود آثار قبیل و قال گشته قضیه مطلوب
انجامد همان بهتر که بوسیله دیگری پیش امیر حسین روم و آنچه گفتنی باشد بمشافهه بگویم و درین معنی جازم شد
و پنجشنبه نام نوکر خود را با علام عربی که در خاطر داشت پیش امیر حسین فرستاد و از عقب او دست و دل
و ثقی توکل رده بی اندیشه خیانت عادت آن شجاعت پیشه بود دل بر عون و عنایت ربانی نهاده بیاد مبا
همنافی کرده از آب جیحون گذشته روی آورد بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خواست که بشهر در آید خبری
مخالف واقع شد سرتعرض رسید که امیر حسین آخر بشهرستان عدم رسیده است و امیر صاحب تاینده بعد از

الحال

بعد از استماع این حدیث در آمدن بشهر مصلحت ندید و هم از آنجا عنان عزیمت شادمان معطوف ساخت
و چون بحوالی بشادمان رسید طایفه از اتباع امیر حسین و چار خرده لشکریان مخالف که چند قشون بودند در صحرا
قمار به آمده حضرت صاحبقران همه را بیک حمله متفرق گردانید از آب بدم گذشته بموضع عیاری رسید امیر موسی
با لشکر تمام پیش آمده سر راه بگرفت و یکی از ملازمان حضرت صاحبقران او را از غیبت آنحضرت خبر دادند
که عزم علاقات امیر حسین دارد تا امیر چشمه مودت را از قاره خاشاک کدورت پاک سازد و امیر موسی بکثرت سپاه
خود مغرور شده آن سخن را اسمع نداشت و با لشکر بارا خود را از تاختن دانکان کرده بود صف جنگ بیاراست
و از مضمون من جرب المجرب حلت به الندامة و غافل و ذهل ماند و حضرت صاحبقرانی که در میدان جنگ
از شیر و پلنگ روی نمیگردانید فرماند تا امیر سیف الدین و حسام الدین و جهانگیر و سوار از عقب مخالفان دامن
حملهای مردانه کردند و خود بنفس نفیس با هفتاد کس تیغ از نیام برکشیده پیشتر رفت و سپاه امیر موسی چون دیدند
که از پیش و پس ایشان مردانه حمله میشدند روی بگریز آوردند و لشکر جلاد دست بغارت کردن لشکر ایشان مشغول
گردند و جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و جمعی از آب فرو دادند و بکمان امان طلبیدند و مقارن بجال سماع جلال بود
که بخدمت امیر حسین نزدیک رسیدند و حضرت صاحبقرانی با اهل شصد کس بکنار بشته برآمده با بنیاد
و در همان لحظه سی و شش لشکر فراوان سمیز و سیر و قلب مرتب داشته بیه آمده و هر دو فریق در برابر یکدیگر
صفها راست کردند و حضرت صاحبقران بر فراز همان بشته دو روز توقف فرمود تا عون بهادران از قدم
رنجه فرمودن معلوم گردانند یکیک دست بالت طعن و ضرب نزد و پای پیش نهاد و آنحضرت ایشان را بجا
گذاشته با مردم خویش باز گشت و شب در میان قمیا و تفتازار رسیده فرود آمد و در آن موضع با تفاق بخشیه
که پیش از این نزد امیر حسین فرستاده بود متوقف گشته چون پنجشنبه خبر توجه امیر تیمور بسمع امیر حسین رسانید
اظهار بهجت و مسرت نموده سوگند بر زبان راند که بعد از این شرایط مواهقت بجای آورده پیرامون مخالفت
نگردد و تو را نشاء را در سر افشانده تا از این جانب فراهم بیان مالیان تاکید یافت و حضرت
صاحبقران عباس بهادر را با پنجشنبه پیش امیر حسین فرستاد تا مبانی وثاق را تشیید کردند و امیر حسین بمجلس بهادر

عهد تازه کرده در مقام الفت برآمده و استیناس آمده امیر بوری و امیر الجا تیمور اباد هزار مرد فرستاده و با
گفت که در استمالت صاحبقران با قصی الغایت کوشیده سعی نمایند که میان ما و او ملاقات واقع شود و امیر
امیر حسین منازل و مراحل طی نموده در بیابان سمرقند در قریه کس کنده فرود آمدند و حضرت صاحبقرانی در علی آباد
سعد نزول فرموده و امیر بوری و الجا تیمور با خمس امرا و مصالحه کبیر از نزد صاحبقران بآنجا فرستاده و شرف
دستبوس فایز گشته التماس امرا موعود داشت و قرار یافت شد که حضرت صاحبقران با خمس و امیر بوری و الجا تیمور با خمس
بیکدیگر رسیده هم مصالحه بانجام رسانند و چون این امر سمع امرا گشت بروز با خمس روان شدند و امیر بوری و الجا تیمور
با دو بیست مرد در حرکت آمده چون بهم رسیدند سفرای حضرت صاحبقران با هم گفتند که امرا امیر حسین اینانند
که بپای خویش بدام آمدند اگر ما اقدام دستبردی نموده بر گرفتن این جماعت اقدام نمائیم او را دیگر مجال این
نماند که با ما مقاومت نماید عقلا در فرصت غنیمت شمارند و اهل تجربه گفته اند که کمال عقل مردم بدان توان شناخت
که چون با دو دولت دشمن در آن بیند در مقام توقع آید و چون رایت تجبر او بکبر و باد فرصت از دست
ندهد هیچ خیر نباشد در آن وقتی که دو خیر در آن جمع بود غنیمت در استیفای لذات جسمانی مبالغه کردن
دوم فرصت از دست دادن در سخنان اهل دانش مزبور است که بزرگی با دشمنان بر خیر ایشان بعضی کرده
بلند ایشان است و او را هیچ چیز توان دانست اول جرأت بر حال رعیت دوم عدل سیوم مهیبی که جز ظالم
از مظلوم باز دارد و چهارم دانش که بدان در امر بر کبود دشمن مطلع گردد پنجم عاقبت اندیشی که بدان فرصت غنیمت داند
بیت سکن تیت مخایه با خوش و حیف ؛ اگر فرصت عزیز است او قت سیف ؛ بالجمله چون حضرت صاحبقران کامگار
بر قصد امرا اطلاع یافت انکار نیز فرموده فرمود که وفای عهد و میثاق رکنی از ارکان دین است هر که
که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید او متزلزل و مضطرب شیاع و هر ملک که در استحکام بنیان پیمان
کوشید ملک او معمور گردد و عمارت آبادان شود ؛ بیت با دل خصمان و تکبر و قرار ؛ عهد و پیمانی که باشد استوار ؛
القصه چون امرای امیر حسین بخدمت حضرت صاحبقران رسیدند زبان بآشنا را گشادند و از جانبین رسم عتاب و معذرت
کرده بخیر و خوشی و کدورت الهی مرتفع گشت و حضرت صاحبقران دولت یار و اتفاق امیر بوری نزول فرمود و بعد از سابق

دو سه روز بعهود و میثاق انبساط افزا گشتند و امیر الجا تیمور از آن لشکر بار رخصت داده خود نیز
بمنازل خود رفتند و حضرت صاحبقران همان لحظه بکش و لکش رفته ایلی اندبار را از احسان کرده
محظوظ و ممنون گردانید **ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت او از آنجا بجزم**
ملاقات حضرت صاحبقران و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف کابلستان ؛ چون در بدخشان
شاهان بدخشان با خان و امیر حسین اظهار یاغی گری میکردند امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شد
و شاهان نیز سپاه ولایت خود جمع آورده باستقبال روانه شدند و لشکر هر دو کشور چند روز در برابر یکدیگر
بایستادند و چون ملک شمس الدین کرت رای هرات بود از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی
یافت جمعی کثیر از سپاه و از آن خود و غیرهم را جهة غارت احشام و اموال بلخ و توابع بآنجانب فرستاد
حضرت صاحبقران نیز این خبر بنیاد اطلاع افتاده با لشکر کش و غیرهم بدفع فتنه آن جماعت روانه شد
غوریان بنا بر توجه حضرت صاحبقران بلخ را غارت کرده بچول هر چه تمامتر مراجعت نمودند
حضرت صاحبقران از آنکه از زمین گذشته از تعرض ایشان نیافت عزم دیدن خان کرده
حسین از آن خبر نیت صاحبقران کامگار خبردار شده با شاهان بدخشان در مقام صلح آمده بجهت
استمال با کمال اشتیاق و آرزومندی مراجعت کرده در هفدهم اتفاق ملاقات افتاد و هم
در آن جا گرفته اظهار استیناس نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بر طبق اخلاص نهاده از گذشته
و آینده سخنان گفتند و در باطن ایشان وحشت و کدورت باقی مانده و چند نوبت بیکدیگر دعوت
بعیش و عشرت بسر بردند و خطی داد از ایام جوانی و اوقات رندانی بر دند و از آنجا در حرکت آمده
بر ییلاق اشکش رفتند و از آن موضع حضرت صاحبقران قاضی جلال خان فرستاده و تا امیر
جهانگیر با آنجانب فتنه انگیزی توجه نماید و چون در آن دیار بود دلو فاء و اقبوقاء ابها در کهبانت
کامل و کثرت اعوان و انصار غرور گشته دم از مخالفت و عصیان میزدند و امیر حسین و حضرت
صاحبقران با لشکر سنگین متوجه آن سرزمین گشتند و چون از مخفیه مند و کش گذشته برای

کامل رسیدند بولادود آخر قاعه اسباب حصار داری مرتب داشته قلعه کهین جشند و سپاه
ظفرنشان حصار را مرکز دار در میان گرفته بجنگ مشغول گشتند و حضرت صاحبقران در بیان
آثار صدق و جهاد بظهور رسانیده مخالفان عاجز و مضطر گشتند و دلاوران لشکر نصرت انتسابش چون
خنای سیاه در دشمن علی بهادر و بخیر عازم یافته دست از ضرب باز کشیدند و در کمند نقش همایون
مقصدی کارزار شده ملازمان رکاب فرسایش قهر افسر قلعه را تسخیر ساختند و بولاد و اقبوقا را
دستگیر و خسته بیرون آوردند و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین و حضرت صاحبقران مظفر و منصور
و کامران و کامیاب بازگشتند و در خلال این احوال امیر حسین با امیر تیمور بر سبیل مشورت گفت که رای
آنست که خطه بلخ را دار الملک سازم و قلعه هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته
بکمال عمارت آرم تو را هر چه بخاطر میرسد بگوی حضرت صاحبقران که مؤید من جند الله بود بکلام فیض التیام مؤید
امیر حسین را از عمارت آن موضع منع فرمود و گفت عم شما امیرزاده محمد الله که بعد از وقوعه بدخواهش امیر قزغن
مقصدی امر حکومت گشت خواست که در سمرقند متوطن شود امرا و نواب از روی اغراض مصلحت
که مرکز دولت و مقر دولت خویش که نشستن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بیگانه نمودن داشتن از
طریق حزم بعید میشمارند امیرزاده محمد الله سخن دو نشوان نیک اندیش نشنید و بجانب سمرقند رفته راحت
توطن بر افراشت و عاقبت رسید و با آنچه رسید و پشیمانی سودی نداشت اکنون من همان مکرم
که مشفقان و نیکخواهان با امیر محمد الله گفتند امیر حسین جواب داد که هر چند مسلم است این کلمات از روی اشفاق
بر زبان نیکخواهان میاید اما معنی چنان در باطن رسوخ یافته که از رشته انگیختن از حلیه عمارت
بعد از آن مرتکب اسباب تحصیل نکبت و ادبار خویش شده بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه
بجانب بلخ نهاده با آنکه دعوت کرده بود که چون از کامل مراجعت نماید امیر تیمور گورکان را از حضرت فرمود
که مستقر موکب خویش رود و نسخه خود حل نمود و در حضرت را همراه خویش به بلخ برد و چون بمقصد رسید عمارت
قلعه هندوان را آغاز نهاد و ساکنان بلخ را بقلعه فرستاد و شهر بلخ را خراب ماند و شهر قلعه هندوان

مبارک نیامد چنانچه مخفی ذکر آن بموضع خود گفته آید انشاء الله تعالی و مقارن این حال خبر رسید که لشکر جغتای
متوجه ماوراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که همتی بر دفع آن گماشته مخالفان
طلاوت با اقرب تحریک دید و امیر موسی را مصحوب خویش گردانید و چون خبر توجه سپاه جغتای تحقیق
پیوست حضرت صاحبقران امیر موسی عزیمت ماوراء النهر کردند و از جیحون عبور نمودند و سپاه
جغتای بنا شکست رسیده بواسطه هجوم لشکر ترکستان همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران و امیر موسی
عزیمت از عقب لشکر در حرکت آمده جلگا کش معرکه حشمت و در این اثنا میان امرا جغتای بود
نزاع و مخالفت تمام روی نمود بیان این آنست که قمر الدین و کلیک تیمور و شیراول با طایفه لشکر
یان بقصد حاجی بیک که از امرای جغتای بود اتفاق نمودند و حاجی بیک از قصد ایشان آگاهی یافت
عنان عزیمت بجانب ایشان تاخت و در آنجا صحت نیزه بازی در رکاب آورده روان شدند و صف
کرده نزدیک یکدیگر رسیدند و از نیک و بد و در زبان حکایات گفتند و بعد استعمال سیف و سنان
و حمال تیر و کمان باز گشتند و قمر الدین و کلیک تیمور حیله انگیخته با اتباع خویش بگریختند و حاجی بیک
شیراول را گرفته نقل رسانید و بدین سبب پراکنده که کمال مخالفان راه یافته ماوراء النهر از تعرض
مخالفان مصون و محفوظ ماند بعد از آن حضرت صاحبقران و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاده در حضرت
طلبیدند که در عقب لشکر جغتای بشتابند و چون در آن زمستان شامان بدخشان بر نقض عهد و پیمان
اقدام نموده و با قدام جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده بودند امیر حسین دفع دشمن خانگی اولی
دانسته دلی بطلب ایشان روانه گشت **بیت** چه داریم در ملک خود دشمنان توجه بجای دیگر چون از آن

ذکر توجه امیر حسین و حضرت صاحبقران بطرف بدخشان و وقوع آن

چون از جانب سیاه جغتای فراغت
حاصل آمد امیر حسین و صاحبقران گردون توان بجدید لشکر مرتب داشته عازم بدخشان شدند و چون
از جیحون گذشته و منازل پیموده موضع کشم از حدود ادبار بدخشان معرکه خیام سپاه بهرام انتقام
گشت امیر حسین و صاحبقران گردون غلام دلیر خود جهان ملک را از پیش روان فرمود و خویشتن با خزان

در کشتن توقف فرموده منتظر اوازه فتح بدخشان میبود و از آنجانب بدخشانیان بر سر عقبه گرگس فرود آمده مرا
بگرفتند تصور آنکه سخ تیر از آنجا پرواز نتواند کرد و چون سپاه نصرت پناه را از دور دیدند پای ثبات
و وقار ایشان متزلزل شده روی بگریز آوردند دیگر در دیت ظفر بیکر دهم بر ایشان استیلا یافته
دادند و از آب عبور کرده پل در آن ساختند و گذرهای آب گرفته بقدم ممانعت بایستادند و حضرت
صاحبقرانی بدیگر گذار پیدا ساخته فوجی از لشکر ظفر قرین را پوشیده و پنهان از آن معبر بگذرانید
و شبانگاه چون از عبور سپاه آگاه شدند بار دیگر فرار اختیار کرده کنار آب لدی بدخشان رو آوردند
و در دره ارنج که محل نهایت تنگ است و دو آب بزرگ از آنجا بهم متصل میشود و جسرها و قنطرها
بهم پیوسته مجموع بایستادند و لشکر ظفر اثر بار دیگر روی بایشان آورده بگریختند و متوجه اطراف
کنر النگ شدند و از سراب جیحون با دلی پرخون که گشته و گذارها آب را ملطخ کرده بایشان
دفاع استوار داشته و منقلبی سپاه نصرت شعار بایشان رسیده آن سرگشتگان کرده
بعد از حربی روی بفرار آوردند و لشکر منصور شیخ علی بدخشانی را اسیر کرده کوشمال بسیار
گرفتند و درین اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره قیچ شده اند
لاجرم آنحضرت جهان ملک را باگروهی انبوه بر سر ایشان فرستاد و سپاه از آنجانب بدخشانیان
رسیده دست بغارت و تاراج برآوردند اما در حین مراجعت در تنگنای سراب بر مرغزاران
گرفتند و چون تموز موسم گرم گشت جهانگیر بگریخت و دشمنان چیره شده آنچه سپاه از حسین
غارت کرده بودند بستدند و ششصد و سی سوار را فرود آورده اسب و جبه ایشان را تصرف نمودند
و بعضی از اتراک را نیز بقتل آوردند و چون از تخیر موحش کسبع امیر حسین رسید صاحبقران آتش خشم
بهاسوزش اشتعال یافته بیتوقف سوار شده بجانب لدی لوه براند از تعب اکثر و صعوبت مسافت
اکثر جهاد در آن ارزاب همایون تخلف نمودند و آنحضرت بر سر رای تنگ با سیزده کس از مردم
دشمنان بود با هنگ جنگ بایستاد و جنگ بسیار و کار زد و خورد آغاز نهاد که بهرام خان

بر طارم پنجم از این معنی خبر آمده بعد از سعی و کوشش فراوان لشکر باز از اسب
متقلبان خلاصی داد و در زبان فصاحت بیان حضرت صاحبقران منقول است که فرمود
مدت العمر بصعوبت آن جنگ ندیدم و معرکه بهیبت تر از آن مشاهده نکردم و از آنجانب پانزده مرد
سپر در سر کشیده نزدیک صاحبقران رسیدند و شبیه آغاز کردند و دو دست مرد دیگر از عقب
ایشان پیدا آمدند و از جمله عنایات ربانی که شامل روزگار صاحبقران آمده آنست که در آن توقف
هولناک ایلچی بوغا آنمقدار قوت و توان در نفس خود دید که بدغدغه و تاشی در میان خالقان دو
چند نابیک رسیده بر گردن زده بتقریر خوش و کلمات دلکش بشارت بحضرت صاحبقران کرده با ایشان
گفت و اندیشه غلبه آنچه از دست زاده و جبه از لشکر آنشخص که می بینید میر تیمور گورکانست همیشه شما
را خلاص کرده بشما رسید همان بجانب بیرون و چون بشنیدند پیادگان که نام شهسوار میدان مردانگی شنیده
دست بلاوت از محاربه کشیده و ایستادند و از جایی که ایستاده بودند سر عنت فرود آوردند و در کوش
حاجت بپای سکنت پیش آمده پیشانی ضرعت بر زمین نهاده حضرت صاحبقران با ایشان گفت که
آنچه از اسب و جبه که از لشکریان ما گرفته اید فردا صبح بیارید و بسپارید تا ما اسیران شما را تسلیم کنیم ایشان مقبل
آنچنان شده مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و باز گشتند و حضرت صاحبقران در کنف سعادت و اقبال
معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمدند و اهل بدخشان تمامی که از لشکریان آنجانب گرفته بودند
جمع کرده اند و تحف و هدایا از شتران و اسب و قطارهای شتر بآن منضم کرده اند و روز دیگر جمعی
آنها را بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران رسانیدند مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان فرمود و بعد از آن
منصور و مظفر در حظ ملک داد کرم مراجعت نمود و چون در وسط بدخشان نزول کرد در مقام سرخی جلوه
و بعضی سپاه که از جنگ گاه گریخته بودند آمده امراء التماس نموده عرضه داشتی کردند که اگر باز خواست
ایشان بعد از مراجعت بظهور آید میباید حضرت پادشاهانه تجویز این معنی کرده و بحضار آنجانب فرمانداده
در موقف بر خود باز داشت و بعد از ثبوت گناه مجموع را بحساب یاسق برسانند

صاحبقرانی از بدخشان بسبب عصیان گریخته و شیخ محمد ریان مخالفت آنحضرت با میرحسین را ثابت نماید

در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان مهاودت نموده بدخشان نزول فرموده فرستادند
امیرحسین با آنحالت خبر رسانید که شیخ محمد ریان سلمه در تسلط اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت مخالفت
و عناد برافراشته اند امید آنکه بشتاب آمدن رایت بزودی متوجه گردد تا شیخ ایشان را از اشیاء این فتنه
فرو نشاند صاحبقران کامکار اگر بالحکم برسند با در شار لغزم مراجعت کرده شده در آن اثنا شیخ محمد ریان
سلمه در میرحسین نوشته با کتاب حضرت صاحبقران التماس امداد و معاونت نموده و آنکتوب در آن
بدست امیرحسین افتاده بود در میرحسین از این قضیه واقف شده و چون صاحبقران بارنگ رسید با میر
حسین ملاقات نموده حدیثش در مراسم احترام و احترام غایت مبالغه بجای آورده و از روی تعظیم و تبجیل
مالعین بالتعیین نکته فرو نگذاشت و در خاطر امیر جهانگیر چنان بود که چون بنای مصافات و اساس
دوستی بالاخره شد و تاکید و تشدید یافته باید که امیرحسین را آنکتوب نماید و از آن سر بشکنیاید
در امیرحسین اصلا خود حکایتی بر زبان نیاورد و طریق سلوک مسلوک داشت و از جاده دوستی که سر رشته
اسرار است با یکدیگر انحراف جست و از این صورت اشرک بخبار ملاحظه حضرت انور صاحبقران داد کسر
نشست و چون بازگشته در وقتی فرصت قرار گرفت بر شخص کیفیت مهاودت مرده مورخین داشتند که امیرحسین
در خاطر عذری دارد و میخواهم که شما را بگیرد و هر چند از این خبر وحشت موجب از بادی دل ماند گشته تا حضرت
صاحبقران کامکار از کمال تمکین و وقار هیچ گونه تغییر نکرد و راه نداد و آن شخص استبار نکرد و مشاهده تغییر دیگر بسیار
و کنوب جان با آنحضرت رسانید مضمون آنکه امیرحسین با امیر موسی گفته که انتهاز فرصت نموده او را بگیرد و بعضی از امرا
گفته اند که حضرت صاحبقران چون از قلب امیرحسین بیرون آمده اوتاق خود تشریف آورد و مهورت قصد امیرحسین را
نسبت با آنحضرت باز نمودند و از عقب آن کس شخصی دیگر رسیده مکتوبی که امیرحسین از زبان خان بیر
موسی نوشته بود مشتمل بر آنکه فرصت نگاه داشته امیر تیمور را بگیرد و بدست او دهد و بر اثر تقریر حضرت
صاحبقرانی از قوت نقل حکایت تاتاری اعتبار نموده و با خود گفت که این شخص غالبا آنست که در دعوی باشد

چه اگر

چه اگر امیرحسین را اندیشه در خاطر بودی بسیار آنست که در مجلس مخالفت بظهور رسانده و امیر موسی را گاه باری
اتباع شد که این امور نسبت بمن در خیر بگذرانند و بعد از این اندیشه حضرت صاحبقران دولت یار نفس همایون
بر سند گردون خرام سوار شده تا امیرحسین ملاقات نموده بوسیله دیگری از حقیقت آنحکایت
استفسار فرماید و جناب سلطان از میان برداشته اند فتنه از خاطر مرتفع گردانند و چون بکنار آب رسید
امیرحسین ملاقات نموده بوسیله دیگری از حقیقت آنحکایت امیرحسین را در آنجا استبانه دیده پیش از آنکه
کلام آغاز کند گفت رسید و شیخ محمد ریان از کشتی بیرون آمده آهسته با امیرحسین گفت که باغی رسید لشکر مرتب
باید داشت و امیرحسین دفعه شتابان در التفات و اهتمام صاحبقران گردون غلام داشته در آنحضرت
صاحبقران آورد و گفت باید که بستاخیر از آب بگذرانی دیگر از کران سنگ و مهلت نشیر آتش آنکه
دشمنان خاکسار را دوزه دار آکنده گردانی که زندهم و بعضی دلاوران که از پیش رفته اند از خدمت این امر
بیرون نتوانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه خود از چون عبور نموده بزنه بهم و سایر سرداران که
در منزلی بودند آهسته روی باستیصال دشمنان نهادند ایشان چون از نزدیک امیرحسین بر کوران آگاهی یافتند
و شیخ محمد سلمه در کنار بخشیدند حضرت صاحبقران در عقب ایشان دفعه تمش از چون گذشته تا از آنجا
در طی فرار نگرفت و آنحضرت مظفر و منصور بازگشته در تمکن نزول فرمود و امیرحسین بین مساعدت و اهتمام آن بزرگوار
رحیم و رحمن از آنحکایت دشمنان امان یافته از آن سنگ کنار بیخ نوبه نموده و در قصه هندوان رایت تمکن و استقرار
برافراخته بفرق فرقدان رسانید و چون استاد ازل در کارخانه نحو قسمت بوزن تقدیر خلعت سلطنت
قامت قابلیت امیرسعید بیل و ظفر تیمور مزید جهانگیر دوخته بود و ظهور آنمعنی در عالم اسباب توقف بر آنداشت
که بسبب وجود طالبان ملک از میان برخیزد لاجرم در این ایام چند صفات نکوهیده بر طبیعت امیرحسین مستولی
گشت که امرا و اعیان دولت روی از مراسلت و مصافات او گردانیدند و از تخلیه عرض حال و مسالک بر کمال
بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه حضرت صاحبقران نیکو عهد پاک اعتقاد از آن دم و داد و خلاف اتفاق نکرده
نامرعی مسلک داشت امیرحسین بر آن مکر و مقرر بگشت و باب دوستی بلند و فرو و امیرحسین سر خیره عجب و دوراندیشی

رو خاشاک بی‌وفایی و بی‌عهدی تیره و تکدر گردانید تا صفحهٔ عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاد و تو حیران مانده
که از متعلقان و شبانان حضرت صاحبقران هر کرا ادنی دسی داشته باشد مجموع را بر جلادی
و طی تکلیف نموده از خطهٔ کش بیلغ آورند و شرین بیک اقا را در حوالهٔ حضرت صاحبقرانی و بسبب آنکه
نوهٔ امیر مرید سر چادرچی را در شراب کشته و کرنجه بود هم بیلغ آورده و امیر موسی را که در الطوف
آب که صاحب الکرت بود با کرنجه طلب داشت در بخارات نالایق که امارات و علامات
قصد امیر حسین شد که سابقاً با حضرت صاحبقرانی اندیشیده بود و امیر با تمکین ملتفت بآن نشده
و در آن حاله که بیده دوربین در صفحهٔ حالت امیر حسین از زردی همان نگریست دانست که غش از عهد
و میثاق بکسو نهاده بر قصد آنست که دست بردی نماید لاجرم همت قاهرهٔ آنکاه دشمن شکن مقتضی
و شاد درهم فی الارض مثل فرمود و امیر موسی و ارکان دولت مثل امیر داود و امیر سارو قوغا و امیر جاکو و امیر سیف
الدین و غیرهم در مقام مشورت آمده از آنکه دفع امیر حسین سخنان در میان آوردند امرا متفق الکلمه گفتند
که مطلقاً عهد و پیمان او دو فوق و استمالت نیست ع نگر بر عهد تو و با صبا شوان کرد و صبی بنگر آن را
معلوم شده که دی در سینه مکر و غدر و در خاطر دارد و اگر بروی در اینباب فکری کرده نشود شاید که امرا
بروی نماید که دست اقتدار از دامن مدارک آن خاطر آید اکنون صواب چنان مینماید که یکدل و یکجهت شده
لشکر را جمع آورده همگی همت بر دفع او مقصور دارند اگر در اینباب اهمال و اجمال ورزیم عرض
و مال همگنان در معرض تلف آید و از آن ندامت سود ندارد حضرت صاحبقرانی بسخنان آن
سخنان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر حسین با ایشان همداستان شد و در اثنای مشورت
ملا برادر حضرت میری بر جهت در کثرت در آمد و امرا را از مخالفت امیر حسین گذر نمود و از عاقبت
عاقبت آن بترسانید و امرا از کلمات او متاثر و متغیر گشته از اتفاق رای اندیشه مند گشتند و از روی اتفاق
آنچون کرده را که عقل معاش نداشت بیاسان رسانیدند و بعد اسباب کار بر اشتمال نمودند **گفتار در نهضت**
حضرت صاحبقرانی بجانب بلخ با دیوان اشکر و الوس و دولت امیر حسین بجانب امیر قزان

چون

چون امرا و خویشان از افعال ناپسند امیر حسین ملول و متنفر گشته از لباس دولت او هراسان شدند و بر
صاحبقرانی نیز مکر و غدر او از خدمتکاران امیر تیمور بقین پیوست امیر قزان و امور در مخالفت خدمتش همداستان شده
با یکدیگر عهد و پیمان بستند و چون جبلت حضرت صاحبقرانی عدو بند فلوکشای از رخت اتفاق و قرب
میرا دعوا بود و آوازهٔ خلاف امیر حسین شایع گردانیده جهانسان لشکر با فرمان داد و دمند قرقره را طلب شیخ قطب
سلدوز که از خاصان امیر حسین کرنجه با بزار رفته بود فرستاد و چون سپاه نصرت انتساب بدره جنگ بیاسان
روی آورده جمع گشتند بر اتفاق و جوانفار و قول متقدمی را ترتیب داد و اطلاع سعد و بخت فرستند از خطهٔ کش
بیرون آمده دیاسامش قول اجل امیر موسی کرده خود با طایفهٔ از تیمران بر شه میمنه ایشان در بای وفا در مقدمه روان
شد و چون علی سابقت نموده بکنار رسیدند امیر موسی چنانچه قاعدهٔ او بود بر گرفت حضرت صاحبقرانی گردون
اقتدار اصلاً ملتفت نبوده امیر موسی لشکر و سپهر عنتش اقتدار با امیر موسی و حسین برلاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه
و ملازمان درگاه بر سم متقدمی از پیش روان ساخت و قول را بر طلعت خوش زیب و زینت داده و ملازمت
ظفر بیکر بر افراخت و از اینجا لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمده و چون سپهر عنتش اقتدار با بهادران ظفر نشان
بر سر کهنه رسیدند صدهٔ شاه و خلیل که از متقدمی لشکر امیر حسین بودند با مشایخ شده قدم جسارت پیش نهاده
بجهد و بدن سپاهی سر بالشت داده رزد زردی و خشک لب از آب آورده که تشنه سیار رفته دست از جام
دنیا بر شستند و در آنجا عالیجاه سپاه و مناب نقابت قباب بزیت انتساب شیخ الشیوخ الصوفیه و الفقرا
آل طه و یس امیر سید برکه از عظمای سادات بکر حسن خلق و صفای سریرت و طهارت ذیل و صدق
گفتار اشتهار تمام داشت جهت اوقاف حرمین الشریفین پیش امیر حسین آمده و امیر حسین با آنکه از عهد ادات نهضت
خبری بآنجناب نداد قطعی لاتی هم تقدیم رسانید و در کار هزار زبان با آنجناب بیکرد **بیت**
نور اکرم که نان کنندی نیست ز زبان مردمی هم داری و در قضی ممالک اسلام ملول و متنفر در آنجنبه خاطر از بلخ بیرون
آمده و تجویز کاتب مادر را انهزام داد و در موضع بیاکر سه فرسخی زمستان بحضرت صاحبقرانی بسر طبل و علم
بیشکش کرده و بزبان فصاحت بیان گذرانید که تو بر حیث شست فانک مقصود و حضرت صاحبقران که نظر

نظر الهی بود از وصول جناب سعادت بنای دوران نهضت بنوایت تسبیح و شادمان گشت و نمای اوقاف
حرمین را بانجناب تسلیم داشته از وظایف اعزاز و شرایط احترام دقیقه مهمل نگذاشت و همان لسان الغیب در سنه یک
از تحریر تخمین و قیاس بیرون شد چنانچه میراید که حضرت صاحبقرانی و جهانگیری و تاب الشرادقات بلکه کمتر
میسر دند و بعد از وفات نیز در یکجا آسوده شدند القصه حضرت صاحبقرانی با علی فسیح و نیت درست از بیاد حرکت
اندر بیخانا نزول فرمود و در هر جا که رجع لشکر اطراف نامزد کرد و داد ترتیب فرمان عمل نمود و ایل سلدوز و حضرت را
فراهم آورده بدرودی همایون فرستاد و خود بجانب خندان شتافت تا لشکر اقوام نیز در سنگ علاء زمان کرد
اساس منظم گردانده و در اقطاب بعضی ادباع شیخ محمد بیان سلدوز با هند و فرقه که طلب آورده بود
همایون پرستند و چون موضع سلم عسکر سپاه ظفر قرین گشت شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر الجاتیر که از
قبل امیر حسین حاکم قندز بود با لشکر بار در رسیده بانواع نوازش سرافراز گشتند و همچنین امیر کیخسرو که دست
از حکومت ولایت ختلان باز داشته از بیم امیر حسین روی بیالا نهاده بود و لیز سلطان بوسی فایز گشت و امیر
جاکو نیز با سپاه ختلان رسید و تمام امرا و اعیان و الوس جغتای که از گرد اطراف نامه و رسول دند خرقی امیر حسین
منتشر و کوفته خاطر شده بودند روی بدرگاه خلافت اشتباه حضرت صاحبقرانی نهاده گرد مدت بر میان بستند
و الحقه شیخ علاء الدین و رباط طاقه از نهاد دران در مقدمه روان کردانیده و امیر حسین نیز جمعی از نهاد دران را پیش فرستاده
بین الفریقین جنگ صعب دست داد و سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علاء الدین در جوبان
دستگیر گردید کشان کشان بدرگاه فرستادند نشان آوردند حضرت صاحبقرانی در این اثنا سر بر خرقش اقدام
بر سریر خانی نشانده چند روز بعشرت و شادمانی بسر بردند و بعد از آن لشکر مرتب داشته رایت استعداد بر افراشت و بر
یل شدند و مقارن ایجاب امیر زنده جم با سپاه شیرفان بار دوی اعلی گشت و باتفاق خلعت مند و انعام کرد و در
درمیان گرفتند و کور که رده سوزن اندختند و از حصار سرار و بیاد بسیار فزون از عدد شمار بیرون
آمدند و جنگ بنیاد کردند و در آن روز شاهزاده عمر شیخ بهادر و امیر تیمور گورکان که در این
ملک بود بقدوم جوانب پیش رانده و داد مردی و مردانگی داد و از نصرت قضا تیر گشاد یافته بر پشت پایان

رسید که از جانب دیگر سپاه بدرگرد جوانان سخی گرم کرده تیر را چنان داغ کردند که شیخ از زیر زین
او بیرون آمده و شاهزاده با وجود خورد دست و پای در دامن تحمل و اصطبار زده هیچگونه اضطرار نکرد و در دیگر
که حمزه ثابت و سپاه لوم تحریر انقلوب فیروزه فام برق طفرنگار بر افراخت جرمان چاپین روی بسیدان آمده
دست بتیر و تیغ گشادند و بعد از آن شیر داد تیز بها دران امیر حسین روی بگریز آورده و پناه بکهار بردند و در حین
وقتی امیر حسین از غایت بخل و امساک که بر طبیعت او غالب بود وقت آن نداشت که زر و سیم و قاب بیان
شیرین سازد و بیش و کم دست بذل ایران باز ؛ بیت ؛ چه داری که شیرین زر دریغ ؛ دریغ آیدش دست
بردن بتیغ ؛ امیر حسین از بخل خوف و هراس در دروازه بیست و حضرت صاحبقرانی ظفر قرین کس پیش
او فرستاد که اگر جان بخواهی از قلعه بیرون آی و تقدیم مطاوعت عادت مخالفت بجای آر امیر حسین چون راه
خلاص و نجات از اطراف و جوانب بسته دید و از بیم و بیش سیلاب بلا و عنا هم پیوسته دست
در دامن تضرع و استیمان زده پسر بزرگ خود را با جوانی که اختیار کرده بود پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد
ساخته گفت در مقام انقیاد و اذعان و جوهر مطاوعت و متابعت عاری نمیدانم و مناقب دیگری را فرستاده پیغام داد
که آفتاب دولت من بکمال اول رسیده و کوکب اقبال من از نقطه عروج شرف بدرجه هبوط و زوال انتقال کرده
در حرمت از آنکه عادت دیرینه همان داری همین است که بر جان من بخشایی و راه بر من بگشایی
تا از این شکنجه تعب و مشقت بیرون آمده روی بکعبه معظمه نهم و در زیارت بیت الله بجای آورده در خواب و آرام
زمان باشد و استغفار بکنم مراحم خسروانه تحمل او سبد ذلی داشته از نفس عنایت و مرحمت فرمان
نافذ گشت که هیچ آفریده مزاحم و متعرض او نشود تا بیرون آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود و با امیر حسین
کس فرستاد که فردا بیرون میآیم مشروط باینکه امیر تیمور عهد و پیمان در میان آورده که قصد جان من نکند و هیچ آفریده
را نیز نفرماید که تعرض من نماید و حضرت صاحبقرانی که در عهد و پیمان در مشاق و صدق و صفا ملکه در جمیع فضایل
نفسانی سرآمد سلاطین و خواقین دوران بود بر آن جمله بیان نمیشد و قرار بر آن یافت که روز دیگر بعد
بیرون آمده هر جا که خواهد برود و امیر حسین بجوانی اینکه که ؛ بیت ؛ عهد مرا چو خوش نپندارد ؛ بر نشیند اعتماد

و چون زمانه لباس سوگواری در افکند امیرحسین با دو نوکر بران آمد و از کمال دشت و حیرت اندیشه
بکجا میرود و کیف ما اتفق هم بهر طرف مینهاد تا بشهر کهنه افتاد و قریب بصبح شده بود که نوکران از بیهمانی
از خود و در ساحت خائف و لرزان بر بالای منار مسجد چو شهر و ران که از آسیب لغوی لشکریان بلا زده و
کندن و تخریب عمارات سالم مانده بود دست حوادث ایام مغول بگریبان آن رسیده رفت بیت
ارزوک صدمه کردن و در دزد زدایت | روزی که قضا باشد و در دزدی که قضا نیست
و از خرابی عادت بخرابی اتفاقات آنکه شخصی سبی گم کرده بود و در جستجو که مجبت نمیشناخت ناگاه بر خرابی
آمد که بآن منار بالا رود و نظر بر اطراف و جوانب دشت و صحرا اندازد شاید که سبای گم شده بچشمش در آید یا
صهیل اسب بگوشش رسد بیت از تشت هم بدست کاوی از خار گم شده | از خون باشد علم شش
و صد اندازه اسب مفقود چون بر آن منار رسید امیرحسین را دید بشناخت و صدمتش در ایام رفاقت با نوکر
یک کف گندم بر بیان بهیچ مبارز پهلوان نمیداد و در آن حال از بیم جان مشتی مردار بدیلطان بدان شخص داد
و در کمان سر خویش میانها فرمود و بسوی جنوب اسبه دار گردانید و آنمرد امیرحسین را بکنان خیام و از
و مطمئن خاطر گردانیده فرود آورد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته حضرت قضیه را بتفصیل معروض داشت و شاه
و بسیار بر آن حال تضرع یافته پیاده و سواره بجانب منار شتافتند امیرحسین چون بدید که گروه انبوه با شتیاق
دیدار عزیزش متوجه اند از آن بالا زیر آمده در سرای دولت همان مسجد در فرود و چون دست اجل گریبان جانش
گرفته بود بسعادتی از دامان جانش در بیرون مانده مردم بیلادی شاره افتاده قدمش را بوسه زدند و از آنجا
مراجعت کرده پا بشکافند و او را بر دند و از تنگ فرش خوابه دار بیرون کشیده دست و گردن بسته
پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند بیت کسی که گردن از امرت کشید گردنش | با آستان تو آورد
کشان آمد | حضرت صاحبقران با گریه و حسرت صافی خبر مجلس است که از منقضی عهد تا در نمودن بیچکس نه توهمی
با او نرسانید و روی با مرا آورده گفت که من از تلخی حزن او در گذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشتم
چون او را از مجلس بیرون آوردند امیرحسین خندی اضطراب آغاز نهاده معروض حضرت صاحبقرانی

گردانید

گردانید که امیرحسین برادرم بقتل در گشته است او را بمن باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف قصاص
رسانم آنحضرت بخیر در تسکین داده فرمود که تو از سر اندیشه بگذر که قاعدت و عادت خون
ناحق بروزگار او حرام رسید و در اثنای این مکالمه و مشاهده حضرت صاحبقران ظفر قرین با دو ایام
گذشته کرده حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانیدند و بیاد اعتباری دنیا بیده تامل نگریستند و از
تلخی زهر فراق الجای زکان آن خواهر امیرحسین که جوهر قدر حضرت صاحبقران بود چون دانم و مضمر
فرش استبداد یافته بگریست امیرالبی تیر که از نیک و بد ایام واقف بود و بسود و زیان مشهور
و آگاه عارف چون رقت آنحضرت و خلوص ارادت بنای مشاهده کرد دانست که چون امیرحسین
با یاران عزاب بسیاحل نیست نهد هر را دست از جان شیرین باید داشت لاجرم بگوشه چشم اشارت
با هر مرحوم و امیر بخیر کرد و البته این معنی دریافته و بر حضرت از غضب امیرحسین شناخته کار او با تمام
ساختند و دو پسر امیرحسین را با خانی که بر آنیده او بود از میان برداشتند و دو پسر دیگرش که بطرف
دیار هند رفتند و دو خزینت پدر و برادران بوسیله و لشکر بر قلعه هندوان مستولی شده جمع
و دفاین امیرحسین را با خزاین و متعلقان و شبان او پیش حضرت صاحبقران جهان ستان آوردند
و آنحضرت سراملک خانم و دختران سلطان و اولس آقا و دختر ترشیرین خان که بر سایر خواتین
حسین بت تقدم داشت بهرام صاحبدل داد و دیگر خواتین و دختران را با مرا و سرداران
و سایر ملازمان نامزد فرمود و دنیا بخود سیاست که هر روز دست در گردن نو هری کند و بعضی
که هر شب دل بمهر دیگری نهد کوس سعادت هر دم در مقامی زنند و خطبه سلطنت هر جوهر بنای خواهند
و تلک الایام نداولها بین الناس و امیر اقبال عظمی در رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه اتفاق
افتاد بعد از قتل امیرحسین فرمان جهانمطاع شرف نفاذ یافت که مردم از قلعه هندوان بشهر بیایند
و در آن موضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند و حصار مذکور را ویران ساخته غنایم فراوان بدست
لشکریان افتاد که مقدار حصر و تتبع در میان ایشان نامده گشت ذکر سلطنت حضرت صاحبقران

کشتن ایشان و جلوس امراء آنحضرت چون بمقتضای کلمه کریمه و تنزع الملک ممن تشاء
فراش کارخانه تمکین من تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین در نوشت عنوان دیوان مالک الملک
ایجاد و انشاء باقتضای و تؤتی الملک من تشاء منشور انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق
بنام مجسته فرجام حضرت صاحبقرانی کشورستان قطب الحق والدنیا والدین امیر تیمور گورکان ثبت شد
بیان آنست که امیر حسین که دم از استبداد و استقلال میزد بر زبان او غیر از لفظ انا و الله
غیری جاری نگشت تیغ قهر ملازمان بارگاه گردون اشتباه که مواقف حکم شریعت عزا و ملت بیضا او گشته
شد و جمیع ممالک در تحت تصرف بندگان درآمد آوازه این فتح از هند و در اطراف دیار خراسان
و ماوراء النهر شیوع یافت حزنی عظیم و رعبی قوی بر خاطر اقاصی و ادانی مستولی شد و بجهت تاکید
قواعد عناق و تشیید مبانی پیمان امرا و نوئینان و دوره و اعیان اولس جغتای بخشیم که در اردوی
بلخ متوطن و مجتمع بودند مثل امیر شیخ محمد بیان سلدوز و امیر الجاتیو و امیر کیخسرو جغتای و امیر داود که از
قوم دولدت بود و امیر سارو فای جلایر و امیر جاکو برلاس و امیر بنده جغتای و شیخ محمد بهادر جغتای و دیگر
سادات بالاتفاق سادات عظام و اهلبیت کرام که ایه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث انی فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در شان ایشان منطبق
علمای کبار روایت کرده اند مثل علی الجناب معلی القاب فتحا رای نظم اسادات صاحب الکرامات
سید رکن دفاء زادگان ترمذ خانزاده ابو المعالی دفاء زاده علی اکبر که در صحت انتساب ایشان
هیچکس را شک نیست حضرت صاحبقرانی را بر سریر جهانبانی نشانده عهد و بیعت آنحضرت تازه
کردند و سرداران قبایل مغول بشیر دعا دست خویش سر آنحضرت عدیس کیا بوسه داده و انوار زر
و درهم و دینار نثار کردند و در آن شاه صاحبقران خواندند و عدیس همایون آنحضرت در ثانی عشر رمضان
سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد صاحب جرش و خورش گردید **نظم** مقتضی قرآن
ملا مفتاد و یک ❊ قضا گفت شه را که الملک لک ❊ جهان را که صد بیشت بیتی خواست ❊ بر آنکه تشرف شد انتساب

خواهش

تمرا تش نام یعنی جدید ❊ دمن شانه فیه باش شدید ❊ تمور طغانی شه شیر مرد ❊ خدیو جهانگیر گیتی نورد ❊ و چون بعد
صاحبقرانی بر سریر جهانبانی و سلطنت تمکن یافت در خزاین و دفاین امیر حسین که سالهای دراز بدست خود
دانش جمع آورده بود بگشاد و جمیع اعیان حضرت و ارکان دولت و طبقات حشم و اقربا خدم را بمواهب
بیکران و عطایای بیپایان خشنود و بهره مند گردانید و چون از ضبط دیار ماوراء النهر و ایلاق بپرداخت
مراد خان پسر جوغام بردیس را بکلیت اتجاه قرمود و بعزیمت دیار ماوراء النهر رایت نصرت شعار بر افراخت
و در چون بل نسبه از آب در ضمان عنایت ملک وهاب بگذشت و امرا و سرداران و بهادران را
که مراسم جانسپاری داده منظوری بتقدیم رسانیدند مناصب داد و بعد از چند روز که در صحرای قبیه الخضرا کش توقف
نموده از تعریب ملازمان موکب همایون فراغت یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داده و
آن سرزمین مثل عنایت و مرحمت صاحبقران نصرت قرین گشتند و آنحضرت بمت پادشاهانه بعمارت
قلعه و حصار دانشیز فرمودند و سرایهای از نگار ساخت و آن بلده بحسن مثال را مرکز رایت دولت
و اقبال گردانید پایتخت ساخت و بر اتفاقات بتدارک خلل هایی که بسبب انقلابات و ندبت راه یافته
بود اندخت و امیر موسی که بمنظام فوج حضرت صاحبقرانی از ترک خلاف نموده بود چون خبر کشته
شدن امیر حسین و فتح قلعه بلخ شنید بترکستان گریخت و آنحضرت چنگیز قوچین را با طایفه ارلات در آن
طلب او فرستاد و چنگیز بامیر موسی رسیده میان ایشان جنگ واقع شد و امیر موسی منهزم گشته چنگیز
قوچین اغرق را گرفته روی بجانب سریر اعلی نهاد و امیر موسی بطرف تنکی رفته در کوه و صحرا میگشت تا بار دیگر
امیر قزلغان را در امیر حسین ترجیح فرموده با مردم کار آزموده متوجه او شد و چون امیر موسی بر این حضرت
اطلاع یافت و حال آنکه اکثر امرا را حکام ترکستان مضبوط ساخته بودند با هفت زره از آب امو گذشته
متوجه شیرغان شد و چون امیر موسی بر بند خشم بر سنه باغزاد و اضلال او اشتغال نمود و از آنجا متوجه
امیر موسی رسید آنکه ترسید **بیت** نخست موعظه پیر دانش آموز است که از مصاحب ناجنس احتراز کنید و دیگر
سال بذکر حضرت صاحبقرانی کشای طلع فرخنده مذاخه طلب اشراف و اعیان و اولس جغتای

ایلچیان فرستاده جمیع ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بکرزند هشم پسر خواجه ابرهی که
بعشوه امیر موسی از رضا و مستقیم انحراف جست حضرت صاحبقرانی سفارت ایلچی فرستاده
او را تحذیر نموده و برای قلعه اقبال مال تحریص فرمود زنده هشم شرایط اعزاز و احترام بجای آورده فرستاده را
تسلیل کرد و وعده داد که از عقب تو با تیغ و کفن می آیم ایلچی خویش وفا کرد و درین دو شخصی که بوصول
او وثوق تام بود از جانب شیروان آمده بسمع همایون رسانیده که زنده هشم بشبهه باغی شده بخواهد
آمد پیش از این امیر پراشناء الدولت و پیش بندگی با امیر حسین در حمام با عسکری آمده بودند چون خبر آمد او را
و فتنه از صاحبقران کامکار شنیدند از جانب خراسان در رغبت بیعت و مسرت روی بدرگاه آنحضرت آورده
زنده هشم چون از توجه ایشان آگاهی یافت با اسباب عیش و عشرت از نقل و شراب و آنچه از آن بیاب
نواند بود بسر راه ایشان آمد و در موضع دلیه بیلاق بساط نشاط گسترده ایشان را طوی داد و چون از کار خمر و ایام
گشت پیراشناء را با پسرش گرفته بند بر پای مرد نهاده و بر برادر خود پیر محمد سپرده در حبس خاص او نشسته
که این دو شخص را با دو امیر تیمور گورکان برسان و در خفیه با پیر محمد گفتند که هم ایشان را در اثنای راه قطع رسان
و پیر محمد از آن نیاز فرستگی چند برده در همان شب پیراشناء و بندگی را بقتل رسانید حضرت صاحبقرانی
بر این قضیه نهانی مطلع شده با امیر الجایتو گفت که تو را بشیرغان میباید رفت تا قرابت خود را اعلام و تعجیل
کرده تقریر بلنای صاحبقرانی الجایتو گفت که تو را بشیرغان میترسم که نصیحت من نشنیده و در میان جماعت
زنده دشمن سار نروم حضرت صاحبقرانی فرمود امیر الجایتو را مسمی داشتم بسعادت او پسرش خواجه یوسف
و تایان بهادر را در بشیرغان فرستاده تا زنده هشم را بهر طریق که توانند در سلک سایر ملازمان و خدم منتظم
گردانند و خواجه یوسف و تایان بهادر چون بشیرغان رسیدند و با او ملاقات کرده آن بیخرد ایشان را گرفته
مقید ساخت **ذکر کشتن حضرت صاحبقرانی بجانب شیروان و احتصار باغی زنده هشم پسر خواجه یوسف**
چون خبر حبس و قید خواجه یوسف و تایان بهادر پیش شهریار ارزمان رسید
خشم او در التهاب آمده با لشکری بیکران متوجه حرب بشیرغان شد و از آب جیحون عبور نموده چون

رسید زنده هشم در قلعه ابجا محصن گشت بهادران سپاه منصور حصار را در میان گرفته سوران آن حصار
از خوردن گوزکه و جوش و خروش نامداران صاحبقران هوس و ولوله درین گنبد آبنوس افتاد زنده هشم بی
مرده و نه زنده بیرون شد و در هم خویش حیران و مدهوش ماند و عاقبت جز اعتراف بگناه چاره
ندید دست در دامن استیمان زده نزد امیر الجایتو آمده و الجایتو زنده هشم را بزلال مرحمت و احسان حضرت
صاحبقران خطابخش پوزش پذیر خاطر جمع نموده بحضرت صاحبقران عرض کرد که چون لشکر دست از زمام مردمی
باز ندارند بیت وحشت او کم نشود و الجاه با شمشیر و گریاس بر در بارگاه گرد دن هاس صاحبقرانی دشمن
امیر الجایتو بشرف اجابت مقرون گشته آنحضرت از سرخون زنده هشم درگذشت ملکه بنوازش و عاطفت
خسروانه او را امید وار ساخته و بعد از آن زنده هشم امیر موسی را با خود بیرون آورده و همان عزت و حرمت
معطوف گردانید چون بشهر سیز رسید چون اهل امیر موسی بر شیوه کتاب احسان و دستان خویش تازه
دیان ساخت و بالطایف اکرام و احترام او قیام نموده و طوی پادشاهانه مرتب و رشته تاج را بخلعتهای گرانمایه
بیاراست و حکومت و انوس او را ابدی و ازلی داشت و زبان اعتذار امیر موسی با تنگه صاحبقرانی گشت که
بیت از من گناه دین بیستم ورز کرم آمد دو توانی و چون کلک قضا منشور ادبار زنده هشم را تمام
خسروانه دنیا و آخرت مرتب گردانید سر خلاف داد بار دیگر از گریبان عصیان بر آورده پای جسارت
در میدان طغیان نهاد بیان این سخن آنست که خانزاده ابو المعالی ترمذی بحضور اکثر ظهور مهدی آمد آخر زمان
نزدیک بحضرت شیخ او گردانید که من حضرت رسالت پناه را صلعم و امیر المؤمنین علی را در خواب
دیدم که مرا بتربیت دین مبین و شیخ متین مستعین مامور گردانیدند در این باب مساعی جمیله مبذول خواهد
دید بنشانه و خون خاص و عام را فرو گرفته در زنده هشم ساده لوح را تیر از راه برد و خاطر بر مخالفت حضرت صاحبقرانی
کامکار قرار داد و سید ابو المعالی محق گردید و باتفاق دست تجارت و تاراج اهل دانوس بلخ برآوردند
و چون خبر این امر بامیر موسی شیخ شرف شهریار کامکار رسانیدند خطای بهادر و ورغوتشاه بوردی بیغی را با سپاهی
تیز جنگ بر سر اهل و اموال آن فساد تا شرشری که مشتمل گشته بعد از تنبیه آن اندازه مطلق گردانید و چون

و چون سپاه نصرت شعار بدرسیدند زند حشم سپاهی ایشان دیده بگریخت و شب از آب گذشته پل را
خراب ساخت لشکر شیرخان که تا ساعت رفته بودند روز دیگر بازگشتند و از صدمت سپاه ظفر شعار گریزان شده
سراسیمه و از یکجانب پل شتافتند و پل را مانند حال خویش خراب یافته دیها در آن ظفر شعار شب از تخت رسیده
دست تیر دلان زدند و زخم پیکان جانستان بسیاری از ایشان را بر هلاک انداختند و جمعی کثیر خود را
در آب انداخته غریق بحر فنا گشتند و اندکی از آن جماعت بمشقت بسیار خود را ساحل کشیدند و زند حشم گریزان
و افتان و خیزان خود را بقلعه شیرخان انداخت و اسباب حصار داری ترتیب ساخته بنداشت که بادشاه
طبایع سر او نزد و حضرت صاحبقران کامکار چون دانست که زند حشم بشت استظهار بدیوار حصار باز نهاده
فرمانداد تا امیر جاکو با لشکری بر سر شیرخان شود و او بموجب فرموده از آب گذشته سپاه منصور قلعه را سر کرد
و در میان گرفتند و زند حشم بادی پژمرده و خاطری افسرده از زمستان در تنگنای محاصره بسر برد و چون
لشکر سبزه در باغین بر اطراف باغ و دشت قبض شد و شرارت سرما بحرارت هوا تبدیل یافت زند حشم
دست عزیمت در دامن امیر جاکو زده زبان تضرع و اعتذار و استغفار بر گشاد و امیر جاکو او را بالطافت
حضرت صاحبقران مرحمت شعار رسید و از گردانیده زند حشم از حصار بیرون آمد و در مقام مجازات و مکافات
سر در پیش افکنده بالسناد و امیر جاکو را معروض خاطر ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و امرا با آفاق
را نوازش فرموده ملکات ملکه عزت و آفاق را تشفیع جرایم او ساختند کرم جبلی دانست حسب صفات حضرت
صاحبقران عصیان و طغیان زند حشم را بلطف و احسان مقابله نموده بمنصب و تشریف خاصیت او تجدید و حکم کرد تا امیر جاکو
لشکریان از ولایت او گرفته بودند باز دهند و از حضرت اغنام و اجمال و خیول و دواب افزون
از حساب بزند حشم داد و بزبان عفو و اغماض با و خطاب فرمود که مال از خانمان تو در گذشته تو را بخشیدیم
تو هم بر جان خود بخشای و خیال محال از دماغ خود بیرون کن و یقین دان که دولت مرغی نیست که هر
آشیانه فرود آید و ملکت عروسی نیست که هر کس چهره گشاید عنایت ازلی شامل حال که شود و بخشش لم یزلی
مشمول روزگار کدام دولتمند گردد و از تخت بر حشمت نشیند و با این همه الطاف پادشاهانه و عاطفت حضرت

جنت طبیعت در حسن جبلت زند حشم او را از سر گرد و خدا بیت و کفران نعمت باعث و محرک آمد و چون
تدبیر آنچه خواهد بداند بیش موافق تقدیر ملک قدیر نبود از آن هر سعی و کوشش جز حرمان و حسران چیزی
روی ننمود و عبارت وی حسب عبارت وی گشت چنانچه معروض از سیاق کلام بوضوح خواهد پیوست

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب سولتان و مساعدت سمون در عین کارانی

و نقض نظر بار دیگر بر اعراب چون سپاه جنت چند نوبت بدیار ماوراء النهر آمده بودند و رایت استیلا
و استعلا بر افراشته در آن نواحی حضرت صاحبقران نصرت قرین خواست که ایشان را گوشمالی دهد که بعد از آن
خیال محال بدماغ خود راه ندهند و پای جرات و جسارت از دایره خویش فراتر ننهند لاجرم لشکر سپاه فرمانداده
در شهور سنه اثنی و سبعین و سبعمائه مانند امواج بحر در حرکت آمده چون از آب جیحون گذشت حکام آنجا
گرد و از بکجور کمر خدمتکاری در میان بسته داغ ایلی و بندگی بر جبین نهادند و خاطر خطیر حضرت صاحبقران
جهانگیر از آن امر فراغت یافت بضبط ایل و اولوس که بتجدید در تخت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه ملک
اشتباه آمده بودند یک تیمور محقق نعمت فراموش کرده با ملازمان کلی عصیان مبادرت نموده بست
و در آن ایام بهرام جلایر که حضرت صاحبقران در تمشکت از بسط مملکت اهتمام داشت با احوال ملازمان خاصه
عتاب فرموده و سرزنش کرده یادی گفته بود و زود باشد که تو را بر در خانه خویش قشقچ بلیغ در سلک بندگان سدهٔ
سریر منتظم یافت حکم واجب الاتباع صادر شده که او با امیر عباس و حسن قاضی بهادر و شیخ علی بهادر و ادای بلاد
بدفع تیمور آردند و ایشان حسب فرموده روان شدند و مغافر و مسالک طی کرده چون بر ربای سمند
ایل بهرام تحریک امیر صدره خود مرکبی که با خود نیز علاوت قدیم داشتند خواستند که او را بگیرند بهرام از فرط
ایشان اقامتی یافته و حضرت حادثه را با امرا در میان نهاده بنابر مصلحت وقت آتش نهان داشته
معتمدان استمالت داده عامل ساخت و هم در سپاه بر کنارات بالیقه جوانوی که میان آنها حایل بود
صف زده بایستادند و مغاران ایل حشامی بها در در باب تاخیر جنگ و رغبت جزم سخنی گفت شیخ علی
بهادر رقم قبول بر آن نکشید و حشامی بها در تا حل بر جبین دم و دانگ نکشند از آب نهاده گذشته خود را بسپاه

دشمنان زده چنین کس را نه آشته کرده انبوه بکرد او در آمدند و شیخ علیها در تنگ خنای بها در از عقب روان
شده از آب عبور نموده حمله کرد و او را از آن میان بیرون آورد و آن صورت عبور در رای جوار از شکاعت
وجودت و اقرار الامراء و بنا بر مقتضی وقت در همان کنار آب با قی لقان آشتی کرده مرجعت نمودند و چه
از بازگشتن جمعی را که نسبت بهرام جادیر عذار اندیشیده بودند بیاساق رسانیده و چون بموکب همایون پیوستند
حضرت صاحبقران گردون توان از مضالهٔ عذر زمان استکشاف نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرده و جهت
عساکر گردون مآثر فرمانداد و چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن گشت و در بیت الصفت ایت چون از میزم
و نیکی بگذشت قی لقان بجهت داشتن توجه آنحضرت قرار در قرار اختیار کرده و در بیاری و فغار متفرق و پراکنده
شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با دلیران شمشیر زن بنزه کنده تا موضع سنگر لقان که کجکی را تعبیر کرده و سپاه
منصور غنایم نامحصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مرجعت در همراز آمده و در اثنای طریق متفرق و پراکنده
یکی از غریبان بارهٔ معروف رای شهر کشتی بنا کرد و انیه که میر بری در زمان هشم و میر بر حضرت مبعوث با یکدیگر معهود و متفق
بسته اند که چون بموضع فراسمای رسند در بارهٔ شما مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند خانزاده
ابو الاسحق ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با غانیان در باب اتفاق نموده اند و من بجلکها مبدهم که اگر پیش
واقع شود هم در قلب اول کنا بر ایشان تاب سازم و حضرت صاحبقران سعادت نشد فرمانداد تا بوق بشیرا
در موقف پر غوغا باز داشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق و تلطیف بکنا خود اعتراف نمودند و چون امیر موسی
خال جهد علیا سرای ملک قائم بود آنحضرت از مرحمت بر او در گذشت و نشاب خانزاده الم اسحق بجاندان
نیرت باعث نجات او شد اما حکم قضا جریان نفاذ یافت که از خاک قرار سر بیرون رود و ابو اسحق بر حضرت
مسوری بواسطه آنکه حزم برش در سلک اتباع امیر سیف الدین بود بشفاعت او از آن در عذر خلاص یافت و
حضرت عالی منقبت در بارهٔ شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمود که چون برای ملکه کرام است و ایشان
در حال بر دست واقع شده اند باید که بیخ رود تا حسنه الی روی نماید در زمان هشم بنا بر تبلیغ و حسب الاوامر
در مجلسی که راه بیرون آمدن نداشت باز داشتند

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران مجد الملک قزاغی

ملک الدین کشی را متوجه خوارزم و پرورش آنحضرت

از عقب ایشان لعزیم رزم

چون امیر صاحبقران تاج بخش کیتی ستان از ضبط و نسق
اوس جغتای باز پرداخت علقه توراجی را برسم رسالت پیش صوفی حسین والی خوارزم فرستاده پیغام داد
که کات و جنوق لقلق باوس جغتای دارد و نوچند سال است که از توالیت مال گرفته و آنچه را در تحت
تصرف آورده و خلیفه لکه اکنون دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا ملک شیخان ما ضبط نمایند و سبانی
غنیمت و موروث بیانه ما استرداد ماند علقه توراجی بمجلس حسین صوفی رسید پیغام بگذارد و حسین چون بوفور مال
و کثرت رجال و سپاه بسیار مغرور بود در جواب گفت که من و خوارزم را بضرب شمشیر از من توان گرفت
علقه توراجی بازگشته پیش حضرت امیر رفت و آنچه از مباحث علیه رسانید و باطن اصلی حضرت صاحبقران را از جواب درشت
متغیر و متاثر گشته حرکت کرد بلشکر قبیات از متوجه خوارزم گردید و ملک الدین کشی که بجهت علم در زیور عمل آراسته
بود نظر بر حال جلد و جهاد انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او بخوارزم رفته و حسین صوفی
را بدرر نصایح بیاراید متنبه حوالت مسدود افتاده بدان جانب توجه نمود و چون بمقصد رسید و خلایق بیعت
چنانچه علمای دین دار بود بتقدیم رسانید و در اطفاء نایرهٔ شر سعی و مبالغه نمود تا خون و مال مسلمانان در هر
تلف نیابد و هر حصه مملکت اهل توحید و عرفان پایمال حوادث و نوایب دوران نگردد و حسین صوفی از اقوال و
بسخن آنجناب التفات نمود و باین معنی اعتنا نکرده فرمود تا آن عالم ربانی را مقید و محبوس کردند
و چون آن خبر بحضرت صاحبقران رسید بعزیمت خوارزم مصمم گردانید و در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمائه لشکرها
جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و در موضع دی بن نزول اجلال فرمود و دهای دار فرستاده
ملک غیاث الدین پسر ملک معز الدین حسین کرت که بعد از پدر متصدی حکومت هرات و توابع آنجا بود پایه تهنیت
عظیم القدر بار دوی همایون بوسیت و اخلاص در کمینی ملک لیوجن رسانیده بالفاظ و تشریفات اختصاص یافت
و آنحضرت چندان کرامات عجیب از ساحت آنحضرت اشراف ارزانی داشت و امیر جاکو را بحکومت قندهار و تعلیمات
امیر سیف الدین را در سمرقند و اعلام کرده گذاشت و خود با سپاه از آب بیرون در حرکت آمده و از کنار آب گذشته چون

اب چون بموضع رسید مقدمهٔ سپاه منصور سپاهی فراول دشمن داده بیدرنگ پیش رفتند و حمله برده اکثر ایشان را
دستگیر کرده بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند و بخشیع را که در صدد توجه روی نمود از زیان دولت روز افزون حضرت
صاحبقران دانستند و چون طاهر جنوق معروف بخیام سپاه بهرام شمخام گشت بهرام لیساول و شیخ محمود و خلیفه
حسین صوفی باتفاق قاضی ایکا در دروازهٔ بستر را بهشاد و لاچ گشادند و هجوم آورده و بحبس ترتیب داده آتش رزم
و پیکار را فروختند سپاه نصرت شعار بقدم جراب پیش رفته دست توانائی از آستین قلعه‌گیری و حصار
ستانی بیرون آورده و حضرت صاحبقرانی فرمود تا بهیزم و خاشاک پیکار باشند و بخش همایون بکنار خندق آمده
اشارت کرد تا کوه ملک بفصیل بالا در دو از استیلای مردم خوانست که بجاک ریز در آمده حصار استوار
نماید و حصاری لیساول بآن امر مامور شده بیتعلل و توقف از خندق گذشته روی بفصیل آوردند و مشیر و تاراج
نیز بقدم بر قدم او نهادند و لشکریان چون صورت حال برین منوال مشاهده کردند با ایشان اتفاق نمودند و بخشیع
علی بها در بالای فصیل برآمد و مشیر دست بر پای او زد تا دی هم برآید و هر دو بر زمین افتاده با رود بیکدیگر علی
بها در بالای فصیل برآمد و از آنجانب شخصی نیزه حواله او کرده او سپر بحجر قدرت نیز خصم را شکست و تیغ بر سر وی
رانده و سپاه قیامت نهیب از اطراف و جوانب بقلعه در ریخته دست بغارت و اسیر برآوردند و از روی
مرحمت خسروانه باطلاق اسیران فرمان نداده از آنجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف جلال فرمان قضا مثال نفاذ یافت
که کوه ملک را جهة تعمیر قصری که در کنار خندق کرده بود و چوب باساق زده و بر دم خوانسته بسر قند رسانیدند و خیاث
الدین ترغان که از نژاد قتلق بود و جهانگیر او را ترغان کرده بود چنانچه در حلیه خاص گذشت و خواجه یوسف
ولد ایکا نوایری با دیگر دلاوران بر حسب فرمان از پیش روان شدند و بر اسب کرانی بجانب آن بر
سنقلدی قدم جسارت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند رسیدند و از طرفین آتش پیکار افروخته گشت و مشکوک
و کوک حواله کرده سپاه دشمن بودند حرکت الذاهبی کرده عاقبت روی بر فرار آورده و لشکر
نصرت شعار بتعاقب ایشان مشغول بسیاری از ایشان را بر روی خاک در ورطهٔ هلاک انداختند حضرت
صاحبقران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمانداد تا باطراف و جوانب خوارزم رفته و شعلهٔ قهر افروخته آتش

نهب در آن ولایت زدند و چون چنین صورت استیلای لشکر نصرت اثر مشاهده کرد و دیده بقبض دیدکردها
ناتوان طاقت مقاومت شیر ژیان نداشت و قلعه در آمده در استحکام برج و بارو سعی نمود و واقعهٔ صلاح در آن
دانست که در استرضای خاطر آفتاب اشراق حضرت آفاق کوشیده تحف و تحوق معروف طاشتکان دیوان
اعلی بارگذارند و با مضامین این عبارت بلیغان چرب زبان با هدیه کات لایق و تحفه مناسب جبارهٔ
ملک آشنا و مقاران ایکال بیر گیر و خندرز که حقد و حسد ملازمان حضرت صاحبقرانی را در باطن پنهان
میداشت بکین صورت پیغام داد که عهد و پیمان امیر تیمور گورکان اعتماد نمنا و در صلح داشتی بکشای و بی تحاشی
از شهر بیرون آی که اگر لشکر کمر شده بتاخت و غارت اطراف رفته اند و نه الواح چنانچه بود و وعده داد که در دو
مصاف من با آنان خویش بلشکر خوارزم پیوسته و چنین صورت بمعاصدت کیخسرو خندانی مستظهر شده پیاده و سوار
از شهر بیرون آمد و بر آب قارون که رود خرشنگ شهر و اقع است رایت جلال برافراختند و کوکه
و نقاره کوفته نوبت زدند حضرت صاحبقران گردون توان با مقدمهٔ لشکریان که در اردوی همایون باقی مانده
بودند سوار شده بمیمنه و میسره او آراسته و بجنو و تغیر کشیده در حرکت آمد و در کنار آب قارون که رود خرشنگ
میان هر دو کوه حایل و فاصل بود رسید و صف زده بایستاد و هیچ کس از بندگان خاص تخت همان در آب
رانده بگذشتند و لشکر باقی نیز چند اورده بجنگ آغاز شد و بعد از آن شیخ طاهر با پنج کس از آب بگذشتند
و بجانب خرابهٔ شیخ زاده که در برابر او بود متوجه گشت و او را بگیر زاند و همچنین امیر محمود و اقتیمور بها در و حسنای
بها در از آب عبور نمودند و در حین گذشتن از زورق ایلچی بها در غرق شد چند نیزه آب از سر او بگذشت

ع چه یک نیزه چه صد چون بگذشت آب از سر

حضرت صاحبقران کامکار نیز خواست که آب در آب
راند شیخ محمد بیان مانع شده خود تازیانه بر مرکب زد و از آب بشنا گذشت و در انصاف کارزاری کرد
که بر دشمنان کارزار کرد و از هر دو از رسیده چاشت تا قریب نماز دیگر آسیای حرب بجزن خونریزان عصر
گردان بود و اسپ های پر دلان در میان میدان چون گوی سرگردان اقوا الدهر به نیروی دولت قاهره و مساعدت
سپاه ظفر پناه بر خوارزمیان غالب آمده گرد انبوهی را بخاک هلاک انداخته و جمعی را اسیر و دستگیر کرده و چنین

وحسین صوفی با مغلوکه چند کرخیر بحصار در آمد و در دروازه بست و لشکر فیروز از بیرون شهر قرار گرفتند و حسین از
که بتاخت زد و در مقتضی الوطر بازگشته بموکب همایون پیوستند و حسین صوفی قرین خون و آشفته از آن مخصصه
بیمار شد و در زمان چند سرای فانی را وداع کرده بدار البقا شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای او نشست و چون
از امیر یوسف صوفی تا غایت جرایم صادر نشده بود و سایل انگیخته دست تضرع در دامان مناصحت او زده
سخن گفت آنحضرت عفو او را مبذول فرمود و برادر زاده یوسف صوفی را که اتاق صوفی برادرش از شیرین بیگ دختر
خان اوزبک بود جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی بجان و دل بآن پیوند راضی شد قبول نمود که بعد از آنکه
اسباب الحاق تحقیق تنق عصمت را بهره که حکم شود بیارگاه کیوان اشتباه روان گرداند و بجای و هنا بجهت دولت
تبدیل یافته شهریار کشورستان عنان عزیمت بمستقر شرف در قبال خرابش معطوف ساخت و چون از دهوال مقصد خلاص
و خیاب بخشیده و استقامتی تمام شد و بریغ و اجب الاتباع نفاذ یافت که کجکرد را حاضر آورده در مرخص پیش باز داشتند
و بعد از تحقیق و تفتیش امرا و اعیان بارک بیگ ایلچی فرستادن او بیش حسین صوفی و گذاشتن او بمرو و خدمتش را امیر محاصلت
و محاربت حضرت صاحبقرانی ثبوت پیوست و چند کس دیگر بآن متهم شد از حکم سیورغتمش خان او را
بیگ کرد بسمرقند فرستاد تا گران امیر حسین بقصاص ذلت و لعنت خویش و سایر اقربا و احبای خویش را از شهرستان
بدن کناره ساختند **بیت** دیدیم چند از دنیا همی نگوئی فردا که قصد جان خداوند کنند **ذکر آمدن حضرت**
صاحبقرانی بکابل و خوارزم گرفت نامه لعه از گرفتن کجکرد حضرت زاده امیر اوسطا نمود و الوس حضرت
و خوشنگاری از موکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند و حوالی مجلس یوسف صوفی شده خاطرش از مناصحت
و مصادقت حضرت صاحبقران بانواع کلمات فریبنده بگردانیدند و او بر نقض قواعد عهد و پیمان که در ذمه مودت
و سر دی مصرح است اقدام نمود و لشکری فرستاد تا کات را غارت کردند و چون پرتو انجم بر پیشگاه منیر انور تافت
در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمائه عزم کار کردن لشکر فرمانداده و از اطراف و اکناف بلاد و امصار لشکر
جرار بر دربار عالم پناه جمع گشتند و ماکردی آنچه روی همت بانتقام یوسف صوفی آورده روان شد و چون امیر
یوسف از تدبیر رایات حضرت آیات الهی یافته از کرده خویش پشیمان شد و زبان باعتذار و استغفار گشاده

طایفه از اکابر و اعیان را با منسوبات اتاق بدرگاه گیتی پناه فرستاد و تقبیل نمود که عهد علیا را بجهت
و عذر گرد بود و روان سازد و حضرت صاحبقران سرور و خصال بر قبول پوزش یوسف صوفی
اقبال نموده رقم عفو بر صفحه جریمه او کشیده از آنجا کوچ رسید بود و سعادت نمود و چون بدار الملک
سمرقند رسید نزول اجلال فرمود و بترتیب اسباب طوی مثال داد و در بهار سنه خمس و سبعین و سبعمائه
که عروس عنچه نقاب از رخ برداشت و بلبل نغمه سرای جلوه گری آغاز کرد و فرمان واجب الاذعان نفاذ
یافت که امیر بادکار برلاس و امیر داود و اودر دنن الجایو جهت آوردن عهد علیا بخوارزم روند و ایشان با
هدایای بادشاهانه و تحف خاقانی همتا نه بجانب مقصد شتافتند و چون بخوارزم رسیدند و با امیر یوسف صوفی ملاقات
کرده تبرکات بگذرانیدند و خدمتش مقدم امرا را بمراسم اعزاز و احترام تلقی نموده از وظایف تعظیم و احترام کم
فرو نگذاشت و عهد علیا خانزاده با تجمل که در وقت تحریک لشکر کجکرد لعه از آنکه امرا را طوی داد با ایشان سپرد
و شرط سعادت بجای آورده روانه سمرقند گردانید فرستادگان قاصدی را بر سبیل تعجیل بالاصال آنحضرت
بپایه سریر اعلی فرستادند و چون بحضرت حال سرور رای شریف حضرت صاحبقرانی شد فرمانداده تا فرنقیا خاتون که
عروس سریر قبه و خان بود با سایر خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت در سرای عالی بنارد و بنیان
رفیع مقدار راه استقبال پیش گرفتند و سادات و قضات و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی
و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کات بر حسب فرمان شتافتند و داد اسلام بسمرقند رسانیدند و انواع تلطفات
و تحفات بدیع بر حسب حکم آیین بستند و خانزاده را بخلعتی درخشنده که از زینت و ایجاد عالم تا الفاظ دیده
عروس دنیا قریب بآن ندیده بود بسمرقند آوردند و در مجلس خاص با تمین خرج مقرر در سنتی که سود از آن
اقتباس سعادت میسر بادشاه زاده عالمیان نظر ملک قریر امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج
کشیدند و چندان جواهر و لآلی و درهم و دینار و جهیز و تجمل و تحف از فرمان کردند که تعداد آن از حیز وقت
تاطفه بیرون است و طویهای با عظمت و بزمهای با شکوه در مدت که از ابتدای کردش سپهر مینا فام در جهان
تاهید قبل از آن ایام گذشته ترتیب دادند و آنقدر درج سلطنت و دری آستان حشمت و ابهت را

در خلوتخانه خاص بشرف صحبت شاهزادهٔ عالمیان اختصاص یافت **ذکر توجه حضرت صاحبقران**
کردن هند و بعد وقوع لشکرکشی بجانب سیستان در روز شنبه سلخ شعبان سنه ست و سبعین و سبعمایه
صاحبقران گردون شکوه با گروه انبوه عزم متوجه سیستان کرد و چون بر رباط قطعان رسید و نزول جلال
فرمود باران و برف متواتر گشته سرما بمرتبه انجامید که حرارت غریزی در چهارم مرتبه سردی افتاد و مقتضی الزم
قتل مردم بسیار مردند و چهارپای فراوان در معرض تلف آمد مراحم پادشاهانه شامل حال باقی ماندگان شده
حضرت صاحبقرانی از آنجا مراجعت نموده دو ماه در سمرقند گذرانید تا هوا باعتدال مایل گشت و در روز ماه
شوال لشکرها جمع آورده بجانب هند نهضت فرمود شیخ محمد بیان سدوزی و دعا دلشاه پسر امیر بهرام جلایر
که بعد از فوت پدرش ضبط و نسق ایل جلایر بر حسب فرمان در حسب الدوران متعلق باو شده در رکاب
شاهزاده عالم پناه میرزا جهانگیر بر سم مقدمه روان فرمود و چون ایشان از سیحون گذشته بموضع جاروان نزول
کردند خبر گیران شخصی از قوم هند را گرفته پیش شاهزاده و امرا آوردند چنین گفت که قمرالدین لشکرها
جمع آورده در موضع کوکه از بنشسته هیچیک دارد و امرا التفاتی را پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده
تا صورت حال باز نموده آنحضرت سرعتی نزد فرزند ارجمند و امرا روان کرده بتعجیل تمام متوجه قمرالدین
گردند و ایشان بموجب فرموده چون روی بدشمن نهادند قمرالدین از توجه لشکر حضرت قرین خبر یافته تاب
مقاومت آنجماعت از نکبت قوت و توان خویش بیرون دید هر که خویشان که موضعی حصین و مکانی
رصین بود پناه جست و آن تنگ دره است در غایت مغاکی و در آنجا سرد عظیم جاریست قمرالدین با
اتباع خویش از دور دکن گذشته در دره سیوم فرود آمده و راه آمد و شد استوار ساخت و شاهزاده عالمیان را
با امرا دولت یار و لشکر جرار متعاقب سپاه هند رسیده در برابر ایشان صف کشیده بتیر اندازی آغاز کردند و بعد
از آن دست از جنگ باز گشته در موضع خویش فرود آمده و چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان در دل
دشمنان جای گرفت شبهنگام روی بگریز نهادند و بوقت آنکه حجاب ظلمت از چهره انصار برافتاد
سند متقدی لشکر منصور قمرالدین را تعاقبی کرده جمعی کثیر از آنجماعت بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز

سرحلقه

سرحلقه ربع مسکون بزاویه حضیض خود متمکن گردانید حضرت صاحبقران اطلاعت بهجت افزا بالقیر سپاه بآنجا
رسیده فرمانداد تا سر جسر و اوج قراها و راه عقب دشمنان بتشتاب آب الوروان نموده و امیر حسین در بعضی
از زود خانها غریق بحر فنا گشته شد و حیات او الطفا پذیرفت و سپاه ظفر مال بیغما رسیده بهاریان
و دواب و اموال ایشان بگرفتند و بعضی از قبایل دهزارا و مغول که سرایلی در آورده بودند بحسب فرمود
مغزو سر خشه شدند و شهریار اتفاق القصد قلع و قمع مفسدان جنته تا موضع پای تاق رفت و از آنجا قره ایلچی
سلطنت امیرزاده جهانگیر باشارت صاحبقران باندیر در پیه قمرالدین با سپاه جلادت آئین روانه شد
و هزارها و جنته که در موضع اوج فرمان متوطن بودند از عبور لشکر منصور پایمال حوادث و نوائب گشته استیصال
و اموال ایشان بیاد غارت و تاراج رفت و خبر قمرالدین در کوهستان که متحصن شده بود بسمع امیرزاده
جهانگیر رسید و امیرزاده جهانگیر از عقب او شتافت و قمرالدین بالضرورة از ایل راه گریز خود صدا شده
بموضع دودردست رفت و امیرزاده جهانگیر موضع و منازل قمرالدین تاخته و خزانون امیر شمس الدین
آغا و دلشاد آغا و دیگرش بدست آورده خبر بحضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع
این بشارت روح افزای از موضعی که در آنجا بنجاه و سه روز توقف کرده بود کوچ فرمود و بیالدی قراتمان
برآمده و امیرزاده جهانگیر سلم و خام مراجعت نموده در آنمحل بشرف ملازمت و سعادت پابوس استسعاد
یافت و آنچه از خزانه بدست آورده بود از رفاهیت و ناطق بشکر گرد و دلشاد آغا را بنظر
کیمیا اثر رسانیده علاوه آنخدمات پسندیده گردانیده و در ابیات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع
بات باشی رسید و از آن محل بصحرای ارزه باری نقل کرده حضرت صاحبقرانی در آنمقام چند روز بعیش
و شادمانی گذرانید و مبارک شاه بکرت که امیرزاده آمد یار بود و از روی تخت آن قدم حضرت طوی
تکلف ترتیب داده خدمات شایسته بتقدیم رسانید در آنمنزل فرخنده صاحبقران پسندیده صفات
نسبت حضرت نبوی صلعم علم نموده دلشاد آغا را بآئین جلیس خود گردانیده از بند عزم آزادیافت و چون
از مراسم جشن و سرور و لهو و سرور فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی از ارزه باری کوچ کرده از آنجا

وبان که نشسته ورا در کنار فرود آمد و در آن موضع مهد علیا قتلغ ترکان با خواتین و امرا و نام یافتگان دولت
که از هر قند برسم استقبال متوجه گشته بودند اشرف بساط بوسی فایز گشتند و مراسم نیاز و تهنیت بجای آورده
نثار و پیشکش کردند و از طوی و حشمت فارغ شده روی بخیمه نهادند و عادلشاه جلاید حکم آنکه حضرت
صاحبقرانی را در سرای خود فرود آورد و ترتیب اسباب ضیافت قیام نموده و در آن وقت که آنحضرت
لشکر بسر قرالدین میرد شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه و ترکن ارلات با یکدیگر بیان بسته بودند که هرجا
قابل یابند نسبت بآن سعادتمند غدر و مکری اندیشند و چون آنحضرت در زمان حفظ و حمایت ملک
ذوالجلال در این حدود رسید آنجماعت عهد تازه کردند و قرار بر آن دادند که بوقت طوی چون
گوشت خورده شود و شیره پیش آنحضرت نهند پای جسارت پیش نهاده دست بردی نمایند صاحبقران در
استبار در وقت آتش کشیدن بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آثار مکر و غدر بر جبابل
و شمایل ارباب نفاق مشاهده نموده و پیش از شیره خوردن از مجلس برخاست و بر فرس سوار شده بار دوی
مبارک سرعت فرمود و دشمنان پریشان و حیران ماندند و آنحضرت لشکر یاز از حضرت انصراف
داشته خود بنفس اشرف متوجه زنجیر سرای شد که در دو فرسنگی قرشی واقع است و رستمان در آن
بقصد شیخ بعزت و کامرانی بگذرانید و عادلشاه در آن رستمان بعز بساط بوسی فایز شده و انحراف
بگناه کرده صورت آنرای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بعرض رسانیدند و در تجدید پیمان کوشیدند
آن اقدام نموده گفت آن کرامت که از حضرت صاحبقرانی در آن مجلس واقع شد از نتیجه دولت پادشاه
افزون بود و حضرت صاحبقرانی بنابر مقتضی زمان آن سخن ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایت پادشاهانه
مستظهر گردانید و باتفاق آنرا از وصیت فرمود و چون رستمان بجهت آنجانب حضرت پادشاه و دولت
نوجیان بهرام عدالت را طلب سپاه اطراف و اکناف عالم فرستاد تا باردوی گیتی نوردم روی خوارزم
توجه فرماید و چون امرا و گردنکشان آفاق بدرگاه پادشاه باستحقاق جمع آمدند از شرف ملازمت
بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز حکم صادر شد و او را در مقام زنجیر باز داشته کتابش بیورت و فرمان قضا

بیرا در مرتبک سلدوز سپرده تا آن مرتبک که بتیغ بیدار کشته شده بود بقصاص رسانید و الکم فی القصاص
حیات یا اولی الالباب **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب سرم الطرف**
خوارزم و هزیمت نمودن آنحضرت متشیان بلاد شعار و دمورخان ضیاعت و نار مصادقت و موافقت
حضرت صاحبقرانی و صورت بهرنده و حملت او با یوسف صوفی و اهتمام نمودن آنحضرت در شان
خان زاده که برادرزاده والی خوارزم بود با بلغ وجهی در مصنفات خویش بیان کرده‌اند و مطلق
متعرض سبب لشکر کشیدن حضرت صاحبقران که مکار کرده و قاردمان مجوب نشده اند بر واقعان
نکات دقایق فن انشا و تاریخ پوشیده نماند که چون علم رقم حروف بغبار و نقار خاطر اشرف
اعالی نسبت بیوسف صوفی متعلق نشده بود طریق مورخان سابق مسلوک داشت و اگر اینا نزاد بعد مراد
حضرت بهمین معنی باعث بودی با اینکه زبان باظهار معذرت گشادندی با آنکه در اول فصل بهار
سنه سبع و سبعین و سبعمایه حضرت صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده اقبوقاه بهادر را
در سر قند داردغه کذاشت و امیر سارو بوقا و عادلشاه جلاید و خشای بهادر و ایلچی بوقا و دیگر
امرا را با هزار سوار بجهت رودان کردن تا در دوح شر قرالدین و گرفتن او سعی بلیغ نمایند و رایت اصرت
پناه در مکان حفظ و تایید حضرت اله بجانب خوارزم برافراخت و چون موضع سبا به از تبار
سم سمند حضرت صاحبقران جهانگیر جهانگشای عطر آسای آغاز نهاد مسامع علیه رسید که ترکن
ارلات که از آنجانب ارتب با مردم خود متوجه اردوی همایون بود طریق ناصواب اختیار نموده
و هم بجانب بلغ راه داده بجانب یورت اصلی خویش روی آورده است و آنحضرت بولاد را
با جماعت ایلچی بوشش از عقب ترکن فرستاده و ایشان شب در روز رانده و روزانی از حرکت نیارامیده
تا در نواحی فاریاب باو رسیدند ترکن در دادرش ترش و ذمی از الاتیان که با ایشان بودند بر کنار
آب دست بتیر و کمان برد بجنگ و جدال اشتغال نمودند عاقبت شامت کفران نعمت بر وی
آن جماعت در صدمه کشته روی بگریز نهادند و لشکر ظفر قرین تعاقبی کرده بود تا بهمه ترکن رسیده

و اسب ترکمن در از آن تنگ و تاز باز ماند و حال حرکت نداشت ادهم ترکمن پیاده شده بیکبار بر اسب بولاد
بلند شد و پیش از آنکه بولاد قدرت کند تیری دیگر بکاب او افکند چنانچه از خود او بگذشت و بکمین
اسب بیاد رسید بولاد نیز پیاده گشته از روی شیر قدم جسارت پیش نهاد و هر دو دلاور با یکدیگر در آویختند
و بفر دولت قاهره بولاد ترکمن را بر زمین زد و خنجر بر او را از بدن جدا کرده بازگشت و امان سرداران
نیز بتیر بتیش رسیده خلقش را امان نداده شمشیر در آن شفیق باز داشتند و هر دو گردنکش را بیاد سر بر علم
خلافت مصیر رسانیدند و درین اثنا سار بوغا و قاد لشاه علاوه که حضرت صاحبقرانی ایشان را بازگرده
انبوه بطلب قمرالدین فرستاد و حضرت ولایت پناه جهت عقیدت اظهار اورده بخشای بهادر را
بوغا را بگرفتند و بهدی دار دهند اندکان حق نعمت بر طاق نسیان نهاده در عناد و شقاق با هر اعتقاد
اتفاق نمود و عاصیان بدر سر شده اند لحاصره مشغول شدند امیر اقبوقا که حاکم شهر بود و سعی بارودی همایون فرستاد
صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقرانی دفع دشمن خانگی را اولی دانسته بر فور باز گشت و در میان چهار
از پیش بر سم متعدی روان ساخته خود با قول لشکر از عقب در آمد و شاهزاده عاصیان در موضع کرینه با قی خان
کرد صف جنگ بر آراست و اطراف شمشیر شیر بیشه شجاعت امیرزاده جهانگیر بتابید لعم الله و لم یکن الظفر
غالب گشته اعدا دولت روز افزون عنان از معرکه بر تافتند و بدشت قبچاق رفته بتاراج پرداختند
و چند گاه سار بوغا و قاد لشاه ملازمت درگاه والا نمودند اقرالدین عرق شرارت ایشان در حرکت آمد و در زمان
خان بر میلاق رشته دل دگرگون کردند و تیغ بیمروتی از نیام بی ادبی بر آورده و با جانب خان جنگ
در پیوستند و در آن گشته از آنکه گریختند و قمرالدین ملحق شدند و در آن سلوک طریق عناد و عزیمت دلیری
ذکر جسارت قمرالدین و اخلال بعضی مهمات و اردو حضرت صاحبقرانی باب سیوم
چون سار بوغا و قاد لشاه بقمرالدین پیوسته آتش حقد و حسد او را که از قدیم در باطن داشت با خود
افساد بر افروختند مقتضی ع کل غرض دیده را دیده نماست ؛ قمرالدین با لشکر از سنه لولایت اندخود
در آمد و هر زاده خداق از هر زاده شیر شیخ بهادر که در آن فرار بر ضبط آن ولایت پرتو اشعات انداخته بود در دی

گردان شده قمرالدین ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ را بحال مقابله و مقاتله نمانده پناه بکوه برد و شخصی را بحضور فرستاد
صورت حال را معروض رای حضرت صاحبقرانی گردانده تقریر کرد که باغی با گروه انبوه رسیده و از مهمی در دولت
اندکان اثر نگذاشت آنحضرت بعد از ورود بقشلاق همایون در حرکت آمد حکم فرمود که هر کس از لشکریان که
از موکب همایون تخلف نمایند او را بسیاسا رسانند و قمرالدین چون از توجه حضرت صاحبقرانی آگاه گشت
پای وقارش متزلزل شده مراجعت نمود و بموضع ادباسی رسیده عرق ریا فصلی که سولستان روان
کرد و خود با چهار هزار سوار در کمین گاه عذر بایستاد و حضرت صاحبقران از این امر بخبر اکثر لشکریان را
بتکاپوی دشمن فرستاد و از شیران بیشه نبرد زیاده از پنجهزار مرد ملازم رکاب فلک فرسای نماند و در آن حال
میانه شیخ علی بهادر و شیخ بهادر سختی و تشدد ایشان نیز از عقب باغی تاختند و دیگران هم بآن دو همراهان
موافقت نمود چنانچه چهار صد کس با ولایت کس علی اختلاف الرد تنهن با آنحضرت ماندند و قمرالدین حضرت
غنیمت دانسته با چهار هزار مرد شمشیر زن نیزه گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام بیرون آورده
متوجه پادشاه اسلام شده رایت انتقام بر افراخت حضرت صاحبقرانی کارگذار دست توکل در بیش عنایت
پروردگار استوار داشت و مضمون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله کار کرده بهادران
سپاه آسمان داد و گفت و الفوی باید داشت که فتح و نصرت از بخشش ملک مناعت نماز
کثرت لشکر و انصار ؛ بیت ؛ سعادت بخشش ایزد دارد است ؛ نه در چنگ بازوی زور آورد است ؛ فرمود
که اگر اندک سستی بیش از ید هم بجایی رسد که ندامت سود ندارد ؛ بیت ؛ بگفت این و در روی میدان نهاد ؛ در آن
سو که داد مردی بداد ؛ و چون شهریار شیر شکار نفس عنان تصدی رزم و پیکار گشت بهادران نامور مانند
بحر خضر جوشان و خروشان روی بدشمنان نهادند و بضرب تیغ و حمد و سنان ایشان را متفرق و پریشان
ساختند و قمرالدین با آن همه شجاعت و سپاهی گری و کثرت لشکر بیش اندک تفرقی روی گردان و گریزان
شد و هر دو بهادران که بر حضور رفته بودند فرصت متعاقب هم رسیده در عقب دشمنان راندند و خود
جنبه ایل و الوس را که اسیر کرده بودند بهمراه و قوت بازو بازستانند و گروه را بطرف اوزکند روان

فرمودند و امیرزاده عمر شیخ دستمای بهادر بفرمود، و دارای هفت کشور روی توجه بکاب کشنزا در دند
و حکام آنجا ولایت را گذاشته و جوهای ایشان را بسمرقند رسانیده، اهالی آنجا را با ندگان کوچانیدند و قمرالدین
لشکر را جمع کرده در سنگر لیاج باتفاق سارلوغا و دیگاه داشتند جبار رحل اقامت انداختند و حضرت صاحبقران
سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روانه شد و بعد از ملاقی فریقین و انهزام اهل عناد و شقاق فوج قراباغ در کوچه
تعاقب نموده تنها قمرالدین رسید و او که قمرالدین مغرق شده، خدنگ تیر تنها در آن بیابان پایان بود و ایشان
قراباغ در آنانکه سپند رخم بر اعضا داشت میخواست که بچه در بچه قمرالدین که در تنه آنجا شیر غران بود اندازد
قمرالدین از شصت قدرت تیری کشاده داده بر اسب قراباغ در زد و از اسب افتاده خدنگ سپر در کشید
باقی که در دست قدم در راه نهاد و از عقب او بازگشت قمرالدین بر کمال بهادری او را تحسین کرده گفت
و خلیفه صلال بگو کجای او در دی اکنون از این همین عدد باش دبا زکرد و الله عرب دست در زخم شست من
دیری نکشد، بر سنگ خارا زد که قرب یکدست در آن نشست و بعد از ملاقات جنگ بسیار داغ شد
داوج قراباغ در زبان تحسین قمرالدین کشاده، پیاده و مجروح بازگشت و سارلوغا و دیگاه و دیگر گریختند
قولد و خزانچی در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات جنگ بسیار داغ شده دست قولد در زخم تیری از دو
بازو استاد ایشان پای فرار در راه نهاده از جنگ خلاص شدند و قولد بعد از چند روز بجان زخم در گذشت

ذکر غزوه ابک جنگ امیرزاده جهانگیر و طلوع شیر اقبال شاهزاده بهادر سلطان کرمیان

حضرت صاحبقران قرة العین خود امیرزاده جهانگیر را بیمار و ناتوان در سمرقند گذاشته متوجه موقان شده
بود و چون از آن یورش مظفر و منصور مراجعت نمود در اثنای طریق در واقعه شیخ الدین قبیح را منع
نمود بدیده معنی در قدم ادب جبین رشته بر زبان نیاز گفت که ای شیخ صحبت پسر مرا از خدا بیش در خواه
شیخ در جواب همین قدر جبین نفرمود که با خدا جبین باش و چون از خواب در آمد دانست که کار دیگر است
در دشتی دیده سلطنت و همای آشیانه مملکت بر جناح عزیمت از قاعدت پریشانی دبیر خاص خود
بالتمغ را از سنگون تعجیل بفرستاد تا خبری تحقیق بیاورد و بعد از رخص او باز در شان فرزند ارجمند

خواب

خواب آشفته دید بلدت خاطر او رنجش که مطرح شمه البهامات الهی بود زیاده شد با حواس و تفکر بان خطا
بگرد که تصور من آنست که دیگر روی فرزند خود نخواهم دید اگر شما از روی خبر دارید پوشیده و پنهان مدارید
فحوی ایشان را نوازده سر کند ان عنصر بر زبان آورند که ما را بر حال شاهزاده هیچ اطلاع نیست و پیش از
وصول حضرت صاحبقرانی بسمرقند و قصه ناگزیر امیرزاده جهانگیر دست داده بود و چون آنحضرت بجوانب آمده
فردوس مانند رسید عالم شهر سر بر هم کردند و بلاد سهاد ندای سیاه در گردن افکندند، لغزه زنان و سرگریبان
با دیده پر خون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد از شنیده این حال بغایت ملول
و متاثر و از زده خاطر بود اما چون بر ضمیر منیر پیش این معنی روشن بود که در زمان گذران هیچکس بیاد ارکان
و جهان بقا و خلود ممکن نیست شیوه تحمل و اصطبار را شعار خود ساخته زبان تکلم انگیز و اشارت را چون
بگشاد و چند روز بیاد جهت روح پر فتوح او الوان طعام دانش بفقرا و مساکین داد و صدقات و صدقات
بابواب احتیاج و اصحاب استحقاق رسانید و نعش امیرزاده مرحوم را بموجب فرمود بشهر سبز نقل کرده در آنجا
عنبر سرشت مدفون ساختند زمان حیات شاهزاده بیست سال بود و از وی دو پسر یادگار ماند یکی امیرزاده
بهادر و بعد از چهل روز از فوت شاهزاده مغفور متولد شد و مادر امیرزاده بیرقعد دختر ملک اتی دختر الیاس خواجه
ملیسوری بود و یکی امیرزاده محمد سلطان از زنی زاده بر ادر زاده یوسف صوفی حاکم خوارزم بود و امیرزاده جهانگیر
بحسن صورت و صفای سیرت اتصاف داشت و مقارن اینحال امیر سیف الدین رخصت زیارت
بیت الله حاصل کرده متوجه مکه معظمه شد و چند گاه حضرت صاحبقرانی در فراق فرزند بیکر حنظل پسندیده
فعال خود ملول و محزون بود و تاسف و تحسر میخوردند تا باری سبحانه و تعالی در عوض آن جهانداری ارزانی
داشت یعنی تاریخ چهارده ربیع الآخر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه از اختر طلعت سلطان سعادت نشان
در برج سلطنت و کامکاری در آن برج خلافت و شهریاری جانشین حضرت صاحبقران وارث ملک
سلیمان سزا و از تاج و دیهیم منظور نظر عنایت رحمن الرحیم معین السلطنة والدنیا والدین شاهرخ بهادر
از آفتاب دولت و سعادت بر پیکر حشمت و اهلیت طالع گشت چشم همایون شهریار با دین بود و اد بجال آمود

لافت محمود پاک اعتقاد روشنائی پذیرفت و خاطر خطیر پادشاه بر دیگر از ناصیه آن نو
رسیده بوستان سلطنت حسابها برگرفت و در حین عدوت آنچنان مجسمه مضغم برج نوش که کبیر
منسوب براقی شرقه منطبق بود و سعد اکبر بینی مشتری که صاحب طالع آنحضرت است در دوازدهم
خانه که خانه مقاصد و امانت تابعه اصغر دست در آغوش کرده متضمن گشته که جمیع مقاصد و مرادها
باسهل وجهی فیصل یابد و سیمین سیاره کواکب در حال مشرب و درجات لایق قرار گرفته با مرغان
مرتبه‌ی سرداری و فرمان روائی حضرت خلافت پناهی کشورگشای بر جمیع خلایق مشتهر بوده
چنانکه تفصیل این حالات هم در این اوراق علک بیان خواهد پرداخت ان شاء الله و هو العزیز

ذکر بعضی از رقایع و مفتحات آیات امرت آیات بتائید خالق افلاک و نجم کاب مجیب

لو سلیم بعد از فوت امیرزاده جهانگیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از وفور حزن و ملال که داشت
تنسیق امور مملکت میپرداخت و عاقبت بشفاعت و درخواست خواتین و امرا در دی توبه بندیر مصالح
مملکت آورده جهت عساکر منصوره فرمان داد و در این اثنا بمسامع علیه پیوست که عادلشاه علاء الدین
قراجه با معدودی چند بعقب روزی شب میرسانند و آنحضرت دلی بوفاداری با تره سوار بطلب او
نامزد فرمود و ایشان بر حسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل بر زمین رسیده
جمعی از لشکریان را جهت مدد با خود همراه ساختند و در آن کوهها بطلب او مشغول شده نشان در جوالی فرستو
که سیاه است جهت احتیاط راه دشت قبچاق را نوبت میرونده بدست آوردند و شامت کفران نعمت منسوب
آفاق شامل حال عادلشاه شده معروض تیغ یاسا گشت و سایر بوفاداران که در خلاف حضرت صاحبقران
اتفاق نموده بود بعد از دریافت جریمه او را بزلال مرحمت و احسان و عفو و امتنان شستند ابالت و اهالی
ایل و الوس نیز بیش از پیش ارزانی داشت **بیت** زانعام و در آدم تابعه پادشاه از بزرگان عفو کرده
از فرد و ستان گناه و چون قمرالدین بزرگاه که فرصت میافت دست با ذیال مملکت محروسه دراز میکرد
و حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و خانای بهادر و دیگر هم از امرا را فرمود تا بر سر مشتمال

قمرالدین

قمرالدین اقبال نمایند و در باب قلع و قمع او نهایت جهد مبذول دارند و ایشان از سمرقند بیرون
آمده هیچیک هر چه تا مرز روان گشته و در بیابان فوراً تو قمرالدین رسیده جنگ در پیوستند و بقوت
قاهره قمرالدین را مقهور و منهزم کرده بنده ایل و الوس او را غارت و اسیر کرده غنیمت بسیار از آن
بسمرقند بازگشته و بحضرت پادشاه خسرو دشمن سوز باین فتح اکتفا نکرده بار دیگر عزیمت جنب مغولستان تصمیم
داده رایت ظفر پیکر از حدود جهت و جمعی بیک پسر امیر موسی و امیر جبس و افتخار بهادر را از پیش جمعی
روان ساخت و ایشان تا نو عام اسی کول رفته قمرالدین را آنجا یافته و میان ایشان محاربه عظیم واقع
شده قمرالدین منهزم گردیده و مردم او دیگر بار عرضه تیغ و غارت گشته حضرت صاحبقران تا موضع چغاز
دشمنان رفت و در آن موضع بسمع اشرف اعلی رسید که بوغش افغان از ارس خان منهزم شده بیک
جنگ کرده منهزم گشته است و در هر تقدیر معروض داشتند که بوغش پناه باین درگاه آورده و مهمل آورده
و آنحضرت نیز منور او را بیک را باستقبال فرستاده تا آن بدال چین خاتمت را بیاورند و خود بسعادت و
اقبال مراجعت نموده در سمرقند نزول فرموده **کفار در آمدن بوغش افغان بدرگاه منصور گیتی ستان**
و دیگر جنگ با حضرت صاحبقران در بیان نوال چون در آنجا سعادت و اقبال بسمرقند نزول اجلال فرمود شبی
که بوغش افغان قریب شهر رسیده آنحضرت رسم خان نوازی بجای آورده بر سبیل استقبال سوار شده و بیکدیگر
ملاقات کرده بهمان بسمرقند در آمدند و آن میزبان باهم شراب صیف چندان ترتیب داده که شکم باز سر
و دیده از پر شد بعد از تقدیم مراسم طوی و سور امور و سرور حضرت صاحبقران مؤید منصور اموال
از سیم و زر و جواهر و زر و اقمشه و اسباب رهوار و ستران نامدار و شتران بارکش و غلامان پریرویش و خیمه
و خرگاه با دولاب زمین بخشید و طبل و علم و خیل و حشم علاوه و اسباب نموده کرده بنده او در انگلوت برار
و سقناق فرستاد و چون بوغش خان بر سریر دولت تمکن یافت قتلغ بوغا را از ارس خان با لشکری از
که حساب و هم از تعداد آن عاجز آید بسر بوغش فرستاد و میان هر دو گروه مقاتله و کشش روی نموده با وجود
آنکه قتلغ بوغا در اضعاف زخم تیر نماند بوغش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورده حضرت

صاحبقران جهانبخش زیاده از نوبت نخستین اسباب پادشاهی تومنخش مرتب داشته او را در کمال اهبت بازگردانید
و ارس خان بر صحبت او استماع نموده لشکر بزرگ از خود تومنخان را با شاهزادگان جوجی نژاد و امرا و دشت قبچاق
و سپاهی افزون از اوراق اشجار بدفع تومنخش اعلام نامزد کرد و هر لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند
و آن نوبت هزیمت بر تومنخش افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند در روی جنگل و بیابان نهاده
قراچی بهادر او را تعاقب نموده تومنخش تنها بسیار خود را بکنار آب رسانید و از آب پیاده شده و اسب
از آن بیرون کرده خود را در آب افکند و قراچی تیری بر بازوی او زد و تومنخش بر سر و چون بشنا از آب گذشته
در جنگل پنهان شد و قراچی چندانکه او را جست نیافت لاجرم نومید بازگشت و از تعاقب عاجز آمد حضرت
صاحبقران تنگیز بر ارس راجعت نمود و دلداری تومنخش فرستاده بود و میرانید که در آن اوقات تو
تومنخش اعلام در بحبت تا بام حضرت رسانید و از حسن اتفاق که تومنخش خسته و زار و شها بر زیر خار و خاشاک
افتاده دل بر هلاک نهاده بود بدان جنگل رسید داد و آرزو تا له جوش شنید و از پا نالان رفته دید که تومنخش بجائی
که از آن ناموشتر نباشد افتاده میرانید که بر سر بالین او که از خار و خاشاک دشت فرود آمده نشست
و تومنخش را بجای بجنبی جا آورده تن او را بلباس لایق بپوشانید و ماکول و مشروب مناسب تجویز داد
و چون تومنخان بر راحت رسید آنگاه بر ارس او را در خانه جای راحت گاه ملک آشنا حضرت صاحبقران
رسانید و بار دیگر تومنخان مشمول عنایت و تلطف حضرت گشته بمزید التفات حضرت انجمن اعزاز یافت
تیغ و کامکاری مرتب داشت و در حال این احوال ایلچی مغول که در زمره امرا ارس جوجی نژاد
از ارس خان که نخبه نوطیان بوسی سرافراز گشت و بعضی رسانید که از دستان بلشکری کردن طلب تومنخش
اعلام سپاه و مقارن آن حال ایلچیان از روس با رودی همایون اعلام بعرض صاحبقران رسانیدند که از دستان
میگوید تومنخش پسر ترا کشته پیش شما اعلام است با او را بجا تسلیم نمائید با موضع جنگ معین فرمائید صاحبقران کامیاب
فرمود و از منفی عقل و مروت حضرت نسبت بنام کسی که بنا بر این آورده باشد تسلیم سپاهم اما قدیمت
در هر جا که بنام ملاقات تسلیم موضع جنگ است **نظم** بر دارند بر پیش ارسلان از بلوان مرغ آبا را مرسلان

و لیران مرا جنگ است بجنگ که شیران راست دشت رزم بیشه شرمسند مرد کار از پنجه خود نه شرمسند

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم ارس خان

حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان ارسستان را رسیل کرد و بر تو التفات بر تمیز و ترتیب لشکر نهضت
و جمع اهل داهی جنبانی را جمع کرده با سپاهیان و لشکر بی پایان در حرکت آمده و مفاوز و مسالک را
بپیموده قریب خطه ایزار نزول فرمود و از آنجانب ارسستان با شاهزادگان جوجی نژاد و جنود دشت قبچاق
در حرکت آمده بر سفاق نزول کرد بر تو التفات و میان هر دو گروه بیست هفت فرسخ ماند مقارن آن حال بر
دیاران عظیم بارید آغاز نهاد و لشکر سپاه و مرستان بر جای خود آورده که از شدت برودت
خون در عروق منجمد گشت و از تندی حیات فرو در ایام حرکت نماند و گروه اثیر طبیعت زمهریر گرفت و مرتاض
سنند در میان آتش فرو که بدر رفت و در آن حدود سپاه هر دو لشکر در مقابل یکدیگر نشسته بودند که بیک
حال آن گروه که قدمی پیش نهند و چون هراوه بجانب آن سپاه پیدا کرد حضرت صاحبقران فرمانداد تا بارق تیمور
و جنبانی بهادر و جهان سلطان شاه و از ترک هراوه اردوی گردان شده بمرکب چون بر سنه بود بر سر
دشمنان شبخون آوردند و ایشان بر جنب فرموده با پانصد مرد از تمرد روان شدند و در شب با تمرد
لشکر ارسستان که با سه هزار سوار بجنگ همین کار آمده بودند دوچار شدند و در صبح جنگ آغاز شد از رسیدن
نیزه ایلچی بوفاق جای جنگ اعلان انهزام پیش گرفته سپاه بی ثبات بستر مسعود و مظفر و منصور و خانان مکوب
و مقهور شدند اما بارق تیمور و جنبانی بهادر در آن معرکه بعز شهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروز از هزیمت
باردوی مبارک رسیدند حکم جهانمطاع صدور یافت که امیر جهان سلطان شاه بجنگ گیری رود و از مقتضای
فرمود همه دیش رفت و شخصی را که بیاره بر سر ارسستان بند و هر شیر ترک بدان امر مامور شده بود دیگر را
گرفته بیاد در از تعزیر آمده و شخص بوضوح پیوست که ایلچی سابقین و گرفتگ سابقین از آنجا در آن سپاه
ارسستان با حضرت کس بجنگ گیری آمده اند و ایشان را با تمیر بهادر و ارته داد که در آن تراز لشکر اعلام
میداده اند و در بیرون شهر اتفاق ملاقات افتاده و تمیر بهادر و دیگر از شیعیان سپاه را اعلام

برادرزاده او کشتی و در بین سالقین کوچک گرفت و هندوشاه سالقین برادر کوار امیر کرد و مرسانید و مشارالیه
انجیر هندوشاه سالقین را بدرگاه عالم پناه آورد و بعنایت خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم گشت که از سنان
بصورت خود مساعدت نموده است و فرالنگ را بجای خود نشانیده حضرت صاحبقران ظفر قرین بیغش
همایون سوار شده و توغتمش اغلان را بجرجی ساخت و بازده شبانروز منزل تمام رانده در حوالی انجیر بر سر
اهل و اولوس رسیده و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده اسب و گوسفند و شتر بی اندازه گرفتند
و در این اثنا خبر رسید که از فرودست کیبک و قوت طلایع حضرت صاحبقران از سنان تخته بخت اشتباه
کرده و بر پیش لوحه مرکبای بلند تشنه لو دار عقب او شتافته و از حضرت اسباب سلطنت توغتمش اغلان را ترتیب
گردانیده او را روانه مملکت خویش نمود و اسبی سبز رنگ او در سرعت بر باد صبا همسری نمود دی باد در
فرمود و در وقت استیلای لشکر کیخسرو بر سر و بهنگام گریز او بخیر رسید و چون آنحضرت از دفع
دشمن فریب و دست فراغت یافت از دشت قبچاق سراحت نموده بجانب دارالملک سمرقند عنان
عزیمت معطوف ساخت و در سمرقند خان و سعید کامیاب و کامران در مقر عز و شرف خویش نزول
فرمود اکابر و اشراف عرب را بسیار بافته لشکر از درهم و دینار نثار کردند و چون لوحه قیامت
شده تیمور ملک بجای او بر سریر نشست بعد از مراجعت حضرت صاحبقران با سپاهی عظیم متوجه جانب
توغتمش شد و هم در کرده با یکدیگر حرب در پیوستند و از خدمات بهادران دشت قبچاق توغتمش بسزا
اوی بر یافت و بران اسب از حرز اتفاق باد داده بود جان از تن که بیرون برد و بسی دشت بسیار
بکوار بیارگاه فلک اشتباه رسید حضرت صاحبقران همت بر دفع جیر توغتمش خان مصروف داشته فرمان
تا خواص و مقربان کرة بعد اخوی اسباب حشمت و هیبت او ترتیب داده و از طرف عنایت حکم جهانمطاع
صادر شد و امرای نامدار مثل تومن تیمور اورنگ و یحیی خواجه و پیرشاه غیاث الدین ترخان و تیکی
قوجین همراه توغتمش خان بسفاق رفته او را بر سریر سلطنت نشانند و امرا بجانب فرغانه روانه شده
عنان در انقلاب بخت خان نشانند

ذکر رسانیدن حضرت صاحبقران توغتمش اغلان را بتخت

رایجک تیمور ملک خان بجریک اورنگ تیمور و نشستن توغتمش اغلان بر تخت

در آن زمان که توغتمش اغلان از آزردگی از سنان کرکخ پناه بدرگاه حضرت صاحبقران آورد داورنگ
تیمور با او همراه بود و در آن وقت تیمور ملک لشکر بر توغتمش خان کشیده او را هزیمت ساخت اورنگ
تیمور را چند گاه در دشت قبچاق افتاده مدتش راه بر تیمور ملک خان بر دند بجایت از شر خون آلوده گشت
و اورنگ تیمور را چند گاه در دشت قبچاق بعقدت گذرانید و روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک رفته
رفته خدمتش درخواست نمود که اهل و اولوس او را باز دهند تا بر اسم ییلاق کوچ دادن قیام نماید
خان بسخن او التفات نمود و گفت اگر خواهی باشد و اگر خواهی برو داورنگ تیمور بعد از آن رنگ
کرکخ در سمرقند بسعادت تقبیل عتبه علی حضرت صاحبقران مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافت
معروض داشت و تیمور ملک روز و شب بطرب و شراب مدام مشغول و بنا چاشت گاه در خواب غفلت بیهوش
در حضرت او سراحت نهاده اگر صد هم بزرگ روی نماید بیکس یاری اندازد و او را بیدار کند و بدین سبب
اهل و اولوس او را دلتنگ شده جریان توغتمش اغلان و چون کیفیت احوال تیمور ملک
بطلایع یافت ایلچی سفاق پیش توغتمش فرستاده لشکر بدشت قبچاق برد تیمور ملک را از میان
برداشت و توغتمش خان سپاه فراوان جمع آورده متوجه قراتال شد و تیمور ملک در آن قشلاق کرده
بود و تیمور ملک خان نیز با برادران و یاران اولوس جوجی در حرکت آمد و سپاه کینه خواه بهم رسیده و تیغ جلادت
از نیام انتقام کشیده و قتال و جدال در میان ایشان واقع شد و چون سعادت حضرت صاحبقران
تیمور ملک شکست خورده توغتمش خان بجای پدران در دشت قبچاق بجانب ارث و استحقاق بر مسند
سلطنت قرار گرفت و داروغه را بر رسانیدن آنحضرت بپایه سریر اعلی مصمم فرستاد و حضرت صاحبقران کامکار
از وصول انجیر بسیار شاد و ان گشته مجلس بزم بیاراست و چند روز بعیش و نشاط بگذرانید و داروغه حرم
را بکلبه و دیگر دلخواهات و دیگر مقصود و سرافراز ساخته باز گردانید و توغتمش خان در سفاق قشلاق
کرده چنین خبر آنچه بیاورد از نگار در بیت الشرف خویش بر افراخت عنان عزیمت بجانب بقلان معطوف

ساخت و الولایت را رستخوار کرد و امیده سلطنتش بر دور زرد روی در زرقه نهاده لوای استقلال بفتح خوارزم
برافراشت و تیمور ملک بعد از انهزام بهزاره خوارزمش که ضبط و پاسبانی آن از مجاهد اطلان رجوع کرده بود در قرب
دهاد در باغ توقتمش خان مشورت نمود محمد اطلان صلاح در توقف دید تیمور سخن ناصح مشفق قبول بر عرض
داشت و آن بیگناه را بقتل رسانیده با ایل و الوس خود بخدمت توقتمش خان نهاده در مرغ فرمان
هر دو را ملاقات دست داده آتش حرب زبانه زدن گرفت و در حمله اول تیمور ملک بیاسای رسیده
بالیخاق را در سلک پیش توقتمش خان بوق داری و شیخ حسن تعریف کردند فرمان خان لفا دیافت که
بالیخاق در سلک امرا منتظم باشد و او در فوز زانوزده عرض داشت که در ایام حیات و دولت تیمور ملک
بهترین عمر با مارت و حکومت گذرانیده بر گنده بادچشم من در زیر تخت بجای پسند اکنون کرم نمود بفرمای
تا گردن مرا زنند و سر او را بر بالای سر من نهند و تن مرا در زیر بدن او اندازند تا چشم تا بر تنین او
بر تنین بیفتد توقتمش فرمان داد تا عمر او مبذول داشته آن پهلوان وفا دار را بدار البقا فرستادند

ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم در قدوم نمودن آنحضرت بعد از آن صورت بر برکات نالایق و توجه نمودن آنحضرت بعد از آن

و در آن اثنا که حضرت صاحبقران با تزار رسیده
جهت شدت سرما در مقابل ارسان رستمان بیابان رسانید یوسف صورقه لشکر فرستاد تا اطراف
بخارا را غارت و تاراج کردند آنحضرت ایلچی پیش یوسف صورقه فرستاده پیغام داد که با وجود قرابت
موجب مخالفت چیست یوسف ایلچی را نیز معذب ساخت حضرت صاحبقران سکوت نمود چون برین قضیه مطلع
اطلاع یافت تیمور قلی کرده ارباب بیگ داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف صورقه از کمال خود پسندی
و غفلت تدبیر بیگ را نیز بند کرد و بان اکتفا نکرده سپاهی را فرستاد تا شهر را در تاراج
بخارا محترق بودند رایت خوارزم بردند و در اثنای این حالت امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک مراجعت
نموده شرف دستبوس شهریار مخلص نوازش حاصل کرده و احوال و اوضاع طوایف ملوک را که بعد از وفات
سلطان ابوسعید بهادر خان بر ممالک ایران استیلا یافته بودند بعرض رای انور گردانیده

در این

در این اوقات حضرت صاحبقران کامکار دختر امیر موسی توغان اقا را در حباله نکاح آورده
و در جانب سمرقند بعمارت باغ بهشت مانند فرمانداد و رستمان آنرا بر انجم دولت و اقبال مزین گردانید
در بهار سنه ثمان و سبعین و سبعمایه بنا بر ادبهای یوسف صورقه لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت
و از ابواب اگر از گذشته شهر خوارزم را مرکز وار در میان گرفتند و لشکریان هر دو روز صبح و شام
طرح جنگ انداخته در هر مرتبه غایت جهد و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و سپاه فیات اثر باطراف و
جوانب خوارزم در آمده غنیمت و اسیر بسیار گرفته و در اثنای این اوقات یوسف صورقه رفته بحضرت
صاحبقران ارسال نمود مضمون آنکه تا چند مردم از برای دون در زحمت و بلا باشند و مال و منال
و احوال مسلمانان در معرض تلف آمده ولایت بکلی شما حاصل و صواب گردد اکنون لایق کمال ملاطفت
و محبت دانسته تا در وقت بالای جوات در میدان شجاعت نهاده بخت آزمایی کنیم بیت تا حقیقت بشمشیر کرد آلایند
تا دولت اقبال که بالا گیرد حضرت صاحبقران شجاعت انصاف فرمود که یوسف صورقه در انصاف
سخن میگوید و من دیر نیست که آن آرزو در خاطر دارم و بر فور تیر پوشیده شمشیر جلادت بر میان بسته
بر سمند گردون خرام سوار شده در روی توکل بجانب حصار نهاده و امرا را نوزده عرض داشتند که توقف
اولی و انسب مینماید آنحضرت کلمات ایشان التفات نمود و امیر حاجی سیف الدین دست در عنان شهریار
گردون توان زده گفت تابندگان رمق در بدن داشته باشند هدا دندان را در برابر خصم نزدیک و دراز
سخن آنچنان مغضب صاحبقران برافروخته زبان بدشنام او گشاد و تیغ از نیام کشیده حواله او کرد امیر سیف
الدین عنان از دست گذاشته قدم از جای خود برگرفته پای بالیس نهاد و آنحضرت جنگ عزم در عزم
و تفنگ توکل زده تا کنار خندق بر توقف و تعلل راند و آواز داد که یا یوسف صورقه بگوئید که ما بنا بر تمنی تو بدینجا
آمده ایم تو نیز تو بلده دغا نمای و قدم از دروازه بیرون نه تا ببینیم و نمایند استقامت و حضرت یزدانی
قرین حال و شامل حال روزگار که میگردد و خوف و رعب بر ضمیر یوسف صورقه مستولی یافته از کمین پنهان
شد و محافظت نفس بر بنا مرسوم حج و انزوم در گشید حضرت صاحبقران بعد از آنکه شاید هر حق حمیت

او در حرکت آمده بیرون آید دیگر بار آواز داد که هر کس سخن خود وفا نماید مرگ وی بهتر از زندگانی است
و این سخن تیر موثر بیفتاد و آنحضرت زمانی طویل بر کنار خندق ایستاده هر چند از این مخذول حکایات بر زبان
آورد فایده نداد و یوسف صوفی از غایت خجالت و شرمساری دم در کشید و حواله بیرون نفرستاد
و آنحضرت را از توقف ملالت و سآمت روی نمود بلشکرگاه بازگشت و دلاوران ظفر قرین بر حال
شجاعت و مردانگی خود باد داد و بین آفرین کردند و آواز تحسین بها در آن بادشاه عالمین رسید و در خلال
این احوال از جانب ترمذ خزینه نوباوه بمعسکر همایون رسانیدند آنحضرت از کرمی که در جبلت مخزنه سرکار داشت
فرمود که هر چند یوسف ماه در هنگام جنگ و عناد است معنی مروت رخصت نمیدهد که این نوباوه را بدار و بکار
بریم باید که نصیب از این بر طبق زرین نهاده پیش او فرستید امرا گفتند بر طبق چوبین یا سفالین بهتر مناسب
همت عالی باین سر فرو نیاورد و در جواب فرمود آنرا بر طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق برد و از
بالای بارو رسیدند که بر طبق چوبین بجهت دارنده خواهد آمد که خزینه نوباوه است که شهریار ستوده خلاق از آن
یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را بر کنار خندق گذاشته مراجعت نمود بلازمان یوسف طبق را برگرفته
پیش او بردند و مقتضی عقل و انسانیت آن بود که خاطرش بیدغدغه است و شرمساری بیرون فرستاده از در آشتی
درآمدی تا دست و خشونت با لغت تبدیل یافتی لیکن از زکاکت رای و قلت تدبیر و سوء اندیشه طبق را
بدربان بخشید و فرمود تا خزینه ما را از بالای خندق انداختند و دیگر از سر دلاوران با طایفه از ینگ باکان
خوارزم دروازه باز کرده بیرون تاختند و امیرزاده عمر شیخ با جمعی از بهادران در آن یوسف شکن آزاب گذاشته
در ایشان آویختند و خاک موکب را با خون در آمیختند آتش حرب بالا گرفت از هر دو طرف مبارزان بر خاک
هلاک افتادند و گرد و غبار رخسار کشتگان و شمشیر بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده کمهای بنا نهادند
و بنزدیک لیر افیرق و ایلچی اوغار در آنموقع که زخم رسید و بنزدیک صحت یافته ایلچی اوغار رخصت
نمود حضرت صاحبقران فرمانداد تا ستادان ماهر چاپخانی نصب کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را
بسنگ منجنیق خراب و ویران ساختند و مدت چند روز امرای هر دو همداد یافت و از آنجا بطرف

ملازمان

ملازمان حضرت صاحبقرانی حیرت دانده و فرقه و عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی استیلا یافت
و مرض مهلک بر مزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد بعد از وفات یوسف میان ارکان دولت
او اختلاف رخ داد بعضی از امرا جانب ماهی صوفی گرفتند و فرقه دوم از اولاد خواجه لدق که وسیعه بود
از زندان آخر الامر خواجه لدق منصوب شده خود را از دروازه بیرون انداخت و سعادت دستبوسی صدر
کرده صورت واقعه را بعرض صاحبقران رسانید رای معتقد کشای آنحضرت اقتضای آن کرد که لشکریان
بهیات اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شده جنگ سلطان اندازند سپاه ظفر پناه یکبار در جنبش آمده دلاوران
جرات و جلادت کمهای بنا نهادند و بقوت بازو و سرپنجه قهر دیوار را خرد کرده در شهر در آمدند
و از ارکان و ساکن آن نگذاشتند و سادات و مشایخ و علما و اشراف و اهل بازار و ارباب را گرفته
بنهر کش فرستادند و مملوک چند در خوارزم ماند حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را در آن بلاد نگاه داشته
فرمود و لوای فتح و نصرت بر افراخت عنان معاودت بجانب ماوراء النهر معطوف ساخت و بقدر
عز و اقبال رسید و زمستان در زنجیر سرای قشلاق کرد و چون موسم بهار در رسید حضرت
صاحبقران کامکار به بنا حصار کش فرمانداد و آنرا بر امرا و توامان و هزاره و صد بر لشکریان قسمت
فرمود بطالع سعد بنیاد نهادند و در اندرون شهر بموجب فرموده استادان طرح سرای عالی اندازه تمام
ساختند و بباغ سرا اشتهار یافت **بیت** از بس که کشیدیم بسی آب کشته نام شهر بغش باغ سرا شد

ذکر ارشاد نمودن حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین الطیب ملک غیاث الدین و امیر زاده ملک و نوئین نمودن امیرزاده میرانشاه بحکومت خراسان

صاحبقران بسمرقند از قشلاق بکنار آب قاهدریا بمیل ملک غیاث الدین ابن ملک معز الدین حسین کرت فرستاده
مهم آنکه اول بلاد در استخراج اطیل و دهار امرا نامدار و نوئینان و فتح مقدار الغ بیلتن حاضر خواهند شد و ثانی
آنکه ملک نیز بهمین موجب نوئین باید ملک دربار را فرستاده صنوف مرحمت و احسان بتقدیم رسانیده
شرایط ادب و تعظیم بکنه فرو نگذاشت اما در خفی اعلام نمود معروض باید سرای عالی کرد دانید که امیر حاجی سیف الدین

با منظرف قدم رنجه فرماید بامر اقدس و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر بدرگاه عالم پناه شتابیم و ملتمس
ملک در محل قبول افتاد و امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمایه بموجب فرمان متوجه
شد ملک غیاث الدین در اهواز دامن عزم را در غایت مبالغه بکای او در آورد اما در رفتن بجانب ماوراء النهر
بهانه تهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل مینمود و با تمام شمشیر بندگی پیش از وصول امیر حاجی سیف الدین
در هرات بیکبار بنیاد کرده بود مراسم جد و اجتهاد بظهور رسانید و از ملازمت قلعه بسیار شهر هرات
و چون رشت امیر حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال تجاوز نمود و در تکبر و تعظیم ملک غیاث الدین
مطلع گشت متوجه پایه سریر اعلا شد و ملک وعده کرد که از عقب او در حرکت آید لیکن رسم خود وفا
نکرد و امیر حاجی سیف الدین بدرگاه گیتی پناه رسیده آنچه از اوضاع و اطوار ملک غیاث الدین معلوم داشت
بشرف عرض رسانید و در فصل این احوال علیه پیک سیر ارغون شاه چوبی فرمایی بنابر طلب حضرت صاحبقرانی
باردوی همایون پیوست و مرحم پادشاهانه فرستم عنوان ولایت و عشرت او گشته و صنوف عنایت و تربیت
در باره مشار الیه ارزانی داشت و دختر او را جهت میرزاده محمد سلطان خطبه کرده طوی سنگین ترتیب داد و در باب توجه
هرات با او سخنان در میان آورد و قرار بر آن یافت که در اوایل فصل ربیع گریبان گردون بهاس مهر
شود تا در نوبت هرات خدم رکاب همایون باشد علیه پیک اقبال بمحمد سوگند ان عظیم بر زبان آورد که از قول محمد
عدول نماید و از زیاده استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید اما بجهت بد و طالع ضعیف او را بر خلاف وعده باعث
و محرض آمده و عادت نقض پیمان بر روزگار ملکه با کشتن ایل فرمایی سرایت کرده چنانچه عنقریب بسزای ملک
خواهد گشت انشاء الله و وعده العزیز بعد از مراجعت علیه پیک چوبه فرمایی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی بمقتضای آن کرد
که پیش از توجه بنفس همایون سرداری صاحب جود با لشکر بی قراران بود بسمت خراسان فرستند تا مهابتی در دل
دشمنان افتاده از سرکشی و عناد احتراز نمایند قرعه اختیار بر میرزاده با اقتدار میرزاده میرانشاه افتاد فرمان قضا
جریان نفاذ یافت که امیر جهانگیر برلاس و امیر حاجی سیف الدین و اقبوقا بهادر و امیر خضر بیسوت و امیر خضر سلطان
شاه و قتلغ بوقا و امیر محمد قوچین و تمامی بهادر و اردوس بوقا و دیگر امرا و بیشتر ایل پیشه همی با پنجاه فرسخ

از سپاه ظفر انتساب در ملازمت رکاب ملک فرسای شاهزاده متوجه صوب خراسان شده با نیز در زمان
دریای دیشرفان بگذرانند و شاهزاده عالیان بموجب فرمود عمل نموده با سپاه نصرت پناه از جیحون گذشته
مذکور را فتح و دولت و فتح ساخت و چون فرستادگان با آن رسید نزدیکان سمرقند با دیگر امرا که معتبرترین دولت
ملک بود نامه نوشتند و غنایم موفور از اسب و گوسفند و شتر بدست آورده باز گشتند و در این اثنا علیه پیک
چوبه فرمایی بپایه سریر اعلا فرستاده معروض داشت که اگر بموجب مقرر رایت فتح آیت بجانب خراسان
در حرکت آید بنده کمینه عجز پیشه شده در طریق نیکو بندگی مهما امکن تقصیر ننماید

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گردون توان بجانب ایران

در آداخر سنه ثلثین و سبعمایه در فصل بهار
حضرت صاحبقران بهر مقدار بورش خراسان زاد و جهت مهمات مالیات ساخت و با حضار عساکر ستاره عدد
نواحیان بهرام صولت باطراف و جوانب فرستاده با آنچه توق ظفر پیکر پیش از آمدن لشکر بر نواحی جانب
ایران انداخت و دارای هفت کشور بطالع مسعود و زمان محمود روان شده بیست از آب جیحون گذشت و آمد و شد
در جوانان تلکه ستا بخزانه و چون بعد از قطع منازل بقصبه اندخود رسید از حسن اعتقادی که نسبت باولیا داشت
بدیدن بابا لشکر رفت که بیشتر از خیر ابدال و اولیا در زمان خود بود و داد از سر صدق و جنون سینه گرفت بابا
حضرت صاحبقران الله خدمت شهریار کامکار از روی فال خیر بر زبان مبارک گذرانید که پادشاه پادشاهان
خراسان را که سینه زمین است در این یورش بما ارزانی خواهد داشت هر چه از کوه فتوح بر منبر الوز ارباب
دولت پرتو اندازد لا محاله آنچنان میشود و چون خبر توجه رایت نصرت آیت بسمع ملک غیاث
الدین که در آنجا کلات و ضبط حرس قیام مینمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمده بتقبیل بساط جلالت
مناط مشرف شده لوای مهمات باوج سعادات رسانید و حضرت صاحبقران کامران از زاری جبل دهستان
ایلچی پیش علیه پیک فرستاده از آنجا بدو طالع برگشته با آنکه خود نیامد فرستاده را نیز رخصت مراجعت نداد و در سر
طریق بر خانه که شیره مرد است و در میر مسلمان قدم نهاد در فرزانه مسطور است که چون ملک
غیاث الدین در دیار رشت بود با جمعی از سر بداران تزلزل نموده بود لیکن ری از لشکر او در دریا بود حضرت

حضرت صاحبقران از عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تاخت تا لشکر از جانب ملک علی نتوانند شد آثار قوت
از پرتو ثقه ساخوزه شنیدیم که احمد پسر سلطانشاه که بجوی ساباط ظفر پناه بود در ظلمت لیل راه غلط کرده لشکر را
بنواحی کوسویه بردن بر دیا بکلی راه بیابان گشای چون بکوسویه رسید مهدی سردار را اتموغ تقدم نمود و بلغار
پیش آمده مشمول نظر عاطفت و احسان گشت و رعایای کوسویه از ضرر و آسیب لشکر فیات از امان یافتند
و چون صیت ورع و تقوی و کوشه نشینی و انزوای علامجناب دلایتماب قدوة العلماء الراسخین مولانا زین الملة
والدین تایبادی تقدس الله روحه العزیز بسمع همایون حضرت صاحبقرانی رسیده بود بعزیمت ملاقات او عازم تایباد
شد و بدان موضع رسید شیخی را پیش او فرستاده و در حین ارسال با او گفت که بگو مولانا بزرگوار که امیر
تیمور در این قصبه نزول کرده شما را بدیدن او باید رفت و فرستاده بموجب فرموده نزد مولانا زین الدین
ابوبکر رفته زبان بالتماس گشاد مولانا در جواب فرمود که امرا با امیر تیمور هیچ دخل نیست حضرت صاحبقرانی اعتقاد
چون این سخن شنید رفع اکمال روی بجهت اشتیاق مولانا نهاد بخاطر وجهی اتفاق ملاقات افتاد و مولانا مسخن نصیحت آمیز
بر زبان مبارک آورد و در اثنای محاوره و ایراد نصایح حضرت صاحبقرانی با مولانا گفت که چرا ملک خود را بلحیت
ملکی که خود میخواهد در ترتیب عمارات میشود و بر سر تنهیات اشتغال مینماید مولانا در جواب گفت که ای امیر کرام
نشو و حضرت جبار منتقم شما را بر دی داشت اگر شما نیز نشوید دیگری را بر شما گمارد آن شیخ صاحبقرانی با حشمت گریه
گریه رفت کرده از پیش مولانا بیرون آمد از آنحضرت سؤال کرد که فرمود در زمانه دولت با هر کس از ارباب دولت
و اصحاب صولت و متعلقان و گوشه نشینان که ملاقات کردم عجب حرارت و هم و هراس از خود در دل او
یافتم کلاف مولانا که در حین رؤیت هم بر کس نبود با کلیه چو حضرت صاحبقرانی اقدام ربانی را وداع نمود بعزیمت
عزیمت بجانب هرات برافراشت تخت بقصبه و شیخ رسیده ارباب آنجا در قلعه بر بستند و اسباب حصار و داری
مرتب داشته تقدیم مخالفت پیش آمدند و چون شیخ در خندق بداشت لشکر حضرت شعار سه روز بموجب فرمان
صاحبقرانی کاسکار اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب داشته روز چهارم که فرمود جهانگیر سید جشم شجاع بقلعه مستاخام
تیغ شجاع از نیام برکشیده فرمانفرما جوان از موقف جلال صدور یافت که دلاوران لشکر ظفر نشان

خوش جنبیده دست فلوکشا از آستین رزم از نمایه بیرون آورند و بموجب المنهج و بها در آن لشکر ظفر
روی توجه بتسخیر حصار نهادند و بعضی از ایشان چون انکو تیمور و امیر امیر موسی و امیر زاده و عمر و عباس بهادر و
و دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آن خندق که نشسته بتفصیل برآمدند و از اطراف و جوانب خرابی
کرده بقلعه در آمدند و ارباب قلعه را بیاساق رسانیده هر چه در آن قلعه یافت شد بچاروب غارت و تاراج رفتند

ذکر نهضت رایات نصرت آیات از دار شیخ بدار السلطنت هرات حسن الله عاقبت

چون خاور آفتاب اشراق خرد آفاق از مغرب قصبه و شیخ فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه
هرات تافت ملک غیاث الدین بجهت و کثرت هراس و اضطراب معزول شده از حادثه روزگار غافل ماند
و حضرت صاحبقران عدو بند قلعه کشای با بهادران رزم آزمای بظاهر هرات رسید بر گرد شهر خیمه کشیدند
و آنحضرت بنابر عزم و احتیاط فرمانداد تا بر اطراف حصار خندق فرو برده چنان سازند که مخالفان را مجال آن نباشد
و بر سم شبیخون آمد و شد نمایند و لشکریان بموجب فرموده عمل نمودند و در زمانیکه حضرت
صاحبقران شب هنگام شعار بر بارهٔ جهان نورد سوار شده اطراف و جوانب شهر را احتیاط مینمود طایفه از دیوان
هفتشکن و غازیان مرد افکن در دروازه باز کرده بیرون آمده جنگی صعب انداز نموده و لشکر ظفر قرین بقاعده
غارت عادت بظهور رسانیدند و مخالفان را تا در دروازه دوانیدند خلقی کثیر را بقتل رسانیدند و چون
شب وقت با صبح را از زندان خلقه محبوسات معزول گردانید از هر دو جانب مشاعل افروخته تا طلوع نیر عالم افروز
باس داشتند و روز دیگر لشکر نصرت انتساب پای در رکاب آورده و صف کشیده در مقابل
حصار بایستادند و چون جراحت دل دشمنان از هیبت سیف و سنان ملازمان پادشاه کشورستان
التیام نیافته بود در این روز پای از دروازه بیرون نهادند و حاربه روی نمود لیکن طایفه از آن جماعت در ظلمت
بر سم شبیخون از دروازه خواجه عبد الله انصاری که در شهر بنا بود بیرون آمده و سر کس را کشته بتعجیل هر چه
تمامتر مراجعت نمود و دیگر روز سپاه منصوره بر اطراف حصار صف زده جنگ مسلسل آغاز کردند و حضرت صاحبقران
صاحبقرانی بنفس همایون سوار شده قریب بحصار آمد تا مشاهده کارزار کند بها در آن نصرت شعار را تقدم آنحضرت

فوج تازه و هیچی بی اندازه یافتند آنچه کوه تیمور و سوخت بها در و شهرهای جبارت پیش نهادند و دستبرد
نمودند که تا سنج و اسنان رستم و سنان و سام نریمان گشت لشکریان از اطراف و جوانب روی بجهاد آوردند
مردمان را بر دیوار نهادند و از آن ملک غیاث الدین پیر بر دروازه سر پل بجهل اظهار پرداخت کرد و سعی
و کوشش مردانه بظهور رسانید اما در نظر اهل بصیرت مانند دوکات و نابخ که فایده بر آن مرتب نشود بیهوده
و سپاه حضرت لشکر تیمور و سنگ منجنیقها را به سر بلکه بر دروازه شش و سر کوه خدم پیش نهادند و از جمله
دلیران اول کسی که بفصیل برآمد خلیل بسادل بود و دیگران نیز متابعت او بر بارو بالا رفتند و فوجی
قریب یکهزار سنگ مرغی از نمرد که آب الجبل بشهر دری اند در رفتند و در دروازه را شکسته بفرمود سپاه
باندرون شهر هند جدید در گشتند و اما به هرات آویزش داد و جا جا اندازه روی بگریز نهادند و ملک غیاث الدین
با این همه اسراف و گزافه که داشت بشهر هند اندرون گرفت و لشکر فیروزاژ قریب بده هزار نفر و سنگر کرده بود
سر رفت صعیر ادرنه و مرهم خرد انه از شر حرام ایشان در گذشته تیغ را فصلت بخشید و در حضرت انصاف
ارزانی داشته بمردم هرات پیغام داد که هر کس از اهالی شهر که بفصیل برود و در گنج قاعت پای در دامن
سلامت کشیده مال و اهل و عیال او در امان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید اثر سخط و غضب ما
باو رسد مردم هرات که این سخن شنیدند گنج کاشانه خود غنیمت دانسته دیگر بیاد رفتند و ملک فرمود تا بر
شوارع و مسالک مذاود دادند که خلایق باید که بیرون بارو روند و در حفظ شهر قدم ثابت نمایند و در بارو بیشتر
در کوش نهاده پای از زاویه فراغت بیرون نهادند و اتفاقات لیکن نگرفتند اسکندر شیخ بسر افراسیاب
جلادی که بعد از بلوغ شدن پدرش و ظهور امیر قوام الدین در مازندران از بیم جان گریخته بود پیش ملک
الدین آمده با او گفت که از هر کجا که باید داشت تا دیگران مترهم شد شهر نگاه بدارند ملک جواب داد
که من جانی خون همچکس نخواهم ریخت اسکندر گفت پس شهر هم نگاه نتوان داشت روز دیگر حضرت صاحبقران
کسان بسفارت پیش ملک فرستاد و صدر رسالت آنکه اجمالا هر سه تعلق بها و شاهان مبدا نمود آن
کرت از زاج گذاران چنگیز خان بوده اند اگر ملک بسپاه نمرد و عصیان و عناد و سلوک سازد بصلح حال

ملاد و جهاد و نزد دیگر باشد و الا احوال و اهوال و اولاد و حاصل حشر زندگانی چندین هزار مسلمان در عرصه شمشیر خواهد
آمد و دعات فی نفت بر روزگار ملک و اهل و متواصل خواهد گشت ملک غیاث الدین دانست که چاره
جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگ تر خود امیر پیر محمد و اسکندر شیخی را با پیشکش بسر ایلچی فرستاده و عذر بیرون آمدن
رسانید حضرت صاحبقران ملک زاده را بصنوف الطاف و نوازش اختصاص داده خلعت و کمر بخشیده
در حضرت باز گشتن داده فرمود مادام ملک رسان و بکری که سابقا میان ما و تو بوده تو نزد ملک خود پیش
و فراغی سبب در میانست و آنچه رفع شد بنا بر مصلحت و اقتضای فلک بود باید که بی آب بیرون آید
تا قواعد محبت و وداد استوار ماند و اسکندر شیخ را نگاه داشته احوال قضایای اندرونی را از
معلوم فرمود ملک زاده بخدمت پدر رسیده دیده و شنیده خود را معروض داشت و بعد از
روز ملک غیاث الدین در بلوغ زاغان که حضرت صاحبقران بجمال سعادت و اقبال در آن موضع نزول اجلال فرموده
بود بشرف دستبوس استسعاد یافت و با فرمود مصحوب دیگر انبیا سرافراز شده بر حضرت باز گشت و روز دیگر
وقت و اشراف الناس روی بخیمه علیا کردن اساس نهاده بصنوف نوازش و اعزاز مخصوص ساختند
و حضرت صاحبقران از زاغان کوچ کرده بمیر غزار کهدستان که در شرقی هرات واقع است نزول
اجلال فرمود و در آن نقل خراسان و دفاین که سلاطین غور در آن خارا آن مدتهای مدید مخزون بوده اند
و فرمانداد و این بیغ جهانمطاع صادر شد که حصار جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی سازند بیت
جهان و جهان بار زمین گشت راست ٭ که رب جهان از جهان بود خواست ٭ و حکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا
نظام الدین را که مقتدای علمای خراسان در آن زمان او بود با دلیست که خدای مستعز تیمور رنگاش برادرزاده پیر
اختر قاراتخم دولایت کوچانیده بکجه کش رساند و چون بیرج دیوار خراب کردند دروازه‌های شهر را که مرصع
باهن بود و اسامی آن اسباب ملوک غور بر آن ثبت نموده بودند بر حسب فرمود بشهر سمرقند رسانیدند و اندک مال
اسانی برای هرات حوالت شد سه روز نقد شد در کنجی از زوایا چنین مزاریست که چون هرات مفتوح گشت
حضرت صاحبقران بدیدن خواتون که دارالملک غیاث الدین بود از خزینه طلا تیمور زنان کهها

بالادرفت و در باب تعرض بملک ایرش بخشان دلپذیر بر زبان مبارک گذرانیده در ظفر نامه مسطور است
که ملک غیاث الدین مادر خود سلطان خواتون را در روز بچاره که با پسر خود ملک زاده پیر محمد در اسکندر شیخی
که از نسل پزشن بود بیرون فرستاد و الله اعلم و در اوائل قلعه اسکلچه که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در حیز
تصرف و ضبط امیر عزیزی بود پسر ملک غیاث الدین که بعزوه بهادری از اقتباس زمان استیلا داشت در آن
قلعه بود حضرت صاحبقران سعادت قرین بملک غیاث الدین گفت مرد و پسر خود را از زمان کوه
یعنی اسکلچه بامان ما وعده داده فرود آورد و اگر خواهی تو نیز قلعه را بسپاری تا ببینیم که حرمت بایسنغر بهادر
تا بچه کیفیت تقریر خواهد ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شده بحسن تدبیر و لطف تقریر او را از آنجا
بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیر عزیزی نیز بخلعت گرانمایه و انواع سیورغالی مخصوص گشت و فتح
در محرم سنه ثلث و ثمانمائه و سیوم اتفاق افتاد **گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب سمرقند**
و آمدن ملک بیک جوغ قربانی بدرگاه جهان پناه چون خاطر خطیر پادشاه گیتی گشای مستوجه
از قضیه تسخیر هرات در آن کوه فرصت یافت امیر جهانشاه بن امیر جاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف
بلخ و بدخشان و سمرقند و ماوراء النهر ساخت که آن ولایت را در حیطه ضبط آورند و نفس همایون متوجه طوس و ولایت
شد تا جوغ ملک بیک جوغ قربانی در گزارش هند و هند گوشمال لیزا دهد و از رعیت توجه آنحضرت
سرور و سکون از زوردن ملک بیک رخت بر بست بین الخوف و الرجا بپناه بارگاه گردون اشتباه آورد و حضرت
ملک مؤید سربداری حاکم سربداران نیز چون از خوف صاحبقران ملک مرتضی الهی یافت از قلوص بیت
و صفای طویت بر سبیل مسالمت بجانب اردوی اعلی روان گشت و آن هر دو سردار بغیر مساعد و مراسم
حضرت صاحبقران دولت بار استعداد یافته بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند
و بنا بر حسن عقیدتی که خواجه ملک مؤید بر پیش خاطر داشت آن تشیع نسبت میکردند و حضرت صاحبقران نیز در تعظیم
و احترام سادات عظام بافضی الغایه میکوشید آنحضرت در اثنای محاوره از خواجه ملک مؤید بطریق استفسار پرسید
که بر مذهب داری خواجه ملک بر زد در جواب آنحضرت گفت که لهذا ملک و دین ملکوم روش من روش پادشاهانه

بنک اعتقاد در حضرت صاحبقران شرف اجاد دارزانه داشته فرمود که بر زبان معجز بیان رسول الله صلعم
جاری شده که من ترک شیئا للمال شفاعتی و نیز فرمود که لا تجالسوا موتی ناشفاعت رسول در بایم و شمول رحمت
الهی گردم مذهب اهل سنت گرده ام و جماعت اختیار کرده ام باجمله حضرت صاحبقران در دیار غیاث الدین
بزیارت ابو مسلم مروزی رفته استمداد همت نموده از آنجا متوجه هرات شد و چون بدانجا رسید ملک شمس الدین
امیر و سالار رجال جنگ نداد و پیش از نصب خیام دلنشین بورت و مقام بر لیغ و اجب الاذعان نفاذ
یافت که سپاه ظفر پناه بتسخیر شهر پردازند و لشکریان روی باسوار نهاده یکبار در شهر ریختند و خلقی
کثیر را بقتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن در بلده هرات اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران
از آنجا ایلچی بازندران پیش امیر ولی فرستاده مضمون پیغام آنکه اگر از سر اخلاص قدم پیش نهاده بدرگاه عالم پناه
شتابد بشرف نوازش و سیورغالی اختصاص یابد و اگر در این باب تاخیر و تعلل نماید در تخت بلاد بیروی خود
کشاید امیر ولی آن نشئه حضرت صاحبقران را بر سر چشم نهاده باعزاز و احترام فرستاده مبالغه تمام نموده در امر
اطاعت و انقیاد سخنان گفته ایلچی را مقنع المرام باز گردانید و وعده داد که عنقریب باعزاز دولت بساط بوس
فایز خواهم شد حضرت صاحبقران چند روز در بعضی از مرغزارهای ولایت هرات مسکن گشته اسبان لشکریان
قوت یافتند و در خلال این احوال حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که طایفه عزاشه را که سنی مذهب
یافت تعقیل امیر حاجی برلاس و برادرش ایدکو اجبار نموده بودند باسارت رسانیدند و آن موضع را
رسم سیورغال به پسر ایدکو و به نیره امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تصرف ایشان
بماند و حضرت صاحبقران از ییلاق اوخولی توجه نموده بمکان غزنیت بدار الملک سمرقند منعطف
گردانید و ملک غیاث الدین و دیگر حکام را بمراتب نوازش فرستاد و رمضان دولت و اقبال حضرت
صاحبقران عدیم المثال مفاوز و مسالک قطع کرده در بلده سمرقند نزول فرمود و دیده آنجا از انتظار رسم سندش
روشنایی یافت و در مرتبه سادات و علما و اکابر و اشراف آن دیار از تمامی همت بلندش از آنچه بیشتر
از آنچه بکار رفت در مستان در آن نقیه فرخنده بعیش و طرب و شادمانی گذرانیده در این اثنا امیر زاده

میرانشاه که بر حسب فرمان امیر خشم رفته بود بیک برادر ملک غیاث الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاد
و خود در آنجا قشلاق کرده مغاران این احوال روزگار چنانچه شیمه و عادت اوست در مقام جفاکاری آمده
غبار ملال بر صفحهٔ خاطر انور حضرت صاحبقرانی نشسته و بیان این سخن آنست که آنحضرت را دختر خنده آخری
بود در پس پردهٔ عصمت طغانشاه نام داشت حضرت صاحبقرانی بزبان عطوفت و مهربانی آنکه بیکی خواندی او را
مطلع بر حسب نسبت نبوی صلعم در رضای حق در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی انتظام داشت ناگاه
فارضهٔ کبری بر ذات آن باری عطفی تاری گشت و هر چند اطبای حاذق در معالجه او سعی تمام نمودند
مفید نیفتاد و قابلیت نقد حیات آن قابض ارواح تسلیم نموده بسرای دیگر نقل فرموده و از وی یک پسر ماند
که در روم با میرزاده سلطان حسین بود حضرت صاحبقرانی که در تلکن دو قاز در زیر کشید دو از نامه نداشت
تلق و اضطراب بسیار نمود و عنان اصطبار و اختیار بیکبار از دست داده و بعد از اقامت مراسم تعزیت
و ختمات کلام الله چنانچه ترویح روح آن مرحومه الی آن حوزه فی اجناس پوشیدند و سایر صلات و صدقات
بر اهل فقر و ارباب احتیاج رسانیدند تعقیب آن حال

کفار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی

نوبت دوم بجانب خوارزمشاه

مهرز جواهر حضرت فرقت آنکه بیکی استیلام نیذیرفت که ایلچی خواجه
علی مرند رسید بعلم باکه بیک چرغه فرستاده و امیر ولی بیگ را اتفاق نموده عازم سرزاد شد و از جانب
که بنده بگیر امیر است دشمنان نگذارند و از غایت سهامت و ملاقی که حضرت صاحبقرانی
از حلت فرزند ارجمند داشت اصلا عقب باشی نشد و بعضی گفته اند که آنخبر با امیر اورسیده بادای
حرمه داشت ندانستند و بهم تقدیر قتل ترکان آنکه جواهر بزرگ حضرت صاحبقرانی با استصراب
ارکان دولت رنگ کدورت از آئینهٔ ضمیر آنحضرت زدوده گفت که دفع فتنه و فساد از زیاد سلطان
بر دیگر همت پادشاهان دین دار از قبیل واجبات است و خلق داری در امثال این امور در
مذهب سنی و ذوی الاقتدار از مفوضات منهیات و ممنوعات است و چون آنسخن از قلق شفقت
و شکیبائی او پسندیده عقل سلیم و طبع مستقیم او آمد حضرت صاحبقرانی چنانچه شیمه و عادت او بود

در آنحضرت عظمی سرار گریبان رضا و تسلیم بر آورده و بر آن اتفاقات بر حوال مملکت اندازه اعتبار فرمانداد و در
آن آخر زمستان از چون عبور نموده آواز هیبت مازندران در اندک مدت ناگاه بی لشکر گردون مانند بحوالی حصار
کلات تاخت و دواب و چهارپایان اهل جوبانی قرابانی را که بکهار در بیاورده بود و موضع نهب و تاراج
ساخت و امیر زاده میرانشاه از حرکت رایات حضرت آیات آگاه شده از سرخس بیرون آمده بارودی
همان پرست ملک غیاث الدین نیز با لشکرهای هرات بعزم تقبیل بساط عدالت مرتاه مستعد گشته در سلک
سایر ملازمان آنحضرت یافت پیش از وصول حضرت صاحبقرانی علی بیک چرغه قرابانی مستقلان و مستبدان خود را
بقلعهٔ کلات آورده و پشت بدیوار حصار باز نهاده بود حضرت صاحبقرانی رعایت پیوندی که با او در خاطر
داشت ملاحظه کرده بخواست که از دستبرد ایام علی بیک دولت او پایمال حوادث و نوائب گردد بر حسب
ایلچی جوبانی پیش او فرستاده بزبان عطوفت پیام داد که سبب اینهمه حرف و هراس چیست و ظیفه
آنکه بدیدهٔ و اندیشه بدانجانب شتابد تا قواعد الفت و آشنائی خلل پذیر نشود و همه گونه الفت و مودات
سرانجام گشته و سلاب بلاد باو و از جانب خط نگردد و علی بیک از این کلمات مشفقانه تسلیه یافته
از آنجا بیرون نگرد و بخدمت حضرت صاحبقرانی شتافته و عذر گذشته از جادهٔ صواب انحراف جست و بقدم مطاوعت
پیش نهاد حضرت پادشاه صاحب تدبیر امیر تیمور جهانگیر از خوب کلات بجانب اسپهرود در حرکت آمده
و بموضع کرت نزول فرموده سپاه منصوره بجاروب رسانیدند که عنان عزیمت بدفع امیر موسی منعطف خواهد شد علی بیک
چرغه از حرکت و مراجعت حضرت صاحبقرانی خبر یافت و آوازهٔ نهضت اردوی معلی بطرف مازندران
شنید با آنکه بیشتر بار مردم خرم و احتیاط تمام از این معرکه بیاموال و چهارپایان او رسیده بود و این
نوبت نیز از حوادث زمان غافل شده جمیع اسب و گوسفند و شتر که بکهار برده بود بیرون فرستاده در قلعه
خارهار ماکرده خود مطمئن خواطر نشست حضرت صاحبقرانی بار دیگر متعلقه مازندران کرده بر ظاهر کلات نزول فرمود
و لشکریان دست بغارت و تاراج چهارپایان دراز کرده اکثر لسبا قبیان که اهل فقر و فاقه بودند صاحب
جمل و ناقه شدند و بعضی از ایشان که بر پای قلعه حضرت بدانشتند عذاب و قطار رای اسب و استر گشتند

لشکریان آنحضرت شعار اطراف و جوانب کلات را مانند نوایب روزگار در میان گرفتند و گرد که زده بر آن
انداختند و در آنشان چاکب دست سراپرده خاص بنا مقابل دروازه حصار که بدروازه چهارده اشتهار داشت
برافراختند و دیگر دروازها بر شاهزادگان و امرا تقسیم یافت علی بیک در این هنگام چون رستاخیز شنیده
کرده خوف و رعب بر ضمیرش چنان استیلا یافته که اهل اندرون در روز روشن از شب تار بیش او تمیز نمیشد الحاصل
دست در دامن تضرع و خشوع زده سر از گریبان تضرع درازی برآورده بزبان گفت و نیاز عرض حال عقده
کشای گردانید که من از اهمال نگریسته داخل نابسندیده خود شرمسارم و از فرط دهشت و حیرانی که در این
مدت دارم وقت آنکه روز کلفت شتابم ندارم و اگر آنحضرت با گریم بسیار و نفرانه گذشته قدم رنجه
فرموده قریب بدروازه آیند تا من بعد از استغفار چنگ در عروه وثقی عفو و امان ایشان زده
سعادت زمین بوس حاصل نمایم و در شتابد خسرو جرم بخش از آتش غضب او را با سعادت دارالخلافه معروف
داشته که از برای آن کار روزی نفیس قرار بود و در آن روز با پنج سوار تا در حصار براند و در کلات را
بجانب تنگ و تاریک در دره چون کف مانند سراچه خواطر شتابان و شتابان تاریک و چون علی بیک را
معلوم شد که آنحضرت با معدودی چند تشریف آورده خشت طینت و شرارت طبیعت او را برانداخت
که جمعی را در کمینگاه نشانده تا فرصت غنیمت دانسته مکری و دغدغه اندیشند و بذات کامل الصفات که در حفظ
و حمایت ملک منان باشد آسیبی رسانند حضرت صاحبقرانی دولت یار زمانه دو گرز دراز در دروازه
توقف فرموده و آن بی عقل بیمروت بقبول خود وفا نمود و بیرون نیامد و آنحضرت مراجعت فرموده
مهمیز کار ساز پر ذلت در پیش دیده بدانشان فرو نشست تا در ضمان سلامت و عافیت بمنزل خجسته
فرود آمد و چون حضرت صاحبقرانی بر آن بیشه بدنفس علی بیک جوانی قربانی و قوف یافت آتش خشم
و غضب او شعله گشت و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که لشکر قیامت اثر در دامنه کوه دیگر نهند
و شعار قیامت صادر شد که جمعی از مردم تکریت و فوجی از اهل بدخشان که در رفتن کوه تنگ دری از
ایشان بسبزه می آمد بیاد برآیند مولد و بیاده دل بر شمشیر خلوه نهاده از خاک خویش در حرکت آمدند و بیاده گان تکریت

و بدخشان هم در آن شب آثار جرات و جلادت ظاهر ساخته بکوه برآمدند و سنگران و صحرا نشینان
بقمع جبل طایفه از آنها در آن سپاه نصرت نشان برخورده و تغیر کشیده بدروازه رسیدند و
آنشبوریها در دامنه کوه ممزوج و دیگر سر داران دشمنان از مقابل خود در آمده بیالای کوه برآمدند و بنیر خشم
و هراس یاری پیش رفته در کمین ایستاده بودند که دشمنان مغرور شده حضرت صاحبقرانی طایفه از
پردلان را بمدد عمر عباس و بنیر فرستاده از جانبین جنگ کردند و بعد از کشش و کوشش الحاصل مغلوب و منکوب
گشته فریاد الامان برآوردند و علی بیک را کاربان دکار با استخوان رسید کس پیش حضرت
صاحبقرانی فرستاده معروض داشت که اگر لشکر فیروزی اثر دست از جنگ باز دارند من فردا بجای انقیاد
و اطاعت پیش آمده عتبه همایون را مقبل لب عبودیت سازم و بیشانی خدمت سکنت بر زمین خدمت
نهم و بر آنمعنی عهد بسته این پیمان را با آن مغلظ موکد گردانید و دیگر روز خدمت شیخ جامی را از ادای جوهر قربانی
با دختر خود که نامزد شاهزاده محمد سلطان بهادر بود بیرون فرستاده و آنشان بزبان عجز و بیچارگی
علی بیک را بعرض رسانیدند بار دیگر حضرت صاحبقرانی عهد و میثاق علی بیک را اعتبار نمود و فرمان
نامه از جنگ گاه باز گشته و آنحضرت بعیش همایون نیز مراجعت نمود در وثاق خجسته فرود آمد و علی بیک را
و شیخ محمد جوانی قربانی در رکاب فرخنده پادشاه کامیاب بلشکر همایون آمد و در روز دیگر حضرت
صاحبقرانی در حفظ و حمایت یزدانی سوار شده تا در دروازه کلات راند و علی بیک طوعا او را
از حصار بیرون آمده بیشانی خراست بر خاک مسکنت نهاده بجان امان طلبید و چون ملتمس او با بجا
مقرون گشت درخواست نمود که امروز دیگر از رکاب نصرت انتساب معاف باشد و فردا
بخدمت شتابد حضرت صاحبقرانی بنظر صفحه مطلوب او نیز رقم اسعاف کشیده از در حصار باز گشت و محفوظ
بنصرت پروردگار در وثاق همایون نزول فرمود و چون روز دولت علی بیک بشب محنت و نیابت
با شب زوال و آفتاب اقبال او بر حد زوال رسیده در جوف لیل برای که لشکر نصرت شعار از آنجا
مانده بودند استرداد کرده دیده و بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار پندار نهاده یاغی شد و لحظه

وکشف وارستگین جزیره دم درکشید حضرت صاحبقران سعادتمند بعد از چهار روز از آنجا متوجه مراودت
نمود و در قصبه قهندز که در آن زمان خراب بود نزول کرده و بقلعه میان کلات و اهوستان بر حسب فرمان
الله دهان لشکریان در تعمیر شهر اهتمام نموده بعد از دو سه شبانه روز از آن کار باز پرداختند و صاحبقران
بکوتوال القلعه شرف شد و جمعی از مردان کار را زر داده در آن روزگار بمصاحبت او معین گشتند و حضرت صاحبقران
امیرزاده را بسر امیر مرید که مرزبان زاده آنحضرت بود با تیغ بها در دو توامان ایشان بمحافظت راههای کلات
باز داشت تا طریق آمد و شد مخالفان مسدود شد

ذکر فتح قلعه ترشیز بسعی ملازمان رکاب سپهر احتشام و آمدن ایلچی و اقارب خلاص شده دودمان مظفری بخدمت

بیک جوغه فرمان چون در زمان
لحد ناکامی راه طی ساخته حضرت صاحبقران مانند بحر امواج در حرکت آمده کمند التفات بر گلشن
ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعه حصین بود و حسین موصلی رئیس و کوتوال آنحصار ملک علاء سربداری
بود که ملک غیاث الدین القلعه را با دو پسر داده بود و فوجی از سربداریان در آنحصار با او بسر میبردند و آنجا
از میان قوم خود بفرمانبرداری حضرت و وفور عبادت و کمال مردانگی و شیوه فرزانگی اشتهار داشتند و از فرط
تدبیر و دوراندیشی القلعه را بذخایر فراوان و اصناف الات حرب و ادوات نبرد مملو و مشحون گردانیده
بودند و آماده جنگ و جدال شده حضرت صاحبقران کسی بسخنان با ملک غیاث الدین گفت که بخاطر آن
نواند و چون توقف شیر ایلی ماند و دوش گرفته ایشان بر آمدن کشتی میکنند ملک در جواب گفت از فرط
عقل و قلت تدبیر بعد از آن ملک غیاث الدین بدر دروازه حصار رفت و هر چند زبان بنصیحت گشاده
مفید نیفتاد و سر بجز ضلالت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحبقران کامکار فرمان داد که جاجرمیان
راهها بریده خندق را از آب پر کردند و نقب چیان بکار خود مشغول شده بها دران جنگ پیش بردند
و استادان ماهر منجنیقها نصب کرده چند روز گرشتهای مردانه بتقدیم رسانیدند و آنوالدر بهادر
آثار رشید و صفات روزگار ظفر بنا و الیخ گشت و بزخم سنگ مراده و منجنیق برج و سور در هم شکست
و سربداریان علامات عجز و انکسار در ظاهر و باطن خویش جای داده دانستند که تیر تقدیر بر هدف

نشیوان

نشیوان کرد و در اسباب حادثه را بگشت کل سد و دمنه ان ساخت الدجوم دست
تضرع بدامن استیمان زده بجان امان خواستند حضرت صاحبقران رقم عفو خاص بر عثرات ایشان
کشیده هجر مازار بلطف و احسان خویش بوند داده و سربداریان از قلعه ترشیز بیرون آمده با حوالی تقبیل عتبه
علیا مفتخر و سرافراز گشتند حضرت صاحبقران چون در ناصیه ایشان آثار عبادت و جوارح مشاهده
فرمود و جمیع را بتربیت و نوازش مخصوص ساخته و بالغامات و سیورغامات نوازشها فرمانداد تا مخالفان
دشمنان متوجه دیار ما وراء النهر گردند و بصیانت و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند و چون
سربداریان باخانه کوچ کرده متوجه الغوب گشتند و دار ردکی ولایت ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بمبارک
تولین یافت و مقارن اینحال عمر شاه از قبل والی شیراز شاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار
تمام داشت با تحف و هدایا سر بر آستانه رسید و بوسیله مقربان و خواص تبرکات گذرانید و بجنب
نیز مشتمل بر اظهار یکجهتی و رسوخ قواعد اخلاص و دلخواهی بعرض رسانیده بود و انواع عنایت و مبرات
اختصاص یافت و حضرت صاحبقران در جواب مکتوب نامه نوشت مبنی بر وفور عاطفت و مزید محبت و شفقت
از ملازمان پایه سریر اعلا را با موفقات که لایق سلاطین و ذوی الاقتدار باشد مصحوب عمر شاه گردانید
قدمش را خوشدل و شادکام بجانب فارس گسیل کرد و یکی از زبده نشینان دودمان مظفری را همراه فرمود
سعادتمند امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر جوانشکار نخجوانی

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بسمت ترشیز لعرب دیار مازندران و رحلت آنحضرت از آنجا بجانب دامغان

بعد از فتح قلعه ترشیز حضرت
صاحبقران کردون سریر تسخیر مازندران را وجهه همت ساخته بآنجانب روان شد
و از راه رودکه که مشتمل بود صاحب عرب جنگ فلوش گشت و امیر ولی حاکم مازندران از استماع
اخبار پریشان و پیمان شد و از خواص خویش امیر حاجی و طایفه دیگر با توزنامای اسب و قطار رای شتر و اطاق
اقمشه و ظرایف اشیا بدرگاه گیتی پناه روان ساخت و زبان استکانت عرضه داشت که اگر این
نوبت ملازمان شده سلطنت مرحمت فرمایند تا بندگی از سر عصیان خاطر قدم در سلک طریق رشاد

وسداد نهاده بخدمت ایشان فرستند ایشان مبادرت نماید و مدت الحیات کمر اخلاص بر میان زنند و بنیاد
نیکو بتقدیم رساند از کرم بیدریغ پادشاهانه بعید و بدیع نباشد بخدمت رقم اسعاف و انجاح بجهت ملتمس او کشیده
از موضعی که رسیده لوحشان برتافت و از راه مسلمانان و جرمقان عبور فرمود و امیر عزالدین راه آن مرز
آمد و در این اوقات خبر مصادفات و مصاحبت و توسل حسن بیک جوبانی با امیر شیخ علی بهادر بر
رای عالم آرای گشت مجمل آنکه بعد از توجه رایات نصرت آیات بجانب مازندران امیر شیخ علی بهادر
بتحقیق مرزهای کوه کلات کرده پاتی چند از خواص ملازمان خویش بشیخ یوسف امیرزاده علی پسر امیر مؤید که با قوتی
بر حسب فرمان شهریار باستحقاق می قطعت طرق و مجاری کلات مستمر و بیالدکا کوه برآمده و در تا بر کوه
راه قطع کرده بگریختند باز خورده دشمنان را بخیال اطلاع یافته و شیخ علی بهادر تا نیز در ترکش داشت ترک
جنگ نکرده دست از قلعه بکان باز نداشت و چون جمعی از مردم تهی گشت و امید بهی و انتظام نماند
ناچار در مقام تسلیم آمده و او را با چند نفر گرفته بقلعه در آوردند و علی بیک اقدام او بنشاط نموده شادی کرد
و در اعزاز و اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی غایت مبالغه بجای آورد و فرمود تا از برای او خرگاهی ترتیب
دادند و شروط ضیافت مرعی داشته حکم کرد تا مجدد رعایت خاطر جهانی چنان هر روز شیلان پیش او کشیدند و
طرح مجالست و مصاحبت انداخته مدتش را تمتع کنان خویش ساخته و در آن تابستان مرغ جان
در حصار کلات آشیانه بسیاری از سنگان قلعه قدم بدرد و از عدم نهاده و بیخبر از تسخیر قلعه
بخشاد بانشاد فتند پاک اعتقاد مهجور زیدند و چون جنگ و دادگان مضرب خیام پادشاهی گشت
گشت امیر شیخ علی بهادر بارودی همایون پیوسته احوال علی بیک و ارباب حصار و عجز و بیچارگی اهل
و حصار بعرض صاحبقران کامکار رسانیده و در آن وقت کرد که خون علی بیک بیخ سیات آن
نگردد و چون ملتمس شیخ علی بهادر بشرف اجابت اقتران یافت علی بیک را با تیغ و کفن بیارگاه فلک
اشتباه رسانید و مراسم خسروانه کنان که نشته را بخشیده بمضمون کلمه الاخی لله بذکر عمل نموده اما فرمان
قضا جریان بنفاذ پیوست که علی بیک و سایر امرا جوبانی قربانی ما با کرج و متعلقان بسمرقند برند و منشور حکومت

هراة را باسم عوزی پسر ملک غیاث الدین قلمی شده ترتیب فرموده ملک نیز متوجه ماوراء النهر
گشت و از غایت شقاوت در راه بر موکب آمد اقدام نموده که قصد مخیمان شد که او را بند کرده بسمرقند برند
و پسرانش تیربان لوسون و طوبی ماوراء النهر فرستادند و امیر که تیمور که بدار الملک سمرقند بود
بدستور معهود بر جواده علی مؤید قرار گرفت و چون حضرت صاحبقران بمستقر سلطنت نزول اقبال فرمود
ملک غیاث الدین پیر علی بیک را با پسر بزرگترش بر محمد در سمرقند موقوف داشت و علی بیک جوبانی
قربانی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر عوزی بن ملک غیاث الدین را بند کرده با بندگان ایشان
را ده جریده فرستاد **ذکر فتنه عوزیان در هرات و شغل مغلان در ماوراء النهر و شرح دیگر علامات**
اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و برادرش در زمان حکومت ملک معز الدین حسین و پسر او ملک
غیاث الدین پیر علی در حال فلاکت و بیاستیاری روی شب می آوردند و شبی بروز می رسانیدند
و از زمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان حضرت علیا در آمده ایشان تظلم نموده و در پایه سریر خلافت
مصیر عرضه داشتند که بندگان اعلام ملک حسین ایم و خدمتش تمام املاک و اسباب پدران ما
متصرف شده ملک غیاث الدین نیز همان مرعی داشت و اکنون مأمول آنست که بمیمن التفات
پادشاه عدالت شعار حق در مرکز خود قرار گیرد حضرت صاحبقران کامکار بر آن مرحمت بر احوال
ایشان انداخته حکومت عوزی بملک محمد که برادر بزرگتر او بود ارزانی داشت و ملک غیاث الدین
خدمتش را بند کرده و بمال بران گذشته از عتاب بجنبهات حضرت صاحبقرانی خلاص یافت و مطلق
العنان شد و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که حضرت علی قاقان در ماوراء النهر و امیرزاده
میرانشاه در مرغاب بیخ دو یکن رایت مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب عوزیان با الاغیه از
ارباب حیل و عزوز روی شقاوت به بیان عنایت نهاده و از روغات آن جوانب و جهارت
نماند نشیده و با عوزیان بیعانت مزید برات گشتند و ابو سعید اسپید با ایشان همرهت و چون بشهر
رسیدند جمعی کثیر از اراذل و اوباش با ایشان ملحق شدند و در اردوی و مقتدان و ذکران امرا که همه ثقات

هزاری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند و غوریان دست بفتنه و فساد برآوردند
و چند خروار هزیمت علی اسد که از جنگ بیتیان و دروازه فیروز اماده بود بدر قلعه رسانیده آتش در آن زدند اگر
توهم نموده خود را از بارو بزیر انداختند تا جان بسلامت بیرون بردند فایده نبخشید او و غوریان بیرحم
بکشتن کجیکان آغاز کردند اهل صلاح و ارباب علایم و جمعی که از حزم بهره داشتند در کوشها خزیدند و در
تحیر و دهشت خواطر شده در علایم الترس پا بمسجد نفس نمی بردند و چون خبر این واقعه بامیرزاده میرانشاه رسید امیر
حاجی سیف الدین و امیر اقبوقا با فوجی از سپاه بنصرت اشار بسبیل تعجیل نامزد هرات فرمود و خود
نیز از عقب با لشکر در حرکت آمد امرا چون بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقاتله و مقابله پیش رفتند
سر در کوچه خیابان فریقین را اتفاق دست داد و جوانان جانبین در قتال و جدال دقیقه مهمل نگذاشتند
و آخر الامر بفر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی شکست بر غوریان افتاده جمعی کثیر از
اتفاقیه بقتل آمدند و بقیة السیف بشهر گریخته در خلست لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده میرانشاه
از عقب سپاه ظفر پناه در کشش تقصیر نکردند برای اعتبار از رؤس کشتگان چند منار برآوردند
و چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع علیه رسید فرمانداد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد که در سمر
قند محبوس بودند و امیر غوری و علی بیک جوانی قربانی را امیرزاده عمر شیخ در اندخان مقید بسلسله مقید
نگاه میداشت بیاساق رسانیدند و در سنه خمس و سبعمائه موسم محرم حضرت صاحبقرانی قلعه
اقالیدر بعد از محاصره روزه از این مرحله فانی بسرای جاودانی رحلت نمود و بعد از روزی چند خواهر بزرگ آنحضرت
قتلغ ترکان آغا که خواتونی خیره عاقله بود و بکمال عقل و زیرکیات و صفات آراسته دهی حق را بسبب
اجابت کفت و آنحضرت را در جوار مزار خاص الله ابن عم خیر الناس صلعم دفن کردند و بیکه نزدیک روح
اسانوی عظمی فواضل صدقات بر ارباب احتیاج و فقرا مبذول داشته بواسطه احزان و ملالی که از فقا
رقت ایشان روی نموده بود از خدمات و نوحه اعزاز فرمود و چون امرا و ملک و دولت نزدیک مادر شهید
که احتمال پذیرد ارباب علایم و اکابر سمرقند وظایف موعظه و نصیحت بتقدیم رسانیده آنحضرت بر آن اشفاق بر ضبط

سمرقند انداخت و نخست امیرزاده علی را با لشکری فراوان برفع قمع قرالدین که خمیر مایه سپاه جنبه
بود نامزد فرمود و نفس همایون متوجه حفظ دلکش گشت و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد
قوم هرین که از حزم بهره نداشتند فرصت غنیمت شمرده آنچه در اعراق او یافتند بباد غارت و تاراج
دادند امیرزاده علی بجانب شکسته خاطر بازگشته باردوی اقبال پیوست و حضرت صاحبقرانی امیر شیخ علی بهادر و سیف
الملوک پسر امیر حاجی سیف الدین و انکش و ارغون و اشتاجی با فوجی از لشکریان بدفع بایان جنبه فرستاد
و بعد از چند روزی که از ایشان خبری نیامد امیر جهانشاه جاگو و امیر یوغا و شمس الدین پسر اوجی قراجهادر
و صاین تمور با دو هزار سوار جرار بحسب فرمان حضرت صاحبقران کامکار از عقب و بجانب روان گشتند
و امرا سابق قوم هرین را در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اهل و عیال آن
جماعت را باسیری گرفته و احمال و اثقال آن قوم را غارت کرده متوجه سمرقند شدند و در اثنای سیر با امیر جهانشاه
و دیگر سرداران که از عقب میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهانشاه مامور بود که در طلب
قرالدین سعی نماید تا زمانی که مظفر باشد از عقب او شتابد جمیع ایشان را باز گردانیده و از آب گول گذشته
تا کولو باتفاق رفتند و چون از وی خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و همانا
دلها و سینه‌ها خاص حضرت باشد

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بممالک ایران و منهزم شدن آنحضرت از آنجا بطرف سبزوار و فتح قلعه سبزوار

حضرت صاحبقران ظفر قرین در بهار
سال مذکور لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر مازندران از معبر ترمد بگذشت
و چون کنار آب سرخاب مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت امیر جاگو که بحسب فرمان کامکار
کامبستان اشتغال مینمود از عقب رسیده بسعادت لبسا طالبوس سرافراز شده بعد از عرض مهمات
مملکت آنحضرت سرحیت بافته بجانب دامغان که موسوم بادلو دشتافت و در اثنای راه خبر رسید که تو
من گوهری نکو در سلک عصمت افراخته بای در بادیه غوایت و ضلالت نهاده است و همچنین
بمسامع علیه رسانیدند که شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقران او را در سبزوار بلند مرتبه گردانیده

بود بر کفران نعمت اقدام نموده وارد دخمه انجا تابان بها دررا کشته است وچون امیرزاده میرانشاه
بران حال اطلاع یافت امیر اقبو فارد با طایفه ارزد ایران نامدار بجانب سبزوار روان ساخته است
وامیر حاجی سیف الدین وامیر اقبو فا بمحاصره او اشتغال بنماید ودراین اثنا مخالفت ارباب سیستان نیز مسموع
حضرت صاحبقران گشت وانحضرت امیر شیخ علی واوج قرابها دررا با سپاهی آراسته بجانب امیر ولی
فرستاده تا دربرابر او بنشینند وهیچ نگذارد که از مقام خود جنبش آید دردی توجه بجانب سیستان نهاده وچون
بهرات نزول فرمود بنا بر اتفاق که مردم انجا با خوزبان نموده بودند مال امانی بر ایشان حواله رفت
ورایات نصرت آیات بطرف سبزوار در حرکت آمد ولشکریان حصار مدبرانا دوراهی حصر کرده
وحصار را نقب زده دیواری عظیم بیفتاد وشیخ یحیی وزیر که بر سر نقب چنان ایستاده
میسر وبا طایفه دیگر در زیر دیوار مانده هلاک شدند ودو هزار کس از قلعه بیرون آورده
بر بالای یکدیگر نهادند وبطل خشت استوار ساخته منار ساختند تا اسباب رد دیگر سرکشان وشوریدگان
باشد وانکه ایشان مردم فتاک بیباک بسی خرابه ویرانه در خراسان واقع شد تخصیص در هرات
وسبزوار واردوهای بیچاره در زیر چوب انشکنجه هلاک شدند وکثرت مردگان بجائی رسید که زندگانی
مجال تجهیز وتکفین نماند ومسلمانان از زاد وطن خود جلا نموده بکثرت عزت مستند گشتند واز غربا
واطفال واخوان جدا ماندند وچون خاطر حضرت جنود جهانگیر از قلعه سبزوار فراغت یافت طایفه ارزوان
شمشیر زن نیز گذارده بجانب سیستان بر سبیل مغلوبی روان گردانید وخود از عقب ایشان
متوجه شده وشاه جلال الدین فرانتار را که دران اوان حکومت هرات با او رسیده بود
بقدم شکوهی وشکوهی که بیرون آمد وباکرام واعزاز سرافراز شده در سلک سایر بندگان انخراط یافت
آثار بقایا اما نموده سرکشی آغاز کردند وسپاه ظفر انتساب بموجب فرموده انوار دین را بغارت بردند
وانحضرت با دلاوران جوشن پوش کهسار دره رسیده چوب در پیوستند ودر هر روز تلو
در تحت تصرف ملازمان حضرت علیا درآمد ودراین اثنا بیخبر از کس از منهوران سیستان بیش آمده

کاربه

محاربه عظیم واقع شد وبعضی از مخالفان کشته شده وبرخی روی بفرار نهادند وچون سیستان از غبار سم سمند
بادپای ملازمان رکاب فلک فرسای عطارد سای آغاز نهاد ودیدبان نزدیک رسیدند حضرت صاحبقران
بیالای پشته برآمده وشاه شاهان تاج الدین کاهی وصبی او پیش قطب الدین رسیده بعز زمین بوس سر
افراز گشتند ودر باب مصالحه مبالغه کرده اظهار خدمتکاری بجای آوردند وصنوف نوازش اختصاص یافته
انحضرت بایشان بکامیابی مشغول بود کناره بستانیان آراسته وسلطان بعزم جنگ وپیکار پیاده
وسوار تاختند حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار دیگر کاه بازداشت وفرمانداد تا امیر خضر سلطان
شاه با فرزند اندک پیش رود در حمله اول بطریق مکر وفریب روی بازپس نهند وادبموجب فرموده
مخالفان از عقب ایشان روان شدند واندک هزار مرد از کمینگاه بیرون آمدند وبر یکدیگر حمله آورده آتش
حرب زبانه بفلک تیرگی کشید وپیادگان سیستان بزخم خنجر آب سیاه بر مردم ساختند وبعضی
بر خاک هلاک انداختند وسپاه منصور بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان برآورده وادبار
وبرداشتند وچون زنان لباس ماتم زنان در بر کرده هر دو دست از خون بخفتن بازداشتند
در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر شهسوار میدان اهلاک بعزم تسخیر ملک بیرون از کمینگاه افق بیرون
تاخته حضرت صاحبقران فلک اقتدار بر توالنفات بر ساحت سپاه نصرت شعار انداخت وقلعه
بوشنگ حرز از زمین داد وجمعیه دیگر را بوجود همایون امیرزاده میرانشاه زیب وزینت بخشید وامیر
حاجی سیف الدین واقبو فا بها دررا با دیگر سرداران ملازم او گردانید وتیمور وامیر خدا داد وامیر
امیر سارو با لشکر فیاست از اطراف وجوانب حصار را احاطه کرده در غایت عزم راسخ داشتند
در پیش خود خندق کنده در کنار ان سپاه داشتند وچون شب درآمد دو هزار کس که هر یک خیال آتشی
در دماغ داشتند از شهر بعزم شبخون بیرون آمدند امیر حسن الدین عباسی وبرادرش خواجه که برابر ایشان
ایستاده بودند قتال نمودند تا اقوام از خندق گذشته بمیان اردو درآمدند وبدست جسارت اسب
وشتری چند نقب وضایع ساختند وبعد از ان سپاه نصرت نشان از اطراف وجوانب یزیاران کردند

دار کرد دشمنان را بر خاک هلاک و بوار انداختند و دیگران راه فرار پیش گرفته بشهر در آمدند و در دروازه
مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور پای در میدان نهاده دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند و امیرزاده
علاء الدین امیر حمزه با پانصد سوار بر جایی که در برابر ایشان بودند حمله کردند و مجموع را بدروازه راندند و از طرف ایشان
بشهر رفتند و شهریان راه داده او را با پانصد کس در میان گرفتند و محاربه مردی نمود که داستان
بوردستان و سام نریمان بر طاق نسیان ماند و سپاه ظفر قرین دست از جان شیرین شسته در مقام
سرباری آمدند و زاد بیرون شدند و باقی دل بر مرگ نهادند و در آن حال اقبال رهبر و یاور با هزار سوار
نامدار که اکثر رستم و سفندیار زنده بودند عاشر بندگی کاری ایشان میکرفتند بجانب شهر شتافت
و محافظان دروازه راه بستان در آمدند و جمعی که راه بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر مقهور کرده
پراکنده و متفرق گردانیدند و امیرزاده با قوشون خود از آن مهلکه بسلامت بیرون آمده بمرکب همایون
ملحق گشتند و چون شاه قطب الدین دانست که بیارای قدرت و توان سر پنجه شیر ژیان بر شیران
تافت از حصار بیرون آمده روی عجز و استکانت بر خاک ساحت بارگاه گردون اساس نهاده
مراحم پادشاهانه و ذیل عفو بر جرایم او پوشانیده کمال امان داد و در زمانی که حضرت صاحبقران
با پانزده کس بوجیه و جوشن شخص جوانان رعیت قریب هزار کس از رجال باکان سیستان جمع با تیر و کمان
دست بکمند گرفته از نابرد بر آمدند و از راه جسارت جسارت نموده با وجود آنکه شاه قطب الدین
ایشان در ملازمت پایه سریر اعلی بود روی بمعسکر همایون نهادند حضرت صاحبقران که آن حال مشاهده
فرمود جهت لشکر عنان بجانب قول معطوف ساخت بیاوکان سیستان تیرباران کردند
و رخی بر یکران شهسوار بارگاه سران رسیده حضرت صاحبقران سعادتمند چون بمنزل جنت آشیان رسید
فرمان داد تا شاه قطب الدین را بند کرده لشکر مرتب کرده حرکت کرد بخلص همایون بعزم دفع مخالفان
در میدان رود و امیرزاده دست در عنان موکب همایون زده عرضه داشتند که سالهای سال
که چون اقبال بندگان از سلطنت سحاب انعام حضرت صاحبقران تازه و بارانست و تا کجا از ما زنده
باشند

باشد چگونه رخصت دهد که پادشاه هفت کشور قدم همایون در محل خطر نهد آنحضرت در خواست بندگان
قبول نشنیده امرا و بهادران از زمین دلیرانه بیکار رفته بود و زخم شمشیر و تیر و نیزه اکثر آن بادپیمایان را
بر خاک هلاکت و حرمان انداختند و آنانکه از ایشان جسته و مجروح از معرکه بشهر در رفتند و دروازه
بسته تصور کردند که سد حوادث را بگشت کل باز توان داشت و لشکر منصوره بتعجیل بر آن دروازه
صدمات ایشان رخنها پدید آمد شهر را سخت ساخته و دیوار بلند داشتند و منازل و مساکن شهر بستانرا
با دوای نزاع و نزع گردانیدند هر کس از آن بیابان که در آن بلده باشند بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران
مکارم نقل احوال شاه آنده یار امر فرمود و حکومت سیستان را بتوابع ایشان ارزانی داشت شاه قطب الدین
در دسا دانه یار را بشهر فرستاد و فرمود تا علما و صلحای سیستان را گوی بیاند بفراه بردند و چون خاطر همایون
حضرت صاحبقران از این امور فراغت یافت متوجه بست شد و در راه در زمان رکاب شهر یار آفاق
حصار سخت ساختند و چون برکنار آب هیرمند نزول فرمود از حضرت لشکریان نصرت شعار رایت
استقامت افتاده و مقاتل از هم ریخته خراب شد و در آیت نصرت آیت از قلعه در حرکت آمده و در این اثنا
بسمع علیه رسانیدند که قومن نکودری بجانب کنج دیگران رفته است حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت
آگاه بود امیرزاده میرانشاه را رفیع قومن نامزد فرمود و امیر که بر شیر بهرام که بقهر مصاحبت آنحضرت فایز شده بود
با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرا نامدار در ملازمت شاهزاده روان داشت و ایشان روز و شب
از حرکت نیاسودند و در جلگه قرن توقن چشم در رسیدند و قومن سوار شده و صف آراسته در مقابل لشکر
منصوره آمد حاجی سیف الدین بنا بر حق محبت قدیم و ملازمت کبر سن قومن بزبان حرمت آواز برکشیده
نزد او پیش کرم نمود و از راه خیر اندیشی گفت که بیدفرخ و کاشی بیارگاه فلک اشتباه باید رفت که خیر
و خوبی شامل حال تو خواهد شد و چون بیک اجل الطیب در رسید بود سخن ناصح مشفق بسمع رضا اصغا نکرد
و در حلقه تخت سرش از تن جدا کرده بیارگاه گیتی پناه فرستاد و حضرت صاحبقران ظفر قرین بیالای آب
مرغ روان شد و در این اثنا آن ملک مقتول که در این مصاف امیر حسین و آنحضرت تیری بر دست

آنحضرت رفته بود باتحف و هدایا بشرف ملازمت دریافت و حضرت صاحبقران بمیمنه چشم بر روی
انداخت او را نشناخت و چون از مجلس اشرف اعلا بیرون رفت از موقف جلال فرمان داد
الامتثال صدور یافت که ملازمان او را تیرباران کنند ع آن کنند را این عقوبت همچنان بسیار نیست
و در اثنای یورش قلعه تمقور و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقران درآمد و در خلال این
احوال خبر رسید که ارزاق تومن سه هزار کس که از خدای عز و علا را بشناختند و بنبوت ختمی پناه صلعم
ایمان دارند در قلعه جمع شده اند و مسلمانان را ضرر میرسانند صاحبقران پاک اعتقاد دفع شر اهل فساد را
بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته لشکر بانصوب کشید و سپاه منصور بیک درانداخته گرد
کوشهای مرورا نمودند و حصار را تخریب کرده یعنی از تمردان و ارباب عصیان را از کوه بزیر انداخته و بر خاک
کردن زده آن سرزمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از فتح عنان عزیمت بجانب
دمنه تافته شد و در آنجا مردم بقاعی تجمعی نموده بودند و رایت شور و شر برافراخته جماعتی از آن سپاه ظفر
پناه در محاصره انحصار نیز ثابت جد و جهد مبذول داشته بنیروی دولت حضرت صاحبقران قلعه را گشودند
و تیغ در مخالفان نهاده از سرای کشتگان منارها برآوردند و پیش از این اوقاتیان از تخت سلیمان
بیاید سر بر اعلا فرستاده اند را افتاده کرده بودند و از دخه طلب داشته در این اوان خبر رسید که تکلو
قدم از طریق سطاعت بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بانطرف انعطاف
داده در هماز روز که بر ظاهر قلعه نزول فرمود اشارت کرد که رزم از ماهان بیل تکن شیر شکار مرتکب
رزم و پیکار شدند و قتال صعب روی نمود امیرزاده علا و الکو تیمور و طایفه دیگر از آنها در آن ماجرا
مجروح گشتند و دیگر شاهزادگان بور و ایلتی بقتل آمد و چون اقتیسور بهادر و بهادر کشاد دو دفعه در حال
این مشارکت قدم استقامت در ثبات خرام نگذاشتند حضرت صاحبقران خدمتش را دوازده در پیش خود باز داشته
بود تا سیبی بآن نرسد و چون خبر رزم امرا باو رسید آتش غیرت او اشتعال یافته آب در چشم او در آورده
و از آن زده و حضرت جنگ طلبید اما عنان بنشاط و آتش حرب و جدال بنوعی افروخته گشت که از باد حمله

مخالفان بسیاری از نوشونات مرکز خود خالی گذاشته بکمر مضمار اختیاری که پای او متزلزل شده
دگر، ماند بر جای خود ثابت قدم بایستاد و حضرت صاحبقران فلک شکوه فرماندار تا جمعی از امرا حمله کرده
آن گروه را بر جای باز داشتند و عبد خواجه که در صفوف بود در این معرکه کین کرده چون دشمنان
بر روی گذاردند فتا بگیرا از این جمله مری گرفته از اسب فرو کشید و سرش از بدن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران
آورد و چون در آوردن کوه کی چنین جانفشانی بظهور رسانید از آنحضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفر
مآل از اطراف و جوانب روی باعدا نهاده و بر دو آنکی و قتال دادند و ایشان را منکوب و مقهور
گردانیدند و قلعه را در تحت تصرف درآوردند و هر کرا در انحصار یافتند بر هزار جات قوشون تقسیم
نمودند و بیاسا رسانیدند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقران بفیروزی دولت روز افزون از رقم اولاد
فاتحان بدین فراغت عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش از آن امیر جهانشاه و اسکندر شیخی و دیگر
بهادران بر حسب فرمان بانطرف رفته بودند و سه دار الخلافه را تسخیر و مغلول بارد و اعلام فرستاده و در
در این اوان قندهار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت و حضرت صاحبقران گردون اقتدار امیر جهانشاه جاگیر
بصنوف نوازش و عطا اختصاص داده و قدغن با سپاهی تسخیر قلعه کلات که از زمان قلاع ایران تا
فرموده و او متوجه و کلات شده و آنجا را بقهر و قسر بگرفت و قتل و غارت کرده در رمضان تا شید و اقبال
مراجعت نمود و باردوی همایون پیوسته مجدد البنایات خسروانه سرافراز گشت و در خلال این احوال
امیرزاده میرانشاه از زاد حصار و باطلاق نخود رسید بعزم دستبوس حضرت صاحبقران استعداد یافت
و چون در تمام ناحیه سیستان و زابلستان از ارباب شقاق و عناد کسی نماند شهر بار آفاق عنان
عزیمت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل در دار السلطنه سمرقند
نزول اجلال فرمود و چون مدت سه ماه بعیش و طرب و شادمانی بگذرانید بار دیگر در عیش تسخیر
مازندران از خاطر خطیرش سر برزد **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم والی**
ولایت مازندران ۲ سابقا رقمزده کلک بیان گشت که امیر ولی و ولی مازندران

وعده داده بود که متوجه استان بلند مکان حضرت صاحبقران گیتی ستان شرف پابوس دریابد
و چون بقول خویش وفا ننمود آنحضرت را این معنی بر خاطر همایون گران آمده با حصار لشکر نصرت شعار
فرماندار و از سمرقند گذشته ییلاق را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روز آنجا توقف فرمود تا مسار کردن
باقی جمع گشتند و در این اوقات ایلچیان که جهت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شیخ علی جلایر
امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند و آنحضرت مطلع مرتبت را بعزت نام بقیة الاسلام بلخ رسانیده
و ملازمان رکاب فلک فرسای بترتیب اسباب طوی قیام نموده چند روز در آنمقام بعیش افزای طوی
و سرور گذرانیدند و از جمله ایلچیان حاجی خواجه که آن مسافت بقدم ادب نپیموده بود و پای از حد خود بیرون
نهاده بسیاسا رسانیدند آری هر که در خدمت ملوک و سلاطین چشم را از خیانت پاک ندارد در اندک
مدت جزا و سزای او کمتر از این نباشد مالجمله چون آنحضرت صاحبقران کامکار از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده
بسرقند رسید محمد علیا خانزاده حرم محترم شاهزاده میرانشاه از هرات استقبال نموده فرزند ارجمند خود
امیرزاده خلیل سلطان که دو ساله بود همراه داشت و بالوی عظمی سرایملک خانم خانزاده طوی داد
و خانزاده بهرات مراجعت کرده سرایملک خانم امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برده
و هیچکس از حرم این بغیر از توقان آقا در اردوی همایون نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه یاد راه آن
شدند حضرت صاحبقران از قرقاب نهضت کرده از زاه برکه تاش بسمرقند رفت و از آنجا روان
شده و از آبهای گذشته بمرغزار خیام سپاه نصرت انتظام گشت و در آنجا بسمع اشرف اعلا رسید که امیر
امیرزاده کوتوال حصار درون قلعه را مسخر گردانیده با جمعی در آنموضع مستحکم گشته آماده جنگ و پیکار است
و شیخ علی بهادر و سوتلک و بیتر و دیگر سرداران که پیشتر رفته بودند در موضع کاه کوش بعد از اول امیرزاده
رسیده جنگ آغاز کردند و بیتر پای ثبات و جلادت پیش نهاده حمله آورد و دشمن از شغال
تیری بر دهان او زد که دو دندانش بشکست و از جانب حلق او بیرون رفت و او بعد از آن بیرون آمد
و تمامی جنس ایل متوجه دشمن گشته هیاهوی سرنای زدن جلا ساخت و مخالفان منهزم شده و بیتر اشتر را بر

در زیر سم سمند حضرت صاحبقران افکند و آنحضرت شرف احاد ارزانی داشته موضع کاه کوش
سیورغال او گردانید در آیت نصرت شعار در حرکت آمده بظاهر قلعه و ازدن نزول فرمود لشکر حصار را
در میان گرفتند و جنگ در انداختند و یک روز کمند تسخیر بر گلنگر آن افکندند و کوتوال قلعه را با هر که
در قلعه یافتند بیاسا رسانیدند و حضرت صاحبقران از ازدن نهضت نموده و از آنجا بسمرقند فرمود
و از آب جرجان گذشته در سمان فرود آمده و امیر حسب فرمان از امرا و هزاره و صده و مرتبه و حسب الاوامر
صد در یافت که بر جوجه ایل بستند و هر روز مقدار نیم فرسنگ کوچ واقع میشد زیرا که در میان چغتای و جنبه
بریده راه بدید نیامدند و فراول از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و در آن معارک حاجی خواجه
بیوری و قشیمور بهادر در پیش شیخ تیمور جنگهای مردانه کردند و مدت نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال
میان قراولان بدین منوال گذران بود و در روز مخیم امیرزاده با جمیع لشکر استرآباد مانند برق و باد در حرکت آمده
پای جلادت پیش نهاده و بقدر قوت و توانائی سعی و کوشش نموده و چون سعادت اقبال همعنان سپاه
نصرت مآل بود بر جلادت جنبهاد او فایده مترتب نگشت چه غالب دفاع شکسته و پریشان خاطر بازگشت
و لشکر نصرت قرین لجام زیر دریا او ماندند و بسیاری از آنها زنده را بضرب تیغ نیز از پشت زین بر زمین
انداختند و بعد از فرار امیرزاده حضرت صاحبقران که از عالم مخ و شهرستان دارالامن حقلی و ذهبی و اقرار
فرماندار تا امرا توقان در ساه و قشون خاطر بضبط و استحکام جای خویش در پیش متحدة فرزند و از جنبها
فصیلها مرتب داشته در آخر روز بادشاه صاحب ایقان بسعادت علم توفیق ارتباط روز افزون
قشون اختیار فرموده در کنگاه بازداشت و چون صفات روز را مانند باطن دشمنان خرد کاه مظلم
و تاریک گشت امیرزاده و مازندرانیان و دیگر سرداران همعنان عزم و دیدار از حصار بیرون آمده تعزیم شبخون روان شده
در سحرگاه یکبار اردوی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه رسید و دیگر مازندرانیان حمله کرده هجوم آنجا
که مرتب داده بودند بضرب شمشیر و اهل سنان بیهنه آنجا شدند و جمعی کثیر از لشکریان امیرزاده در خندق بر گرفتار
افتادند و در آن شب چون آنکه امیرزاده میرانشاه بعیش خویش متوجه مازندران گشت و فرماندار تا سپاه اطراف

تیرباران کردند و سفارن انجمال آن سه فوشون که در کمینگاه نشسته بودند از محل خود در حرکت آمده
بر دشمنان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتشبار بادبیان خاکسار را متفرق ساختند و امیر ولی پیش از آن
فرمود، بود که در آن تراز، چاه بسیار کنند، سیخها را تعبیه کرده و آب در چاهها سرد دارد، و سیخها پرده خود
و در خلعت لیل مانند، ایشان از خوف سپاه منصور، روی گردانیده اکثر ایشان در چاه بوار افتاده و
هلاک شدند و مضمون من تحفر بئرا لاخیه وقع فیها بوضوح پیوست و این واقعه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمائه
روی نمود با آنکه خوف و رعب بر عنصر امیر ولی مستولی شده در همان شب با اندک نفری از سپاه و عیال و اطفال
برداشته از راه لشکر بجانب دمغان بر سبیل تعجیل روان شد و کوچ و متعلقان را در قلعه کوه گذاشت
خود بطرف ری توجه نمود حضرت صاحبقران قدر اوجیه و امیر شیخ علی بهادر را با دیگر امرا و ماند در لشکر
جرار به تعاقب وی فرستاد و ایشان در حدود ری سپاه سپاه امیر ولی دیده عدم خوش از بیم خود را در ولایت
رستمدار انداخت و بجانب جبل و کوههای بلند از تعرض و آسیب سپاه نصرت شعار خلاص یافت
حضرت صاحبقران حکومت ولایت استراباد را بر ایلچیان پادشاه پسر طغاتیمور خان که مدتی مدید از حرب
امیر ولی در اطراف و اکناف سرگردان بود ارزانی داشت و در مجلد خاص سمت گذارش یافت که امیر
ولی بر یکی از امرا طغاتیمور خان را

گفتار در ذکر روایات ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی از استراباد و
بری و از آنجا بعهد سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از آن حدود بمشهد مقدس

بعد از آنکه تخت استراباد در تحت تصرف صاحبقران آمد آنحضرت فرمود که امیر اقبوقا داروغه قراجهادر و
اغرق لشکر در مازندران در آنجا باشند و از هیچ یک سه نفر اختیار کرده که از کتاب اشرف اعلی عهد نوشته
و در همان حیات و حساب کردگار سوار شده روی توجه بر بلاد و بلخاه الولایت مغفور السعادت و اقبال
در آمد و از خبر وصول آنحضرت بای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن
اوان در سلطانیه بود متزلزل شده در استحکام قلعه اشید و جمعی از امرا و سمند ارزا با امیر خود اقبوقا داروغه
بگذاشت و خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر عباس بموجب فرموده پادشاه هفت کشور

باشخصت نفر از شیران بیشه و مشتاقان دریای وغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر برف و سرما روی
بسلطانیه آورد و امیر اقبوقا چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند اقبوقا را بر داشته بجانب تبریز شتافتند
و عمر عباس قلعه را ضبط کرده ایلچی را بالاصال این مژده پیش حضرت صاحبقران فرستاد و جمعی که از راه زوال و
اوباش با دزد آمدن سلطان احمد قصد دزدان مال مردم کرده بود گرفتار گشتند و امیر عمر در ضبط
قلعه کوشید، چون کذب آن خبر بوضوح پیوست اکثر آن بلا با کامرا بقتل رسانیده و چون شدت سرما
بنهایت انجامیده موسم حرکت لشکر در سیه حضرت صاحبقران کامکار با سپاهی افزون از حد حساب و شمار
عازم سلطانیه گشت و قاول آنکه از خطه و امرا سلطان اویس بود و بعد از وفات او منزوی شیراز گشته ملازمت
شاه شجاع مینمود و پس از رحلت شاه شجاع در ملازمت پسرش سلطان زین العابدین پسر پیر طلب داشت
و قاول آن مساعل الالهام لدی الله قدام بجانب کرباس کردن اساس نشاط و بنا مصلحت بلند و عطایای
ارجمند اختصاص یافت و آن حضرت ایالت سلطانیه مع مضافات و توابع را با ارزانی داشت و محمد سلطان
شاه با طایفه از لشکر جرار بمدد و مساعدت او باز گذاشت تا باتفاق یکدیگر آنچه توانند از دولت باقی
در حوزه تصرف آورند و چون از این مهم فراغت روی نمود حضرت صاحبقران بسلامت و سعادت
بکوهستان مازندران و ملوک آنجا از عراق دولت پابوس احتراز نموده در موضع حصین متحصن شدند و لشکر
ظفر قرین دست بغارت و تاراج برآورده در هیچ مکان و بیابان نگذاشتند و حشمت فراوان بدست ترکمان
افتاده و چون اندک بازگار در سایه رفته شد رایات فتح آیت بطرف مازندران در حرکت آمده
لشکر آمل و ساری و جبه بهت آن مخصوص عنایت باری گشت و در اثنای این اوقات سید طالب
الدین و سید رضی الدین که حکام آن سرزمین بودند بمتابعت و مطاوعت موفق شده نواب خود را
با نثار و پیشکش بپایه سریر اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه باسم همایونش خواندند
و حضرت صاحبقران سادات عظام را بمراحمت و مصادقت نوازش پادشاه ترغیب و تحریص فرموده بمازندران
مازندران متوجه ساری و آمل گشت و آن نامداران در سمرقند بعشرت و شادمانی بگذرانیدند و در زمستان

در تخیر سرای طرب و شادمانی بسر برده و در آن زمستان قوختنیان ارغاده مدرب بخراف سوخته
قریب صد هزار کس را که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند با دو دارنده هر کس چوبی نژاد دستور
ایشان موسوم به بیک فرادا در سر بدان اصناف مثل داود بیک و جیبه بیک و قراچی و خرم بر تبریز
فرستاد و ایشان با تمامت رسیده آنچه ممکن بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند و چون در آن مقام
بخاطر قاصر رسید که شرح از آنچه در ینبغ از تعلیمات سابق سمت گذارش یافته رقم تخفیف بر تقبیل ایجاب
کشیده اند

ذکر آمدن حضرت صاحبقران کیتی ستان بار دیگر بجانب ایران که مورخان از ایلدرش سال نهصد و شصت و شش

در شهور سنه ثمان و ثمانین و تسعمائه صاحبقران گردون توان در حیطه لوش
ایران از خاطر خطیر سر برزده و باحضار لشکر فیروز و مژده فرمانداد و بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمان
شاه بن امیر داود و بعضی از امرا دیگر بضبط ماوراء النهر تعیین فرموده در ساعتی مسعود سوار شده رو بجانب
ایران نهاد و از جیحون عبور نموده و مسالک و منازل پیموده چون بقیر دزکوه رسید سید غیاث الدین
پسر سید جلال الدین حاکم ساری با لشکر بالمرکب همایون پیوست و پیش از این بسیع اشرف اعلی رسیده
بود که ملک معز الدین حاکم ترکوچک قاصد مجاورزد که از ترکستان میگذشته اندغارت کرده بسیار از مال
ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت انتقام مجاج از وی بکشند و در این اوقات
که قیر دزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای استکشاف احوال ملوک اطراف
فرموده مهمیان ارزیه را نزد ملک معز الدین و حکام ماشایست ادشمه مودن گردانیدند و در حضرت قلعه دزه
مکنون ضمیر انور شده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که نوجیان از هیچه ملغر و دلغر احتیاط برگرفته تا مدارم
رکاب همایون باشند و بعد از آن بطالع سعد و بخت میمون حضرت صاحبقران کامکار بر سمند
بادرفتار سوار شده و اعزاق را گذاشته عازم لرستان گشت و تجمل هر چه تمامتر مراحل طی فرموده چون
بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در آن حوالی روند و قلعه مولم ابادرا که پناهگاه اهل شرق
و فساد بود و متحصن ساخته ویران کردانیدند و اکثر دزدان و اشرار بدست آورده از پای درآوردند

و در آن

و در آن اوان افسیر بهادر در عمر عباس و قدر سلطانشاه مریض گشته از دار فنا بدار بقا پیوستند
و خواجه علاء الدین سربداری را در بعضی از معارک تیری رسیده بعد از مدتی بهمان زخم درگذشت و ملک
هر بدایی را نهایتی است و هر حکمی را زوالی خواهند باید که دل بر حیات دائم ننهند و بقدر میسور از فواضل
صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانند و قدم بر قدم این سعادتمند صاحب قرانی که باعث بر
ترتیب و تنسیق این مقالات شده نادر اجل و آجل سعادت دنیوی و مثوبات اخروی مثال طال در روزگار
ادکرد و باجمله در خلال این احوال بسمع جاه این حضرت صاحبقران بهمال رسید که سلطان احمد جلایر
لشکر جمع آورده از بغداد به تبریز آمده است و آنحضرت امیر زاده میرانشاه را با طایفه از امرای نامدار بر سم منقلای
فرستاد و شیخ علی بهادر را در اعزاق گذاشته خود نیز روان شد سلطان احمد نیز قوت لشکر فیروز از شنیده
و کمر الفرار بر قد ظفر بر میان زده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین امیر حاجی سیف
الدین را با دیگر با امرا و بهادران بنگامی روان فرموده و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند علاء
خدنگش را احوال و انتقال گذاشته جان از آن درد بیرون برد و الیاس پسر شیخ علی بهادر با معدودی
چند از عقب رفته در موضع تنگ زار سلطان احمد را دریافت و با او کرده انبوه بود و حرب صعب روی نمود
الیاس خواجه را زخمی کاری رسیده سلطان احمد از آن معرکه خلاص یافته در فرار پایداری نمود و جراحت
الیاس خواجه بسوء المزاج منجر شده رحمت فراوان کشید اما آخر الامر حق تعالی شفا ارزانی داشته در پایش
اندک نقصانی باقی ماند و در آن یورش در پختنوان خونریزی عظیم واقع شد و مردم بسیار تلف گشته و اندک
جوقاری بیاف معتمد الیه کس که دو بلک ساخت و نزد حکام آذربایجان پیش مقام بوخت و ممالک آذر
بایجان در تحت تصرف بندگان صاحبقران گیتی ستان آمده آنحضرت بجلال شب غازان نزول فرموده اکابر
و اشراف و سادات و علما تبریز مبادرت بخدمت نموده سعادت دستبوس دریافتند و بموجب فرمان
عالی اهالی بر ارباب آذربایجان حواله رفته در اندک زمانی بوصول پیوست و آن تابستان تبریز و نواحی آن
مضرب خیام سپاه ظفر پناه گشت و چون در مدت حکومت عادل آقا امرا حضرت صاحبقران

که بعد وفات و موافقت او در عراق باز داشته بود از تکبر و تجبر و منشی بخشی تمام در خواطر داشتند زبان
بعیبت او در مجلس همایون دراز کردند و نیز در زمان خسرو آفاق بیسیج نوبت ایلچی درگاه عالم پناه بقصد
و از ناصیت احوال او هرگز اندیشه نمی‌شد هیچ نیفتاده نهمت عاصیت رنجیل خشم و طیش و ظلم داده بنابرین
اسباب خاطر خطیر پادشاه کامیاب برانند و قتل او مایل گشت و تخت انگو تیمور مامور شد که بسلطانیه رود و
و متعلقان او را در زرجین بگیرد و خزاین و دفاین او را که بسالهای دراز اندوخته بیابد و انگو تیمور بر حسب فرموده
عمل نموده بسلطانیه رفت و شرط مردمگاری بجای آورد و چون مقرر شد که عادل آقا را بجان وعده بگیرد و از دار بزند
خبر آگاهی یافت خود که دستبردی نماید و حضرت صاحبقران برین معنی اطلاع پیدا کرده در شبی که روز
دیگر رجعت او داشت فرمانداد که جمعی ملازمان جبه پوشیدند و سپاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا صبح بگاه
آمد بهادران از اطراف او درآمدند و او را بگرفتند و عادل آقا تاسف و ندامت بسیار اظهار کرد و گفتن صبح
فایده بران مترتب نگشت و بعد از چند روزی دیواری بر ریزش افکنده رخنه در قصر حیات او افتاده بمرد و داشت
از قشه و استعه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه بیاد تاراج رفت و عادل آقا که او را در ظفرنامه و بعضی تواریخ دیگر بسیار
عادل تعبیر کرده‌اند از مردی بود که بفرمان آیاقاقان مدد قورچیان مینمود در بدایت حال عادل آقا خشم سلطان
بعد او بود و بخدمت سلیمان ایلک سلطان اولیس آمد و شد مینمود و در ملازمت وی کار او عروج یافت و چون
سلطان عراق عجم پسر خود شیخ حسن از اله دست عادل آقا از ره نیابت او بگلوگیر آنملکت مشغول گشت
و بعد از رحلت سلطان اولیس و قتل شیخ حسن و جلوس سلطان حسین چون سلطان احمد پادشاه شد بر سر اسفراین
و استقلال عادل آقا تغیری نسبت باو در مزاج سلطان احمد ظاهر شد و فی الواقع سلطان احمد در آن باب
محق بود و سارق عادل این معنی دریافته در مقام کافر نعمتی آمد و چند نوبت لشکر با جمع کرد و قتل سلطان
بهانه ساخت و در برابر او رایت عناد برافراخت و چون طاقت مقاومت او در حیز تمکنت خویش ندید
بشیراز پیش شاه شجاع رفت و مدتی در ممالک فارس بخوف طبع روزی میگذرانید و در آن اوان که رایت
ظفر پیکر حضرت صاحبقران از اراضی عراق عجم طی نمود بمسیه آنکه دیگر باره در آن بلاد حکومت کند متعلق

بدرگاه

بدرگاه عالم پناه درستاد و خوش نیت و صفای طویت خویش بملازمان حضرت علیه معروض داشت
و آن حضرت او را در طیب و دشنه بنیابت خسروانه اختصاص داد و حکومت آنملک را مفوض برای دولت
او گردانید و تا بنا بر وکالت ناشایست اقدام نمود چنانچه شرح آن معروض گشت و عاقبت بجزای اعمال
ناپسندیده که داشت شامل روزگار او گشت چنانچه بیت افتاد و بعد از کشتن عادل آقا حاکم خوزستان
محمود علی ایرد را گرفته بقاری اینجا سپرد و او سرش از بدن جدا کرده باردوی همایون فرستاد

ذکر توجه حضرت صاحبقران بکنار کرمستان و مسخر شدن بعضی از قلاع در اثنای راه و رسیدن
آنحضرت بقلیس و رجعت نمودن او از آنجا بقشلاق قراباغ

حضرت صاحبقران که سکار در آن فصل
تابستان از تربیت کردن خرام سوار شده براه تکوان در حرکت آمد و رایت فتح آیت بیرون
کنار کرمان رسید بهادران سپاه آن حضرت نشان قلعه را مسخر ساختند و بیتوای آنجا شیخ حسن نام را
گرفته و دست بسته بسینه رسانیدند و از آنجا روان شده بظاهر حصار سرمالو که بر کنار آب ارس
واقع است نزول کردند سپاه آن حضرت شعار قهرا قهرا آنحصار را مسخر ساختند و سه دار قلعه نشین
زنگان را گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در جنبش آمده بقارس رسید و اهل آنقلعه
مغرور شده و در حصار را بسته بعد از جنگ و جدال لشکریان آن حضرت نشستن بر حسب فرمان روی
بتسخیر آن حصن حصین آوردند و بعد از محاربه حاکم آنحصار که مرحوم بغیر از رخت نبود و مضطرب
گشت و از در نیاز و بیچارگی درآمد و فاشیه صعوبت بر دوش گرفته حلقه بندگی در گوش کرد و سپاه
آن حضرت آنشب حصار را غارت کرده ویران ساختند و در طین بردت و شدت سرما
رایت آن حضرت اشتا در شیراز آمده از راه کمیته لشکر تقلیس که از اهمات بلاد ایرانست رسید که جهان
ضلالت آثار بشت اختیار استواری قلعه نهاده روی بیزدم و پیکار آورده حضرت صاحبقران دین
پرور فرمود که بسکونه روا باشد که ملا بغوازگر جهان که از نور توحید اسلام بهره ندارند
در ربا ممالک مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند و از تعجب تر آنکه تفاخر سلطنت طین اسلام

باندک چیزی از ایشان قانع شده بقرض بکفرهٔ خجر بنگرد. اند اکنون که زمام جهان در قبضهٔ اقتدار
ما قرار گرفته بر ذمهٔ همت خویش واجب دانیم که دامن همت بر کمر زده بنگوشمال را از رشت وجود این جماعت
بدار شهر پاک گردانیم و چون مجاهدان همت احمد مرسل صلعم از زبان آن قدوهٔ ارباب دل استغاثه
شنیدند توجه ما و جنیزا از اطراف و جوانب پیش بود و کشتهای بها در آنه نمودند و بنابر پادشاه ایران
الحصن حصین بنمودند و بضرب شمشیر آبدار کفار را بدار البوار فرستادند و در این اثنا ایشان ملک
بقراط را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و بر حسب فرمان بندگان سایهٔ او نهاده
حضرت صاحبقران از تعلیل بهضت نموده طبع مبارکش بشکار رغبت نمود و امرا و لشکریان صف
شکن طبلک افکن از بر افکار و جوانکار در حرکت آمده و جوانب دشت و صحرا فرو گرفتند و چون
چرکه بهم رسیده حیوانات از گور و آهو و غیر ذلک مشاهده افتاد که دیدهٔ بینا از مشاهدهٔ آن عجز ماند
و از بسیاری تحیر که افتاده شد لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند و چندان در آن صحرا و بیابان
ماند و مدتها وحوش و طیور از لحوم و رسوم آن بیش و فراغت روزگار گذرانیدند و حضرت صاحبقران سکونت
قریب از آن سرزمین روان شده هر قلعه و حصار که بر سر راه حضرت شکار بود بسعی و اجتهاد بازوی
غازیان دین دار گرفته و مفتوح گشت و چندان سیم و زر و لعل و گوهر بدست لشکر افتاد که دیدهٔ
آز و نیاز اهل احتیاج پر گشت و چون ولایت مشکی محل نصب خیام عساکر سپهر احتشام گشت
حضرت صاحبقران گردون غلام بر امیر دهاب دریا دست گرگردون مانع بطرف نامزد فرمود امیر
مهابا گرفته مقرر لشکریان شد و امیر محمد بیک امیر مرسل بدیار اق حب رفته و نام بردگان در ولایت
مذکوره وظایف قتل و نهب و غارت بتقدیم رسانیدند و عرصهٔ آن زمین را از وجود بیدینان پاک ساخته
در موضع قنه با اردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران قلعهٔ سرخ را نیز مسخر ساخته باز زمین بلخان
گردانیده غبار آب گرز قزل فرو برد و بران آب پل بسته عنان عزیمت بجانب بروع معطوف
ساخت و اهل آن ولایت منقاد گشته بقریهٔ رفت و ملک بقراط بقلعهٔ الموت بر حسب فرمان مقید گردانیده

بودند

بودند بنابر اشارت علیه او را بمجلس همایون آوردند حضرت صاحبقران دیدار زبان بخشیده بیان
مرحمت و نصیحت بقراط گشوده او را بقبول ملت بیضا دعوت فرموده بکلید توحید قفل عفلت از سر ابرام
دل ملک بقراط گشاده شده زبان بکلمهٔ توحید گویا گردانید پادشاه دست نوازش بر گردن بقراط
را مشمول عاطفت و احسان گردانیده حکومت ولایتی که سابقاً متعلق با دلبود با دیگر مغانیم و محاکمات
تجدید نشر ارزانی داشت در جهت انصراف علاوه و سایر عنایات مسخر ملک بقراط در زمرهٔ اهل
اسلام انخراط یافته مقتضی المرام بمملکت خود معاودت نمود در این ولا ولایت شیراز بنیات
امیر شیخ ابراهیم که بر وجه حسب و حلیت و قدم خاندان و شرف و دودمان و وفور شوکت
و کمال ابهت از ملوک ایران انفراد داشت بازداشت کرد خدمتکاری بر میان بسته با تحف و هدایا
باعزاز سعادت زمین بوس شتافت و از جملهٔ تاج و قباد که سبب دولت دیرپا باشد شد
بلکه اتحاد که در آن که در بارگاه ملک اشتباه از تبرکات و شوفات زنده میگذرانید بهشت علام
زر خرید محل عرض رسانید و چون در میان ایشان استبداد و شنوز نفس خویش تمام کرد و حسن نیت و صفای
طویت و خلوص عقیدت امیر شیخ ابراهیم بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور روشن شده بر توجهات
و اهتمام بر احوال او انداخته تمام ممالک شیروانات با مضافات و منسوبات بکیفیتی ارزانی داشت و شیخ
ابراهیم بحقیقت شیروانات واقف شده علم مباهات باوج مهر و ماه بر افراشت و ملوک گیلانات
نیز با اقتضای فرمان برداری باوج کدخدای همکیس قبول کرده بودند و هیچیک از پادشاهان ذوی الاقتدار
بنابر جسارت و استواری کوه متحمل خیال استیلای ممالک بخاطر گذرانیده در این وقت بعد از زمان
عنصر طریق موافقت و متابعت سلوک داشته اولاد و دولت خود را با تحف و هدایا که لایق
جناب پادشاهی باشد با اردوی همایون فرستادند و در اثنای این اوقات امیر شیخ علی بهادر
که بر حسب فرمانی قلعهٔ اخرق بنمودند آورده بود و میل آن قوم را سر کرده بقراباغ رسانید حضرت
صاحبقران آن همان نیز در آن موضع مسرت و شادمانی و عیش و کامرانی بگذرانید

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب بروع در رسیدن خبر نزول لشکر تختمش خان بآب آذربایجان

چون از هجوم لشکر سپاه منشور روی انهزام نهاد و در اوایل سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه رایات نصرت آیات
حضرت خاقان گیتی گشای روی عزیمت بمقام بهجت افزای بروع نهاد و در آن یورش بسمع همایون
رسانیدند که تختمش خان بمنزل خلاف بر جوبار عداوت نشانده و در کوه و خانه بیوفائی و بیرسائی کرا
مصدق این سخن آنکه جمعی از لشکریان او را در آن آب گردیده اند که سوانح عبور در شان حضرت
صاحبقران شیخ علی بهادر و آنکو تیمور و تختمش با طایفه دیگر از آنجا در آن نامدار رو فرمان داد و نامه
که نشر فتح القضیه نمایند و با امرا گفت که چون میان ما و تختمش خان طریق عتب و وداد نماند
بوده اگر با مردم او ملاقات واقع شود شما در جنگ مبالغت نمایید و پیش دستی نکنید و از غضب ایشان
امیرزاده میرانشاه با اشارت لیه روانه شد امرا طالع سفارت بر حسب فرموده حضرت صاحبقران کامکار
در حرکت آمده از آب گذشتند و بجائی رسیده پرسیدند و شناخته کسانید ایشان جواب دادند که تختمش خان
ما را فرستاده و تا لشکر امیر تیمور را نگاه داریم امرا بنا بر نصیحت حضرت صاحبقران عنان کشیدند و بجانب
عاودت در جنگ مبالغت ننموده باز گشتند و مخالفان اینمعنی را ضعف و عجز حمل کرده خبر گشتند حملها آوردند
بنیر باران مشغول شدند امرا با تعذر و ره بجانب ایشان نهضتند و فتح حایل واجب دانستند و چون در دل
از دشمنان حساب نگرفته بودند و با سایر سپاه ملاحظه نکرده اندک و بسی روی نموده جمعی کثیر از لشکریان
کشته و در این اثنا امیرزاده میرانشاه کوره کان رسید منبع انتشار و مادر از روزگار ایشان بر آورده
پای ثبات و وقار اندر تزلزل شده و فساد بر قرار اختیار کردند و سپاه نصرت شعار از عقب رفته
آن قوم بیباک را بالکلف در بند ساختند و جمعی کثیر را دستگیر کرده پیش شاهزاده بیوفا بخت آوردند و شاهزاده
ایشان را بندگره بدرگاه گیتی پناه فرستاد و آنحضرت در مقام عتبت آورده با امیران بر زبان آورده
فرمود که چنین گفت که میان ما و تختمش خان حق بیرد و فرزند بیت سبب چه بود که بر ایشان کرد ناشایست اقدام
نمود تا چندین محنت ناحق بر آنجا شد سبب چه و علت این بر این فعل ناپسندیده اقدام نمایند و رفته در آب

رفته پیدا نشانند و خود را در سنگ جمعی که میان شیخ علی بهادر و آنکو تیمور تختمش را نکرده اند که القصه تا بنه تختمش را که
من الفلیها حضرت صاحبقران کامکار همان این الفاظ ادا بر زبان گوهر نثار بگذرانید و فرماندار تا بجا
برسم بدرقه با آنجماعت روان شدند و بهر راه باشی رسانیدند و چون موکب همایون در کوکچه نزول فرمود
بسر اشرف رسید که با بوقا عظمی سایک خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان هر دو
علاوت لشکر از جانب سمرقند بر سند از وصول آنچه در مشغول اشتیاق آمده شد اری گفتند

ب

وعده وصل چون شود نزدیک ۱۲ آتش شوق تیز تر گردد حضرت صاحبقران دیگر وقت سفارت نماند بر
جناح استعجال برسم استقبال روان گشت و در موضع برند اتفاق ملاقات دست داده درهم و دینار نثار
کردند و پیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران دولت باز از آنجا سوار شده بجانب قلعه الجق
که کماشتگان سلطان احمد جلایر محافظت آن اشتغال مینمودند توجه فرمود و بمقصد رسیده فرمانها انتظام
صدور یافت تا بها در آن لشکر منصور در شب بکوه بالا رفته و در روز دیگر فتح آنجا فضل این را بگرفتند
و محافظان از ضعف لشکر فیروز اثر گریخته بیادی قلعه بر آمدند و سر مخالفت در سر کشیده در مقام تمرد و عصیان
پای ثبات بفشردند و حقیقت کار ایشان بجان و کار بامشوش رسیده دست در دامن تضرع و تخشع
زده بجان امان طلبیدند و کمند بر بان آورده که از سپاه نصرت پناه دست از جنگ باز دارند
ما بجای اطاعت و انقیاد بیرون آییم مراحم خسروانه شامل حال آنجماعت گشته فرمان قضا جریان صادر یافت
که بها در آن حدود نهند ناگاه ابری پیدا شده باران عظیم بارید و سیلان در کهای قلعه پر آب گردید
و چون آنجا بر روی کار مستحکمان قلعه امید بقبول خود وفا نکردند و بیجا تا بیش آورده بار دیگر بر
عصیان بر افراختند حضرت صاحبقران کامکار محمد برکه پسر شیر برام بود و اوج قرابها در محاصره قلعه الجق
بار داده عنان عزیمت بجانب اوزغ منعطف گردانید و پیش از آن شیخ علی بهادر بر حسب فرمان منزل قلعه
با بریند شده در سر حاجی سیف الدین و امیر ابدال کوکیور نیز بنا بر اشارت علیه بدانجا رفته و امرا باتفاق
نقب چیان در کار کردند و خندق را خشک ساخته جنگ در آن حدود و قلعه انقلیه و قدر کشادند و حاکم آن بلده

عالم پناه رسانیدند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکمان و لعب رایات ظفرنشان**
بعد از آن بکنار وان و سلطان و در اثنای این اوقات بسمع اشرف اعلی رسانیدند که ترکمانان دست تعدی
دراز کرده فاتحه‌ی نزد دیگر آینده کان در دندکان را شب دلقرق میرسانند حضرت صاحبقران صاف
سریرت دفع شر و فتنه اهل فساد را بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم دانسته از آنجا متوجه قرا
محمد و اتباع او شده و قرا محمد هر که را که گماشته ایلچی مامور بود طلب داشت هر ورق مایه تاق فرستادند تا در آنجا
توقف نمایند و بعضی همایون با طایفه از ذاکر و دران نامدار بلغار کرده و چون قلعه بایزید که در احصار ایدین نیز
گویند رسید لشکریان اهل و الوس اشرزین را از نفرق شیخ علی بها در و امیر حاجی سیف الدین سالم
و غانم مانده غارت و تاراج کردند و از آنجا قلعه ارنیک رفته تشتام تراکمه در دران نواحی بودند بلغار نمودند
و چون ارض روم از غبار موکب همایون عطرسای گشت و قلعه دان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد
حضرت صاحبقران ایلچی بکنار ایشان روان کرد طرقش و ولی الولایت را بمتابعت و سلطانیت حضرت
فرمود طرقش بلیم دولت مقدم فرستاده را با احترام و اعزاز و اکرام و تبجیل تلقی نموده اظهار ایلی و تقرب
کرده بصنوف خدمت او را خوشنود باز گردانید و حضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه
ظفرنشان بجنوبی قرا محمد ترکمان پدر قرا یوسف فرستاده و شاهزاده متوجه شده بمیان اهل
و الوس ترا کمه رسیده و مراسم غارت و الجه بتقدیم رسانید و با غنیمت بسیار و مردم و مرده دشمنان بر
بیکر بازگشته باردوی همایون پیوست و همچنان قرا محمد هر که با طایفه از سپاه ارزنجان بلنگ آهنگ بهمان
دهم مامور گشتند و عبور ایشان بر کوهستان و دریای تنگ واقع شده و دشمنان بر آن حال اطلاع یافته
سر راه بگرفتند و بعد از محاربه و کوشش بسیار از آن صعب جان بردن برده باردوی اعلا ملحق شد
و شیخ علی برادر خود را با اتباع بسیر بر خوجی و تنگ فوجین با طایفه از سپاه نیز در آنجا
از راه دیگر بموجب فرمود در پی قرا محمد نهادند و در کوهی بلند و محل صعب المسالک با او رسیدند
و غبار محاربه اشتعال یافته لاله حرارت در سوک نقیل آمد و چون قرا محمد بدان جبل شامخ مرتقی شده

بود

بود و از خشک زیاده فایده متصور نبود امرا مراجعت کردند و مدبرات پاپوس استشفا دیافتند و حضرت
صاحبقران کامکار دیگر بار امیر جهانشاه را با لشکری بتیر شکار ریدغ مفسدان بدکردار فرستاد و
ایشان بحشم ترکمان رسیده مراکب و اسلحه و غیره بدست آورده سالم و غانم بازگشتند اما
شاه ملک پسر غیاث الدین برادر سن که بفرمان حضرت صاحبقران رفته بود در بیابان کشته یافتند
و آنحضرت از ارض روم بصوب بروش رفت و ایل و الوس بایلی و انقیاد پیش آمده بعنایت و لطف
بیکران محظوظ گشتند و چون از آنجا روانه شده بکهار عادل چون نزول فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای لایق
با عزاز سعادت زمین بوس فایز شد و بعنایت پادشاهانه شامل حال وی گشته حکومت ایل و الوس
بوی تفویض رفت و بوی ارزنکار در حرکت آمده با جمیع سپاه ارزنجان بلاد گذشت و در آن زمان
با عزاز همایون پیوست و از آنجا متوجه دان و دلقادر شد و ملک عزالدین از جانب لشکر گردون توان
بقلعه دان که حصاری در غایت متانت و رصانت بود بر سر کوهی بلند واقع شده بود و تنگ
طرقش محفوف بآب عظیم است در آمد و بعد از ده روز بر آنجا یاغی شده بیرون خرامید منظور نظر
تربیت گشت اما از اهل حصار ناصر الدین نامی را سلسله کرده دانید سرار گریبان عصیان بر آورده در آنجا
استوار ساخته طریق بر ایلچی گرفتند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که استاد ماهر سرداد
و منجنیق ترتیب داده لشکر نصرت اثر بجنگ مشغول شدند و بعد از سه روز بقهر و قلعه شهر را
بگرفتند و بعضی مستوران جاهل را گردن زدند و بعضی را دست و گردن و پای بسته از بالای
کوه بزیر انداختند و حکم جهانمطاع صدور یافت که قلعه را خراب کنند و در میان ارباب
تواریخ چنان اشتهار یافته که بارفتن شداد بن عاد است و قلعه مذکور بر کوهی بلند بگچ و سنگ
بر آورده بودند و هر سنگی از آن از کوه قاف نشان میداد و حکمی داستواری آن بمرتبه بود که هر چند
امیر با دکار با لشکریان خود جهد و کوشش نمود یک سنگ از آن صدا نتوانست کرد یکی از فضلا
در تاریخ فتح قلعه این رباعی گفته است **بیت** شاهی که بسنگ ملک ایران بگرفت ۱۰۰ بلیش

هستند

سرحد کیوان بگرفت ؛ تاریخ گرفتن حصار دزرا ؛ گرز سندت بلوگ کیوان بگرفت ؛ حضرت صاحبقرانی
فرماندار که حاکم روم ملک ناصرالدین نیز با یکجمله سرد یکجمله از برد و یکجمله ارش برداشته، گرد دار دوه بیاورند
در دزد دیگر گرج فرود آمد سر بوداکر و ارش رفتند و در نکنایه افکندند تا جمیع لشکر بروی بکنده شتند و در اثنای
این حالت ایلچی طرفین از زنجان باردوی همایون آمده انواع تحف و هدایا و جواهر و جنایس و شوقات
و تبرکات از نفایس افشه و لطایف اشیه در سبان و اجوار و شتران قطار بعرض رسانیدند خلاصه
پیغام آنکه طرفین معروض میدارد که مدت الحیات در خدمتکاری و جانسپاری ثابت قدم خواهیم بود
و هرگز از انقیاد و استقیم اطاعت و متابعت انحراف نخواهیم جست و حضرت صاحبقران در بابوان
ایلچی را التفات گرانمایه داده فرستاد و نامنشور ولایت طرفین را هم بنام او نوشتند و از آنجا
بسعادت معاودت نمود و چون بسلماس رسید ملک عزالدین را بعنایت خسروانه مخصوص گردانید
حکومت ولایت ترکستان را باو مفوض داشت و در ایوند حاکم ارمی هر که نام برانتخابی طالع مسعود
اعزام ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمد و مبدکات گذرانید مشمول رفت و احسان گشت
و حضرت صاحبقران بهال کنیزکی در غایت حسن و جمال باو بخشید داری را بوی مقرر داشت و چون
شاه جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات عزم داشتی مشتمل بر سکنت و حرمت و حقوق بر مقدار
فرزندان در جلد رابع گذشت از نشر در آنحضرت در آنزمان که بعراق رسید ایلچی پیش زین العابدین
فرستاد و پیغام داد که پدر تو شاه شجاع بود رای ایشان سفارش نموده و خلیفه آنکه در این اوان که دولت
همایون نزدیک بتوقف با شهرت شتابی که بمن نهاد حاضر آمد که چنان نرسد باید که خود ملک را بطلب
و حکام را تسمیه مقدار کردی و در غایت عظمت و جلال مستقر اقبال خویش باز گردی **ذکر آمدن حضرت صاحبقران**
بجانب اصفهان و تسخیر آنجا و رفتن بخدمت مزار الملک شیراز ؛ چون آفتاب دولت
سلطان زین العابدین بحد اول و غروب رسیده بود بمعاذیر نامعقول توسل جسته در اعلان تفاعل
و تکاهل نمود و ایلچی حضرت صاحبقرانی را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جای داده بود

شهریار آفاق برین معنی اطلاع یافته بر تسخیر دیار عراق و فارس عازم گشت و در پایتخت سرخ و خانین
و سیمانه مانند بحر امواج در حرکت آمد و اطراف را با امیر حاجی سیف الدین و امیر زاده میرانشاه و امیر شیخ
علی بهادر بوی فرستاد تا در سارق فتح کنند و تفحص همایون بالقیر سپاه ظفرپناه عازم اصفهان گشت
و چون نظام شهر محل نزول سپاه ابراهیم شاه گشت در اثنای سلطان زین العابدین در شیراز بود سید مظفر
کاشی و اکابر و اشراف و سادات و مشایخ و علما بخدمت مبادرت نمود و شرف دستبوس دریافتند
و بنوازش و دلجویی امیدوار شدند و چون حضرت صاحبقران قلعه تبرک را بقدم خویش تزیین داده
بود باردوی بازگشت و امیر آیدیمور را بضبط آنحدود تعیین فرمود و حکم شد که در اصفهان از اسب و استر آنچه
باشد جلدزنان درگاه سپارند و چون از سپاه ظفرپناه رایحه فتنه در دور زنا نامزد کرد در روستای
اصفهان باردوی همایون آمد حال آن قبول کردند و بجهت تحصیل تحصیلدار طلب داشتند و حضرت
صاحبقران ایشان را در اردو بازگشت نمود ملک برادر و امیر محمد سلطانشاه و ملک تیمور بسر افتوغار را جهت
ضبط مال بشهر فرستاد و جلدزنان امرا نیز باصفهان درآمدند تا رازی که گلدان نزدان در قلعه توجه کرده
بودند و مهر نمایند و چون قحطی بازار بانشد میکردند و متعرض اهل و عیال ایشان نشدند و صفاهانیان
باتفاق ملک کچه باکه از اعیان و مشهوران آنبار بود در مقام مدافعه و دفع آمدند و دست بتعرض قحطی و نزدان
امرا دراز کردند و جمعی کثیر را بقتل آوردند و اهل خیبه که از خود بهره داشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان
مال ایشان طلبیدند در شب فتنه و شور از آسیب معتمدان صیانت کردند و در شب بسیاری از تحفه که بجهت
بشهر رفته بودند کشته شدند و جلد و مفسدان بسر هزار رسید و محمد پسر جهانشاه بهادر در اثنای آن کشته شد
و جلد از اول الامر بدور دزد شتافته خانقاه را از آن محل معزول ساختند و باستحکام و ضبط شهر
مشغول شدند و خاطر بر بانی گری و جدال و قتال دادند و آواز دهل و بوق باوج عیوق رسانیدند
و در روز دیگر منهیان بعرض رسانیدند که حضرت صاحبقران کوچ نمودند و آتش خشم جهانسوزش زمانه را بخاک
انداز کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی برزم و پیکار آوردند و ایشان از

بجان و محافظت فرزندان حرکت الذاجی میکردند و میان تیمور و اخیوخا در انموکه بقتل آمدند و بعضی عثمان را
تیری رسید اهمیت یافت و چون شهر تخت شد حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که خلاصه ارباب عمایم را
حاضر کنند و نخای جماعتی که از نخال خود محصور نزد از تعرض آن بیدیان نگاه داشته اند محفوظ دارند
و بقیه سپاه را فرمانداد که تیغ انتقام از میان بیرون کشند و بر قتل عام اهتمام نمایند بیت
سیاست در آمد بگردن زنی ز تیغ چون خورشید روشنی از نرخ صد هزار کشته گان
و هزار جات و صد جات تحکیم در سد خویش کشتگان پیاده ورند و قوا میان برای ضبط اشیا و اموال
حد نهاده بروایت اقل هفت و هزار سر جمع آمده در ظاهر اصفهان از زدن کشتگان منارها
برآوردند و از غرایب اتفاقات آنکه جمعی از اهل فتنه شب از اصفهان بیرون رفته پناه بر نواحی بردند
مقارن رفتن ایشان برفی بارید و اقدام آنجماعت بران برف بماند و در روز دیگر لشکر غنیمت اثر
می بدیدند و همه را از کشتگان بیرون آورده بعشرت مشغول نشستند و عجب اتفاق در آن نزدیکی قرآن علامه
در جوزا بود و بعد از آن قرآن نخستین در سلطان روی نمود و چون خاطر حضرت صاحبقران از قضیه اصفهان
فراغت یافت حاجی بیک لسیر هرسار بون و اولنباشی را بضبط آنجا گذاشت و عنان عزیمت
بجانب شیراز تافت در آن وقت حاکم شیراز زین العابدین سلطان زین العابدین بود و چون از توجه رایات
نصرت آیات خبر یافت روی بگریز آورده از جانب کاروان راه شوشتر شتافت و در آن وقت
حاکم شوشتر شاه منصور بن مظفر ابن محمد بود و با وجود آنکه میان ایشان میدان صفی بود سلطان
زین العابدین بحضور آنکه مصنوعات الشدید مذهب الاستخدام ظهور خواهد یافت پناه باو آورده
بدانست که کرکس بر دیگر اعتماد کند انگشت بحسرت بدندان ندامت گزاید و سلطان زین العابدین چون بحوالی
شوشتر رسید شاه منصور کس فرستاد و امرا و نواب او را بوعدهای نیکو از آن در خاطر نداشت
تعریف و ایشان چنانکه عادت ابنای زمانست طریق بیوفائی مسلوک داشته بیش ست سپاه منصور رسیدند
و چون با سلطان زین العابدین اندک نفری بیش نماند شاه منصور جمعی فرستاد تا شاهزاده را مساعدت
برفتند

بگرفتند و بشهر در آوردند و در قلعه اسلامبول محبوس گردانیدند بیت دلا چو روی ز زنبای دهر بر تافتی
که در جبلت آنهمه زان مروت نیست و از آنجمله که از سلطان زین العابدین برگشته بودند بقتل ایشان
فرمانداد و صاحبقران دوست نواز دشمن گداز در اول ذی حجه سنه تسع و ثمانین و سبعمایه بیلاق
دماوند بشیراز رسید و در ظاهر شهر نزول اجلال فرمود اصول و اعیان در دست و گاه بیان کمند
مشاهده و انواع طرایف و سر افراز گشته و مبلغ یک هزار دینار کیکی قبول کردند که از مال و غیر ذلک
تسلیم خزانه عامره نمایند و عثمان عباس بتحصیل اقل مشغول شده و به مذکور تمام و کمال بوصول پیوست
و در روز دوشنبه خطبه بنام و لقب همایون آرایش یافت و درین اثنا سلطان عماد الدین احمد برادر شاه
شیخ ابو اسحاق از کرمان بشیراز شتافت و شهاب الدین حسین را که از عقل امرا و جهان بل سعادت ایران بود بکدخدائی
خسرو کیتی پناه فرستاد و خود بسیرجان رفت بخیال آنکه اگر شاه جغتای بالطرف توجه نماید از قلعه
در آید و حضرت صاحبقران برادرزاده سلطان عماد الدین احمد اطلاع یافته فرمانداد که ده هزار سوار از
از آنجانب برسم ایلغار با امیر شهاب الدین روان شدند و قلعه سیرجان و شهر کرمان محاصره نمایند و سلطان
عماد الدین احمد بحضرت حال آگاهی یافته متوجه اردوی همایون گشت و بتقبیل دست در بالوال مفتخر و سرافراز
شد و عنایت پادشاهانه شامل حال در آمد و همچنین شاه مظفر الدین یحیی برادر زاده شاه شیخ ابو اسحاق و شاه شیخ
ابو اسحاق نیز از سیرجان و انابکان ترکمان لاری که بتنبیه بلکین مبالغه و مستعی بلنو و سایر
حکام اطراف روی بدرگاه عالم پناه نهادند و جمیع این طوایف بعواطف پادشاهانه سرافراز گشتند

کفار در جهیم نعمان و محاصره شهر بار اتفاق بدین سبب از فارس و عراق

چون قمر الدین را در خوزستان کاری از پیش نرفت متوجه درگاه قوقشن خان شد و خواجه و
بنیاد کرد و او را برانداخت که بار دیگر با حضرت صاحبقران طرح مخالفت اندازد چندین شاهزادگان
بزرگ نژاد با امرا و نوئینان بجانب کرمان روان کرد و ایشان از شقاق گذشته بسیرجان محاصره کردند و قمر
خواجه همچنان که حاکم آنموضع بود در مخالفت پای ثبات بفشرد و بیرونیان هر چند سعی و کوشش کردند که شهر را

تسخیر سازند میسر نشد چون کمند عزم مخالفان بکنگره مقصود نرسید دست از تاخت و تاز باز داشته باطراف و جوانب
ممالک محروسه نهب و غارت آغاز کردند و شاهزاده جهانیان عمر شیخ بهادر که در اندکان بود لشکر را
جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر علی برادر امیر علای بوغا و برادرش امیر عباس و شیخ محمود
پسر امیر تیمور بهادر بضبط سمرقند باز داشته بجانب شاهزاده عمر شیخ روان شده باو پیوستند و باتفاق آن
جمعیت که شرح فرسخی از هزار در سرخ جوکلک بهم رسیدند و بعد از تعبیه صفوف بر یکدیگر حمله آوردند
و در غروب گرم گشت و از اول روز تا وقت غروب خورشید عالم افروز زمان جمعیت آتشه و باغیان
عمر شیخ که قول لشکر او را راست بود باندیشه آنکه تا بعض خویش بیاشر طعن و ضرب نشود هم بوجه دلخواه مقهور
نگردد و با فوجی از اولاد و ران برگرفته خود را بقلب لشکر زد و از آنجا بیرون رفت و از سپاه منصوره در افتاد
شخصی را جهت مصلحت بقول فرستادند و آن شخص در محلی که قرار داشت تاخت و با آنکه لشکر قول در خوف
و آرام داشتند فرستاده حضور بالاک کرده باو خبر رسانیدند که امیرزاده عمر شیخ بهادر بسیاه سوکه در نوردیده
بگوشه بیرون رفته است امرا و بهادران از تحیر متوهم شده سرگرم کوشش گرفتند و شاهزاده عمر شیخ بهادر آن طایفه سوده
نمود و هیچکس را در قول ندیدند تا صف و تحیر بسیار روی داد و چندان جنگ کرد که باز گیرش را رقم رسید و از ضرب
باد بسیار و آتش آمد بر حوالت بیکی از غدرنان سوار شده شهاری با بندگان نهاده مردم مقهور که حضرت
شاهزاده گرفتار گشته بحوزت که دل بغرار نهاد در وی بغدل جبال آورد تا کامت شاهزاده رسید جنگ
تازه یافت و نوبت دیگر شاهزاده عمر شیخ لشکر را جمع آورده در این اثنا مسموع گشت که الکانو برادرزاده خان
بیک با لشکر گران از جانب سمرقند بطرف تاشکند و سیرام آمده و مردم او دست بغارت و تاراج
برآورده اند و چون بخبر تحقیق پیوست شاهزاده عمر شیخ با مقدار لشکر که داشت بجنگ آمد و در آنجا شنید که الکانو
متوجه اندکانند و شاهزاده ذو الکال بعزم آنکه سر راه مردی گیرد و مرحمت نموده در آن آب چون
بمقابل ایشان رسید و از جانبین گذر را ضبط کرده چندان رود بکنار آب در برابر یکدیگر فرستاده
و شهر فرصت عبور نداشت الکانو را حیله اندیشیده جمعی را در معسکر گذاشت و فرمود تا بر آنکه آتش بیفروزند

و خود با بقیه سپاه بر بالای آب شد و بدلالت شخصی از اندکان گذری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر بارست
و امیرزاده امیر شیخ استقبال او نموده شیران محاربه مشتعل یافت و شاهزاده لشکرهای مردانه مبارزان افکندن گرفت
اما چون کثرت مخالفان زیاده از حد و از سیف بوهمان بجانب اندکان تاخت و الکانو را متعاقب او روان شدند
در سفر سخی اندکان فرود آمد و خواست که بحاصره خیام نماید شاهزاده از اندیشه عزیمت و حیث بالانک نفری از حضور بیرون رفت
و خود را بسپاه دشمن زده مانند شیر ژیان مستعد و بعزت شمشیر و نوک نیزه حکم جهنم را میدید و چون مخالفان از اوضاع
آشکار و فضلات اسطار افزون نمودند نوکل بهادر شمشیر از نیام برآورده در میان ایشان تاخت و دشمنان آن شاهزاده را
گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و الکانو را نیز مصلحت در توقف ندیده راه کافرستان پیش گرفتند و شاهزاده
عمر شیخ جمعی را بطلب فرستاده ایشان بموجب فرموده جمعی بسیاری از اسباب جنگ را معروض تیغ قهر گردانیدند و در این
اثنا لشکر قلمان بادرا و الغ آمده آنچه ممکن بود از قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و امیر علی که از جنگ
جوکلک منهزم گشته بسمرقند آمده بودند و در محافظت شهر جهد و اجتهاد تمام نمودند و فوجی دیگر از سپاه تیمور که سلطان
محمود پسر کبیر جغتای را بر اینها ایشان مشتغل میشدند و آنجماعت را از نهاب خوارزم بطرف کنار آورده بهوای تسخیر
شهر در دماغ مخالفان جا گیر آمده بجا مشغول گشتند و طفا بیوقا بر بدس را مقتل قرابین که در اندرون بودند بجنگ
قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از زیاده فرادان سپاه جنبه از تسخیر کنار آمده گشته روی بخرابی و دیگر بود
و ولایت ماوراء النهر آورده و در زنجیر برای آتش زده فرستاده و خواند بکشتند و تا کنار آب آمویه تاراج
کردند و مقارن اتصال امیر عباس بزخم تیری که در جنگ جوکلک باو رسیده بود متوجه سرای آخرت شد و بعد از آن
وقایع را معروض حضرت صاحبقران گردانیده و حضرت امیر عثمان عباس را فرمود تا باسم سوگواری شعبان عام
متوجه سمرقند گردد و اهالی آن ولایت را از وصول رایات جاهلان اعلام دهد و ولایت عراق و فارس
برای مظفر تقسیم فرمود و حکم شد که کتاب اوراق قدوة المحققین و افضل المتاخرین سید شریف
جرجانی در کشف حیات سبقی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاء الدین اینانق که از اعیان امرا
مشایخ بریند سوگند و کتاب استیاز داشت با جمعی دیگر از شعبان مامور گشتند که متوجه اخلاق شوند

و از اهل حرفت نیز طایفه که در هنرمندی عدیل و نظیر نداشتند بر حسب فرمان همایون دیار ماوراء النهر نمودند
و حضرت صاحبقران کیتی ستان رفع این وقت و سعد ساعت عنان سعادت منعطف گردانیده سوار شد
و چون به بند عصمة الله و ترول فرمود ایلچی بعنوان مهذب خراسانی بعرض رسانید که اگر وارد رخصت یابد از
سرقند ساحت شرف دستبوس حاصل نماید حضرت صاحبقران کامکار توکل ماوردی را باند بار فرستاد
و مهذب شهر اقلیم نمود بموکب اعلی پیوست و چون حضار بقرب مرکز اعلام ظفر پیکر گشت مهذب بقدر حاجت
خدمات پسندیده بجای آورد و بنیل پسندیده افتاد حکومت ابرقوه باو تفویض شد در گذشت دوری با خرق
همایون پیوست و از آنجا امیرزاده میرانشاه گورکان و امیر جاکو سیف الدین را در فرستاد تا لشکرهای اندیار جمع آورند
و قرقه کاشان و قزوین را به بر محمد ساوه داد و مملکت ری را بموسی پسر جوکار ارزانی داشت و ملک سمنان و
کیلان را رخصت فرمود که با وطان خود روند و فیروز شاه را با سکندر شیخی عنایت اورا بجای نگاه داشت
در زمام حکومت و رسمان را در کف کفایت امیر چیشید قاران که از قهستان خراسان بود نهاد و استرآباد را
بنام پیر بادشاه پسر بایسنغر طغاتیمور خان را فرمود و امرا را بحسب پیروزی و سعادت کسری و مست فرمود و منازل مراحل
قطع کرده بسمرقند رسید پیش از وصول آنحضرت یاغی مملکت را کشته گرفته بود و بموجب فرمان خداداد و حسینی
و شیخ علی بهادر و عمر تایان و طایفه دیگر از آنها در آن در عقب مخالفان رفته و بسیاری از ایشان را تراب کرده
باز دوی همایون سعادت نمودند و چون اندک اندک از امرا و ارکان دولت و سرداران در معرکه
هلاک و فرستند بود بخشید بر طرز اشرف اعلی کران امه الدام در آن اوان باحضار جمع ایشان فرمان داد و بعد از تحقیق
تفتیش ها امیر سلیمان شاه عنایت عظیم فرمود و برای تجارت کوکلتاش را که در جنگ کشته کرده بود بر حکم ایشان ارسال
و سمرقند و بغداد بر دوی وی مالیدند و همچو بیشانده و کوچ ملک چون با سیزده نفر از سیصد نفر کافر الکافر
را شیخون برده بود و اسیران بخشیدند و آن نوحی را از جنگ کفار خلاص داد و امیر بدیع سیورغال و اموال
مخالف و حسینی قصص الله حکم آن در آن زمان آمد گشت و شاهزاده عمر شیخ بهادر چون بدولت دستبوس حضرت
صاحبقران نایل گشت آنحضرت او را در آغوش گرفته سر بر سر سید و شرف اجلال ارزانی داشت و پایه قدر و شرف او را ارتقا

فرمود آن مکذر رنجیده

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران از جیحون بر خوارزم و تسخیر آن

ظفر بکفت شفقت چون حضرت صاحبقران از جیحون گذشت و خسرو خان مانند پشه ضعیف که از پیش باد گریزد سر بر خویش
گرفت اما در دیار خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا و ایلها که بموجب فرمود خان مذکور بدیار
آمده بودند خاک بر فرق دولت خود می بختند و باتفاق خوارزمیان عنان فرستند می انگیختند الا یوم حضرت
و دادند و خلع اهل شر و فساد را در جهت تاخت و در شهر رستقین و سمرقند عنان عزیمت بجانب
خوارزم منعطف گردانید و چون موضع اکرابا حضرت عزم سپاه خدمت ساخت حضرت صاحبقران کامکار کوکجه
اغلان و تیمور قتلق اغلان را که از خسرو خان گریخته بودند الی آنحضرت آورده با جمعی امرا از پیش روان
ساخت و از آنجا حضرت اغلان را نفرستاد که بعضی بود جمعیت را قرار گرفتند و از پیش رفته از کلوبان
بلخشی که از جانب خسرو خان در خوارزم بود شخصی را گرفته همراه آورده و شاهزادگان جنگیزخان و امرا حضرت
صاحبقران کلوبان را نزد حضرت صاحبقران کیتی ستان فرستادند و در آنحضرت او وضع و احوال و شر
معلوم فرموده روان شد و چون جیحون رسید و از آنجا بسعادت و اقبال بگذشت و از جانب خوارزم
شخصی آمده خبر آورد و ایلچی اغلان و حسین صدر را بنیابت عنایت دانسته گرفته بسیار کردند و موجب آورد
خسرو خان کشته شد و بار دیگر ولایت خوارزم با سایر ممالک خراسان مضاف شد و حضرت صاحبقران
امیرزاده میرانشاه و گورکان و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و شیر بیشه سردار ایلچی اوج قراچه در
امیر جاکو تیمور با جمعی دیگر از آنها در آن سیاه بنگاه جمعی مخالفان روان فرمود و ایشان بموجب
فرمان از راه قسم بازگشته در حرکت آمدند و بدشمنان رسیدند و از قتل و غارت و قتیقه مهمل نگذاشتند
و از آنجا بازگشته مظفر و منصور با اردوی اعلی ملحق شدند و حضرت صاحبقران روزی چند
در خوارزم توقف فرمود و حکم کرد در جمیع مسکان آن ولایت را گویا بیند بسر چند بردند و عمارات عالیه افتاده و خانه‌ها
بازمین هموار ساختند و چوکا شدند و در شهر ساکن داری و نافع نماند و در زمام خوارزم دیوار
که مستوفی لحظه در سید آن آتش خانه موجود نمی شد و چنین خاطر حضرت صاحبقران از اقتضا با پرداخت

بمستقر سریر سلطنت خود مراجعت نمود و خوانی خوارزم مدت سه سال استقلال داشت و در زمانی که گرفت
از اولش و بار قبچاق باز آمد و سکه بعزت و نام او در بلاد رفاه مشهور گردانید و مردم اطراف و جوانب اندیشه
فرمان آورد و بزرگ گشت و عمارت مرتب و مرتب گشت

ذکر مخالفت محمد بیرکه پسر بهرام با عساکر حضرت صاحبقرانی و مشرف شدن او

اشعه منیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات رخسار محمد بیرکه
تا حضرت علیا سلطنت بخت سکیم که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حباله نکاح او آورد و مرتبه قدرش بلند گشت
و همه سلطان و توابع آن بروی مفوض شد و بیت ایام خوش بخیر او بود بیت هر که در عشق جانان گردد شاهی
ملک معنی را و هر ملک مستقلان کوشش مدتها گذشت و کامرانی گذرانید و عاقبت دیده بصیرت او
پوشیده شد و بر گزاران نعمت اقدام نمود و بجزای عمل خود گرفتار گشت بیان آنست که در آن
اوان حضرت صاحبقرانی ملک ستان بدفع فتنه و فساد تومتشیان روی بخوارزم آورده و ابوالفتح برادر
خورد محمد بیرکه از استان فرستنده لشکر روی گردان شده بگریخت و مادرم بها در ازین حال خبر یافت
و از عقب او بچین نام روان شد و میان لشکریان گرفته در پای ابوالفتح جست تا او را در پای درخت
مفقه یافت از هر کرک بیشه پرسید ابوالفتح جواب داد که برادرم محمد بیرکه باغی شده مرا طلب دین حال
دشمن کیا او بودم و والده بها در ابوالفتح را مصحوب ساخته در بخارا پیش شاهزاده عمر شیخ رسانید و شاهزاده
بکاب خوارزم روانه داشت تا حضرت حاوه را بعرض حضرت صاحبقران رساند و شاهزاده بجهت
تا مرز اطراف حصار دمان رفت و ملک بدلش را تسخیر و بها در را غارت کرده و بدین اکتفا نکرده
در حصار دمان تا حد حصار نمود بجهت خانه خاص بارانید جمیع آلات حرب و ادوات طعن و ضرب
بر آن زال و اوباش تقسیم نمود و حشری انبوه جمع آورده بر آب جیحون داده متوجه سمرقند و بخارا
و بجنب شاهزاده عمر شیخ بتقدیم عالیت اطلاع یافت با جمعی از لشکر با دو روز الهر فرمانده از سمرقند
بیرون آمد در بلغر فوج توقف نموده تا سپاه جمع گشتند و از آنجا چون سر خشتاک مرور
شد و از میان دو دست فلک صاحبقران بگذرانید و آن میرزا عمر شیخ بها در مخالفان متفرق و پراکنده شدند

و بیرکه علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرد و شکسته خاطر و خاکسار روی بفرار نهاد
و از آب جیحون گذشته بکنار جیحون رفت و شاهزاده متوقف او در حرکت آمد و جلادان در هیچ مکان
توقف ننموده و بیرکه روی قندهار بدر دارالامان آورد و شهاب الدین حاکم آن سرزمین دست رد بر سینه متمرد او نهاد
و قدمش را بقبول راه نداده محمد بیرکه محروم و مایوس از آن موضع بازگشت و اکثر ملازمانش از خرافت کشف نموده
پیش از سر چهار کس با وی نماند و سپاه فیروزی پناه هر چند در اطراف و جوانب او را طلب داشته
نیافتند و امیرزاده عمر شیخ بخجند رسیده در آن سرا که قصر بیرکه بود نزول فرمود و منظر بود که لطیفه
روی نماید در نظر یکبار که از دغدغه بیرکه بیاسایند بجانب اتفاق عثمان بسرداری عمر با چند نوکر بسمرقند
بیرون و در اثنای راه بجیحون رسید و با اسبان دیده که از زیاده مستقیم منحرف شده بود در نظر
افتاد که در آن آب تعجب و تفتیش بکار آورده تا معلوم شود که حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر آن رفته بر آن
اندک مسافت طی کرد محمد بیرکه را دید که با چهار کس نشسته و اسبان را لعلف گذاشته رفته و کال اشارت عثمان
نوکران اطراف و جوانب او را گرفته آن چهار کس خود را مستند که دست بیرکه را دراز کنند
بیرکه با نوکران و ایشان اسبان را بدست آورده بعد از آن بیرکه را مضبوط ساختند و عثمان او را
مصحوب خویش گردانیده متوجه جانب میرزا عمر شیخ شد و در اثنای راه از جانب شاهزاده خبر رسید
که او را بیاسا رسانند عثمان بموجب فرمود عمل نموده بر درش ابوالفتح را نیز در سمرقند بیاسا
رسانیدند و بعضی از فضلای متاخرین در کتب خویش آورده اند که محمد بیرکه خط را خوب نوشتی و شعر را
خوب گفتی رقم حروف یک بیت او را که در خط داشت درین اوراق ثبت نموده خواهد بود
قباس باید کرد القصه بعد از دفع امیر محمد بیرکه امیرزاده عمر شیخ بها در عازم سمرقند شده در آنجا بشرف
دستبوس حضرت صاحبقران بادین و داد استعداد یافت و همان اوان که محمد بیرکه طغیان کرده
از سمرقند بازگشته امیر جهانشاه بن امیر حاجی بالشکر اولوس و امیر دی و طایفه بموجب فرمان واجب الاذعان
بکاب اردوی همایون حضرت و در اثنای راه ایل اولوس و اولادی یاغی شده مراجعت نموده امیر جهانشاه و خواجه

یوسف بن ارغون و حسین برادرزاده او برادرای در عقب ایشان روانه شدند و تعجیل رانده در بقلان بخان
رسیدند هر چه داشتند بیاغارت و تاراج داده و مقاران ایشان امیر جهانشاه شنید که امیر
در حصار لشکر را جمع آورده در مقام باغی گرفت و داد باسیاه ظفر بالعزم رزم بر که روان شد و چون
یوسف بازار تنگ رفت و بیرون بازگام بلخ گشت قرار بر آنکه بقایای لشکر را تفرقه فراهم آورده
در کنار جیحون توقف نمایند و چون شب در آمد حسین و پسر او برادرش با برید و ملا اکبر باغی شده بر
امیر جهانشاه راندند با سه هزار کس و با جهانشاه زیاده از شصت کس نبود و ملا اکبر با هفتاد اندک بیشتر
با تاب کرده و دل دریا نموده بیچگونه اضطراب بخود راه ندادند و از ناچیزی در روی کشیده بجنگ
مشغول شدند در هر ساعتی بر یکی و بیرون با پانصد مرد مکمل بیشتر از آب گذشته با امیر جهانشاه رسیدند
و هنگام صبح فتح و ظفر روی بر پرچم رایت حضرت آیت سپاه حضرت شعار دریده مخالفان
با وجود کثرت که داشتند روی بگریز آوردند و لشکر فیروزی اثر تعاقب می کرده دست بقتل و تاراج
آوردند و امیر جهانشاه در قندز توقف نمود و ایل بوزلدای کابل فرستند و ایلچی ابوسعید که از تاشکند
بر گرفته حضرت صاحبقرانی بود و بقدر اعلاق خویش را همراهش ساخته با آن بدبختان در مخالفت
اتفاق نموده و آنحضرت قمبوغا که دشمن ابوسعید بود تربیت نمود و هنگام فتح خوارزم سپاه حضرت
او سرتیپ ساخته امارت تمام کابل بوی ارزانی داشت و ایالت ایل و الوس مغول را بر او مقرر
مقرر گردانید و او را از امیر جهانشاه فرستاد در رمضان خواجه و خواجه یوسف با لشکر ایلچی قربان
از قندز بقلان از قفای باغی در حرکت آمده تعجیل تمام روانه شدند و از کابل گذشته در موضع لغمان حسین
و ابوسعید را دریافتند و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده کسانیکه از صدمه قهر امرا و اهرام
اعوام ملاکها یافتند بجانب سند گریختند و در گرم سیر با دستبرد و اتفاق از گلها و آنکه گذشته
بمخالفان رسیدند و آنکه دادن سرایه شده از بیم جنگ اشتغال نمودند و خلق کثیر از ایشان
بقتل رسیدند و آنکه در اشتند بعد از یورش و غارت گشت حسین با برید و ابوسعید و علی بهادر از شعف

از دریای

از دریای موج تحار هلاک موج در آب حل نجات افکندند و بطرف دهلی رفتند و سپاه حضرت شعار
با غنیمت بسیار بمواطن خویش بازگشتند و در آن اوان حضرت صاحبقران فرمانداد تا طوی عظیم ترتیب کردند
و سلطان محمود پسر سیورغتمش خان در دیار بخارا بازگشته بعد از چند روز رحلت پروردگار پیوست
و چون آنحضرت بدار السلطنت سمرقند معاودت فرمود در ماه بهشت با محذورات حرارت صحت
و اینست طریق شرع مطهر عقد بستند و اعدا از آن مسبوق بخبر نشان شناختند و امیرزاده عمر شیخ
با بندگان رفت و حضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بعشرت و شادمانی و طرب و کامرانی گذرانیدند
جلوس محمود خان و تزویج شاهزادگان در شهور سنه تسعین و سبعمایه اتفاق افتاد

گفتار در لشکر کشیدن توقتمش بجانب ماوراء النهر و ذکر جنگهای توقتمش

و قتر انعام و احسان حضرت
صاحبقران کسیت سنان را بر اطراف نشان نهاده بر کفران نعمت اقدام نمود و از جوکس و بلغار و قبچاق
و الدن و ازاق و سایر ممالک جوجی خان لشکر گران چشم بکران فراهم آورده و در اول زمستان
بتاریخ سنه تسعین و سبعمایه بعزم رزم آنحضرت متوجه ماوراء النهر گشت و چون پادشاه هفت کشور
از این واقعه باخبر شد چهار لشکر سمرقند و شهر سبز فرمانداده و ایشان در ظل رایت فتح آیت
جمع آمده موضع ساغرچی معسکر همایون گشت و نواحی را باطراف ممالک محروسه فرستاد تا بقایای سپاه
بدرگاه عالم پناه رسانیدند و از قضا در آن زمستان شدت سرما بمرتبه رسید که حرارت عزیزی در ابدان
آنجا ذبیات و در این اثنا منهیان بسامع عز حضرت صاحبقران رسانیدند که مقدمه لشکر توقتمش با سپاه
افزون از ریگ بیابان از آب جیحون عبور نموده در نواحی دزلوق رحل اقامت انداخته و آنحضرت بروز
نهضت فرمود و خواص مقربان بارگاه سلطنت معروض داشتند که اگر توقف افتد لشکر جمع آید
همانا اضطراب نمود و کثیر باشد حضرت صاحبقران که نمودند بود بنا بندات ربانی بر زبان گوهر افشان
گذرانید که دفع الشر خیر اوقات ع که افتتاحات در تاخیر و طالب را زیان دارد و بمصداق
این بیت که بیت زمانه هر کسی خبر آنکند که داد کار امروز فردا کند علی نمود و با وجود آنکه در

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

ماسینه اسب بر سید دست در عنان و دست در جبال زد و سوار شد و با جمعی از ایشان در آن تاریک در صف
کوتهٔ بجانب باغی راند و سفارش بجال امیرزاده عمر شیخ بهادر با سپاه اندکان بر رکاب همایون بوسیله حضرت
گردون توان کوکبهٔ اقبال و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال روان ساخت تا راه گریز ایشان
مسدود سازند در روز دیگر هنگام طلوع خورشید شهریار فریدون فر ماهیت جشید بر سر مخالفان رسید و مجال
مجال ندادند که ایشان صف آرا راست کنند و بیک حمله آتش جنگ با دمی نیاری بر آن خاکساران
دریده روی با هزیمت نهادند و جمعی از ایشان بیخ بکین از بیخ بر بیخ افتادند و در بیخ خود را در
بخشیدند و بیخ بیخ خاک کشتند در نزد که از آب تیغ آبشار دراب با گرفتار خلاصی یافتند
گریختند و لشکریان که پیش رفته بودند راه گریز بر ایشان گرفتند و از غنایم سپاه ظفر پناه رسیده بزخم
شمشیر و گرز سنان دشمنان را بیجان ساختند و ایلدی بخشی را که از زیر اسرا گریخته بود و بسنگر
نمودند و خواستند که از پای درآورند از بیم جان نام خویش بر زبان آورده او را بدرگاه گیتی پناه
رسانیدند و حال گریختگان از وی پرسیده بعنایت و مراحمش نوید داد و ظفر کرد از ملازمان رکاب همایون
گشت و حضرت صاحبقران کامکار سعادت فرود و در سنه احدی و تسعین و سبعمائه موضع اقارعه مضرب خیام
لشکر نصرت شعار گشت حضرت سلطان بهادر ایلچی میرزاده میرانشاه با لشکر ظفر پناه از خراسان بشرف
قدم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد در مصاف نیز بدرگاه حضرت صاحبقران گردون اقتدار عرض کشیدند و
عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر انکو تیمور بمراسم عرض فرموده بر آب مجند در موضع مقدد عبور کردند
در آن حضرت در ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه از آن قرار نهضت نمود و بکنار آب سیحون رسید و پادشاه
زادگان و جمیع لشکریان از آب بگذشتند و تمیر قتلق اغلان و سوکجک بهادر بر رسم مقدمه از
پیش روان شدند و امرا مذکور فرادل تعیین نموده بیشتر از خود فرستادند و فرستادگان فرادل
دشمن را از دور دیده بر فور باز گشتند و امرا را از حال آگاه ساختند و امرا در کمین ایستاده
خود را بر دشمن ننمودند تا خان چون بیکس بدیدند شب در آمد و بهادر بستر استراحت نهاده در خواب

غفلت

غفلت فرو رفتند و لشکر منصور در همان شب بر سر خفتگان رسیدند و اکثر ایشان را بقتل رسانیدند
و بضرب شمشیر روی بگریز آوردند و از آب ایرج که تشنه پیش آن تشنگان رفتند و حدمش در آن اوان از تسخیر
مسیران عاجز آمده و بسیاری را غارتیده و در بعضی از نهرها آشوب نشسته بودند و دیگر بخشیان چون او را از نزد دشمنان
ظفر پناه راه گاهی در دند خوف و هراس بر خاطرش استیلا یافت بجهت که با وجود کثرت لشکر و وفور استعداد
متوقف و در تنگ بجانب دشت قبچاق عنان تافت و حضرت صاحبقران چون بر هزیمت دشمن مطلع شدند بر
حاجی سیف الدین با فوجی مقرر سر فرستاد گردانیدند و خود با شاهزادگان دولت با امرا و عساکر مقدمه از عقب مخالفان
دوانیدند و خواجه شیخ نورالدین دانا شاه و خواجه یحیی و دولت سیاهی با جمعی بر دنامی بزبان گیری فرستاده
و در موضع سارق بمخالفان رسیدند جنگی عظیم در قع شد و لشکر ظفر نوز از حد عدد احصی کثیر بقتل آوردند و بضرب سیف
بگریختند و در وقت مراجعت سپاه ظفر نشان در آن بیابان بیک ترکمان که با صد خانه در آن نشسته بود و بیک
دلیر از کاربه او را با خیل و حشمش گرفته در موضع قبچاق بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران کامکار
از آنجا کوچ کرده و منازل و مراحل قطع فرموده بسعادت اقبال بمقرون در موضع آق قوتون نزول فرمود و در آن
اوان ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی بیک جوبان قربانی و ملوک سبزوار سر بداری
با جمیع لشکرهای ملوک و طوایف باغی شده‌اند و خراسان پرفتنه و آشوب است

ذکر سید اعتبار و بیان حال حاجی بیک جوبان

حاجی بیک پسر علی بیک بن ارغونشاه در زمان دولت ایلخانی
اعتبار و اختیاری نداشت و در غایت افلاس و نهایت ملالت روزگار میگذرانید و هرگز او را
در ایام حکومت علی بیک ایلخانی که بر نشستند و حاجی با کبرهٔ که بپوشند دست نداد و در آن زمان
که آسمان حوض آسمان سای حضرت صاحبقران آفاق دیار حوزه تسلط طلوع کرد و بر سلطنت خانی
علی بیک اکثر وجود و جهان جوبان قربانی در حوض سنجی غضب حضرت صاحبقران آمد و آنحضرت حاجی بیک را
منظور نظر عنایت و احسان گردانیده حکومت طوس با دار زنی داشت و در وقتی که شهریار آفاق متوجه عراق
و فارس شد حاجی بیک ظفر کردار در رکاب همایون حاضر بود بعد از استیصال از اصفهان و حوالی

و عزیمت شیراز حضرت صاحبقران حاجی بیک را بایالت آن ولایت نصب فرموده و از خراسان و دفاع اصفهان
مبلغی خطیر بدست او افتاده و شوکت و کثرت از قارون در گذشت و کارش بجایی رسید که حضرت صاحبقران
دختر او را از برای امیرزاده عمر شیخ خواستگاری نمود و چون آنحضرت از عزم هجوم لشکر قبچاق اندیشه داشت
نمود حاجی بیک و سایر حکام و ولایات را بلوازم خویش فرستاده و نفس همایون با دو راه النهر رفت و اندیشه
شایع گشت که آنحضرت از توختمش انهزام یافته ماوراء النهر را تسخیر نموده و توختمش او را رای صرف نموده و حاجی بیک
خیال سلطنت ماوراء النهر در دماغ جا داده با خود گفت که توختمش تا استیصال این خاندان نکند آرام نخواهد
گرفت و تا او از هم ماوراء النهر فارغ شود بی یاری خراسان ضبط نمایم لهذا بسبب این تصورات با هل شهر طوس
حصار ساخت و حقوق الطاف حضرت صاحبقران را نسیاً منسیاً انگاشته سکه و خطبه بنام توختمش کرد
و یوسف خواجه پسر قمر الدین که در طوس مقید بود بیرون آورده بامارت نشاند و در آنوقت ملوک سربداران
تربیت کرده میرانشاه از سبزوار روان شد باستید اکه لشکر هزاره عالیان بودند و چون بحوالی طوس رسید
حاجی بیک او را نواخته نمود نالهٔ تمش بیزبانی شد و خبر بیوفائی در هرات افتاد باقه میرزا فخر خان طوس
فرستاده و حاجی بیک از فتنه انگیزی پشیمان شده اعتبر ساینده در اول جاگیر نماند و میرزا فخر خان لشکر
خراسان و هرات را جمع آورده روی بطوس نهاد و حاجی بیک طوس را قلعه بند نموده امیر فخر خان طوسیان
باستقبال شتافته جنگهای مردانه کرد و آخر الامر منهزم شده بشهر در آمده و امیر فخر خان از یکجانب شیخ
و شیخ محمد دار و غه از یکجانب طوس را احاطه نموده و در بیست روز محاصره کردند و مدت محاصره
ممتد شده خلقی کثیر از طرفین بقتل آمدند و در این اثنا امیر فخر خان ایلچی پیش حاجی بیک فرستاده پیغام داد
که سه ماه است که در این ولایت تحیر کرده ام و سه ماه دیگر بر دست چپ نگریخته خواهم کرد و اگر شما بر
خواهم خواهید بعد از آن به بینیم که تو بر روی خواهی خسبید من و آن خبر توختمش و دشمن خراسان بسمع حضرت
صاحبقران رسید خاری در اسباق و حاجی عمر و امیر عباس و دو دلدار و انکه ساق را فرمود که در خیوان
عبور نمایند و در دفع مخالفان غایت جهد مبذول دارند و ایشان بر حسب فرمان از آب گذشته خاری

اسباق بکابل رفت و کسی دیگر با امیر فخر خان بر نشد و چون از اقوام امرا و خبر انهزام توختمش در خراسان
شایع شد امیر فخر خان و سایر ملازمان و امرا خوانان حضرت صاحبقران صدای کوس بشارت باوج آسمان
رسانیدند اما طوسیان باز در مشکوه و همچنین بر طغیان و عصیان امرا را سکرده و امیر فخر خان حاجی عبدالله و
انکه ساق را بسبزوار فرستاده و دو دلدار را خود بر رضا و بعد از رفتن امرا حضرت صاحبقران میرزا
میرانشاه را فرمان داد تا بسمرقند آمده ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین با دو پسرش زین العابدین محمود
قبض کرده اند و از آن ملوک کرت دو هشتاد سال نماند و امیرزاده میرانشاه بعد از چند روز بخراسان
شتافت و در آن ولایت در هرات بود و چون خبر توجه شاهزاده شنیدند باستقبال او روان شدند
و در جنگیو ملاقات روی نمود و در روز در آن منزل توقف واقع شد و از آنجا لوکر قبچاق را پیش امیر فخر خان
فرستاده و نامه آرزو و وصول لشکر ظفر را برسانند و شاهزاده عازم هرات شد و در باغ زاغان نزول
اجلال فرمود و لشکر بایزید جا را رسانیدند که از رای قراباغ و باغلیس در حرکت آمده در موضع سارق قشلاق
جام تجمع کردند و چند روز در شاهزاده در هرات رحل اقامت انداخته بر قرار اقامت بر ترتیب اسباب
حصار گیری از خراسان و سیستان و فاروزها و انطاکیه و مالشاه و دانک انداخت و در عقب این احوال اعجوبه
امیر فخر خان رسید سعود من در شنید که ملک سربدار با سپاهی بیرون از حساب و شمار
بعد حاجی بیک میرسند اگر رایت زنگار بدیار بنا نهضت فرماید بیشک کار را بر وفق مراد
گردد و شاهزاده فرستاده کار را خوشدل و خرم باز گردانید و بطلب عیش گسترد و مجلس نشاط چیده
و با وجود عوارض لشکر از وقایع امور مملکت آگاه بود و فی الجمله در تاسع مجلس از سنه
احد و ثلثین و سبعمائه رایت نصرت شعار بجهت طوس در حرکت آمد و در روز چهارم در موضع اقاق
نزول افتاد و شاهزاده فاتحانه از روی عنایت شیخ الاسلام احمد روم استدعا همت نموده بازیچی
امیر فخر خان بتقبیل بساط جلالت مشرف شد و بعضی رسانید که ملک سربدار نزدیک رسیده
امرا چون اشتغال بتکلیفات سعود من داشتند نامزد هشتم شاهزاده اشتغال نموده فرمود که ملک سربدار

چه سنگ است که قیر فالاز در اندیشه و در شب شبه بیت سنگ گیت رو و باد بدیه جنگ اگر شیر سوان در ایه
بجنگ او و با ایشان گفت که در این چند روز حرکت نخواهم کرد و شب ایشان را لغو بسته فرمود که اعوان
با سنگ متوجه عوض کرد و با هزار سوار نامدار ایلغار کرده بعد از قطع منازل و مراحل به ایشان رسید و از آنجا مرد جنگ
و مردم کرد و شیر در قلعه متحصن بودند و شاهزاده جوانبخت خواست که شبی با ایشان رسد لاجرم بر زبان کوه فرمان
که زاید که همانا بجنگ نادانسته از آنجا حصار باشد و دیگر از معتمد ایزد بر رود تیر فرستاده از حقیقت
حال اعلام داد و ایشان بیای ادب گذشت قیام نمودند امیرزاده جوانبخت بنظر عنایت در ایشان
نگریسته نیم پاسایست از آنجا روان شد و چون اندک مسافت قطع فرمود لشکریان پیر را که پیاده
میرفت گرفته آوردند پیر بعرض رسانید که دیشب چهار سوار از لشکر ملوک بقراولی آمدند و در قلعه فاسی
فرار گرفته سر در فرستاده اند که چیزی معلوم نمایم امیرزاده فرمود که تو همان که چنین قراول فرستند تو ایشان
دانست که ایشان را چه قوت و توانایی و شوکت باشد و شاهزاده پیر را نوید داد که چون فتح و ظفر روی
روی نماید عنایت پادشاهانه شامل تو گردانم و از آنجا بتعجیل تمام راند و خود در القلعه فاسی رسانیده و شاهزاده
بنفس همایون پیش رفته آوازه داد که کسی که از نزد ملوک آمده اند اگر نزد ما فرستند امان یابند و الا
در خون خود سعی نموده باشند و لعله از پاسایست از آن موضع که نشسته ناگاه سپاهی در لشکر ایشان
آمده و در میان قاصد بود امیرزاده نیم نموده باتفاق عرض نمودند که کشتن از آب مصلحت نیست باید عنان
فرمود که اگر محاصره داری میکردیم هر آینه از آن موضع حکم نزول تازیانه بر آب نزده مانند برق و باد
از آب بگذشت و سپاه موافقت نموده ملوک سرداران با فوجی از اهل شرور فساد و صحرای بحر آباد پیش
پیش آمده جنگ عظیم واقع شد و لشکر منصور و ارباب لغب و فساد در هم ریخته خانان را شکست و مقهور
ساخته و بغارت و تاراج پرداخته ناگاه سر صد نفر از کرنه بیرون تاختند و بر فرقه آورده
و بعضی از زنها در آن برپا شده خانان شمشیر با امیرزاده و شاه رسانیدند چون عنایت الهی
یار او بود در حکم کار نیامد و شاهزاده فرمود که تیر باران کنید و اجل قضا شبیه آغاز کرده

بسیاری

بسیاری از اعدا را بر خاک هلاک افکنده و بقیه ال او با زهر هزیمت شدند و دی بفرار خاوند و غنیمت بسیار بدست
لشکر افتاده مجموع را بعرض رسانیدند و شاهزاده بر دو جلد کتاب که یکی بحر الادب و دیگری این بیت بود قسم
اختصاص کشیده و باقی را بر لشکریان قسمت فرمود و ملوک از آنجا که نیم جان بیرون برده بعراق گریخت و شاهزاده جوانبخت
فتح بر فرار پشته بر آمده فرمان داد که هر کس سری بیاورد و سپاه نصرت شعار خانان را تعاقب کرده بسیاری از آن
رسیدند و بعضی و اهتمام ایشان میان روس و ایران مفارقت نمود و از آن سر با جرب فرمود و سر بار آورده
ذکر مراجعت امیرزاده جوانبخت و رفتن بجانب ایلات و کشتن خان و خطر شاهزاده از کشور گیر از جانب
ملوک فرخ قبا بعزم تسخیر موس قلعه معاودت بر زده این قصه آنچنان رسانید چون کرا از قلعه عامه نزول
فرمودند ایلات بر تمرد و عصیان مصر نموده شاهزاده و امیرزاده جمعی را که از اعراب مسیر بود در آن قلعه
راب علا مقرر بقلعه فرستاد تا آن سمرد از نصیحت نامه و امیرزاده بیای قلعه رفته بیش از اعانت و مساعدت نمود
و چون اهل موس در رسیده بود یک چوبه تیر از شست خدنگ شاه بر مرجانی برنگ هلاک افتاده و چون حق تعالی
انتقام خود امیرزاده جوانبخت و موس را اهم داد و دانسته عنان عزیمت بایلات تافت و در سیم جمادی
الآخر سنه احد و تسعین و سبعمائه در مرغزار راه کان نزول اجلال فرمود و امیر آقبوقا و شاه شاهان سیستانی و خیل سیاول
بمقابل شاهزاده عرب اسباب لوسی در پیشه و امیرزاده جوانبخت و امیر آقبوقا از شرف اجداد و تحسین
اوزاد داشت و در اسب فتح آیت از زاد کان مخفت نموده بقلعه موس رسید و شاهزاده قلعه را بنظر احتیاط در آورده
بمشغول عزاده و منجنیق فرمانداده پیش از آن هر چند موسیان می نشینند که امیرزاده جوانبخت با لشکر منصور از آب جیحون
عبور فرموده بکوهستان در آمده است باور نمیکردند و در آن زمان از آنچه از آن می نشینند که کشتن جوانبخت و بدست ایلات
شیرین شده و بموجب فرمان لشکریان بجا مرهم مشغول شده و در این اثنا یوسف جوانی فریاد که مشاء آشور و خشه بود از
جای بیک اردوی کرد آن شد و بیرون آمده و بسی جنگ کرده بر زانوش مجروح گشت و دی بیک قریب سعید کس از
منتسبان یوسف را در شهر مقید ساخت یوسف بعرض رسید که دی بیک دعیه قرار داده و امیرزاده جوانبخت

بقدر میسور راههای گریز را محفوظ ساخت حاجی بیک چون دانست که بعد از فتح یوسف و مقید شدن اتباع
او و قلعه شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود ماند با خواص خویش از راه گریز مشورت کرد یکی از آنجمله
او را به دلیری راه نمود که از اندرون بیاتانی رخنه شده و بیرون از آن قافل مانده و راهی قرار داده مردم خود را
مستعد ساخت و بیهانه شبخون از دروازه بیرون آورد و در جمعیتهای لشکریان آتش دیده بمردم خود گفت که چون
مردی صد در برابر باند بیدارند از اینجانب هیچ مجلس نمیشود شما درین محل توقف نمائید تا من راهی دیگر پیدا
کنم و در خور با کشته بر عرض را که با نشان داده بودند رخنه کرده جانب دروازه طغان در حوالی گذر رخنه بیرون آمده در
زاده میرانشاه گورکان بعد از زمانی بر فرار حاجی بیک دقوق یافته بجانب شیراز فرستاده کسی با وزیر سید برهان
دست بهنت و تاراج برآورد و شهر طوس را که رنگ بزم کیکاوس بود در خرابی قرین بیابان لوط نمود
و از موقف جلال قرار یافت که هر که سری بیاورد و دستار بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورد
از مردان هر گروه یافتند کشتند و چون از آن جنس دیگر فردی پیدا نشد و دهاس که بر سید جواب خویش
میگفت زنان دامن تراشیده بقتل میآوردند و دامن ایشان بخون جهان میبردند و بر جسد
از سرهای کشتگان منارها ترتیب میساختند و زن و فرزند حاجی بیک و کاتفان شیاران تسلیم نمودند تا در حفظ
ایشان شرط احترام مرعی دارند چون قرب دو هزار در سر دو تیغ با ساکنان شاهزاده جهانیان رحم نمود
حکم کرد که بخشند دست از کشتن باز داشتند و مشتاقان بلاد عنان بخشار موجب فرمان فتحی جهان رخنه باطراف خراسان
فرستادند با پیغام طوس و حاجی بیک او را محبوس گردانیده بود بشمول مرحمت و عنایت شاهزاده شد و از قید
رهائی یافته حاکم طوس شد و رایت ظفر پیکر بجانب زرادکان در حرکت آمده درین هنگام یوسف خویش فرمان میرزا
مستعدان خود را بقصد فرستاد و مجرا نیست که خود نیز بود و امیرزاده میرانشاه از آنجا که آگاهی یافته آتش غضب
بر افروخت و گفت با وجود آنکه سبب بخشش و نوازش او بود و ما هم خود بصحبت خواهیم او کشیدیم هنوز بر سر
زادگی وفا و ایفا و در یوسف را طلبیده از وی استفسار نمود که چرا بر حضرت ما برادران و خویشان ما فرمان
او جوانی ناقص گفتار امیرزاده فرمود که این عهد بیدولت با دولت مرا نیست و گفته اشتن او مرا بسبب ایفای حسابت دیوان

بیشتر و بدرم شهران قهر بقتل رسانیدن مرا نداده و امیرزاده جوان بخت مولانا حسین مانند زنی را بجهت او در آن
خزینه حاجی بیک بقصد صاحب فرستاد و دستگاه آنجا که در زمان سابقان انتظام داشتند و سابقا امیر حاجی بیک را
نیز در کشته بودند چنانچه حسب گذارش خواهد یافت بقدم مناسبت و سلامت بیش آمده مجمع نقد
جنس را که تعلق بحاجی بیک داشت تسلیم نمودند و در منزل رادکان خود را بصوب سرخس از آنجا نوبت
بیشکش الدین بعرض رسانید مقبول افتاد و امیرزاده جوانبخت بنگوهی و جانسپاری خواجه را که در مدت
غیبت رایات جهانگشای کابلا آورده بود بشرف خدمت مفروض گردانید و مغاران ایشان توجه حضرت خان
از رایات تحقیق پرست و شاهزاده نامشهد استقبال نمود بعد از تقدیم مراسم زیارت بازگشت رادکان
معاودت فرمود و در بازگشت هم شبان سنه مذکور امیرزاده میرانشاه گورکان امرا و حکام اطراف را
رخصت انصراف داد که بموضع خویش روند خود بطرف هرات متوجه شد و چون بکاریز رسید مشایخ
آنجا خدمات پسندیده بجای آوردند و از آنجا قوم متبرکه در حرکت آمده بیست و ششم شبان باغ زاغان را
بقدوم خویش رشک گلستان ارم ساخت و مولانا علاء الدین سلطان قصیده در مدح شاهزاده انشا کرده
بصلات با دشاهانه اختصاص یافت و اینبیت از آن قصیده مثبت افتاد **قصیده**

ای رخ خوبت تو ماه نو گشته ۞ ماه از رشک زلف تو سیه گشته ۞ خط مشکین تو بر صفحه گلنار چو خواند ۞ آیت حسن و جمال تو بخوانی گشته

و در روز اعلام رمضان ایلچیان سلطان احمد از کران در سوران شاهجهی ارزیز در رسیدند و در روز عید فطر
ایلچی از ماوراء النهر آمد و اخبار قوقشاق که حضرت صاحبقرانی را در خوشنان روی نموده بود بعرض رسانید
و در روز اول شوال باز از پیش آنحضرت امیر تیمور خواجه بسر امیر قتوقا رسیده و سه تومان نقد باسم کاتب
شاهزاده آورد و شاهزاده تیمور خواجه را بصنوف نوازش اختصاص داده بار دیگر ایلچی صاحبقرانی رسید
امیرزاده میرانشاه را طلب داشت و شاهزاده تیمور خواجه مدت کشت و در سمرقند بشرف دستبوس آنحضرت
فایز شد و چون مدت بیشش ماه حاجی بیک جلاب قرار در اطراف و اکناف سرگردانی کشید آخر بجزای اعمال
سنه خویش گرفتار آمد چنان آنجمن آنست که چون حاجی بیک بهزار چوب رسید علاء الدین حاکم آنجمن

او را گرفته در صحبت معتمدان با بندگان بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران از وی پرسید
که در باره تو تقصیر کردیم که با ما بی شدی زبان ناطقه او از جواب لال ماند بعد از پرسش و ثبات گناه در پای
تخت چاسار رسانیدند

ذکر رفتن حضرت صاحبقران بجانب جنوب سلطان

بعد از فرستادن امیرزاده میرانشاه بکوهستان خراسان شهر بدر اتفاق داعیه انداخت که لشکر اطراف جغتای
خان و دشت قبچاق کشد اما سفرهای بارگاه ملک آشنا بعرضه داشتند که اگر رای اعلی بعزیمت
تخت پایتخت مشرف عزم درست تخلیم حضرت خواجه الغ خان و قلقتیمور خان و الکاتو را قیام نمایند دیگر
نادیگر ایشان پای از حد خود بیرون ننهند و بیراهون جسارت نفرمایند و چون از این جهت خاطر جمع
گردد از آنجا استظهار روی تو بدشت قبچاق آریم و جوانی حلت پسندیده تو بتمشی خان و لشکر لقمان در
ایشان نفیر و حضرت صاحبقران کامکاری امرا نامدار را پسندیده و سخن ایشان را بسمع رضا اصغا
نموده در شهور سنه اثنی و تسعین و سبعمایه عزیمت جانب جنوب سلطان عظیم گردانید و از نزع آل بوش سلطان
سادات انعطاف داده براه لوری باشی با عدم و حرارت در حرکت آمد و هر ناقه‌ای باستحقاق بعد از
طی مسافت بقصبه ادزناق برآمد و بنا بر آنکه اسبان بیجده نفر را سرکش بسر قند فرستاد و در فرود
مجموع لشکریان را در آنجا ساخت و در برکت همایون سوار شده روان گشت و چون بمنزل اعلی
سوار رسید دو مردم از بدو ابر در رحمت و شفقت افتاد و دو سه روز در راهها چاهها کندند
و اندک آبی حاصل کردند و بجهت دشت شفقت برخستند ناگاه از فرق فضل آبی در چشمه تابستان سرچشمه‌ای
رسیدند که در زیر علف برف و یخ فراوان باشند چنانچه تا بدست سپاه با دواب و چهارپایان
سیراب گشتند و لشکر بهاس ملک و تاب بای آورده در آن شدند و در صحرای العوانه با
شکار مشغول گشته کوس بسیار گرفتند و در آنجا نزول کردند و میرانجی و سیرغتمش با لشکر قراول سپاه
حضرت نامزد بودند و در آن گشت با هزار سوار از لشکر الکاتو را طلب قوم تجریس سلکشتند و چهار
خرد زدند و آتش پیکار افروختند و قلقان در آن نزاع نهادند و سپاه منصور شخصی را از دشمنان

دستگیر

دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و بعد از تفتیش اشخاص چنان تقریر کرد که الکاتو را در موضع اولنگ
باشتر بنت حضرت صاحبقران دولت بار امیر شیخ بهادر را با امیر الکاتو را فرستاده و خود بجرجی
راه غلط کرده بطرف دیگر افتاد و در روز دیگر راه باشه باکوز رسید فردا آمد حضرت صاحبقران
با امرا و شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون سه روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان آگاه شده
باشند و پراکنده شده و خبر آنکه از دو جانب متوجه ایشان شویم و سه راه با جماعت بگیریم و مصالح
این جماعت امیرزاده شیخ راه مخالفه بکتاب روانه ساخت و امیر جلال الدین محمد بجرجی گردانید
و بغل همایون با تقریب سپاه راه دیگر روانه شدند و موضع قراجوررد و سه روزی لشکر همایون گردانید و امیر
عمر شیخ تیمور نام راند در منزل قوبان با الکاتو را رسید و ایشان شیر شکار را آتش زدند و بیکار بر افروختند
بهادران نصرت شعار مخالفان را بضرب تیغ آبدار متفرق و پراکنده ساختند و الکاتو را از دولت
بیرون کرده و خزان ماه دیگر و مردان خورشید منظر و اشتر سیاه و اسبان را همراه گرفتند و
امیرزاده شیخ بهادر در مظفر و منصور با غنایم نامحصور بدولت نمود و بشرف دستبوس پدر بزرگوار استسعاد یافت
و چنین از شیخ بهادر و الکاتو تیمور و طلب باغی رفته بودند تا ثابت در اردوی همایون خبری
نبود و آنحضرت فرمود که امیرزاده شیخ بهادر با قوبی از بهادران در طلب ایشان روی براه
نهند و شاهزاده مجب فرمود و در حرکت آمد و امرا بعد از چند روز از راه دیگر بر رکاب همایون پیوستند
و امیرزاده شیخ بهادر که گول رسیده با پنجاه کس از شجاعان مثل حداد حسینی و اقبوقا و حاجی
محمود مهوری و امیر حاجی ارلات و مخلص برسم قراولی از لشکر جدا شده پیشتر رفت ناگاه
از جلو بهادران قرابیان تیمور با هفتصد کس در آن بیابان پدید آمد و شاهزاده شیر دل بر سر
و جانب بر دشمن متوجه شده و اعتماد بر دولت روز افزون حضرت صاحبقران کرده بیست
و هفت کس را بر راه نهاد و شمشیر جلادت آخته بر دشمنان تاخت و دستبردی نمود که بهرام مرغ
آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و امیر حاجی ارلات کمال مبارزت بظهور رسانید

الکو تیمور

دلبا ری از آن بیدبار از خاک مذلت انداخت و در اثنای گرفتاری بر مقتل افتاده در زمره شهدا
انتظام یافت و اخر الامر مجاهدان دین بر اقدامین غالب آمده جمعی کثیر از آن مخاذیل شقاوت قرین را تیغ
کین بگذرانیدند و اموال و چهارپایان ایشان را غارت کردند و بار دوی اشرف اعلی معاودت نمودند
حضرت صاحبقران بموضع قراجوقر رسیده چند روز در آنجا توقف نمود و پیوسته فرمان شد که جمیع مغانیم
که ملازمان از اطراف و جوانب بدرگاه گیتی پناه آورده بودند بر جوانی و اعزبان و سایر لشکریان قسمت
فرمود و فرستاد تا امیر جهانشاه با دیگر امرا و سه هزار سوار از خیود ظفر پناه بطرف اردبیل بطلب
رایت عدالت برافراختند و تعجیل بر بنا نمودند بمقصد رسیدند و دست بغارت و تاراج برآوردند
و تمردان که بمواضع حصین پناه برده بودند بجنگ آورده از دقایق قتل و حرب و نهب و قتل و غارت
نگذاشتند و با غنیمتی بردن از قیاس و تخمین بازگشته بموکب همایون پیوستند و حضرت صاحبقران
گیتی ستان ایلچی اولوس مغولستان را در آن اطراف بندگان و دست نشان آمده بود با امیر کبیر برادر
امیر طغای بهادر بکنار سیر فرستاد و آنحضرت بعد از قطع منازل و مراحل بایل مرجور رسیده
در سرای اردوی نزول فرمود و بار دیگر قطع و استیصال قوم جنه در آن نهاد همت ساخته در اثنای
با امرا و نوئینان طرح مشورت انداخت و رایها بر آن قرار گرفت که جنود ظفر ورود بطرف مختلفه
روان شوند و هر کجا که از مردم جنه نشان یابند دمار از نهاد ایشان برآورند و چنین مرجوع و مطلوب گردانند و فرمان قضا
جریان صادر یافت که لشکر جنه بلی را بجا گذاشته بر شاهزادگان و امرا و نوئینان قسمت فرمود
و چنین بیدا کرده و حکم شد که بعد از قطع و قمع مخالفان سرداران و اعیان با عساکر فیروزی نشان
در موضع بلوز جمع آیند و تخت امیرزاده عمر شیخ بها در برای که مقرر شده بود با لشکر اندکان روان شد
و بر آن اطراف و نواحی بنوعی بر تاخت همه جمعی را دانستند و شاهزاده تا قرابه که از آنجا قند سه ماه
راه است تاخته غارت و تاراج نمود و امیر شیخ علی با دو امیر جهانشاه با سه هزار سوار مرای
که مقرر شده بود در حرکت آمده و از قرارات و شور و غلو که شنیده از مخالفان هر کرا یافتند

و اموال بردند و امیر عثمان عباس با بیست هزار سوار نامدار که امیر جلال حسین تغرچی ایشان بود براه
سقرقان و سوقولقان رفتند و کبوک ابا را بیغ رگردند و از قتل و غارت دشمنان خود را مصاف ندانستند
و خدا داد حسینی و بیشتر بها در آن با بیست هزار مرد دیگر خاریر تغرچی ساخته راه از بکو راه بیرون
گرفتند و در آن یورش با قوم یولقاجی تلاقی شده حرب صعب دست داد و در آن محاربه با تیر
استداد یافت و قاف سپاه منصوره غالب آمدند و بعضی را بر اکنده ساختند و آزادگان فراوان گرفتند
و حضرت صاحبقران کشتی با لشکر قوتل که هر صف شکن و در رزم آزمای بودند از لشکر ظفر قرین اختیار
فرمود و بار دیگر اولوس یولقاجی در موضع جشاره بوار آمدند و آنحضرت در آن اوان که متوجه جانب
قونغشتی آن بود امیر بادکار برلاس و امیر سلیمان شاه و شمس الدین عیاث زمان را در ترکستان
گذاشته بلفظ عهد و وصیت فرمود و ایشان در آن دیار توقف کرده و طیفه بیکو بیکو بجای آوردند
و چون لشکر قونغشتی از آنجا بیاشهر بار بزرگ عزیمت نشست یافت عنان عزیمت صوب آن
از جانب دشت قبچاق معروف شده بطرف مغولستان معطوف گشت و فرمان واجب الاتباع
نفاذ یافت که امرا مذکور در منازل قوم جنه در آمده ایلچی اولوس بسیار همراه داشت امرا مصلحت بیند
که کرارا مغولستان جنگ نمایند لاجرم از اسبان پیاده شده و در آن جهان بر میان زده دست بتیر
و کمان گشادند و بعد از دو شبانروز هر دو گروه داد محاربه داده از جنگ بسته آمدند و بتوسط مصالح
متفق بر مصالحه متفق شده از هم جدا گشتند امرا نامدار موضع یلوز که مولد اجتماع بود مغولستان عزیمت مطلوب
ساختند و پیش از آمدن امرا بآن محل حضرت صاحبقران کاسکار از تغرتیت هلاک ترغان از جنگ
گریخته بود و صورت حادثه را معلوم فرموده و تعجیل رانده با تمرغ رانده و امیر بادکار برلاس و امیر سلیمان شاه
و دیگر امرا و راکه از مصالحه محاربه حضرت خزانه اعلان مصروف شده بودند و در بلدة زر السعادت
بس سرافراز گشتند و حضرت صاحبقران نامداران با دیگر کاسکار از لشکر جنه بر کرده در اتفاق
گذاشته در جانب دشت اختیار فرمود و بعد از طی مسافت و بیابان پرآفت چون با قنوقای رسید از اردوی

سر آوردند که سپاه پادشاهی پیدا شده و آنحضرت شب در همان موضع توقف نموده مخالفان چون از دهول لشکر
غنیمت اثر خبردار گشتند دهم و هراس بر ضمایر ایشان استیلا یافته از هم فرو گسستند و طایفه از منهزمان با
امیرزاده عمر شیخ باز خودند و از قدر سپاه بهرام انتقام شاهزاده دیدند آنچه دیدند و جمعی انبوه از لشکریان
بطرف دیگر رفتند و جمعی دیگر با امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر باز خوردند و شرایط قتل و نهب بتقدیم رسانیدند
و حضرت صاحبقران ظفر قرین نفیس همایون از کوتل پای زن گذشته تا موضع قراتاش در عقب دشمنان
رفت و حضرت خواجه افغان دل از حکومت سمرقند برگرفت و روی در صحرا و بیابان
نهاده ایل و اولوس او را غارت کردند و چهارپای بسیار بدست آورده سوی دشت نمودند
و حضرت صاحبقران فلک رفعت از آنجا عزیمت فرمود و غنایم نامحصور که جمع آمده بود بموجب فرمان
بر طبقات حشم و خدم مقسوم گشت و در آن نواحی شهر در حرکت آمده موضع بلوزر را منزل
ساخت و در آنمکان بموجب سیاق امرا و توران و خوشون را باطراف و جوانب قری و قصبات
رفته بودند و اقوام مغول را تاخته و مال بسیار گرفته باز گشتند در آن جمعیت برافراشتند و حضرت
صاحبقران از بلوزر بجهت پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاده پیغام داد که براه قتلغه در حرکت آید و در دفع
و استیصال طوایف مغول که در آنجا و اطراف باشند سعی بلیغ نماید و شاهزاده بموجب فرمان
در حسب الدوران روانه شد و در اثنای راه کوبلک که از عظمای امرا حبشه بود پیش آمد و بعد از آنکه
قری آنجا غارت کرده بود در کار خود دیده دستش از حرکت و پایش از رفتن باز مانده قاصد بخدمت
انتقام شاهزاده خواجه سالم و غانم باز گشت و کاشغر را از فرط وجود خویش تزئین داده و از آنجا
بلندگان خواسته در مستقر عز و اجلال خود نزول اجلال فرمود و چون خواطر خطیر حضرت صاحبقران
از هم جمعیت فراغت یافت با افواج لشکر از کنگ بلوز بجانب الغ بلوز تاخت و در آن موضع
چندی ملاحظه و سر در گذرانیدند و شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران را سلاح اختلاف طبقات
و تباین درجات لعطایا ارجمند و انعامات دلپسند نموده و در آنجا از قاس سخن شعبان سنه ثمان و ثمانین

و سبعمائه رایت نوروز بجانب دار السلام سمرقند برافراخت و در هفتم رمضان شکوه بلاد سمرقند
از دهول رکاب فلک فرسای رفیع تر از سپهر گشت و چون فصل شتا نزدیک رسید آنحضرت بعزم
قشلاق روی بتوجه بجانب بخارا نهاد و در آن شتا کرک بخت امیر سید بابا شاه بدولت و شرف مستعلی شده
لوازم خلافت سلطان بخت بیکم بموجب شریعت مطهر حبس و تعلیق او گشت و بسبب مصاهرت بیگانگان
بمال عنچه امل او در روضه اقبال شکفت و در آن شتا بموجب فرمود دختر امیرزاده سیف الدین بنوه
امیرزاده ایلکین امیرزاده میرانشاه شده و عذر سلطان زاده ابراهیم طوی قیام نمود و در این اثنا قاصد
خواتین عوالم حرم بدرگاه حضرت صاحبقران از این سراپرده فرا سرای جاودانی انتقال نمود و چون فصل زمستان روی
در حجاب انقضا کشید شهریار کامکار از رفع اشکار طلع فرخنده بنای آن حضرت

ذکر فرستادن حضرت صاحبقران و فرستادن امرا و نوئینان بطرف جنه و قسلاق

حضرت صاحبقران باستحقاق در بهار سنه
اثنین و تسعین و سبعمائه از رفع اقتدار قوچیان را باطراف و جوانب فرستاد و حکم فرمود که کوه و مکان اتاق باید
که روی توجه بدرگاه عالم پناه آورند و چون امرا و توران و خوشون و سرداران حوالی مسکون از مراتع خود
در حرکت آمدند و لشکریان همایون بر بستند و کامکاران بارگاه حشمت و اجلال ترتیب اسباب فرخنده فال
نمودند و چندان کاروان و اسفند گشتند که از هجوم آن بیشه و هامون بسمت تساوی پذیرفت و خوشون
بجوین رسید و آب رنگ ملک بخشان گرفت و در این اثنا فرمان قضا جریان در شان زیادتی شان
سیاقت نفاذ یافت تا جوانبیان و فتح بیگان قاآن اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه
و امیر جاکو و امیر شمس الدین عباس مامور شدند که سپاه را بجون کاه رسانند مقاران ایجان جشنی و بجز ترتیب
یافته خواهرزاده حضرت صاحبقران بیع فتق افتاد در سلک ازدواج امیرزاده عمر شیخ کشیدند و چون
از این قضایا فراغت روی نمود بموجب فرمان امیرزاده میرانشاه گورکان بخراسان و امیرزاده
عمر شیخ بارکان رفت و حضرت صاحبقران متوجه دار الملک سمرقند شده روزی چند موضع بلوز نتاج
سمرقند است مرکز اعلام ظفر انجام گشت امرا و نوئینان رفیع قدر امیر سلیمان شاه و قدا و حسین

و امیر شمس الدین عباس و عثمان برادرش و امیر اوقوتمش صدیق تایان و سلطان سنجر و صاحب سیف
الدین و حسین جاندار و امثال ایشان را با بیست هزار سوار و هزار طرف بسته روانه داشت و چون امرا و لشکر
با لشکر منصور در حرکت آمدند و بر اسب کول رسیدند اردبش امیرزاده جرنشیخ صدر ترکمان با پنجهزار سوار و فرزند
لوده با ایشان برسیدند و سپاه ظفر نشان بلوک توبه نزول کرد و از احوال دشمنان استفسار نمود و از
ایشان روان گشتند و در راه هر کرا یافتند یا بسر بردند یا کشتند و بعد از طی منازل و مسالک از
الیغ گذشته بقراقال که بورت الکا تورا بود فرود آمدند و در آن وقت بسیع امرا رسید که الجا برخا قوجین اوبندی
پادشاه روی زمین که پیش از این با چهار صد هزار لشکر بزرگ در دشت و صحرا میگشت و در منگلای اردوی
قمرالدین خورده جنگ هولناک میان ایشان دست داد لاجرم امرا کی پیش رفته حسین جاندار را فرستادند
تا خبری بتحقیق بیاورد و او بجماعت دشمن گرد بصاف قمرالدین و اولجا برخا قوجین رسیدند و در آن
موضع کشتار بسیار دیدند و دراندشت که از زخم خود را یافتند رخدار که جهان بر وی بصاف گذرانیده بود در
زرسیات پناه داشت او را نقد نمود پیش امرا آوردند و قدش تقریر کرد که در این سرزمین با قمرالدین
جنگ کردیم و خلق بسیار از ایشان کشته شدند و از سپاه ما غالب آن طرف صحرای حرب روانه شدند
بعد از استماع این خبر بسبب استیصال از عقب او نشتافتند و اسوق در راه گذاشته ایلغار فرمودند و در روز
رمضان در کنار آب اردیش رسیدند و پیش از وصول ایشان قمرالدین گذشته بود و در آنجا تحقیق پیوست
که قمرالدین بطرف قوس که سمور و قاقم از آنجا دست میآورند رفته است و جان بردن بر دو
امرا هر یک از غلامان خود شخصی را بالطرف آب فرستادند تا وقع منفای ایشان بر دشمنان معلوم
گردانند و چون مدت آن بیش باز رسید دست لشکریان و دفت چهارپایان بنهایت انجامید امرا
از آنجا مراجعت نمودند و بعد از قطع صحرا و بیابان در سمرقند بعز تقبیل آستان حضرت صاحبقران ممالک ایران
فایز گردیدند

گفتار در روایت فرمانفرمای باشخق از دار السلطنه سمرقند فرود آمدن
مانند دشت قبچاق

در شهور سنه اثنین و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم روم و تسخیر

فرموده تواجیان را الطلب لشکر محروسه تعیین فرمود و فرماندار که از ایشان محلکه ساختند هر یک
هیچ اقدام انکار نکنند و بیاسون قدیم و جدید آزرق کمیاله ارباب لیاق را السیر بورش دشت قبچاق
تکلیف نمایند و باید که بکمند و کمان با سه جوبه تیر کیش و قربان همراه داشته باشند و میان هر دو تیر یک
اسب کوتل و هر ده آدم یک خیمه و دو بیل و یک کلنگ و یک اره و یک تبر و یک تیشه
و صد سوزن و یک دوش و نیم من بسکت انار از سیمان و یک دیگ بزرگ مصحوب گردانند و باید
که در دشت عرض نمایند و حضرت صاحبقران فرماندار که اسباب از زمرا آورده بلشکریان دهند
و در خزینه گشاده طبقات حشم و خدم را مدد بخارا و درهم بسیار ساخت و از سمرقند بیرون آمده روی
براه آورد و بر اب حسینه پل بستر و ستان فرمان گشت فشلاق فرمود و در این اثنا مزاج همایون
از صحت انحراف جسته و سوء اشتداد یافت جهان را در آن اندوه بذیرفت و ارکان مستحق بر آن
خاطر گشتند و دست بدعا برآوردند و قبت صحت صبا گشته کافه خلایق و اهل رفیع موفق و صلوات
و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و بر بعد خزانت بیاندیل حشر و اتاق لشکر بالکشتند و متعلقان
اخیال امیرزاده کورکان با لشکرهای خراسان با اردوی همایون پیوسته شرف دستبوس ارزانی
در رای حضرت صاحبقرانی پرتو نفقت و التفات بر احوال طلدزمان انداخت و امرا و نوسبان را
بعطایای ارجمند و صلات گرانمند مستظهر و بلند پایه ساخت و دار سپاه را ایلکان ایلکان خرشود
گرده بر ساخت و منوچاک خان و کوکچه اغلان و ایدکوی اورتک را برسم قراولی در قول باز
داشت و سایر عجز جهان با ارکان دولت و امرا جهت حشم فرمود و در دوازدهم صفر سنه ثلاث
و تسعین و سبعمائه که آفتاب جهانتاب در ششم درجه دلو بود در همان تاسید ملک دوز کیدل
بجانب دشت قبچاق رایت اقبال برافراخت و امیر ایلک و امیر ملک را طلدزمان امیرزاده
بر محمد جهانگیر و امیرزاده شاه رخ ساخته جهت ضبط مملکت ایشان باز گردانید و جمیع خزاین و نفایس
از آنجا باز در حضرت الصراف داد و کلیه ملک آنجا که در مراقبت خزانش نگاه داشت و چون فرمان

محل نزول جنود ظفرنشان گشت ابواب آسمان گشاده برف و باران متعاقب شد و در آنجا
ایلچیان از تختگاه رسیده بعد از چند روز بوسیله امرا و کبار شرف دستبوس حضرت ناصری حاصل کرده
هدیه نفیس و اسب رهوار و یک دست تشریف بعین رسانیدند و در آن روز بزبان تضرع و نیاز در پای
سریر سلطنت مصیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که تختگاه ایلچیان عرض میکنند که حضرت صاحبقران امر اشارت فرمود
و پدر مهربانست و حقوق آزادی و نعم آنحضرت در بارهٔ ما بیکران و از اخلاق ناشایست و اعمال ناپسندیده
که سابق بوسیله اخوان ایلچی شرارت و عداوت تراق اقدام نموده پشیمانم و در پیدای تخیر و تحیر مایم و سرگردان
اگر این نوبت رحم عفو بر جریدهٔ جرایم کشیده بعد از این قدم از دایرهٔ مناصحت و مطاوعت بیرون ننهم
و دست در فتراک دولت دریا نزده سر از خط بندگی و فرمان بازنپیچم و حضرت پادشاه دولت
پرور در معدلت گستر فرمود که بر رای سلیمان روشن است که در بدایت حال او چه کیفیت و سامان گرفته
باستان دولت استیلا مانده و دایرهٔ انتظام احوال او اقبال نموده لشکر و مال بیحد در ربقهٔ انقیاد آوردیم
و بعد از ارس خان کمر بسته در قلب ترکستان متعهد او شدیم و بسیاری از اسب و شتر تلف شده
در آن نوبت وضع و ذلک در باب تقویت امر و تثبیت کار او خود را مصاف و معدور نداشته در بدایت
ارس خان کمر بسته بدین سرحد در کفایت مهم او سعی نمودیم که در آن حوالی خان ما را در ملک مسلمان بر تخت
سلطنت قرار گرفت و از کار و اطراف دشت قبچاق در حوزهٔ تصرف و تسخیر او در آمد و همان
ماه او طریق پدر فرزندی مسلک گشت و آخر الامر صاحبقران موفور لشکر بحضرت مغفور شده کار پندار
بدیع خود را داد و حقوق احسان دیگر با طاق نسیان نهاد و در آن وقت که در تسخیر ولایت فارس
و عراق مشغول بودیم با لشکر عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاده تا حوالی مملکت ما خراب و ویران
ساخته و ما این سخن را حمل بر اضافه و مفسدان بد اعتقاد کرده بر تو التفات بروی اندیشیم و از گفتگات بلیغ
کان لم یکن انگاشتیم تا از آن تقریر با موضع و جسارت با موضع نشان گشته در مقام اعتذار و استغفار
در آمده و خود از شراب غرور چنان مست و بیخود شده بود که بیک ارید و هزار اشتر با ارمغان آمد

تا بعض خویش متوجه آنجانب شده و جمعی از شهزادگان کامکار خویش را بوسیلهٔ چغتایی از پیش فرستاد
تا ولایت یاد را در آمده بار دیگر مرا بیاد آغاز کردند چون حضرت صاحبقران رای عالم آرای گشتاسپی
لبث و درنگ با تمکن و تمکن از ولایت و در دست نهضت نموده قدم پیش نهادیم و سپاه
تا دیده بیکجا گرد آمد بار بر فرق او بیخت و اکنون بر حسب مرسوم خان لشکر جهان جمع آمده
بعزم انتقام روی بدیار او نهادیم و او بر اخلال اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در خود
خویش نمی بیند ملازم دست در دامن عجز و بیچارگی زده میخواهد که سر در پیش قهر الهی و بیمار زهر
پادشاهی را بافسانه و فسون از سر ملک خود دور دارد و چون بر قول و فعل او اعتباری نماند
ما از این اندیشه متفکر آمدیم و بعنایت ملک بیچون آنچه بکنون صنع الوزیر است از قوه بفعل خواهد آمد
و با اینهمه اگر در قول خویش صادق است و با ما یکجهت شده باید که علامت را بفرستد تا بعد از
استشارهٔ و استواره بر مقتضی وقت عمل نموده آید و چون دو سه روزی بگذشت ایلچیان را طوی
داد و خلعتهای قیمتی پوشید و با شهزادگان و امرا مشورت کردند و ایشان را موقوف کردانیده
و خاطر ایشان را وسعت بر بارهٔ جهان نوز گوارش شده امرا و لشکریان روی براه آوردند و از
فراخور گذشته بکلفه در بیابان راندند و از بیابان آنچه چارپای لشکر تلف شد و چون بمرغ صادق
اوزن رسیدند اسبان بر آب رفته شکر نعمت و آب بهمت بتقدیم رسانیدند و بنا بر کثرت
و حل جنبدی در آنمقام توقف افتاد و چون دو سه روز بگذشت ایلچیان را طوی داد خلعتهای
قیمتی دادند و چون سیلی سبکتر شد و گذار پیدا کرده لشکر از آب بگذشتند و در این
اثنا دو کرا از پیش آمد کوه در یک کرا بخدمت پیش تختگاه فرستادند و بموجب فرموده جوجی لشکر از
توقف نموده آنجا نیافتند و لشکر ظفر اثر همچنان مرحلت می نمودند تا بکنار طاق
رسیدند و آنجا دو شب در میان بلخ طاق اقامت حضرت صاحبقران ملک لشکر بیاد
انگره که پیچاه کز ارتفاع داشت برآمد و نظر آن بیابان که طول و عرض آن را حد ای جهان دانند

و بس بیفکند و بقصد شکار مشتمل بر چشمه‌های خوشگوار و دهکده‌های فراوان و شکارهای بسیار بیابان و آنحضرت
یکروز در آنجا توقف فرموده فرمانگاه نفاذ یافت که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آورند
و در آنمکان نشانه‌ها بر مثال منارها برافراشتند و سنگ بر آن نشان ماهر تاریخ و مهول حضرت
صاحبقران بلند محل بر آن سنگها نشستند تا بر صفحات روزگار از تاثیر آنشهریار فرخ مقدار یادگاری
بماند **نظم** شنیدم که جمشید فرخ سرشت ❊ بر چشمه شد بر سنگی نوشت ❊ بدین چشمه چون بگذری
زنهار ❊ بنوشید تا چشم بر هم زنند ❊ پادشاه کامران از آنجا روان شد و شکارکنان از آنجا
بکنار آب جیحون رسیده نزول فرمود و از آب گذشته هشت شبانروز راند و بموضع خرجوی
فرود آمد و چون از ابتدای یورش بخجند تا بگذشت و پنج شش ماهه راه انداخت از عمارت و زراعت
و در لوجیرت و فحط و ادرار دی همایون پدید آمد چنانچه بهای یک کوسفند بصد دینار نرخ گرفت و قیمت
یکمن غله بسنگ بزرگ که عبارت شانزده من شرع است بصد دینار کیکا یافت نمیشد و در آنمکان
در آن بیابان بی پایان تخم مرغ در مضاق جانوران که شایسته خوردن بودی گذر نمیشد و حضرت صاحبقران
اطلاق حرمت و اشفاق حکم کرد که طایفه را اندک آزادی باشد تا گرسنه گرده هر شب خیمه‌ها
قوم روزی یک کاسه یماق بسر کنند و یکیک نان و کلچه و غیر او تناول نمیزد و دیگهای معده با وجود مجاعت
هوا از اشتیاق خوردنی بکش لله خدایق الطعمه بسیاق فراموش شد و اسرا بخوبه گرفتند از یکمن بار
بسنگ انبار شحنه کاسه یماق اماده شد و گرد دکان آفاق که از نفایس تکلف کباب گوشت قرغه
و قازیل نمیشدند سر کاسه یماق فروزی آوردند و در این اثنا صاحبقران کامکار نشاط شکار فرمود
و از سر افغار جوانان لشکر حضرت شکار در حرکت آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند و چندان
شکار در آنجا جمع گشتند که با وجود قلت طعام سپاه صید فربه داشته لاغر را نگذاشتند و از صید
آهو در آنصحرا یافتند که هر یک از ایشان بجثه ارکاوش بزرگتر بودند و در آن محول قندهای کوهند و از آنجا
یکمن و چند کاسه سپاه ظفر پناه از آن می‌ساختند رقم حروف در تاریخ که بطرز غلامان از حرم

میرانشاه نوشته است دیده که در آنصحرا اشتر مرغان از سوراخ بیرون آمده مانند بلبلان بسر آمدند
والعهدة علی الراوی بالجمله چون رای آفتاب اشراق حضرت صاحبقران سعادت بار از امر شکار
باز پرداخت پرتو التفات بر عرض سپاه انداخت و طبقات لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش
آمده از آستین و شکم فوج فوج بیرون میکشتند و حضرت صاحبقران گردون احتشام بر سند
گردون خرام می‌گذرانید و در آنعرصه فیروزی را بنظر احتیاط در می‌آورد و سه دار هر فوجی از
شاهزادگان و امرا و نوئینان که هیچ رایت ظفر پیکر بر اتفاق بر دل می‌نگند و زانوزد
اسپ را بر سر آوازه میکشید و زبان بدعا و ثنای آنحضرت گشاده میگفت تا بر روزگار آفتاب حشمت
پادشاه گردون غلام از منقصت زوال محروس و مصون باد حضرت صاحبقران شرف محدث
دکتین از راه بیدار شد و در مدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامید و آنحضرت شاهزاده محمود
و ارتش هزار کان و نوئینان که از یک رایت رسم منقلی روز ساز و در اشتاق بسر
سعادتمند محمد سلطان بهادر زانوزده التماس نمود که منقلی که لشکر فیروزی اثر او باشد در این حضرت
و جلادت ارتش هزار جوانبخت موافق مزاج همایون آمده ملتمس او بانجاح و اسعاف مقرون گشت و
در روز ششم جادی الآخر باستید قدوه اهل الکرم سرور ناصر الدین شاهزاده محمد سلطان و سر اعظام
که بموجب فرمان واجب الاذعان بر ایشان لازم شده بود که ملازم رکاب حضرت اشتاب
باشند روان شد و حضرت صاحبقران تاکید و مبالغه نمود که از جزویات و کلیات هر چه در راه
پیش آید فوق النظر سلطنت او را اعلام دهد و شاهزاده را در روز راه راند و در پنج شش موضع
آتش دیدند که نام فرو گذاشته بود بروز سرعی باد و رفتار پیش صاحبقران کامکار فرستاده از اشتعال اعلام
داد و آنحضرت فرمود که هر چه جهان تفتیش نمایند که افروزنده آن آتشها بکدام جانب رفته اند و چنین
خبر فرستاده که لشکر ایلاجرم و احتیاط باید مرعی داشت و از احوال لشکر و سپاه بیک اختر باخبر باشند
و شاهزادگان مقدار و امرا نامدار بعد از استماع این اخبار الوار و شبگیر کرده تفحص کنان و دعا

آمدند و چون از سر آب عبور نمودند جمعی را بفرمود تا پیش فرستادند و کسان پسر شاهزادگان
رسانیدند که در هنگام هیاهو و هلهله آتش دیدم و هر چند صحرا و بیابان پیمودیم هیچکس را ندیدیم باز از حضرت
معروض حضرت صاحبقرانی گردانیدند آنحضرت را چون بر این حال اطلاع افتاد با لشکر ظفر مآل بر سبیل استعجال
روان شد از آب گذشته بمنزلی رسید و لشکریان عرصه آن دشت را هر چند پیمودند و در زیر
سم اسپان آورده باطراف و اکناف شتافتند اصلا از آن قوم اثری نیافتند هیچ صنف مردم نیافتند
و حضرت صاحبقرانی بتعقیب دولت راستم اسپان تشیع داده ترکان را با جمعی دیگر از بیگان در آن
بیابان گیر فرستاد و داد مردی بود که در بیابان و ریگستان تاختن نمایند و بجزیره جدید گشته و در تنبیه
نظام امور آنجا کشیده با جمعی بشیخ داود در حرکت آمد هر چه تاختر دو شبانروز راند و در سحر
شب دوم چند آلاجوق دیده داود با دلاوران در پس گشته بالسنا دند و در وقت صبح
سواری از آن آلاجوقها بکاری روان شدند و چون از آنجا دران دو گذشت او را گرفته بدرگاه
عالم پناه آوردند و حضرت صاحبقرانی درباره شیخ داود صنوف الطاف و اعطاف ارزانی
داشته دیگر از نیز بانعام و احسان سرافراز گردانید و از آن شخص احوال تختمشان استفسار
نموده معروض داشت که مدت یکماه شد که بار خیمه ایل و اولوس بیرون آمده ایم و در این مرحله
قرار گرفته ایم و از احوال خان زیاده خبری نداریم اما در این دو سه روز سوار سپید پیش آمده و در حیثیت
که نزدیک ما رسید شد ما نیافت معلوم نشد که از کدام مردم اند آنحضرت فرمانداد که سپید خواجه
بیک نظر بود و مردم آلاجوق را گوئید باز دور سازند که سپید خواجه بموجب فرموده عمل نموده این سرا
بیاورد و همچنین حکم شد که خماری سپاه که شیر بیشه هیچ لو دیران جنگ نمی نماید و آن ده مرد را
که در آن لشکر میرود گرفته بیاورند و خماری بحسب اشارت روی بجوید و بلاوت بدان بیشه نهاد و چون
بسر ایشان رسید آنجماعت قدم پیش نهاده بمحاربه مشغول شدند و بعضی از آن دو نفر کشته گشته و بر عزاد منکر
گروه بیاورد بسر ایلچی رسانیدند و بعد از تفتیش احوال تختمشان طلب حسب کرده کوچ کردند و مسافت لشکر

و از آنجا کوچها کرده نشسته در بیست و چهارم جمادی الآخر کنار آب تنق مضرب خیام اقامت و اکرام گشت
و در آنجا ایلچی بشرف عرض رسانید که این آب سرگذر و اردیگاه را مرحمت خواهند و دیگر برای سواری
دستیم را خبر گفت پادشاه جهانگیر و صبر بر پیش مطلع شده انوار ملک قدیر بود بر زبان خجسته بیان گذرانید
و اگر تنق از این سه گذر از مصلحت دور بسیار بیشتر باید که دشمنان در کمینگاه عذاب ترقب و مرصد استعداد
باشند و سپری نمایند و طلیعه آنکه بیابان آب روان نوبیم و اعتماد بر فیض فضل ربانی کرده خود را بر دو
زنیم و بگذریم و با مضای این عزیمت جانبی شتافتند بر طلب ایلچی فرود آمده که در جنبش آمدند و بمقصد رسیده
کوار و پیاده خود را بر آب زدند و بر دو دور از آب عبور نمودند و از آنجا راست توجه افراخته بعد از
شش روز بکنار آب سمور رسیده فرود آمدند و در آن موضع قرار دادند که بیشتر رفته بودند اورا و دشمن نشسته
و بعضی را برای اشراف اطلاع عرضه داشتند و مقاران ایل امیر زاده سلطان محمد بهادر بشکار را از قفای آن
گرفته بسعادت سرادق جلال رسانید و بعد از پرسش حال او را که گرد هر بسیار در آنجا بودند و چون از دو
دو لشکر مرخص شدند کوچ کرده نشستند و چون تحقیق پیوست که باغی عزیز و کیت فرمان در حب الاذعان
نفاذ یافت که هیچکس از هزاره و قوشون خود عدد لشکر و دشمن سر بر علاقه در شب آن تنق بفرزند و
بعد از آن افواج هدم و خیم صلح و صلاح مناقب بیکدیگر روانشدند و چون موضع ایلک خیم دولت پادشاه
ترک و جنگ گشت حضرت صاحبقرانی در بامداد صباح روز شنبه غره رجب حرکت مایل شده بر سر آب ایمن
نزول سواری گشت و در سر پل نامه موده فرمانداد که مستعدی بیشتر از پیل بگذرند و چند آن ایستاده که سپاه
قول رسید لشکر دست چپ راست خود را بر آب زده بشنا عبور نمودند الکاء پادشاه اسلام از پل
گذشته روان شد و در این اثنا فرمان شد که سرکش را از قفای آن گرفته بیاورند و حضرت صاحبقرانی از کار
احوال پرسیده ایشان بعرض رسانیدند که تختمشان از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و از گرد آمده
از دو دی شکار جهان آمده با گفتند که امیر تیمور گورکان با سپاهی فزون از قطرات باران بر سر
تختمشان را از سرع الحدیث در وحیرت بمنازل راه یافته از غایت حیرت و اضطراب گفتند که من نیز

و چندان لشکر فراهم آورم و خان فاضل خان که حضرت و ظفر پناه پادشاه عادل است نزد آنحضرت
سپاه ایل و ایر و قزلباشان باطراف ممالک حوجی خان فرستاده سپاه بر آنجا روجه انفاذ آورده و
گفتند که اکنون در فرق کول نشسته است و اشقاق رود دیگران میرود و ایشان نیز معروض داشتند که خشمگین
را در خیال بود که چون شما باب ایشی رسید از آن که ذرا معمور فرمایند فرصت غنیمت شمرده دستبرد
نماید و آنچه در باب تمشیش خان بود بخشیر بنیر پادشاه کشور گیر پرتو انداخته بود که از بادی ادب گفت چنانچه
رقم زد کلک بیان گشت و چون برای عالم آرای حضرت صاحبقران احوال دشمنان آشکار بانت آنکه
کرسیده بود توقف فرموده تا فراغ جادران صف شکن و صبا رزان مرد افکن بموکب همایون پیوسته
و در آن منزل فرمان همایون صادر شد که تورا و جیرا آماده و مهیا دارند و لشکریان در حوالی خود خندق کنند از آن
حزم و احتیاط فاضل شوند و چون ظفر در رکاب موجب فرموده شهریار فاتحت محمود عمل نمود و شب در آن منزل
بودند و روز دیگر که خسرو مهر چشم بین کاخ فیروزه فام برآمد فرمانفرمای اهل سلام از آن منزل کوچ
کرده متوجه جانب دشمنان شد هنگام کردن ماتم در هر محل که خود دیده آمدند از سلوک حزم و خندق
خود را مصاف و معذور پسند داشتند در عدل این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امرا و نوکران
دفوشتر را احضار فرموده همه را بخشید درهم و دینار بخشید و فاست ایشان را بخشیدند که ایشان را
طرح لباس علاوه آن عطا باکرد دانید در اثنا راه کل و دلاس تیره و سیاهش آمده در حضرت شفقت
بسیار از آنجا بگذشتند و هنگام استراحت برا فرشته هر کس در دنیا خود شناخت فرار گرفت
و بعد از اندک زمانی فرا دادن خبر فرستادند که از خانان سه قوشون خود را بالموند و با آنجام
دادند که گروهی دیره از دشمنان خام شده اند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان
آهن سوار شده بیشتر رفت و فرماندار با طایفه لشکر صفهان از آن سمت از عقب روان شدند و مقاران
اجال قرار دادن شخصی را گرفته پیش حضرت صاحبقران رسانیدند و بعد از استفسار چنین تقریر کرد که از نوشتن
مخواهد که کنار کشیده بیشتر خود را چنین شنیده که خود را در این اردو بجانب ناباب دیگر است
و نشسته

و نشسته قهر تقبیل او امر فرموده آن بیچاره صادق القول کشته شد و سرگلت بهادر و ارغونشاه مامور
شدند که بدان جانب توجه نمایند و خبری که باشد بسمع شرف کلا رسانند و ایشان باستقبال امر مبادرت
نمودند و چند فرسنگ در آن بیابان رفته از خانان اثری نیافتند و بخیر باز گشتند و صدق شخص
مقتول بوضوح پیوست و بعد از مراجعت سرگلت بهادر و ارغونشاه شهریار جمعی مثال داد که خبر بهادر
بزبان گیری رود و تا تحقیق خبری از خانان نیاورد باز نگردد و آن شیر بیشه ظفر با جمعی مردم دلاور به
جانب تجلیس در حرکت آمدند و چون بسیار مرحله قطع کرده بجایی رسید از دور راه روی دید پیشتر رفته
آواز آزی شنیدند کسی فرستاده بر کیفیت دشمنان مطلع شد چون مقاومت با ایشان در خیر
مکنت خویش دید با یاران خود بر سر آنجماعت راندند و بعضی از آن حادثه آگاه شده جمعیت جانب
دیگر بردند و بضرورت القوم خون گرفته پای جلادت پیش نهادند و در مقابله و مقاتله برآمدند و دستبرد
نصرت شعار بزخم تیر و نیزه و ناوک زهر آلود کار اهل ادبار برآوردند و جمعی کس از ایشان را دستگیر کردند
و گرفتار را از مدد گاه شهریار عالم پناه رسانیدند و بشرها در نظر ملاحظه احسان بیکران گشت و
او نیز بصنوف پادشاهانه اختصاص یافته پادشاه بجور از آن جمعیت احوال از تمشیش خان استفسار فرمود
ایشان بعرض رسانیدند که خان ما حکم کرده که لشکر در فرق کوچ جمع آیند و ما بجاران با آنجا فرستیم و او را
تا تجلیس و تیر سوم ماشد که سبب نامدن او بوده گاه چه بود بالجمله در خطه و بیابان سرگردان
بگشتیم تا بدین جهت و بلا بستند که دیدیم و بعد از عرض آنچه بات بموجب فرمان آن سرگردان
بقتل رسانیدند و در این اثنا لشکر شقاق را مجموع دخته بیابان سر بر اعلا آوردند و زانوزده معروض داشت
که از جانب سالم بدی که خان با بندگان جاد رسانیده بود فرستیم و او را در آن موضع نیافتیم در دیگر
حالت لقطع نداریم و حضرت صاحبقران بدیر قرار و بعد از سیر حمید و مرادی و حسابی تمور با طایفه از ملازمان
بغرارها فرستاده فرمود که چون سپاه مخالف بدیشند اگر غلبه باشند از راه فرب خود را
بدانجا نمایند و دوری نگیرند تا ایشان فریفته شده پیش آیند و هر چه روی نماید بتوقف معروض دارند

وبهادران بترتیب فرمان واجب الاذعان متوجه جانب دشمنان شدند و از آبی داب الاستیلای گذشته
چشم ایشان بر بوارزان قراولان توختمش خان افتاده از ایشان پانزده کس جدا گشته بدو جانب دشمنان
توجه نمودند و صاین تیمور از آن طرف پیش رفت و با یکدیگر حکایت گفتند و صاین تیمور مراجعت کرده موکب را
کثرت حضرت صاحبقران روانه گردانید تا کیفیت واقعه را معروض دارد و در اصفهان نمایان و حسب باشد
خود را بموکب همایون رسانید و در کچه دیده بود بسبع صدر نشینان بارگاه الله رب العالمین

ذکر قراولان شاه منصور و تقبل رسیدن امیر آبکو تیمور و دیگر حکایات

چون موکبی باردوی همایون آمد حضرت عالی معروض داشت
حضرت صاحبقران کامکار امیر آبکو تیمور را با چند هزار سوار و پیاده نیزه گذار فرمانداد که بطرف قی قان رود
و تحقیق کثرت و قلت ایشان نماید و مقدار و منزل آن قوم معلوم کرده خبر درست بیاورد و امیر شیر دل
پیل فکن با مثال حکم واجب الاتباع کمر بسته با طایفه از دلیران صف شکن روان شدند و از کل
دو حال کثیف گذشته بکنار جیحون رسیدند و بر قراولان یورت و چون باتفاق بیشتر رفته تا
مسافتی بیمودند جمعی از سپاه دشمنان را بر قراول بسته دیدند که ایستاده نظر میکنند امیر آبکو تیمور
قومی از مردان کار و دلاوران شیر شکار را بجانب ایشان فرستاده و قی قان چون از آمدن
سپاه آگاه گشتند از پشته بر زیر آمدند و فرستادگان را بسته بجای خود نشستند و از آن طرف بسته
سی قوتون مردان را آراسته دیدند که صف کشیده و در کمین فرصت نشسته و چون و شکار را آماده
قراولان لعبه دشمنان اطلاع یافتند بجا توقف نموده یکس نزد امیر آبکو تیمور فرستادند و
حضرت حال معروض داشتند و او بجا نامه بخش رانده و بیالای پشته برآمد و کثرت دشمنان
ملاحظه نموده مصلحت در مراجعت دید و گفت مردم خود را بازگردانیده و هیبت کرده که هیچ کس از حدود
آب نگذرند و خود با اندک نفری بر فراز آن تل ایستاد و چون مردم توختمش دانستند که مدد فراوان
حضرت صاحبقران دور است و در زیر دار آب و کلی سپاه است متوجه جانب آبکو تیمور شده و او
پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش نمود که سپاه دشمن بر سلامت از آب گذشتند و بعد از آن چنان محاربت

الطاف داده و از جانب یک تیر بر روی خورده و دیگری بر رکاب او رسید و قدمش با آن اسب بگذشت
و اسب بیخود شده از پای درآمد ملازمان اسب دیگر کشیده چون قدم در رکاب او در آن اسب
تیر بر خم تیری بیفتاد و او پیاده روی با عدا نهاده تیری انداخت تا شهادت یافت الله مرد الغضنفر
و الاعقب الحکم و در آن معرکه تیر ملک لبریا دکار بر بالاس و رسمان خواجه ارادت شرط موافقت
آبکو تیمور بجای آورده اند انتهی و آن امیر را حضور و مقاران اجال حضرت صاحبقران بجال در ضمان تا بسیار
یاد دست با زوال با مردم لنگ کنار آب رسیده فرمانداد تا دلاوران از آب بگذشتند و بر خم
بیکان جانستان اعدا دولت قاهره را بر انداختند و امیر حاجی سیف الدین و امیر حسن بهادر که ملازم
رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند و در آن محل هولناک امیر عدل الدین پسر امیر محمد اتابک
جدوت و مردانگی بظهور رسانید و از قی قان سلاقر را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید
و حضرت صاحبقران از موضع نزد مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود و طایفه که در آن معرکه مردی
نمودند و از کثرت دشمن و وحشت مصاف نیندیشیدند لعطاهای جزیل و انعامات بیکران مخصوص
شدند و حکم شد که اسیران و دلاوران چوب منع پیش ایشان ندارند و از آمد و شد مجلس همایون ناصر امیر از آن
و دلاوران ایشان صادر نگردد و مراحمات نمایند و اقربا و بازماندگان امیر آبکو تیمور را از آن فرموده
او را با امیر غیاث الدین شاه ملک ارزانی داشت و پایه قدر او از فرق فرقدین بگذرانید و در
تواریخ مسطور است که چون امیر آبکو تیمور کشته شد و هم لشکر حضرت شمار استعداد یافت و شبی در
غایت هول و هراس و اندیشه‌های گوناگون گذرانیدند بالجمله چون نزدیک بشق ماه رود و حضرت صاحبقران
در ضمان تایید حضرت ذوالجلال بجانب شمال بر صف لشکریان بجا رسیدند که بعد از غروب آفتاب بیش
از خفتن شفق اثر صبح ظاهر شد و چون یکی از شرط صلوة وقت است در آن وقت که خورد بخم خنده فتی
خیمه در بروج شما بر زنان نماز خفتن بر سنه مکلف بحسب شریعت غرا و ملت بیضا فرض نمی‌شد و بنا بر آن تو فیق
در صبح لوجه توقف چندان نکرد که جهت ظفر و رود با درسند و فرب با آن شد که انگرده و نیز بسبب

حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امرا در اثبات شورت فرمود گفت که امیرزاده عمر شیخ
با بیست هزار سوار نامدار و چند سردار نامی مثل سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و دیگر
عثمان عباس و غیرهم بتعجیل تمام بروند تا اولوس جاغتای توقف نماید و شاهزاده و امرا بموجب فرمان روان
شدند و در روز دیگر خبر آمد که قراولان جانبین بهم رسیده اند و چون رای همایون از این غضب آگاه گشت
پرتو التفات بر یاسا بیشی سپاه انداخت

گفتار در تعبیه طبقات لشکر و محاربه حضرت صاحبقران و توغتمش خان با یکدیگر

در آن روز که مسافت میان فریقین بسمت تقارب پذیرفت
خسرو انجم از سحاب مظلم نقاب بر روی کشید تا هول کارزار شدت نکند و برف در هوا بسیار
پدید آمده و بمن توجه خاطر آفتاب اشراق فرمانفرمای باستحقاق لعل از تش روز بهمه صافی شده حضرت
روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه در موضع قندز بیه بارگاه سپاه ظفر پناه
اشتغال نمود و هفت قول بر ترتیب ساخت قول اول بنام سلطان محمود و یاساییش آن سپاه
رجوع نمود و قول دوم را که بآنحضرت اختصاص داشت بشاهزاده محمد سلطان شاه سپرد و دیگر امرای
نامدار و دلیران شیر شکار استحکام داده قول سیم بوجود امیرزاده میرانشاه و گورکان ارتش یافت
و امیر محمد سلطان بضبط رایات آن مقرر شد و موضع این قول دست راست معین گشت و قول چهارم دست
چپ با امیر حاجی سیف الدین مرحوم آمد و قول پنجم بالتفات و اهتمام امیرزاده عمر شیخ بارگاه گشت
پوشیده نماند که در تاریخ بر سبیل اجمال هفت قول پیش نگرده اند با آنکه حضرت صاحبقران ظفر قرین
هشت قزنون از زاد و دران جلادت آیین اختیار فرمود و حکم کرد که در عقب قول بزرگ نیز
نمایند تا اگر هنگام نبرد قومی را بدد احتیاج افتد ایشان آماده و مستعد این معنی باشند و در بعضی
تواریخ مسطور است که امیر حاجی سیف الدین با لشکر دست چپ در قلب دست راست بود و بیرون
ساربوغا و مقدار داد حسین و طایفه از امرا دران در قلب دست چپ مقرر شده و در هر اوزمانات
و قشانات هر یک در موضع خود قرار گرفته آماده جنگ و پیکار شدند و از آنجانب سپاه توغتمش بدید آمد

و توغتمش

و توغتمش خان قول بر انغار سپاه خود بشاهزادگان مثل تیمور اغلان و ایلچی اغلان و ایلچی بوغا
و طغا اغلان و امرا الوس جوجی خان مانند طغا و سلیمان مهدی و تولوز و قصیر و جیب بیک
برادر بزرگ آمد گوجن بیک و دیگر بهادران دشت قبچاق آرایش داد و در مقابل
صف بر آفاق صف کشیده و از ازدحام لشکر مخالف چشمها خیره و از غبار سم اسبان هوا تیره گشت
و در وقتی چنین صاحبقران کشورگشای فرماندار تا لشکر از چهار پایان فرود آمده خیمه و خرگاه برپای کرده
و در اکثر و ثاقها آتش افروختند و توغتمش خان از کمال تمکن و وقار سپاه نصرت شعار و قلت
التفات ایشان تعجبها نمود و حسابها برگرفته با خود گفت که بنا چه قوم مردمانند که در روزی بدین
هولناک بر روای خیمه زدن و پختن و خوردن دارند با حرف و خشتی تمام بنمود و صفوف مشغول گشت
و سپاه اندیشه فزون از لشکر نصرت مآل زیاده بودند و حضرت صاحبقران کامکار که بر سریر فتح
و فیروزی از عنایت و تائید حضرت پروردگار مدد داشت نه از کثرت اعوان و انصار آیین از روی
در قتال و جدال فرو داده و از سر صدق و نیاز دو رکعت نماز بگذارد و جبین اخلاص بر
زمین نهاده از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسألت نمود و بر ارشد مقارن اسجال مرتضی
اسلام افتخار حضرت حضرت امام متقی امیر سید برکه و مشایخ عظام خواجه نظام الدین یوسف
و شیخ اسمعیل که نسب ایشان بقدوة ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس سره منتهی
میشود و دستها بدعا آورده و سر ما برهنه کرده از حضرت باری تعالی ارتفاع اعلام اسلام و شوکت
حضرت صاحبقران و اخلاص دولت توغتمش خان طلب داشتند و جناب سپاه فتاب
روی بگرد گاه مهاب آورده بر زبان تضرع بیان گذرانیدند که تو بر حیث شفقت فائق مشهور
و بلا دران هر دو لشکر و صفدران هر دو کشور پای در میدان شجاعت نهاده دست از آستین
جلادت بیرون آوردند و آتش رزم و پیکار چنان برافروخت که دل بهرام خون آشام بر تشنگان
سوکه بر سوخت چنین از همه امیر حاجی سیف الدین شمشیر انتقام از نیام برآورد و حمله کرد و دست چپ

مخالفان را که در برابر او بودند درهم شکست و صف آنها را از هم فرو ریخته دشمنان روی
بگریز نهادند و جمعی فراوان از ایشان شهادت و عناد کرده زیاده آمده بودند تا بعد آنکه از عقب امیر حاجی سیف
الدین در آیند و دستبردی نمایند روانه شدند و چون امیر جهانشاه تهور ایشان مشاهده نمود با سپاه
خویش جنبیده سر راه بایشان گرفت و همه را بزخم تیر و سنان بازگردانید و امیرزاده میرانشاه
کورگان حشم جهان نورد بر آنکه دمار از روزگار جمعی که در مقابل او قرار گرفته بودند برآورد و از جوانان
دشت قبچاق کشته گشتند و بعضی راه انهزام پیش گرفتند و امیر جهانشاه با فوجی اندک از مردم و قاراق
حشمتاش خود را بر سر قزاق زده در اثنای گرد و قراق اسب درگشت و همان الدین داس و
دست بیتر و کمان بازنده بار دیگر بیروی دولت حضرت صاحبقرانی پای در رکاب آورده بر نشست
زین نشست و بر قزاق دشمن تاخته جمعی را پریشان ساخت و امیر شیخ علی بهادر که در روز جنگ
بهمشیر طالب نام و ننگ بود در شبیخون خانه جمعیت بدیشان سنگ انداخت و شاهزاده عالیان
امیرزاده عمر شیخ بهادر در رایت جلادت برافراشته و بر یراغار تاخته که را در برابر خود یافت
بدن او جوشن کفن ساخت و بر پای جنگ و عناد او جنبیده تیر کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه
نصرت نشان غالب آمدند و مخالفان از هم فرو گسستند و بعضی کشته شده برخی گریختند و توغتمش خان چون
مقاومت با حضرت صاحبقران در خیر نگفت خود ندید روی از آنجا گردانیده منهزم جانب امیرزاده
عمر شیخ شد و شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات و وقار بفشرد و توغتمش خان چون دید که سر و سواران او
نیز بیت عنان عزیمت بجانب شیخ تیمور و هزاره‌های سلدوز نافت ایشان هر چند تیر افغان گردند
فایده نداد و توغتمش خان با امرا و سرداران الوس جوجی خان صفهای پا در بار آورده غالب آمدند
و بسیاری از قوم سلدوز را کشته و از زیان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاه جهانگیر
صف آرای شدند و تیر تیر بیچاره و تفنگ در پای رفا امیرزاده عمر شیخ بهادر و مردم خویش در مقابل توغتمش خان آمده جنگ آغاز نهادند و حضرت صاحبقران در عقب گریختگان میرفت که بیک فوجی

رسیده

رسیده معروض داشت که توغتمش خان در عقب لشکر منصور صف کشیده ایستاده است و دیگری از
پیش امیرزاده عمر شیخ آمده همان سخن گفت و آنحضرت عنان التفات از او منعطف گردانیده چون
توغتمش خان چتر فلک فرسای پادشاه هفت کشور مشاهده نمود پای ثباتش از جای رفت و دست
جلادتش از حرکت باز ماند شاه کامران نعمت بروزگار او وصل شده و با هزار حسرت
و افسوس دل از ملک و مال برداشته بدرود زده نارس راه فرارش گرفت و تمامی الوس
جوجی خان شکست رکاب گشته عنان شوق و پریشان شدند و از زنان و مال جدا افتادند و حضرت
صاحبقران گردون غلام در آن منزل فرود آمده جمیع شاهزادگان و امرا و نوئینان شرف تقبیل
جلالت مآب دریافتند و زبان تهنیت آن فتح نامدار که سرمایه فتوحات روزگار بود گشادند و دعا
کردند و آنحضرت ایشان را در آغوش گرفت و همه را بعنایت پادشاهانه نوازش داده بیچاره و نفرات
اختیار فرموده از عقب دشمنان فرستاد و دوازده روز بهرام انتقام تیغ قهر از نیام برکشیده
از پی دشمنان شتافتند و مانند برق جهنده در حرکت آمدند و آنگون گرفتگان تیغ برکشته را از پی
شمشیر قاتلی و از پیش رود آتش قباس توان کرد که از زبان این دو سیدت جنگی جنگ بسیار
کشیده باشند و ملک و مال اسباب چندان بدست لشکر نصرت ظفر افتاد که زبان ناطقه از
تعداد آن تنگ و لال بود و از شاهزادگان جوجی نژاد کوکه الدان و تیمور قتلق الدان و از
الوس ابدکو کریش از این بچند سال از توغتمش روی گردان شده ملازمت عتبه علیه حضرت صاحبقرانی
بسعادت و خلعت گرانمایه و جاههای قیمتی سرافراز شده نوازش تمام یافتند و در اثنای این اوقات که فتحی
چنین روی نمود توغتمش خان نیم جانی از آن دریای خونخوار بکنار کشید و ایشان دریای سرا
را تو زده عرضه داشتند که اگر رای عالم آرای صاحبقران اقتضا فرماید با بندگان صاحب اختیار
الوس و ایل خود را که از کریش و دوران پریشان و سرگردان شده اند جمع کرده بیا در آن طرف
پادشاهانه متمکن اند و پادشاه زاده با جانب مغرب دوان گشت و فرماندار که از زبان بر بیک منوزان قاعده

در قلم آورند مضمون آنکه هیچکس مزاحم و متعرض ایشان نشود و باج سرا ایشان جایز نگیرد و کوکچه
ایلدان و تمور قتلق و آیدکو حکما در اثبات حاصل کرده عزم و کامیاب در تنگ دلوی آمدند
و حضرت خان کاسکان از عقب جنود ظفر نشان که در عقب قاآن رفته بودند در اثبات علاوت
دهها موجه لشکر همایون گشت و تمور قتلق ایلدان و آیدکو اورنک که طلب الوس خود رفته بودند مراجعت
خود را باقه کرده و تمور پیش ایشان جمع شدند آن یک راه هوای خاک دشت قبچاق و مملکت جوجی
خان در باطن راسخ شد و این را داعیه امارت بیانی از باطن سرزده حقوق ایادی و نعم
حضرت صاحبقران فراموش کردند و چیزها در اباغ بیوتات حضرت شیدند تمور قتلق روی به بیابان نهاده
و آیدکو با اقوام خویش بطرف رفت و کوکچه ایلدان چون بمجلس خاص بزید قرب و شرف حضرت صاحبقران
یافته بود با بعضی از شاهزادگان خود در صحرا دشت بازخورده مدبر کاه عالم پناه مراجعت فرموده
ملحوظ نظر عنایت پادشاهانه گشت و جمیع امرا و نوینان که بموجب فرمان بیاخت در اثبات
باغی رفته بودند با غنایم موفور و اموال نامحصور و دختران ماه پیکر و پسران حور نشیمن منظور اسیران
را بکوار داشتران با زر و دار بار دی همایون معاودت کردند و چندان غلمان و حوران
پری رخسار در لشکر همایون جمع شد که از زبان حضرت صاحبقران بخیر از نفر برگزیدند و یکی از
ظرفا که ملازم رکاب اعلی بود در اثنا راه بزبان امید نظم کرده بود که **بیت**
گر بماند حیات ما باقی ‌ بکنیم آرزوی ترک تعلق ‌ و در آن منزل جنت نشان که نسیمش از ریاض جنان
میگرد و آب روانش از چشمه حیوان خضر سیراب طبیعت صاحب پادشاه بهر جنت مسلم بود حضرت فرمود
و مدت بیست و شش روز در آن مکان دلفروز که کشکاه جوجی خان داده و نامدار او بود داد عیش و کامرانی
داد **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران اعلی الله ملکه مدار السلطنه سمرقند**
و فتح قبچاق چون آن فتح نامدار که طلاق بند طغین کردن اقتدار نواند بود حضرت صاحبقران
کامکار را میسر شد و در دشت دیگر از کسی از قهر عساکر گردون مآثر نماند حضرت صاحبقران سلامت

قرین رو بتوجه بجانب سمرقند نهادیم و از زر و سیم و اموال غنایم صحرا و بیابان مالا مال شد و جنود
ظفر در آن ظفر و شادمان قطع منازل مینمودند و از غلبه اسباب تجمل که بدست لشکریان افتاد بجهت
خرگاه بود که نشیمن این دشت و صحرا میباشد و کیفیت آن خرگاه چنانست که از زر هنگام نزول و
ارتحال از هم بشکافند و همچنانکه ساخته اند بر گردون بسته اند و بر سر بندند و کثرت علایق در آن
مرتبه بود که هر کس وثاق خود گم کرده بود و زبان حال او ترنم باین مقال **بیت** هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
از بارگیش نوکر با دل تمام ‌ و چون بکنار آب جیحون رسیدند نزول کردند کوکچه ایلدان خبر یافت که تمور بر سر
خانه نشانده اند و در هوای سکی بالوف خود شتافت و چون از آب عبور بمنتهی تصرف شده
حضرت صاحبقران عدالت آئین امیر صاحب سیف را در اطراف گذاشته بجهت سرعت بناخر در حرکت آمد
و بیابانهای چغتای همه دنا در دی القعده سنه ثلاث و ثمانین و سبعمایه از صاحبقران گذشته در آن زمان فرود آمد
و از کجاوه دولت و اقبال روان شد و خانه خویش را بوجود شریف مزین ساخت و نوینان و خواتین خان
استقبال بکار آورده و پیشکشهای لایق گذرانیدند و زبان در ستایش ملک منان جاری گردانیدند
و دامن بر ادعا و کافه رعایا بسجدات شکر الهی تقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران گیتی ستان فرمانداد
عظیم ترتیب ساخته بعیش و طرب اشتغال نمودند و چون چند روز بلهو و سرور بگذرانیدند امیر زاده
بموجب فرمان همزه جوانان گشت و گفت در آن مکان تریاق فاروق کرده با غضب
رایت اقبال بر افراخت و امیر صاحب سیف الدین در حوالی سمرقند از نوینان و سبعه بالوق همایون
بوست و شهریار کامکار تمامت شاهزادگان و جهان دارا و نوینان را از فتوحات
آن سفر بخشیده خوشحال ساخت و در سمرقند در صد و دنا گشت بعیش و نوش بال گذرانیدند و در آن ایام بهار موجب
مستقر سریر سلطنت گشت و از آب جیحون گذشته شکارگنان در حرکت آمد و چون موضع اقبال
مرکز اعلام ظفر شعار شد عاطفت صفر روزه حالات سلطان محمود سکتکین و از زر کاملی و فتح نیشاپور
و آن ناحیه و دار السلطنه آن شاهزاده بر حضرت امیر زاده جهانگیر ارزانی داشت بموجب فرمان

عظام مثل حسین صوفی و غیاث الدین قرقان و قطب الدین عمزاده امیر سلیمانشاه و حسین خواجه پسر
امیر عباس و شمس الدین و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاهزاده با اهل و عیال بدان
شدند و هم در اوایل سال مذکور پادشاه منصور سایه التفات بدار السلطنه سمرقند انداخت
و اشعر زمین را لجز وجود همایون خویش زینت و زینت داد و بعد از ورود بسمرقند در فرض شهر طرح
انبطاط کنزد از آنجا نهضت فرموده کاخی موضع خیام پادشاه دریا دل گشت و حکم جهانمطاع صادر
شد که جمله از ذریع اولاد و احفاد در آنمکان خیمه و خرگاه و قبه دربارگاه بارتفاع مهر و ماه برافراشتند
و اسباب علوی بزرگ که لایق پادشاهان باشد آماده و مهیا داشتند و دختر غیاث الدین قرقان را
با دختر امیر حاجی سیف الدین را در حباله نکاح امیرزاده میرانشاه در آوردند و بر سر یک از شاهزادگان
لر دری لشجده ترتیب دادند و صدای پرفغان بگوش هوش و گلدان و پیران رسید و مطرب زبان نوای
در نوزده شد و صوت نشاط ایام که در آنجناب از عزایم و اتمام قدم بر قدم شیخ احلام داشتند
بیک گوشه شاهسیم اندام از سر سجاده بر خاستند در طاهای گران کشیدند **بیت**

اساس توبه که در فکر می شکست نمود ٭ بین و صبام زجاجی چگونه ش بشکست ٭ چون خاطر خطیر بر حضرت
جهانگیر از آن فضا با فراغت یافت بعشرت و نوش بخشی ادای عزیمت بر افراخت

ذکر لشکر کشیدن سلطان سعید حضرت صاحبقران بممالک ایران و فتح قلعه ماهان و سرکار کشیدن ایزی از

چون ابلق سپهر علیه حضرت صاحبقران بصحرای قزوین رسید که طایفه ارزه الدوله حکام ایران از آن
در زمان عجلت مرکب همایون پای ارزه خویش فراتر نهاده اند و کلاف لوزه و یاساق آنحضرت علیه
نموده اند بر ضمیر منیرش گذشت که یکنوبت دیگر براندیار گذار فرماید و آنان را از شمال بسزا دهد تا دیگر
هیچکس از زیاده از طاعت انحراف نماید و باستقبال اشرف نهضت در هشتم صفر سنه اربع و تسعین و سبعمایه
حضرت صاحبقران که همت بلندش کمند تسخیر مرتفعات ایران کمران می افکندند رایت جهانگیر
برافراخت در حوالی شبان از رسم سمند ماکر و فرارش بخارا را بعنبر سارا بدل یافت و در آن موضع
بر مزاج

بر مزاج شهریار دریا دل عرضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ کرد و تا جوی رز که از اعمال
بخارا است عنان باز نکشید و در آنجا از صحت قوی شده خواتین و اولاد در اطلب داشت حضرت
عالیات سرایک خانم و تومان آقا و عزة الدین سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان و اقربا بدان
قندهار آمده و شتاب شتافته بیاسر سر حضرت روی زمین خاک آمدند و درین اثنا فرمان صاحبقران صادر شد
که امیرزاده محمد که بر رسم مغلانی از پیش رفته بود و از چون عبور نموده بود بسیاری مستعد رسانیده
که رسیده بگذارد و مراجعت نماید و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت داشتند
که حدیث اذا ترحکم علیکم بالصدقة الکتبی است که الصدق محل علماء و اهل صدق و صفا باقی صاحبقران
کشتهاست دست بتصدق گشادند و از فواضل صدقات بر فقرا و مساکین و ارباب احتیاج بر آنچه
مقدور و میسور ایشان بود قسمت نمودند و اهل صلاح و تقوی بجمله امن و امان و عالمیان دست بدعا برداشتند
تا دریا زدهم شعبان اشرف صعب روی نموده بود که صحت باز آمد و چون مزاج اشرف بالکلیه
مایل گشت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که بدستور سابق میرزا محمد سلطان پیش رفته بیاسا
لشکر مغلانی توجه خاطر مصروف دارد و در ششم رمضان المبارک حضرت صاحبقران کردان
توان در کنف صحت و اقبال بار دیگر بضبط ممالک ایران سرا رشده و چون بموضع ابامه نزول فرمود
محمد علی سرایک خانم و تومان آقا را با سایر خواتین حضرت اهداف بدار السلطنه سمرقند روانه
داشت و از چون عبور نموده در حضرت شان با میرزاده سلطان محمد و لشکر مغلانی پیوست و امیرزاده
سلطان و امیر جهانشاه با لشکر بیشتر از دهول را بابت الفت ایات با میرزاده سلطان محمد
ملحق گشت و بالوی عظمی خانزاده از هرات رسیده در آنمکان حضرت پادشاه عالمیان
علوی داده کنفهای سنگین کشیدند و از روی ... از خیمه شان نهضت فرموده چون بموضع خیام
سیاه فیروزی نشان گشت و در آنمقام قدوة سادات عظام امیر سید برکه که پیش از این بر آنجا
مازندران رفته بود باز آمده و کف که سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین در صدد فرمان بود از

و خراج گذاریست و چون پادشاه با دین و داد از آنجا باز فرود آمد چنگیز خان خبر رسید که از گرفت
درختان جاسوس و هم رز در آنجا راه نبود و حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب
همایون اشجار قطع کرده سر راه بگشایند و چنان کنند که عرض هر یک یک سر تیر پرتاب باشد و ملازمان
و شیر پیشه بیکار بودند بدین طریق حنظل بر بدیهی بر شدند تا بسیاری دره رسید و در آنجا تحقیق چون
که سید جلال الدین گرگیج با ما از پیش سید رضی الدین رفته است و ما از سر قریه است و در دیار قرستی اهل
دوغ است نزدیک بدریا و قرب با تمامی حصاری نهایت مرتفع و استوار ساخته اند که ملحوق آن
اتصال بحر داشت و دیگر جانبش بسیار مغاک بود که هنگام تموج آب دریا در آن می ریخت
و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قریب یک میل بود و بر این قلعه ما از سر درختان
بلند سر در هم کشیده چنانچه در چشم بیننده آن حصاری دیگر مینمود و در آن هنگام ولدت و اهالی
ساری هر چه داشتند از نقد و جنس با خود آورده و سایر متمولان آن ولایت با نفایس اموال در آن
قلعه خزیده چندان نقره و طلا در آن قلعه جمع شده بود که قوت مدت که لحظه انسی بود که عشر عشیر در مقابل
موجود نباشد و انجمنی برای عقده کشای حضرت صاحبقران متکلف گشته روانه شدند و سپاه رزم آزمای
در آن محل و ادی حنظل راه بریده چون بآن محل رسیدند پادشاه بخاطر فرمود که سید غیاث الدین
با ما از سر رود و بعد از تفحص کرده بیاید بر آن طایفه حمله کرده اند و بعد از رفتن سید زاده از روی همان
از عقب او در حرکت آمد و سپاه بمشقت بسیار آن حنظل و بیشه را صحرا ساخته میگذشتند تا بجمله
روز دوشنبه بیست و هشتم ذی القعده فراولان صاحبقران بجنبین جلگه بر رسیده جنگ صعب روی نمود و چون
خبر به شیخ علی بهادر در آن مغاک سفر آخرت اختیار و بعد از سه روز سید جلال الدین از قلعه بیرون
آمده شرف دستبوس سر افراز گشت و زبان باستدعا دوست و دیر بازگشت ده ایلان علیه و حضرت
صاحبقران گفته ستان بر زبان گرگیج افتاد که گذرانید که مسئول شما مبذول میداریم مشروط بآنکه حکام
ایشان هلاک هر کدام یک از فرزندان خود را با مال چند بیشتر بیش ما فرستند تا در عرض و حضور ملازم باشند

و بعد از آن ایشان چون رافت و مرحمت ما را در بان اولاد خود معلوم نمایند از کمال رغبت و محبت
ظاهر توبه یکبار نمایند و بخیر بگوش ایالت ما را سر رسیده گردن از خط عبادت پیچیده نه اگر بخاطر زدند
و اظهار مخالفت کردند و رای عالم آرای شهریار بکشتن ای اقتضای آنمود که پسر پادشاه و دیگر
سرداران و ظهیر هم از زیر دران باشند با آن چنین در بلد اندازان از کنار قلزم بر روند و کشتیهای اهل
نفاق و عناد در اجابت آورده روی تدبیر و تسخیر بقلعه ما نهاده سر نهند و آنجناب بنا بر اشارت حضرت
رفته سفاین ارباب خلاف را بدست آوردند و سرداران کار و دلیران کارزار با طبل و نقاره و نفیر کشتیها
در آمده روی قلزم از تیغ آشنا بر بها در آن سپاه حضرت نمار ماند و هر جا شاب سید رشید و از خوشی
کور که دو کوش کردن گرفتند و چون رایت نصرت بیکر بر توبه بقلعه ما نهاده سر افکنده امتثال
و غایت مقتضی فرمان حضرت صاحبقران از اطراف حصار از نیات جنگ فرود نشستند و در آن روز جنگ دست داد که
زبان بیان از تعریف آن عاجز و قاصر آید و فایت سپاه زان لشکر مقهور و شمار از معدود حشمت و حصار بر آنها
مسخر گردانید و ایشان باندرون گریختند و در قلعه دی آنچه آثار شجاعت بظهور رسانیدند و جنگهای صعب کردند
و بعد از هفت روز ساکنان قلعه ما سر عجز و عطفت کشیده و کرده کرده از قلعه بیرون آمده روی بخوبه بارگاه
فلک اشتباه آوردند و حضرت سید جلال الدین و سید رضی الدین با اولاد و احفاد که بیت مبارزت نموده
و صاحبقران پاک اعتقاد بواسطه آمده شنیده بود که آنجناب در تکالیف عبادت تفاصل میورزند و در
نماز جمعه و جماعت تفاوت نمیکنند اول ملاقات با ایشان سخن حضرت اینگونه گفت و در ترحیب ایشان بآن
کاندان نبوت همه را با کرام و احترام و تبجیل و اعظام مرحمت و زبان همایون تحسین کشاد گفت که اعتقاد شما
و مذاهب باطله احتراز و اجتناب مینمایید و دست از شیوه ای بد و عهد خوش سید قوام الدین بایه
نشست و بر شما واجب است و فرزندان از تعلیم علوم شرعی رغبت و تحریص نمایند و احترام و احترام صلی الله
و اجب شناسید و بعد از ادای موعظه ایشان را بقلعه ساری فرستاد و در محافظت آنجناب مبالغه و تاکید نمود
و حضرت صاحبقران چند روز در آنجا توقف نموده اموال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود گشته مالدار گردانید

امرا و لشکریان بخشید و قلعه ماهانه سر را بفرزندان هفت کشور باخاک برابر ساختند و چون از افواه
و السنه جمیع اشراف الی رسید که مردم اندیار دفع فلان و شریر و بدعقیده و بدکیش اند بترتیب که اگر در فلان
بلدت کسی می بینند بجهت آنکه طالب علوم فقه اند خون ایشان مباح میشمرند و از قتل ایشان صلاح و تقوی
و ارباب علوم و فتوی هیچ باک ندارند بنابر واجب الدفعان از شرف سیادت صادر شد که هر که
موسوم بسیادت باشد از سیاهی و عوام امتیاز نمایند تا از ایشان کج هیبت گلم شیخ شرف شیخ سلیمان
حکم مانند و شیخ علی جاه در یا مقام لیش حسین خوافی و اسکندر شیخی بجهت آنکه در دیشان سید قوام الدین
پدرش از اسباب لاکشته بودند در میان در آمده قتل با خرفا کردند و بحسب اشارت علیه سید جمال الدین شیخ
با اهل و عیال از راه دریا باز کاتب خوارزم بردند و بیرانق سید مرتضی و سید جمید الدین را در شهر قندهار بند
و بتاشکنت رسانیدند و چون ولایت مازندران در تحت تصرف طاشتمان گرفت حضرت صاحبقران در آمد
بنزدیک باقطار ممالک روان شدند و از آنجا بجهت بیرون بود و ایلچی با تیغ ناصر و جلاد کلات کلاه سازی
در اهل و قلعه ماهانه سر کهول موصول شده بود لازم سر خدمت با تحف و هدایا رسانیده شاهزادگان خراسان
و جبال را طلب داشته چون لشکر مازندران بسیج ایشان رسید امیرزاده شاهرخ بهادر و امیرزاده
خلیل سلطان و امیرزاده رستم و حضرات عالیات سرا ملک خانم و خوان آقا و دیگر خواتین بجهت
اسباب مشغول شدند و آنحضرت در هفتم سنه خمس و ثمانین و سبعمائه فرمانداد که در مرغزار شماسان
از اعمال جوین قصری راسخه ایشان ساختند و دار و گذار بر جمشید خان که موروث فارس بود
مفوض گردانید و حکومت اهل را با اسکندر شیخی بیرانق اسباب ارزانی داشت و در تحت تصرف خود
و ذوالجلال السعادت در خیال ولایت مازندران معاودت فرمود و بعد از طی منازل در هشتم
ماه مذکور بشماسان رسیده در قصری که سعادت قاعات آنحضرت اعلیات کرده بود فرود آمد و بنا
بر اشارت قاآن توجهان باطراف ممالک اطراف لشکر اسلام بر کاتب پناه آورده و شاهزادگان و اقاتیان که با اسکندر
ایشان رفته بودند در چهارم از آنجا بعقد و بسیار که و طاع سعد از سر قند بیرون آورده و الوس دشت گیر کرده

از آب عبور نموده بجانب خان رسیدند و از آنجا که گذشته بعد و ان نزول فرمودند و اغرق را گذاشته
در روز زاده بعد از سیزده شبانروز در حدود آن قرار گرفتند و آنانکه حضرت صاحبقران از طرف
عطوفت و مهربانی استقبال نموده پدر را بیکدیگر شادمان گردیدند و اقاتیان و شاهزادگان سرانجام نثار
و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آنجا در حین اوتیاع و سرت کوچ کرده سایه التفات بر شماسان انداختند

گفتار در نوبت شهریار خجسته مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق

حضرت صاحبقران کامکار در اواسط رمضان با اوایل بهار علی اختلاف الاقوال در بیست و چهارم
صفر با فوجی از لشکریان بیشه ظفر از شماسان کوچ کرده از اشجه فقر سفر ملازم نموده و در اغرق بانوی عظمی
سرا ملک خانم و خوان آقا یکه بخت و اعلیا ملک و سلطان آقا و دیگر آقای اشرف صاحب اختصاص
و امیر یادگار برلاس و امیر جهانشاه و امیر عباس و حاجی محمود شاه و اوج قرابها در راه ضبط و نسق ممالک
همایون مقرر فرمود و امیر سلیمان جهانشاه و امیر زاده محمد سلطان را و برادرش که در مقدمه مستقلی ساخته
و از ایلات امیر کلی که نشسته و لشکر بازند در دهقان و دستگان و ری شهریار کامکار تقرر داده و امیرزاده
محمد سلطان و برادرش در مقدمه بودند بفرزین رسیدند شیخ حواله مشهور رسالت و حاکم آنجا بود
بجلک گرفته پیش شاهزادگان آورد و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند در آنجا حاکم سلطانیه
وفات یافته شاه نام و آوازه شاه بکای داشته و ضبط شهر و قلعه مشغول شده بود چون شاهزادگان
و ارکان معتمد بجانب شدند و بکر دستان بخوی از اردوی همایون آمده خبر رسانید و شاهزادگان
و امرا و جمال در حرکت آمدند و امیر سلیمان و امیر زاده محمد سلطان و امیر زاده بهرام از کردستان مراجعت نموده بخدمت
رسیدند و لشکریان آنجا نهب و تاراج در آن ولایت کرده بار دیگر از پیش حضرت صاحبقران
بسان رسیدند و شاهزادگان با یکدیگر کرده از آنجا بایلغ دعوت کنند و هر کس که سرکشی کند سزای عمل او
در کنار کشش بنهند و بر غارت ایلات و الوس پیش بیاورند و عرصه ممالک از قطاع الطریق و مفسدان
پاک سازند شاهزادگان بجانب خوان بار دیگر بکر دستان روان شدند و چون بجمال و کوه بستون

رسیدند سوگند بها در دستور خواجه افسر فاد و شیر بها در با طایفه از لشکر منصور بنا شستند بعضی از اولاد
فرستادند و شاهزادگان از در بندها چی خواتون در حرکت آمده چون در آن موضع نزول فرمودند یکی
از سرداران کردستان هوس اجرای حکومت اولادت پیش ایشان رسید معروض داشت که این
راههای اولادت نیک میدانم اگر فرمان شود راهبر کنم و شرایط نیکو بجای آورم میرزا محمد سلطان
بکر و شیر و خلعت خاص سر افراز ساخت و شیخ بها در را مستعدی ساخت حکم فرمود که اثر دار کرد عجمی
او باشد و شیخ علی بها در بموجب فرمان با عجمی روانه شد و در این اثنا که کردستان ایلچی شاه
پسر خود سلطانشاه را با تحف و هدایا و اسبان تازی و نفایس امتعه بدرگاه شاهزاده عالم پناه فرستاد
و میر شیخ علی بها در را نیز کیفیات شایسته خوشنود گردانید و میرزا محمد سلطان رقم قبول بر خشنودی
ابراهیم شاه کشید و کس روانه کرده شیخ علی بها در را باز خواند و میر شیخ علی بها در مراجعت نمود
در ثنای طریق فرود آمده و باش خوردن مشغول شد و چون چون از مطلوب خویش مایوس شده
بود ناگاه کاردی بشیخ علی بها در زد چنانچه هم نزد همانجا عجمی باقی و بعضی کشته شد و مصنوعات علی بها در
مدان بموضع برست

ذکر آمدن حضرت صاحبقران بجانب ارشتاد و خوزستان

با دشاه کامکار در موضع رودبار دیگر جمعی از لشکریان را برگزیده میرزا شاه رخ را بقرشیاق
آنجا بگذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که اعراق باد جهند و مغل جمعیت با انقیاد کرده منهزم و مجرد
شد و میرزا عمر شیخ با لشکر دست چپ فرمان داد که از راه دیگر در حرکت آمده قلعه کمیر را فتح
بگیرد و کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرده و از آنجا رانده روز دیگر بموضع ترود رسید و مظفر بر آنجا
که گماشته محمد قمی بود بشرف لباس مشرف شده و از آنجا در گذشته در کمر موردد نزول نمود و اسفندیار
کوتوال آنجا از راه عجز و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت و امیر زاده عمر شیخ
محمد قمی و اسفندیار را سر بریده عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران کسب ستان بعد از طی منازل
رود جوده و قم و دست در فیال ساخت و امیر زاده عمر شیخ بها در در آن موضع بها بر سر بلاد رسیده

و اکنون سیف الدین قلعه اش را بضبط رود جرد نصب فرمود و حکومت آنها و مدار آن شیخ مبارک
ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز دیگر بکوهم آباد رسید و ملک عز الدین تاب مقاومت
دلاوران آن صفت قرین نیاورده فرار بر قرار اختیار نمود و صاحبقران ملک تکین جمعی را بحراست قلعه
تعیین نموده امیرزاده عمر شیخ را بتعاقب ملک عز الدین فرستاد و دار کر سپاه را بتاخت اطراف
روانه داشت و خود همایون منزل بستر شد و هر منزل که بر سید مردان دلاور در کمین گاهها
مکمن ساخت و مدتی رحیل در سید و تا ایشان طایفه در دامن کوهستان هر از قلعه جبال فرود
می آمدند و دست باذیل لشکر منصور در آویختند از پای در آوردند و حضرت صاحبقران سیاه را
با زده منزل قطع فرموده بدیار ترک زدل رسیدند و امیرزاده عمر شیخ در تعاقب ملک عز الدین
رفته بود باز گشته در آن موضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت که سالک و مسالک سیاه
اما از ملک عز الدین اثری نیافتم و امیرزاده میرانشاه که ضبط و پاسبانی اعراق تعلق برای در دست
او داشت بموجب فرمان نادر کاشان راند در آن وقت شاهرخ بدار که در آن تنگ
سپاه هزار شاهزاده رفیع مقدار از خراسان کرده بعراق رفته بود بموجب فرمود شاهرخ بکار
اولادت اشتغال داشت و چون از مهمات رایات عالیات خبر یافت بزبان مراسلت
و استکانت از آن طلبید شاهزاده از شر حوبه ایشان در گذشته و ملوک بیرون آمده ملازم
رکاب سعادت شتافت و امیرزاده میرانشاه در زمان حفظ و تائید باز بسیاری و تکاپوی اعراق
نمود و حضرت امیرزاده عمر شیخ را بجایزه فرستاد و شاهزاده چون آنجا رسید در دهکده
از قلعه شاهزاده مصنوع کوتوال آنجا بود از خوف جان بگریخت و حضرت صاحبقران
چون در موضع زرقول نزول فرمود و بهاء الدین سعادت و شمس الدین صالح کرد دست حوزه
نقره بر سم پیشکش تسلیم خازنان نمود و آنحضرت از زرقول نهضت فرموده منزل بستر شد و امیرزاده
محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد در ظاهر بستر بموکب همایون پیوستند و ملک کوتوال و اسفندیار و قلعه

شاه منصور حاکم لنتر بودند که بخدمت شیراز رفتند و حضرت صاحبقران خواجه محمود سبزواری را بکلانتری
باز داشت و کدخدایی بر لنگر قلعه سفید انداخت و سپاه منصور بعد از تسخیر اکثر بلاد پادشاه کامگار
منصور شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده او را از میان برداشت و بعد از فتح شاه منصور بقیه آل
مظفر را دستگیر ساختند و تخت خواجه شاه شجاع بافته اقوال مراتب غضب صاحبقران اشتغال یافته در تخت آن
چاشت را در هم برهم ساخت و بجانب تبریز در دفتر چهارم معلوم گشت

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از فارس بکابین عراق و اصفهان

حضرت صاحبقران دست از تسخیر
بعد از تسخیر شیراز و خلاص آل مظفر در روز بیست و هفتم جمادی الآخر سنه خمس و تسعین و سبعمائه عزیمت بجانب
اصفهان بیطف ساخته منازل و مراحل کرده نقش جهان اصفهان را بمزید جود و خوش زیب و زینت داده چند
روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیدند و بطرف قریه کمان توجه فرمود و مردم آن قریه که از قدمت اسکندر
ذوالقرنین بودند بجان مذهب اند که در نقیه کمین جستند و لشکر قبایل نهیب بر حسب اشارت بلیه
از بلندی جای بر بدر آب و در شب اندر آمدند تا بنقبها در آیند و جمعی مردم از همراهان باتش و دوزخ
شتافتند و حضرت صاحبقران شب در آنجا بسر برده روز دیگر محروس سرایان سلاح بر دلای سپاه
نصرت شعار ساخت و از آنجا بولایت شلاقت لاشکار فرموده در اندک شب بان حوالی که از جهت
اندر آمدند و مقارن اجتماع عساکر ظفر آیات سرای دولت خانم و فرمان آقا و حرم محترم و میرزا میرانشاه
و دیگر خواتین و آقایان بر عراق بیشتر کرده در اندک مدت بسیار بسیار صاحبقران ممالک استان
استوار ساختند و بکشتیها گذرانیدند و نثار بقیه رسانیدند و از آنجا کوچ کرده و قطع مسافت نموده و در منزل
سلیمه برای چهار از اقطار رستم سند علاوه بر سایر ساخته و منزل جلال فرموده و در آنجا
این احوال میرسیده میرانشاه عراق را گذاشته بپایه سریر خلافت مصیر آمده و جهانشاه و امیر شیخ الدین
عباس و حاجی محمود بیت و ادرج فراهم درگه عراق بحسب حکم جهانمطاع نزول نموده بودند از آنجا
بمرکب همایون ملحق شدند و میرزا محمد سلطان چند روزی که در اصفهان رحلت انداخته

بود و بعد از تحصیل اموال ممالک باردوی همایون آمده و بانوی عظمی سرایملک خانم و فرمان آقا
حضرت صاحبقران را طوی عظیم دادند و خلعت عمر دراز ممالک در بندند و با گوید را با نواع و صفات
تا حد و روم با میرزا زاده میرانشاه کوکبان ارزانی داشت و شاهزاده جوانبخت از سلطانیه تبریز
و دیگر ممالک سواری و پیشکش کرده طوی با دشاهانه مرتب کرده اند و در عیش و عشرت انتظام یافته
چند روز ملاهی و لعب بگذرانید و حضرت در میزه شبان از همدان کوچ کرده امیر زاده میرانشاه را
برسم منزلی لطف فراغ روانه کرده اند و حضرت صاحبقران با مراد و نوئینان شکارکنان
برخاستند از موضع گنبدت بگذشتند و در اثنای این اوقات از پیش امیرزاده میرانشاه پیغام
آمده معروض داشت که فراجه ترکمان در میان کوهستان نشسته است و کوچ و خیام خود را در موضع
حصین و کوههای بلند برآورده و خیال قتال و جدال دارد و چون رای اصابت شعار از این
قضیه خبر داشت از زره قلعه صفاهان روان گشت و بعد از شبانروزی بقرا دمی رسیده فرمانداد
تا سپاه مظفر لوا جمعی سلاحهای مخالف را فرا گرفتند و ترکمانان در حصارها و دره‌های صعب المسالک
رایت قتال و جدال برافراختند و سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ در انداختند و لشکریان بلندی
کوه برآمده جنگهای مردانه کرده و قایت زخمی خورده باز گشت و بجان زخم درگذشت و چون ترکمانان
جلادت لشکر نصرت را مشاهده کرده همه بر ترک اموال و اسباب ملک نهاده از کوه بزیر آمده روی
بگریز نهادند و جنود ظفر ورود بر کوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و نیزه‌ها در سپاه مظفر
از خیلی کرکیان شتافته بایشان رسیدند و بسیاری از آنجا بر کشتگان را قتل آوردند و بقیه
السیف بجانب بردن متفرق و پراکنده شدند و جمعی از آنها در آن حد و حصن حصین داشتند
حضرت صاحبقران بتسخیر آنها رخصت داد و لشکر جلادت اثر اطراف حصار فرود گرفتند و
از دور قسم بر باندک و اطراف سنگ حصار شدند و بسیاری کشته از حصار و برج حصار را فرو نگذاشتند
و حضرت صاحبقران از آنجا سعادت نهضت نموده در دشت قراداغی نزول اجلال فرموده

درکنار رفتای باعزاز ملحق شد پیش ازین امیرزاده میرانشاه را بشیخ سارق قرقان فرستاده بود
و اوج قرابها در راه محاصره کرده بود ایشان با قتال حضرت صاحبقران هر دو قلعه را گرفته
دشمن را استاصال کرده بودند باغنایم موفور باز گشتند و بسلک همایون هر سه مشرف و مستسعد گردانیدند
کردند و در این اثنا خاتون زاده بنت شکرلک حرم محترم امیرزاده میرانشاه طوی عظیم ترتیب نموده
حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان بدان طوی
توقف نکنند و امیرزاده میرانشاه متزوج خاتون شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف روم و کردستان
رود و قطاع الطریق را در راه قتل و باغزار مسلمانان دست برآورده اند شیخ نیز حکم ایشان را مطیع فرمایند
و شاهرزادگان باستقبال امیرسیادت نموده خاتون زاده طوی پادشاهانه در دولت امیرزاده از دست
فرمان گرفته کرده با طلاق آمد و در ایام ماه مبارک رمضان بطاعت ملک منان بپایان رسانید
و در سیوم شوال مقتدای مشایخ آن روزگار شیخ الاسلام اعظم عبد الرحمن اسفراینی قدس سره
که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت اتصاف داشت از طرف دار السلام بغداد باشارت سلطان
احمد بغدادی برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمد و آنحضرت چنانکه شارت پسندیده او بود در تعظیم
و تکریم ارباب دانش و بینش بالغی الغایت کوشیدی مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام
اعظم روی سفارت بجای آورده بعرض رسانید و سلطان احمد مکرر بعد که مرخص شده و خدمتگاران و در مقام
شایعت و سطاوعت راسخ دم و ثابت قدم باشیم اما بآرای آن عزایم که متضمن بر تکلیف
عدالت بهرام انتقام متعلق شوم و سعادت با پیوسته صاحب عالم و در مظاهر صاحبقران کشورستان چنان بود که
اگر سلطان احمد بر رأس منابر خطبه باسم آنحضرت بخواند عراق و عجم عرب و روی عالم در اردو مرحمت نامه
و چون از بنیاد سخن در میان نباید و منقبه اخلاص سلطان احمد که نیافت هدایا و تحف و صحبت شیخ عبد الرحمن فرستاد
بود بخوانا نظر التفات گشت و آنحضرت جناب او را در مقام خاص و رز و جامه انعام فرمود و در حضرت
ارزانی داشت فرستاده گانند شیخ الاسلام مذکور بسبب سلسله اش بطریق شیخ زین الدین و آداب خرقه

کفار در نوبت فرمانفرمای بلاد نوبت اول بجانب دار السلام بغداد حضرت صاحبقران

چون فرستاده سلطان احمد را بطرف بغداد باز گردانید و نوبت اقتضای تصمیم داد و فرمان واجب الاذعان
نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اعزاز را سرکرده با حضرت عالیات سرادقات خانم و تومان آقا و دیگر
خواتین بجانب سلطانیه مراجعت نماید و در آنجا توقف فرماید و حکم شد که هر فردی از بزرگان که نشستن اب
و دستاع مرتب دارد و در دیوان هم شمال سرحد قشلاق و سیورغال صاحبقران و دیوانیان در ضبط
حفظ و تائید ملک و دار الملک ایران شده بعنان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانید و در موضع ماق بلاق نزول
اجلال فرمود و از آنجا الوار دشمنگیر کرده و لباسی از کوه و هامون طی کرده و در روز سیوم برسم فراوان
از لشکر پیش شد و شب از عقب و کریوا بگذشت و هنگام صبح صادق با صد سوار موافق فرا محمد
نوکار را گریزانیدند و سپاه منصور ایلغار اس او را فرا بندند و او بجای فرا دادن بدست لشکریان شاه
و حضرت صاحبقران کاسکار ایلغار کرده و تجدید نام روز شد و چون بمزار خاتون الدوله شیخ ابراهیم بحلی قدس
سره الغنی ابراهیم شهادار در سیده شرایط زیارت بجای آورد و صدقات مستحقان رسانید و در مسافت
و جای در آن آن بلوچ مستحق را نمود که کبیر بغداد فرستاده اید و از حال ما خبر داده اید ایشان گفتند چون
گرد سپاه از دور پیدا شد باری که حسب اشارت بدان اقدام بستیم اقدام نمودیم آنحضرت فرمود
تا کبوتر دیگر آوردند و حکم کرد بدان خط رقم نوشتند و بر بال او بستند مضمون آنکه گردی که دیده بودیم
و از دهول لشکر بیگانه خبر داده چون تحقیق پیوست احتشام نزاکه بود که از سپاه امیر تیمور گورکان گرفته
بدین طرف می آمدند و سلطان احمد بر رسیدن کبوتر اول اضطراب زیاده داده احوال و اشغال را از آنکه بنیاد
بخبر کبوتر دوم تسکین یافت و حضرت صاحبقران امیر عثمان بهادر را بقراولی پیش فرستاد و شش هزار
چون باز بلند پرواز هیبت سی فرسخ زاده بیک راندن طی نموده روز سه شنبه ماه مذکور سعادت دید
و سلطان احمد جلایر رحل و ثقل را از بالای گذرانیده بود و خود تیز از دجله گذشت و جسر بریده و کشتیها نشسته
غرق کرده و خود در طرف سوار ایستاده بود و چشم براه قوافل استماع نهاده که ناگاه او از کرس و کوس

که شنید بتوقف بکنار دجله روان شد، افواج لشکر مانند بحر جعفر از عقب میآمدند و از هر دو طرف
بغداد بالا و پایین خود را بر آب زده میگذشتند و مجرد آن از آب گذشته کشتی خاص سلطان احمد
شمس نام کرده بودند بدست آورده بدین طرف آب رسانیدند و حضرت صاحبقران در کشتی نشسته
از آب عبور نمود و بر سر زده میرانشاه از سر مشی که بغربی عقاب مشهور است با طایفه از زواره در آن
دریا بر اسب در آب زده و مولانا نظام الدین بخشی خازن را که تاریخ علی حده مشتمل بر قضایای حضرت
صاحبقران تالیف نموده است میفرماید که من در آن اوان در دار السلام بغداد بودم و از مردم اندیار اول
این سعادت بشرف بساط خلافت ملازمت خاص شدم و حضرت صاحبقران نسبت بمن صوفی عاطفت
و مرحمت بتقدیم رسانید و بر زبان گوهر افشان گذرانید که خداوندا بر تو رحمت کناد که گفت از مرگ
اندیا و نوش ما آدمی عوض از تقریر و حکایت آنکه از خداوندی مشار الیه بر سر بست که گفت در آن زمان
که از زیاده او بعزم بساط بوس بر دن آمدیم روی دجله از کثرت لشکر مخلوقه که عنان فرو آب داده بودند
از هر اهارا نشناختیم و متعجب شدم که آیا این چه طایفه اند که خاک و آب همه ایشان یکسان است و از اهل
بغداد از هشت هزار این امر غریب انگشت تعجب و تحیر بدندان گرفته دانستند و حضرت صاحبقران فرمود
من بعد الله است از خاقان و از الدین مشهور بحافظ ابرو منقولست و گفت از حضرت صاحبقران شنیدم
که گفت از حضرت صاحبقران شنیدم که گفت از من در آورد تقصیر دانستند چه اگر در آورد تقصیر
دجله رسیدم خود را در آب زدم مگذشتم سلطان احمد را بدست می آوردم اتفاقا سلطان احمد از
نهیب لشکر فیروزی اثر بکنار دجله روان شد و حضرت صاحبقران بلند مکان با جمیع شاهزادگان
و امرا و نوئینان متکاسل از عقب ارشاد شدند و چون بمرحله کسور رسانیدند ایلچی افلان و تاتار
خواص و مقربان زانو زده عرضه داشتند که درخواست ما بندگان آنست که شهریار با مکارم اخلاق عود
و بخت جوان مراجعت فرموده در بغداد باستراحت مشغول شوند و داود الخان از عقب سلطان احمد شتافته در دار
بجنگ او در آمد و حضرت صاحبقران التماس نوئینان و امرا در اسبع رضا اصغا نکرده از آن موضع باز گشت

دیار السلام

دیار السلام بغداد در آمد سرای سلطان احمد را بوجود همایون خویش مشرف بهشت برین گردانید
و ذخایر و نفایس که از دولت بغداد مانده بود بدست آورده جمعی را از عقب سلطان احمد روانه و مشکوره
صبحگاهی بکنار فرات رسیدند و معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته و کشتیها غرق کرده و حسین
از زراه گریخته بدمشق رفته است و عثمان بهادر بار دیگر بهادر بر آن گفت در عرب چنان میشنیدم
و بر آب زده بشنا بگذریم و از عقب پاشی نشتابیم ایشان گفتند بکنار آب رویم و گذر پیدا کنیم
بدین رای اتفاق نموده روان شدند و در این اثنا چهار کشتی یافتند و امرا در مقابل نشسته و سپاه
بهمدی کشتی در شدند بگذشتند و چون بدینسان از فرات عبور نموده در باغی لغان مشتاقشدند
و اموال و اسباب فراوان از خیمه و خرگاه و خزینه و دفتر و در زر از غایت و حیرت
اندازه نبود بگرفتند و چهار پنج مرد از امرا و نوئینان و اعیان مثل ایلچی افلان و جلال حسین
و عثمان بهادر و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و خضر هم بر سبیل تعجیل روی براه آوردند و اسبان
لشکریان از فرات باز ماند ان چهار پنج نفر در دشت کربلا که هبط کرب و بلا بود بسلطان احمد
رسیدند و او قریب دو هزار سوار همراه داشت و از آن مردم دو سه سوار با مادر و برگشته
حمله آوردند و امرا از اسب فرود آمده شمشیر افاز کردند و از زخم پیکان جانستان ایشان جوانان
روی گردان شده امرا سوار شدند و باز در بیابان تعجیل روان گشتند و گریختگان معاودت
نموده حمله آوردند امرا بار دیگر خود را از اسبان انداخته دست بتیر و کمان یازیدند و باز دشمنان
روی بغداد آوردند و امرا پای در رکاب آورده در عقب مهزمان تاختند و سیوم بار احد چنان حمله
آوردند که امرا از رکاب پیاده شدن نموده و جوانان جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر در آویختند و
بزخم شمشیر و تیر و خنجر خاک کربلا را با خون کشتگان در آمیختند و عثمان بهادر در آن روز و دیگر روز در جنگ
داد و دهش لعب شمشیر از کار باز نماند و سلطان احمد با سایر ایشان جان از آن مهلکه بیرون برد و امرا
دشمنان را گریزانیده مصلحت در مراجعت دیدند و غنایم نامحصور گرفته باز گشتند و در روز از قلت سپاه

و شدت حرارت هوا و کثرت حرکت امرا و عطش روی داد چنانچه آب در دهان و حنجره ایشان
نماند و جمیع خلایق در جستجوی آب بی‌طاقت و تاب گشتند اینانج الغلان و امیر جلال حمید بطاقه زرین
آب روان کردند و ایشان بعد از مشقت تمام مقدار دو شربت آب با خود آوردند اینانج الغلان
یک شربت آب از حمید عطش او تسکین نیافت و با امیر جلال الدین گفت و از غایت تشنگی روح الله
من مفارقت میکند اگر آن شربت آب را حقیقت بمن ارزانی داری غایت مروت باشد امیر جلال
حمید در جواب گفت و از تی از رفقا شنیدم که شخصی از عرب و دو تکبری از عجم در سفر با یکدیگر مرافقت مینمودند
از قضا در آن بیابان مرده‌اند جسم و شتان آن صحرا بود و حکایت از زبان گرید مینمود و هیچ
دیده گرفتار شدند و هر یک یک شربت آب مانده بود عجم با آب خشک و دیده تر او را گفت و مروت
و جوانمردی اعراب شهرت تمام دارد اگر از سر این شربت آب درگذری تا من از این دریای
خوف خلاص نجات یابم غایت کرم و سماحت باشد عرب جواب داد که با آنکه یقین میدانم که اگر این آب
بتو دهم مانند ماهی بی‌آب خواهم مرد لیکن مجوزم که ذکر فضیلت عرب بر دهان تو ایام بماند و نام نیکوی ایشان بر
صفحات روزگار ثبت گردد القاء آب را بعجم داد تا از خوف قاب بلاد نجات یافت و ذکر مروت
و احسان عرب و کدشتن او از جان شیرین در السنه و افواه بماند و امیر جلال حمید بعد از این قضیه
عرب فرمود که من در فقد ابنای عرب میکنم و بعد از آب که حیات من با و بسته است بیرون از زبان
میدارم و چنین حقی عظیم بر اولاد حوی خان و اولاد او ثابت میگردانم تا ذکر احسان و حق‌شناسی
با اوراق لیل و نهار ثبت گردد مشروط بآنکه چون بجا به سر حلاوت مصیر رسد حالت را مصروف
داری تا بعضی عرب در تاریخ حمید ثبت افتد و اینانج الغلان انگشت قبول بر دیده نهاده امیر جلال
دست از زبان شیرین شسته حقوق آب خوش بدو داد و اینانج الغلان آب آن حمید از آن جا خلاص
یافت و امیر جلال حمید بیرکت مکرمت چنان در زمره رستگاران منتظم شد و نقش با سایر امرا و اکابر
متبرک و مشهد مقدس امام الهمام عبد الله الحسین رضی الله عنه مشاهده سعادت آستان بوسی حاصل کردند و علاء الدین احمد
سلطان

سلطان احمد را با زنان و فرزندان او اسیر کرده چون بموکب همایون پیوستند اینانج الغلان
و امیر جلال بجزای آب دریا به سر بر اطاعت داشتند و حضرت صاحبقران در بالوان زبان بکلمات
و تحسین امیر جلال گشاده و از رنج صحبت عقل و کیاست بدیش یاد آورده در باره امیر جلال
حمید التفات و اهتمام تمام نمود و با به قدر او از فرق فرقدان بگذرانید

ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان برخی از حکایات مشوقه

ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این مدت دراز
نظم
و صبح است و لب و صحبت ایام بهار ای بسر گشتی ما خط بغداد و بهار
و چند عشرت نزد ناز
کس میگذرد ساقیا عمر گرانمایه بغفلت مگذار
و حضرت شهریار با کامکار شاهزاده کامکار با اطراف و جوانب فرستاد
و روزی چند در سکن خلفا و ملوک بعیش و سرور گذرانیده فرمانداد تا خمهای شراب مرصع
و دیگر مسکرات که در بیت الشراب سلطان احمد یافتند سر بدجله دادند و ماهیان نیز از آن نخل دش
محظوظ شدند و شوری در نهادشان پیدا شد در روی آب سر بر پشت افتادند چنانچه لشکریان
بگیرند و دست میگرفتند و بعد از انقضای ایام لهو و لعب صاحبقران فرمود تا سر از حمید سلطان
امام احمد که از طغیان آب دجله ویران شده بود بکمال عمارت باز آوردند و در این اثنا امیرزاده محمد سلطان
که بکردستان رفته بود و بعضی از ممالک را از زنده و بعضی پاک ساخته و بقصد سر و منهور را که در کوه
شاخ محصن شده بودند از جبل الله معاودت نمود و در بغداد بعد از لوازم استقبال دیدار یافت و
در آن چند روز شاهزاده هنار الیضبط و اسط و نواحی آن ماموره گشته بدان طرف رفت و از زاده
الملک متوجه حضرت امیرزاده مبرات شده خبر رسانید و در فرمان چنان است که امیرزاده از دجله
بجانب بصره رود و حکم واجب الاتباع بنفاذ پیوست و ارزمان متعلقان سلطان احمد با لشکر علاء الدین
و صنایع و حشم و هر چند از زاد خانه کوچ کرده بسر قند بردند و ملازمان رکاب همایون مرحوم غیاث الدین
حوزه عبد القادر در دفن مرحومی سرائد دو روز و ثلاثه روزگار بود بحسب زیارت بارام و عمال
در ضمان حفظ ملک متعلق مرحوم دیار ما در دار الملک گشت و ایالت بغداد بشکرانه آنکه نفس و عرض ایشان از حادثات

سپاه جهانگشای مصون و محفوظ ماند مال امان قبول کرده بخزانه عامره رسانیدند و در خلال این
احوال حضرت صاحبقران قدیم الملک شیخ سیاه را که از مشاهیر عصر بود با طایفه از مردم دانا و دهخدا
بجانب مصر و شام فرستاده برسالت عذر مخاصمت آنکه لوازمه مناصحت سلاطین جنگیزخان
رخت و تشویش بسیار بآن دیار رسیده تا حالت صلح انجامیده خلایق ایمن و مطمئن خاطر
گشتند چون پادشاه سلطان ابوسعید بهادر خان عالم خاتم را وداع کرده بسرای انجام نامزد گردید فتنه
و شورش در ممالک ظاهر گشت و امیران و ارزانیان و ورای النهر تا نهایت مملکت عرب در تخت
تصرف گماشتگان مانده تنگ اندیشی رعایا و اختلال احوال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق
قرب جوار کرده بمن آیین قاعده دوستی و محبت تاکید باید و مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد
تا اهل تجارت که معموری عالم از آنست بیدغدغه آمد شد توانند کرد والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بقلعه نکریت و تسخیر و تخریب آن

چنین دار السلام
بغداد با سایر امصار و بلاد در حوزه تصرف بندگان پادشاه مؤید کامران آمد طایفه ارجاء آمده و رفته
در پایه سریر اعلی عرض داشتند که در این نواحی قلعه ایست نکریت نام که دست اجانب بدامن خاک آن
آن نرسیده و سپهر کبود در عرصه ربع مسکون چنین قلعه ندیده و اهل آن بسبب دنائت خو و بیهوده
مصر و شام میزنند و هم ساکنان بجایی رسیده که با سپاه با وجود آنکه گرد آن قلعه و بنا بازست از آن
حوالی بدیشواری میگذرند و چون بر تو اتفاقات آنچه بر بندگان پادشاه رفته از دست پادشاه بر دیگر افتاد تا در زمان قرار
که بر آن اعیان و بیک صورت و اجلال حسید و غیره دیگر از آنها در آن لشکر فرمودی از آن زمین روان شد
بمجاورت قلعه نکریت اشتغال نمایند و ایشان بر حسب فرموده مسرور شده بدان امر قیام نمودند در بیت
نهضت آفتاب در بیت دهم در آنجا رسیده بتعیین و سبب از دار السلام بغداد و مسرور شده بطرف قلعه
نکریت روان گشت و امیر سلاوه شاه شرع مشغول شده در اثنای راه بکردستان رسیده فرود آمده
و شخصی در آن جنبه خبری دیده بخدمت پادشاه آورد و آنحضرت با جمعی از آنجا روان شد تا بکنی بعزم رسید
روی

روی بآن جنبه نهاده ناگاه پنج فرسخین جوشان و خروشان از آن جنگل بیرون آمدند و مبارزان
بلنگ سیرت هر پنج را در یک زمان بزرگ سنان بر زمین انداختند و طعمه دیگر وحوش و سباع
ساختند پادشاه عدو بند فلوکشای از آن موضع روان شده بظاهر قلعه نکریت نزول فرموده از آوازه
کوس و کوره و نفیر کوس گردون گردیده و دشمنان حصار را احاطه نموده بمحاصره مشغول شدند و در خلال
این احوال داعی مرحمت بارگاه و احکام اردو بیک بیشکنهای الدین منوجه درگاه گیتی پناه گشته بوسیله خوان
بارگاه فلک اشتباه باعزاز و دولت زمین بوس سرافراز گردیدند و ملک قلعه نکریت امیر حسن
و امیر نه راه روی دهر که بمتابعت هیچ پادشاه سر فرو نیاوردی از خلعت توجه رایات سلطنت
آیات خائف و هراسان گشته برادر کوچک خود را با رودی بایلچی فرستاده و اظهار اطاعت
و انقیاد کرد و حضرت صاحبقران فرستاده را رسید و خلعت داد و فرمود که بازگرد و با حسن بگو
که با بدبلا اندیشه کنیت شاید تا از نامه احسان حاضر نماید و چون برادر امیر حسن باردو رسید پیغام
بگذارد بنابر آنکه از نسبت بیم یاری آنداشت و بیرون آمد در تاکید اساس حصارداری مبالغه نمود و جنب
مناسبت بدیوار حصار باز نهاده آماده رزم و پیکار گشت و لشکر قبایل از غرادو و تخیق و غیره و انک
ترتیب داده جنگ در انداختند و ساکنان ساکنان قلعه از آسیب سنگهای گران حواله دوبران
شده ترتیب و در ترتیب امیر حسن باز برادر خود را با پیلان کات گرانمایه از اسبان تازی و دیگر
هدیه بیرون فرستاد و او در زبان امیر حسن عرضه داشت که ماندگان را چه حاجت است که با سپاه
نهضت آیین در مقام عداوت و کین باشیم لیکن شاه خیر ملک رای آنحضرت بمرتبه در حلقه جای گرفته
و فرصت و یارای بیرون آمدن ندارم اگر حضرت شهریاری معروض گردد برادر دلیر بیرون
فرستم و چون خوف و رعب من کمتر گردد و شرف ملازمت حاصل کنم حضرت صاحبقران نهضت
قرین با برادرش فرمود که ما حسن بیرحمیم بود و اگر بکری که بموقف تحقیق آید و اگر حادثه
تقصیر نام حزن چندین خلایق که در قلعه اند در گردن او خواهد بود و برادر حسن از آن سخن مستحق اندیشناک

کردید و حصار را بگشت و لشکریان نصرت شعار نقبها بریده بپایه حصار رسانیده و مسند خزانه بیست شتر
بها و زر نیز با نوکران خود لقب زده یکپنج حصار را در شب بسپاختند و لشکر قبایل از حصار بیرون
گرفته مخالفان بحصار اندرون گریختند و میر حسن را خوف و خشیت زیاده گشت و اهل افغان
شرین برگرفت و بجد جهد تمام بجدال و قتال مشغول نمودند و بیع واجب الادا زنان افغان زیاده
که نواحیان بیرامون قلعه را برامرا اندمان و قرشن بخش کنند و مقرر شد و رجال لقب بیرند
و هر لقبی در عهده امیری باشد و هر کس بکار خود مشغول شد مقتدی بیگ محمد الیک لقب اول لعهده از زبان
کیبک خان آمد و شیخ از رسالان کار فرمای ایشان بود و لقب آدم بر سر پادشاه بن افغانیه و خان
قرار گرفت و دیگری بر خواجه علاء بر خواجه یوسف شاه و او لجا بیو بردی مقرر شد و دیگری امیر
بسر امیر الکتی بیرس و امیر جلال الدین حسید و شمس الدین علی هر سه بیک لقب رفتند و آیت خواجه در
محلی هر دو بیک لقب اهتمام نمودند و جلال با درجی و بیان قوجی بیک لقب مشغول شدند و شمس الدین
و ابو الفتح و ابو القاسم خزانی امیر عباس هر سه بیک لقب اهتمام نمودند و جلال با درجی و بیان قوجی
و آوکمل زیرک جهره هر دو بیک لقب در کار شدند و سوکیک بیک لقب و قرشن قوجی بیک
و شیخ درویش الهی بنقبی و امیر قطب الدین برادر فرالدین جبه دار و احمد سلطان هر دو بیک لقب
و حمزه بلدوز حمزه مظفر هر دو بیک لقب و محمد ارلات و درویش بیک بنقبی و یحیی و نقبی بیک
بنقبی و مسعود خواجه و کلیک خواجه بیک لقب و خواجه محمود و شیر الدین و سراج الدین قوجین بیک لقب
و باقی عدد بنقبی و مجموع اینمردم زیر بها که منسوب بایشان بودند در اندک وقت بی مساعده امیر حسن
چون دید که هم اوباش از اشکال امنیت مظفر شد و کس بیرون فرستاد و بجزیه خراج اعتراف نمود
امان خواست و حضرت صاحبقران فرمود که بگریز بیرون آمدن چاره نیست و چیزی فرستاد و بطلب امیر حسن
نمود و شیخ اوکتت با میر حسن رسانید قلق و اضطراب او زیاده شد و شخصی را پیش امیر زاده
شاه بیغ فرستاده رسالت اصلاح بدان طلب اوکتت روزه تا حسن او را حراش نماید
و بابلی لقب

و بابلی لقب نمود و برادر خود را از عقب روانه کرد و بزبان تجزیه مسکت معروض داشت که
خود را از کمترین غلامان حضرت صاحبقران بشمار ریم اما برادرم از غایت وحشت و
یا رای آمدن بیارگاه ملک اشتباه ندارد و شاهزاده جوجی بخت برادر امیر حسن را بپایه سریر اعلی
رسانید و سخن او را عفو داشت و حضرت صاحبقران فرمود که تا خود بیرون نیاید و از کردار
ناپسندیده توبه نکند مقید بخواهد افتاد و اگر باشارت ما ملتمایه خلعت عفو و امان بر ذات قابلیت
پوشیده آید و برادرش گفت که اگر حسن بیرون نیاید تو تیر بر دو دیابش و چون برادر امیر
حسن بقلعه در آمد اعوان با یکدیگر مشورت کرده گفتند که ما مدتها درین قلعه حکومت کرده ایم و کار
هر سپاهی نموده ایم و از هر چه ظاهر ما خواسته بدان اقدام نموده ایم و از اعدای بند نشنیده ایم و اگر
و اگر بیرون رویم بیشک جمعی که در این اوقات اموال ایشان بتاراج گرفته ایم بر ما خروج کنند
و ما چون توانیم از عهده آن بیرون آییم بتحمل و عقوبت گرفتار گردیم تدبیر غیر از آن نیست که ما نیز
در بدن داریم بگریزیم و مجموع راه زنان و دزدان که در قلعه بودند این رای صواب شمرده
بدین سخن همداستان شدند و طلب عصیان گرفته بر سر حرف تخلیق رفتند و از آنجا کمت آتش
جهانسوز اشتعال یافته فرمانداد تا کوس و کوره در فریاد و فغان در آوردند و بعضی از دیوارهای قلعه و مجموع
آن را بر سر جوبها گرفته بودند پیش از آنکه آتش در زنند بیفتاد و در اهل حصار رخنه استوار ساخته
و در بجنگ و جدال اشتغال نمودند و سپاه جلادت شعار مستعد رزم و پیکار شدند و در این هنگام
صادر شد و هر جا که حرف رخنه باشند بر سر ستونها هیمه و نفت پر کرده آتش در آن زدند
و در شب این عمل بتقدیم رسانیدند و اکثر دیوارها افتاد و در جی که پیش صورت خالی کرده بود بلکه از آنجا
در آمده هیچ کس از آنجا کاک افتادند و حکم رب الارباب صادر شد که دیگر دیوارها که درست
غیر بدان امر شده بود حرف رخنه هیمه و نفت در آن تعبیه کرده آتش زنند و لشکریان بموجب فرموده
عمل نمودند و مجموع دیوارها بشکستند و حصار را که آراسته کرده بودند بالکل منهدم شد و امیر حسین و ایشان

در مشاهده اینحالات دو دو صحبت بدماغ متصاعد شد و انقلبوا کرده برآمدند و بها دران سپاه لعنت خدا
زانو زده در حضرت طلبیده که بیالا برآیند و دما را از روزگار ناپاک ایشان برآورند حضرت صاحبقران
فرموده که چندان صبر باید کرد که راه گشاده شود و چون حصار نکریت باین سرنیا آمده بیکرمیان انقضاء
زاری بنیاد کرده فریاد الامان بر آوردند و امرا و مقربان منفعل انگیخته رنجیده خواستند و شفاعت
امرا در درجه قبول نیافت و بها دران سپاه ظفر اثر چون این معنی فهم کردند انقلبوا کرده برآمدند و از حرمین
باهم در قتل بود دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الانتباع نفاذ یافت
هر کار از سپاهیان عدد ساخته آستین زنان و لشکریان را برابر امرا و توقان و قوتون قسمت نموده
سیاست کنند و بمقتضی فرمان تمامت آن مفسدان قطاع الطریق را بسیاسا رسانیدند و از ایشان
کشتگان توجیان منارها ساختند و خانهای بلند کرد از ایشان خراب کردند و بموجب حکم جهانگیر
دیوار حصار بکنده شد تا بروزگار معلوم قاصبان گردد که استواری و انقلاب تا چه غایت بود و آن
نفوذ الملک لله الواحد القهار

ذکر رجعت صاحبقران ظفر قرین و پیوستن آنکامرا و نوئینان باردوی و توجه حضرت شاهنشاه بجانب دیاربکر

و از آنجا بجانب موصل

رایت ظفر پیکر روز دوشنبه سیزدهم صفر در فرمان سعادت و اقبال بجانب موصل معاودت
نمود و نشاط شکارگاه ارق طرخطر پادشاه جهانگیر سر برزده فرمان داد تا ملازمان رکاب
حضرت انتساب بآن امر قیام نمایند و بموجب فرموده عمل نموده و چون روز آنحضرت شب
در چول ارتفاع فرمود در روز دیگر چون بهم رسیده صید فراوان فکنند و پیش از آن امیرزاده محمد
سلطان که کنار شط لوا رفته بود و طایفه از امرا مثل رستم طغا بوقا و شمس الدین عباس و جهانگیر
شط گذشته بودند و امیرزاده میرانشاه نیز با لشکر خویش از زوجه در حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود
و شیخ محمود بها در و اوج فرایها در موضع دارالعرفان بطرف دامریا دکار بر الاس و جهانشاه جاکو و محمد دوغلی
بر الاس و شیخ علی سرنا و محمد بر الاس بطرف دیگر توجه نموده بودند و در بین حضرت شاهزادگان

و امرا و ولایت باقی از غارتیده بودند و عرصه مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته
عازم اردوی اعلا شدند و چون عراق عرب با توابع در حوزه تصرف بندگان درگاه درآمد آنحضرت
خواجه محمود سرخه را بحکومت و محافظت بغداد فرستاد و وصیت کرد که در تعظیم سادات علوی
و فضلا و در رعایت رعایا و تربیت اهل فقرا و کافه برایا دقیقه مهمل نگذارد و بعض از این عالم دیار بر شیخ
و امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه بحضرت اشرف جهت ضبط بعضی از ولایت بیالای آب بغداد
روان ساخت و بسته از آب گذشته اوازه مراجعت شایع گردانید تا مخالفان از شرط احتیاط
غافل و ذاهل شوند و سپاه حضرت شمار را ظفر احتیاط در آورده از سپیده فجر دو نظر احتیاط خود
دشمنان بها در را که در آن آب از بغداد آمده بود بضبط عراق باز داشت تا آن الوس را مراد
از جنب بیاورد و امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوج فرایها در نیز بموجب
فرمان در اردوی اوقات نمودند تا بضبط و سیاست آن اشتغال نموده از پی بیایند و رایات
حضرت آیات بیالای آب روان شد و چون انقلبوا کرده رسید اهل حصار طریق تمرد و مردود
گردانیده باب مراقبت بکشادند و انقلبوا رسم سیورغال نامزد امیر علی موصلی شد و در فصول
این احوال بر طی وجهانگیر و سایر مردان آن اوجی شرف اسلام پوشیده محل نمود و بعنایات پادشاهانه
سرافراز گشتند و آنحضرت جمله زنان و فرزندان ایشان بهم سیم و زر و حلی و زیور آراسته نمود
تا محتاج بیران مرتب داد و جمله دختران جهیز ترتیب دادند و از آنجا نهضت نموده در اردوی
فیروزآباد و حاکم آنموضع شیخ علی طوی سنگین کشیده و طایف عذرخواهی بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقران
از آنجا روان شده کنار آب منازلت سرادق جلال شد و از آب گذشته هوای موصل از غبار
سم سمند با در فضای تنگ ساخت و بزیارت یونس و جرجیس علی نبینا و علیه السلام رفته فرموده
تا جهت عمارت هر مزاری ده هزار دینار کپکی خادمان آنقدر و جنس تسلیم نمودند و صلات و صدقات
فرزندان مستحقان آنموضع رسانیده در این اثنا امیرزاده کبکه خاصه میرانشاه که بتسخیر اهل الوس

خوارزمشاهیان رفته بود مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری آورده در موضع تبریز بر سر
دیار بکر و دار الملک مذکور بنزول حضرت کاری قیام نموده حضرت صاحبقران را طوی با دشاهانه داده و در
اردوی همایون مستعد و حاضر شد و در اثنای این اوقات سلطان عیسی دار ماردین را بسوی فرستاده اظهار
ایلی و انقیاد نمود بنا بر این حضرت صاحبقران ظفر قرین سمت جانب ماردین نمود و چون بمیان لوای
رسید کس فرستاده پیغام داد که لشکرهای ایلداشته در عقب بتعجیل بیایی و عزیمت مصر خواهم
داد و بعد از آنکه حضرت ارزانی کاکه نشسته بر اسب العین نزول فرمود و لشکریان را بغارت اشیام فرا فرا
و خبر داد که فرستاده سبا اسلام عنایم نامحصور گرفته بارد وی همایون معاودت نمودند در ایات
و ولایات ارزانی انعامات کرده بر دو دار رسید و کزل که حاکم آنموضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بکوهستان
و حصن دلایا پناه آورد و بنا بر آن بلند بر دند و این حصن بر منهج مبارک گران آمده بلا تاخیر فرستاده
تا آتش بهیب در جان و مال ایشان زدند و حضرت صاحبقران با فسر زمان در مرد بر دها در آمدند
شهریست از بنایای نمرود و از سنگ تراشیده ترتیب داده و خندقی ابراهیم خلیل در کنار آن بوده
باشد و خندقی که نمرود ملک زمان در میان آتش جهان یافته هنوز روانست و آثار سیاهی بر حوالی خندقی تا غایت باقی
مانده و حضرت صاحبقران و جمعی از شاهزادگان و سرداران خندقی غسل کرده از آن آب آشامیدند و قریب بیست
روز بطی مسافت کرده و طویهای بادشاهانه ترتیب داده شد و چون کسی که مراسم عبادت و تسلیم انجام
نموده خدمتکاری و جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند بانعام موفور و انعام نامحصور اختصاص یافتند و دعوات شاکرانه
بجای آورده برای ملک و مال و اهل و عیال و امان طلبیدند و مثل ایشان با لجاج مغرور گشته بشمشیر اطاعت
شدند و دار الحصین کیف در روز اردوی همایون بزمین افتاد و اعیان دولت بکیران با پرند و ارزانی
یافت و چون سلطان عیسی دار ماردین ایل نموده بود و خلاف آنچه از او متوقع بود ظهور پیوسته حضرت
صاحبقران مسموع که او زمیست که با حسن زاده در میان وداعت گذارند و بجای دیگر توجه نماید و بواسطه تغییر رایت
لعنت شعار در رود بخشیر رجع الله الحبیب بالدین در حرکت آمد و در اثنای راه سلطان دار ماردین و حاکم آن

نیز بنقش علم دولت روی بکعبه اقبال آورده در سلک ملازمان آنحضرت پیوستند و از آنجا
و خواتین که در عراق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند و چون بموضع اق ملک که حضرت قرشی
ماردین است رسید منزل ساختند حاکم جزیره ملک عوالدین شرف اسباب بوس دریافته بانعامات
بادشاهانه سرافراز گشت و سلطان عیسی چون از توجه جنود ظفر ورود خبر یافت با تمو قاشت سوار و اردوهای
فیض روی باردوی شرف اعتقاد و قصد رسیده امرا و اورا در پایه سریر اعلی حاضر ساختند و سلطان
عیسی زانوی ادب بجگها سروض داشت و حضور روی زمین زبان بتقاریب ملک ماردین گشاده از اسب
تا حضیر در آن سلک فرمود و حضرت در مقام اعتذار و استغفار رامده اشکال عفو و مغفرت شاهانه
حکایت بوش بلند پرواز التفات بلا غایت بر احوال سلطان عیسی انداخته کمر زر و خلعت خاص اندر آنجا
داشت و از آنجا روان شده حوالی ماردین بضرب خیام سبا اظفر قرین گشت

ذکر شهادت

امیرزاده شیخ بها در ماردین چون امیر زاده شیخ بها در ایلچی سلطان از راه استرلو از ممالک
روم بیرامسه جنگی موفور و لشکری نامحصور داشت و حضرت صاحبقران کامکار شاهزاده شیخ بهادر را
بکلوت فارس تعیین نموده مرخص فرموده شد و آنحضرت قریب یک سال بتنظیم دیهات و ممالک قیام نموده امیر
و اولس متفرق را جمع آورده مجموع ایشان گرفته مشکاری بر میان بسته خاطر بر خوبی گذاری قرار دادند و طایفه
از متابعان شاهزاده در اثنای قلع و قمع حصین رایها خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند
شاهزاده چون عجالت برای بیرامحسن بند بر بعضی از آن مردم ملطف و بر بعضی بالعنف مطیع و رام گردانیده و آنجا
باز گشته روان گردید فرزندان را طلب داشت تغییر راه داده بالقرا فرزندان دیگر بفارس رفتند
و در اثنای راه شاهزاده شاه ارلیجا و میرجان مشغول بود حضرت صاحبقران کامکار بر سر
کسی پیش آنحضرت آمده خبر رسانید که فرمان چنان است که شاهزاده با لشکرهای عراق و فارس و روم و گرجستان
در حرکت آمده باردوی مظفر با رفاق ملحق شوند و اید کوربوس و شاهنشاه ان و ملک سلیمان و پیران سلطان
بهمراه میرجان بگذاشت و امیرزاده شیخ بها در جب فرمود مملکت مرو و مشیر و زشد و در اثنای شیخ بها

بورش جهاد داشته امیر بوبکر را ضبط ممالک فارس بگذاشت و امیر بوبکر بعزیمت حضرت صاحبقران بعمارت
قلعه قهندز که خراب کرده شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر در شیراز توقیع نمود و امیر
پیر محمد را مصحوب خویش گردانید و با سپاه پرخاشجوی از راه کوهستان متوجه دیار بکر شد و از کردستان
که خرابه قلعه قهقهه رسید که او را خرمان گویند و آنجا مردی در آنجا ساکن بودند و قلعه فراوان داشتند شاهزاده
لوگران فرستاده از آن تفاوت رسیده بجانب سرما رفته لوگران بازگشته معروض داشتند
و شاهزاده مرارشد بر قرار بنشست که در برابر قلعه بود برآمده یکی از کردان بجزو تیری بجانب سواران انداخت
منتظم شاهزاده اشتغال یافته و سپر در سر کشیده پیشتر رفت تا گاه از شعله قضا تیری بر شریان آن خبر بان
رسیده آن مرغ روح آشیانه قفس بدن را بجانب ریاض خلد در پرواز آمد و بعضی از مورخان گفته‌اند که چون شاهزاده
بحوالی قلعه خوان لور رسید نظر بر حصار بالای تل بر آمد که نزدیک با و بود نا دانی از قلعه تیری انداخت
و بر شاه رگ او خورده خون اکمال بر دو صدر رضوان خرامید بعد از رفت شاهزاده اشارت بر ملازمان در میان آن
قلعه را گرفته هر کرا در آنجا یافتند تا کودکان شیرخواره پاره پاره کردند در ربع سلطنت امیرزاده
ارکان دولت شاهزاده را در دو صورت بر آمده و آتش فرقت و ملعنت در درون و بیرون همگنان
برافروخت و نعش شاهزاده بشیراز برده جسد مبارکش در سر دروازه بجاریت نهادند آری هر چه بیارد دولت و اقبال
سروی بالا نکشید که از تند باد حوادث متمایل نگشت و هر چه صفت و حشمت آفتاب طالع شد که عاقبت الامر
بجنت کوف گرفتار باید **نظم** چون نیست ز نیرو نیست چون باد بدست ؛ چون هست ز هر نیست چون خاک نشست ؛
انکار و هر هست در عالم نیست ؛ پندار و هر نیست در عالم هست ؛ مدت چهل شب گردون دولت اشتغال فرمود
بر دو عمر شیخ میکشید که با دو خورست نموده عازم دیار مصر شد گرد و تا گاه توکل بجا در بارودی همایون
خبر واقعه با پدر شاهزاده را بسمع همایون دولت رسانید امرا و ارکان دولت در بوکلو و اندیشه خود
بنا بر رای کفش داشتند و نوبت کفش **بیت** مشکل همی است ما مشکل خود زدیم ؛ کفش نتوانیم و انفعش نتوانیم ؛
و نیست چو کفش چاره ندیدند و در خلوت باتفاق بعرض فرخنده ایالت استحقاق رسانیدند حضرت صاحبقران

دست در دامن تحمل و اصطبار زده اصلاح اضطراب بخود راه نداده زبان خجسته بیان بآیه کریمه
انا لله و انا الیه راجعون گشوده زمام ایالت فارس را در قبضه اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد نهاده
و او همراه شاهزاده بود و در موج قرابها در ترجیب فرموده با مشورت همایون متوجه خراسان بودند و امیرزاده بعضی
رسیده رایات راه و شاهزاده مرحوم بطرف شیراز بازگردانیدند و خود نیز بنا بر اشارت علیه در رکاب
همایون او روان شد و بعد از رفتن خواجه امیرزاده شیخ بهادر بیک قتلق اتا و ملک اتا و فرزندان
سعادتمند او نعش آن شاهزاده را از شیراز بآنجا کش نقل کردند و در بقعه مزار متبرکات حضرت صاحبقرانیت در جوار
در جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین مدفون ساختند و سبب انتقال نعش شاهزاده مرحوم در خلوتنامه
و سایر تواریخ حضرت صاحبقرانیه مسطور است **ذکر بقیه قصه ماردین و عصیان سلطان**
عیسی بن مودود با ایلچی و توجه آنحضرت بجزیره ۷ چون سلطان عیسی بدرگاه عالم پناه آمده باج
و خراج قبول کرد و بعضی از لشکریان جهت تحصیل مال و برخی برای مهمات ضروری خویش با ماردین فرستاد
ناگاه حافظ از زلزله دوایر خوفناک بر سر ایشان آورده در دریای عالم آرای پادشاه جهانگشای بر
حرکت اطلاع یافته سلطان عیسی را طلب داشت و بزانو در آورده بوجه تفحص و تفتیش نمود از فحوای کلمات
او واضح چنین است که قدمش در وقت بیرون آمدن با برادران و معتمدان خویش گفته است که هیچ دو
قلعه را از دست ندهید و تسلیم نکنید و وعده کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و مبالغه نمایم شما
خلاف امر قبول نکنید و التفات بسخن من ننمایید که من خود را فدای شما و این مملکت مستحکم ایلچی
از شرف ایلچی بریخ و جیب الانتباع یافته و قید او در مرور شد و چون از کثرت چهارپایان
و سیاهان لشکر سیاه رای قلعه کشای صواب در آن دید که از آنجا نهضت نماید و ملازمان را
اوقات دیگر گذارند لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد و چون دو سه مرحله طی کرد ناگاه هوا متغیر شد
و ابر و باران که بعد از آن بر کرانه زمان طوفان نوح کالنیست بآن خشک سال مستند و زمین آن جمله
بنایت سست و نرم بود چند روز مردم بمبالغه آن لای گرفتار شد قطار قطار اردو شتران بار بر دوش

واشتران را بجوار دوات و مصاحف فرستند و زنان زمان بازنده گاشتند و میافت تا بمرتبه رسید که اگر خاتون
حنیها بر پای گذاشته و دامنها بر میان زده قدم در راه نهادند و کنیزک شهزادگان و سرا و نوخیزان نهاد و
و امثال اینها بر روی اندازی اندازند دیگر نشستند و صید بانگ دریا ز دهم جمادی الاول بود و خلاص از آب
و حل دره شهر جمادی الآخر بود پیش از نوروز حضرت صاحبقران الکامکار تخت و شوکت بیرون از خاتون
معتمدان جمله فرزندان بطرف سلطانیه فرستاد و بود شیخ نام شخصی که در ملازمت ملک عزالدین حاکم جزیره بود
دستبرد دریافته و شمول نظر فاطمت و احسان گشته بود پای در طریق بیرای نهاد و در اثنای راه دست
گردن گرفت و جمیع مهمات را برگرفته بجزیره در آورد و ملک عزالدین محمد نگسته بان معتمدان
حضرت صاحبقران دو سه دفعه بجهت ارام جهت کسی پیش ملک عزالدین فرستاد و پیغام داد و شیخ را
ماخوذ نام خود بر جزیره آنچه جمع جزیره و قلع تو در رسم ستوران لشکر است و ما بجزیره خواهند ملک
الدین بر حصانت حصار و آب خطا اعتماد کرده ان نصیحت را اعتبار نمود که رام شود و دست بیاد بنیاد
فرو خواهد نشست چون صاحبقران کامکار دانست و ملک عزالدین بر حصانت اعتماد کرد بجزیره حضرت لوازم بیرون
عزایم آورد و در روز ثالث عشر جمادی الاول بوق را گذاشته اعلام فرمود و بالشکر فیروزی افراز و حدود کوه
و رودخانه سکر بر ایران بخت بر کشتگان رسید و ملک عزالدین در آن شورش و آشوب بیت
از لشکریان اشاد آن شخص او را گرفته در شنیع و عقوبت کشیده بعد از آنکه مال فراوان گرفت قدغن
کرده ملک عزالدین بخفت لیبارجان از آن دروازه خود خواهد بیرون برد و دست در اطراف مملکت
و غارت کشت و چند قلعه جزیره را گرفته سپاهیان از قلعه و جاها رهای بیاز کرده بدند و رایت حضرت
اعدا از آنجا معاودت نمود و چون آنحضرت از دجله عبور فرمود فرمانداد که تمامت اموال را از غنایم
و حشم بمعسکر نقل کردند و اخماره در جهان کشتی عدت و شمشیر برق از آب گذرانیدند و مارد دی همایون بیاد
ذکر نوبه پادشاهی سلطان بایزید خان بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت شاه
شهزاده جهانبانی سلطان العیسک چون زمستان بپایان رسید حضرت اعظم بر بیت الوقت

خویش مراجعت شهریار و دیگر در ربیع از فتح جزیره بر نواحی موصل لشکر اندخت و بیاد کاری سوار ساخت
و در روز جمادی الآخر سرحد دلنشین و سیاه لوای اهبت الطرب ماردین برافراخت و در سر زده بر آن
کوران را بر رسم مخفی از پیش روان ساخت و صاحبقران از خواست سپاه الملک لوازم کشتند
و در دوازدهم ماه مذکور حضرت صاحبقران با سپاه مستعد بطرف ماردین فرود آمد و باطراف در آب
شهر محیط شدند و از آوازه کوره کوس دولت در بین کشیده آتش اشاد روز دیگر صاحبقران کامکار
با سپاه قول و جوانغار متوجه حصار گشتند و پیش از آنکه لشکر قول نزدیک آنها بر دیوار نهاده بیالا برآمدند و سپاه
دیگر حمله آورده و دشمنان مرا گرفته شهر را مسخر ساختند و مخالفان از بیم جان روی بقلعه آوردند و لشکریان قلعه
نمودند جمعی کثیر را کشتند و بسیاری از ایران ماه بگیر و دعوت مظفر در زیر دست و پای دواب
هلاک شدند و بسیاری از لشکر هلاک شدند و جمعی ظفر در دو امران مهر بدست آورده و در پای قلعه
اشتغال نمودند و این حصار است در غایت محکمی و استواری و بر سر کوهی بلند واقع شده و مقدار یک
اسیاب قلعه شیب آمده و شعرا و بنا منظومات و منظومات خوش بمناسبت و حصانت قلعه
اشارت کرده اند القصه بجا در آن دو دران سپاه فیروزی نشان افروز تا شب آتش رزم و پیکار
برافروختند و چون حسرو سپهر احتشام نقاب ظلام در روی کشید دست از جنگ باز داشتند
و در روز دیگر بیا لا رفته هر که با مذاق قلعه رفته بود دنیا بگیر گرفته فرود آوردند و در باب حصار چون وقت
بنجه لشکر حضرت خواهش مدد نمودند حرف و حشیت مرضا بر خود راه داده القصه در آن کار کردند و کیان
خراسان و حضرت صاحبقران دولت بار از آن قلعه باز گشت و دیگر روی همایون نزول فرمود و ماه
ماردین بعزم چنگیزها بیرون فرستادند و مراج و خراج را مستقبل شده از اتفاقات که مردم آنجا
دستگیر کردند آن بود که در اثنا القلع و تخت الثان و جهان از نصاب سلطانیه از نزد سر ملک خانم
رسید خبر رسانید که روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و ثلثین و سبعمائه امیرزاده دست
در قلعه سلطانیه در آب بلاحت و گشتند بجا صنعت فرزندی از صندوق از آن داشت و چهل و پنج از سرا

احتیاط چنان معلوم فرمودند که هنگام ولادت برج اسد برابر شرف قمر سقط رأس آنجناب مطابق بود
و صاحبش آفتاب در حمل که اسم شاهزاده است **نظم** رسد طالع آن مدعا زود زود ز اکثران دیده دشمنان
گشت کور ز شرف یافته آفتاب از حمل کرد آنچه از علم سوی عمل از استماع این بشارت مسرت
دارین بتابع حضرت صاحبقران گردون منزلت روی در ازدیاد نهاد و شعله خشم جهانسوزش که بر ملکان
اثر رسیده بود بکلی تسکین یافت و بلکه آن جنگیه کبری از منزل ارباب ماردین که نشیمن ملکه تاج را
که قبول نموده بودند بدیشان بخشید و زمام حکومت آنبار را در قبضه سلطان صالح برادر سلطان عیسی نهاد
و از آنجا عنان عزیمت بجیحون و دنبال بخش کرده عازم سمرقند شد و شاهزادگان و امرا و ذیشان هر کرا
باز گشتند و بخش خویش از زاد بوی مراجعت نمود چون بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را جهت ضبط آن ولایت
بر بالای آب دجله بر سبیل استعجال روان ساخت و خود از آب گذشته در مرغزاری که طبیعتش از باد بهشت
نشان میداد نزول فرمود بعزیمت گرفتن موجه السلطان **ذکر فرستادن** چون خواجه الله تاق حضرت
خیام صاحبقران گردون احتشام شد هنوز از آن مرغزار کوچ نکرده بود که از پیش شاهزادگان کامکار
امیر سلطان و میرانشاه کوکلتاش و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر رسانید که اهالی حصار عادلجی قلعه
مسحور شده اظهار کشتن میکنند و آنحضرت صرف اکمال امیرزاده جهانشاه را در مقدمه روان کرده بود
و خود با جمیع سپاه در حرکت آمده و لشکریان از آب دجله در آن موسم بغایت تنگ میباشند عنان عزیمت
بر ظاهر آن قلعه مرود آورده و طناب در طناب کشیدند و آن حصاریست در رفعت با ایوان کیوان
طرف همسری و در زرافت با سد سکندر آوری برابری میکند خندق آن را هرگز زمین فرو برده اند
و دیوار او را تا اوج علیین برآورده اند و جمیع باره آن را از سنگ تراشیده ترتیب داده اند
و بیکج استوار ساخته اند و عرض دیوارش بمرتبه ایست که دو سوار در پهلوی هم توانند راند
بر سر باره هم از اطراف شهر دهم از اطراف بیرون دیواری مستحکم مرتب گردانیده اند و بعد از آن
ساخته اند و سنگ اندازان از آن گرفته اند تا وقت شدت حرارت هوا و ظلام بودن سرما قلعه گیان در آنجا

آسوده توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه آب خوشگوار جریان دارد و چند باغ بار در آن
قلعه هست و از بنای حصار عادلجی تا زمان محاصره حضرت صاحبقران چهار هزار و سیصد سال بود و بنا
در مدت این اوقات هیچکس تعهد و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن ولید که بعد از ایام محاصره
عمری که آب بنهر دجله در آمده بود در آن موضع مستولی شده القصه چون حضرت صاحبقران
بحصار عادلجی رسید و روز دیگر سوار شده لشکریان را بمحاصره ترتیب و تحریص نمود و سپاه ظفر پناه بجنگ
اشتغال نمودند و هر چند از بالا سنگ میریختند پای ثبات و وقار بها در آن جلادت آثار
خود متزلزل نشد و حضرت صاحبقران قرار نداد تا شان بهادر در خوش هر یک بر جهت رفتن
راه اندود شدند جهاد ساختند و از حرارت بیش از هم بغضبیده آمد و لشکری از اطراف و جوانب حلقه زده
و مقرر نمود در مدت چهار هزار سال هیچکس بر فرز دست و بازو نگرفته بود و در دو سه روز مسخر ساختند
در حصار ریخته دست بغارت گشودند و سپاهیان آنجا در قلعها رفته ناپدید شدند و کس از ایشان
نشان نیافت و بموجب فرمان لیاقتیان بیاده ها برج افتاده بودند و چون
غایت استحکام آن قلعه فرضی دور و دراز و زمانی دیر باز میبایست که بمعنی میشود اندکی از شرط
شرفات اندازخته دست از آن باز داشتند و از آنجا کوچ کردند و در اثنای راه بیاد سر ایلچی
عرض داشتند که پیش از رفتن دل و گرگون کرده است و میگریزد و بموجب فرمان او را در زمان
محاصره ساختند و بعد از محاصره کشتن یکی خود معترف شده و جمعی را که در آن باب اتفاق نموده بودند
نام برده و مدت حال آنکه با دشت حفظ کشتن جرم پیش امثال و حرکات را بکرات و مرات از
وی مشاهده فرموده و ذیل عفو و اغماض بر آن پوشیده و در برابر اهمال نابسندیده او مراحم معروفه
نوازش بادشاهانه ارزانی داشته بود و چون بتجدید آن اندیشه خطا آرزوی صادر گشت صاحبقران
بقتل او فرمان داد و در ایلغ واجب الدنیا نفاذ یافت و صحیح که با او اتفاق نموده اند بیاد رسانند
ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب آلتاق و فرستادن بعضی از شاهزادگان بآن طرف

حضرت صاحبقران باستحقاق بعد از تسخیر حاکم متوجه آن نواحی شده و در آن دیار کوتوالان و
سرداران آن نواحی قلاع حاکم اطاعت در گوش افکنده باردوی همایون شتافتند و بتقبیل قدوم
سرور خلافت مصیر سرفراز شدند و باج خراج قبول کردند که هر ساله مبلغی خطیر بخزانه سرور رسانند
و چون شهریار روی زمین از مخالفان بکلی پشت راه یقین نمود بجنبه پیشان عزم کرد و امیر
و امیرزاده محمد سلطان را براه خوزه روانه داشت و رایت ظفر پیکر از زاد سیوس کنار جای
عرش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب بود با آنکه موسم بهار بود
از شدت سرما و کثرت برف اسب و استر بسیار در آن عقبهای بلند که پیش آمد تلف شده و در روز
سه شنبه یازدهم رجب از تمامت تعقیبات دشوار در راههای ناهموار عبور فرموده صحرای عرش مضرب
خیام و سرادق مرود جلال گشت و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده محمد سلطان در آن محل باردوی اعلی
پیوستند و حاکم تفلیس حاجی ترخان که در شیوه کرستان بحسن اخلاص منفرد بود در آن موضع بدولت پابوس
سرافراز شده اسباب بادرفتار بگذرانید و از آنجا اسب بود که با تمامت اسبان نامدار حکام
اطراف که بر اسم پیشکش آورده بودند و دوانیدند بر همه سبقت گرفته حضرت صاحبقران قدمش را منظور
نظر احترام گردانید و مملکت او را با تمامت و دیگر ضمایم و ملحقات بروی مسلم داشت و ذات خاص
او را بکمال عاطفت و دور و کمر و شمشیر زرین مشرف ساخت و بعضی ممالک را با دسپرد تا در قلعه تفلیس
دارد و در اوایل این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه بمحمود الترک فرستاد و چون
قرا یوسف و جهانشاه ترکمان با دو آرزو توجه اوق زنگار از زره بودند قرار بر قرار اختیار کرده بودند
حضرت صاحبقران در آن باب عزیمت فرمود و راهها بر آن قرار گرفت که جمعی را بنگاه پیشان فرستند
و آنحضرت بر آن طایفه را با تبلیغ سپاه گردانید و اینانج و جهانشاه را در راه دیگر بر دوانان مصحوب ارسال
از صحرای عرش در عقب دشمنان فرستاد و فرمان داد که تا آنجا که عبور و مقدور باشد روند و
عنان باز نگشتند و در دفع شر و فتنه ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و بعضی همایون چند روز در آن

توقف نمود و بجز استیصال طایفه که تا غایت خواتین داری شعار خود کرده بدرگاه گیتی پناه نشتافته بودند
امیرزاده میرانشاه را با لشکر بهرام انتقام فرستاده فرمود که هر کس که لقدم اطاعت در انقیاد پیش آید
مراحمت باحوال او نرسانید و آنکه تمرد نماید و اللاب و اراس و دیر را بباد تاراج دهید و از دقاق بیاد
نگذارد و بعد از فراغ از کوشمال اهل اکاب فلوه انجق رفته در حوالی آن سعی و اهتمام مبذول
دارد و در این هنگام مطلع صدور یافت که ترکمانان باطراف ممالک محروسه رسیدند و لشکریان را که
بر آن جمع کرده بدرگاه گیتی پناه آورند و ایشان بر حسب فرمان روان شده در اکناف و اطراف
جهان جهت جمع لشکر گردون مآثر متفرق و پراکنده گردیدند و رایات فتح آیات از صحرای عرش
در حرکت آمده بجانب ارسناق بازگشت و حضرت اعلی سمات سرایک خان و نوکران آقا و سایر
آقایان و خواتین که در سلطانیه توقف نموده بودند در اینولد از آنجا بردن آمده متوجه اردوی اعلی
شدند و چون حوالی اطراف محل کسر اینولد گرفت اسباب جلالت مرتب شد و آن عیدگاه چون در زمین
حساب قدیم انتظام داشت بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوس دریافت و باستقبال
مناسب گذرانیده در محل قبول افتاد و بعد از سرحت و ملاطفت حضرت در حرکت آمده رفته رفته
بسیورغال او ارزانی داشت و حضرت صاحبقران در آن ایام بسلب شکار فرمود و ملازمان رکاب
نصرت انتساب بمهمات اشتغال شدند و بعد از دو سه روز حرم گرم رسیده و آنجا عقد و فرح و
کوس و کوزن فراوان افکندند و چون مدت بازده ماه شاهزادگان و خواتین از آنحضرت جدا
مانده بودند و در سلطانیه اقامت داشتند در اینولد که حرم اعلی آن اجتماع علیه رسید مشغله اشتیاق
او زیاده گشت و بر راه ارج کسنا در حرکت آمده در اثنای راه ملاقات اتفاق افتاد و چون ایل
تکلمان از زحمات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران برومند گشت و از آنجا کبر و اخوه حکم سورغال
میرزا عمر شیخ بهادر خان و الم بهادر بایان بر خاطرها استیلا یافته و مراسم تعزیت شاهزادگان و خواتین
تازه ساختند الحق الله بر حسب ها از گریه باز ایستاد و زبانها از ناله خاموش شد و مقتضی حکم الله کتب

من اسماعیل و کسان آن لشکر خدا بقوت سلطنت از خاطر دوستان و برادران فراموش گشت و صاحبقران
ظفر و انتظامات بر نظام احوال مملکت انداخته و قمع و استیصال اعدا را وجهه همت ساخت و نیز خواجه
اقبو قاراجه و محمد درویش که بی ربه قلعه الجق مشغول بود فرستاده و بخش سعادت قرین مزید قلعه الجق
شد و اهالی قلعه مال قبول کرده هر بر داشتند از دست و داخل بیرون فرستادند و با عیال و اطفال
بر سر کوه آمده فریاد و الامان باوج آسمان رسانیدند و مزاج اشرف صاحبقرانی که متصف بعدل
و انصاف بود و انتقام را از بیرون آمدن معاف و سعد ذره داشت و از آن موضع بازگشت و در سیاه
کوچ کرده باوج کلیسا نزول فرمود و مقارن اتصال طرفین دو لشکر زبان که کوایف اطلاق لوای
اختصاص داشت اعطایا و هدایا بارودی سعادت اشتهار رسید و آنچه ادرک و بنظر کیمیا اثر رسانید
و لطافت بدایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت. **ذکر فتح قلعه اونیک** ؛ چون اکثر
حکام و سرداران اطراف و کوه نوالان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز بر خاک بارگاه
جهان پناه آورده بودند سعد جوانبخت پسر فرامرز ترکمان که حاکم قلعه اونیک بود نیامد و خاطر شهریار جهانگیر
متوجه تسخیر آن حصار شد و امیرزاده محمد سلطان را در مقدمه روان کرد و در ابیات لطف آیات براه
دیگر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران سپهر احتشام عنان از امیرزاده محمد سلطان بدانجا رسید و سپاه
نزدیک حصار جنگ در انداختند و سپاهیان دولت روز افزون پادشاه زمان حصار را با زمین یکسان
ساخته سعد را بتاختن قلعه کوه محصن شدند و بها در آن سپاه ظفر مآل پیاده گشته نزدیک کمر کوه رسیدند
و نزدیک بدروازه رسیدند صاحب عرش و خورشید گرد **نظم** پیاده در آن شد بکردار تیر
سوی سعد مانند دریای نیل ؛ سپه چون بقلعه رسیدند تنگ ؛ برآمد ز هر جانب کوس جنگ ؛ قبول ز هر سو
بلها شدند ؛ ز هر سو روان هر اژدها شدند ؛ که هر کس که جنبید فراز قصیل ؛ بیاد کمانش نه کرد و فتیل ؛ فراز
کمان بلند بسیار کمر شد با هنگ جنگ ؛ ز نیزه گان جهان دو صف زر سند ؛ بیاد در شب
بیک در فراز ؛ روز دیگر سعد پسر و نایب خود را هر چه با تحف و هدایای پادشاه بیاید سر اطاعت فرستاده

سعد دمن داشت که بنده فرمان بردارم اما از جهات چشم فلک سای باری بیرون آمدن
ندارم اگر این نوبت امان یابم از شر طبستان خاطر بدست شتابم غایت بنده نوازی باشد
و حضرت صاحبقران کشورگشای فرستادگان را نواخته فرمود که آنچه سعد فرستاده مقبول است و باید
بگویید که از شر جریمه او در گذشتم اما باید که بزودی بیرون آید تا عنایت ما شامل حال او گردد و فرستادگان
بازگشته بقلعه در آمدند و آنسخنان با وی گفتند سعد از طالع ضعیف و بخت بخیل کلمات شکرخندان را
بس رضا نشنید و اهل قلعه دست بنیرنگ زده بازیچه جنگ آغاز کردند و روز دیگر امیر محمد سلطان پیش
سعد را از طریق مصلحت اندیش نصیحت کرد و گفت این پیروی فاسد و خیال باطل است که بدان
خود راه داده و با پادشاه روی سلاطین آفاق در مقام غدر و مکاری و فاشیه گشته او آمده اند از اطراف
و نزاع مسیح نمیماند یعنی که هم بجهت رعایت کند و در عهده این در خطیر چگونه بیرون توان آمد و در اثنای
اطلاعات حرف و هراس زیاده شد باز پسر جوان را بستش که از خویشان نزدیک او بودند
از دلاوران آن سرزمین بجرات و جلادت امتیاز داشت با همان با در خارج بیرون فرستاد
و ایشان بزبان تضرع و استغاثت در پای سریر اعلا سوگند دادند که سعد امید میدارد که آنچه
سابقا التماس نموده بشرف انجاح افتخار یابد حضرت صاحبقران کامکار دانست که سعد در عذر
که گفته است نشاید لاجرم فرمان همایون نفاذ یافت که بها در آن لشکر منصور در ظلمت لیل بیاری
کمر و تار در جنگهای عظیم و مردانه کردند و در اثنای حرب و قتال از حصار تیری انداختند
که بر آن پیشی از شتر بودند محمد علی که همان سعد و مستلزم حرفی نزدیک است و استظهار اهل قلعه
و اصحاب این قلعه بدست آمد خدمتش را مقید کردانند حضوری تمام بر احوال سازمان راه
و حال اگر بر منبر الوز پادشاه هفت کشور از تخت این سخن پرواز انداخته بود در روز دوشنبه حضرت
صاحبقران پسر سعد را پیش خود طلبید و او در پیش پیش سلطان بود در ادای سخن و حسن تقریر
و حرکات موزون و کلمات دل فریب از ابنای زمان امتیاز داشت و چنین بیاید سر اطاعت

اطلاع رسید روی بقدم همایون بندگی حضرت جهان نهاده و زانو زده بعبارت دلپذیر خون بندگی
خویش نمود و عرض داشت که اگر پادشاه از کشتن او در گذرد من بروم و سعی کنم که با شمشیر و کفن بدرگاه
پادشاه آیم و آنحضرت فرمود که هر چند خون بد فرو بخشی است او را بخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید
و حضرت صاحبقران از روی ترحم و مهر او را خلعت فرزندی از فرزندان خود را در بر پسر صغیر پوشانید
و حاجب بیگ از رشته هزاران در گردنش افکند و او را با همی از غلامان و استمالت نامه نزد پدر فرستاد
و او را چون بدین هیئت لقب در آوردند اما آن لقب در جوشش و خروش آمده زبان بدعا
آمد همچو بندگان و مقدم بندگان علما را تقدیم احترام و عزم تلقی نموده و مصراعی که خلعت های
فاخر و زر و جواهر خوشدل گردانید اما از رقابت و سرامیر که بی مقدور نزد و زهره نداشت که قدم از قلعه
بیرون نهد و خود را بیا راه فلک اشتباه رساند تا نقش بطلان بر آن حمله بر ماند و چون مصر از آن
تاخیر و تسویف جایز داشت حضرت صاحبقران فرمانداد تا قلعه را ویران ساختند و در آن اثنا این اوقات
مادر مصر با لخت دیگش از حصار بیرون آمده روی نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاده و بر زبان استغاثت
معروض داشت که پسری بنده است از بندگان این آستان او را چه جرم انتساب که در مقام مصالحت
خدام عالیمقام آید لیکن از رقابت خوف و خشیتی که بر وی مستولی یافته است و بال سر نهد الحق حالی
دارد که از شکوه آب کرده که خادم رکاب حضرت آفتاب نهر شیر زبان آب شود و اگر مصر خوف
و هراس بر خود راه دهد عجب نباشد حضرت صاحبقران او را خلعت و نوازش فرمود که کمر بر
بکمال و مال و بسط دارد روز بخدمت شتابد و الا هر چه بیند از خود بیند و این عام سر ایلک
خاص و فرمان آقا دیگر خویش مادر مصر را خلعتهای فاخر داده گسیل کردند و چون لقب در آنکه بعنت عالی
با پسر در میان نهاد و مصر از رقابت شقاوت و دوار بر جلبیان اصرار نموده فرمان و حسب الاوامر
بنفاذ پیوست تا شاهزادگان هر سه در بر قصر عمارتها بلند ساختند و در آنها زنانها بنا فرمود
از خدمتگاران با نام رسانیدند و از غرب سنگ بر آورده و بخشیدن مجموعه آن تنگ آوردند و چند بیتی از نامه همایون

بلند فلک آب بر نیز رسید که مصر بتاب گشت و مجمع رعیت را از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ و ایوان
قلعه او سنگ از زخم سنگ خورده با خاک یکسان گشت بیت آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد
وان بندگی که شنیدی سراب شد و از اضطراب و پریشانی نایب خود را پیش شاهزادگان سلطان
فرستاد زاری کرد و شاهزاده جوانبخت او را بیاد سر بر اطلاع فرستاد و از آنجا که مصر در آن
او کلمه چند معروض داشت آنحضرت فرمود که اگر بدرگاه نیامده باشد باید راه نیاید و در جواب
فرمان فرستاده را خلعت پوشانیده آنچه دیده و شنیده بود باز گفت
و بر زبان گذرانید که مصلحت در بیرون آمدن حرارت مصر بیشتر است که بر زبان آنحضرت
لشکر باید و همچنان در کار خویش مصر بود و حرکت الذاجی میکرد و سپاهیان مرتفع آتش بر افروخت
و مخالفان اطلاع یافته سر راه بر ایشان گرفتند و شب تاریک بود و گرما بار یک جنگی عظیم شد و آن شاه خوار
گشت و از خوشی با طایفه از دلاوران دشمنان را رانده بر موضع که ارتفاع آن بیشتر بود بر آمدند
و دیدبانی رسیده زیر آن ساختند و بر سر جوها باز داشتند و مصر بر این قضیه مطلع شد خود را
خوابی نیک فنا دید نوکرانش چون سیل بر خویش محیط یافتند از روی اعراض نموده و اسلحه جنگ
از بدن افکنده راه گریز جستند و مصر در روز جمعه خوار دل باز فلک و مال بر گرفته مادر خود را
دیگر بار بیرون فرستاد و ایشان بتقبیل قدم سر بر خدمت مصر فایز شده زبان بدعا و ثنا گشاده
و آنحضرت بیچاره روی بر خاک نیاز نهاده زاری و فغان باوج فلک اثیر رسانید و از سر سوز
که از برای پسر آن خواست مرحمت پادشاهانه شامل حال او شده فرمود او را بخشیدم اما باید که بیاید
لحظه بیرون آید و اگر در آمدن تعلل نماید خون چندین خلایق در گردن او خواهد بود و مادر مصر
بازگشت و از حضرت قضیه پسر را آگاه کردند و مصر با شمشیر و کفن بیرون آمده با سر زاده محمد سلطان
انتخاب نموده بشارت بر خاک نهاده گفت اگر شاهزاده خون مرا درخواست نماید مدت العمر و تالف
بگویند که بجای آرم و تا زنده باشم بر رسم خدمتگاری و جانسپاری قیام نمایم و شاهزاده جوانبخت مصر را

امید وار گردانید و بدرگاه عالم پناه آورد و کلمات اندرز معروض داشت و شفیع جرایم وی گشت
و حضرت صاحبقران خون مصر را بشاهزاده بخشید لیکن بر ربیع ذی الحجه الاتباع نفاذ یافت که سلطان
عیسی و دیگر ماردین و مصر را بسلطانیه برند سلطان عیسی را در آن موضع توقف نموده مصر را بسمرقند بردند
و سلاریان موکب همایون بموجب فرمود عمل نمودند و حکم شد که تمامت الات و ادوات حرب
و جنگ که در اردو بیک بود بردن آوردند و امیر اینجی محافظت آن موسوم گشت

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ممالک گرجستان و فرستادن لشکر بکاب گرجستان

و بعد از مراجعت سلطان بشهر باکیت کشای کشور گیر و خسرو زمین فرمای اکلیل سر ابد از تسخیر قلعه اوتیک بیخ زاده
در آن موضع بساط نشاط گسترده بود و آتش حرب داد و چون از لهو و لعب ساعت و علت روی نمود
از آنجا مراجعت نموده روز هشتم ماه شوال در اثنای راه امیر حاجی سیف الدین ارتنا در آن شهر آمده
جهات یک معروض داشت حضرت صاحبقران در صحرائی که نمونه روضه رضوان بود فرود آمده چند
روز توقف نموده روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور قرار یافت تا طوی عظیم ترتیب کردند و در آن
طوی امیر طغرتمش را بلشور ولایت آزربیجان و نواحی آن بلند پایه کردند و بالجمله دیگر مرحمت اختصاص
داده روانه ساخت و امیر بزرگ امیر حاجی کوچش از این باطایفه از بردلان بر خاشجوی تقلید بدرگاه
رفته بودند و بدرگاه رسیده در باب قلعه و جنگ بدیهی نموده حاکم القلعه امیر بایزید چون سلطان
منصور مشاهده کرد دانست که همه اهل حصار بالکل حوادث روزگار خواهند گشت لاجرم حسب الدستور
امان طلبیده و التماس نموده عهد کرد که اگر لشکر دست از قلعه باز داشته از باب حصار
بردن روند کار سرانجام با امیر بزرگ ملتمس او را مسدول داشته از آنجا بیرون خواست و قرب بالکه
نزول کرد امیر بایزید با آنکه امیر بزرگ را اعلام کرد بانجام سخن از حصار بیرون آمده بدرگاه عالم پناه رفت
و جنبیه ماردی همایون رسید منظور نظر عاطفت شد و حضرت صاحبقران ولایت ایدین را باو بخشید
و بال تفقد و دلجوئی او را نوازش فرمود و بالی فرستاده امیر بزرگ را باز خواند و در اصل این حال

بر حال

بر حال اعلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و امیر عباس بموجب فرموده از راه اسفاباشان
گران متوجه گرجستان شدند و آنحضرت بعض همایون از خیلستان اتراق عازم اعتراب گردید و لشکریان
ظفر قرین از اعدا هر کرا میسر یافتند قتل و غارت میکردند حضرت صاحبقران کاسکار با شاهزادگان
رفیع مقدار و امرای نامدار چون بشهر فارس رسیدند در ظاهر آن که صحرای دل کش بود فرود آمدند
و از جمله فتوحی که در آن اوان روی نمود آنبود که اختر مبارک فال از افق اقبال طالع گشت یعنی
در روز پنجشنبه بیست و ششم شوال سنه ست و تسعین و سبعمائه حضرت ملک منال امیرزاده شاهرخ را
فرزندی سعادتمند کرامت فرمود و میرزا ابراهیم سلطان موسوم آمد و بانوی عصمت سرا ایلک خانم
کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهان گیر را از اعتدال بشارت فرحناک و مسرور گردانید
و مدت بیست و یکروز بعیش و سرور و لهو و سرور گذرانیدند و حضرت صاحبقران با طلی مسرت
و شادمانی از مرغزار فارس کوچ کرده در دشت مشک کول نزول فرمود و در آن موضع امرا و بهادران
که بقراولت گرجستان رفته بودند و فتایع و بلایع آن ولایت را فتح کرده با غنایم موفور بازگشته بعز
ملازمت فایز گشتند و بار دیگر طوی کرده بیشتر فتح عراق نزول فرمود

ذکر رفتن شاهزاده مراغه شاهرخ بهادر بکاب سمرقند بجهت فرمان دادن حضرت صاحبقران

و دیگر بکاب گرجستان در بیست و یکم ذی قعده سال مذکور خاقان امیر بایزید منصور فرمان داد که امیرزاده
شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید و چون شاهزاده مشار الیه عزم رفتن کرد
آنحضرت اشارت فرمود که جمله علیا سرایک خانم و توقتمان آقا و دیگر خواتین و آقایان با اعزاز
و در مرافقت آنجناب تا سلطانیه روند و ایشان در آن موضع توقف نموده شاهزاده متوجه سمرقند گردد
و توزیا امر سلطنت و حکومت بموجب فرموده در حرکت آمدند و بعد از رفتن آنجناب مارد بیگ
و جنبیه امیر از قضیت جهاد از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زد لاجرم عنان عزیمت بکاب گرجستان
که بقراولیق اشتهار دارد منعطف ساخت و ایشان بقلل جبال و مراتع استوار پناه برده نزد

و سپاه جلادت شعار بکوهها بالا رفته در بازان بدبختان قدم وفارت بتقدیم رسانیدند و مظفر و منصور
بدرگاه عالم پناه معاودت نموده و حضرت صاحبقران کامکار شکارکنان هرقت تا بتخلیص معظم
ترین بلاد گرجستان و دارالملک سلطانیه بسلطنت رسید و از آنجا بازگشته بولایت شکی آمد
و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه ایاجی امرا بر سبیل ایلغار بطرف اولایت فرستاد
تا هر دو از دراید در آید ابواب عاطفت بر روی او مفتوح سازند و هر که مخالفت نماید
او را برانداز زند و ایشان بر حسب فرموده عمل نموده دمیر کوه و دشت برنا را غارت کرده
و ایل و اولوس آن نواحی را بیکدیگر رانده بارددی همایون رسانیدند و امیر شیخ نورالدین و امیر
بالشکری سنگین بکوهستان روان فرمود و ایشان چون بکوهستان در آمدند سید علی شکی
حاکم آنموضع مال و ملک را رها کرده از خوف جان روی بگریز نهاد و امیر شیخ نورالدین آتش
در کوهستان زده با غنیمت فراوان بدرگاه منصور صاحبقران معاودت نمود و در خلال این
احوال کسی از جانب شیروان آمده خبر آورد که لشکر قوقشان با تبع ایشان بطلان و ایلاق
خواجه یاجی و دیگر از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا جمع نهاده تا در بند آمده بعضی از ولایت شیروان
کرباج گذارند آنحضرت بتوجه غارت و تاراج کردند حضرت صاحبقران نیز از کال بجانب ایشان حرکت کرده
مخالفان چون از زیر رایات ظفر شعار خبر یافتند فرار بر قرار اختیار کرده از آن مهلکه جان بکنار
کشیدند و آنحضرت بجهت قشلاق در قلعه زاد محمود آباد نزول فرمود و فیه مرادق جلادت نشان
باوج کیوان برافراشت و از آنجا سر عبدالطیب خواجه و اولاد صغار السلطانیه فرستاد و در ممالک عالم
و لوتان افتاد و دیگر خواتین و فرزندان عالیشان بر حسب فرمان روان شده و منازل طی نمود
و از آب گذشته سعادت دست بوس حاصل کردند و در این اثنا امیرزاده میرانشاه از خطا
آنچه نهضت نموده روی باردوی اعلا نهاد و چون بموضع ابتدا رسید حضرت حق سبحانه و تعالی فرزند
او را بعد از فرزندی زیاده کردانید و حضرت صاحبقران آن نسخه را استماع نموده آن پسر اعلا را بمیرانشاه نام نهاد و

پیر محمد بر حسب اشارت علیه با امیر حسین جغتای اول و امیر کوکلتاش و علی بیک و لشکر خاص بدرون شده
و در این هنگام امیر سلیمان بالبوس سر دراز گشت

ذکر سلطان احمد جلایر بعد از هزیمت و معاودت او بار دیگر بر سریر سلطنت بغداد

سلطان احمد جلایر چون از نهب لشکر قرا ترکمان
اثر گریزان شد بجانب حلب توجه نموده اشراف و اعیان آنجا بر حسب اشارت سلطان برقوق که
در آن ایام فرمانفرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه نموده آنچه بایستی او بود بر سبیل عادت
گردانید و سلطان احمد با جمعی در ولایت حلب شب بروز و روز بشب میرسانید و سلطان برقوق کسی
نزد او فرستاده خود را بنده و خدمتکار خواند پیغام داد که ملک و مال و حشم و خدم حکم مشارکت دارد و دیگر
بر مجموع آن اگر قسم ملک بکشند هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را سر اسب نامدار و خلعت
نفیس و افسر و کمر مرصع داده عازم دمشق شد اگر بر آنجا سلطان احمد را بدار الامارة فرستاده
اسباب بانجام ترتیب دادند و چند روز در آنجا بنشاط و خوشی گذرانیده روی بصحرا نهاد و چون بقاهره
رسید ملک برقوق بجهت تزیین استقبال نموده با بزرگان را از دور دیده کیوان بگذرانید و صد و سی اسب
نامی و سی جامه زربافت پیشکش کرد و سلطان را قریب بر دو هزار درم نقره فرود آورده و در هر روز
مکرمات لایقه پیش او میفرستاد و سلطان احمد تحفه‌ها بسیار بصحرا بسیار داد و چون ایام ضیافت
بنهایت انجامید در امور مملکت با یکدیگر مشورت نمودند و در آن باب قرار گرفت که سلطان احمد با لشکر
منصوره حلب کرد و برقوق در مقر خود باز گردد و سپاهی عظیم آراسته گردانیده و سلطان را تسلیم کرد
و سلطان بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران از قزاقستان سرحد گرجستان سرحد نموده عنان عزیمت
بجانب دشت قبچاق منعطف ساخت و بنابر این معنی باز عذرخواهی کرده باز گردانید و از حلب متوجه دار
السلام بغداد شد و خواجه مسعود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف سمی شتافت و سلطان احمد در سنه
تسع و تسعین و سبعمائه بار دیگر بر تخت عراق تکیه یافت بر خاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که عنقریب عالمان
را مجدداً گوشمالی سزا دهد تا دیگر پای از اندازه خویش فرا تر ننهند

کفار در لشکر تیمور

صاحبقران بجانب شمال و قوع حادثه بزرگ با خوشی خان از دراز اختر سلطان عدالت

شعار بیدار در استوار لیل و نهار فرمان فرمود بر صاحب حضیر و مخبر اقتاب تاثیر حضر و جهانگیر حضور نمود
که مجدد ذو الخشمی خان را کوشمال بسزا دهد تا دیگر با صد پای از اندازه خویش بیرون ننهد بواسطه آنمعنی بر قول
التفات بر احوال سپاه ظفر پناه انداخته همه را انعام داد و حضرات عصمت سمات را با اعزاز بسلطانیه
روان گردانید و فرماندار نامدار لیک خانم و نوئین اقا باوردی صفار را بسلطانیه بسر فرستادند و دیگر خوشی
در آنجا توقف نماند و در هفتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائه خدا بوداق با لشکرهای از اشته کاتب
قبچاق علم توجه برافراخت و پیش از آن حضرت صاحبقران ظفر قرین شمس الدین الایجی را که مردی
بزبان شیرین سخن بود و از فایق امور واقف و بحث و تحقیق مطالب مطلع و در ایراد کلام بر ترتیب
مقتضی مقام و انا از اباء مجد و تقوی مکتوبی مشتمل بر وعد و وعید و تحذیر بر صلح و جنگ پیش ذو الخشمی خان فرستاده
بود و در اوان رسیدن گذشته و دیشب قبچاق بذو الخشمی خان رسید مکتوب خسرو آفاق رسانید و سخنان
حضرت صاحبقران را از روی نکته دانی و کمال سخن رانی تقریر کرد که در خاطر خان مؤثر و جهانگیر افتاد و
ذو الخشمی خان خواست که در دادن صلح و صفا زند و زبان الکلیه بسخنان دلنشین و استغفار گویا گرداند و اظهار و
بزاله عذر خواهی بکند و بدهد اما امرا و که از دانش بهره و بهره داشتند از بی سر بازی زدند و بعد از
او در کلمات فرستند از جاده صواب منحرف ساختند تا در نیه غفلت و پندار و غرور سرگردان شده
در دشت نخوت و عناد تخم دبدبه و شوکت کشت و کلمات خشونت آمیز در جواب نامه نوشت و شمس الدین
الایجی را زر و جامه داده باز گردانید و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرایط
ایلچی گری مکتوب ذو الخشمی خان مورد عرض داشت و از آن جواب نامه اعراب آن شتم جهانگیر حضرت صاحبقران اشتعال
یافته بعزم سیاست و تنبیه لشکر فرمانداد و از آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم
هفت فرسنگ باشد در اطراف محل لشکر افواج سپاه مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده و حضرت
جب در دامن البرز کوه و ذنب در دست راست قبچاق بر میمنه قلزم لشکری که با آن کثرت و کثرت آن از زبان

اقرب اسباب تاب نیافت و بکوچ بیچگونه نشان نبنداد و حضرت صاحبقران مؤید بتائید
آسمانی بر آرایش گردون خرام سوار شده و از زیادت طلوع بر آنجمله تا قرب غلام پیران قول آنچه
وجوه افکار گشته بجوار ظفر حشمت در آورد و هر قومی که بر سید سر دار آنجماعت زبان بدعا و ثنا گشاده
اسب میکشیدند چنانچه رسم عادت ایشان بود و آنحضرت شرف عطوفت ارزانی میداشت و بعد از فتح
زاین امرت هزاره کان و امرا و نوئینات و فوجات بجای خود روان شدند و از در بند گذشته بقوی
از همراهان ذو الخشمی خان رسیدند و بنوعی اطراف و جوانب از روز زنگشکان فرو گرفتند که از آن
یکی و از آن بیاراند که در آنموکه جان بیرون نبردند و در این اثنا ذو الخشمی خان شخصی او نزاق نام را بر سالت
فرستاده و آن شخص چون بکنار اردوی همایون رسید کثرت و ازدحام سپاه ظفر پناه دیدم سر
حیران بازگشت و بجای نام راند بلشکرگاه خویش پیوست و عرض حال کرد و اینکه که امیر تیمور گورکان با
سپاه گران انبک میرسد و ذو الخشمی خان از استماع این خبر پریشان و هراسان گشته قراچی را با طایفه
از بهادران دشت قبچاق منفعل ساخته روان گردانید و آنحضرت در موضع ترقه نزول فرمود و شنید
که قراچی با غنیمت تمام در کنار آب جوی منزل کرده است حضرت صاحبقران کامکار با دلاوران نامدار
مشکیر کرده روی عبودت بایشان نهاد و هنگام صبح از آب گذشته بعزت شبیخون آورد و بار از زنگ
دشمنان خاک بر آورد و از آنجا بتشرف در کنار آب سمور مرکز حضرت جهانگیر آنحضرت انجام گشت و ذو الخشمی خان
با لشکرهای گران بر کنار آب ترک فرود آمده و هر روز بجنگ در شتر در استواری و تکسیر سعی نمود و چون آنحضرت
قراچی و نوئین آنحضرت را از کار شدهای ثبات و وقار او مستزل شده روی بگریز نهاد و شهریار کامکار
با سپاه ظفر پناه گذار بیدا کرده از آب سمور عبور نموده و ذو الخشمی خان از آب جوی رسید توقف نمود و خبر
فرستاده بقیه لشکر را طلب داشت و حضرت صاحبقران در بازال بواسطه قلت زاد سپاهیان
کنار آب را طلب و طلب حوالت در موکب آمده تا ایشان از قلت اندیار بعده در گشته با استظهار
تمام گرد قلعه و قمع خانمان بندگان مقاران اجال فرا دادن اجماع علیه رسیده بندگان ذو الخشمی خان با امرا و کان جوجی

و بها دران دشت قبچاق کنار کن راب و عقب لشکر مظفر رسانید حضرت صاحبقران کلمه
العود الی بر زبان مبارک راند و میمنه و میسره و قلب و جناح از آتشه چون سافت میان هر دو گروه
تقارب پذیرفت آن درشت کینه توزه در برابر یکدیگر فرود آمدند و فرمانداد که جمله عوام و احشام طلایه بان
بر احوال معسکر همایون خندق کنند بر جمله استوار گردانیده و الیوب فرموده در بیرون خندق دیگر
فرود بردند و حکم شد که شب کسی از جای خود حرکت نکند و آواز بر ندارد و جمیع وظایف بر نقطه مرسوم
داشته از شبیخون بر حذر باشند و در آن شب ایلچی الغان از نزد جوجی خان جهت محمد بن خان
پیوسته خوشنید بگریخت روز دیگر که سلطان مهر از افق از کمین گاه افق بیرون آمد بها دران
لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران ملک لشکر بر نوع صفرا فتاب تاثیر
بر تعظیم و تشیع لشکر و ملک ستان کشور گیر امر صحت و هفت قول مرتب گردانید قول اول بفرزند
امیر زاده محمد سلطان زیب زینت داده و بر دران صف شکن و دلاوران آن سرداران آن استوار و استحکام
داده بعض همایون بایست فوجون از آن سد چلن کوه آهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر ضلع اردوی همایون
بدارگرت و تلافی آن اشتغال نماید مخالفان نیز از نیزه آن شمشیر را آنچه و علمها افراخته بدیده آمدند و از
دهور تنش و نعره بها دران سپاه فلک شکن اثره شرفه فلک آت شد و از گرد سم ستوران شبرنگ
جهت ره مهر و ماه بیتاب گشت و در این اثنا از جانب جوانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید
که از دست راست دشمنان جمعی از نوکران هزاران شمشیر الغان و بیک مارق و دیگر
منتسب داده و صورت در مقابل میسره اینجانب آمده بجنگ مشغولند حضرت صاحبقران با فوجهای خاصه
که ملازم رکاب همایون بودند روی بایشان نهاده حمله کردند مخالفان از هیبت سپاه
مظفر نصرت داده روی بگریز نهادند و از جوانب هفت فوجون جمعی از بیگ کوکچان و آن
شدند و دشمنان بقول خود رسیده بار گشتند و از آن جمعی که ایشان را تعاقب نموده بود
بر خاک کشته بعضی که حضرت صاحبقران خود را رسانیده و فوجهای متفرق شده ایشان را بکشتن سوختند
بر آنحضرت

بر آنحضرت حمله آوردند و امیر شیخ نورالدین سارلو و قاراتاب حقوق ابادی و احسان صاحبقران
مالک ستان کرده و از سر جان گذشته فرود آمده داد داد داد و با فوجون وفا دار بود رسیده فرود آمده
و فوجون قول در پهلوی شیخ نورالدین پیاده شده بیکبار کردند و جمعی بیک فوجین با فوجون خود رسیده
و قول با ایشان منتظم شده در صدمه کاری گرسنه و جنگ بیکان جان ستان جان دشمن جستند
و هر چند بها دران دشت قبچاق متعاقب هم فوج فوج میرسیدند و حملهای متواتر کرده کوشهای
مردانه میکردند و سپاه ظفر پناه که فرود آمده بودند تیر انداختن مشغول بودند از جای بر نمیتوانستند
گرفت و جوهای خون در آن معرکه جریان یافت و سرای مبارزان دران میدان انداخت و امیر زاده
محمد سلطان با فوجهای خاصه بدو رسیده حمله آوردند و جمیع بها دران باتفاق متوجه بر آن گروه
شدند و بزخم پیکان و شمشیر خونریز دست از جان شسته با توان خود از اسب پیاده گشت و دست
بلاد کشاده تیرباران آغاز کردند و دشمنان هر چند بدو دیگر رسید بشمشیر و تیر بر سر ایشان
زدند آن پردلان پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم پیکان جگر دوز باز گردانیدند و در اثنای
این احوال امیر جهانشاه با دیگر از سپاه ظفر پناه بمعاونت امیر حاجی سیف الدین از کوشه در آمده با
اتفاق خود را بر قبلب دست چپ دشمنان زدند و ایشان را چنان راندند که دیگر هیچ بازماندگان
نگردند و جزاء اقبوقا نیز و طایفه شیخ بیت تقدیم رسانیده متعاقب خود را از جای برگرفت و
امیر سلیمان رستم سیرت هزاره متعرض شیخ بها در یک حمله آن شاه جوان ترکت مخالفان را سوخت
و نام بد مرحوم خود را در موسس سیر تجربه آشکار زنده ساخت و ملک از خصوص دشمنان
با برادران و ملازمان خویش بمیدان در آمده زبان ملاطف و گزاف برگشاد و در عثمان عباس
بمبارزت طلب درشت و عثمان بها بد با فوجون خویش پیش رانده هر دو فوجون با یکدیگر در آویختند
و خرمن هم لهب شمشیر و خنجر در صحرای هیجا بر انگیختند و فاقت عثمان بها در زیر دست
روز فوجون دشمنان را منکوب و زبون گردانیده بها دران سپاه و سرداران بمبارزه

صاحبقران عدیم المثال بلکه از غایت عنایت ملک متعال اهل ایل و اولوس در هیچ لشکر همه را متفق و بر آن
ساختند و توغتمش خان چون دانست که کار از حد گذشت و دیگر است بر مفارقت مال و ملک تاب خورده باشد
با شاهزادگان جوجی نژاد و امرا و اشراف قبچاق از آنجا گریخت و دادند و لشکر بر ایام انتقام تیغ کین از
نیام برآورد و بسیاری از مخالفان را بقتل رسانیدند فرزندان دولت بار دیگر امرا و اشراف قبچاق را
سر رسم دعا و ثنا بجای آوردند و در آن روز زبان بتهنیت گشادند صاحبقران کردون اقتدار از آن سرکرده
در کنار گرفت و تحسین و ستایش فرمود و چون رایات نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده در کنار آب
قوی لشکر همایون ساخت و آنحضرت امیر شیخ نورالدین را از زبان ارکان دولت امیر بیاداد
و بسیار کجه در آنجا که از وی مالا شده بود در آب جرب و جامه و طلا و دوز و کمر مرصع با او بخشید
و سیصد هزار دینار کیکه بر اسم انعام با او ارزانی داشت و هنگام دیگر احوال که در آن مصاف حاصل شده بود
با عراق بگذاشت و امیر زاده میرانشاه که پیشتر از جنگ از آب افتاده بود و پای مبارکش کسری یافته بود
اعراق تعیین نمود و امیر بالکار برلاس و امیر جای سیف الدین را در ملازمت شاهزاده گذاشت و توغتمش
با لشکر شیرنگار در پی توغتمش روان شد و چون بکنار آب اتل رسید عنایت شاهانه شامل حال
پسر ارس خان قوری اوغلان گشت و جمعی از بهادران که در سلک ملازمان بجنبه علیا انتظام داشتند
همراه او در حرب و کارزار و کمر مرصع و قصر زرنگار او را سرافراز ساخت و او را آب بکذرانید تا
حکومت دشت قبچاق و اولوس جوجی خان را در قبضه اقتدار او نهاد و دست شاهزاده در آن طرف
بضبط سیاه و بارگاه اولوس مشغول شده لوای شوکت و عظمت برافراشت و توغتمش خان مردود
ملک را سر طلاق بر گوشه جا داد و از بیم جان ترک وطن روان گردید و بجلگستان لوالبا
معدودی چند در آمد و حرامی و مفسدان او در هر طرف در حرکت آمدند و لشکر فیروزی اثر آن نواحی
نیز در دشت قبچاق قتل و غارت کرده نزدیک اطلاق رسیدند چنانچه در یورش اول قریب
با آن موضع رسیده بود چون زمان عنایت حضرت صاحبقران از ممالک محروسه امتداد یافت

بود و اکثر شاهزادگان نامدار و نوئینان عالیمقدار ملتزم رکاب همایون بودند در
عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ بفارس فرستند و در
از امرا و ارادت روز فرستد گردانند و با مضای این عزیمت حکم شد که شاهزاده سلطان را با پانصد هزار کس
بیشتر از شما دست نماید و غیاث الدین ترغان دشمن الدین عباس بار دیگر نزول کرده
و شنیده که قرا یوسف با لشکر از ترکمانان در نواحی آنکه تاق است و عزیمت حرب دارد و پیش از این
دارد و غیاث الدین ترغان چنانچه قرار یافته بود روی توجه بسر قند نهادند و امیرزاده پیر محمد با لشکر
خویش بیشتر آمده و لشکریان آن نواحی را جمع آورد و امرا و ملازمان امیرزاده میرانشاه که در آنجا
اقامت داشتند با شاهزاده پیوستند و چون حضرت تمام دست داد امیرزاده پیر محمد رو بتوجه بدفع قرا
یوسف نهاده در حوزی نزول فرمود شنید که قرا دل قرا یوسف در قرا دره است شاهزاده بیکلفه
بر سر ایشان تاخت و هزار کس از ایشان گرفته بدرند ماهی پیش قرا یوسف فرستند و دهقانش از توقف
شتر بها در آن شیرنگار قرار گرفته اختیار کرده و امیرزاده پیر محمد ایلغار فرموده تا دربند ماهی رفت
و لشکریان از عقب قرا یوسف بجای بیشتر فرستاد و نیک رانده اردوی اثر نیافتند و از آنجا
پیر محمد باز گشته بسلطانیه آمد و خانزاده او را طوی داد و جشن خاص پوشانید و دهقانش منزوی شیراز شد

ذکر تاخت فرمودن حضرت صاحبقران بدشت قبچاق و بیرون راندن توغتمش خان از شهر و دیگر وقایع که در خوارزمستان روی داد و فرزند تاغای و آنحضرت مراجعت نمود

بعد از آن فرزند توغتمش خان الجنا
ممالک خوارزمستان تاخت اولوس دشت قبچاق جوجی خانزاده و جمعیت بسیار داشت و در آن حضرت آیت بر آن قرار
بجانب آب اوزی روان شد و امیر عثمان عباس را در سغدیه فرستاده و امیر شاه ملک در مرغ
منکوبه بیک بارق اغلان و طایفه از اولوس اوزبک رسیده آنش حرب و غارت در خان و مان
ایشان زد و معدودی چند از آن طایفه جان بکنار کشیدند و با عبور اغلان و طایفه اولوس اوزبک
لشکر منصور شتابنده با ایل سرداری که پیوسته با هم عداوت داشتند لوشمل حسینه و غارت یافته ترغان

افتاد و از بردم رفتند و حضرت صاحبقران از آب اوزی بازگشته آهنگ اردس کرد و لشکر
ظفر قرین در کنار آب تن بر کرد بیک بارق اغلان رسیده مخیم چون ماه گشت و فرزندان
متعلقان خود را گذاشته با یک پسر از میان بیرون رفت و سپاه ظفر مآل اهل و عیال او را بدست
صاحبقران آوردند و آنحضرت همه ایشان را خیمه و خرگاه و نعمت بخشود و اسباب یورش و اجناس بخشید
و لغد و جنس بایشان ارزانی فرموده همه را خوشدل و شادمان از عقب بیک بارق اغلان روان کرد
و امیرزاده میرانشاه با دیگر سرداران آنجانب نقد و جنس بازگشته نوبت قوم برانغار و جوجی خان
شدند و بقصد رسیده و بقیه مردم را غارت کرده مجموع اهل و اموال اردس خان را غارتیده تاراج
کردند و بیرات خوب و دختران سرخوب را اسیر کرده و شتر و گوسفند فراوان بدست آوردند
و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام قتوقی قراول را تاراج کردند و چند قبیله دیگر که از خوف
شمشیر لشکر ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان میگشتند دریافته بایشان حمله کردند و
آنحضرت صاحبقران چون بشهر منکاه که از امهات بلاد اردس است رسید لشکریان مجموع از آنجا
بیاد غارت و تاراج داده آنحضرت چون بعد از قطع منازل کوهسار ارزاق نزول فرمود و امیرزاده میرانشاه
بموکب همایون پیوست و از آنجا حکم مطاع نفاذ یافت که اهالی اسلام را از ارباب کفر حد اساخته رها کردند
و فرقه ضاله را بکشتن و سلب البوار فرستادند و صد یوان ارزاق از حصار ارزاق انفاذ فرموده
قوبان روان شد و بنا بر آنکه چرکسان علف زارهای ولایت را سوخته بودند در آن راه چهارپایان
بسیار از پای درآمده و از روی همایون از آب ولی فراوان گذشته موضع قوبان محل اقامت
سپاه ظفر پناه گشت و امیرزاده محمد سلطان و جهانشاه و امیرزاده میرانشاه با طایفه از اهالی
تیمانت اطراف و جانب چرکس شتافتند و هر کس یافتند کشتند و هر چیز که دیدند گرفتند و
کشته ترکیب اطلاع بر سر حیوانات دستبرد دریافتند و چون خاطر آفتاب اشراق فرمان ده
آفاق از تهانت و ردیت اردس و چرکس فارغ شد عنان عزیمت بجانب البرز کوه منعطف ساخت

و در اثنای طریق امیر عثمان عباس لوا سلطانی عزیمت فنا شد و از تردد نصائح و مواعظ حکیم حضرت
صاحبقران جهانگشای امیر حاجی سیف الدین را در اعراق گذاشته بجانب عزا بالبرز کوه بالاتفاق
و بسیاری از زهاد دیان را که در دره و قلعه‌های محکم متحصن بودند بدوزخ فرستاد و مظفر و منصور
با فتایم ناصر و با عزم سعادت نمود امیر حاجی سیف الدین آنحضرت را طوی با دشتانه داده دو
روز بعیش و نشاط بسر بردند و چند روز دیگر توقف واقع شد تا چهارپایان کال خود باز آمدند و لشکریان
بیاسودند و حضرت صاحبقران کامکار از اعراق عبد شده بکنار قلعه طاوس نزول فرمود و آن
از سر داران البرز کوه بودند و حکام آن موضع قلاع حصین داشتند که قوت و هیبت آن را بسی نبرده
از باصره از کیران آن بگذشت و قلعه طاوس قلعه بود در کوه بغایت رفیع و منیع چنانچه طایر
اندیشه هم چند بر بروج منیع و شرفات آن نمیرسید بلکه شهباز بلند پرواز فکر را طیران در هوای آن
محال مینمود و حضرت صاحبقران امنت قرین جمعی از شجاعان کربت را در سر کوه قدم بر نهاد و
طلب داشت و منجمی نقشبند انگشتر امر فرمود و ایشان هر چند احتیاط کردند بجایی که سر مهلت باشد
نبردند و رای حضرت صاحبقران بعد از تردد بر دو سه اشارت فرمود که چند بان بلند ترتیب دادند و
بر کنگره بر کرد اولین نهادند و طایفه از زیر دلان بالا آمدند و بر دیوارها کشیده بر کرد قلعه طواف کردند
و باز بمجامع بهادری مرتقی شده و بر دیوارها بالا کشیده بر کرد سیوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان
شیرین شسته از عقب هم بر بر دیوارها برآمدند و طایفه از دلاوران و روزگار که بنگاه کوهسار از بیم ایشان
بکان زیر نهان حرامشدی بر قلعه جبل عروج کردند و طنابها بر میان بسته سر پای طناب بر سر کوه
محکم گردانیدند و با تنهای کشیده تا بر قلعه فرود آمدند و هر دو کرده عود آوردند و هر چند از قلعه تیر و سنگ
می‌بارانیدند و قفس کالبد را از مرغ روح تهی می‌ساختند دیگر باره دران دیده از مقصدی آن کار بشدند و آن
قلعه حوادث از صرصر و سموم را بر خود محیط یافتند سر اسیمه و حیران مانده دست ایشان از کار و کاران
از دست رفت و دلاوران درگاه با چنان هفت گنبد بدین هفت قلعه را مسخر ساختند کرد اند و طاوس

و سنگر کردند و از موقف جلال حکم بقتل آن دو مفسد مثال صادر شد و هر دو را از پای در آوردند و چون
بسمع همایون رسید که اوزبک بکوه بلغور پناه برده است نامزد جنگ شیران بیشه هیجا امان یاد بیک
فتح آبت با کیاب در موکب آن دو ترکوبچه از خطای امرا و خشمشان بود و بلند همت و همت
و افغان استیلا تمام داشت با تحقیق حضرت صاحبقران مراد ترکوا که ملازمت رکاب نصرت
مینمود بر سالت نزد یوالد فرستاده مکتوبی مصحوب او گردانید مضمون آنکه ترکوا از کار گریخته نزد تو
نوازنده است باید که او را بدرگاه عالم پناه فرستی و الا هر چه بینی از خود بینی یوالد جواب داد که فلان
مشحون بمردان جنگی و ذخیره بسیار و مجموع ایشان هفتاد زرم و پیکارند تا جان در بدن دارم
محال است که زینهار بر اسپارم از این سخن نایره غضب شهریاری التهاب یافته فرمان داد که ایلچیان
قلعه او را در جنگلی بر درخت بود و دست بسته کف دست همراه رسانند و سیاه قلعه پناه
درخت بریده راه ساختند و ملازمان موکب همایون در راه بقصبه رسیده چندی عمل نشستند که هر چه
موافق شد برداشتند و آنچه کار نداشتند بگذاشتند و چون بحوالی قلعه که قرنه هرات بود رسیدند مردم جلال
عدارة و ارتش اندک اندک مشغول شده بعد از شتر و آویز بسیار مخاصمت اندازه راه گریز پیش گرفتند
و سپاه نصرت شعار بعد از کشتن بسیار قلعه را گرفتند و قتل و غارت کرده از غارت از آنجا گذشته
و ترکوا گریخته بجانب البرز کوه رفت از زیر القاء امیرزاده میرانشاه بفرستاده که او ترکوا را تعاقب کرده
و او سر سیه و حیران در کوهستان البرز کوه در آمده است و صاحبقران سوار شده متوجه بعد گشت
و چون موضع ابابیر مضرب خیام جلال آمد و او ترکوا در آن موضع دست و گردن بسته بدرگاه
گیتی پناه آوردند و از موقف سیاست حکم بقتل او صادر شد و تعلقات بعضی از امرا
قتل او در موقف مانده فرمان داد که رکیب او بندگان افتند و بموجب فرموده عمل نموده جسد آن
موضع حصین بخصین بودند غارت یافته و اسیر گشته گردن کلم تقدیر نهادند حضرت صاحبقران سوار
نموده باردوی همایون فرود آمده چند روز در پای طاق و فراوی آن بسر برده بودند از آنجا بیلاق

قمر الدین زاده که در آن اوان بکوچ الاجوسنه بود عرضی ساخته منور فرستاده شد و همچنین در اگر گریخته
پناه بقلعه دکوس ضیع برده بودند از آنجا در آورده در تنگ آنجا را پاک سوخت و طلب امرضات الله تعالی
جمیع کلیسا و معابد اصنام را خراب و ویران ساخت و از آنجا باز گشته رایت سیاست بر افراخت و ملازمان
کوه دکس رسیده ایلدوس آن آخر مرد را تاخت و از آن موضع در ضمان سعادت و اقبال معاودت فرموده بر
گذشت شد و در جای آنجا که قبل از آن بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بودند از موقف در هر اس آن شد
بعنایت بادشاهانه اختصاص یافتند و منظور نظر عاطفت گشته بهلوی بستر استراحت و فراغت نهادند و در آن
نظر بیکر از آن خدمت نمود و لشکریان اهل جور و فراق استاد می ساختند در آن وقت چون بموضع بوغاز
در آن ملک تشریف فرموده در آن یورت طایفه از مردم مول و قبایل مغتر و فارس قوی بدرگاه جهان
پناه شتافتند و بوارف مرحمت و مراحم اعزاز گشتند و در آن شتان حسن کشتر که ایشان را باسم خان
میگفتند بعضی بیکران بگریز رفته بودند و آب را بند بلا بند ساخته در آن بار کاه فتک اشتباه بقصد غارت
در زیده بودند چون رای عالم آرای بر تعقیب مطلق گشت بهادران سپاه منصور را باستیصال ایشان امر فرمود
و در آن خلاف از آنجا عظیم که بیک عظیم قوی بسته بود که شتر و مجمع عزاز بر آن داشتند و بعد از بسیار کشتند و لشکر
فتح ملق شدند و در این اثنا فرستاده امیر تیمان که بر حسب فرموده بضبط حاصل ترکمان اشتغال داشت
باردوی همایون اندوخته داشت پایه سریر اعلی رسانیده معروض داشت که هر دو کاشر فرض مرافعت دارد
و اگر خلاف هم از آنجا بیند کار شکل نزد و حضرت صاحبقرانی میرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و ولد نوه
از بیاد در نسخ و امیر اعظم را در عزق گذاشته با دو بند شتر ما و کثرت برف اختیار فرمود و بعد از قطع مسافت
در مراغه چون کاهی ترکمان نزدیک رسید محمد علی و کرنا باستقبال بیرون آمده در آن وقت اورد در اردو
امیرزاده میرانشاه و دیگر امرا بتخریب سرای فرستاده و تغیر جا بیرون در نزول کرده بعد از تحقیق
مال امان صادر و ناظم الوزرا بالغ آمده و میرزاده میرانشاه و امیرا بالشکر از آب ارس گذشته و محمد
بزنیج فرستاده تا اهالی مخلوق گشتند و چون شاهزاده شاهرخ با سپاه بسرای رسید سلطان محمد

و در آن زمان که حضرت صاحبقران بتسخیر فارس و عراق اشتغال داشت با دو برادر اختیار اقامت داشت در سلطانیه
بود که زنجیر سرای اشتهار دارد و ایشان نیز با آن قدر سرایرا بود جستند و چشم و صحرا نشینان آن قدر
جمعی زیر و زبر جستند که دیگر اثری از ایشان نیافتند و جمیع سکان حاصل نزد کوچ بنده و ایشان
نیز از آنجا رفتند و حضرت و اتفاق با لشکر ماموریت فتلاق معاودت فرمود در آن زمستان بنا بر شدت
سرما و کثرت برف از سمرقند و ممالک محروسه بیشتر چهارپایان تلف شدند و حضرت در میان لشکریان بیشتر
رسید که یکی را سفید بدست و چهار دینار کیکی و یکی از زمان بهشتاد و دینار و کمتر و کمتر از دینار
کیکی یافت نشد و طایفه بیشمار از اهل حال ملازمان شده حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که از جهان
جمعی غنایم را که در آن لوازم بدست آورده در میان ایشان قسمت کنند و سپاهیان از تنگی و تحمل معاف شده
بعضی بیادگان برگشتند

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بلاد شمال و فتح بعضی از قلعها

چون تمامت ممالک دشت قبچاق و سایر بلاد شمال در تحت تصرف بندگان صاحبقران بی‌همال آمد و دو
کشته و آوازه رسانه در آن وقت از ایشان اثر نمانده شد و آنحضرت در اوایل سنه ثمان و ثمانمائه
از بلاد قرم بر آمد در بند رویت معاودت بر افراخت و از آب ترک بر روی یخ گذشته بر سر قرمی لشکر آمد
گشت و لشکریان دولت با ایشان قتال کرده با سیاه از کشته بر بیست هزار آدمی بر نهادند و جمعی از
وصل بمقصد لشکر ستاره و دو هزار و از لشکر جرار در میان گرفتند و در اینجا نیز کشتند و از آن قرار فرمودند
با سه هزار مرد و کمک بدو اهل لشکر بر روان گشت با اثر ایشان پیش از این تاریخ اکثر اوقات بغزا و جهاد
کفار اکثر اوقات اشتغال میسر بود و در این ضرب بسیار اشرف بدو رسید آنحضرت با یالقدر مرد نامدار ایلغار
کرده با استقبال ایشان شتافت و خانان دلیر بشکسته فرو آمد اسیران بعلف رها کرده بودند و
حضرت صاحبقران بجا مانده بشکسته شهرها برآمد و هر دو را بنظر احتیاط بر دوره رفع اکمال خان پیچیده و در آن فرود
نارکاب گران کرده بالقرم جنگی کرده تاختند و کارها را بر آن راه بیشتر خوزیز و بیکان و هر دو را
و سوخت با سپاه قرار نمود بیاد کوهی بر آمد و ابراهیم خان در عقب رفته پیاده بکوه بر آمد و بیکجو تیر او را

از بلاد بعلاء بند و ارسلان الان جدا از حضرت صاحبقران رسانیدند و جمعی را از زنده بدار بلاد روم
بیاد آوردند و آنحضرت از آنجا حرکت پرسید که چون تمامش از این به جنت اعوان و مشورت اخوی بلغار
جهاد مسعود بدید اکنون بلغار سابق چرا بود ایشان میرود ایشان در مقام مخالفت سر در پیش افکنده
بسهو و خطا و خود را اعتراف نمودند حضرت صاحبقران از جزیره ایران گذشته بر سر آنجا رفت و فرمود که بر دیده
و با عظمای دراسا خود دیدند که بر قلعه بدیگاه ماشتا بند تا از نامه احسان محظوظ و بهره مند گردند و اقوام زبان
بدان کشاده بولایت خود رفتند و آنحضرت معاودت نمود و مجاهد لشکر جرار را فرا فرا متحصن شدند
و جمعی از آن بیدینان از تیغ جهاد بگذرانیدند و در آن ایشان را تعرف شدند و حرامی و دوزخی اثر تا خرمنبا داد
کفر و شمار برانداختند و جمعیت فراوان کرده رفتند و سفاران اجمال عظمای فارسی قوی با علما و فضلا بدیگاه
عام بنا آمدند و زبان بستایش و استغفار گشاده و طالب فرزندان خدمت بکای آوردند و بجانب و جهان
بکلی گرانبار و دکمر و شیر و اسبان و ناری خرشدل گردانید و بر جزا و جهاد تحریص نمود و دلیاتی که داشتند بر زبان
مغفور گردانید و در آنجا بر سینها داد و همراه حضرت اعراف از زنی داد و در رمضان سکات و قتل از زنا
روان شد و فتح صاف کرده بدیگاه ظاهر قلعه ترکس را معرف بنام الحضرت انجام گردانید و کفار در آن
آن آنچه را بدو لوا فرستادند و گروهی زیره از کافران دین که بنا بر حصین بر دو بودند و در آن قلعها
و کوهها منبع خزینه بودند و آنحضرت همت بر استیصال ایشان مصرف راحت و جمعی از نهاد در آن حلقه دست آمین
در مسند و فتحا شدند و ضعفا بها از قتل تا برابر کرمانیکا فتحا که فرزند خانه در آنجا متحصن شده بودند فرود آمدند
و جمیع آن گمراهان را ترحم نبرده و تیر بدیغ فرستادند و در اموال و اطفال ایشان بگرفتند و لشکر فرزند از فرود آنجا
جند قلعه دیگر دیدند و تعصب اتفاق رعب الفرار بنمود و جرأت اکثر قلع و دولت الرز کوه از آنوقت و در وقتی خلاف
پاک گشت و رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمد و لشکریان قلعه شوی هر آن بسیار و در آن
سر و حصین عدد بر بست آوردند و قلعه‌های ماه حصار در نهایت حوی خلاف
می‌بودند و جرأت مرکب جا این فرصت بدست رزم گران رسید اما بالی الکالیم القیاد پیش آمده

رازه و جوشن بی اندازه بر سر سنگش بگذرانیدند و مشغول عمارت حضرت شدند و اهل قلاع
اهل طلبیدند و نگاه داشتن جلبت اهل اشتغال یافته و چون اردوی همایون از دربند گذشت روی بقلعه
کن نهادند و در استحکام قلعه آنجا فرمان داده استادان چابکدست کمرهتها دلبسته بازوی هنروری
بکشادند و در کم شیروان و شماخی امیر شیخ ابراهیم که در آن اوقات بلقب کرد ملازم رکاب همایون
بود بیشتر از این حضرت طلبیده بشیروان آمده بود و ترتیب اسباب یورش و مسافری اشتغال نموده و در اثنا
که روایات غزاتکار بانگ رسید عذرات لایقه بکاری آورده و لوازم عذرهای تقدیم رسانید و چون بعد از طی
منازل آب کر نزول فرمود امیر شیخ ابراهیم طوی عظیم ترتیب داده پیشکش لایقه شایسته کشید و عاطفت بیکرانی
او را کامیاب خاص و کرم عام اختصاص بخشید و حال دهقانان او را نیز بجمع کرد آنجا سرافراز کرد و بنده و ملک
شیروان با زراع و اراضی بدستور سابق با امیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که بواده در هندوان قلعه
نموده از سر خدا بیگه باخبر باشد و چندانکه در آنجا بماند و بعد از آن در حضرت بگذرانند و بعد از آن در حضرت آمده
از آب گذشت و در مغانی اق بام مضرب خیام سپهر احتشام گشت و در این اوان حکم شد که امیرزاده میرانشاه
بر ضبط ولایتی که سابقا باو مفوض شده بود قیام نماید و اعتبار تمام از دربند با کوبه تا قندهار و دار الامان
نامزد روم و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط و نسق آن ممالک بپردازد و بمحاصره
قلعه ایمن مشغول شود و شاهزاده میرانشاه بموجب فرمان عالیشان رفتن نمود و حضرت صاحبقران او را
در آغوش گرفته وداع کرد و امیرزاده رستم و امیرزاده جهانشاه را با سپاه همراه او گردانید و رخصت کرد
که در محاصره قلعه ایمن اهمال نورزند و امیرزاده میرانشاه با آذربایجان شتافته امرای لشکر بایشان که در آنجا
مانده بودند و طلب ایشان کس فرستاده بود رسیدند و در آن اوان سپاه شاهزاده فراغ و تجمل از
نادر بیک بورت ساختند و چون آن لشکر شرف ملازمت و در آن زمان امرای قزاق کنجن کرده فرار نمودند
چون خبر از سر حد رستم بکار نظم امور مشغول شد

ذکر خروج سلطان محمد قرب دربند و دیوبند

در نهاوند و توجه میرزاده محمد سلطان بهرموز

سلطان محمد میرزا از سعید قرب در دولت عیش سپاه

فاسد و در دفع زاده و داده بجهت خزانه تاشان خویش از خراسانیان که سابقا در زمره ملازمان آن مظفر
انتظام داشتند و در آن اوان در بزاهر بودند اتفاق نموده خروج کردند و کاشته حکم بر دار القلب آورده در آن
بزد نیز طاقه زر از ایشان برداشتند و در آن سال دو ساله آقویت را که در خانه قاجین همراه
محفوظ مانده بودند و چند خود در قاش جمله سر ابجک خانم که خوبیده بودند از تصرف بیرون برده و در آن سال
دو خرقه بر بالای سر دیگر که با ایشان همداستان شده بود از اراده بر مسعود دفع کثیر از ارزال و اردوی
در آن نوع مجتمع گشتند و میرزاده بر محمد در شیروان قصد آگاه شده بتعبیه لوازم و ترتیب مجاهد بر دفع مشغول شد
و شاهزاده میرانشاه در اردوی کران و صحرای دامنستان و بغیر دالک از نسق مرتب موجود دفع این فتنه شدند
و در نظام بزد مجمع عظیم دست داد و سپاه اطراف بمحاصره و محاربه مشغول شدند و چون بر آن امر مشغول
ضمیر انور حضرت صاحبقرانی رفت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که امیرزاده میرانشاه بمحاصره
اقبوقا و دیگر سرداران و بهادران آن سپاه مشغول شده و چون در حوالی بزد بطرف داری که فوت
چهارپایان حاصل شود حکم شد که سواران اسبان خود را در سبلاق کوتک ارزد و زرای اصفهان
گذاشته با گاو پیاده روند و بمحاصره مشغول شوند و شاهزاده و امرا و لشکریان بموجب فرمان عمل نموده روان
شدند و چون بمقصد رسیدند بزد را محاصره کردند و جنگ آغاز نهادند و هر روز و شب بدین امر خطیر
عمل مینمودند و بعد از خلوت آن عیش حضرت صاحبقرانی آن بود که امیرزاده بایزید را بر اساس که امیرزاده
شکر مند بود بموجب فرموده آنحضرت بضبط نهاوند اشتغال داشت ترکی داشت اهل نام که امیرزاده
شیطان لقب را زد و کشی و بعد از آن با عزاز رفت و مشغول گشت و اهل محذول امیرزاده بایزید را بتلبیس و حیله
هلاک ساخت بر نهاوند مستولی شده و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته بر سبیل تعرض و فرصت بیکدیگر
راه داده چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل و مراحل سلطان بر رسید سلطان عیسی والی مازندران
بیرون آورده ترتیب فرمود و حکومت آن ولایت را بوی تسلیم داشت و او را با طرف مرز کسیل کرد و آن
واجب الاذعان نفاذ یافت که میرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرا و لشکریان بمحاصره نهاوند

شوند و جزوی اهمال جوام تنگ در کنارش افتند و ایشان بحسب فرمان مدارا عنف در حرکت آمدند
و در رایات ظفر نشان از همدان بجانب نوبی عراق نهضت فرمود و امیرزاده شاه را چون با امرا
بهاوند رسید حصار را مرکز دار در میان گرفتند و حرب در پیوستند و بعد از کشمکش و آتش نهادن
مسخر ساختند و اربابش بقتل رسانیدند و قلعه را بیخ و بن برکندند و اهمال کار فرصت را گرفته بالش فرستند
و چون خبر بفتح نامدار بسمع شهریار کامکار رسید فرمان قاطع نافذ شد که امیرزاده سلطان حسین
با امرا و سپاه بلوستان توجه نمایند و مفسدان قطاع الطریق لرستان را بکجا رسانند که
دیگر معاودت نتوانند کرد و کنار کنار حصار رفته جمیع مجرمان را تا انتهای هر مرز در تحت تصرف آوردند
و ایشان باشتغال امر مباشرت نموده رایات توجه برافراختند و چون بنواحی همدان رسیدند
ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت و حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون از صلوة و صیام
و تلاوت اعمال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را بجانب شیروان روان گردانید و
فرمانداد که امیر جلال جعید و امیر شاه ملک و امیر ارغون شاه در رکاب امیرزاده تا در هر مرز
بروند و نام بلاد و اطراف و کیفیت مستحفظ کردانند و امیرزاده محمد سلطان و امرا بحسب فرموده روان
شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بسمع علیه رسید و کیفیت واقعه چنان بود که چون زمان
محاصره امتداد یافت مردم با وجود اضطرار ملک دیگر میخوردند از قلعه شهر قریب سه هزار مرد
هلاک شدند و میرابو سعید طبیب با اتباع او را ترفه نماند و آن مخذولان از زیر خندق یزد تفنگی انداخته و
از آنجا بیرون رفته روی بگریز نهادند و سپاه ظفر پناه را حرکت شده بجانب آن طایفه تعاقب نمودند و بسیاری از آن
بدکرداران را بدست آورده از پای درآوردند و میرابو سعید که رأس و رئیس ایشان بود در وجود
هلاکت آن گرفته شد و امیر خضر نیز با ایشان همعنان گشته مخفی ماند که خود در عالمی بود و در آن حالت اختیاری
ندارند از آن حال مرحمت حکم فرمود که بعد از فتح شهر مردم آنجا را تعرض نرسانند و بحسب فرمان امیر
که در رفته آنجا بود بعد از تسخیر با فرمان بشهر در آمد هیچ کس از لشکر باز نگذاشتند که قدم در راه نهند

و بر فرمان اند با زر را که روی بگریز نهاده بود بآوردن و مسخر شده بعد از استیصال مخالفان فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که شاهزادگان مراجعت نموده لشکریان را رخصت دهند که باوطان
خود روند امیرزاده پیر محمد از زاهدان متوجه قندوز و بلخان شد و امیرزاده پیر عمر شیخ بعد از فتح
یزد با رودی همایون رفته از آنجا رخصت سعادت نموده متوجه شیراز گشت و چون بسفهد رسید
بوکجک که ملازم او بود در مراسم شاهزاده تخلف نموده و شیخ بیاسر بر الاغ فرستاده و فضیحه
اسراف و اتلاف مال فارس باز نمود و بنا بر حکم حضرت که سالهای دراز ملازمت شاهزاده کرده بود
بنا بر جلب و جذب ایشان رسید و امیر نوکل و امیر خواجه یوسف که از مردان شاهزاده عمر شیخ بودند نزد سلطان
که از امیرزاده پیر عمر شیخ داشته بصحبت شیخ الاسلام جنید کازرونی مایل شده در سلک مریدان
آن جناب انتظام یافتند و دو لخوجه که نیابت شاهزاده بوکجک اتفاق نموده برای عقد مکاتبه
حضرت صاحبقرانی که بر این حالت اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق ولایت
فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پیر عمر شیخ با بوکجک و دو لخوجه با رودی همایون اندیشه ایشان
بسر فرستد و حضرت صاحبقرانی بزبان عتاب با شاهزاده خطاب فرمود چند روز نظر التفات
از روی باز گرفته بار دیگر بسعادت آستان شاهزاده روان گردانید و بوکجک را کارساز حکم
کرد که با فرمان خود بهندوستان رود و مدت سه سال بفتح بلاد و قمع اعدا اشتغال نماید
و دو لخوجه را از آنجا رخصت بر بود امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بکوی امان یافت و شاهزاده با
با خود باندکان بر دیار امیرزاده محمد سلطان بعد از ضبط فارس و خوزستان چون خواست که بطرف
هرموز روان شود با امرا و خوانین مشورت فرموده راهها را تقسیم کرد و بعضی بقیس از طرف دارد
بگیرد و در موکب آمد و امیر حاجی سیف الدین را بطلب مرضی گذاشت و در گریال باز استیلا دیگر
مهمات و دیگر امرا در ملازمت رکاب بعزت اشتاب روان شدند و امیرزاده رستم بن عمر شیخ که در آنجا
بود باتفاق امیرزاده ملک راه کاندیش گرفته متوجه کمال و فراغ مال متوجه شدند و امیر جلال الدین جعید و امیر ارغون

استاد و دبیران نیمور و بیگ برای هجوم و دلاوری دریا نور نمودند و ایه که بر ایلس ایزد رادکان
بموجب فرمان رایت گشت برافراخته و ایلت یکی دیگر را غارت کرد و شاهزاده و هر دو دیگر طرف
شتافته و توجه بمقصد نهادند و در آن راهها از دولت حکام و قضات هر که بقدم ایلچی و رعایت
پیش آمد نوازش اختصاص یافت و هر که از رباح گذاری و فرمان برداری سر پیچید یا بال حوادث
و نوایب گشته مال او دیگر مرتفع آمد و چون بحدود هرموز کانه رسیدند در آن نواحی هفت قلعه
مشهور بنام زندان و کوشکی و شاهیلی و سنا و زرنگ و سوجان و نازبان را گرفته غارت و تاراج
کرده از غارت اثر نگذاشتند محمد شاه حاکم هرموز از غایت تهنگان در پای وفا در جزیره هرموز
خزیده آب و نان را بنا خود ساخت و از جهت آن لشکر که مانند لجه دریا خطر جوشان و خروشان
روی با او نهاده بود فرمان فرستاد که هرموز دیگر کند و هم ابای کرمی فرستاده در مقام
ادای مال چهار ساله که سبع هزار هزار و هشت هزار دینار می باشد و بر وی باغی بوده آمد و چون
مقدور و میسور خود دانسته و حبس عرض مبلغ مذکور تسلیم کرده و خود را عزم شد که سر انجام نموده از عقب
لشکر سند و امیرزاده محمد سلطان بعضی اسرا از آنجا باز گشته بکنار ماورا النهر تاخت و کیفیت ملاقات او
با حضرت صاحبقرانی در اندا بدست که اندیشه خواهد یافت ان شاء الله تعالی

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بسمرقند و ترتیب جلال

حضرت صاحبقران کامکار سلطان در یازدهم شوال سنه ثمان
و تسعین و سبعمائه از همدان در حضیض آمد و عنان عزیمت بجانب دار السلطنه سمرقند منعطف گردانید
و در هر منزلی خرمی و عیشی و نزل فرموده ایلچی فرستاده تا امیر جهانشاه را نام محمود
نعمه الجن را در کنف تسخیر سلطان سنجر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده مبرات کرده گذاشته
در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد و در همان روز صاحبقرانی کامکار مراسم شکار مرغزار
فرمان داد تا جمله که آمده بودند در روز دیگر چون که هم رسیده صید فرمان اسکندر و اعداد
از نخچیر کار عبد الملک فرمان که از نخچیر آمده بود باز فرستاد و امیرزاده رستم را طلب داشت و عنایت

بموجب فرمان تعجیل رفته در سلطانیه با امیرزاده رستم و دو چار خورد در رکاب شاهزاده کشت
آنحضرت صاحبقرانی لشکر یاغی را حضرت انصاف داده از آن حق جدا شد و چون عزیمت در این
ارسم سمند کیهان پوی عزیمت فرای چرخ برین گشت امیرزاده رستم بشرف پابوس استسعاد یافته با ایلچیان
علیه توجه شیراز گشته تا امیرزاده محمد سلطان بجهت دو چند و آفاق در زمان حرکت از دست فیض
ایلچی امیرزاده شاهرخ روان کرده بود که امیرزاده ابابکر را با رستم علی بن قاسم الدین و امیر
و امیر حاجی قرد شاه میوری با پیشکش مراد باردوی همایون فرستند و در خدمت که خدام شهر اسلام
بسلام رسید امیرزاده ابابکر باردوی اعلی ملحق شد و شرف پابوس حاصل کرد و حضرت صاحبقرانی
هزار دینار بیکبار کیسه امیرزاده بخشید و اسب کمیت طلعت را که سبکرو و ماده باسرعت سهم مدمج
داشت با دو دو و علم دانش را بصنعت نوازش خوشدل ساخته امیرزاده شاهرخ را بدین مشاهده
مبرات شاد بنیز فرستاد و خود عنان سبک در رکاب گران کرده آنجا شتاب هر چه تمامتر میرفت
و هر دیار که میرسید مردم را بسیاری در پیشکش آورده چنین مسکنت برزمین عجز و دست میبوسیدند و بهر
که آنحضرت عبور میفرمود از ظلم و عدل حکام و داروغگان تفتیش میفرمود و داد مظلوم از ظالم ستانده
بعضی از آنجا را تعلیم بر سیاست و تعیین بر حق فرمان میداد و چون بکنار خوزستان در آمد امیر قیرقان بر جناح
استعجال باستقبال شتافت و سواری پیشکشهای مراد از کمال عرض رسانید و حضرت صاحبقرانی
کامکار پیشکش را وارد کرده گشت از آب آرزو بگذشت و ولایت خوزستان بحیطه تصرف
گشت و در آنجا حضرت عظمت سمات سرادقات خانم و سلطان بخت بیگم و فرمان آفاق
خواتین و آقایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال آمده شرف دستبوس حاصل
کردند و در آن جانب دستاد و تهنیت نموده مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقرانی کامکار
از خوزستان نزول فرموده در قریه که از مستحدثات عمارت کامکار بود چنانچه در شاهنامه
ذکر شده نزول فرموده بر اورنگ بخت آمده و بر مسند کامکاری و فرزندان کامکار مقدم خرمی و شادی

وصلات و صدقات بارباب فقر و احتیاج رسانیده اعیان و اشراف اطراف مملکت مادر
الهزردی سریر کاه ملجا پناه خداوند و بوسید امرا و مقربان بپای سریر اعلی حضرت زمان بلا دنشان آمده
و حضرت بارگاه دولت و جهان جهت دراق سرای طاعت گسترده چند روزی بخرمی و خوشی گذرانیده
در بیت نظر بیکر از آنجا در حرکت آمده در اسلام بهمرشد را محل نزول همایون گردانید اکابر و اعاظم
بالغات و اقرباء و اشراف و اعیان شهرهای خراسان در آمده خدمت کشیدند و ملازمان رکاب سعادت
آشرب لغزان جهت بسیاری کامیاب طوابهای بزرگ مرتب داشتند و چون خاطر خطیر از فرش آسایش
حضرت باز پرداخت بر نوازشات اعظم امور مملکت نداخت و تفتیش احوال بزرگستان
نموده مظلومان و ظالمان را گوشمال بهایسته داد و مظلومان را تسلی داده بر بالا بخشیده همه را
خشنود ساخت و در این اثنا امیرزاده محمد سلطان بسیری کرامت فرموده محمد چهار بیگ را
گفت و چنانچه معهود و مسلم است طبایع خشن و طوایف اشتغال نمودند و چون از امور سرور فراغت
حاصل آمد حضرت صاحبقرانی سمرقند بیاد که در شمال سرخس اقامت فرموده بود و بسیاری اشتغال
مراد عظمت و جلال مراجعت و عمارت قصر فیض دلکش فرماند و در استادان ماهر
و معماران حاذق که از خراسان و عراق و آذربایجان و بغداد و سایر بلاد و در سرخس جمع آورده
بودند طرح از انطاک عمارت بر بیع عمارت کشیدند و چنین مقبول خاطر حسود مشید سر برآورد و افغانان
دقایق فن تکلم سعی مسعود و نما بعمر و اختیار کرده تاریخ عمارت فیض و سیاه تابان
جانب دست بنیاد آن نهادند و چهار رکن قصر ثابت ارکان بر امر اقامت امر فرموده حضرت
صاحبقرانی سعادت و نما از کمال استمام و دو فرد آستانش همایون عقف بان بلند تا در دولت
جهت پنج روز تمام رسید طاق ایوانش لرزه فزوده کیوان رفیع نزد اساس عمارتش ارزند
اسکندر رفیع نژاد

ذکر آمدن امیرزاده محمد سلطان بخراسان و نشستن

سمرقند آن بلخ شهر سبز و دو مهل امیرزاده محمد سلطان باستان خرمشهر و در اثنای تعمیر قصر فیض بنیاد حضرت صاحبقرانی

ستوده خصال حکومت خراسان و سیستان و مازندران تا حدود ری بدرج سلطنت و دوری
برج خلافت جهت السلطنة والدنیا والدین شاهرخ بهادر ارزانی داشت و از امرا نامدار هر سو
و امیر مظفر ولد امیر جکو او سید خواجه لیر شیخ علی بهادر و سید الصدر امیر علی سیف الدین و ملک ابی
و بهاء الملک لیرش و میر محمد بوداد و از اولاد غیاث الدین ترغان حسین صوفی ترغان دار قوچان
قوبلاق و لکیا نوریجی و طغای مرکز و علی نیم دار هر قومی را معلومات او تعیین نمود و حکم کرد که
طبقه از امرا صاحب اندیشه تا فرزند و شاگرد و بیشه کیج با جوانی بند و شاهزاده باز هنگ که سزاوار کلید و
او رنگ بود تا این وقت در سعادت پای عزیمت در رکاب سعادت آورده در شعبان سنه تسع و
تسعین و سبعمایه از آب اترک گذشت و منازل و مراحل قطع کرده از راه اندخود بجانب سبزوار و در آنجا
آمده با اشراف و اعیان بلده هرات بدولت زمین بوس مستسعد گشته شرایط نثار و پیشکش بجای آورده
و از آنجا بیرون شده بیرون فرستند و در سرخس از کهدستان که در دیگ فرستی هرات و اهل هرات نزول
نزول فرمود و ماه مبارک رمضان در آنجا بپایان رسانیده از راه لطف و احسان او بر آنجا از
قضاة خراسان تا قف و سرداران حکام و ولایات باستان دولت استان آمده مشمول عنایت
و احسان بیپایان گشتند و شاهزاده طاهر از کهدستان کوچ کرده بیاغ زنان تشریف آورده و از فرزندان
او آن سرزمین بای اقتضی و برتبارک هفتم آسمان نهاد و بعضی گویند که جناب شاهزاده علاء الدوله ابن
هستان در مازندران قشلاق فرموده در شب یکم ذی الحجه سال مذکور آفرینده آفات و زلزله
شاهزاده حرکت را طالع سعود بر مشاهده تاج بخت کرامت فرموده چون این بشارت بسمع رسانیده
الذی بکلم و بیا سر سبه بر بالیستر مرام گشت و حضرت صاحبقرانی بعد از اتمام مشغول بر ورشد و راه
عزیمت بجانب شهر سبز برداشت و چند روز در بلاده دلکش بیشتر طاهر طرب گذرانید و از آنجا کوچ کرده و
در آنجا در اشتر نزول فرمود و ماه مبارک رمضان در آنجا بطریق عبادت و صیام گذرانید
و از آنجا محل نهضت فرمود و به سبق سلطان ارتفاع برآمد و در آنجا امیرزاده محمد سلطان از راه رسید و

و هر روز رسید و بشکستهای پادشاهانه از بنا جهان زر دوزی و اسبان تازی با زینهای زر کار بحضور رسانید
و جمیع شاهزادگان را خلعتهای دوز پوشانید و حضرت صاحبقرانی بواسطه آنکه نفس نفیس شاهزاده محمد سلطان
عنایت ربانی از خطر عظیم نگاه داشته بود و طایفه لشکرگاهی آورده از بسیار بارها استحقاق داده مخصوص
قطب الدین فیروز کرسی که عم بعضی از اعداد امیر شاهی شاهرخ است در حین سرحیت امیرزاده مشار الیه
روزی بر سم قدمگاهی پیاده در رکاب او میرفت تا بیک احلی در رسید اکنون گرفته را باعث شد
که بچیز کار دریت هزاره زد چنانچه اندک جرحتی بر اندام مبارکش رسید و خود از بیم جان بطرف کوه دوید
و دیده اشتها و حیات عظیمی را دوا کرد بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب شتافته او را در آن سرد با فتند
و دمار از بدن جدا کرده داد و بر سم جهان لوز و آنجناب آمدند

ذکر خواستگاری دختر خواجه رضی الدین بازدوج امیرزاده اسکندر و فرستادن ایلچی جهت دختر خان

حضرت صاحبقرانی شیخ جهان پسر خضر خواجه اسلان را بمراتب و عطایای سلیمان اختصاص داده فرمود
تا پیش پدر رود و جهة آنحضرت خواهر خود را از برای خواستگاری نماید و از برای اتمام این مهم حکم شد
که غیاث الدین ترخان با نفایس متنوعه و طرایف اقمشه با شیخ جهان مرافقت نماید و ایشان هر دو بر حسب
فرمان متوجه اردوی خان شدند و شهریار با دل در سمرقند بر خوازرگاه گل که هوای عشرت بخش طرب افزای
جان و دل بود منزل کردند و در این اثنا حرم محترم شاهزاده عالمیان شاهرخ بهادر علت آثار رسیده
شوقات ناملی و میلاقات گرامی الحق رسانید و فرمان کل در باب ترتیب اسباب عروسی صادر
یافت قبه سراپرده و بارگاه با دوج مهرده برافراشتند و چندان اسب و گوسفند کشتند که خون ذبایح
بجوی رسید و چند شمع شکرات در میدان آوردند که زمین و زمان سرانداز شدند و مدت یک ماه
بعیش و عشرت اشتغال نمودند و شاهزاده نامک سلطان را با تمین شریعت غرا در سلک ازدواج امیرزاده
اسکندر کشیدند و بعد از آنکه لباس خشن و عوی در آن دیده شد بازی عظیم خانزاده حضرت سعادت پادشاه
بکشتن هر دو بنا شهزاده را بجانب بدر حضرت عزیمت نمودند و در بانتر همین سال یعنی سنه تسع و تسعین و سبعمایه

مواجهت حضرت بازیزید جهانبخش فرمان فرمود که بر کنار سمرقند کارکان کهن که در زمان حضرت و طاوت
لوزه و منه فردوس و باغ جنت نشان صیدا و احداث نمایند جهت سان سمنیر و بنایان صاحب هنر که در دارالملک
پادشاه هفت کشور مجتمع بودند در روزی شایسته و ساعتی بایسته بر حسب اشارت علیه بنیاد باغی خرسیع نهادند و قصری
بنا کردند و بالای آن شهر و در میان هر یک از ارکان دروازه بنا ترتیب دادند که طاق آن در عنبری از فلک
گردون میگذشت و در عرصه آن سایبانات در فراز اشجار مرمر و کلهای مرمر شیر در باغ سن تاری روی نهاده
و بر آن چشمه دل بنظاره آن باغ کل صد برگ شکفته میشد و رنگهای مرمر کشت و حضرت صاحبقرانی از برای
کشت نگاه ظاهر نقل نام بنت حضرت خواجه اعظم کرشیخ جهان و غیاث الدین ترخان که استادی او در شناسه بود
بر لوازمات بر اتمام آن گماشتند و مصرف برای ساخت و در اثنای این اوقات حضرت صاحبقرانی علامت
رایات عظمت آیات را در جنبش آورده از آب جیحون بگذشت و در پایه جیحون حضرت سرادق
گردون پیمای گشت و در آن حرف قشلاق آفاق آفاق لوازم لشکریان خانهای رستاق ساختند و از نظر دیده
بر داشتند و آنحضرت بعقیدت تشریف برده بزیارت شیخ احمد لری مشرف شد و شیخ بزرگوار از فرزندان امام زاده
محمد حنفیه است و علامه سید رضا و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بر سم نمودار و الدار او عمارتی
و سیع و رفیع علیا اندازند و در جنب فرموده باغی بنیاد نهادند نهایت بلند و منار و گنبدی مرتفع که در سمرقند
و در دو طرف گنبد در چهار صفه دیگر دو دروازه کز در دو دروازه کز و چهار صفه دیگر با حجرات و غیر ذلک از
عمارات اساس فرمان شد که جهة عفو و سکنی عقیده در نهایت نظم و تزیین و تفرج و تفریح و بدیع و عدیم
بنا شدند و فرمود که مرقد عالیه در اتمام آن اهتمام نماید و در عین دو ساله بر مرقد ناشر الدین الله تعالی
باختتام رسانید و حضرت صاحبقرانی کردن ظلم صلاه و صدقات بجا در آن اهتمام اتمام فرموده باردوی
همایون معاودت نمود و مقارن اجال خزان اهل عظمت و هول الکل خانم را بسبع شریف اعلی رسانیدند
و جمیع خواتین و داماد بان عزیز سرا بجانب خانم و تمامت اسرا مرور شده با ترده روز راه باستقبال
شتافتند و مراسم نثار بجای آورده استقبال کشیدند و در هر بورت و منزل که نزول کرده اطعام کردند

جمعی جانب را اعلام دادند و در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمان مائه در این سال در حضور بارو دی
اشرف اسلام بر سنه حکم واجب الاتباع بترتیب طوی عظیم نفاذ یافت و قضاة اسلام و علماء انام و اشراف
انام را که در ممالک ماوراء النهر مجتمع بودند بپایه سریر اعلی حاضر ساختند تا در خزینه سلطنت و امین زنانه
سپهر اهلیت را قرین جمشید مشتری هیبت گردانیدند لجه نطق خاتم نبوت خضر خواجه اندازه باشی شرع شریف
لسرای عفت عواطف شهریار کامیر تیمور گورکان گردانیدند خواتین عصمت آیین و شاهزادگان کامکار
قرین و امرای کامکار تبار و نشینان نشیمن اقتدار دست قدرت بر تارک دلدار گرفت و بنار و در گرفت
کردند بیت کاورین جم کرفت و از زیبای دُرّ و جواهر که بیاشیدند دیده دریا و کان خیره ماند و جشن
روز بعیش و عشرت و شادمانی گذرانیده آرایش و کامرانی نکه فرو نگذاشتند چون اقبال جمیع اعیان و اقبالیان که
همراه اهل طیبا آمده بودند از برکات فیض انام و احسان حضرت صاحبقران گردون توان تازه و بر بال گشت
و در این اثنا ایلچیان خوارزم که از جانب خنای آمده بودند با تحف و تحفات و اشیای بارو دی بحالت زار سیده
و امرا و سفرا را و سیده ساخته بپایه تخت سکندر حشمت فرمانروای فرمان حشمت و شکوه‌های راه‌های خوش
رسانیده مضمون رسالت ادا کرده در حضرت اشرف یافته خوشحال بازگشتند و حضرت صاحبقرانی
مکانی امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل آفتاب بحوت فرمود که متوجه مغولستان شده اتمرد را اصطلاح
و بیری بیک سارتوقا و امیر علی سیف الدین و عداد آدم سینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا و اکابر
هزار سوار ملازم او ساخته فرمانداد که در کوه اشیره کوری و خندقه احداث نمایند و ایشان روان شده و از عقب
قوالان گذشته نواحی اشیره را بورت ساختند و امر جهانمطاع فرمود مردم را بزراعت و عمارت ترغیب نمودند
و در اوایل حال حضرت صاحبقرانی گردون حال از بورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در آن ولایت
ماند چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بجانب شهر انقضت فرمود و در هفت فرسخی سمرقند بلوکی
رسید که در دهانه آن رود دفانه آب جاری و چون آن موضع را شایسته عمارت دید فرمان داد که
الدرزان نفاذ یافت که در شرقی مکان قوم باغی بهیر و خوشتر از باغی آرایش سازند و در میان باغ قصری بتکلف بنا نمایند

و در آن باغ و گلشن بر طبق اوضاع ممکن گشت و آیات نصرت آیات از زبان نهضت نمود
و این کوه بر راه ریگ بام در حرکت آمده و در اثنای طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق استراباد و براه
مازندران متوجه درگاه عالم پناه شده بود شرف دستبوس حضرت صاحبقرانی حاصل کرد و سعادت
دولت ملازمت حضرت رسانید و آنحضرت از کرش گذشته ایلچی باغی را مخیم اقبال ساخته در بورت قدیم خویش
چند روزی رحل اقامت انداخته فرمان بارگاه صادرات اقامت بقیه جزیره فرمود

ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدان صوب و بیان ملک هندوستان

حضرت صاحبقرانی با جمعی
کثیر سپاه قندز و بلخ و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان با امیرزاده پیر محمد جهانگیر
جهانگیر اورزاده داشته بود و چنانچه سابقا رفته بود تا رفت هزار و هشتصد و هشت هجری در این مملکت
با لشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و مصالحت و امرا و نوئینان مثل امیر سنیقچه قندهاری و
قطب الدین عمر و امیر سلیمان شاه و جلال الدین محمد و درویش برلاس و خدایداد اسباق و تیمور خواجه
اقبوغا و خان ملک شاه لشکر بیاد و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران مشیت آیین که قصد
اسای ایشان بر حسب اقتضای مشیت در حرکت آمده اوغانیان کرده سیاه از قارت کردند و از آب سند
عبور نموده بر شهر بهجت آسود فرستادند و از زیاده روان شده منازل قطع کرده بمولتان رسیدند و در آن
حکام شهر سارنگ برادر بزرگ ملوک بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروز شاه بنیاد استقلال
محمود را بیاد شاهی برداشته بر ملک هندوستان قیام نمایند و ملوک در دهلی بملازمت بادشاهی اشتغال نمود
سارنگ بضبط مولتان آمده بود و محمد شاه بر ضرر مولتان را محاصره کرده هر روز و نوبت جنگهای مردانه
میکردند و این خبر بحضرت صاحبقرانی رسید و موجب آن شد که بجانب هندوستان نهضت نماید و در آن زمان خزانه آن
دولت که بالشکرهای اطراف و اکناف که در درگاه جهان پناه جمع آمده بودند متوجه حفظ آن گردد و بجای
بنجانه اما آن مملکت معابد و مساجد بنا دانند و دیگر آنکه بیش از این بسیار جهال بر سنه بود که در آن وقت در اطراف
مملکت دهلی و مولتان بت پرستان و عبده اوثان بسیار بودند که عادت از قدیم بت پرستی

الوده میدارند و چون همت پادشاه مؤید پاک اعتقاد مقصود و مصروف بر غزو و جهاد بود
لشکر کشیدن بجانب ترکستان و دهلی را رایج نموده و با حرامی و مغربان شورت نموده جمیع ایشان در ایران
مهدی ستان هم استان کشتند و در رجب سنه ثمان مائه هجری بسپاهی از زمان از آوراق اشجار و قطرات
امطار روی بر آن نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را بضبط سرخس باز داشت و چون رایت نصرت
اثر سایه دولت بر آن دیار انداخت از کتاب آن دیار جایه سر بر عاصیان زده اراده عرضه داشتند که ما چون اهل ضعفا هایم
و کافر نعمت کمتر در سیاه پرشان هر سال از ما رسم باج و خراج مستلی میستانند و اگر در ادای آن اهمال و تعلل
میرود مردم را تعذیب میرسانند و عیال و اطفال ما را در میگیرند تا بر ما ختم و عنف جهت و چون از آن سخن
اشتغال یافته در دفع آن کافران ستمکار تا خیر و توقف جایز ندانست در شباب فیروزی اثر از دو نفر لشکر
اختیار کرده متوجه سمرقند شد و اقبال همراه شد و امیرزاده شاهرخ و بایسنغر در میلاق عثمان و بکیو
بگذاشت و ایلوار و لشکر کرده بجانب میرانید و چون بموضع بریان رسید امیرزاده رستم و بریان الدین
و بهلی را امرا را با دو هزار سوار از جانب دست راست طریق سیاه پوشان فرستاده و آنحضرت از آنجا نهضت
نموده به جاوک رسید و فرمانداد تا قلعه آن کافر خراب و ویران شده بود عمارت کنند و آن فرزندان
و جمیع لشکریان اسبان خود را در آن کتل گذاشته پیاده و پیاده کوه برآمدند و با آنکه آفتاب در حوت بود چنان
برف بسیار آمده که پای اسبان تا بزانو در آن برف فرو میرفت و از برف بارنمیماند در شب یخ
می بست سپاهیان بر زیر آن میرآمدند و در روز اسبان را بر بالای تلها و زمینها باز داشته توقف
مینمودند و باز در آخر روز روان میشدند و بدین طریق مسافت می پیمودند تا بر بالای کوهی که بر قله
مرتفع برآمدند و چون بحران در اندازان در منازل گرفته بودند و بواسطه کثرت برف از بالای آن
کوهها فرود آمدن متعذر مینمود امرا و لشکریان از قلال جبال بعضی طناب فرود می آمدند و
بعضی بر روی برف خسپیده خود را بشب روان میکردند و تعدی از نظر بر نیل قسر و میکوفت و در زیر
حضرت صاحبقرانی دین پرور بجز از جوب ساخته و تکلف بر تکلف تعبیه نموده و طناب ها در زمین که طول هر یک

صد و پنجاه گز بود بر آن طنابها بستند و آنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بر آن جبر نشسته چند کس از قلعه جبر
را بمقدار طول در بسیار فرو میگذاشتند و دو کس دیگر بر سبیل و شمال آن در برف جای پای نهادند و همچنان
دست میکردند تا آن قوم فرود می آمدند و باز جبر را فرو میگذاشتند و باز دیگر جای قرار میگرفتند و بطریق
علی مرتبه اوست بجم بدان کوهی رسیدند حضرت صاحبقران فارغ عبادت کرده مقدار یکفرسخ پیاده مسیر فرمود و چند
سراب خواجه طنابها بر گردن در زیر جبر انداخته از قرار که بشیب گذاشتند و در سب بعادت بیابان رسیدند با فرمود
آمدند حضرت صاحبقران سوار شده دیگران پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن دیار جمیع بلد
بالاد عظیم الجثه و زور مند بودند و اکثر اجماعت بر بنه با هم خلاف میکردند و مقدم ایشان نزد قدا خوکر بندان
قاد دیگر را زبانیت جز از زبان پارسی و ترکی و هندی و اقلاغه بجز زبان خود ندانند و هیچکس با طبقه ایشان
ایشان نزد دیگر کسی از آن طبقه در میان ایشان باشد و بتدریج بر لغت القوم وقوف پیدا کرده بر جان
خود و آن تعدی قلعه کشته شد که با عظیم از آن قلعه ایشان بسیار کشت و از آن طرف کوهی عظیم بود که بسیار
بغرقدان کشیده و بیک تیر از دو هم از دو هول بگیر آن جلی بریده و آن مدابیر از دو هول لشکر پادشاه جهانگیر
بیک شبانروز بیخبر آگاه شده بودند و رخوت در افتاده خود را بجای کوه برده و بعضی آنکس آنجا خود
رسیده فارغ البال گشته و چون سپاه حضرت مختار بر جهاد ایشان استعداد یافته بغیر از کوه مفتی چند هیچ در آنجا
نیافتند و کوه مفتی را گرفته آتش در خانه یا دیهایان زدند و فرمان همایون صادر شد که در آن دیار
خلق ایشان کمر جهاد بسته بیالدند و هم حسب فرمان مبارزان و مجاهدان دین قلعه کمبر با مع عظیم
رسانیدند در روی جلادت بکوه نهاده و شیخ از سلطان بیش از آنکه کشتن را رانده بموضع مرتفع برآمدند ایشان
منزل بود و سلطان نوحی از طرف دیگر جمع کرده کفار را در تحت ایشان رانده در مقام اجتماع با سپاه
و در بیست ملک تیر باران زنبور قفه خود جلبهای بیش برده و فاحش می بکار آورد و داد مردی و مردانگی داده
از جانبان دین و غازیان سعادت قرین جهاد و غزو از بالای کوه بر سر ایشان دست تاز شدند و شمشیر بهادر
و خواجه تکلی شیخ ولد در دو سه طلال و حسین قوری کوشش های بسیار نمودند و بیشتر امرا قرمان در زیر

از اطراف و جوانب حمله آورده آثار عداوت و عداوت بظهور رسانیدند و بسیاری از آن بدبختان
بتیغ جفا و کدر رانیدند و بعد از سه شبانروز که هر سه لشکر با دشمن هفت کشور بکنار کیوه جنگ کردند
آن روز بر کشتگان جنگ آمده ایشان هر سه حضرت حضرت مرحومان آقا سلطان کثیر پیش ایشان فرستاده پیغام
داد که اگر کفایت مبادرت نمایند در زمین کلکه رجعت بکنند بکمال و مال امان یابند و حکومت این مملکت
بر شما مقرر گردد و دو خانه چون از سعد ترجمان بر شما اشکلات الاعلام فرستند بعد از سه روز همراه سلطان
آقا بدرگاه پادشاه عالم پناه رسانیدند و اظهار مسالمت کرده زبان تضرع در زاری گشادند که ما از جمله بندگان
از مقتضای فرمان چگونه تجاوز کنیم عنایت پادشاه ما نه ایشان را حلقه پوشانیده رجعت انصراف داد
و چون زمانه لباس ماتم روزگار پوشیده آن تیره دلان شبیخون آورده و قرب صد و پنجاه نفر از ایشان
گرفتار شدند کشته گردیدند و بعضی از آن جماعت مجروح و خسته جان بیرون بردند و لشکر اسلام بدان گروه
بالبدیت آن کیان شیخ بقتل ایشان کوشا شده بود کشتند و زن و فرزند مخالفان نیز بنده کرده و از آن
کشتگان مناره ساختند تا از دور اعتبار بیند و اعتبار در آن نیز بسته دانند که آنچه در حق بیچارگان اسلام در آن جا
[illegible] و دفع الله [illegible] و کشش بسیار دست [illegible]

ذکر فرستادن ساحبقران دین پرور محمد ازاد را بقتل حال ابرزاده اسکندر و بریان الدین

چون از کشتن ابرزاده بریان الدین فراغت یافت و تسخیر ضربی از ایشان نیامد رای صواب نمای
پادشاه هفت کشور بر آن قرار گرفت که یکی از مردم کمر و را عجوبی ساخته محمد ازاد را با طایفه از ترکمانان
و چهار صد نفر از ترک و تاجیک بقتل حال ایشان روان ساخت و آن جماعت بر حسب فرموده
بتعجیل در حرکت آمده و بمشقت بسیار از رودهای باریک گذشته بکوه های بلند بر برف بر آمدند و بر برف
استوار کرده پشت خسبیده و خود را از آن بالا رها کرده بر زمین رسیدند و از آنجا روان شده و بقصبه
سیاه پوشان رسیدند و در آنجا از منافقان و مخالفان دفری نمیدند اما طایفه بسیار دیدند که بجانب راه رفته بودند
و آن سیاه پوشان بود که از آن سیاه پوشان بر آن گشته بمشقت بسیار شتافته بودند و در دریای شکلین گرد آمده

و چون

و چون ابرزاده رستم در بریان الدین و فرزندان داشته داد رنج تمود و بجی و خرم بدان دریای شکلین
رسید بعضی را کشته بودند و بعضی را قتل فرود آمده و اسباب را غارت را کرده ناگاه سپاه پوشان از کمین بیرون
آمده بر سر ایشان ریخته بودند و بریان الدین از غایت جبن و بدبختی جنگ نا کرده بجای سپاه پوشان انداخته
و گریخته بود و چون الداد و این شاه بر کرده بودند که مسلمانان روی گریز نهادند از عقب ایشان رفته و بسیاری
از آن جماعت را بدرجه شهادت رسانیده بودند با جمله محمد ازاد و سپاه پوشان و بعد از عقب ایشان روان
شدند و چون بدیار رسید که جنگ در آنجا واقع شده بود با سپاه پوشان دو چار خورده و زخم نیزه و ضرب شمشیر
و حمله تیر و بار از زور و کار آن خاک آن برآورده بر زمین مخذول و مشکوب ساخت و بسیاری از لشکر اسلام از دست
حرب ایشان رهائی گرفته بودند از آن کار گرفته سالم و غانم مراجعت نموده بریان الدین و سپاه پوشان علی شد
و لشکریان هر کدام اسب و سلاح خود را شناخت ملک و محمد ازاد بریان الدین را گفت که صلحت چنان است
که در بیش مرغ فرود آییم و چون روز خود گرم کنیم داد از دشمنی و بدی لعینه بر آمده لشکریان با او در مخالفت
بیت یکی را که دیدی تو در جنگ پشت بلیش گرفته در میدان نشست
آن واقع از زنان جنگیز خان
تا آن غایت هیچکس از قوم حیات بر شدن آن بلا هوس اقدام ننموده و پیش از این مانند آنچه ترک هم از او در جنگ
او در یک صادر شده بود و حضرت مرحومان عفو و اغماض را کار بند شده از آن گناه بگذرانیده بود
حوصله او سیاه شد و در آن اوان حکم شد را جهت آن فرستاد که تا مخالفات نماید تا در میان آن دو
ناگاه واقع ادی حاصل شود و آنجناب این نوبت هم تقصیر او عفو نموده که از شکوه سکر بخت یکی از زنان
با او رسید سرزنش کرد و گفت شرم ندارم که از مصاف سکبرزی و ملی اند بشت که مردم از آن عاجز شدند و در آن
زبان بعجبت ترک بدید عرب جواب داد که نزد من هر حضرت محمد بهتر است که زنده باشم و خداوند بعضه از ملیه کرده
از آن کشته شدم و مردم رسته از ملیه بر زبان آورده آن قصه با دشمن هفت کشور بعد از فتح کیمور و قتل آن فرقه
خبر رسانیده بود آخر علیال السلام و ملک بخارا را فرستاد تا راه بر آن اوان در دو ماه گشته بر آن
آن بدبختان رستم بشه را که هنوز نیز و با عجز است اند و در کشتی دیار از نباتات افرغلا شدند علیال السلام

و بعد از جبر فرمان بخشش طریق نموده راه خروج بعد از کردند و در بعضی مواضع برف کوه راه کرده راه باز شد
و حضرت صاحبقران کامکار با امرا و فسیح مقدار و سپاه بصرت آثار در حرکت آمده در منزلگاه
و جبال عبور نموده در جاده کرت نزول اجلال داشته و آنحضرت جمعی را بجانب قلعه که عمارت آن
فرمانداده بقلعه فرستاد و در آنمکان با سپاه رسیده تمامت امرا و لشکریان کدرت آنچه در روز
بقراول اشتغال مینمودند مورد رشد شدند و از آنجا در حرکت آمده بآنطرف همایون برسید و چون بر آن
اطلاق و قید آزاد باردوی همایون رسیدند حضرت صاحبقران ممالک ستان بر آن آزاد
که پیاده هزار کس پیش کامران که بسبب پایان در غایت قلت بودند حسابت ناکرده گرزبان شده
بودند بمجلس فرستاده راه بداده قدش را کشاده کار ساخته از نظر عنایت بنواخت و دیگر آزاد
که پیاده با چهار صد کس پایان کرده کار نموده و بسیار از آنجا در آبدوزخ فرستاده بود و اسب
و سلاح اهل اسلام را گرفته بودند باز ستده بود نوازش فرمود داد جماعتی را که بار در آنسوی نیات
قدم نهاده بودند بصنوف نوازش و عاطفت اختصاص بخشید

ذکر بازگردانیدن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بجانب هرات و اسباب مجلس

چون صاحبقران دین پرور
از کشور درمان تا بند ملک داد کر سر حضرت نموده باطراف همایون بهجت قرة العین سلطنت شاهرخ
مناهج را رخصت فرمود که کامران سعادت فرماید و اوش و خجند و اشتاد و تمند و بدر بقاع
آراسته او را در آنجا بخش کرفت و بحفظ و حمایت پروردگار جهانبان سپرده و وداع کرده
بهرات روان کردانید بخش همایون روانه شده باشکر امیر جهت کامل شده بود بعد از قطع
منازل کلیله و ماران که از آنجا تا کامل بیخ فرسخ است در سرعت تازه فرود آمده چون جنابان
علی الاطلاق بمجرات که از رشحات سحاب مکرمت حضرت صاحبقران جمع لئال ارباب
اندیار تازه و سیراب باشد آنحضرت را بر قرف راحت و آرزو در خانه آنجا بخوبی فرمانداده
و با امرا و لشکریان رخصت کرده بمقتضی حکم قضا جریان جوان اجلال بیخ فرسخ در اندک زمانه مارس

کردانیدند

که دانیدند و بجوی هم کیر موسوم کشت و از آب آن چند قریه معتبر بوده اند معمور شده و بعد از اسلام
آن اهم ریاض فتح آیات در حرکت آمده اطلاق رسیدند و چون در آنسرزمین سرعزیز در بین محل نزول
لشکر ظفر قرین شد ایلچی بمنزل قشلق الغان و دکر آمده کو از نیک رسید و از طرف چپ نیز ایل حضر
خواجه الغان آمده دو سید امرا و بایزید سرداری حاضر شده پیغام بکذارد و حاصل سخن آنکه حکام ماوراء النهر
و چاکر و تربیت یافته آنحضرتیم اکر این از این بر سبیل تخت بدو حوزه مردم سغد بای ارزد از بر مناسب
بیرون نهاده چهره و خار بیان خلافت خرشیدیم و بنده در صحرا و بیابان سرمیه و حیران کردیدیم اکنون
صورت قبیح کردار ناپسندیده خراب در جنب خود دیدیم و از فعال بد خود نادم و پشیمانیم و بعطف آنحضرت امید وار
و از عنف ضدام بهرام انتقام هراسانیم اکر علامات ملاطفت کنا بخشند لعله از این بای ارتکاب و جمعیت فرار
تنهیم و از مقتضای فرمان واجب الاذعان در نکذریم بیت بفرمان تو زندگانی کنیم و از آن پس بسر کار
کنیم بیت در این اوان بایزید الغان که مخالفت نموده مازندرانی کرفته بود بشرف دستبوس حضرت صاحبقران
استعداد یافت آنحضرت بر آن عنایت و عاطفت سبب مخالفت او را بخش نموده بشرط اعزاز
و احترام عرض داشت و اسبان را بر اشتران قطار و شتران بار بر دارد و خیمه و خرگاه و دیگر اسباب خلافت
که لایق ارباب فرمان و حکومت باشد بخشید و او نظر کرده ملازم رکاب سعادت انتظار شد و هم
در این سرزمین شیخ نورالدین که در اثنا لوزش بجهاد امر جهاد فرموده بضبط و استخلاص امرای فارس
رفته بود با خزانه و تحف از جنس زر و جواهر و کرمای مرصع و خلعتهای طلا و دوز و نفایس اقمشه کرانبها
و کرام اسلحه و آلات و ادوات حرب و اسبان تازی با زین زر و اشتران لشکر منظر که بیکر و
اشتران زرین رکاب با جوشن و آلات زراعت و خیمه و خرگاه از سرحد الطای ملوک و دیگر طرائف
و لطائف که دیده بینندگان از خرید او خیره میماند باردوی همایون بوسه کتاب و حساب و دیوان
اکر شمار زر در دفاتر ثبت نموده و اوراقات و تسبیح بر دفتر مطالعه امرا و اعظام رسانیده
و از سید و اطلاع خورشید جهانگیر تا بحکام قیام مرزبان خلاق بر کرسی و سجود و قیام و قعود نماز بیشین و شیخ

نورالدین برانو درآمده بود بنظر حضرت صاحبقرانی رسانیدند ماهری و علمدان و همچنان دشت قبچاق
و دیگر جوجیان بعد از انقراض حیران ماندند که بندهٔ ارسلان خضر داغاق را با دشت قبچاق
اختیار کنند داده که چندین اشیا با قیمت را در یکنوبت بعین رسانیده و تحفهٔ ارزان شریف
بسیاری کاغذ ران مجلس بخشید و خلعهٔ منکاری از شیخ نورالدین موقع قبول یافته حضرت صاحبقرانی
او را بیک را با تحفهای گرامی و خلعهای نامی حضرت مرحمت ارزانی داشت و ایشان مسرور و خوشدل
با وطان خویش مراجعت نمودند و بعد از آن شیخ نورالدین را نوازش بر زبان راندن و جبی را که با
در عتاب اشتراک داشتند شفاعت نمود و بی طلعت پادشاه نامه ملتمس او در الشرف اجابت مقرون
گردانیده ارسلان کنان ایشان در کذشت و هم در آن اوان سلطان محمود خان و امیرزاده محمد
سلطان با طایفه و امیرزاده رستم از زمرهٔ لشکر جوانغار بسمت هندوستان روان شدند و چون
از این حادث محمد برادر لشکرشاه اوغانه مدبار حضرت صاحبقرانی با طایفه ارزان با امده بود و تظلم نمود
که موسی اوغانه که رأس رئیس قبیله کرکس است و بغایت شریر و دزد و ناکس برادرم را که در زمرهٔ
خدام عزیز علی بخطام داشت کشته است و قلعه ابریاب را و بران ساخته و هر سال هم از ره ما را بجاوز
و تاراج داده و دست تعدی با ملاک و اسباب ما دراز کرده است و ضایع و خفار ما را در کرکس
خویش در آورده و همه سنه بقطع طرق و انواع حرکات ناشایست اقدام مینماید و هیچکس از ما را قوت
او سلامت نمیتوانند کرد و من بنده کمترین از خوف جانبرین کریخته بغزنین آمدم و چون این خبر
مرکب حضرت قرین شنیدم توقف نمودم تا ثمرهٔ حشم حضرت صاحبقرانی از استماع این حال اشتعال
یافته بکلی همت قاهره را بر دفع شر موسی اوغانه بدکردار و عمران و اعمار او گماشت با طایفه محمد
گفت که تو همان میباش تا من درین باب فکری بجانب الله نمایم بعد از آن ایلچی پیش موسی اوغانه
فرستاده که قلعه ابریاب را خراب ساخته و چون اخبار بر سر حد هندوستان واقع شده
مناسب آنست که دیران باشد تا هم که بر سبیل استیلا کذیت شتابان تا شخص رعایت شده اهالیات

بنوشتهٔ کرد و قلعه ابریاب را خراب ساخته و چون ایلچی پیش موسی رسیده با دار رسالت قیام
نمود پیشکشها مرتب کرده بدرگاه گیتی پناه مشتاق و الشرف با پیش نهاد با قلعه آنچه همراه داشت
بجای خود رسانید حضرت صاحبقرانی او را بخلعت و نوازش مستظهر گردانید و فرمود که لشکری در آنجا
توجه نمیفرستم تو نیز باید که خشم خود را با پیچ جاری کنا رفتی در عمارت آنجا نمانید و تا آمدن ما باید
که از آن قوم باز پرداخته باشند و از کاری جزوی مانده باشد چون ما بر سیم بعد از کاری هر یک تمام شود
و موسی کمال رضا بر هر آنکس مصوب او گردانیده بر سبیل استعجال از پیش روان ساخت و ایشان
بمقصد رسیده و موسی مردم خود را از قلعه بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقرانی سوار گشته با فوجی
کبری سر ایلک خان و امیرزاده ایلچیک را که در اردو بود بسر فتنه با کرد دادند و منقش همایون از قلعه
کابلیان با تجمل تمام روان شد و روز چهارشنبه هشتم ذی حجه سنه ثمانمائه بر بر باب رسیده آن
نواحی محل نزول حضرت ظفر ورود گشت و موسی بر سر عمارت ایستاده هر روز دولت سعید ظفر ایام
و شرفا کار میفرمودند حضرت صاحبقرانی فرمانداد که لشکریان حدود و معاون شوند تا بزودی آنچه مسلم
باید و آنچه مشتمل بود بر سد حد و معاید و دیگر عمارات عالی و بناهای مستعلی و حکم شد که ایشان ملک
و جلیل اسلام در آن مسجد جامع اهتمام نمایند و چنان قلعه فتح عزیز بعد چهار روز در سنه
آمد و حضرت صاحبقرانی در خفیه تو احیا نزد قلعه بود که چون عمارت تمام شود موسی و کسان او را بکشد
که بورت خود باز گردند و ایشان همه از این حدیث شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از آن
کار فراغت یافت روزی سوار شد که حصار و خندق را احتیاط نماید در زمانیکه با اسرا و ارکان دولت
گرد قلعه میگشتند بجهت نظر حشم موسی که در عمارت قلعه دخل داشتند بر بالای خانه نشسته در دروازه قلعه
ایستاده بودند و چون حضرت صاحبقران در برابر دروازه رسید یکی از آن جهت نظر بر آن حضرت
نظر افکند اندک چنانچه از نظر پیش جهان نور در رسید و از کمال عنایت ربانی کرتدی بخشیده
صاحبقرانی رسید آتش حشم جهانگیر بر افروخته از دروازه دیگر بیرون آمد و اسرا حشم موسی را که بکار کرکان

اندوه بودند بگرفتند و آن هفتکس که بر بالای دروازه علمدار شده بودند و دیگر از ایشان نیز اندک
بود از بیم جان دست بکلید سپردند و جان بایشان بخشیدند و همه را گرفتار کردند تا بفرمان سلطان بردند و بنهاده بالا رفت و ایشان
بقتل رسانیدند و در هر دروازه سرداری را با دو سه کس از اتباع او گرفته هلاک محمد بردند و دو سه نوکر محمد بعضی از
برادر کشته از سرای ایشان ستاره ساخت و بر اتباع و اسباب اتباع نفاذ یافت که همه سرها را بخارج بنهند
و طایفه از سر و اران آن قوم را از زبانی در آورده و حبال و اطفال و اموال آن ظالمان خانه خراب
مظفریان ایرباب افتاده حلقه بادوخانه مملکت قلعه ایرباب در بابت حسام الدوله را هلاک محمد
دشت

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب قلعه ایرباب و محصور گردانیدن آن

مقدمه اول ایرباب ایلچی بود چون دولت ایرباب بمرتبه صاحبقران کامیاب بحال عمارت و زراعت
آمده معمور خلق شهر زان شده و کوه و جنگل قطع فرموده عدد و آن دیار قلعه نزول سایه عظمت شد گشت
فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده جلیل سلطان با طایفه از زرین و اغرق از زرین قبچاق معمور
جانب بازنشستند و آن حضرت با عدد اولیا اختیار فرمود بطرف قلعه لغر روان شدند و پیش از آن بنیاد
بالشکرای خراسان تعمیر رفته بود و آن قلعه را عمارت کرده و چون جنبر همایون فال سایه دولت بر آن دیار انداخت
مهمیان بمسامع علیه رسانیدند که قلعه ایرباب از احکام اولاد که بسبب اتفاق فرمانفرما در شده بود و آن بادشاه
اطلاع یافتند پای از دایره مناعت و سطوت بیرون نهاده اند و در آن وقت امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر
بهادر را غارت کرده بخشایم اطاعت ستاده و بجهت سر راه گرفته دست تعدی از دست بسیاری
برآورده چیزی از آن اموال را برده اند و در کنار بنا بکمینها و حلقها برده و بر قطع طریق اقدام نموده
اند استماع این خبر آتش خشم بالجمله هفت کشور که زبانه جنگ کشیده بود هم در آن روز با جماعت اردوی
فیروزی نشان روانه شد و بعد از سه روز بمواضع آن بدکردار آن رسیده فرمود که سواران اردو
فرود آمده بیاده بکمینها و حلقها در آنجا و باب شمشیر آغاز کرده از آن بیش و خود نابکاران بیاده آمدند
و دولت و آن پرخاشجوی بموجب فرمود حمله نمود در تنگ و بی اندک و خلق نامعدود از آن حصار را

تیغ قهر بگذرانیدند و عیال و کودکان ایشان را گرفته آتش بهب در خانمان ایشان زدند و بعضی از
طایفه هزار هفت جان بتک پای بیرون بردند و حضرت صاحبقران دین دار بر آن گروه که در آن کوه
چندان توقف نماید که بعضی از ایشان در زدان اوغلی را بدست آورده بر دار سیاست آویزد تا
عرصه اندیشه از اضرار ایشان بالطف یمین دار بیدار کردند و مقابلات اهالی خوای الغبیله ادبار بنیاد
صادق و اسلامی نام روی نیاز بدرگاه کبریا پناه آورده بیشانه عجز و افتقار بر بساط مسکنت نهاد
و زبان بعجز و استغفار گشاده توبه و انابت را وسیله مغفرت و نجات ساخت و چون قرع صدق
نیت و پاکی عقیدت او در بیشگاه ضمیر انور او اثر داشت بر جرایم و جرایم او رقم عفو و غفران کشیده بانواع عنایت
و عاطفت او را بر تیر فتح و ظفر رسانیده بعد از آن قلعه لغر را بسلیمان شاه مستند و خود بخشم کلاه بیاران
که گرد او بودند و بجنبیده باشکوه اند فرمان حضرت صاحبقران سوار شدند بار دیگر السبع رضا استقامت نموده اند و چون
بجانب کرد ایلاغ فرستاده اند و پیش از آنکه جنبر زرین نظام سایه دولت بر آن دیار اندازد بدو روز بشتر هر شاه
بر آن قوم قوی هیکل روز مند ناخته بود و جمیع را بآتش قهر متهور ساخته خانمان ایشان را بباد غارت داده
داده زنان و دختران آن جماعت را اسیر کرده در نزد که در بابت حضرت ایلات بدان کار سیاه
سلیمان شاه مظفر و منصور بر مرکب همایون جهت و نیکنامی او در موقع قبول افتاده بانواع تربیت و نوازش
مخصوص گشت و در آن هنگام هوا سرد و خانه او روی کوهان پری از زرین قلعه بر سلیمان شاه مفوض شده
قلعه لغر نزول فرمود و حضرت شهریار بر ممالک ستان از آنجا امیر سلیمان را با طایفه از سپاه لغر با همین
پیش امیرزاده پیر محمد روان کرد و کوزان را قلعه لغر را بسلیمان فرمای از زرین داشته با اندکی از سپاه همیان
پیش او گذاشت و از آن موضع کوچ شده قطع مراحل و منازل کرده و در آنجا که سلطان طلایل الدین
موزر زم شت بعد از آن و قرار فرمان از چنگیز خان گرفته بود و بعد از رباب زده که شد چنانچه در مجلد چهارم
گذارش یافته فرود آمدند و حکم جهانمطاع و امر مطاع صدور یافت که بر سرای مستند بلند و فرمان
بر دوران نزدیک ایرباب فرمود حمله نمود در مدت دو روز از سه پایه و کشتند و زنان و صغیر و کبیر را سیاه

و سفارش بجمال سید محمد مدنی را که از کمه و مدینه بکرمه مرسلات آمده بود بدو معروض رسانیده که طلام
و اشراف آن اطراف آشفتگی قدوم مبارک ندیده بنا بر حضرت آب سایه و مول بر سر آمده بار اندازه
و ممالک را در ظل حمایت و رعایت خویش آورد حضرت صاحبقران او را نوازش فرموده باز
گردانید در سال اسکندر شاه حاکم کشمیر را نیز که بجهت عرض مبارکت و نیاز آمده بود خلعتهای رنگین داده در حضرت
اصناف اعزاز داشت و با اسکندر شاه پیغام داد که باید لشکر از آن طرف بر یک معبر بر بندند و در روز دوشنبه
دوازدهم محرم سال مذکور صاحبقران گردون مقام از آب سند گذشته و لشکریان بهرام انتقام خاصه آب
بر گرفته بنار پول جود نزول کردند و آن پایانیست طولانی که در میان آن سنگ بچول بلند استوار داده
و از آنجمله که سلطان جلال الدین خوارزمشاه در بیست هزار از جنگ چنگیزخان باین پول در آمده بود و جلال
یافته بود و در این اثنا امرا و بزرگان کوه جود بلاد بعهود و فرمانهای مطاع سعود و توقیعات مبارکه گیتی پناه
در ظل رحمت متعارض گردیده پیشکشها کشیدند و پیش از این بجنبه گاه امیر رستم طغا چون فرمان حسب الحضرت عدیم بانوی
از جوبک معتبر بر ایشان رفته بود و اندازه آن بیان کرد حرم خان عزیمت منعطف ساخته و همه کسان او را
چند روز نگاه داشته و تلطیف خدمت و مناسبات مقدم رسانیده بود بلاحوم در آن حدود عنایت پادشاهانه
شامل حال او شده مسرور و ارجمند خاطر بسایل خود باز گشتند

ذکر شهاب الدین مبارکشاه

ملتمس بخاطر اعلا رسید شهاب الدین مذکور حاکم جزیره بود که بر کنار آب جلال است و حضرت هشتم و بیاری
مال از ایشان و دولت استیلا داشت و در آن اوان که امیر زاده جهانگیر بکدو و سرخان رسید
خدمتش کمر عبودیت بر میان بسته بدرگاه شاهزاده آمده و در سلک ارباب اصناف ملازمان حضرت اعلا انتظام
یافت و بالجمله و حسان بیکران مخصوص گشته چند گاه بشرایط ملازمت قیام نمود و چون حضرت اعراف بافته
بسفر ملکوت خویش رحلت کرد شیطان جلالت و غرور استحکام مقام و نایره ایزد در نظر او جلوه داد و تا سر فرمانت
دوری کشید از طاعت و استقیام عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب جلال منزل سرای پادشاه بزرگ
گشت و از عصیان شهاب الدین آگاه شد امیر بیرق بجانب او در طلاطم آمده فرمان داد که امیر شیخ

الدین

الدین با توان خویش روی توجه بدان جزیره نهند و تشبیر صاعقه کردار آتش در خرمن حیات مخالفان
زند و امیر مشار الیه بر حسب فرمان روان شده مانند دریای جوشان موج معتقد گشت و چون بکنار جزیره رسید
دید که شهاب الدین جنده عظیم فراهم آورده است و بازه بلند بر کشیده قبای محاربه است و در حوالی
آن حصن حصین بجزیره بود بهنا و لشکر شهریار هفت کشور مانند برق از آب گذشته آتش حرب افروختند
و جنگ دست داد که زبان از تعریف و توصیف آن قاصر آید و چون زمانی بر سر آن در دل مخالفان تیره
و تار شد بجانب حضرت منزل خود فرود آمده آرام گرفتند شهاب الدین با ده هزار از خرگزین شیخون آورده جنگی
عظیم در پیوست و امیر شیخ نورالدین با سپاه جلادت آئین پای ثبات و وقار بفشرده حملات متعاقب
و متواتر کردند و در حرب و هراس بر خاطر هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آتشبار بعضی از ایشان خود را در آب
انداختند و از جمله گریختگان بسیار کشته حیات بسیار حادث گشت رسانیدند و در آن حین حضرت صاحبقران
سعادت قرین با لشکر بار رسید و از راه باز گشته بر فوز با مردم و مشتاقان خود نگشتند در آمد و در آب
جلادران روان شدند و متوجه او گردیدند و امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین با خدمت
صاحبقران نصرت مختار کنار آب رفته جنگ عظیم نمودند و بسیاری از آن طایفه را تیغ قهر بگذرانیدند و چون امیر خان
از خوف گریختگان باز گشت حضرت صاحبقران در یاوران طایفه را که در آن شیخون بر رسم جرات
و جلادت قیام نموده بودند و بای وقار در موقف خویش استوار داشته و خدمات شده بودند کیفیت
در ارسال مظهر گردانید و چون کشتیهای شهاب الدین بکنار و عنان رسید امیر زاده بر جمله و اسیر شیخ
با جوبک معتبر را بر ایشان گماشتند و آن مدابیر را در میان آب دستگیر کرده بطرف ماهیان ساختند
و شهاب الدین خود را در دریا انداخته بهزار مشقت از آن ورطه خود را جان بکنار کشید و امیر شیخ
ملک بر حسب فرمان بکنار آب در آمده با دران لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر را بر پیش افراز و فرستادند
و غنیمت بسیار در بردن از حساب و شمار گذشته گرفتار از خیمه و خرگاه و جنایت و جنایت عاکلات بادرای
بلا سعی دست نمودند و چون حضرت صاحبقران از آن دریا در حرکت آمده پنج شش روز کنار آب روان شد

بلب آب فاده در برابر قصبه بلی فرود آمده که آب جیحون آب فاده در آن محل بیکدیگر می‌پیوندد
و آنحضرت فرمود که جسری بران در بایند و در مدت سه روز پلی معتبر ساخته و پرداخته اند

ذکر رسیدن جنود فرخنده پیکر بقصبه بلی و نهضت رایات ظفر پیکر بجانب هرات

شهریار گردون روی زمین با لشکر ظفر قرین از نیل گذشته بکنار آب بلی در برابر شهر قصبه بارگاه سعادت
انتخاب خود را برافراشت حکام و رؤسا و ائمه با سادات علما و اشراف بیرون آمده بشرف
دستبوس استسعاد یافتند و همه روزه حضرت شاهنشاه قاهر از آب عبور در گذشته صفوف سپاه و ثغاء صحرای
بلی مضرب خیام عدم سپهر احتشام گشت و از بسیاری آن رایت قسم موجب فرموده مبلغ دو لک مال
امان باسم آنها مشهور شد رفتند و حکم شد که سادات عظام و علماء انام از آن مطالبه معاف و مسلم باشند
و محصلان مطالبه خویش متوقف شده جسری از زورق قسم بجا ماند و در این اثنا مجموع جوبک که از اوراق آشیانی قطعات
اطلاق فرمان بودند رسیدند و بعد احتیاج تمام داشتند و بسبب واجب الاحتیاج صدور یافت که هر
علفی باشد بر دارند و لشکریان در غلت میل بهانه طلب علوفه شهر گشتند و سبب بلا بالا گرفته
آتش فرمان زدند و آنچه یافتند بیاد غارت و تاراج دادند و بعزاز منازل سادات و علما رفته
زیر و زبر کردند و بجا معبران و محرس خانه مقصان ایکال بسیج جالوت آن برگزیده ذوالجلال رسید و طغرا از آنجا
بلی کبا امیرزاده میرمحمد در سنه ۸۷۳ سنه ثمانین آمده بود اکنون سلطان لوزی بیان طغیان برآورده مشیره مخالفت
مخالفت مجوزند نامه بجانب خان خانی از مستوع این سخن اشتهاب یافته حکم فرمود که امیر شاه ملک شیخ
با توپخانات خود بسرعت روند و ایشان را کوشمال بسزا دهند و امیر و لشکریان روان شده و بکنار
در آمده بودند اکنون سلطان لوزی بیان طغیان برآورده مشیره مخالفت در آمده قرب دو هزار
ازبک و زابدوزخ فرستادند و با غنایم نامحصور باز گشته باردوی همایون پیوستند و در روز شنبه هفتم صفر
سال مذکور رایت آنحضرت آهنگ حرکت آمده روز دیگر نواحی حال که بر کنار آب بنا است خیمه و خرگاه
گرده است واقع است لشکرگاه گشت و در آن موضع لمساع طلایل رسانیدند که آنحضرت گوکری بادر میرزا

در موضع جال رود دفاره معظم را بنا ساخته بر آب گرده است آنحضرت و جغتای با لشکر بیابان تند
کلاه خضر جوشان و خروشان رو بجوی بابان نهاد بر کنار آب فرود آمد و امیر شیخ نورالدین و امیر قره داود ارتیش
و جوانغار با امیر شاه ملک و امیر شیخ محمد بکو نورزب در نیت گرفت و سلطان لوزی با پیادگان در پیش
قول ما در جنگ و جدال گشتند و آنحضرت گوکری از رایات جنود و زره با هزار نفر از جنگ جویان هندوستان
در برابر سپاه آنحضرت نشان بلند کردن آمده صف آرای گشت و سلطان لوزی و پیادگان خراسان در آن
آب جال آتش جدال و قتال برافروختند و جهت سوز آن مدبران رازیر و زبر ساختند و مخالفان فرار
نموده امیر شیخ نورالدین و امیر قره داود از عقب آن روز گریختگان شتافتند و ترجم شمشیر آبدار آنحضرت
خاک را از بدوزخ فرستادند و آن حضرت تا نیمه شب در آنجا بود و آنچه از آن معلوم نشد که جان از آن در
بردن برد و با دیگر گریختگان راه تهیم پیش گرفت و لشکریان اموال فراوان و غنایم بیپایان گرفته آتش
آن زدند و اسیر کردند و تا بر تخت و شقت بسیار از کلاه و دی که نشد موضع شاه فوز مرکز حالت
الاحترام مخیم الاعلام گشت و آنحضرت بیت محترم در آنجا خلوت پیچید و سر بافتند آنچه را کشتند بر داشتند در حسب فرمان
جهانمطاع آتش در خرمن غله زدند تا گران از آن متنفع نشوند و از روی جهانمطاع بوی از تخت ماوراء کوچ کرده
در کنار آب پیاده و در برابر قریه بجان فرود آمده و در این حین سلطان شاهزاده موضع هرات
نام از هرات رسیده اخبارش شاهزاده رسانید و تحف و هدایا که همراه داشت گذرانید

ذکر لشکر

موران دو وصل امیرزاده میرمحمد بمرکب حضرت جهانبانی

آنجا است که از آن باخبر شد
میرمحمد موران را محاصره کرده بود و لشکریان بتن هر روز نوبت جنگ بین میبردند و چون مدت شش ماه بر آن
بگذشت عسکر آنها در شهر مبتلا شده که از تنگ و گرسنگی نماند و آنها بالضروره موران را گذاشته
شاهزاده بر آن بار سوار گشت و عرضه داشت مشتمل بر این فتح نامه در بیان بر تخت حضرت ماوراء فرستاد
در این اثنا باران بسیار چند روز متصل که از اهل هندوستان برشکال گویند بارید و اسبان امیرزاده
مشار الیه و لشکریان تلف شدند و جمیع سپاه و خاصه زاده از بیرون شهر در آمدند و حکام و سرداران دیار هند که با

در دایره اطاعت و انقیاد نهاده بودند خیال فاسد بدماغ راه داده گرد فتنه و آشوب گردند و در هیچ
موضع دار و بیخ نزاع قبیل آوردند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند و شاهزادگان
متفکر و متحیر شب بروز میبرد و در روز شب میآورد گناه ماهیچه طوق ظفر بیکر یاد منع هفت کشور
آنبار طالع گشت و از لسان تیغ آشبار حضرت صاحبقرانی سوری در باطن مخالفان افتاده بود و در
حیرت بدماغ راهیان تیره رای راه یافته در زوایای خشت سر بلکه جان حیرت فرو بردند بیت
رزد کوشان بکر تنها مردند سر بآب سیه فرو بردند و میرزاده پیر محمد از مضیق لشکر و اندیشه بیرون آمده
با توابع و لواحق متوجه اردوی همایون گشت در چهاردهم صفر بآب بیاهیکر ظفر پناه پیوستند و شاهزاده
لشکر و مستوفی مستاد یافته حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفت و زبان عطوفت بر شرح و بسیار فرمود
و حسید بوزلدای و برادرش بایزید و محمد در این حالت که در حین یورش خوارزم از امیر جهان گیر گریخته بهمدستان
رفته بودند و در آن زمان که امیر زاده پیر محمد مرتبه را مسخر فرموده از جانب همدان که بیت الامارت
نمودند و شاهزادگان را نوید داده بجایه سر بلند و عزیز گردانید و داستان نمود که صحیفه جرایم ایشان
باب عفو شسته گردد و جناب پادشاهانه چون کاهنامه را بخشید ملوک هر کدام را بچند چوب یاسا رانیده
داد و در روز شنبه یازدهم صفر رایت ظفر پیکر از آب بیاه گذشته متعاقب قلعه جیحون منزل
جیحون حضرت نشان گشت و چهار روز از آنجا توقف واقع شد و در آن منزل امیرزاده پیر محمد طوی
ترتیب داده بکنجهای نامی از زنان جهان مرصع و اکرامهای زرین و اسبان خوب و زینهای زر و نقره و الوان
آشنه و آمیخته داده و ظروف مجموع از طلای احمر کلب مجوف رسانید و نوشیدند کان دیوان طوی و در روز
بکتابت اشتغال بودند در هیچ کرد که انها را بگذرانید حضرت صاحبقران که حال بکر و کان بر مانده و آن
او نوازه بود تمامت انها بر خویشتن و شاهزادگان و امرا و وزرا و ملازمان عتبه علیه تقسیم نمود
و سه هزار اسب بلنگ بان امیرزاده پیر محمد که اسبان در برف منقلاب تلف شده بود و در آن یورش
بعضی پیاده و برهنه گاه گشته باردوی آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از منزل جیحون نهضت
نمود

نمود و قطع منازل کرده مرحله جهان را سرگزار ابات و اقبال ساخت و از باب دیبالپور که پیش از آن
داغ متابعت امیرزاده پیر محمد بر جبین نهاده در مقام باج گذاری و فرمان برداری آمده بودند و شاهزاده
مراحم گاهی در مدارج ملک و اقبال بسر فرستاده و در آن اوان که بر جنگال داغ شده اندک منفعتی
طبیعت جنبانی راه یافت چنانچه پیش گذارش مردم اقلیت از جنبش طبیعت با اطفال سلطان
منفعت عقد مستقر در بان سرداران بقبل رسانیدند چون آوازه لوح و اعلام ظفر انجام در ولایت هندوستان
و دیار بکوش صغیر و کبیر رسید مشهوران بلاد بک از بیم جان خاقان را وداع کرده بالغلیه بطیر شتافتند و چون
صاحبقران اقبال در مکان شرف و اقبال بموضع جهان نزول فرمود امیر شاه ملک و دولت لمنور از جانب
در آن اوان گذشته حکم کرد که ایشان را بدیبالپور در حرکت آید چنانچه در محل سامانه لموکب جهان ملحق
شوند و حضرت صاحبقران باده هزار سوار جرار از خیل جهان بر جناح استعجال روان شد و الوند شکیر کرده
عنان عزیمت بر صوب اجین عطوف گردانید و صباح بیست و چهارم ماه مقرر همایون شهر یار بجانب
سایه و هول بر اقتدار انداخت و پیش از آن شیخ معمور شیخ سعدک آن ملک بیشه را بسر رفته
سر و ف و این تحفه فرزند موصوف اکثر خلایق آن موضع را که تقدیم شیخین در هر ابواب عنوان
بر جلادی و طی ترغیب و تحریص نمود و بعضی از آن قوم مصحوب شیخ سعدک بطرف الطیر و برخی همراه شیخ
بجانب دیبالپور رفتند اما جماعت سادات و علما بنا بر آنکه غایت التفات حضرت صاحبقران
نسبت بخود مشاهده نمودند پای در پیرهن و فاد بدان توغل کشیده و در بلده سیدک و بسیجن آن دو شخص
ملتفت نشده در منازل خراب توقف نموده در آن بلده که حوض خشید رایت قشان از آن
دیار طالع شد ایشان بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و جمیع اعیان حضرت شاهزاده سر افراز گشته خوشدل
گشتند و حضرت صاحبقران مولانا ناصر الدین عمر و محمد پسر خواجه محمود شهاب بدارالخلافه اشهر تعیین فرمود
تا سادات و علما و ارباب کرکردن ماخر کوفه و ارزنه خواطر نمودند

ذکر تسخیر قلعه دهلی و فتح بطیر و استیصال آثار اخلاص و ترتیب امیر و امور

قلعه بطیر حصنی بود در غایت حصانت و حوصلی در نهایت رفعت در میان جبال و بیابان واقع شده
و هرگز لشکر بیگانه بآنجا نرسیده بود و همین سبب از خزاین دو دیا بیور و دیگر موضع دیار هند خزاین
بنا بآنجا برده جمعیت و کثرت عظیم در آن مرز و بوم دست داده بود چه که شهر کنجایش آن نداشت الاعلم
چهارپای فراوان و هر ابهای مشحون بر حوت و فرشته نفیس در آن حصار باز داشته طاقه بخط و حراست
آنها قیام مینمودند و حضرت صاحبقران صباح سه شنبه بیست پنجم ماه بجمادی الاول در آمد و زیارت
شیخ فریدالدین شکر گنج قدس سره شتافته از روح پرفتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا
نهضت نموده از رودی که گذشت و در خاطر گذشت که از آنجا تاختن دو کرده دنا بطیر پناه کرده است
فرود مدد هر سه کرده یک فرسخ شمرده است و آنحضرت در خاطر گذشت خاریش کند زرده ایشان دست در جنبان
کوار رشد و بطیر از روز و قات الشب از حرکت نیارده و جهان را ظلمت را جنگ روان فتح کرده روز
دیگر جاشنگاه رایت جهانگشای نظام بطیر رسید و از آواز کوکه و کرس و نوبه در زمین و زمان در تلاطم
و غلغله تکبیر مجاهدان از روح اخیر در گذشت و آنچه در بیرون شهر بود و جمعی نهب و تاراج گشت و در
الزاب که آورا رود دو دیا میگفتند و در لغت هندی جیا دریا گویند کجیاست چهار و کثرت هجرات
سعود رسیده پای در دایره اطاعت و انقیاد نهاده و سپاه نصرت شعار از رخت راست و چپ روی طلایه
بتسخیر شهر آورده و جنگ جمله شهر هند را گرفته بسیاری از هند و بازار بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان بدست
لشکریان افتاد و اسیران و قرخون و سرها را و جیرها بآن قلعه برده جنگ در انداختند و رود دو دیا
و بیرون کنار هند تنگر صدای قتال گشته بر قدر قلعه استیلا نموده بود و جهادران سپاه فیروزی از تخلیص ارزان امیر بنواز شاه
رخ شنگ امیر سلیمان و دیگر جهانگ مغز کشیده کوششهای بهادرانه نمودند و چون قرب آن شد
که قلعه مسخر گردد و هراس بر خصم زاده و دو دیا استیلا یافته مستدعی مراجعت بیرون فرستاده و از آنجا
امیر را امان دهند تا دیگر روز گرفته منکاری نیز در ورزه بکشد و اقدام اطاعت و
انقیاد بیرون آید حضرت صاحبقران باتفاق اعتقاد ملاحظه خاطر فرستاده که از نقاندان عزت

و دو دمان رسالت متعاود کرده ملتمس حکم بطیر را بانجاح مقرون گردانید و لشکر را از پای حصار
طلبیده از جانب منع فرموده متوجه بیرون شده در بورت همایون فرود آمد و چون روز دیگر راه دو دیا
بعهد خود وفا ننموده بر تبع جهانمطاع بشتافتند بورت که هر یک از امرا در آن حوزه لقب فرموده بر دو دیا
فتور رسانند و ایشان بر جمله فرمان علمنود دیگر آن شوشنند و هر چند از ایادی قلعه کشش و سنگ و تیر
بر سر تازیان دین میگشتند ایشان از حرارت تقدیر کرده بالک می قدر میگشتند ح هر چه آمد خوش آمد
خزانه شفا خواهی الله و دو دو دو

شدند و کمال الدین برادر زاده راد دولچی دلیر او از نسبت حضرت صاحبقران توهم بجا بجا
نموده با آنکه راد دولچی در اردوی حضرت خرین بود و در ارزالبته الوباب رایج و عناد بر روی خود گشاده
و آتش غضب صاحبقران زبانه زده فرمود که لشکر مغول بخفر لقب و تخریب سور قیام نمایند و بها در آن نامدار
بر جسر آن شهریار کامکار روی جلادت بتسخیر حصار آوردند و محصوران چون سیل بلا بر خود حجا دیدند
دانستند که مقاومت با قضا و قدر از حیز ممکنات بیرون است برادر دلیر او لقب بخفر و نیاز بیرون
آمده دانسته باستان دولت ایشان شتافتند و پیشانی خضوع بر خاک نهاده و زبان بعذر و استغفار گشاده
مفاتیح دروب بلدان جمله بسپاه بردند و در شیخ نورالدین و سیر الترمذی برای تحصیل مال امان یافتند
قلعه شد و در آن شهر ویران در تحویل وجه داوری آن مستحق اقارنها دند و از بغداد مستقیم انحراف جستند
بجدال و قتال انجامید و آتش فتنه بالا گرفت پرتو اضطراب بخیر بر بنگاه صبر افروز تافته و رایح و راحت الاحباب
آفتاب نیافت که بها در آن ظفر شعار روی همت بقلع و استیصال آنقوم مدکوران آورند و آن
بموجب فرمان صاحبقران حصار شده و گشاده بها بالا برآمدند و گیران قلعه را آتش زدند
و سر عیال و اطفال خود را بر منال اعتنام بریده باتفاق عزم رزم و پیکار کردند و آن جمعی بودند در اهانت
کثرت هر قوی هیکل و مستکین دل و تنومند و آهن کسل و سیاه دلست بناه و در شهر بخیر و آن کار
در او بجه جنگی صعب واقع شد و بسیاری از آن زبان مجاوز شده بمرتبه شهادت فایز شدند و در شیخ نورالدین
یکی از دلاوران ارباب صلاح را از پای در آورده گیران با شمشیرهای کشیده بگرد او در آمدند و از دست
باتی رسید که تا جبر نشود که از آن مرید لغدادی و حیرت شیخ باتفاق روی بآن بلا با کان نهادند و چند
کس از آن متهوران از برخاک هلاک انداخته و شیخ نورالدین را از آن ورطه خلاص دادند و آخر
بمقتضی آن حسنه تا لهم آن بدین با دولت بر پرچم رایت اسلام در زنده و هر از آن سیدبان بیم
اعتقاد بتیغ جهاد کشته شدند و آتش غضب در عمارت و اینیه شهر زده بجز و احترقند و در آن بلده
معتبر بغیر چند بودند که کسترشان نماند و در آنجا بدست آمد از زر و نقره و اسباب کرد بیکر با در شمار و متحصر نفیس آن

مرحوب بموجب فرمان سیان لشکریان قسمت رفت و از آن مرید و فیروز که از سرون کذشته
آن شیخ نورالدین را از آن جهت که بیرون آورده بود صنوف ترتیب و نوازش پادشاهانه اختصاص یافتند

ذکر توجه رایات حضرت صاحبقران اعظم شعار بیغفر از دیار هند و دفع و استیصال سیان و دیگر دارالملک حضرت صاحبقران جهانگیر بعد از تخریب لطیف عنان عزیمت کجات دیگر ایالت
هندوستان تافت و چهار روز کرده طی کرده موضعی را که مرسوم بلنمارات حرمن بود خیمه اقبال ساخت و در آن
روان شده و منازل پیموده شهر سرسطی از یمن مقدم لشکر ظفر قرین حضرت فرمانی بهر برین گشت و مردم
آن بلده که اکثر از دین بهره نداشتند و کرشت خرک بجز دند حضرت قوه اعلام ظفر انجام شنیده گروهی
فوجی از سپاه هم بر عقب ایشان فرستند و بسیاری از آن روز بر گشتگان را در راه با قهر تیغ جهاد بکذرانیدند
و در آنجا که داشتند در تحت ضبط آورده مسلم و غانم مسعود دست نمودند مگر سرفادل خراسش که ضرب شمشیر
چشید و رخت بفردوس اعلی کشید و حضرت پادشاه غازی بنگ اعتقاد یکروز در سرسطی توقف نموده
روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت آمد و بعد از منازل و مراحل بمقصد رسیده و سرادق جلال
بر زده کیوان بر افراشت و آن طایفه نیز از برسته و بیس ترتیب طریق صفدلت پیش گرفته شهر را کذاشته بودند
در روی از دیار بیابان فرار نهاده طایفه از شجیده که قلع و قمع دشمنان خیره ایشان بود در پی گریختگان
فرستند و بعضی از آن گمراهان را بقتل آوردند و جهات ایشان را غارت کرده باز گشتند و حضرت صاحبقران
ظفر نمود از فتح آباد با سپاه نصرت آثار روان شده سایه وصول بر حوالی قلعه امرو انداخته و چون در آن دیار
هیچ مرحب و حریف صاحب تدبیری نبود که بر سم استقبال بدرگاه عالم پناه شتابد تا آفتاب عنایت
و عاطفت آنحضرت بر صفحات روزگار اهالی آن ولایت تابع الدوام لشکر فیاست اثر دست تعرض دراز
کرده بعضی از مردم آنجا را کشتند و برخی را بند کرده گرفته داشتند و در قلعه امروهه رفته از زمینه عمارت
ایشان را نگذاشتند و در آنجا گرد جمعی بودند از طایفه که ایشان را جنان گویند استیلا یافته بودند
و برای استعلا افراخته و در زیر بازو بقلع طریق اشتغال مستبد دند و بای از دایره اسلام و مسلمانی بیرون

نهاده کاروانیان و تجار را بانواع ایذا و اضرار از قتل و غارت میرنجانیدند و چون لشکر تیغ سپاه ظفر اثر
حضرت صاحبقران عزم هندوستان اصاب بدیرفت آن تیره دلان بدیشان در میان پیشها و جنگلها
که شیوه برنا شکر بود خزیدند در این جا انقطاع لفظ ذیاب که بر زبان هندوی فرقه و مولانا نامرالدین
عمر با فوجی از آنها در آن غیرورمی اثر شتافت بر سر آنجماعت روند ایشان بموجب فرموده در آن جنگلها
در آمده دویست کس از آن فرقه از کشتند چه رجی را اسیر کرده مسلم و ذمم باز دوری همایون رجعت
نمودند و چون بکنار هست حضرت صاحبقران رسیدند بر تفرق جماعت بدکرده از آن در من طرق بلاد
و ترفه عباد مقصود بود در سیمانه را باز و غنایم و اموال که جمع آمده بود بعد سپاه سامانه روان داشت
و بعضی همایون از آن موضع با لشکری از تخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیه جان که در مجاور و پیشها
پنهان شده بودند ایلغار فرموده و در آن روز از آن قوم هم آخر عفریت منقطع دو هزار نفر در دام بلا افتاده
خوراک بوزنا شدند و اموال و جهاز بیپایان در تحت تصرف مجاهدان دین آمده زن و فرزند آن طبقه
در سلک دیگر اسیران انخراط یافت و آنچه شرف و جان که رهم ایشان با دهم بر آن گذرد و آن
و جزیان سلیمانست بکلی منقطع گشت و در آن خطه طایفه از سادات عظام که در قرب مقام داشتند به استیاری
علم توفیق قدم امید بیرون نهاده بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و بی طلف عنوان بر آن سر نایاب جامه پوشانیده
در آن خطه گماشت تا ایشان را از آسیب لشکر خیانت اثر محافظت نماید و حضرت صاحبقران در کنار آب
گهگر که قرب سیمانه بود باقی هست و در روز دوشنبه یازدهم ربیع الاول از آنجا روان شده در صحرای
تل کوه فرود آمدند و شاهزادگان و امرا و حواشی ممالک سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و حمزه طغای برلاس و امیر شیخ ارغون و امیر کیک بهادر
و بنبر بهادر و سایر امرا در آن و لشکریان دست چپ که از غزاز کابل بر هم پیوسته شده بودند بموجب
فرموده در حرکت آمده بودند و در آن راه دمار از روزگار ستمگران بر آورده و اموال و اثقال ایشان را
غارت و تاراج کرده بودند و در این مرحله بموکب همایون ملحق شدند و رایت حضرت شاه از تل کوه در حرکت آمده

و در وقت قطع کرده بموضع کتیل که از آن سامانه تا آنجا پنج فرسنگ و دو میل است محل نزول سپاه ظفر انجام گشت

ذکر توجه جهان لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران

و بیان بعضی از وقایع

و چون شاهزادگان و امرا و نوئینان که بطریق تشقوق روانه شده بودند در اطراف رایت
نصرت آیت فتح گشتند بموجب حکم قضا مضا چون امرا و الغار و جو الغار هر یک در محل خود نوبه بکار
خویش در حرکت آمدند و در دست راست امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه برلاس و
امیر شیخ نورالدین و امیر مقرب و قاری و بهمور خواجه و دیگر سرداران و در دست چپ سلطان محمود خان
و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطانحسین و امیر شاه ملک و شیخ ارغون کلدان و شیخ محمد اکبو تیمور و
بوکجاک بهادر و دیگر بهادران و در قول و قوشان کلدان و امیر الله داد و تیمور سلطان قوراچی و دیگر امرا
قوشان و قوشون بدین رای دلپسند بعزم چهار فرسخ و دو میل تاختن فرسخ علی اختلاف الروایتین
بازگشت کرده بموجب مرسوم و بیل شدند و در روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول بر سندی رسیدند
و در آن سامانه دکتیل در سندی از توابع سیاه ظفر پناه که آنجا پناه بدیه بوده بودند و رایت حضرت
اعراب از قلعه سندی روان شده بقلعه توقیع توقیع رسیده و اکثار مرحل جمعی از خزینه بود که سرایه
دل ایشان از نور توحید بهره نداشت و آنجماعت گمراه در صدد اثبات دو الهین که یکی را یزدان
گویند و دیگری را اهرمن و نیز ظلمت از آن تغیر نمایند و آنچه خیر و نیکی باشد بر حکم ایشان از یزدان خواهند
و هر شر و بدی باشد نسبت باهرمن نمایند القصه با حاضران آن قلعه نیز که ایشان را سالون خوانند
خود خاکدانشه گرفته بودند حشم جهانسوز حضرت صاحبقران در آن دیار آمده فرمود تا آن در اکثار زنند حشم
غنیمت مقدم بموجب فرموده از آن دیار دمار و اثر نگذاشتند و هیچ طرف نظر یکی از قلع بود
نهضت نبوده و در آن روز کوه و قطع کرده و سایه دهل بر شهر ایات اندخت و در آن دیار شهر متفقین بیا
نشده تا در اندرون آن آبادی پیدا نشد که زیاده از هفت و شصت هزار من گندم و جو و شیر و آن بر آنجا
و همچنین از دوری اسبار که منزل منزل میرفت و بموجب فرمان مقتضای وقت زمانه در هر مکان توقف نمود

و در روز سبت هفتم ماه خرمانتقاق یافت که امراء دست براست تا عمارت سلطان فیروز شاه
که در دو فرسخی دهلی بر بالای کوهی ساخته و از دامن آن کوه رود دایره میگذرد و به جهان نمای مرسوم شده تاخت
کنند اهیان سپاه و طغیان جهان پناه بمقتضای عزیمت عدیه از قلعه کالکهی کرین تا آن سرزمین
چهار بابان جهان نورد در آورد و جمیع اصنام و حجر و تمثیلات را کشته و اسیر کرده اموال ایشان را بباد غارت
دادند و در رمضان بحضرت و ظفر باردوی همایون معاودت نمودند و حضرت صاحبقران گردون قدر
روز دوشنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول از آب جمن گذشته بمزید چهار دوخته شد که اطراف رازها در آن حدود
بود و در چهار روز بعد از قطع مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرمود و بنیاد سیر جهانتاب و سیر شاه ملک در سیر آراده
حسب الحکم بجای آن رفته بودند و بنا بر تردد و گردش کوتوال قلعه که بمیرون بنوم موسوم بود بجای خود
مشغول شده و چون برای اندیشه از غبار مرکب همایون پادشاه جهانگشای عطارد کشت بخشی که بر دو سر شد اطراف
اندیشه بود بلقدیم صدق و ارادت پیوسته اند و دیگران از نهایت جهالت و شقاوت سر مخالفت در روی کشیده
بر رزم و پیکار اصرار نمودند مثال واجب الامتثال صدور یافت که لشکریان بجهت نقب مشغول شوند و از اطراف
و جوانب قلعه را مسخر گردانیدند و دیگران را از سنگ انداز عدیده گرد آورده بتسخیر جهاد بگذرانیدند و
خانان موحد و مشرک سرمه تاریخ گشت اندوال سادات که از آسیب مفسدان و محروس ماند و قلعه از گرد
و بران سر کشتند و در روز سیم الله حضرت صاحبقران از حصار نوره سوار شده بکنار آب جمن و در برابر جهانتاب
اندازه گذرا احتیاط فرمود و باردوی همایون معاودت فرمود و سیر جهانتاب و دیگر قلعه‌دار در راه
فرستاده که اطراف و جوانب دهلی را تاراج کرده طعمه بیارند و بعضی رسانند تا از هم مجموعه اجاقه تا لشکریان
مرتب و آماده باشد و در روز دیگر و ظفر الوز پادشاه گیتی گشا مالک بیتخت عمارت جهان نما شده با مقصد
موعد رزم از تاریخ بیست و دو بعد از انتقاشای اشرف جمع نزه منظر اسمان در آمد گشت و محمد ترکه قلعه
فرمود که محل جنگ کالکهی نزه باشد مفسدان بخیال آنکه سلطان توجه جنبیده بود بلدای که بفرمان آنکه
بجهت تنبیه گرفته اند و بعد از استفسار قضایا ظاهر شد که سیر سلطان بود در سوی نفت اند و در این
اثنا

اثنا ملوخان با چهار هزار سوار جوشن پوش تیز گذار و پنجهزار پیاده جرار دست از پنجه قلب از میان در میان
در ظاهر شهر بیرون خواسید و نزدیک رسید و حضرت صاحبقران از آب جمن گذشته بلشکرگاه پیوست
و قراولان سپاه ظفر دست تجاوز رسیده و رسید خواجه و خیر بها در بسیصد نفر از سعادت و سفاهت
رفته دانه داد بعد رسید خواجه روان کرد و ایشان چون برق و باد از آب گذشته رسید خواجه پیوسته
بزخم پیکان جانستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان فکنده مخالفان چون صرف شب سیاه
پادشاه ممالک استان مشاهده کردند بر مقاومت اندیشه از سر کرده پشت دادند و در حین گریز بکمر قلب که انگلها
سیاه خواهم در کمر شرفنگ استوار میکرد مستقل شد ارباب اسلام از وقوع این نصرت بر ظفر دولت لشکر حضرت
صاحبقران استدلال کرده یکدیگر را بشارت دادند در روز چهارم سیم ربیع الثانی حضرت
صاحبقران از منزل جهان نما کوچ کرده در جانب شرقی قلعه نوره فرود آمدند در آن حین شاهزادگان
و امرا و ایلچیان که بتاخت رفته بودند در پایه سریر اعلی حاضر آمدند و شرف پابوس دریافتند
باستدعای دولت و عمر در رای حضرت گشادند شهریار بسکار در مجلس خاص که مشحون بادام و خوبان
و حوزه بود بتقریر و تحریر و عبارت شاه نوره و بیاسای سلطین سابق در میان آورده و شرایط
و صید اندازی و لوازم حرب و تیغ گذاری را گذارش نمود و طریق در آمدن بسوی که در بیرون آمدن از قلعه
و سایر مراسم جنگ و جدال را بلباس دلکش جلوه داد و در چهار روز دیگر مجلس شاهزادگان و
ارکان دولت بعزم رسانیدند که از کنار رهند تا بان سرحد زیاده از صد هزار قرچی و جمعیت اوزبان
اسیر شده و در اردوی همایون مجتمعند و بکین که در روز مصاف با اهل دهلی سیه روز بایشان
بودند و مرید آنچنین آنکه در آن روز که عرفان با لشکر بان و فیلان بجان نمانده بود بهند و آن حضرت
در لشکرگاه نشسته اظهار بشاشت میکردند سخن و تخواران چون مقبول خاطر پادشاه جهانگشا که بحقیقت
جام جهان نما عبارت از آن است افتاده فرمانده که تا است امیر انرا که در دست قلعه‌دار رکاب
نصرت انتساب بند لقبه رسیده و اگر کسی در اقتضای این امر اهمال ورزد او را تیر بکشند و اموال

و جهاز او تعلق باشتی گیرد که این خبر رسانیده باشد تیغ سیاست بکردن روزنه در آمده مرد است
اهل صد هزار هند در معقول حسنه و مولانا نصر الدین عمر که در سلک ارباب علوم انتظام داشت اشت
العمر کو سفندی فرج نکرده بود در آن روز با نزد هند در اطلاع خبر ساخت و این در حسب الاتباع آن ذات
کدار ذاتی نکرده در بورت اوقات موزه بمی قطعت عیال و اطفال اسیران جسر بیاد داده تقویم و چهار پایان از
تاراج حاصل آمده قیام نمایند انگشت در هار زد روی عزیمت شهر نهاده بر کنار آب جون فرود
آمد ارباب بیخ و اصحاب رنج و تقویم از ازدحام تنگی و ضعف و قوت لاغر و نحیف سیر دند و از اقدام
معدود و کوش عدیم سیکفتند و در باب تاخیر و تعجیل جنگ سخن میراندند و حضرت صاحبقران آن کلمات
اعتبار نکرده بمقتضای اهل تنزیه و تقدیس عمل نموده ملتفت بانکاتیت نشد در روز دیگر بعد از نماز بامداد
و فرض دعا و ادا بر بیت و نشیع کتاب سنهر کلام مجید بکشاد و آیه برآمد که الفتح و فیروزی بشارت داد و باز
بیت طوفان که بشت و پناه شاه کشور هند بود بعد از تعقیب اقبال نموده این آیه از سوره کهف که حضرت الله سبحانه
عند آتونی زبر الحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا قال آتونی افرغ علیه قطرا فما اسطاعوا ان یظهروه و ما استطاعوا له نقبا
استشهاد نمودند صاحب نابلد اعتقاد بر بشارت قرآن مجید کرده از کنار آب جون نهضت نموده و از آب
عبور نموده دیگر طرف آن نزول بهاد حضرت مالک گشت لشکریان رایت عزم و حشمت لا سکر در داشته
خندق کنده و از شاخ درخت عنبر و طلای ترتیب دادند و پیش خندق کوه بنیان را پای دکردن هم
بسته و در پیش خیمه‌ها در نشسته

ذکر محاربه پادشاه اسکندر سریر جهانبان با سلطان محمود

هندوستان محمود بن سلطان فیروز شاه حضرت صاحبقرانی صاحب صباح روز سه شنبه هفتم ربیع الآخر بر آب
التفات بر حال لشکریان انداخته در مجلس رای اصابت شعار بر اتفاق رای وجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر
و امیر باد کار بر الدس و امیر سلیمان شاه و قدری و سنجیر و حاجی اقبال شاه و دیگر امیران از آن طرف و
حرانبار از دو فرزند امیرزاده سلطان محمد شاه خلف سلطان و امیر جهان شاه و شیخ ارسلان
و دیگر سرداران ترتیب و ترتیب نموده و اهل عزم و استقامت امیرزاده و امیر شیخ نور الدین

و امیر شاه ملک و اله داد و سایر نوئینان انتظام یافت و هیچ رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی لوای
علیا و قلب مستقر سلطان البروج تافت و بدین ترتیب دلش شاد و دستها مستور از رزم گاه شدند و از جانب
قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود ملوخان گشت و میره و در جنب ضبط طغای خان و میره و دیگر اعیان
هند آمد و در میمنه ملک معین الدین و ملک هانی و سایر اعیان آن نواحی رایت جلادت بر افراشتند
القصه حاکم مملکت دیلی با ده هزار سوار نامدار و چهار هزار پیاده جرار و هشت هزار پیاده جرار و هشت
فیل حرب و پیکار را آماده بودند و قاهر بر ترک قرار داده مع اسباب و آلات حرب و ادوات طعن
و ضرب روی بمیدان کارزار نهادند و ماده اجتهاد و جلد استقلال بیلان کوه پیکر حضرت منتظر
بود که عدد آنها بصد و بیست میرسید هم را بسیع و کسیهم آراسته بودند و بر پشت آن فیلان پایها
تختها و صندوقها محکم ساخته و در هر صندوق چند ناوک و تفنگ چرخ انداز قرار گرفته و تخت افکنان در
اندازان در پهلوی صف بیدان پای در مرکز جلادت استوار کرده ایستاده و هر چند پیش از این معرکه‌ها
دیده بودند و صفها شکسته و دشمن دشمنان بیل افکن را زخم پیکان و تیر کستان خسته اما پیکر پیلان مذبذب بود
و از آن خواه دانسته شنیده که پیلبانان بشاهد است که هیچ سلاح بر آن کارگر نشکند و قوتشان بمرتبه که در جنگ
قوی را که صفدران صلحانات و در خانه استماع بر آنها صاعق آید بیاد خواهم از زبان بر دارند و در پیش آن
اسپان را با شارت پهلوی از پای در آورند از استماع این اخبار و مبالغه طلبین در انتخاب و دفع
در خاطر لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت تعیین مراضع اخراف و جبال حضرت صاحبقران کامکار
سنان از دو فرسخ شفقت و مرحمت گشت با هم خاطر و دانش داشت از آن رباب علام که در آن نواحی
ملازم بودند مثل خواجه افضل کشی و میر عبد الجبار و میر قاضی نعمان الدین خورد زی و خیم هم
که شاگرد خواجه بود ایشان از هشت الفات و جنت اخیر که شنیده بودند مثل خواجه فضل الله و خواجه
برزو خواجه اوند که در آن مکان که آرامش و حورات باشند مجیبی حضرت صاحبقران اند قدوه و پیشوای
ارادتمندان شاهد قرار دادند از برای اهلیشان فلک ایشان بر زبان مبارک گذرانید که در پیش صف بنام

وحشت می‌کنند و در پیش الکاء و حشمان را پهلوی هم داشته گردنها و پاهای ایشان را بچوب و کاه و سنگ و خشت استوار بسته
چنانچه که نشست و خاری حشمت بزرگ از آن مسافه بودند که چون پیلان حمله کنند پیادگان آن خاری را
در راه ایشان افکنند و جناب فضایل مآب مولانا شهاب الدین صاحب که از نعمتی از قضایای صاحبقران کامکار
رزم در سلک نظم کشیده و اکثر ابیات او نظیر دارد در این محل این سه بیت از نسخ ابیات ملا بنا بر
که او در جنگ هندوستان کشته شد آورده و هم هذا **نظم** پس دلیر کاو عنان را تیز بر چیز بستند بر گرد
که در پیش منتقل فصیل الجبل ۞ و زان هر که بیش منتقل الجبل ۞ چرا باید از بیک دان حدند ۞ که او چار پایست و چون کاو خر ۞
و بنا بر آنکه عنایت ازل در هر حال شامل روزگار حضرت صاحبقرانی بود کوکب دولت و فتح بخت حضرت
در آسمان اقبال مستجاب بانتقال این بر رسید و در این خلاف فریقین شهریار کامکار که در میان لشکرگاه بر باد قاب
سوار ایستاده بود از سب فرود آمده روی صدق و نیاز بدرگاه ملک کارساز آورده در گریست نماز گذارد
بزبان تضرع و زاری در انتهال استیصال مخالفان مسئلت نمود و چون دعای آنحضرت از سر صدق نیت
و صفای طویت بود بتاخیر و تعریف اقتراحات ظاهر گشت و از زخم اسب افتادن آنکه در آن زمان حضرت
صاحبقران کامران دو گانه از برای طاعت حقیقی بگذارد در خاطر امرا که در پهلوی بودند شک آمد شیخ نور
الدین در برشت هلاک و اسد داد و شاه را گرد آنحضرت طایفه از لشکر قزل بدو بر آمدند و ماندگان آن
قشون دولت و استیلا و علامت نصرت و استولا باشد چون حضرت صاحبقران دولت از زخم دشمن گذارد
از ادای نماز فارغ شد سلطان نوجی و اطراف بجنگ و سرسی کمال رو بیاورد بر آنکه رو آن گروهی دیگر
از آنها در آن جنگ بهلاک رسانید و آنها از ترس اینجانب و صدمه این کرامت دست و دل فرو گذاشتند
بر قلب خویش داد و با حشم عازم شدند و شمشیر شجاعت آنحضرت نهالت آفرینه بدبخت و خاک
بر شیوه‌ان ناخشند و آثار مردی و مردانگی خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشته تبیین انتقال و تصدیق
این حال دیگر قرار دادن نصرت مآل بر آنکه امرا و سید خواجه و حضرت خاری و میران تیمور و حمد در پیش
بر آنکه و سایر دلاوران چینی مخالفان را دیدند که از اطراف بر آنکه محصور شده‌اند در کمینگاه قرار گرفتند

وحشی

و چون فرار دادن حشم از ایشان در گذشت شمشیر ما کشیده و بازو ها گشاده از عقب ایشان جستند
و بیک حمله زیاده از پانصد کس بر خاک هلاک انداختند و از قبیل بر آنکه باتفاق پیش رانده عبور از
بر محمد باشکر خوارزمی بر آنکه بر ایشان حمله آوردند و بعادت بخت سرمه شمشیر بر پهلو رسانید و پیادگان
بر آنکه باتفاق پیش رانده بیره سپاه مخالف را که با هم طغانجان استظهار داشت از جای
بر گرفتند تا از حرص بگذرانیدند و قدم از قدم ایشان بر نگرفتند و چون که هیبت عوقین و تمکین از
مخدمات سلطان فیروزی فیروزشاه و دست اکثر نیست که بزیر تاب جنگ پر داز از زنجیب باتفاق
نمی‌رسید و در رسم بر شکال چندان آب زلال در آن جمع میشود که دایما و چه رامدت طبال کاره
باشد و مرغ سلطان فیروزشاه بر کنار آن واقع است الفقه در تقیید حوالی امیر زاده سلطان حسین و امیر
و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران نصرت بازو دست داشت مخالفان که غیر دست و شکل ملک حسین
و ملک بازو که ماندگان آن مسیور در هم شکستند و بر جهانت دشمنان زد لقا بیش کرده تا از تیکه در دروز
و چه عنان از نگشتند و چون بهادران کشور هندوستان از قلب سپاه با پیلان از رسته حمله آوردند امیر
رستم و امیر شاه ملک و امیر شیخ نور الدین در مقابل آمده روز رزم در خیم ایشان سیاه و تیره گردانیدند
و دولت تیمور زمی و سکلی خواجه و سید امرا قومان و فرخشاه مبارکت دولت روز افزون خود را بر
پیلان از دو پیلبانان را از پشت بخیال بر خاک و نگون ساختند و رزم شمشیر خوانم از دو صفت
پیلان را مانند سر دشمنان بر خاک هلاک انداختند و سر در آن کشور بند لقدر قوت و توان پای
و فار فشرده دست جلادت بر آورده کوشش نمودند اما قسمت علامات ادبار و نکبت بر صفحات
روزگار خویش سعایه دیده روی بفرار نهادند و از بسیاری خسته و کشته آن رشته بسمت قلب
بدر رفت و بر سر زده خلیب سلطان با وجود حدت سن مانند شیر ژیان باز حمله کرده و فتح فرمی
هیکل آنکه بدست حضرت صاحبقران رسانید و سلطان خود طغان کرده شهر در آمدند و آنحضرت تا
در دروازه دهلی رانده برج دیواره آشکده خانه و انتظار احتیاط در آورد و از زنجی باز گشته کنار چون

خاص را بمنصب سرادق جلال اختصاص داد و شاهزادگان و امرا و نوئینان و حرم و مقربان
درباره بر رایت مظفر گشته سر بسم تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار شیعت و مراد آنکه مبادا
پیش نیاید و در آن مشیر آنکه بهمین همت فاهره در آنمرکه ظهور یافته بود بر سبیل تفصیل مرور
رای عالم آرای گشت و در آنحضرت از جلادت یکم الهی رفت فرمود و شکر بخشنده بهمت و دهنده
فطنت که او را از افراد بشر برگزیده بجای آورده و بفرزندان کامکار و اکثرت اعوان و انصار و خزاین
موفور و ممالک معمور مخصوص گردانیده یاد رسانید **ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان از شهر**
بطلب فرار و فرستادن صاحبقران کامکار طائفه از بهادران و امرا را از عقب ایشان
چون سلطان محمود و ملوخان از تعبیه سپاه فلک شکوه مایوس گشته و دل بقربان بخون دادند
کرنجه شهر را حصار خود ساخت و از مال نابسنده و فعال نکوهیده خویش در زمانی که مدت
بود سند خود پشیمان شد و بنا بر آنکه جز آوارگی چاره نداشت در همان شب که زمانه رنگ را بیان
تیره رای برآمد هر کدام از ایشان رو بدر دادند و نهادند و خاطر بر گریت عزیمت قرار دادند و از آنجا
بیرون رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طائفه از امرا و
بهادران را در عقب ایشان فرستاد و بجانب ماندریق و بادشاهه بعضی که بجنگی زد در یافتند
و بسر ملوخان را باسیری گرفته بخدمت فرزندان معاودت نمودند و هم در آن زمان فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که جمعی از امرا عظام بضبط در دروازه قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود و در روز
چهارشنبه هشتم ماه که خاقان شرق آفتاب بر این کهر فیروزه فام علم فیروزی برافراخت
و عید گاه که قریب دروازه میدان بود از زوار و زائران جهان نمای مجلس عیش ساخت و جمعی که در آن
مجلس سادات و قضاة و علما و اصحاب درس و تدریس و ارباب زهد و تقوی روی بتعبیه علما نهادند
و بشرف دستبوس فایز شدند و فضل الله تبریزی نایب ملوخان با ارباب دیوان بمرتبه بارگاه خاک آستان
شدند و روی نیاز بر خاک آستان فرخنده نشان نهاده سر شکار و صبایات بارج صورت رسانیدند

و اعیان

و اعیان ملت و منتسبان خاندان عزت و شاهزادگان با حشمت و امرا و ارکان دولت
و نشان جبه دست در دامان استیمان زدند و نفس ایشان با سعاف و انجاح مقرون گشته اهالی
و اهل کیان و مال امان یافتند و اکابر و اعیان مقتضی الزام بازگشته و انصار و عوق نظر بیکر بیابان
در دوازده بر آورده بلحظه فتح آیت و بشارت اسماع ساکنان چرخ اخضر رسانیدند و این فتح مبین در سنه
احد و ثمانمائه دست داد چنانکه هر یک از آن سه بیت از آن حضرت بیت
فتح شاه که جمع بشری تاریخ ✽ نزد ترک چو رشید بوحیدی از آن ✽ تو با در از نکته کار هندوان نگر ✽ نشد
که بر ایشان رسید سال رضا ✽ تراب باری حضرت جامع دولت شاه ✽ سال فارغ کامل فتح هند شد و
و آنچه از بیدادگران در شهر یافتند بدرگاه پادشاه زمن آوردند و جمیع جلادان روی بر زمین نهاده
مانند جمعی که امان طلبند یکبار فریاد و فغان بر آوردند و صد و بیست هزار کوه یکی عقوبت مقرر در
تصرف بندگان ثابت هفتکشور اند و بعضی از آنها را برای شاهزادگان و حکام اطراف ارسال نمود
از آن جمله دو هزار و پنجاه کوه بتبریز بردند و صد هزار و هزار و یکی بشیروان پیش امیر شیخ ابراهیم و یکی بادر
بادگان نزد امیر حضرت و در روز چهارم ماه مرحوم ناصر الدین عمر و سایر ارباب عمایم و اکابر و اشراف
بر سبیل بشارت علیه شهر در آمده سه شبانروز با ساقی و اقداح سلطان محمود خان و ملوخان و هر شهر کرده
زیب و آرایش داد و شیخان بلاد عشاق کیفیت فتح نامه را رقمی کرده سرکار با درفش
شهر و دیار رسانیدند و یکی از آن دیار بحکم حکم جهانبان شهر در آمده مال امان توجه کردند و محصلان
غلبه شدید گرفته و مطالبه آغاز نهادند و در این اثنا ظهر جهانبان صاحبقران جهانگشای تمامی آرایش مجلس
عیش و سرور شده فرمانداد که سه خیمه سیم تن شراب ارغوانی از شیشه‌های مینا فام در جامهای
زرنگار ریختند و مطربان لاله عذار این نداء در دادند **بیت** غنچه گاه که زراعت طلوع اندازد ✽
پیش از آنم که نزد کاسه سر خاک اندازد ✽ در کنج زحمت سرای حیات بخش از رشحات سحاب یکرنگ
و احسان شهریار کامکار رباعی اهل شاهزادگان و امرا و نوئینان با حضرت در ضارت گشت و اهالی

اقبال ایشان بر جو بیار انعام و افضال بالا کشیده و در پنجشنبه سه نزدهم ماه که حضرت صاحبقران
کامکار با پری پیکران حور شمایل منظر العیش و طرب اشتغال داشت و طایفه از لشکریان بر دروازه
ای دهلی جمع آمده متعرض رعایا میشدند شحنه از تخبر بسمع اشرف اعلی رسانیدند فرمانشد که امرا و ارکان دولت
ایشان را از این جسارت منع فرمایند اما چون اراده ازلی بخرابی دهلی و استیصال اهل آن تعلق شده بود اسباب
ادبار فراهم داد و چنان اتفاق افتاد که در این اثنا حضرت صاحبقران جهانگیر آن دیگر خزاین
و اغایان بعزم تماشای هزارستون که ملک جره بعمارت آن در جهان پناه موقوف شده و از مهر و ماه
و چندین که برات شده و فقه بر شهر داشتند روی بآنجا آوردند و طایفه دیگر از هر یک جهة که از قشون جمعی که
از شدت تحیر فیات از گریخته بودند و پناه بآنجا برده در شهر گریختند و چنین شنیده و از دحام جمهور
خلق در دور در آن شهر روی نمود و اهل شهر و قوع حوادث و جسارت ترکان مشاهده کردند در شهر دهلی و
از سری و جهان پناه و دهلی کهنه بسته دست جسارت دراز کردند و گروه گروه افتاده نهاده با تیر و کمان و شمشیر
و سنان در مقام حراب ترکان بر آمدند و خلق بسیار از گریختن در احوال و انتقال خود در
خوشتن را نیز با اهل و عیال خود بر شهر شدند و با وجود جنگ و جدال و حرب و قتال هندیان و کم فرصتی
امرا در دروازه ها بسته شد که لشکر از بیرون شهر در نیاید و حوادث که واقع نشود و یکی با پانزده هزار مردم کم از این
در شهر جمع شده بودند در شب چهارم روز قیامت بغارت و تاراج گشادند و آتش در مکان ها زده دود
از دود دمان بر آورده و در روز دیگر بعد استیصال سپاهی که در بیرون مانده بودند عنان اختیار از دست
داده بکنار شهر آمدند و آتش افتنه و طوفان ابالا گرفت و اکثر عمارت جهان پناه و سیری و سیاه و تاراج رفت
و در هیچ جا هم از شب و سبی تقصیری نرفت و از دیگر سو از لشکریان زیاده از حد نفرت و بیست
افتاده بود و بسیاری از ایشان بی آنکه کسی از مردم و زن و کودک اسیر گرفته بیرون آورند و از
جواهر و آلات تجمل با ثروت و اثاث و لطایف آنچه اقتضای اهل مشغول در حرمت تمیز و اثاث و اثاث و زر و
سیمین و نقد ناقد و طوری بسیار بود که چند سنگ بود که از هزار یک رقم زده کشت و بسیاری از آن
لشکر کشاد

لشکر کشاد بیشتر کرد در راه اسیر کرده بودند که قلعه ها از زر و نقره در دست دهای ایشان و با دو به دو نفر قیمت
خود هیچکس ملتفت نمیشد و در نوزدهم ماه از سرحد هلاک و سلطان تو مر با پانصد مرد مکمل و مسلح به
جهت جهاد متوجه دهلی کهنه شدند مقصد آنجا که جمعی از گبران اتفاق نموده در مسجد و جمع دهلی کهنه
حرز بندند و آن بقعه مشهور را حصار خود ساخته مشغول جنگ و جدال و رزم و قتال گشته دم از نبرد و جهاد
میزدند و چون آن حضرت بعرض رای عالم آرای رسید اشارت فرمود که اندر سر صاحب نیز بر موضع
انگشته قیام نمایند و ایشان بموجب فرمان بدر آنجا رفته بتیغ سر افشان جمیع آن بدبختان را بیجان کردند
و در آن روز لشکر اسلام فتوحات دهلی کهنه را فرا رسیده بقیة السیف اسیر و دستگیر کردند و فرمان
اغا دیانت که بعضی از ارباب حرف و ارباب صنعت را اشارت آن هزاران و خزاین و اغایان که سادات
در قبال بلاد است استاد دارند قسمت نمایند و بر بعضی را بجهة دیگر مخدوم زادگان و خلعات عالیات که در مستقر
مستقر عز و شرف خویش افاضت نموده بودند روانه کنند و چون در خاطر خطیر آن حضرت همین امر
یافته بود که در دار السلطنه سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده بسازد بر بنیاد و ترتیب الدوران صادر
شد که طبقه سنگ تراشان از جمله سرکار خاصه شریف ضبط نمایند و موضع ایشان شهر که بنگار
گفت چنانست که سری سوری مدور دارد و دهلی کهنه نیز محل سوری مثل آن اما سر دهلی از گرد
دار نور سری که بجانب مشرق مایل بشمال واقع است تا سر دهلی کهنه که از طرف جنوب است مایل بجنوب
از دو جانب بارو کشیده اند و جهان پناه عبارت از آنست دارد دهلی کهنه نیز گرد است و سیزده
در دروازه دارد آنش از جانب شمال مایل بمغرب و هفت از جنوب مایل بمشرق چنانکه از دهلی که عبارت
از این سه شهر است سه در دارد بیرون کشاده است

ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هندوستان و وقوع فتوحات و خوارقات که در آن ایام و اقع شد

حضرت صاحبقران ممالک ستان مدت پانزده روز در دهلی توقف نموده بعد از آن عزیمت نواحی
متوجه دیگر بلاد هندوستان شد و در وقت حرکت فرمان واجب الدوران شرف نفاذ یافت

که سادات و قضاة و علما و مشایخ را در مسجد جهان پناه حاضر کردند و یکی از شعرای بدار در نظم آن شان
تعیین رفت تا نگذارد که از جنس لشکر یا کرد و ملایل بر جوانب حوالی آن مسجد حضار نشنید و در جمعه
شنبه بیست دوم ربیع الآخر سنه احدی و ثمانمائه حضرت صاحبقران وقت چاشتگاه بیست و یکم از نظام جهان
پناه کوچ فرموده با لشکر فیروزی اثر روانه شد و سه کروه قطع کرده در فیروز آباد فرود آمد و مشایخ
بتماشای منزلات آن قلعه مشغول شده بعد از آن بمسجد فیروز آباد که بر کنار جوی آب ارسنگ تراشیده
و پرداخته بودند در آمد و از روی صدق و نیاز دو رکعت نماز گذارد و چون در زمان ناشید رکاب سوار شده
از دروازه بیرون آمد شمس الدین ترمذی و علاء الدین نائب شیخ کوکری که پیش از این قلعه حضرت
ظفر قرین بشهر کوه رفته بودند سه عرضه داشتند که بهادر و حاکم اشرف زمین و دیگر اشخاص که بجهت
دیگر فرمانبرداری و خدمتکاری بمیان بسته بودند در روز جمعه بشرف بوسه پای مشرف گردیده و چون عرضه فیروز آباد
محل نزول پادشاه بلند نهاد گشت ایلچیان دولت علی سفید که بهادر در صحبت ایشان فرستاده
بود بشرف عرض رسانیدند و بنابت پسند و مقبول افتاد و دولت علی از زمان سلطان تغلق شاه
باز مانده بود و در پیش ملک هند سالها بسکر حوزی و شیرین گفتاری قیام نموده و حضرت صاحبقران از آن
منزل کوچ کرده و مسافت پیموده چون نزدیک کنم که لشکر همایون گشت بهادر بهادر پیش قشلاق بکشتهای
گرمی بدرگاه عالم پناه آمده مواضع بوس یافتند و دارزم بندگی که در سر اکلندی بجای آورده و طاقت
شهریار سعادت انتما پایه قدر ایشان را از روی شرف بلند گردانید و از آنجا روانه شده بعد از طی منازل مرحله
آثار محل نزول لشکر صاحبقران کامکار گشت و از آن روز دوشنبه بیست و ششم ربیع الآخر رسم علما
بیوفا و امیر شاه ملک و امیر الله داد را بدرگاه مرسل فرستاده و ایشان روز بیست و نهم از آنجا
پیغام دادند که الیاس اوغلان و امیر مولانا احمد تهامه سری و صوفی کمر با طایفه ایرکین در حصار اردو
عناد و استکبار بر افراشته میکوشند که ترمشیرین خان بدین قلعه آمده و بطریق مقاومت با گشت صاحبقران جنبد
ملکان از روی نسبت عجز و قصوری که ترمشیرین خان کرده بودند و تفقه کشت جیبی شیر عنبور با دو هزار سوار

از سپاه مظفر

از سپاه مظفر اختیار فرموده روز دیگر که بیست و نهم ماه بود بوقت نماز پیشین در خاص قلعه میرت نزول
فرمود و در همان روز فرمان داد که امرا و نوکران و قوشون هر یک در جای بر خویش بجز تعب مشغول شوند
و تا اظلام ظلام در برابر برجی ده که بلقب برید مشهور بود و هندوان از شاهده ایشان سیمه و مضطرب گشته
دست ایشان از کار رفته از حیات در آن تیره روزان نامه در روز دیگر امیر الله داد با قوشون خود
تا در دروازه رفت و سرای نام از آن از کران او که نهنگ دریای هیبت بود کمند گیر
قلعه انداخته جبالی باره برآمد و دیگر دلاوران در آن روز در اسحق عصبیت در حرکت آمده بادی مرا
نمودند و در همان زمان رستم برلاس و الیاس اوغلان را با امیر مولانا احمد دست و گردن بند
کمند پناه آورده و صوفی کمر در شبکه لقب آمده با طایفه کبرا از بدو رفع فرستاده زنان و فرزندان
ایشان را اسیر کردند و قلعه جهان که ترمشیرین خان از تسخیر آن عاجز آمده بود و پیش از سپاه ظفر پناه بیک
لحظه مسخر ساختند و صد در هزار آن امرا عزیز از جمله شایع اعلی مرتبه و آداب رضیه آنحضرت بود
و در تواریخ مسطور است که چنین صاحب حضرت صاحبقران رسیده که سرزمین قلعه میرت مسکن ایشان را
ترمشیرین خان نزاعت که مسخر ساخته تا دیگری چه رسد آنحضرت بزبان تحسین بیان گذرانیدند که بارسی
و تقاضای فتح آن بر ما مسلم ارزان کردند و فرمان داد که مشتبان بلدت مشهور تهدید نامه بالای حصار
نویسند و در جماعت براه راست دلالت نمایند و دیگر از آن زمرهٔ ناصبه در قلم آورده در میان سطور درج
کرده بود که ما را جز شیرین خان چه نسبت است و در اثنای آن عرض یکمرتبه جیبی شیر عنبور آنحضرت گشت خاطر
اشرف از اعتبار بهم برآمده مشتبه را مخاطب و مصاحب ساخته فرمود که ترمشیرین خان بر مسلمانان و دیگر
و در جمیع امور رجحان آورد ما محق لاحکم بین عبیده پاک و حسن ادب بر اکثر مهره عالم حالت سعادت
ابدی ذاتی شد بالجمله جیبی جم قدر میرت مفصل یافت بشارت تا صدور یافت که امیر جهان
با فوجی از سپاه ظفر پناه بمنزل بالای آب نرند و گرد آن قرای را غارت و تاراج کنند و ضبط
آن با میر شیخ نور الدین جیبی رجوع فرمود که از کنار آب قرا را در حرکت آمده در آب جهانگیری

بیت عزا منتشر در بای گنگ شد و در اثنا در اسپهان موکب همایون مرخص و بعد از قطع
منازل بمرج فیروز لور رسیده مسکر را فرمود که کنار کنار آب رفتند تا گذر پیدا کنند و
هنگام چاشت گذر را بیافتند اما چنان نمود که همگنان با ستانی لوزانند گذشت و طایفه از سپاه برات
زده بشناعور بمودند و چنین حضرت صاحبقرانی در باول حرامت که سند با در فنا را در آب راند
راند و مرا زاز زد بعضی رسانیدند که امیر بر محمد و امیر سلیمان با لشکر بر اثار بعزب فیروز لور آب گذشته
اگر رای مهر بنمای قضای فرماید امروز در اینطرف آب توقف خاتم استخبار مقبول افتاده فرمان صادر شد
که تمامی لشکریان بعبور نمایند و از فرمان امیرزاده شاهرخ و سید خواجه و شیخ علی ایجا در وجاب
و دیگر بها دران اثر گذر آب بگذشتند و صاحبقران با ده کرده کنار آب نزول فرموده از آنجا بجانب
تعلق لور که در بالای آب دریای گنگ واقع است روانه شده و در اثنای طریق بسمع همایون
رسانیدند که در پایان آب گنگ گروهی انبوه از زنود هند و جمع گشته راه عناد بر افراشته اند حضرت
عنبر دلها در دفع سلطان توقی را با چنجر از گروه روانه اطراف گردانید و راه آب مرضی رسیدان
دستور منتوم بعلق لور لور و مقارن زوال اندک نفقی در پای مبارک آنحضرت پیدا شد اطبا
معالجه مشغول گشتند و در خلال این حال منهیان عرضه داشتند که طایفه کثیر از کمران در جهاز
گنج نشسته اند و در روی آب مانند با دوران میآیند و در زمان رحلت اچیر از اغارضه زانب
حضرت صاحبقرانی از غایت حرص بر غزا و جهاد نفس همایون با هزار کس از بهادران که داخل
حضرت است ملازم رکاب گیتی مسیر رند متوجه دریا شدند و چنین از وصول آن بحر ملاحت در جهان
در کنار دریا عبورت مرج آنجرین بلنگیان رو بلنبر و بها دران جلادت شعار بعضی از
کلکی شره بدفع اعدا و دین خود زد در دریا انداخته توقف نمودند و برخی با پایان آب را گرفته بر آن
خاک آن نیزها بان کردند و آن منهزمان خبر با در سر کشیده بنیز جواب دادند و جمعی کرایه آن خود
بر آب رانده بودند و چنین شنا کرده بکنار رسیدند در کنار کشتیها زده بای نشست با بدزدان جنگ

و خاقان از تیغ جهاد بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده و دران سفاین نشسته روی جلادت
بجانب کمران آورده اند و بعضی از دو کشتی که مشحون بود با سلح و مردم جنگجو بدست هندوان نماند و ایشان
آن هر دو را در میان دریا بیکدیگر بسته و با روی نهر بیرون انداختن بگشادند و از ضلع اعم این بحر سپاه
جمعی کثیر در غرقاب فنا افتادند و قابت سیاه ظفر نشان مجموع آنچه کشتیان در عرصه ماهیان ساختند
و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از جانب مسافران دریا باز پرداخت رایت نصرت مظفر بجانب
تعلق لور برافراخت و در شب از پیش امیر الله دوا و دبا بند قوچین و اتون بخشت که بقراولی رفته بودند در
اندوه خبر آورد که در اطراف یکی از رندک هند مبارک خان نام سپاه سنگین فراهم آورده و خیال جدال
در سر و تمنای حال در خاطر دارد و شهریار گردون اقتدار در آن شبگاه نیم لطف الهی را استشمام نموده
بیت عزا مرور شد و پیش از طلوع صبح با یکهزار نفر از دریا و گنگ بگذشت و یک گرد رفتن کرده نامه
با مداد بگذارد و در دران عزا بیشه بلند اندیشه متوجه جانب جنگ گشتند و چنین از زنگ با هر دو دران رسیده
دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده بشمار بر مقاتله و مقابله مهیا و آماده شده ایستاده است
در آن حال بر ضمیر انور با دشاه هفت کشور گذشت که اعدا و دین گرتیغ کین آخته اند بعد از سیاه راند و
لشکر اسلام در این موقف و مقام اندک دستی بر اغار و جوانغار که با طراف رفته اند بغایت دور
جا را زاجر آن نیست که پای تحمل در همچو که استوار داشته دست در حبل المتین توکل زنیم و سعی کوشش
خود را در میان نیم بعون لطف الهی و عنایت پادشاهی فریاد رسی نیست بیت شاها اگر نه لطف
تو فریاد ما رسد ؛ بیدولت و دین خود زشش ما نمی رسد ؛ در اثر اقتضای آنکه مقارن این حال بدیده بخیر از
سوار از قوانات شاهزاده شاهرخ که پیش از این با سید خواجه و جاه الملک از آب گذشته بودند
رسیدند حضرت صاحبقرانی کامکار زبان بشکر ملک وهاب گشاده این سخن فرمود که اگر خواهی
دامن امر داد با هزار سوار خاصه که همه رکاب ظفر مآب بودند بر دشمنان راندند و از کثرت و شوکت
آنجماعت مطلق و هدف خاطر را نداده ؛ امرا و دولت یار با زنقف بان هزار سوار سر تیغها کشیده بجانب

باشند و چندان حرف در حسب بر سر سپاه کان اشیاء او استبداد یافت که بدایت دو رنگ را
او هر که جنگ برانگیزند و چند روز حیات طبیعی را بنام دو رنگ اشتهار کرده بجانب جنگ نهضت
لشکر شهریار نظر بود در پایان ان رفته جمعی کثیر از ایشان بیان کرده را در ورطه هلاک افکنده مدت
و اهالی ایشان از سر ساختند و کلها رکاب که از حضرت حساب بیرون بود بدست مسلمان افتاد و حضرت
صاحبقرانی در آن محل بطلب نزول فرمود و در همان روز از زمان خبر رسید که در دامن دره کوهی که بر کنار رودخانه
سند قبیله از زنده و مجتمع شده اند بروز بابا لقمه نظر منزوی بجانب کشته و باغ جوانب بلخ خرم
از زحمت دهایم مشغول بودند و چون نقرب بدره کوه رسیدند در هنگام از اعلام اسلام کرده
بود دیدند با ساز و بهتی تمام در مراد توان اهرمن هلاک و سلطان با وجود قلت اعداد و کثرت
بر سپاه ایشان راندند و بضرب شمشیر مرحمه کردار خونین جمعیت ایشان را بر طرف مخالفان نزد در قتل کثرت
و غلبه مغلوب گردانیدند و لشکریان با فتح و غنیمت اشتغال نمودند زیاده از ضد سوار ملازم رکاب
فلک فرسای نماند و در آن حال کبری بر کسینه ملک شیخه نام با صد هزار سوار و پیاده همه دل از جان برداشته
و شمشیرها برکشیده همه رکاب همایون شدند و آنحضرت تا بغض نفس بقتل و اعلام کفره فجره اقدام نموده باشد
دست مبارک تا سه کار نامبارک افکنده عنان باز گشت تاخت و چنین شنیده که از زنده سید
از ملازمان خاص نادانسته مرد و آن که این شیخ کوکبیست که در ملک هندوستان در راه انتظام دارالملک
همایون باشد و بنا بر تجربه حضرت صاحبقرانی نظر فرمود روی ملکه آورده شیخه کبیر بعضی از لشکر اسلام
بتیغ رسانیده و آنحضرت چنین بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان اطراف ان منعطف ساخت و یکی از سپاه
نظر قرین ان گبر خود مندا تیری بر شکم و شمشیری بر فرق زده از پشت زین بر زمین انداختند و دست
کردن لشکر نزد جاشت اسلام آوردند حضرت صاحبقرانی از اوضاع احوال پرسیده و آن شیخ از غریب جاهلانه
بود و در همان وقت خبر رسانیدند که در دره کوهی که از اینجا تا آن موضع چند کروه است خلق بسیار از فجار
و اشرار هند جمع آمده اند و از اینجا تا معهد راهای سخت و بیشه های پر درخت است چنانچه تا جانب از خیابان

لشکر بر آن

ان بدشواری میگذرد حضرت صاحبقرانی با وجود آنکه در آن روز دو نوبت زحمت و مشقت لازم و بسیار متحمل
گردیده بود الشب و الیوم میفرمود که لحظه استراحت فرماید اما علت الرعیات الرعیه با طایفه از بندگان خود
فرشتون در عنان حفظ و عنایت ملک بیچون روی سعادت بر آن دره نهادند و چون طرفین صف لشکر
در پیش بود و کفار فجار پیش از پیش و لشکر ظاهر و غایت قلت در نظر حضرت صاحبقرانی مزید مرحمت منظور نموده
که اگر در آن وقت فرزند ارجمند میرزا پیر محمد و امیر سلیمان شاه بر سند از طایف منع آنها باشد و ملک سه روز
قبل از این است مرزا جهانگیر و در دست جنبه غارت و تاراج جنبه اوثان و بجوس با هوس فرستاده بود
و حکم نموده که بر کب همایون در این اوقات بپیوندند و در خیال امیرزاده است ارایه دو سه روز که گمان نداشت که
حضرت صاحبقرانی در آن صرف آب عمود خواهد فرمود و هنگام نماز دیگر شاهزاده جوانبخت و امیرزاده
بطریقیکه بر سر ایشان گذاشته بود بتعجیل رکاب خود شتاب فایز گشت و شاه و سپاه باستظهار تمام بر سر کافران
خفت و انجام راندند و خیم شمشیر آبدار و مدارا از دزد ایشان بر آورده با هنگام هر فرود و هر آن تا حضور بر صرف
عزوه و دوم صلاحت نمودند و در آن وقت صبح همایون رسید که دامن دره کوهی بهاز زده کرده و راه تنگ است
لقب بادی و آب دریای گنگ از آن تنگ بیرون میآید و کمرهای کوه هند آن تنگ بعضی می پرستند
چنانچه از تنگ بدره راه بدان موضع میآید می پرستند و در حوالی طبع و حوزی بدیر آن کاوسکی که یکی از جادات
و نفع و ضرری از منع مقدر را تقرب میسازند و مردمان خود را سوخته خاکستر آن همراه میبرند و در آن نفع
و همچنین راه سید نجات و رفع درجات دانسته از زر و نقره نیز در آن آب میباشند و زندان در آن آب
قدم میزنند و آب بر سر خود بر میریزند و این چیز مشهور شده و آنحضرت را از خدمت عبادت مشغول بود و چون
در نواحی سنگ مذکور آب رود هند نیز مانده بود که احوال فرزند نیز از خوشی و مغرور داشته حضرت
صاحبقرانی با حشمت عنان عزیمت بدان صوب تاخت و از نیز نمره ظلال مقدر را که حکایت اعمال
که خیال محال بود در محل خود واقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب سلطان مقدر بر سر دره رسیدند از
بر انتظار امیرزاده محمد سلطان و امیر سلیمان شاه و در جوانان و دیگر سپاه از این قول امیر ملک

و سایر امرا و سرداران لشکر منصور حمله آورده و اکثر آن بدبختان بکیش را بتیغ جهاد بجانب
سقر البعاد فرستادند و دانند که از آنجا در روز نیم بکی هزار مشقت بیرون بردند و چون حرمت الولایت
از آلایش وجود اهل شرک و عناد پاک شد و اسباب و اموال بی پایان بدست غازیان و مرحمت افتاد در رایت
نصرت شعار در هجده روز بازگشته از دریای گنگ بگذشت و در محل آن بحر حضرت حضرت بتیغ در بازار غازیان
گذارده بادا شکر بخشت خزانه کلال که بشکل اقتدارات در تشریف این کرامت فرموده بود ضمام و همان
مورد شده بیج کرده رافقه کرده و در معرف زیارت گنگ که نزال فرموده اند قریب ادق عبادت اشجار
بر اوج ثریا برافراشت

ذکر عزم مراجعت فرمانفرمای حضرت مرحوم ان ملکوه بمرالک

چون اطراف و اکناف ممالک و بلاد از خبث وجود کبران و بت پرستان پاک شد حضرت خجسته بخت
عزم مراجعت مصمم گردانیده روز سه شنبه حادی الاول سنه الف و ثمانمائه از کنار آب گنگ نهضت نمود و دیگر
در اجب الاتباع صدور یافت که لوی بحسان بر وند و هر طرف را بمرکب همایون رسانند و دیگر روز تاسع الجمادی الاول
که در دریای گوره مرالک که از آنجا یک لک و دو لک از هندوستان میشمارند حصی کثیر از هندوان بدکردار
با یکدیگر اتفاق نموده بمرصد رزم و پیکار بدو بتیغ جهاد انقطاع صادر گشت که سپاه ظفر پناه که در هر طرف کوچ کرده بجا
انکوه روانه شوند و در حضرت بخش همایون همراه نموده بعد از قطع ممالک نزدیک ملکوه بمرالک فرود آمده
و در آن حدود همراه زاده غیاث سلطان و امیر شیخ نور الدین بر طرف بیشه که خرطب طلبی در باقه و امرا
و ترکمانان بزبان در حضرت معروض داشتند که کرای ملک ادای اقتضا فرماید رایت نصرت در ظل
اقبال سعادت و مساعدت غایت تابندگان بدیم و دو هزار روز دو هزار اهل شرک و عناد بر آن دیم بحضرت
جراب فرمود که در ارتکاب امر جهاد و دفاع مضطر است یکی از اجداد امرال و دیگری دوم فایز شدن
بسعادت حضوری و سیجان شمارد و در این واقعه نظر بر ثواب آخرت منفعت جنت است مرا بیشتر خواهان این
حسن ام که در دیار لشکر بان بغنایم امرال کفار مستظهر گردانم و در دال بیم سرداری و سعادت دیگر
برسم و هیچ نوع نیست که در حق حال مسکینان و زیردستان از مکین سلاطین دین پرور دوی نشین

معدلت گستر است و هم در آن روز فرمان قضا جریان خاقان فیروز جنگ صادر یافت که هر چه از
که از امرا و جرانغار بود در پیش از این بیک هفته جنه نهاده و تابع بیاید ای آب جون رفته بیاید و با یکی
امرا و بها در آن بعضیت غزا و جهاد مختص دهد در گرفته و محتشم بر حسب فرموده مستوفی شده بموکب همایون
ملحق گشت و از نهضت در آن شکر عالی الله تعالی عزیمت بجانب کوه مرالک رایت ظفر بر افراخت و در آن دره رای
بود تیره رای بهر در نام در شهند هزار اوباش جوال فراهم آورده و بجهات جای و تنگی مرفع کار بندار بدمعاش
راه داده رایت نخست و استیلا بر افراشت از جرانغار و هر نوع و سلاطین و امیر جهانشاه و دیگر
ملازمان درگاه ملک آشیانه حمله آورده روی بجا ربان کرانان آورده و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک
که فرادل قرل بودند دست از دستین حلاوت بیرون آورده قمع و استیصال می انداز و جهد همت ساختند
و حضرت پادشاه ملک گیر که در دامنه دره توقف نموده بود بجهاد لشکر با از قوت دل فرزند فتال
فاحش دست داد و در آن اثر تیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت جهانگشای صفدر غازی در وزیدن آمد و بسیاری
از آنجا ذیل هیاک لهبی کشته شده و بر حسب تیغ بجانب بیرون برده اموال ایشان از نقود و جنس و دواب
و اسلحه هر چه بجا ملازمان دین افتاده از حرف عدالت حکم قضا جریان نفاذ یافت که از خردم از بزرگ
که هر یک از ایشان سیصد و چهار صد کار گرفته بودند بعضی سیاست و بعضی از زیردستان لشکر دهم
میان ناطقه پادشاه کامرانی افراد و اعادی سپاه بر حسب قطعه و هجده کشته زبان بدره دشنای شاه
بر و بجا بلخت دند در رایت نصرت شعار از آن مرحله در حرکت آمده بار دوی همایون رسید و بنا بر کثرت
اموال و اثقال زیاده از چهار کروه شبانروزی طی نیشد و جمعی که در طی مفاوز و ممالک از مرفع کند از گشته
و در آب جون عبور برزه عدد دیگر از رفتند و ممالک معروف بنام سپاه شهر از گردون عظیم گشت بسیار فرق
اطلاع رسانیدند که در این حدود دریای هند از آبان کثیر هندوان نام که تجاری ایام حشری و بزه که امرا
و کوه از کثرت ایشان سبزه آبی فراهم آورده و کوه‌های بلند و بیشه‌های محکم پناه برده و عزم جنگ آنکه
و حلقه بر جون در آن مرتع در آمدن و سلطان مدار حضرت حضرت خاقان غازی چندان توقف نفرمود که روز نود

و هم در شب یازدهم ماه مشعلها افروخته فرمانداد که لشکریان بیرون درخت دهید اگر دن راه مشغول شوند
و در آن شب بفرمود تا روز از زن دوازده کوره را پیدا کرده آن شاخ قطع نمودند و صباح روز پنجشنبه
رایت ظفر بنگر بسیان کوه سرالک و کوکه رسیدند و در آن محل رای آن بیمنه و میمنه و قلب و جناح آراسته
تن بزرم و پیکار نهاده بود اما در این حال که آوازه کوکه و کرس و صدای تکبیر و تهلیل مجاهدان ملت
بیضا بگوش هندوان راه یافت رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میان شیر روی بوادی
گریز نهادند لشکر اسلام اهل خصام را بسیف انتقام گذرانیده هر چه داشتند از رخت و ناطق همه را گرفته
در هر یک از زاغه و فراز سپاه احد کاو و دو بیست گاو و ده نفر دیگر نفر بر ده بدست افتاده در هر جا
که رخت جیب لعبه او بود بدیده دیگر ناقه سواری از زر و سیم در آن شکرده اما از بیاده و غنیمتی بر دوام
نیافتند و لشکرهای دست راست و چپ لعبه او بودند بدرگاه اعلی رفته ناقه و جمعات را سلاح شب جمعه شانزدهم
در شنبع بود ماه بر رکب همایون برسته و در روز جمعه حضرت صاحبقرانی دشمن گداز باز بر کوه سرالک بود
در آن اثر حمله نادیار بر کوه بیت با نزد و شنبع بود و آن در حکایت بسیار و کوه استوار داشت و رای عقد گذاری
حضرت صاحبقرانی بر قلع و قمع کفار قرار یافت شنید که در آن شیبها و حیلها طبقات لاندو و لاکهای زیر بسیار
و مجوس استوار دارند و چون امیر جهانشاه و سپاه خراسان روز گذشته در آن گرامی جهانگیر ملک و بر شنبه
گرامند مالک شده بودند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر جهانشاه با لشکر یمین و یسار و قلب و جناح
نامبرده مقاران آن جای همایون متوجه گردد و آمده در پایه سریر اعلی موجود داشت که کثرت هندوان بمرتبه است
که قوت ناطقه از شرح و بیان آن عاجز و قصه اعتراف میماند حضرت صاحبقرانی بنفس همایون با لشکر و سپاه
خراسان و لشکر جوانان را فرمود که بهم جوانشتال نمایند و ایشان تیغ جهاد در نیام مرادرده همی گذرانیدند
مشرکان بقتل رسانیدند و مال فراوان و غنیمت بی پایان گرفتند و چون وقت نماز پیشین همین طلاوز از آوازه
شیخ نورالدین و سلطان فرجی کس آمده خبر آورد که از طرف دست راست دره هست و در آن جا
طایفه از کبران جمع شده اند و عدد ایشان از حد قیاس و تخمین بیرون است و سرحد و سرکش بسیار دارند

حضرت صاحبقرانی کامکار عنان عزیمت بدان طرف معطوف داشته فرمانداد که امیر شیخ نورالدین و
سلطان فرجی و سایر بهادران نامدار بر سر آن جماعت طلعت شعار رانند و ایشان بر حسب امر
علیه روانه شدند و شیخ جهاد بر آن دزد بر کشتگان نهادند و چنین زد الطار حمزه دولت بار بر قله کوه
سوکه مشرف بود برآمد تا لشکر شکوه آن حضرت دل درست مجاهدان قوی گشته و داد جهاد دادند و چون
آن اثر اتحاد بنگر کشته بقبضه السیف مجروح و شکسته روی بگریز نهادند لشکر ظفر قرین با غنایم روی زمین بازند
کشته و روی نیاز بر سم سنه جهان افروز مالیده لعل ملک آن و عرصه بیابان چرخ فضا پیشند و چندان
سر و سرکش آورده بودند که صحرا و کوه از لاشه خلایق آن سبزه می آمدند و حضرت پادشاه اسلام تا هنگام ظلام بر بالای
تکره توقف نموده از آن جای برخاست و اشتاق حکم فرمود که از سپاه ظفر پناه هر که غنیمت نیافته باشد او را
نصیبی و منیم و شب از روی کیهان پوی در آن کوه فرود آمد و در آن حوالی و بیشها صدوده بسیار بود
چون شب شد لشکرگاه بسیار آمدند در حرف و شبها لشکریان بیرون دند و در مدت یکماه در میان
کوه سرالک و کوکه بیست هزار مومن لشکر اسلام را دست داد و هفت قلعه حصین در آن کوه و نواحی حرکت
داده با زبانک روزگاری از رخت و جوهر مشرکان بیرون شد و بازار توحید و عرفان آراسته آمد و در آن
مطور است که یکی از قلعه قلعه شیخ بود و از خزانه آن ملک شیخ لوکر را با آن کوه سید جمعی از مشرکان
که در میان ایشان بودند قدم در دایره متابعت نهادند و ظاهرا کردن اتباع و طریق تبعیت و فرمان برداری
بجا آوردند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از فصاحت احوال ایشان در ظاهر و لایح بود و چون
مال و اثاث بر ایشان اندک بخشند و از تیغ و اوضاع آن گمراهان فی زنده عذاب و نقوش بر حرف یکی از زندگان
در آن قلعه لطیف آنچه مقرر کرده بودند که جماعت بود مال اثاث بستانند و بال جامه و کهنه طلاوز که اندک
غنی بهادر دست غنیمت گران بهای نهاده و از روز بر کشتگان هر سلاح که داشتند جمع بردند و بعد
و بعین من نذر هر سلاح مطلع در دست ایشان نماند بعد از شرع حکم واجب الاتباع صدور یافت که جماعت
کبر در سلک خدام هندوستان خاران که یکی از زندگان درگاه جهان پناه بود در آن تیغ دید اثاث سلطه

آن بدبختان از بنیاد شریعت و مشایخ انحراف جستند و بعضی از ایشان را بقتل آورده در زندان
غازیان لشکر اسلام شتافتند آن بدبختان شقاوت مزاج را بدرگاه کشت مجاهدان بکفر سر از روی عداوت
بشمشیر انتقام آوردند و آخر فتح کرده در هزار کمر را بتیغ عقوبت بگذرانیدند و در دستبال از رفاقان
ایشان بسفک دو دانه در همان رسانیدند نام شیخ ظفر نامه در کتب تواریخ دیگر نیز بکیفیت واقعه
همین نهج آورده اند راقم حروف گوید که هر گاه که سرکردگان قائم شاهین شدند که اما علی جمیع اسلحه خود را در حرض
مال آنها دادند چندان مناسب نمیشاید که گرفتند فی ذلک نفاق و شقاق و مذروف در تاصیه کیران عالم
و باهم بود و الله اعلم بحقیقة الحال

ذکر غزوات حضرت صاحبقران در اراضی هندوستان

و دیگر وقایع و حالات چون خاطر اقدس صاحبقران والاگهر از غزوات صد و دو کره سرانجام یافت باز نهضت
رایت سعادت و اقبال بجانب دلایت جیم بر افراخت و در منازل مرتبه با جه از اعلی و ادنی نزول فرمود
و از شیخ عمر ایکو بیمور و عنبر و اسمعیل برادر را بتاخت آن دیار فرستاده در هم با جه نیز بجانب شیخ و دیگر
و حلقه استوار داشتند و جبر با در حلقه مرتب داشته اما که حال شدند مجاهدان دین فرا رسیدند که بلا تاخیر
بدار و گیر مشغول شوند و غوا و سرای آن بدکردار را در کنار ایشان نهند اما در آن حال از شرف طلایل خبر آمد
که بهادران در جنگ مبادرت نمایند و در روز دیگر نیز از نظار سایه و مهل بر آن دیار انداز و در روز سیم
صاحبقران حضرت صاحبقرانی بهر احتشام بر مسند کردن خوانم سوار شده و لشکریان صف کشیده بر آن
و هر آنکار و غزل بیار رسانید و از دور تکبیر تهلیل یا دی ملک رسانیدند و مخالفان دین بجهت اسلام
طنطنه انقاره و کرنس و سرنای سپاه ظفر قرین دور را بگذاشتند و بگریختند و لسان مرغ آبی در شیشه
و حلقه ها و ری گرفتند شمران بیشه هیچ چیز باز داشته در میان حلقه توقف نمودند تا سپاه ظفر پناه
پای در فشرده نهاده غلغه زنان حمله آورده همه را زنده از آنجا در حرکت آمده و بهار کرده بسمت بهوده
فرود آمدند و در هر روز از آنجا تمرد و خواهد و معتمد زین الدین که از ذهاب هر سم رسالت پیش اسکندر
و تاکشیر رفته و حکام رجب الله نقیبا باسم او برده با صاحبقران شاه اسکندر در آن منزل رسیده و بعبادت

لباس خلعت فایز شدند بعرض رسانیدند که شاه اسکندر و عوام ملازمت بسته روی نیاز بدرگاه والا نهاده
آورده بموضع جهان نثار سیده بود که در آن حضرت مولانا نور الدین از جانب او در رسالت آمده بود ملحق
شد و چنین تقریر کرد که سرا دیوان بزرگ معتبر فرموده که سه هزار اسب و صد هزار درم و شش دراز
بوزن و شش دینم از دلایت کشمیر سرانجام نمایند بجهت تقدیم و تحفه مت بازگشت تا بعد از اطلاق این مهم
دیگر بار روی اخلاص بدرگاه ملک آشیانه بندگی حضرت صاحبقرانی بر دیوانیان انتظار فرموده که شاه اسکندر
تکلیف مالا یطاق کرده اند و زیاده از آنچه گنجایش دلایت کشمیر است از او طلب داشته اند و مقتضی عدالت
آنست که در هر دیه در خور وسعت مملکت او از آنجا طلبیند و بجهان حسن جمعیت و صفای طویت
اسکندر مردمی کرده اند عاطفت صاحبقرانی جهانگیر مناسب روزگار دلگیر گشته با صاحبقران گفت که با
شاه اسکندر هیچ چیز باز نمانده و بر دوزی عوام ملازمت بندد و در روز سیم نامه بودن شاه اسکندر
در صحبت زین الدین حضرت اضافت داده معتبر بر آنکه چون مدت بیست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد
که در کنار آب سند رسیده باشند لهذا ران و بجهان از کسید او سپاه ظفر پناه قریه بهوده معتبره را اندازه
و خاطر جمع از قلعه و طوفه چند روزه فارغ ساختند و لشکریان فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسخ که عبور
راز بود و منبع آب بهوس بود در آمدند و چند نوبت از آب بگذشتند و در دامن کوه طرف راست
قصبه جمبر بود و بجانب دست راست قریه بهوده در هر دو کنار کران قوی هیکل بود و در سمت
و حلقه ها از غایت حصانت و متانت داشتند چنانچه روندگان عبور بر آن موضع را از محالات می پنداشتند
و از اجمال جبال و اطراف حدود بقطع جبال مرتفع و رای ایشان با طاقه از مشهوران بلاد که بعضی حصین از کوه
پناه بر آن بسته بودند و نیز می دانستند و نعره میزدند برای عالم ارای نیاز صلحتر که ملاحظه فرموده فرمان داد
که ایشان را کلک کنند و گذشته همگی لشکریان متوجه بجانب نوشته و آن قریه بهوده را تاخت کنند سپاه ظفر پناه
بر حسب فرموده اند را غارت کرده و در وقت مراجعت بقصبه جمبر در آمدند و فقه قراران
سر کرده شدند چنانچه با اجتماع ایشان از آن گشت و در آن حضرت نثار لذا آنجا در آمد و حضرت کردن و صدا در

فرمود که چند فرسخ از مردم جلد و در کین کاه جنگلی توقف نمایند و آنحضرت روز بیست و یکم ماه از راه
جمور عبور نموده و چهار کوس کرده رفته از دره جمور در سرفرازی که چهار فرسنگ علف خوار بود در کنار آب
جیاده فرود آمده تهی ماند از جنگلیان پای بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت آئین کوه کمینگاه
بیرون تاختند و بران مادر بیدین حمله آوردند و بسیاری از آن طایفه را بر خاک هلاک انداختند و
دولت منیر توجی و حسین ملک قوجین رای جمور که زخمدار شده بود با پنجاه کس دیگر اسیر و دستگیر کرده
بدرگاه پادشاه اسلام دین پناه رسانیدند و بنابر مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند و بعد از
قتل و قمع بسیار رای جمور زبان بتزویر جید گویا کرده و گزشت کاو که در زندهب دکش از بنان حرام است
بموافقت مسلمان بخورد و بتزلیف و اعزاز سرافراز گشت در آن منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا
که بطرف نهاور رفته بودند بشیخو گوکر که لغد اغلی او از لوزه امتحان تمام عیار بیرون نیامده گریختند و میان
و شیخو بشت که شیخو برادر لغت گوکر که از آداب گشت در مبادی لوزش هندوستان بتقبیل آستان
فرخنده نشان نایز شده بتربیت و نوازش اختصاص یافت و سرنیزه او بجایی رسید که هر کس که در اعلی
هند گفت که من از اتباع شیخو گوکرم بال و جان از رستاخیز دستش کرد امان یافت و در آن زمان که میان
دوآب در بای گنگ و دریای جون معسکر ظفر مآب بود شیخو گوکر رخصت طلبیده که برادر خود را
و بنگش و ساوری ترتیب داده در کنار آب چاده بار دیگر بشرف لب بوس مشرف و باید و جنبیش او
باجابت مقرون گشته بعد از قطع منازل و طی مراحل در کرنال مملکت او بود قرار گرفت و بسط بساط نشاط و کامرانی
در رقم نسیان بر صحایف روزگار کشیده با وجود خلف وعده و قلت التفات نسبت به بندگان حضرت خلیفه
کثرت عجب و رادشار و در کار او بار آنان تزلزل راه یافت چه در آن زمان که مراد بیگ از صدور مسند
خازن و دیگر ملازمان درگاه از سرهند در آورده بدلی رسیدند مطلق کالی آن بیگ بزرگ خشکسالی
ضیافت و مروت بجای نیاورده الاجرم قهرمان قهر بشارت ولادت داده و قید او و شارت مرد و مغفرت
لئن کفرتم ان عذابی لشدید بظهور پیوست در این مدت چهار ماه در جنبش آمده و قمع کرده

قطع کرده در منزل بارنت قرار گرفت و در آن روز فرستادگان امیرزاده میرانشاه رسیدند و بنابر
زادگان و دودمانان در حوالی و اطراف ممالک محروسه و خزان العین رسانیدند و در روز بیست و پنجم ماه مبارک
خازن باز گشت که کاب سرهند رود و بشارت وصول موکب همایون بسمع اعلی اشتهار از صنادید و کبار
برشاد و هم در آن روز نوکر میرزاده میرشیخ شاهزاده میرشیخ از فارس برسیدند و کاسی جلادت آن بزرگوار
داشتند و پیشکشهای لایق از شمشیرهای مصری و غیر آن بگذرانیدند و در روز بیست و ششم ماه از آن راب جنبش
نهضت نمود و دشت کرده رسیده در بیابان فرود آمدند و در روز بیست هفتم بسعادت و اقبال روان شدند
در بستر محمود حضرت صاحبقرانی فرود گرفتند و در آن روز شیری ظاهر شده بهادران جلادت شعار بر آن صید تاختند و شیر
از همه بر شیخ لوزه الملک شمشیر زده و شیر را از پای در آورد و سعادت و اقبال بر زادگان رسم در سر جهانشاه
که بیاست لهاور رفته بود شیخو گوکر رفته بود با جنبت فرمان و وصول بابان موکب همایون پیوسته و
اقوام و تقویت و تبرکات بمحاصره رسانیدند هست جاهشان بعجیب اهمار و بر ایستادگان پایه بر پایه بکشید و در آن
میان نظر سیاهی به بیرون از آداب افتاده آوازه شمول عاطفت بیکران گردانیده کاسه خاص و نزکش با بنده زر که اختصاص
افتخار بود اختصاص داده و هم در آن روز حکم شد که شاهزادگان با جنبت و بنا و نوئینان و سران سپاه با
ارزاق بین کاب و عین و سکن جو باز کردند و خاست مخدوم زادگان و ارکان دولت از زمین قاطعت
پادشاهانه با کلید خاص و میان سپاه کش بکیر مرع مرشح و مزین شد و از ملوک در میان ممالک هند طایفه نظر
کرد از ملاحظه راب شهر بار جهاندار بود و بر اخلاص و استرتیب و ادب مرتبع فرمود و جنت الطراف ارزانی داشت
و خضر خان را که از بند مبارک گریخته پیش از آن ملک بیابه رفته بود و از آنجا در حین وصول جنبت ملک
فرستاده بنابر طلب راب جهانگشای آورده گلبرت مرتبه تعیین فرمود و چون در آن کوه شکارهای
خوبی بود در جنبش و عرض منزل خیمه و خلک و گرگ و گرگدن و کرنه پای و اهو و گوزن و گوره و جز آن
و اسناف طیور مانند طاوس و حوصل و سایر پرندگان در آنجا یافت شد ظاهر حضرت صاحبقرانی بر
شکار و اهو کرده و لشکریان بجیه که در آن شدند و چندان شکار افکندند که طلب و دوب و نهادی

از لحوم و دسوم اعدا انتفاع کرد و چون از آن کار فارغ گشتند روز چهارشنبه دهم ماه هفت کرده راه در پیش
صحرای سرمور گرفتند و در آن زمان بانوع سرد و برف بسیار بود فرود آمدند و اگر اشارت قاصد حضرت
سعادتمند شرف نفاذ یافته که در خارج کتاب تعرض بمصادر و بلاد و رود صعوبت کثیر بعد از قضا و امر تا در آنجا
ست که گذارش پذیرفته است و در تحت وصف بعزیز

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران

کشورستان بعرب مستوره بلاد قفقاز

در روز پنجشنبه سابع جمادی الآخر العدل حوالی اول
داد اغر از جمله لشکر گردون ماثر جدا شده رو بجزیره بلاد السلطنه سمرقند نهاد و در سبیل تخریب ساخت کرده
را قطع کرده موضع سایت از توابع کوه جوده محل نزول شهریار مرتب و مجتمع گشت و در روز دوشنبه چهارم رجب
از آنجا روان شده حوالی قریه بردیه را هدف سهام انگیز ساخت و از آنجا بر صد در چهارم روز بعد از ادای نماز
پیشین پای در رکاب نصرت انتساب آورده بجول جلال در آمده و بسرعت هر چه تمامتر راند و تا نماز شام
از آنجا جول بیرون آمد و بسبب جول جول جلال است گذارش یافت و چندی از قریه بردیه بسر کرده بلاد قطع
فرموده در کنار رود آب بر سنگلاخ خوف لبادت و خلل فرود آمد و در روز دوشنبه دوم ماه کنار دریای سمرقند
بمقدم حضرت صاحبقرانی مستان رشک چنبر جولان گشت و سرا که ضبط قلعه نفرز و باقر و آنکه خود و فرزندی
تعلق بشیخان سمرقند است مشرف بر بلاد سمرقند و شاه قرای بر حسب فرمان قضا جریان بر آب سند بلا از آنجا بر دریای
ارکشتی بسته بودند راه نصرت مآب از آن بلاد در آمده و نهادت استوار بر کنار آب توقف نموده امرا
و ارباب سرحد بلاد را نشانه که اعراق و لشکریان که از عقب متوجه اند با سنگی بگذرند و بعد از قطع مرحلت
در حوالی باقوتیه بارگاه جاهت اسلام مابوج مهر و ماه برافراشته بسر بلاد سمرقند و دیگر سرداران که جهت دفع
قاتلان در قصد باقوتیه را گذاشته بمقتضی صریح امر واجب الاذعان توقف نموده بودند و در اینجا ان بتقبیل سده
فرخنده نشان فایز گشته و بکث نفرز آب و دیگر بلاد کار بعض رسانیدند حضرت صاحبقرانی بهر چشم که
بیشت کاوین از خلل انهدام او عظم مسکنت اسمان را ایمان جاودان بخشید و حکم کرد که کاوان از هر کس که بر سبیل
تعرض کرده بودند باشان رسانند و بر بلاد و اتباع در آن قلعه چندان توقف نمایند که لشکریان از آنجا بگذرند

و در روز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایت نصرت شعار
بجانب نفرز حرکت اتفاق افتاد و در روز جمعه خامس شهر مذکور قلعه نفرز از اعتبار موکب ظفر مدار عالمی گشت و در آن روز
نوکران امیرزاده میرانشاه بموجب فرمان مستوجب عزیمت شد تا اخبار و فتوحات از هند که بندگان خاص بعد از ظفر
هند بدان اختصاص یافته بود بسمع سلطان ممالک آذربایجان رسانند و هم در آن روز بشارت قاصد باقی
که محمود بن الخواجه بهند دست الطایل از لشکران ناحیه را جهت دفع شر و فتنه شر و فتنه بر آورده بود و بیش از این نقل شده
کمک بیان گشت که حضرت صاحبقرانی ممالک ستان در بدایت نوبت کاب بهندوستان جهت دفع و ادای
و تنبیه فتن آن دوران در میان مسلمانان امیر سیدانشاه را فرستاده بود تا قلعه نفرز را کما حقه عمارت آورد
و بر مشار الیه در تعمیر قلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود اما در کنار قلعه شیر آب موشکوار خارج حصار مانده بود
و در اینوقت رای عقده کشای قضای انگیز که چنین داخل حصار شود و با وجود استیلا و شوق و آرزو
مندی علاقات اولاد و اجداد مصلحت ملک و جهاد بر جانب مراجع دانسته در آنجا توقف فرمود
و جمعی از لشکریان ظاهر سلم خرد و مجنون رای اوزکشت که از جمله اسباب اختصاص خانه جهت خود از نوکران
فرمانفرمایی اتفاق یافت که آن ظلمها را بر طایفه که ملازم رکاب ظفر قرین اند بخش کنند و سرداران سپاه
نصرت طلب در آتش اهل نهاده نوکران محوز زیارت از دوازده نشستند بعد از آن حکم واجب الاذعان صدور
یافت که در اطراف عمارت قلعه مسمی نماید چنانچه تنبیه نموده و داخل حصار کرد و در رجب مقدس قلعه نفرز
اندازه قدر بر تربه سید کمال و هر اوبدست خواص بمقتضای فرمود بنشت میکشیدند تا بر نوکران وزیر
دستان چه رسد و دو سه روز آن عمارت مستکین الطبایع یافت و بعد از اتمام آن اتمام نصرت شعاری
از نوکران امیرزاده پیر محمد با سعید یک از ترکمان و سه اتلان از جماعت جوجی خان با چهار صد خانه
کوچ اولوس مقرر شد که بمحافظت قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ارباب و منزلان الشیخ حسن مسجد بجان
عم زاده امیر شیخ نور الدین معروف گشت در بیات و مناقب آیات در حرکت آمده بمنزل قطعه
فرمود و در روز شنبه نهم ماه از حوالی مسجد شیخ مبارک شاه روانه شد منزل گرماج مخیم اقبال جنود گشت تا

گشت و در این مرحله شیخ احمد خواجه اوغلی بیمار گشت حضرت صاحبقرانی مطلع شد اما شیخ مشارالیه
از احتضار خبر داشت که بقایای روح حیوانی بآن منزلت قاصر مانده باقی است و طبیعت ضیافت حیات کرده
و رسم ارباب خوف و اصحاب فقر و فاقه است بهیچ گونه توان است نمود و در همان لحظه از دنیا
خانه شیخ جلال بمیمنت اشکبار از فرخنده و فرمانفرمای عصر بعزت فرمای مهر برین گشت و آن دودمان
عزیز بقدر وسع و طاقت لوازم خدمت بتقدیم رسانیدند **نظم** بر دمند باد آن همایون درخت
که در سایه آن توان برد رخت ❊ که از سایه آن نشین جان دهد ❊ که از میوه او ترا خان دهد ❊ روز دوم ماه از موضع
اشکبار کوچ کرده دامنه اردوی لحظه از آستانه سیاه لعنت پیما گشت و در آن روز موکب همایون
امیرزادگان شیخ فرستاده تا شرف ملازمت حضرت فرمای رسانند و چاشت آن روز از آن منزل
در جنبش آمده برای کاملی از اعتبار رسم سند جهان جهانی پادشاه مظفر رای عطر سای گشت و بعضی از آقایان
که عاقبت ایلغار و شبگیر نداشتند بگذاشت و عشیره و ایل را باز داشت تا هنگامی ایشان را بیاورد و در آن جا
نهضت نموده بجوی ماهی گیر که سمارهست آنحضرت اعدات فرموده بود و چون از آن جا روان شده موضع عزیزان محل
نزول موکب لعنت نشان گشت و فرمانفرمای جوان صدر در باب که در آن سرا رباط سنگین بر لب دریا
موضع سازند و دامنگه و خشی بالتمام اتمام برسانند و بعد از زمان ترتیب رسانند آن بقعه حضرت صاحبقرانی از آن منزل
کوچ کرده در قریب بدو فرسخ قطع فرموده فرود آمده در آن منزل که بنا بر خلل انتظام داشت و در دست بادشاه
اسلام قرمه پیدا شده علاء زمان بارها سر احتشام از این صورت ناخوش ناخوش کشیده و شب هنگام از
جانب هرات قرا کشمرا از آن منزل رسیده اخبار سلیم بسامع علیه رسید و بجهت شدت وجع سر روز در آن منزل
توقف واقع شده بعد از آن از دوی جهان پوی در حرکت آمده و تحفه الخضر را در آن منزل در سر استران برداشته کشیدند
و چون در تحفه در دریا دست بند کان صادق الاخلاص و اول ساخته خوش اشرف را که خلاصه منابع
و چار در اندرج بود بر کردن گرفته از آنجا سکندر زنند و در اثنای آن طایفه عقیده است سنایع نام از اهل
نان عقیده است و شش گرت و از آن عقیده تا آخر قرار است و در قریب از آنجا سپاه سیاه نموده در بخشیه با مردم

ماه از کران حضرات اهبت ایات سرا بجانب خانم و اولوس آقا و سایر خوانین و آقایان و پادشاهزادگان
رسیده بیلاقات کذرانیدند و احوال سلامتی بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقرانی کرد آن
کسی بخوق فرستاد که بیلاق را تنجیب بیاورند و در هفدهم ماه مارس که اردو بکلی زاد بیرون شد در روز شنبه
ماه محرم کامیاب از موضع سرات نهضت نموده متوجه بیلاق گشت و در قریه اخچه نزول فرموده چند روز
که استخوره شد و از آنجا در حرکت آمده قراطاغ معسکر شهریار آقا گشت و در آن منزل خوانین امیرزاده
پیر محمد و امیر اولوس بای دیار بیلاق ساوره بای لایق مرتب در شرف عظیم کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون
از آنجا جنبیده و منازل و مراحل قطع فرموده همانشب بلب آب جیحون رسید **ذکر عقد جوت**
صاحبقرانی از جیحون با سعد علی و ملاقات با الاعلا و دو اهل بقعه
در روز شنبه
بیست و یکم رجب سنه ۸۰۷ و ثانیه آن بجوی کرت و احسان بخشیده در آمده از آب بگذشت و در آن مکان
مخدوم زادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و محمد یوسف بتقبیل عتبه عصمت و عطوفت
سرا بلک خانم و اولوس آقا و بیگم سلطان و سایر شاهزادگان و آقایان جمیع اعیان و اشراف بلاد و بادیه
النهر و سمرقند بسم استقبال آمده دیده بدیدار بخشیده صاحبقرانی سعادتمند روشن ساختند و زبان بدعا و ثنا گشاده
و مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند و پیشکشهای سزاوار گذرانیده درهم و دینار بسیار نثار کردند و در روز
در آن مکان توقف نموده و در روز سیم خانزاده علاء الملک از اعلا سادات آنجا که بقعه ذکر دنیا بسیار
اسپ بزد داشت طوی سنگین کشیده تحفه مناسب بعرض رسانید در روز سه شنبه بیست و سوم ماه
حضرت صاحبقرانی بسند بلاد شهر سرور شد و قطع منازل فرموده از قریه دار السلام موضع در چنین معسکر ظفر
قرار گرفت و در آن روز در موضع خلافت امیرزاده شیخ از قریه دار السلام هرات رسیده بشرف تقبیل
نعال عتبه عالی مشرف شد و در آن نهضت جای آورده تحفه مناسب بعرض رسانید و هم در آن منزل
امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه که شهریار جهان آباد را در سمرقند گذاشته بود بدولت ملازمت سرافراز
آمده و چون در مدت نهضت آنحضرت بارها با و کامران را با صاحبان تسبیح کرده بود بتربیت و عاطفت بازداشت

اختصاص یافت و در روز شنبه سابع ماه رجب نصرت شعار از آنجا نهضت نمود و قریه الخضری که
از مقدم همایون آنحضرت جنت وطن گشت و در آن حضرت بعضی وصفای سریرت شهریار دین دار زیارت
قدوة الاولیا شیخ نورالدین و سایر مشایخ بزرگوار و بیدار و اعتبار اشتاف و نذور و صدقات بفقرا
و مستحقان و ارباب احتیاج رسانیدند و از آنجا روانه شده و مسافت میمود و در کوتل باغ دالکت و در آن
سمرقند که در آن حین با تمام رسیده بود بنزول اجلال فرمود و در آن مکان با رعایت منشاء زادگان
و اقربایان و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر آمده زبان تهنیت گویا کردانیدند و چند روز در آن موضع
در زیارت گزارند که رسم آزادی و نیاز از زبان برخاست و در روز شنبه بیست و یکم شعبان مانند روح که بالای
در ایه بدار السلطنه سمرقند در این وقت و سعادت مآب بود **بیت** باز در آمد بنهر آن شجره بار و بر
فرود آمد گشت از قدوم آن دیار ❊ و بعد از استحکام الصدق و اخلاص تمام حضرت صاحبقرانی فرمود و الشیخ مهاس بزیارت
فیض بر آن قبیم بن عباس بتن و تبرک حب و مقیمان و مجاوران سرور الصلات و صدقات بیدریغ
مستظهر و شادمان گردانید و از آنجا بجهت و از آن روی قدم رکاب فرمود و بعد از نهضت بیغ باغ چنار از روز
قدوم حضرت آن دولت بار محمود کلمستان بدم گشت و در آن بعیش و عشرت مشغول شده و داد طرب و کامرانی
داد و در آن موضع فرح افزای باغ بهشت عشرت نشاط گرده لب نشاط مهد داشت و سعادت آن
حضرت کامران از باغ بهشت باغ بلند خواهد و در آن ایام بیلان و اعراق که در عقب بودند رسیده
سکان دیار ماوراء النهر که بعد الحیات پیدا بلند بودند از نیش مکیل و عیب و ترکیب عوارض در
افتادند و انگشت تحیر بدندان گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرینها خواندند و حضرت صاحبقرانی ممالک سمرقند
مجموع شاهزادگان و اقربایان و امرا و قرابتان و اعیان و اشراف و اکابر اطراف ماوراء النهر و بعطا و بخشش و عطا
و تشریفات و شرفات ممالک هندوستان فرخنده و شادمان گردانید و سایر ملک بر بزرگ ملوک
که در پنجه تقدیر اسیر دستگیر شده بود با دو پنجه خیل و دیگر اسیران و اقبال کشور هند با خزینه بیش امیرزاده
محمد سلطان فرستاد و برای مجموع امرا که در سرحد مغولستان قرار داشتند از مناطق و دوران کرد شاهزاده

شاهرخ

شاهرخ نهضت اطراف ماخذ متوجه هرات گشت و در اثنای این اوقات بنهر سمیه جامع که کنون صنعت
آفتاب تاثیر پادشاه جهانگیر بود فرمان داد و در روز یکشنبه چهارم ماه رمضان سنه احد و ثمانمائه که قمر در اسد بود
مصرف از تسدیس آفتاب و مقابله بسیار بنهر هندوستان صاحب هنر و دانشوران و دانشور در سایه شاهنشاه
و مطالعه بسته در بنای آن شروع نمودند و همه هنرکاران که هر یک در فن خویش عدیل و نظیر نداشتند در آن
غایت جهد بذل مبذول داشتند و تکثیر اشان ماهر که از صد و حالک جمع آمده بودند و دست آخر در بعض
سمیه کار میکردند و با صد کس در کوههای بیرون سنگ و فرستادن آن الشهر گرفته و جنبه و بر میان
بسته بودند و برای مهم آوردن آن آلات و ادوات پنج زنجیر فیل که از دریای هندوستان بسمرقند رسیده
بود بطلبین فرمت و سنگهای عظیم بجاد کردن میکشیدند و ستونهای بر شاهزادگان در سرا و مغلان
و ارکان دولت و اعیان حضرت منقسم گشت و هر کس در امری که تعلق باو میداشت مساعی جمیله بتقدیم میرسانید
و در اثنای این اوقات امیرزاده محمد سلطان که بر حسب فرمان در سرحد مغولستان بود با سعید و دیگر
چند از خواص و مقربان رسیده در خانقاه دوران آقا بشرف پابوس سعادت یافت و بمراسم نثار و پیشکش
قیام نمود و آنحضرت فرزند بعین سلطنت را در بر گرفته پیش فرمود و از کمال اعتقاد و ارادتی که
فرمانفرمای هفت اقلیم در تمام آن تقویت مجرد داشت اکثر اوقات آنحضرت بعمارت حضرت بلند
بر میان لشکرات همایون او شرفات عالیش از ایوان کیوان در گذشت و باندک زمانی چهار صد ستون
ستون از سنگ تراشیده که هر یک از آن بستون نشان میداد و افراخته شد و مجموع سقف رفیع و فرش
وسیع از تختها و سنگ تراشیده ساخته و پرداخته و چون حوض اصلی از تراشیدن این اوراق تمام گشت و آن
و صیف و تشریف آن بعقوبت شرف بهمین قدر اکتفا یافت

ذکر اصابت عین الکمال بکمال امیرزاده پیر اثنا و لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بایران و در سنه ثمانی سبعمائه

در پایان بیرون آن و تعیین و سپاه امیرزاده پیر اثنا کوران و مرکس شکار دامن گیر شده و تعیین
ایلچی رسیده بجاری رفتار گردانید و در صحرای مزبور جوره بعمر رسید و در حوالی مزبور محمد تخچیر بان شکارهای

فراوان بهم رسید و در اثنا آنکه دنا از مشاهده لشکر دوان فرار نموده بارخ زرد از فرار زمین دونا
کشته جوانت که قوج را زنده بدست گیرد ناگاه از حکم ربانی و قضای آسمانی اسب بر گردن بر زمین افتاد
و بعضی گفته اند که قوج را زنده بقزوین رسانیدند و آنجا کشیده و اسب رسیده شاهزاده از بالای
زین بر زمین افتاد و علی ای التقدیرین از شدت السقط بیهوش گشته و از غوغای عظیمی خودش از آنجا
مردم برآمد و امرا و اعیان روی بسالین شاهزاده کامران آورده قلق و اضطراب او را زیاده نمودند
تا بعد از آنکه زمانی بحوش بیهوشی افتاده و خبر بجانب از دو شاه رسانیده شد و مدت سه شبانه روز جنبه
نوبت بخش بر دولت بسینه همات او طاری گشت از طبیب که سعی در معالجه او میبردند بعضی
با بعضی با جزئی جمعی در بندادی تقصیری و قصور و غلط بخش بدنام شاهزاده خورند سلاه یافته
ملک علاء الدین را حکم ضبط کرده اند که هر زمانی بر آن مقدار نمود و بنابراین اکثر اوقات امرا و اعیان
که مرضی و پسندیده عقلا نمود گاه بجهت خبر بخش بلخانی فرمانیده اند گاه از طرف اسرار بخش
میشهاد و بسیاری از امور که لایق سرزنش سلطنت نمود از آنجا دیده و در این مدت قصد
بیرجی لشکر بجانب بغداد کشیده و در شب روزی دو منزل قطع مسافت و تصور آنکه سلطان احمد جلایر از آمدن
توجه رایت نصرت شعار بغداد را گذاشته سلاه فرار پیش گیرد و چنین بقیه ابراهیم بیک رسید از جانب تبریز
آمده خبر آورده که طایفه ارزنه های و اعیان اذربایجان با هم عهد و پیمان بسته و امیر آورده اند که عذاب الله
و چون همت شاهزاده عالمیان حرکت نمیداد که بطلب مقصود مراجعت نماید بدان سخن التفات ننموده
و هستی نمیزند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و بنابر آنکه سلطان احمد بدانست که در تسخیر مقام جهاد
السلام تسخیری دارد بای وقار در دامن اصطبار کشید و از عقب سلطان خلیفه گرفته جای خود خوفه داشت
و چون ایلچیان از تبریز مشاهده رسیده خبر طغیان اهالی آنجا مکرر سوران کرده اند و سلاه از دور
که مدینة السلام مرکز خیام سعادت احتشام گشته اند رایت فتح آیت از آنجا مراجعت نمود و بیرون دو کوچ منزل
تا بعقب سید جمعی سلاه اهالی خلاف داشته شاهزاده کامران از ایشان بر دولت دیگر از آنجا فاضل گردیده

و در پاییز این سال بجهود قوم مخالفت سید علی شکی از اهالی تحقیق ناکرده لشکر بولایت او کشیده
و محاصره خلق را از خانمان و اهالی بباد تاراج داد و چون صیت اشتغال شاهزاده ملاحظه و سرداری
در اطراف انتشار یافت گرجیان که از نهایت سیف و سنان لشکر ایران در روزهای اخیر خوابیده بودند
و مدت بخت حضرت صاحبقرانی که دون غلام و خش او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون
نهاده و ساعتی با ذیال ممالک محروسه دراز کردند و در تسخیر ایران سلطان شجاع امیر حاجی سیف الدین
بموجب فرمان حضرت صاحبقرانی مملکت قزوین سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر بود در قلعه النجق محاصره کرده
و در گرد قلعه دولوی کشیده بودند بلند و محکم که هیچکس را یارای دخول و خروج نبود و اهالی حصار لنجات شکست
آمده بودند در عنفوان حیرت افتاده در این اثنا که این عالم گرجیان جمعی کثیر از گرجیان سید بن را سلطان و طاهر
و محصوران قلعه النجق در شاه سید علی حکم او وجود حق بزور اسلام را بطلب دیگر شاهزاده و حدیث او را فرا گرفته
بودند با ایشان اتفاق نمود و متوجه قلعه النجق شد بمملکت اذربایجان در آمده و دست ظلم را از رعیت
خواب مسلمانان شدند و چنین سلطان تجربه از زور مخالفان آگاه شد و صدمت از قلعه بر جوانب تبریز رفت
و حضرت حاوند نعمت امیرزاده میرانشاه رسانید و در جانب امیر خواجه امیرزاده ابا بکر بن با طایفه از امرا بخدمت سلطان
بخواجه حاجی عبدالله عباس و جمعی جانشین دادن آنکه امیر فرزند ایشان روی عبادت بجانب النجق آورده
و چون گرجیان بظاهر قلعه النجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمده و ایشان ملحق شد و قلعه بجانب
و سید احمد عیسی و سه از نامداران گرجی بیرون و بلغت گرج آنرا دعا عبارت از امرا و بهادران است چنین معهود
گرجیان استقبال سلطان طاهر را بعد از آنکه از عزیمت عبور شد مراجعت نمودند و هم در آن فرصت لشکر تبریز
با ایشان اتفاق دست داد و از جانبین متوجه صوب اشتغال نمود و نیز از محاربه اشتغال جوانب و چون
در رغبت کثرت بودند آنرا در آن کوچ بر اطراف و جوانب شاهزاده ابا بکر بن از جای برگشتند و در این اثنا
سید علی از طلب بیرون آمده متوجه شاهزاده ابا بکر شد و مدتی زیاده ابا بکر بن بجهت و در سفر
مرد و نگاه ایستاده بیکجا بر سید علی بلغت هلاک آمده است و چنین گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز

مهزم ساخته امیرزاده ابابکر مصلحت در توقف ندیده لاجرم عنان از آنطرف برتافته بخوشی ارزنجان بلاد
اعلی نجات رسانید و کرجیان بزرگی با دهان نخواهند و امیرزاده میرانشاه با علیشیر و حضرت شاهرخ
مخرو و لهو و لعب شده از تشویش امور مملکت فارغ میگردانید از آن جهت اختلال باحوال ملک راه یافت
و چون حضرت صاحبقرانی با جمعی کثیر مستان ایزدی اعوام محترم امیرزاده میرانشاه یعنی بالوی عظمی فارزاده
ارزنجان بسیار از اسباب رنجیده از تبریز بسمرقند رفت و در قصبه چناران بشرف ملازمت اعلی بارگاه حضرت صاحبقرانی
مشرف گردیده حال صنف دماغ تزلزل بعرض عمر رسانید و گفت اگر در این اوان رایت عالی سایه بهوا
بر آفتاب نیندازند و اظهار مخالفت خواهد کرد و این معنی موجب آن شد که حضرت صاحبقرانی از بیاق یورش هندوستان
هنوز نیاسوده و دیگر از چهار راه در مستقر سلطنت توقف نفرموده باردیگر بتوجه ایران عازم شد و از جهان
بهرام صولت باطراف مملکت فرستاد تا بهار رسانیدند که لشکریان بسمرقند آمده بورش هفت ساله نموده بدرگاه
عالم پناه شتابند و امیرزاده شاهرخ مثل سید خواجه و شیخ علاء الدین در جهان ملک و برهان و کرکر
فرمان بهدایت فرستند و باز نیز گفتند که بموجب فرموده شما با لشکر خراسان عزیمت آذربایجان بسازید کرد و امیر سلیمان شاه بنشر مرزوم نیز بود و چنین تخم بسمع فرستند امیرزاده شاهرخ رسید در
حال بجمع سپاه نصرت انتساب فرمانداد و امیر سلیمان شاه و امیر سید خواجه را در مقدمه الجیش ساخت
و بعد از اجتماع لشکر با شاهزاده خواجه بخشت پای مبارک در رکاب سعادت آورده براه بسطام و دامغان در
حرکت آمد و چنین در جاجرم اتفاق نزول افتاد و قراولان از اردوی اعلی رسیده خبر رسانیدند که سپاه خراسان
براه شاهی سپاه باستقبال آمدند که رایات جهانگشای اعلی بهیچون عبور نموده از بسطام و دامغان خواهد
گذشت شاهزاده راحت مثال واجب الامتثال نموده با لشکریان خراسان عنان بجانب نیشابور
تافت و در آنجا راه بسبب صعوبت طرق و علفهای جانگزای چندان چهارپای در حوزه تلف آمد که زبان
بیان از تعداد آن قاصر گشت و العدار بالتعب و مشقت اخراجه بیضه زرگر رسیدند و به بهروزی و فیروزی بازگشت
و روانه شدند و حضرت صاحبقرانی با لشکر ایران امیرزاده محمد سلطان را جهت ضبط ممالک ایران در سمرقند بگذاشت

و چون از امرا را که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود بدستور سابق در قلمرو خود باز داشت
و امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمر شیخ بهادر را که حکومت اندخود تعیین فرمود و سمرقند مالک حرب و ضرب
محترم سنه ثمانمائه بطالع مسعود در زمان محمود پای در رکاب سعادت شتاب آورده سوار شد و منازل و مراحل
قطع کرده و شرف زیارت مشایخ در آن مرکز دین قدس سره الله دریافته چون بیلاق رسید در دنای امیر جهانگیر
برلاس که در رفعت الوکیت بود فرود آمده امیرزاده را بترتیب ضیافت و پیشکش داده و تحف و تکلفات
بتقدیم رسانید و از آنجا روی براه بلخ آورده چون سابق قشق جام محل نزول خدام گشت جمعی
محترم امیرزاده مشایخ ملک آقا و فرزندان از هرات آمده در آنجا بعرض رسانیدند که حسن قاری بر گشته و از
سر طغیان که پیش از این بتاریخ بیست و هفتم رمضان سنه احدی و ثمانمائه بطالع سعید در هرات از ملک
آقا مستولی شده بود بنظر کیمیا اثر رسید هفت کشور رسید دم در کشکول امیر قبول نما از هرات آمده
شرف دستبوس دریافته و حضرت صاحبقرانی او را بنوازش و عنایت خاص اختصاص داده و حضرت مرحمت
از سر گذشت و از آنجا هفت منزل و مسافت بود و هزار فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام
در آنجا بقدم صدق پیش رفته استقبال نموده امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس پیش
پدر بزرگش امیرزاده محمد سلطان شاهرخ روانه نمود و بالاتفاق یکدیگر متوجه بلخ شدند و امیر کوکلتاش با دو
کس بر حسب فرمان در رکاب شاهزاده روان شد و رایت عدالت سمات از زمین ایران و اسلام در
حرکت آمده از قاری گذشت و چون قریه ایلانک از فر نزول بلخ شاهزاده حشم عزت فزای
ایوان کیوان گشت جناب شاهزاده خواجه بخشت شیخ بهادر که بموجب اشارت علیه از زنده
زندان مسموم حریق شده بود در تشریع بطلب رایت جهانگشای استقلال حسن
ذکر وصول امیرزاده میرانشاه کوریان بدرگاه گیتی پناه و گرفتاری حسن قاری و مدتها او
بحبس و طلب جهان بعضی از وقایع
امیرزاده سلیمان شاه که بموجب فرمان بشتر عازم شیراز شده بود
چون بری رسید در ثلاثم جهان فرجامین قضیه تزلزل دماغ امیرزاده میرانشاه نزد او محقق گشت و چنین

او بتبریز و حدقات او با امیرزاده شاه‌ریز مصاحب ندانست الهجوم بعدان رفته در همان وقت لمزد
و امیرزاده ابابکر ولد امیرزاده میرانشاه حقیقت حال معلوم کرده قاصدی با مکتوب پیش امیر سلیمان
فرستاده او را طلب داشت و امیر سلیمان متوجه آنجانب شده چون بمقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده
میرانشاه را با جمعی چند باردوی همایون روان کرد و چون رایات جهانگشای شهریار تخته پل از آب
ری بگذشت امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق شد و پادشاه کامکار روز پنجشنبه سه امیرزاده را
بار نداد و در روز دیگر امیرزاده میرانشاه بدولت پایبوس سرافراز شده در آن روز پیشکشهای لایق
بمحل عرض رسانید اما بنابر چنان ناسپاسی که از جانب او بسامع علیه رسیده بود بخطوظ نظر التفات
نشد و تمور خواجه اختیار فنا و جلایل الله سلام بشتر حسب فرموده بجهة تفتیش اصالت شاهزاده
بتبریز رفتند و اواب و کارکنان او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده احوال دو دانگه
آنکه چند مسلمان را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده آنها را بغیر وریه داده بود از آنجا بیرون نرفته گرفته
نمودند و چون بکرر بعین رای همایون رسانیده بودند که در خلاصه میشاه شاهزاده ملاحده و طلب و شرب خمر
و صحبت مسافیان سیم اندام که سبب اختلال مملکت گشت بتعریف و تحریص جمعی از مردم اهل سخن
و مذهب بیشتر که پیوسته ملازمت مجلس بزم مینمودند شده مزاج صحت و حواس کلیه را بآفات و فتنهای اسکندر
چنان متغیر شده بود که در اندوه فرمانداد که جمیع ایشان را گرفته بدار اعتبار برکشند و امر چنین فرموده
حرفیان نزهت سرای فرح افزای شاهزاده را مثل عبدالله کاکا که با وجود تجرد در شاهد بازی و نظم
در شیوه نظم و نثر و فن عبد و زهل از اقران ممتاز و امتیاز داشت و استاد قطب الدین بنا
و حسب عزی و عبدالمؤمن کرنیده که هر یک در فن موسیقی و داد در زیر اینی کشیده در دار السلطنه اصفهان
روزگار بسر برده بودند بجزای ایشان را بجای دار رسانیدند مولانا محمد کاکا بطریق مطایبه و ظرافت
چنانچه شیخ‌زاده بود روی بقطب الدین نامزد آورده گفت که چنین حدیث از شاه در جمیع ابواب
و حالات بر ما سبقت نقدم داشته اکنون چیزی نیز بما نظر بر عمل باید داشت استاد قطب الدین فرمود

که چه محل بزل در مثال این سخنانست مولانا محمد گفت فایده نیست و چند گفت قطب نایی را از آن
در نای نکند برکشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید اندیشه بدیه الشاکره چنانچه مفصل از اقبال او در شرح
گفتن در اکمال مجرد نظم پایان کار دار آخر عمر است عمل ده کز بایدت دگر بایدت اختیار بایست
دارد کز بایدت بمبوی دارد مرد از پای دار جهان پایدار نیست و در قفای ایشان نیز از دست شاه اصلاح
شربت چشیده بودند و اگر چند نه بآن شاهزاده را بیاساق رسانیدند و خواص و مقربانش را از ندامت
اوفق کردند اما در مقام سلطنت بر جمیع شاهزادگان مقدم می‌گشت و در یورش بمصر و شام جمیع اوامر
اعزاز و احترام و روی میگشت و چون آوازه اقبال بطانیه رسید مظفر الدین که صاحب اختیار
عراق عرب و عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل عتبه علیه مناط علم سیاست برافراخت و تیرهای
و شوقات الله و الحق بیاده سر بر آستان عتبه علیه گردانید و ظلم ظلم فرمود از جانب قراورده و ارد بجانب قراباغ
نوبت زد و در صحرای موقان و قشلاق شکارگاه در کنار آب ارس فرود آمد و بر آن بدیه سیاه عبور
نمود و یورت عسکر ایران را در حوالی قطور قشلاق اختیار کرد و در آنجا امیرزاده ابابکر و
امیر سلیمان بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و امرا و امیرزاده میرانشاه که مصحوب ایشان آمده بودند
هر یک فراخور حال پیشکشها بموقف عرض رسانیدند و چون پیش از این سید علی شکار بلکه جهان
اتفاق نموده بدرقه الحق آمده بود و جاثلیق بجهاز داده چنانچه گذشت در انبوه پیش سید علی
احمد که مقصدی منصب پدر شده بتشیع امور ولایت خود قیام مینمود النجا کام نیز دانسته بود و در آن شیخ
ساخت نابکاه بدر خواندند نکرد و امیر شیخ ابراهیم شیروانی که از بندگان خاص میرزا بود قربت اختصاص داشت
سید علی احمد را بپایه سریر خلافت مصیر آورده در اثبات کلمات شفاعت آمیز بمعاملت عرض رسانید
و التماس اولیا اجابت اقتران یافته منصب سید علی بدرش بروی مقرر گشت ع از لطف تو هیچ بنده نومید نشد
و امیر شیخ ابراهیم در مقام خدمت کمر بتربیت اسباب حرمی مشغول شد و چند نفر اسب و اکلیل گشت
که مطیعان از کنجین آن تاجور آمدند و از جهان دوایج بر لشکریان قسمت نمود و ناصر را بخشیدند و عید تسلیم

نمودند و دیگر بکنج خمول که سحاب اختر و ترتیب دادند بعد از آن پیشکشها از کنیزکان ماه روی و غلامان
عنبر بوی و نقود و جنس و دیگر اجناس برده و تحایف و لطایف استعمال نمودند چنین شنیده که از عنبر قیاس
و تخمین بیرون بود و از آنجمله ششهزار اسب و سفارش این احوال در یک روز از اطراف و اکناف
اخبار رسید که ولایت بر وقت دولت و بر سکر بخت آنکه بر قتلق اغلان که بعد از انهزام و نکبت
لوغ تمشی از پیش حضرت خان بجانب دشت قبچاق رفته بود و حکومت اولوس جوجی خان بر وی مقرر
شده و از غرور دولت بر کفران نعمت اقدام نموده دم از تمرد و مخالفت میزد در نیولا وفات کرده و بر خان
بمملکت او راه یافته است و ایل و اولوس او متفرق شدند و دیگر آنکه ملک برونق که سلطنت مصر و شام
با او متعلق بود حرث بسرای باقی کشیده و میان امرا و حراف او حرب و نزاع واقع شده و جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده اند
و بسبب فرع که بعید بدرست چندان اعتباری ندارد و دیگر آنکه سعود خان پادشاه ممالک حنای که بنا
دریا در کنار و صنادل و صحرای جنابت و غرابت سرکرانی میکنند از این سرای بدار البوار نقل کرده و بسبب
و رعیت المملکت پریشان و بی سامانند و دیگر آنکه حضرت خان اغلان دولت حیات را بمنتهی رسیده
سپرده و میان اولاد و شیخ جهان اغلان و شیرین اغلان دست جهان اغلان بر بطن بدیه کوچک اغلان و عزت و سعادت
مخالفت بدید آمده قصد یکدیگر دارند و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده عمر شیخ بهادر با امرا و بهادران
بعنوان استشاره و لغزش دولت روز افزون بر مخالفان غالب آمده است و ایشان را شکست و زبون گردانیده
از استماع این اخبار که یکبار در اردوی اعلی انتشار یافت مرا حیرت و سرور دست داد و جمعی از مخالفان
گردید و تعصب اجلال احوال امیرزاده اسکندر در قضیه لشکرکشیدن بجانب سمرقند آنکه چنین خبر خواجه
اغلان وفات یافته مملکت او هم بر آنکه شاهزاده هنار را بر تخت جلوس نشانده لشکر بیشمار از زنان و مردان
فراهم آورده باتفاق امرا و مشایخ بر عهد طغایچه قاآن اولوس و لوکر بر اولوس و میان تمور پسر تیلک جنبه و میرزا جهانگیر
با آنکه در سن بازده سالگی بود مانند شیر ژیان و پلنگ بجانب سمرقند روانه شده و چون خبر بخان قاآن و کاشغر
کاشغر رسید امرا که سرحد فرمان در سرحد جنبه اقامت داشتند مثل بری بیک سارو و خدا داد و حسین

و امیر شمس الدین عباس و جمعی هم بهمراه او پیوستند و بعد از آنکه بشهر تخت پایتخت
غارت کردند و چون از آنجا فراغت یافتند عزم سایر ارق قمش و طمین تالی کول و شال اجزایت را داشتند
و بعد از آن مزود شده و بدیار خوش رسیده و بکنار استوار آبی و کوشش بکشادند الغاء بر زادمش را بدیار
و سپاه عثمان بجانب آقسو نافتند و آقسو عبارت از نه قلعه است در بلخ و در دامن آن حوض مشهور
شده اند و حق و حوادث و حق همچنین بناء بدانجا میرفتند تا حوض و ملک ایشان مصدون و محروس میشد
و امرا بمقصد رسیده در ظاهر قلعه فرود آمده بترتیب اسباب حصار گیری مشغول شدند و قریب بچهل شبانروز جنگ
و دشمن بر آن امتداد یافت غایت مقصود و ساکنان آن قلعه دم از اجابت و انقیاد زده بیشتر بیرون در شده و در
از تجاوز دولت خنای را دقایق بر حصن و ملک محکم گردانیده در حصار رفوع نمودند و شاهزاده با جمعی از ایشان در حصن
فرمانده تا نگران دست از جنگ باز داشتند و در بعضی از تواریخ بخلاف این سخن مذکور است که چون در
روز از محاصره آقسو ملک بخت و ارباب شوکت آمدند و امان طلبیدند امیرزاده اسکندر ملتمس ایشان سبب
داشته فرمود که سپاه از پی در باز ایستادند و مخالفان از التماس صلح ایشان شده بار دوم یکی و اظهار بیکی کردند
و از آنجا گشت نا پسندیده و آن ختم شاهزاده اشتغال یافته فرمود تا سلک مشاهده و مهم میان اشتغال نمایند و بنا
روی علاوت بتسخیر حصار نهاده از سر جد و جهد جنگ آغاز کردند قاعده بخت و تدبیر بحصار استیلا یافته
و مردم و رعایا ساق رسانیده و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند و اهالی انقدر بین امیر نوه اسکندر جنگی
آقسو بر دست طایفه از بهادران بجانب بای اولوس که بلاق و قشلاق اغلق مغول بود و در آن سخت
بر استیلا میادرت نموده در حکومت آمدند و ارباب آنجا را از پای در آوردند و مردم کوس را با نیز حق گرفتار
ساختند و از آنجا بتاراج رفته آن سرزمین را تیز ساختند و شاهزاده حق بخت بعد از آن بخدمت عثمان
عوایت بجانب حشر تاخت و از حشر خان عالم که در ملک تاجیک و خنای است از راه آبادانی و آزادی بهمت
و یک منزلت چنانچه مرقوم تقصیر اثر در مصنفات خوش ایراد کرده اند و گویند که امیر دولت از آن حشر
تا سرحد خنای بجهت و در جستن رفت اما در آنجا بجز ریگ هیچ چیز یافت نشد بالجمله امیرزاده

اسکندر بنا نهید ملک ذوالقرنین بحکم رسید آنجا با رشد و بخت بلند و چهره بیارگاه آن شاهزاده گرفته
سریر بخت بود برآوردند و انواع تبرکات و تحف بیشکش بحرف حرص بنا نهادند و بمباهات دولت و اقبال
مصحف صاحبقرانی بجمال تلاطم و اتساع اقتضای ارتشاء بکدورت و نزاع منصوص گشت و امیر بنده اسکندر بدیدار
شاه منصور بطالع خوش مصاحبت نمود و در شهر سمنان در اشرف منع سریر و از خوبی بر باران حسن و دلفروز بر گزیده بدرگاه
شهریار زمین و زمن فرستاد و یک نوبت دیگر از شرح حسن باند اسب پیش امیرزاده محمد سلطان روان کرد و خدمتش
شاهزاده شاه رالیه در آب لعوم از پیش جنبه و خزانه با لشکرهای جنبه منزل پیش آمده بود و چهل امیرزاده اسکندر
تا رسیدن لشکر در سرخه قرقف کرده و از پیش رفته بود و آثار جهانگیری بظهور رسانیده و صفتی بر ظاهر امیرزاده محمد سلطان
گران آمده بجدکات او را در گرد و سرخه مراجعت نمود و چهل چاشنی امیرزاده اسکندر از کاشوغه کان
آمده و در آنجا بلعوم عدات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند منعطف گردانید و در شاه آستان سمرقند
که خواهر شاهزاده متحیر است و اندیشه گرفتن نوادر دیده محنت از استماع آنچه اندیشناک شده با لوشت و کیمار
اندکان در آمده و امیر که در قلعه سمرقند بود مثل بیرمحمد طغایبرغا و امیر حاجی برلاس و امیر طغرل امیر خوت را عمول
بر محافظت در شهر و لشکر اندکان را فراهم آورد و جهار را ضبط نمودند و امیرزاده اسکندر با ایشان سمرقند
کفه از قلعه بیرون و در باغ ملک سمرقند که از مستحدثات شاهزاده مرحوم امیرزاده عمر شیخ بهادر بود نزول فرمود
امرا و نواب و خواص او در آن مقید ساختند و خویش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که امیرزاده اسکندر را بجهت
مصالحه داشت ما نوکران خاصه او را اگر قسم و اگر قسم و اگر قسم بهر چه حکم شود بدانقیام نمائیم شاهزاده ایشان فرستاده
تا امیرزاده اسکندر را با جزایی سمرقند آورده و بعضی گفته اند که چون امیرزاده اسکندر از قلعه بیرون آمد از پیش امیرزاده
محمد سلطان کس باندکان رفت و او را با نوکران سمرقند برد و در کنار آب لوکت قدمش را بشاهزاده رسانیده
و او را مقید ساختند با جمله بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاه بلعوم محمد سلطان بیان عمر و بیگ را که نایب
او بود با بیست خویش نوکران امیرزاده اسکندر بقتل رسانید

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران مغفور بولایت اصرار و مغربات خزانه بکنار سیستان و در محنت نا

حضرت شهریار

حضرت شهریار فارس با برجوات و جسارت کرجیان رسال گذشته آمده بودند و سلطان قاهر را از حضرت
قاهره خلاص داده و با خود برده بودند در آنوقت که فراغ از آنکه نزول لشکر فیروز از نشان در جوانب
کفار کرجستان و گرفتن ایشان با بلغ وجهی تصمیم داده امیر شیخ ابراهیم و سلیمان احمد و امیر حضرت
اردوی و دشت دیلم را که از سیچه ماغز آوده و روز بر دارند و ملازم رکاب باشند
و لشکر و اهل در همانجا توقف نمایند و از حضرت با تمام شاهزادگان ملتفت و طایفه از ایشان در آن لشکر
نیز گذارند لعوم رزم حضرت که بجهت از سر داران کرج بود بجهار فرود چنین ایراد کرد و بعد از ایراد
علم انتظار بر جمع ایران برفراشت و بموجب حکم جهانمطاع و حسب الامتثال بر سر آب پل بستند و جمیع مردم
با آنها از پل گذشتند و امیر شیخ ابراهیم با لشکر ایران و سلیمان احمد با سپاه لشکر بار و دوی اطاعت بستند و
اعلام ظفر انجام از لشکر گذشته بطرف دره محنت که مسالک ایران کرج بود روانه شدند و جمیع اندوه از آن تنگ
اشکی بمرتبه بود که جاسوس و هم استان از آنجا گذار نتوانستند نمود و بعد جمع فرمانفرمایان لفاد یافت
که لشکر ملازمت جنبه بدیره و دره و شرد تنبه خطی رسیده و ده منزل آمده و تقیاسا ساختند تا نوکران
از آنجا بهرات قوانستند گذشت و در آن اوقات مدت بیست شبانروز برف میبارید و با وجود شدت سرما
و برف و یخ مجاهدان دین و دولت بندگان حضرت صاحبقران بر سر بقلعه سیستان رسیده و از جانب
تیغ انتقام روی زمین را از لوث آن بیدینان تطهیر تمام کردند و هر کرا که یافتند کارش ساختند و هر کرا
پیدا شد در زیر خاک پنهان گشت و حضرت کسر را از آن قوم نابکار بر دار ذلیل شمشیر بسیار از آن اسلام شغال
دست در حلقوم و دور و دست خوردند و حصار را دون تاثیر از خوف او نادره افشوتا ساختند و حضرت بهادر با
هزاران بدست آورده بعنان مراجعت از آنجا تافتند و جمیع صغیر و کبیر ایشان بشراب خوردن معتاد
بودند و مرتبه نجاست را تا بآب انگور نشستند و خوش بشکردند از برای تخفیف عیش و عشرت خالد آمد گردانیدند
جمیع از تیغ برگذرانیدند و طبیب های ایشان را بر زمین همراه کردند الغرض در آن بار از غارت غالب و اشیای مشهور
افزون گشتند و بنا بر شدت سرما و عدم قوت سپاه و عیش چهارپایان حضرت صاحبقران مغفور از آنجا

نصرت اسباب با خزینه و خزانه و دواب که از حد حساب بیرون بود با غرق باز گشتند و مقارن این حال
بخشیدند و با سعادت امیرزاده خلیل سلطان را امیری کرامت فرمود و در دار الملک هرات چند روز مستقر
بادشاه عالیشان و شاهزادگان و امرا در گلستان عیش و طرب بسر بردند و در این اثنا بر تیغ جهانستان صدور
یافت که امیرزاده میرانشاه را که در جنگ گرجیان که جهة اعلای سلطان طاهر بر آن قلعه ایخی آمده بودند
و تقصیری از ایشان ظاهر شده بود و چون بسند امیرزاده شاهرخ و امرا در دربار بزرگ با حکام اشتغال نمودند
و بعد از تفحص و تفتیش معرفت حال ایشان باز نمودند سرهای شهریار جهانبان گردانیدند و از طرف جلال
مثال واجب الامتثال صادر شد که حاکم سعید ابن عباس محمد قزاقان را چوب باسماق زدند و بشارت
علیه بکشتن حمزه امیری که در آن گوشه بیش از هزار نمود صدور یافت و قاضی بشفاعت شاهزادگان
او نیز از تیغ جسته او را چوب بسیار زدند و هر یک از این سفر بجهت سعید ابن سلیم نمودند
و از باغ نوکران و ملازمان امیرزاده میرانشاه که تعیین داشتند بر قدر استعداد ایشان از خیمه
تا دویت و سعید ابن سلیمان و جمیع این اسباب بر پیادگان لشکر قسمت یافت و امیرزاده ابابکر
که در تیغ مصاف از کشتگان بود در سفر بود و سعیدی ملازم ابابکر بود و بتیر افکنده مشغول ملازمت و احسان
بی پایان گشت و در خلال این احوال بر آن افتاد که برکات نصرت از آن در وجود آمده بود از
ارتقاب کتاب عظیم که مجدد از وی در وجود آمده بود بخشیده بر سر سعید

ذکر بعضی از فضایل امیرزاده میرزا محمد و ارزو بستان مقدمه بجانب بغداد و فرار سلطان احمد از آنجا

سابقا گفته شد که حضرت صاحبقرانی گردون قلم از ولادت میمنت امیرزاده رستم را پیش برادرش امیرزاده میرزا محمد بیزد فرستاد
تا باتفاق متوجه بغداد گشتند و چنین مسموع شد که رستم در کنار آب بادر باده میرزا سرداری بر سر فرمان در رکاب او
روان شده بودند بیزد رسیدند امیر نوروز میرزا محمد را در طوی لاده شفقت نمودند و صد هزار دینار کبکی
بخشید و امیر بر کنار و در زادش جمعی جاندار و جمعی جندال که هر دو در شیراز ملازمت امیر نوروز
میرزا محمد میبودند از زاده قشر و بهاء روی بسیار نوازش نمودند و امیر نوروز میرزا را به امیرزاده رستم میرزا نام

شده

شده امیر سعید برلاس و علی بیک جبه را که با امیر عباس خزینه داشت بموجب اشارت که از
زمان کردن اساس صادر شده بود بضبط و نفق امور مملکت شیراز بگذاشت و چنین امیرزاده میرزا محمد
بخراسان رسید خاص نمود باز گشت و امیرزاده رستم و امرا اندکی را و امرای مشرک را فارغ دیده عنیمت شمار
گرفتند و بغارت بغداد از روز قول گذشته در راه غارت هنگام مسلکی و فیدرا غارت و تاراج کردند
و از مرغ روبند از اعانت نمود باز در او مادک نیز بتاخت و زنان و فرزندان محمد سلطان فدای
امیر کردند و چون بسند امیر رسیدند امیر علی قلندر که از جانب سلطان احمد جلایر بر ولی آنجا بود با دی در میدان
مقاتله و مصارعه نهاد و حسار معتبر بیک علی او را منهزم ساختند و فوجی از نوکران او را دستگیر کرده
گردن زدند و از خدمت شاهزاده خلیفه پناه خواجه تمام بسند را راه یافت و چنین امیرزاده میرزا محمد
گذاشت مراجعت کرده بشیراز در آمد و در اثنا و اخراج جمعی مردم نازک مشربی که ملازم شاهزاده
بودند تصورات باطل در دماغ راه داده بترتیب مهمات فاسد و تدبیرات باطل مشغول شد و ملازمان
از ملازمان او از آن اندیشه‌های بیجا امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش همان اطراف
دلشکستگان را در حضور شاهزاده و امرا باز راندند و امیر سعید برلاس را بر ایشان اعلام کردند بر محمد بر او قشقه
مظلومیت ساخت و جهة استیلای خود نیز در آن قصبه در حضور ساکن شد و علی بیک جبه بی‌طاقت شیراز
باز داشت و علامه داشت مشتمل بر وقوع ایشان و فرار سلطان احمد که در قراباغ بود فرستاد و قاصد
امیر سعید چون بپایه تخت همایون رسید عرضه داشت رسانید حضرت صاحبقرانی بر تیغ داد که امیرزاده
بیزد رود و مفسدان بد اختر را سیاست کند تا موجب چنین ملکت از اطراف و جوانب بر آشوب گردد
و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ بنشاند و خدمتش را بند کرده با دی همایون رسانند و امیرزاده
بموجب فرموده در حرکت آمد و چنین شیراز امیر سعید از اهل شیراز که در مملکت حسارت به بلاد آمده
شاهزاده اشتغال نموده بودند مولانا محمد خلیفه و سید بوتیج و رستم خواجه شاه را بنوعی بر باسماق برانید
و مستوفی چنین را دست و پا بریده و مبارک خواجه و محب مشرب داروغه تیغ زده فرمود انداخته

و نشانه فرمانده ملک فارس را بجهة امیرزاده رستم بکتاب عراق عرب فرستاد و در مقدمه لعل از قزوین
امیر قتلغ خان مظفر با امیرزاده رستم رسید و شاهزاده چون بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان
عزیمت بجانب شیراز تافت و چون بجاندار و چین جنبه اول بر حسب فرمان در رکاب امیرزاده بشیراز
بازگشتند و امیر بر طلب برات جمعی از خیول بارودی بجانب که در فراغ بود آورد و چون امیر بر قلعه قلعه از قلعه
عساکر گردون مآثر آگاه شد بعد از وقت و کیفیت حادثه را بعرض سلطان احمد رسانید قدمش فلق از اضطراب
عظیم نمود و از غایت بیچاره فرمود تا دروازها بستند و در آن هنگام که دولت روز افزون نهضت
پس بجانب و حجاب از پس پرده غیب ظاهر شد تبیین آنچه حضرت صاحبقران ممالک ستان
حکومت خوزستان و ضبط حدود آن را در کف کفایت و قبضه درایت امیر شیروان شاه نهاده بود داد
دل بر جمیع آن قرار داده دست ظلم و ستم بگشاد و وزیر ستم الدین ابراهیم شاه شمس الدین و جلال و غیره
احوال فرادان بستاند و جمعی از متعینان خوزستان را بقتل رسانید و با امیر امیر سلطان علی روی ببغداد نهاده
در زمره خدمتکاران سلطان احمد منتظم یافت و سلطان احمد بتعظیم و احترام در آن نگاه داشته با
قدمش را از فرق فرقدین بگذرانید و شیروان پوشید و پنهان با امرای بغداد و ارکان دولت آن
دست و شعب بنیاد کرد و هر یک از آنها بمبلغی خطیر از ده هزار دینار تا سیصد هزار دینار بغدادی
محظوظ و ممنون ساخت و دو خواتین حرمه سلطان احمد نیز تربیت یافته او بود از این ملوکیت
نازنین بنت سلطان احمد شیرازی شفقت بجای می آورد و خدمتها پسندیده کرد و از قرضهای آن معتقد
و جمعی که هر کس داده بود از او بستند و غیر وان ظاهر شد بدست یک از نوکران سلطان احمد گوهر بهادر
افتاد و در آن ایام که سلطان احمد از خوف و وحشت لوحه سیاه حضرت شمار صاحبقرانی بمحارت
دروازهای بغداد بسته بود و هشت و حیرت بر خاطرش غالب گشته اندیشناک گشته بود گوهر بها در آن
صحیفه را بعین آورده و در آن تحصیل مبلغ ده هزار دینار باسم رواج مثبت بود و نیز سلطان احمد از این
جهت یک درهم از شد خانه‌ها در را بستند و بدست خود کرتش را زد و در آن اوقات

سلطان احمد خبر دادن را با فوجی از امرا مثل قطب حیدری و غیره بجانب قوم اویرات فرستاده بود
با دکار جنابی را روانه کرد تا امرا خبر دادن را بقتل رسانید و سر او را مصحوب خویش ببغداد آوردند امرا
بموجب فرمود عمل نمودند چون بشهر رسیدند سلطان احمد خود را در ورطه هلاک و عناد دید بعد از آن نیز بجا
دست در دامان حیدر زد یک یک از امرا و ارکان دولت خود را در حضرت مطلب داد و را
امید داروگر دانید بگفت که دولت کسی که تربیت یافته این درگاه است هیچ دل دلگران
کرده باقی الفان دولت من ان ای بینید اکنون مصلحت چیست آنکس را نوازد و معروض بیدارخت
رای صواب نمای باد شاه فتحنا ناید بعین صواب خواهد بود سلطان بگفت اگر تو را رخصت فرمایم
مبادا که زمانه دیگران بر کنوان نعمت اقدام نمایند و با عصیان بازخوانی آنچه بتضرع و زاری سوگند بر زبان
آورده بتهدید و مشتاق بیت سلطان بخود گرد و در اجابت ساق رسان و امرای و جهات و خانان
اقاصی را بر هم سیر رفتار بگیر و چون آن بیچاره بر این قدرت قیام نمود دیگر بر طلبیده
همین نوع بروی میگشاد و هر دو جمعی که نوازش در یکهفته دو هزار کس از مردم خوبرو در شهر از زبان
بر داشت منقولست که روزی که سلطان احمد مذبان دم خرمان خویش را بدست تجو کردن زده از بالای
قصر بر میآمد فراشی پیش او رسید سلطان احمد با وی گفت که فلان و فلان را کشتم فراشش گفت
نیکو کردی باید که خرم و تو زنده باشیم هم دیگران سهل است سلطان در خنده شد و شمشیر از دست
بینداخت و فراش بجان امان یافت بعضی از مورخان گفته‌اند که ده خزانه را که بجای ماه رخی بود
و او در از خوردی پر درد بزرگ کرده بود بواسطه فرستاده تا باشد سر بردی او نهاده با تعرض بلاد
ساختند و دیگران و فرزندان و خدمتکاران که در حریم دولت او بودند بیشتر بخوانند در دهلی
و خرم بر حق نسبت کردی پیشان حرم را با دو خواتین در کشتی نشانده بهانه آنکه بواسطه منع سنم و جریان
بواسطه آب رسیدند ملازمان و ملازمان که در کشتی بودند با خدمت ناصبانش همه را غرق کردند الغرض سلطان
بیرحم جمعی از قتل امرا و متعینان و خواص و محرمان باز پرداخت و دفعه بیچکس را از نفیه التفات پیش نمود

چنانچه آتش خاص که با در جهان می آوردند در میزدند و بخدمت کار یا کنیزکی سپرده ارزانی باز میگشتند
و چون چند روز در کار میزد او همین میزد بگذشت شش کس از بزرگان را که بر ایشان اعتماد تمام داشت
و در اصل الجماعت نامزد بود فرمود که هفت اسب از طویله خاص بیرون آورده با آن جانب و جدید برند
در ظلمت لیل بگشتی از آب بگذشت و بآن شش نفر سوار شده بر روی بحر فرات یوسف ترکمان نهاد و بنگ
با در جهان بدستور آتش میبردند و گاه دم سپرده باز میگشتند و فدنظاران و حوزه بغرض تخت میخوردند از
بیرون ایشان هیچ افتاده بر جنبت او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با فرات یوسف طلقات
غارت بغداد را که همچون روی عروسان آراسته بود در نظر او جلوه داد و ترکمانان را با خود
بمدینة السلام برده در کنار آب منزل ایشان مقرر گردانید و خود بگشت از آب بگذشت و چندان سلاح
و اسب حرب و حرب و قشه مرهوب بفرات یوسف ترکمان و نزد که داد که حد نگشتند و نگذاشت که در
لفدی جمال رهایا در آرد کنند و بنا بر آنکه از هجوم سپاه نصرت نشان حضرت صاحبقرانی ممالک ایشان
بغایت خائف و هراسان بود جاسوس برداشت و تفحص احوال آنحضرت مینمود و چنین در اواخر
سنه ثمانین و ثمانمائه مسموع ارشد که رایت کردن ممالک پادشاه هفتکشور عزیمت کرده اند و اندیشه
که اگر خدام ما بخلد بولایت روم رسانم در اندیشه راه خلاص و نجات او سر در گرد و الاجرم عیال و اطفال
و اموال که در بغداد بود برگرفت و با فرات یوسف از بغداد الاسلام نهضت فرموده و از فرات گذشته خدام
روم گشتند و چنین نزدیک حلب رسیدند تیمور تاش داماد الجای و دیگر امرا و حضرت شام با ساز و اهبت تمام
بعزم جنگ از شهر بیرون آمده صفها بیاراستند و شاهزاده متعصم و ملا بایت با سیاوش و شاهین و فرخ
و جمعی دیگر که از سنبلاب بلد و بنیان قصر و جوانان از پای در نیاورده بود در آن یورش همراه سلطان
احمد بودند و با ملا برادر فرات یوسف و میر حسن سعد و الیاس و قاسم و دیگر سرداران ترکمان
با حکام خود یعنی فرات یوسف ترکمان اتراه میبودند با آنچه چنین ترتیب صفوف از یمین و یسار و
ناگاه حسب بالدراف و طوغان بلد از سر درگذشت اما امرا عظمای حضرت شام روی با تزلزل نهاده

در شهر

در شهر متحصن گشتند و در آنحوالی اموال و اسلحه بردن بدست لشکریان افتاد و سلطان احمد و فرات یوسف
چون فوت فاصله حلب نداشتند از آنهم هراسان بود و بجانب روم روان شدند و چون نواحی
بهشتی رسیدند میان ایشان بسخنان اصحاب هر دو لفظی پیدا شد بدانکه فرات یوسف مخالف
سلطان احمد متوجه روم گشت و چون شهریار غازی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد نزدیک رسید بقصد
استقبال پیش آمد و هر دو پادشاه از اسب فرود آمدند و شرایط تعظیم بجای آوردند و یکدیگر را در کنار
گرفته اسب بازگشتند و قیصر سلطان را بطوی پادشاهانه داد و مجالس بزم بیاراست و در خراجات کوتاهی
جهت خرج طلایع او کذاشت و خود به پیرامون سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانید قیصر او را
به پیرایه طلب داشت و جشنهای عظیم ترتیب داد و بعد از فراغ از آن در باز سلطان احمد یکبار بهم رفت
در این اثنا فرات یوسف نیز از نصیب لشکر فیات اثر چنان روم برد و ایلدرم بایزید جناح احسان بر
فرمود تا مال آن شهر بر وی مسلم داشتند و فرات یوسف در آنجا اقامت انداخته با خود در آن
فرمان گشت

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب کرجستان مخوف بتاییدات ملک

نقل و ذکر فتح و خروج چون قضیه ارمنستان منتهی شد و دادان بهار در رسید حضرت صاحبقران
کاسکار از قشلاق فراغ بیرون آمده بجشن و سور فرمانداد و شاهزادگان و امرا و گردنکشان طوایف
جمع آورده در قضیه توجه بجانب کرجستان با ایشان مشورت نمود و چند روز بشور و سرور گذرانید
پرنو التفات بر احوال لشکر جلادت سمات انداخت و جمعی محذوم زادگان و امرا و سرداران
و سایر سپاهیان را تکلف داده پیادگان را سوار ساخت و از سر انتظام و کین که در زمان
رایت فتح آیت کرجیان پای جسارت از سر حد خود بیرون نهاده اقلیم الجنین آمده بودند
چنانچه سخن ذکر یافت روی جلادت بولایت ملک گرجستان نهاده و چنین بعد از قطع مسافت صحرای
محل نزول لشکر شهر بازگشت طلوع که چنانچه خرابشین را از جمله کنیزکان آن برگزیده ملک در آن
مقیم و از زاده ترکمانان روم رسید و بنزد سپاه طوس سرافراز شده و در آن زد و جشنهای لایق

کشید و حضرت صاحبقرانی در بالوان عزازش در غریب او اقبال نموده اطراف مرصع و خلعت زلفت
قامت قابلیتش را ارزب و رفعت بخشید و تقلب طوق و علم دلقار که نسبت بشار ایراد نموده
اهتمام صعد در یافت ملتفطه کوس و شوکت را بست مدتش در صدد هر روم و تسلیم اوامر افتاد
و حضرت اشرف با فرقه اصبهانت و محافظت الوایت طایفه بنی از تعرض رومیان مامون گشت و
لعنت شمار از آنجا در حرکت آمده چون در صدد کرجستان از دهول مرکب همایون پای فاخر بر آسمان نهاد
ایلچی پیش ملک گرگین فرستاد که طاهر سلطان احمد را بدرگاه فرستند چون گرگین از جاده مستقیم انحراف
کرده بر مضمون پیغام اعتلاء یافت در برابر چاه نه بر دوق صعوب بافته فرستاد چنین بار گفت و شنیدن
اندیشه گرگین بسیع مجنبه پادشاه بزرگ منش رسانید آتش خشم جهانسوز آنحضرت مشتعل گشته در حرق رافت
تعجیل بر چه تمامتر روانه شد و فرمانده تا لشکریان بجرایم اهل شرک و ضلال در آمده دست نهب و غارت
عمارت و قلع اشجار و رفع آثار بگشادند و ایشان بر حسب اتفاق و فرموده بنای تمام از زمین هموار
ساختند و در خان و قلعها رسیده و حرز کشیده از بیخ برکندند و گرجیان شقاوت فرجام
از خوف صاحبان حوزه اسلام بناه بمواضع حصین و قلاع رصین بردند که قلعه کرکنای از فتح بکه
از اقلاع عدیده دراز از تسلیم محالات بغیر سالطان غزا و جهاد در اندک زمانه با نزد هفتصد از قلاع
مشرکان مسخر گشتند و هر کدام بدین اسلام در نیاید بر تیغ الجهاد فرستادند و در بعضی اوقات غازیان سلطان
در صدد قلعه نشسته و جمعی آنان را لطفا بهادر بخیر ما استوار بسته در سرای کوه در برابر منار که آن
بیدینان در آنجا متحصن بودند فرو میگذاشتند و ایشان دست بتیر و کمان گشاده بدیشان را مقهور
میساخت و حضرت صاحبقرانی گردون توان جمعی از مردم خود را بمحافظت تفلیس نامزد کرد و بعضی از
در رخت مقاومت فرود آمد گرگین بیدین چون جلادت غازیان موکب ظفر قرین مشاهده نمود از میدان
ستیز روی بوادی گریز نهاد و در سر دران و نامردان گرج بقدم انقیاد پیش آمده امان
خواستند و چون الوایت در تحت تصرف طلازمان مخزن و جهانگیر آمد بموجب فرمان بعضی از

ساخته و بجای آن مساجد و معابد بنیاد نهادند و بعد از فتح مملکت گرگین حضرت صاحبقرانی با تمکین و شکوه
از دارالملک تفلیس بر سبیل استعجال بدرگاه چنگ گرجی روان شد و اطراف آن دیار را بجا و رفاهیت
داده جانب از خوف جان بجایه بر سرهای استانت و جمیع حصار و قلاع را بیکبار تسلیم نواب حضرت نمود
و لشکر منصور در آن دیار قتل و غارت کرده با جمع مزبور و ظفر و فیروزی سمات بازگشت با عراق ملحق شدند
و حضرت صاحبقران سید خواجه و امیر شیخ علی جاجرم و امیر جهانشاه را بنیابت و ولایت گرجیان و ارمنیان
و تخت برای سعادت که امیر شیخ علی جاجرم از آن دیار نزول بود در حرکت آمده و ارباب جهاد و اصحاب
جهت اضرار کفار قلعه را بر افکنده و اسباب آن را ویران ساخته باب و کرسفند بسیار مرتب نموده و بار
شهر بار جمشید قدر فریدون اقتدار بر سند و در تسخیر قلعه قلعه بود در غایت رونق و نهایت مرغوبیت
و جمیع حرکت کرجی کنای سایه وصول بر آستان آن حضرت بر تیغ واجب الاذعان نیافتند که لشکریان
بجنگ مشغول شوند و ایشان بموجب فرمان جلوه نمود و در هر روز بر تیغ قلعه استیلا یافتند و حضرت خسرو
فلک اقتدار بعد از فتح اکثار امیر جهانشاه و دیگر سرداران را بتعقیب تمام بطلب گرگین که در جنگلها و بیشه‌های گرجیان
میگشت فرستاد سپاه ظفر پناه فوج فوج در اثر گرجیان و در تعاقب تافتند و هر چند او را بیشتر جستند کمتر
یافتند اما طایفه از خواص و گرانش را دستگیر کرده با جمعیتی که از تعقیب شمار بیرون بود مرجعت نمودند
و بار دوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقرانی از آنجا روان شده از آب کر گذشته بسعادت و دولت فرود آمد
و مغاران ایل جمعی از خزانه الاقوال برای صواب نمای حضرت جهانگشای عرضه داشتند که در حصار کرجیان
ارسنه داران کرج حصار زرنب [illegible] دانسته بناء بآنجا برد و بهمت تا نهضت آنحضرت کند و فرمود
بر لشکر تسخیر آن حصار استوار که بر بالای کوهی واقع بود اندیشت و با یلغار روان شد و سپاه بدانجا کشیده
لشکریان آن حصار نامدار را مرکز وار در میان گرفتند و شرب اسباب مجموعه از خواد و منجنیق و جنگ
مشغول شد جنگ در افتادند روز هفتم بر مقتضی بر تیغ واجب الاذعان حضرت صاحبقران جانب سلطانیه بنقل
و خلعت فتح کرده منزلان ملاکیم فرستادند و در سر آنجا تعیین جمعیت لشکر گرگین شقاوت قرین در

نشسته است و دور و دراز ای آنرا مانند در بخت و سعادت بر خود بسته آنحضرت تحقیق و اسباب دیگر
فرمانداد و بعد از آنکه لشکر گردون مآثر که همچون رشته لولو بند نیز سپاه و عراق را گذاشته و بالطف و مکرمت
اقتصاد و اعتماد فرموده ملک گرگین را از استماع و تحریر امصار با سوز گداز بیرون آمده بطرف تبار گرفت و بجزو
فظر و ورود با تلوسید، یک حمله دیگر تسخیر او ترند و طایفه از آنها در آن جنگ گرگین و آن شدند
و بسیاری از اتباع او در دراز گرفته بقدر رسانیدند و دو از آب الغر و کوهان گذشته نیم جان از زد طایفه
و خوف جلد بسیار حمل بجانب کاک شد و چون گرگین بجهت بیمار گشت سلطان اعظم پسر سلطان احمد جلایر را از پیش خود
برند و او بجانب روم عنان برتافت و غایت حلقه گرگین از دور عنان و استغفار در آمده بسعی نامه ایلچی
عالم پناه و خوشنود و سعید خلقه که از خواص روزگار با حوال او را باقی بود در پایه سریر معلی عرض
و گفت که گرگین بر کند طاقت و شداد بر زبان رانده که مدت الحیات از وظایف خدمتکاری و جانسپاری
خویش دیگر کوتاهی نهاده و تقصیر جایز ندارد و اگر در اقتیاب از سرزنش او در گذرند بعد از این ادای
اطاعت از تقبل فرمان برداری بر ندارد حرم خدمت او را پذیرفت و جواب آن اباب مغفرت و عنان نشست
و سخن نیست بجانب دولت ابوالغازی که از سر اعظم الشان کرسیان و مطلع مخاف داند بارد بنزد خانه
و دریای شوکت اطراف منازل فلک فلق مراقبت و آن قوم را نیز فارشده حصارهای ایشان را با زمین یکسان ساخت
و بجهت صلح گردان مآثر الشرف و دولت کرج رفا رسیده آتش در ارکان و مسکن ایشان زد و رخیان زدند و از آنجا
مصادوت کرده و مسافت پیموده بیلاق منکول جهت نزول در عرصه شیرل تد در آنجا مسمع بارسا، جهانبان گشت
که طایفه از کرسیان بلاد ایشان در موضع قرش بند نشسته اند بر ایغ واجب الاتباع از خوف جلادل صدور یافت
که هر یک شیخ از الدین بود انشند، علم خفر بیکر را فراخت و جنبیت منازل قطع فرموده با تر موضع رسیده در ثبت
بجوز و سعت قلعه از قلع اشتر کان ثابت شده لوی را حفظ و حسن حفظ با خلق کیان کرد و اهل اسلام شیخ مسمیات
مخصوص گردید و با سوان سلا از تخت ارباب ظلم لعل خام کرد و اهل بند در آیت حضرت بهادر خوف بنیاد ملک
قدیر از آنجا بازگشته در اردوی جهانبان که در حسب اشارت عالیه در منکول نزول فرموده رسید و در این اثنا ایلچیان فرنگ

بسر بر

بسر بر مراد را که از جمله قیاصره روم بود بدست ایشان افتاده بنزد حضرت صاحبقران رسانیدند و بسیاری
امرا و مقربان درگاه، ملک آشنا، و خواننده صدرت اخلاص و دولت خواهی سرداران خود در نظر
کیمیا اثر جلوه دادند **ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بقیصر روم و الیکه کنیدن**
آنحضرت بجانب سکیا ایلدرم بایزید که در آنوقت قیصر روم بود بمزید شوکت و کثرت ساز و عدت و فسحت
مملکت و بسیاری جوان و انصار و بزرگی لشکر جرار و عدت کاران جانسپاران از قیاصره از سرنه ماضیه تفوق
و استیلا داشت و از آنچه نادر دست داد هیچیک از پدرانش را میسر نشده بود و بنابراین اسباب بی حد و مرز در دماغ
در دماغ خود را داده پای جسارت و جرأت از حد خود بیرون نهاده پیش حضرت و آن ارزانی که از زمره
حضرت صاحبقران بود ایلچی فرستاد که از زمان بعد از تنبیه مطیع و منقاد ما میباید بود و خراج از آن کان در گذاشته
خاص کرده بخزانه ما رساند و فرستاده دیگر بعبارت از زبان قیصر در مجلس حضرت گفت که از زمره ادعا
بعید بسیار و گفت و حضرت صدرت و اقتدار حضرت داشت هر که جهانبان کرد و حضرت صاحبقران از قیصر
روم بال مرز و دولت محمود و سپاه ناصر موعود شده است و از زمان قدیم و مراد مستقیم اکراف جزیره
و اکثرت حوالت و تخت بلغت نازه و بعد و بذل و عرضت بخار طغیان و تخت که بر جایگاه میزاد نشسته فرزند
شاید که از آنجا بجانب لشکر هر اهدایت کرده و از خام تکبر و تجبر تمرض عذر خواهی آید و در نمیدانستی خی طرت و سیاست
بیرون آمده خانه در کوی غایت و ملامت کیرد و بنیاد حمله ملاقات با دشمن و بند از دشمن بار ستوده و مجادل
تکبر کرده بنا بر آنست بود که آنچه منیر آنها روم که پیوسته با اعضا و سرزمین فرنگ حرب و حکمت سکیر داده و در اطراف
مهام دین و ترویج احکام سید المرسلین مشکوک شدند از خبار اسلام مستور بسیار بنظر از تنگ اهل بنیرد
ادهم دیبر را بین نحو خوانده ناصد کتابت دامن کمر زایش و اگر رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره یعنی
بار سپاه و تقاضا بر آنکس رحمت کناد که مقام و مرتبه خود بشناسد و از حد و مرتبه خود تجاوز جایز ندارد و دیگر از آنجا
که دارد فرو نرفته و بعد از آن در قلم آورده که آنچه دانسته که امروز اطالع مسعود و بخت فیروزی رام
احکام ملک و ملت در قبضه اقتدار و اعلی مختار ملازمان بارگاه بندگان درگاه است و حضرت رب العالمین

و بسیط روی زمین بعنایت ملک بیچون و ورود نادر کشتگان در تحت لطف حضرت کارساز خالق زمین و آسمان
پادشاه ما و ملک و سلاطین ایران و توران صلوة عبودیت ما در کرش و فاشیه طاعت ما بر دوش و اندوه و
اطراف و گردنکشان اکناف از مقتضی فرمان جهانمطاع و رنج و حسب الاتباع ما بمقدار سر بر خاک نهادند
و در عنبر الوزا مارش است که سلسله نسب اوزبکان منتهی میشود بجهان اغیر که در مغنیه مذاهب و استغنا بنشستن و در
حیات خود را از تلاطم امواج بحر عنف با اهل نجات و سلامت رسانند و چنین در اثبات استنتاج میرفت که اکثر
اوقات تو لغزای فرنگ مصروف است و بجای است تو بر استیصال اهل ایران نام و ننگ مقصود نا غایت تحریک
عنان تو در جوش و بالقرب از مکنت قوت تحریص نماید و در حکم متعلق بخلافت که مقتضی ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها و اذلوا اعزة اهلها که گردون ناقر فوقه و ملالت شامل حال مسلمان گردد و دشمنی شامت نصیب دشمنان
و بهم میان شود اکنون وصیت است که از طریق ورزش آبا و اجداد خود اعراض و انحراف نمایند و بر پای جسارت
بادیه عداوت نرسانند و حدیث اکثروا ذکر هاذم اللذات صفیر سازی و ابواب بلاد فتنه بر روی خود و ملکت
نگشایند و السلام علی من اتبع الهدی و چون مکتوب بهمه ملوک و رفیع ترین و مرتفع تر مصحوب طایفه از روم
هوشمند انجمن فرمن الجلدم با زبه فرستاده و ایشان بر جناح استعجال روانه شده چنین مقصد رسیدند
و فلسفه لطافت و جام کفایت بر دیگای آوردند اما طایفه مغزاد سودا چند لسن بخوش آمده بود که بجهت نصیحت
و تنبیه بر عظمت لشکر یاید و در برابر استخوان و حشت انگیز بر زبان راند که سر اندیشه است که در مقابله او
در سر و سودای مقابله او در خاطر است و تحرون و تکمین منبر و تکه اگر او سر حسب خاید تا قرب و سلطان بر عرض اقبال
نظم

ما بیم نادر گردان سپهر ۱ که سر بر آرد و پست بهر ۱ وه که گردش چرخ ناپایدار ۱ که گر گردش مرغ طایر
فرستاد جمعی با نگرش لهم فتحه لبن الجنت و الکوثر سنت اهل حرم حضرت و چون سنان اشتمال یافت در اصیف
شوانی نخو و با سنا فیات این عرض جانب سیر لطیم داده چنین رایت لطف شعار که چو او تنگ رسید
امیر الله داد که جهة اندرون اسیر زاده بر بحر بر نیز از رفته بود او در بند کرده با روی همان کرده و دشمن بر جنب اشرف
در دامن نزدیک حاضر آورده و در عرض رسیده و چنین داده چرب لباق روده بند برداشتند و شیخ زاده

و مبارک مراجعه و در آن امر نامه نامه مسلم شد هزاره تو و بنا ساق رسانیده و حضرت مرحوم خلفات
عصمت سمات سر بلند نام و دیگر جوهر و دست هزاره کان با هر زاده الیه که جانب سلطانیه روانه حضرت و حرمت
ضبط جهات ایشان امیر زاده عمر و امیر خداداد برادر بزرگ الله داد و مولانا قطب الدین باقی متعین شدند
در آب خلوتشان با بشاری کرنی و سپاهی بیابان از آنجا در حرکت آمده و چنین بر آن در زنه روم از جنبار کرد
چنین عطر انگیز گشت امیر طرخان با گروهی دیگر بار دوی اطاعت لیاقت و ده طلب حضرت زنه سر افراز
و بعد از دو روز خلق خلوتیکه از آنجا در حرکت آمده از آن روز زبان بگذشت حضرت در چنین در اول عرض سر
و فاتحه اختیار فرستاده و بهمه سیر آن شد و در این اثنا همه ایشان بسیاع چیر رسانیده که ایلدرم با بزید بر چو گرگ
با تمور تاش کرد از عظمت و امرا روم بود بهمه شهامت و هرات است بنی داشت با دیگر در آن زمان و جهاد در آن
بر مقتضای سیر این فرستاده و ایلچیان از استماع نوید رایت حضرت نشان با فاق خود بر ایشان باز گشته اند
و حکمت امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و امیر سلیمان و سید خواجه و امیر شیخ علاء الدین و دیگر امیران
بنگاه بشت رو میان فرستاده و امیر اولاد تمجید نام از ره و از قصبه بگذشت بلغاروم رسیده و در آنجا
بر اکثر سعادت حق نصب و غارت در آنجا نموده و با جنام سپاه بر حسب خود و در ظاهر سیر این باردوی
گردون اساس حلی شدند و شهر سیر این باردوی استوار و درخت از رهس تا کنگره مدرسه‌های مرتب
مرتب ساخته بودند هر یکی در آن و سر گرز و عرض فاصله و دیوارش دو گز و پنهای سه دیوارش شش گز و از
تا سر کنگره هشت گز و از سر جانب محفوظ بگذرد عمیق بود چنانچه بقصب زدن میرسید بزرگ عمق
بگذرد میکنند آب بر آن میاند و از جانب مشرق که محل نزول جنود ظفر و ره بود و لقب کنند
و در سرت می‌بست و مصطفی دارد و قصبه با چهار هزار مرد جوار شمشیر زن تیر انداز در اندرون شهر اسباب
و رزم و بیلدار مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بود و در این اخبار
برآنند که اشهر از سنه ثمانمائه سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده آنجا در آن شهر بنا کرده بود
می‌نویسند بعضی بیان کار خوشنوشته ستایا علاء الدین شهر از اطراف و جوانب جنگ در آنجا خشت و در آن

سوار و منجنیق نصب کردند بعد از هیجده روز برج و باره از زخم سنگ اختلال پذیرفت و فصیل تمام شد و
برج بر سه چوب گرفتند و شعله قهرمان قهر زبانه بعنف اشتعال کشید و فرمود تا آتش در سنگها زدند
در بهاره انداخته دود و حشت و حیرت بالا گرفت نزدیک باشد که حصار بغیر و قهر مفتوح گردد و مصطفی از سر
عجز و اضطراب بجای سکنت و اشکار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب علم روی نیاز بدرگاه کبریا
پناه آوردند و فرمان قضا جریان نفاذ که مسلمانان امان دهند و با عیال ایشان قناعت نمایند و اضاعت بیان و سایر
سپه بیان را غارت نمایند و اسیر کنند و در شب پیمان الجدرم باز بند بجا از نفوذ که جلب جارت بالات جدید
یا زنده اگر از نفت بیلان زود بند زنده در جا همه هلاک کنند و خاکستر روی ایشان بر بخشند با عزت و دیگر خانان مرد و
سپه و کس با زبین بر آورده رخت از زیر عمارات عالیه افروخته شدند و در اثنای این اوقات بمسامع علامه
که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف که از بغداد گریخته بودند مترجم قوم است و از آنجا میگذرد و در حضرت طایفه از ایلات بدان
بنگاه بیشت ایشان را سرخ فرود و ایشان ایلات و لشکر کرده با عزت قدیمش رسیده و خرام بزرگ از سلطان و شاه و در قرقش
رهبانان و دستگیر کردند و سلطان نیز جای از آتش میان بیرون برده و پنهان با روی ظفر نشان آمدند و کسان
لشکریان را دزدیده همی بردند و هیچکدام از وفات عاقبت نمی‌اندیشیدند و چنین سپهر ایمنی که خاقان مغلبین شمار
رزم بر جوقرطاس زد قرار گرفت طرشت را با آن جمعیتی بازگردانیدند با ضبط سرمه قیام نماید و خان عزیمت
بجانب باشتبان منعطف گردانید امیرزاده شیخ را بر سم منقلای روان ساخت و امیر سیوانش با جمعی از آزادگان
از لشکر حضرت شاه در رکاب شهزاده با عقب در حرکت آمدند و چنین شهزاده و سپاه ظفر پناه بکنار آن رسیدند
نزاکر آبی تهور کذاشته در کوه و صحرا سرگردان گشتند و شهزاده از عقب ایشان بتعجیل میراند و بیان چاشت
رسیده جنگ در پیوست و رهبار آتش عداوت خون الصدت شعله اندوز و مار از زرد و نگار خانان بر آورده همه استوان
گردانیدند و هر آتش ایشان را از خرد صادرت نمودند حضرت و حضرت ایلچی جلایر فرستاد و داماد شیخ را با
و انقیاد و دعوت فرمود پسر مصطفی حاکم سیواس و اردوی آن بود از رعیت جهد و ناز ایلچی را بجس کرد و از
آنجا آتش غضب حضرت شاه بر افروخت آیت نصرت بیلیه بعد الغرب در حرکت آمد بر مصطفی با آن

خوش

خوش با سنع آورند ام بهرام شعام راه گریز پیش گرفت و چون جنبر زر نگار سایه و صول بر ملطیه
انداخت بهادران شجاعت آثار در چار روز شهر را تسخیر ساختند و گرجیان سپه بیاز اسیر کرد و مسلمانان
آمدند و حضرت صاحبقرانی فلوار امیر جهانشاه را با دیگر امرا و سرداران بتادیب و گرفتن ساکنان
آکده نامزد فرمود ایشان بر حسب فرمان و حسب الاذن روان شدند و تا قلعه کافه تاختند و آن مرز و بوم
و نهب در خانان اشیه بیان و مقیمان انوقت اندیشند و پس از قلاع ملطیه را تسخیر ساختند با عزت فراوان
باز گشتند و در ملطیه با روی جاریان پیوستند غایت حضرت و حضرت صاحبقرانی حکومت ملطیه را با توابع و مضافات
با امیر عثمان نرلاسا ارزانی داشت

ذکر اسباب توجه رایات ظفر فرجام بولایت شام و فتح

یعنی از قضایا که مناسب است در اتمام حضرت صاحبقرانی در شهور سنه خمس و تسعین و سبعمایه بعد از تسخیر
حرمت حق و شیخ شاه و خراج ملک حسب و نسب اندیشه نموده با جمعی بر رایات پیش پادشاه مصر و شام ملک برقوق و شاه
و سخنان شایسته و کلمات بایسته پیغام داد چنانچه در این اوراق شمه از این معنی رقمزده کلک بیان گشت و چون
شیخ شمار ابه بر حلیه شام رسید او را در آن بازار سم موعود باز داشته خبر بمصر فرستادند و برقوق بلطف
شیخ عرف که را ایلچی گشتن و شیخ بنا بر افراد سلطان احمد جلایر که از تمان در مصر بود بقتل آن کرد
و فرجان او فرمانداد و خراج شیخ را با جمعی که ملازمش بودند بدار القرار فرستادند و مار که حکایت بازرگانان
و ایلچی جنگیز خان بکلم سلطان خوارزم شاه و هجوم لشکر تاتار بدان بیشه شنیده بودند بدان سرشت تعداد
نمودند و از وفات عاقبت نه اندیشیدند و دیگر آنکه چون حضرت صاحبقرانی ممالک ستان بعد از شیخ
اذربایجان و عراق عرب بهت قاهره مرفع و تخشش خان مصروف داشته مزبور دولت نیز پیش شد الیس و چون
که بر سر فرمان حکومت و ضبط قلعه او تنگ تعلق با و میداشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق افتاده بنظر بر
تدبیر او در آتش سوزد و دستگیر شد و قرا یوسف مدتش را بند کرده و پیش برقوق مصر فرستاد و برقوق از تعلق
ضمیر جوار ساق ساخت و در این هنگام که ملطیه و اسکندر در تحت تصرف ملازمان دولت ایشان اند حضرت صاحبقرانی
که در آن مقام از جهان پیش فرع که بعد از وفات پدرش ملک برقوق فرمانفرمای مصر و شام شده فرو فرستاد و از روی

و دو عدد بمن رانده پیش را طلب داشت و در طلبیان چون کلب رسیدند ایشان را بدستور سابق مراقب
داشته حضرت بعد روانه کردند و فتح شقاوت فرجام بمقتضی انا وجدنا آباءنا علی امة در اغوای طلبیان
تقلید پدر خود کرده بحبس ایشان در قلعه فرماندار و از خبر جبارت فتح که سرون رای از کشت متوجه مقصد که
از حرکت نایستند برفق در رضا خاطر آنحضرت مستر او باز گردید سر بعیوق کشید و بارزشاعت قصر اولیا
نمودن در رایات نظر آیات کاب سعد و شام بر افراشتن اولی دانست چه در ایزد لشکر فیروزی نشان
تخریب سرای و ملطیه و ملتستان اشتغال مینمود ابلدم بایزید اسعد در مقام مخالفت در نیامده مصطفی متوجه
از بال حشم مغلوب شد و هر چند امرا و ارکان بلکه کشتیبان در شش کاب دیار شام سعی میکردند راضی نمیشد و بدایت
دولت مقبول ذات نمودند بسیند بدهٔ رای حضرت مراجعت کردن ظلام بنفاد

ذکر نهضت مسعود کامیاب گردانیدن لشکر ایزد منصور کوهکان و فتح قلعهٔ بهشت و حساب

چون حضرت مرجع عذر امرا عظام را در تاخیر ایرش دیار شام در اسطلاح الله لشکر بان لاهنشت سوخته بودند
و کرجستان و ملطیه و ملتستان اشاعتی نیافته ابدالبیع رضا اصغا نمود فرماندار تا افواج لشکر مانند کوه آهنین در حرکت
آمده متعاقب یکدیگر در حرکت شدند و امیرزاده ماهرخ با جمعی از امرا بر سم مستقلی لوای عزیمت
بر افراخته متوجه قلعه مستحکم شدند و چنین ناگاه رسیدند حصار را در میان گرفتند و حضرت صاحبقرانی با تقدیر سپاه
از عقب رسید و قرب لقبیه بر فراز تپه فرود آمده اطراف و جوانب حصار را بنظر احتیاط در آورد و آن
حصنی از دو جبین در میان دره بسیار و بسر کوهی بنیاد بر قلعه واقع شده چنانچه خطوط شاهی از آن
ریزان آن تنگنا نشست و استراحت بر نهم که اشتغال برج و باروی آن در رضا خاطر همگی نشاط نشست عقل از آن دور و آن حصار
دو وقف داشته در احساس فتح آن تیر و قطان و سلطان حصار بجهات در رضا آن سرور در حضرت آن سرور در حضرت ذفاب
در اسباب از مقام اطاعت داری و فرمانبرداری دور از سر عقلت در صدد مخالفت و مخالفت آمدند چون لشکر ایزد
تاثر بیک حمله شهر را در تحت تصرف آوردند ماخذ و دست آن حرم بهب و تاراج آمده و از قبل بدیه
شام مدهای متقلب بحفظ قلعه قیام مینمود و در میان قلعه بخشیق کردان ساخته و پرداخته بودند که اطراف

که میخواستند سنگ می انداختند و در آن اثنا که حضرت صاحب قرانی با جنطیاریج دیاروی قلعه مشغول
بود ناگاه سنگی از آن از بخشیق گردان گشاد یافت چنانچه نزدیک بحضرت خاص آنحضرت بر زمین آمده از زخم
لغزنده باد زدن خیمه افتاد از مشاهده این حضرت قهرمان قهر با دشاه بخشید فرمانداد که اطراف و جوانب
بهادر را بخشش لشکریان تیغ انتقام بر کشیدند بهادر لشکر اردوی گردون شکوه که فضا دکه و دامن از زخم
ایشان لبریز بود متقلب بر تیغ واجب الاذعان شده در پست موضع بخشیق نصب کردند در همان مکان
که سنگ مخالفان بر زمین آمده بود بر قرار شد و تخت سنگی که از بخشیق انداختند بر بخشیق اندازان
آمده آنرا در هم شکست و ضربت دولت روز افزون اشاعت امر از خبر چند چون صدر در بیت و در مقابل این
احوال ایزد از رستم از دارس رسیده بشرف لطف دیس مشرف شد و لشکریان و بهادران ملک در اندیشه
تقیجیان حصاری چنان استوار از جمیع جانب محروف ساختند و برج و باره آنرا بر سر چوب گرفتند مقید
از هیبت آن قلعه جان گسل از خوف و اضطراب افتاده متعاقب یکدیگر کسان باستان فرخنده نشان فرستاده
و بزبان عجز و استکانت معروض داشت که بنده درگاه ملک اشتیاق از لشکر چنین سلطنت بارای بیرون آمدن
ندارم طاعت حضور کامکار را شفیع میسازم که از سر خون این بیچاره فرو مانده کی و کار در گذرد و بر گناه
و مار بخشیق خون انگیزه در عرصه شست و عدالت چند لشکر نقاوت ندارد شهریار بلند همت فرمود که قلعه را چنین تقدیر قهر
سخر نرم ضلعت عفو و امان در پوشانم و از آتش از لشکر از دار این قلعه نبات اشتهار دارد بر غنیم
که نظر حملی عجز لشکر فیروزی اثر نکنند و در هشتم صفر از طرف عطیل فرمان صدور یافت که آتش در قلعه زدند
و بر جهاد اندر خشن افتاد نهادند از مشاهده آتش ارکان ثبات دولت مقبل و صابر اهل حصار اندام در اختلال
پذیرفت و بلا لبث و درنگ هر دو پست مکنت مقبل التر سید از الطاف اشفته و نفایس اشیوه و اسباب
را هم از و اشتران قطار در رکاب سادات و علما و مردم با فرهنگ پیران فرستاده که بمحل عرض رسانند
و شاهزاده چون تخت مناهج را شفیع برداشتند تا آنحضرت از سر خشنی سپاه در آن کشت و سلاحات را تنبیه فرمود
رقم عفو بر زلات بر کشیده عنان عزیمت لاهیب قلعه عنان عطوف گردانید و آنکه از سر مانند عابد از آب

دیانت محکم و مرج بارهٔ آن از خشت تراشیده مستحکم و خندق در عمق سی گز و در عرض هفتاد گز و خاک
زمین سنگ مجوف بر این حصار کشیده بودند چنانچه در اندرون آن میسر است راند و شیر اندازان که گشته اجنبی
لشکریان در خلف رایت فتح آیت بدانجا رسیدند شهری مسخر برند و غنیمت فراوان اما اکثر اهالی و فرق
و ارباب اقتدار آنجا گریخته بودند و طایفه از صناع و محترفه در دار نار البته دانسته همین که رایت نصرت آیت
سایه و هول بر آنجا بار انداخت مفاتیح در درب پیش آمده شهر بر دند و جز رضا و تسلیم چاره ندیدند

ذکر موکب حضرت صاحبقران بکنار نهر الفرات و تجسر از آن حالت

در آن اوان که حضرت
صاحبقرانی در مدد بهشت و عقاب از درب عرب و هراس در صفیر نمود تا آن که از قبل امیرا سطر بضبط و حراست
صب شیخین لو و بزی استعداد یافت که تا ماه از شیخ پیش فرج زاده حاکم مصر و شام فرستاد و از آنجا حکم شد
که جمیع عساکر و حشر و شام با ساز و عدت تمام روی کیب آورند و در مساعدت و مساعدت تمرد نمایند اهتمام
نمایند و بر فرق اشارت فرج شد و آن که امیرالامرا دمشق با سپاهی از قطعات اسطار و اوراق
افزون و از خیز حساب و اندازه بیرون [illegible] و دوش و داودی و رستمهای یاغی کلب آمدند و [illegible]
از ایلات عرب جنبی محمد و تمی و انطاکیه و طرابلس و کنعان و رقه و قدس و اکره و غیر ذلک امرا و [illegible]
و افواج مجتمعه مزید یکانات شبیه نمد و باندک زمانی سپاهی که حساب و هم از شمار آن عاجز آمده در حلب جمع شدند و بعد
از اجتماع عمر نمایش و عرب که از قفل و کیات بهره تمام داشت با امرا و سرداران عرب مناسب و تاخر حضرت صاحبقرانی
بر شیرون گرفت و گفت این پادشاه بزرگ عنقریب است لشکرهای عظیم شکسته و قلاع حصین در این مدت
و اکثر معموره دار الضرب تیغ کرده اگر مصلحت دانند در انقیاد اطاعت در آئیم و سالات و هدایا که پیش داد
عرض تمام دارند و رسید سازیم و شکشهای الدین و تبرکات مناسب مصوب ایشان فرستیم شاید که عنان توجه
از این صوب بگردانند و خاقان و ناموس ما بسلامت بماند بعضی که از رای خود بهره داشتند رای تمرد نا پذیرفته
مسخر شمرده و بعضی از اهالی که شق شدن و دون از شک او از این سخن سر باز زدند و از تدبیر آن گروه
و گفتند هر وقت در عرب کاظم راه دهد از دراکیت معقول و با زنا ما میل بنگ بر دیگر مالک نسبت ندارد

دیارها بلند و در مصار قلعه و بقای که اسطالیه مسخر کردند از کل خشت خام است و بنای شهر با دیوارهای
مارسنگ رخام و در اجذب قلعه سنگ لیبار است که اگر منصدی تسخیر یکی از آنها شوند سالهای دراز غیر نتوده اگر
و خشت شمار از کثرت سلاح و تیر لیبار است اندازه که در اینها بترقوت عظیم است حکما نهاد و شقی است
و شمشیرهای ماهری و نیزه های عربی و سپرهای چرمی و دیبا شصت هزار قصبه و قریه است که از هر قصبه یکدیگر کس بیرون
آیند چهار از مردم برشند و مع دلاک پناه ایشان ارزه کر چلنا پاس است و با قلعه های سنگین که در دل آن
رجب و پیراس بنا داد و مردانگی جد و اجتهاد هر سپاه بیاید بست و بنا دار بر عنایت حضرت آفریدگار
بیاید نهاد و طایفه از عجبیان که در سپاه حلب بنگ معاش و خود کیات اشتهار دارند گفتند که این جمع
را خرزند اند و در جنگ تقلید نکنید که این جماعت را عرب میشناسیم سپاه زنان عرب در جلد
طلوع اند عجم زد گفتند شاه سر ساند و در میه اندازید که مملکت بدست خواهد آمد و بعد از قتل و قتال
بسیار و کثرت حراب و مستول اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند و پشت اعتقاد و استظهار بدیوار حصار باز
نهند و انصاف آنکه اگر این قرار امرا مسموع دند مهم بدرد و در روی دانی سید و از آنجا که حضرت صاحبقرانی
یکدو منزل از عنان بیجید و شتاب طی فرموده بر اندیشه اشیاء سپاه وقوف یافت بتعلیم ملهم عنان نسبت
جهان نور دکشیده داشت و هر روز نیم فرسنگ کج سیر دند و چنین فرودی آمدند لشکریان همایون بر اوان
خود بر حسب فرمان خندق میکندند و از آن جزیره با استوار میکردانیدند و شاه اطاعت جوم و احتیاط در هر منزل
میداشتند مخالفان که بر اطراف ندیر حرز جهانگیر وقوف نداشتند پنداشتند که لشکر مغلوب الیشان نزدیک
دارند و از هیبت لشکر و تازه جهت آنچنان است و چنین خیال بسته که عدم صلاحیت در حوکت بهمه قلعه حضرت خدای
دلیر شدند و در آن رای که اعراب بود عدول نمودند و به استقلال استبداد از زیر بیرون آمده لوای نخوت
بر افراختند و در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول با هیچ طرف ظفر پیکر صاحبقرانی خورشید حضرت بر دهول بر اوان
حلب انداخت امیر زاده و سطاکین با معدودی چند از غلامان خویش بقوال دشمن رسید با آن مخالفان
در نهایت کثرت بودند اهم مثال الیه طاقت الیشه بر ایشان تاخت و جنگ تیز سواری از پشت زین بر زمین انداخته بود

و از دور دشمن کرده از سوی بیرون برد و نوکرانش آثار مردانگی ظاهر آورده و دو کس را بکشتند هزیمت
از شنیدن این حال و صورت آن حال شنیدن عجب بر زبان گذرانیده روی بگریز نهادند و در همان روز امیرزاده
ابابکر با شصت نفر از امیران لشکرش رفت و گروهی از مردم بغاوت ایشان در آمده جویای قوی دست
و بعد از کوشش بسیار هر دو فریق بلا آنکه بر یکدیگر غلبه کنند روی از سوی هزیمت نهادند و روز دیگر طایفه از
ترکمانان در برابر چشم رفته بالبسا دادند و هیچکس از طرفین قدم جلادت در میدان کین ننهاد روز سیم
که خاقان مشرق آفتاب بیک ورد بر لشکر شام تاخت و ایشان را بضرب خنجر صاعقه گرد از هم ساخت
ساخت محرور افراسیاب هیبت بر کوب سپاه نصرت مآل در فراختن رایات جنگ و جدال و قتال فرمان
و بیاسایش سپاه بر انفاذ بر اسیم امیرزاده میرانشاه و امیرزاده پیر محمد و امیرزاده ابابکر و امیر
صف شکن بازداشت و در قلب ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت بر افراخت و جوانان سلطان محمود خان
و امیر جهانشاه و دیگر نوئینان بلند مکان و امرای زمان بضبط و تنسیق لشکریان قیام مینمودند و در قلب ایشان
امیرزاده سلطان حسین رایات نصرت انتما بقبه جوزا رسانیده قلب سپاه بقوت شاه جهانگیر عزیمت دین جنت آیین
یافت و از جمله اسباب جنت و آلات حصن از بنیان کوه بیکر عجوبت منظر که صیت فتوحات دیار هند شده بود
بر عجل آراسته شد که دیده حصن خاقان از دیدن آن تیره و خیره ماند و در وقت بقبه صوف فرمانفرمای قضا
نفاذ یافت که کلتربان سرای جوارح شکار بر بالای پیشه که جانب راست مصاف گاه بود وقف نمایند خواجه
با وجود انهزام لشکر دشمن و فرار ایشان اصلا از جای خود حرکت نکنند و از آن جانب مبارز الدین حلب و اهالی
دمشق و سرداران سایر بلاد و شام با ساز و راهبت تمام همیشه و میسره آراسته و خاطر الدین حسین و امیرزاده پیر محمد
در زیر پای دشمن هفت کنگره صف آراسته کرده و آواز طبل و کوس از زلزله در ارکان کشید و آتش افکنند از
برانفاذ امیرزاده میرانشاه با سپاه نصرت شعار حمله آورده جون دشمنان ملک و اسب جنبش شیران بلا
شکستند و از جوانان امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیر خاقان تا خرمه را متفرق و پراکنده ساختند
و بعد از آن غیر مهلت که در قلب قرار و استقرار داشتند بیلدان با هیبت و آهنین لاله و مهندس از جای برداشتند

و فرمان

و تو رنامش از شاهد ایجالت سر اسیر شده عنان از مصاف گاه برتافته از جانب دروازه بخوی عزیمت
شهر آورده و اکثر کرکیان بزخم دشمن کشته شدند و جمعی از دلاوران لشکر ظفر قرین با نظامیان دلاور
تیغ کین و انتقام در اهل انهزام نهادند و از میان آن نامداران بلند جان بیرون برده نصرت عاقبت رایت خاقان
رسانیده و چنین لشکر حلب که بخوی حرامیان حصار دلاور شهر را حصار نهاده از دروازه که از آن سرای روی نمودند و اهالی
عمر نهاده از بانگ رایم ریز از هیب ایشان مشرف بر که بر سیبند کارش مسبب شدند و هجوم از آن جانب خوف
و هراس جنبش خلق در خنق گشتند و بر بالای یکدیگر افتاده جان دادند که صندق بازمین بسمت فنای بنده رفت
و در پا تردم ربیع الاول شهر حلب بر نیروی دولت قاهره مسخر شد و شدن و تمرز بعد از انهزام و دوام اشهر
بلای خیر و تلوف بنا بالفور دند بر آن قلعه کوهی بود از سنگ خارا سر بالای خرگاه دوزده جوزا کشیده و پیرامن خندق
در عرض کز واقع و عمق آن تا آب رسیده و خاکه ریز القلعه از آبی خندق تا دیوار حصار است که همچنین سر بر آسمان
که پای جاسوس خیالی از زاغ آن کند گشته شدن و تمرز بنیاد استقرار اساس عمارت و بر حصار نهاده و دیگر
بار روایت استکبار بر افراختند و اهل قلعه بجوش و خروش بر آمده بر روی بالا رفتند و آتش بازی خود را گرم
کرده رعد آسا انفاذ نهادند و حضرت صاحبقرانی بلند مکان شهر در آمده در برابر قلعه قبه بارگاه بادج مهر
بر افراشت و فرمان نافذ آن نکته آشنا شد که هیچکس از نور سر بیرون نکند و لشکر نصرت شعار بر سر حصار خندق
حصار را مرکز وار در میان گرفتند و تیغچیان مبارزی فرصت بجانب حواشی خندق را شال
مو سرانجام کردند و آب بیرون برده دور دیگر بر خاک ریز افکنده و رنگ دیوار که بسنگهای عظیم استوار کرده بود
به لقب بدین شغول شدند و از سرانجام نظام الدین شامی که در بیان وقایع حضرت صاحبقرانی و فتح
مصر و بر دامنه مشغول است که در آن ایام که لشکر منصور قلعه حلب می گرفتند و آن صاحب لقب
بخواب اشتغال میفرمودند منکه یکی از رکنان حصار بودم در برج ایستاده بنظر اعتبار در صنع خدا و
حالت و حیات سپاه نصرت شعار میدیدم ناگاه در قلعه باز شد و جوش و خروش از دروازه بیرون
آمدند و مرا طنابا که جانب دیگر بدست مردم حصار بود بر میان بستند تا در سر کمند امیر بدنه آمده و شد قوت آن

وتیغ کین از نیام انتقام کشیده روی بجانب قلعه نهادند بقیچیان تا بها در آن سیاه نظر نشان که ایلچیان
بودند علم اختلاف الفرقین بر افراختند و اهل قلعه آنجماعت را الطناب بلا کشیدند و صورت حیات
آن تیغ نظر معلوم نشد و بعد از فتح صلی الله علیه و سلم صدمت صدمات را بر اعیان سر بر علم عزاد
القصه ارباب جهاد از زخم اندیشه برداند نشاک شده دیگر کس را یارا نماند که از نزاع نظاره کنند از پیران
اندیشه رسد و در این اثنا فرستاد حضرت صاحبقرانی با مکتوب الفتح در اندک مضمون از نشر انگیز حضرت
و تقدیر الجناب از آن و قدرت الهی بر زمام عالمیان را در کف اقتدار نهاده و بر حسب ترجیح مسکن الاحکام
و مسخر فرمان ماکر دانیده و جهانت قلعه و در رانت ملیان مانع نشاط و اطراف لشکر ظفر نیا بی نخود و لیبا ارزه
و کثرت الات بر دواخ مقاتب آن مختصر جهانتوز مالیکر دا اگر کان و مال نخود دارید و قلعه طاعت
اطاعت و انقیاد بیرون آیید و در تنبیه نفس و اموال و اهل و عیال سعی نمایید ارباب قلعه چون دانستند
که نزد و عناد و لست بندگان حضرت صاحبقرانی دلکش و مرحب عمارت و بنیانت انگشت
ندامت بدندان عزیمت گرفتند و شدن و تمور تاش با سادات و علما و اکابر و اشراف بهای صاحبقرانی
و اشکار بیرون آمدند و لسانت بارگاه مشتاقانه و دی نیاز و انکسار بر زمین نهادند و کلید خزاین و مفاتیح
را تسلیم نمودند و حکم جهانمطاع صادر شد که شدرکن و تمور تاش با هزار کس از سر داران و سپاهیان
که در قلعه بودند خزاین را متصرف شدند و هست تاجیان با خزاین قدیم و جدید را که در قلعه حسب بود
علاوه زمان حسب علیه بخشیده و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که شرفات قلعه را بر سنگ قهر از
بروجی که سر بر آسمان میکشید بر زمین افکندند و حضرت صاحبقرانی کامکار آن دیار که در جهاد
بدست لشکریان سعادت بار گرفتار شده بود بصحبت فرخ حاکم آنجا بار فرستاد و پیغام داد که شدرکن
و تمور تاش در بجه تقدیر اسیر و دستگیر ند و فرخ و خلاصی ایشان موقوف بر سیدن و تمش است
اورد و در این روزی بدو منصوب رفت و تا دمیران نوزد اثر ادکنم آن تمش تمجید نام روز زمانت و اخذت
سید بدر الدین ملک هزارگری و شاه زمان ملک سیستان و سوسه قوی نوشا جیبی و هزار سر از آن کجا قلعه تسلیم

صاحب بگذاشت و سید بدر الدین را ترتیب نمود و بعد از این باز نزد روز دیگر که در آنجا توقف فرموده بود
عنان عزیمت بجانب دیگر و الدیات نام منطقه تاخت

ذکر توجه پادشاه غفور بجانب جمش و حمی و تسخیر آن دیار و مرض و شهر بجنگ

دران اوان که طالع صاحب قرار و استقرار بار دوی
همایون بود جهت صاحبقرانی امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمان و امیر
دو بکر سر داران را بجمی فرستاد و جهت نشانه زاده کان و نوشیبان بمقصد رسیده شهر را
مسخر ساختند اما فتح قلعه اندرون شهر بنا بر جهت درمانی که داشت در حضر توقف مانده جهت رای
آرای صاحبقرانی بعد بندگشای از قصبه حسب فرمان تاخت بافت تخت تسخیر قلعه حمی را و جهت
بهمت تاخت علم دولت دیر باز با الطرب بر افراخت و جهت رایت لعنت زمین حمی را از گرد
سمند لشکر جهانخای غبار سای گشت اما آنجا از پای قلعه حصانت و کثرت سپاه مشهور شاه و گردنده از حمی
و اشتیاق کشته چاره جز اطاعت و انقیاد ندیده با شرفات سنگهای الدین بیرون آمدند و شاهزادگان
و امرا را که پیشتر آمده بودند شفیع ساخته کمان امان پوشیدند و حضرت صاحبقرانی جمیع امرا و شاهزادگان
یورش بدست آمده بود بر مخدوم زادگان و امرا و خواص و عوام آن تقدیم نمود و جهت بیست روز از تسخیر حمی
بگذشت مردم در شدند که غرب و دهل شد کوکب شفقت بگشتند و جهانبانان لاعونه و شهنشاه
و دلدار نام در قلعه نام خوشنشسته اند از گرمای جهانگشای عداوت بیند کجا بجانب صحرای فرمین رویم نظر سخن بیند
اما مقبول نیفتاد

نظم

سر شیر بر صحرا و بیدشت ؛ در آن شیر داری گفت با خویشتن ؛ عرب آنچنان شد
که آدم شناسی ؛ که رزم دشمن نباشد بجا ؛ در ارباب فتح ایات منزه حمی شد و جهت عقد آن بار
مرکز اعلام ظفر اثار گشت ارباب حمی بنا بر اعتقادی که یکی از امرا و عاشقان که پیشتر رفته و کرده بود و اقدام
و سکنت پیش آمده کجدبات مخالفت خام کردند و بعد از اطلاع شهور لشکر قبات از مقدمه حضرت
مانند و جهت نظم اولاد آن مرحوم فرمان یافت عنان عزیمت بجانب جمش تاخت و بعد از چند فرسخ مرحله
تاخت زدی محمد نزول اردوی همایون کامکار گشت و در آنجا بر حسب فرمان قضا جریان فرخی از شاهزادگان

ایشان کرده بجانب سده بردند روانه شدند و موکب همایون اعلی از طی مسافت بجلیک رسید و حصار
از رخام و حصار آن که از سنگهای بزرگ تراشیده بودند بجانب نمود چنانچه بیک که در آن نواحی
قلعه بود اعلی از حضرت ظل از طرف بیست و هشت کرو بنظر اهل مسافت در آمد و از جانب شمال نزدیک در آن
و آن سه خواص و عام دایر و مسایر است که شیخ نادر زیارت سلیمان پیغمبر ع دیوان ساخته و در آن خزانه
اعلی فتح شهر بلیک با سهل و بی صبر شد لشکریان از شهر و بلد فراوان که از آنجا یافتند مرام
و سپاس بخشیدند بدست تقدیم رسانیدند و امر بجانب فرمود حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نور الدین و امیر
و امیر برلاس و غیرهم از امرا با سی هزار سوار از جانب دمشق در حرکت آمدند **گفتار در نهضت آن سر**
دستمند ارباب جذبه دمشق و محاربه با فرخ حاکم مصر و دمشق و مقتول شدن مصر چون بر سر آن
در آمد و در دست هر ای جلیک که نزدیک کوه و قلعه است استند و بافت حضرت صاحبقرانی کسی سر آن از آنجا
نهضت نمود و روی بجانب دمشق نهاد و در اثنا راه جمعی که بصید و نزهت رفته بودند یا بخدمت ناصر
کشتند و ملک مسافر بر پرسیدند و در تشریف که دیار عرب بعزم حج بیت جهانبان آراسته بود
دمشق و عزیمت آن اخبار نکرد بعضی فرخ که حاکم مصر و شام بود بر سر ایشان دو تمش را بر آنجا بجانب دمشق
لشکر جنبانی ترتیب و تحریض بسیار نمود تا از جاده مستقیم منحرف گشت و در راه مراجعت کرد و لشکری
فراوان و حشری بیابان جمع آورده با تمام و تمکین تمام سلطان سلطنت طرف شام رفت و بجنگ دمشق رسید و آن
شهر را ضبط دمشق حصار داری مبالغه تمام نمود و امر بر سر شیطان و فریب نفس بنیاد مکر و حیله نهاد **بیت**
صورت نهاد و دام سر حقه بازی کرد بنیاد مکر و حیله و حقه بازی کرد جان بستن آن است که فرخ شیادی که جاسوس
ملبس بود و بلباس سخن در آمد و نشسته نگریز بر ایشان نامزد کرد و دو دانه را مقرر ساخت که بعد از آن او بنده
جبه بخنجر زهر آلود آستین بدست همایون حضرت صاحبقرانی رسانند و آن شیخ مفتن مهره و مکر بازان دو دانه
که هر یکی خنجری زهر آلود در سق خود بود روی بیابان سر بر آورد نهاد بمقصد رسیده با دادن رسالت قیام نمود
اعلی امر بعزیمت روز افزون حضرت صاحبقرانی بهمت بلند اتحاد ذات بر خاطر خود و جود مستقیم که از آن سیده

دیوان شرف اعلی بود و جبوه گرانه و لعبه از نقش و نقش خنجرهای زهر آلود از سنگ فهای مرزه ایشان بیرون آورده
و مقصدی که مقدم و دستاویزان بود با جا کرده بیت و خوشه سلاح بهب رستی در میان نهاد و حضرت صاحبقرانی
مؤید و منصور بیست و صدقات موفور با رقاب بخود و جمع رسانیده بر زبان کهر افشان گذرانید که هر چند
مخالفت و دوامین سلطنت از کشتن ساخته اند آن شخص که از طال جنبش و شرارت لعبت و دردی را نهاد
بر آمد مشهور با یک و ایق اورا دهم و بکر از محض و بال در حرب لطال حضرت و زاند بود الحکم بر سبیل
الله و زمان سیفا ذ بیست که شیخ بر زبان کار و زهر آلودی که با خود داشت کارش ساختند و جبه بلبدش
دو دو فرق طریق اورا کشتن و بیستن بهند بازشته بمن حکم مصر و شام دادند و در آب لعنت آیت لازم کار
شده و فتح سامان کرده بجزی دمشق رسید و خبر سایه معرب جام فیروزی شاه گشت بهمه رعایت عوام و حسابه
لیاقت بر امرا و لوای همایون حضرت ظل کنند و اگر بجیر مند و دستور کرده اند و حضرت صاحبقرانی
بر فراز بسته بر آمد و بر جهت دیار منهزم حسابی در آورد و در اشارت فرمود که فرد اطلاق باروی مطالعت کشاد
هم از کار راه دست بروی نهند و بنابر فرمان واجب الاذعان امیر بر تنگ با رکبها در آن پیش فرستند و از آنجا
شهر بهادر دو دانا خود و دو تمش و دو رجی قصد کردند که بیاد حمله و آتش آهنگ خوش جمعیت مخالفان بسوزند
لوزت راست سید خوابه و سیدی بهادر و از دست چپ امیر زاده رستم و دو ایشان برابر مبارزت
بر افراختند و قاب بسیار فتح و فیروزی بر پرچم لوای نصرت افتاده بمن جهان راه انهزام پیش گرفته
و لشکر منصور بعضی از ایشان را کشته و فرجی اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شحنه قهر بر بعضی از
دشمنان و شکستن و جماعت بیدبان کمدر خیب همراه آورده بودند فرمان داد و همه را بتیغ سیاست بگذرانید
و جمعی شیلی از دست چپ امیر زاده محمود مقصد ابن محمد بیک امیر زاده سلطان حسین که از اهل
او در اینجا اوبان که نشسته در خوشی با خواهر مشتی معتقد فتنه اند و از لوای همایون بیرون آمده منهزم شکر دمشق شدند
مشتبهان را از آنجا بیرون صبح فتح بر مطلع آمال و مسیدن گرفت و مقدم اورا مقدم نظر بند داشتند و مقدمه
با کمین و خفیه خود تمام بنهر آوردند و از اسم تعظیم و تبجیل فرو نگذاشتند و از نگاه امیر زاده و شمار امیر

و شخص امیر مسعود ملک را از این در خواهد ساختند و از مدت مدارک العون حضرت و حضرت بر سر
و چنین اردو زدند اردوی همایون کوچ کرده و بیک فرسخ رفته صحرای که طرف کنعان مصر واقع است محل نزول قرار
سپهر حشمت گشت و در طی فرمان لشکریان در گرد کرده و دو اردوی از سنگ بمقدار شخصی بلند ساخت برآوردند
و در پیرامون آن خندق کندند و فراوان بر هم طرف رفته طالع را از برای پاس معین نمودند و بعد از ورود
حضرت حضرت بنگرکردن غلام بجهت توران سرپرست بیش فرمانفرمای مصر شام فرستادند زیاده بشارت
آنکه امارت و ملازمات خوم حرم ما را در اسر جهانگیری شنیده ما بد و دانسته بر عقاید این بخش تحقیق نمایند و بعد از
مصدقین نماند از کشیدن لشکرها و کشودن کشورها و از انقلاب مسافت اسفار و انزوام مشتاق لشکر
و ایلوار رسانیده اگر این وفا است و گر زیر بیان ما را تمام است مقصود از تمهید این مقدمات آنکه چند روز
تصمیم و تفرستادی تا ما نیز هم مجرا باشند که اردوی کیهان پوی متوجه باینجانب شد و از این سبب
و اشتغال بسیاری با حوال ساکنان این دیار راه یافت و بعد از آنکه اگر بلیغش را مدبر کار ما در مناسب
مناسب و وجوه و نایب را باسم و لقب تجربه ما بیا راهنمای مخالفت در آورد بخود در راه مسافت سلوک
در غایا و جندیان در ضمان سلامت و عافیت مانند و لاسیاه فلخ بنا، در قلعه و قدرت و سبی
و نهب و حجرت و جسارت عادت دانند مبادا که از منشی ایشان مبادا بار اسلام اقدام پذیرد و لفظ نام
بکمال انام راه یابد بیت طریق عادت را راه عقل بنگر ؛ کزان بس خیزد درین سخن بنگر ؛ هم تر عقل را
کار بند ؛ درین هر دو در، آنچه خواهی بیند ؛ چون فرستاده بشهر در آمد اما مصر شام کلاف سابق
آغاز در محترم بجای آوردند و در لفظ دلجوئی او گوشیدند و چنین در آن دیار آشیانی در عهد ادای
مبور زیدند و چنین در لفظ ایشان وقتی الکلام داد و جمعی کثیر از این طایفه را پیش فرستاده تا بهنرهای خود
قیام نمایند و حضرت از نزاکت و دقت خویش الاعذر آرند و ندانسته که اسباب قهر که در حرکت آمده
ثابت ماند و نه آشیانی و نه تارک اطلاق و نه رد اطلاق القصه چاره نیافتند قوران را بعرض الزام باز گردانیدند و در عقب
او در خوف و هراس لشکر را بیرون فرستادند و ایشان در پای سر بر آمده صورت دادند که حکام دیار

مصر شام

مصر شام میگویند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیاد و دور از طریق مخالفت و عناد ایم و تا بیچ از دیگر
اختیار نمیتوانیم که مرحوم خسروانه از جریده ما بگذرد و بعد از این شرط فرمان برداری بجای آوریم و از تقصیر
جهانگیری سر بر پا بجای خود جایز نداریم اکنون لوازم عذرخواهی آمده در ایم و فی الحال بر تسخیر قرار داده ایم که جزا و عقوبت
مدت امر بزیم حضرت حضرت جنوز را بجایز از زر خلعت بخشید و بازگردانید و چنین اردوی بزرگ مدت دو روز در جانب
غربی دشت نزول فرمود. بود و در تسخیر لوبت از الف آخر نمانده بود فرمان شرف نفاذ یافت که یوزبکیان خلعت
عوض را که در شقه شهر و قصبه بنظر حسنه در آورند و ایشان را بجب فرموده علی الفور نزول موکب
همایون بر مرض مناسب بیدا امروز عزم در آمدند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بعوض روند تا چهار بایان
علف باشند و چنین اردوی در سنگ آمد و شقیان بقدر آنکه ملک لشکر فلخ بنا، بنا بر دهم و فتور و ضعف و فتور
که کلی ایشان را یافته است طلب از آن کرده بجاب شقه متوجه شدند و بیک گفتند که فرمت غنیمت باید شمرد
چه اگر ما بعبات اجتماعی از شهر بیرون رویم و از این کثرت لشکر جنبشی در آمده بر ایشان حمله کنیم همچنین از زمام
اختیار در دست نماند و جمله حقوق و پریشان گردند و آنکه شجاعت و جلادت ما بر صفوت روزگار یادگار
بماند باین اندیشه با طلی و سوای فاسد جمع جندیان مصر شام جبه و جوشن داودی پوشیده و شمشیرهای موجود
و شمشیرهای مصری بر میان بسته مرد شدند و بیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع آمده بودند تیر و کمان و تفنگ
و سنان و کارد و خنجر و سایر اسلحه و یکدیگر بدست گرفته گرد هم آمده از منشی طلیعه سر در پیش سواران نهاده جندیان
خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای دشت از ایشان مالامال گشت و در ظاهر شهر از کثرت خلایق آمد و شد
دست داد که شتران در یک مکان بیکدیگر ایشان نمیداد و چنین قرار دادند از زرع و نخل حضرت حضرت بجهان آمد
و دند و گفت دانست که تعقیب از جهان شیوان کلیه زوال رسیده و دولت از دودمان مصریان
انتقال کرده است در عرض دقیقی و توقف روزه بازگشت و در وی جمعیت بجانبدان نهاد و فرمانداد که لشکریان
فرود آمدند و از سنگ اجل و انفعال بنای ترتیب نمودند و جگاه و جنبه و سایبان را افراشتند و شهر بار دیگر
وارد باینجا کس از خواص و مقربان بیاد لای پشته بر آمده بنماز و حرمین نماز مشغول گشت و بعد از فراغت

خلق و نصرت از درگاه احدیت پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده از خوزستان و کوه
و لغزه پردلان و سهیلیان زلزله در کشید و راستی بنیان ایشان افتاد و در این اثنا مردم خوزستان
تمام رسیدند و حکم واجب الاذعان صادر شد که بر اتفاق امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ
و امیرزاده ابوبکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران روی بخوزستان آورند و ایشان با استقبال امر خود
نموده پای در سلک مطاوعت و متابعت نهادند و از خوزستان سلطان محمود خان و امیرزاده شیخ امیر جهانشاه و غیاث
الدین نرخان و امیر زاده شیخ از سلاطین و دیگر امرا و توبان بکشتن و کشتن و سوختند و حشر شدند و در
مقدمه اول اول و امرا توبان و امیر مرکب در حرب هلاک رسیدند و شیخ بهادر از امرا و خوزستان
حسابی نموده و قهر از آزاد و آتش بادرجی و سایر بهادران نصرت شعار رایت شجاعت و مبارزت
افراشته دست و بازوی به تیر اندازی و تیغ زدن برآورده و از جانب اتش بیکار بلا کرفته هم روز
رستخیز ظاهر گشت و میان جان و تن در سر دیدن فراق روی نمود کرفت اختر اندر سر نیم خورده
خنجر بر بیم رایت نصرت در زمین کرفت و لشکر نیروی منهزم با انهزام رفتند و سپاه بهر جهت از اسپان
تا کنار جهات و شق راندند و بسیاری از ایشان را بتیغ خونخوار بند بر خاک هلاک انداختند و چندان بهادر
بر زمین افتاده بود که حساب ایشان بر حد ان نتوانند رسید و در خواجه عطیه در روز سه شنبه نوزدهم ربیع الاول سنه
ثلث و ثمانمائه اتفاق افتاد و در اثنا حرب و حرب امیرزاده سلطان حسین که میرزا شاهرخ بر جهانگیر
او احتفاظ تمام داشت و در برابر امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد و تولاق قرچین که از خواص
رکاب جناب شاهرخی بود با امیرزاده سلطان حسین کرفته بخدمت و تلطف خویش برد و خود تعجب رفته بعزت
کرفتاری در دار السلام همایون حضرت صاحبقرانی رسانیده بر تیغ جهانگیر سلطان حسین و فیه امیرزاده سلطان حسین لقاء یافت
و بعد از چند روز خلعت نقابت امیرزاده شاهرخ چوب یارق زده بلند شد اما همچنان در مقام عجب ماند
با رای رفیع الحسین فرخنده نشان نداشت العقده لو دو ذلک شهریار هفت کشور از مسلک فرزندی انحراف کرده دامن
صلاح قطع نموده در این نشیمن نزول فرمود و دیگر روز نوزدهم از آنجا حرکت فرمود و در

که شراب و مرغ مکلل ارتشه در حرکت آمده در پیش صفوف صاحب کرد و دن بنگر از پیلان شکر مند ها
صفی ترتیب دهند و دندان و خرطوم اندر کتب مهیب را بر السلطانی کوناکون بیارایند و لشکر جهات از
هیبت ذهب روان شدند و نزدیک دشق رسید بیاقلعه موصلی فسیح که بر شرقی شهر بود بر آمد
و کوس و کورکه زده کوس زدن انداختند و شغبان چون بر کیت سنا که تا نه بت بر تلخ اندر نشستند
و قرع یافتند خوشی مثال قرع اکبر که در دست عجز شنوند استماع نمودند جبرئیل در سر آمد شدند
تمام بدفع قضای مبرم مشغول شدند و لشکریان بر خاشجوی از آنجا پیش رفته بر کنار رودی مناک که حکم خندق
فرود آمدند و از زور و کاوسر بر آن آب رودی همایون حصاری ترتیب دادند و بعد از کیت حزم و احتیاط
بر حسب مرسوم جهانگیر سلطان مواری شد از آنجا که گذشته در برابر دشمن صف کشیدند خانان اکر بر سپاه بودند الاقت
حرب طلب و بنبش همراه داشتند لکن از بیم دست برای که روز بیشتر مشاهده نموده بودند مجال حرکت
نداشتند هلاکم بر جای خویش توقف نموده قدمی پیش نهادند و در این اثنا دو مصر دشام در سر آمد
شدند روز خاقانی و سیک دیگر خواص و خوان و سازان سلطنت محمد در شهر بر سیه که در دو خوشه
عظیم رای شاه بر قتل سکندر بعضی نقل اند اگر چه اندک فتوری بجای مارا داشت و طاقت از مردم و بارها قصد
اکثر نشد الحمد که شهر و حصار بر قرار است و سپاه و تیغ زن نیز کذار مثال بسیار مصلحت است که بیت
بیرون حصار تعلیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه دارم بعضی عقلا که بر بند بخرید و کیاست ممتاز بودند
از این تدبیر باز زدند و گفتند که خود را باندیشه باطل و خیال فاسد بازی دادن کار خردمندان
نیست و در این ساعت که اجل بی غایت ضبط و محافظت کرج سلوک اند با بهیات اجتماعی از آنجا و اینجا بلکه
در آنچه مقدور و میسور بود در کسر و انکسار ایشان سعی و کوشش نمودیم بجوار و حصار رفته بر آتش ترتیب نشده
است که امروز خاص و عام را سخنان دلپذیر تسکین داده و چنین زمانه لباس بر کوس می پوشند ترک دولت نام
کرده در پرده ظلام با یاران خویش راه مصر پیش گرفته روز نوزدهم و در این شهر از چندیان درها باز کرده اند بود
اگر چه حفظ ایشان در این شهر خویش حکم کنند و قلعه و حصار ایشان را نگاه دارند خود را طلب داده ما خود را از غرقاب حیات

بساحل نجات رسانیده بشیم مرد را بشیمن محنت و مقبول فتاد فرخ حاکم مصر و شام ایلچی پیش حضرت صاحبقرانی گردانید
فرستاد که آنچه دیروز فرستاده رضای مادران مغولان بخوبی حاصل نشد اینحال بران جسارت اقدام نمود لوند دیگر
تعهد مصر و سرحدی داشته ایم اگر رای عالی مصلحت بیند لشکریان امروز دست از ما برگیرند تا فردا بیای قلعه
پیش آمده کنند حضرت تعهد کرده ایم خدام نامیم ایلچی بارگاه ملک اشتباه رسیده پیغام گذارش و پیشکشی مورد
بگذرانید و بر حسب فرمان جوبک مقصود سلطان از شوکر بر قلعه منزل نخواهد آمد و حسب سلطان مملکت مصر از
گرداگرد حوالی هنگام شام روی انهزام بجانب ولایت مغرب نهاد فرمانفرمای مصر و شام با اشرف خوان و صاحبان
بر حکم گریز کرد در بیم شب صولت نفوذ در داده مسخر شد و از دمشق بیرون آمد روی فرار بصحرا آورد
و شخصی که میان مردم بیم اختلاف اشتهار داده در دل ایشان روی گردان شد و بجمیع مردم شهر بیرون آمده
اند کیفیت حال باز نمود شاهزاده بخارا الی اوراهیش حضرت اعلی فرستاد و چنین رای عالم آرای بر آن قرار گرفت
شد فرمان واجب الاذعان صادر شد که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه از خوانین شهر در مرکز دارالسلطنه
گرفتند تا کسی بیرون نتوانند آمد و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و امیر اتراد و جهانشاه و سلطان و دیگر بهادران
و شهریاران و قلعه‌گیران و دیگر بیگان در عقب گریختگان گریختند و بسیاری از سرداران را پیاده ساخته بر خاک هلاک
انداختند و دیگر پریده داشتند از رفاقت و خلق نگذاشته و نیم جان بهزار مشقت بیرون بردند و روز دیگر
که شهر را گردون خرام ستاره فام را انهزام داده مسخر و حصار فیروزه فام شد حاکم قلعه مصاحب در گشت بر کشتگان
ترتیب نام در لوکت آید و از بازماندگان کشته شهر را در میان گیرند اینحال بر حسب فرموده علیه حضرت
قضا اعلی بدار الاستقرار ملک طاهر و مصر بود در برابر قلعه در آمد و بعد از خرابی قلعه و دیگر
زادگان و ترکستان در عمارت قلعه نزول کرده نام قلعه بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آن است در
تصرف آورده و بعد از آن فرستاده و سلسله بیع بدست عساکر گردون ناخر اشاره که از ملک جهان
از تجار الی آمده و صاحبقرانی بازگرد بحرمت از آن عقیدت و صفای طوبت عزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از زوجات
طاهرات سید کاینات و جد در مرحوم حجات مقام کرده اند و زیارت مبارک حضرت که منتظر نظر کیمیا اثر حضرت

سرور فرشته مقام کرده بر آورده و در اثنای طواف منبر که مرسوم بنا بر تقدیم رسانیده و بعد از نزول بمنزل همایون نهاد
در شب دوم اکابر و صلحای دمشق و سادات و علما و مشایخ و صلحا و کبار و اشراف در آن شهر
تقدیم مصالحت دادند آن از شهر بیرون آمدند و بیارگاه ملک اشتباه رسیده و زبان به عاذرخواهی گشادند
و تحفات و خزینه بیاندازه گشیدند و آن قبول کرده حضرت مرحمت فرمودند و بجهت تصدیق آن بر دو
دمشق بر شهر شیخ نور الدین و امیر ملک و امیر اردو و از نویسندگان خواجه مسعود شمس و جلال الدین
بخش در آمدند و در روز جمعه بر سر منبر خطبه بنام و لقب همایون جلال و بیع ممالک حضرت صاحبقرانی خوانده
ذکر فتح قلعه مذکور و در رجعت حضرت صاحبقران و بیان دیگر قضایا
بعد از آنکه بر دمشق بمکلفت حکم و منفعت محاصره در کشت تصرف حضرت صاحبقرانی قرار گرفت اما کوتل کوتاه و اطاعت از خدمت
در قلعه بر سر بودند رایت خلاف و عناد بر افراشتند و مبارزت و محاربت و حصار را و سیدن تیر و سنگ
و پیکار بر افروختند و آتش انقلاب در نهاد استحکام و استواری چنانکه از آتشگر نارنجی سنگ‌های بزرگ ساخته
و پرداخته آمده بود و از منجنیق و عروس سر بفلک البروج کشیده بود در نهایت استحکام و بر فراز برجهای
چنگ مشحون بود و سالهای دراز از خوف و در آن محصور و ایمن از هجوم ناوک و دود و غبار در پای قلعه
قائم کرده و حرب سنگ‌اندازی و منجنیق و دیگر اسباب مواضعت و مدافعت در اهل حصار آنها و دیگر
که بیرون آمده و حضرت صاحبقرانی کرد اند بشبه از این تسخیر قلعه چنین گفته فرمانداد که تمام لشکر
و خوانین و امیر و داران و لشکریان ترتیب پیش رفته اطراف آنرا احاطه نمایند و سرکار آنجا
حواله و منجنیق و دیگر آلات حصارگیری مشغول شدند و سه طوب ساختند چنانکه بر قلعه مشرف بود و طاقت
آنکه خندق عامره بغیجیان آنجا بسنگ کندن مشغول شدند و از آنجا باران تیر بارید گرفت و رعد
اندازان و نارک افکنان و آتشبازان خواری نمودند و داد از سر جهد و اجتهاد بجای آنکه حقوق
بود مشغول شدند و در اثنای این اوقات از حضرت عقیده صدور یافت که امیر جهانشاه و امیر زاده و امیر
و امیر جهانشاه و دیگر نویسندگان قشلاق بکار کنند و شماست چهارپایان سپاه و نصرت قشلاق و حمایت

رکاب ایشان لعلف خوار روان شدند و در تعقیب فرستاده حکم شد در اثنای این احوال تعجب ایشان سنگهای
بزرگ بالای سینه شدند و هر که بران رخنه و شکسته بیرون می آوردند و در تعاقب برج و باره و مطالب سعی و اجتهاد
بتقدیم میرسانیدند و پیش از هر دو برج طارم را که سکار الموت بخشی بود و بعد ترین مجموع برجها و قرق
ساخته بر سر چوبها کرفتند و بر حسب فرمان آتش بر آنرا دند تا خرد افتاد و در آتش کشاده شد و بهادران لشکر
فیروزی شعار بر آن کشیدند بتعجیل تمام متوجه جهار شدند تا که مقدار دیگر از دوازده برج بنیاد و بنیاد بحکم
و ترتیب مشتاق کس در زیر آن باند لشکر جلادت شعار که بستیل مرتبه علو بود بازایت دند و نگاهبانان قرار
یافته رخنه را محکم نمودند اما خوف عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافت و از حرارت و حیرت بخویشان شدند
از سطح الارض طلب عصیان یارای بیرون آمدن نداشتند و باز آتش در دیگر قسمها زدند و جانب دیگر از جهاد
و بالضرورت بزد و از کوتال و طلب مران قلعه در دور باز کرده روی از بیشان حضرت ایشان آوردند و
خزاین و سفاین و دروب را مجدد زان سر طلبا سپردند و بزد و از کرد اس و ترتیب اهل حصار بود و بشال و آب
هاساق رسید و احوال بیکران بنهدف ارباب دیوان آمد و از محصول اوقاف حرمین الشریفین اعتبار
در نظر بود و چنین رای عالم آرای بدانش اطلاع یافت حکم فرمود که هیچ افریده دست تصرف بدان دراز نکنند
دیگر از آن جهان بر جمله نام صدر جوازیکا بر دانشوار و خلعتش بنارت شمخه مسیاست چوب بیش زده
بجاه جوار از وی کرفتند و سمندان با دیات بر حسب اشارت الحضرت در صدد بیع نداده هر یکی از آن
بسه و چهار کیلکه فروختند چه آن سال بود و ایام پریشانی و جوز و نا بسیار کم یافت بود و مبلغی خطیر از اعتبار
حاصل کرده مجموع را بخدام حرمین تسلیم نمودند و چندین بار که تمامت ایشان عبد و بهاء ملک بودند
چرکس و ترکی دیگر حالک بر حسب فرمان بر شاهزادگان و امرا تقسیم نمودند و بنده ایل چکر را از خصوص و کبر و مهتر
کرفتند و دختر را از ایشان جدا ساختند و دیگر بیشه دران را بر امرا بخش کردند که خانگی ایشان بسر قند
رسانند و هم چنین حکم شد و مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان که هر دو از زمره اطبا بودند خانگی بدار
السلطنه سمرقند رسانند و هم چنین این احوال حضرت صاحبقرانی از قصد ایشان کمر تنگ فرج اند و تجاسر

لذا امرا معظم الوس و قبیله رسانید و در انتظام روح بخش دلپذیر دیده که مردم این دو حس خود آنچه عمارت
بتکلیف رفع ساختند و در خدمت اند و از برای اهمات مسلمین بعضی جوهرا خاتم الحسین صاحبقرانی را حضرت
آن نبود که سر مرغ و خشنه ایشان خشی بیند بر بالای هم نهند و چون بعضی از حضیر الوس کفتند فرمودند
که بر سر آنها دو مرز حرکت و دو خیمه کاسر بسازند و شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیر خلیل سلطان و امرا شیخ
نورالدین و سلطان و سنگلاخ خواجه را فرمود تا در آن باب اهتمام نمایند و ایشان باشتغال امر قیام نموده
غایت سعی بجای رسانیدند و قامت بیت و پنج ذرع و کنبد از سنگ سفید تراشیده که در رفت و آمد
از عمارت خوان ایشان مبدا دست شکال یافت و چنین لقد رایج آشیاد و مفتوش بود و بمقتضی حکم اهدم اللذات
لقوه و زر را کار بسته و بخلص برده خلایق بیت مشغول و بنای مشغال و دو مشغال و کمتر از این ملعب بهادران و ام
ترتیب ساختند و کثرت لقوه در میان لشکریان بر تبریز که در اندک وقتی از مصر و در الحذب مسلخ
هزار دینار کیکه بخزانه عامره واصل شد و در عمارت قلعه بارگاه فتح نامها و فرستادگان با قصه ملکه با طوایف
ممالک بجهت خزاین و رفاهیان و شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان نامه نگشت و عنوان قمر میر با لقب
دلکش و سیاقات دلپذیر رویزیر بهاک ایمان و فرمان نهادند و صاحبقرانی جهانگیر خود حسن تا تعجیل
پیش امرا زاده شریف فرستاد و کمر ایشان بیت و در هر جهانشاه با سیاه فیروزی شعار و کاب ساحل
فرنگ رفته و از کمند و نوعی را در شهر کله بنا کنند و ایشان عنان باند بار ناظر جمیع الوقایت را کارت
و تاراج کردند و اسباب و احوال بیکران بدست آورده کامیاب و کامران باز کشتند و در اثنای
این احوال خبر رسید حضرت صاحبقرانی عبد الله و سیر بعضی صعب کشت چنانکه امرا و ایلچیان
بکمان فرستادند و امیر زاده میرانشاه را با جمعی از سپاه که موکب ایشان بود و طلب
داشتند و مقاران و اصول شاهزادگان و نشینان آن رحمت بصحبت تبدیل یافت و در اثنای آن
حضرت صاحبقرانی صغیر را اندیشه خاطر خطیر گذشت و در مجلس خاص بر زبان کرم جهان کذرانید که هم بسته
بسیع باید که کدخدای آن که هر دو ایشان با هم بیت حرمت و معادات میورزیدند بخصوص معاودت

و برند که نسبت مداوا و ابن عم و وصی حضرت رسالت پناه است و سید المکرم و امیر المؤمنین حسین
از ایشان حرکات ناهموار شده صدور یافته سکان شام با آنجماعت معاوضت مینمودند عقل و دین و آیین و سیاست را
بسیار رسید پیغمبر که یکی از طایفه از دست اختلاف و بنیاد سرور اصفیا صحو باشند و چون دولت و ارشاد
آنحضرت ارشد و هدایت و عنایت را بآن طایفه از پیشگاه عنایت و هدایت رسیده بینند جانب ایشان و در بگذرند
و با دشمنان ایشان در سازند و هر گونه جور و ستم و ظلم و تعدی در باره اهل بیت طاهرین روا دارند
نسبت جناب و کمتر این تعلق بر زمین رسید چه اگر تکلف و تعدی از دیوان عدل مالک الملک که جمله
ملوک و سلاطین بدیع صنعت او و علم مسببات در فتنی رابع فلک و دار بر افراخته اند جز بر سر با بخشت
حواله اولاد و احفاد ایشان که اشهر آبا و اجداد خود متصف اند بر فتنی و از مرتبات این معنی در این معرض
سال هیچکس از ارباب تحقیق و اهل از بطن بنی فاطمه حسین رحمت نیافت که بر سر عشیره و دوم بر تاخیر رسید
مخنا بهار و از طرح انداخته و از اشتداد رحلت ایشان تا غایت مرقدان و دهم الثقلین و هم صحبت
رسالت مآب بر دراج در دانق بود بهمانجا مخفی بوده رفت و اعلام از اهل و استظهار دلالت بر حال مودت
و محبت و خاندان مکرمت بآنست خطایق را اصحاب عقیده آنحضرت مجدد معلوم شده و در چهارم شهر محرم
سنه ثلث و خمسمائه سپاه اهالی سمات بر جنب فارت و نار راه روی قهر بشهر آوردند و دست تسلط
در استیلا و سبی و نهب کشاده طرفین مداوا و مواسا بسته و دمشق را از زر و دیوان و قری و نواحی
و شیخ و اطفال و نسا و رجال با سیری گرفتند و آنچه سالها از زر و کان لذت خورده بودند از دور و دیوان
و از بر در یک ساعت بدست پادشاه و الله کهر اضاد الصحبت بر بسته و فارت کردن لعلهای
همایون صفوف فرسه و کسان روسی و سفاهت علی نیات و سایر فرات اسکندر مرد
پیش گرفته بودند می انداختند و کاهی دیهوا نوع رایج که نسخه الهی خراج است و از آن زر دغوه مرصعات و انگر
و اخر با سکه زدند و در نقاط نجف ابن خلافت از سنگ قهر الهی آتش در دمشق افتاده و طبقه بر طبقه که از
هر سب خسته بودند و بر تنگ در دمشق غریبین داده بر طبقه سیکین بماند و ده پاک و بر خست و پیش از این حرکت
که آتش

که آتش در آن شهر می افتاد و با وجود سی و هشتم اکابر و اشراف و سر مردم در اطفاء آن تاریک
و دمه محرق بگشت آتش فرو نشست و در این اوقات از ولایت بر بلاد آن نیز در بخت و در آن دوران
غیر آن اعراق بسیر تخته خود آفاق رسیده امیر شهاک را با فوجی از لشکریان آتش و هیک تاج
جاه امیر را از کاه عیبات نمانده و چون سقف از چوب لو دسی و آتش آن بنیان مفید بیفتاد و مقصد
پادشاه جهانبان چنان بالا گرفت که منار مشرقی مسجد مذکور که از سنگ ساخته بودند هم خاکستر گشت
و منار دیگر که لسان فصاحت بیان شریعت سرا و عده داده که مزول عیسی بر آن منار
بود در زبان تحریر آن نگشت بمنار عیسی مذکور شده با وجود آنکه اصلش از چوب و ظاهر آنکه
یکی اندود اند سالم ماند و هیچگونه آتش در آن تصرف نکرد و چون تمامت دمشق بر جنت و آنچه در آن
شهر بود بتاراج رفته آتش نهب و غارت در عجمی بلاد شام افروخته گشت روی عالم آرای پادشاه
جهانگشای عزم سعادت اقلیم فرموده و از توقف عبات اسارت عقیده صدور یافت که سرداران
دمشق و سایر ولایات شام را دار باشند و بر حسب فرمان بلند بخشان دمشق را جمع آورده باندرون
شهر رسانیدند در روز نشیه چهارم ماه محرم صاحبقرانی کردن نوان و دستگام کامران از دمشق منقلبات
که بجانب کنعان واقعست در حرکت آمده براه فاره و سنگ روان شده و بغوطه رسید منزل
فرمود و در آن منزل که نخله بود از فرد سی جنان و بلاغ رضوان حکم شد که دمشال و رجب الاستشال
نویسند یکی خبر بانگه امیر را و خبر سلطان که در سمت سلطان بر حسب فرمان نشسته بود خداوند
و بر ی بیک و سایر را بضبط آنکه و دلوی گذاشته خود گزید پایه سریر گشته که ایالت تخت جلادت
بر او حواله شده و دیگر بر آنکه قلعه طبا توبان آقا و فرزندان بجانب اردوی آمده روانه شدند و در
در لشکر بهر طرف مرتع گشته مصوب دارند خود از ارباب مودند و حضرت صاحبقرانی از آن مرحله بهضت
سر منزل قطع فرمود حوالی حمص از غبار مرکب نصرت قرین بیشکار گشت و بنا بر آنکه آنجا اندک اندک در مدت
رایت نصرت شعار از جاده انقیاد پای بیرون نهادند از عبور لشکر منصور سبی بایشان رسیده

و آنحضرت بعد از تقدیم معذرت شاهزادگان و امرای عظام با افواج لشکر قبایل از نواحی اطراف
فرستاده از آنجمله امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین بر مقتضی دوازده
یا ده هزار سوار بطرف هرکز که از بناهای سلیمان شیر است عزیمت شدند تا حشم ذوالقدر که
گریخته رفتند نیابند و امیرزاده سلطانحسین و امیر بدر اوزبک با پنجهزار کس متوجه صوب الغار گشتند و امیرزاده
ضیاء و رستم طغاچوق و بوالقاسم و منصور متوجه قشرقاه و سلطان قزلی و دیگر سرداران با پانزده هزار سوار
روی بترکمانان کوتک که بر کنار حرات نشسته بودند نهادند و امیرزاده ابابکر با سپاهی بر الغار که در ولایت
ایشان تعیین بودند تا شهر هرات پیوسته دویست هزار کس مقتدر از حشم ذوالقدر گرفتند و آنجماعت گریخته بخوار
بکر متوجه اند شدند و شاهزادگان مذکور با لشکر منصور از آنجا بازگشتند و از خبر آنکه خسرو کیخسرو را حرات
و از آنجا روان شدند و امیرزاده سلطانحسین با ایلات و ایل جوالغار با قلعه کمر رسیده آنجا نشستند بیاران و دوانیدند
و از آنجا عنان عزیمت بصوب حصار فرخ در راه با امیرزاده ضیاء سلطان و لشکر قزل که در ولایت ایشان
میرفتند پیوستند و با اتفاق متوجه قلعه الموت شده در آنحالت ترکمانان رسیدند و آن قوم بیاری
در برابر گردون ماتم صف کشیده دست تهور بزم و پیکار گشادند و جنب شیخ حسن بیرون
که اسیر در حبس نزاکه بود کشته شده برادرانش از مقام سیر روی بیابان نهادند و سپاه اسلام اشقیا
کین از نیام بیرون آورده و جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان گرفتند از آنجمله ده
هشتصد هزار گوسفند در شمار آمده و جمعی از دشت قلعه الموت بجوار حمی رسیده بنشستند که آنجا از بخت بلند
نحس اظهار مخالفت کرده عمارات و بناهای آنحضرت را تمام ویران کرده بودند و در آنجا ترتیب داده بودند و در آن
ساخته اند از این خلل نگرفته شد حشم جهانگیر نیز با لشکر و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده
مقام الشهر را اسیر کردند و آتش در آن زمین و مساکن زدند و حضرت صاحبقرانی از آنجا بحضرت
بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسید سید عزالدین هزار جوطا و شاه شاهان و موسی قوتوی
و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب فرمان اشرف اطاعت نمودند و آن شهر در شهر زده بعضی از
بوشتند

بوشتند و رایت نصرت آیت از حوالی حلب نهضت نموده بجانب کرج بلخا راه فرات رسیدند و در همان
امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده بوالغار بموکب همایون پیوستند و امیرزاده ضیاء سلطان قزل
سلطانحسین و امیرزاده قزل و جوالغار شیرازه بر زمین بوس استعداد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت بسیار
آورده بودند گوسفند بیاد در اردوی بایان نهضت یکبار میسوختند و چنین در آن یورش امیرزاده سلطانحسین
جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بود و مراحم خسروانه رقم خسروی بر ولایت ایشان کشیده شرف ملاقات اندوخته
و چنین شاهزادگان و امرا که بجوق رفته بودند با غنایم بسیار باز گشته باردوی همایون ملحق شدند و بر
جهانگشای صدور یافت که از اوزات عبور نمایند و از جنبه گذرانیدن رعیت خاصه و لشکر از زیر مادر دند
و نوشتیان و لشکریان بکرب سر دشت از آب بگذشتند و بجوار قلعه بیره نزول فرمودند و آنجا بقصد
اطاعت بیرون آمده بقدوم و خدمت خویش بیگناهی الدین بگذاشته و بمنزل عنایت مخصوص گشت
و حکومت آن مرز بروی قرار یافت و از عنوان لشکر منصور کردند بر حاشیه بیشه سلیمان آمد بار نخست و در آنجا
این اوقات امیر قراعثمان بدرگاه فلک اشتباه آمده بملاقات مخدوم رسانید و بحوالی نظر عنایت گشت
گردید و چون بهتر از آنجا رشهر بارگاه سطار از آنجا در حرکت آمد خاطر خطیر آنحضرت مدد نظر و خسرو شاهزادگان
و امرا و نوشتیان و سایر ملازمان بیشتر از راه بحوالی آمده بودند و در سه چشمه رایت اقبال ادهم کوکب
شکارگاه مخصوص شهر دو ماه شد اشرف و جهان آنجا بالغت و هدایا باردوی اشرف آورده منظور گردید
خاطر مرحمت نمودند و رایت نصرت نخل از دو ماه نهضت نموده بکنار رسید که مرحلی جمعی از دزدان
لاجرم فرمان قضا نفاذ نیافته بسکه مجاهدان دین آنجمع را از حیث و جمع کفار لعین پاک ساختند
امرای ایشان ترک گرفته خود را منهدم گردانیدند و در این اثنا هندوشاه خوارزمی از سرخد آمده بخدمت
رسانید و دیگران و اقربایان و خویشان که همراه او باردوی بزرگ رسیده بودند تحف و هدایای ایشان
سرمن داشته اخبار صحت دلالت خطرات بارگفت و رایت ظفرقرین در دیزه بار دین آورده هندوشاه
خوارجی و دیگران و اقربایان و خویشان که با او آمده بودند با ملکات و پیلکات بخدمت مرحمت یافتند

وسلطان حسین کیفا که حسن کیف استقلال دارد و حاکم ماردین و دیگر سرداران اطراف و اکناف
بدرگاه گیتی پناه توجه نموده از عنایت شاهانه و عاطفت کامل پادشاهانه محظوظ و سایر اعیان و اشراف
شدند و چون سلطان ماردین که چند کاه بحسب فرمان در قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود و خلعت
و عاطفت شد و فرمان باطلاق او انفاذ یافت و او آمده و همان در میان آورده مبالغ بها از بابان علاوه
و شدائد استوار گردانیده که مدت العمر شرایط خدمات متقدم رسانیده در استرضای خاطر اقدس حضرت
اعلی و اجلال جایز ندارد و در آن وقت که چتر ملک فرسای منزل شام بود مناسب چنان میدید که
خویش در سلک خدام با مقام انتظام داشته و اگر بنا بر قرب جوار اعدا این معنی را مستبعد
بالسنی که یکی از فرزندان یا برادران با جواز این سعادت تعیین فرمودی و چون در این امر تراخی
باطل و رای قاصر قصور کرده از قلعه بیرون نیامد و مراسم استقبال بجای نیاورد
و چون ظاهر ماردین از فر وجود پادشاه بادا داد و دین عنیف فرای جمع برین گشت عنان شتاب
تا شرسایه تفقد و التفات بجانب او اندیخت و ایلچی فرستاده قدمش را طلب داشت از کمال تفاوت
بلیه عنفت از کارش بیرون نیاورد و خاطرش را در چهار دیوار حصار خوابنده از قتال مثال عدول
جست بنا بر آنکه استقلال و مجیر قلعه ماردین بطول زمان مشهور است ذات جوانی که علیق اسبان
لشکریان از آن حاصل نمود و در آن حوالی نمود از طرف جلایل بر بیع عالم اطلاع نیافت که متخلف و فرمان
بر دوران مجمع اعراق و دور و دب و خاطر آن را بازبین همراز و دیگر سامان ساختند و در خشک آن قلعه
باتش قهر و غضب برخاستند و رای عالمگیر شان امیر قرا عثمان را که بآن قلعه قرب جواری داشت بجانب
بابان سرفراز گردانید و امر فرمود که در محاصره سلطان عیسی نافذ خلل و اختلال جایز نفرمود و جناب
حاکم حصن منیع و حاکم ارزنجان و دیگر سرداران اطراف که بمنابعین ملیم دولت روی باردوی گردون
شکوه آورده بودند جامهای خلعت دوز و کمر شمشیر زر جهت خاص داد و در جهت اطراف ارزنجان داشت
و موکب اقدس قرین بغلبه و تمکین رسیده بر بلغ عالم مطیع صدور جهت که امر خواب بسازند و اطاعت

مقابله در رب پیش آورده روی استقامت بر زمین نهادند و زبان تضرع درازی بگشادند و عرق خجالتش
در حرکت آمده فرمان شد که بحکیمی مراحم ایشان نشود و در این اثنا امیر اردوا ناموگشت که متوجه قزلباشان شود
و در اشتر رصد اقامت انداخته بر محافظت سرحد قیام نمایند و در تحقیق بحسب فرمان ماقبلت رواشد

ذکر لشکر کشیدن و فرستادن صاحبقران فرمان فرمای انام بجانب کرجستان و طرف مدینه الله

چون اردوی همایون بوی از نظام ماردین در جنبش آمد کوچ کرد فرمانفرمای اسفاهان در یافت که امیر
سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد و حسن شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و تیمور خواجه و سید خواجه
پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه الجق شوند و بعد از فتح قلعه روی بتسخیر
کرجستان نگریسته و احوال اندوخته هزاران بالاخره لشکر مقصود رایت شیخ علی بالقاب برافراخته
و در هنگام قرب اعلام نصرت و انجام بجانب سیر بس بلاد شام از ملازمان امیرزاده امیر پیشت و شیخ محمد
و اردوغه و از خویشان امیرزاده شاهرخ امیر فیروز شاه بر مقتضی اشارت زبده شهریاران روزگار بجانب
الجق رفته بجا مقبول شدند و اما قلعه با وجود قلت عدد از بنا قوی بنیان مکان رسیده بود و حرم کنیز و قلعه
روح گرای ساختند و بعد از فتح آن با اضطرار در دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نمودند و کرجستان قلعه سلطانیه
اصلاحی را بنده کرده باردوی همایون فرستادند و شاهزادگان و امرا به حوالی قلعه اوتیک رسیدند از فتح حصار
الجق آگاه شدند لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان تافتند و در آن اثنا دست تاراج
بر آورده و ملک کرجستان چون بر آن پیشانی نصرت انتساب عاطفت بر این دیار نداشته بود
قرین اطلاع یافت از دو چیز دنیا ز در آمده ایلچی فرستاده کشن یکی از کمترین بندگان آستان سعادت
اشیانم و هر که که رای نصرت انتساب عاطفت بر این دیار اندازد بندگان سپهر اشتباه بر خدمت
کس فرستاده و صورت اطاعت و انقیاد و اسرار پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند و دست از خرابی
کرجستان باز داشته در سنگرها توقف نمودند تا از حضرت صاحبقران که فرمان بایشان رسید و
این احوال بر طبق در حسب الاتباع بنفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمان و امیر

و جاگیر سنم و طغای و دیگر سرداران در مرا کرده بود از شاه جهانگشای بر سبیل تعریف [illegible]
شوند و ایشان بموجب حکم روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیدند
و در قلب مدینة السلام فرود آمدند و در آن وقت شخصی فرخ نام از قلب سلطان احمد جلایر به حکومت
آن فرخ قیام مینمود و لواسطه جمعی کثیر از ترک و اعراب که در بغداد مجتمع بودند فرخ مقاومت فرجام
جنگ خاص در خیل جلایر داد و در مقام ممانعت و مشاجرت آمده خود را برزم و پیکار قرار داد و چون او نیز
شکر جلایر آثار در آن نواحی و حوالی انتشار یافت امیر قلندر از مندلی و جان احمد از خوزستان
بدین سرحد آمده قریب بهمان از دجله عبور نمودند و فرخ [illegible] از آن حدود بیرون شده و باتفاق
با سه هزار مرد مکمل متوجه میدان رزم سپاه خاصت نهب گشتند و از این جانب امیر زاده رستم با
و لشکریان مرور شدند و مخالفان از منهزمان وارد در میان گرفتند و بکاب و جلد رانده در حوالی عمارت جنگ
اتفاق افتاد و جان احمد با فوجی از زنها در آن و لشکریان بقتل رسیدند و قلیلی از مجتمعین خود را در آب
اندازه غرق شدند و امیر قلندر از مندلی بهزار مشقت نیم جان بیک پا بیرون بردند و فرخ با فرجام که
بیش از حکومت مدینة السلام اختیار و وجودی نداشت با وجود شکستی چنین که بر امرای سلطان
جلایر راه یافت دل از عمارت برنگرفت و ملجل و مسکن را در آن میگذرانید و در گرد و مدار داشت
و زبان شد دیر تقریر میکرد که سلطان احمد بن فرار داده و مبالغه در لجاج نموده که اگر چه حقوق نعمتش بر همان خواجه
متوجه ایندیار شود شهر تسلیم خان تا به حقیقت ضرری نرسد و بغیر از کثرت هر چند شاهزادگان و امرا بسیار
در مقام ممانعت بجهت باش و اعداد در هیچکس سپاه و لشکر میسر نیامد قدم نموده ملاکت نگاه در آن
مخالفت سلطان بسیار گردیده زیرا که بر کشیده دولت و بر دوره لعنت ایام و بدین عدد دل نایدید
عصیان مخالفت بر انسان نسبت و هم عیال و قتل بر اقرار است و بسیاری از زنها با لشکر بازار فرقه در قلعت
شهر با آن دیار رسانید و در وقت که در پای بیچی در تحقیق اعدای فرخ و جان و انصار در کشتیها نشسته بر آن
دوست عبارت بیرون از دجله بر محاربه و مقاتله مشغول شدند

ذکر توجه رایات فتح آیات بجانب

بغداد

بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرخ

در آن اوان و حضرت صاحبقران از دالات شام
مراجعت نموده بمرحله رسید بموجب فرموده برات و جلد جبری بسیار شاه و سپاه بیک شوند بیکدیگر
از پیش امرا و نوئینان که بموجب فرموده بغداد رفته بودند قاصد رسید و حضرت تردد و سناد فرخ مرحوم
رکاب همایون گردانیده چون آن حضرت بر آن اطلاع یافت با جمعی از سپاه نصرت شعار و طبل فرموده
و لشکر بجهت عراق در حرکت و هر سه شاه رخ کرد و فرمود که بر دجله چنان و قلاوز بیزرند و بعض همراهان
دار السلام بغداد شدند و بر دجله طوفان گریک در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل بمقصد رسیدند و بکنار
دجله بر طرف باب آب در مقابل دروازه قرنه بجانب طرف طغرل بیک بر افراخت و لشکر اردوی خود
اطراف و جوانب شهر را احاطه نمود و بقیه جان [illegible] جنگ بتقاضای [illegible] حمزه فیروز جنگ [illegible]
شدند و شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده [illegible] سلطان و وزرای عظام [illegible]
و امیر شیخ نورالدین و برندق و میرانشاه و رستم طغای و [illegible] سلطان و سایر امرای نوئین و تومانات
از کار خود پیش بقیه جان برگشتند و بها در آن [illegible] با مردان [illegible] و جانب ایشان باز [illegible]
و فرخ از برای تحقیق آمدن حضرت صاحبقرانی مشغول شد که پیش از آن [illegible] بر آن حضرت [illegible]
شده بود و رسم رسالت بیرون فرستاده تا باز دیگر طلعت همایون او را بعین الیقین مشاهده کند و تعمیم
بهایر سریر [illegible] آمده [illegible] بارای سفارت قیام نمود و بصنعت وزارتش سرافراز گشته مراجعت کرد و [illegible]
حالا چنانچه سطایق واقع بود بوقوع رسانید و فرخ با آنکه میدانست که راست سکوید و نکال [illegible]
سفارت کرد و او را بدیر و انتهم ساخته و آن صاحب فراخجمش ساخت تا بدیگران نگوید و در آنکار
ایشان باشد بکشتن مسلمان امر فرمود بر قرار سابق سپر بر شرمی بر سر کشیده با روی تهور و جسارت
بمحاربه و مقاتله مشغول شد و در بین رنجاهات دو نیز از شصت [illegible] یافته بر مقتل خواجه [illegible]
و منکل [illegible] حرکت حضرت [illegible] گاه [illegible] حضرت صاحبقرانی لقران نوعی بر [illegible]
امیر [illegible] فرستاد و فرمود که با [illegible] بغداد شرند لقران [illegible] قلاوز [illegible] امیرزاده [illegible] رسید

جمیع بازگشتند و چون آن لشکر بکران بدار السلام رسیدند دو روز حیرت و دهشت بدین
دیار راه یافت و لشکریان شهری بآن صفت را که در آن وقت چون نگین در حلقه گرفته بودند
فرمانداد که در طرف بابان آب قرین الغربة العقاب جسری بزرگی و حلقه سیر اندازان جسد را در کنار
باز داشت تا هیچکس از زیر آب نتواند گذشت و ضبط بابای آب آن شاهزادگان عالیجناب شهزاده
و امیرزاده شاهزاده حواله رفت و آن شاه مقابل برق السلطان نزول فرمودند و تجهیز آزادگان و شاهزادگان
از سپاه بهرام صورت بتاریخ بشارت علیه محاربت مقابل شهر خیام نمودند تا هیچ از آن
خروج و دخول لشکر دیار چنان مضبوط شد که مردی از قبایل خود یا رای بیرون آمدن نداشت تا هیچ
در این اثنا احمد شاه که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح قلعه خدمتش را متعهد بدرگاه ملک اشتغال آورده
بودند چنانچه سبق ذکر یافت بموجب فرمود مقتول گشت و حوالت القلعه بملک محمد اردبیلی مقرر شد و خواص
این حوادث امیر مرتضی که از طرف ماوراء النهر از پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بود و اخبار آن خلاصه حوادث
و حوالت القلعه و بکلفه ملک ارزن صد و بیست منقلی که از کان مدخستان حاصل شده بود و بحل معین رسانیده
بالای لبنان دست از جان شیرین شسته دلهای از دنیا و ماضیها برداشته سعی و کوشش می نمودند هرگاه که الفجیان
از عمل نحو فارغ شده آتش در قلعه زدندی و مقداری از دیوار حصار بیفتادی مردم شهر مشعل بکار بسیار
آورده آورده بیکچه و هشت بکچه آتش گرفتندی و در آن اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام داشت و شدت
حرارت هوا لم یزل زیاد که چنگ در قرابت کباب گشته و شکنه ها را مانند موم در گداز آمدی لشکریان
جهنم
جهیها پوشیده و از بیاد تاخرم لباس خشن الاذت طعن و ضرب اشتغال می نمودند و با آنکه چندین
شاهزادگان و آن نشینان زانو زده خدمت می نمودند بسیار از اطراف و جوانب حمله آورده و شهر را فتح
در تحت تسخیر در آوردند مگر آن جوانمردی بدان امر مهم هم دست نمی شد با اندیشه آنکه شاید که اهل لبنان از بیم
پشیمان شده از در تسخیر بیرون در آیند و در قبایل با ظلم بابای مرحوم و خراب نگردند و مملکتی چنان بیرون
نشود و از روز بازگشتگان مطلق نمی شدند و از آنکه تفقد داد و بار همچنان بر حصار اسرار می نمودند تا
تا در شهر

تا در شهر حیرت و تنگی پیدا شد و بخار نام از آن نشان نبود و در این اثنا نیم روزی که مردم از شدت
حرارت آفتاب دو روز از تنگی تاب ایستادن نداشتند و اگر منازل خود رفته بروج می گذاشته بودند
و خود را بر سر پر بهای تشبیه کرده بودند از شاهزادگان امیرزاده حضرت سلطان و از نوشیروان امیر شیخ الدین
در سنم هفتاد لوفا روی انتقام بجانب دار السلام که بر جمهوران آنجا دار الظلم شده بود در آوردند
نردبانها بر دیوار حصار نهاده بیش از حد امیر نور الدین بالا برآمد و طوق طغیان بر گلوی دوار برداشت
و از جانب دیگر امیرزاده شاهزاده و دیگر امیرزادگان و قشون و از اطراف دیگر امیرزاده
اعظم در امیر خان ملک و بندق دلاور سلطان و شاهزاده امیر امیرزاده و حمله آورده و دیوارهای شهر را در حلقه
بخشیدند و بر خود و نفیر کشیده مهابت فتح مصر در اثنای تصور پیوست الحمد که از اطراف و جوانب آن
رخنه کرده بشهر در آمدند و شهریان هر آن روز ستاخیز بعین الیقین مشاهده نمودند و حضرت جهانبانی
امر روز بر سر آن حصار تخت فرمود که در بابان آب بر جسر فرمان بسته بودند و چون سپاه بر آن
باستیهای کشیده بیفتاد در آمدند و چون گرفتگان حصار ماندند و چون منکاری بهر جانب که روی آوردند
سیلاب بلا بر خود مسدود یافتند و خلق بسیار از خوف تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و بدار الجزا
رفتند و گروهی دیگر در کشتیها نشسته و جمعی بشنا از آب گذشته چون بحصار رسیدند از زخم ناوک و لوله در دیده
آتش دیدند و وقع بدان طرف که چند روزی گشته بر خشک رانده بود یافت و جمعی از مجاهدان در صفت
در آمده بجانب بابای آب گریزان شدند و اصحاب قصبه لی کنار آب بر خشک و بر ایشان تیرباران میکردند
تا از زخم سنان جانستان خود را در آب می انداختند و بدان نازپرور خویش را طعمه ماهیان می ساختند
و جمعی از غلامان باب در آمده فتح را مژده بیرون آوردند در آنکه مدت دیوان انداختند چون در آن
مدت ارض جفای و شر جهانگیری جمعی کثیر در جنگ حصار از پای در آمده بودند قهرمان قهر فرمان داد که
سری بیاورد و وقع بالای سر خشتی افتاده بخنجر تیز بر سر خود زد که صدر زمان جنگیر خان در میان آمده بود
تا زمانه ساخت و بازار سیاست چنان گرم گشت که جلال احمد بر جفا و ستم و دو که هفت سال هم در دار الجهاد

دشمنه عضب بادفرسی بنیان بالا گرفت که از مشک بیسان مرهمت و از جهان بر سب بر بیخ سلطان
راه بر مخالفان بر دوختند و در آن سرا حضرت قطب الدین منارا مرحوم ساختند و سادات و علما و مشایخ
و صلحا که محمود بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آن مسالم ماندند و خلعت صورت ایشان را ارزانی نمود و مرخص گردانید
داد و هر دو گروه همراه که خود رسانند و باقی طایفه در سوق تلف اند و کار آنها بیاد مکن با طایفه خصمه
باقه نوبت آنها کسی رسید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که غیر از سادات و مدارس و خوانق و سایر بقاع خیر خوش
و ویران سازند و لشکریان روی بآن قوم نهاده حادثات غالبه بر سایر از کوفت و هیبت و قلع و قمع و زیر و زبر شدند
و از آن خیر از خیر و تلف اثر نمودند و اکثر الملک الله المقتدر در زیر سطوات کرم نبود و در آن
هفتم ماه ذی القعده سنه ثلاث و ثمانمائه اتفاق افتاد و در آن محرم خرب بجهت روز شنبه ۱۰

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از دار السلام بغداد و بیان بعضی وقایع که در آن دیار دست داده و بتاریخ پیوندی

حضرت صاحبقران مستظهر در عشرهٔ اول ذی الحجة الحرام سال مذکور پای در رکاب سعادت آورده
مقدار یک فرسخ بجانب بالای آب رانده و در روضهٔ مقدسهٔ امام موسی علیه السلام و ملتقی بزیارت مشغول
شده از روح آنحضرت استمداد همت نمود و هم در آن روز اهل قرمه و دیر سیکه از شهر خدا آمده بود
با هدیه و مناشیر و تحف و پیشکش باز گردانید و در یوم واجب الاطاعت بغداد بهت که سلطان خان و میرزاده خلیل سلطان
و میرزا شاه و میرزا ابابکر و دیگر شبان و سنیان که تعصب اسامی انحراف مرحب قطب الدین منور و سر شعله در
حرکت آمده و ایشان با مشتمال مشتعال مبادرت نموده و از آنجا که شنه با شهد مقدس امیر المؤمنین علی صلوات الله
علیه رسیده و روی بتاراج آن آستان عالیه آورده در آن آن تعصب مستظهر منکر استمداد همت نمود و کمین
آن تعصب نزعه را استمالت و دلجوئی داده سپاه فتوحات که در رکاب اصحاب و ارباب قضای بودند
الاتب علیه و واسطه رفاه رسیده با گرایم اهالی در بلده سخت اسرا باز گشته با روی سلطنت پیوستند و
حضرت صاحبقران فرخنده ارزانه شهر روم و فلک مرتبه بر گشت و در حق و معظم لشکر را بعهده اسرا با آن
و در خود با هنگ از خصب بیند و جمیع فرزندی از زنان و فتنه خود جدا شود و بیش نفیس اختیار کرده شاهزاده

امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان را ملازم رکاب اقدس جناب
ساختند و گردان لشکر و امیرزاده بقطع طریق قدوم پیش نهاده هر دو از اردوی همایون جدا شده دست
بر دی نمودند و چون کمهدست بدا طریق مخالفان کمیاب علیه رسید فرجی را در سمکان باز داشت همین
کمالیان در آمدند بها در آن کمین گاه بیرون ناخستند و فرصت هر زانو از قاطعان طریق کرد
از دزدان ملوط که در سر راه لو دیاد بخشند و رادبان هنار که هیچ افریده انکار رخل ایشان
نموده روایت کرده اند که درخت ملوط انکا یک سال ملوط بار می آورد و یک سال باز نو الفقه لایات الله
ایات چون بخارات جنغز رسید حضرت عالیات سرای ملک خانزاده و دیگر حرمهای خانزادگان
با اولاد و سادات شهر میرزاده الغبیک کوکان و غیره بر سم استقبال استقبال نمودند بمقام سبز و فرخ
دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت فتوحات ارجمند بگشادند و در نثار و پیشکش قیام نموده و از آنجا
کوچ کرده روان شدند و چون به بیلاق اندیار محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات و قضات و علما
و فضلای عراق و آذربایجان که بعنت اعزاز شرف ملازمت از خراسان خرقی جهاد نموده بودند رسیدند
و فرصت ارزانی و ملاقات دریافته خلعت عز و کرامت پوشیدند و مدت بیست روز در آن فرخ توقف
واقع شد و هر روز تا بوقت فراغ از شبیدن مجلس همایون لوجه دعا و خطبه که لذا طراف و اکناف
عالم در اردوی همایون جمع آمده بودند مزین بود و اکثر اوقات فرخنده آیات بتحقیق مباحث شرعی
و وقایع عقلی معروف و مشغول بود و مقارن اینحال میرزاده رستم با شارت علیه منور شیراز گشت
و فرمانشد که حسن جند اول و حسن جاماد بعد از رسیدن شاهزاده رود بدرگاه فلک اقتدار بیند
و در تقرر آن که باشد بهر اهتمام الفتح بلاد شام اشتغال میسر و اهلدم بایزید بجهت سلطان محمد جلایر
و قرا یوسف ترکمان که از خدمت سپاه گردون احترام گریخته پناه بایزید بودند لشکر کشیده و با شقام تخریب
سیاس آن دیار مجاهده نمود و با طرف جنگ در آنان و فرزندان او را بر ساختند و دیگر تیر خواهت
نمود و همین تسبیح همایون رسید و بر ترایح شرف کران آمده و در آن وقت که مرخص هشت رود از نزول

مرکب فرستند و رشک روان لاجورد اند و دکشت نوبتیان لعین رسانیدند که امیر ایلدرم بایزید
متوجه این جانب است از استماع این تقریر آتش خشم جهانسوز زبانه کشید و بر لمع واجب الاذعان مبادرت
که امیر زاده شیخ همت قاصرت بر دفع هجوم قیصر روم مقصور و مصروف گردانند و امیر سلیمان و امیر
و دیگر امرا و رجال در آن دستور داران با لشکرهای فیروزی در رکاب ملک جناب او در حرکت آیند و از
مضارب پیش شاهزادگان و امرا و نوبتیان که بجانب گرجستان رفته بودند و در مشکول فرقت مرده و ارسال نمود که
بمرکب امیر زاده شیخ پیوست و شاهزاده مشار الیه بموجب فرمان روانه شد و در راه خبر رسید که
و چون طرق ظفر پیکر شاهزاده جوانبخت باوشک رسید شیخ علی بهادر خواجه زاده ملازم را پیش از آنکه
رسانید که قیصر روم از گرد راه اضطراب خویش آگاه شده و طرفین را شفیع ساخت که حضرت
شیخ علی جوان بخت رقم عفو بر جنایات او کشیده از سر جرایم و جرائم او درگذرد از آنکه دارا اضطراب
بیان بسته که چون مهم مصالحه باتمام رسید در برابر بی طرفی کسان او را که بیرون برده باز فرستند و طرفین
بخت جهنی و ارکان دولت مقتضی دانند و امیر زاده شاه و شیخ علی بهادر در راه ملازمت و صحبت
یکی از ملازمان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا حضرت حال باز نماید و خود در انجام فرقت فرمود و دانند
کیهان پوی بر هشت اورنگ باد جهان رفت و در این اثنا محمد علیا توبان آق و دیگر خواتین و شاهزادگان
ابراهیم و امیر زاده مسعود و قاضی ارزنه و دیگر اهل سعادت ملازمت استعداد یافتند و مخفوقات و ملازمات
لعین رسانیدند و بعد از چند روزی حضرت صاحبقرانی سعادت مند از آب جان بر تیز زده شد و در راه
بر رسم صید طیر اشتغال فرمود و چون بسعید رسید در دست خانه نزول کرده ابواب راحت
و لطف بر روی رعایا و صنعتی اند بار بگشاد و کافه رعایا را احسان لوبند داد و در این اثنا
ملک سنان از ایران و خواجه سلام خواجه شرف الدین لوتا از نزد دار مدار کاه عالم پناه رسیده
لب طلبی در باغ بشکوفه های گلزار گذرانیدند و چون خواجه مسعود سنان در بعد از کشته شده بود چنانچه
و حضرت صاحبقرانی بند و خواجه را بدین امر فرمود و بعضی اشیا را بخواهر نمودند تا بر سعید ایلدرم السلام
تقریر کرد

تقریر کردند و خواجه جان نزد دولت حضرت قضیه را بسمع عالی رسانیدند و فرمان شد که بعد از تفحص
اورا قتل کرده بند کشند بموجب فرمان حضرت عمل نمودند و حکم را به قصاص بردند و از القابای اهل
و نفرات خاصه سلطنی گرامند برادر داد آمد و از لشکر و محصلان کاری از میان خود کشیده بر خویشتن
زد و چون آن خصم بر دار خود و در جهان دو سر رود بموجب فرمان معالجه نمودند و بهتر شد و آنحضرت فرمود
که سرداری لشکر تاتار بنک التغلق باو داشته باشد و در هم مال مدخل نکند و سوغورالقوت با دختر سلطان
طاغو از سیاشران امیر دولت در بند رضا دادند از آنجا که خواجه محمود شهاب بود و دختر او بعد از دو جهان که
خود او در دو بود و بسیم دولت سرب سرمه قیمت قطع کرده و خواجه اسعد بسبب خواهر در دولت
خواهر در بند و خواهری بر خود گشاده از هم کس بر سعید و خواهری که سکرخت از نوع محصلان
فی صدق آمد و رایت نصرت شعار در تبریز نهضت نموده در راه خواجه اسعد را در سرا رود
باز از بعد از نقد نیب بسیار برکشیدند و لشکر فیروزی و نصرت ارمی کشتند تجوان حضرت جهانبان
و حضرت صاحبقرانی با طاغو از خواص و معتمدان متوجه قلعه النجق که در آن روزی فتح شده و غنیمت
فرمود بعد از بلاد حفظ سیکر طاغو قرین سعادت نمود و در این اثنا طرفین از جانب از زبان رسید
لب طلبی تاخیر گشت و در آن روز حضرت صاحبقرانی و بنا از ایلدرم بایزید لعین بیکدیگر
تقریر و بلند بر آتش خشم آنحضرت الاعظمی گوشند

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقرانی بجانب والی گرجستان

ملک گرگین و اشتیاق نمودن آنحضرت در فراغ در سعیدن رسول امیر زاده محمد سلطان بر آنحضرت

حضرت صاحبقرانی سعادت
قرین از تجوان رسول بین والی گرجستان فرستاد خویشه و فراغ طلب داشت و در آنجا و دیگر
سلطان محمد و امیر زاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر اعیان را بموجب فرمان شهریار مغفور از والی
مشکول روانه شد و با امیر زاده شیخ پیوسته و بار دیگر همایون رسیده و دولت زمین بوس
سایه اعزاز ساختند و رایت نصرت نشان از ضلع تجوان در حرکت آمده قلعه مناسل
کرد و سایه دولت بر کوه بلکیر انداخت و از آنجا و امیر سعید و نگار از خواص خلیفه سرزده بود

و بعد از تعظیم اسباب چندان کوزن و تخم اندازه که بیشتر کار در این از خلاف تمام گرفت و دهان
از آن امر فراغت یافت فرود آمد شاه زاده جوجی بخت شیخ بهادر با امرا و ملازم بر حسب فرمان
مراجعت نمود مدبر کاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روانه شده و چون صحرای شکار
محل نزول سپاه مقرر شد امیر ایدکو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان رسیده پیشکشهای لایق
محل عرض رسانید و در آن مکان ایلچی که بکر سیستان رفته بود باز آمد و ملک گرکین برادر خود را با تحف
و هدایای بسیار بر زمین بوسی همایون ساخت و چون خود را ملتزم شده بوسیله امرا بپایه سریر اعلی رسانید
روی بسکت بر زمین نهاده با ادای پیغام ملک مقدار بر قیام نمود و بعد سخن آنکه مالدار بنده کمترین بندگان
سلطنت اشتیاقم و از نهایت وجاهت خود بشمان اگر مرحمت و نوازش رفاقت عارف گذارند بر عهده
وفاداری صدور یافته باب عفو و امان محو کردند بعد از این در خلاف خدمتگاری و جان سپاری
استوار کوشیم و چون خراج سال بسال تسلیم کارگزاران دیوان اعلی نماییم و از لشکر آنچه مقرر شود
در وقتی که اشارت علیه نافذ گردد حاضر گردانیم و عاطفت شاهانه در هر زمان آمده معذرت ملک
گرکین پذیرفت و از سر جرایم او در گذشت و برادرش را از آتش خرمن خود و خصمت خواص پوش بنده
بکاب کرسیستان باز گردانید و در وقت انصراف یاد خطاب فرمود که برادر خود را بگوی
که کان نزاعان و دوم دشمنان عجب از این دیار بری تمام مشروط باشد دیگر که در آزاد اهل اسلام نگردد
بلکه تعظیم و احترام ایشان واجب شمارد و در تربیت حال فرقه ناصبه از خود تقصیر ندارد
مرعی عهدنا الیک و بهنگام طلب لشکر مرسوم خود بمعسکر نصرت انجام رسانید و در عهده نفاذ هذا الامر علیه
در ادای صواب و نظیر تقدیر خود را اسرا فرستاد و تا بار دیگر امرا در تشیع امور ملکت
سعی و اجتهاد نمایند و بعد از چند روز در موضع قراول تپه محل نزول سپاه جهانگیر شیخ
گشت و از آنجا منشیان عرض رسانیدند که امیر زاده محمد سلطان که امیر حاجی سیف الدین الملازم
رکاب ظفر مآل بخود گردانید بر عقب فرمان از سر قندیر دان آمده چون بتشیع رسید بر شاه زاده

عارضه چند روزه بجوار رحمت حق پیوست و حضرت صاحبقرانی بنا بر حق صداقت اولیا بت
ماتم گشت و زبان لکم الله انا لله و انا الیه راجعون بلب و دست در دامن تحمل و اصطبار زده گاه در
حوالی قراول تپه توقف واقع شد و از روی کیهان پوی در حرکت آمده مرتفع قشلاق قراباغ شد و چون آن
امر جلیل را ذاق صلابل گشت از برای شهریار کامکار و والد نامدار در پیش قبور با ترحیب دادند و دوازده
آخر روز گاه با موج خرابات فرا شدند و چنین مقرر چنان بود که در اوایل بهار رایت نصرت شعار مرتفع دشت
قبچاق خود شاه زادگان و امرا و زنان و لشکریان روی بکاب در بند چشمه ارند و در آن اوان رکاب
پادشاهانه نهضت چوبک را دلکشا مرحمت و در مقارن اجتماع از اطراف و دشت ایلچیان رسیده
و بوسیله نوبان و مقربان شرف اشرف بوس مستعد و رازدار و از زبان خوانین خواهر محبت نثار
کردند و اظهار اطاعت و انقیاد نمود کلمات دلپذیر در حیز تقریر آوردند و بدین سبب شعله خشم جهانگیر
و حرارت تعصب خلاف قهر رسیده بود تسکین پذیرفت و در تضاعیف این حالت عنوان ایلچی
عرض رسانیدند که امیر زاده محمد سلطان با لشکر بیکران که بر عقب پرنیغ واجب الاذعان از سر قندیر دان
آمده و خورده شده منازل قطع کرده بقرباق نام رسید و چون شاهزادگان و امرا مثل امیر زاده شیخ و امیر
بر الشاه و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و سایر اشراف و نوبان بعزم استقبال استعجال کردند
و از خبر آمدن گذشته عهد بندگی تازه شدند و بالاتفاق عنان توجه بار دوی همایون منعطف گردانیدند و در آن
شرف لب طرس سر فراز گشتند و شاه زاده مشار الیه و ظایف الجا بجای آورد و حضرت صاحبقرانی
روی عاطفت آورد و در عرض گرفت و شاهزاده بعد از آن زاد زده سیاه کهای عدیم المثال شرف
عرض رسانیدند و امرا که در رکاب شاهزاده بودند مثل شمس الدین عباس و غیره به تقدیم رسانیدند
کردن امرای صادرات اقدام کردانیدند بیت سرش را بیاورد از تاج زر اگر گاه او را
بزدان کرد و از چیزهای که با او بخشیدند تعویذ از شیشه مجموع با زنهای زر در سر داشت و بود
علی طاق جنس و در روالد و سر در در حیز اشتاب اغراق خاقان مشهور سایر الملک بتعظیم امور مملکت

و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده عمر سلطان بنا بر جوهر کرازی صادر شد بود چنانچه سمتی و گرافی
کرده همراه داشت درین وقت بنا بر فرموده چوب یاساق زدند این سخن بر حسب مرضی بجانب سلطان
موافق مزاج حضرت بود با همگی کرای او محقق نشد و حضرت بجهت از فرزندان نزد با وجود هایم چوب یاساق
فرمود و نام شد کلام مولانا کمال الدین عبد الرزاق را قسم خود که چه که از همه خوب تر آنکه مولانای مرحوم نیز
همین عبارت در تاریخ خویش ثبت فرموده اند که حضرت صاحبقرانی امیرزاده سلطان حسین را که از خلیفه
تنی حضرت سلطان بخت بیکم متولد شده بود بنا بر تخلفی که از وی در ولایت شام صدور یافت چوب
یاساق زده الحق الصحیح چوب که امیرزاده محمد عمر شیخ را و بسط جوهر که از وی در ولایت شام
صادر گشت بر حسب فرمان چوب یاساق زدند چنانچه درین اوراق ثبت شده

ذکر بلیا فرستادن فرمانروای شارق و مغارب در امور سه ایلچی و نامه با طرایف و هدایا

سخن از این است
که از شرح یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته گریزان شده پناه بایلدرم بایزید
برده بود و در اثنا که از آن توجه رایت فتح آثار جانب دیار روم در میان مردم انتشار یافت سلطان احمد
در حوالی قصبه بر جوانب بر فراق قصبه بر قرار داد و متوجه عراق عرب شد و در قلعه الروم بر حسب اندازه
بغداد رفت و با آنکه بغداد بالکلیه خراب و ویران شده بود بعمارت آن مشغول گشت همچنین که مانند بنات
النعش پراکنده شده در روی بانجوه بودند در خدمت او چون تیر با قبیح شدند و چون صورت ایشان
مردمی رای صورت بنای گشت مصلحت ملکی بجهت بر آن شد که پیش از آنکه مخالفان از تمکن و رونق بیفتند
فکری در دفع ایشان کرده شود که بکلی مستاصل گردند و بعد از تقدیم مشورت رای بر آن قرار گرفت
که جهار دفع از سپاه لعنت نشان بر جنگ برای روان شوند منصب این جلب انکر امیرزاده پیر محمد
زاده عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و جهانگیر ابن ملک و میرزا و دیگر بهادران سرباز چون گرد
و واسطه با سرکشند و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر ظفر بنا نامزد دار السلام
بغداد شدند و تعین رفت که امیرزاده مقصب سلطان و امیرزاده سلطان حسین و دیگر دیره و امیران با جمعی از

از لشکر ظفر بنا بجانب تبریز و اولاد بایزید عرب نمایند و امیر بهادر با جمعی از ارباب شجاعت و مردانگی
بلوم تاخت تبریز و قلع و قمع مغلان اکراد که در حین هر جهت لشکر از بغداد دست جسارت بغارت
دراز زند که بر حسب جسارت و وجاهت برآورده بودند کمر بستند و در اثنای بغداد بر صورت شبیخون
عمل دارند و با آنکه قلت شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما، زادگان و نوئینان با مثال فرمان صادر
نموده هر گروهی برای روان شدند و در نوزدهم در بند تاشت خاتون که اگر او بدنهاد بنا بر کثرت برف
و شدت سرما از آنکه بهار فرو داده در محصور انتشته بودند ناگاه سپاه ظفر بنا بر سر ایشان رسیدند و
گروهی از ایشان بقتل رسیدند و فوجی از آن بلا باکان روی بگریز نهادند تا از سرحد قاب خونخوار جان برگذار
کشیدند و از کثرت ثلج و صعوبت برودت سرما الصورت دست مداد الهجوم بر حسب نموده فرمان
الامان بر آوردند و چون ایلچی و انقیاد الجماعت حکم امان ماندن نداشت زیاده فایده بر آن مترتب
نشد بلکه اکثر اهالی نابسندیده ایشان بر صفحات روزگار آن قوم نابکار بدید آمد و جمیع مرتبه بدار بقا
کشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه رو بتبریز نهادند و در راه همچنان بعضی از ایشان
بر سر وهم بلند پرواز از نشیب و فراز آن مجلس جوانی پرواز نمود و منازل طی کرده ناگاه با آنچه رسیدند و سلطان
بر خبر ناظر بود که از قاعده اضطرار با پیر بیمی بلا از آزار خود را در گشتی انداخته از خط بگذشت و از آن طرف
لشکر سلطان ظاهر و فوجی قلیل از لشکریان و نوکران بر اسبان بادپیمای سوار شده راه پیش گرفتند
و مردم ایلچی را تعاقب در بغداد توقف نمود و روز دیگر چون معلوم ایشان شد که سلطان احمد مکدام جانب
رفته است امیر جهانشاه بتعاقب پای در رکاب آورده تا حدود عنان باز نکشید و بنا بر آنکه سلطان بحر
و بر آن سخن بجزیره خالد و ملک رفته بود امیر سنان را بر هم اکنا توقف نمود و در عین بار روی اطلاع ارسال داشت
و صورت حال را معروض رای صورت بنای پادشاه جهانگشای گردانید و امیرزاده سلطان از راه جهانگیر
رفته در حدود دست بغارت و تاراج بر آورد و در آن توجه را پایمال کرده و میرزا قلندر که از قبل سلطان
در آن انجا بود گریخته و از خط عبور نمود و امیرزاده الکنده در جمع کرده اسب بر پیشانی پای جلادت بتعقیب

و امیر زاده بمشاهده سلطان اشارت کرد که پایندهٔ سلطان پسر جهانگیر بر اسب با الفقد سرد بود
لطف بالای آب رفته از شعاع آن بهمین نامند و از قفای مخالفان در آیند و بعض خرابی در برابر آن
بلبنا و چون پایندهٔ سلطان از شعاع گذشته پس پشت معاندان فرو گرفت لشکری که در مقابل او ایستاده
بودند و امیر زاده بر مقدمه در سپاه دیار ارزه و زنگار هشام فیلی و سنگ برآورده بهر راه راست و تاراج کرد
و امیر زاده رستم که از شیراز بعزم قشلاق متوجه شوشتر شده بود با لجا آمده بر حسب فرمان بایشان ملحق شد
و از آنجا با الفی عظیم جهاد و دوا نمودند و بر جسر از دجله بگذشتند و در صعید بر زیارت سلطان احمد گیر بر
سر و رفته استرداد همت نمودند و از آنجا بیرون آمده ده روز راه قطع کرده جهاد و راه ایشان
گرفتند و از آنجا سرعت نمودند بشوشتر آمدند و امیر زاده رستم از شوشتر متوجه خیر از گشت و شهر
و امرای رستمدار در عراق توقف نمودند و از آنجا بیت حضرت فرمان بیت ایشان ایشاد و در آن
در حرکت آمده بجلی عمری که در دو دوازده فرسخی بغداد واقع است بیکدیگر رسیدند و باتفاق راه بغداد
با دوری همایون آوردند

ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و دیدن لشکر کشیدن حضرت صاحب قران با کنزد

در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک سمنان در قراباغ بود فرستادهٔ ایلدرم
بایزید بدرگاه عالم پناه آمدند بقصد سعادت بارگاه ملک آشیانه سرافراز شدند و سخنان ایلدرم
داشتند تقصیر این اجمال آنست که چنین قرار یافت ترکمان از وزیر باز دست برداشته بود و قدم جرأت
پیش نهاده بر محاربهٔ سپاه درست میسر و که وقع آن بر ذمهٔ همت پادشاهانه واجب و لازم بود و باین حضرت
پادشاه عدو بند قلعه گشای همت خسروانه بر دفع فتنه و اطفاء شرر آن مقصود و میداشت و چون
فتح آب بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرا یوسف از بیم لشکر منصور بطرف روم گریخت
چنانچه شرح آن فرمودهٔ ملک بیان گشت و قیصر در صدد تربیت او آمده این معنی بسمع حضرت صاحبقران
رسید و از آنجا که بجهت دیدن لشکر کشیدن بجانب روم از خواطر خطیر آنحضرت سر زده و چون این معنی در اطراف و اکناف
بنای عظیم بر این قیصر شوکت و اثار آن و با تیز رفتن و اضطراب افتاده رسالات و تحایف و صلی ملک آن

ایلدرم بایزید شرح از جهانگیری و کشور گشایی حضرت صاحبقران باز رانند و گفتند که اینهمه دولت
و عظمت که ملازمان آنحضرت دارد و روی نموده از تقدیر قدرت بشر بر دست و امثال این امور بنا نیافته
و قدرت حضرت خالق خیر و شر تغییر نمی‌شود و با چنین سعادتمندی مخالفت ورزیدن از طریق صواب
دور می‌نماید اکنون صلاح در صلح است و مصلحت در قبول نصیحت ایلدرم بایزید و این معنی قبول
مطیع انقیاد و خود نیز خالف دعوی نشاید بود و الکاچ از قضاة ممالک خویش را با دامی سخن آنحضرت
و نامه‌ای مشتمل بر اظهار الفت و بطانگی سنی بر طاعت و انقیاد فرستاد و ایشان در قراباغ در آن سپاه بسر
حضرت و حقیقت آن رسیدند و مکتوب را بر سید انشاء رازدان و زبان لوبی همایون رسانیدند و با دای مهمات
رسالهٔ که عمری بر خلق و استکانت بود قیام نمودند و حضرت صاحبقران در جواب ایلچیان سخن گذارد فرمود
که چون والی شما بر سنه لغزای فرنگ و ادای فرضیه جهاد و ارسنه صعید و جهاد و قیام مینماید بالطبع از
نیستم و لشکریان و بازگشتیم چه این معنی بخرابی ممالک مسلمانان و خوشت باد و بیان میشود و میگفتند قرار صلح
ترکمان بمشورت او و جاعی از شرار که متابعت او میورزند و در قطع طرق و نهب و سلب و سایر حرکات و غیره
مشغول میشوند و در وسط مسکن و مرکز اجتماع و اربر و قرار شده اند اگر شد که اینهمه جرأت او با بلاد اسلام
مستکرات صادر نمیشد و اشت آن متوجه چنانست که حاکم شما از سر کار بلند تخت آنکه شیر را
بر وی حکم ساخته قضیه او را بتعدیل رساند یا آنکه او را بند کرده پیش ما فرستند تا بعد از پرسش و تنبیه
گناه او را بشرا و جزا رسانیم یا او را از مملکت خود بیرون کند تا اسلام مشارکت و مخالفت و انقطاع یابد و مبانی
قضیه و دین اسلام بذیرد و مابعد از آن در غزای کفار شرط مساعدت و معاونت بجای آریم و طریق
مخالفت مسدود داریم ایلچیان روم بزبان خضوع و مسکنت گفتند که چون پادشاه ما در مقام
سعادت و متابعت آمده و از مخالفتی که سابقا صدور یافته است بعذر معذور در سر غزای خواطر
ملازمان خاقان مظفر خواهد کشید و آنچه خواطر خواهد بنداد شهر یار دین پناه باشد از سر اخلاص بجای
خواهد آورد و در این اثنا صدور بشارت از خاطر صاحبقرانی سر زد و با مرهای اشرفیت بجای آمد

سخن دان چرب زبان

و در رکاب او سوار شد و از آب ارس گذشته لشکر موری شمار بیلاقش شتر شکار نام موضعی که نهم
و صحرای وسیع آن بار را از حد نمودند و بعد از آن چون بهم رسید چندین شکاری جمع شد که کرگ هزاران
و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن فارغ شدند عساکر لشکر متصدیان آن امر گشتند و هر یک نخوار بسیار
بیخ شش صید از ایلچیان گرفته می بردند و چون مهم شکار باتمام رسید صاحبقران کامکار بار دوی همایون مراجعت
نمود و بعد از چند روز بموجب اشارت علیه پادشاهانه ترتیب دادند و فرستادگان روم در آن طرف
جعبه‌های نفیس و کلاه و کمر سرافراز گشتند و آنحضرت بایشان گفت که این دوستان در این میان
توقف نمایم و در اوایل بهار در ضمان حفظ و امان کردگار از آن جا روان شده به حدود روم خرامم
و در شتاء رود صول رسول و ایلچی شما بکنیم و اگر از آنجا جانب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب بیت
والله به چشم که هنگام حمله ۱ که باشد چو موم و که باشد چو سنگ ۱ و با بزید جهانگیر با ایلچیان مرخص شده که با
صبی با سم رسالت همراه ایلچیان روم بیش ایلدرم بایزید روند و حضرت صاحبقران مکتوبی مصحوب ایشان
به قیصر و سلطان روم که اگر سخنان ایلچیان که با شما رسانیدند مطابق واقع است باید که آنچه در باب قرار داد
گفته‌ایم به تقدیم رسانند یکی از امرای بزرگ خود را فرستند تا در این جانب اساس محبت با جان استوار گردانند
و در باب ترکی و رسایل مقطوع گشته غبار خلاف که مطلع یافته فرو نشانند و مسلمانان را مناهبت در آن ایام در کار
گذارند و بعد از رخصت ایلچیان روم حضرت صاحبقرانی در یلاق به جوقه‌های عظیم که منقسم شده بود
و نظر کیمیا اثر آنحضرت در شکارگاه بآن افتاده بود فرمان داد و خواجگان امرا بر امرا و لشکریان قسمت نمودند
و قریب پنجاه هزار که طول آن ده فرسخ بود و عرض نیز کشیده شد و از آب اکری بسی قری و طواحین و باغات
و بساتین معمور گشت و آن بهار بر بسی مرحمت نمودند **ذکر نهضت صاحبقران از قراباغ و آن بهاری**
شهریار مخیم خرم در قراباغ بجانب روم بنا بر آنکه ایلدرم بایزید بعزم وجا و قیام مینمود و مترددی بود
و چون از فرستادگان حوالهٔ صادر شد که مزاج همایون خود هست پادشاه رخصت آن نمود که ایلچیان
از آنجا ظلال توقف صادر گردد و چنین روم ملکی فسیح مرغوب است و در آنجا ایلدرم بایزید لشکر فراوان دارد

که جمع مستعد رزم و پیکار بوده و در آن اوان از آن سنه و اخوان مسموع میشد که شوکت و عظمت او
بمرتبه است که دوازده هزار سپاه دارد و سپاه نصرت شعار از سر سال باز الوار و تسخیر کرده
از آنجانب با آنجانب تاخت و تاز روزگار گذرانیده بودند و سپاه ایران آسوده شده بنا بر این فرمان
توبان و امرا و لوازم روم را صواب نمی‌شمردند و چون شمس الدین العامی در مطرح زیرکی و فصاحت
لسان در پایه سریر اعلی مجال تکلم و بیان داشت او را بر آن داشتند که هنگام فرصت و مجال
بعرض همایون رساند که امرا میگویند که در باب توبه بجانب روم فکری اصوب می‌باید کرد که قلعهٔ محکم
اندیشه است و آن شخص را بحکم حکم کردانیده و موجب همایون رساند که امرا میگویند که صاحبقران بر آنست
که اهل لشکر مقتضای رای زرین آن است خواهد رسید و چون شمس الدین مذکور حدیث بمکان رسانید
حضرت صاحبقران رسانیده و آن کلام را بمقدار ایلدرم بایزید ساخت و شهریار سخن دان قضیه شناس رسید
که آنچه از امرا نقل کرده‌ای مستلزم نیست و قضیه اوضاع فلک از کجا دانستی و از کرشمه شمس الدین العامی در دیوان
عصر داشت خود حاضر شد و فی الحال جلال الدین را از نزد خود عزت داشت و بنا بر این یورش را به طرف
صاحبقران و در اختیار میدانیم امیر یوسف جانب آنچه وقت دولت روز افزون پادشاهی که ایلدرم
بایزید اسیر و دستگیر شده و ایالت روم صغیر ممالک مفتوحه گردد که تکبر و نخوت او با فراط منقضی گشته هنگام زوال
دولت و سلطنت اوست و حضرت صاحبقرانی گردون شکوه جهت دفع و مدافعه توبان و امرا مرحمت
عبد الرحیم را که نصرت الله سلام ملازم رکاب همایون بود طلب داشت و از اوضاع فلک و مشکلات سعادت
اصغر فرمود و مبالغه نمود که آنچه از زوایل معلوم شده بلا مداهنه باز نمای در تحقیق کنوز و رموز ملکی
مولانا عبد الرحیم گفت که در تقویم امثال که بخدمت رسیده ثبت افتاده است که طالع حضرت صاحبقرانی در دولت
قوت است و از آن خاقان در غایت ضعف است و بر حسب اتفاق زود باید در آن اوقات در جمع
ظاهر شد و بر چنانچه از انتظام شام تا وقت غروب شفق کرد طرف مغرب می‌گشت و بعد از چند روز مقارن
ظهور صبح از طرف مشرق بعد آمد و امرای شداید از نزاعات محی الدین بعرض رسید بر قلب همایون آورد و در آن

و در آن اوان سخنی غریب بود که چون زودیاب در برج حمل ظاهر شده آثار آن پدید آید سپاهی از جانب
مشرق بر دیار روم بیاید و پادشاه روم را از آن مکان رسد راقم حروف گوید که در زمان که کسوف
کل در درجه مشتری واقع شده بود مشتری مظفر ظاهر گشت منجمان هرات بعرض رسانیدند که از آن جهت اختلاف و تزلزل بهم
در اکثر بلاد عالم ظاهر خواهد شد مقرب الحکما محی الدین مبارک را صحبت جلیسان بعضی از ارباب خبر بسیار
پیدا ساخته در آن باب بنظر رسید که چون افتاب در درجه مشتری بگیرد تا آن آفتاب سعد بر موضع کسوف میباشد
امنیت در ممالک و ارزانی از حکم یزدان روی نماید چون از این کلمات آنکه رای علم الصحت لفظ که در مظفر
نامه و غیر آن مذکور است که در این اوراق نیز مسطور باشد در احکام زودیاب این کمینه را بنظر آمده است طبا در آورده
موافق قول ارباب تواریخ است که از خواجه عبدالله روایت کرده اند القصه صاحب قران سعادت قرین عزم
یورش روم جزم کرد در سیزدهم رجب سنه اربع و ثمانمائه از دولت قشلاق روانه شد و هم در قراباغ بسر برد
رازی نزول فرمود و در آن نواحی چند روز مقام ساخت تا فصل شتا بنهایت رسید و چون
لشکر مشتری بر آن موضع رسید و مقام بهرام را که بیت الشرف اوست بوجود خود مشرف ساخت و از آنجا
در حرکت آمده بکنار آب محرای سکوریت نهضت افراخت و امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان از آب
گذشته عبور نمود و در کنار آب اردو زده شد و حضرت صاحبقرانی ملک قدر مولانا عبدالله صدر را از برای ضبط اصفهان
فرستاده و همچنین مولانا قطب الدین شیرازی که در سلک صدور نظام داشت جهت تسخیر
دیوان بیزار از ارسال نمود و رایت نهضت آیت از برج و کنج گذشته خواجه سکوریت را منزل ساخت و بعد از چند
روز که ثمانت علف آن خواجه در آن مرز تلف آمد فرمان قضا جریان بانتخاب قاآن اتفاق شده و چون کنار
آب سند که حد گرجستان است مضرب خیام ظفر شد گشت در بیست چهارم رمضان سنه اربع و ثمانمائه با لشکر
و اردو از جهت مرمت خرابی و تنگی که نایب امیرزاده مخدوم از روزگار داشت یعنی امیرزاده محمد جهانگیر سلطان
در آن هنگام بشادی آن قلعه نمود و در تجریب مخیر حضرت صاحبقرانی رسید مادهٔ فرح در حضرت صاحبقرانی
پذیرفت و امیرزاده محمد سلطان جهانگیر سلطان [illegible] که در آن طرف عبور دولت

جهانگیر

جهانگیر البرز زاده و شبگیر دلگرز کار ایشان ساخته بانجام حساب درین محل باردوی
ظفر اشتباب پیوست و چون شهریار که منظور از شروع بندر کوچ فرمود حضرت آلهیت سرای ملک خانم و دیگر
خواتین و آقایان و شاه زادگان مثل میرزا رانچ بیک و امیرزاده شیخ سلطان و امیرزاده جهانگیر
امیرزاده ملک و امیرزاده بایسنقر و امیرزاده سیورغتمش و سایر اولاد و احفاد گرامی بموجب فرمود
بازگشتند و آذینه برادر خجسته فهلوی بالاستقلال در آن حضرت مقرر شده و چون به تبریز رسیدند بمقتضی فرمان
بقیه قضای ایشان را در آن جا گذرانیدند و در اردبیل بامیر تیمور سلطان ملحق گشتند و بمقصد رسیدند و دو
در گران مقصود حاصل کردند و چون خواجه مسئول محمد خطا لشکر را نفار و جرانفار و قول گشت حضرت صاحبقرانی
بار دیگر ایلچی پیش قبیر فرستاد و صدر سنجام انکه هر چند لشکر نصرت شعار روی خود بجانب بایزید نهاده اند
اما قول ایشان است که ما بخاطر جمع کرده ایم اگر سخن ما نهای و قلعه کافر را که همیشه در حق این هلاک بوده
ما باز گذاری مملکت روم بر تو مسلم ماند تا در آن مرز و بوم بغزای کافران اشتغال نمایند و بالقدر امکان
معاونت از تقدیم رسانیم تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال نمودن رسول خبر آمد
که قرا یوسف از شیراز روی گردان شده بجانب روم بیرون رفت و حضرت با ایلچی گفت که البته روم با یزید
بلوی که متعلق ان اورا نزد ما فرستند تا فرزند دوست مرکوز گردد

ذکر فتح قلعه توقات و حصار کیاج و تخریب عمارات اورسیه الجبال

در آن اوان که حضرت صاحبقرانی در صحرای دشتکول توقات بمنازل بسیار جهانگیر
رسانیدند که در این نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعه توقات و قریب بدایت لغز گرجیان بدان
بدان موضع رصین بنا بر دارند و مشحون ایشان در دند و بخوند و اهل اسلام از ایشان منقهر بسیار دند
در آن هنگام حاکم ایشان شخصی که امیر نامیده نایب خود گذاشته بود و چون از تخریب آن شرف
بر نیج و اجب الله شیخ صدر دیاف که در شیخ نور الدین در هر حال ملک و مرکب نیز و دیگر شیران
جنگ و دلاوران نیز بهم کشیده روی بمقام بدالعرب آوردند و ایشان نیز بود ملحق شدند و پیش از دخول
خوانین ایلچی فرستاده بمقتضی لفظ اورزن اندر پیغام دادند که ارسال و جزیه قبول کنید در آن باب

و آلات آتش و منجنیق بالنشار رسید و گرجیان باستحکام حصار مغرور شده جواب نه بر وفق صواب دادند
از زنهار و اطاعت سر باز زدند و بتهیه اسباب جدال و قتال اشتغال نمودند و چون مجاهدان
دین و دولت بندگان حضرت یقین بکار رسیده به پیکار و محاصره حصار مشغول شدند و گرجیان شقاوت فرجام
مدت پنج روز در مقام منع و محاربه سپاه اسلام حرکت الذلوی میکردند روز ششم چهره مقصود روی نمود
قلعه مفتوح گشت و سپاه بهرام شکوه انگرجیان بلکش را بدوزخ فرستادند و حصار را با زمین یکسان ساختند
چنانچه از آثار اثری نماند و اعداد آن تخریب و تخریب طلبی که حکم آن موضع بود بدرگاه عالم پناه مشافه مراسم
عرض و ارز جریده او در گذشت و چون رایت نصرت آیت فتح القلوب او بیک رسید چند روز در آن موضع توقف
واقع شد و ده ماه از سعادت ایلچیان شهریار خجسته قدم از ممالک روم گذشت و بیاند در حضرت
موکب ملال مظاهر صحت جنابش بهال شد و بر زبان مبارکش جریان یافت که نژاد و نیاد ایشان
عظیم دارد و هر چند ما بلدرم بایزید از روی رفق و مدارا سخن میگفتیم هوش نزدیک او در اسکندر که از روی نصفت
و مصالحت در آید و هر چند ایلچی میفرستادیم که لشکر کاب روم کشیم که اندیار از تعرض اسلام است خصوص جانب
او بجوار ما اقدام می نماید که بر ذمه همت بادشاهانه واجب و لازم میشود که متوجه جانب او شویم و جهاد بهای
خود را بسبز کاری او در کنار شش نهیم و از آن جمله ایلچیان را نگاه داشته نمیفرستند و در این اثنا عهد بندگان
آقا و شاه و خاص پسر بهرام زاده محمد سلطان از اسلامبول باز گردانید و چون هوای گرمی روم از غبار موکب همایون
بناء قلعه بیرکت شاهزادگان و ولیعهدان در دو سنان از قرابغ اران باقطار و اطراف حالت
رفته بودند و دشمنان از مقهوریت و دهشت و هشام بهنایم و اموال باز گشتند و از آن اطاق دادیک
گذشته در این محل موکب همایون پیوستند و در اثنای این اوقات فتح قلعه کیاج از ذکر خیر خود
چنانکه سر برزد و اکثر اسباب که باستحکام و استواری موصوف و معروف بود بر روی سنگ بلند واقع شده و بر این اوباغات و بساتین که مشتمل بر انواع گلها و ریاحین آراسته و دارای آن
حرارت که عبرت فزای اکثیات است جریان یافته و از بندرها و صناع اخرنگ را که هر سال هم

طلوع

طلوع صحاف حصور سه روز به پرسته فرود می آید و مردم انبار را گرفته و پخته و تنگ سود کرده و در آن
و ضروف و خمره میسازند و هر یک در آن سه روز میکنند باش بزرگ شده می پرداختند چون بر نواحی حضرت
صاحبقران بر تسخیر قلعه کیاج افتاد و امیرزاده محمد سلطان را نوازش و التماس نمود که آن امیر با دو مغول کرد و ملتمس
شاهزاده هر حضرت با کیاج مغول گشته اکتساب با مراد و نوکران و قشون و سپاهی از اوراق اشکار افزون و
الدت محاصره و جنگ حصار و زدوات روز رزم و پیکار با کیاب توجه نمود و چون حضرت صاحبقران کسی
سنان با قزلجان رسید امیرزاده محمد سلطان و دیگر شاهزادگان و امرا و نوکران را با فوجی از سپاه اطراف
حصار در حضرت شاهزاده مدار ایر فرستاد و چون ایشان با امیرزاده محمد سلطان پیوستند و در اطراف و جوانب
قلعه محاصره کشته بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه ملازمت آب بیت بر منع حصار کمر شده آب از قلعه باز گرفتند و در آن
از زیان ترتیب داده طایفه از رزم تکریب در غایت بلیه یکسر با بلا رفته و سر طناب را بر آن بالا استوار
ساخته و امیرزاده محمد سامی جمعی از بهادران قلعه کرده سوز خود که بان نزدیک با بلا رفتند و از آن گروه کار زار
در آن شب نایره بود از شهریار دولت یاری میرود و با حصار از زیر دلاوران خبر دار شده در سر اصطلاح
دست مدافعت بر آورده و سنگهای گران پران کرده در سقوط ممانعت آمدند و در آن شب بر هم در هم اس
شیر غرنده و امیر عباس با چند نفر دیگر مقتول شده از بالا در افتادند و گوهر حیات نسیم سر بر فضا و قدر
نمودند و دیگر از دو سپاه و شمن کوب سلطان در اندازه و از نهیب آن در قعر و غبار و که حصار افتاده
زرد و فضای هوا الله حرکت امیرزاده محمد سلطان و بهادران جنگ و جدال و حرب و قتال اشتغال
نمودند و امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار کمی و کوشش مجهود و نوکران او پیش از زیر بالا در آمدند و آن حصار
حصار از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند و بیک جنگ سنگ را کشتن حصین را تسخیر کردند
و چون آن تسخیر بسعی شهریار کامکار رسید نوکران کار رشد و مزرعه آن سبب گشت و با کار رسید و بیاره قلعه
بنظر احتیاط در آورده و چون مرحمت سبان از زنجان و حصار کیاج مفتوح و تهیه اسباب
محاربه مشغول گشت و در آن اثنا از ارباب بغی و عصیان از زیر تیغ سرداران عساکر فیروزی نشان گریخته

بود ندو پناه بغارها و مواضع محکم برده و در شیخ نورالدین و سلطان نوری و دولت شیر لوای رجب
برلیغ واجب الاذعان بروی استیصال بجانب ایشان نهادند و چون از لشکر و لشکر دشمن شکست خورده
بر عقبهای کوه و مضایق لشکر افتاده و بیچارگان از سر عجز و اضطرار بپای اطاعت در پیش آمدند و بزنهار
خواستن جان از غرقاب فنا بکنار کشیدند و چون صلاح امیر بر مصلحت مراوغت کردن بر آن گشت
قبای انگیخته که مرا بجوانب او در رسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر روم بدرگاه عالم پناه بهرام شاه
آمدند و چون آرزو از آن مرز و بوم متعلق شده بود الیدرم با برنده بعد از مشاهدت راه مخالفت پیموده از خیال
صواب منحرف گشته بنواحی درشت و سخت و سخت تیز در جوانب فرستاد و در تسلیم قلعه کوچ بهاء زیاد الیدرم
حسب بغی انگیخته بر دل قیصر و سپاه فرزندان و قریبان بیاده مرد بهادران مقرر شده در آورده چند جانب نگاری در دور
اسیر بی صرف عمر بر آمدند و از کلمات واهی الیدرم با برنده قطع باز راندند و حضرت مخدومی بعد از دیدن
انجانبات بر آنست و بیلاقات او در رار کرده بر زبان حشمت گفت بیت اگر مسلم بان بیکر بیشه شیر
ایجی بکیر بود بعوبر دی نامرت دارتن ۞ به اندیش کردی صد ایجی ۞ و بعد از آن بکین بسورت مخالف و جوان
کسی از سعادت مساعدت نکند بصحبت نیک اندیشان حق نشاید هر چند جرم الیدرم با برنده از جوانب عقوبت
سپهر گرد دنیا بلاد و اسلام از زیان سپاه بهرام انتقام مامون و محروس ماند چون حد مجازات و خاطر بر آن
مرتب نشد تعرض بر مزاج و اولی نمای سنوسیت که اگر کوچ قرا ایرف را بخود ستاند و قلعه کوچ را بر
سنگان بالنیم سپرده هم از دوم مملکتش از خوف و دوران سالم بماند نه لقمه تلخ که قلعه کوچ بر حسب قدرت
نصف بندگان ماند اکنون باوی بگوید که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا ننموده و از تعرض ملک ما تجاوز نمود
بهای شاه نشان زار دار بیت اگر مرد جنگ هفت رهای ۞ مرا اینک رسیدم بگهدار پای ۞ و از لشکر
و سرحد فرستادگان قیصر و بعض حکایت چون عزیمت صحرا و نه بجانب روم تصمیم یافت و از پایه سریر کرده
ارکان فرمان صادر شد که لشکر باز در صحرای سبزه بر عنان نماند و انگشت بر بالای نیزه که سر بر ده ظفر قرین با
فتح سپهر برین بر فراشته بودند بنشست بعد از استقرار چون فوج فوج دریا در تموج آمدند و گرد کوه مانند کوه از دریا

خود

خود جنبیدند همه بر اندازه و شمشیر زن و از فرق تا قدم لکه در حرف آهن و هر فوجی از آن افواج که
در مقابله صف داده بخت و تاج میستادند سر و ران پیش ایشان آمده زانو زده ادب بگفتند چنان
بدین دشمنان ما لعنت می کنند و انگشت از نیزه طلعت او در آستین مغبوده دیده ان تیغ و لیوسون
لوان قومان و هر آن هزار و شش فتنه بیکه شدند و چون لوبت بامیر زاده بر محمد سلطان رسید که در آن
روز وی از سر قید آمده بود سپاهی عرض نمود که جنبیم گردون بر روی آن لوبت بنشاند بود و دیده او کاب
و نیت مرکبی چنان باز شده و شاهزادگان جوان بخت فرمودند هر فوجی از لشکر بر یکه دیگر را نیمه جعبه عجیب
اسلحه از کمان و تیر و ترکش و نیزه و چاق و خنجر و انگ از قلم و بخش و سایر اسباب الرمح بود گرد
را بسر و فرقه را سعید و در نزد از بخش و نعمت ارزه بر دوش بیش مانند کوه آهنین در جوش و خروش آمدند
و امیر کاره بنا را به سپاهی چنین بعرض گاه آورد و حضرت مخدومی شرف احاد ارزانی داشت و چون
اول بامداد ناگاه بیشتر طبقات جنگ خود را در قطر فرمان فرمای اعم جلوه داده پرتو جهانبانی
صد در نیت و فرستادگان روم سوار گرد و تا آخر صف رانند و ملازمان بارگاه خلافت انتظار مقصود گرد و علی مرتبه
و ایلچیان را از رشته بدر کشت و حشمت سپاه گردون تاز و تحیر و آتش ایشان دود و دهشت و حیرت بدیا
برانده و ترف و حشمت بر مضار انجاحت استیلا یافت روز دیگر حضرت مخدومی و الاکبر سر بر دل قیصر و لاقی
فرمود و حضرت بارگشتن و داد و گفت که با الیدرم با برنده بگویند که چون آیین عزا و رسم جهاد در مملکت ترقی است
مرافق مزاج نیست که تشی دیار را از سبب لشکر مضطر و خواب رسد ما نهیه طریق مدارا و مرسی سرک میدارم
از استقبال مملکت بوسته دیگر از فرزندان بجانب ما روانه داری از فرزندان صلبی خود آورده کرامی
داریم و عنان دست از زبان بر مفرز و مملکت روم بر تو مسلم کرده تا آن مردم دیار بغوغای بال و سکون
خاطر بعزای گفاد روند و برفع مهاجران ما مشغول گردند یقین است و جنبش جمع ایلچی منزل با تیغ بر کرانه
در حکم در آمد بروزگار ملکشان و محل کرده و السلام علی من اتبع الهدی الایلچیان مراجعت نمودند مهمانان
بسمع شرف اعلا رسانیدند و در بیشتر عدد و دو نوا حکم فرمود بیت مرد مرم بیا بر دکه در آنی طایفه از خیانت

متحصن شده‌اند و بنیان حصار دم از تمرد و عصیان می‌زنند فرمان صادر شد و امیر شیخ نورالدین را بر
برندق مخوف العقوبت کردند و در تخریب و تادیب سالخان آن بقعه مساعی جمیله مبذول داشتند و امرا
باشتغال امر مبادرت نموده با طایفه ارزنجا در آن سیاری بدان جانب نهادند و چون آن امرا بدان بلاد
تقلور رسیدند نیران محاربه اشتعال یافت و تغلجیان بکار مشغول شده و دلاوران جهاد را پسند افتاده
شعار به تیغ آبدار جماعت اشرار را بدار البوار فرستادند و عمارات را با زمین هموار ساختند **ذکر**
توجه قاآن به گرمسیر و خلاف امیر بهادر و قصد او به کرمسیر
در حوالی سیورس جمعی مردم که اطراف و ممالک آن بلاد را توقف
داشتند بعرض همایون رسانیدند که راه اوقات بسکلست و قصبه باکرمسیر بوده و حشری گردون سلک
بنوقات آمده و سراب را گرفته و قرچی اردو دران کمین دیده بودند و حکم کرد که از مشاهده کرده اوقات
ایشان گفتند بنابرین حضرت فلک تمکین چنان گفت و فرمود که بطرف شاهر سنطف گردانیده بر قصبه
در حرکت آمد امیر سبهانه را با لشکر و حشم گشتاسب در مقدمه با تقریب روان ساخت و چون سلطان
نوحی را از عقب فرستادن فرستادن تا نگذارند لشکریان از قصبه بیشتر روند و مرکب بجهت بیشتر نزول
از سیواس بقصبه برفته و مجامع عدل و احسان بر حسب المملکت گسترانیده و چند روز در آن اوقات فرمود تا قصبه
و سپاه بقتلها و سرا انجا برده ارباب مطالعت توقف نموده همه را از رودبار بیرون آوردند و آنچه داشتند
غارت کردند و چون وقت فراغ محصول از تمکین بود بر حسب فرمان شهریار بعقبه دار و شمار و حشر
با دفاع و اقامت آمد با لشکر اجتهاد در میان بسته و بعد از تسلیم فرمان قضا جریان نفاذ یافت و امیرزاده با امیر
و امیر شیخ نورالدین نوراللی از پیش روان شدند و آنحضرت با بقایای سپاه از قصبه بجانب اکمرسیر
عزیمت معطوف داشت و سه منزل قطع نموده در نواحی فراشهر مضرب خیام لشکر اسلام شد
و در زنجی خبر رسید که خواجه الدین سپاهی لشکر اطلاع یافته بدیدار دیده‌اند بر حسب فرموده شاهزادگان
نوبتیان و سپاه منصور مژده فرستادند و امیر سلم چشم علی بوده بر آورد خود خدمت کنند و اطراف
آن را حکم کردانیدند و حضرت خجسته دولت با امیر شاه ملک با هزار سوار بر کمین گرمسیر و سنتاد طاوس

در ظلمت

در ظلمت لیل متوجه جنگ دشمن گشت و بر حسب قرب ده فرسنگ راند و قرب صبح نزدیک بود که
اطلاع یافته بدیدار رسید و در کمین گاه ایستاده چون فراولان دشمن نزدیک رسیده از قشول‌های بیرون
نهادند بر آن جماعت حمله برده حربه صعب روی نمود و چنین قصد مطلع شد که عدوی اندک از سپاه بغرت
بزرگ پای جرات پیش نهاده‌اند بر خواطر اوکران آمد و دو حیرت بدیع از مشاهده شده و امیر و سپاه دران
سپاه تهور در حق مخاطب و عتاب در آورد و هنگام طلوع آفتاب جمله جمله که در مزبور شهر بند دادند
فلک سرکش فرستاد و صورت جنگ از آن ابلدیم با بیرون بود و چون رای صورتهای کردانید و حضرت خجسته
در اندیشه آن بود که خواجه و شیخ علاء الدین و حسامین تمور و برادرش مراد و دوازده خواجه دیگر چون
قوچین و سلطان ملک سرحت نموده شب هنگام بدرگاه محمود کامیاب رسیده چون رو در نشد حضرت
با شاهزادگان و امرا در سپاه مشورت گفتند که درین مقام آسوده نمیدید تا جهان را بایان سرحت نموده
از گرفت بیرون آیند و دیگر آنکه میان مملکت باغی در آیم و غارت کنان سر در آیم و با اطراف جوانب
اطلاع رسانیم تا ابلدیم با بیرون از سرحد رزت بیشتر از عقب با متوجه گردد و بعد از تعبیه و قتال حضرت
خجسته رای نماز را رجوع داشته بسعادت پای در رکاب همایون آورد و امیرزاده سلطان حسین با دو هزار
سوار در اوایل توقف فرمود و امیر بهادر بمقتضی حکم واجب الاطاعه و دیگر امرا بیشتر بجانب انگوریه رفتند
که اگر از آن جانب دشمنان متوجه شوند سر راه بایشان گیرند و لشکر پیاده بر حسب فرمود با امرا موافقت
نموده تا در راه چاپها فرو بردند با فوجی از جماعت ملاقی شده و دکی در آنجا کشتند و بیکرا کشتند و دیگرا
مصحوب جوانی را کشتند و در آن سفر قصبه با هزار سوار بر آن گریز آمده بود و بخبر آورده در آن سپاه بغرت
گذشته و در دهکده آن شد و ایشان چون ظهور صبح باز گشتند با مخالفان دو چار خورده‌اند و با آنکه
شصت نفر پیش نبودند و بیش هزار نفر از آن جانب در مقام جدال و قتال آمده جنگ کنان بسوی قشول خود
روان شدند و سپاه چینی از دور سپاه شاهزاده مشاهده دیدند منهزم شدند و امرا و سپاه
در راه بخرجاه و اعلاف سپاه مشغول شدند و امرا در پیش بانگوریه رفتند و سپاه چون

نهاد امید و آرزوی آنکه دو دلوای را غارت و تاراج کردند و سعیت فرزندان بدبخت لشکریان افتاد
در آب شیخ آب لعبد از سه روز بانگ بر رسید و در آن اندیشه بر بند یعقوب بای را از زمره محو باشکر
فرستاده بود و بکافت قلعه آنجا محصار کردن بهدیر فتح نماید یعقوب در استحکام قلعه کوشید
آماده قتال و جدال گشته بود و حضرت صاحبقرانی الله کهر روز دیگر بر کشت عالم افروز نور رشد و جرف
و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورد و در آثار فرخی و اعیاد و اسعد جلادت شعار روی جوانب بر شجر جهاد
آوردند و ایشان بر حسب فرمان پیش رفتند نیران محاربه و مضاربه را اشتعال دادند و بقیه ایشان قلعه
رفته آب خندق را بیرون بردند و جمعی از ارباب فتح ثلث مقتلو و نوکه بادبر و طلایه شیر
شهوار و جنبهم بر بری از برج عروج کردند نزدیک بان شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه از قرار الدان
خبر آمد و قصیر بادی را خلیفه اوزبند و دختر از جنب آمده در چهار فرسخی رسیده است و حضرت
صاحبقرانی با دو دی اجالون بازگشته دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان بزیر آمدند و بر حسب فرمان
شال مختم الاشتغال لشکر کوچ کرده مقدار یک آب تاختن پیش رفتند در عقب آب گذشته
جوزه فرود آمدند و بنا بر رعایت حزم برای لشکر خندق کنده و مدخل او را استوار ساختند
در عمر لشکر روم چشمه خوردی در دامن کوهی واقع بود و در آن گذر از آب بغیر از آن یافت نشد
و چون رایت رومی روز اتحاد بدیدند رفت و عالم شب مشکوم سایه غلام بر جرمه ریخ سکران
افکند صاحب قران فرمان داد که طایفه رفتند و به نجاسات و قاذورات آن را مانند طبیعت
اهل خلاف و شقاق تیره و مکدر گردانیدند و حضرت صاحبقرانی فتح طوب پاکیزه عقیدت و آن
و مردم بستر استراحت خفتند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح نصرت
مسالت نموده توکل بر فضل الهی کرده اعداء اسباب ظاهر را کنار نموده

بیت

ایشان را بسختی
زنو بیدار شده ؛ خاک ضعیف از تو توانا شده ؛ چاره ما ساز که بیچاره ایم ؛ گر تو برآری که روا داریم ؛
بامدادان که از هیبت ختم دلیران فیروز جنگ دشمن سوز دل ترک رومی روز در طپیدن آمد

صاحبقران

صاحبقران سرنوده ماتم بر کوب جمیع عساکر فرمان داد و قول همایون بفرمان شاه آنحضرت از آن کرد
و لشکر جوانان و بهادران امیرزادگان و امیرزادگان و شاهزادگان و سلطان سرمایات برافراختند و امیرزادگان
مثل امیر سلیمان شاه و امیر بایزید کارانده خودی در سم طغایرک و امیر بلک بهادر و دیگر امرا در ملازمت
شاهزادگان مقرر شدند و قبل از ایشان امیرزاده سلطان حسین بود و قلب سلطان توقتمش و امیر
طغایرک و از جانب برانغار رایت شاهزاده دولت یار امیرزاده سرایشان ماه رجب در ماه رسید
و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و قلب قرچین و امیر طغرل و امیر طاهر و امیر عبدالله و سلطان شیخ و حاجی سیف
الدین و عمر تایان و امیر شیخ ابراهیم برلاس و جنبهم در خدمت شاهزاده ملک بستند و قبل از ایشان
ناشمور اجلان بود و امیرزاده احمد بن عمر شیخ و شهوار و جلال بادرجی بود و در دست راست
قول قبایت الغیب ایرنف مغول ایرنف اهری و حاجی بابا و سرایخی و اسکندر هندلوی و خواجه علی
ابیوردی و دولت اتوز و حسن برالخواجه و محمد قرچین و دیگر دلاوران قرار گرفتند و جمعی از خون آلود
رو در سایه ماهچه طوق طفر بیکر بازداشت و از هر جانب و حدود احتیاج افتاد جمعی از نامداران بدان
صوب روی آوردند و چند زنجیر جلیدن کوه بیکر از لشکر جنبهم هند در راه دو مانده بود همراه با لشکر آنان
آراسته لفظ اندازان و کماندازان بر آن تشنه درخش صوف حرار مضطر بازداشت و از آنجا نیز بلیدیا
بازنه بار دیگر لشکر خود از قرنج و حبشاقان و غیر ذلک پر داخت و آن را در قربا و طبقات خشم و اتراج
خدم خود زد در حال سرب جاید داد و از آنجا بر پرگنه افرنجی راه برد در آن شب بود با بیست هزار سوار
از مردم افرنج در قبل قول عزم داشت و ایشان جمعی سپاه رسیده اند و بدین جهت منهزم شدند

بیت

ظاهر و باطن بدیع آثار تو ؛ هم درون با تو یکی داریم دهم بر درون یکی ؛ و عادت
آنجماعت در پوشیدن پرهن جنانت و سرتاپای در آهن نهان ملبسند که بغیر چشم ظاهری چیزی
و بندهای از آن پای هم بسته قفل میکنند و تا قفل نشکنند بند بیرون و خود از ایشان عدد آن
و در قبیل میسره پسر بزرگ محمد سلطان جلبی با بازداشت و محمد در قول ایستاده سر بر چیده در

و مصطفی را پس پیش خود جای داد محمد چلبی مرا رشد اولاد داد و بایزید مصطفی و دیگر اولاد مشترک داشتند
و احمدی یک دلنور تاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن بیک و سرور و ابراهیم و یعقوب و یوسف
و اکثر ترکان تاج پسر اعلیدرم بایزید و احمدی و پسر طاهر و محمدی و مقتدی و حسن هر یک با گروه انبوه از لشکریان
بجای تخم قرار گرفتند و قنقر بانات متحده و ارباب شهامت و صراحت روی کین بمیدان رزم آورده
سلطان مستعد در حرکت آمدند و چاشت سلطان کوار پیاده سر بر سر کشیده ایستادند و از جانبین کرکی
و کوره که رفته بودن لشکر آشتند نحو برآمد بانگ کرکی و نالهٔ نای و کوره آهنین جنبید از جای بدید آمد
هزار لشکر آهنین تن نهان گردید چون کشتی در آهن

گفتار در کارزار حضرت صاحبقران با خصم و هزیمت

اقبال بر ایلدرم بایزید

هر شد قلب و جناح هر دو صف راست فغان از
کره نای کرکی برخاست از هر جانب علم کشتی آتش کین و دو لشکر را علمها گشت رنگین حضرت
دین پرور در رسم مصاف و آیین سپهر پیاده شد روی ضراعت و افتقار بدرگاه قاهر مختار نهاده از بارگاه
ملک الملک استمداد بر سعادت و استقلال بر مخالفان مسالت نمود و چهرهٔ مطلوب در مرآت مبدا و مقصد
جلوه گر آمد و روی ارزوی بلاقات از نشات عدیده و در بین مشاهده فرمود رکاب نصرت اسباب
پای مبارک شرف ساخته گردانید و تا کل بکر و آخر بیستند و خود کل کرده متوجه مصاف گشت و فرمان داد
و لشکر فیروزی سمات بمال وجود اهل عداوت و عناد بتیغ قهر منقطع ساختند و بتیغ انتقام و انتقام
خوردند و پندار لشب را در هم کردند بها در آن نصرت نشان و شمشیر بالکشیده و بازوی کشاده پیش رفتند
و بر دلاوران روم تیرهای عداوت در میدان سعادت و مدحت انداختند

ب

و دو لشکر چنین دو در بار گشت درهم هر از آن کینه جو او گشت درهم
هر گشته تر از روی عداوت سنج هر بود
و هر شیر افکنان رنج از هر برگشتهای عیش بران هر بیده تیغ بران و بران رخا چاک چاک خنجر سینها
چاک شده دلها مرکب از کینهها پاک کشیده جنگجویان سپهدار بروی آتشی از تیغ و از
در آن معرکه خونخوار گشت امیرزاده پرتو از فتنه بر افکار حمله آورد و با لشکر روم از دمای کشتن کشش نمود و خواهان

مخالفان را که فتنه بر جمعیت قیصر مسلمان چلبی بود اطراف را از جای برداشتند و امیر جهانشاه و امیر
عثمان نیز داد مردانگی داده دست چپ دشمنان را نیز مانند دل ایشان درهم شکستند و از شجاعی که
از دیگر اولاد پادشاه روم بایزید شجاعت و کیاست امتیاز داشت از رزم اسم دلاوری و جلادت
نکته نامی نگذاشت و چون سعادت با بها در آن موکب همایون از تخیر گشت و قدرت خود بر آن
دید دست از جنگ باز داشت و با مردم خویش پشت از شوکه برتافته راه انهزام پیش گرفت و اسلامیان
از پی او بدرفت و از قفای او امیرزادهٔ سلطانین چون شیر ژیان و پلنگ دیان با طایفه از دلاوران
روی عداوت بمیدان نهاده از برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات دو قدر مخالفان زد و امیر کاوه
بر محمد سلطان بعد از طلب رخصت از آن حضرت عدو جو انتقام شتافته و در دنبال هیچ حرف خورد
و کشتی حیات مخالفان را در خراب افکند و امیر ارسلان فرنجی که بر انتقام روم بیان بمن صدمت او مانند
سد اسکندر استوار و محکم بود با دلاوران او تیغ در بر آمده آثار جلادت نظیر رسانیدند
و چند نوبت از ظفر بین غیر کرده یک دیگر را بر انداختند و در حضرت مستعد نصرت شعار غلبه افکند و مار از دور
دلیران را در آورد از هر سو کشته شمشیرهای خونریز بجنگ حشره کافر دلان تیز صد تنگ شیر دران سینه
زنقش دلاوران در خرمن کشته روان سیل دیده هر سری چون تیر که کرد و خیلی کر دانرا عنان گیر
سو که چند تیغ جنگ کشته شد که زبان تقریر از شمار آن عاجز آمد امیرزاده اسکندر و امیرزاده پیر محمد و شیخ و امیر
شاه ملک و بها در آن پرخاشجوی قول پیش رفته و بازوی شجاعت بر دل فکنده کشت و بسیاری از دلاوران
روم را باستیصال هلاک مردم خونخوار شمشیر در طعنه فنا غرطه دادند و چون آثار مصاف و تفوق بر صفات روزگار
ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت جهانمطاع فرمان بر استحقاق نفاذ نمود و امیر
شاهزادگان و امیرزادگان بیکبار روی شجاعت و مردانگی بلشکر قیصر نهادند و از سپاه طغرا
امیرزاده پیر شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ و امیر ابراهیم و حاجی سلیمان و سلطان تنجر و حاجی سیف الدین
و دیگر امرا و بالکین و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه و رستم طاهر

و دیگر بیران بیشه و غازیه بالاتفاق حمله کردند و بیران قتال بر بنیاد اشتغال یافت که دل بهرام
خون آشام بر این رواق فیروزه فام بر کشتگان هر که بود و آتش حرب چنان برافروخت که گرد
رهبر حکم کرما نامی گرفت ملخص سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده بر محمد سلطان بر اقتضای قضیه رواندهای
برگرفت تشنگی و تنگی از آن جناب برفرازیشته و حمل ایشان بود برآمده ایلدرم بایزید و در میان
شکاری وار در میان گرفتند و قضیه بقیه آن روز هر نوع که بود سر بمانت بر روی کشیده پای
تکلیف بیشتر و دهها در آن روم و فرنگ که طلب نام و ننگ نمودند محافظت خود را از جهد و احتیاط
شمردند و بهنگام اسفار آفتاب ارزاه اضطرار مانند بخت و دولت خویش از آن بالا بر نشیب
شدند و پای در بادیه فرار نهاده حکم اندازان تیر باران کردند و جمعی کثیر را کشته گردانیدند و همراهان افکندند
و بسیاری از آن کشتگان از تشنگی لقمه روان لبیه دند چو خورشید در ششم درجه اسد بود و همراهان جانب
کرم و در تنگی بر حد ادب یافت نمیشد و چنین فتحی چنان و طراز فتوحات سلاطین گردون اقتدار قرار
بود روی داد حضرت صاحبقرانی بر مسند مسعود در عیش کامرانی در سر در از آنجا سر حرکت کرده با اردوی
این نزول فرمود و با اردوی شکر دستگاه و اسباب بخشنده بی ظلمت قیام نمود و شاهزادگان
و امرا و ارکان بتقبیل قدوم سر سلطنت مصیر شتافتند و زر افزوده زبان تهنیت بارای افتتاح نشاط
گشاده و روز جمعه نوزدهم ذیحجه سنه اربع و ثمانمائه تلاقی فریقین و انهزام قضیه اتفاق افتاد و همان روز
منهزم گشتند و قضیه از شوکه بیرون رفته و جمعی از آنها در آن معرکه همان نمودند و سر در بیابان نهادند
سلطان محمد خان با ایلدرم بایزید رسیده قدمش را دستگیر کرده همان زمان دست بسته بدرگاه
گیتی پناه آورد و در تاریخ مسطور است که چون آنحضرت بر کیفیت قضیه اطلاع یافت فرمود تا مستوری
او را گشاده بحالت در آوردند اما مرد او را ق ارزاله خویش شنید که سیدی محمد خان چنین
گفت که من بدرگاه ملک آشیانی حاضر بودم که از آن طرف بعرض رسانیدند که قضیه بود و بسته
بر در گرفتار کردن اسیری آورده اند حضرت شد که او را بهمان مجلس حاضر آوردند اسیران بایم

پایه سریر بوده حمله نمودند و چون چشم بخته خاقان بر قضیه افتاد تخت لمعات درشت
از آنحضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که دست او را گشاده و شرف مجلس ارزانی داشت
و بعد چون موقع لطف و مرحمت حضرت صاحبقرانی خطاب جنس در حرکت آمده ایلدرم بایزید را نزدیک
خویش نشاند و با او بزبان عتاب که سوزان برق بود خطاب فرمود و هر چند تنگ دید منزلت و مرتبه با تو
قاعده خیر و شر است و هیچکس را زیاده اختیاری نیست اما از روی انصاف در آن در عالم اسباب
اینهمه محنت و تعب رسیده خود اولی از ما باز حوالت خود گشته با رایات ارزانی و هر چند
قضیه سیاست نمودی که هر یک بحث بر آن نشیند که شکایت نکنم و حرکت سلوکم و در آنچه و طلوع سلطانی
بود نگاهی آوردم که سالار اسیر سیاه مصور و مختار تمام بر دوش سلطان و فارغان ابدیار
نشیند و در خاطر داشتم که اگر نصیحت حق نشنیدی و در چنین بیارقه که از روی التماس کردم مضا نکنی بوال
دشمن و کنج نزاده کنم و هیچ چیز از تو دریغ ندارم و با اینهمه همان را معدوم است که از قضیه بر
عکس واقع شد و استبداد و استعلاء و تکبر و استقلال که بار سیاه و تاج بالا رزانی داشت لعب و حیله
از نثار سخط و غضب تو به ما ملایمات با او اتباع و متعلقان ما رسید لیکن بنگر از لعنت و نظر
که پاشاه داد کرد و ارشی کرده و در باره تو دادند و هنسیان نرم چیز و سکو یا نخواهم اندیشید خاطر
آسوده دار و هیچ دغدغه بخود راه مده ایلدرم بایزید سر خجالت در انفعال در پیش افکنده بجرم
و تقصیرات خویش اعتراف نمود و گفت فی الواقع خطا کردم که سخن چون شما سعادتمند نشنیدم اگر
حضرت صاحبقرانی رقم عفو و اغماض بر زلات بنده جرم کشیده حق فرزندان نازنده باشیم با ای از آنکه
متابعت و مطاوعت بر آن نهیم و بعد از آنچه مقدور و ممکن باشد و ظفر مند مشکاری و جانبازی بجای آوریم
و حضرت صاحبقرانی بوعدش بذیرا او را خلعت ملبس بازلوش بنده خاطرش را در عهدهای جمیله
مطمئن گردانید قضیه چنین انعقاد در حضرت بلاد حضرت کرد بعد از آن دادی دعا سودن داشت که فرزندان
مرسی و سلطان و رسول که با من بودند و از جمله اسیران و عدد عظیم بر من سر تسلیت مامول آنکه فرمان

فرمان نافذ باید و نقض عهد ایشان کنند اگر زنده باشند به بنده رسانند تا به سایهٔ الطاف ایشان
نوازش شود. گروه و ملتمس قبیر سند نزول رضا و فی الحال از جهان برحسب فرمان علیه باطراف اجزاء
روانه شدند و بعد از چند روز موسی و مصطفی را بدرگاه عالم پناه آوردند و عاطفت پادشاهانه فایض قبیر
زادگان را بخلعت خواص بیارات و پیش پدر فرستاد چه در آن اوان قرب منزل جهیزه خود کار
تکلف جهیزه نصب کرده بودند و حسن برادر و یا یزید چنانی بنا بر فرمان واجب الاذعان
حضرت صاحبقران ممالک سنان بمعاونت و مرافقت او قیام نمودند **ذکر فرستادن**
صاحبقران کردون کطبت لشکر باطراف اهل نزاع و ارسال فتح نامها بممالک محروسه
و اشتغال بیورت چون شهریار ممالک سنان از بندان روم منصور و مظفر گردید و در مراجعت از آنجا
نزول فرمود و یعقوب کوتوال از شهر بیرون آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و او را بجای سلطان
نوازش سپردند و کشتگان و اسیران اهل بنا بر علیه بتخصیص و تجهیز مال آنکه بر قیام نمودند
و فرمان همایون نفاذ یافت و امیرزاده سلطان محمد به بر ساوه و قلعه قیاصره بود توجه نماید و شاهزاده
محمد سلطان و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و شیخ نورالدین و دیگر امرا بجزو و تکین بضبط مال آن
قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان با دیگر نوئینان نامدار سرایه و بنای اسکندریه تاخت کنند و
فرمود که امیرزاده سلطانین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و امیرزاده رستم طغای بهادر و شیخ علی
ایبا و دیگر امرا و بهادران متوجه جانب قونیه و آق شهر شدند و مال
انکار را جمع کردند و مجموع برحسب اشارت علیه عنان عزیمت باطراف و اطراف روم منعطف گردانیدند
و چون خاطر از آن مال این قضایا فراغت یافت بر لسان جهانمطاع صادر گشت که چند فتح نامه
ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تحریر کشند حشمتیان ملازمت منشور دین باب را
برداشتند و مصحوب ایلچیان قرسر بممالک ایران و توران روان ساختند فتحنامه
خوانین و اتابکان سلطانیه فرستادند و یکی بدار السلطنه سمرقند نزد امیرزاده شیخ ابراهیم رفت

و یکی بکابل پیش امیرزاده جهانگیر و یکی بشیراز پیش امیرزاده رستم و همچنین ترکستان و کاشغر
و ختن و خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و کرجستان
و ارمنستان و گیلان و دشت قبچاق و دیار قشلاق و قلمرو سلطان و هند و سایر بلاد و امصار
فتح نامه بالاتر نمودند و در آن سال خواجه غیاث الدین سنانی ضابط مال بود و بعضی از اموال و ذخایر
بدرجین بازار شهر مباحث و در حین اتمام خبر فتح روم رسید آنرا دار الفتح نام کرد و بدان اشتهار
یافت و بالتکلف در تمام روی زمین بر از خانه بان تکلف و آیین کس نشان بسیار بر بنیاد و ترتیب اسباب و زینت
نفاذ یافت و امیرزاده جهانگیر سلطان با لشکریان بسرحد ترکستان رود و در آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط
بتقدیم رسانند و امیر خضر و دولت تیمور از جانب بلاد حرب رکاب آفتاب مامور شدند و چون در اثنای مراجعت
در هرات بجوار رحمت ملک حقیقی پیوست و حکم شد و امیر مظفر در ترکستان شاهزاده بهادر را به خراسان
رفته و در آن دیار توقف نماید و امیر مظفر و امیر جهانگیر و حضرت صاحبقرانی دولت بار از آن نواحی
در ضمان حفظ و تایید افریدگار اعانت فرمود و بعد از قطع شش منزل به سوی حصار رسید و بیاد
قلعه برآمده اطراف و جوانب آنرا احتیاط نمود و جایگاه آنجا از نزول مرکب همایون سرکشید
و دار کشید و در اثنای آن عبادت حضرت صاحبقرانی که دون توان دوست پرور امیرزاده
خلیل را با توابع لشکر غلزائی بطرف کوه حصار و استارش و کشیر فرستاد و بعضی همایون منزوجه
کرنا هر شد بدانجا رسید شهری دید در غایت خوشی و در بالای منصف طیب آب و هوا مشتمل
بر جایگاه دلکش شهر بسوای حرب و عمارتهای خوشگوار و اجرام بلند بنا و در آنجا توقف افتاد
و ارباب آمال آنکه ملتمسه را با خارت علیه صلحت امان پوشانید و اهل آنجا بخزانه عامره فرخ آورده
و مبلغی خطیر از اموال بیمور ناش در کرنا هر بود ضمیمه آنشد و در ای صوبهای ممالک آن بعد از دهول
بلکه تا هر هر ممالک دار الرحمه و حاجی سیف الدین و دیگر بهادران و تهمات آنین بر اتابکی
از سنا الحرب قرین الطرف گرداند و خواجه ایلچی و شاهزادگان را بدان فرمود و چون نام ممالک روم نامکار

دریای سوب جوابد کفا سپاه پادشاه کواکب مرکب گشت و بعضی از زادراه و بر بند و در
از کرند در زمرهٔ جوجیان انتظام داشتند رای شهریار عجم اقتضای آن داد و طرف قرخو و جبل
بزم لوجود شاهزاده کان فلک تمکین و خواجهٔ زمرهٔ جبین زیب و زینت گرفت امرای عظام و زبان
فلک مقام در پایهٔ سریر اعلی با دب تمام نشستند و ساقیان کهندم بادهای رنگین بر جامهای زرین و صراحی
بلورین و مغنیان خوش آواز نوشانوش شراب ارغوانی بسمع مغنیان انگیختند ازرق پوش
رسانیدند و در حال این احوال سپاه العرب مال اطراف و اقطار تاخت برده بیجندان غنیمت
بدست ایشان افتاد و رسم ارزد و بنار از میان برخواست **ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از**
بیرون آمدن از اردوی همایون و حرکت آن خورشید جهان چون شاهزاده جوانبخت بفرمان
صاحب قرن و بخت کتاب بر سار روان شد پنج شبانه روز چنان بشتافتند که از سی هزار سوار که در طلایه
رکاب بخت بودند زیاده از چهار هزار کس باو بر سار نرسیدند و پیش از وصول شاهزاده بسمرقند
چلبی با کجارف و ارغوان بدر آنچه از زردی دست بتوانست برد برگرفته و بر نوقف بدر رفته و جمعی
از اعیان مملکت که بر سار در آن ان دخول و طایفهٔ از ارباب حشمت و مکنت که بر سار
گرفته بودند از آنجمله شیخ شمس الدین محمد جوزی با خواجه برهان سید محمد بخاری و امیر الدین
محمد قیادی و دیگر اکابر و اشراف عالم از شهر بیرون رفته بودند و عساکر مصر و نظامیه گرد
در آمدند و رسم غارت با آنان از کمین قوت بر خیز فعل آمد و در صحرای کریه بر شیخ جوزی رسیدند
او و پسرش را گرفته پیش امیر شیخ نورالدین آوردند و دو دختر شیخ در جنگ شهر قتل گشته بودند و خبر سلطان
جلال بر اهل عالم با یزید جمعیت امیر محمد سلطان خواری نموده بود و در بر سار اقامت داشتند و جمعی
بدست سپاه فرو ریز افتاده در آن اوان که قراولان ترکمان از بیم سطوت لشکر جلال خود را بجنگ
پناه بردم برده بود بجانب فرموده اهل عالم با یزید در بر سار رودبار سکندر آبند و چون آوازهٔ
رایت فتح آیت بقصر بر مسموع افتاد گرفته بکاب بیه در بر گرفت و در این اوقات امیرزاده

محمد سلطان

محمد سلطان بر سار اندر آنشهر باغی و سارقی مسلم و مسخر شد و امیر شیخ نورالدین لقلبه در آمد و امیر
قیصر را که مشحون بود بر زلفه و گوهر و جواهر و اجناس بیقیاس در تحت تصرف آورد و از بندگان
دیوان اعلی سیف الدین قرلق نقاش عمل ابزار صنعت و ذخیرت کرده و بعد از انقضاء انتظام امرای لشکر ظفر
مآل جوهر الوالیت را بکار روب غارت و تاراج دوشند و اجنبی بر سار که از چوب و نی ترتیب یافته
بر باد و چوب خرابی کشیده بود باتش بر آتشند و بعد از رسیدن بقیه سپاه در راه مانده بودند امیرزاده
محمد سلطان بعد از حاصل گردان شد و امیرزاده ابابکر را با دو هزار سوار از جانب دست راست
طرف اوتیک فرستاد و هر از شهر ای معتبر روم بود و آنجا بر دیف بیت لطافت و اعتدال و هوای
ارسنگ تراشیده و در نهایت رفعت و استحکام و بر در یک دروازه بر شکل مجیب است و دو دروازه
دارد است در آنجا رودی که بغار بر گذر استنبول واقع است و امیر کرکب بها در را با فوجی از امرا
شیرزان نیز گذار بسوی دست چپ العرب کاسده و دریا کنار روانه ساخت و امیرزاده ابابکر چون باد
رسید چلبی با آنکه بهیات مقابله و لشکر فراوان داشت شهر را گذاشته از آب بغار بگذشت و با امیر تیمور
گرفت و کرم و سلطان او بذل امر گرفتار شدند و چون لشکر جهانگیر از عقب و سبی او تیک دوان شوی
پیوستند امیرزاده ابابکر کیفیت حالت را بقصد مسعود و کمن امیرزاده محمد سلطان گردانیده بود
در آن اوان امیر خواجه فالج را بعرب بیام تعیین کرده بود و شاهزاده عنان را بعد از استماع خبر ایشان
صد کس جلد را تعیین نمود و بار دوی اطلاع رفتند و فتح اوتیک و اکثر سلطان چلبی بسیع جلال رسانند
و امیرزاده ابابکر آن سلطان را بدرگاه بهر استیاه فرستاد و میان بر سار و کاهیه که در مرحله و تفرقه
بسیار است و بیابان است بر درخت از قتل یک اشجار بدرگاه بر پیشتی و دم خبر کام از طوایف امرا
بر دشمنان و نزار سیدند بخبر فرستادگان شاهزاده بآن جنبه و طوایف بهار و شیخ بود در آمدند چنانکه
در بالا بناه برده بودند و فرصت غنیمت دانسته از اطراف و جوانب ایشان در آمدند و الحق جای بدانست
و بالای آن در آن شده دست رد در آن از کار باز ماند لیکن بر تیری و دولت قاهره محمد قرشی و مصور

و امیر ابراهیم و احمد و فخر الدین و محمد قلندر و حضرت بالقبه ان صد نفر هیچ دهم و هراس بخود راه
ندادند و بقدم ثبات و قرار استاده بازوی جلد و شمشیر بر استعمال نیزه و کمان و سیف و سنان گشادند
و جنبانان را منهزم گردانیدند بخیبت تمام راندند و در کنار هیرمند بوساطت ایلچیان فایز شدند و چیلاقات گذاشتند
و امیر شیخ نور الدین از خوان فضیلت علامه و حرامیر و در حدود کرد بعیش الدین الحاجی بر دو مدتی را با جمعی
و هر یک خود را مدد و سر تیر افزون از رستم و اسفندیار می پنداشتند باردوی اعظم فرستاد و نیز
در کنار هیرمند تعبیه فرمود بر طرف معسکر او از آنکه انها را بطرف حرمن رسانیدند و امیر زاده
محمد سلطان از سر حوز مخالج کوچ کرده از آن دیار معاودت نموده در برسر فرموده اند و امیر برلاس
در کانده انچه امکان حزم بود بتقدیم رسانیده و مساعی را فارت کرده در برسر لشکر شاهزاده
بیرون آورده از آن لشکر و اموال او امیر زاده ابابکر خان بسیار بجا آورده ایلچیان ایلچی بلاد فات امیر زاده
محمد سلطان استدعا یافته بود و شاهزاده را بر ایلچیان کوچ کرده بطلب رانی بلکه شهر و منصلات
بر برسر فرموده اند و امیر زاده ابابکر باشارت شهریار فلک قدر و مخدره را در حباله نکاح در آورده

و اگر چند قصه که انرا محمد گویند و هفت صاحبقران از کتاب هیرمند و بعضی وقایع که روی نموده

امیر زاده سلطانین و امیر زاده اسکندر و امیر سلیمان و رستم علی بیوفا و دیگر سرداران در
رکاب دست چپ رستم ایلغار فرستاده بودند و لشکر تازیانه فارت کردند و اهل شهر و قرا
حصار را بگرفتند و هر آنجا که مال اهل حرار کردند و بجز بلخ و قوم حمیده و بلاد ایلغار بنده و چند از اسب
و شتر و گوسفند بدست آوردند که از زدن آن لشکریان عاجز آمدند و شهر باغه و اهل حرار نیز مغلوب
شد و از ارباب الملک مال اهل السنت در قرنیز لشکر اقامت انداخته اموال فراوان
بگرفت و محبوس بدرگاه همایون بفرستاد و امیر سید خواجه و شیخ علی بهادر باتفاق شاهزادگان
مذکور بطرف ولایت مدین توجه نمودند و مجموع اقلیت ناکان در دریا فارشیده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند
و در ملاقات این احوال امیر شیخ نور الدین با خوانین و خان منصور و زن فرزند و متعلقان و کنیزان جنگی

بدرگاه عالم پناه آمده و تمامت را بموقف حرمن رسانیده و مراحم خسروانه شامل حال او شد و شبی
که زن منصور او در حضرت لاس اقرنجی با صبیه و سایر منتسبان بیش نزد خسرو فرستاده و از مقام اخلاق
بلخ آمده الغورت و سالها در کفر و ضلالت روزگار بسر برده بود در زمره اهل ایمان و عرفان آمده
و زبان تکلم لا اله الا الله و محمد رسول الله گویا گردانید و شیخ شمس الدین محمد سوزی را که امیر
از خوزستان آورده بدرگاه عالم پناه رسانیده بود مقرر شد و باتفاق مصراب بکاب مقرر شدند و در این
اثنا اردوی خجسته در سیلاق بود آقان و ایلچی توقف فرمود و در مقابل این احوال امیر جهانگیر که بطرف
کوم بر رفته بود و مودود امیر مساعی خود داشتند از بر اندازه با نعمت فراوان و غنیمت بسیار
بموکب سعادت قرین بیست و یک بیگ در پایه سریر اعلی سعود دریافت و امیر شاه ملک سیکفت
از جنبه تکبر و تجبر سید خواجه از رکاب نصرت قرین تخلف نموده ام و منتظر برفت آنحضرت در حضرت رفته
بود و شاه ملک را بر قدم آنها شد و امثال آنچنان بلکه و فرزند کال تو اجی نزد او فرستاده بنام او
و مقرر چنان شد و کیا، در بارگاه عیش توقف نماید و آنچنان جنبه از روز از میان گذشت و ظفر آنکه بر فرزند خود
اگر بیاید در مملکت ما نباشد امیر محمد پسر قربان را و از زوار دیگر باز کلم اعلیدم با بزید مقید و محبوس بود
بکه از جنبات مالیس در این وقت باردوی اشرف اعلی رسانیدند و جناب شهریار دین پرور قدر منتشر
با فسر و کمر عمود و دیگر اگر رانید و حلوت مملکت قرار از فرزند دلدار نده و اشرا و انظار ربه و قلاده با سعادت
و ملحقات با دار و رخ داشت و ایات اشهر و اصیله اش مت و مدتهای مدید مملکت مذکور در تحت تصرف
امیر محمد و اولاد او بماند و بجنس مدت بکار مشغول بان مجیا، در کنار هیرمند در اردو تیمم و نماز بگذارند
در رمضان تا شد و حفظ و حمایت و فرند کار العزم از کنار از آن روان شد، امیر زاده محمد سلطان و امیر
شمس الدین مجلس را از شهر نو بضبط اعراق تعیین نمود و بحوزه در کاه کمیت بنا شد، امیر زاده ابابکر و امیر
سلیمان و امیر برلاس ملازم رکاب گاه او بودند و در اثنای راه باردوی کیهان پوی بسر عیار
کمیت جهان پیمای اهل ظفر را نوشتی دیده بنیاد رخشند و علاء الدین بغلو السیاه از کمانه

درین اثنا فرمان قهرمان قضا نفاذ صادر نمود و مراد مراد درش را هرجا که یابند از عقب او فرستند بر
فرمود بتقدیم اقتدا و بموجب برلیغ جهانمطاع امیرزاده محمد سلطان امیرزاده اماکیر با امرا و اتباع
ارادهٔ بوند لوازم کار بازگشته در بیست و نهم ذی الحجه بحرق علی شدند و در اوایل عالیات کیاب شعور نیز در دولت
ارادهٔ دار الغضب گذشته در روز توپاش سرخوازی بازیهت مصرف جنام دولت و اقبال گشت و شحنه اسباب
تقدیم خوارزم فیروز و حکومت اسرافیه تعلق باو سپرده شد فرمان فرمود و در آن فضای جان فزا حکم تاج
بخش ممالک ستان مجلس بزم جهانبان آراسته شد و ترک کمانان ارم دلتو دار و روضه رضوان
لوده ساقیان کوثر وش بار خسار رای چون آتش آب جویبار در مدهای عراقین ریخته چون اثر شراب در دماغ
شیخ و شاب بیده اند حضرت صاحبقرانی اسباب شهریار طلب داشت تا چنانکه در روز رزم در ایوان
بزم هیبات دلیران ملاحظه نماید و خواطرش از نشاط دست بمقام الفت گرید و چون خدمتش را بر نزل
در آورده بانواع نوازش و امر جمیع جراحات سینه اش استیام پذیرفت و کینهٔ اهالی آنکه از آنکه نفوذ الطاف
و عطاف صرف از مملکت و آب بی ندیکا سرهای مالدار مال کنار ملال از خاطر چنین بی غم شده در بیده
الوفا نفوذ مملکت روم بیخ و درخت او بروح و راحت نیدیرفت **حمل ارسال ایلچیان انجا**
با اطراف و قایعی که در آن اوان واقع شد و شرح حالات آن حضرت صاحبقرانی لطف خود
مولانا عماد الدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد خوافی را برسالت مصر نامزد فرمود و در بند با سفارت
آنکه بحضرت الهی و حمایت پادشاهی مملکت روم در تحت لطف و تسخیر بندگان درگاه ما قرار گرفته باید
و خطبه و سکه و ولایت مصر و شام باسم و لقب همایون ما زیب و زینت باید و آنکش را در زمان بندگان
عالم پناه ما دروازه سازد و اگر در بیع ابواب لطف جایز دارد بقبض دانند که رایت الحضرت مال بعد
از آن صحبت دیار روم کوه ان مرز و بوم تصرف **ع** هر چه در ملک داشتم گفتم تو دانی بعد از این
و قد اعذر من انذر و چند کسی دیگر با شیخ نامه روم مصحوب شیخ زاده شاه کرد اند در آن اوان
و کرنامه هرگز اعلام ظفر انجام صاحبقرانی لطف خود فرمین بود و چند کسی را با مجیر کری بر چند جا فرستاد از جمله

و دیگر را بقسطنطنیه که مشهور باستنبول است پیش حاکم آنجا بار نامه نام ارسال نمود و جواب طلب
داشت و دو شخص دیگر را در میان جمعی که با سرافیه گرفته بود در کنار حصار و از مخدرات مدینه پیش نمود
در برابر استنبول نشسته روانه ساخت علاوه پیغام آنکه بدرگاه گردون احترام میباید آمد با مال باید
فرستاد و آلات سپاهیرام انعام بانجمین مخصوص بانجات خواهند شد درین اثنا فرستادگان آنجا استنبول
بازآمدند تا کور رسولی سخن دان همراه ایشان کرده بود تحفه و نثار بسیار بهشیار داشت صدر
سخن آنکه هر یک از بندگان درگاه کمینه بنا دارم در مدارج مطالعت و سعادت خدمت ملازمان حضرت
و کوشش بفرمان واجب الاذعان پادشاه جهانگشا تاج و حسبه قبول دارم و از تزلزل و مخالفت
بیزارم حضرت صاحبقرانی بجزیه بحکام استنبول اعتراف کرد و فرستادگان را خلعت داد و در حال مراجعت
از روی دم داشت و چنین گفت اهالی بلغ رسیده ناصدان و از پیش سلطان جلبی معاودت کرده بودند
جواب طلبی در بیشند و از جمیع رعایا و در زمان حکومت بدیش اطلاع دارند باید تحقیق خطه قضایا با
وزارت جمع داشت باتفاقات و پیلاقات از فقری و جاوزان شکاری و اخبران در مراجعت ایشان
فرستاده بود و بر زمه داشت که یکی از خویش خود از چاکران ساخت گرداند اساس بنیاد دوستی
کرم لطف خسرو زمانه شامل حال بدین شده و در مجلس لطف شرف جلوس ارزانی داشت و جرایم
انام او را با کرام و اعظام مقابل گردانید و بیده مراعات شهریار و دلنشیا و هزار گونه امید و امیدواری استظهار
هرگاه اشارت علیه نافذ گردد پیاده ناخیر و تسویف باستان دولت استانبول شتابم تا از خوان لطف مراحم
پادشاهانه بهره در شوم حضرت صاحبقرانی سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود و در جواب فرمود که آنچه نگاشته
قلم تقدیر جاری قدر بود به ظهور آمد اکنون از گذشته گذشتیم و طی صدف و نزاع در نشتیم باید که شهر زاده
بیدلانه و اندیشه متوجه انجانب گردد تا غبار کدورت از آئینه مصادقت برافتد و مهر و محبت بی تکلف
بر مرآت سرافت روی نماید و از خوان لطف و عواطف خسروانه بهره در شود و شیخ رمضان را بگیر
و افسر سرافراز ساخته با فرستاد و سلطان خوارزمان که از سرشان هلاک شباب بعضی از زمانات اندازه

لوا سلطان عرض و در کنیج بولیغ رجعت الغ لشکری بیوت از استماع آن خبر با ایل حضرت قدوه
شهریار بطلب او آخر داد و ایلب بعد از فتح دسه در در مقام خون اندوه مقام گشت و زبان الطیر
اتاکه دلا آیه را بجنس کفته دل بر مفارقت صوفی نهاد و در بیت هلاک که با دیگری از اسرا بجیحون رفته بود
کلیج و اتاق باقه و عدالیه را فارسیده و عدالیه شیخ علی سمنانی و شیخ حاجی را در کنک کشته بودند و از آنجا
ب در بیاتکرده آتش تاراج در سراهای و در بازکنار زدند و مجموع دولت منشا ایلب را فارسیده
بمقتضی لعلب ایته مالیا، خراب و ویران ساختند و با اموال و اقمشه فراوان بیرون از تخمین و قیاس
بازگشته با زودی بر دون استاد سیستند و در اوایل فصل خریف از رودی جهان پیمای در عود
فرو آمدند و سید خواجه شیخ علی را در پیش از این بنا ساخت ایل آیه بن رفته بود چنانچه فرموده ملک
بیان گشت و در این اوان به مغولیغ آمده و بعضی لشکریان و همراه بودند بنا بر حرارت و عفونت هوای
آنجا رکوز شده رحلت نمودند و از آنجا بر سبب کرفتار شده جهت حضرت صاحبقرانی بیاتش قدم الخیر
فرمودند و سپاهی جهت موفور السرور حیات از زیاده و از غرایب حالات آنکه در این نوبت حشره
بود و آب آن در هر مکانی و اندک درنگ میکرد متحول بسنگ میشد طایفه از لشکریان از آن آب
آن میشدند و بر جای سرد شدند والحکم لله العلی الکبیر **ذکر تعیین فرمودن سرداران اقالیم**
فصل در ممالک روم شهریار کامکار با شاهزادگان و زبان فصیح سعدالدین در باب
قشلاق مشورت فرموده هر یک از شاهزادگان و امرا و زبان را امر فرموده در سمت شهری از
شهرهای روم و ستان بیابان رسانند کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاده و بعد از فتح
و تاراج از شهرهای ایله در منی سیاه قشلاق کشتند و شاهزاده خواجه چون از تنگی شهر بر ساخت
نمود بمنجلیج رفت و در آنجا چند روز توقف فرمود از آنجا موضع کوچ کرده بر تیال کسری بر آمد و آتش
نهب در آن زده بهر ولایتی نزول فرمود و چنین باشی از آنجا ملکشت الهاس سوباشی با طایفه از
ارتجنا غالمان و در آنجا حرکت داشت و شیخون آوردند و دو کاد در آنکه بچند اول رفته و خرد در سایند

و مخالفان ناگاه در آمده در گرفتند و چون بعضی از سپاه بجیحون رفته بودند جمعی کثیر بر سر مخالفت عنود بشاهزاده
جنده راه بستند و از آن رود گذر شده بر دون خواهید و امیر جهانشاه و دیگر سرداران سپاه هم از آنجا
جمع آمده روی بکنک حصار و دفع دشمنان نهادند و جمعی از اشکر و معدود رسانند و شهر سنان
ابداع ابدان جاحت از زمان حیات بر داشتند و امیر جهانشاه در همان سرزمین فرموده تا خوی شاهزاده
از عقب برسید و چند روز در آن منزل توقف افتاد و شاه زاده و امیر جهانشاه و امیر سوتکه با سپاه
بر عرصه روان فرود و اینان اشهر را با توابع و مضافات در حضرت فارت و اقامت آورده و شاهزاده
مقیمان حوالی ساخته و حوالی از آنان بر داشته بمنی سیاه رفت و تمامت رستان با مکان
بکذرانید و بمنی سیاه در دین کوهی واقع است که انتهای رودش رنگ جنده است و در
عنبر فشانش رسم رفاه و جهت قشلاق شاهزاده شاهرخ و لشکر جوالغار و لاب که میان ایلی
لغین رفت و شاه زاده در رستان نزد یک الغ بولیغ و کنک بولیغ رصدی ایستاده حشمت
در آب لعب بخار از سقوریغ در حرکت آمد و بشهر دلغ رسید و در کنب قدما از نسی سیاه و قرم
تعبیر کرده اند و انتهای لوا و لغیجها مستوجه آن رسته و زمین و همچنین موافق مزاج اشرف پادشاه زمین
افتاد و بغیر از آنکه مال آنانی مستند لغوص بالجا رسانند و راتب کردن در سر آن رسید
رکس عبور نمود فرموده اند و در آن منزل سلطان مشتاق امیر محمد در سمرقند بار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار
رسیدند و بشرف تقبیل آستان استعداد یافتند و هزار اسب لوازم عرض رسانیدند و عنایت بیشتر
در باز از حال حال ایشان شده با سرور کامکار معزز و مفتخر گشتند در سمرقند بار ملازمت رکاب ظفر نشان
اختیار فرموده و امیر محمد مال قبول کرده با محمد آن بازگشت و چون رایات فیروزی سمات بکرد
حصار رسید چند روز در آن محل قرار گرفت و لشکریان دیوان اعلی بر ارباب اکمال آنانی
حواله کرده تحصیل بیرت و در آن موضع بمساع علیه رسید و در این حدود که هست و دو دست نظر از جنایات
خون گرفته بیاد بان برده اند و حرکت از لشکریان بعد هزیمت الف بر موضع آن بر دند بعد قشلاق

ایشان بیرون آمدند از استماع آن خبر آتش بغضب فرمان فرمای موجب عجم التهاب یافته اشارت فرمود
و بعد از تاراج تمام ذوجی از سپاه خون آشام آنگروه را در میان گرفتند و از سرای پاکان اثر نگذاشتند
و در این اثنا مولانا سید الجواد موزونی که سلطان الحضرت را ملازمت رکاب همایون میسر بود و بنا
سید بر دروازه آن یافت محمد حسین از آن حصار نهضت فرمود بشهر بابل بیش آمد و در روزی
سید در آنجا توقف نمود تا مال و اموال محصول حاصل شد و از آنجا بمزرعه شهر نیز شد و از آنجا در دوم ماه ذیقعده
بعزم طلعت خویش لوازم گردانید و مال و اموال حواله خدمت و در این حمله حسینی و همراه امیر محمد مثنا بخصب مال
رفته بودند اعلام فتوح فراوان و جهاز بیکران اورده و دستهای که امیر مذکور فرستاده بود بنظر کیمیا اثر
آنحضرت رسانیدند و مدت المقام محل توقف اردوی گردون خرام گشت **ذکر فتح امیر کران**
در اقتضای حیف اینحالات بسمع همایون رسید که امیر کران در باغلوبات از رشک نزدیک و مساحت خاک
بلند و محکم و سه طرف آن متصل است به بحر پایان و دیگر طرف که بر خط متصل است خندق عمیق و دروازه
دکر هم دارد از شهر ارزنجان فرنج در آنجا قلعه است و آن قلعه بازیر مرصوف است و اهالی فرنج بزعم خویش آنرا از آن
متبرکه شمارند چنانچه از زیارت اعتقاد زیارت آنجا میروند و نذر و صدقه بانجا میبرند و بخیر و آن
طاعات و عبادات میدانند و مسافت یک آب تا شهر دو روز از حصار قلعه دیگر است که سرحد آن
و ارباب اسلام در آنجا توطن دارند و در آن نیز از مرکبند و بیشتر سکان آن اند و بعضی اسباب تجارت
و مضاربه و مفاوضه مهیا است و بعضی از طوایف از امیر کران مقصد بدیار است خاقان دین مبین بر کشتیها
ماکول و ملبوس و آنچه محتاج علیه ایشان است سیاه آورند و چون سکان از امیر مسلمانان بیم
افتاده باعدای دین بیضا بر دوام جهاد و کشش و جهاد میشتابند اما فرنج از امیر کران مسموع داشته
کس را جهت محافظت قلعه مذکوره بیک سال علوفه مرقوم میدهند و تزویج و رونق اختیار کس و استام
میشتابند لاجرم بیکس از حکام اسلام نافع غیر شده و دست تصرف باندازه گشتند و از اندازه
عمارات نامحصور سکان آنجا جزیه و باج بصبح صاحب بخت و تاج مداده اند و سلطان مراد بدیار علیه مایل بند چند

نوبت لشکر بدر این حصار کشید و ناسرا دبار گشت و امیر دم خود هفت سال بمحاصره مشغول شد و دیگر
رشید و مسلمانان از سکان آن حصار رخت بسیار دارند و چون مدت هفت سال از امیر کران بر صورت امیر
صاحب خبر اشتغال پذیرفت و فرمود امیرزاده محمد بن محمد شیخ و امیر شیخ نورالدین با دیگر امرا
و بهادران مزبور انتقال شوند و بطرف سمت ایلچیان پیش ایشان فرستاده همراه قبول او امیر نیز بصحبت
دعوت نمایند اگر قبول و رضی ایشان گشته بدین اسلام درآیند اعلام کنند تا صرف نورانی
و عتاب پادشاه احتمال یابند و بالفرض و فرایض و واجبات و سنن تکلیف شرعی را بقدر
و اغنیا و پیش نمایند اما در حسد و ادای حال باشند جزیه بر ایشان مقرر سازند و اگر شقاوت
لازم دارند کبر اهل ضلالت شده بای در دایره متابعت و سلطان نهضت نهند حکم حسب نوبت
تیغ جهاد و غزا بر ایشان حکم کردانند و چون ایلچیان امیر کران وقت در اندازند امیرزاده محمد و امیر شیخ
نورالدین و دیگر امرا حسب اشارة آنحضرت در حرکت اند بانجانب مسارعت نمودند و بخدمت
ایلچیان باز فرستاده و ارزوند و سعید و بیم و امید سخن راندند و بجز جواب خوش چیزی نشنیدند
و از آن سر دار الحرم بیشتر بر اطراف و اکناف ولایت فرنج کس فرستاده لشکر طلب داشته
دار بیاران و سپاهیان اندیار مشتری اجزه و کرده بر آن لشکر جمع آورده در کثرت و فخار و تجمل
و اسباب نبرد و حصار دلهای باقصی الغایت گرفتند و امیرزاده محمد و امیر شیخ نورالدین محمود و امیر شیخ
به پایه سریر اعلی فرستاده قضیه را اعلام کردند و چون بر این اعلام سخن بر شنیدند بمنزل از تاخت آن
در دامن کوه شهر تیره بگذاشت و بعضی همان در قلب دشمنان و حسن بارندگی بتاریخ روز شنبه
جلسی از شهر حسن و نمانده بالشکری حرار کثرت و در فخرت آن سپاه و توجه از امیر گشت و در حسب فرمان
امیرزاده محمد سلطان که سپاه دست چپ در قلب حسین سپاه بود و امیرزاده میر است و امیر
امیرزاده ابابکر و سایر امرا و دیگر همان و با ایشان بودند و در تعریه باز نمودند و چون چتر طغرای سایه
و دهل بر بلند بر اندازه حرکت حرکت بسفر از جانب حصار که بجنگ القال داشت جنگ آغاز کردند و در هر باب

خود تفنگچیان لشکر خود باز داشتند و بنصب عراده و منجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و بمقتضی فرمان
قضا جریان هزیمت هلاک مردان کاردان را فرموده در طرف دریا که سد کمی قلعه در آب بود شاه عالمگیر
بلند استوار مرغ طریق حصار استحکام دادند و در راه سین و سنا معسکر بر زیر آن آب بنا داده بعد از فتح
قیام ورزیدند نمود پر داخته آمد کمیان قلعه و دریا بستند راه آمد شد مخالفان مسدود شد تفنگچیان را
مجال آن نماند و از سیدکشتی خورد و سلاح کهبار بر بند و بها در آن ظفر شعار چیره ماکرده بیا الدین
و بحرب مشغول شدند و در اثنای این حالت امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با عراق رفتند
معین سنا بعهده امیر شمس الدین عباس گذاشته بلوک اطلاع پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار
افروخته لشکر آتش غایت سعی و جهد مبذول داشتند امیر حسب اشارت علیه بها در آن خرد فرمی و فیروز پیکار زد و
برزم و پیکار آورد و لوازم آن بجا بهادران دین و سلطان طرف عرفان و تعین رخم سلطان و بهادر
و نادک حکم نور قصه حیات شرکا از رخه علیا خشت و از آن آب بر باکان فرنگ تیر و خوف و قار
لفظ و سنگ متعاقب و متواتر میساختند و میان هر دو فریق مدت دو هفته نیران محاربه و قتال
اشتعال یافت و با آنکه در آن روز و لدر و زکار سعی و آتش مخالفان بچشم پیچید چشم سحاب نیزه دل و قابت افروز
بر کشتگان راه بلند حفظ کرد و لحظه از کر بر آن آتش و چون تفنگچیان سنگها بر دن آورده برج و باره را بر سر
کوفتند و ختم جهانسوز شهریار جهان افروز بر حصت داد که الشهباء بلفظ و همه انباشته آتش زدند و دیوارها
سنگون شد و بسیاری از کفار دیوارهای حصار خلقه در سنگ اجل زبان شدند و غازیان دو
با شمشیرهای کشیده رو بجلادت لقبه نهادند و بازوی اقتدار کشاده دشمنان را مقهور ساختند و از رخنه
در آمدند. تفنگچیان تلاش تمام حیث و جد تمام از انجا هر کرا یافتند از پای در آوردند و مسعود
مینه از فرقه ضاله تفنگچیان در کشتی اندازه هزار شقت جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند و جهان
اسلام کلیم در آن حکام انام از غارات اهل خرق و هدم و بیکج و اجور مخ بودند و از فرق شریا
بر افراشتند اعوی نگذاشتند و در این اثنا مواضع اوغی کشتی بزرگ را که آنرا گرگ میگویند و دو بادبان دارد

مشحون تیر و آن کارزار و آلات و اسلحه و اسباب رزم و پیکار بر تفنگچیان از میرنوه انتخاب
بود چون نزدیک آن موضع رسید از برج و باره و دیگر بیاده و از رخنه اثر ندیدند غرق دریای حیرت و دهشت شدند
و کشتی باز داشتند و در حیرت چه بنقاد بیوست و از نیرنگ بدکیشان که بیشتر جهاد از بدن عدد خلق
بودند چندی کمان رد کشتی کشتی ایشان انداختند و آتش انداختند و ایشان بر چشم سر مهدرت حال
ایشان مشاهده کرده خایب و خاسر باد بان سر حیث بر افراختند و مردم اندبار که بر مقامات و رخنه
انحصار اطلاع داشتند بتحصیل فتح و ظفر تحریر و تعجب بلندان کرفتند چه از ابتدای محاصره تا زمان
تسخیر بیست روز زیاده در میان خود مرتکب فلغو نار اما عن الرعیه شایعت الفتوی کرده و محرر
در آن زمان در اثنای بعضی مشاهده بر از مسلمانان عبور افتاد و دیگر از دشمنان طریق حصار قصه مذکور
بمناسبت مقام در سلک انتظام در آورده و در آن صورت این نظم به طریق محفوظ که بعاقبت
باد آید از خاطر سر برزد **بیت** از تیر خواب کشت از تیر ❊ تیر خود مرد جهانگیر ❊ الغیر و هیچ
ست نگفتند ❊ بر کنده هش کمند تسخیر ❊ در حسب هفت ماه قصیر ❊ تقاند بر تیغ عبار تیر ❊ بکر قلعه کشت تسخیر ❊
زین شده بدیع یافت تسخیر ❊ بیت کمال کامرانی ❊ با ظفر قوی و حسن بذیر ❊ والحمد لله العلی الکبیر
ذکر آمدن اولاد قیصر پیش حضرت امیر و مراجعت آن حضرت در خلال این احوال شیخ رمضان
مذکور که از زنده سلطان جلبی ولد ایلدرم بایزید آمده بود بار دیگر بیاید و از نوع تحف و هدایا که لایق
چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود همراه داشت و بوسیله امرا و شیخ مقدار بر مراتب عرض
رسانید و مصدر انقیاد و مطاوعت و امید داری مرسل خود و ملتمسات کامله و عاطفت خالد
حضرت و حضرت شریف بر زبان مراعات و استعانت در پایه سریر اعلی تقریر کرد و مشیر اقتاب اشراق شهاب
آفاق بر تواتر التفات بر احوال متقلل بدیرفته صغیر انداخت و حکومت هر ناحیه را با تراج و مضافات
و ضمایم و ملحقات به اولاد رانی داشت و منتظر جهانبخش عالم مطیع در انتیاب تمکین یافت شیخ
رمضان را خلعت فاخر و اسب با زین زر دار و دیگر موضع ارسال نمود و هم در اسع جنبه روز از عرض لشکر دیگر

قصبه جلیر را بسخندان مرحوم قطب الدین باستان فرستند لشان شتافت و حضرت فرمان
برداری در سپه داری قصبه زاده را بوسیله امراء عثمان در پایه سریر اعلی پادشاه گیتی ستان جهانگیر داشت
و او نیز شمول لطف و احسان بی پایان اند و درین اثنا شاهزاده محمد سلطان ماموریت گشت که بجانب قلعه نوبه
و یک روز راه از نیرم بر کنار دریا رفت لوحه نامه که الحسن را در جهی افرنج پناه بدانجا برده اند
برای عقد کشتی فتح فرماید و چون شاهزاده باشتغال امر سیادت لمزه بمقصد رسید و سلطان محمد
ترک سپاه ملعون مشاهده کرده بازوی اقتدار شان از کار باز ماند و حسبان قلعه لعدم صرفت در اطاعت
بیرون آمدند و ملتزم پیاده شده بجان امان موافقت شدند و شاهزاده جزیره بالیسل مغفور فرمود و قصبه
باستیفای الوجوه مشغول شدند و امیرزاده منار الیه با لشکریان و همراه بودند بازگشت و در مسیر
بالوق مجوز بست و چنین خاطر خطیر شهریار جهانگیر از قضیه از شیر گیران باز پرداخت و بر تفقد و التفات
هر یکی از زیر دستان اندخت و ایشان را بانواع صنع و اصناف اسعاف اختصاص داده در باب غزا و جهاد
و صیتها فرمود در رابت نصرت شعار از نوامی از سیر نهضت نموده باردوی همایون پیوست و از آن مکان
روانه شد و چون صحرای آزادین معرب سرادقات جلال گشت رسول حاکم جزیره ساکن و سکنه از آنجا خبر داد
سر نام مرد در سلک ملوک افرنج انتظام داشت بپایه سریر خلافت مصیر رسید ارزنان سپه جهانبان بندگانه
مورد حسن التفات و بنگشهای پادشاهانه نوازش یافتند و حضرت صاحبقرانی در باره او لطف و عنایت بی نهایت ارزانی
داشت و حضرت اصناف داد و از طرف صلابل فرمان ختم الامتثال صدور یافت امیرزاده
و ملک سلطان لوامی و دیگر امرا و سرداران اعلام اشارت کرده بزیارت م رافارت کشتند و ایشان
بالوق روان شده در وظایف لطف و نامایج تفضل شتافته اند و در آن بلده تشنه از نامی ملک اعلام
مال امان ستدند و از آنجا مظفر و منصور بازگشتند باردوی همایون ملحق شدند و رایات نصرت آیات
از آبا زیق در حرکت آمده چنین کلی استرتیق فرمود امیرزاده محمد سلطان و از منتهی سپاه هر آن
آمده بود از سپاه عدا شده بیش از آنکه شرف پابوس دریافت و حکم شد که قدغن بالشکر بر این از جانب

چپ بانگوریه رود و در قصبه یلمرک اطلاق یابند و شاهزاده بر آنجا در شقوق نوقف فرمود تا موکب
رسید و حضرت صاحبقرانی از آنجا گذر شد سلطان محصار رفت و طایفه را از رخت نان و در حال آنجا
توقف نمودند بجانب تنج آمد از بلکه زاده و صراحی خود از زمام ایالت گرفته و شفوزنغ و قهرا شهر داد
کرسیان را در کف کفایت بعقوب چلبی نهاد که بحسب ارث با دمیر سید دار الملک بر بند کرد
و بشام رفته و بعد از فتح آمد بار ظفر کرد از ملازم رکاب فیروزی آثار گشت و در علام ظفر فرجام از راه انغ
بزنغ در حرکت آمد بر آن سایه دهل بر آشر زمین اندخت امیرزاده مشایخ و ارزاب خلق
مخصوص شده بودند بتقبیل قدوم سریر خلافت مصیر شتافت و در شارت شهریار جهانگیر بغداد
و لشکریان روی بتسخیر آنجا آورده اند و از باب جنگ و جدال امتثال مثال سیادت لمزه بعد
از نیابت مردان و ایر طفلان در تمال محصار را بار بین هموار گشت و در تاریخ واقعه جلال الله
گفته اند **بیت** کان تاریخه بعنف رب **بالطیب روح طاب منه** **ذکر طول و عرض طرح**
عمارت و ابنیه و بکتمه و بساتین دار الملک محمیه در مملکت محمیه دریا چه است طول آن
بیست فرسخ و عرض چهار فرسخ آب آن عذب و خوشگوار و در آن بحیره چند رود و خانه میریزد و از یک
جانب بیرون میرود و در اطراف آن باغات بسیار است و بساتین بسیار مشتمل بر انواع گلها و ریاحین و در کنار
دریای مذکور شهرهای بزرگ ساخته اند و بر اکثر شهرت گرفته اند سه جانب آن متصل است
بآب و یک طرف بکوه پیوسته و در کتب تواریخ ادا القلوب بطلک آباد تعبیر کرده اند و در میان آن دو بحیره
و دو جزیره است قریب بشهر یکی گلستان مشهور و دیگری یلقین و هر یک بزرگ و ترتیب قلعه ساخته اند و
عمارتی و دلگشای پرداخته اند و مردم الحوالی و نواحی اموال آنچه محتاج الیه ایشان بود در قلعه نگاه داشته اند
و درین ولایت سلفی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند و باعتماد دریا و ازدحام جوانب بآن محیط شده و آسایش
نشسته اند و چون حضرت دین مال بر آشیه خضر خرد بیهال جلوه گر آمد خاک تشخیص القلوب از خاطر عاطر
سر بر زد و مثال واجب الامتثال صدور یافت و بر اهالی شهر باز در حرکت آمده و چون

وچون دران وقت مزاج ایلدرم بایزید از منهج اعتدال منحرف شد بود و مرض صعب بر وی مستولی گشته بود
لطف شهریار بنده پرور اطبا و حاذق مثل مولانا محمود شیرازی و مولانا جلال الدین بجانب ایلدرم قصر
کردانید تا به مداوا و معالجه او قیام نمایند و ایشان را با خزاین روانه آن شهر ساخت و رایت نصرت شعار
ارایع برابر ایلغار فرمود و شب در میان کرد صحابی شیخ بطاهر اکری در نزول فرمود روز دیگر
بر مقتضی ربیع جهان مطاع امیرزاده شاه رخ و امیرزاده اسکندر و امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ
نور الدین و امیر شیخ ملک و سلطان قراجه و امیر تمکتاق بهادر و دیگر امرا و سرداران و اعیان و دیوان
سپاه مرتب چهار شده و بعضی بکوه برآمدند و برخی بطرف دروازه شتافتند و حصار را تسخیر نشستند
لشکریان بشهر درآمدند و از مخالفان جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و گروهی از مخالفان و خزانه در آب انداختند
باندک چیزی بردند و ربیع جهان مطاع صدر دریافت و مخالفان را بربندند و کشتیها از چوب و پرسنگ ساختند
سازند و فرمان بران استقبال امر مبادرت نمودند جمیع شاهزادگان و امرا و ترکمانان و دیوانیان و دیوانیان
بکشتیها درآمدند و روی بقلعه بصیص نهادند و امرا مرکزدار در میان گرفتند کوس و کرنا فرو گرفتند
و سکان حصار را منتشر بدند عورات و جاریات لشکر نصرت آثار بدامانش و متحیر شدند و شیخ علی که در
آنجا حاضر بود دست از جان خویش شسته بیرون آمد و التجا بدرگاه شاه زادگان و امرا برد و ایشان را
شفیع ساخت و بکمال امان یافته فرمان شد او را با خانه کرج نقل نمایند و قلعه بصیص نیز در حوزه اقتدار
بندگان درگاه آمده امرا و جهات آنجا بموجب فرموده بر لشکریان تقسیم یافت و در آن اثنا
از اردوی امیرزاده محمد سلطان پسر بشارت شاه زاده بشارت آورده فرقه اعیان سلطنت
رخوردار و نامور گشت و از استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی متوش و پریشان گشت
و ایلچیان فرستاده و شیخ شخصی را دانسته روان کشتند تا صورت حال چنانکه هست بعرض
رسانند و بعضی جهان مرتبه الشهر شد و چنین عبور رایت فتح آیت لشکر جوانغار و اردوی امیرزاده
شاه رخ اتفاق افتاد شاه زاده جوانبخت طریق تعظیم گرده پیشتر گذرانید و امیرزاده سلطان حسین

و امیر سلیمان شاه نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند و در اثنای این اوقات امیر محمد از قزوین بکنی بناء شتافت و انواع تحف و هدایا از نقود و اجناس بعرض رسانید و طایفه خورده که
او را از بند قصر خلاص داده بود باز گردانید و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرمود

دیگر وفات ایلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان

در روز پنجشنبه چهارم شعبان المعظم سنه خمس و ثمانمائه
خبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در آن شهر از دست سرفه و اعلال غربت مرگ پنجشنبه و مرض بخناق
و حبس النفس در گذشت و حضرت صاحبقرانی از استماع این واقعه بدرمان بغایت محزون و اندوه
ناک و پریشان خاطر گشت و مضمون کلمه اسوف الرفیع العزیم که طرکذرانید و زبان مبارک
بر کلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و عزم اندانست و چنین نهضت ممالک اردم کرده التحریر لشکر جهانگیر
در آید و اسباب سلطنت قیصر آنکه داشته بجز کسر او فرماید و جمیع آنکه زاد لوم کلمه منش از رزاق دارد تا بارد بلکه بر
اوشان استیصال عده اوشان کمر بندد و چون لکاشته قلم تقدیر مخالف هنود بار دا ملک حق قدر رضا
داد و چون رایت نصرت آیت به صدر آن شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان دار الخلافه
اند تقریر کرد و امرا فرع طبیب شاه زاده رو سهمه داد و مقید بیقاد و در آن قصاد علد نجار و علد مرض بجمع
آنجا مید و از آنجهت حوزه اشرف نهایت پریشان شد و دانه خواجه را دو سه بار گردانید که تا پیش
از رسیدن مرکب همایون از نجاری و احوال بلاهال و اجمال خبر فرستاد و چون خبر سعادت
بهر درخان تا بلیه الهی باقی شهر رسید با زماندگان قیصر را تفقد و دلجویی نمود جلقوها برخاند
و جیب جلیس والد جلیس او را بر خلعت گران بها و کمر شمشیر مرصع و مرکب بند و باره طلا سرافراز
و صدر سره ساخت و ربیع و شیخ بال تمنا کرامت فرمود که قیصر زاده بر وجود تفقد پدر را که در آن
شهر بر مزار شیخ محمد و حیران بر سید امانت گذاشته اند و در محفظه باتین سلطین بر سایر
و در حوزه تا کمانچی خراق از برای این سافرانه دفن کنند و جیب جلیس بموجب اشارت در حضرت اعلی
حضرت صاحبقرانی اعرق را گذاشته از آن شهر بر جناح تعجیل باردوی امیرزاده محمد سلطان روانه شد

و در راه شنید که حضرت یک و دو هم که امراء نزاکه اند از جاده متابعت منحرف شده اند
و همی در راه بدین آن میگذرد گذشته در موضعی حصین بحصین جوده اند بنابرین حکم شد که لشکر جلد رت
ایشان را محاصره بکرده بهند و باستیصال ایشان فرمود برکند مشتغلان کمر اجتهاد بر میان بستند لاجرم جماعت
فرمان گذار اطراف کوه و دره فرود گرفتند و بزخم سیلان آبدار آتش در خرمن جمعیت ایشان زدند
بعضی را کشتند و جمعی که نجه اموال ایشان بتاراج رفت و عیال و اطفال ایشان بذل اسیر گرفتار
شدند و هم در اثنای طریق دو لشکر جرافقا از زردی شاهزاده خراورد که مرض آنجناب اورا
بر دوش داشتند روی بآبادی حضرت شهریار بادین دو داد و بتعجیل راند و بعد از وصول بمقصد پس بالین
برگزارند لوز حضور ارزانی داشت و بیمار را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و حضرت
صاحبقرانی ملاحظه عظیم بر بالین سر شاهزاده را در محفه خرا یا بنده و هم در اوزرج فرود
چون سر برگرد از قرار گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده از قفس کالبد پرواز کرد و در دی بسرا
اصل آورد و در هفتم ماه شعبان سنه خمس و ثمانمائه روی آخر مدت عمر شاهزاده
محمد سلطان بیست و سه سال بود در آن مقال حضرت صاحبقرانی بمضمون اطلاعات مترنم گشت که

بیت

کجا بی بی ز فراق تو جامه جان چاک ؛ بجان رسید ز هجر تو اندیل غمناک ؛ تو سرو باغ
بهشتی چه میکنی در خاک ؛ تو عین آب حیاتی چه میکنی در خاک ؛ صبر و قرار مجنون و اصطبار بیکبار از دست شهریار
کوه وقار رخت بربست و عنان تمالک و تماسک بالکلیه از دست مبارکش بیرون رفت و دمع و خروش
و مرد و زن در آن ماتم دلشیران گرفتند و کبود و سیاه پوشیده و بلاس و نمد در آن اطلاع شدند
از قریه و خان و لغیر امیر و دزیر صیحه روز محشر ظاهر گشت و صاحبقرانی در بادل و در اندوه جان کسل
بقضای حضرت سبحانی رضا داده زبان همایون بطلب آن سرو آزاد چون گویا گردید و حرم شاهزاده
و اعلا از آن حضرت مراسم غسل و تکفین جسد شاهزاده مرحوم را در تابوت مشحون برحمت الهی
لا بمرت نهادند تابوت او در محفه لغیر خرمه بر اشتران گران بار کردند و الیاس خواجه و شیخ بهاء

و امیر ایاز دو دانه خواجه را با سوار و پیاده ملازم تابوت گردانیده فرمود که چون با دنبک رسند کوچ
حضرت را صندوق نوسازند و در تابوت محمد دفن نمایند و بسلطانیه برسانند و بمزار فیروزآباد
در آنجا دفن است بامانت بسپارند تا بعد از آن بمرقد شریف رسند و بقیه خواص و ملازمان با محفه و تابوت
طاهر سر بسیار اسرار کرده در آن دنبک توقف نمایند و جماعت مذکور بحسب فرمان روان شده حضرت
صاحبقرانی بعد از توجه ایشان با خرق سر حیت کرد و از صحرای آق شهر نهضت نموده روی بعزیمت شیراز
و در اثنای طریق بصعوبت دوید امر بحرکت داشت بعضی رسانیدند و حکم شد که آب از دوی همایون
از بیابان گرداری بیرون آمده ترک توقف و تاری کنند و جمیع خلایق که سیاه پوشیده بودند و اعلام
ماتم در آن دیده زبان افغان و فریاد در کام کشیدند

ذکر فتح روم و گرفتار شدن سعید الدوله پادشاه روم ایلدرم بایزید گوید

چون رسول الدین پادشاه گیتی ستان بعزیمت
آنجا طلب داشت و فتح حلب بر وفق الطلب ملک نامه فتح روم و گرفتاری ایلدرم
بایزید که خزانه و دولت او در خاطر اعلی آن بار قرار داشت استماع نمود و دو دست بدعا
و دو زبان بثنا و دانست که مناسبت با ارباب دولت و مخالفت با اصحاب تائید و نصرت مستوجب
و نکبت است و مستلزم محنت و مذلت و از تاخر ستادن آنجا که در آن باب تقصیر بدر خود کرده بود
پشیمان شده و بعد از تقدیم معذرت با خواص و مقربان حضرت خدمتش را از حبس بیرون آورده بر تخت
طلبید و در توقیر و احترام او مبالغه و الح نمود و شیخ بهاء و الیاس خواجه بتقدیم رسیده در نام الدوله
مصدر شام و حجره نامزد در دس مبارک باسم و لقب شهریار آفتاب احتشام مجلی و مزین گردانیدند
و آنجا را شفیع ساخته او را با دو رسول احد و رفته نام بدرگاه فرمانده انام فرستادند تا حضرت معدرت
و طلب عفو را بقبول بلیغ و خراج مرکوز سازند و در باب فرمان برداری و طاعت گذاری فصول بر دارند و در
شکستن اموال متکاثر از نقود و جواهر و ذخیره نفیس و شمشیرهای آبدار مصری و هندی که با ایشان روان کرده بودند
و بدست روم در آمده و آنجا مبارکت نمود پیش از آنکه بدرگاه خلافت اشتباه شتافت و احوال مصدوقه

خوف و هراس داد و اتابک انگلت بشرف حضور پادشاه سپهر احتشام رسانید و رسولان بارادت و تحف
الطاف رسیده و اسیران و نوبتان بخزانهٔ سپاه عدالت شاه در یافتند و تحف و هدایا معروض داشتند
و سخنان فرح را بعرض همایون رسانیدند و حرف شفقت و الطاف خسروانه در اهتزاز آمده بر زبان کوه افشان
گذرانیدند که چون او را در صدر رفعت من سایهٔ انعام پدر از سر افتاده و سعادت و دولت
او بر ذمهٔ همت پادشاهانه لازم و واجبات است اگر در سلوک جادهٔ متابعت و سعادت
راسخ قدم باشد بفنون رافت و صنوف مرحمت مستظهر و امیدوار گردد و بتسنیق مهمات ملک
و ملت و تکمیل غرایض خویش زاد همانا لله الشرف کما یجب و ینبغی قیام نوانند نمود و دیگار
دانند و در دنده بیدغدغه و خوف تردد نوانند کرد و فرستادگان فرح را بانواع نوازش سرافراز کرده
در خلعت و کمر و سیم و زر بی نیاز ساخت و از برای حکم مصر خلعت خاص و خنجر مرصع و کمر زرین بجواهر
و دو زار سال موزه و نبید و حوایج پادشاهانه و حوارف خسروانه فرح را در زمرهٔ خدمتکاران و خاندان
انتظام داد مصرع چنین کنند بزرگان چو کرد باید کرد

ذکر قتل جام خان و عام

مغول هلاکو چنگیز خان از قدیم باز قوم قرانتار عدد و کثرت ایشان بهفتاد هزار خانه در آمده
بود و در حدود دوبا رهای روزگار میگذرانیدند و بر اکثر قوم و قبایل غالب آمده بر جوت و خانه‌ها
میکردند و میان ایشان و قبیلهٔ مغول خصومتها واقع شده چنانچه تفصیل آن در تواریخ زمان مذکور است
و چون بخدمت باریسیغ و قتالغ چنگیز خان از اسیر و دستگیر و بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را بکلی کشته
بکشند چون در زمان فتنه و فساد ایشان بنهایت انجامیده بود لشکریان پادشاه جهانگشا بر جوت حمله
کردند و چون در اردوی دولت چنگیز خان و بیشتر از آن نیز مغول و غیر مغول از قبیلهٔ دشمنان حرامزاده
بودند و فرزندان مغول شده گوی کان مخوف و پنهان داشتند و چون در اردوی دولت چنگیز خان بعضی
غضب چنگیز خان تسکین یافت و آن اطفال بزرگ شدند بعضی از آن خردهم در آن زمان اولاد
امارت شیوهٔ القصه هم در آن اوان مشکوفا آن را در خود هلاکو را بولایت ایران و خراسان و خزانه‌ها

داشتند

داشتند لشکر گردانید و چون هلاکو خان در تبریز بر سریر سلطنت متمکن گشت انقبیله را از اوساط شیراز و دیگر جهت
داشتند در حدود و در دوم بورت داد بنا بر آنکه بعد از سلطان ابوسعید خان در ممالک ایران پادشاهی
صاحب وجود نماند ایشان نزد در گشت خود ساخته بیخاه و دو فرقه شدند و هر دو بهوای دل خویش
بورثه اختیار کردند و بعد از انقضای ایام قاضی برهان الدین ابلدرم بایزید بممالک روم و آن نواحی
استیلا یافته قرانتار را در خدمت لشکر روم و آن نواحی گردانید و از برای ایشان در ممالک خود منازل
تعیین کرد و چون در آن ولایت اولاد و اعقاب او بسیار شدند و ایشان هنوز بسیار نمی‌باشند فرصت مورد و بزرگ نعم
صاحب ثروت مال و غنایم و حال شدند و در آن هنگام و اوصاف ایشان گردان عالم و تصریف خاص ایشان بدیهی
از خواطر او سر بر زد که قرانتار را کوچانیده در میان اوس جهت جاید هم و در آن زمان سرداران
قبیلهٔ بلدکا که بیت پناه شناخته عنایت سرداران ایشان را بخلع جلال و دور و شمشیرهای زرین و دیگر
نوازش دیگر معزز و محترم گردانید و دلهای حسین بر زبان محبت بیان گذرانید چون تحکیم ارسنه مشهور
منصف قوم مذکور شدند و ایشان موذر ابلد و منقاد دانسته در بورتهای خود بعزت و اعتبار نشسته بودند و در آن
که رسولان حاکم مصر بار دوی اعلا رسیدند پادشاه نظر از سه روز در منزل توقف نموده بار باب
کیاست و عقل از شاهزادگان نام دار و امرا و اشراف مغلان در باب تقلب قرانتار بیاد در آن نهر خورده
و در رای عالم آرای بر کوچانیدن آن قوم قرار گرفت و چون قرب بجبل سرار خانه داران رسیدند
در میان ایشان بسیار بودند فرمان داد که شاهزادگان و امرا و اولیان هر یک برای روان شدند و بجانب
و جوانب آن قوم را چنان احاطه نمایند که هیچکس از آن نسیج جابر بدن نتوانند رفت و در رای جوانب احتیاط
مبالغه‌ها نمودند که مطلق صدری بایشان نرسانند و در مقتضی اخبار است علیه مصر جهان پناه و بادیگر امرا
و سپاه بر اتفاق لشکر امیر زاده محمد سلطان کباب لوقات و امامیه در حرکت آمدند و از
سپاه شاه با طلغه از بها در آن جوانب را بطرف قیصریه و سیواس روانه شدند و بعد از آن حاجیقران
کاوت حرین با تغیر جبوز فیروزی اتفاق را بعزم کرد و چنان عزیمت اعراب صحرای امامیه و اراضی قیصریه که

که اماکن و مساکن اوس قرناتار بود منعطف ساخت و امیرزاده شیخ و امیرزاده منصور سلطان را بحفظ اطراف
لعین بیزوقانیان جبال فرار بدیغ زاده نهند و چون موکب ظفر مآب بعد از قطع منازل اندیشه قهر آن
عبور نموده نزدیک بعمارتهای ایشان رسید کس فرستاد و رؤسای ایشان را طلب فرموده اکثر اموال و
قوم قرناتار را با ترک بسیار بپایه سریر سلطنت مصیر عرض کردانیدند و قلع و طلا و دوزه و کرباس زرکار بخشید
و بجهت ایشان کرکند یاد کرد که در بارهٔ شما جنابت و مرحمت از این جانب بظهور رفته و در سید
که مدتی مدید است که آبائی و اجداد شما خانوادهٔ سلاطین گذشته از توران زمین که بورت محل و مساکن
قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار خوبت روزگار گذرانیده اند و اکنون بجانب ایرزی از بلاد
تاتار در حوزهٔ تصرف بندگان درگاه است و حکم یک ولایت دارد و ظنون آنکه بحسب الرحمن
للدیان را لطف الیمن صنعت مطلب بجانب ما در راه الهی بر اموال و اعمال و اطفال خود در مرافقت اردوی
اعلی نموده باشید و مدت العمر در ظل حمایت و جنابت مانند کار نکشید و در سواد اقوام و احسان بهره ور شوید
و ایشان بعد از ادای شکر و سپاس و دعا و ثنای بیقیاس بعرض رسانیدند که اوکتای قاآن پادشاه
ارزو و زر اخلاص و کمال و دولتخواهی ایشان بدل مطیع و منقاد و بندگان را کدام دولت بدان باشد
که در زمرهٔ خدام بهشتی انتظام یافته حیات سپارند و روزه بیابان رسانند و حضرت مرحومی مغفور
کلمات ملطفان قوم قرناتار را رافع الحجه یاد کرده بنابر استطیاب و عزم حکم کرد که رسله ایشان را کرد نفوذ
سپارند و القوم سلوا بحق بحق ساخته در اسرا و نوان تقسیم نهادند و ربع جهان مطاع صدور یافت که هیچکس
از ایشان کرسفند و چهارپای بخود نامرسب سبکباری ایشان نشود و قلاوز نکند و در حوزهٔ و در جمیع اطراف
در اطراف بجانب و ستم باشند و لوریجیان ایشان را بر سرات بای خشکرار و ملطفهای
فرود آورند و جدید مرزفانه دار با حواشی و سرکشی موقوف بدانند و رعایت ملازم اردوی اعظم شمرند

ذکر مراجعت پادشاه جمجاه بعد از تسخیر ملاذ روم بجانب سمرقند و خوارزم

چون نایب ملاک روم در تحت تصرف لشکر ایشان و جهانگیر آمده و قلاع و بقاع آنرز و بوم از شاه کرد

اعتبار

اعتبار و نزد و عنا و ارباب سکبار صافی گشت رای آفتاب اشراق بخت پرتو التفات بر مراجعت
بجانب آذربایجان و عراق انداخت ناقصهای آن مملکت را سرانجام داده بمرز بسر رفته شود و در ضمان
حفظ قاید ملک ذوالجلال در حین کامرانی و فتح رو داشته و فرمان بجانب سلطانیه روان گردید که حضرت جهانبانی
سرای حکمت نظام و فرمان آقا و خانزاده مادر امیرزاده محمد سلطان و دیگر اقربای دست نازدگان که از آنجا بود
مرخص نمودند و تا قلعهٔ اوتیک بیایند و چون قرچلان کیسه سنان بقصبهٔ رسیده بود که آنجا رسیده و هر یک
بخود راه داده پناه بقلعها برده اند لاجرم فرمان قضا صادر گشت که بسلطان نوزاجی با طایفهٔ اردوی یک
منصور مرخص ایشان شوند و چون نزدیک آنجا رسیدند ایشان از بیم جان هنگ جنگ کردند و
و سلطان نوزاجی که در مرد رستم الفعی بود نگاه کرد ناگاه تیری جهانگیری بشاه رسید و آن در زمان
روان تسلیم نمود و لشکریان آن بیچارگان را بدست آوردند و هر دو سلطان همراه ایشان را بتیغ انتقام
از پای در آورده و موکب همایون چون از سر آن گذشت حضرت صاحبقرانی کامکار امیرزاده قرچلان را
خلعت داده بر جای خود روانه ساخت و چون موکب آذربایجان از دهول موکب ظفر قرین بعزت فرمان
روانه و رمضان گشت و حضرت خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق بگذرانید و چون اعلام نصرت
فرجام از آنجا در حرکت آمد یک دو منزل قطع فرمود ملکات ملکانه طغرل را بخلعت خواص
اختصاص داده بحضرت مراجعت ارزانی داشت و کس از سواری بر نوقاقیان و خواص از سلطانیه آمده
بودند بخلعت خواص اختصاص داده باز گردانیده و فرزند آن نام دار تعجیل رفته بشتر بیاید و چون از زمین روم
منزل شهر بابان شد امیرزاده الغ بیک و امیرزاده محمد سلطان جهانگیر و امیرزاده الغ و امیرزاده
سعدوقاص با رودی همایون رسیده و حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش مهربانی گرفته بزبان عطوفت و لطف
پرسش فرمود و از رعایت امیرزاده جهانگیر و امیرزاده سعدوقاص مراجعت فرقت نهاده مرحوم محمد سلطان
تازه شد و چون مرخصین و اقربایان بر حسب فرمان از سلطانیه مرخص شده بودند در زیر رکاب تقرب
ترتیب دادند و از آنجا در حرکت آمده بقصبهٔ اوتیک رسیدند و چند روزی در آنجا توقف نمود

سایه دهول برآن بار اندیشت خانزاده را از دختر با او فرزند مهر در دستغور اقاهی در دند و بازی
عضدی از استماع این خبر گریه بیت زد دست و درید پیرهن تا بکمر بر دو چه میکند نفس بر او و قیامت
افغان و جوها لباس سرگردی پوشیده لوحه و رازی آغاز کردند و عزای سنگین داشته گوکه دارکش
بار مرا بخشند و تابوت خاکی را که در آن تنگ بر مسار استوار کرده بودند گذاشته بیش خانه زاده آورده
در آن مستور بعضی میان در گوره و فغان آمد و حزن از زلال سنگ سیکیدن گرفت و چند روز بجهت تفریح روح
روح آورد اختمات کلام مجید کرده طعام دادن دادند و صدقات و مطاعم و منابع و صلی که از اطراف بلده
بودند در مجلس متعدد بعضی نصیحت و موعظت زنگ ملال از خاطر طاهر حضرت بیرون بجال میبردند و دیوان
حزن دامنه آنحضرت خود الکلید تسکین بافت لباس طاعت در آن دیده شد و بر تخت سلطنت و اختصاص
پادشاهانه بر جنات روزگار و انجاحت محبت و تاخت آنحضرت بهر را بنظر اعزاز و اکرام نگریست و
باحسان و انعام سرافراز گردانیده حضرت اصناف کرامت

ذکر شرح احوال آنحضرت بار

باردین و داد حزم جانب کرجستان حزم فرموده و در حین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری جهان

با سنی برافراخته

بنا بر عهد و پیمان که ملک گرگین در سال گذشته با بندگان پادشاه باکین
کرده بود و واجب چنان مینمود که در آن هنگام بپای عزیمت و حکمت پیش آید و بیشتر از نیاز
اخلاص بر ساحت کریاس گردون اساس بندگی زبان تمنا و تهنیت گشاید و چون باین سعادت
موفق نشد عصبیت دین و غیرت محمدیه باعث آنشد که شهریار دین پرور عزم جانب گرجستان
حزم فرمود و در حین تسلط و کامرانی رایت جهانگیری و جهان بانی برافراخت و اطراف متوکل با سنی
بر افتاد و جوانان و کرال روانه شدند و در این اثنا سلطان بغی دلی با دین از تقاضای کرجستان
بمرزه بنیان شده بمراسم جهان هست و دانست که جواحت تمکنت او را خرابی طاقت آنحضرت
دولت تمکنی و مقدرت نیست لاجرم دلی از اندیشه دو نیم با تشویش و گرمی دو تیره باردی آسمان از سی نهاد
و چنین مقدر رسیده است در راه خدا و زاده جرا بخت شاه رخ بهادر زده و انجناب شیخ جوان
ساخت

ساخت و شاهزاده شاه را بر خلعت پر در بارگاه کیوان اشتباه آورد داد سر بر سر کرده بعد از
حضرت بر خیر گناه کاران در آمد و نیز در آن جشن بعد از عتاب بسیار رقم عفو بر جریده زلات
او کشید بنوازش بیکرانش نوید داد و باج و خراج چند ساله را در این دستگاه سازد در نظر کیمیا اثر ساخته
و شمول انواع عاطفت در حسان شده تاج و خلعت دیگر مرتبه بدو داد و دیگر کشید و بعد از قرب
اختصاص یافته محمد در مدح نامزد سلطنت الدین میرزا ابا بکر شد و در اثنای این اوقات امیر قرقا
کرجی با کریم احوال بلده کاه پادشاه اسلام پناه اند و بوسیله محمد خان و معزبان شرف تقبیل
سرادق جلال در یافته اسبان و جالوزان و بخیران آنحضرت محض رسانید و همچنین کوسند امی برادر
ملک گرگین را با او مخالفت میورزید روی از یکدیگر بال و ضد اقبال آورده بیشتر گذرانید و طوق لطف
عنایت و عاطفت شد و از جانب سرداران اطراف و اعیان و اشراف بلده کاه کنجی پناه
می آمدند و بانواع سیر رعایت اختصاص می یافتند و در حوالی متکول بر انواع التفات آنحضرت میرزا
بر محمد ابن عمر شیخ افتاده او را بصنوف نوازش و تربیت سرافراز گردانید و بر تجدید حکومت دار الملک
شیراز محمد شیخ ارزانی داشت و لطف الزمان بمزید و چلیپان شاه برادرش را به ملازمت او
تعین نمود و شاهزاده شاه را بر دو حرف نوید بالغرب نهاده بموجب حکم امیر زاده رستم ولایات فارس
تعین با او گرفته بود از سلاق کوشک زرد منزل از دوی کیهان نوز گشت و چون بخبر شاه که از اعمال جم
با دفاقت نزول فرمود از پیش حضرت جانبخش کسی آمده خبر آورد که ما اصفهان را بخود دادیم آنچه خود
بدانجانب حرکت و خود بجهت قلعه ارسنجان که مواجب دو بران شده است اشتغال نمایند
دهم در خوشنار با امیر زاده بر محمد عازم شیراز بود برسید و با امیر زاده رستم ملاقات کرده بیکدیگر
جا بجا یکدیگر را در آغوش مهربانی گرفتند و اظهار مسرت و رضا نمودند و امیر زاده بر محمد بمقصد کشتن
امیر زاده رستم کاشته بضبط اصفهان خرسند و خود بر دو جو در دو در عمارت قلعه مذکور معین و اهتمام
نمود و در اقتضای عجب و ضلالت و در عیب تمرد که از مهمات بلاد و اسلام است و در اسلام خاطر داشتند

انجا واقع شده بود رنجم انتقام پیشه بودند چنانچه سبق ذکر یافت از اغاز حضرت صاحبقرانی جهانگیر بروز
دران سفر خطیر به شهادت و حرارت امیرزاده ابابکر مرور شده و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات
بنیاد امیرزاده شاهرخ مفوض گشت و جمعی از امرا قاهر بغداد مثل بندگان سلطان جلایر و حسن برادرش و امیر
و سلطان حسین جامی سیف الدین و دولتخواجه اتابکی و دیگر بها دران عرب فرمان ملازمت رکاب
شاهرخ اگاه نام دار حسن بسیار کردند و اشارت علیه لفاذ یافت که امرا و عساکر در سواد البصره و کردستان
دماوند و دیگر دیار بکر بکلیم اوصین حضور حاضر شوند و از رضا لعبت الجناب کردن نه بیچند و شاهرخ
را امر فرمود که از راه دیار بکر در اید و تعقیب مفسدان را سیاستی بلیغ فرماید و چون با سپاه روی فاهره
بعراق عرب کرد و بخشت بلوغ قرایوسف ترکمان اشتغال نماید چه دران اوان به مملکت استیلا
یافته بود و چون ازان مهم خواطر جمع سازد و مردم را به عمارت و زراعت ترغیب و تحریص کند و حصون
و ابادی بغداد از سر جدید و جنها و پرورد که بزودی معمور گردد چنانچه سال دیگر بارادت ملک
کرفانه بی از دانه نخواهد الموفق و فایده الملک بعد از العزیز الحمید

ذکر شرح استیلای قرایوسف ترکمان در عراق عرب

شرح استیلای قرایوسف ترکمان بر عراق عرب چنین است
و او از بندگان عساکر لعنت ماثر کرکخ بناه بابلیدم بایزید برده بود چنانچه در فصل ملک سلطان
و در وقت هزیمت حضرت صاحبقرانی بممالک روم قرایوسف اظهار کفران نعمت قیصر نمرود دست
بمال و چهارپایان قیصر دراز کرد و غنیمت فراوان جمع اورده و از سر حرارت او در خیر خلیفه
در چول و بیابان بخشت گرفتار شده و خشام و خبایث عرب سبب لعنت خود دعوت فرمود و از هر
دیره از زمره طایفه بیش اوجمع امدند و سلطان احمد که حاکم بغداد بود و سلطنت تمام عراق عرب داشت
حکومت جمله و بعضی ولایات عراق عرب را به پسر خود سلطان طاهر ارزانی داشت و خدمتش در حضرت
داشت و سلطان احمد از بغداد به جلد پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و قاضی فیروز را که وزیر و پیشوا بود
بگرفت و سلطان طاهر از ایشان منهزم شده با امرا بدر خوزستان مشغول شد و امیر سلیمان فلندر و سیاه

که انجا بود نیز اعتماد بسلطان احمد نداشتند مفارقت کرده باتفاق یاغی شدند و در شب از جمله
که نشسته باخوف اب امدند و سلطان احمد چون برین حادثه اطلاع یافت بحیرت برده و کس را تاب گرفتن
مقاصد امرا و پسر نیست و قاصدی پیش قرایوسف فرستاد و التماس نمود که باو ملحق شود و در ایالت عراق
نوید داد و قرایوسف با لشکران از عرب و ترکمان روانه شده بترکمان سلطان رسیدند و بهمدان
اجتماعی از ایشان بلکه نشستند و هر دو سپاه صفها بیاراستند و بعد از کار عظیم شکست بطرف سلطان
طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت بسیار گرفتند و سلطان طاهر رو در وقت فرار جوی پیش امده جوانی
که مرکب ازان جوی بجهاند و اب در جوی افتاده و شعله حیاتش منطفی گشت و ترا که بیال
سلطان احمد طمع کرده بودند در مقام عذر امدند و خدمتش ایشان صورت را بعزت دریافت و
در ظلمت لیل سر خویش گرفت و راه بغداد پیش قرایوسف از مردم جلد انچه توانست بدست اورد
و در عقب سلطان متوجه شده و چون به بغداد رسید در الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد را
بیان در کوشه مخفی گشت و چون شب در اند قراحسن نامی سلطان را از بغداد بیرون برده و در
بردش گرفت و قریب پنج فرسخ قطع کرده در راه کاوی بدست ایشان امد و سلطان احمد بان
سوار شده و هر دو بتکریت رفتند و سارق هر دو پیرات که در انجا بود و در مقام خدمت امده بطلب
هزار اسب کشید و از نقود و اسلحه و رخوت و امتعه انچه دست قدرتش بران رسید پیش سلطان
احمد بگذرانید و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراگنده شده بودند مثل شیخ مقصود و دولتیار
و عادل و غیره هم بتکریت امده در خلق روایت او فتح شده بودند و سلطان در راه فرمود از کاه
عنان توجه بجانب شام تافت و قرایوسف بر تمامت عراق عرب استیلا یافت بنابر سیاق
تاریخ چون شمه از احوال قرایوسف و سلطان احمد مثبت افتاد خامه مشکین شمامه بر سر داستان
اصلی رفته باز می نماید که چون امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شوند اشارت علیه لفاذ
یافت که امیرزاده رستم از بزد جرد در حرکت امده با امیرزاده ابابکر ملحق شود و تمامی از امرا

و شوهی از نهاوند در امیرزاده رستم بردند و باتفاق در دفع فتنه قرایوسف ساعی جمیله مبذول دارند
و چون امیرزاده ابابکر بر حسب فرموده روان شده بار دیگر سید عبدالله حاکم انجا را با دیگر کرد
ران که در تهیج فتنه سیکر شیدند گرفته و بند کرده بار دوی همایون فرستاد و در آن موضع پایندهٔ
سلطان بر اساس نقد حیات بقایض ارواح سپرد و امیرزاده ابابکر آن را گذاشته و بلغار کرده متوجه
دفع فتنه قرایوسف شد و امیرزاده رستم از بردجرد بیرون آمده در حوالی حله با امیرزاده ابابکر پیوست
و شاهزادگان مذکور با امرا و لشکر منصور از فرات بگذشتند و در زیر حله بکنار نهر الغنم که
مقابل قریه است بقرایوسف رسیدند و با ایشان زیاده از سه هزار کس نبود و قرایوسف با غیر تمام
جریده و صندوق ساقه جنگ را استعداد داده استاده بود و چون امیرزاده رستم بر حسب فرمان
ابابکر بزرگ تر بود امیرزاده ابابکر گفت که در قلب لشکر توقف نمایند امیرزاده رستم در جواب گفت
و حسب حکم بر انقطاع عهد دشمنان امیدوارم اگر مصلحت باشد در قول بیاراییم و جنگ از سر طرفه در آغاز
و سخن بر این قرار گرفته امیرزاده رستم از اسب بگذشت و خود را بر قلب زده آتش حرب افروخته
گشت و بار طلب برادر قرایوسف با سعدودی چند از شوکه بیرون رفته رو بتیر بجانب شام نهاد
و جمیع ایلی و حشم را که قریب پانصد هزار خانه بودند با اموال فراوان از کلو در دره کاوه و کوه سفید
و عنبران بدست اشرف بندگان درگاه گیتی پناه آمد و فرزندان امیرزاده رستم جمیع قرایوسف را
که ماده کشته در اسبند بود اسیر کردند و عنبر و حرب که حکومت اعراب بود تعلق با دسیوانشت بار دیگر
سرداران و معتمدان آن لوای که تا غایت کردن انقیاد نهان بودند منکوب و مقهور شدند و در آن
تعمیر سلیمان ملدرنان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سر بر در قرایوسف را بار دوی همایون آورده
صورت فتح ارجمند معروض داشتند و چون خواطر امیرزاده ابابکر از جانب قرایوسف و دیگر سرداران
جمع شد از سر قرار بجانب همت بلاد بهمت بجانب بغداد و دخال این معروف داشته بند بغداد را خلاصه
منزل گشت **ذکر آمدن رسولان سخن دان حرب زبان بدرگاه گیتی پناه** موکب

موکب گیتی گشای حضرت شهریار کامران اعنی صاحبقران از حوالی فارس نهضت نموده و سال
در اصل بوده بمملکت گرجستان در آمد پیش از آن که رایت منصور امیر شیخ ابراهیم نیز و از آن
طریق جانبداری و بندگی سرکت سعادت بر حسب فرمان روانه شده بود مدامن و خارج
ولایت گرج را ضبط کرده چون ملک گرجستان و حاکم و والی آن زمین بود بر مقصد لشکر اسلام
یافت قلق و اضطراب بر ضمیرش مستولی شده نزدیک بآن رسید که مرغ روح از قفس قالب
ابدالدوام رسول استخدان حرب زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرگاه صفر کامکار فرستاد
خاطر مستمند داشت آنکه این بندهٔ خاکسار نه در آن اعدا است و شهادت است که پادشاه دو قلعه
بنفس همایون متوجه اینجا گردد اگر حق استمال او امر و نواهی حضرت شهریار است بر جان و دل
فرمان بردارم و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود سال بسال بی تاخیر و تسویف بر خزانه عامره
اما مرید چیز مسلطان بس مهیب است و در این دولت یاری آن ندارم که شرف تقبیل بساط جلال
دریابم اگر عاطفت بیکران حضرت صاحبقرانی مهلت بخشد تا بعد از آن که خوف و هراس مانند سلطان
ماردین و دیگر حکام مراضع بیارگاه سپهر اساس شتابم بنده نوازی های سابق و لاحق گردد و آن
حضرت بالتماسات روی اندود او التفات نفرمود و رقم قبول در ارتضا بر کشف و هدایای
او نکشید در جواب فرمود که باز گردیده بگویند که قضیه تو بکلی و شرف اسلام شفیع جرایم ماتم ایشان
بنوز نسبتی ندارد و اگر بجهات خود تعلقی داری باید هر چند زودتر بگذشت شتابد و بعد از وصول
از درگاه ما حال از دو بیرون نیست قبول ملت اسلام با اصرار بر کفر و ظلام بر تقدیر اول عنایت شاهانه
بجهت شما ذکر کرده که جهانبانی مرا و ارتش همه آن انگشت تخیر بدندان بماند و اگر تو فتنی و تعویق نکرده بر حسب
فرموده حسب مرغبت عزاخیر صرف الصدقات انفاذ جزیه بر تو مقرر سازم و تو را مستظهر و مستوفق بازگردانم
و حق و مال تو با مال حوادث و نوائب نگردد در قلعهای مملکت تو از سکاره و نوائب دوران سالم
و در امان مانند و ملک استنبول و در این کمین باز موقوفست است التجا جبین درگاه او در شنیده

که از عواید احسان ما تا بچه سان محظوظ گشت باید که در اندک لحظه که هیچ کوه لعل در هیچ خزانه بود
بعد از آن ایلچیان رخصت مراجعت یافته باز گشتند و در اثنای این اوقات داروغهٔ تبریز بنیان
قوچین و ارسنیکان و عمال اذربایجان بدرگاه ملک پناه آمده جالوزان و رسالان بمرقد بیوزن
رسانیدند و از جانب خوزستان ملک شمعان که از قبل ملک سمنار مخاطب اموال و ذخایر آن ممالک بود رسید
و پیشکشها کشید و دست خزانه مجموع انعام بارستادگان پایه سریر سلطنت فرمود و چنین وقت مناسب
مصادرت گرجستان بود و رای صواب نمای تجویز میفرمود که مخالفان دین علامت از زمین برکنند
و خود را قوی ساخته مخالفت ارزش کنند لاجرم بر حسب اشارت علیه امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا بآنجا
ایلغار روان شده بولایت گرج در آمدند و از باب جنگ و شقاق را مستغرق دیر کشته شیخ امیر شیخ
نورالدین چندانی تمکن ورزید که لشکریان بلغها برگرفتند و در سر دستها بعد از آن متوران سعادت
و خجسته مقرون درگاه بازگشتند

ذکر شیخ نورالدین بجانب بیا بدرب تسخیر قلعهٔ گرجیان و مراجعت آن

در ولایت گرجستان میان دو دریا چنین برزمین
بلند واقع شده و در آن موضع مرتفع کوهی از جنس حرارت بلند و هموار و مورازی یکصد و پنجاه گز مساحت دارد
و در کشیده و از یک جانب آنکوه مسطح منفصل گشته دیوار نفاع از آن کوه در گذشته چنانکه آن
باوج لاسکان برافراشته و از سر کوه جویی بر میان بارسیان و اصل بآن قلعه شوان شده و آنکوه بجز
راه باریک هیچ از هیچ طرف ندارد و در پیرامون آن سطح رود و ژرف ضیق محل نزول لشکر
و نصب خیام شوان یافت و بر بالای کوه گرجیان قلعه ساخته بودند و دروازه بران نشانده موضع
و هیچ عیش جهت آب باران سرب داشته حاکم آنحصار بزرگ نام و سه نفر از عظما از تاوران
دیگر و انبوه از گرجیان در آنحصار با او موافقت داشتند و چند کوه خرک و کوسفند در آن قلعه مجتمع بودند
و همیشه صحرا و انسان در آن کثرت در شمار نمی آمد علاوه آن شراب و شیون بر آن حیث مذاب بود و چون حضرت
صاحبقرانی جهانگشای بر صورت استغنا و اطلاع یافت عنان سمند جهان پیمای بر صوب تسخیر حصار مذکور تافت

و چنین

و چون قلعهٔ مذکور در وسط بلاد ارباب عناد بود در بیرون آب چندان یافت نمیشد تا به
قوت چه رسد و سپاه اندک بنا بر قرب مخالفت در آنجا اقامت نمیتوانستند کرد بنا بر این
امور مردم ظاهر بین فتح قلعه را از محالات میشمردند و از تعنت رای نامعنت و شتاب
بعد الضرب استعجاب مینمودند و اهل یکایک حمل بر آن میکردند که چون حضرت صاحب قران
بر نفس همایون توجه نموده شاید که دست و حیرت از دهان محسودان قی برآید عناد و شقاق استیلا یابد
و حصار بسپارند و اگر چنین نکنند چون کدخدا شوند و کدخدا شوند بکدام چاره توقف توان جست و از آنجا
جمعیت را بیخ محرم اکرام سرشت و ثمانمائه مرکب همایون بر ظاهر قلعه گرجیان رسید و در باب
حصار بر سم پیشکش اندک هدیه بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد گشادند
و چون دانستند که مردان سالخورده با تمیز چون کودکان بخوردن و بزرگی خواهند شد رایت نصرت و استکبار
برافراختند و سنگهای مخاصم و تیرهای متواتر از بالا بزیر می انداختند و حضرت صاحبقرانی فرمانداد که
امرای رفیع مقدار در اطراف حصار منزل اختیار کرده فرود آمدند و سنت عجیب لفاذ یافت که بر شرفهٔ
ملک در برابر دروازه چینی فرسنج چنین مرتفع و دیگر امرا را امر فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند
بنا بر آنکه اگر فتح قلعه حصار بر زودی میسر نشود جمعی که از لشکریان در آن قلعه ساکن گشته بمعمره قیام نمایند
و در پیش ملک بمباهات دولت و روزافزون در مدت سه روز قلعه بر آن حیث که گفتیم اتمام یافت
سه هفته کمی داشت و آنحضرت از برابر قلعه برگشت قلعه نقل فرمود که لقل عوارض و مجنیق در آن محل میسر
می پذیرفت و بر حسب فرمان از برای عرادهٔ مجنیق ارشک و چوب ساختند که چندان بر قلعه
که مشرف بود بر قلعه و چون از اسباب عرادهٔ و مجنیق برج و بارهٔ قلعه در افتاده بود گرجیان
فارغ البال نشسته و قلعه از آن بخاطر راه نمیدادند و با یکدیگر میگفتند که از سنگ عرادهٔ برج سر
به خاک رسد و چون بکاوش این نیج بکندند از قدیم نرسیده که در آن کوه دیگر بر مجنیق روان دارند
یکچند ناصر در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور طلایع آنحضرت روانه شد و بر جانب سنگ بارهٔ که در آن

جنوب قلعه بود برآمده در حصار رفت دیگر کوشش برگرفته بالای سنگ برآورده در آنجا درج کرده
بشانه گذاشت و هیچکس را از آن قلعه بوران اطلاع نیافتاد روز دیگر یکیک سر گذشت شبانه زده
در پایه سر را بقرار کرده و حضرت صاحبقرانی فرموده که از ابلیم در لیمان طنابها باخته شد و نزدیکان
مثال چوبها را سری در یک طناب و سری در دیگر استوار کردند و در پیش هلاک در پایان قلعه
ایستاده بیچاره مرد از ترکمانان و سایر زنان حفظ خراسان که رسمی ایشان در مجلس حضرت
صاحبقرانی شب افتاده بود از جمله از غلاق یک یک را از زنده بالا فرستاده و همین حالت
در آنجا ان شهر بر دریا دل کرجیان آن شب بخواب غفلت غنوده بودند چون روشنی صبح صادق
در آفاق منتشر گشت کرجیان تیره اندرون سر از بالین غفلت برداشتند و در حرکت آمدند
یکی از خواسانیان باوگز بلند تکبیر گفته در خاتم الانبیا و در سه در اصفیا علیه صلوة الصلوات التحیات
مسلم فرستاده و محمود نصیر چی که از بندگان امیر زاده شاه رخ بود بوران قلعه نفر کشیده کرجیان بلاد
از آنکه در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافته سر سپیر از هر طرف بشتافتند و پای مخالفت فشرده
دست بمقابله و مقاتله برداشتند و شهر یار دینداری بر بادپای عالم پیمای سوار شده در برابر قلعه کوه
سپاه منصور بالا رفته بودند بایستاد و جمع لشکریان قلعه تکبیر بلند زده که اخیر رسانیدند و سر بر آن
انداخته گرز فرو گرفتند و چون راه از فراز آن سنگ پاره قلعه چنان تاریک و باریک بود
که زیاده از دو کس پهلوی هم نمیتوانستند ایستاد و نخست بر پای سر در سر کشیده پای تاوان بیفتاد و دو نفر
با او دست بیتیر و کمان بازیدند ناگاه از سرشت قضا و قدر تیری بر دهان صاحب سپر در آمده
از پشت و فرجام سپر از دست انداخته باز پس افتاد و کرجیان پیش آمده سپر برگرفتند و صید از سر دلاوری
حق عصبیت و دینداری در حرکت آمد با شمشیر آبدار صاعقه کردار بر روی یکیکی زنان و دو مردی و دو سه
زده و دو از زخم خود و باز گشت و بعد از روی از ترک محمود تای محمدت فرجام باگرز گران سنگ
بیش رفت و پای پیش نهاده در جزا که کرجیان بمعاونت او پشت گرم کرده بودند بشکست و گریختند

پنجاه دلاور که بیالا برآمده بودند روی بدروازه قلعه نهادند و آنجا نیز حرب گرم گشت و کامیاب
نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایات مجاهدان دین وزیدن گرفت سپاه نصرت قرین به بزرگی دولت قاهره
قفل دروازه را شکسته و قلعه چنان را که یک شهر از وصف او شنیدی هم در روز یک شنبه
بیست دهم ماه مذکور مسخر ساختند و چون کار از دست دیگر از دست رفته بود کرجیان فریاد
الامان بالوان کیوان رسانیدند و لشکر فیروزی نشان جمعی از آن نادانان را از بالای قلعه بزیر انداختند
و زنان حاکم قلعه و دیگر سرکشان را گرفته دست و گردن بسته بدرگاه جلال آوردند و مجموع مردان را
بتیغ سیاست بگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند و بطلعت حضور زنان
شیخ ابراهیم دانا شیروان بخشید و در جمله حکام جهانمطاع آنچه در آن دار و بخشیدها زدند فرمانفرمای
اقلیم در کتف دولت و اقبال بر جمعیت نمود و باردوی همایون فرود آمد و یکیک و دیگر بهادران را
که در آن شب کهسار بالا رفته بودند از زر و گوهر و خلعت و شمشیر و اسپ و جبه و کمر و صاغ
و دیگر اسباب تجمل و تنعم بی نیاز و توانگر گردانید و حراست قلعه را بیکی از اعیان خراسان
موسوم بمحمد توران که بپادشاه توران اشتهار یافت تفویض فرمود و طایفه از خراسانیان را بشاه او
گذاشت و فرمود تا کدخدا و دلوانی را در ماکتاج خود تصرف کرده تا گذارند که بعد از آن کرجیان بر آن ولایت
مسلمانان کردند و در خلال این احوال مولانا قطب الدین فیلی از شیراز با جمعی فرزندان اندیار بندگان
عالم پناه آمدند و بسیاری از تبرکات بمحل حضور رسانیدند و مناقب ایشان حاجی سفر از پیش
امیر زاده رستم رسید و پیشکشها کشید و از اصفهان خواجه مظفر نظری از جواهر و نقود و اسب و اشتر
و اشتر چندان بگذرانید که دیده عقل در آن خیره ماند و صاحبان دربانان اکثر آنها را بر شاهزادگان
و امرا و وزیران تقسیم نمود و از کرمان آمد گوبرلاس در حمد داد و که بضبط ملک آنجا رفته بودند
باردوی همایون شتافتند و بعرض طلوس در پایه سریر سپهر پیشکش تقدیم رسانیدند و از ولایت مولانا
ضیاء الدین سراج و شیخ صدر الدین که هر دو صدر مسند منصب قضا بودند رسیدند و شیخ محمود دیگر

که نسخه جوشن و خروش که در مناقب و مآثر حضرت صاحبقران پرداخته و مساعدت اوست همراه ایشان
بود و شیخ محمود شالچی را در وقت عبور از بیابان کرک در حوالی نسف بسته اند در گذشته در آب افتاد و
حریق بحر رحمت شد و آتش آن کتاب را با تمام رسانیده بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر مستسعد
یافت و شمول نظر عاطفت و احسان حضرت صاحبقران آمده و از روضه یزد یوسف خلیل با مشاطه امور آنجا
غیاث الدین سالار سنتا بموکب همایون پیوستند و همچنین از اقطار ممالک محروسه حکام و ملوک
بر سیدند و هدایا و تحف گذرانیده بتفقد و التفات پادشاهانه سرافراز گشتند **ذکر توجه**
حضرت صاحبقران بکاب الجار بر سر جغتای و چون ضمایر حضرت جهانگیر از فتح قلاع کرجستان
فراغت یافت بعد از تقدیم مشورت و تربیت طوایف با عظمت عزیمت جانب ایجار تصمیم داده و دیگر
شیخ نورالدین و امیر حسن بیک و دیگر امرا و نویینان با سپاهی فراوان از حضرات اسطار در سقدر
روانه ساخت و حکم کرد که ممالک دیار رزرزاد که محل ملک ایشان است غارت و تاراج کنند
بر حسب فرموده در حرکت آمده چون ممر چوبک کبنی سنان جغتایستان و بشیران بیشه و دهان در حصار
بوده را مسخر ساختند و بقدم صدق پیش رفته دست بجنب و سپاه بر می آوردند و قلعه دیگر در قلعه
تکمان سپهری انداختند و حضرت صاحبقران از مغرب نهضت نمود و ایلیان کرجستان در آمد و در حوالی
منصور قریب هفت هزار و هفتصد و دو بر سر دو موضع تاراج شد و کلیب با هزار سنگ افراخته شده بود
با خاک یکسان آمد و کرجیان هر که بدست افتاد کشته شد و بعضی از موضع کفار کرج که در میان مغاره ها
بودند بر دیوارها بالا رفته متحصن شدند از مرحمت صلابت حکم واجب الوجود خان صدور یافت که هیزم
بر تخته در لسان استوار بسته و در هر هیزم دفی یک نفر یا دو نفر از ارباب عبادت از مرحمت
و خشی جست نشسته و طایفه در برابر کوه بسته و هیزم و تخته در برابر مغاره فرو میگذاشتند و آن جماعت
بتیر و شمشیر بدفع مشغول میشدند و بر جست و چالاکی از هیزم و تخته در سنگ رها انداختند و با آن دو
مغاره جهت و بنی کسی بلکه زیاده بودند و بر پیر غالب می آمدند و مردان را کشته زنان و فرزندان ایشان را
اسیر میکردند

اسیر میکردند و اموال و اثقال آنجماعت را بباد غارت و تاراج میدادند و بدین نهج
بسی مواضع مسخر گشت و کنایس مخالفان ملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشان را
از بیخ بر انداختند و از خرابی و ویرانی دفعه نامرعی نگذاشتند و در شمار بعضی پوست
بار کردند و بعضی را بآتش سوختند و چون امرا و کفار بنهایت آنجا رسید روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول
سپاه بهرام حمل بگشته باردوی اعلا ملحق شدند و در روز سه شنبه بادیگر مدت زمان موکب
فیروزی نشان سوار شده صید فراوان افکندند و باز در جمعه هشتم ماه مذکور در حیز شکار از ارض طرخان
موکب منصور سر برزد و در اطراف و بیابان تخچه بیابان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند باردوی
بر سر قتل و غارت رفتند و پیش از این سه دار آن کرج که در اردوی کهیان بوی اسیر بود بدل فرستاده
گرگین را آگاهی داده بودند که اگر بدین طریق رایت فتح آیت عزیمت سر افراز بایجار رسد در آن حال
از هم کیشان و ماوقوشان نماند ملک گرگین از این سخن متغیر شده و جمعی از هم کیشان خود را با پیشکشهای
نفیس بدرگاه پادشاه اسلام فرستاد و چون ایلچیان گرگین باردوی خجسته پادشاه روی زمین رسیدند
دست در دامن شفقت امرا زده عرض داشتند که دل ما در مقام طاعت گذاری و فرمان برداری است
اگر بر این اسلام و عنایت شاهانه شود در حضرت مخدوم حضرت صاحبقرانی تمکین یابد و بر وفق دلخواه
از خواهر میگردد ارسال نماید و خراج و خروج را ملتزم شود و هر سال بسال بخزانه عامره رسانند امرا در حضرت
جنت در وقت مناسب از فرزند سخنان زراعت امیر گرگین را بیاد سر بر پا معروض داشتند و در اجابت
فصل شیخ ماندند چنانچه در تواریخ مسطور است و زبان هر یک بمضمون اجتماع مترنم شد **ع**
بمن بخش گرگین بیلد را ❊ صاحبقران در هست او بکه بر اعلاء اسلام و دین مقصور بود خواهش ایشان را
نشنیده و التماسات را بسمع رضا اصغا ننمود و در سر دریای قفقاز بارباب درس و فتوی رجوع کرده فقها
و مفتیان در مجلس همایون تقریر فرمودند که چون بنجاعت حجت قبول نماید و مشورت ایشان نشنوند حکم شرع
آنست که دست از ایذا و ضرر ایشان باز دارند و بقتل و غارت تعرض ننمایند بالجمله حضرت صاحبقرانی

بموجب فتوی ائمه اسلام عمل نموده بعضی ملک گرگین را اضعاف مضعوف داشت و در فتح قلعه کلکه
از شفقا اراده نمود ممنون گردانید و سرکرم جنبانیده فرستاده نزد در سان پاس در مسیر حضرت تعرف
داده و چند روز در آن نواحی بعیش و عشرت و صید و شکار اشتغال نمودند و در پیچیان مرحمت کرده هزار
تنکه مسکوک باقتاب همایون شهریار کرم هزار بار از نفایس آفرینش و غرایب استعداد و از اطلاع و فرو
قطعات اندازه حرمش تنگ بسنگ هزار مثقال بعرض همایون رسانیدند و قبول جزیه و خراج بقبول مقرون
مواثیق موکد ساختند و حضرت صاحبقران رایت مراجعت برافراخته بعد از قطع چند منزل بقلعه رسید
و مجموع دیرا و کلیسا را که در آن کنده و نوعی بود منهدم گردانیدند و چون کرات گرگ شده دو سر حصه بمجموع
عمارت سیلقان عظیم الشان بغرایب منعطف گردانید و بعرق را گذاشته بیش شد و چون در حوالی سیلقان
بعد از ده هفته باغرق و لشکریان رسید هر یک از زوایج حشم و خدم در قلعه فرود آمدند و در ای آفتاب
اشراق پرتو انشعاب بر تعمیر سیلقان اندیشه داشتند از زیر بار خراب و ویران شده بود بنیادی که اندازه
و عمارتش منتشر بر جای خود نبود و اخضر فرمان در جیب الدوران بنفاذ پیوست که هندسان مشهور
معماران روشن ضمیر طرح شهری کشیدند مشتمل بر مهری مربع و هندسه عمیق و چهار بازار و جمعیت و در دو
بسیار و باغچه و ابنیه طین و غیر آن در مستحق سود و در مقام محمود اساس طرح شهر انداخت و بعمارت مجموعه
دکان و امراقیت نمودند و لشکریان باهتمام بر کار عمارت مشغول شدند و مجموع آن بنیه و عمارت را
از خشت پخته در یک ماه تمام با تمام رسانیدند و دور باروی آن شهر بزرگ دو هزار و چهار صد گز
بود و عرض و بلندیش بارده گز و ارتفاع القرب پانصد گز و عمق خندق سه گز و عمق بنا گوشه
و سنگ اندازه ترتیب دادند و شهری چنین با دو مرد کثرت بارندگی و شدت سرما و برودت هوا
در یک ماه چنانچه شرح ذکر یافت ساخته و پرداخته اند و در ای عمارتهای قصرهای آن کرد که از زر و در
جمله بر بدیع نمود و رایت آن از سیلقان گذرد تا از قبضه تاش ارمنی آنکه دو فرمان صدور و سکون کرده اند فرمان
قضا جریان نفاذ یافت و امرا و شاهزادگان و فرزندان کفایت آنهم قیام نمودند و نواب بیان مرحمت بجا

بر سپاهیان قسمت کردند و باندک زمان نهری روان و چشمه جاری که طول آن قدر شش فرسخ بود
و عرض پانصد گز شرع مهیا و آماده شد

ذکر ارسال حضرت صاحبقران امیر ارپوغا

جهة تفتیش احوال زیردستان و تعمیر شهر سیلقان

و در آن اوان که رایت سیلقان مرکز
رایت فیروزی نشان بود با اشراف و اعیان ممالک توران و ایران برسانیدن تعزیت منشاء
مرحوم قمر سلطان و تهنیت فتح دیار روم از آنجا روانه و احرام قبله و اقبال و کعبه آمال بسته بودند و
شهر بارستوده خصال جمیع اند هنگام بار عام در مجلس فرمانفرمای انام از علما نامدار و فضلای روزگار
جمعی عظیم منعقد بشد و چون خاطر خطیر آنحضرت بتحقیق مسایل دینی و معارف یقینی و ملکات و مکانت
و اخلاق حمیده و نیز بود و نکات لطیف و حکایات بدیع در میان آمد از جمله کلمات ارباب فضل و کمال
بفضیلت عدل و احسان و ترتیب بر دامنان منجر شد و حضرت صاحبقرانی عدالت نشان فرمود
که آن بحث بجز و کفایت رسیده و از آن نشود لاجرم باز فضل فضایل مدرس شاب خطاب فرمود که در ارزنه
مبلغی و قرون سلف و علما و ملک مسلمین و ارباب دولت و اقتدار منفقانه کرده اند و بر مرحوم مستحق عنایت
و تحقیق نموده و از افعال ناپسندیده منع فرموده اند و در این عصر شما سر اسیح ارشاد
نشسته اید و از صلاح و فساد مملکت و رعیت هیچ باز نگشته اید ایشان متفق الکلمه سوگند داشتند
که از دیگر و السنه و ملت و دین بر در صدمت کسر از مراضه بعضی اشکال و استغنا دارد و هر
در اجرای احکام علما و قوانین علما از آنحضرت تعلیم باید گرفت و حضرت صاحبقرانی عدالت نشان
از آن کلمات اگرچه مطابق واقع بود و اعراض نموده فرمود که مرا مثال ایشان در مسیر بیان
و تحسین گویند اصلا خوش نمی آید و خوش از اظهار استحسان جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که
از شما بدارنا حیه امده اید احوال دارد و عطفان و معاش کشاورزان نسبت بر رعایا و زیردستان
اعلام کنید تا اگر از زیردست خبطی بر زیردست رفته باشد بتدارک مشغول شوم و علما و فضلا زبان
بدعا و ثنا گشادند هر ملک آنچه از نیک و بد و عنف و تعنیف مملکت خود رسیده بودند عرضه داشتند و حضرت

و حضرت صاحبقرانی بحسب پرورش عالیه از اصحاب درس و فتوی را که بزیور و تقوی موصوف بود و بحسن
ذهن و حکمت خود سید انسنه هشیار فرموده و هر یک از ایشان را با جمعی مهذبین از قبیل دیوان اعلی و فقهای اعلام
ممالک محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم ستانند و همگی را بزرگ خیال و مالی استوار
و صورت قضیه یاد را بموجب سی غیب کنند و باز گشته بعضی رسانند تا امیان با بیخوف امید داد گشته در جهاد
این دوران بهیچ بیشتر راحت نمند و در سیع و ثمانین و ثمانمائه دولت روز افزون پادشاه قیام نمایند
و دیگر از وقایع آن زمان این بود که امیرزاده عمر از آنجا روان شده و قصد منازل و مرحله کرده بارض سیفان رسید
و در روز جمعه جلس الدول سرمست و تمام بشرف پابوس استعداد یافته و سبب طلب امیرزاده عمر آن بود
روایت ولایت آذربایجان با قرابه و لواحق موقوف برای دریافت آنجناب کرده و دیگر از وقایع آنکه ذکر
هر کس بسر قرآن آمده سر ملک عزالدین حاکم کوهکیلویه را که بسر سنه را مقرر و بشاد می بردند بدرگاه کیهان بنا داده
و فرمود که بوجه سرش را پرگاه سازند و بر دار آویزند و دیگر از وقایع آنکه شحنه عدالت ایشان
شهر یار جهان قرار مانده و مولانا قطب الدین قرمی را که پیش از این از اعمال فارس بار دوی همایون
آمده بود بند کنند و سبب قید او آنکه شحنه نسیم شرف الدین رسید که مولانای مشار الیه در حین توجه بدرگاه
پناه مبلغ سیصد هزار دینار کیلی نقد نثار و پیشکش از زر و پیا و مخزنه شیراز گرفته است و قدم از اقدام
و مردت بیرون نهاده و حکم شد و شیخ درویش الهی قدس سره را با دالله و دو شاه در شیراز بر دوان و چون
بصاحب آن اموال رسانید و لوازم آن را تحقیق نمایند از وی مجاری شد بود و حرزی چند بر خلایق
ارضی پیا دیزند و بر جوکسر حال مستحقان و مظلومان پر دازند و بشارت علیه صدور یافت و مولانا صاحب
همراه مولانا قطب الدین قرمی و نوشیروان از فارس آمده و حضرت ظلم مولانای مذکور بسمع علیه رسانیده
بود همراه ایشان شیراز برند و خاطر ایشان مردم آنجا کشند و هر چه حیف و ظلمی و مولانا قطب الدین
آن جسارت نموده در اینباب مستقل بود رضا در بشارت حضرت کامیاب بالتوان موجود و حضرت صاحبقرانی
خواجه ملک سمرقندی را با ایشان جهت ضبط اموال آن مرد زر ساخت و چنین نیز جماعت بسمع رسیده بیشتر با خلق

و احکام بشیراز رسیدند از خوف از ارض برگشتند و در جمعه که روز هی شنبه از مردم شهر و روستا در مسجد جمعه
جمع آمده بودند و صحن و بام مسجد از ایشان پر شده بود مولانا قطب الدین را در پای منبر مسکین با دالله
و دو شاه ظاهر ساختند و مولانا صاحب بر منبر برآمده سخنان شهریار صاحبقران از ابتدا تا انتها قطب الدین را شرح داده
خواجه جاد فقیه تقریر کرده بر این نهج بر زبان گذرانید **بیت** اگر جوب شد این مملکت رشت بدین
مردم و دانا گناه مولانا و در اطراف و جوانب مملکت و شاه بادشاه بحسب پرورش سلطان عالم طولی
رسید و در مدت دو ماه مبلغ سی صد هزار دینار کیلی را که همراه آورده بودند در حضور قضات و ایشان
ملک شاه قهر و کرد گذاردند و اموال تسلیم نمودند و در اینباب خطوط نوشته با ساعی حضار مجلس مرخص گشت
و بعد از آن امیرزاده جوانبخت امیرزاده میر محمد ابن امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را بند و دو شاه
برگرفته رو در سر خطه کردند **ذکر توجه امیرزاده کامکار بجانب ولایات کرمسیر**
و عزیمت خاطر خطیر چون خاطر خطیر شاهی جهانبانی بتعیین حضرت صاحبقرانی بعمارت بیاقان فرمود یافت
و عنان عزیمت خود از برای قشلاق بجانب قراباغ تافت و چنین بآنجا رسید حضرت صاحبقرانی و شاهزادگان
و امرای سپاه در قراباغ بموجب فرمود و مشغول بودند نزول فرمود و لشکریان نیز در منازل خود قرار
گرفتند و امیرزاده رستم و پیش از این بفرمان واجب الاذعان صاحبقران کامکار شده بود که جمعیت
قرلتهای قوقین ولایت و اوس جلاد خان با امیرزاده عمر در قراباغ حاضر گردد از زاده قلاقی دست اغتنام گشته
با یرلیغ و شرف زین لوس دریافت و در آن اوان که سپاهیان بمسامع علیه رسانیدند که اسکندر
قبچی بموجب یرلیغ حضرت صاحبقرانی بضبط قیروز کوه و دماوند مشغول است از حصار بیرون آمده
و دفتر حقوق نزد حضرت صاحبقرانی بر طاق نسیان نهاده بگیوان نعمت اقدام بنمود و بمنزل
اشرف کران آمده از شرف عدل مثال واجب الامتثال صادر شد که امیر سلیمان تا اتفاق
رستم منوده رای شود اگر خبر باعث کرای اسکندر سلطان واقع شود بیا دلان قسم و کامران و در آن
جمع آورده از عقب او بروند و سزا و جزای آن کافر نعمت را در کنار شی نهند و ایشان بموجب فرمان

و امیر شیخ ابراهیم بموجب بندگی حضرت صاحبقران اندیشه سازی فرمان اوزده و عنوان پیشتهای لذت
و افشر و چوبین و سپر بر اسلحه و ملازمان خرشمنظر و کنیزان ماهیکر و خوشات دیگر بعض رسانیدند و یک هزار
اکسیند و همچنین مطلبای اهل سمارا از نقود و جنس گرانبها کرد دانیده و در اثنای زمستان هر چه بهار
طوی عظیم ایشان ترتیب داده بوظایف عیش و طرب می پرداختند و در اثنای تشریف ایلچیان از خدمت
عرب نوز الوه و امیر سلطان احمد را که هژده مرحله از سراحل زندگانی می کرده بود بکلی خراشی در اجزای
و شکسته بیاورند و به مرحمت فرمان قاآن از جهیا رضایت یافته کشیده بود بخشی گشت و در اثنای این حال
سید برکه علیه الرحمه و الرکات رسید و حضرت صاحبقرانی مسرور و مفضال از خرگاه برسم استقبال بیرون
جناب سیادت پناه جهت افاضات رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان و ستار از سر برداشت در تخت رسید
مثار الیه را در آغوش گرفت و هر دو بسیار گریستند و هم در آن زمان از جانب ماوراء النهر اعیان و اشراف
و سادات و علما شیخ زادگان سمرقند و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کشی و داماد شیخ
الاسلام کشی و سید الرحمن و دیگر بزرگان اقطار و امصار بلده و امصار بدرگاه جهانبانی شتافته در اندک
مراسم عزای شاه زاده نامدار بتقدیم رسانیدند و در بدل مرحمت و تعجیت نامزد فرقت و اله مواهب
داشت بسیار دادند و چون قاآن مغفور مسرور جهانگیر بخشی مسرور دینی سعید نیم داشت هر روز بعد از آنکه ارای
ارای راستین امور ملکی و مشغول روی نمودی فضلای انام و علما اعلام در مجلس و جانب الله حرام جهانبانی اسلام
جمع آمدندی و بمباحثات شریف و القای نکات لطیف که متعلق بکتب حنیف بود مجلس آراستندی
و چون پیش از این رسیدند کان بر امرا و ارکان خطه کرمان تعزیر کرده بودند و سیفی بنام او در تعزیه دوران
مدت عظمی قرآن آقا که عمر زاده او بود و دو هزار در حساب لطاح امرا آمد که بمیان درآمد و ارکان الصدقات
گنج فلج حرمزد و ایلچی که مزم ادای وجه مذکور شده بار دیگر حکومت کرمان بروی قرار گرفت و دیگر از خرابات
و ضایع آنکه در آن زمان قوتیزان پسر بیان آقا برای تحصیل احوال اذربایجان به تبریز رسانیدند
بر محمد پادشاه و ارغون امرا شاهزاده جوانبخت شاهرخ بهادر در رود به حکومت سمارا روان کردند

و در این اثنا صدر سعادت بیکم ملک آقا حرم محترم امیرزاده محمد جهانگیر پسر امیرزاده مشار الیه امیرزاده
و سلطان مهدی باردوی همایون رسید و بشرف ملاقات فایز شده و تقاضای سید و سنان محمد بخشی
ذکر توجه محمد زاده عالیشان شاهرخ بهادر به صوب کیلان و وقایع زمان
در قسم اوغ: چون حکام ممالک کیلان بارسال رسل و هدایا و تحف اکتفا نموده بجز
حضور جهانگشای استقلال نجستند و دیده امید در راه نیارسیدند جهان چهار و شتابی نموده
از موقف عزت بجانب بریغ جهانمطاع بنقاد پیوست که بلاد و محمد برادر سلطان توجی و ایلچی
بوراه ای و جلال بر رس و در حرز ارشیاد ظفر پناه بر جنگلیان کیلان در آمده در اندک و قتلی کشتند
و ایشان باستمال امر سیاست نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند قرون
از جوک مغفور مغفور الغرب کشته بقول لوغ روند و خرزند از چند شاهزاده مذکور ابراهیم سلطان
خود امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم در سنم طغاتیمور قاد سید خوارزم بهادر و دیگر شیرین بیگ
وفا ملازم رکاب ظفر انتساب بجانب شتافتند و شاهزادگان جوانبخت و سرداران بای بخت
بموجب فرموده در حرکت آمدند و بقول دفاع رفتند و چون حکام کیلان از زور سپاه جهانبانی
آثار خبر دار شدند اضطراب بر ایشان قهر تنگی و وفا در ایشان راه یافته و کسان فرستاده مسئلی
گرامند برسم باج و خراج قبول نمودند و شاهزادگان کسان فرستاده تحصیل باج و خراج را
بعض همایون رسانیدند و در مقام قبول افتاده جمعی جهت تحصیل احوال بکیلان فرستند
و سید رضا کیا که از حکام آنجا بزور حسب و کوهر علم و دانش متفرد و منفرد بود در امیر محمد شاهزاده
الترزمین بجنت و تلقین استیاز دولت و شرفات سرافراز ترتیب داده بمقرب درگاه جهانبانی
بهره مند شدند و همچنین دیگر دولت و سرداران هر جانب معتمد برای تحف و هدایا بسیار
ارسال نمودند و چون ایلچیان بساحت بارگاه جلال رسیدند و بشکوه کدر زمین بوسه نمودند و زبان بالا
اطاعت و انقیاد گشادند و در مهر مناسبت و اقبال ادای باج و خراج التزام نمودند و ملطفت

همه را بصنوف نوازش و ترتیب سرافراز ساخت و بنا بر آنکه سید بنا کیا از اهل بیت نبوت بود
و بخوان صاحب عقیدت خویش که در ترتیب او بی شروع نماید در سایر ترک کیلان مستوفی
باشند الاجرم از مال الوزارت که قریب پانصد هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و سه هزار
دینار کیکی مقرر شد بود و آنچه ملک سید شاه ابو هر محمد مرسید شمسی بجناب سیادت مآب بخشید
و محصلان بترتیب فرمان از مطالبت نصف و ثلث مال هر قوم رقم تحقیق شده بود باز داشتند
و سفارت اخبار حضرت صاحبقرانی را بنزد امیر جهانشاه بضبط قلعه کاخ فرستاد و در خدمت وقایع زمان
قلعه قرابغ انجمود که امیر سید برکه مرحوم گشت و هم چند ایام در سحابه آن بلد و بعضا نمودند
بران مترتب نشد و صحبت حیات الشهید برزگوار معلوم گشت و مرغ روحش از قفس کالبد پاک
حشر پرواز نمود و حضرت صاحبقران از وقوع این واقعه غایت مضطرب و متالم شده انا لله و انا الیه راجعون
کل نفس ذائقة الموت و الضرب الیمین بضربه ساحته دست در عرده و فتق تحیر و اضطرار زده
و بشارت علیه صدور یافت که نعش او را باند خود برده بر سبیل امانت و الضرب الیمین بضربه
دست و عرده و فتق در خاک نهند و در الوالد شهر باری شاه علی امیرزاده اسکندر اللهم
ایالت ولایت همدان دهاوند و در وجود و مواضع دیگر از اراک چنگ با ضمایم و ملحقات و تولی اسفاهان
در قبضه اختیار او نهاد و چون قضای شتا با خور سید در اوایل فروردین سلطانیه خیام اردوی
بازیت و تخت خیام بلدگاه پادشاه اسلام و حجه لشین تنق عصمت الله که نامزد امیرزاده اسکندر بود
با تخت همراه آورد و هفت عزالدین نیز از سلطانیه بر سید بخشی فرزندان بموقف عرض رسانید در این اثنا
الدزم الانقیاد بنقاد و جمعیت در وجود اعیان و اوس هلاکو خان در ولایت آذربایجان سکان
و متوطن اند هر کس بری یا برادری یا کوچ بسر رفته فرستند و بجهت کوچانیدن ایشان جمعی معین شده
و چون ماه مبارک رمضان روی نمود و هفت سال از وفات امیرزاده محمد سلطان گذشته بود برای تفریح
روح حیات او کلام الله بتقدیم رسانیده اشتی عظیم دادند و بعد از آن لشکر اردوی خود را

سر بر خواب آنحضرت نوازش شد، شاهزادگان معظم و امرا و خدام در صحرای آق نام موکب اندوختند و بعد از
سه شبانروز از اطراف بجکه بیم رسید، صید خرزادان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند عزم
حضرت خانقاه سادات و علما و اکابر و فضلا و سر خشد و بخارا در سر بلاد ماوراء النهر
برکات افزایش و دوم چندان داد که در تحفه ایشان نگاشته بود در حضرت اطراف از آن دو
شاکر گردد و دعای دولت و اقبال و سکان خویش فرزند

ذکر چنین ربات غلو بیکر و نوین

ایلات اولوس هلاکو خان بسر اجل چون در بین اولوس بخته از آنکه در کار بخشید پادشاه بهجت
مصور بود بیرکشت عزم مراجعت بجانب مستقر سلطنت از ظاهر حضرت پادشاه جهانگیر بهمرز
و در اواخر بهار که آفتاب سیاب شرف و شاب اردی بهشت مرتبه شرف خویش نهاد و در چهارم رمضان
المبارک سنه ست و ثمانمائه از قشلق قرابغ نهضت نموده بجانب دار السلطنت سمرقند در روز
اله دربار آب اردس مجریه السعادت و دولت عبور نمود در علف زاری کنار کیلاب قریب ایلاق
از قرای نمرود اردس است و از محمد خان بهمت آنحضرت نزول فرموده و در آنجا امیرزاده اسکندر
از قرل لقاج معاودت نموده بموکب همایون پیوست و در این اثنا ملازمان بخته علیا بموجب ارادت
پادشاه غلغل بوا بترتیب اسباب علوی و بخته با محتاج جمن قیام نموده و بی طلعت خداوند خلوت
مملکت آذربایجان با توابع و لواحق ناحیه دوم و شام با میرزاده جهان بیران شد، تفویض نمود و در این
وجه الله تنبیه مال لشکری خاص از رایات داشت و فرمانداد که شش هزار دینار کاتب و متصدی ایالت فارس
و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر نپیچند و بکار او ظاهر شوند و لشکریان پدرش در ملازمت
او کمر بندند و امیر جهانشاه بن امیر جاکو را با چند امیر دیگر مثل امیر موسی و آلتکه و بادکار برلاس و جنید و اولاد
و عنبر هم را ملازم شاه زاده کردانید و سفارش خویش که در کلیات و جزئیات امور از خواب دید
امیر جهانشاه در نگذرند و شاه زاده بجناح دیگر مرضی و صنعت خاص و اسیان بازین از جهانشاه
داد و امرا را نیز بتشریفات و انعامات و اخر خوز و سوقی ساخت و حکام جهان مثل امیر سید

شیروانی و سلطان یعقوب حاکم ماردین و آق‌سنقر بن کرجی و شیرک و جاکین و اسطام هر را صنعت داد
ملازم رکاب امیرزاده جهانگیر دانید و داد الحرب بیدق آق قالق توجه نمود و فرمان فرمای آفاق بعون
ملک خلاق از آنجا کوچ کرده و طرح شکار انداخته صید فراوان انداختند و کنار آب آفاق که آنجا اقامت
کردند از قرار زوال موکب همایون رشک سپهر گردون گشت و چند روز در آن منزل توقف افتاد و ماه مبارک
رمضان باخر آنجا رسید و چون هلال فرخ فال شوال روی نمود و سرادق نظام الدین بیت و مصر بر خوان
ارزانی تعبیر کرده اند به قرارات خطبه عید و اوقات صلات افروز سعید قیام نمود و حضرت
پادشاه در یاول بعد از فرایض و لوازم بخشش و انعام شامل بر طرب و سرور بخشش و حضرت ملک شده
فرمانداد تا جشن شاهانه و بزم خسرو زمانه بیاراستند **ذکر تردد استاد امیر رستم و امیر سیاوش**
و رفتن امیرزاده اسکندر و امیر جهانگیر در جنب ایشان بجانب ری و رفتن
اشارت پادشاه اسلام سابقا مسمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سیاوش
بمقتضای اشارت خسرو جهان جهت تحقیق حال دفع اسکندر شیخی متوجه جانب ری شدند و چون بدانجا
رسیدند روشن شد که اسکندر از بزرگ ری روی روشی از زرگاه سلطانیه بناه گرفته اند و در آن
عزیمت و تعریف توقف نموده و قلعه فیروزه کوه را مستحکم ساخته و سپرد خویشان خود را بحفظ قلعه
و خویشتن بکوه رستمدار که گریخته است و امیر سیاوش و امیرزاده رستم هشت روز در اطراف رستمدار
اقامت نمودند و از رعایا و کسان آن دیار دهم و کاشان و ساوه و غیره از ملک دو هزار سر و جمع آوردند
و سر در پی اسکندر نهاده و رستمدار در آمدند و بعد از حصار قلعه فیروزه را مسخر ساختند و در آن حال
ملک گیورث را پیش ایشان آمد امیرزاده دولت یار و نوین فرستیع مقدار بخواری و آلوده خدمت
نموده ملک گیورث را میان او و اسکندر شیخی نزاعی و مخالفت بود بگرفتند و خدمتش را پیش اسکندر
فرستادند و امیرزاده قرب پیغام دادند که دشمن نزدیک رسانیدم باید که بیدلانه و بی‌خبر پیش ما
و مدت سابق را باین حرکت مؤکد گردانی و اسکندر بعد از اظهار تمرد و عناد و بیخبرات
اعتبار نکرد

اعتبار نکرد و با گیورث صلح و صفایش کرده او را نیز رسانید و هر دو با یکدیگر عهد و میثاق بستند
در بدعهدی اتفاق نمودند و در راههای سخت و بیشه‌های پر درخت خوابیدند و در آن سال که کنار آب
آفاق مخیم سبا بلند شد قاصدی از پیش امیر سیاوش آمده صورت واقعه را معروض ایشان داشت
سر براه گردانیده و رای عقیده کشای ایلچی پیش امیر سیاوش به خراسان روانه کرد و در لشکرهای
ارزانی و ساری و رویه بدفع اسکندر شیخی بعد و روز جمعه هفتم شوال لوگر امیرزاده قلعه سلطان
با دو روز اقامت اخبار آنجا بسامع علیه رسانیدند و چون ارامی زاده بدیار مغرب شتافت ملک فیروز
خسرو پیروز روز امیر شاه ملک و امیر طغرل سلدوز را پیش تیری فرستاد و پیغام داد که از اشتام خلیج و از
ده و ورزی قم و کاشان و ساوه قوتی دارند حشمی فراهم آورند و امیر اسکندر مغلوب شده و امیرزاده
و امیر سیاوش تا بعید برند و امیر فرمان حرب و جنگ از زاد و بلی و سبا که گذشته بود رفع شود
فرموده و در آنجا و دلدای و ضبط قلعه فیروزه دیگ تعلق بار سید داشت به تحصیل ایشان رایات
در یافت و حضرت ملک جهانگیر جهانگیر با جمله خدمات دیرینه و دلدای او را در آغوش مهر و عنایت گرفته
در پیش نمود و خلعت و کمر داد و فرمود که مسلم است که دیگر بلدات نزد باز و خلیفه انکه از اطراف و جوانب
ایشان را در خاطر نشید و احمد صدیر نازک مزاج مزاج شده و از زاد الیه نیست اما از قرار اسف نزدیکان باید
باش و بعد از اتمام دست او را دوا کرده جهت مرحمت او را در آن دشت و چیز نظر نظار از آنجا
روان شد بیست و پنجم شوال در ضمان ملک دو الجلال بسلطانیه رسیده و در آن مکان که جهانگیر
بتحصیل احوال کیلان رفته بودند آمدند و لقد و جنس فراوان آورده بودند دوم ماه مذکور را
منظور از سلطانیه نیز بعزت نموده و قطع منازل کرده صحرای قزوین معسکر لشکر ظفر قرین شد و چون امیرزاده
ابابکر بر مراجعت آنحضرت اطلاع یافت از زاد و بلی در راه روی براه آورده و در بدت
نه روز الیه خدمت بعد از آمد و در صحرای قزوین بجا آورده سعادت بارگاه پادشاهی روی زمین
فقاعو جامع متین رسانید و بوسه مراکه خانم و امیر شیخ نورالدین ارزقاقان با داد و دین

درخواست کرد که اگر حضرت پادشاهی بدان مقرون گردد پیش امیرزاده میرانشاه که در بغداد است
باشد و بعضی شاهزاده مبذول افتاد حضرت صاحبقران دولت لوازم بنظر عنایت و اعزاز در امیرزاده
میرانشاه نگریسته فرزند بجان پرورد او را در کنار گرفت و اجازت داد مبلغی جهار صد دینار بجهت
ابابکر الغم فرمود و چون که از ارزنجان بغداد دست بحرم شاهزاده میرانشاه بکلی و دفتر امیر صالح
الدین بود بر رسم سیورغال الغم فرمود و امیر سلیمانشاه بموجب فرمان مزید سلطانیه شد و حکم شد
امیرزاده ابابکر از عقب امیر سلیمانشاه رفته باتفاق در دفع اسکندر شیخی سعی تمام نماید و کتاب
بفرمان مزید جنود کامیاب پای سعادت در رکاب آورده بعد از طی منازل در کوه با امیرزاده رستم
و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و سپاه منصور پرست و ایشان در آنجا رایت عزم افراشته
مرزه خندق کنند و بر شاهراه در حفظ استراحت مسافت بیست از ارزنجان نمودند تا لشکریان
و از زرد روی همایون خبر آمد که از عقب اسکندر بر دند شاهزادگان و سرداران سپاه بر حسب فرمان
شدند و چون امرا جغتای بود بسیار خیال در حفظ و نگاه راه میگشادند و در گذرها و گذرها که مخالفان
خراب کرده بودند بر تختها و چوبها و قایق گذار و عبور میساختند و بدین تیره از زبان اسکندر تیر بصیر
و هر کرامی یافتند نهال حیات او را از جویبار نشو و نما به تیر قهر قطع میکردند و هیچ طرف اضاب
اشراق از رشوق ملاق در حوالت آمد در عشر ذی قعده از افق صبا روی طالع شد و چون مرغ سارق
قرص تخم اقبال پادشاه باداد و دیش گشت روی عالم آرا چهار بایان با رجال و اقبال زیاد
را در برابر بسته و هزار روز رسانت و در آنجا حرم محترم امیرزاده بر چهار با فرزند ان حضرت
بجانب تبریز و کاملی روانه شد و ربیع جهانطاع به صدور یافت که امیر شیخ ابو اسحاق و دیگر امرا که نقل
قراتاتار و غزانه که جیان مملکت آذربایجان محفوظ و مرابط بعزم استمام بایشان بود از زرد
در حرکت آمده قطع مسافت نمایند و با غارت قلیه از آن هر یک بر فرزند و اهل و اولاد بر خیلی
ایشان را رانده تشکیر و ایوار کرده و هر یک هلاک و بر هر سلدوز که از برای جمع لشکر بیشتر آمده بودند

بازدی همایون پیوستند و چون عبور حضرت صاحبقران بر صاعقه گلخندان که در دهن دماوند قلعه
و در آن اوان خراب و ویران بود اتفاق افتاد بتعمیر آن از گچ و خشت پخته فرمان داد از آنجا روان
شد از دماوند بکنشت و بقشلاق و فیروزی به فیروزکوه رسید

ذکر خروج امیرزاده میرانشاه بقلعه فیروزکوه و فرار صاحب ایشان از آن

از وقایع قلاع مملکت ایران بلکه
در صفات انتهاء در دیگر قلعه گردون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن در افواه و السنه مذکور است
و در کتب تواریخ مذکور و مسطور و چون رایت نصرت شعار بجوار آن حصار رسید لشکریان
صید دست آثار اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کوره که زده مورچال انداختند و خرد و انبوه
و بها در آن گردون شکوه بقدم جرات پیش رفته سلمها ترتیب دادند و بهر سبب حصار کرد
از خرزه و منجنیق اشتغال نمودند اهل حصار از سر اضطرار بر رزم و پیکار قرار داده پای مدافعت بر جانب
بیفشردند و دست بتیر و کمان زده سپر بیشی در روی کشید و چون شب در آمد از زرکان امیرزاده
ابراهیم سلطان محمد آزاد نام و شیخ بهلول و جان تمور و طایفه دیگر از زبها در آن از عقب هم
بلیک بقلعه کوه بر آمدند و مخالفان چون بر حال اطلاع یافتند بمدافعه و مقاتله ایشان پرداختند
و تا بر عبور اشتغال یافته از زبها در آن سپاه لشکر فیروزی اثر معدودی چند زخمدار شدند و چون
آفتاب عالم تاب از کوه سر بر زد جها در آن رزم از پای قلعه کشای کرس دکوره که خرد کرده بودند
و از کر تا بالا بر آمدند و روی عبودت بتسخیر حصار آوردند پس اسکندر شیخی و جمعی مانند زبان
و بسیار در قلعه بودند از شش هزار اجمال مضطرب و سرهم پیشه از غایت خوف و دهشت طاقت
بیچارگی گردون عظمت خرسند و دیر بان استکانت از خدمت حضرت صاحبقران شاه عالم خرسند
شده همه را خلعت خلعت پوشانید و بلطف بیپایان نوید داده بازگرد دانید و آنجا حضرت لقب
بر اسکندر و سایر متعلقان او که آنجا بودند بپای خرابت بر کاه عالم پناه شتافتند و دو عرض از زبان
منفرد بها رو رفته ساکنان القدر را بالجمع بیرون آوردند و حصنی چنان حصین بدو روز مفتوح شد و در آن

بندگان حضرت اند و حضرت صاحبقران زنگ قولی با حسین بکوتوال قلعه لعب فرمود و در روز دیگر
از دوی کهان بوی کوچ کرد و نیم فرسنگ رفتند و بنوازی فرود آمدند و شهر بار و اردو گهر
حضرات عالیات ایلکه خانم و تومان آقا را با دوای سپهر فلاخت امیرزاده یعنی بیک و امیرزاده
ابراهیم سلطان و امیرزاده ایلچی و امیرزاده سعد و خاص لازم سلطان میدان روانه مسرشد کردانیدند
و در این اثنا مهتابان لسبع علی رسانیدند که قراتاتار پاک نشده فتنه انگیخته اند بیان آن آنست که
از ایل قراتاتار که نقل ایشان بعهده خواجه تنکری برش شده بود در ظاهر دو سفان سراز کریبان
عصیان و طغیان بر آوردند و دور از نهمای مولم از مرتکب قرا اسرزخه راه گریز پیش گرفتند و در اردو سلطان
طوایف دیگر که از عقب ایشان می آمدند بشتاب شتند تنکری برش را که زخمدار و بیخبر افتاده بود نشتند
و دیگر مشتش ربا ماندند و اسفان بردند و مردم کاردان بمعالجه او مشغول شدند و دیگر مردم که از آن
از آن بعضی خبردار شدند بر سر علیه و خشته رفته آهنگ فرار کردند و در روز دیگر که از عقب ایشان
میسانند امیر شمس الدین عباس آشتی و ایلچی بهادر بجانب دهلی و غیره هم از امرا و خوانین که مرکب دیده بودند
بر ایشان طلایع یافتند تیغ خونریز از نیام برکشیدند و قریب سه هزار نفر از ایشان در اندرون و بیرون
براه عدم فرستادند و چند نفر از اقوام بکاه جنگلستان استرابادی شتافتند و باز ماندگان از امیر شمس الدین
عباس باز خوردند و چون رای عالم آرای شهریار جهانگشای از آن بیخانه آگاهی یافت بیان قوچین سیف
الملوک و دوانه خزانه درهم بردند و قتلی بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد
بعد از آن امیرزاده احمد شیخ و امیرزاده بندی نیز با طایفه از لشکریان بتعاقب قراتاتار از عقب
فرمان روان شدند و چون ایل قراتاتار بعضی کشته شده و برخی گرفته و زنده همراه امیر شمس الدین عباس
بودند امیرزادگان اراده تا دامغان رانده از آنجا باز گشته بمرکب همایون پیوستند و شرف ملازمت
دریافتند و بیان قوچین و دیگر بهادران که بخت از عقب قراتاتار رفته بودند از انجام و عاقبت
که گفته بعضی قراتاتان بکنار دریای قلزم بآن مردم رسیدند و سیاه مظفر با پانصد سر پیش بردند و بهادران

کردی

کردی آنچه با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از آنجا تیغ انتقام بگذرانیدند و قریب دو هزار
خانوار از قوم قراتاتار بدست آوردند و بیان قوچین از آن موضع باز گشته رو بتوجه بجانب اردوی اعلی نهاد
و شاهزادگان و خوانین که پیش از این باشارت در جیب الدولات مزید سرفراز گشته بودند چون بر سلطان رسیدند
امیرزاده شیخ از ایشان جدا شده با متابعان براه پیش بود عازم هرات گشت و حضرات عالیات
ایلکه خانم و تومان آقا با حرم برزگ راه مراجعت در حرکت آمدند **ذکر نوبت رایات نصرت آیات**
اسکندریه و محاربه سلطان حسین حضرت صاحبقرانی قبح استیصال اسکندر شیخی را در هم حالات
دانسته عزیمت محروسه نجاب جلد و مصمم گردانید و امیرزاده شاهرخ که در ازبند اندک عرضی روی نموده
بود روانه هرات گردانید و حکم فرمود که اسرا و لشکریان همچنان ملازم اردوی اعظم باشند و اردوی اعلی بجانب
جلد در حرکت آمد و در چند روز حضرت آن کوهها بلند و دره های ژرف طی کردند و بر آن
بعد از قطعهای راه دشوار سپاه فیروزی پناه بالای کوه جلد و بر آمدند و اسکندر کافر نعمت بر آن عقبه روی
شقاوت بجهنم در نهاد و موکب همایون یکروز در جلد توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در آن
راه در آب سیحون بسیار درخت و بنا بر این بیخ دیار بندگ که بیشه در فرع میشیا زمین آن از خوردی
بهره است و طالب دیرهای دیگر است و در آن دره آب عظیم است بتیره که با آب دشت عبور از آن
نتوان کرد و از نهایت صعوبت طریق و دشواری بهم تهیه دره اشتها یافته و بیالای آن آب بر آورده
چون جناب شقاوت مآب از آن عبور نمود بلی بر اطراف ساحل و چون کوشش از آن آب متعذر نمود
حالت گذاران باشارت فرمانده خود دیگر بر آن رود بلی بستند و تخت جهان بهادر که بعزم آن عبور
با پانصد مرد مسلح نمود و بعد از آن یعقوب برلاس و احمد شیخ علی برلاس و سید خواجه ابن خواجه شیخ بهادر
که بعزم آن عبور بود و بر سر بفرموده سلطان حسین اسلام و بر شیخ نور الدین بترتیب از عقب بلی دیگر ملکه شدند
و آن مردان گزیده جنگجو بریده راه حرب شتافتند و از بند اسکندر که از آن دره عبور نموده بود بجانب
بهر طرف عنان شتافتند و حضرت صاحبقرانی نیز از بلی گذشته و دیگر مرتبه قطع فرموده بر بالای تپه

پدر خود نزول فرمود و سرداران و بهادران باطراف و جوانب بطلب اسکندر فرستاد و چون جهان
ایشان سادات عظام مازندران بودند و از جمله بلدان رکاب نصرت قرین طبرستان روی بدین در مازندران
و شاه ملک بر پیش و شیخ درویش الهی و دیگر بهادران در میان جنگل در افتادند و در دریای قلزم بسکندر
شیخی رسیدند و اسکندر با دولت نفر سوار و پیاده از قسطول خود بیرون آمده متصدی رزم و پیکار آنند
و شیخ درویش الهی رهم بخود راه داده عنان بازگرفت و لشکر را با اسکندر رسیدند هیبت نفر چون بر
و بارا دست برده شکست او در معرکه مشاهده کرده بود فرار اسکندر و دلاوری بسیار
چه نزد اهل تواریخ مسطور شده که خسرو اول بیشتر بود که پدرش کیمرث و مادرش بانو
دختر رستم دستان است و در دفتر اسکندر از فردوس الجنان در داستانی از زبان پیران گفته است
خبر بیژن جنگی بدار گیو کرد ۱۱ هم اکنون بر پیش زن دست برد ۱۱ اگر آن بیت بیاد آورد بیم شاه
خود کاسیاب پای کلید فرود بایستادند و دست بیشتر و کمان بازیدند و دل بر مرگ نهادند و اسکندر
نوبت با سواران خویش نیز تا دکف از صف پیش راند حمله آوردند و شیران بیشه وفا از صف
زنان بیشه نیز باران کردند و اسکندر که بخود دست قاهره از لشکری روی بر شکست نادر
بنا بر کیوان نعمت از پیش بدانک نفری برادر هیبت شناخت بیت بکیوان نعمت در پیش اسکندر
که در پیش جیاق اسکندر گزاد ۱۱ اسکندر بدیدم ستم از روزگار ۱۱ بکیوان نعمت چنین گشت خوار ۱۱ و فرار
لشکر فیروزی اثر ندانستند و اسکندر در آن جنگل بکدام طرف گریخت و سفارش ایشان بر سفر
و سیف الملوک حاجی سیف الدین و حاجی محمد ده سنگی از عقب رسیدند و باتفاق در اردوی
اسکندر رخنه دست تاراج و نارج دراز کرده گرفتند و غنیمت بردن از حد تخمین و قیاس گرفتند
و شب در آنجا توقف نمودند و امیرزاده رستم را با امیرزاده اما بکر در سیاه شاه در سر کوه
آمده بود با ایشان پیوست و از رفاقت جمعی از آن تاراج در حرکت آمده بعیرزاده
لهراسب رسیدند و امیرزاده پسر اسکندر و زنان و متعلقان خدمتش را اسیر گرفت و در این اثنا

سلطان حسین و سید حیدر بن شیخ علی با دریا بهشا و نفر رسیدند و بیات اجتماعی بخطر افتاده
و از پای اسکندر روان شدند و بهشام استوان ایشان همواره در جنگلها پنهان یافتند و او
پیاده بود و پنجاه سوار با قدرت است از آن جانب شرب شد و اگر قتال کشته در برابر اسبان دزدی
و دیگر کشته سوار و پیاده از جنگل بیرون خواهند و روی با سرزده مشاهده و ملازمان او نهاده و ایشان
سوز تیغ انتقام در سعادتان نهادند و اگر پیاده کار از پا خاک هلاک اندازه از سپاه بعضی رفاه
قلم تسخیر بر دوستان رقم و اسفندیار کشیده چه بعد از آن لسان ادعیه سیمان از زبان پیران افکنده
بود چنگ بسیار کرد و اسکندر مقهور مغلوب گشت که کمیلان بیرون رفت و در مال حال از خلاف
است بعضی گفتند که در آن دو تا الصدیق تلقی جان خویش بقابض ارواح سپرد و برخی برانند که جنگ سلطان
لباس اهل تصوف پوشیده وضع مدعیان اختیار کرده و الدول بالاعراب و التحقیق اقرب را امیرزاده
سلطان حسین از آنجا باز گشته از کنار دریای قلزم باز برآمده رستم و امیرزاده اسکندر در سر سیاه شاه و امیرزاده
نور الدین با کرده اخوه در شب و جای اسکندر در تنگ دلوی آمدند و کنار دریای مذکور بجای کیلان
رفته بعد از قطع نهر فرنج فرود آمدند و چون در آن اقلیمت آباد از اسکندر نشان نیافتند مراجعت نموده
با روی همایون بر بستند و عزیمت حضرت شاهزادگان و امرا باز خدمت نمود و جناب خورد
که چون از پای اسکندر فرستید و امیر شاه ملک را مصحوب ایشان کرده و دیده با از طلب اسکندر
بجانب گیلان فرستاد و انجامت بدیشان بر روز در میان جنگلها و دلدی رانده مشقت بسیار کشیده
رفتند و در آن ایام مستعد دیده امیر بر جای اسکندر بدیدیت چنانچه مدت مدید گان محل
آمدن بسر باشند و متعلقان ایشان محنت در حضرت فرمان حضرت جعفر نسب رسیده که بدیگر روند و
ایشان بر سیاه نموده سر اجابت نمودند و در آن مستعد از فرار نشسته مذکور را مخفی نموده اجمعی زیاده
بر ترک جمعیم در بسته بودند گذشته همه بعوایان امان بخشیده شهنشاه از پیش شاهزادگان افتاب
اعزام امیرزاده اما بکر و امیرزاده سلطان حسین و از پیش جناب امارت پناه و قاصدی آمده

که بکنار جیحون در رسیده ایم و بلد بدین جهت از آنجا متعذر است و رای و استعداد بدین سخن ندارم
آنحضرت محمد از اوباتو ملک با درجی وسی گشته بان سخن چون فرستاد تا بران آب پل بستند و سپاه
و امرا و لشکریان از آن پل عبور نمودند و بجانب شاشنغ و سعادت زمین بوس دریافتند و بعد از آن
مرحله توقف نمودند و در آن منزل ظفر نشان از آن منزل بجانب کیلان رفته بطرف قصبه خوشه در موکب یاد بکلاه
کلاه دشت رسید و چند روزی در آن صحرا رحل انداخت و مشاوران بحال حضرت سرای
امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین را که میان ایشان در اسکندر شیخی علاوت قدیم بود
ملحوظ نظر عنایت گردانید و ایالت ولایت ساریا بوی ارزانی داشت **گفتار در ابلاغ فرمان**
حضرت صاحبقرانی بجانب مرکز دولت و وصول آنحضرت بدار السلطنت
سمرقند چون از اسکندر شیخی بجواب جهان بر جزنام دشمنان نماند و فرمان
والا را در قبضه لشکریان پادشاه فلک اقتدار در آمدند و حضرت عزت بجانب ماوراء النهر
تصمیم یافته بموجب فرمود امیر سعید برلاس و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده بسر الجیوب
اصفهان روانه شدند و آنحضرت امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر گردانید و بسمرقند فرستاد و امیرزاده
ابابکر با سرشد و بهمدان رود همچنین اشارت فرمود که سید عز الدین بهزاد جوب و سید
با بلی رفیق نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاه دشت نهضت نمود و بعد از چند روز کوچ بیلاق دیگر
که ارخون اردوی قصری بنا کرده و دیگر تکت ارخون اشتهار یافته نزول فرمود و از آنجا بجهت یاغی خوردن
روان شد و چون خبر دزدی حضرت صاحبقرانی بگوش امیر سلیمان شاه رسید بعلت طلاد دزد و دزدی
فرمود و بعد طلوع خبر دزدی و دیگر دزدان باز داشت و بیان فرمود که در روز دزدی
که بقصد کلخندان رود در محیط آنجا قیام نماید و از آنجا در حرکت آمده بسطام رسید و زیارت
سلطان بایزید خاک گشت و فقرا و مساکین را صلات و صدقات داده بسر بیلاق رفته آنحضرت
رکاب همایون بوده و حکومت آن سرزمین بر سید شاه و بیغو باغی رفته و سعادت نمود

در این

در این محل با اردوی اعلا پیوست و بیشتر بهرت حصن رسانید و از آنجا نه نفر آن کشیده و بعد از
اختصاص بخلعت خرقه بموجب فرمان روی بولایت خود نهاد و هم در بسطام دانه خواجه که از حضرت قرقرا
رفته بود بعادت نموده بار دور رسید و در حوالی آنجا عمارت را سوختن شهر یار سپهر احتشام گردانید و حکم شد
که سرداران ایشان زنده گرد بسمرقند برند و در این اثنا قاصدی از پیش امیرزاده شاهرخ رسید و کدخدای
سکان شاهزاده عالیان بموکب همایون آمده در آنحضرت آورده باز گردانید و فرمود که زود تر کرد و چنانچه
در کنار آب جیحون برسد در آب ظفر نشان در جنبش آمده و طی مسافت نمود و بتعجیل بود فرخواند و در
چهار شنبه هفدهم سرسنج و نهاند از آنجا کوچ کرده بجنت آباد نزول فرمود و در روز سیوم ماه رجب
بام محمد شاه ظفر فرجام گشت و از روح مقدس آنند پیدا احمد آستانه نمود و بکیست خوشخرام سوار شده
و تجلیل رانده چون کنار آب جیحون لشکر همایون خاقان بلند سلطان شد و امیرزاده شاهرخ قرقرا
دیده را بسید از عطاء طلعت چون خورشید فرمودن وقت و بخشید و روزگار روشن گردانید و بخشها
کشید و دست گشوده بر دانشمندان بخشید و آنچه فقرا و فقرا و قاء چون فرمان که در مدت بخت حضرت
صاحبقرانی سرا از کرمان همسایان بر آورده بودند و بجهات نامالایم قیام نموده بودند و شاهرخ
گرفته بدارگاه جهان پناه آورده و بعد از تربیت کن بهروز بر در ربا طی و در آنجا نوازش بیاد بخشیدند
و در این اثنا خواجه احمد طوسی بضبط احوال خراسان مقرر شد و او در مدت چهل روز دست قرمان
کیکه حاکم گردد و حضرت صاحبقرانی در سرخس بعمارت نموده امیرزاده شاهرخ را بهدایت بادگیر بعد و چون
رایت فرمان فرمای ایران و توران بگرگان رسید نمود و بعد از آن فرمود که از سرخس بر سمت استقبال
شتافته بود بموکب همایون حق شد و نه سراب تازی کشیده چون کنار آب سرخس نزول شد
کامیاب شد مردم همچنین از دور و نه خود شکایت کرد بموجب فرمود با یاغی اردو را کوچ کردند و بخراسان
بیاد بخشیدند و در اثنای راه دارغه خان قرمی و قصبات و بلاد و امصار بیاد رسید و بسیان امرا
کشیدند و ملازمان رکاب فیروز شاب الیقان مانده خود نیز بگذشتند در سیان آمده و در آن

و تجمیل برآمدند و چون خاقان سعید و مجتهد اصل بعد از قطع منازل در حوالی باغ بغرب قریه مسجد آثار نزول
اجلال فرمود و اهالی شهر مذکور رسم استقبال پیش آمده هم در آنجا بشارت باز بر ساحت بارگاه صاحبقرانی برافراز
نهادند و موکب همایون از منزل مهمانت بمرز بلخشی از جیحون بگذشت و در ترمذ کاخانه زاده علاء الدین
نزول فرمود و فرزند دلبند ارجمند را بخدمت و ضیافت چنانچه از رسم او میسر بود قیام نمود از آنجا ایل
اق را از قرقدم آنحضرت حیثیت منزل گشت و چون از آن درگاه عالم بعد از چند روز بنا خرامید قصر
جهان نما مرکز لوای ظفر انتظام گشت و در آنجا مرزوقه ایرغ و ارغون شاه و امیرزاده قیدوی پسر امیرزاده برلاس جهانگیر
نامبردی آمده روز دیگر شاهزادگان محمد بن سلطان محمد و طیبا الکل فاغ تیر با ترتیب امرا جهت تعیین مراتب مناصب
سرافراز شدند و شوفات بمرتبه عرض رسانیدند و در آنجا اکابر و اعیان سرقند بدرگاه گردون اشتباه
رسیده ناصیه اخلاص بر آستان دولت آشیان نهادند و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در
باغ چنار نزول فرمود و روز دیگر بشهر سمرقند درآمده مدرسه امیرزاده محمد سلطان که تا غایت که رسیده بودند منظور نظر کیمیا
اثر نگشته بود تشریف برد و باز باغ چنار رفت بخشی محمد در شدند و چون مرزبان داغابان و نوئیان که از مرزداران
خاقان دور و مهجور شده بودند رسیده بودند کسی فرستادند که مرتبه بیایند و ایشان بعد از چند روز رسیدند و در آنجا
نظم باغ چنار در منزل ساخت روزان اقامت باغ بهشت رفت و مرتع اشرف درین اوان از مرتع اعتدال
انحراف نمود و بعد از یک هفته بصحت اقتدار بیندیشید یافت و در زمان عرض آنحضرت در باغ بهشت بعضی از امرا
مرزوق باغ شمال رفت و در آنجا بجهت فرزندی که از بیگی سلطان متولد شده بود بخشی شاهانه ترتیب ساخت و در باغ
شمال باغ بلند اقبال فرمود و از آنجا بشهر در آمده خانه امیرزاده محمد سلطان را بقدم فرخنده تزئین داده در
فرمود و از آنجا که مقصد بود رسانیده راده مرحوم کسی از خیمه مرتفع اعدات نامبرده سمارقند و چاه ملک
در آنجا که آنجا قریه از زمام مقتضی بر داشتند و اقاقان بر طلب و اندر بر بخشی ترتیب داشتند و آنجا که در آنجا
مدرسه بود و بیان کرده بالجمله که از اوزبک شاه رضوان نشان سید و ترتیب کرده اند و چون بسجد باغ که در آنجا
مرکوز همت آنحضرت بود گذار کرد و در آنجا شی و در سرت نشست آنحضرت برآورده بود و بر طلب کرده

دو چاه

و کوچک بنشیند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که امرا و بیران گرد دند و سیع تر در خیمه ترسیاس آنحضرت
بالوان گیران برافراختند و در فضل این احوال صاحبقران عدیم المثال از کمال لطف و عدالت
لوشندگان و حمله داران را گرفته بند کرده و حمله داران تحقیق هر که از وی ضرری بخلق رسیده بود بسیاسای وی
فرمانداد و از آنجا احمد داد که در مدت حیات رایات همایون شمول لطف حضرت وزارت بود در حرب
جنگ و سرکه در کان سمرقند واقع شد فرمان داد تا در دره بخلق بیاویختند و درین اثنا ایلچی الغ کوکه از دست
قبچاق آمده تحف زمین بوس دریافت و تبرکات که همراه داشت بگذرانید و هم در آن روز امیر
حکم افرنج ایلچی رسید و سیاه کات مشکاتر بعرض رسانید و از آنجا بر دامن الغ سوردن داشت که هر کرد
نظیر آن در مجلس ملاحظه نکرده بود و پیش از آنحضرت صاحبقران فرمان داده بود که در پیش که در جنوب
باغ شمال ساخته بودند و سلول بر یک از چهار دیوار آن قصر بساهر زر و بالغه کز شری بود فرمان داد که از شکاف
در میان آن باغ رسانند و درین اثنا قصر سلیمان بادشاهانه باتمام رسید و هنرمندان آن بار در سنگ
تراشی و خاتم بندی بطول داده اند چنانچه هر کاری که خاتم بندان در آن بوس و دندان سازند آنچنان
خرد که نادانه از دخش دیوار بر دارند لاجرم از سنگ سر در آن قصر بنا منظر صدر بدیع نظیر آورده اند که
صنعت و مهارت خویش اظهار کرده و فرار بسیار منبع نزاهت و طراوت آن سنگ بخشیده و حضرت
صاحبقرانی بآن قصر تختم فرمود و ترتیب طوی بادشاهانه مثال داده بخشی بارنب و ضیافت داده و امیرانی
و امرا و نوئیان بلوازم ثنا و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان افرنج در آن طوی حاضر بودند و این مشهور
مشهور است که سلیمان روم مستاسی باشد

ذکر فتوحات حضرت صاحبقران کشورگشای در تسخیر حصن عظیم جنه شریح شد . رازدکان

چون آن دیار باز خسرو سرافراز بکامرانی
و بدسیر بر صفحه ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح بلاد روم و شام لشکر سلیمان و حفظ دیار اهل
و ظلم کشد و بر طایف غزا و جهاد قیام نماید تا بخشی بسبب تخویف بعضی ناقم و جریم گردد که در آن
از قدوم بهرام انتقام صدر زیب لاجرم درین اوقات که در سقر دولت و سنقر سلطنت قرار گرفت خواست

که پیش از ارتکاب آن نقود دور و دراز بعضی از رزدان نام داررا با کرم بعضی فشار در سلک ایشان
کشند و بالای لسان و ضلالت ایجاد و تکوین و موقوف بر بیت آنقدر فرمان قضا جریان بنفاذ
که طوبه بادشاهانه ترتیب یافته و مقرر فرستند که اشراف اطراف و اعیان اکناف بقربیای صدر
دارشاه رزدان بیشکر نخ تاری افتاده بالوز افتادن بعرض حضرت و حضرت رسانیدند که سلسله سلطان
سبیل و دین علی امیرزاده بر محمد جهانگیر از خزینه و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیاید فرمود که تدارک
شاهرخ مصلحت نیست و جمیع بلاد عراق و آذربایجان بوجود او قرار دل اند و بنجم طلب امیرزاده محمد
مرزوق خزینه شد، مرغ کان کل از برای نزول همایون بخش و سر لعین قب در روز سه شنبه بیست و پنجم
الاول سنه سبع و ثمانمائه از قرار نزول شهریار با تکنیز بخش کرد و ملک برین گشت و در روز نزول همایون
چهار پرده سرا بر این صحرا و دامن کشیدند و خرگاه بارج قمر برافراشتند و دوازده پای بیست
ارای که ظاهرش از مخمل و باطنش از دیبا و زنگ و الوان رنگ از فخلهای ملون فرنگ بود و بطاق پای ابریشمین و مخمل
منقش و قبهای زرین و جبی از زری سیلان فراش بیک مخمل برپای کردند و دوازده پای اسپان و سیصد
بود که همه اسپان هر یک هزار تنکه از اولاد وی بخش و بخشایش سید حی اشتر بخت و از برای خرابش و فراش
رزدان و امرا و زنان سیمه و خرگاه و سایبان و بارگاه برافراشت و در آن سلطان از انجا رو بقطار
چندین غلامان بیع آمده که از کثرت ایشان دیده خیره ماند و در این اثنا مکتوب نوبای صاحب کرامی امرای عظام
برقی و فنون فضایل نقوش و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و ظرافت لسان و وقوف بر طایف علمی
و کشور بر قرایض خط و اتصاف بالصفات از ارباب تحقیق استیا و دانش ایشان علم فتح و حکم
دیار کشور رسید و از نوع کشف و هدایای فاخر صرف حق رسانید و از خزینه نوا در یک روزه در شهر شاهرخ
علاوه بر تکات کردانید و امیرزاده غنیمت سلطان که در حدود ترکستان بود بخشن گاه و خرشد و شرف دریافت
دریافت و امیرزاده بر محمد جهانگیر که طلب او کسی از پایه سریر خلافت بعیر گفته بود در این اثنا رسید و حضرت
صاحبقرانی او را در آغوش مهربانی گرفته بوجه شرف بر او در سر خوش امیرزاده محمد سلطان تازه شد و شاه زاده

و امرا سیم نثار و پیشکش قیام نموده عاطفت ضرورانه او در آن بیست علاوه و روز دیگر در خسرو فرازی
کردانیدند و خواص علاء الدین را جامه پوشانیدند و ایشان از ایلیاس سرکرای بیرون آمدند و خواجه و اعلام
که جنبه اعمال خراسان متعین شده بود بیاداز جره معتبره امرال خراسان بخزانه عامره رسانیده و حضرت
صاحبقرانی دین پرور مضمون بحر بنا کی و نوالده را منظور نظر داشته فرماندند که در باب تجهیز ساختن مسود
اختیار فرمودند و در آن زمان محمود در جب زیارت بیت الله سادات و قضات و علما و صحاب
دری و فتوی بمجلس عالیان حاضر آمدند و میرزا رفیع بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و میرزا پیر بیک ارزاده
امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده احمد و سید احمد و شاهزاده بالغرا هر یک را بکرسی از ارکان سلطنت
و دودمان مملکت با تعین شیخ مطلع عقد بسته و در آن مجلس جشن مثال امام الحرمین حضال شیخ
الدین جزری بعد از غایت تزیین عقد بفرات خطبه بنکاح اشتغال فرمود و کلمات ایجاب و قبول
به تمامی قضات سرشد مولانا صلاح الدین متعلق بود و نیاز بیشمار و گوهر بسیار نثار کردند بیت
رسمی که بر دو دار که رفت اند شد ز جیلی و ستاره بشد و حضرت صاحبقرانی بسند جهانبانی بر آمد و در
و افاقیان اتفاقا بر سر نهاده چمن خرید را بدر خشان مرصع ترتیب و در نسبت بخشیدند و در آن روز
زهره جبین با طراف گل و لطافت لسان آن بزم بهشت آیین بطالع مسعود خوش ترتیب و دادند و امرا
بزرگ و زنبان و سادات و اکابر و قرجیان در سایه دوازده پایه آرام گرفتند و سایر غلامان
از امرای هزاره و اشراف مقدار یک بیرتاب از دوازده پایه دور محلی علیحده اختیار نمودند
و لیالی آن مهرام عزت با جامهای علاء الدین بر زنبهای مرصع گرد شده و ظرایف شب بتقدیم رسانیدند
و غلبان کوه پیکر و با انواع تلطفات تحفها پیشکش بجای خود باز در شدند و کثرت مالکات و خزانات
بر شمار سید که رسم جمع و عطش از میان برخاست و چند شبان روز مشاهده کرد اصغر و اکبر بنای آرامش
بسر بردند و در آن جشن و سرور ایلچیان مصر و شام و دیار افرنج ایلچیان و سند و هندوستان و دشت قبچاق
و سایر اکابر و حکام اطراف و جمیع امرا و سرداران سپاه و جمعیتهای فاخر و ایالات و اقرار

مسرور گردانید و چون ایام عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران مساعی التفات بر امور مملکت و ملت
انداخته در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام نمود و در صورت سرای نیاز در آمده مراسم اشکر بارانی
بتقدیم رسانید الحمد لله المنعم المفضل المتوال فی جمیع الاوقات والاحوال

ذکر بعضی از قضایا که مستلزم بروز شش خطا و نوع ربات بعرب خان

نخست حضرت صاحبقران فرمانداد
که نواحیان شمار بستان هزاره بواجبی نمایند و هر جا که قابلیت اضافه داشته باشد زیاده کنند و از
فاترشیت نمایند و چون این حکم نام سانند اسم النسخه از زبان بستانند که بچه یراق و بچه سان دستور
بیایند و جمیع نواحیان بترتیب فرموده جمعی بوده حکام و سرداران اطراف را بعد از قرار شان بفرموده
جهت گردگردن چریک با قطعه ممالک روانه کردند و حضرت صاحبقران بجانب شهر نوقه نموده در بدر
قصد علیا سرا که خانم نزول فرمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را از آنجا حضرت اشراف داده که بر ایشان
مراجعت نمایند و امیرزاده سید احمد ابن شیخ را که مادرش عم شاهزاده شاهرخ بود در این فرمان
بمصاحبت شاهزاده محفوظ شد همراه در دوان کردانید و ایشان سرفراز شدند و در بلی مصروف
خلعت و کمرهای داشت داد نوید اکرام بهره در کردانید و دستوری یافت که بغزو خوارزم گردانید
و مولانا عبد الرزاق را با جمعی از صحبت او ساخت و بغزو در عرض سرکز و در مرحل مفاد کرباب زر فتح شده
بخط بدیعان شیخ محمد کبیر خوارزمی با جمعی بند گرزی که در حق خطا حق کجا بیت نوبی سلطان اسکندر و تاریخ
مصر ملک فتح در صحبت ایشان روانه کرد و چنین فرخ پیغام داد بود که با سلطان احمد بغدادی و قراقوینلو
ترکمان از آنکه شد کرده ایم هر چه بشارت شود در باره ایشان تقدیم افتد حضرت صاحبقران در جواب نوشت
که احمد جلایر را بند کرده بودند و قراقوینلو ترکمان را زنده بدار سازند و آنحضرت بخشایش
و هر یک از آنجا خرابی مملکت بود بار دل و نامه ارسال داشت و سایر ایلچیان که از بلاد افرنج و ترکستان
و هندوستان آمده بودند مقرون بنوازش و احسان باز گردانید و بانی عظیمی ملکه آقا که بنا بر فرمان اشرف
در این خرابی بنای کار شده بود اجازت انصراف یافته مراجعت نمود و در این تعیینات بیکران حکومت

ولایت نامشکنت و بیکه داشته و ولایت جنبه تا حدود خطای بیشتر شاهزاده میرزا بیک
کورکان ارزانی داشت و در نام ایلات اندکان و طراز و کاشغر در کف کفایت امیرزاده امیر ابراهیم
سلطان شاه و از امرای شاهزاده شاهرخ را به پیر محمد علی چوقا و شیخ محمد بهلول و محمد آزاد مقرر
شدند تا لشکر آن اوامر را فراهم آورده بتاشکنت که دلده گاه اجتماع سپاه بود حاضر شوند و حضرت
صاحبقران کامکار از اندر سرای ملک خانم مورد شده در کوک سرای که او متخذات مهارت است
است بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود و در مراسم اعتقاد چنین است که سر بر بند نسخه اشتیاق
کرده باز بسته که چه مقصد مرد در این یورش ملازم رکاب همایون خواهند بود و از بر شاهزاده تعرض نمود
بمرحمت بیکی که از آن کمی فرود یافته بود مستعرض داشت که از بلاد ماوراء النهر و خوارزم و ترکستان و شیخ
و بدخشان و خراسان و مازندران و قوم قرا تاتار که ایشان را از ارزوم کوچانیده آورده شده صد هزار
سوار نامدار جمع می شود چنانچه در ظفر نامه مسطور است و سوداران از امیرزاده سلطان احمد شنیده
که در خراسان حضرت صاحبقران در پیش است و در آنجا مثبت شده که طرفه خاصه آنحضرت در این
یورش خطای سیصد و شصت و هزار و ششصد و دوازده مرد در شمار آمده و همچنان از آنجا سپاه
افتاده در جمع سپاه صاحبقران کام کار در آن ایلات هشتصد و هزار سوار و پیاده بودند آنحضرت فرمان
بنفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سید علی را مدد دهند و امیر حسین و امیر حسن الدین
و دیگر امرا با لشکر با در تاشکنت رفته هر چه و سیم متفاوت کنند و امیرزاده سلطان حسین با جمعی
از سپاه جوانان در بسی و امیر ارتستان بیابان رسانند و شاه رخ را در زمان سابق خان
میکشند و در آن اوان نوبه چنگیز خان بممالک ماوراء النهر و ترکستان در آمده بار نماند و دار آنجا
خراب و ویران شده که بیست و سه سال پیدا نبود تا در شهور سنه اربع و اربعین و سبعمائه حضرت
صاحبقران بعمارت آن فرمانداد و معماران چابک دست با مزدک در عرض عمارت و مستوران شتند و کاخ
که در آن آنحضرت و حرم با بانگ تعظیم نمودند تا آنکه از خراسان بر طوس سر خدمت ماهر گشت و حضرت خراسان به شیخ

حواله شده، روایات فتح آیات در بیست و سوم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب
در اوج طالع بود روی بجانب قشلاق قوالت نهاد بموضع قراباغ نهضت فرموده، و بعد از طی مسافت بسیار
وصول بر ملاقی اندامت در خاب نام آب روی در قفا سپاه کشیده برف و باران عظیم
بارید، بادی تند و سرما قوی پدید آمد، و حضرت صاحبقرانی از آنجا سوار شده، و تعجیل رانده، و در قوالت
فرود آمده دست، و محمد و مرادکان و امرا در قوبا که پیش از این بشارت علیه ساخته بودند قرار گرفتند و ایلچیان
ایلان خوارزمشاه در رفاه جدی بود دشت بر دلیر تیه اگر کرد، اگر بگفت آنچه خوارزمشاه کند رندی حرامی
طبیعتش آنجا دید برفت و باد خود آنچه زنان زنان سرما قوی تر میشد و بر جبی و مقرر شده بود امیر شاه و خلیل سلطان
بتاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین بصری و لبنی را سر شد و در دستان آمده بدان آستان
خوارزمشاه و در قصر شاه ملک بود با استیق آنست که امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان و خواجه زاده
طلا را در حباله نکاح داشت و امیرزاده ملک خوارزمشاه و حضرت صاحبقرانی بود از قضای ربیع امیرزاده خلیل
سلطان را بیاشاه ملک که سابقا در زمان همکان صاحب سیف الدین اسطام داشت و نفاق و تفرقه پیدا آمد و عجب
شاهزاده نوبانجو ماسمت ترا دمی پذیرفت تا من تا ملک و تا ملک بیکبار از قصبه اشتمار ادبر
رفت و در آن عجب را بات جاهلی شاه ملک لاوزند گرفت و چون قوم امیرزاده خلیل سلطان
از آنجا بر آمد صورت قضیه را در سر شد بعض حضرت صاحبقرانی رسانید در آنحضرت باجعاد شد
فرمان داد که امیرزاده را آورده باشند و بدین سبب آتش خشم جهانسوز افروخته گشت و فرمان
قضا جریان صدور یافت که هر جا که شاه ملک را بیابند بکشند و در پی آن روی تا خیر نشستند و بنا بر حضرت
امیرزاده بر مجلد جهانگیر اعضا و انگشتم در زنجیر افتاده، و در قوالت بسمع حضرت صاحبقرانی رسید که امیرزاده
خلیل سلطان قدس سره را نفقه همراه آورده و فرمان نفاذ یافت که امیرزاده را در بیابان رفته آورده و در قندهار
حضرت امیر فرمود جهد طبا سری ملکه خانم از ذل نگرانی شاه زاده پریشان خاطر شده، در باب تحقیق ادعا
اندیشید و با شیخ نور الدین بن شیخ ملک اقرار داد، که در باب سر بر ملا عظمه دارند که شاه ملک از قرار زاده

صالحات چون این عبارت معروض گشت حکم شد که او را با سر بیت هلاک سپارند تا بعد از وضع
حمل شاه ملک را بیکی از ملازمان دهد و هم در قوالت از جانب خوارزمشاه امیر سید خواجه
ابن شیخ علا بهادر از پیش امیرزاده مشایخ رسیده، عرض داشت شد، زاده امیر سید علی در آنحضرت
امیر جلاق در بجانب تاشکنت رود در ساخت تا بر سیاهین قوالت لشکر قیام نماید و در ارتفاع
کرد و نهای شیخون بالنوع ماکولات حی آورند و در سیاه و خلجات از اطراف بدرگاه اعلی بر سید
و شهر یار در بالای جمیع امرا را بر سر هزاره کان و امرا می بخشید و چون فرصت و حشت یاد شاه و رود
سیاه و امیر تیمور رسید، بود که زیاده بر این منصور نبود از باب حرارت از مضمون کلمه فاتم
امر ما قضیه به غایت خایف و هراسان شدند و از بیم زوال دولت و بر باد لحظه بعد از آن نمی خفتند
ذکر فوت حضرت صاحبقرانی بجانب انزار باشکه آفتاب در اوج جدی بود و شدت
برودت هوا بمرتبه که زاد و جماد از شفاف آتش و دوغ لغش سر و بیکشیدند حضرت صاحبقرانی
کردن توان را اوامر عزا و جهاد در این کبر شد، صبر نفرمود که صورت سر بالکتر نمود و بجانب انقلاب
عزیمت بر افراخت و چنان قوه بخطه انزار منعطف ساخته و در آن اوان فرمان داد که امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده احمد و امیر برندق و شمس الدین عباس و خداداد حسینی و باد کارش، ارلات و محمد درویش برادر
و رستم طغایبوقا و عبد الکریم حاجی سیف الدین باجی از امرا لوغی تاشکنت و شاه رخ قشلاق کنند و در آن
آفتاب به منتصف حوت رسید در جنبش آمدند و بالاق از قوه نماند و امیرزاده سلطان حسین ترکه جانب
و امیران رفته بودند با خیر و لقلق در اول بهار سوار شدند و موکب همایون از آب سیحون بر جیحون بر روی
یخ سکنده شدند و در دو عمود امیرزاده ترزل فرمود و در آن مکان از ادب فرض آورد و حضرت کاروان
عزا و تهنیت از کنار سیحون بر جیحون بر روی یخ سکنده شدند و در سیحون بر جیحون بر روی یخ سکنده شدند
که تا سه گز شکستند با آب نرسیدند حضرت صاحبقرانی از آن سیحون بر آمد، روز چهارشنبه دوازدهم
رجب بر روی سکنده را بعزم جیحون ترتیب آبها بخشید و شاه زادگان و امرا هر یک بمنزل خود آمدند و از

در غرایب حالات آنکه در سرای که از برای آنحضرت معین شده بود از مرغکاری آتش در صحن خانه
افتاد و اندک اضرار روی نمود و اگرچه در زمان خود نشانند اما از قدرت این امر بدیع بر آن نشانند
خوارزم و ضبع در شرف زیاد گشت و در آن اوقات مردم خوارزم را از آنحضرت سیدیدند و حضرت حیوان
بهمال هوس کمال ارادت نشان داد تا نقص نیابد در آن چنان شده که از آنکه نشت با نه داد نمیرود علی
احتیاط کرد و باز گشت و معروض داشت که اصلاح امر ممکن نیست و دیگر که از جانب سیم بهمان کار
اندیشه بود هر چه بعمل نمود و بعض رسانید که در آن عقب دو نیزه بالای برف نشسته است و در این اثنا قرا
خوارزم که از پیش تو تختمشان که از دیر باز در دشت سرگردان میگشت بدرگاه جهان پناه آمده در دریای
که حضرت شاه و شاهزادگان در دیوان نشسته بودند در سواد اصبهان بر گرد آنحضرت صف زده بودند و امیر طلب امیر
مشی بیری بیک و شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و خوارزمیه صف و تعبیه غریب طلب در نشستند و بنا
تو تختمشان را بزبان تضرع و مسکنت بعض رسانیدند که جزئی اهمال کنعان نعمت صاحبقران بر صفحات
زمین خود تمام و محنت آن کشیدیم و مرارت آن چشیدیم و مدتی شد که در صحرا و بیابان بر پشت کنان سیاه
میکردیم و از تحف الله نعمت بطریق تحفه نمی آوردیم روز دیگر مرحمت فرمود از سر دانست این بیچاره در کنده
و دیگر پای از دایره اطاعت و انقیاد بیرون ننهم و مدت اسیر شرط خدمتکاری و بندگی بجا آورم
تمام و حق کریم شهریار هفت اقلیم قرا خوارزمیه را که از ترکمان قدیم تو تختمشان بود نوازش بسیار فرمود
استمالت داد و در جواب فرمود که رسید دارم که بعد از این یورش دشت قبچاق و اراضی خوارزم
از شرایب کدورت مسافران صفحه ساحت بار سپارم و در خوارزم منتظر صاحبقران چنان بود که هم در آن
چند روز از تزلزل بجانب شتای نهضت فرماید خوارزمشاه و شاهزادگان کمر بر سم متابعت آمده بودند
باز گردانیدند و خوارزمیه را از حضرت اشراف داده سپاه ارزانی داشت و حرارت که در آن جا تشریف
استمالت بیش تو تختمشان فرستند بلکه نگاشته قلم تقدیر صنف این اندیشه و تدبیر در دور الکاتب الملک القدیر

ذکر اشتغال حضرت صاحبقرانی بمرحله خانه بلاد اقوار ان جهانی

حکم میزا

حکم سیوفنا بر جمیع بر بر جاریست و نیز بر بر الحب بر بر دلها کاریست هیچ سر دفاتی بر جریان احوال
بالا نگشید که از نیکنامی و نیکبختی نشد و هیچ خنجر جاری در چین زندگانی نشکفت که از غرور حوادث
بر زه نگشت هر کرا بخت است در هنگام خرد نظر او در روزگار بر خاکرد و فنا از قصه و بود او برآورد
و هر که دم فرصت با بیع ثریا بر فروخت باندک زمانی ابو الحسین عمر بن عبد العزیز را در ورطه بن افکند
تا بدین فرود منظر که نهند مرکز اقرار حرمت بر در ازدحمت کرنی بر آسمان پایه بود و زیر بیست
سرت کرباش سر کرده باشد که هر کاسه گردد سلطان هر روی سرت در پیش پای سر از تب بر ابود
کلام خشنده بر طرف گلدار که نماند از گلشن کریه زار فنا روز آسمان کهود رکس که تاج قرش نسر زد بر دل
خرد بیند از آن بستانی که سر بر بیند از خرابی موقف از تمهید اخلاقیات و تمهید مقدمات اشتغال
اوان که صاحبقرانی از دار السلطنه سمرقند بیرون آمده در بغداد از زاد رسید و بنا بر آخرت برف و صوت
مسافت رحلت است و طی کاری نگیرد تا گاه در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه مزاج همایون
از زیاده اعتدال اشتغال کرد و بتی فرحق بذات پسندیده صفات آنحضرت عارض گشت و حضرت حیوان
زبان بحجت بیان بخشنده استفاده کشاد و از جمیع منهاج و مهمی از هر صدق نیست و هم درست از هر فرود
و هر زمان زحمت اشتداد می یافت تا چند صرف مختلف جمع آمده چنانچه از مخالجه بجا دیگری زیاده می شد و هر
فضل از طبیب با آنکه دم علوی داشت و در طالع بدو بعضی نمود مفید نمی افتاد و چون شهریار
روشن ضمیر بر تعیین بیدانست که مرض بیع پذیرنیست و از نفوذ آنست که پرتو بعوارض تعفن و شنه
علاج و حوالی قطع کرد دل بر آن امر ناگزیر نهاد و خوانین مختلف آتش و امرا عظیم القدر اطلاع فرمود
و در باب تعیین امیر ولیعهد و ملت مسخنان بر زبان راند که علی الدوام است که مشیر و مدبر هر مقدم از این
بر صفحه خورشید نگارد و در آن مدخل با تحدیث راست که بر قول اهل کبر و الجهد و فایم مقام است
و فلسفه آنکه عنان مطاوعت بسلوک دارید و از مخالفت و مخالفت او محترز باشید تا سبب
تفرقه حال بر پا نگردد و سعی چندین ساله هدر ضایع نشود و باید که امرای و خوانین بر خلاف ایشان کار نکنند

دیوان سپاه را هر که خواهند سوگند دهند که سر از فرمان او نپیچند و در سر شیخ نورالدین
و در سر شیخ و دیگر خواص و مقربان که بر سر با این حضرت در زمین حاضر بودند در گریه افتادند و زبان
بدعا و ثنای او گفتند که مجموع ایام زندگانی را ما فدای یک لحظه حیات حضرت صاحبقران باید تا عمر مستعار حیات
و نفس درین ما باشد پای از دایره خدمت کاری بیرون ننهیم و بقدر مقدور در لوازم جانسپاری کوشیم و آدمی
چه ضعیف رای و ذلت مرتب گیت و مستند نعمت است بعد از آن حضرت در خشند که اگر فرمان
شود کسی فرستاده در سر بیاورد و خطیب سلطان در سر را طلب داریم تا بسعادت ملازمت فایز گردند و در آنچه از
زبان همایون شنیده ایم ایشان نیز بشنوند که از اتصال ما این صحبت تا شنیدن ایشان از زمان
تفاوت است و حضرت صاحبقرانی فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان گنجایش آن ندارد که ایشان
حاضر شوند والحمد لله والمنه که هیچ اثر در خاطر نماند مگر ملاقات قرة العین شاهرخ که هیچ اهتمام
نیست دیگر دیده بدیدار او روشن کنم و تیر نشد الله پادشاه والا که روی بفرزندان که ملازم رکاب
همایون بودند آوردند کوش الیشان را بالصلاح در نصایح بسیار است و بر هفت بلد دیگر دلالت کرده از آن جمله
کند زنده و چون نصیحت با تمام پیوست صوت نیابت استبداد بعزت و منصب عظیم طاری شد و از حضرت علیه
صدور یافت که مرا تا امیت اسرار زبان مرا و حفظ که در بیرون بعزوات کلام همچون مشغول بودند باید زدن باید
و بر قرائت قرآن حمید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون زمانه لباس سوگواری در بر کرد و جهان
شام و تحقیق چنین نیست کلمه بر زبان مبارک جاری گردانید و جان بجانان سپردند انا لله و انا الیه راجعون و انتقال
کوهی در هفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و مولانا بهاء الدین حاجی در تاریخ واقعه حضرت آخر هر بیت
سلطان کمر الله چو خواهد دل خون کو ؛ از خون عدو روی زمین گلگون کرد ؛ در هفدهم شعبان سوی علیین تافت
خدا کال زند عنوان سر و پا بر و نکرد ؛ بیت شاهنشاهی که نامه دولتش بخت جاودان الله ؛ در وقت شهادت
کرد تاریخ تختش جهان الله ؛ مولانا شهاب الدین سعید هروی گوید نظم میر اعظم تیمور خان زمان ؛ رفت
سوی بهشت و تخت بهشت ؛ قیر اوشد بهشت و تاج تختش ؛ سر فرش نمود است بهشت ؛ تاریخ مقام او بر تخت ؛ شاهنشاه خورشید فرخ

مدت زندگانی

مدت زندگانی صاحبقرانی هفتاد و یک سال بود و زمان سلطنتش بعدل سی و شش سال بود
و سی و شش پسر و دختر و نوه و نبیره و زادگان با دکار گذاشت چنانچه تفصیل ایشان مرتب از مدت و وقت
ذکر اقامت مراسم تعزیت حضرت صاحبقرانی و رسم الغش بر دور
الحضرت بعد از سیر قندهار ؛ در آن شب که روی آفتاب اشراق خاقان جهانگیر در
پرتو التفات از زمان این مضمون انگیخته و دوار باز گرفت علامت روز قیامت آشکار گشت
و ناله و شیون اسیر بلوش ساکنان محیط بر قدس رسید و شاهزادگان و خورد و بزرگ بر خاک مذلت غلتیدند
امرا و خواص گریبان چاک زده خراب بر خاک ریزیده بخار ها روان کردند خواتین بر چهره ناخن زده
خون آلود شده و تلک بر جراحت سینها پاشیده و از ازدحام تعزیت و سوگواری نیاسودند بیت سر آن علامت
در بیند ؛ دم و بال سوزان را بر بندند ؛ بر آمد ناله و آه از چرخ ؛ و نزد و زمین خروش از کوه ؛
و چون روز شد روی بتجهیز و تکفین آنحضرت آوردند و بنا بر وصیت هندوشاه خواجه بی بی مشغول
نمود و چون از آن امر باز پرداختند اعاظم امرا مثل پیر علی سلیک و سلیمان و برادرش شیخ نور
الدین و شاهملک و خواجه یوسف و دیگر خواص و مقربان با هم اتفاق کرده سوگند خوردند که مخالفت یکدیگر نکنند
و از مقتضای وصایای حضرت صاحبقرانی در نگذرند و هر زاده هر خدمتی که راه سپهد دانسته بخشیدند
بدو سپارند و ندانستند که تخت امور دولت و ملت در قبضه قضا و قدرت و مشیت جهاد در انتیاب
پای اراده ملک و اسباب هیا دهد و چون مهر و حزم و حشم بجانب سفر فتح نشد بود ارباب اقتدار
آغاز زد از تغییر لباس و فریاد و فغان باز می آمدند تا دشمن بر وی بر کیفیت حال اطلاع نیابند
سهام مصیبت کشف کار در سطح العیان بچه سان پنهان ماند و آثار طوفان نوح درین دیر بیان بکرانه
لوح نه پیوند و امرا عظام بعد از تقدیم تعزیت با خواتین و رجب الله عزم کس فرستاده امیرزاده
خلیل سلطان را که در قلعه گنت بود از آن واقعه هایله آگاه گردانیدند و دیگر روز امیرزاده سلطان
حسین را روانه ساختند که امیرزاده پیر محمد را از رحلت آنحضرت و ولادت مهد و تاج سلطنت او خبردار

کنند تا بر سبیل تعجیل بخدمت حضرت شتابد و بشاهزادگان و حکام که در ولایت عمده بودند نیز
ارسال نمودند و از وقوع اتفاق آگاهی دادند و در حفظ حصار و خزینه بلاد و دفع اعدا مبالغه کردند و شیخ
محمود قوچین را بجانب هرات پیش امیرزاده شاهرخ فرستادند و طلب دریش که لشکر بیحد استعداد یافته از
مشهد بیرون نرفته بود و امیرزاده شاهرخ امیرزاده میرانشاه را از رفتن واقعه خبر داده و از شهر رای جانب
بغداد نزد امیرزاده ابابکر و میرزا میرانشاه فرستادند و دیگری بطرف فارس و عراق در حرکت آمده
و از ارسال برسر شاهزادگان و امرا و اتابکان که در اترار بودند شب پنجشنبه هژدهم ماه مذکور
وقت غارتشدن اسباب بیحد را در قلعه از شهر بیرون بردند و در همان شب بر روی خاک گذشته
در دره و سنجی از زور بسیار بیشه فرود آمدند و در آنجا بارغیان نمادک و ملک ارزنت رفت
جمع و فرع بسیار کردند بتفصیل خوارزمین که خود مادر حضرت ملک آورده بودند و چون فرود آمدن اتابکان
ارضه در گذشت امیر ایشان آمده بر اهل تعجیب آتش ایشان را خانه بجهت سکنی دادند و بعد از آن امرا
بجهت خوارزمین و اتابکان در باب لوازم مشاهی مشورت کرده با یکدیگر گفتند که حیف باشد که لشکر بیحد عظیم
که در استعداد دارد آستین ایشان بهیچ دانش یابد بی مقصود باز گردند و جمیع اتابکان و امرا
و شاهزادگان که در آن بودند رخش جانب خطای را عنان شمردند و در اینجا بر آن قرار گرفت که در آن
امیرزاده ابراهیم سلطان که حضرت خوارزمین او را با خود بخطای می برد روان شدند تا با میرزاده
خلیل سلطان که در آن وقت بیک لوک بود از شاهزادگان و خوارزمین بزرگتر بود بپیوندند
و متوجه دیار ترکستان گردند بعد از اتفاق مشورت مراسم جهاد و استیلا بر مسلمانان معاودت نمودند و موجب
وصایای حضرت صاحبقرانی عمل نمایند و چون مشورت بدین طور قرار یافت بعضی صاحبقرانی مشورت را
مصوب خواند و طلب قوچین و امرا از خوارزم روانه سمرقند کرده بودند و مبالغه کردند که بشتابند
و در راه تنگ باخبر باشند و ایشان بر آن امر مبادرت نمودند و در حرکت مسارعت کردند و بیست و دوم شنبه
بیست و دوم شعبان تا بلده آن حضرت سمرقند رسانیده در کمینگاهی که بجهت ایشان آن حضرت تعیین بادند بود

بر بیخ شرع شریف بخاک بردند و بعد از ارسال بشارت بخدمت مال حضرت صاحبقرانی بهلال حضرت
کاینات سرادقه خانم و توقان آقا و دیگر خوارزمین و میرزا الغ بیگ بجانب سمرقند روانه شدند و
و امیرزاده ابراهیم سلطان و امرا و نوئینان بر نیت غزا و جهاد مشرکان مشغول رایت جهانگشای
برافراخته در جانب چارزنگ بدولت و اقبال سوار شدند و از آب سیحون گذشته بعزم فتح رفتند و
در جانب شقه بلکه از آن فرود آمدند و از آنجا ایلچیان بجانب دشت روانه گشتند و امرا را گرد آورده
و شاهزاده بودند خبردار کردند که بعضی حضرت صاحبقرانی را بسمرقند فرستادیم و خوارزمین و اتابکان نیز
از عقب متوجه شدند و امیر حضرت مشاهی تقسیم یافته و همچنین بطرف دشت بیک کس فرستاده پیش امیرزاده سلطان
حسین و از تقویت قضیه مذکور اسلام داده و پیغام دادند که با لشکر فرقه مرده و مشرکان زنده در موضع
مرغلک ملاقات و خشود تا باتفاق متوجه غزا شویم و مرغلک قریب است در پنج فرسخی از آب سیحون

ذکر معاودت میرزا حسین بعزم جلوس بر تخت فرمان فرمای هفت اقلیم

چون خبر وفات حضرت صاحبقرانی بمنغول با میرزاده سلطان حسین رسید لشکر دست بیک را که با او بودند بر اتفاق
در سال کبیر از آب گذشته با هزار کس تعجیل تمام عزم سمرقند کرد تا بدین بر خود زر و شهر اندازد و اعلام
شرکت شهریاری بر افرازد و ایلچی که بجانب اردو بود در همان روز باز آمده و خبر آورد بیاری که وقتی تعجیل نمود
و همراهی بر خود ارباب لعب استیلا یافت و چون امیر شیخ نورالدین و امیر ملک حقیقت حال را
یافتند نوشته بقبایل سمرقند ارسال فرستادند و امیرزاده سلطان حسین باتفاق اتابکان
مخالف اتفاق کرده و لشکر بر هم زده با هزار سوار و امیر متوجه و جانب شده دست بایلی که در قلعه
شهر سنگی جمیله سد زل دارد و از آنجا بدان راه ندید و از آنجا عبور قلعه کرده و بند کرده
دارد و پیش حضرت قابلیت نیز کس فرستاده ایشان را از حفظ امیرزاده سلطان حسین آگاهی داده و اظهار
نمودند که بهیچ که رسید پاشنه توقف نمایند که ما بندگان از عقب بر سیم و نزد خوارزمین بر عقب نیز کس فرستاده
و پیغام داده در حفظ قلعه سلوب خرم کرده و از آنجا تعجیل بوم تا مستر نشد و شاه که در آن وقت

که امیر زاده سلطان تحسین امیر سید محمد را بفرمان فکنند و آتش فتنه را التهاب داده آشوب پدید آورد
و همچنین نزد امیر زاده خلیل سلطان و امرا که در تاشکند بودند ایلچی با نامه روان کردند و حکایت امیر زاده
سلطان تحسین در میان آوردند و باز نمودند که جهت مخالفت امیر زاده شاهرخ میرزا لشکر بیرون میشتابی و هم در حضرت
افتاد اکنون صواب آنست که شما با جمیع لشکر بمرغزار آخر که چراگاه اسپ خود و علوفه زمستانی مهیا است باز گردید
و ما نیز از آنجا بجانب غرب نهضت نمائیم و بعد از آنکه دعاهای حضرت را بجا آورده بشمار رسانیم از آنجا مصلحت آنست
و مقتضی وقت در آنست باشد عمل کنیم و چون از اردوی معلی رسایل صادر و مرخص یافت شاهزاده ابراهیم سلطان
و امیر شیخ نورالدین و امرای عالیشان عزم رخش سرعت حرکت کردند و امیر بیرلاس ایلچی با تفاق همگنان در نزد
نرفته بودند و شاهزاده و امرا از ظاهر شهر نزد بیرون شده لشکریان از استماع مخالفت امیر زاده
سلطان تحسین تمام مسلح و آراسته در حرکت آمدند و چنان از رکاب سرعت منعطف گردانیدند و از آنجا چون
گذشته مقارن بحر بر ایشان بیخ عشکت و شتر خوانده با بار و اثاث فرود رفت و ایشان قریب بسیجون فرود
آمدند و چندان توقف کردند که چهارپایان چو خورده شاهزاده و ملازمان از آنجا مشکل گردید
و از خرابی جلادت آنکه پیش از وصول ایلچی که تا نزد رفته بود خبر مخالفت امیر زاده سلطان تحسین
بشاهزاده خلیل سلطان و امرا رسیده بود و از استماع آن آزرده و حیرت که از زده قوم و حیرت و حیرت و حیرت
سمت انصراف پذیرفت و امیر زاده سید احمد ولد امیر زاده شیخ و امیر بابا کارشاه ارلات و امیر
شمس الدین عباس و امیر حاجی برندق و دیگر سرداران بی آنکه کسی فرستند با حضرت شاهزاده و کمان امیر شیخ
نورالدین و امیر بیرلاس ملاک رسیده بلکه بر سبیل سرزنش در قلم آورده با ایشان فرستادند که از آن
امر ناپسندیده مخالفت قول حضرت و جفا بسیار است بر آن حضرت مرحوم که بعد از آن امیر زاده
میرزا محمد جهانگیر قایم مقام است تا علاقه سلطنت دیگری همداستان نشیم و طریق متابعت امیر زاده خلیل
خلیل سلطان نمی سپریم باید که شما با وجود کیاست و کارداری امری که خلاف و حیثیت حضرت باشد
پیش نگیرید و انتقاد که بمخالفت قاصد مردم ما و آن همداستان نشوید و چهره مروت و فتوت بیاراید

بدیهی و بیوفایی مخرشید و فکر بلاد زرعی دیده مردمی حسب باشید تا لوندهای دوشش کاملی این
باشید و چون این نامه بامرا رسید از کردار خود پشیمان شدند و ندامت فایده نداشت و با هر
که کار از دست رفته بود امیر برندق را فرستاده در مقام ملاطفه آمدند

ذکر آمدن امیر برندق بن جهانشاه پیش سر در الیاه و رفتن امیر بیرلاس ملک بپای تخت و رایات بابا بجانب نابا رفتن از عدم مساعدت تخت

و چون موضع اقتضا لات مضرب خیام
شاهزادگان باجلال ثابت شد امیر برندق از جانب تاشکند رسید و بعد از زیارت
تربت مکتوب امیر عدد داد و امیر شمس الدین عباس را در حضرت با امیر شیخ نورالدین و امیر بیرلاس ملاک
رسانید مضمون آنکه ما این همه بعنایت امیر زاده خلیل سلطان بجهت استقامت ملک و استدامت
دولت پیش گرفتیم و اندیشیدیم که درین روزی ملک را حادثه و دولت را اضطرابی پیدا شود خلیل
زاید و فتنها روی نماید که تدارک آن نزد ارباب اقتدار دشوار باشد و بر شما پوشیده نیست که
عمر ملک بی نگهبان نباشد بیم فرصتان که در شطرنج چنین روز عمر بگذرانیده اند سر کشی آغاز کرده
پای از حد خویش بیرون نهند و باطراف و اطراف تعرض رسانند و گمان چنین بود که شما در
امر همداستان باشید و چون دانستیم که حضرت بخلاف آن میل کرده از کردار خود پشیمانیم و حرکت
شما در باب دعای حضرت مصلحت بیند بتقدیم رسانیم امیر شیخ نورالدین و امیر بیرلاس
چون بر مضمون نامه امرا اطلاع یافتند گفتند با ما نزدیکی نفرستید بلکه بی لطف مرد و لطف حضرت
دارد و امیر برندق قول ایشان را استحسان نموده در حضرت شاهزادگان عهد کرد که بر کند خود و کردار خود
دعای حضرت صاحبقران در نگذرد و بجز امیر زاده میرزا محمد جهانگیر را بجانشینی بعهد و قایم آنحضرت نماند
با امیر برندق تسلیم فرمودند و بدین سبب امیر شیخ نورالدین و امیر بیرلاس ملاک بار دیگر مکاتبات مترتب
الیه از عهد امیر زاده خلیل سلطان مترتب و تحریص نمودند و مکتوبات با امیر برندق تسلیم فرمودند
و پیغام زبانی فرستادند که شما قصد دارید اگر تدارک آن نشد و ملازمت درگاه امیر زاده میرزا محمد

جهانگیر را از سخن کاوات بزرگ دانید و دخل سازید که امیرزاده خضیب سلطان نیز در مقام اطاعت درآید
و در این باب عهدنامه نوشته بفرستید چنانچه ارسال شده بار رسید تا ما را پیش وارث ملک ارسال نمائیم و امیر
برندق با مکتوبات سرعت سوز روز بجانب شکنت نهاد و روز دیگر شاهزادگان با خزانین بیشمار از آن دولت بیرون
روان شدند و امیرزاده نوع بیک و امیر شاه ملک با طایفه از لشکر بر طرف دست راست در حرکت آمدند و امیرزاده
ابراهیم سلطان و امیر شیخ نورالدین با جمعی از سرداران و جماعه دیگر طرف نوردیوند و هر دو گروه
بجمعی تمام رانند تا پیش از امیرزاده خضیب سلطان بر نواحی شهر ملک اندازند و چون بعد از زمان مسافت
بمرغ قرص نزول فرمودند به شورت و صواب دید همگنان امیر شاه ملک را از پیش راند و چون بحوالی سمرقند رسید شهر
مضبوط ساخت بعد از چون شاه بنا بر مواعید امیرزاده خضیب سلطان در اشارت او که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک
که متوجه آنجا شدند به خلق راه ندهند و در دقایق حصارداری نگذارند و بیرون بعد از زمان مسافت داده
در مواضع بای ثبات فشردند و امیر شاه ملک از در دروازه شیخ زاده که بر سر آن راه است بدروازه چهار
راه شتافته که امیرزاده یوسف در چون شاه سایر سلطنت سمرقند در آنجا نوردیوند گفت و شورش
واقع شده و در آنجا نیز امیر شاه ملک راه نیافت و در این اثنا حضرت امیر صاحب قران بعضی از مقربان را
امیدوارم و امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بعهد و پیمان مقام گفت است هرگاه کرش برادران بیاد می آید
اتفاق نمایند و دست تعرض بفرقه دم خواهی این بخواهد از شرین سازد من کمتر مطاوعت بسته بنهر را تسلیم نمایم و امیر شاه ملک
همان دست از کار چون شاه بوعده امیرزاده خضیب سلطان فریفته شده است همچنین دروازه باز نخواهد کرد و چون در این
باب گفت و چون از آب گذشت دید که حضرات عالیات بسرای ما آباد رسیده اند حضرت
تقریر کرده آنچه از چون شاه دریافته بود باز نمود و از قضیه انتقصه حرامت فرقت امیر صاحب قران تازه شد و بسیار
بگریستند و بعد از زمانه دوازده هم آنجا نزول کردند و آنها جایی کرده مصلحت دیدند که متوجه کجا را
شوند و حضرات عالیات سرای مکه خانم و خان آغا صواب اندیشند که امیر شیخ نورالدین از زمان از
سرعت شیر استخاره نموده روان شدند و چون بدروازه ایچ رسید مردم اندوزن را از زبان ترقی

و مدارا پند داد و هر چند در اصلاح مزاج ایشان کوشید بجائی نرسید و چون جواب ناصواب از آن جماعت
سخن می شنید و تعرض از پدر روان بگذشت و با شهریان گفت باز این پرخصومت که در میان است
با مدارا زاده تا در اصلاح و فساد این هر دو بخدا بکدیگر سخن کنیم و سلوک طریق استمرار کنیم اگر بر
شارت و ندامت نیاشد ملتمس او را قبول بیفتاد و دروازه بگشادند و امیر شیخ نورالدین بر صورت
بیانی مقرر مراجعت نمود و بیاد رسید کیفیت حال شاهزادگان و حرامین بتفصیل باز نمود

ذکر وصول امیر برندق بشکنت و میل امرا با مصاحبت حضرت صاحب قران و مخالفت امیر بعضی از نوینان با امیرزاده خضیب سلطان

سابقا سمت گذارش یافت که امیر
برندق در اثنای آمدن بخدمت شاهزادگان و حضرات عصمت سمات رسید که با امیر شیخ نورالدین
امیر شاه ملک در باب تشتیت و تفرقه جمعی عهد و پیمان بسته اند با مکتوبات آمده و امیر و پیغام ایشان
بطرف شکنت بازگشت القصه چون امیر برندق بمقصد رسید مکتوبات امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک را
با مراسم پیغام ایشان بگذارد و در آنجا حالت از تعجب که امیرزاده خضیب سلطان گردیده بود بتمامی
پنهان شدند و باتفاق گفتند که تاج و تخت تعلق بامیرزاده پیر محمد جهانگیر دارد و تغییر و تبدیل بر صورت
امیر کبیر سلطان خواهیم داد و در مجلس عهدنامه نوشته هر کس مهر خود بر آن نهادند و امیرزاده خضیب سلطان
نیز بنا بر مقتضی وقت بر آن عهدنامه رضا داده و مهر برکات و سعادات بر صورت پیش امیر شیخ نور
الدین و امیر شاه ملک فرستادند و فرمود که از آنجا چنین شتافته این نامه را نیز امیرزاده و سعید میرزا
پیر محمد جهانگیر بر آن و دیگری که با شهزاده سعید و قایم مقام حضرت صاحبقران سید ایم و چنانچه مقتضی وقت
باین عبارت اقدام نموده بودیم اگر چند امیرزاده خضیب سلطان بر حسب ظاهر اتفاق نوینان این
سخن مسکوت اما در سخن چنان شیفته حرص ملک بود که هیچ و در چشم از مطالعه شیخ و والد آن
نمیدانست و از ملک خود حضرت نمی یافت که رسان آن دل بر مفارقت او نهند و حیلی امرا
و حرص که در این اندیشه با شاهزاده هم آواز بودند و رضا داد با او گفتند که هر که غالب شد

بر دو فرست غنیمت باید شمرد و هر چند روز خود را بمعرض باد و آفتاب و تعب کار نمی باید نشستن و در بخشش
باز کردند و در خزانه سهولت دست میدهد اگر فرصت فوت کرد پشیمانی سود ندارد و در هر حال خدمت
امیرزاده خلیل سلطان از ایل سلطان رسوخ یافت و الوس اسیان و شتران و حشرات و مشاهده
در آن زمان فراوان یافت مجموع بر امرا و عراق که بر مشاهده نفاق یاورند کار میکردند خدمت فرمود و بی اذن
نفوذ در سلسله لشکریان که در آنجا مرتب بود و مجموع بایشان دارد و با دو خیل از سرداری سلطنت حلوه روی
سمرقند نهاد و چون باب سیحون رسیده نزول کرد قرار چنان یافت که تخت امیر برندق که در حضور
با امرا گفته بود که من در خیال آن دارم که با شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین بیرندم که چنین باید کرد و
در آن زمان نیز در جواب گفتند که ما هم از تعرض و مشقت حضرت و خزانه عدول نخواهیم جست و سلطنت امیرزاده
خلیل سلطان را رضی نخواهیم شد و عزم انداریم که از رکاب او تخلف نمائیم و چون امیر برندق سلطان محمود
و عبد الکریم حاجی سیف الدین به سیحون رسیده از آب بگذشتند امیر برندق رفع حصار امر و خود با تعاقب
ایشان روان شد و در نشر از خفت شاهزادگان روی بسمرقند نهاد تا از هند که از آن عشایر
لین تر بر دو دن آید و از آنجانب امیر خدا داد حسینی و امیر شیخ الدین سیاب با ملازمان خود از
امیرزاده خلیل سلطان روی گردان شده و چون شاهزاده شاهرخ از خلاف امرا آگاه گشت
دو نفر دیگر که خاطر بکناره آمده بسیبن جهت خود نزد و لشکریان هم در آنجا بیاد آمدن
ساختند و در روز دیگر شاهزاده و امرا که با مجموع لشکر از ایل بگذشتند و چون امیر برندق بر خبر
مطلع با درجی را در آنجا دید که از تیمور شاهزادگان و خزاین مرکز با روی امیر بود خلیل سلطان
و طایل قصد شر امیر شاه ملک و در ماوراء النهر نفرستاد و امیر برندق از نقض عهد
مهمان هیچ گونه نیندیشید و در اکمال آن راه که آمده بود باز گشت و در جزیره بیارگاه امیرزاده
خلیل سلطان نهاد و خیل و منقول همه که شاهزاده رسیده زبان مذمت برگشاد و بی کنید همه نزد
امرا با جان محفوظ مرکز کرد و عید در رسم طاهر قا که در رده از امیر برندق تخلف نمود بود بخشش امرا

عالیات و شاهزادگان رسیده صورت حال باز نمود امیرزاده خلیل سلطان و امرا از هند تا
که در صحبت آنجا فرستادند خواهش کردند و در بیت السلطنه از او داشته مقرر شده مشند **ذکر**
رفتن امیرزاده ابو بکر و امیرزاده ابراهیم سلطان با امرا بجانب بخارا
چون خبر نکبت حضرت امیر و فرار شاهزاده خلیل سلطان و تردد ایشان بسمرقند جمیع امیر شیخ نور
الدین و امیر شاه ملک گشت با جمعی از خاصه و امرا و اعیان و خوانین رسانیدند که هم ایشان
مرتبه رسیده صواب چنین مینماید که مادر ما شاهزادگان هم بخارا رفتیم و شاهزاده رسیده
از آنجا بلاد امیرزاده جهانگیر شتابیم و از آنجا تفحص کرده چنانچه باید و شاید به عنوان همراه
کافر نعمت بر داریم حضرت عالیات و امرا تحسین نیات ملازمان او در درین امر پسندیده و امیر شیخ
نور الدین و امیر شاه ملک از جمله خوانین بودند اند و خوانین حضرت مغفور که اصل آن زمره
حضرت تیمور تکش قوچین بود و از آنجا قاطر و حسن جند اول در سمرقند و خواجه شمس الدین ایلچی
مرکه کال و لشکر و ده دار که در الحقیقت اسم و رسم او ده دار بود جمع آورده و نه حضرت
با ایشان در میان نهادند که در جزیره ماهان است که بخدمت امیرزاده جهانگیر که بکم و حسب
و خوانین سلطنت تعلق با و سیدیر و شتابیم و شرف ملازمت او دریابیم رای شما در جواب چه اقتضا
میکند و خانات متفق الکلمه گفتند **بیت** چرا خوشتر از برفا جا نگشتند در پاسخ ما امیر است که ما نیز در
باشیم و استقبال مثال حضرت سهل در حیات و ممات از دو جهات است و امیر بود و امیر شاه
جهانگیر و حاکم و دیگر شاهزادگان محکوم الکلمه اند و سایر خوانین و حضرت نیز در آن امر
با ایشان متفق بودند و جمعی عزم بخارا نمودند شاهزادگان که مقام میرزا و نفع ملک و امیرزاده ابراهیم
سلطان که هر دو در آن بارگاه بودند و میرزا نفع ملک اورا در بهار ماه و کسی
بزرگ تر بود و حضرت عالیات را وداع کرده با چشم نمناک جانب صحرای خاک رز بخارا
شدند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با سایر و خوانین در رکاب ایشان روان شدند

و در عشر اول رمضان المبارک بمقصد رسیدند در ستم بر پدر که او را از پیش روانه کنار کردند و برادرش حمزه
حکم آنجا را بدست استقبال شتافت و در ظاهر شهر بر سر قبر ایوب صابر علیه السلام امیر شیخ نورالدین و امیر
شاهملک در ستم بر پدر بتجدید عهد باهم بستند و در رمضان مذکور از آنجا روان شده قلعه کنار را در آوردند
و بعمارت و زیادتی استحکام آن مشغول شدند میان قرار گرفت که شاهزادگان در سرای امیر شیخ نورالدین
و امیر شاهملک در قلعه باشند و ضبط یکدروازه که بشهر گشوده است با نصف قلعه تعلق بامیرزاده انبیک امیر
داشته باشد و دیگر از دروازه که بکنار بیرون بازار است با نصف دیگر از قلعه متعلق بامیرزاده امیر ابراهیم سلطان
و امیر شیخ نورالدین بود در ستم پدر و برادرش حمزه و تلبیس از نهی قرار داد و دیگر امیرزاده سر دادران
در نهج خرابی کردند بیت تحشی گرفتند حرفیان سعد بقی ❊ اگر ملک شان بگذارد که قراری گیرند ❊
در نهج مذکور هر کس بکار خویش مشغول و بعیش و طرب مشغول شدند و از آنجانب حضرت صاحبقرانی
و دیگر شاهزادگان چون بالبرادر سعد و فتاح سر بر بخشش و تعظیم بازگران خزانه و رزق و عمل و جمل
صاحبقران مغفور متوجه سرخد شدند و لباس سیاه پوشیده شعار حزن پدید کردند و با ناله و زاری و بی
سرکاری بدروازه چهارده آمدند و در میان اندرون قوم بر جایگاه مجوزه داده بیت نزد از زیاد عزا
بشهر راه ندادند و ایشان با حزن و جمع و ملال بر ایشان در باغ امیرزاده میشاپنج که قرب بآن در دشت
فرود آمدند و شب که از صبح روز قیامت نشان سیاه در آنجا گذرانیده و چون آفتاب طالع شد
دروازه دیگر باز کردند و حضرت صاحبقرانی با شاهزادگان و اهل شهر در آوردند و خلقی امیرزاده
محمد سلطان که مرقد صاحبقران آنجا بود محل نزول ایشان گشت و اتابکان سیفا خزانه و سرا
کشاده نقد و زر بین درمان افشاندند خزانچی و شاهزادگان و امرا که در شهر بودند در زمان
امرا و اکابر مرکی کشاده و دردی بقطران اندوده بمذ در گردن افشاندند و دیگر شاهزادگان
و امرا و ارباب عمایم شیخ حمزه عبدالدین و خواجه صدرالدین و عالم ربانی مرکز دانشمند و عظیم
تعزیه بسیار کردند و حاضر شدند و فاتحه دست داد که خاتم شیخین جمال در تشیع آن خاتم اندوه بود

بعد از آنکه چهار روز بعد از چند روز لباس تعزیت در آورده بودند

ذکر وصول امیرزاده خلیل سلطان بشهر و جلوس

امیرزاده خلیل سلطان با امیر اوکر بان از تاشکند روانه و در راه
بمقصد رسیدند امیر خزانه یوسف باتاه و پیشکش از شهر بیرون آمد و در قریه شیراز که از رکاب تا سرخد چهار فرسخ
است بنوب طلبی سرخد فراز گشت و جمعی اکابر و اعیان آنجا به فاحره از سادات و فضلا استقبال کرده
و چون کنار آب کهک مضرب خیام سلطنت فرود آمد گفت از خزانه باعتقاد در دو شهر و مقابله
خزانه بدست شتافت و جمعی را که تاشکند شاهزاده خلیل سلطان بردند و بر سر حساب
مولانا عبدالدین نجم شاه زاده شمار را به در شانزدهم رمضان سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در برج حمل
رایت عز و شرف افراخته بود بشهر در آمد و در خانه محمود کان را بجهت تصرف در آورد ملازمت
صاحبقرانی کرد امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده محمد سلطان و برادرزاده برادرزاده محمد و سعید و کاتابرداشت
او را در آن ایام مناخر حرم نشستند و امیرزاده خلیل سلطان بی مانع و مناخر و قدر نشست امور سلطنت شروع نمود
و در تاریخ جلوس با این مصرع گفتند که ح تاج زر بر سر خلیل نهاد ❊ و بعد از دو روز که اتفاق
امیرزاده محمد سلطان که تربیت صاحبقرانی مغفور را کابو دفت و کار تعزیت از سر گرفت و جمعی از امرا
و اعیان و امرا و ارباب و اکابر و اشراف و متعینان با لباس سوگواری در تربه دروازه آمدند
و بعد از تقدیم مراسم خزانه امیرزاده با امیران نذر و صدقات فراوان با ارباب احتیاج رسانیده و در آن
چند روز آش بمردم دادند که فاقه جمع از مسکینان بدست آمد و حیات رحمت بر بیت و شعرا
فضلا قصاید عزا در مرثیه صورت صاحبقرانی مغفور گفته بعرض رسانیدند و از آنجمله خواجه عصمت الله کاتب قصیده
گفته بمطلع این است بیت ای فلک حرکا ❊ و بر آن کن که سلطان ❊ گفت که بر خاک نشین بر سلیمان
قاهر است ❊ و چنین چند روز بگذشت و ایام تعزیت منقضی گشت خزانه شاهزادگان و خزانچی و نوبتیان
با عز تمکین از کرخ عزا بیرون آوردند و قاعات امرا با جامهای طلا و نقره تزیین دادند و در تاریخ
لشکر با نزا از زر و نقره نوازش یافتند و در صرف بر نیار رسید که نقد مصروف بیرون آورد و کمتر تعزیت

در زر بخزد و ملک بیقطار میسپردند تا آنکه زمانه گنجهای گران تلف گشت و مملکت و حکومت امیرزاده
ضلع سلطان در سوق تلف اند چنانچه شرح آن در محل خود بیاید انشاء الله تعالی **ذکر اسامی اولاد**
و احفاد صاحبقران گیتی ستان حضرت صاحبقرانی دین پرور در این جهان ناپایدار
سه پسر داشت امیرزاده و شهزاده یادگار گذاشت شاهزاده میرانشاه در سن سی و هشت سالگی بود با
پسر و دختر امیرزاده ابابکر بیست و سه ساله و یادگار اسکندر نه ساله عثمان چهار ساله عمر در سن
بیست و دو ساله ضلع سلطان بیست و یکساله ابابکر ده ساله سر پیر بخش شش ساله و شاهزاده محمد
شاهرخ در سن بیست و هفت سالگی بود با هفت پسر دیگر میرزا رانی بیک و میرزا ابراهیم سلطان محمود در سن بیست و
سالگی با پانزده ساله میرزا محمد جوکی سه ساله شاه ابدال دو ساله بایزید بیک یک ساله و پسر
شاهزاده مرحوم جهانگیر با نزد دختر چهار از امیرزاده محمد سلطان سه پسر مانده بود جهانگیر نه ساله سعد وقاص
شش ساله یحیی پنج ساله و امیرزاده محمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی بود و با هفت پسر بزرگ ترا از پسر چند دو نه
ساله خالد هفت ساله یوز بخش سعد وقاص سه ساله و جهانگیر و از نژاد شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر
پسر و پسر زاده بودند پسر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمر شیخ هفت ساله امیرزاده رستم در سن
بیست و چهار سالگی با دو پسر و عثمان شش سالگی سلطان خلیل یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله و احمد بیست ساله
سید بن احمد با نزده ساله با نوه دو ازده ساله حضرت صاحبقرانی مغفور را این سخن سه دختر بود پسر
و پسر زاده بود که دیده و دست از مطالعه جمال ایشان روشن و در حجب ارباب مخالف از غیرت مستور
ایشان بود **ذکر جلوس شهریار کامکاران شاهرخ بر سریر مملکت ایران**
چون در خطه بلده هرات صاحبقران مغفور مدار السلطنت هرات رسید گوهر دریای سلطنت و خلافت
صدق ان هذا لهو الفخر لوجوه العدل و ارفعه سعین السلطنت و الخلافه شاهرخ بهادر
افسر خسروی از سر و خلعت شهریاری از بر بند داشت و خلعت صحت و نکات بر سر مبارکش جلوه
داده و خود را بر منبر آرایش منزل ساخت خواص حضرت و عمال دولت جهت خضوع روی بر زمین

ادب نهاده عروض داشتند که در دار دنیا که محل بر دوست و نزول نواب است **مصراع** در حق او
کمان ثبات و انقاصات **ملوک** در جهان از شیب محالست است و ثبات در دار غرور ممتنعات
از حضرت صاحبقرانی تخت کامرانی را وداع فرمود الحمد که فرزندان ارجمند از و یادگار مانده که مستعد
ملک داری و استحقاق شهریاری بر وجه اتم دارند **بیت** گر او در حق رحمت گفت مرحوم
جهان بر دور زندگی باد دقی ❊ در او دیده باغ شد تا بحق رضا باد ❊ سر پیشانی او از نقاب ❊ معدن شاه و درست
اکمال شان ❊ نظر کاه و دعای ملک و ملت ❊ معین ملک شاهی کار فرمی ❊ نظام او بپذیرد نور فرمی ❊ سر سر جهان گیران
است که اگر پدر بزرگوار بدار القرار رود پسر فرخ نام و سر در تبار شود و اگر اصلی بر کرتندی رسد فرخ کامکاری
او در گشت **بیت** درست بر دمند بخشی شد بلند ❊ گر آید زگردون برو بر گزند ❊ بجوار رحمت کیسه بای او
بشاخ نوابین دهد جای خویش ❊ هر سپند رود تر پای بر جامع سر دری باید بنا و دوست در زوال
کشت و در مغ دل اهل دانش داد ❊ بدانه احسان در دام طاعت دیده دهان او ترد حضرت خاقان سعید
سخنان بندگان نیک اندیش را بسمع رضا اصغا نموده بر تو انفاق بر شیق امور مملکت ایران
و سریر خلافت مصیر را تعزیز و بهالیون خوان مرشح و زین نشان و اربان دولت و جهان مملکت را بجهات
خرد لانه بنوازشت و مقرر و حسب الاحترام در صحبت مردم دانشور با طراف و اکناف ممالک بجور خرسند
و سر دار ان و رود و حکام و اهالیان اعلام مطیع القدم تعلق پیش رانده شرط مطاوعت و اطاعت بجای آورده
به ظهور آورند و کردنکشان خوارزمستان و سیستان و مازندران و سر بلندان کهرجان سپاهی بر سیاهی
مقرر قبیله آنجا کمیت اقبال شدند و در اندک زمان مرحبا راه ملک اشتر با مسجد گاه مبارکان شد در
و ایلهای مذکور مقصود سکه نام خجسته و القاب همایون او در سب و از آتش یافت و چشم خشم در زوال فتح
خلاف در خلاف قرار گرفت و جهد و طلب طالبان بر وجه حسب آن روی نمود و حسب و سرا و جهانبانی
بر وفق مراد و دلخواه جلوه گر آمد و این جلوس خرمند نشان در ماه مبارک رمضان در دار السلطنت
هرات اتفاق افتاد و مقیمان حظ مالا بصر نهند دست و پا باز از بارگاه جلیسه و تکاسل نمودند

وساکنان اقلیم رابع سعد و سعاد قاطعان سفله خراسان در جهاد دین و ایمان مخصوص و دین بلک از
سحاب رافت شهریاری تازه و ریان شد و ریاض مملکت از رشک روضه رضوان الله گلشن و روضه
رایت نصرت آیات بجانب سمرقند و ضبط دیگر قضایا حضرت خاقان سعید بعد از تکمیل مهمات سرحد
آمویه خواست که پیش از آنکه خلق بفرمان الله مملکت را مستقر سازد راه بادیه شوکت در قندهار بجانب سمرقند
برافرازد و خاطر همایون از اطراف جمع سازد و چون این عزیمت اقلیم بخش امیر سعادت و امیر حسین بلکه فرمان
و امیر علیکه کوتلش و امیر خواجه راستی را به ضبط خراسان تعیین فرمود و اعلام ظفر فرجام از دار السلطنت
هرات در بخشش الله بمقصود سرحد شد و چون بخود رسید بعد الله قاضی سیف الدین الله بعد از
لشکرای بادغیس بالعقوب روانه گردانید و در اثر خروج سعید خواجه شیخ علی بهادر را بطرف دار
النهر فرستاد تا رخصار اندازه معلوم گردد بیاید امیر بر سعادت خاید و چون موکب همایون از آن
کرده بدر رکاب رسید امیر سعید خواجه از جانب سمرقند آمده معروض داشت که امیر زاده خلیل سلطان
باتفاق ارکان امرا و اعیان سلطنت و جهانبانی بر تارک نهاده است و در تخت و خزانه گشاده است و صلای
عام در داده و حضرت خاقان سعید خواهش دولت را خاطر ساخته بمقتضای کلمه و شاورهم فی الامر
مشورت در میان انداخت و هر کس بقدر دانش خویش سخنی گفتند امیر الامرا رها قرار بر آن گرفت که بیرون
علم ظفر پیکر عازم دیار ماوراء النهر شد عزم درست بقضای آنکه که در دار السلطنت هرات که مستقر عز
و شرف بندگان است مرتبتی باید چه آن زمان که حضرت صاحبقران آن فتح نموده بی در دروازه ماند
و بارویش استحکامی ندارد که سد حوادث و نوایب گردد و حکم لازم انقیاد بنفاذ پیوست که امیر جلال
الدین فیروز شاه قبله الاسلام هرات را آبادان و معمور سازد و امیر شاهی که باران رحمت نامتناهی
بر وی باد در وصف هرات بزبان ظرافت **بیت** بنام رمضان خوشست و گلگشت هرات
بالغزه و نگیر خورش در صلوات ؛ خوبانش بتارک بازار رنگ ؛ چون آب خضر روان شده در خلقات
القصه امیر فیروز شاه بهرات آمده در امیر ملیه فاتحه هرات فاتحه جهد مبذول داشت چنانچه

شرفات

شرفات سوادش از ایوان کیوان برگذشت و خندق آن در حسن بر پشت کاه‌های رسید
پوشیده نماند که هرات از شهرهای عظیم قدیم است و پادشاهان زمین شوکت در عمارت و در دفع آن
اهتمام تمام نموده اند بیت بجز از فرخوی این ربای سرم بنجو **بیت** لهراسب نهاده است شهری
کتاب در دنیای دیگر بنیاد ؛ همین پس از دو عمارت دیگر کرد ؛ اسکندر رومی همه دارد بنیاد
عمارتها که تجدید بنا بر عمارت سابق رایج و فایق آمده و در این حال امیر سعید خواجه بموجب فرمان قاهر
مطیع بجانب دار الامان هرات شتافت و بنیاد و بارو در دو شب آورد و سبزه و دار نو بنیاد نمود و از آن قدر دو شب
باقی باشد و قلعه هرات را که بنا است بیک فرسخ خراب شده بود معمور گردانید و چون موکب همایون
حضرت خاقان سعید شیخ زاده بایزید و سعید امیر زاده سلطان حسین از جانب ماوراء النهر آمده
او را از آنجا فرمود و حضرت خواجه از چین که بماوراء النهر رفته بودند از سمرقند آمدند و اصحاب دیار
مشروح معروض داشتند و حضرت خاقان سعید حمزه اغول را بر پیش امیر زاده خلیل سلطان فرستاد
و زبان عاطفت بپیغام داد که پدر بزرگوار که مادر آنحضرت در استغنا را بود بر جنت ابدی پیوست و از آنکه
مرا بجای فرزندی در دیده و دل دیده بلکه از جان عزیزتری و محترمتری باشد از ملک و مال مضایقه نیست اما بر آن
دیگر به روزگار و صرف سعادت بر طبقات و تخت مملکت امیر مرد و قوف بر وفاق لشکر کشی
و جهانداری و ضبط نظام دارد اگر بعضی امرا بواسطه بعد مسافت و تفرق اتفاق بر پیش مملکت تعرض نمایند
بدان زیاده انشاء الله تعالی دار امیر صورت پیش آید مصلحت باشد اتفاق افتاد و ورود همایون از آنجا
گذشته بکنار سیحون نزول فرمود و بموجب فرمان پیش رفتند در خلال این احوال امیر شاه هلاک انقلاب
آمده خبر سلامتی شاه زاده کان میرزا ابراهیم سلطان بعرض رسانید و در این حین سبب عزیمت
دار النجاح خواجه اشرف انگشت ایلچی امیر زاده خلیل سلطان بموکب خلافت آن پیشگاه
رای خاقان بلند مکان گردانید که شاه زاده میگوید که ایل و مطیع آنحضرتم و یقین میدانم که حضرت
شهریاری خواهد ساز خاطر خود بدو گذاشت و بنده را بضبط آن مملکت خواهند داشت و هیچ بنده

شایسته تر از مخلص نخواهد بود اگر لطف فرموده مساعدت فرماید بلبند، مال به خزانه ارسال نماید و در وظایف
معهوده بیت و طاعت داری باهمال و تقصیر از خود در نمی نگردد حضرت خاقان سعید ملتمس شاهزاده خلیل سلطان
را مسبوق داشته عنان مراجعت معطوف داشت و امیر شاه ملک را به بخارا فرستاد و شاهزاده کار از طلب داشت
و چون رایت نصرت شعار بحوالی اندخود رسید امیرزاده سلطان حسین نوهی بجایگاه خود را، وارد
اطلاع قرار نمود و در این اثنا خبر به بخارا رسید که امیرزاده خلیل سلطان با لشکر گران از سمرقند بر آن
بخارا رایت نزول فرمود و بواسطه مخالفت رستم بیگ امرا که آنجا بودند بخارا را گذاشته در راه شاهزاده
از آب گذشته باردوی او پیوستند و امیر عبد الصمد حاجی سیف الدین لشکرهای بادغیس را امیر کرده
شرف پابوس دریافت و حضرت خاقان شنید که امیر شیخ از یاران امیرزاده خلیل سلطان مخالفت
نموده بیخ اندوه آن حضرت امیر شیخ لغمان بر ایلک و امیر بوکس و امیر یوسف خواجه را روانه ساخت
و در اثنای این اوقات از پیش امیر شاه ملک که پیش الدین بر سبب رضا رت علیه بر کنار آب آمده
بود خبر داشت بپایه سریر اعلی رسید که از طرف سمرقند امیرزاده میرک احمد و امیر شمس الدین حسین
و امیر ارغون شاه بخدمت مالانده با شیخ نور الدین پیش خلیل سلطان رود و کلمات محبت انگیز
در میان آورد که بر سبب صلح طرفین باشد و بعد از مصلحت دید شاهزاده را بطلب بیکران
نوید داده بطاعت مهیا یافت و چنان مقرر شد که امیرزاده خلیل سلطان خانبیگم را
با بعضی از خزانین پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر فرستند و خزانه خواص امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده
ابراهیم سلطان با لوکران و خزاین ایشان که در سمرقند مانده اند باردوی اشرف اعلی رود و از
دار الخلافه بیچون بر امیرزاده خلیل سلطان مسلم شده بدین سبب اساس مشاق محمد گشت
و امیر شیخ نور الدین با آن کیفیت داخل را در پایه سریر اعلی معروض داشت و حضرت خاقان
سعید بدانچه امیر شیخ نور الدین مقرر کرده بود رضا داده حکم شد که امیر شیخ نور الدین و امیر عبد الصمد
حاجی سیف الدین از همچون حضور نمایند و بعد از انجام مهمات مصادرت نموده باردوی همایون باز آیند

و در اثنای

و در اثنا حسب الحال امیر سبحانشاه را که حضرت صاحبقران در حین مراجعت از یورش
روم او را در دری گذاشته از بایزید در سندار و خبر دزدی لوی اردو در راه در دشت از دولت سبحانشاه امیرزاده
بر انشاء دست از حکومت کوتاه کرده متوجه درگاه عالم پناه شد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر
استعداد یافت و خواطف پادشاهانه از امرا که بارمنانه گشت و امیر محمد سنگر ضبط و اداره سرای
لعبه و الدوری او مفوض بود چون بر قرار سبحانشاه اطلاع یافت او نیز بزرگ و اداره آن امیر دیگر
بلکه نام بهادر فارنده با یکهزار سوار روی بهرات نهاد و چون بهرات رسید یکروز در آنجا توقف فرموده
بپاسای او فرمان واجب الاذعان صدور یافت و حضرت خاقان سعید بعزم معاودت لوای دولت
برافراخت و امیر سبحانشاه معروض داشت که زمان او در آن نزدیکی ارزد، و در آنجا اندک فرمان نافذ
گردد و روزی چند در صدد اندوخته گذرانند تا از رنج راه بر آسایند و همین امر سبب ذل افتاده حکم شد
که چندان توقف نمایند که امرا که بسمرقند رفته اند باز آیند و آنگاه در مراجعت بایشان روی بدرگاه گیتی پناه
آورند و پیش از این فرستادگان امیر سید خواجه باردوی همایون آمده بودند و خواجه آورده که خواجه علاء الدین
پای از حد خود بیرون نهاده و در این وقت امیر مغرب که از هرات آمده بود طلب سمرقند گشته بود
بر سبب خواجه و امیر سید خواجه شتافته و ولایت نصرت شعار در پیش نشیم داشته، بدار السلطنه
هرات شتافته، ظل عنایت و عاطفت بر مفارق ساکنان آن دیار گسترده

ذکر عصیان خواجه سلطان علی و برداری و قدم نهادن در دایره سرداری و سرانجام او

در آن اوان که امیر سید خواجه بهرات نقطه طوس اشتغال داشت همنشینان بسمع او رسانیدند که خواجه
برداری حقوق آبادی و احسان حضرت صاحبقران را بر طاق نسیان نهاده باستظهار جمعی از سرداران
بی مقدار گردن کش سرافرازی میکنند و در ملک و در جنبه انباری میکنند و امیر سید خواجه چون این سخن
شنید بی طاقت و درنگ بر مرکب توکل سوار شده با آنقدر سپاهی که داشت با هنگ شکار خاقان
در گذشت اند و تا سرخس رادگان عنان باز نکشید و در آنجا روزی چند توقف نموده باطراف اندک

احصار لشکر سرخان فرستاد و درین اثنا امیر مضراب باد بیست و اند و امیر با تفاق سید سوار جرار
را بر سر سمنانی بطرف سبزه وار فرستادند و خواجه سلطان از خوف سپاه آگاه گشته و دلیت سوار عکلو نامزد
دفع ترکمانان کرده و در حوالی بحرآباد هر دو فرقه بهم رسیدند و بران محاربه اشتغال یافت و سبزواریان غالب
آمدند و اکثر ترکمانان را بقتل آوردند و چون امیر خواجه برین حال اطلاع یافت با مردم سواحت بجنگ پیش آمدند و از
طرفین مردم بسیار زخمدار شدند تا آنکه امیر سید خواجه را تیر زخم رسید و آن شیر دل زخمهای خود را
پنهان داشت و چند روز در خفیه مرهم و ضماد مینهاد چنانچه هیچ کس از خواص و مقربان او بران اطلاع نیافتند
العظمه بعد سه روز چهار دانه قلعه حاجم را مانند شیشه زره و خوانه زنجیر ساختند و بر چوب و باروی آن را اندوده
قتلغ باطراف در گرفتند و امیر سید خواجه از قتل اهل قلعه منهی فرمود گشت سلطان اکثر دو نوعی که بیاد القلعه
برده بودند بر مخالفت در روی کشیده بخوارزم و بیکار شدند و محاربات صعب واقع شده امیر سید خواجه
دست از جنگ بر داشت و فرمانداد که باقیات ایشان را خراب سازند و در شاخ از ایشان برگشتند و لشکریان
بان هم اشتغال یافتند و مردم فرزند سادات و اطفال را شفیع ساخته امیر سید خواجه از شر خواجه بکجات
درگذشت و بسیاری از ایشان را کشتند و مقتول قلعه سرنان شد و امیر بنا برزد در تخت الصرف آورده روی بسبزه
وار نهاد و در ظاهر سبزه وار فرود آمد فرمود که لشکریان کرد خود خندق کنند و چون ده روز بر سبزه وار
بگذشت تا گاه خبر رسید که میر پادشاه و اظهار مخالفت کرده بولایت جوین در آمده است امیر سید خواجه
دست از جنگ سبزه وار بازداشته متوجه میر پادشاه شد و خواجه سلطان از تنگنای محاصره بیرون
جسته به میر پادشاه پیوست و هر دو لشکر نزدیک بیکدیگر رسیده از جانبین صفها راست کردند
و امیر سید خواجه در قول و امیر مضراب در میمنه قرار گرفتند و شورام قاد شیخ سلطان و ابابکر در میسره منزل کرده
و از آنجانب میر پادشاه در قلب ایستاده و خواجه علی سبزه وار با جمعی سرداران در میمنه توقف نمود
و میسره را بوجود طایفه از بیجا دران مازندران آرایش دادند و خواجه سلطان از انتظار حمله کرده جوانان
امیر سید خواجه را از جای برداشت و امیر مضراب از جوانب آرایش یافته و امیر انتظار میر پادشاه را از خوف نمود
برافرد

برگرفت و از عقب در آمد و میر پادشاه که آخر الامر جلادت و مردانگی سبزه وار دیگر بیاد آورده
و سلطان سبزه وار را بر چون معلوم شد که میر پادشاه گریخت او نیز عنان از معرکه برتافت و در عقب گریختگان
شتافت و سپاه منصور غنیمت فراوان گرفتند و امیر سید خواجه و دوره از پی او روز بر کشتگان رفت
و قتل بسیار کرده بجانب سبزه وار معاودت نمود

ذکر احوال امیر زاده میرانشاه و فرزندان او

سابقا مذکور شد که حضرت صاحبقران هنگام مراجعت از ایران هفت ساله
تخت بلاد کوهان را بامیرزاده عمر میرزا میرانشاه ارزانی داشت و امیرزاده بزرگتر او امیرزاده ابابکر میرزا
میرانشاه را بحکومت بغداد و بلاد گذاشت و بنا بر التماس امیرزاده ابابکر فرمود که پدرش در بغداد پیش او
باشد هر چند امیرزاده ابابکر به برادر بجهت تقدم داشت و مناسبت امیرزاده عمر که برادر او بود
بود بر دی شاق می آمد چون خبر حادثه صاحبقران به میرزا عمر رسید روی بسبزه وار نهاد و بنا بر زاهم
خزانی موضع ساخت و از پدر و برادر هیچ حساب بر نگرفت و این سخن در مجلس میرزا ابابکر پیوسته
و با وجود پدر و برادر بزرگتر کوچک نزد و حرمی چگونه کند و چون میرزا عمر از صاحبقران جدا گشت طایفه از شقاوتمندان
امیر جهانشاه جاگیر را بران داشتند که چند لوازم امیرزاده عمر را از زبان میرسانید و داشت تا با مستقل
با میر حکومت اشتغال نوانیم نمود و امیر جهانشاه که اکثر اوقات اشرب مدام مشغول گشتی از جنگ و بدایام
غافل بودی به ملاحظات ارباب فتنه دفع و فرقه شده مسامع بیت و دوم رمضان بادبانی در غایت
هیبت بدرگاه رانند و جمعی از ارباب و مخدومان شاه زادگان را که مخرب یافت به قتل آورد و میرزا
قطب الدین از بیم که راه در سم نیابت داشت و شیخ محمد قراجی و سعید الخان پسر منوچهر بنکوچی را
به قتل آورد و بعد از کشتن ایشان امیر جهانشاه جاگیر دی بسر برده عناد و سر بر پای نیابت
فشرده و سپاه از نو تکمیل ساخت و فرمود تا سوار شده هنگام جنگ امیرزاده جهانشاه کردند و لحظه فلحظه
زاده و رافوجی گمید و ایشان بنیر سنا و در میر جهانشاه نیت داشت که هم از پیش نیز و راه گریز پیش گرفت
و از امرا اکثر تابان و با حاجی و برادرش و ایران امیر شیخ محمد مقتول به قصاص پدر امیر جهانشاه

بکشت و چون میرزا عمر از این حضرت خبر یافت زبان سرزنش گشاده میدان فایده نداد و میرزا
عمر بخلاف تصور مردم لسان دهان ماندگان امر جهانشاه را خواست و در باره ایشان انواع عقوبات
درشت درین اثنا امیرزاده ابابکر از کرمان بغداد متوجه شده با لشکرهای بسیار قصد میدان
کرد و ایلچی فرستاد و در این باب از برادر حضرت صاحبقران میرزا عمر ایلچی را خواهش بیگران
بخشید و فرمود که برین دو نوع امیرزا کفر دوی نموده آن برادر باید که بروی متوجه انتخاب کرده تا باید بیگرفت
کنیم و باتفاق ضبط ممالک را وجهه همت سازیم چون فرستاد میرزا عمر جواب نموده پیغام امیرزاده ابابکر
و تشویش بی توقف با دولت سوار متوجه اردوی مراد شد و میرزا عمر بیشتر با امرا جانبی کرد مغرور شده بود
ایلچی که چون میرزا ابابکر برسد حال او را بگیرند و بیاندم که میرزا ابابکر باردوی میرزا عمر رسید و دو یوان
خانه فرود آمد جمعی از آنها دران اردوی او بخشند و امیر بوکلیت دست در کاکل شاهزاده زده او را گرفتار
کردانید و بیاخته بندی از نقره بر پایش نهادند و بعد از آن قربانی عظیم کرده امیر بوکلیت و سلطان بخشی و بیشتر
امرا گفتند که امیرزاده ابابکر را از میان برداشتیم باید داشت تا خاطر نشین باشیم و امرا اتفاق شدند سلطان
دیر کرد و جانبی معروض کردند که بعد از آن حضرت در میان است تا حضرت میرزا ابابکر برادر را در قلعه قهقهه بند
کرد و طایفه غالب شدند و را بردی کاشتند و چون میرزا امیرانشاه از گرفتاری میرزا ابابکر خبر یافت متوجه
خراسان شد تا کاهی کاهی بیش سمنان باز نگشتند و در آن وقت سید خواجه بدفع سلطان میرزا داری
اشتغال داشت و چون حضرت خاقان سعید از قدوم میرزا امیرانشاه بخراسان آگاه شد فرمود که امیر حسن
ترخان و امیر جهان ملک و امیر فیروزشاه با پنج هزار سوار باستقبال شاهزادگان مغفور آنکه اگر میرزا
امیرانشاه در عهد استقلال و ملک گیری داشته باشد بمقاومت و مدافعت او قیام نمایند و اگر بمقتضای
وقت طریق اطاعت و فرمانبرداری پیموده باشد آنچه وظیفه مهمانداری بود بجای آورند و مکتوبی مصحوب ایشان
کردانیدند مضمون آنکه حضرت صاحبقران مغفور هر یک از فرزندان را مملکتی داده در اوان سی مغفور فرموده
امروز صلاح در آنست که هر یک از اولاد و احفاد آنحضرت بضبط آنچه متعلق باو شده بخوش قیام نماید

که خلل

که خلل میان راه نیابد و بیگانگان مدخل نکنند اگرچه او را سلطنت پسندیده عمران برادر در ممالک
ایران است و خود نذر داده ولایت اران و شروان و ازربیجان و گرجستان در تصرف بندگان آنجناب است
اگر بتشبیه امور آن مملکت اشتغال ورزد دارد به صلح نزدیکتر باشد و آنچه که جناب شهریاری
بمزید کیاست و وفور عقل از سلاطین جهان ممتاز است و بکفایت مشهور شده عمل نماید که این سخن مرجوح
بر ایشان خاندان و بیاسانی و دودمان خواهد گشت و مخفی نماند که این مسافت که در مصالحت میرود در حیثیت تجربت
بلکه محض رعایت ناموس و نام است و اگر عباد و بلاد چهره نمو فتحت بیاض مخالفت خواهد شود و شرب
عذب الحیات بخار و خاشاک مشاجرت تیره که بدیده آتش فتنه بزرگی در انتساب آید که اطفال و اناث
در نظر عقل جاهل نماید رجا دانی که در جوانب اگر تا قطب سبز فرماید و طریقی که دست بعهود باشد مسلوک
دارند و چون بموجب فرمان صاحب قران اولاد و احفاد آنحضرت در مملکت یکدیگر دخل نمایند بلکه
حوالی ایشان شد قناعت کنند لاجرم آثار خیر و برکت بر روزگار فرخنده آثار ایشان واصل گردد
و آنکه نور الاسلام سلطان شیر و امرا با لشکریان در حرکت آمده در سبزه دار با میر سید خواجه و سید
باتفاق روز جمعه طایفه پیش نهادند و امیرزاده میرانشاه آنجا بود و پیش از این سلطان سبزه داری که از امیر
سید خواجه گرفته در عقب پدر پادشاه میرفت چون شنید که امیرزاده میرانشاه آنجا پیش رسیده التجا
بدرگاه او برد القصه امیر سید خواجه در میان حزب کمیت شاهزاده سرافراز شدند و پیغام حضرت
خاقان سعید مقصد العرض رسانید و میرزا میرانشاه سمنان دلپذیر گفته عذرهای حقیقی که نسبت بآن
حضرت داشت بظهور رسانید و از زبان تملق و دلجوئی اظهار کرده امیر العدل و دعا و ثنا سرودن داشتند
که پیرزادگان تخت دستور نماند که اگر بنده باقی سر از ربقه اطاعت و بیعت استحقاق کشند بر همگنان
واجب و لازم است که در تادیب و انکال او بکوشند و بنصح و نهی او قیام نمایند عوض از تمهید این
سخن آنکه سلطان شیر داری حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقران مغفور را کان لم یکن انگاشته
و با حضرت صدق آنحضرت در مقام یاغی گری و سرکشی آمده چون سیلاب ملال بر امیر خود تجاوز یافت

بدرگاه حضرت شهریاری شتافت و اکنون در اردوی همایون است اگر جزای عمل ناپسندیده خود
نیابد دیگران نیز در خیر نرسند و سبب فتنه و تشویش گردد امید به ملکات ملکانه آنکه او را با سایر کسان
سبب زیادتی محبت و صداقت خاقان سعید خواهد بود والد تا بندگان او را بدست بیارند
ممکن و متصور نیست که با ذکر و تعلیم او را بدول افتاد و سلطان سلیم پسر پادشاه ما با نوکر
از اردبیل با عصیان با پسر سید خواجه پسر دند داد و با او از تیغ با سا بگذرانید و در اثنای این حالات
میرزا ابابکر از حبس رهائی یافته بعد از چند روز ایلچی پیش میرزا پسر انشاء فرستاد و اظهار دل بانکه کرد کیفیت
شخصی بناء بیاورده بود و مناسب نبود که او را بدشمن سپارند و طایفه مروت سوک بدارند دیگر
مردم را بر ما چه خواهد ماند و بعد از تقدیم صورت میرزا پسر انشاء با حرص و تعریف روی با دزبانگان نهاد

ذکر چند خبر و تعلق میرزا ابابکر از حبس و نیه

چون میرزا ابابکر گرفتار گشت میرزا حسن فرمود که
امیر چرکس بدلیل حق خویش و احترام او را در سلطانیه محفوظ و مضبوط دارد و میرزا حسن در اردبیل نشیند
بطرف همدان رفته تا آذربایجان بحیثیت و عشرت گذرانید و مردان و سرداران کردستان و ترکمان
کیفیت او شناختند و بیشتر ها گذرانیده بعنایت شاه احتفاظ جستند در این اثنا خبر آمد که در جهان
بای جبارت از حد خود بیرون نهاده اند و تخوان و تخیر را فرا رسیده اند و دست تجرن و مال مردم دراز کرده
اند و سلطان حاکم با وجود حکومت اردبیل و چند منصب دیگر با علان کلی مصلحت نیاورده بود و با شیخ
ابراهیم و ولی خزدان بناء برده و مکاتبات ارسال داشته دیگر خبر رسید که سلطان محمد از دار الملک
سرخت کرده بغداد را از تصرف دولتخواه اتباق بیرون آورده و مخفی بکیفیت خدمتی او و خبر از حبس
از حبس پادشاه مصر فرموده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و چون این اخبار در اردوی میرزا حسن
شیوع یافت امرا و عراق را فرموده بود و مشورت داشتند که مصلحت نیست که لشکر ما را از خود جدا کردیم بلکه
صواب چنان است که بعبارت اجتماع رفع یکی از منهزمان را دو جهت سازیم و چون از فراغ تمام
بیکدیگر پرداختیم میرزا حسن اصلاح تدبیر را التفات نموده عنایت و تواضع بر اهل و در تجلیل کرده

سردار

سردار را بدفع مخالفان و لاران کرج نامزد فرمود و میر سوکلت را با فوجی از لشکریان به بغداد فرستاد تا
آن ولایت را از دست سلطان محمد انتزاع نماید و بعضی جزئی مستوجب برانده شد و چون بدانکه در سیصد و شصت
که در خبر ایلچی مراد در دولتخانه تقوی شمار پیدا شده و بابا یکی نام دارد و کرامات صادر میکرد و چون
و عدد سبع مشت و کلمه در دست او فتنه و بیات بود میرزا حسن فرمود که در پیش او عقیدت خاص
کردانند و از کیفیت حالات و کرامات سوال کردند در پیش آنکه رمزه اعظم الله مراد را فرمود که چهت
قوم مخالف در قریه شیراز مرتب میانم و نصف مال آن قریه را بر آن وقف میکنیم و بند از زبر کرده در اظهار
کرامات شرایط مبالغه کاری آورده و بابا در حضور قاضی محمد که یکی از مشایخ و اکابر آذربایجان بود
بذکر و سماع مشغول شد و در آن اثنا مقداری کلمه مکتوب دست او افتاد و عدد عظیم بر بابا طاری
شده کای الکلمه در دست او فتنه یافتند و بعد از مشاهده چنین حالات قاضی محمد عرض میرزا حسن که این شخص از
بدعت است و قتل او صلاح و میرزا حسن حکم کرد که بابا را بکشند و بابا چون از حیات مایوس شد
گفت که نصیب ما از جهان شربت شهادت بود اما زوال دولت ایشان شاه نزدیک است و بعد از آن
جها دفع خواهد شد و در روز چهارشنبه سنه ثمانمائه رابع محرم بابا مقتول گشت و از غرایب اتفاقات آنکه
در همین روز که بابا را کشتند میرزا ابابکر از بند رهائی یافته قلعه را متصرف شد و قلعه او بر حسب اهتمام قصر دولت
میرزا حسن اتمام یافت آن است که مدتی منجمان که میرزا ابابکر را در زندان بر کرد اما بجهت حوالی والده
منجمان که این امر بر اهل واقع شود لاجرم فرمانداد که در خفیه شربت مسموم بخورد او دهند و چون شربت
بدکوار پیش بناء رزده نامدار آورده و از آن سبب آن استماع نموده و اول خزانی و حبس فرمود
میانشان کار بودند آن صورت بعرض میرزا حسن رسانیدند و جواب چنین آمد که او را در شب
و خفیه هلاک کردند و معنی از کیفیت دادخواه میرزا ابابکر را خبر دادند پیش از این یکی از نوکران عادل
شمشیری در میان علف پنهان کرده بود و پیش او آورده بود و عادل و بعد در آن فرزند شراب خوردن
مشغول شده تا چنان شیاخ بان فعل شنیع اقدام نمایند و در آن حسن روز نزد باشن اقامت کرده

در شطار اندن قاتل اسباق میکشیدند و میرزاده ابابکر فرصت غنیمت شمرده بهانهٔ رعاف بخانه رفته
اندیشه خود نیز شکست و با تنی چند بیرون دویده رخت اکال و اول را بقتل رسانید و در وی
اشتغال بسرای قاتل افتاد و او را نیز از میان خود که بر دارد عقدش زمین بوسه دست از رشید و با ایشان
اتفاق نموده و سه روز ابابکر قریب بدرگاه نامی بقتل آورد و قصور متصرف شد و چون از اسلحه
و اموال که امیر تیمور بجهت امیرزاده عمر در قلعهٔ سلطانیه گذاشته بود هر دو را بگرفت و سیغ و دیگر اسباب
نقد در آنجا یافته بارادت و اموال و اسباب اقتصام فرمود و روز دیگر جهت عیش و اعدهٔ شهر با سایر خزاین
با دیگر قلعهٔ سلطانیه را از رفاقت قاتل ساخت و باتفاق روی عزیمت بجانب ری نهاد تا به میرزا
میرانشاه بپیوندد و در همان روز که امیرزاده ابابکر خروج کرد لشکر گرج بر عمر بان و امرا میرزا عمر خبر یافته
و ایشان را تا مرند راندند و این سبب آن بود که میرزاده سلطانیه رسید حرف و رسم بر دی عمر نشانده گفت که حال
سوم رفتن تا لشکریان او نیم ملتفت و تاخت کنند و میرزا عمر از آنجا که دید عنان بجانب سلطانیه تافت
و چون بمقصد رسید از میرزا ابابکر نشان ندید امیر جنید امیر آق و حسن تیمور و اسمعیل جهرود از میرزا
بتعاقب شتافته در اثر ایشان گرد و ایشان در سلاق بلاق بمیرزا ابابکر رسیدند و شاهزاده دست
جرات از آستین جلادت بیرون آورده کارزاری کرد که آثار شجاعت طوس و رستم معلوم گشت
و اسمعیل جهرود را دستگیر کرده با خود بیرون برد و ایشان خایب و خاسر بازگشته انجامه مرحب
همراه میرزا عمر شد و قلعهٔ سلطانیه را بدو واگذاشت و در سنه خمس نزول فرمود و از آنجا
شیخ خرمشاهی که حضرت مرحومان مغفور را بسلطانیه که روزی مشاهده میکرد او را گویا بنده بسر قند
برده بود از آنجا در اردو رسید و بمیرزا عمر پیوست و حضرت شاهزاده او را در صاحب دیوانی مشغول
باتفاق میرالله محمد شیخی بخوب رعایت و رعیت مشغول شدند و چون مملکت که از امتحان اسباب
عدل شاه زاده مانند روضهٔ رضوان تازه و ریان بود به عمر ظلم و بیداد پژمرده گشت و چون
روی با نحطاط نهاد تدبیرات عقلا و اصحاب ایده از ارشادات این مقال انکه چون میرزا عمر از تنگنای

کج کرده و در منزل تبریز رفت تخت عزیمت رسید که لشکریان که همراه سوتک بغداد میرفت باغی شده
اردوی امیر سوتک را غارت داده اند و در وی با دو را نهر نهادند و دیگر خبر آنکه که نوکل بر ایلس از سخن گریزان
روی گردان شده بود و بمیرزا عمر پناه کرده با طایفهٔ از سپاه منصوری است و میرزا عمر خان
سخن حاجی سیف الدین را با جمعی از امرا در عقب نوکل بر ایلس فرستاد و باو رسیدند و چون لشکریان
خانهای خود در آشتند باز گردانیدن ایشان متعذر و جنگ عظیم در افتادند و سلطان شیخ چند زخم
خورده و بسیاری متفرق شدند و او در خراب کلی مراجعت نمود در این اثنا خبر رسید که سلطان جاکر لشکر نافرمان
نزاکه را جمع کرده و دم استقلال میزند میرزا عمر حسن تیمور را با جمعی از نجابت در آن جنگ سلطان با میرزا خرمشاه
اردو بیکی دیگر تاخت رسیدند و حرب عظیم در پیوستند و حسن تیمور اسیر گشت بعد از آن میرزا عمر
برادر سلطان را تربیت کرده بدفع او فرستاد و سلطان بطرف طبرستان رفت و در نوروز دیده بسلطان
ایشان میرزا عمر در میرزا در سلاق فرستادی کرده و نه با یکدیگر بعضی از رایت عبودیت برافراشتند
در اطراف ایشان چیز نیز و سلطان بر هیچ جا نماند بود و بعضی دیگر با او قرار داده اقتدار در این
دولت خود را باقی نگذارد و دیار بکر و عراق عرب بلوک و کرمانیه سلطانیه گذاشته مازندران را
عمر رسید در این سوتک تیر با جمعی پریشان بکدشت چرت و خبر سرزنش شد که سلطان جاکر ایل جوزه را
جمع آورده پیش امیر شیخ ابراهیم شیروانشاه رفت و سرداران قراجان و کنجه و بشری و نوه ارتاب را که
با شیخ ابراهیم ملحق شدند و از اطراف امرا شیخ شیروانشاه خدام انتظام یافتند و حکام ایشان
ایلچیان پیش عدنش فرستاده و دم از اطاعت و انقیاد زده و مخالفان متوجه میان کمار شده ثابت
مخالفان بود شدند و در آن وقت که استحق اندیار بود روی نهاد نهاد و لشکر بیکانه التمور خراب ساختند
و میرزا عمر ایلچی پیش امیر شیخ ابراهیم روانه کرد که سلطان را با جمعی باردوی من فرستاد
بعد از روی تنگ جنبه جرایده که چون حالا تابستان است چون انگشت زمستان بقراق تشریف آورند
او را در آنجا بنگیزه او را مصحوب خویش باردوی من فرستند میرزا عمر از این سخن رنجیده متوجه

امیر شیخ ابراهیم شد و از آب ارس گذشته بموضع باغ نزول فرمود و شیخ ابراهیم و السلطان و امیران
و سید احمد شیخ از نزدیک بکنار آب کر رخت آب را بنا ساختند و مشغول جنگ و پیکار گشتند و امیر عمر
بکنار آب رخت فرود آمد و بعد از یک هفته که هر دو لشکر در برابر هم بودند خبر رسید که میرزا امیرانشاه و میرزا
ابابکر از رخت و خراسان مراجعت نموده به حاجی اورق عجم در آمدند چنان که سخن گفت که در این
ایشان از السلطان بدشمنان آمدند و دوستانیان سادری و تکین فرستاد لشکر بازار در سفر نگذاشتند
و دشمنان به سبب آنکه بعضی از نامداران میرزا امیرانشاه را فارغ شده بودند و در نزد همه یکجا که گرگین
بجکیل در میان نبود و دشمنان را فارغ شده بودند و در نزد همه یکجا که گرگین بجکیل در میان نبود
گرد در آمدند و میرزا امیرانشاه و امیر پیر حسین بیلاس را بقلعه شهر بار فرستاد و خود نیز
از عقب رو داشتند و قلعه را متصرف شدند و از آنجا شنیدند که میرزا عمر بجنگ امیر شیخ ابراهیم رفت
و امیرزاده ابابکر بخرق را در سوق بلاق گذاشته با ده هزار سوار بسلطانیه رفت و قدری بکلفت
جنگ محو شد و میرزاده ابابکر فرمود که آنانرا در آنجا نشستند لشکریان اینها را با احوال اینها بر کس نگشتند و
لشکریان از خبر شنیده اکثر از وی برگشتند و پیش امیرزاده عمر با امیر شیخ ابراهیم ترک اشتراک کرده
نمود و در این اثنا شیخ محمود شاهی و دیگر ظلمه بعضی میرزا عمر رسانیدند که صبغی از نوکر ملازمان طغرل شیخ
گرفت و بر ایشان ایلغار انداخته لشکر را بر خرج احتیاج است و چون دولت میرزا عمر منتهی
شده بود بدان رضا داد و شیخ محمود شاهی و دیگر ظالمان بر زبان زدند و بعد از روز صبغ و لب
توبان سرخ نقد کردند و از اکابر بزرگ قسم مفارقت بر خوان دمان کشیدند و میرزا عمر از آنجا
که دیل بیاز رسید و در آنجا خبر استیلای امیرزاده ابابکر و تکین او شنیدند و چون از صحبت بخشی
عمر تابان و سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین و حسین ارزاق و بخرم لزاز امیرزاده عمر را گذاشتند
پیش امیرزاده میرزا ابابکر رفتند و میرزا ابابکر عمر تابان و فرزندان او را در حبس ترتیب کرده با
سر و آنرا از سر از بدن جدا کرد و امیر بابان قرمش و شیخ محمود شاهی را در راه جان خود ایران شد

میرزا عمر کشتند، مالها که بظلم از رعایا ستانده بودند برداشته پیش امیرزاده ابابکر فرستادند و شیخ محمود
بعضی از نوکر میرزا ابابکر مصلوب شد و در میرزا ابابکر بر آنست، و در آنجا نشست و زین نشاندند پیاده شاهی بر دست
و چند روز پیش حضرت نگذاشتند و میرزا عمر از خانه کاه در دیر رفت و بعد از آنجا میرزا خلق فرمان
در ایلق بر ایلق و طایفه کرد روم سلدوز عازم تبریز شد و علیکه بر مخالف در رسم منتهای مدد الغوث فرستاد
و علیکه بتبریز رسید ترکمانان آن ذلقم و بیداد کردند و در هنگ سرداران باب ناموس کوشیدن گرفت
و در آنجا تاب آن نیاورده اتفاق نمودند و خزانه پیرطار را که حکم صد هزار دینار آورده بود کشتند
و داخل و خارج شهر را مضبوط ساختند و در مقام مخالفت ایستاده و میرزا عمر کسی را فرستاده بهمه
نصیحت فرمود و تبریزیان گفتند که میرزا عمر شاه زاده است اگر تغیر در ما نمی نیست اما
ترکمانان را نگذاریم میرزا عمر را بخواب عراقی بزاج جنباد، نزاکه در رخت جنگ داده ایشان
صبح و شکل روی بجنگ نهادند قاضی غیاث الدین و خواجه عبد الحی قزوینی پای ثبات فشرده جنگهای
مردانه کردند و ترکمانان را بشهر راه ندادند در این اثنا خبر آمدن میرزا ابابکر بتحقیق پیوست و میرزا عمر
سراغ روان شد

ذکر جلوس میرزا ابابکر علی الاستقلال بر تخت دولت تبریز بار دیگر

در بعضی تواریخ مسطور است که چون میرزا ابابکر بسلطانیه رسید بنا بر کمال رنجشی که از سوء امیرزاده
عمر داشت خزاین ایشان را باد هایش بخشید چنانکه سبق ذکر یافت و احوال و اخبار را در موضع
تلف و نفوذ در آورد و امیرزاده عمر از این خبر شنیده از میرزا عمر روی گردان شدند و بر جدیت آن
دست داده بعد از تقیید ساخت الله عمر تابان با خود اندیشید که اگر امرای خزاین و امرای قاضی
میشنویم و کنون ایشان محل اعتماد بودند و چون شتاب کردیم در احوال و اخبار در سوء
تلف اند و خزاین ایشان بعضا دستخوش شدند حالا صواب این است که بجانب آن را در زمان
بر داریم تا خواطر ما بکلی فارغ گردد و این صورت با خزانه و شقوبان در میان آورد رفع اوکاک با جمعی
امرا همه خاموش فرمانداد و زبان عتاب گشوده با میرزا ابابکر خطاب فرمود که از شما رای ناصواب

ترحیب و مودت با برادران مکدورت و مناخت تبدیل یافت و نوذر کرغن من بسی کرده دست
در کاهل من زدی و مرا بیکی مهند کرد ایندی و از این ندیدیت انواع لغزه در ایشان را به هلاکت راه یافت
و اکنون شنیده اند و بیرون از دزدی و سرزنش سر راهها گذاشته با مرادیخانست امده و فتح شرف از تصور
در جهات است و الفای ذات تو از قبیل محظورات انگیخت و فرمانداره نا در ایشان رسانیده
و کنا نیز بر دیگران معزز سخن اشارت فرمود که عمر بوالفضل اورده اند چنانکه بیشتر و دو نفر از امرای ایشان
دولت میرزا عمر را شربت فنا چشانیدند و چون کار امیر زاده ابابکر از دفع ندانست با نوشتهات
بر تعظیم احوال مملکت اندخت درین اثنا حرفی و سخنان بعوض اورسانیدند که با وجود استحقاق شاه
زاده در شیوه جهانبانی و عالم سلطنت ماحصلی ندارد که اسم سلطنت بر دیگری اطلاق کنند
و میرزا ابابکر این سخن را بسمع رضا استماع نموده علوم پاشکین فرمود و خود بر تخت نشست و بیدار
گردید با حکام این رسل در سایل باطراف و جوانب فرستاده امیر جهان مرحوم اشارت شاهزاده
با جمعی بشیراز رفت در آنجا داد آنچه کرد بر آنکه را بشهر نگذاشته بودند مقصود آنکه هنوز میرزا
ابابکر در دار است و جماعت از پیش خود بشیراز آورده اند امیر جهان را نیز و خلاف دند و امیر جهان
در مغضب ایشان فرود آمد خبر یافت که در اولای و محمد حزاره ابیردی بمدد میرسند او در اقوت حاصل آمد و
دیگر شنید که شیخ قصاب و قاضی عماد با دو هزار سوار از لغان مقرر شده اند و مخالفان سپاهی
سپاه را دیده راه انهزام پیش گرفتند و مقارن اتصال امیر جهان شنید که شیخ قصاب با جمعی از شهر مقاومت
اینجانب میسازند خدمتش نزد که نقاب شیخ کرده روی بشیخ قصاب نهاد و در فهولت لشکریان
صفت امیر جهان بر شیخ قصاب رم خورده پراکنده شدند و امیر جهان بازگشته بدشت فارس
در دزد بکار بر و دولای رسید نیز بر زبان داشتند که میرزا ابابکر میاید لاجرم باستقبال بیرون رفتند
و امیر دولای را تعظیم تمام در آورده بشهر و عمارت که طایفه از شیرازیان بخسرو بسیار اسباب
و امیر جهان نوع الله اهبال برای را وارد نگذاشته بمراد رفتند و میرزا ابابکر منزوی از باکان شده بود

منازل در دو فرسخ نیز نزول فرمود و تنها با کار و قطار اتفاق فرستاده و خلایق را بعدل و انصاف
نوید داد و چون در اثنا انواع جور و ظلم و سطلبات نسبت بتبریزیان واقع شده بود باز آوردند مورد
اتمام دادند و مناشیر نوشتند که بعد از این ارباب توجیه حکم ظلم نوشته دارند و جمعی را که باطراف و جوانب
پراکنده شده بودند باز آوردند و مستمران که در زمان دست درخشنده پای در سفر ظهور نهادند از سر نو
صاحب ناموس که حضرت محمد جهانبانی در ولایت اذربایجان گذاشته بود کسی ملازم امیرزاده ابابکر نبود و محمی
را از ازل داد بیش به بنایت اشتغال میسرود و از خدمه دارالملک و باسایش رعیت بعضی می نوشته
نمود لاجرم طبقات خلق در جوان ندم فسق و فساد و ظلم و بیداد آغاز نهادند و دست تعدی باهل و عیال
مسلمانان دراز کردند و چون مولانا حسن که از قلعه دار ان هرات بود بر تبریز و ولایت شاهزاده رسید
دید که اندک جمعیت در تبریز جدید آمد قلم تعیین در تبریز از قلعه دار ان بقتل کشیده بنام هر کس مسلمانی قرمزی
در قصبه دار کشت و بزخم چوب و شکنجه مطالبت می نمودند و روز بروز ظلم و تعدی بقتل و غول بود و در شهر
تا بیست و دوم شعبان المبارک سال مذکور امتداد یافت و در زمستان که از شدت برودت
خون در عروق منجمد میشد و باران در برف بسیار بارید بود و میرزا عمر و اولاد میرزا عمر فتح نمود

ذکر محاربه میرزا عمر با برادران باتفاق میرزا ابابکر و محمد و میرزا الغ بیگ بر سبیل جهان

امیر زاده عمر بعد از فتح دلوی و گردوخر که در ولایت اذربایجان و عراق فارس کرد از اولاد
جمشید شاهزاده مرحوم عمر شیخ بهادر استمداد نمود و شاهزادگان که در سامی ایشان در سمرقند مقرر
خواطر بر معاونت میرزا عمر قرار دادند و بهیات و جمعی بر سر عراق میرزا ابابکر که در ولایت
ری بود رفتند و مردم او را غارت و سیر کردند بکاب اصفهان بازگشتند و چون آنخبر بمرحوم میرزا
ابابکر رسید از تبریز با سپاهی خونریز روی بمقام اصفهان نهاد و شاهزادگان عظام نیز با لشکرهای
خون آشام باستقبال روانه شدند و در نواحی پل خونریز فریقین باتفاق ملاقات اضداد و جوهر
صعب دست داده و عنان امیرزاده ابابکر شکست یافت و شاهزاده مشار الیه چون دید که اسباب نفاذ

بود قرار گرفته

بغارت و تاراج مشغول بودند و جمعی قلیل پیش شاهزادگان بودند اگر کسی که چون شیر بر سر ایشان
تاخت و همه را بیک حمله گرفتار کرد و شاهزادگان تا اصفهان عنان باز نکشیدند
و جمعیت خراسان بدست لشکریان افتاد میرزا ابابکر از پی ایشان شتافت و بسیاری از اصفهان بیرون
در ظاهر اصفهان مستحکم کرد که کسی بیافت و حارثه که در اندرون بود بتعرض نرسانند تا لشکر اصفهانیان
بدیگر مرحله قدم در دایره الحالت نهند و سه روز توقف نمود و در ظاهر اصفهان روز چهارم با جمعی
بکوچه باغها درآمدند و مردم شهرهای مخالفت و محاربت پیش نهاد از طرفین صف بسیاری خونخوار شدند
و هر دو دکر مرجعت نمود شب تا روز از جانبین پاس داشتند و در روز دیگر امیرزاده ابابکر میرزا
و قلب و جناح لوازمه با جمیع لشکر روی جلادت و شجاعت بشهر نهاده بکوچه باغها درآمده شیران جلادت
اشتعال یافت و دیر و حیران از طرف اصفهان قریب ده هزار نفر بقتل آورده هر سه داران را اسیر کردند
ابابکر ترحم نمودی غالب دیگری که بشهر بعظمه و قهر مستحضر شدی مستاج که خورشید خاوری از نیم لشکر
کواکب لمعان از بیطاق نیلوفری سر برآورد و سادات و اشراف و نقبا بازدوی شاه
خاص شدند و متقبل شدند که هر چه از جوهر شاهزاده باصفهان رسانیده اند باز دهند و خطبه و سکه باسم و لقب
همایون موشح سازند و هم بر جمله خزاینها اصفهانیان معاودت نمودند و شب میرزا ابابکر از آن قرار داد
پشیمان شد و گفت صواب آنست که شهر را بیک بستانیم و آنچه مدعای ما باشد از ایشان حاصل کنیم و بعد از آن
لشکریان را بر داشته روی بشهر بند اصفهان نهادند خلایق چون بر تعرض محمد میرزا ابابکر اطلاع یافتند
ترک باده ستکرده روز تا شب بسکرهای مرده کردند و در آن اثنا امیرزاده ابابکر گفت که شیخ حاجی عارف
بجهت استعلاء مخصوص است و میر شیخ ابراهیم بیزدی و امیر اسلام در تبریز اند با حضرت خان اصفهان و مدارک
صلی لشکر بسته درهم بر زد از دهم بر آن و چون بدیگر رسید امیر شیخ حاجی دست از قهر بازداشت
لوازمات خود رفت مقدار ایل جزاوی سلطان خالد جلایر بجانب تبریز منتشر شد و چون میرزا لشکر بعض
کلاه از پیش برداشتند تمام اوکاب سلطنت شد و بیعت ملازمت او با حضرت خان

دیگر

دیگر

در بیت کردن و آنحضرت شاهزاده مشار الیه را در این اوراق مسطور است و خواهد شد انشاء الله تعالی و هو العزیز

ذکر احوال فرزندان شاهزاده محمد شیخ بهادر و برادر و پسران ایشان رحمت

مرافقت حضرت خان سعید انار الله برهانه

در وقت دختر ماکر پیر حضرت
صاحبقران مغفور امیرزاده محمد که ارشد اولاد امیرزاده محمد شیخ بود بالاس سعید در شب دوازده
دیگر پیش در اصفهان و دیگر برادرش میرزا اسکندر بر همدان و چون خبر ایشان بشیراز رسید
میرزا محمد با لطف الزمان بیرون در بر جلیان شد بر اثر دیگر امور شورت کرد از بر کس در تسخیر
ملک خویش رانند عصبیه یعنی گفتند که تقلید امیر محمد مظفر باید کرد و کسان بمصر فرستاده تا ملک
که در آن بیت مقرر ملک او در آورد و چون محمد دانستند که من بعد بر سر لشکر کنیم و جمعی اظهار کردند که
میرزا امیر انشاء همه سنان شوم الفقه کرس الفقه خویش سخن مکلف و میرزا بر محمد کرد قلعه روز نامه بود
افتاد آن را رها باز نمود و گفت که چون حضرت صاحبقران مغفور والد ما مملکت او را بمیرزا شاهرخ
بها در داده و صلاح را بدان جهت عهد تاکید فرموده مناسب چنان میشاید که ما اندر چنین خود را
حضرت و سکه بنام و لقب همایون آنحضرت موشح کنیم شاید که با بنقدر از ما خشنود گردد و از حیلهای باشد
از آنچه حادثه روی نماید بعزت و معاونت از او دفع نماید و در امر عهد میرزا محمد آفرین کردند
و در بها بر آن قرار گرفت و شاهزاده مشار الیه فرمانداد تا مشهور بلکه بخت شمار مکتوب و فصل انار
مرتب ساختند و بیت قرآن مکتوب اندراج یافته نوبت مرحمت بیت همه بندگان سیم شیخ
من در سم اسکندر و هر رحمت و در مملکت خویش مخصوص بنام حضرت خان سعید خوانده و سکه بنام
مکتوب در صحت بیت هر شنده ان سخنان رسول بجرب زبان بخراسان فرستاده و ق صد چون بخدمت سعید
بوسیده امرا و عمرای شرف پابوس دریافته کیفیت حالات بعرض رسانید و حضرت خان سعید ادا
فرمان بسیار فرمود و در شان میرزا محمد سخنان دلپذیر بزبان آورد و هم در آن حین
ایلچی از پیش حاکم کرمان امیر ابابکر آمده و تنگی سپاه مسکور شاه رخی آورده بود و خبر داشت که در ایام الوداع

حضرت سپهر علم و ادب همایون آرایش یافته حضرت خاقان سعید ایلچی را بانعام و احسان اختصاص داده
بازگردانید و چون فرستاده شاهزاده بشیراز رسید و شرح لطف و احسان و مهربانی حضرت خاقان
سعید ایلچی بعرض رسانید میرزا محمد از اسرار استظهار تمام بر جهات ملک و قضایای
و انتظام امور را باصلاح حال پیش داردند و فرستاده را در طلب داشت و دیگر باره باز گشت و نزد
سلطان محمود داردند ایرقه ارسال نمود و داروغه شیراز طلبیده و ایشان با پیشکشهای مستکلین مقرر شد
و میرزا محمد در شان هر دو داروغه لطف بیکران مبذول داشته ایشان را در سلک امرای شرک انتظام داد
و مسلم فرمود که جمعی سپاهیان و اوباش که بعضی در خوزه دست زده بودند و بعضی مقصدی خوشه کشته اند
خوف بیرون آیند و خوشه از دلوان گرفته ملازم درگاه باشند و بر اکثر کسان جمع آمده اسامی ایشان در دفتر
ثبت گشت و چند نوبت بهمان بکرمان فرستاد و امیر ابدال را بسعادت خوش و حرمت فرمود و امیر ابدال
کوهی بیش بار اعتنا نفرمود و در این اثنا امیرزاده رستم از جانب اصفهان آمده ملوک لطف عنایت
و اعتبار زده سرور حضرت انصراف یافت و فراغ میرزا بر محمد لطف عام و کرم تام داشت و در رعایت
صلاح و محافظت حقوق سلطان در نصاب کمال و درجه قصوی بود و در ضبط و سیاست بهرزه
هیچکس یکموی گاه بخلاف حکم از رعیت نمیتوانست کرد و برادرش میرزا رستم و میرزا اسکندر و میرزا
جهانگیر ملازمت او میفرمودند و بتقدیم او بجماعت در هر باب اختلاف داشتند که در رفاقت که میرزا اسکندر
از خدمات میرزا محمد جهان را گذاشته بشیراز رفت و میرزا محمد خدمتش را در حکومت بر دو مستاد
و چون میرزا محمد بعزم تسخیر کرمان رایت عزیمت برافراشت میرزا اسکندر با سلطانی که از نزد ایشان
آمده بود بر ادرش جهت در رسم منتظر روان شده در راه شنید که طایفه از زنان در آن سپاه
کرمان باستقبال شتافته اند و در کمینگاه صید و مکر نشسته اند میرزا اسکندر با دو نفر مرد ایشان تا
و کرد هر دو را بقتل رسانید و بعضی گریزان و بسیار گرفتار و دیگر کرمانیان را باری نماند که پای از دروازه
بیرون نهند و لشکر شیراز بر ظاهر کرمان محیط گشته خواجه را دفاع کردند و آن جناب سیادت مآب

ارباب تعلیم و اقتدا سید نعیم الدین بعثت از دار الامان کرمان بیرون آمده در باب مصالحه
مبالغه نموده بین نفس السید المقدس و صلح قرار یافت و امیر ابدال پیشکشهای قیمتی بیرون فرستاد
اما تا انقضا دستگاه بیرون کرمان از نفوس لشکریان حکم بیابان لوط گرفته بود و میرزا بر محمد میرزا
اسکندر را خوش نموده بجانب یزد فرستاد خود بشیراز باز گشت و چون قضایای اولاد و احفاد شاه
مرحوم شیخ بهادر درین اوراق رقم زده گفت بیان خواهد گشت حالا برین قدر اختصار
ذکر وفات خراسان و کشته شدن سلطان حسین میرزا سلطان حسین اگرچه بکمال نسبت لدر آستانه
بود اما در جهات زیاده خوزه ها نداشت و بهره در بادی الرای او در دست سید و بیگ اندیشه
بل میشود و چون در خوابی اند خواند از ارادی حضرت خاقان سعید همچو بیگی قرار نمود منوره با دراه
در در سرا کن کیفیت امیرزاده خلیل سلطان بیرست و لعبات و طالعت پادشاهان
و چون در آن ایام امیرزاده بر محمد جهانگیر در بلخ خود امیرزاده خلیل سلطان حسین را از سر امثال امیر الله داد
از خوشنود و بعضی خواجه یوسف را طلبیده کاب سلطان حسین ساخته کنار سیحون فرستاد تا مدان جانب
باخبر باشند ناگاه خیال سلطنت در دماغ سلطان حسین جنبید آمده با حقتار امرا امر فرمود و بهانه
آنکه قصبی حادث شده که حضرت ایشان احتیاج است و خوزه بدیار کشته بود و حسب الامر سلطان
مرد باز گشته چون امرا و مقربان شدند هر خود که ایشان را سعید ساخته امیر تیمور خوزه و خواجه یوسف
مقرب نهاده دست بیشانیدند و امیر از خوشنود و الله داد و میر و سعادت را الوزه بر بدنام افتاد و زبان
زدند و زبان متضرع درازی کشودند سوگند خوردند که مدت الحیات یکجهت باشند و بعد از شرایط
پیمان در ایشان مغلظ همه را بخشید بلکه ایشان را نایب و محرم ساخت و چنانچه حرم میرزا محمد سلطان
که از سر قبیله بیش امیرزاده بر محمد برخاست فاسد کرد و بسی نفوذ در جنس گرفته بنوازش داد
و امیرزاده بیگ و ترا ادامه و نوازش اورا دستقاد شدند و لشکری از آستانه رو بخوزه بسر فتنه نهاد و میرزا خلیل
سلطان چون از این صورت آگاهی یافت در خزانه بگشاد و جمعی خلق و زر و کالا و خزاین

داد و در اواخر فردی محجوز از سفر قندهار بیرون آمد و در اواخر کش موضع حکیمه آنکه هر دو در خیل همراه سیدند
در بیش از آنکه بصوب اسرالله داد و امیر اسرار خوش، و دیگر امرا که بر حسب حضرت علاءالدین امیرزاده سلطان حسین
بودند به طرف میرزا خلیل سلطان فرستند و اکثر لشکریان با او موافقت نمودند و بیرون رفتند در حرم
خان و ناماره دستند و میرزا سلطان حسین ناچار قرار بر قرار اختیار کرد و میرزا خلیل سلطان مظفر و منصور
روی به بلخ نهاد و میرزا سلطان حسین از بیچون عبور نموده در موضع اندخود و شیرخان
سیستانی هرات و سیاران ان مشاوران تاکید نمود در این باب امیرزاده میر محمد ایلچی پیش امیر سیستانی
فرستاد که سلطان حسین دشمن من است و اردوی جنگ حرکت نمایند صادر شده و خلیفه که نماده
پیش من فرستی تا فاقد و دو داد برقرار ماند امیر سیستانی بدین کلمات اعتقاد نکرد و اثر حیث
شاه زاده و فرود خود شد و ناگاه بر سر ایشان بیچون آورد و میرزا سلطان حسین در امیر سیستانی با خود
روی بیابان گریز آوردند و این معرکه بیان روی بهزیمت آوردند و بیاد پس حضرت علاءالدین
سبزوار سید منظور نظر عنایت و التفات شدند و حکم شد که در ولایت هرجین سبزوار امیر سیستانی
باشد و عمارت الوقت صد هزار دینار که در ایشان حرب باد دادند و در قشی بجانب طالب و مهد
فرستادند تا بر مضراب و امیر سید خواهر بیرند و در آن حضرت در آن وقت واقع شد که میرزا سلطان
در اردو کاهش بود و چون میرزا سرات را رسید که در حضرت خاقان سعید در بلاد سلطان
منشور فرمود و حرامی و مقربان سند کار حرکات ناملایم خدمتش را که ارزان بود پیش شاه
واقع شده بود زبان گشادند و گفتند اگر این اقتضا مخود و عنان شامل حال او گردد و بیاد
حادثه روی دهد که راست ندانند از دوی آن قاصر آید و مرد قابل بگیرند از دوی فاضل باشد و چه
بر دل خود کند یا دشت سعادت شنی ان بازار سیع رضا و صفا نموده بقتل میرزا سلطان حسین
فرمانداد و نوکران بر دل اشتر و چیا و حرامیزاده در ان در عراق بر پایش جاده فرستاد و حکم کرد آن را

ذکر عصیان امیر سیستانی و بعضی از خرابات خراسان و دار کشیدن ذکر ولایت هرات

امیر سیستانی

امیر سیستانی و قتل میرزا سلطان حسین چون آگاه شد بنا بر مرضی که با او داشت شکل و پریشان
ضمیر گشت و از اطراف خلاف کرد و قاصدی پیش حضرت خاقان سعید فرستاد که اگر آنحضرت موافق کرده
نوکر باشم شاه ملک را از دریا برند و نوکران بر پس را بقتل رسانند و از استماع این خبر
آن خشم پادشاه زیاده گشته با حکام عساکر گردون مآثر فرمانداد و بجانب جانب طوس و مشهد
تعیین فرمود و اعلام ظفر فرجام چون بسارق قش خیام رسید نوکر امیر سیستانی اندیشه داشت که امیر
مشار الیه صاحب الصلاح حاجی سیف الدین را که محرم استماع است می طلبد حضرت خاقان سعید صاحب الصلاح را
داد که با جانب بازرود در وقت توجه فرمود که با سیستانی بگو که همیشه آبا و اجداد این خاندان در حق
جان سپاری و دولتخواهی بوده و حقوق خدمت نوکر بر ذمه این خاندان بسیار است زیاده از آنست
که شرح و بیان راست آید حضرت صاحب قران همیشه نزد در زمره برادران و فرزندان انتظام میداد
و تعهد و مادر بار نوروز بر روز در نزاید و تصاحف است پس بدانند متوجه شوی و در هر که منکاتی داشته
باشد در حضرت بازرگان تا نوروز شود و امیر صاحب الصلاح رفته پیغام حضرت خاقان سعید را رسانید
و امیر سیستانی عذری چند نامسموع تقریر کرد و در آخر کلمات گفت که امیر سیستانی بیاید تا با حضرت
گرده برای قش کنیم و بجانب قلعه کلات مزید شد. آنحضرت را استحکام مناطه و طالقوز ارباب
خلاف و من دیش او مجتمع گشته آنحضرت از قلعه جوجه ایلغار فرمود و چون ماه سیچ طوق طلوع
مسافه و اصول بر صحرای طوس و مشهد اندازه است امرا که در سه صد خراسان بودند امیرزاده را
بجانب عراق تسلیل کردند و خود در این دار الملوک همایون بر سند و امیر صاحب الصلاح نیز از جانب
امیر سیستانی آمده سخنان معروض داشت و امیر بهانه ملک را حسب فرمود رفته با امیر سیستانی ملاقات
و خدمتش بود و فاکرد و چون بهانه ملک باز آمد خاقان سعید امیر مضراب را بجانب طالقان
فرستاد و مقاران اجال از پیش امیر و کس که در حدود بود قاصدی رسید و بعضی از
که از ایل قرانا که صاحب قران کردن اقتدار ایشان را در روم و چاپنده بعمر خند فرستاده بود

طایفه کرخچه باین سرحد آمده میل دخل خود دارند حضرت خاقان سعید فرمود که امیر سید احمد
و امیر شاه ملک و جماعت با جمعی از لشکریان ایلغار کرده بسر راه بر ایشان بگیرند و امیر سید احمد
روان شدند و امیر سید خواجه در اثنای راه سلطان لسیر پادشاه را که از بخارا گریخته بود ملاقات کرده
پیش حضرت خاقان سعید فرستاد و حضرت سلطان لطف را بحرم پدرش بجانب سمرقند روانه کرد و حضرت
بنا بر فرمود حضرت خاقان مغفور با جناب مغفرت داشتند و تغیر و شدید بلیغ شده تحریر یافت باید که از سر
پیش آید و جوی لطف بیکران در باره او ظاهر و تحریر یافت در آیات لطف آیات مزید کلمات شده
امیر سلیمان شاه چون از آن حال آگاهی یافت بر سبیل هدیه بحضرت شتافت و حضرت خاقان سعید امیر سید
خواجه بطلب فرستاده تا بخیر از امیر سلیمان شاه ماند ضبط کند و امیر زمین را از خلعت و طلعت پاک گردانید
و بجهت ملخ نگار سعادت نمود در هفتم جمادی الاولی سنه ثمان و ثمانمائه بدار السلطنت هرات نزول
فرمود و در این اثنا ایلچی شاه قطب الدین از سیستان آمده عرض داشت که شاه ملک شاه
جناب الدین پسران شاه جلال الدین سرکوبی دارند و حضرت خاقان سعید امیر حسین جلایر
را با فوجی از لشکر نصرت شعار راه مغرب فرستاد و امیر شاه را بجانب هراة رفت و شاه ملک
پیش از آنکه با سا رسانند و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که حضرت آفتاب بیرج جدی منتقل شد
که میرزا الغ بیگ در هرات هلاک بجانب آمد خود شیرغان رفته بضبط آنجا و قیام نمایند و ایشان
با آنجا نوبت بود هیچکس را بر زبان گیری بدان طرف فرستادند و فرستادگان عیسی و خضر خواجه
گرفته باز گشتند و میرزا الغ بیگ خضر خواجه را پیش خاقان سعید و عیسی را نزد میرزا پیر محمد که در قبه
الاسلام بلخ بود فرستاد و در اثنای آن حالت امیر سید خواجه را از حرم حالت امیر سید خواجه
از حرم کلات خرخت روی نمود و چون کارهای بزرگ آرزی در اندک خرخس صدور یافته بود از
گرفتار شدن پریشان شد و دفع بیاران سر بدار چنانچه مذکور شد مصنف امیر الله سالی
یافت و بازشناسایی در حرم کلات و خواجه شروع نمود و روی بضبط مملکت آورده مورون در آن

مورد دیگر سیری بدرگاه جهانپناه نیامده حکم شد که امیر شاه ملک بجانب کرمسیر رود و در هر کرا
در مقام سوگ باید دنیای دارد و چون فصل زمستان بنهایت انجامید رایات نصرت آیات
بجانب سبزوار بجنبش در حرکت آمده و در قرل رباط محاربه میرزا پیر محمد و میرزا خلیل سلطان بهم
علیه رسید و در موضع سنگر که غانیکه دختر امیر تیمور و دو فرزند از جمله میرزا پیر محمد و هم عم
میرزا الغ بیگ از جانب ماوراء النهر رسیده و حضرت خاقان سعید چند روزی بر جوی و
فرحت قام گذرانید

ذکر محاربه شاهزادگان بلند مکان میرزا پیر محمد جهانگیر و امیر شاه ملک و امیرزاده خلیل سلطان

در آن اوان که میرزا الغ بیگ در هرات هلاک
بموجب فرمان با نوخود و شیرغان رفتند امیر شاه ملک بکنار جیحون رفته و میرزا خلیل سلطان
با لشکر ای از آن کنار آب آمده و جمعی از قراولان لشکر سمرقند در آنجا که امیر شاه ملک بسته بود بگریختند
و با جوانان جنگ کردند و دو تن از خواجه خوانین امیر شاه ملک بقتل رسید و رسل در رسایل
در میان آمده هم بر صلح قرار گرفت و میرزا خلیل سلطان بدار الملک خوارزم و امیر شاه ملک
نیز باز گشت و میرزا پیر محمد او را در بلخ پیش خود طلبید و چون قدمش بدان جانب رسید شاهزاده
مشار الیه از میرزا خلیل سلطان شکایت بیکران در میان آورد و حرفی و سخنان میرزا پیر محمد گفتند
که شاهزاده با وسعت است و نخست با وسعت نه میرزا خلیل سلطان شکایت بیکران در میان
آورد و حضرت خاقان چنین وصیت فرمود و با آنکه میرزا خلیل سلطان بین خود و فرات
بر این شاهزاده دعوی نزاع میکند و بعد از قبیل و قال ایلچی پیش میرزا خلیل سلطان فرستادند
که تشویش نیاید بر سر سلطنت خلاف وصیت خاقان است میرزا خلیل سلطان جواب داد که آن
قادری که حضرت با میر جوانبخت عنایت فرمود اکنون بین او رفته و میرزا پیر محمد و امیر شاه ملک
و سایر امرا دلگاه دولت از آن جناب شدند و با سپاهی گران از آب گذشته میرزا
خلیل سلطان از آب گذشته جا در آن دیار بلی افراد لشکریان با پاسبان سلطان

آورده خاطر کرد اند و حشری انبوه جمع آورده از مرکز دولت روان شد و هر دو گروه در حوالی آب سیلگیر
رسیدند در برابر هم صف آرای شدند و بعد از تمهید جنگ و جدال و گرد فر حرمان جانبین میرزا
سلطان با جوانان و جهادران مادرا النهر و خراسان و عراق تیمور میرزا و الغ بیگ و امیر شاه ملک چون دیدند
که کار از دست رفت روی از معرکه برتافتند و در ثقال و احوال فراوان بدست سمرقند بان افتاد و بعد از
استماع این خبر حضرت خاقان سعید عنان عزیمت بکنار آب خجند و شیرخان معطوف ساخت و میرزا
الغ بیگ و امیر شاه ملک از جنگ گاه رسیده شرف لب طلبس دریافتند و اشارت علیه صادر
یافت که ایشان یک ماه در ولایت باغچیس توقف نمایند تا اسبان غریب شوند و چون جبر غرده کار
بند شدند و چون اردوی همایون در ناری قوشون نزول فرمود امیر حسن شیرین که حضرت خاقان
سعید او را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده بود با لوگران مشار الیه رسیدند و از زبان او عذرخواهی
نموده گفتند که قدغن میکوید که ما بر جا نهاده و پیمان که با ملازمان حضرت خاقان سعید کرده ایم بیت
کر تیغ بارد در کوی آشنا گردن نهادیم الکلام و چون میرزا محمد قدم علاوت پیش نهاده بولایت
ما در آمده بود با طوره با او جنگ کردیم حضرت بخشنده همت ما را ظفر و نصرت بخشید و آن شوریده
بیابان استمالی نمودند جریده قربانی را با لوگران خلیل سلطان پیش او فرستاد و پیغام داد که میان ما
همچنان بر قرار است و بنا و شورت بدستور استوار بر جا نیم اما بود و اما سیورغال
و ارسوغات مملکت ما در آمده اند و همچنان مستند که هر سال نام بر ما بار مستند و چون سیورغال
دیدند آیة الغزاز خوانده گریز بر سر گرفتند اکنون رکاب ظفر انتساب تا کنار آب خجند
کرد باید که فرزند خلیل سلطان نیز بدرگاه آمده با احوال گذشته باز رانیم و چون عهد و میثاق
لطیف سرشت و وفاق تازه کردانیم اگر خود نیاید امرا معتبر بفرستند تا خواص و معتمدان
ملاقات کنند از آنچه قرار یابد سر مویی خلاف نخواهد شد و مرتبه چهارم قربانی رفت
پیغام حضرت خاقان سعید که از زره دوست خواجه اسحاق را با خود آورد و با لوگران عزیز داشتند

که میرزا خلیل سلطان میگوید

که میرزا خلیل سلطان میگوید که مقرر کرده ایم که میرزا الغ و امیر ارغون شاه بکنار آب خجند رفته حضرت میرزا
صالح و اند بفرستند و حضرت خاقان سعید امیر خطاب را بتمهید امر فرمود و جناب قاضی قطب الدین
عبد الرحمن را بدین مهم امر فرمود و در این وقت اردوی همایون در سلیق توقف نموده بود
در خلال این احوال امیر جهانشاه که در طرف کرمسیر رفته بود و خود در راه حاصل ساخته بغنیمت فراوان
و غنیمت بیکران سعادت نشان بود الغ بیگ در پایه سریر اعلا موعود داشت که امیر شاه ملک
که من جمله لشکر و تجمیر سید خواجه از رکاب نصرت قرین تخلف نموده مدام اختفا و حضرت فرمود که شاه ملک
را چه حد آنست که امثال این سخنان گوید و بعد از اکمال علی سلطان نزد پیش او فرستاد و پیغام داد که خود
چنان شد که یک ماه در باغچیس توقف نمایند اکنون چند روز از میعاد گذشته و خلیفه آنکه بروز
متوجه شود اگر بیاید در ممالک ما باشد و هر جا که خاطرش خواهد برود و در ایات نصرت مقرر از خواجه
اعلا بد در حرکت آمده بدار السلطنت هرات توجه شود و امیر شاه ملک متوجه اردوی میرزا میرزا محمد جهانگیر شد

ذکر عصیان امیر سید خواجه ولد امیر شیخ علی بیک در

آورده اند که چون امیر سید
خواجه بن شیخ علی بیک در منصب امیر الامرا یافت و حمایت خواجه دلگیر جمع بدو شد و خویش ضلالت کرد
میخواست که حاکم علی الاطلاق باشد و جمعی از امرا که ذکر ایشان مرتب نظر میشود و بعضی که از آنست
لغزیدند و با جمعی متفق شدند و در نماز شام سلخ ذیقعده از خرگاه سوار شد متوجه جام شد و چون حضرت
و خواجه بر رای خسرو آفاق روشن گشت هم در آن شب با جمعی که حاضر بودند پای عزیمت در رکاب آورده
متعاقب ایشان روان شد و علی الصباح بسید خواجه و همراهان رسید و آنحضرت بیک گروه
در میان ایشان راند و فرمود که چرا باغی شده اید ایشان همه پیاده شدند و گریه و زاری آغاز نهادند
و گناه بیگناه معترف و معترف شدند و حضرت خاقان سعید ذیل عفو بر زلات ایشان پوشیده از خواجه
ایشان درگذشت و فرمود تا سوار شدند و در ملازمت رکاب سعادت انتساب بازگشتند و چون بالای
سید خواجه حضرت صاحبقران بر قول خاقان اعتماد کرده بشهر رفتند و طایفه از تغلقان در مقام نزاع

بودند با امیر سید خواجه گفتند که اگر نوع اهل پادشاه و خواجه دارد و هر یک از امرا العقوبت بلاد گیند
که زیاده بر آن مقدور نباشد و با آن خود جانب طوس شدند و حضرت خواجه نصیر الدین طوسی مقام
فرموده و مقارن این حال مژده آمدن امیر مهراب رسیده خبر آورده که هلاکو در کنار فرات شکار میکند
امیر جلیل سلطان بوده و فانکرد و همچنین افتاد که امیر مهراب بر سبب ناید و بیاید سر راه
آمد و آنحضرت امیر قربان شیخ را نزد امیر سید خواجه فرستاده پیغام داد که خواجه اندیشه فاسد کرده
داده که کدام پادشاه ترا این مقابله خواهد کرد باید که بیاید که نیست شما که از گذشته گفتیم و جوهر
خواجه نامه داده الکاشتیم بنا داد لطف و عنایت استوار است و امیر مهراب مقصب بر قرار و امرا با سید خواجه
علامات کرده هر چند او را نصیحت کردند فایده بر آن مرتب نگشت و در این اثنا خبر آوردند که هولاکو
لشکری کبود و خوزه در آمده دست بغارت و تاراج برآورده آنحضرت امیر الدین امیر آقبوری
بدفع شر او نامزد کرد و سیوم ذی حجه سنه ثمان و ثمانمائه از دار السلطنت هرات بیرون آمده
مهراب طوس حرکت فرمود و سرعزاز شیر لوز از مخیم اقبال رحلت امیر مهراب از آن جهان آمده
بموکب همایون پیوست و از جانب طبس فرستاده امیر شریف حلیمی داروغه آنجا رسیده عذر سید خواجه
که با امیر زاده اسکندر نوشته بود و بدست آورده امیر خواجه یوسف بجانب عراق روانه و در نسخه مضمون آنکه
اگر توفیق رفیق شود خوزستان را بعد از آن شاه زاده متعلق گردانم و چون این راز از زبان
اشقیا به ظهور آمده امید صلاح از جانب سید خواجه منقطع گشت و مستعدی از جانب سید خواجه باز نمود که او
بر طلب هرات و سپاه گردان احترام در غره محرم الحرام سنه ثمان و ثمانمائه از دار السلطنت هرات بیرون
آمده به مهراب طوس حرکت فرمود و از آنجا مستعد رزم شد و بزیارت مزار شیخ الاسلام احمد جام
قدس سره فایز شد و شیخ زاده با او خورد نیز اختصاص داده صلات و صدقات مستحقان رسانید
و چون قریب خواجه مهراب بنام معسکر گردون مانند گشت لوگر امیر زاده عمر آمده در پایه سریر
داشت که آنجناب اولوم ملازمت لبیرات آنجا بر دم اسباب با هنگ میسیاه حضرت

فرمود که او مبتلا به قرنه او و بر او در است هیچ جزا ملک و لشکریان لالت و ادوات نبرد از دی
خواهد بود و آنحضرت بار دیگر پر التفات بر احوال سید خواجه اندازه یکی از امرا نزد او فرستاد و بجانب
خراسان نوید داد و بجای خدمت ملازمت او دعده کرد و چون مشاورت از او در این کرد شد بود
که مخالفت از میان نگشت و در پیش نیامد از زیر بنگشت و چون اطلاع او بر نزد او آشکار معلوم
شهریار عالم بقدر شد آتش مخیم جهانگیر بر فلک اثر کشید و از دی علی از قریه نوید در حرکت آمد و بیرون
باقوته نزول کرد و در این جا سباع جلال بر سید که سید خواجه بجانب عزیمت بجانب قلعه کلات
ناخته مرا جنبه که در آنجا حصین گزین نماید و در بنود مرا همنوا نخست و خیال پناه بدرگاه بلند آورده
ملکانه محمود غمل از آنجا و آنچه مرا در ظل عنایت از آنجا و احسان مادر داد در آب سلطنت بیرون
شعار را آنچه مقدس رساند آنحضرت خان کشید شرط زیارت بجای آورده سادات عظام را نقد و نقد
نمود و فقرا و ارباب احتیاج را بنذر و عطایا نواخت و از آنجا عازم هرات زرد کان شد و در آن
فضای دلکشای خواجه آنحضرت معرفت پذیر شد که خواجه علاء الدین ترشیزی در آن اوان بیت دم از محبت
و ولاء سید خواجه میزند و آنحضرت امیر مهراب را تحقیق مقصود امر فرمود و تحقیق پیوست که چون سید
خواجه بکرات کلات رسید شنید که امیر بلکه و دیگر امرا با لشکرهای امیر حسین عازم اردوی همایون
در تحقیق حرب مانده اند و با وجود شدت گرما کرب اختیار کرده روی بازندران نهاده است و چون
امیر حسین که از کلات با لشکر بیکران متوجه سپاه مسخر گشت حکم شد که نوجیان پر توتوجه بر شعاع و احوال
جوکیت اندازه و فقرای شان لعوق ایشان رسانند و الدار آن با تمام تهیه دست در بالوان فرخنده
اندازه امرا و سرداران سپاه روانه شاه کرد و بنگان با لوم و احسان سرافراز گردانید و در بلوغ بیاض امیر مهراب
از جانب خواجه مهراب طوس در آنجا و در سیاق سلطان محمد خان شهید منکلی تمور را که بجانب
رسالت مقرر و مخلوق نزد بر پادشاه ارسال کرد مضمون آنکه با سید خواجه بر اتحاد تحقیق نداشت بلوغ
حرکت و ادارت رسانیدیم و زمام اختیار ملک و مال در قبضه اقتدار آن نگوهیده خصال اندوختیم و به حکم

ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی چون اسباب ترفع و کامرانی جمع و بدسودای فاسد بر دماغ
او کامرانی چنان استیلا یافت که فتسیون الصحیح علیل پذیرفت و از جهالت و غرور بتعنق نزدیک
و دور مشغول شد و چون از قوه سپاه نظر بنا اگاه گشت بیت تا دیده ز دور برق شمشیر بگشت
چنانکه رود بر اثر ۞ و اکنون چنان بمسامع علیه رسید که متوجه اطراف شده چشم داشت آنکه چون قبحت
بر نصیحت صحاب مرفعت نازد و آداب و ارباب تمرد و عناد را که حقوق و نعمت رعایت نکرده اند از
مملکت خویش راند ۞ نظم ارباب عقل را نمود مبل متحد ۞ با دوستان دشمن و با دشمنان دوست
و ذکر آنکه که قرب مراعات حبا و قدر مکافات اعداء بر دیده رقم خاصیت و از سیاه ذبالهٔ
مخالفت بنای مسارعت خورشید شود امراء حکم هشتم ما چنان مشاهده کرد که اصفهان از سلطنت
در چون نا باشد و آنچه در قلعه غریب است بنوعی ظاهر با هر کرد دست مدارک بدین او رسد و بسعی
قلعه‌ای منتقب بقلعه‌ون و چون منکلی تمور بکاب مازندران روان شد حضرت خان سعید بجهت
حراست نوقف نمود ۞ ذکر ارتکاب صید و شکار در سیدن سرادق سرمه برکاه ۞ در صحرای سلطانیه
هوای منکار از قاعده خضر خان کثیر گرم سرد فرمان واجب الاذعان صدور یافت که تو جیان
جاه بلشکر بان رسانند که هر دو جی از مقام و یورت خود بعزم شکار حرکت کنند و دشت و صحرا را
در نوردیده اصناف وحوش و طیور به صید کار رسانند ملازمان بموجب فرمان قدر مشیت اللهند
و قلعه و خوش در زمین و زمان افتاد و شهریار شیر شکار برسند ماه سیر گردون رفتار سوار شده
و شاه زرکان سعادتمند یار و اسرا و امیر کار در رکاب ظفر انتساب روان شدند و سواران عرصه
میدان شدند و نیز هر جانب میدان شد لشکر و سرین اتمو به چنانچه پرسیدند گشت بیت بر کف زده
دست را بشکار ۞ بر شکاری زمانه گشت سوار ۞ نوبتگرفت گردن انجم ۞ باز در بند سینه پیکر گشت
بسوی کرد کمند ۞ چون شهاب از فضای دلبر تند ۞ شد هوا سیچ ابر فرد ریش ۞ از زبر و باز با غرشان
فضای هوا و صحرا از زبر تند و چون ما ماندیم خاک در تون جالوران رنگ فتاق انسان گرفت

و درین اثنا قاصد میرزا عمر رسید بیرون داشت کرشت ، زاده میگوید که ارنبد و مراد در دست برخ
لشان نوشید شده ام و بغیر از درگاه عالم پناه ملاذ و ملجا ندارم و به مراحم خسروانه امید دارم و ایضا
فرستاده بعرض رسانید که میرزا عمر جهت ضعف مراکب و فقدان مرکوب مارب در مضیق تنگنا
و لنگر ماند ، در حرکت مدارت نمیتوانند کرد و شهر یار بلند همت فراکال مصحوب اعلی کسوتهای خویش
و اسبان راهوار و خرد و کمرش ، و از فرستاده و خرمود که در سبزه دار که عمر حضور شد ، زاده بود
ما تحتج او و فرزند اش ترتب داشتند از درگاه و سرا پرده دسیم روز چون میرزا عمر به سبزه دار
رسید آنچه مطلوب او بود اماده یافت بتعجیل روان شد ، در خرد ربیع الاول سنه تسع و ثمانمائه و جهت
سلطان بموضع خوارزم تغییر بتقسیم فرایم سر بر خلافت مصیر شتافت و در آنجا عنایت لازم
و شاه زادگان استیار پذیرفت و جمیع صدم و حشم او به جاهای خود و اسبان راهوار بهره ور شدند
و درین وقت سلطان تیمور که بر سالت مرتد بر پادشاه رفته بود باز آمده و حضرت داشت که بر پادشاه
میگوید که چون مراحم خسروانه جوارم طاقیه که بنا باین جانب آورده اند مغفر فرمایند و آنچه از
باقرزند خویش بکدورت فرستند و چون ملتمات بر پادشاه بتمنی حضرت خان سعید گشت متوجه
اسرا باد گشت و هر روز لوا سعه شدت گرما اندک مانعی فتح مغفور و در رخی بر سرعت نمی‌نمود
اول خوان که حضرت سیارگان سایه و مهر بر برج میزان افکند پادشاه کامران به جلگه
مازندران در آمد و در اوایل ربیع الآخر هوای قلعه شماسان نزول فرمود و باز بند چوبان که از قبل
بر پادشاه حاکم آنجا بود در دروازه باشید و چون هم اسرا باد آمد و آنجا بود حضرت خان سعید
بر آن قلعه اشتغال نمود بیت لشکر شد ، جهانسوز بحصار آن مستعف ۞ حیف باشد که شود قلعه مستعف
عیال ۞ تنگ بازان بود امروز که صور کنند ۞ کار شیران بود امروز که بر بند شغل ۞ سپاه ظفر پناه
بجانب اسرا باد روان شد و قراولان در حوالی جلگه رسیدند و از جانبین دست و تیر
و کمان و شمشیر بر آن بازیده ، از آنجا درون لشکر مخالفت چند نفر گرفتار آمدند و چاسار سیاه

چنانچه قاعدهٔ لشکرکشی است حکم شد که لباس خیالان بر مرغزار اردوی آن منتقل کنند و مردم همان
کار مشغول شدند که ناگاه پادشاه با سپاهی چون غنچه دلاله و بیع فروزنده و مختلف لعل پوشیده و مانند
نرگس خونریز سرکشیده و از پنجه بلا اندیشه بیرون آمده بیت چو آمد با سپاه از پنجه بیرون ز زمین بر آسمان کوفتند
سپهر گردون میان گرد بدو لشکر چو در تنگ نابنده و اشتر چنان آمد همی لشکر که
که گرد را دشت گرد و دشت را کوه پادشاه در قول بود و شمس الدین و شیر بلا و دیگر سرداران
در جوانغار و امیر سید عزالدین در میسره و سید شمس الدین در برانغار و چون لشکر مغول نزدیک
رسید میرزا محمد بهادر و یوسف خلیل و امیر جهان ملک صفهای مردانه کردند و از قول امیر بلا ترقان و خوارزمیان
که در شب تیره مار و دیده مور بهم صف بستند روی بیشمار نهادند و میرزا رانجیک و امیر شمس ملک
و امیر حسین کشتند روز رستخیز پدید آوردند و هر دو لشکر بر آن دو کرد فولاد و دریای موج بهم رسید
و بسیج و تیر دراز و شمشیر بصارت هم مشغول شدند نظم بجنبید هر دو سپاه گران ز گرد سواران
روان ز دور دریا چو تنگ اندر آمد سپاه یکی ابر کوهی بر آمد سیاه ز گرد سواران از او دشت و شهر
عالم چو دریای قیر ز پیکان پولاد و پر عقاب ز گرد سرشان نیع آفتاب دو صف بسیم فتح و ظفر بر چو آمد
پادشاه همت گذرنده بر پادشاه با صد کرنا حسرت و آه سنان از خشکی بر تافت و چون برق
بجانب مغول شتافت و بهزار شفقت از فرشت آن رزم خونریز را بکار رزم رسانید و امیر سید عزالدین
و سید اصدر در راه خیر بزرگ گرفتند و شمس الدین ادوج فرا و سید حسام عزالدین را و سید عزالدین
جهان بناه آورد و بعنایت اختصاص یافته تمام ملک ماندران در تحت لطف بندگان پادشاه
صدمت شعار الله حق منتظم بجا گذارد را بر نقل احسان تکمین داد و رقم مخوف بر جوانب اهل جرجان کشید و سید
عزالدین هزار جریب را که از کبار سادات و اصلاح اخلاق و محاسن صفات اشتهار داشت و بیت
و استحقاق کلیات و دوراندیشی آن مملکت اشتغال می نمود و برادر خود را با کتبهای پادشاه نامه
بجانب سرخس فرستاد و او در سید اسعد دست ملک فایز شده اکثر اوقات او بر صرف حق رسانید
و در طبع

و در مجمع ممالک خطبه و سکه بنام و لقب همایون اورنگ زیب و آرایش یافت و حضرت خاقان شهید مولانا
جلال الدین لطف الله صدر را بر سبیل سفارت نامزد کرد و او در حسب فرمان با اعزاز و تشریف
سفارت بجای آورده و او را بآنجا مرتضی ممالک اسلام سید مرتضی بنا نهاد و چنان اراده بایشان
کرد که مدت الحیات راه مرافقت سپرد و سر بر خلافت جایگاه تمرد و همچنین مولانا صدر
الدین ابراهیم باشارت آن مصحوب برادر سید عزالدین هزار جریب رفت و ایشان نیز مشتاق
شرف خدمت کاری بجای آوردند در قصبهٔ قندار میرزا اشرف بن میرزا ابراهیم نهاد و سر او را در حرمت
از فرق فرقدین بگذرانید و شاهزاده را در السند شان دوی الاقتدار قرار داد و همچنین ایالت
ملوک و جهانشان دولت را بمیرزا و لشکر و با ورود متارع ضمایم ملحقات مدیری سماء خلافت میرزا
و اقبال محقق شد و در آب لطف آیت لعزم دار السلطنت هرات در حرکت آمد و بین المنازل
جلال هرات که امیر سید کوچ خود را بر خاقان فرستاده و او نیز مشتاق عزیمت خود را بر
فرمان قضا انفاذ یافت که او را در سفید ساخته هرات رسانند بنده آن درگاه بدان مرتبه علیه
آنحضرت چهارم جمادی الآخر مدار السلطنت هرات نزول کرد و در آن ایام در بلاد خوزستان
و در مهرات خصوصا و حسرت روی نمود که هرگز ضرب بدان اتفاق نشده چنانچه بجای کمین خلایق
بسر دینار کیلا رسید اکثر خلایق بدین حق ماه و خورشید خاصیت میزدند و اگر دست رس
داشتندی هر دو را در میان فلک می ربودند حق شفقت شهریاری که نسبت بر خلایق عمومی داشت
در هر ساز اندازه از ترقی عنایت اشارت شد که اعتبار با کمین بنده و کمین کنند بیک دینار کیلا فرو خوشند
خلایق ارتیان بدینار شده بجان آن بنده بیت ذکر محاربه لعنت و عصیان پسر علی تا زد و شهادت
میرزا ابراهیم محمد ملاده بکلک تیر زبر محمد جهانگیر خلف صدق میرزا جهانگیر بر علی تا زد از حسب منزل بادوج قزل
رسانید و پایهٔ قدر و منزلت او از اوج فلک بگذرانید و آن مدبر از پیش خبیث امور ملک بر سبیل استقلال
شروع در آن و چنان ایالت استبداد مطلق شد که دیگر یکی را وجود در اختیار نماند و شاهزاده

یکی از منتظمین مصالح مملکت خراسان نمود و مجلس بزم را بر میدان رزم برگزید و با دیوان پری پیکر بخوبی
عیش و نشاط خواهید و مسموع را بعیوق متصل ساخت و این معنی سبب زیاده تمکن پریان نازنین شد
و چون اشتغال شاهزاده در ارتکاب منهیات و ملاهی از حد اعتدال درگذشت اختلال در مشغل سلطنت
بهم رسانید و هر آن استبداد و در دماغ پریان جای گرفت و جمعی از شمشیرزنان شاهزاده را بطریقی که در آن
فرصت و با خود بارساخته مصرف کلمه داد و ذلک عهده ان العهد کان سنوات از خراسان پاک محو کرد و در چهارم
ماه مبارک رمضان که میرزا پیر محمد در سر پیله دل شمع انابت و استغفار افروخته بود آن عذار
پاک بیدولت با طایفه اوزبک بر این سر پرده شاهزاده را در ساده دل در آمدند در کتاب باهی
از خراسان و مغربان شربت شهادت چشانیدند و در وقت غارت غایت نه اندیشیدند بیت
ماه تمام ملک بزیر نقاب شب ۞ انجات دولت و حشمت سراب شب ۞ مردی از پرستان بزرگ شکر گشت ۞ از بی
رستگاران شاه خواب شب ۞ ماتم سرای گشت سپهر چهارمین ۞ روح العلی بتربیت آفتاب شب ۞ و میرزا سعید احمد
برلاس در شیرغان بود از این قضیه جانگداز مغموم شده بدرگاه دلسپاه اندوخته حادثه را معروض داشتند و
پایه سریر گردانیدند قوافل حرف و الم در فضای سینه بیکینه خان السعید بازگشت و قلق و اضطراب
گردید و غایت رضا بقضا داد و گردن تسلیم نهاد لله در القضاء الله تعالی و لا مانع لحکمه و امیر مغرب
و حسن مهرزه ترخان و امیر ارشد و آن بموجب فرمان در ملازمت سعید بیرکه اعلی مغروج شدند و مغلان
ایلغار بمساع جلال رسید که اسپهبد مغوری جمعی از مغوریان و سیستانیان فراهم آورده و در حدود
مغوریه نشسته و خاطر مشغول آن حضرت در عشر آخر رمضان بمغرب اسفراز شده و امیر حسن جاندار و امیر جهان ملک
بدفع خسرو اسپهبد نامزد فرمود و در اوایل شوال بمغوریه و در قبال خود مراجعت نمود و اسپهبد چون از قرب
سیستان خبر پناه آگاهی یافت عنان سیاه دیوه فرار تافت و امیر جهان او را غارت کرد و بر خان
رهپاسار ساختند و ولایت را مضبوط ساخته باز آمدند و چون بعد از قتل میرزا پیر محمد بر سند
تنم و نار نشست و مملکت جمیع مغلین در تحت تصرف آورد و ندانست که کدام چند کردن فرازی کرده بود

در برخوانش بازی کند و در وی پوشیده شد که مدد لذت رد و می و فریب و حیله بازی اشتغال می نماید
و آتش خشم جهانسوز حضرت خان السعید اشتعال یافت و حرارت که بر سر آن بیکینه خان روزی اشکر کند
که ناگاه خبر رسید که میرزا حسین بیرزا خراسان میرفت و امرای طغیان و عصیان عازم خراسان است
ذکر احوال و حال امیرزاده عمر و اشتغال او بیت ای هر دم از خیال تو در خیال تو
عالم ز تو خراب تو در عالمی دگر ۞ چون میرزا عمر بر سریر سلطنت مازندران تمکن یافت لوگران و ملازمان
خود را با قطعات و سیورغال نوازش و طوایف مختلف در ظل رایت او جمع شدند و خانه
تجدید نظامی و انتظامی گرفت و لشکری که دوری فرستاد و هزار خانه در مغول را کوچ نمیده
بازندران آوردند و شیخ حسن و جمعی دیگر که ملازمت امیر شاه ملک می نمودند و از قلعه بیرون آمدند
بمیرزا عمر پیوستند گفتند که سپاهیان خراسان از امیر شاه ملک آزرده اند چون چنین فرمان سایه
و مغول بر اندیشه اند از جمعی ایشان از امیر شاه ملک روی گردان شده بر سبیل طمع در جنب
بجانب ابیورد و بابن سبب معنی داعیه التسخیر خراسان از خواطر امیرزاده عمر سر زد و بحقوق
ایادی و احسان حضرت خان السعید فراموش کرده عنان راه بر آن حضرت از آب امیر بگذاشت
داد و نیز در خراسان فتنه روز ستیز امیر شاه ملک از این حادثه آگاهی یافت و خبر اکال سرعت
برق و باد بنزدیکان و کیقباد فرستاد و چون خبر از بیرون شهر بمسامع علیه رسید که از مغولان در ملازمت
با حضرت خان السعید گفت که در آن زمان که امیرزاده عمر بدرگاه عالم پناه آمد گفتم که خاطر اعتماد نیست
به باید رد او را در دفع کرد ۞ مصرع با که وفا کرد که با کس کند ۞ و شقاوت و سعادت در قبضه قدرت
حق است مملکت از هر کس که خواهد ستاند و بهر کس که خواهد دهد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء بنده را بر هر چیزی اختیار نیست لقای خدا است و ملک ملک خدا است
بین این چنین عقیدت و صفای طویت شهریاران حلقه ارادت او بر گوش و فاخته منابعش
بر دوش گرفته آنحضرت خان السعید در یازدهم شوال محرم بنا بر الهی پای در راه نهضت

اشتاب آورده از دار السلطنه هرات بر کیت جهان نوز و سوار شده بر چنگار باغ نجیب در آمده و در آن
موکب همایون بقزل رباط رسید لوگر امیر مغرب آمده بعرض رسانید که چون تازه لشکر بکابل رسیده
است و امیر با دلکار شاه ارادت ارضات او کرده با امیر مغرب پیوسته حضرت خاقان سعید لطف
که امیر مغرب با لشکر ما در کنار رگیرفاب بنشیند حالیا رایت عالیات متوجه دفع میرزا عمر است و در این اثنا
حمد علیا خانزاده از جانب سرخه رسیده و میرزا محمد جرکه بجا در راه همراه آورده در قلعه اشکنه بخدمت
میرزا روی نمود از باب درست و کیاست بر لطف و لطف پادشاه هفت کشور دانق شدند و آن
حضرت نیز اقبال نمود و طریق تعظیم داده ایشان را بهمان کرد اعلام نظر فرمود جام شد و در نوازش بر دیده فرایض را اتفاق افتاده و چون لشکر معروف دست داد دیگر آن
که قلب میرزا عمر بدستور بود صفها شکسته بهزیمت خاقان سعید بیادت جست و دیگران که این طرف
مشاهده کردند در اطراف و جوانب پریشان شدند و میرزا عمر با اندک نفری و حرف بسیار روی
روی بیاد به فرار نهاد بمقتضای الحق العلیا و الله یعلم حضرت خاقان سعید غالب آمده و بخیر و ظفر
بدست لشکر ظفر نشان آمده و حضرت پادشاه مسرور و خصال لشکر ملک ذوالجلال بجای آورده و در
ظل عنایت و احسان ما و داد و بفتح نامدار در روز دوشنبه تاسع ذی الحجه سنه تسع و ثمانمائه
روی نمود و فتح ناحیها و اطراف بلده و اقطار روان شد و عمره خراسان از مستاصل تمرد و
کشت و حراست آن دیار که مشوش و پریشان بود مسکن و مطمئن شد و سواری از ارد روی همایون
بجهت مژده فتح عازم هرات شد و همه سپاه کان نیز برای این مهم رخصت موجه اردوی همایون
شد همه حضرت پادشاه از آن اتفاق که قریب به قصبه کوسوبه است رسید سواری آنجا دید همه لشکر ایشان
پیش آمده در رفت و کلفت سرانجام جهت همین کار فرستاده اند اما پای آن بدر و آمده است و بدین
نسبت و سوار انسخن ایشان عبارت باد کرد و در رفتن زیاده تعجیل نمود و همه پا قطع داد
از راه دیگر نهر در آمد و بخبر فتح رسانید خلایق از قفد و حسن چند آن بهمه عمر دادند که مدت آخر بهار
و حضرت

و حضرت خاقان سعید میرزا رفیع بیک را بحکومت قهستان از خراسان و مازندران نصب فرمود
و شاهزاده هم از جام متوجه شد و رایت نصرت شعار عازم سریر دولت پایدار گشت و در منزل آمده
قاصدی از کرمان رسید بعرض داشت که امیر ابدکو ابن امیر جاکو در همین منزل ناگریز بهم صحبتی کرمان اختیار
فرموده و هم در آن منزل لوگر امیر مغرب میرزا عمر را که در حوالی مرغاب گرفته بودند بار دوی همایون
رسانید و عنایت خسروانه مخصوص عنایت فرمود و طبیب و جراح ملازم ساخته و در اردوی همایون
گردانید و شاهزاده بیخور رباط رسید ضعف بر قوت غلبه کرد و دواهای هیچ طبیب کامل و جراح حاذق
نیفتاد و از ناقص عیب شنید که بیت جهان را بخوبی است برگذر که بیل کمان بر گذر بیک قوت
گل شود همه جو در آنجا با صد هزار ناله و آه زمان الکبر الا اله الا الله محمد رسول الله گفته جان بجان آفرین تسلیم نمود
انا لله و انا الیه راجعون و در سیم پنجم ذیقعده او را در مزار قاضی الوزراء امام فخر الدین رازی دفن کردند
و حضرت خاقان سعید در اوایل ذی حجه بسمرقند مراجعت فرمود و در اثنای این حال آن شیخ
لقمان بیک در میرزا حسن جاندار که بدفع فتنه ملک صالح پسر اسپید جوری که در زمان حکومت ملک
کرت حکومت خود نفس باحداد او شیخ فرستاد و شخصی آمده بعرض رسانید که اعداد در غایت کثرت اند
و بنا بر بیاض جزم و احتیاط نزدیک ایشان نرفتم تا بهر چه اشارت شود عمل نموده آید آنحضرت امیر سید
خواجه احمد خان و امیر فرمان شیخ را با لشکر تمام بدفع ایشان روانه کرد امیر بیکبار بر سر
یاغی رفتند و امیر اسپید گریخت و ملک صالح گرفتار گشت و سپاه منصور بغنایم نامحصور خوشدل شده
مراجعت نمود و ملک صالح را بدرگاه ملک پناه رسانیدند و شحنه بیاسا بر حسب امر فرمود تا بکنار
رسانید

ذکر توجه رایت نصرت آیات بکابل بلخ و گرفتاری پسر علی تازه بیش فلو

مونشکرد دزدنه کار بلخ حضرت خاقان سعید در نوزدهم محرم سنه عشره و ثمانمائه با لشکر از نیلاق
عنبر جهت انتقام پرسلطان تازه متوجه شد و چون نخله اندخود از قدوم شهریار روی زمین سبز و خرم
گشته بسامع عرض رسانیدند که آن قلعه نا کلیار خراب نموده تا بل خطب پیش آمده است و سر بلند کرده

و موکب همایون از اندخود نهضت نمود چون بدو که نزول فرمود از جانب بلخ مواجه قوچین و بعضی
نوکران امده عرض داشتند که میرزا تاز از تورسیاه ظفر پناه خبر یافت عنان به بیابان فرار تافت
و آنحضرت میرسید احمد در هر بادکار ارادت در هر انشیروان برلاس را بتکاپوی محمد شیخ ایلغار نمود
و امرا در رسیده میرزا تاز مدد بینید، با فوجی از خان بیرون رفت و در حال دنبال لشکر منصور رفت
منصور افتاد و از جمعی که با میرزا تاز همراه بودند هر کرا دو فرسخ رفتن گشت بیاد سر بر شتافت و کان عنت
ان یاف و چون همای چتر خاقانی سایه عنایت بر سر آن بلخ امد نهضت امرا که بتکاپوی میرزا تاز رفته بودند در
اردو ارادت بردن کرد منظور و منصور کوچ کردند و در بلخ نیز بکشور و تسلط و سلطان نمود و خواجه جانی بیرون
حکم سای تبرکات فرستاد بوسیله امرا معروض داشتند و نهضت خان شهید امیر علی شیر بن سلطان محمود
و خواجه جانی را روانه سمرقند کردند و از جانب امیر الله داد و سید منصور قاری نیز امده بودند در آنحضرت
امیر بهاء الملک و امیر فرمان شیخ را نزد امیر الله داد فرستاد و پیغام داد که ما بر پیمان عهد و ذمام که بستیم
بدست و امیر الله با امیر الله داد ملاقات کرده از کفر بود گشتند و سر صحبت نمودند و بعد از آن امیر الله
شدند امیر زاده سلطان محمود خان شیر بن سلطان کات بسیار روانه داشت و تجدید قرار نهضت داشت
تاکید یافت و در اثنای این اوقات بمسامع جلال رسید که میرزا تاز در یک الک نشسته است فرمان
لغاز یافت که امیر مغرب با دیگر امرا در آن متوجه آن مغرب شدند و حکم شد که قلعه هندوان بلخ را که
قران در بدایت سلطنت بخرابه الفرمان داده بود بحال عمارت باز آورند و قلعه در اندک
زمانی معمور شده عنایت حضرت ایالت ولایت بلخ را که میرزا فیروز که خلف صدق میرزا میر حیدر بهادر بود
تفویض رفت و امیر شمس الدین اوچ قراول کل برلاس را نزد او بازداشت فرمانداد که امیر بهاء الملک
چندان در بلخ توقف نماید که میرزا خیر در سریر حکومت متمکن گردد و در آن فتح ایام
معاودت در موکب امده در شیرخان منزل فرمود و اشارت علیه صدور یافت که آن قلعه را مرمت نمایند
و خطه اندخود را بر رسم سمرقند احمد خان که برادر محمد علی کوهستانی بود و از آن داشت

و موکب همایون علی سرعت نمود، در یازدهم ربیع الآخر در دار السلطنت هرات بوجود
نوبش بزین بست و علما که در حضرت میرزا تاز رفته بودند بعد از طی منازل اورا در خشید دنیا بر دختال و جمال
بر افروخته پای سعادت بیفزود و چون صورت دلدار در آن رزم آرای مشاهده کرده چاره بجز فرار نداشت
در حضرت امیر تیمور و چشم اهل جزیره ردی بعقبه سهند کرش نهاد و در اهتمام مظفر و دستگاه با عنایت نام
سرحبت نمودند از قضای الهی امیر میرزا بیک لجاول که لشکر تنگ حضرت خان سعید بود در آن معرکه شهادت
یافت و فرزند خود را امیر عبد الله را در ملازمت آنحضرت بیادگار گذاشت و در آن امیر عبد الله
معتبران درگاه اهتمام داشت و امیر بهاء الملک با سایر جهات بلخ نمود و بعضی معتمدان را گرفتند
و بعضی که با میرزا تاز موافق بودند بیاسا رسانید، متوجه دار السلطنت هرات گشت و الحمد لله الملک العلام

ذکر لشکر کشیدن حضرت خاقان بجانب ماوراء النهر ثانیا

چون شهر بار دادگر فرزند بر تخت
و خان نائبه و حضرت ملک ذی اکبر دار السلطنت هرات معاودت فرمود فرستاده امیر زاده ماوراء النهر
کورکان امده عرض داشت که پیر پادشاه که از صدمات چرکیک منصور گریخته بجانب خراسان رفته بود کورکان
انجا از نردم جرنا قربانی و عزیزان بیم آورده است در دی با سزایا دنیا داده است و الحالت بجانب
ملوک اشتغال دارد و شمس الدین علی جمشید قاران که نزول بخارا است در مضیق داشت مانده بیم عظیم دارد
و چون پرتو شور خاقان مرتبه منصور بین جاده رفتن و حکم کرد که امیر مغرب با فوجی از لشکر ظفر شاه
در کار میر سلطان و آن ارزی قشلاق کنند و از آن حدود با خبر باشند و الهوا الفتح میرزا ابراهیم سلطان
بضبط هرات باز داشت و نهضت فرمود چون موضع بشتر کرد جناب قضا طلب بیت سید فضل
و کاظم پیوسته از شیر توحی نوشت و هر که بجای حرف میم لفظ با بر زبان می آورد و دولت او مستکمل
محل نزول موکب همایون شد در حضرت کوسه فرمان در حسب الدوران صدور یافت که هر طایفه از
لشکریان بر راهی روان شدند و امیر حسن جاندار و امیر جلال الدین فیروز شاه و امیر شیخ علی
و امیر حسب برده رود و محولات در حرکت امدند و حضرت خاقان سعید زاده جام و شهید اشتیاق کرد

و امیر شاهملک در صدد و مشهد شرف زمین بوس دریافت و آنحضرت چون در مشهد نزول فرمود
بوظایف زیارت امام هشتم علی ابن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام قیام نمود و از مشهد برادران
رفت و میر تیمور بیک در حضرت جهان بیاوس سر افراز شد و در موضع مزاره شیخ لقمان بر پیش و امیر
یادگار شاه ارلات و امیر علیکه کوکتاش با جمعیت بادخیس و مرو و سرخس و ماخان باردوی فیروزی
نشان پیوسته و درین والد ایام بسر اوج فرازجانب رستمدار گرفت و مرکب همایون در آنجا
مدت نمود و تاخت نمود و هیچ طوق ظفر بگردن شهریار نهاد از اقاق استرآباد طالع شد و دیگر
ممالک مازندران در تحت تصرف بندگان درگاه عالم پناه آمد و محفوظ و مضبوط گشت و از آن قلعه
بر الهیت و قلعه شاسان بر شیخ سلطان مقرر شد و امرا بر اق دیلند که خود کیسه ستان قلعه
در مازندران کند درین اثنا جناب سعادت مآب امیر سید عزالدین مزار جرجانی بسعادت ملازمت
یافت و مرجب فرمان خطه دامغان بر سم سیورغال کدخدایش تفویض رفت و حکومت دیار مازندران نیز
بیک مشتغلان میرزا رفیع بیک تفویض رفت و چون خاطر خطیر جهانگیر از تعظیم امور ملک و انتظام حال
رعیت بازپرداخت رایت سعادت برافراخت و شکارکنان از نجات بادخیس در حوالی آمد و در ماه
ذی قعده دار السلطنت هرات از قدوم فرخنده آنحضرت رشک دار الامان یافت

ذکر حسب

امیر جهان ملک و آوردن نفس خود را در عرصه هلاک

امیر جهان ملک ابن ملک
از شجیعان جهان بود و از زمان سلطنت حضرت شاهرخی قیام بسعود و در ایام حضرت
جنت مکانی روز بروز مرتبه او در ارتفاع پذیرفت چون امیر سید خواجه از درگاه سلطان بیاد در
افتاد مرجب و منصب او بر جهان ملک قرار گرفت و در رتق و فتق مهمات مدار الیه گشت و از آن
شراب دولت هندی حنظلی عظیم بدماغ او راه یافت نازنجاده استقامت بیاد نیز عزیمت کرد و در
از شایعات حضرت خاقان سعید برنافت و یکی از اسباب عصیان او دو دیگر امرا آن بود که خواجه غیاث
الدین سلار که مرجب دیوان ممالک بود نسخه تقریری مرتب ساخت و با هم بر یک از کشیدگان

دولت رقمی زد و هر چند را شتر ترقی و هر کوسفند برارد و هر جریده را خوشی و هر کاهی را کوهی و در فراز
خویش ثبت نمود و در فصول و ابواب مبالغه کرد بر دیگران که از زنگا حاصل بود و بیاری اختیاری
کرد و در آن سال اجناس قحطی تمام داشت و چون او در تقریر او بگوش همایون رسید بعضی از
مناصب و اعیان درگاه که از خود بهره نداشتند متوهم شدند که مبادا از دیوان خواجه فوق الطاقه
رود و باعرضی باید کشید و مع ذلک حساب خواجه کار بجز بان شد که جمعی امرا نامدار خواجه
بر انقرار دادند که نسبت بحضرت خاقان سعید قصدی اندیشند چنانچه امیر جهان ملک با قرابت
جاندار و امیر یوسف خلیل و سعادت ولد تیمور تاش و جهانبل بیان تمور و سلطان بایزید عثمان
در بیاب با یکدیگر مشورت کردند و عهد و پیمان بستند و چون حضرت آنحضرت در حفظ و حمایت پادشاه
داد گر بود شمر این حادثه معدوم فرمود و امیر مضراب که در آن اوان از سیستان آمده بود جهت دفع
این فتنه طلب داشته امرا را معلوم شد که عزیمت مراجعت ایشان بسمع اعلی رسیده خواهد شد که
لشکری که در آن اوان نامزد سیستان شده بود بر سر ایشان رود و این امرا با خود متفق سازند و
با معنا متوجه بر ملک شوند و حضرت خاقان سعید با طایفه ارلات در آن که خطه کرد و از علم و کاب
همایون بود سوار شدند و امیر مضراب با سیاه مزار در پاره سیکی عظیم دست داد و در نخی قری بدرگاه
امیر شاه رسید و اورا بنهر در آوردند و آن مشهوران بی باک آب بنا بر شتند و افواج حشم که نامزد
سیستان گشته بودند بر حق حق بمرکب همایون پیوستند و عاقبت القوم تنگ کرام روی با نهزام
نهاد و هر یک بطرفی شتافتند و لشکر مضراب ایشان را تعاقب نمودند و سعادت بسعادت و برادرش
اسیر گشته و جهان ملک و تنگ با خان افتادند و امیر حوکس هر دو را گرفته و بند کرد و روانه هرات کرد
و بنیز قاصد آمده حضرت خاقان سعید را از آن معنی خبر داد و آنحضرت ایلچی فرستاد که هر جا
که رسیده باشند کار ایشان را تمام ساخته فرستاده و ایلچیان با ایلچیان رسیده و همه را در هرات نهادند
چنانچه و امیر جاندار و امیر یوسف خلیل که حسین و قهستان که سیورغال ایشان بود بر گشتند

و امیر حسن صوفی ترخان و موسی کمال پدر و پسر را تعاقب نمودند و ایشان از بیابان بیرون آمده
از اصفهان نزد میرزا رستم رفتند و سلطان بایزید را در اصفهان گرفتند و شفاعت میرزا ابراهیم سلطان بکار
آمد

ذکر عاقبت کار پیر علی تازه و دفع شرار او

پیر علی تازه از صدمات لشکر منصور
گریخته جان از دست تحفظ بیرون آورده و در حدود بسطام بود و باز در مقام فتنه و فساد آمده بایزید را بعد از
با خود متفق ساخته و از شاهان بدخشان استمداد فرموده لشکرهای بر انگیخته رایت آورده و در حدود بسطام
نامه‌ای ادسر برزد و میرزا قید و در خیث نیت او اطلاع یافته ایلچی نزد خاقان سعید فرستاد و معذرت کار بارگاه
آنحضرت پادشاه ارادت و تضرع نموده و عثمان قزاقی و جمعی دیگر از نهادران با لشکر گران بر طرف بلخ
روان فرمود و پیر علی تازه بکثرت سپاه و بسیاری آلات حرب مغرور شده قدم جسارت پیش نهاد و در
فریق در حوالی قریه الله سلام بلخ بیکدیگر باز خوردند و دست جرأت از آستین صلابت بیرون آورده نایره
حرب التهاب دادند و شاه کوران نصرت در حوالی بلخ بر صفحات احوال پیر علی تازه ظاهر شده
پشت از معرکه برتافت و هر چه سراسر داشت بصورت بگذاشت و اهل بدخشان نوبت عنان گرفتند
و سرداران هرات در باب پیر علی تازه با حضرت محمد دوغلت گفتند که تا این حضرت باز پس و در میان
ما خواهد بود با پادشاه جنگ و خواهد در زید و از تجربه بسی الم ما خواهد رسید و فضیحت که قبل از وقوع حادثه که
بتدارک او عنان کرد شرار را از خود باز گشتیم لاجرم اتفاق نموده قدغن را گرفتند و سر هنر او را که
گاه داشت از بدن جدا کردند و بدرگاه خلافت فرستادند و در تعقیب آن تعقیبات بنا بر تسکین یافت

ذکر احوال مملکت هرات بعد از مراجعت میرزا ابابکر از آن بلده با جنت نشان

چون میرزا ابابکر در هرات شنید که میرزا محمود و دیگر شاهزادگان قصد احراق او کردند محمد دوغلت بن
الدین خردمنی و محمد دشتی را جهت محافظت هرات گذاشت و بجانب احراق توجه نمود و ایشان مستحکم
منظر جهت عمارت برج و بارو از رعایا بیچاره روستا ستدند و شیخ قصاب که متشرع شهر بود طلب
حکم ترتیب داده سکه بنام سلطان میرزا ابابکر خردمنی آورد و در بسطام جلگیر و در اردبیل صحبت ایشان

شنیده متوجه انجانب شد و بر آنکه در رسیده اظهار کرد که از قبل امیر شیخ ابراهیم شیروانی
می‌آیم و محمد دوغلت که از جمله صاحب اختیار خود بود با استقبال بر آمده در پیشگاه ایلچی در آمده رعایای آنجا
داد و دار دغه کارزار با طرف فرستاد و نویسندگان را تعیین فرمود و مال بمردم شهر و بلوکات حواله
شد و بعد از حصول احوال بر بلدان خود قسمت فرمود و چون چند روز از حکومت بسطام بگذشت خبر رسید
که امیر شیخ ابراهیم شیروانی از آب گذشته متوجه هرات است و خواجه زادگان هرات بسطام از وی گریزان
شده نزد امیر ابراهیم رفتند و از حال خویش سخنان ناملایم بعرض رسانیدند آنسخن در خواطر
شیخ ابراهیم جاگیر آمده بعزیمت تبریز نمود و در اواخر ذی الحجه بشهر نزول کرد و امیر بسطام و هرات را
گذاشته بجانب اردبیل رفت و در روز عزیمت بسوم ماه مذکور در مسجد جامع تبریز خطبه بنام شاهی خان پادشاه
دشت قبچاق خواندند و ایلچی امیر ابابکر بهادر در آن انجمن حاضر بود و چون بسطام بطرف اردبیل روان شد
خواجه زین الدین خردمنی و خواجه محمد دشتی و خواجه محمد دوغلت از وی گریخته بامیر شیخ ابراهیم پیوستند و سرداران
متعرض محمد دوغلت شدند اما از آن دو عزیز دیگر سبقی نجسته بودند و نویسندگان با طرف فرستاده از
استخراج نمودند و هر چه حاصل شده بملازمان امیر شیخ ابراهیم قسمت رفت و گماشتگان او با مردم از آن
رندگان برابر احسان کردند و از حقیقت قضیت و عدالت عدل نمودند و در ماه محرم سنه تسع و ثمانمائه خبر رسید که
لزاد بیش نزد سلطان احمد جلایر جمع شدند و او را بجوبه تبریز جنب میشتند و قشلاق بسته و ایلش اشتغال
و امیر شیخ ابراهیم و تجمع استماع نموده با سرداران شورت کرد و رای بر این قرار گرفت که از ولایت آذربایجان
بیرون روند و امیر شیخ ابراهیم فرمود که مدتها با جنگ تیمانان طرق اخلاص با سلوک کرده و در آذربایجان
تختگاه آبا و اجداد سلطان است و تا با ظالمان لقتق برابر میرسانند ما اینجا آمدیم و ایشان را از جنب ما
خلاص دادیم اکنون بکار بشیر دان توجه نموده و میرزا بسطام جاگیر و منصور پسر منصور و امیر بسطام که مستعد
نزد سلطان فرستاده و در اواخر ماه مذکور سلطان احمد جلایر و دوغلت تبریز نزول فرمود و خلایق
اظهار فرح و سرور کرده آمین بستند و سرداران الوقت بخدمت او شتافتند و مردم بلاد آذربایجان

که چون سلطان احمد شاه از بیت حرب کشیده و گرم و سرد دنیا چشیده، ترک حرکات نامالایم کرده پشیمان گشته
که قلعه ایرکی بخیه در دست آمده چون قاضی عماد الدین بتخریب قلعه الجق اشتغال نموده بود از روی ارسید
که چون از نوع بیاد که مسکن ملک است خراب کردی و قاضی مردی فصیح و فاضل سخن در بود در جواب گفت که چون
اعدا دولت بر دولت بیشتر باشند و در مرغوبی حصین بر حصین بود نخواهم که بنیاد ایشان باشم اکنون که ملک ایران
در تحت تصرف بندگان سلطان درآمد اگر رخصت باشد روز آبادان سازم و سلطان بر تکلیف او موافق
افتاد، بید خود سلطانی چند بات زر در قلم آورد مضمون آنکه امرا و سرداران و ادب نگهبان و اوراق
و مرید و خوی و سر بیندان اهتمام بدانند که قلعه الجق که در شان اهتمام شماست خراب شده و محمد قاضی
عماد الدین را مقرر کردیم که القلعه را بکمال عمارت باز آورد و خلیفه آنکه از جمیع ولایات مصالح و آنچه باید باشد
بحسب ترتیب قاضی مذکور بدهند و او امر و نواهی او را مطیع باشند و سبب خراب قلعه الجق آنکه چون خود دولت
صاحبقران زمان آن قلعه مسخر شد و دولت نظر علوه خواهد شد که بمحافظت اقسام فایده و اشیا را
در هر سه، مرسوم میدادند و چون نوبت سلطنت بسر در آمد رسید صلاحی را در حرب قلعه الجق از سر ایران
رسید قاضی عماد الدین نزد امیر جهانشاه رفته پیغام داد و بنا قبول کرد و سخن نمود که هر ساعت حق خلافت
قلعه سلیمی مقرر باید داد و هیچ حاصل از آن نیست اگر رخصت باشد قلعه را خراب کنیم و امیر جهانشاه
بر رای قرار شده روز دیگر بتخریب قلعه فرمان داد تا آنچه چون سلطان در زنجیر متمکن گشت ملک اطراف
و حکام اکناف کمیت او توسل جستند اما سلطان احمد از احوال ملک تغافل میورزید و بر سر بیش خود
و اکثر تیاری و صحبت ایران زنیا مشغول اشتغال داشت از نخست امرا و سلطان شیخ اویس در
حرب کوشه خواهر میبودند و در حوالی همدان منجر شد که یکی بر میرزا ابابکر از حرکت میشنیدند در اظهار سلطان
کرده تخمیج علی از قبل سلطان رسید بحکم قلعه سلطانیه اشتغال داشت و مکتوبات در راه کوشه نزد
سلطان احمد فرستاد و سلطان در حکم شیخ اویس و امیر علی حرب مقید ساخت و امرا و سرداران
مرداران دیگر ولایات را اجازت داد که بخانهای خود روند و شیخ علی را رخصت داد که بخراسان

رود

رود و چون میرزا ابابکر مسموم شد بر بود سلطان احمد و ملاقات اقربا کان را گذاشته بغداد و سر حرکت نمود ذکر
رسیدن میرزا ابابکر بسیر و در این اوراق فرستاده، کلک بیان مرغ آن گشت الشاء الله تعالی و محاربه میرزا
ابابکر بسیر و خراب یوسف غیر مطلوب خواهد گشت لایق بسیاق تاریخ بیان بود که کیفیت حرب و خلاف سلطان
ایران از تقیید باوش، در رسیدن بمقاصد و مآرب باز نمود، ایده و من الله المغفرة و الهدایة

ذکر لشکر ساده و گردستان و ترکستان و بعضی از وقایع او و ذکر رسیدن میرزا ابابکر در تبریز و در این اوراق فرستاده کلک بیان مرغ آن گشت ایده الله تعالی

چون سلطان احمد جلایر و خراب یوسف از مقدمات عساکر گردون مآثر صاحبقران ممالک ستان بنا
بیاد شاه مصر بردند و گفتند که پیشتر اطلاع یافته خبر به ملک مصر فرستاد که اگر او در دعوی صحبت
و ارادت ما صادق است باید که سلطان احمد را بند کرده بدرگاه جهانپناه فرستد و خراب یوسف
بند از زبان جدا کرده چنانچه شرح آن بیتی سبق ذکر یافت و چون پیغام حضرت صاحبقران بفتوح حاکم
مصر رسید سلطان احمد جلایر و خراب یوسف را در هر یک در بری از بری قلعه باز داشت اما سلطان
ایران احتیاط اندیشه واقع شد و در آن مقام خراب یوسف را بسری متولد شد و او را پیر براق نام کرد و سلطان
احمد پیر براق را در دامن خود انداخته او را بفرزندی قبول کرد و دایه فرزند نزد خود نگاه داشته
به تعهد ایشان مشغول شد و در اثنای اختلاف میان سلطان احمد و خراب یوسف انواع حکایات روی نمود
روزی سلطان احمد با او گفت که اگر تو را با من از صمیم قلب یکی میبودی هم با تبریز سراب مشکل
و خراب یوسف از رفت مزاج و شرب عقب سلطان احمد دستها خاریدند و الحق الامر بالمقدمه و حسابها
بستند که از آن ورطه خلاصی یابند قصد یکدیگر نکنند و مدتها با هم متحد باشند و بر زبان خراب یوسف
و بعد از او سلطان احمد باشد و بیک مشرق مملکت دیگری نشوند و بدین در قید و حبس روزگار سپری نمودند
تا مرد و خود صاحبقران مسخر رسید و از زمانی که در شدند ایمن شدند و شبی خراب یوسف در خواب
دید که او را در مجلس صاحبقران گیت ستان و گاز ساختند و گفتند از نگشتن او را در گشت داشت

یک انگشترین بیرون آورده در انگشت وی کرده و علی الصباح قرایوسف و خود در شهر را
با سلطان احمد در میان نهاد و سلطان احمد چنین گفت که بغیر جواب تو نیست که بزودی از سرحد ممالک آن
حضرت فرمان روا خواهی شد درین اثنا ملک مصر خبر رسید که امیر الامراء شام و حلب را با خود یار
گردانیده دم از استقلال میزند سلطان مصر با امرا و خواص مشورت فرمود و چون اطراف ممالک پریشان
و مشوش بود امرا مخالفت مجوز بدند راهها بران قرار گرفت که سلطان مصر با امرا و خواص مشورت فرمود
و سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان از ترس بیرون آورده تربیت نمایند و ملک فرج ایشان را طلبیده
بالوای اوزنش مخصوص گشتند و مقرر چنان شد که هر کدام از ایشان با پانصد نفر ملازم باشند و تخمیناً
هزار نفر اسب و اسلحه در زاغه بسلطان احمد و قرایوسف که جمع شمشیرزن و تیرانداز بودند و قانون سواری بر وجه رقم میدانستند
دادند و به خویشان و مشاکره و بستگان از مردم سلطان احمد کسی در مصر نمیرود و سلطان هر چه از خزانه مصر
بان جماعت داد و از زواج قرایوسف که جمع شمشیرزن و تیرانداز بودند و قانون سواری بر وجه رقم میدانستند
بالولایت لیساراند بودند بعضی از ایشان نوکری مصریان و طایفه بوجه مشغول بودند و قرایوسف با پانصد نفر
چنانچه خاطر او میخواست اسب و وجه در زر و جیه داده مرتب و آماده ساخت و جمع مردم خود را
بنظر والی مصر رسانید و بعضی دیگر که از اخشام ترکمان دیگر سپاهیان جلبه در مصر هستند که ملازمت
سزاوار اند اگر پادشاه ایشان را ملحوظ نظر عنایت فرماید می شاید ملک فرج ممنون شده همه را
شاکرد خشنود گردانید و هر روز که قرایوسف سوار میشد جمعی کثیر در غایت آراستگی ملازم او بودند و
در روم ترکمان بمرتبه رسید که لشکر ایشان در خاطر اهل مصر جای گرفت و روز بروز انتظام احوال
قرایوسف از دیاد میپذیرفت و چون ترکمان مردم بی باک بی سر و پا اند عشقی از آنقوم در ضمیر
ملک فرج و امرا مصر پدید آمده روزی پادشاه مصر با خواص و مقربان بمیدان رفت چوگان بازی آغاز
کردند و قرایوسف نیز با طایفه از ملازمان خود مشغول بر سر و سلطان خواند و بازیند و اولیس قرچی
و نوسه و دیگر جوانان جلبه بان کار مشغول شدند و سایر ترکمان سوار بنظاره ایستاده بودند

امرا

امرا مصر مبالغه ایشان در اظهار رجولیت موافق مزاج نیفتاد فرمودند که جماعت ترکمان که بنظاره
ایستاده اند از اسبان پیاده شوند و میدان را از سنگ ریزه پاک سازند بر تراکمه اینمعنی شاق باشد
چندانکه امرا مصر درین مبالغه نمودند مفید نیفتاد و آخر در خاطر قرایوسف اثر کرد قصد کرد تا خود را
فی الحال سوار نیزه بیک سلطان مصر رفت و گفت که با مردم غریب بدین ولایت اندیم و پادشاه
دربارهٔ ما عنایت و مالطفت فرمود اکنون بر خدمت پادشاه که بوطن خود میرویم و هر جا که هستیم دعاگوی
سلطانیم قرایوسف بعد از ادای این سخن از میدان بیرون رانده روی بنزاق خود نهاد و جماعت
ترکمان که از عقب او می آمدند و چون بخانهای خود رسیدند اهل و عیال خود را برگرفته روی بولایت
شام نهادند و بعد از رفتن ایشان معروض پادشاه گردانیدند که نقص سلطنت باشد که طایفه چنین بی
رخصت از مملکت بیرون روند اگر مصلحت باشد جمعی را بتعاقب روانه داریم ملک فرج فرمود که
بیطایفه قرچی متهور اند و دست از جان شیرین شسته اند صلاح نمیبینند که هیچکس از عقب ایشان برود
بگذارید تا به وطن و مساکن خود روند و ترکمانان در حدود مصر ماکنی در فرصت غارت کن میفرستند
و هر چند امرا حدود مصر ترکمانان بستند قرایوسف و لوگرانش غالب آمدند القصه ترکمانان بعد از قطع مسافت
و منازل مراحل بدیار بکر در آمدند و میان قرایوسف و ملک شمس الدین حاکم آمد و گذر و خصومتی تمام ادای نمود
و قرایوسف دختر خود را بدو داد و میان ملک شمس الدین آخر کرد و حاکم دیار و سلطان ملک خود از آن
فتاری بود ملک شمس الدین آخر کرد تا قرایوسف با آن دو سلطان لشکر کشیده و دو داب دیوان
الولایت را بجا روب غارت و تاراج رفت و تیل و اولوس ترکمان و خویشان و این اعمام بدو
پیوستند و قرایوسف قلعه ارزنکت در تحت تصرف آورد و لوگرانش آوازه حقیقی تکبت ادای
بدرجه شرف نهاد و دیار رستان در آن گذرد لسر بر داد اما احوال سلطان احمد چنان بود که بعد از رفتن
قرایوسف مصر باز بروی اعتماد نماند و سلطان بمشورت که امرا، دور و دراز مانند قرایوسف بخیر
و بلاد رفتن قطع کند لاجرم به طرابلس در دیار اهل خود رفتند و ندیم شد، با معدودی چند از مصر

در دی الحجه بغداد و از آنجا به دیار بکر رسید و از دیار بکر به موصل رفت و یکروز نشست و مردان از اهل و
اوباش با دیگر بیا آمده شد کردند و فتنه روز بخشی میبود و شب شبانان و محصلان را زنده خود میبسته
و به جاهای جبی که از ایشان خشنود نمود میفرستاد تا انواع جور و ظلم بتقدیم میرسانیدند و از آنجا رفته و اهل سلطان
احمد در عراق عرب عجم شیوع یافت و چندان از اوجیف در بغداد و نشانها پذیرفت که دو خواجه از اشراف
حاکم الموقع را مجال اقامت در آنجا نماند لاجرم دست از فلوس باز داشته و از آنجا بیرون رفته بر زبان
حمر بیرون و بعد از یکهفته از قشن دست خواجه سلطان احمد با مسعود بن جنید به بغداد در آمد قل اللهم مالک
الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تذل من تشاء

ذکر وصول میرزا بابکر بتبریز و آنچه واقع شد

سابقا مذکور شد که سلطان احمد چون از آذربایجان توجه میرزا
ابابکر بجانب تبریز شنید و ولایت را گذاشته متوجه بغداد شد و بعد از رفتن سلطان احمد میرزا ابابکر
روز دار الملک تبریز از قدوم خویش زیب و زینت داد اما بنا بر ظاهر نوایب از تنعم متوجه بجانب
و بعد طاعون بغیر مردم تبریز سرخوش گرفتند و میرزا ابابکر هیچ کس را در شهر ندید انکار عدالت کرد
اشتمال نامها بآنجا و قطار اذربایجان فرستاد و فرمان داد که هیچ افتد هیچ وجه تعرض و طالب
و مردم یک یک و دو دو از دلهای اشتغال و از آنکه بیدا شدند و بجمعیت در تبریز جمع آمد و میرزا ابابکر
دانسته داشت که در جنب سلطان احمد بغداد رود تا کالبسع در رسانیدند که قراوسف کرد رسانیده
کرده است و قلعه او غلب از دست دولهای اشرع نمود و گروهی اجزا از ترکمان و غیر ایشان نزد
اوجمع آمده اند و روز بروز لشکر و جمعیت او در تزاید است و چارپای و اموال فراوان دارد
و شاه زاده چون از تبریز در حوالی آن زیاد صحیح شنید که عزم رزم قراوسف ترکمان
جزم کرده و قراوسف شهر دار ترکمان نزد طلب فرموده و در سبیل شورت با ایشان گفت که
اگر داعیه خویش سلوک باید کرد و غلبه آنکه متابعت ایشان بجای آورد تا بستان به ییلاق اقامت
روم در ستان قشلاق دیار بکر و کنار فرات و حالا که به ییلاق و قشلاق نزدیک است

مضبوط ساخته بیستور بدان خود کسی را متوجه کنیم اکنون جمعی کثیر از متعلقان ما در دیار بکر
همین که آنجا رسیم همه نزد ما جمع آیند و چون مردم جمعیت فراهم آمده اند قرارهای در استقرار بیابد
ما را بلکه جنبهای محاربه و مقاتله مصلحت نیست صلاح آن میبینیم که به دیار بکر رویم و لشکر و جمعیت
در آنجا روزگار گذرانیم امرا و سرداران ترکمان گفتند اگر از تبریز رفع مقدار و بجا در آن شبی حیات و
که حضرت صاحبقران ایشان را به ضبط ولایت آذربایجان و اذربایجان تعیین نموده بود در قید حیات
اشتغال داشت ما مقابله و مقاتله با آنجماعت نمیتوانستیم اکنون از این امرا صاحب و موجود هیچکس نمانده
و میرزا ابابکر طایفه از اراذل و اوباش تربیت فرموده عنان اختیار و مملکت بر نفرد و داد و مکرر از
در ولایت ناموس و ننگ مطلق و وقف مذلت هیچ عزت میرزا ابابکر اگر بیشتر و شاهزاده
و فتح و دولت در است اما بیشتر اوقات با عمال نالایق اشتغال مینماید و حالا کرده اند در حق ولایت
فتح ایت مجتمعند و جمیع ایشان مردم کار دیده اند مرد و کم روزگار چشیده اند مردانه پای ثبات
و وفا فشرده و در دفع مخالفان کوشیده و ظلیفه مردم بکای اردیم و تا جان در تن ما است روی گردان
نخواهیم شد و عار فرار اختیار نخواهیم کرد و خلوص و الفت در مشیت حق است و اگر همه بوجهی دیگر
روی نماید آنچه بما در ایام حقیقت واجب است باری تقدیم رسانیده باشیم قراوسف از سخنان
امرا قویدل شده اظهار ایشان شکر کرد و سرداران را استمالت داده و گفت هر چه حق تعالی
دارد از ننگ و مال هم اثار شماست و مردانه باشید و از موضع خود کوچ کرد و متوجه میرزا ابابکر شد
روز دیگر میان فریقین ملاقات واقع شد لشکر جنبهای چنانچه شیوه ایشان است آثار عداوت
رسانیدند و مردم ترکمان نزول از جای نبردند و در مقام مخالفت قلم بایستادند و قراوسف
بنفس خود کوششهای بلیغ نمود و لسان صف آرا در آمد از بیاده کان سپاه جنبهای شش نفر از دست
راست و شش نفر از دست چپ در آمد بخشتند تا دشمن را از اسب بر زمین کشند و از دنبال بر اسب رود
خود را از آن ورطه هلاکت بیرون افکند امروز مقابله و مقاتله از اینچنین تا وقت عصر امتداد یافت

و بعد از آن هر دو گروه بمنزل راحت در استراحت معاودت نمودند اما در همین عظیم از قوت سپاه
جنبشی بر خاطر ترکمان راه یافته بود روز دیگر در برابر یکدیگر صف آرائی کردند و از طرفین دو روی داده
دادند و لشکریان میرزا ابابکر چون بصیارت و جسارت نمودند چندانیت صوفی ترکمان در هم شکستند و هم ترکمانان
چنان است که چون صفهای ایشان شکسته شود باز مراجعت کرده بجای خود قرار گرفتند در روز دیگر هم
و خوف ترکمانان زیاده شد لیکن بهار کلیه نمود تا نماز شام بمطاوحت و مخالفت مشغول شدند و در روز سیم
ترکمان سپاه اجتماعی روی بمیدان شقاوت نهاده تمنی حرب کرد و در این روز میرزا ابابکر نوعی
راه داده آثار ضعف و فتور بر صفات احوال او ظاهر گشت و مانند روزهای گذشته در حکایت اهتمام ننمود
و قراوسف یکبار میدان آمده روی بجانب میرزا ابابکر آورد و به آواز بلند گفت که ای سلطان عداوت
و دشمنی خونهای ناحق رفع شد شرط آنست که با هر دو صف در آئیم و هر کرا بر سپاه و خاطر باری و ملک
و مال او را بیابیم و دیگر بندگان همگی از رنج و محنت خلاص شوند و میرزا ابابکر این سخن شنیده و اعتماد بکلام او نموده
نمود و بعد از زمانی که هر دو سپاه بکینه خواه در هم آویختند میرزا ابابکر به طرف یورت خود
عنان بر تافت ترکمان چند شب که او در منزل خود فرود خواهد آمد در روز دیگر مقصدی حکم خواهد شد
میرزا ابابکر در یورت خود قرار گرفت و اسباب و تجارت پادشاهی و اموال را گذاشته با جمعی از
خوانان جلد که همراه داشت فرار اختیار کرد و بعضی از لشکر بکشته شدند و بسیاری در آب ارس غرق شدند
و از کثرت اقاربی و اموال که بدست ترکمانان افتاد از حساب بیرون شدند و میرزا ابابکر از آنجا بیرون رفته
و سپاه او دست بغارت و تاراج برآوردند و هر موضع که ظاهر نمودند همین شیوه مرعی میداشتند و در
رسیده بهمین سبب مشغول شدند و انواع خرابی و بیداد آغاز کردند و چون شب شد شیخ قصاب
که از شهر گرگین بود در هوای ایشان بسیار بر افروخت و مردم میرزا ابابکر آنها را دیده قصد کردند
که قراوسف و اقتی و فرقه و بنگاه ایشان اند با هزار خواری گذاشته گریختند و از مردم بسیار بی شمار
کشته شدند و میرزا ابابکر منزوی بسلطانیه شد و در این اوقات شیخ زاده اعظم خواجه سلیمان محمد ابی یحیی بسلیمان

باردوی قراوسف شتافت و او را از آمدن شیخ زاده بغایت حکایات و کرامات بدین نحو
دار بارگاه بیرون خرامیده بشیخ زاده را باعزاز و احترام در آورد و بر بالین مقدم نشانده از احوال شیخ
و خرابی و ادبار آن مفتش نمود و خواجه سید محمد شیر از نواب زمان و حوادث دوران که بر بزرگ
بود در ضمن حکایات باز نمود چنانچه قراوسف متغیر و متاثر گشت و شیخ زاده او را بر بر بجانب تبریز
ترغیب و تحریص نمود قراوسف در جواب گفت که از حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان فرزندان
بلده اند و من عهد کرده ام که با ایشان مخاصمت و عداوت نورزم و آنچه در میان من و میرزا ابابکر در گذشته
جانب او بود نه از من مرا بسبب و حکمت کار نیست و بر سر ترکمانان خواهم رفت و قراوسف در این
باب مبالغه نمود تا آنکه شیخ زاده در حسن تقریر کلمات و پند پذیر نمی ساخت که قراوسف حسبی را
بحفظ و حراست تبریز تعیین نمود و بعد از آن فرمود تا نشانه نوشتند که شیخ زاده شیخ محمد بر تبریز رود
و هیچکس از خدام و داروغگان از مهر ایشان بدر آن نروند و او نیز نگذارد که هیچ ادنی ظلم
در باره او نمود و شیخ زاده را اسب و جامه داده جهت حفظ استمالت روی بتبریز فرستاد
و در عقب او داروغه و حکام در آنجا فرستاد و خود از میان در تبریز رفت و در جاده
مرند فرود آمد و در جاده ادخر سلطانیه و تمامی لشکر بطلب حکم بر راه قراوسف آمد و عقب امیر
یافت و همچنین احکام حکمت و سرداران اطراف بخدمت او شتافتند و سلاطین ترک از حوالی
برگرفتند و دفتر بالشکری در حیات معاش پسندیده پیش گرفت و در موضع اشراف رایات نمود

دیگر حال امیر بیان و بعضی از قضایا که در آن زمان روی نمود

میرزا ابابکر چون از لشکر ترکمان روی گردان شده به قزوین رسید چند روز بگذشت و در آنجا
شنید که بیان قوچین در قلعه شهریار باغی شده و قاصدی بجانب آن نزد امیر زاده جهت فرستاده است
که بر دست ارباب ترکمانان باقی در قزوین خواب و دجال روزی بشب میرسد همین بود و من فرست
تا باتفاق بر سر او رویم و بعد از استماع این خبر میرزا ابابکر شبی بقزوین گذشته

عازم شهر بار شد و بر آن قلعه فرود کرده بمحاربه و محاصره مشغول گشت و در میان بیابان حافظ بخش آمده
جنگهای مردانه کرده بسیار شهزاده روی جلادت بحصار آورده فضیل را گرفتند و قصور و امرا
از کار رفته آمان طلبیدند و قلعه را تسلیم نمودند و میرزا ابابکر قلعه را بقصد صدیق سپرده بیان قرمین را
بالوکر اق بیاسا رسانید و اتکا و اسباب رفته مال ایشان ستانده و امرا را بعضی جوک بجا ساخته
فرستاد و ایشان بدان ضرب رفته عشرت خراسان آوردند و خود بطرف دار کرین و همه دان آورده
و در بنده عمر کیرک بعض رسانید که بعضی امرا با یکدیگر عهد بسته اند که شما را از میان برگیرند و میرزا ابابکر
بر سریر سلطنت نشانند و میرزا ابابکر با عمر کیرک گفت که اصل این سخن را با کس ملکی کن چه
آگاه شده ام و از جمله امرا به جمله قوم ارس لوغ و پیر حسین برلاس و اسمعیل آنکه را گرفت و جمله امرا
سر نفرت به عمر کیرک داد و حرمت که از تیمور ان و پیر دلا مرا نیز بگیرد ایشان خبر یافته بگریختند و از آنجا
در موضع سخن و برخ صاحب کرا بند و از کیفیت حال کما یجب و یغنی استفسار نمود قوم ارس لوغ گفت
اسمعیل آنکه شیطان راه باشد پرسید که گرایای من غضب میکرد به جواب داد که میرزا امرا را
گفت از این اتفاق خبر داشت قوم سوگند یاد کرد که میرزا ابابکر آن سرخن کرده را قتل کرد و سر بریده
بود بیتی فرستاد و بدیدار امصوب خویش کرد و از امرا بدیش هر که از آن قصد خبر داشت هر یک را
کمری مرصع که بر ارزی خراج مملکتی معمور بود ارزانی داشت و میرزا ابابکر از سرزمین در کرین بر خرقه
ارغون رفت و چند روز در آن موضع باز نشست بعیش و عشرت بگذرانید

ذکر محاربه میرزا میر الشاه و میرزا ابابکر و قرا یوسف ترکمان و شهادت یافتن میرزا میر الشاه کورکان

چون میرزا ابابکر از قرا یوسف روی گردان شده به قلعه سلطانیه
رفت که در اطراف کاشتکان او بود از زیادت خزین و در کرین و همه دان و غیر ذلک لشکر
خود را رانده و معمور ساخت و در این اثنا شنید که امرا عهد فرمان نوروز و عبد الرحمن با تیغ سرزد
سوار از زندان میرزا خلیل سلطان اعزاز نمود اندرش تراطوغ و کرا کوچانیده با خود بعزم

با سر داران جوتا قربانه در باب جهات ملک مشورت فرمود در آنجا بر آن قرار گرفت که در سر
متوجه آذربایجان شوند و آنولایت را از ترکمان بیرون کشند و در اول بیلاق میرزا ابابکر و میرزا میر الشاه
با سپاهای فراوان از اطراف امصار متوجه تبریز شدند و قرا یوسف بتبریز رسیده جمعی را از قلعه کاوه و بیان
بیرون شد در نخجوان بقرا یوسف رسید امرا و حوق را که ملازم او بودند طلب داشت در بیان
ایشان گفت که من از قوم ترکمانم و قرا یوسف و جلایر آن الاطاق است و قشلاق دیار بکر و حاصل فرات
تخت سلطنت بنشسته باشد و اکنون این عزیز یعنی میرزا ابابکر روی نوبه بالا آورده بنیرو صحت حاصل خاست
و حوق ایادی و نعم الخدمت در دفتر شما بیاد است اگر شما را میل بجانب آذربایجان بعید نیست و خود حرمت
این سبب اصلاحی را کنید شما را دوست و برادر بدین سخن هم که بکالت اصلح خود باز دوم و شما را
حرز ملک شوید امرا و حوق باتفاق عهد داشتند که این بر حکایت است تا نازند و ایم از ملازمت شما جدا نشویم
دوست از دوست باز نمیدانیم ما امرا فیان قبل از همه بسیار شرف صحبت اند و میشناسیم و دعا نمیکنیم
و آنچه بزبان گذشت که حضرت مرحمت و در دفتر حوق نعمت فراوان دارد و در گذشت امیر ابابکر
برادر خود را که سرکردگان بود او را با چندین مال و خواسته و استعداد لشکر در زیادت از ذات با کمال نگاه
بود از مملکت بیرون کرد و در سر دشت بقتل آورد و زنان ارباب نامس را با اولاد ذکور بایشان بخشید و اولاد
بجز غلام و خیل هیچ دیگر در وجود نماند و جمعی را که لم تر امارت رسانید و در مقابل اورده جمعی اند
هر که در هیچ حساب نبوده اند در پیش بدرسم جلب نشانند و همه دان حوق مثل سلطان و برادر ایشان
معصوم و معتمد و علیل الدین و سیاورش بادکاه شاه و بایزید و حسکیه و بیطه مقدم قوم سیدرز
و حضرم هر کسه ان عظیم بزم بان آورند که در منقول صادقیم و با سر یکمرل و یکجهت و موافق و قرا یوسف
از سلطانیه بجنگ امرا حوق و اتفاق ایشان در امر وفاق بجانب خوشتل شد و از سر استظهار تمام بجانب ایشان
بجنگ و قتال اشتغال نمود و قدمش با امرا عظام و کلانتران همه در شیرازان نزول فرمود و حوق اتفاق رو امرا
و قرا یوسف ساخت و از تردد شهر و دولت حشم نزد خراسان آورد و هر دو لشکر از آنجا بین روی بیکدیگر نهادند و

و در بیست و ششم ذیقعده سنه عشر و ثمانمائه ملاقات فریقین اتفاق افتاد و قرا یوسف بحضور که میرزا
ابابکر با جوانان کاری خود را بر قول او خواهد زد و از وقت خود زایل شده بقوشون دیگر پیوست بر
آنکه اگر قول را مدد احتیاج افتد خود از برای مساعدت نماید و میرزا ابابکر خود متعرض قول نشد و با طایفه
از آنجا در آن افتادی میان کتاب برانغار خصم که در مقدمه ترکه و برادرش لوی و عنان برنافت
و اینان پای و فا استوار داشته جنگهای عظیم کردند و از طرفین جمعی کثیر کشته شد و عاقبت شکست بر ترکه
افتاده روی بگریز آورد و میرزا ابابکر او را تعاقب نمود تا آنکه بلوی رسید و لشکریان سر بر
بر سر ترکه نهاده گریز کردند و میر بطیم و دیگر امرا که در جوانغار لشکر قرا یوسف بودند در زمان هزیمت میرزا ابابکر بر
سپاه او حمله آوردند و جمعی را که با ساقه سپاه برانغار اهتمام ایشان مربوط بود از جای برانگیختند
و مردم جرنه قریبا چون آثار فتور بر صفحات احوال خویش ظاهر دیدند و طاقت از زایل خود گشته و جمعی
عنان از معرکه برتافتند و دوی از آنها در آن قول منزل میرزا ابابکر شدند و با جماعتی که زمره مردم عادی
پیش قول ایستاده بودند در مقام مخالفت و مدافعت در آمدند و از دوران ترکان سنگر تقبل
رسانیدند و بعضی را زخمدار ساختند و چون از مردم قول یکی بمعاونت ایشان قدم بیرون ننهاد از
زنان مخالفان بیشتر عیشند و با جماعتی عنان سنگر خت بازکشید بعقب پیوست و بطیم و میر امرا
مخالف مخالف رانده و از قفای قول در آمدند و ذکر سپاه که میرزا میرانشاه در آنجا بود شکست یافت و همه
بهر طرف پراکنده شدند و در این اثنا غلام امیر موسی در کنار لشکر قرا یوسف بر میرزا میرانشاه رسید
زنا و آنرا شاه زاده را زخم کاری زده از مرکب بیفتاد و به طبع جاه و صلاح از اسب فرود آمده آخر چون
را بر هم ساخت و چون زخم او را کاری دید سر بازکش جدا کرده بدین جمال و نشان هم آنجا
در صدد معلوم نشد که مقتول بر کس است و لشکریان روی بر شیدگان عوام میرزا ابابکر نزد قرا یوسف
آوردند و او هم رو در کشف عورت نامی داد و نزد خویشتن خود فرستاد و غلام ترکه که سر میرزا میرانشاه
آورده بود نزد قرا یوسف بر خورده او مقتول شد و سر شاهزاده سعید با بدنش هم بفرمان او در شراب

دفن

دفن کردند و بعد از مدتی شمس خوری استخوان او را بماوراء النهر برده در مقابل قبر خواجه احرار بدفن کرد
و چون در اردوی همایون شاه رخ بدین شاه و با جماعتی که در روی راه گریز پیمودن گرفت و میرزا ابابکر بعد
از سه ساعت از عقب ترک بازگشته با سعید بفرار شوکر رسید و از مردم خود دانستند با جماعت
گریختگان روان شد و قرا یوسف فرمود که هیچکس از پی ایشان نرود و الحق مال فراوان بدست
ترکمان افتاد و در آن میان هزار پوستین سمور بود و ترکمان نادانسته آنها را به بهای ارزان و قیمتی
اندک فروختند و هر سری که بدست جمهور ترکمان افتادی او را راه داده شدی می‌فروختند و قرا یوسف از آن
هیچ کس حرفی نکرد و دیگر عنایات لوند داد و چون اسباب ترکه بر دست صدر الدین الله قرا یوسف خواجه
بیا دشاهی قرار داد و دست در سپاه محترم اله طاق شدند و میر بطیم که در آن مصاف از عادت
بفرار رسانیده بود تجدید ترتیب عظیم یافت و چون در سیدق الله طاق نزول کردند در باب
خطبه و سکه اندیشه نمودند و از اطراف قرا یوسف جماعت گفتند که قرار خود بر سیدق را بر تخت نشانند لیکن از روی
و نزدیک شرم میداشت در این اثنا قرا یوسف رسولان با فتح نامها و بشارات نزد مرکب با طراف آفاق
روانه کرد و یکی از خداوندان خود را با هدایات مزار در نزد احمد جلایر بغداد فرستاد و میر هداق نیز
شخصی را مخصوص رسول پدر خویش گردانید و ملاحده بسلطان احمد نامه فرستاد و پیشکشهای پادشاهانه
ارسال نمود و ایلچیان هر دو پیر چون بدار السلام رسیدند سلطان صوفی نوازش و انعام بتقدیم رسانید
و ایشان را بکمر و افسر مزین و مفرق ساخت و مراتب مکتوب بر هداق ارزانی عنایت و مروت فرمود
و در تجدید فرزند خواند و بجهت او چند دیگر اسباب سلطنت بدست یکی از ملازمان خاص مرسل داشت
و فرستادگان ترکه که در صحبت ایلچی سلطان بازگشتند و چون اهتمام سلطان احمد در باب هداق
معلوم قرا یوسف شد اظهار انبساط کرد و در باب سلطنت فرزند همان اسکندر جزیره او را بر تخت سلطنت
نشاند و در جمیع ممالک که تعلق بوی میداشت خطبه و سکه بنام هداق مزین شد و در مکاتبات
و احکام فرمود که چنین نویسند که هداق خان بهادر و بعد از ابو الفتح یوسف بهادر سوز و هر دو چون بنده

بر عراق مجلس بود در اندک فرا یوسف دست او را گرفته بر بالای تخت نشاندی و خود در پایین جای
زانوی ادب نشستی و از ملازمان قرا یوسف هر کرا پسری یا برادری بود بموجب حکم ملازمان بر عراق
جا در شدند و هر گاه که قرا یوسف زخم سیورغال بر آن نگشته بود بدیوان او باز گذاشتند و انصاف آنکه
بر عراق با حسن پاکیزه سیرت جمع داشت و چند روز که درین خاندان دنیا بنشاط طبیعت گرفتار بودند
هیچکس نرسانید و در حلم و بردباری و کم آزاری بیکسو شدند و پادشاهان گیلان و ملوک شیروان و حکام گرجستان
و سرداران حسن کیف و ماردین ایلچیان فرستاده پیشکشها روان کردند در زمان بهشت کشوند و تمغه صاحب
شرک و تاجیک و دور و نزدیک رسید و قرا یوسف نزد سلطان احمد قاصدی فرستاد که چون آن حضرت
بتجدید بر عراق رفتند مرا و برای او چیزی و دیگر تحفیت پادشاهی فرستاد بموجب فرمان داب الاقدار
حکومت ممالک آذربایجان بدو مفوض داشتیم و خود در مقام لشکرکشی دند بر احمد ملک و رفع
معاندان کمر بسته ایم و چون عمدت حال بدین نهج بود و واجب چنان بود که بعض رسانیم تا بنظر
اعلی حاکم است

ذکر بعض از قضایای متفرقه حادث شده

یکی از وقایع آنبود که بعد از انهزام میرزا ابابکر قرا یوسف بطلب رایت قلعت حکومت عراق عجم فرستاده
با آنجا رفت قلعه سلطانیه را از کارگزاران میرزا ابابکر انتزاع نمود و خود در قلعه شهریار و در کرین و همدان
در تحت تصرف در آورد و بعد از ضبط این ممالک بموجب فرمان روی بعراق عرب نهاد و ایل و حشم ترکمان
او بسیار جمع شده و دیگر آنکه بابا صالح از خود که قرا یوسف عنان بر تافت بقلعه کاهد آمده از حکم
ساخت و قرا یوسف محاصره قلعه را تنگ بود از امرا و ترکمان بوقار و بوی کر قلعه نگذاشت و چیزی از خزانه کرد
خندق صرف کشید و نیزی چند بساند ساخت و در شصت قضا نیزی کشاده یافت و در روی بوی آمده
و جراحت اشتداد یافت و جان زخم درگذشت و بعد از آن قرا یوسف بقلعه درآمد و چون دید که حصار
مستحکم است از محاصره پشیمان شد بر رغم او چنان بود که یک مرد جلد بر از صد قلعه است و پیشه
میگفت که مردم قاتل چگونه خشک حصار شکستن گشتند که این طرف نیز طلبی میتواند و از آنجا بیت

بدل و دیگر آنکه قاضی عماد الدین باشارت سلطان احمد چنانچه مذکور شد بعمارت قلعه آنجی مشغول گشت
و در اندک زمانی از حال اول باز رسانیدند و سه دروازه و کلاه شران بعضی دیوارات را که در حوالی قلعه
واقع بود گرچانیده بمازندران بردند و چون سلطان احمد از تبریز بیغداد رفت و در شهر حاکمی صاحب و بزرگ
قاضی رایت استبداد و استقلال برافراخت و بنا بر آنکه قرا یوسف میدانست که استحکام قلعه بهیچ
وجه ممکن نیست با یشان نوشت که قلعه ما بی معنی بیند که نزدیک آن قلعه بر قاضی مسلم باشد و بعضی از دیوارها
را که قلعه آنجی با آنجا نزدیک بود مسافتی داشت بر خورند خود از زیاده داشت و چون قاضی عماد الدین از مردم
متعین تحصیلان بود بعقل و کیاست از اقران متفرد و ممتاز کار را دیوانه گرفت و همه اوبان تحصیلان رجوع بدو
کردند و هر بار که بدیوانی نشست بر طرح و درجت و بر تسلیم میسر شد و در اندک زمانی مال فراوان جمع آورد
و هر روز هیبت قاضی زیاده میشد و چون تخت حکومت در دماغ او رسخ یافت با برادران گفت
که طایفه از اتراک مذکور را که درین حوالی بورت و مقام دارند نزد خود میباید آورد که بسیار بودند از ایشان
میگفتند که از تاختان نمی آیند و منقاد اهل قاضی را بر آن داشت که از اتراک و ترکمان خویشان او بودند
آنجا آمد حاجی قورچی و جمال الدین و شهریار و دیگران طایفه را با خانه کوچ بقلعه در آورده و یک جانب قلعه
جانب شرق و علاوه و سوم همه را بموجب دلخواه موزع ساخت و چون مدتی برین قضیه گذشت و ترکمان
مشاهده کردند که وزیر و مشیر قاضی همه مردم تاجیک اند و هیچ یک از ایشان در امر ملک و مال مطلع
نمیدهند نایره بغض و حسد در زوایای آنجا اشتعال یافته با یکدیگر قرار دادند که روز چهارشنبه وقت نماز عشا
بر در خانه قاضی جمع شوند او را از میان برگرفته قلعه را تصرف در آورند و سعوز کردند که چون سلطان قرا یوسف
کمند هر کس که باشد دست بر صلاح برند و صباح روز چهارشنبه معوز شخصی با قاضی گفت که ترکمان چنین
کرده بودند و در خفیه حکایتی میکنند قاضی با برادران گفت که فردا جمیع ترکمان جمع باید کرد و تا هر کرد بایل
باشند نگاه داریم و اهل شهر و قلعه را از شهر بیرون نکنیم و در همین وقت ظهر که قاضی در خواب بود ترکمان جمع
شدند بر در خانه او و سلاح بر او زدند و ترکمان شمشیر کشیده قدم پیش نهادند و چون آفتاب شد و خرقه

گرفت تاج الاسلام که برادر قاضی بود و مردی دلیر و بجهادان باشمشیر کشیده از خانه بیرون دوید و شهریاران
در خانه کنده شد سنان بر سینه او زد که از پشتش سر بیرون کرد و شاه بهرام و برادر و دیگر قاضی با نزدیکان از
دیگر پای نهاد و حاجی قورچی هم او را بکشت و بیرون نیز آخر رفت و سخنان اجمال قاضی از خراب بیدار شد
باشمشیر مزد و در برابر او رفت و چندان جنگ کرد که او را پاره پاره کردند و جمیع لوگران قاضی حسام الدین را
کشته و اموال او را بجماعت در میان هم قسمت نمودند با یکدیگر موافقت کرده گفتند که اگر با یکدیگر
قلعه شوال فرو نیاییم که از جهت و ارسال ان بیرون شویم اما اکنون مصلحت آنست که قلعه را محکم سکنند
پسر قرا یوسف سپاریم و در ملازمت او کمر بندیم و از این جانب نامه بدو اوشش و نسخ است همین
باسنده ای او باید فرستاد و تا خارج شود و شهریار به قلعه اسکندر روان شد و به تبریز رسید
و حال او را در داشت و اسکندر با انقدار سپاه پیاده که داشت بر جمیع استعجال در حرکت آمد و در قلعه
نزول کرد و در احوال اهل حصار نظر اسمان نکرد تا ثمار بجهت بر صفوت روزگار ایشان ظاهر گردد و بیرون
از آن رسید و در آن را بیعت تعیین نمود و حاجی را قورچی خود ساخت و شهریار را بامارت دیوان
نصب فرمود و بسیاری را رسم بندگی ارزانی داشت و صورت فتح الفتح حروف قرا یوسف کرده بود
و مدتی ایالت قلعه را باسکندر تفویض نمود

ذکر شمه احوال امیر زاده ابابکر و انجام روزگار آن شاه جوان

در سنه احدی و عشر و ثمانمائه میرزا ابابکر بهرات باشه مراد برزه متوجه کرمان شد و چون
بدانجا رسید ایلچی نزد امیر سلطان اویس پسر میرانشاه گسیل فرستاد که دواب و چهارپایان اندازه
دو سه روزی در اطراف کرمسیر که علف فراوانست نزول افتد که چهارپایان ما فربه شوند و ما بگذریم صالح
شما نزد یکدیگر باشد سلطان اویس با امرا در اقتباب مشورت کرده امرا گفتند که اگر او را بدین نزدیک
نیاییم ایالت را از بر در گیرند و میرزا سلطان اویس و امرا در ملازمت اطاعت و انقیاد مسلوک نمودند
و امیر تیمک را فرستادند شاهزاده را بر خوص نیت اجتماع اطاع و اردو بشهر رسانند و امیر تیمک در
قبچاق با اردوی میرزا ابابکر رسیده بخدمت نظر عنایت شد و از کمال عاطفت شاهزاده سلطان

وچون

وچون میرزا ابابکر بحدود کرمان رسید بعزم استقبال بیرون رفت و شاهزاده را بخدمت و مهمان
شهر در آورد و قصر همایون جهت نزول او تعیین رفت و چند روز بعیش و عشرت گذرانیدند میرزا ابابکر سلطان
اویس را با دستهای باستقلال یافت و سخنان تحمل و اصطبار از قبیحه اخبار او بیرون رفت و معنی
بخشان مخالفان فی سول و الا سلطان فی خلوه به ظهور پیوست و میرزا ابابکر که نفس سلطان اویس را بخیانت
خیال می انگاشت و دغدغه تمکن همین اندیشه در خاطر داشت ناخوردی کرمانیان علی سبک زده بیرون رفت
قصد را قرار دادند و نوکران میرزا ابابکر که در مخالفت فرو داده بودند و مجال آن نیافتند که بدو علی پیوندند
تا روز دیگر که آفتاب بلند شد لشکریان بر در قصر صف کشیدند ایستادند اما در مهمانی در میان آمد
که بیکبیل قصد شاهزاده کنند و از تبریز آنکه در دولت خواهی کند سنان بلیم و دیگر مستعد سازد و میرزا ابابکر
از قصر بیرون آمد با معدودی چند از ندیمان و از آنجا بیرون رفت و عازم سیستان شد و بقصد رسید سیستان
دست قطب الدین ولایتی با محبت و دوست استقبال یافت و از آنجا سبب آنکه حضرت اعلی
بدان حضرت لشکر کشید بیاری شهر لشکر رفتند و ملک بیان خواهند شد آن اندیشه قطع
از دولت بیرون میرزا ابابکر
از دولت کرمان نهضت نمود سلطان اویس دیگر بار در ولایت متمکن گشت و لشکری بیاری
کی و دیگران فرستاد و از آن طایفه از کرمان گریخته بسیستان رفتند و بعضی میرزا ابابکر رسیدند و لشکریان
غایت در لشکریان بکر میرفته اند اگر شاهزاده در حرکت سارعت نمود چنان عزیمت با یکدیگر متفق
سازد شهر زود مستعلی گردد و میرزا ابابکر از برق سرعت سر بر نیاید و فرود آید از آنجا بیرون شد و در
اواخر جمادی الآخر سنه احدی و عشر و ثمانمائه در آن نقطه نزول کرد و سلطان اویس انجمن شد و بحرکت در آمد
اتفاق است اگر سلطان و اجمال لشکریان که بر جانب کرمسیر رفته بودند رسیدند و قریب کرمانیان بیدانه در آمد
ماه رجب سلطان اویس با لشکر بیاری بیت نهادند در رابع عشر شهر مذکور فریقین را اطلاع
شد و فرحا و اهل دست بکمک در جدال بایند امیر تیمک از آنجا گرمانیان راه یافت و میرزا ابابکر در
توقف نمود و بر دو گرد در برابر یکدیگر فرود آمدند و سلطان اویس فرمود تا برای اردوی خندق کنند و چون

شب شد میرزا ابابکر شبیخون آورده تا کمان رمنتق آمدند و از آن جانب هیچ اقدام از رعای خود ندیدند
و میرزا ابابکر فرمان داد تا بتری چند بشکرگاه قزاق انداختند و باز گشتند و در روز دیگر بالصبح عنبر سیاه
خویش را در مراد سلطان اویس داشت و خود با فوجی از لشکر کار دیده در روز دیگر بالصبح عنبر سیاه
کرده و هم از دزدان کمین بیرون آمده دست بر روی نمانید و سلطان اویس قاصد این معنی با جانب
کرفتری داشت میل کرد و با لشکر روان شد میرزا ابابکر کمان بر دله از کمین او آگاهی یافته بود و کرمانیان
بقصد وی متوجه شده اند خوف بر پیشش مستولی از بیم اجل روی بر تافت و تا بجرفت در سیوان
از خلل جهت توقف نیافت و کرمانیان شمشیر انتقام از نیام بیرون آورده روی بسپاه میرزا ابابکر نهادند
و چون شاه زاده بجیر رسید اوس و هشام بدو پیوستند و سلطان اویس لشکر در سعد حسب برآورد
خود سلطان حسین روانه کجر کردانید و بعد از مدتی میرزا ابابکر هزیمت باز آمدند و سلطان اویس بسیار
مشغول شده روی با لشکر آورده متوجه میرزا ابابکر شد و بعد از تلاقی فریقین شکست میرزا ابابکر افتاد و شاه زاده
در آن معرکه زخمی عظیم یافته منهزم رفت و از فرض کالبد به جانب لشکر بیرون برد و تا آنکه در آنجا بیرون رفت
ذکر مخالفت میرزا محمد شیخ بهادر و اسیر و وقایع آن
در سال هزار و سیصد و نود تا بنا و مصدان و سیاب حاصدان حسب الخواست اکابر سید و هم بجهت
شد و میرزا محمد و میرزا اسکندر مقید کردانید و بر دار مصنعی بسر و خزانه او را خورد تا بشیراز بردند و در آن جهان
توابع و مضافات بزرگ نزد میرزا محمد آمدند عنبر جرفرین در روضه یاسین که با سود و میرزا محمد در
اصفهان شده بشکستن بند و ضرب عمارت الفصیح مخزن روایات فرماندار و چون میرزا رستم بر خود بود
که بجنگ پیش نماید و میرزا محمد از نزدیک اصفهان در عین کاشان و از کاشان باصفهان شتافت
و میرزا رستم مصاحبت او را غنیمت دانسته باستقبال شتافت و میرزا اسکندر را بعظمت و احترام
نام بشهر آورده میرزا محمد را از قتل قاتلان اندیشناک شده و لوگر میرزا اسکندر کرده در بند
او مقید کردانید و میرزا اسکندر را بعظمت و احترام تمام بشهر سمی کرد و میرزا رستم بر آن اتفاقات

اسباب

اسباب لوازم فارس اندیشه و هر دو در دیر در مرفت بلکه بکر با لشکرهای کرمان عازم شیراز شدند و
میرزا محمد حکم کرد که از شهر بیرون رفته در ولایت فلوه باران کنار رود دفاه را که محل کذاری مصنعی
دارند و بجهت خواجه را فرمود تا رسم منقلی به در بند فارق رود و در این اثنا میرزا اسکندر عهد با در
سلیمان رسید و در قریه کار فرود آمده و سپاه بجهت خواجه اقتوقا دیده پریشان حال کرد و میرزا
متفق و پریشان حال و بجهت خواجه میرزا محمد پیوست و میرزا محمد فرمود تا امرا و اقربا و سرداران
کتاب را کرفته بضبط کذاری اهتمام نمودند و میرزا اسکندر ملک را آمده و میرزا رستم نیز با لشکر قوال
اندیشه کذاری با مجری نام به حال ایشان راه یافت و روز بر آمده ابری سیاه بر هم بدید آمده میرزا
رستم فرمود که از شب باران بارد کذاری مطلق توان کذشت و هر طرف که در همین شب از آب عبور
باید نمود با مضا مجرل بر آب رود چون باد بکذشت و بجهت جمعی از لشکریان را در کذاری که
مشهور بجرین کذاری بجیر شنیده جمعی روی بکریز نهادند و میرزا محمد با دو جمعی چون حال نازک دید
در مستحکمان با خزانه فرمود و عازم شیراز شد و باد و باران چنان شد که نشان از علوفان فرو میداد
و هر دو لشکر در جنب یکدیگر عازم شهر رسیدند و میرزا رستم در برابر دروازه سم فرود آمده و بعد از آن
بنا بر کثرت لدی دو حمل و حمزه بدان کوه رفت و اقدام از فتح تا شام نایره قتال و جدال افروخته و چون
زمان محاصره تا چهل روز امتداد یافت میرزا رستم و میرزا اسکندر دانستند که فتح شیراز تعذری دارد
بعد از تقدیم مشورت دست داد در محاصره باز داشته لشکری بجانب کرمیات فارس بردند و جمیع الوسع
را در حوزه نهب و تاراج برآورده و غنیمت فراوان کرفته رایت معاودت بجانب اصفهان برافراشتند
و بعد از چند گاه میرزا محمد را در آن هنگام پیدا شد لشکر با زیاده گاه فراوان و داد و دهش را بخوبی
کرده میرزا رستم کثرت اتباع و انصار معروف بود و اهل آن چون جا نداد و بیش از موسم خلیفه الطوان
صنیع معروف او شد و در آن ایام میرزا رستم لوازم و باد و طاعون که در اصفهان درج شد از شهر بیرون آمده
در موضع کندمان نشسته بود و چون خبر لوگر لشکر فارس در آنجا باد رسید بود جمعی شاه زاده را بر قرار

ترغیب نمودند و میرزا رستم آن حرف را گذاشته و فرستاده پیش رفت و از برای مصاف قوم مستعد شد و فرمود
اردو فراوان بیایند بلکه بگیرند را دید و میرزا رستم هر آن شب تا روز پاس داشتند در روز که مصاف
میرزا بر محمد بر قبیله شیبانی افتاد نمود و در یوم الغار لشکر جبیان شاه بر پس و طاهرین حاجی سیف الدین
بازداشت و قول را با میر سعید برادر و شیخ محمد جوان و صدیق میرزا در یوم الغار مقرر شد که خواجه حسین شرف
دار با طایفه از نزدیکان در کار باشند و میرزا رستم قول را با تمام سلطان شاه و قاضی احمد صاحب
گردانید و در یوم الغار صادر افاغان و میرزا اسکندر تعیین نمود که در یوم الغار امیر حسن جاندار با فوجی از جانبازان
نیز گذارند تعیین شدند و چون بقرب سپاه دست داد میرزا رستم پیش دستی کرده بر سپاه خان حمله آورد و سپاه
مانند با و صرصر روی سیکه بگریختند و از پیش آن کوشش بسیار نمود. اما الله مرشد از یمان نالب آمده اصفهانیان
عنان معاودت لوزم نهادند و میرزا رستم بر ایشان نرسیده و امیر حسن جاندار و پیش بوسعید
و سلطان شاه محمود و افشوقا ملازم بودند و میرزا رستم ایشان را در کاشان گذاشته خود متوجه خراسان شد
و میرزا رستم نیز ملازم اقارب شد و چون میرزا بر محمد بنام خود کشید حکم فرمود که دیگر هیچکس متعرض میرزا
رستم و ملازمان و رعایای مملکت او نگردد و اصفهان که شد این وادی شنید فوج فوج متعاقب یکدیگر میرسیدند
و میرزا بر محمد بمراحمت پادشاهانه چنانچه عادت او بود استقبال داد و میرزا بر محمد با لشکر چندین
هزار کنار آن لشکر نالان خان خرم شدند و امیر حسن جاندار با فرزندان از روی عجز و انکسار نزد
بر محمد آمده و مقدمات ایلچی حضرت خاقان سعید رسید و جواب کتمین ایشان رسانید و میرزا بر محمد
همراه بندگی کرده و محمد بیچاق و حسین بکاول را بدرقه بدیان ساخته مصحوب ایلچی روانه خراسان گردانید
و در اثنای راه امیر قید بایم گفتند حیف باشد تن نازک که سعید باشد و بندهای شکسته و محی خان را
گذاشته سر خوش گشتند و میرزا بر محمد خواجه را بخواجه کاشان و جوباد قان در مثال آن تاج سازخرم
دارم اصفهان شد و الاغ آنجا باد مرد انکه اخاب در در خرشه و طن گرفته بود هنوز برخ و حصار در بنا
بود بین مقدم شاهزاده جوانبخت اشرف باد در اصفهان خانه و دیگر باره شهر معمور شد و میرزا بر محمد فرمود
که

که دفتر پای تا و خوزیا را درست نشستند و حکومت اصفهان به فرزند خود امیرزاده شیخ داده و حسین لرزاده
مثل امیر سعید برادر و شیخ محمد جوان و فاضل بیلدرست او حضرت او شیخ الاسلام به حکومت کاشان
مقرر کرد و خود بعزم تاز شیراز بازگشت و در روزی چند بعزیمت گذاردند متوجه بلاد خوزستان شد، چون امیر
خواند برادر و شیخ زاده تو کل که حکام آن نواحی بودند دم از عناد مخالفت میزدند و میرزا بر محمد از
موضع زاهد میرزا سعید الله بردایی و سعید الله خواجه و مولانا صنع الله نزد امیر کرش با عهد ناهمار و انکرد
پیغام داد که اگر در مقام سلطان شاه ایشان عنایت و عاطفت از نسبت شما صدور خواهد یافت و چون
پیغام شاه زاده گذاردند امیر با هم خورت نمود گفتند که باستقبال بیرون آیند و میرزا بر محمد در بیشتر
فرسخی تستر فرود آمد و امیر با خوزیان و تحف به خدمت شتافتند و شرف ملازمت دریافتند و حضرت
خود لطف و نوازش سرافراز شدند و شاه زاده دستیار در شهر تستر بدار الاماره نزول فرمود و
چند روزی بخوشی و فراغت گذرانیدند و عازم ورخرل شد و از آنجا متوجه هویزه شد و در کنار چهاردانگی سرداران
احتشام کرد و در اواب جوار مصحوب امیر بولن و سعید سعید الله بشکشهای فراوان خود فرستادند و شاه زاده
شاه الیه ملک خوزستان را استحضار ساخته بعد از ملاقات و صحبتی از امیر شیراز بنا بر عنوان
و شدت گرما تجویز شده بر جانب ایزدی بر سر شد و میرزا بر محمد ملازمت خان خود و دیگران کرد و بیشتر
عزیمت بصوب شیراز منعطف گردانید و در اثنای راه اصفهان اشتاند میرزا رستم از مورد ارادت
به خراسان در آمده بعزیمت بوس خاقان سعید فایز شد و بعنایت خسروانه سایر شاه زادگان اختصاص
یافت و در بیان بعضی از ارباب جرایم که ملازم او بودند شفاعت نمودند و التماس او با نکاح و اعتراف
مقرر شد و خاطرش این مطلب گشت و میرزا اسکندر بنزول دار الاماره خواسانشد و در میان طبس سیندوزی
بر سبیل اختفا بگذرانید و زمانه خواست که آتش آن راز زبان بگشاید در نفاست سلیل ارزاه
چاپاران به جانب بلخ روانه شد و به حدود آن ولایت رسید یحیی بدر پیش شد و میرزا خبیده در آن
بود مشغول گشت و لشکر را هم آورده شد الا آنکه احوال میرزا اسکندر انتظام یابد روی بدع او نهاد

و فرقین بیکدیگر رسیده جنگ پیوسته شد و میرزا اسکندر طاقت مقاومت نیاورده منهزم گشت و جمعی
که با او بودند متفرق شدند و شاهزاده شاهرخ را بر تعقیب منهزمان گماشت که از هر چون مقهور کند اما بهنگام ظلام بر
بردی اعتماد نام داشت گریخت و بنابرین فتح نصرت کرد و در صحرا و بیابان می گشت تا به جهانی
اند خود افتاد حکم انکار بر سید بابا احمد ترخان که حضرت صاحبقرانی سعید الولایت را بدو داده بود و در شیراز بود بجا
باستقبال شتافت و او را در مقام مناسب فرود آورد و خدمات شایسته بتقدیم رسانید و حضرت
و حضرت را مرخص ایستادگان پایه سریر اعلی گردانید و میرزا اسکندر را بشیرازی بود که از زر و سیم بسیار داشت
و چون بر از تسخیر حضرت صاحبقرانی سعید بر تعقیب افتاد مصحوب لشکر بر سید بابا احمد ترخان ارسال داشت
الاد زمان صدر در بیان که مستحفظان طرف و شفاعتدان و صلاح منفق متعلقان میرزا اسکندر نکردند و نگذاشتند که میرزا
خواطر مبارکش خواهد برد و دار و خزانه کان و ولایت و کماشتگان صدر و او را بدرقه داد و متعرض او نگردند
و بسلامت بگذرانند و سفارش نامه بر همراه تو گرفتار را در باب میرزا اسکندر از تحف اصلی
بمیرزا پیر محمد ارسال نمود شد و بعد از تقدیمات مصالح مشفقانه و بیان رعایت صدر و احترام
حکایات در آنجا ثبت شده که مقصود آنکه فرزند میرزا اسکندر را طلبیده بعنایت و عاطفت
گردانند و ناحیه از نواحی مملکت را بدو تسلیم دارد و از شرایط احترام و حقیقت تا مرعی نگذارد و میرزا
اسکندر چون بر مضمون مکتوب حضرت صاحبقرانی سعید اطلاع یافت با جزای خود شورت نمود و قائم قاری
شد با سعادت شاهد برادرش علاقه احترام ملاحظه کرد و زنگ کدورت از آینه ضمیر زدایید و بنابر
صاف بمرور و صحرا و بیابان قطع میکرد و از زمین لحظه می آسود تا در بیست و ششم ماه رمضان از روز
غازشام از تنگ الله اکبر شیراز گذشته و پیاده در شهر در آمد و بخانه خواجه حسین طیب رفت و در وقت
افطار آنخبر بمیرزا پیر محمد رسید و دست از طعام باز کشید او را با حترام تمام طلبید و انواع تلطف
و تحریر بجای آورد و اسباب پادشاهی برادر مرتب داشته فرمود که در قلعه مرزدستان
رمضان آن که اختیار مشتمل بود بخیر و خوبی فرود آید و میرزا اسکندر با خاطر آمده از قلعه

امده و در آنمنزل بسعادت دیدار قبال قرار گرفت

ذکر توجه میرزا پیر محمد باتفاق امیرزاده اسکندر بکابلستان

میرزا پیر محمد بعد از وصول میرزا اسکندر بشیراز او را مصحوب خویش گردانید و بالشکری گران
متوجه تسخیر دار الامان کرمان شد و منازل را طی نموده چون بموضع دو چاه رسید خواجه حسین شربت
دار که شاهزاده او را از زمره طبیبی بمرتبه امارت رسانیده بود با طایفه از اشرار صورت عدوی گاه
بخیانت گذرانیده در شب از اطراف و جوانب بر خرگاه شاهزاده در آمدند و اشتر و چهارپای سلطنت را
از پای در آوردند نه از خدا ترسی داشتند و نه از خلق حیا از آنرو و میرزا اسکندر از نیز قهر عظمی آگاهی
یافته با دو فرسخ سر خویش گرفت و راه شیراز در پیش داشت و بعد از دو شبانروز بشهر رسید و با میرزا پیر محمد
که قایم مقام میرزا پیر محمد بود ملاقات کرد بکیفیت حال باز گفت امرا که در شیراز بودند گمان بردند
که آنحرکت شنیع از میرزا اسکندر واقع شده و چون مردم متعاقب رسیده آنچه واقع شده بود تقریر کردند
امرا و اعیان و کلویان فارس میرزا اسکندر را پادشاهی برداشتند و خواجه علاء الدین که
رئیس در آن اصحاب فارس بود بضبط شهر و بیرون بود بار قیام نمود و حسین شربت دار مقدار
بعد از جوانب و جماعت برادر خود علاء الدین باتفاق میرزا اسکندر فرستاد تا او را بجهان شربت چشانند
داد خود هم عنان برق و بادیه طرف شیراز رفته بود و جانب زمان امیر عبد الصمد به جانب یزد روان شد
و بعضی امرا اظهار اطاعت و انقیاد کرده در ملازمت او کمر بستند و از جوانب شهر بیرون در آمدند
و حسین شربت دار مدد دار مورستان رفت و با کلو علی الدین محمد بخش گفت و بر ابتدای ملزم مسکنت
مشغول و در آن روز با مداد وقت سحر از طرفین آنجا سکان می بود و در امر محاربه بجای آوردند
و در آن روز یکی از امرا از درب مرزدستان بشهر در رفت و خواجه حسین آنخبر شنید بر آن
خواطر دید حال متوجه بورت خود گشت و سایر امرا و لشکریان میل خدمت میرزا اسکندر کردند
و شاهزاده فرمود که در دار مرزدستان بگذرانند و سرداران سپاه آقا و مخدوم بشهر در آمدند
و آن مقدار نایکار حسین شربت دار با چند مملوک به جانب کرمان فرار نمود و روز دیگر میرزا

میرزا اسکندر جمعی را که صمنا با حسین شربت دار موافقت نموده بودند از میان برداشت و بر
ایالت فارس متمکن گشت و امرا که ایشان نیز با میرزا محمد بر رسم متغلبی روزگار گذرانیده بودند
دو هزار نفر فرزند و حسب یکدیگر عازم شیراز شدند و از آنجا امیر صدر الدین در راه حسین شربت دار را گرفته و بکشت
کشش او را برید و با خنجر بر رسم تشاری بفتنه نزد میرزا اسکندر فرستاد بعد از آن ملوک را بر سبیل
قدس سره آوردند و خدمت او را آرایش زمان کرد و بعضی از زیرت در پیش او را شنید
برکاه نشاندند و کلاه دولتش بر سر نهاده نزد امیرزاده اسکندر آوردند و شاهزاده از روی بر سر
قصد برادر و مخدوم من کردی حسین در جواب گفت که از آنست با قصدی واقع شد تر خود بنا
میرزا اسکندر کار کشید بدست خود چشم راست او را از حدقه بیرون آورد و فرمود تا زخم چاق او را
و سر آن مخدوم مخذول کش را باصفهان فرستادند و بدنش بعد از دو سه روز که از آنچه بودند بر خشتند و
امرا امیرزاده بر محمد پای در دایره اختیار میرزا اسکندر نهادند الله داروغه یزد و داروغه بود که از آن
شاهزاده مرحوم شیخ بود نیز در آغاز نهاد عبد الصمد و طاهر را بگرفت و بیک ملک آقا را که مخدوم
غارت کرد و میرزا اسکندر و درین امر اطلاع یافته امیر سید ابله و امیر سید الکریم و خواجه محمود خارزمی را
بسر یزد فرستاد خود بجانب اصفهان توجه نمود و در اثنای راه شنید حادثه که در خواجه
بیکس بشکست و در اصفهان روی نمود بیان این سخن آنست که سلطان مستعصم بن سلطان
زین العابدین بن شاه شجاع چون پدرش را بفرمان صاحبقران بسمرقند بردند او بلاد بیت شرف
و درین اوان از آنجا آمده نزد قراوسف رسید بملاطفت اعزاز و احترام شد و چند روز در سر
بطرب و نازگذرانید آن گاه باتفاق بطلام جاکیر و قاضی احمد ساوجی عازم اصفهان شد و میرزا
شیخ بن میرزا محمد و امیر سعید برلاس و امیر جلبان شاه که در اصفهان بودند باستقبال شتافتند
و جنگ ناکرده مشهد یزد شدند و امیر فاضل از امیرزاده شیخ جدا شده در گرمسک از دست بخدمت میرزا اسکندر
رسید و مدت حال سوزن داشت میرزا اسکندر امیر صدر الدین و امیر کیومرث و امیر جهان در عقب امرا

که جنگ

که جنگ ناکرده بجانب یزد میرفتند فرستاد و خود بدفع مستعصم روی آورد و سر دو سپاه در حوالی
بهم رسیدند و بدین سبب مخالفان نزدیک قول میرزا اسکندر آمدند اما ملازمان راه سپاه سکندری
بغیرت و بادری حضرت و داری دو دولت و دوستان سلطنتی برادر آوردند و مخالفان عنان از عرصه
برگشتند و اکثر اعیان عراق و آذربایجان امیر و دستگیر شدند و سلطان مستعصم شکسته و منهزم به خوانسار
رسید و چون پیش آمد خواست که اسب از روی جاهلانه شاهزاده مردی کران بود و خود در آن وقت
داشت بر فتح آشاد و بهادری از عقب رسید سر او را از بدن جدا ساخت و شغله سپاه او
و آتش فتنه او فرو نشست و قاضی نظام الدین احمد ساوجی عصابه تعصب بر پیشانی بسته و ارباب
چهار دانگ و دو دانگ در اصفهان تمرد آغاز نهاد و بدین واسطه انواع خرابی باصفهان راه یافت
و درین اثنا میرزا رستم بر حضرت خاقان سعید از جانب خوانسار رسید و قاضی احمد ساوجی با دیگر
سرداران باستقبال شتافتند و میرزا اسکندر از همین خبر یافته امیر سید الصمد را که از نزد یزد حاضر
شده بود بلورزند فرستاد و دیگر از امرا میرزا اسکندر با آنان دو چار خورده و جنگ کردند و اسکندر
غالب آمد و امیر جلبان شاه راه ایشان برست و دیگران گریخته راه خوانسار پیش گرفتند
و چون باکجا رسیدند میرزا رستم را تحریک نمودند بعراق چنانچه مذکور شده اند و ایشان نیز همراه بودند
و امرا امیرزاده اسکندر که قشلاق بجانب یزد اشتغال داشتند قاصد در اثبات مبالغه
نمودند تا بزدیان بر تنگ آمده امیر سید الصمد را از حبس بیرون آورده و بجهت امر صلح نزد میرزا اسکندر
فرستادند و طاهر را گذاشتند و میان او و کوتوال قلعه یزد اهانت نام عجب پیدا آمد و اهانت
طاهر را در قلعه قایم مقام خود گردانید و بسببی از آن باب بیرون رفت و طاهر نزد امرا
امیرزاده اسکندر که بجانب یزد آمده بودند خبر فرستاد که در موضع ولیت حرفت عجب باید
شمرد و امرا ایام دیره در قلعه بگشتند از آنها شرط قبول رسانیدند و میرزا اسکندر از فتح یزد
آگاهی یافته امیر یوسف خلیل را به ملازمت آگاهی نمود چون میرزا اسکندر بر حوالی فارس

و بعضی از عراق عجم استیلا یافت عزیمت داشتی به جوانسان نزد خاقان سعید فرستاد مضمون آنکه
بعد از ذکر برادر شهید بنا بر تزلزل حال رعایا در امور ملک داری شروع نموده شد و مهمات
انتظامی یافت اکنون التماس آنکه ایشان را در آن سرکار مصلحت دانند تا مرز عراق فرمایند تا مدد
ملک بگیریم حضرت خاقان سعید رقم بنام شاهزاده جوانبخت میرزا بالغ کشیده او را طلب فرمود
و سایر اسباب پادشاهی مهیا و مهیا ساخت در دروازه عراق عجم گردانید و میرزا اسکندر را نوشت و الطاف
بیدریغ آبا و مرزگوار ما را بمیرزا جهانبانی رسانید و المنزل قالی از اسلاف با خلاف رسید چنانچه کیوان
مقابله امر و نهی مملکتی که بخت کامل سلیمان مشهور است بدان عزیز اشغال یافته مقتضی لمن شکر تم لا
زیدنکم شکر منعم که عقلا و فرزانگان بر عقلا واجب بجای باید آورد تا موجب مزید دولت و نعمت
گردد و مضمون بسند عضدک باشک را ملاحظه کرده بنا بر التماس او میرزا بالغ را که آثار رشد و کفایت
از ناصیه او ظاهر و لایح بود بالضرب روانه گردانیدیم و ظنیه آنکه طریق عاطفت مسلوک داشته عقد
اخوت را انتظام دهند و لیکن آنکه اتحاد مند از امثال این وصایا بی نیاز است رعایا و اهالی
که برادران و خویشان را در ظل رافت و شفقت خویش جای دهد اینجنبی در اثبات دولت
عظیم دارد و طریق مکاتبات مسلوک داشته ابواب مراسلت مفتوح دارد و از آنچه که باشد اعلام
نماید تا در اتمام و انجاز لوازم اهتمام مبذول شود و باجابت موصول گردد والسلام

ذکر محاربه میرزا اسکندر بکاب دار السلطنت اصفهان

میرزا اسکندر بکاب دار السلطنت اصفهان چون لوجهی ضبط مملکت فارس نمود
اندیشه بر تسخیر ولایات عراق عجم گماشت و امیر عبد الصمد امیر صدیق را بکاب اصفهان روان
کرد و ایشان بطرف ورزنه رفتند و قلعه آنجا را مضبوط ساختند و میرزا رستم از حضرت اعلی
باذن منوبه الضرب شد و بمحاصره قلعه اشتغال نمود و چون پرتو شعور میرزا اسکندر بر تسخیر یافت
امیر اوسف خلیل را با فوجی از لشکریان بمدد محمد خان فرستاد و میرزا رستم از ورود سپاه بیرون
یافت باستقبال ایشان شتافت و رجوع جست چون طاقت مقاومت میرزا رستم نداشتند بجانب

لشکر دست برد بردند و میرزا رستم برادر خود میرزا بالغ را که در آن نزدیک بعراق آمده بود بالتماس
بجا نمود و او را با خود بارساخت و باتفاق محاصره نمودند و میرزا اسکندر بموضع اشکاوه نزول کرد
و در اولاد امیر زاده خلیل سلطان با ده هزار سوار بجنود حضرت خاقان سعید بعراق رفته بود چنانچه در تفصیل
فتنها یاد شده تفصیل کیفیت میرزا خلیل سلطان را بعراق در این اوراق نه گنجد خواهد شد آن
در نوروز میرزا رستم از آن جناب استمداد نمود و میرزا خلیل سلطان بعزم مصالحه برادران با صفهان روانه شد
و هر چند کسان فرستاد از میرزا اسکندر التماس صلح نمود مفید نیفتاد و میرزا اسکندر در طرف اشرف مقام
داشت و میرزا خلیل سلطان بعزم مصالحه برادران از طرف دیگر آمده و در آن ایام از طرفین محاربه
قوی بظهور پیوست و هم بخیال شد که در اصفهان حسرت و ملالی عظیم روی نمود و از نقصان اسباب
قوت مردم اندوز طاقت شدند و میرزا رستم بمرورت ادب را گذاشته روی بارودی امیر قزلباش
نهاد و میرزا خلیل سلطان پای بکار افشرد و در نوروز قوت نمود و میرزا اسکندر همچنان بر سر جدال
و نزاع بود در این اثنا طایفه از لشکر کرد و شمول بر جهت مراجعت کردند و قحطی نیز ترک محاصره داد
و بجانب شیراز در حرکت آمد و مردم اصفهان مبلغ هزار تومان گرفتار شدند که اطلاق لفظ از آن عاجز
گشت گویند که در ایام محاصره اصفهان میرزا خلیل سلطان فاسد در دشتی رسید که در شهر باب بیرون کرده
بود و در پیش او فرزند آورد و طایفه خدمت بتقدیم رسانید و میرزا خلیل سلطان خواست که در دشت روایت
فرماید میسر نشد اما بر آن عهد عزم نمود آثار دینی چه بیاد اختیار است که شاه زاده که از لطیفه رسیده
در آنک زمانی بدو دیار فرزند ماند تا مشتری با اولاد الاطهار و امیر زاده خلیل سلطان را بطرح جمع از اصفهان
بری رجوع نمود و مهدیت دختر را مسعود رای خاقان سعید گردانید آنحضرت میرزا رستم چون بر آن
شهر رسید امیر قزلباش قرب ده فرسخ استقبال نمود و با عزاز و احترام هر چه تمامتر او را در شهر داخل
نظر بجای عظیم فرمانداد و آنچه وظایف مروت لوازم بتقدیم رسانید و میرزا رستم نیز تحفهای لایق گذرانید و از
بری منزل سرای خواجه محمد حمزه که بهترین سرای شیراز بود مقرر شد فرزند مهمات و ضروریات

هر روزه آماده گشت و میرزا رستم و امیر قرا یوسف در صحبت باهم صحبت میداشتند و در باب
امور ملک هر نوع سخن میگفتند و میرزا رستم اورا تشجیع و رغبت عراق تحریص میکرد و امیر قرا یوسف در جواب
میگفت که در عراق عجم زیاده صلاح نیست و مال فراوان و تجمل در ولایت روم و شام است و تسخیر آن
مملکت سهلتر میشود و از ولایتی که در تحت تصرف ماست مثل هر نه و تجوان و اردبیل هر کدام که از آن
بسیورغال شما میدهد سازیم تا ملازمان آنجناب از آنجا یراق تعلق کرده بر سبیل استعجال روی
بدیار شام نهیم و بعد از تسخیر آن بلاد بجانب روم رویم و چون میرزا رستم را تعلق تمام باصفهان بود و میخواست
در توجه بدان صوب اصرار مینمود و اخی الله امیر قرا یوسف طایفه را از ترکمان فرمان داد که در رکاب امیر
زاده رستم بجانب اصفهان توجه نمایند و میرزا رستم خود میرزا عثمان را نزد قرا یوسف گذاشت و چون اردوی
توجه باصفهان نهاد امیر قرا یوسف امیر عثمان را احترام تمام مینمود و هنگام بار اورا از قزلباشان خود
مقدم میداشتند در اثنای راه تراکمه میرزا رستم را گذاشته گریختند و میرزا رستم با حواس خود عازم اصفهان
شد و خواجه احمد صادق را که صاحب سپاه آنجا بود با سایر اعیان برسم استقبال روانه نمودند
و میرزا رستم را بشهر درآوردند و قریب دو ماه در اصفهان کامکار و کامران روزگار
گذرانیدند و چون خواجه احمد صادق به صدر رای شاه زاده و فیصل قضایا مدخل مینمود و میرزا رستم در
قتل او با حواس و مقربان مشورت فرمود همه گفتند که چون سعید نزد ماست و خواجه مبارک با وزرا
در آن باب باید که کار او باتمام رسانند و بموجب مقرر در روز سیم جهم خواجه را اعدام ساختند و در اصفهان
بعد از قتل خواجه باز میرزا رستم دل دگرگون کردند و میرزا رستم تا سه روز در اصفهان
شد و بیاس حضرت خاقان سعید سرافراز شده بانواع انعامات و عنایات سرافراز شد و از آن
حضرت التجا بالتماس ایشان زاده بود بدیدار آن داشت و بعد از رفتن میرزا رستم به خراسان میرزا
اسکندر و شاه قاسم و عراق فرمان فرمای مطلق شد و شهر قم را تسخیر کرده بود باصفهان رفت و گرگ طایفه
او بدیدن شرف رسید و در دار الملک سلطان ملک شاه ۰ رانشکاه

ذکر تاثیر

ذکر وقایع

سلطان علاء الدوله وزیر بجانب آذربایجان و حالت و وقایعی که در آن اوان بظهور رسید

و در زمانی که امرای عراق از سر شد سر احتجت کرده با آذربایجان میرفتند میرزا علاء الدوله پسر سلطان احمد
جلایر را بر خود حاکم ساخته گاه بگاه نزد او مجتمع میشدند اما او را زیاده شوکتی و مکنتی نبود و چون
بحوالی استرآباد رسیدند علاء الدوله در خفیه قاصدی نزد پدر پادشاه فرستاد که ایلچیان
که کارتم ولایت آذربایجان شده اند خود و اسباب همراه دارند و قت طلوع پادشاه فرد
حرکت اند و با لشکر بر سر راه ایشان رفت و طایفه از آنجماعت گذشته بودند و هر چه را داشتند
با خود برده و جماعتی که مانده بودند دست از اموال و اثقال گذشته همه را گذاشته با اهل و عیال بر آن
فتنه و علاء الدوله نزد پدر پادشاه رفت چه بموجب امر حضرت صاحبقران خواهر علاء الدوله
که دختر سلطان احمد جلایر بود پدر پادشاه در حباله نکاح داشت و علاء الدوله چند روزی در استرآباد بطالعت
روزگار گذرانید متوجه خدمت امیر قرا یوسف شد و قرا یوسف در مقام تربیت او آمده قدمش را
بالتفات مستظهر ساخته ظاهر گردانید و چند روز ملازم بود و چون امرای عراق بعرض رسانیدند
که مصلحت آنست که علاء الدوله نزد پدرش سلطان احمد رود و توقف او در اینجا موجب فتنه و پریشانی
قرا یوسف علاء الدوله را نزد خود طلبیده گفت میان ما و پدر تو سابق بحال ایمان تالیف
و با یکدیگر در مقام تجنیس و مدت شد که بکرت عنت گرفتاری اکنون صلاح چنان مینماید که
به خدمت پدر مبادرت نمایی و زینهار که بتبریز نروی که از ارازل و اوباش آنجا نزد تجمع خواهند
گشت و از همین موجب فتنه خواهد شد علاء الدوله از نزد امیر قرا یوسف مرخص آمد و با آن جمعی مردم بد
آموز که همراه او بودند متوجه تبریز گشت و چون بآنجا رسید طایفه از اوباش بشارت نزد او جمع آمدند
و حاجی کوچک که از اتباع قرا یوسف حاکم تبریز بود همچنین را شنیده فی الحال سوار شد و نزد علاء الدوله رفت
و گفت فرمان پادشاه چنان بود که تو بتبریز نیایی جواب ترک طلب امر شده علاء الدوله جواب
ناملایم گفت و حاجی کوچک او را بند کرده نزد قرا یوسف فرستاد و نقش از بوت علاء الدوله در

رشته او در القلعه دل خود فرستاد و فرمود که در چاه زندان قلعه شاه زاده را مضطر نگاه دارند در
اثنای این اوقات سلطان به جهد تمام در استحکام بغداد سعی بسیار نمود و مال فراوان در آن ادوار
بدست او افتاده بود و در عمارت مدینة السلام صرف میکرد چنان شهرت که در وقت تولد
حضرت صاحبقران بخفوز کاب بغداد بسیار از نقد و زر خود را در صندوق نهاده بود بصحرا که هیچکس آنجا گذر
نمی برد نهاد و درین نوبت که بدار السلام آمدند آنها را بجنگ آورد و شهر را از آنچه بود بخندق ترسانید
و خندق عمیق در پیرامون آن فرو برد تا حفر کردند چنانچه آب از شط بخندق می آمد و باز بشط متصل میشد و چون
از عمارت برج و باروی بغداد باز پرداخت رسول پیش بداغ خان و قرا یوسف فرستاد با تحف و هدایا و در باب
پیشش در تحریص بود هیچ نگفت و پیغام داد که در بهار آینده بواسطه ضعف مزاج که طاقت گرما بغداد ندارد
در ییلاق همدان اتفاق نزول خواهد افتاد و قرا یوسف را الدم در خدمت عمه الله آمده مراتب مزاج مختلف
و از این امور بکاینات همدان نیز متاثر گشت و گفت میان ما و احمد و همدان واقع شده است که قصد مملکت
یکدیگر نکنیم من خود نقض عهد نمیکنم اگر بر جانب این امر پسندیده میشود حکم است و درین نوبت ایلچی سلطان را
احترامی نکرد و چون بهار شد و قرا یوسف به ییلاق اطلاق رفت مشغول بود در ظل رایت او کرده اند و ضبط
الولایت مشغول شد در آن وقت که شاه قرا یوسف بر خود سلطان معصوم برادر سلطان بود سلطان نیز او را
او را محاصره کرد و کاری از پیش نرفت و سلطان احمد کسان پیش معصوم فرستاد و او را بعنایت شاهانه
نوید داد و معصوم بدان سخنان التفات نکرد و سلطان گفت صبر باید کرد تا خود پیش آید مقارن این حال
خبر رسید که اولیس نامی که در بغداد بفرزندی سلطان مرحوم بود بجهت سعیشان سرخس ملک را در خاطر آورده
جلوه دادند و خدمتش مشغول بهمین شد و سلطان را بنا بر این اخبار در سلطانیه مجال توقف نماند و
در اسلام شده چون ملک را در خاطر آورده بود کند و در سید بخدمت جمعیت خانان لازم فرو رفت و دل مذکور
و این سبب که خبر بایشان رسید فتنه و فساد بود گرفتار شدند و درین زمان که سلطان از سلطانیه باز آمده بود
برفت امیر قرا یوسف قشاق در بغداد کرد و بعد از آن بنا بر استدعای ملتفت و تعرض قرا عثمان لدیت ارزنجان

امیر قرا یوسف

امیر قرا یوسف با سپاه فراوان متوجه آنصوب شد و امیر خود شاه محمد را که از شداد اولاد او بود در اردوی
گذاشت و سلطان احمد بنیت قرا یوسف بخدمت شمرده از مردم ترکمان دستها عراق عجم را مسخر کرد و
دیگر سان و بخیر و آلات کرده آنچه فراهم آورده از بغداد بهمدان آمد و از آنجا متوجه تبریز شد و شاه محمد پسر قرا یوسف
لذا دیوان بخفوز رفت و سلطان احمد با تجمل و زینتی تمام در عرض ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و ثمانمائه شهر در آمد و در آن
در تحریر افتاده چنانچه قرب سه فرسخ شهر چنین جنگاه و سراپرده و بارگاه و دیگر احمال و اثقال او چنین شد
اسبان و استران و شتران بیشتر از کمتر شاهی بود و در آن روز نه قوز اسب بر سم کوتل با زینهای مرصع بر او
مهیا بودند و در بالای سرش بیشتر زلف مرصع داشته بودند و سنجی از طلای احمر بر زیر چتر زیب داده و در دوی
مقابل سیاه مصوری در دان صنع تعبیه کرده و در اسر اعظام در رکاب پادشاه پیاده میرفتند و در جنب ایشان بجلو
پرچمداران و صاحب حسنان که ملازم بودند با جاهای از جنب هر یک لوحی از سلاح در دست گرفته می نشاختند
و در دست سلطان شاهین آقا که صاحب اختیار مملکت بود قدم بر خاک میفتاد و در دست چپ او بغداد آقا
نیز پیاده میرفت و از پیش و قفای سلطان بفاصله یک تیر پرتاب یک سواره نبود و در آن روز شهر را آیین
بسته الوان آرایش بتقدیم رسانیده بودند و هر چند قدم که رفتی از سلوک بر سر او پاشیدندی و هر چند
گام که رکاب او پاشیدندی با اندازه فیضی بر زمین میگستردند و سلطان لطف بر تاج داشت که دیدار آن
آن حضرت میکرد بدین آیین مخطوط سلطان احمد در دو خزانه شریف نزول خواهد کرد و همچنین از اسرار کرده عرض
محمد ولد قرا یوسف رفته بودند در حوالی جوبیار باو رسیدند و بعد از کشتن فراوان هر دو گروه دست
از کار باز داشته هر یک بطرفی که مقصد ایشان بود رفتند و چون قرا یوسف بنا بر طلب امیر طهمتن
و مردم از زرنجان هم انجا رسیدند خلق آنشهر در دایره اطاعت انتظار میشمردند و دایره انداختند که قرا
قرا یوسف کسی بر ایشان معوز کرده شهر را بولد طهمتن مسلم داشته باز گرد و قرا یوسف بدین معنی راضی نشد و آن
محاصره کرد و قضیت سادات و عوام اشراف و اعیان از زرنجان بیرون آمده معوز تسلیم کردند و
و مسکر بنام و لقب سر بداق خان موشح و مزین گشت و اند بار رایات و لواحق قرا یوسف بنا بر

برهم ارزانی داشت و چون دو روز از فتح ارزنجان بگذشت خبر رسید که سلطان احمد بر ممالک آذربایجان
مستولی شد و قراویسف گشت امرا و اعیان سپاه و سرداران درگاه را جمع آورد و در باب صلح و جنگ با ایشان
مشورت فرمود همگنان بر محاربهٔ قراویسف با سلطان احمد اتفاق کردند و در باب یک جهتی مشورت کردند
بر زبان آوردند و قراویسف همه را از دیده مستبصر مشغول گردانید و معلوم شد که بر جملهٔ منزل در مرزنشند
و صباح روز آدینه قراویسف از ولایت خود سوار شد و مسافت بیمود و به صحرای که قرب بخشی از آن
بود نزول فرمود در آن منزل بهر اسباب سفر و مقاتله مشغول شدند و صباح روز آدینه قراویسف
از ولایت خود سوار شد میمنه و میسره و قلب و جناح بیارایست و روی بجنب قاراجان نهاد و سلطان احمد نیز
با لشکری متوجه او گشت و بعد از تلاقی فریقین جنگی عظیم واقع شد از طرفین خلقی بسیار بقتل رسیدند
غلبت ترکمانان غالب آمد لشکر سلطان احمد روی بانهزام نهادند و در اطراف و جوانب پراکنده شدند
و سلطان احمد در معرکه تنها ماند ناچار عنان بگردانید و در وقت فرار ترکمانی مجهول بدو رسید و نادانسته در ضرب
زد سلطان را از اسب بینداخت و صلایع و جامهای قیمتی پادشاه را گرفته او را بگذاشت و سلطان
بسوراخ بخشی که آب از آن بیرون میآمد خزید از قضا بر بخشی و روز بیابانی در خفت مجرد و تنها
جنگ میکرد و در آن حال که سلطان بدین حال از معرکه رو بگریز آورد و اسب او را بشتافت
گرد آن پادشاه تمامی مراتب است بر زبان آمده و در پیش سوراخ رفته فریاد برکشید که ای پادشاه عالم این
سلطان گفت خاموش باش و سر ما را فاش مکن که مردم ما در این شهر بسیارند چون شب فرود
بردیم و روز و چهار پایان از دیدن بستیم و ترا در بیت بنگ کنیم و همین که بغداد رویم بدرگاه
یعقوب را بر رسم سفیر رفال بتر از زنده داریم و در پیش جماعه بسته بگریخت و روز بخانه رفت و با جزوه بدنهاد خود
خوردن آغاز نهاد و چون از انظار فارغ شد این راز نهادی در میان نهاد و در آن سلطان سلیمان خبر را گفت
ما و بغداد و یعقوب بر سر فتنی رسیده است و فالبا نفعی از ما باطل گردد و رسید و پنهان داشت که چون شب دیگر
مردم پیش سلطان جمع شوند و دیگر نزدیک او ملاقات نشوند و صبح چون از دام برآید و از زندان

بشتافت سود ندارد و اکنون مصلحت چنان میبیند که پیش قراویسف روی گرفت حال باز نمود
سوگند بنگ بستانی گفتن و روز سخن زن مشغول افتاده مستوجب درگاه پادشاه شد و در این زمان
امیر خوان و خاصان سلطان را جمع آورد و از ایشان تفحص کرد که سلطان بسند اسب همراه
و چند همراه خود برده باشد و چند دیگر بدست سپاه ما افتاده تا گاه پیش و روز بدیگر خاص به تجسس قراویسف
در آمد گفت که سلطان در موضعی نزدیک پنهانست اگر پادشاه خواهد همی را بر سر او برم قراویسف
گفت که این پیشخت باید که چند فرسخ قطع کرده باشد پیش و روز بر قول خود اصرار نمود و حرز داشت که
همدان خود را باید فرستاد تا سلطان را بیابد قراویسف مردی اعتمادی خویش شیخ شیخ
و پیروی و خیری و دهور را بیاق و مستقل همراه کرد و روز روانه کرد و ایشان رفته سلطان را از سوراخ
بیرون آوردند و سلطان سر برهنه بود با یک پیرهن قبای خلق در برابر او داشتند و طاقه
کهنه بر سرش نهادند و قدش را کفل اسب پیروی خبر چی سوار شده بجلس قراویسف رسانیدند همه قراویسف
بر پای خواست و سلطان را بدیدی خود نشاند و زبان برگشاده با سلطان خطاب کرد که اصلا بر قول و فعل
تو اعتماد نیست بارها بر قرآن مجید و آسمان بزرگ انتهی گوئند مردی که قصد من و خلاف من بکند و شرط
بجای نیاوردی و قراویسف هر گناهی و شکایتی که در دل داشت اظهار فرمود و هر یک حکایت نامه
که در ایام گذشته نامات ارزی صادر شده بود باز نمود و بعد از آن او را از زخم حبس برخیزانید و در صف
نعال نشاند و بهزل و بجد منشور تفویض آذربایجان او را باب ارزنجان فرستاد و تقریر کردند که سلطان آن
زمان را خود نوشته الا پادشاه محمد را در ممالک آذربایجان گذاشته لوم و تراهی و تعطیل از دست او
و ضرر کردی اکنون ولایت قدیمی خود بلند ادراج مصافات باد باید داد و فرمان دادند و در آن باب
تنها داشت مضمون آنکه فرزندان آن محمد القاسم ارزنجانی که در بغداد بدیدند و بخشنده
بغداد در رالغیاث الدین سلطان محمد لدانی در خشم میباید که چون از فرمان او آگاه شوند شرط اکمال بارزنجان
باستقبال پیوند آیند و مفاتیح قلاع و خزاین باو بسپارند و ابواب مخالفت مسدود گردانند

و چون سلطان احمد از نوشتن این سطور فارغ شد قرا یوسف و ابراهیم در مجلس خالی کرده بودند محمد
نامزد دار السلام کردند و امرا و سرهنگان و سرداران و جمعی ایشان را که در جنگ اسیر کرده بودند اما مادر
در رکاب محمد روان کردند و قرا یوسف با سلطان احمد گفت که با او مرد انکه نفس تو بر سر سلطنت آمده
نقض عهد روا داشته و قصد جان و مال من و لشکر کشیدی من ترا نکشتم اما امیر سلطان روی بسلطان آورد و
گفت که فرمان سلطان اویس را تو خراب کردی و باز ماندگان دولت او را کشتی و از تو هیچ کاری
که لایق باشد نیاید ما نخواهیم که تو کشتن که امیر قرا یوسف را بفرمود و کمال از جای برخواست و شمشیر از میان
برکشید و پیش قرا یوسف انداخت و گفت که حیات این شخص مرتب شده و فساد است اگر او را زنده بگذاری
هزار فتنه و شورش روی نماید و امرای عراق متفق الکلمه گفتند که امان دادن سلطان احمد هیچ وجه مصلحت نیست
آن بزرگان صادق موعد را که بعنایت آتره دانی از هر طرف سیوان او قصد کنند باشند و دندان در سر
من بخطور نخواهد کرد و من ترک کنند مورد دم که قصد نکنم و صلاح به خلاف سوگند خود نخواهم کرد سلطان احمد
که این سخن چنین چون ناچی کرده است و سخنان و مخرند را که او قصد او بکشتن حیات او هم کن و قرا یوسف
ساکت شده امرا عراق مستلمش انگشتند که سلطان را بمدرسه قاضی شیخ علاء و خواجه جعفر بزرگ
موعد است که سلطان برادر مرا ناحق کشته است و عدم بر حلق او گرامی داد و از نسبای مبالغه
امیر قرا یوسف لقبال سلطان محمد بمدرسه شتافت و خواجه جعفر و چند کس دیگر بخانه مستلمش فرستند سلطان محمد را
هلاک می‌کنند و در روز دیگر امرا بخدمت قرا یوسف رفتند و بسلطان عرض رسانیدند که ما آنکه سلطان محمد را بر دیگر
بعالم عدم فرستادیم او باش و اراذل میگویند که سلطان زنده است و چندان مبالغه نمایند که
که فتنه روی نماید قرا یوسف بسلطان گفت که تدبیر امثال این حضرت امور منوط برای تست سلطان
فرمود که نفس سلطان را از مدرسه خواجه شیخ کجی نهادند و جمعی سیاه بر سر او کشیده و اهل
تردد اندک تامل در سلطان را باکمال میدیدند و باین تدبیر آن گفت و لوی لشکر بیاخت و بعضی
از فرزندان سلطان احمد که در جنگ گاه گرفتار شده بودند همان نوبت بیهوش شدند و اولاد

که در قلعه محبوس بود بموجب فرموده قرا یوسف بمراه عدم فرستادند و سلطان را تکفین کرده بزیارت
دشتغیه در باغین برادرش سلطان حسین که بتیغ عذاب کشته شده بود دفن کردند و دنیا جای آن تشکیل
محل سکنات خاطر هم در بیغام بجزای اعمال خود گرفتار نشوند و چون خبر واقعه سلطان احمد بفرمان سعید
رسید از خواجه عبد القادر گرنیده پرسید که در باب قضیه دولت خود هیچ ساخته خواهد عبد القادر
انیز عرض کرده و در عالم انتظام داد. بعرض خاقان رسانید بیت عبد القادر هر دم رنده خوش زیر
با دور بهر نیست جای گریز کان مهر سپهر سر در بر ناگاه تاریخ وفات گشت قصد شیر آن قضیه
شاه محمد ولد قرا یوسف چنان بود که بعد از قطع مسافت بدار السلام رسید بعد از یکسال و شش ماه از آمدن
سفار سلطان احمد در بغداد حاصر کرد ایشان در شب بکشتیها نشسته و بر تمامت ولایت عراق
حسب استیلا یافت و در آن مدت مدهای حکومت کرد لشکر فراوان جمع آورد و مال بیکران اندوخت و خطبه بنام
نام خویش مرتب ساخت و دیگر از بغداد بدر نیامد و قرا یوسف نیز با او نمی‌کوشید دیگر ترتیب
اسباب علوی حضرت خاقان سعید و نظر التفات بکمال ماده در شهور سنه احدی عشر و ثمانمائه حضرت
خاقان سعید بر توالی اوقات بر احوال اولاد و احفاد اندخت و فرمان داد تا اسباب علوی بعظمت
ترتیب کردند و موضع شهر را که قریب بقلعه اختیار الدین است از آن داد و نسبت با امرا
غیاث الدین میرزا بایسنغر و جلال الدین محمد بهادر سنت خان متقدم رسانیدند و در این
اثنا عرض افتاد که امیرزاده ابابکر پسر سلطان اندخت قطب الدین ولد الولایت دم از محبت و ولای
ادبرند و همچنین از موجب استغنا از استرضای حضرت خاقان سعید میدانند لاجرم شهر بار داد که
بحضار لشکر فرمانداده اعلام ظفر فرجام در شهر جمادی الاول سال مذکور از دار السلطنت هرات
در حرکت آمد و چون راایت نصرت شعار بقصبه اسفرار رسید بموجب این رسانیده
های داودی در بر و خرد های مصقول در سر و کمانهای کیانی در بازو بعرض گاه آمدند و
چون از اسفرار روان شدند و از آنجا شاه زاده اسکندر سلطان بر رایت حصار و دختر

بشمار و مدد اهل سیستان مغرور شده سر مخالفت در سر کشیده و بپای اطاعت پیش نیامد و چون
منصور مانند قضای مبرم بر ظاهر اقتصار نزول کردند و هزار جلد از مردم فراه با شاه اسکندر در حصار
بودند و بها در آن سلطان مشد محمود و مهند و لوغا و محمود شمس و غیرهم با آن سپاه باز و محمود شاه نکودری
و یوسف عراقی و دیگر سرداران حمله کردند و از دلاوران گذشته پیاده بسیار جانی در آمدند و سپاه زمان حساب نیز
او بخشیدند و مخالفان چون دست بر دشمن جانب اثر مشاهده کردند در حصار خزیدند و ارکان دولت
در میان صحبت در اصلاح مراد و بخشیدن و بخشیدن ذاک و کندن لقب اهتمام نمودند و یک لقب بعهده
امیر ملک بود و لقب دیگر بعهده محمد شرف و طایفه از سرداران سپاه از اطراف و جوانب حصار
لقب میکشیدند و پیش میبردند و مردم قلعه نیز کشتی‌های بها در آن میشمودند و مدت دو شبانروز قتال
و پیکار از هر دو طرف در دامن حصار چون علامت دولت بر بهره حال لشکر اصحاب مال مشاهده کردند چاره
جز اطاعت و انقیاد ندیدند و اسکندر بنا التمکین و بهدران شمس در آن سر بر سر کشان از دفع
بخزینه حصیف التضرع در آمده امیر ملک را شفیع ساختند و امیر شاه بسخن عجز و بیچارگی ایشان
در پایه سریر اعلی عرض داشت و بخشش همراه خواهش نمود و اسکندر ذل افتاد شاه زاده اسکندر و سرداران
قلعه بخدمت شتافتند و ارباب جرایم مراحم و عنایات خسروانه اختصاص یافته چون خواهر محمود
جهانگیر از دفع قلعه فراه فارغ شد رایت فتح آیت بجانب حصار اوک برافراخت و بهدران
شمس در آن راحت و صنعت ایشان بنده با معارف سیستان برسم رسالت پیش شاه قطب الدین
فرستاد و او در اجابت در مجلس مرغوب بر موافقت امر و پیغام داد اگر شاه قطب الدین بدرگاه
جهان پناه آید چون عنایت و مکرمت در باره او بظهور نخواهد پیوست حق علیم است و کفی بالله شهیدا
که با قصد محض و مال اندیشه ندارم و از الطیفت مادر السبع رضا و صفا تمامیده شاید که اسری نسبت بسیاری
در حیث الوقت از مکنی مغیب بخیر حق آید که در شریعت مدت جایز نباشد و چون از مخالفت
موافقت سلطان سیستان نمودند سپاه فیروزی شعار ایرک را مرکز و اردو میان گرفتند و ارباب

باب چاه را در کار میکدزا سپند و لشکریان نقب زده آب چاه نیز بار بستند و شاه مدت
که بر حصار و مردان کار مغرور بود بنا مرتبه عجز بر زمین نهاده از سر استظهار امان طلبید
و حضرت خاقان سعید ملتمس او مبذول فرموده دلیر از زبان حصار و مردان باز خواندند و در باره
شاه مدت عنایت ارزانی داشته و تا باقی قلاع که در آن نزدیک بودند دست در دامن استمان
زده امان یافتند و چون الوایت مسخر شد موکب همایون در حرکت آمده در سرین نزول کرد و شاه قطب
الدین با آنکه خود بنا بر کس نفرستاد در آتش خشم جهانسوز زبانه بفلک اثر کشید شحنه قهرمان و داروغه
سیستان که از خدمه رستم دستان بنزد و بشکستند و همه را در ایران ساختند و دست او بر آن
در الوایت برآوردند و در الفرض از تراوح اثر نگذاشتند و با وجود آنکه در آن مملکت آب بسیار میباشد
و در اندک زمانی دو قحط از دو زمان مردم برآمد و خرابه بحد در آنکه ظهور یافت و میرا از نسیم
در الوایت از غرق آمده بود در سر مخالفت بر حسب فرمان الوایت رزه رفت و چون آثار بدعتی
در آن ممالک ظاهر شد که مرتبه بر آن مستقر بود حضرت خاقان سعید حشم سر حسبت کرد و الوایت
فراه را به شاه اسکندر پسر شاه علی که آثار سرداری و فرزانگی از ناصیه او ظاهر بود و ارزانی داشت
و در سلخ ماه در دار السلطنت هرات نزول اجلال فرمود و در این اثنا فرستاده و ایلچی خان
پادشاه خطای رسید و نعمت حضرت خاقان و حقوق مغفور رسانید و باز نوازش یافت بر افراز
مایه رفعت الوایت

ذکر جلوس شاهزاده نامدار بر مسند سلطنت جهانبانی

بر خداوندان بصیرت و هوشمندان صافع سریرت مخفی نماند که شاه لیکه امر حضرت سلطنت و شحنه
جلیل خدمت و منصب ارجمند شهریاری و صنایع بر حریم جهانداری بر سابقه عنایت ربانی
و تائید آسمانی خیانت محال و دولت بیزوال حاصل و هر که بخاطر گذراند که بقوای آن بمجرد کثرت رجال
و لشکر و اموال بدان ارزد و ملک و ذوالجلال بقصوری باشد و در ارضوب و پندار خود حقیقت
نزاز سراب و سحاب ثروت و جهانبانی و مقدمات کمنت و ملک سازد که بر مسند سلطنت دست داد و ابتدا

و در بیاد افسر و تخت مشکل که هیچ تنگ بخت باشد و در زمان ارتحال و انتقال حضرت صاحب
قرانی اکثر امرا نام دار و نوئینان رفیع مقدار که در تنگنت بادر بودند و بیشتر لشکر فیروزی
اثر در ظل رایت او مجتمع شدند و چون از آنکه دولت از دولت و در مجاد صاحبقران نامدار بحسن
اوزی بزرگتری خود خدمتش را بیاد شاهی بر داشتند و جمهور امرا و سپاه در رکاب او دارم
شدند و چون کوس انتقال بر نامند رسیدند اهل و اعیان امرا و سپاه که حمایت خوانین
تعلق بایشان بود بر آنشد با ائمه و ارباب عمایم استقبال نمایند و مقالید خوانین تسلیم شاهزاده
نمودند چنانچه سابقا مذکور شد و در آن اوان شهری بمعموری و آبادانی سمرقند در ربع مسکون نبود
از اقالیم عالم اکابر و اشراف و علما و فضلا و هنرمندان و ارباب حرف و سایر طوایف بنی آدم
در آنجا جمع آمده بودند خوانین محترمه نامدار از قفچاق تا حضرت بلاد روم و هند تا جانب شام و
از خوارزم و دشت قبچاق تا بلاد دوجکس و بلغار و فرنگ و دیگر ولایات ملوک ارزاد و اکثر اوقات
بآنجا انتقال یافته بود و چندان اقمشه ابریشمی و طلای احمر و ادوات مرصع و جواهر قیمتی در خزینه موجود بود که
عشر عشیر آن در خیال قارون نگذشته بود و مال سی و شش ساله ممالک محروسه بآن ضمیمه گشته و با آنکه
تختگاه چنان بی تکلف و بی تعب و مشقت بدست میرزا خلیل سلطان افتاد و در اندک زمانی
هیچ باز نماند و شاه زاده دست اتلاف و اسراف برگشاده در مدت چهار سال از آن مال
و گوهر نگذشت و جمعی دونان که شایسته یکدینار نبودند زر و گوهر بی قطار میدادند و دیگران که هر خردی
از ایشان مستحق صد تومان بودند در ارزندگی یک نان میدادند اکثر امرا را که کرنش داد که هم ایشان سبب
زوال ملک و اقبال او شدند و از جمله ارباب دولت را از آن اسباب و حسب دولت شاهزاده
از آن احتراز ننمود بلکه آنچه که خزانه آن را بر کشیدند و بمرتبه امارت رسانیدند و از اوقات آن نشنیدند
نشنیدند و هم بر آن امرا که از این حکومت بر کشیدند و هم دایم بودند در وقایع آن نامسان انتباه نکردند
و چون امر علت انتقال دولت میرزا خلیل سلطان آنچه که در چنانچه مبین ذکر یافت
بایکه

بایکه از سراری امیر حاجی سیف الدین شاه ملک نام تعلق خود را بیدا شد و پنهان از حضرت
صاحبقران آن حضرت را در اتباع آورده و مدتی ترس و بیم از وصال او خلی میگرفت و چون نوبت
سلطنت بشاه زاده رسید بیلبار شیخ غنیج و دلان او شدند و عنان تمالک و خاک از دست
داده از مقتضی و شادی من خالفوا عدول نموده از ضراب و بدان ناقص عقل کار از جایز
نمیدانست و میرزا خلیل سلطان با عزای شاه ملک خزانین و سرای صاحبقران که نسبت با دارنده
نادری داشتند بر سبیل تکلف به طایفه داد که خدمتکاری آن آستان نداشتند و بیشتر علاوه
بخش ارکان دولت و اعیان حضرت شد بلکه طبع و ضیع و شریف از شاه زاده بخشیده و از زر
شد و دایره دولت و اقبال و شکوه و جلال میرزا خلیل سلطان بر حد زوال رسید بیت
شکوهی نماند در آن خاندان ٭ که بانگ جرس آید از ناگهان ٭

ذکر عاقبت امیر زاده سلطان ابراهیم میرزا در مملکت رازی

چون حضرت خاقان سعید با ملک
رمضان را در دار السلطنت هرات بگذرانید و بنزهت آداب عید و نوروز سعید قیام نمود
و حضرت ابراهیم در بیت الشرف خویش رایت اقبال بر افراخت آن حضرت فرزند رشید خویش
امیر زاده ابراهیم سلطان را در دار الملک بنیابت گذاشته و امیر فیروز شاه را بملازمت او باز
داشت و فرمود که لطف الله او چند جریان تیمور و همزه اقبال بر سر حد سلطان فرمه
ارادم و چنانچه مرحوم دارند و خود عازم بادغیس شد و فرمان با حصار حصار مسخر صد در یافت
و در اندک زمانی سپاه خراسان در ظل رایت همایون جمع آمدند و چون بخبر امیر زاده خلیل سلطان رسید
او نیز با لشکر خراسان از سمرقند بر شهر کش آمد و در آنجا خبر یافت که خداداد که در زمره ملازمان
و منتظم داشت ملکنا رایت بخشند رسید شاه زاده شاه را الیه امیر الله داد و میرزا خلیل
تا نزد الضرب کرده بود و هر دو لشکر نزدیک یکدیگر رسیدند در مقابل هم فرود آمدند و در حیث تحمل
بمیزور زیدند و امیر زاده خلیل سلطان قاصدی پیش او فرستاده مدد طلبیدند شاه زاده با چهار هزار

سوار تا قریه شیراز راندند و در آنجا فرود آمدند خداداد نیز بشیراز رسید و از آنجا نیز جوانان در میدان
آمده بمیدان محاربه اشتغال نمودند و قلب لشکر سرخدی شکست یافته سر بر خلیل سلطان پناه برد چهار پر
و خداداد در اکمال شاه زاده دهسار را بدست آورده و تا نهانخانه میفرمود که امیر خلیل سلطان هم
و بانگ و اطراف و جانبات میفرستاد تا دیار ماوراء النهر مسخر او گشت و اینجا دنیا عجب در سنه ۷۹۹
واقعه سنه احدی و تسعین و ثمانمائه وقع یافت و چون کار لشکر خاقان سعید بدین حادثه افتاد امرای
بجانب ماوراء النهر برافراخت و پیش از این آن حضرت امیر بوکیس را پیش میرزا خلیل سلطان فرستاده
بود و خداداد حسین چون بروی ظفر یافت لشکر خود را لشکر امیر زاده میرزا جهانگیر و مصحوب امیر بوکیس
روانه کرد و در اثنای در بعضی منازل بموکب اعلی پیوستند و بعضی رسانیدند که امیر خداداد بسکوبه
که اسفهبدیت بنا بر خدمتگاری آنحضرت از بندگی مخلص صادر شده بود فرمان صادر شود چون نوبت
حضرت خاقان سعید بهمام فرستاد که آنچه در پرده غیب مستور بود ظاهر شد و اتفاقات
بر رسم و هر وقت بنا بر تقدیم مرحوم رسانید باید که امیر خداداد و بیع وقف مستوفی قبال کرده
عتاب خسروانه شامل حال او گشت و در شنبه ذی حجه کنار آب جیحون محل نزول عساکر
گشت و امیر شیخ نور الدین در وقت نوقیا ماوراء النهر با حضرت پادشاه قرار داده بود که هر گاه
عالیات سایه بر آن دیار اندازد من با روی همایون خواهم بیعت بنا بر وعده خویش در این
ولایت بگذارند و چون خداداد از نزد او بدرگاه عالم پناه خبر یافت از سمرقند به استقبال
امیر شیخ نور الدین شتافت و مردم او را پراکنده ساخته مراجعت نمود و بمرکب حضرت شاهزاده
بفیروزی و فتح از جیحون عبور نمود در این اثنا مرکب احمد که امیر خداداد از آنجا زیر
حصار فرستاده بود بخلفین ملهم دولت متوجه درگاه سلاطین پناه شدند و شرف پابوس
دریافته بنوازش شاهانه سرفراز شدند و در ربیع پادشاه سعادت یار رسید
که چون خرقه سید خداداد حسین از آزار امن حرص ملک منقطع شد میرزا خلیل سلطان را بندگی

هزار بیعت نمود و حضرت خاقان سعید در زمان تاشید خداوند سمرقند شده و چنین
امیر طلبکه کمش را با امرا و دلوان جهت ضبط خزینه و اموال روان فرمود و میرزا پیر محمد جهانگیر و
امرا و اعیان و دستار بندان شهر بسم استقبال تا رباط بام آمدند و بالتفات پادشاه سلام
سرافتخار و مباهات باوج سعادت برافراختند و در عشرین ذی حجه از زمین مقدم آنحضرت و تخت
صاحبقرانی بای افتخار بر فرق چرخ برین نهاد و خلل رافت و حمایت آنحضرت بر ساکنان آن دیار محدود
شد و چون حق در مرکز خود قرار گرفت امیر خداداد طوق قرار اختیار نمود و آن حضرت والد
تیمور خان را پیش امیر خداداد فرستاد و پیغام داد که از پیش بعضی بما رسانیده بودی که ما همچنین
مقتضی التقدیم بنا بر رضای خاطر شما بود و ما از آن کار نمیترسیم و همانا طوایف هستیم با نسبت بندگان
قدیم و چاکران بر جاده عبودیت مستقیم داشته باشند و اکنون بید عقد باید که مستوفی انتخاب کرده تا از
احسان ما حظی تمام یابد چون والد تیمور خان با امیر خداداد ملاقات کرد با وی رسالت قیام نمود
و قدغن در جواب گفت که امیر شیخ نور الدین آنحضرت را بر این مزاج بخواهد گذاشت اگر او را
بند کند من بخدمت سرافراز گردم و آنحضرت از این جواب ناصواب در غضب رفت و امرا
فتنه آن ناحق شناس را هم حمایت داشته بجانب سمرقند در حرکت آمد

ذکر یورش حضرت خاقان بجانب سمرقند و شیخ و وقایع

حضرت خاقان سعید جرم یورش
مغولستان جزم کرده بعزت خلافت بالضرب بر آمد و شهام صلاح دولت حسینی بر دفع همت ادشاهانه
واجب و لازم دانست و از هر طرف بدرون آمد چون قرشی از مرکز دولت دور باشد میرزا رستم
و امیر علی ترخان و امیر ترخان نیز خجند شدند و حضرت خاقان سعید محل او را احتمام اقبال ساختند
و در پیش امرا مغولی خبر آمد که صلاح دولت حسینی میگوید که امیر شیخ نور الدین بن جانب آمد تا هر چه
مصلحت وقت باشد بتقدیم رسانیم نخواهد آنحضرت امیر شاه الله سلام بدان طرف فرستاده در این
اثنا مهوتی لبن بن بوروی نخود بیان این واقعه چنان بود امیر خداداد از ایلات مغولستان

استداد نمود و او را در خود شیخ بهاء الدین بجادت فرستاد و امیر بهداد داد حزم و دور اندیشی اسفهبد
جهانستان و از مضمون مثال بیت هر بنده که بانگ خود و نیست شاید که بانگ خود باشد
قاضی باید باز که نیست با برادر محمد محمد خان لوازم مردی بتقدیم رسانید اما از اثر آن دعوی
خویش را از زبان نهاد که امیر بهداد مردی نامشناس است هر چه باد مرد چندان
وظیفه که صاحب ران در باره او داشت اکنون بلند که این نگ به عوام با او الدوله ترام ظاهر
چگونه می کشد عدم بین شخصی در میزان خود بر وجود او جهان دارد و در قتل او اتفاق
نمودند مشکش را بکم فشند و سر بر پس او را از بدن جدا ساخته پیش امیر شاه هلاک فرستادند بیت
سری گر زدن از سرت کشید گردن ش بر بستان لزینک کشان کشان آورد یاد کرد
لعد شخص پر لوالغات خاقان سعید علاء الدین قدار بر احوال میرزا شیر جهر ممالک ماوراء النهر
تصرف حضرت خاقان سعید قرار یافت پر لوالغات بر احوال میرزا امیر کبیر این میرزا شیخ
اندخت و زمام حکومت اجتذار در کف کفایت او نهاد و برادر او میرزا بایقرا و امیر حسین
کیمارا بدان ولایت فرستاد مقرر آنکه بعد از ضبط آنجا باردوی همایون باز گردند و امیر ملک مستقلی سر خداداد
و پسرش الله داد که در قلعه شاه رخیه بسر میبرد همراه آوردند و الصنوف لوازمش سر او از شدند
و امیر شیخ نور الدین که بر حسب فرمان عازم ملاقات خداداد بود چون شراد مدفع شده معاودت
کرد و در باب سر ملک عرضه داشت که خوالدن لوالدیت در اندند مبادا که از آن آن خواهد
واقع شود اگر حضرت فرمایند بیورت خود باز گردم و رخصت الصرف انجانب را تا گرداند
حضرت خاقان سعید اجازت داد شروط انکار زود باز گردم و در سعادتی مقرر کرد که از آن تجاوز
نماید و امیر شاه را بالتعلق میرزا رد نمود و چون اثنا بسیاع جلایل بیورت کمر میرزا خلیل سلطان
بعد از واقعه خداداد نگاه بانان را بانحو متعلق متعلق مخصوص بر اطراف الدین فلسفه قت و بنا بر عهد
عبد الله پسر خداداد و مذکور بیورت حضرت خاقان سعید امیر شاه ملک را با امیر سر دار الدین بخارا

فرستاد که این نزاع بدست آورد و بعضی همایون عازم سمرقند شد و پسر امیر بهداد داد او امیر شاه ملک
التماس نمود که راهی باز دهید که از این مضیق بیرون آیم و امیر سعید الدین نیز حضرت فرستاد که شما از در خصومت
کین بهزمه بدگاه ام پناه نیستم امیر شاه ملک مصلحت در ترک محاصره دیده عازم اردوی اعلی گشت و چون
امیر شیخ نور الدین در آمدن تعلل نمود حضرت خاقان سعید مولانا قطب الدین قوی و امیر فرا قرا کدار
حضرت صاحبقران مخزن مقصدی منظمات امور بودند پیش امیر شیخ نور الدین فرستاد که مقرر چنان بود که در
هر حیث تا موجب توقف چیست او در جواب گفت که عنایت پادشاهانه در باره من بسیار
شده و از تقصیرات خود منفعلم ملتمس آنکه مرا در بیرون از آمدن معاف دارند و چون رایت ظفر نشان
بخراسان سر حیث آمد بخدمت رسیم و مقارن این حال میرزا خلیل سلطان از آمدن کوتاه با شیخ
نور الدین بیرون و مولانا قطب الدین باز گشته سخن او در معرض گردانید و حضرت خاقان سعید علاء الدین
نور الدین را بنیابت و عنان عزیمت بجانب او معطوف ساخت و در اثنا از قدر میرزا خلیل سلطان
بجنبی کانام کیفیت حال و حضرت بنا از در و دولت خواهی او در امور کرد و حضرت خاقان
سعید فرستاده و امیر شاه ملک سر فراز ساخته شاهزاده را با آمدن ترغیب نمود و شاهزاده
با بخشی کانام را فرستاده که گفت عهد و پیمان بسته از اسرار کرد فرستاد و همراه او مبادرت نمایم
و حضرت خاقان سعید و امیر شاه ملک و امیر حسین صوفی نرخان و امیر علیکه کوکلتاش را با نیرو
فرمود که متوجه جانب او گردند و در حضرت بخشی کانام اسرار قسم یاد کرد که مدت اکیاب
قصد جان فرزند جنیب سلطان نکنم و او را معزز و محترم دارم و اگر کسی قصد او کند بقدر وسع در مقاومت
و دفع او سعی نمایم و سخن صاحب حرف در شان او نشنوم و امرای عظام و ارکان حضرت شیخ
متوجه جانب ایزار گشتند که میرزا خلیل سلطان و شیخ نور الدین با یکدیگر بودند و چون بدان حدود رسیدند آنحضرت
در کنار آب توقف نمود و امیر حسین صوفی و امیر علیکه با نیرو فرستاده و با میرزا خلیل سلطان ملاقات کرده در حضور امیر شیخ نور الدین
سخنان حضرت خاقان سعید را بعرض رسانیدند و شاهزاده امید وار و رسوده خاطر روی باردوی همایون

نهاده در موضع اورتن شرف تقبیل خدمت حاصل کرده حوایج جمیل ایشان مبذول گشت و از روی
خطر خیر جهانگیر و خیر مودت بجانب خراسان سر برزد و اینجا مملکت ماوراءالنهر و ترکستان را بفرزندان سعادت
مند خود و نوزبا مرحوم خلاف بر تعلق ایک کورکان ارزانی داشت اگر پدر شاه زاده در باب عبادات و تضعیف
اتنی بود و در حق شاه زاده محبت نداشت آنحضرت کوش و هوش او در اصلاح و حفظ کرد الله بید

ذکر مراجعت شهریار آفاق بصوب دار السلطنت هرات و وقوع حادثه

چون ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق از مهمات امور ماوراءالنهر پرداخت در رایت مراجعت
بصوب دار السلطنت هرات معطوف گردانید و در حدود حصار شادمان میرزا جهانگیر بن میرزا
محمد سلطان ارزانی داشت و شاه زاده را بدرگاه عیش و تنعیم امور مملکت و ملت و بیست فرمود
و بعد از آن خرسند و شادمان شد روی توجه بجانب حصار نهاد و چون مرکب همایون از عبور
مرز مملکت قندهار و کابل و غزنین را که تختگاه آل سبکتگین بود به میرزا فیده و فرزند ارجمند میرزا
بیرمحمد جهانگیر ارزانی داشت و وصیت فرمود که عزیزی آن مملکت را بزیور عدل و احسان بیاراید و مضمون
کلمة الملک یبقی مع الظلم کما مرگذرانیده و چون مملکت را از زخارف ظالمان و مفسدان پاک سازد
این معنی را سبب استدامت دولت شناسد و از طریق سوء و عداوت درنگذرد و بعد از آن
رای جهانگشای عالم آرای پادشاه هفت کشور مقتضی آنشد که حلاوت بلخ و نهار ایشان را مشاهده کند
و بدخشان بمن عدل شاهی و حسن عقل کامل فرزند ارجمند شاهرخ میرزا نوش الله الفتح امر سلطان
در تربیت ایشان جهانگشای ملکه در مجموع بلاد ایران و توران در فنون فضایل و معظم اخلاق و محاسن
آداب نظیر و بدیل نداشت حواله فرماید و بنابران فرمان جهان مطاع یافت که شاه زاده که در آن
هرات قایم مقام حضرت اعلی خان بود منزل بر اردوی سلطانی گردد و آنجناب استقبال شاهزاده
مرکب استعجال بر آورده و در شانزدهم رجب جمله اندوخته رسیده سعادت دست بوس دریافت و بلدان
نصیحت بسیار به ضبط مملکت کرده هم آن جناب مرخص شده بود فرستاد و زمان مخیر بجانب خان سعید بیشتر تمام

بیت نماند کسی کسی با بدار ۞ همانیه که نیکی بود یادگار ۞ چون حضرت اولاد بیت بر اوراق
سرا نجا بیافت و خاقان عدالت شعار بجانب دار السلطنت هرات اعتبار فرمود در شانزدهم ماه
شعبان بمستقر شرف و دولت رسید اشعه طلعت روز رمضان بیان ذکر حالت حادثه
یکی از آنجمله آنمرد که سلطان امیر سید کمال الدین که کم آمل و ساری بود و صاحب خبر فی نام آن
توابع بجناب مرتضی منزلیه ارزانی داشت و در این ایام که حضرت خان سعید در ماوراءالنهر بود
امیر سید مرتضی برادر امیر سید مذکور بامداد سادات هزار چوب سپاهی فراهم آورده قصد برادر
کرد و امیر سید بولایت خراسان آمد و شمول نظر ملاطفت گشت و حضرت خان سعید متعرض شد که او را
بمملکتش رساند و خواجه محمد شرف شمنانی معزز نزد که در مصاحبت امیر سید به جانب ساری رود و سید
مرتضی بگریخت و حضرت صاحبقران مغفور ولایت آمل و ساری را بر برادر او مسلم داشته اکنون در آن مضافات
میگذرد و خلیفه الله الطیل تو از مدی که آنحضرت مرگذر دانند، راه ندهی و با برادر در ساری رخت انقراض
که آنمعنی بر حسب ضرورت ضمیر شرف خواهد شد محمد امیر دانسته که امروز با هشتاد هزار سوار مکلی در حوالی
نشسته ام و خواطر از جمیع جوانب جمع است و ضبط آن مملکت ظاهر است احتیاج به تهیه رکاب همایون نداشته
باشد اگر جناب مرتضی سخن بانشنود و لشکرها در آن حدود مجتمع اند و در شارت قاصد مرتضی خواجه
شمس الدین محمد امیر سید استرآبادی رسیدند خواجه شمس الدین را امیر سید مرتضی را امیر سید نصیحت
کرده فایده بر آن مترتب نشد و عاقبت امیر سید طالقان را در استرآباد با تحفه متفق ساخت و در طرف
شبخون مزبور ساری شد و سید مرتضی را بیرون کرد بار دیگر در آن دیار تمکین یافت دیگر آنکه امیر تیمور
شاه به بدخشان که شاه بهاء الدین را در آن قبیل رسانیده بود با هیچ یکی اهال آورده با خواجه
زین الدین فایز گشت و حضرت خان سعید از آن ترش فرموده بود بلده های جبل اسید و ارخت را
از اطراف خوارزم ایلچی داد آنجا رسید و تختها گذرانیده زمان بمبارک با فتح ماوراءالنهر ملحق
و آنحضرت اعیاد از آن ارخت اطراف ارزانی داشت و همچنین ایلچی قلدغان و امیر آید کرد

و دیگر حکام دشت قبچاق بدرگاه شهریار آفاق رسیده بمضمون و مشتقار و سایر جانوران شکاری
آورده در رسم تهنیت فتوحات که بتجدید در ولادت مادر او الهنر در ترکستان واقع شده بود بتقدیم رسانیدند
و آنحضرت هزار اسب و جامه داده اضرار کمر بنواخت و از نزدیک فرادوخان و امیر ایدکو تختها پادشاهانه
ارزانی داشت و امیر حسن که بعطوفت و حسن تعزیز اتصاف داشت فرمانداد که پیش فرادوخان رود
و بجهت شاهزاده مراسم تعزیت بجا آورد که خجسته ارغاندان خانی و دودمان چنگیزخان حضرت خانی کند
حسن بگاه بموجب فرموده عزیمت نمود و دیگر آنکه رایات از ترکمانان که در موضع اغرنجیه و دهستان سیر بودند در سر
پیر پادشاه فرار نموده بودند و درین اوان مقدم ایشان عمر رسالا ربه بلقین و دولت سیدار همراه جمع بود و بر
قدیم باز آورد و بحضور شرف لسا علیه مشرف شده زبان باعتذار و استغفار گشاد و مرحمت بیدریغ و دلجوئی
بدان جماعت پرسیده و ایشان بخواطر خاطر و راکن مخصوص قرار گرفتند و دیگر آنکه وقایع آنکه حکام سیستان از فرار
خزینی نادم و پشیمان شده عارضه داشتند که اگر آنحضرت از جوار ما درگذرد و به بهیت اطمینان خاطر
بندگان جناب ارشاد مآب جناب شیخ زین الدین جرباذقانی رسال نمایند همه ایمن شده به قدمت
شتابیم و آنحضرت خافا سعید جناب تقوی مآب هدایت دار رخصت فرموده آنجناب روانه شدند چون بمقصد رسید
اعیان ولایت باستقبال مبادرت نموده شرایط اعزاز و احترام بجای آورده و جناب شیخ شمه از عنایت
و مکارم آنحضرت بمردم سیستان معلوم نموده بود باز زاندگان بر و متعینان اندیار مثل سادات محمود و برادرش
خطیب الدین و غیره با شیخ و کرباس میان امیر دیگر بدرگاه سلاطین پناه آمدند و جناب ارشادمآب
در باب ایشان حضور شیخ باز زاند و تقریر کرد و حرف بخشش حق در رحمت آمد و رقم عفو بر جرایم ایشان کشیدند
همه را بعنایت بیکران اختصاص داد و دست ملازمت پسر شاه محمود را که در سیستان بود و اطلاق فرمود و همین
سیستان بیش بدرگاه فرستاد و شاه محمود ملازم رکاب آنحضرت شتاب گشت و دیگر آنکه وقایع آنکه
افتاب تاخیر حضرت صاحبقران خاقان جهانگیر مغفور بعیر الدیت مرد شد و اندیار در زمان چنگیزخان
بانش خدمت پیش توزنه خان سوخته بود و بجز خاک و خاکستر از آن بقیه عمارت آن اثری نماند با مضمون آنکه

عزیمت

مؤنث فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از جمیع بلاد خراسان و دور و نزدیک و ترک و تاجیک
روی بدان خم آورده و خلایق بر حسب فرمان کارسیده شدند و باهتمام امیر حسین که کوتاه شده و امیر
در سر ملاشقه و ولایتی بان دیرنا در زندگی زنانه بکمال معموری و آبادانی رسید

ذکر وفا نمودن امیر وفادار شیخ نورالدین بدست دشمنان جفاکار

امیر شیخ نورالدین پسر بلاد سلطان
و خلایق انفسا با جمعی از مشهوران بیباک رسی امیر شد نهاد و امیر شاه هلاک با شاهزادگان از شهر بیرون
آمده و در موضع قتال راه بهم رسیدند و صفها آراسته به شمشیر دست بردند و قول امیر شاه هلاک
مخالفان از پای برداشتند و فتنه از سخن برنافت و از آنجا بلکوه اله قسرق که میان کش و هرات
پناه برد و امیر وفادار بدست دشمنان گرفتار گشت و چون کیفیت آنقضیه بسمع شرف اعلی رسید
فرمان داد که امیر مصراب و امیر نوکل برادرش و امیر پادشاه و امیر نوشیروان و امیر محمد صدر و فرمان
و امیر یوسف خواجه بجانب قومس و مازندران رفته از آنجا خود را بهرات رسانند و حضرت خافا سعید و الدر سعید
خود با بستغفر را در هرات به صولت تعیین نموده موکب همایون در چهاردهم محرم الحرام بجانب مادر
الهنر نهضت فرمود و در موضع نوکنده اشتاق اعیان بسمرقند بپایه سریر اعلی آمدند و در وقت آنکه روز دوشنبه
یازدهم ذی الحجه خبر گرفتاری امیر شیخ نورالدین بدست شیخ زاده آمد که محافظت آن باهتمام الدین شیخ
زاده ساوجی بود و هر چند قربا در کشیدند هیچکس جواب نداد و از آنجا بدروزه آهنین رفت که خواجه
عبید الدول و قاضی صلاح الدین متعهد ضبط آن شده بودند سخن بگفته خواجه عبید الدول جواب داد که ما
مردم طالب علیم و به حکومت کاری نداریم حاکم ما میرزاده شاهرخ بهادر است و قوت آنجا
خود را بنی گذاشته بود از خدمات شما شاه مراده مجال رفاقت ندید تا اکنون رخصت خواهد شاه
رضی الله عنه کسر الخیر تخریبم گذاشت و در راه عزم داشت اکابر و اشراف سمرقند از رخصت خافا سعید
التماس کرده بودند بر وی رایت فتح آیات متوجه الغرب شود تا ایشان از تفرق اشرار ایمن گردند و حضرت
خافا سعید ایلچیان قسر سمرقند فرستادند تا بشارت و اهمال چند ملک فرسای تسلیم نمایند

انجا رسانید و در این جنگ هرگز اعلام ظفر فرجام گشت لوگر امیر شاه ملک هرمز داشت اورده که امیر تیمور بیک در کلات
کلفته است و اینجا در صحبت لوشیر دان بر سر هرمز شد گشت و چون امیر شیخ نورالدین از فرود آمده
سمرقند باز گشت علم زاده خود امیر شیخ حسن را فرمود که کلات را بر قلعه حصار گیرد و در این اثنا امیر
صدر الدین حسن بر حضرت امیر شیخ نورالدین بدست مخرف و از جمله قدمش اندیشناک و پریشان خاطر گشت
و وفا دار که شفید داشت نقل رسانید و بر مدرسه میرزا جهانگیر بن میرزا محمد سلطان که در مصاف حصار بود
بدید مرد فرستاد و در این زمان که امیر شاه ملک بسمرقند رفته رایت همایون بکن رسید
رسید امیر شیخ نورالدین حسین الکریم و حاجی سیف الدین با جمعی از ایشان در برابر امیر مصاف باز داشت و سلطان
را از جانب تکلف فرستاد تا سر ما بر خدمت بیک نگاه دارد و چون امیر جهانگیر متوجه سمرقند شد سلطان
در بر خاطر نهاد که بشاید و چون بقصد سید بجره مقصود بال نمود شب یاران بجان در مقام مخالفت بودند در
چند امیر شیخ نورالدین پریشان خاطر دار گرده دل در باغ دلگشا و کان کلی بگذارند و در این اثنا رایت فتح
تکلف رسید و سلطان با یزید احمال و اثقال را گذاشته قرار نمود و امیر عبد الکریم و حاجی سیف الدین را با دیگر امرا بجانب
کش فرستاد و امیر شیخ نورالدین از کلات بشتر لشکر فیروزی اثر خود را شده تخلیه کرده بخدمت عنان گرده بر امیر
شاه ملک تاخت و سمرقندیان را متفرق و پریشان ساخت و اموال و اسلحه ایشان بدست امیر شیخ نورالدین
افتاد و در سب زنان آمد و رزمها که هر دو فریق در برابر یکدیگر صف کشیدند امیر شیخ نورالدین
در شان امیر عزیز بدلیان شده او را از میان برداشت و نایره حرب بالا گرفته آتش اشتعال بدرجه
و یک لشکر امیر مذاور که ملازم امیر شیخ نورالدین بود گرد فری میکرد و میرزا ابرک احمد با یاغی سوار
از رایت موز بیرون آمده با امیر شاه ملک پیوست و روی نور بدرگاه اشرف الله آورد و میرزا ابرک
لوقیان رایت کش را با جمع از دو جمع ایشان بدست هم شد و کرده بزیر در آورد و روی بر دل لشکر
مجتمع شدند و امیر شیخ نورالدین با سپاه هم فرزند از رخاب هم بر خاش جوی و رزم آزمای متوجه لشکر
شهر یار گیتی کشای شد و در زمانی که هر دو فریق در برابر یکدیگر صف کشیدند امیر شیخ نورالدین با جماعت

از میان بر داشت و جمعی را از نوکران بخت بلند موزه سر هایون گشته بذنوب و انعام نوازش معترف شدند
و امیر شیخ نورالدین روی بر تافت و در تاریخ بیست و روز دوشنبه شهر ربیع الاول از حلقه جنب به ظهور آمد و بازدهم
مذکور خطه سمرقند از قدوم نکهت بهشت مانند گشت و سمرقندیان از جنب هر حادثه ایمان یافته خاطر
نظر عاطفت و احسان خاقان منصور شدند و نکهت امیر شاه ملک را با لشکری که از زرنجی از زرنجی
نامزد کرده را اتباع امیر شیخ نورالدین در بایستا حاصل کرد و اند و چون جهات مملکت ماوراء النهر کلیه بدرونی
یافت عنان عزیمت بجانب خوارزم تافت

ذکر رفتن خاقان سعید بهدایت حضرت

خاقان سعید در تاریخ ربیع
الاول از سمرقند قرقیز و در ربیع الآخر بدار السلطنت هرات نزول فرمود و از دشت قبچاق و ولایت
اوزبک ایلچی امیر ابدال و از بلاد شیروان فرستاده امیر شیخ ابراهیم و از جانب خوارزم صدر سید عماد الدین
و از ولایت ساری صدر امیر سید کیا و از فرزند کره و دیگر ممالک ایلچیان در آن چند روز بدرگاه
رسیدند و سخنان کلام مخصوص از سیاه امرا و مقربان مورد رسیده شد و در این اثنا ابرک احمد که
حالت کرسیاه و در ولایت بیرون رانده هر دو متوجه هم بدرگاه عالم پناه آمدند و در این اثنا
الله سعالی الشان رسیده چنان بود که بخشت غبار فتنه از جانب ترکستان ساطع شده بالاخره امیر شیخ
نورالدین که حکومت کرسیاه تعلق بیرک داشته باشد و مرد و در بلاد هرات رکاب ارادت بشاب قیام نماید و اعتبار زیاده
انگیزه خراسان بنا و مدرسه شریف و خانقاه معروف بنا که در شمالی قلعه اختیار الدین طرح انداخته
بود بنا تمام رسید و اکنون که تاریخ هجری بر سبع و تسعین ثمانمائه منتهی شده خانقاه معمور است و در سال
مذکور خاقان گردید منصور و در بیست و شش شمال هرات بعمارت باغ سفید فرمان داد و در شادمان باغ بیرون
فرحتی در جانب خرید با تمام رسانیدند و بیشتر از آن مسالهای دراز در آن فضای وسیع باغی بود هر سوم باغ سفید

ذکر وقایع حادث امیرزاده عمر بن میرزا بر خود حضرت شیخ بهادر

خاقان سعید در آستانه
شش اربع عشر و ثمانمائه بعزیمت ییلاق با دو پسر خود و جمعی از امرا میرزا عمر و شیخ ابن میرزا بر خود حضرت شیخ نورالدین
فارس و عراق آمده شرف بابوس و ملازمت و سبب آن چنین است که چون میرزا اسکندر از سلطنت سلطان

در تخت تصرف و ضبط آورده و مصلحت چنان دید که میرزا احمد شیخ بن پیر محمد و میرزا علی ابن میرزا ابراهیم
که هر دو برادرزادگان او بودند از مملکت بلند خواهد که ایشان از روی ارث و کتاب استحقاق
پادشاهی داشتند و اندر پادشاه نزاده متوجه خراسان شده و در راه خرم بیک همایون پیوستند و درین
اثنا قاصدی هرات که از جمله متعبنان اندیار بود برسالت آمده و انواع تحفها و پیشکشها آورده بوسیله ایشان
معروض داشت و عرض رسانید که دران بلاد خطبه بنام همایون شیخ شد و جنابت پیدا و پنهان
کشته رخصت انصراف یافت و درین وقت حمزه بیگ و نوکر میرزا الغ بیگ آمده مغولی را مقید آورده معروض داشتند
که امیر شیخ نورالدین بجوانب خراسان پیش محمد خان رفته و او را در خود شیخ جهانگیر بعد در میرش رایه تعیین نموده و ایشان
با لشکرهای اقرب سرا امر رسیدند و مغولان اجمال از جانب کرمان ترکی سلطان الوس بسر آمده خبر آورده
که میرزا اسکندر از ضبط مملکت عراق و فارس فارغ شده و روی بولایت کرمان نهاد و دران ولایت خود را بسیار
میکند و درین اثنا ایلچی میرزا الغ بیگ رسیده هزار خروار عرض رسانید و حضرت خلد آشیانی از جانب سمرقند
خرامیده لشکر بایزا از نیلاق باد تجنیس اجازت داد که گاهای مورد زدند و آنحضرت در هیم محرم
بدار السلطنت هرات نزول فرموده بلغ رزغ را نمود در روضه رضوان ساخت و درین وقت ایلچی امیر شیخ
ابراهیم از جانب تردان رسیده تحفهای پادشاهانه گذرانید و آنحضرت خرستاده را رعایت فرموده
باز گردانید و از جانب سمرقند خبر آمد که امیر شیخ هلاک به طرف خراسان رفته و اندیار را غارت و تاراج
کرده و با آنچه فراوان مراجعت نمود

ذکر پناه بردن امیر شیخ نورالدین به محمد خان سلطان

امیر شیخ نورالدین با آنکه شکست فاحش یافت اما دل از حکومت برنداشت و هر لحظه سر امیر لشکر گفت
و هر زمان خود را امیر حاشیه الدین میزد و چند نوبت از مقدمات لشکر سمرقند منهزم شد و چون کار از
پیش نرفت وی چاره نداشت پناه به محمد خان برده از او استمداد نمود محمد خان با لشکر فراوان متوجه ماوراء
النهر گشت و بحدود سمرقند رسید و میرزا الغ بیگ بعادت صادقه را معروض السنه دلها بر سر آن کرد و آنحضرت
خاقان السعید با حضار لشکرها فرمان داد در روز چهارشنبه سلخ ربیع الاول از باغ زاغان بباغ نخشب نزول فرمود

و از آنجا پای سعادت در رکاب آورده روان گشت و منازل قطع فرموده بکنار آب سرخان رسید
و در آنجا قاصد میرزا الغ بیگ خبر رسانید که سوار شدن او بولایت خود باز گشته جان سخن آنست که پیران
محمد خان همان بیگ و میری رسید با امرای خود گفت که حیلهٔ آنست که بهانه خود را امیر شیخ نورالدین با امرا
و ذوقت و شوکت دشمنی کنم و معلوم است که ظفر و نصرت نصیب کیست در راه امیر بزرگ سعادت قرار گرفت
و محمد خان ایلچی خان نام پیش امیر شاه ملک فرستاد که سابقا میان ما و تو عداوتی نبوده و آن ملک نزاعی که ادعای
بنا بر انگیز صاحبان خراسان بود اکنون ما بتو دوستی میکنیم اگر میان نورالدین عداوتی
ما او را حمایت نمیکنیم و امیر شاه ملک ایلچی را رزق داده باز گردانید و نورالدین بختی را با ملازمت
و خیرات پادشاهانه پیش محمد خان فرستاد و از راه چنین فواید محبت و صداقت تاکید یافت و درین
ملک لب دل اگر میرزا الغ بیگ رسید و معروض داشت که میان شاه زاده و امیر شاه ملک کدورتی
واقع است حضرت خاقان بجهت معاودت مغول و آمدن ملک لب دل و در رشتن بجانب سمرقند
متردد شده چند روز در آنجا حبکتر توقف نمود و امیر سید علی ترخان را فرستاد تا صحبت کدورت
میرزا الغ بیگ و امیر شاه ملک معلوم کند و امیر شاه را بمرحمت فرموده علی نمود و بآنجا رفت و آنچه
معلوم معروض داشت که بعد از تفتیش چنان مسموع است که از زمان که زمام حل و عقد مهمات
مملکت ماوراء النهر در کف کفایت امیر شاه ملک درآمده تا غایت در شرایط ملک داری و جهانبانی
و قواعد فرزندگی خسرانی بر پادشاهان بغایت نازک میباشد باقی رای عالم حاکم است و همچنین امیر شاه ملک
رسانید که دران حین که من باز گشتم امیر شاه ملک بدفع امیر شیخ نورالدین متوجه خراسان شد تا هم بکجا رسید
و از استماع این اخبار حضرت خاقان السعید عازم سمرقند شد تا مهمات آن مملکت را تجدید رونق و نظام
دهد و چون بقصبهٔ الاسلام بلخ رسید فرمان همایون شرف انفاذ یافت که به سمرقند پیوسته و موکب
همایون در بیست و یکم جمادی الاول عبور فرمود و چون مرض خشکی مصیب خیام سپاه نصرت انجام گشت
میرزا الغ بیگ و انکار و اشراف رسیده سعادت لب دامن در یافتند و آنحضرت چون جان که بتن آید

بشهر سمرقند درآمد و بنزارات اکابران و بار دهاء جهان رشته صلات و صدقات بمستحقان رسانید
و هر خزانه که محل نزول پادشاه دریا دل گشت و بعد از چند روز ذکر امیر شاه ملک رسید و امرا بر
شیخ نورالدین ... **ذکر وقایع حالات امیر شاه ملک و امیر شیخ نورالدین** امیر شاه ملک
چون بدفع امیر شیخ نورالدین عزم مغولستان کرد و حوالت کرد بیچون بل بند در شیخ نورالدین آگاه شد
اضطراب آغاز کرد بهر کس از شاه زادگان جنگیز خان و امرا توسل جسته التماس نمود که میان گشته امیر
او و امیر شاه ملک صلح واقع شود بعد از قیل و قال امرا با امیر شاه ملک در باب صلح سخن گشتند و امیر
شاه ملک ایشان را از شیخ رو انداشته خود مستعد بعبور آن اندوه صدمه بیش امیر شیخ نورالدین فرستاد و پیغام داد
که اگر کنار محور از خوف اعتراف بیکنی و بعد از خواهی گذشته مشغول بمشی با تو صلح میکنم و الا میان ما و تو جنگ است
و امیر شیخ نورالدین گفت امیر شاه ملک با دو نوکر بدر قلعه آید تا من نیز با دو نوکر بیرون آیم و بعد از آن شیخ
بقصد رسد بهتر باشد که سخن برین قرار گرفته امیر شاه ملک بدر قلعه رفت و امیر شیخ نورالدین بیرون آمد
یکدیگر را در آغوش گرفتند و پرسیدند امیر شاه ملک گفت که بر عالمیان روشن است که حضرت صاحبقران مغفور
بمثابه تربیت کرد که هر بندی بران مستعد خود چه از فرزندان صلبی ترا عزیزتر میداشت و بعد از آن
آنحضرت که در حق تو میدل داشت آن بود که ترا در زمره امرا انتظام انتظام داد و بخواص اختصاص داد
آنچه حقوق از تو نسبت باین خاندان بر هیچ حق وفا شد اکنون الدین الدین را بر زبان گذرانده که از آن خود
اگر از سر اخلاص خدمت پیش من مستعد میشوم که از جانب حضرت خاقان سعید هیچ گزندی نیز نرسد مگر بعد
لطف و عنایت مشاهده کنی امیر شیخ نورالدین گفت بیت رشته محبت بگسست بلند است ... اگر بیش در میان
امیر شاه ملک هر چند مبالغه نمود که امیر شیخ نورالدین از سر عناد و کردنکشی بگذرد و در مقام استغفار آید تا بعد
نداد و امیر شیخ شاه ملک گفت که روز بلند است و هر آن مشاهده از برای ما بقدر است و بعد از آن
نقد رفت و امیر شیخ نورالدین همچنان ایستاده بود و در این سخن حرب داد و انقضا امیر مرسی گاه دیگر
و دلخواه چند از آن آمد شد گرد و سخن صلح بجایی نرسید و امیر شاه ملک با امرا گفتند که بگذرید و بگذرانید

بیدولت را بعجت کنید اگر خویش آنحضرت بمرد و یا فرزندان در دل میکنید باری نوکر بیک خود
بفرستند تا با کشتن ما را ناموس باشد امرا رفتند و امیر شیخ نورالدین بدر قلعه ایستاده و با ایشان سخن میگفت
در حال امیر شاه ملک در مقدم نوکر خویش هر قداق اندر باد گفت که تو مرا بجای برادری بگیر و از آن
قدم جرات پیش نهی و بر این امر که در خاطر دارم اقدام نمایی شاید که چهره مقصود حاصل در آئینه مراد جلوه
گر آید و ذکر دلاوری تو در افواه و السنه سایر و دایر گردد و نام شجاعت تو بر صحیفه روزگار باقی ماند
باید که چون امرا از پیش امیر شیخ نورالدین باز گردند تو نزد او روی و بگیر چون ترا از دور بیند بطلبد و
در آغوش محبت باز کند هر دو کشیدن او از اسب در آمده تو دو حفظت و حمایت تو در آمده ما هر قداق منقلب این
سخن شد و چون امرا سخن تمام کرده مراجعت نمودند هر قداق فرصت نگاه داشته متوجه در قلعه شد و چون بنظر
امیر شیخ نورالدین بر وی افتاد آواز داد و هر قداق پیاده شده چند لغت زانو زده و امیر شیخ نورالدین
خم شده او را در آغوش گرفت چند آن دستهای هر قداق مثار ایه بر پشت امیر شیخ نورالدین رسید زرهای
که داشت او را از اسب فرود کشید و چون شیخ نورالدین بر زمین افتاد زانو بر سر او نهاد و شمشیر
از غلاف بیرون آورد و نوکران شیخ نورالدین که با او در قلعه بودند و دور ایستاده بر سر هر قداق
تاختند و یکی از ملازمان امیر شیخ نورالدین بر زمین شمشیری بر روی هر قداق فرود آورد و هر قداق
نورالدین نگاه داشته شمشیر بر کار آن داشت چنانچه لبهای اسب او بریده شد و رم خورد و آن نگاه شمشیر بر روی
امیر شیخ نورالدین فرود آورد و انگشتان او را که بجهت دفع شمشیر پیش داشته بود با بیست و هفت انگشت
سرش بر بود و امیر شاه ملک با جمعی از دور بنظاره مشغول بودند چون حال بدین منوال دید بعد هر قداق
شتافت و هر قداق چون دید که مدد رسید بر خاست و دست بر شمشیر سر امیر شیخ نورالدین را
بر خاک مذلت انداخت و امیر شیخ چنین بر بزرگی دولت قاهره از زیر دست عجب روی نمود و امیر شاه ملک
هر قداق را که چنین امری قیام نمود بود تربیت و نوازش فرمود و گفت مدت العمر ممنون تو خواهم
بود هر قداق گفت چه سعادت ازین بهتر که رضای مخدوم من حاصل شد و نام این بنده در میان ایشان

بیش ماند و بعد از این امیرشاه ملک قلعه هوران محاصره کرد و درین اثنا ایلچی از خدمت حضرت خاقان سعید
رسید و پیغام داد امیرشاه ملک را آورد که اهل قلعه از تو متوهم اند باید که پیش ما آیی تا دیگر را در تسلیم
راه استمالت ندهیم و امیرشاه ملک بر حسب فرمان بدرگاه عالم پناه شرف بخش

ذکر عطف

ساختن علم دولت ارکان کل بلکک کشیده

چون ممالک ماوراء النهر و ترکستان از وجود
عصات طغات مطهر شد و جمیع الولایت محروس و مضبوط گشت حضرت خاقان سعید بعزم تسخیر علم
و دولت و شوکت برافراخت و اردوی همایون ارکان کل کوچ کرده بلکک کشیده نزول فرمود
و در آن منزل میرزا ابرک احمد بوجب چنین بهره شرف یافت و بعنایات خسروانه مشرف شد و
شاه ملک نیز بتقبیل عتبه جلالت مباهات و استعلا یافت و بعواطف خسروانه سرافراز گشت و هم در آن
منزل شاهزاده جوانبخت میرزا رفیع بیک طوغ بعظیم ترتیب داد تختهای دلپسند بنظر بازار شاهانه
درین اثنا ایلچی خسروزاده جهانبخش از الدین شیخ حسن از قلعه هوران رسید و بعدوت انقیاد و اطاعت
مرسلی مخصوص اظهار نزد حضرت خاقان سعید نمود و پیش امیر شیخ حسن که در بعضی تواریخ به برادر امیر
شیخ نورالدین تعبیر کرده اند فرستاد که اگر درین قول صادق توان افتاد پیش ما حضرت از سیاق
کلام مورخان چنین فهم میشود که بعد از واقعه حضرت صاحبقرانی سخنوران ما از آن برهانه امیر شیخ نورالدین توران
در حنائی افتاده بود و چون خاطر اشرف میرزا رفیع بیک از امیرشاه ملک اندک غباری داشت چنانچه
سمت ارین سخن مذکور شد فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرشاه را به عالم خراسان
و موکب همایون از کوک کشیده نهضت نموده و مسافت پیموده در دار السلطنت هرات نزول فرمود و بعد از چند
روز جهد علیا توران آقا رسیده آنحضرت شرایط احترام بتقدیم رسانید و قصه کهنه را از هرات تا آنجا
قرب پانزده فرسخ است به صداق اوارزانی داشت و طالب آثار خیر جهد علیا در آن سرزمین ابواب
البر موجود است و پیش از توجه ولایت ماوراء النهر حضرت خاقان سعید در صدد ترتیب میرزا جهانگیر
سلطان اندیجان و میرزا رستم باو داد و جمعی سرداران منتظر امیر حمزه اقبوق و ایلک قرلق و جغتو بخدمت

ملازم رکاب اولو اقبال و فرموده بود که آن حضرت بشاهزاده را مرخص چند و
بر لشکر جغتای قطاع نماید که شاهزاده بولایت جغتای عجم و لغزیان رود و از آن حدود
صاحب اله تعلق [illegible] مرحوم او میرزا میران شاه بود هر جا که بیرق از او باشد
و هر جا که خاطر قرار گیرد بر عهده دولت رفیع و بیرق خاقانی سلطان روی بسلاق نهاده چند
روزی در آن نشسته بنا بر طلب میرزا رستم باصفهان رفت و از آنجا بری باز آمد چنانکه گذشت
و در نوبت آخر که بری رسید بعارضه حرارت رفتار ملاذ الفقرا بسوی رفت و از وقوع آن واقعه
چشمها نمناک و سینها چاک گشت و خبر واقعه او بسمع عیه حضرت خاقان سعید رسید خاطر نواز
آنحضرت پریشان و بیطاقت گشت زبان بخبر بیان کلمه انا لله و انا الیه راجعون شاهد
و استهداف کمش از صرای رحیل شاهزاده جناب سلطان فارغ نشده بعد و طنین ارتحال والد
نازنین در شرفات قصر فراغ و ضیع و شرف صبا گرفت و آن نبی عظیم در شهر مقدس مدفون
فات یافت و در جوار آن روضه بر رکنار شهر بنا کرده به ستور دانش پرور بزرگان

ذکر توجه پادشاه جمجاه به جانب مشهد مقدس مرزی [illegible]

چون نهال عالم افروز دولت عظمت
و شوکت بجانب بیت الشرف بر فراست شمس خیر رشید بنیاد بخت بحضرت قضای نفوذ و مصیبت
انجی نازیت مزار متبرکه رضوی از ای حج مرحوم نافه داشته از تقدم رسانید و بعضی بنوعیت
نهضت و قصد موکب سلطانی از دار السلطنه هرات نهضت فرمود و در منزل شاهرود جلال
بیرت که گرد و گرسی که انجی بدرگاه عالم پناه آورده بود و تقبیل عتبه در ملازمت رکاب سعادت
اشتیاب روزگار میگذرانید در بعض اوقات فرصت یافت و آنچه عوایق که بر نهضت آنحضرت
حال او سرگرمی کاتب هرات روزانه گردانید و کیفیت احوال او چنان بود که چون حکومت و ولایت
کرمیر و مناخ او بود مغرور گشت چنانچه بی ذکر فرصت نمود و بنا بر فرمود ملازم شد و مدتی اقامت از آن
که در اعتدال هستیمن و حالت بیت بر خاطر و در مرتع بری و حاجت بلوچان در آن بری در بیشتر

علی تیمور بود و در شکارگاه هم در جا خورند و علی تیمور از پی رسید که با آن جانب بیکره افتاری
جوابداد که بر حسب اشارت علیه بولایت مخو میروم علی تیمور گفت در عنایت شان همایون باید نمود و الله مرزوق
باید بود و مرد دو تیغ تکین از زمام بیرون آورد و چند قن از بلوچان را خدا رسخت و بعضی گرد ایشان
بدیه شکار سنبله علی تیمور فرار نمود و مرد و از پیاده و تاخت و تیمور پسر علی تیمور از عقب تیر دوید و بر آمده
تیری چنان بر نقش زد که از سینه او بیرون آمد و جماعت بلوچان فرار مرد و در راه مقید شد با سر
او در دانه هرات گردانیدند و در هنگام نوروز که قاصد حضرت خاقان سعید جمعه نقش حال مرد و در شهر بلوچان آمده
سر مرد و در ارسانیدند و چون آنحضرت بمشهد نزول فرمود آنحضرت مراسم زیارت بجای آورد و صدقات
باربات حسنه ایج داد و سادات عظام را بنوازش اختصاص فرمود و در مزید امیر سید عز الدین حاکم هزار
جریب از حسن عقیدت و صفای سریرت بپایه بوسی علائه و بندگی الایق که از چنان بزرگ سزد در مخزن
سنان پادشاهی باشد بگذرانید و خدمت او شرف قبول یافته بعنایت پادشاهانه ممتاز و سرافراز شد
برادر او حسن حاکم فیروز کوه نیز رسید و پیشکشات نمود و بر جمعی عرض رسانید و شمول نظر عنایت و رحمت
گشت بعزیمت معاودت تشریف یافته آنحضرت در کنف رحمت و تائید ایزد متعال بدولت و اقبال بر
بارگیش سنگار کنان رد انشد و در دهمه کاشم محرم خرندل و محرم مرتبه منزل اطلال خرمود و مقارن وصول
خبر فلک فرسای بدیه السلطنت هرات خبر آمد که ایلچیان و ایلچک خان پادشاه جغتای نزدیک رسیدند
فرمان عالی نفاذ یافت که شهر و اسواق را آیین بندند و ارباب حرف و صنایع خدمت و مهارت بجا آورده
گردانند و دکانها را زینت دهند و بعد از استقبال مثال واجب الامتثال امرا و جهان باستقبال
بیرون رفتند و مقدم رسولان را بر موجب مبارک دانسته ایشان را بتعظیم و احترام تمام بشهر در آوردند و آنهنگام
زمانه بود چون ایام جوانی عطاب افزای و مانند شهدای و معدن جوانان عشم زرای حضرت خاقان سعید خرمود
که باغ زنان را بایشان باغ جنان بیارایند لباس دادن بهرام عطارد هر سری را در محل مقام خود نشین فرمود
و حضرت شتری ماهیت طلعت بهزار گونه آیین و حشمت بر سریر حضرت بر آمد و امرا و اراکین دولت ایلچیان را

بجای رسید

بجای رسانیده بیادگات ایشان را بگذرانیدند و سخنان و ایلچک خان را که هر از جمله ضرورتی
و نیک اندیشی بود بموقف عرض رسانیدند که مغز باب پادشاه جغتای که بزبان مخلص لوشته بودند و هم
مشتمل بود بر سلام و تحیت و ستایش و محبت آنحضرت و معارض میرزا جلیل سلطان و خبر فلک مرد و شنیده
و حضرت خاقان سعید دقایق آن را تفکر و در بین ادراک فرمود و بعد از اطلاع بر مقاصد مجموع را بر اشراف و اعیان
ساخته حکم کرد که امرا ایلچیان را ملاقی دهند درین اثنا ملک قطب الدین داعی سیستان که بیشتر از رسم
مجموعیت مستقاد بود بلطف و مرحمت حضرت خاقانی سعید اعتماد کرده بدیه السلطنت هرات آمده و امر حضرت
در باب جرایم و ذنوب مخلص شفیع ساخت امرا رخصت دادند که بر حسب ملک قطب الدین درین مدت در خدمت
تقصیر نموده و هم از او از سر خدمت مجموعیت لغزیده اکنون بنابر آن استغفار کرده با تبع و کمین بر
آمده است از عنایت و مرحمت پادشاهی چنان سزد که نومید باز نگردد و ملکات ملکانه قرمود و امان
بر جرایم و ذنوب او کشید و ملک قطب الدین بمملکت و ستیهی یافته بعوارف خسروانه سرافراز شد

بیت

عذر آن کو که خطا بر رسید ۞ الحکم از آن عذر بجا بر رسید ۞

و فرمود که تمامی اموال بر خزانه مرد رسانند
و آنچه از ملک گذشته باشد ادا نماید و الحق بلاشت ملک و ملک را بقطب الدین ارزانی داشت و ترین اجازت ایلچیان
حضای سرای مباحث رخصت شد که مرحمت نامه در شیخ محمد بخشی برسم رسالت با ایشان روان گشت

ذکر

فرستادن داعی بخشان قاصد بشیر خان بجا الدین داعی بخشان قاصد بشیر خان

فرستاده بود و اتفاق مسلم نمود که عهدی از راه فرزندی نامای دعوت با تعلیم نموده آید و فرزندان را بر ملازمت فرستند
و آنحضرت امیر حمزه و اخوند را روانه گردانید و بشیر را بمشهد رسید شاه بهاء الدین ارزوانه پنهان مانده بود
و اندیشه محال و خیال استقلال بخود راه داده الغبا و احکام نموده و امیر حمزه باز آمده کیفیت حال را در داشت
آنحضرت خبر نمود که امیر مغرب و امیر سید علی مرغان و امیر جلال الدین فیروز شاه بلخ رفته در قلعه رباب
امیر زاده ابراهیم سلطان مجتمع شده لوای جلادت بر افراخته و متوجه بدخشان شدند و امرا و اراکین که به بلخ
رسیدند شاهزاده در شان ایشان صرف احسان مبذول داشت و امیرزاده ابراهیم سلطان امرا

در هر هزیمت بدایشان نمودند و از راه بقلان باشکش آمدند و شاه بهاء الدین نکاح قصبی والدت
بدایشان گرفت و امرا و لشکریان از عقب ایشان روان شدند و میرزا ابراهیم سلطان با لشکر بسیار و دوام
توقف نمود و شاه بهاء الدین از آوازه لشکر شاه بلاد هرات گریخت و بکوهها و بیشه‌های پر درخت
بود و در لحظه متحصن حال نمود که همچکس بیگانه بآنجا نتواند رسید و حال و انتقال شاه بهاء الدین داد مدت بیش از آن
بدست لشکریان افتاد و امرا و سپاه باز گشته بر ربط بدایشان در آمدند و حکومت ایالت بشاه محمود برادر
شاه بهاء الدین داد مدت بیش از این هر دو شاه سلطان بیگاه آمده بود و حکم شد که او در حیات میرزا ابراهیم سلطان
اشتغال بسیار بکیست که حرم محترم شاه رزاده و بخت ابن ترک گرگان بدیدار آن است و حضرت خاقان سعید
از نقاب بحجب و دادگر نیست با اولاد و احفاد داشت حرمت که الصدف گوهر بزرگ شرف قبیل از
میعاد حلیه خراسان آورده‌اند بر سبب فرمان قحطهای از نگار سرتب کرده‌اند و آن تاریخ عظیم را بحضرت
تمام بهرات رسانیدند و در سنه عشر و ثمانمائه بیگه کاخان زاده بطالع سعد قدم از زاویه
عدم به صحرای وجود نهاد و طوی بعضت ترتیب دادند و در این محل امیر اعظم محمد بیگ بیرلیغ در آن
بخوارزم رفتند و امیر اعظم که صاحب اختیار والایت او در یک بود شهر سوگذشته از والایت به سایر
محروسه انتظام یافت و بنا هلاک چند روز آنجا توقف نمود مردی از این عرض و در این حالت از زمین
ضبط و نسق داد و مردم کار و زراعت جای قلت اهالی بازرفته متوجه بایه سریر اعلی شدند و بخوارزم
اختصاص یافت و بعد از چند گاه خوارزم را مع توابع و ملحقات بامیر شاه رایه داد تا حکم امام حمات
تعلق بادشاه است و در سنه ست و عشر و ثمانمائه حضرت خاقان سعید میرزا ابراهیم سلطان را بطرف
مصاهرت خویش سرافراز گردانیدند و چند روز شاهزادگان و آقایان بخشش و مرحمت فرمودند و در این
حین خبر استیلای قراییوسف ترکمان متواتر بسمع جلال رسید تسخیر ولایت آذربایجان و عراق و خراسان
خطیر رسیع یافت و فرمان بجمع مطاع عالم مطیع باطراف ممالک محروسه که لشکرهای غرور نشان بر بارگاه جهان
پناه جمع شوند و در اندک مدتی چندان سوار و پیاده جمع آمدند که امکان و گنجایش از حصر آن بیرون بود و چندان

زنجیر خلیل را از شهر هند آورده بودند در مقدر مورد بیت همه زنده فیلان کردن شکوه ۞ به هندی چو دریا
بیکبار چو کوه ۞ حضرت خاقان سعید بازدهم رجب از دار السلطنت هرات بطالع سعید بحضرت نهضت فرمود
و چون ترک ایلان به بلده فاخره تبریز رسیدند و در این فضای انگور که کلیدی به بر زدن کشور
نامند در تاریخ حضرت اعلام فرمایند و مثنوی دیوان اعلی نامه را این عبارت در قید کتابت آورد ذکر صورت
مکتوب خاقان سعید بپسر اسکندر ۞ جناب اخوی فرزندی خلد ملکه لسلام تحفه کشته معلوم فرماید
که بفضل فضل الهی و بیمن دولت پادشاهی احوال ممالک بر صحایف استقامت استقرار یافته و همواره
اخبار بر جاری استمداد و استدامت استمرار پذیرفته و هر زمان از بارگاه احدیت و درگاه
صمدیت ذکر دعا نعم نصیب دولت و قسمت حشمت مای ابد و هر مراد که در خاطر گذرانیدیم دولت
مساعدت مینماید و روزگار موافقت میفرماید اکنون بر تفریق جمع قراییوسف ترکمان و ضبط ایل آذربایجان
مصروفست حالا عزیمت آنست که در شتاب در مازندران گذرانیم و چون طلیعه بهار بیدار خود را بر شاهی
افراخته سرور و بیا در شکوفه بهار بدین سلک رخ بدین جهم آورده فرزند بند جشم کن بیم و دست بر دی بهر نام
چه از آنزمان باز که تازه مایه برادر محمد دم بر فوج بر زند تدارک الفتنه خوف عین بلکه عین خوف دانسته نصب
نصف قضایا که در ممالک واقع شد چنانچه جناب فرزند را معلوم است توجه باطراف مسیر شد امروز
بجهت آنکه ممالک خوارزم و خراسان و زابل و کابل تا قصبه هندوستان و مملکت ماوراء النهر تا
نواحی ترکستان و مازندران و تا تمام طرفستان در تحت تصرف بندگان ماست و خاطر از جوانب
جمعیت و حشمت فوت انتظام ارزانی فرموده و صد هزار سوار هر یک ابری عنان و برقی درخشان دارد
فردی همایون طلدرم اند و هیچ افریده را بایشان خاندان که عقد آبایش از انفصال منعقد باد این جرأت
که قراییوسف نمود و آن حالت بدو سودای استبدال از سر بیرون نکرده و بر شیوه فی الفتنه منهمک است
انتظام از طلبها و شرط و مقدمه‌ها از شمار و حیات و دفع او از مقدمات اگر ما باز ما بدیگر اراده
لشکر نداریم و بجا و اتفاق نیریم در مذهب منافع و دفع مضار مشارکت و متشارکت نتوانیم و دشمن فرزند گرد

وطمع او در مملکت زیاده گردد ملتمس آنکه بالشکر متوجه شده در صدد دفع اتفاق ملاقات افتد از امرا هر کرا
صلاح باشد بخدمت تا ثروت نموده هر یک مقرر باشد با نام رسد و چون نامه تمام شد و شرف اختتام یافت
در صحبت ابو سعید ملک ارسال نموده اند و در آنحضرت در اداء امر فرمان پای همایون در رکاب آورده
روانه شد و شکارکنان و صید فکنان تا چغاچار ماندران در آمد اکابر و اعیان از قطار ممالک آن حدود باردوی
همایون آوردند و امیر عز الدین از هزارسب و امیر حسن کاز فیروزکوه و امیر علی از مازندران و ساری و سایر حکام
کیلانات روی بدرگاه عالم پناه آوردند و خلعت اشراف طبقاتم مفتخر و سرافراز شدند و ملتمسات ایشان
باجابت اقتران یافته بدرگاه حضرت هر سه حال در مشتمل مخصوص گشتند

دیگر خروج میرزا اسکندر بدار الخیر

بیت اخبار ابو سعید ملک چون بمکرب حضرت خاقان سعید میرزا اسکندر رسانید و او را
بر آنکه آنحضرت بجانب ماندران اطلاع افتاد گمان برد که حضرت خاقانی قصد ولایت فارس و عراق
دارد و در ضمن چنین که در خاطر بادشاه کشورگشا گذشته بود خود را در معرض خطر ملاقات آورد و بکثرت مال
و صحبت ملک و بسیاری اعوان و انصار مقرر شد که دیگر خود را همراه ابو سعید ملک بیاید بر سر میرزا آورد و چنان
ناملاحظه بعرض رسانید و حضرت خاقان سعید بدانستن التفات نفرمود که اگر خود نمی آید لشکر فرستند و میرزا اسکندر
از کیفیت اغتشاش و استیلای سخت اسم و لقب خاقانی را از خطبه و سکه که پیش از این بخشیده گاه آن هر دو را
بدان آرایش داده بود و شکنند در آیت استبداد و استقلال برافراشت و خطبه طغیان و گردنکشی بر آورد و
را مضبوط و مسدود ساخت و فرمود که از ری را که عمر لشکر فیروزی اثر بود آتش زدند و آنچه بدان ماند
که سیل را بدان بخش کلی باز دارد و زمین را از زلزله لغزیدن پای ساکن سازند و بیلاقات لشکر قدما و حشمت
مشیره یعنی و بغداد محفوظ در خاطر او را داعی قرار داد و از آنجا کاغذ الاسلام را بجانب سیستان و هند و ارمک
نامه ذکر کرد و چند سراسب نامزد و ظرفهای زرین و صفحه‌های قیمتی بهمت اهزاد بیت فرستاد و ملتمس ارسال
نمود مضمون آنکه باری بهای نزد و ملک اردوبان تو که ملک خراسان و سلطنت ممالک بحر و بر را بما ارزانی
داشته و بنیابت ازلی در اقلیم که هر روز مراد ایشان بمعنی در تزاید باشد و حالا هیچ همت ذی حرمت
مقصود

مقصود میرانست که بلدی که در اطراف حدود ما امیر بزرگ صاحبقران مغفور بود محفوظ و مضبوط گردانیم
و فراوانی که پشت و پناه ترکیه است یک حرف ما را با ما نیاورد و میرزا اسکندر این سخن را در مکتوب بجا
عوان نوشته بود که پیش از این آفتاب و فراوانی لشکر اکثر بهمدیگر ملحق شده بودند و فراوانی بجا
بنا بر مرضی که در راه روی نمود بازگشته بود و میرزا اسکندر آن حضرت را در خطه خوارات عظیم مشغول
و دیگر میرزا اسکندر در مسافر قلمی کرده بود که از زمان که حضرت هر چه با ما طرفی خوشی و دوستی
میداشت ما نیز رعایت جانب ایشان میکردیم اکنون بالشکر گران بطرف ماندران آمده اند ما
نیز اصفهان را لشکر همایون ساخته ایم و مقرر شده در اداء بیعا چهار هزار سوار و هزار پیاده بکنار
در ظل رایت نصرت آثار جمع شده باشند تا هر که ایشان با ما در مقام وفاق و اتفاق باشند و با
لوازم هرات سوار تاخت فرستند چون مملکت ارمنان صاف شود ولایت رانیه و کابد و خبر از
حوزستان بر سر میرزا خیال جهان ایشان تقسیم نمائیم اما این مشهد در میان مردم مشهور است **بیت**
چنین گفت رستم صد آوند رخش ❊ بدشت آهوی نا گرفته مخش ❊ **الفصه** کاغذ الاسلام قارم سیستان
شده در ربط اشتران نزکان دار روز طبس او را دیده و فتنه بیلاقات بنظر آوردند و صورت قضیه را
عرض داشت کرده بدار السلطنت هرات فرستاد که کاغذ الاسلام متوجه اینجانب است و چون آنحضرت
خورسید بر فوز در ابلاغ کرده نفرستند و از آنجانب چون کاغذ الاسلام بنزدیک سلطان رسید
قاصدی فرستاده از آمدن خرق ملک را اعلام داد و ملک قطب الدین نفر را حال کسان فرستاده
تا در ارکه فرستند و خدمتش را با بیلاقات و مکتوبات بهرات بردند و از آنجا اورا باردوی
همایون رسانیدند و حضرت خاقان سعید چون مکتوبات میرزا اسکندر را بهمدوشان آورده
جانب مخالفت شاهزاده را که تا غایت نسبت مکذوب و افترا میبرد صدق داشت
و با وجود اجمال آنحضرت حرارت که شعوه عفو و اغماض را کار بند نشود و در مصارعه و مقابله در نیاید امرا
عرض داشتند که میرزا اسکندر طلیعه مخالفت و نزاع خود در عالم انداخت و جهان از تیره او آشفته

ساخت و درین باب اهمال و تعلل واقع شود و دست دشمن در نزدیک حصار بیخبر ایشان
کنند و از بن جمله ضلالها زاید که دست تدبیر از دامن تدارک آن قاصر آید و حضرت خاقان سعید در جواب
فرمود که آنچه شما میگویید متضمن مصالح امور مملکت و ملت است اگر فرزند اسکندر از روی نادانی و غرور
جوانی بر حرکات ناشایست اقدام نمود و بکنه که بنصیحت و موعظت بر مخالفت از ایشان کند و از کرده
نادم و از سر خیانت پشیمان شود و در مقام عذر و استغفار آید دار دشمن بشیار از دست او بر آید
اگر صلح میسر شود و بر دشمن ره و خاق روی آشتی بدو آرند بهتر است ما را نظر بر آنست که رعایا و زارع
حضرت خالق البریا اند پایمال رنج و عنا نگردند اسیران بلا و فنای ادراک اند بر قول او اصلاح نمودند
و در آنجا که چنین مستان بیابان رسید حضرت خاقان سعید مصلحت چنان دید که با سپهر امارت
نماید دست و زاد هر چه اشارت علیه از رضای و عنان بخوابت بکاب خورشان متوجه گردید
از قطع منازل بمقصد رسید بشهر برات از مقدم همایون تنی علم افتاخر با وج شرف برافراخت **ذکر**
نهضت فرمودن حضرت خاقان سعید بجانب بلاد چنین مرقوم است که سعید عالم افروز از خانه برجیس روی بمنزل
بهرام نهاد و عالم فروز دیگر باره از خر در دین انتظام انتظام گرفت حضرت خاقان سعید از زاد زندان
نهضت نموده روی بکاب ری نهاد و چون موکب همایون در دامنان نزول فرمود ایلچی از سلطان
از سلطان نیز رسید اظهار اطاعت و انقیاد نمود و آنحضرت فرستاده امیر سلیمان را با زکر دانید و پیغام داد
که چون معتقد او اطاعت باشیم و ظلیفه انگلیسر با برادر مخدوم با پیغام فرستند تا اشتهار در سخنش بنیز تحریر
فتح ایت بجوار ری رسید جمعی از زندان بیرون اسکندر از اصفهان گریخته آمدند و امیر دشت گرد
صین الدوله خبر داد طایفه از امرا و لشکر با جمعی ساده داشتند بیان آنست که در زمانی
که اردوی اعظم در قشلاق مازندران بودند نصر الله صحرائی که حکومت ساده با تعلق سعادت کی فرستاده
الحسن دار و غنه نمود و حضرت خاقان سعید یکی از زندان را در آن اقتراب گردانید و میرزا اسکندر بر
حال رطایع با تنه امیر وصیف خلیفه و امیر جلیا و سعید آباد بر دو بخش و تخریم از مازندران را نامزد ساده فرمود

و چون حضرت خاقان سعید بر خیمه اطلاع یافت فرمانداد تا بر سر حسین صورت ترتیب داده بر دو بخش
ابنیق و امیر چهار صد هزار سوار بر لعنت و سی و نه هزار سوار منتخب ساده شدند و امیر ارسلان حسین
اطراف نمودند و چون بنا میرزا اسکندر از اقتدار امرا خدمت حضرت اعلی آگاه شدند با یکدیگر طرح مشاورت انداختند
و ماجد بنده زاده حضرت شاه حسین ابن منتخب الدین اکبر و اسکندر بیرون آنحضرت است اما اصلا بر قول
و قرار او اعتمادی نیست و اندیشه مند در باب آن تدبیر کنند فرزند صاحب قران است فرزند از ولادت
عهد بر پیر او باشد مخصوص چنین خلق صدق که فرمان خرمای اکثر ربع مسکون است امرا چون مثال ایشان
در میان آوردند هر یک دیگر را از نحو در خدمت چنین هنگام رسیده تر دیدند و اتفاق نمودند که روی بدرگاه
عالم پناه نهند و چنین صلح خلیفه بنا بر آنکه در حق غفلت با جهان ملک اتفاق نمود چون بر کرده بعراق آمد چنانچه گفته است
دو قرار ندارشند او را از کرده پشیمان شدند و امرا بحضرت شاه رسیدند و هنوز آنحضرت در صدد هوری بود که
چنین نامه از ری و کاشی لشکر قرار روی نمود رایت نصرت شعار سایه دولت بر قلعه شهریار انداخت از جمع
مستان بر سر اسکندر هر بیان آنکه بر دیگر و سعدالله بر طرف لب بلوی سر فراز گشته و موکب همایون
چون بساده رسید وصیف خلیفه و بدرگاه عالم پناه آوردند و امرا را امیر ارسلان اسکندر با انواع نوازش
باشند و مرحمت پادشاهانه نوازش جزیره وصیف خلیفه و اکرام داد و زبان شکایت بمعذرت گشاده و امیر ارسلان
ملازم رکاب ظفر انتساب گشت و بنا بر آنکه گذشته مشغول شد و خاقان سعید بشکار در صحرای ساده
صید و شکار فرمود و بعد از اقدام مراسم انکار سیدان جانزان افکند که مدتها در آنحضرت دوشی بود از
ذهاب و انوار بر خاطر گذاشته **ذکر وصول رایات فیروزی نشان بحوالی دار الملک اصفهان**
چنین موکب همایون نزدیک اصفهان رسید بباغ رستم که در نزدیک شهر واقع است در دو فرسخی
نزول فرمود و طایفه بر هم زده بخت بلند چون سیل که بنشیب سیر کند روی با روی اعلی نهادند و در
سعید و عدم انتظام یافتند و در آن زمان شیخ محمد خویش امیر بیاش که بشرف خاکپوس آنحضرت
و در عقب از شیخ علی قراق با سعید و امیر موکب خود قرار گرفت و در مقام انتظار طایفه از مردم اصفهان

بعرض همایون رسانیدند که مشیل خزانهٔ ما در بیرون اصفهان است اگر عنایت حرمتی حکم کند که جمعی بهمدان
نزدیک شهر سعادت نمایند بلکه که آنجا فقیران از گرسنگی صادق یابند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیر
مضارب و امیر الیاس جوانی در زمره دیگر از ارباب صلاح و دست شجاعت متوجه آن جانب شوند و دزدی سازند
که هیچ انبار و دوی ایشان بهمدان و دلاوران سپاه منصور مانند برق و باد در حرکت آمدند چون حرب متعدد
رسیدند قراولان لشکر مرزا اسکندر که شیران بیشه دغا و نهنگی مذربای بیگانه بودند برابر آمده صف آرایی
کشتند و امیر الدین سپاه بر جمعی شمشیر روی در روی آوردند میرزا بایسنغر که از جنگهای برادر علی ارزنده داشت
از نیام برکشیده مانند دریای موجزن بلشکر میرزا اسکندر حمله آورد امیر جیبان شاه بر اساس و لطف الله
پیان تمور و مظفر خزانه بر شیخ علی بهادر و توکل بیرجی و علیشاه از آزاد داودی و مردانگی دادند اصفهانیان
منهزم شدند بر دلاوران سپاه منصور بدان سان دیدند از حال خود زایل شده پناه بجانب مملکت
بردند سپاه بر زنان خوزستان که تنگنای را تعاقب نمودند لطف الله پیان تمور بر سر علی استاد حشمان را
نگذاشتند از زنجانب لشکر اصفهان عود نمود هم چند امیر عبد الصمد و امیر سینه دمی و مبالغه کردند لطف الله
از سر علی دور نشستند گرد و غبار باغی نوان چندان جنگ کرد که ده زخم با در رسید و شمشیر
اخوالدر مرزا اصفهانیان روی از خود گرفتند و خوزستانیان شمشیر نزار انداخته بارودی رسانیدند و میرزا اسکندر در دست
حاضر چشم دل مردم خود شتیده و فرمان لشکریان و جمعی از لشکر انجام فرمود و دو هجرت و دو هجرت بالجاح
و مشتی قضا عاقبت نمود و چون امیر و مقربان در امر صلح و جنگ مشورت کرد و در آن هر دو قرار گرفت با اتفاق
لشکری افزون از قطرات سحاب اوراق انسجار از شهر بیرون آمده دست بخشش و کشش بر آورد بیت
هر کرا بخت رهبری کند ۞ کرشمه سخت بادری کند ۞ محمد خان خاقان فرمانداد تا طوایف سپاه روی بر زمین
نهادند و حرب عظیم بر شیخ و خوزستان دادند میرزا اسکندر چون چهره فتح و ظفر در آئینه روزگار آشکار
خود دیدند دانست که با گروه دست در گریزان و با شمشیر سبزه گردن کار خردمندان نیست الدم با گرد لشکریان
اتفاق سلطان از شعور که بیچیده پراکنده دل و پریشان خاطر بجانب چهار دیوار شهر گرفتند اهل خوزستان در تعقیب

هزیمتیان نامختند و زخم شمشیر صاعقه کردار جمعی کثیر را سر از تن مرکب بدن جدا ساختند و میرزا اسکندر
نزدیک بود که دستگیر شود عاقبت به صد مشقت جان بجانب پایتخت برد و خود در باصفهان آمد
و مرکب هوا بر غرب باصفهان نزول فرمود و در آن اوان شیخ دردی از قلعه شهریار و باربند بسر بطاعت
از حصار سلطانیه بارودی رسید هر شد و بعنایت خسروی گشته در سلک دولت خواران نظام یافتند
و بعد از آنکه اصفهانیان را شکستی چنین فاحش رسید ناگاه از در دروازه بر آن زمرهٔ سعید ارزانی
آمده و خدمت رفیع و دار آهنگ رزم و پیکار کردند و امیر الیاس خواجه خدا رشد و حضرت صاحب سعید
فرمود که لوازم دلاوران شهر و بطاب بود بر امر آنجنس کردند و لشکر نصرت شعار اطراف
حصار را احاطه نمودند تا در هیچکس چیزی از آنجا بیرون نرود

ذکر اطاعت اهل شیراز و تسخیر اصفهان بنیروی دولت و بازیافت

چون خبر آمدن سپاه منصور نشان بجانب اصفهان بسامع
شیراز رسید کلیمان و اعیان ولایت فارس و شیخ محمد صادق که داروغه اسکندر بود در آن
مملکت در عراقت امر و نهی کرده با یکدیگر گفتند که بیشک لشکر نصرت بر سر پادشاه بر دیار
اصفهان استیلا خواهند یافت پیش از آنکه طایفه از رستاخیز قیامت اثر متوجه آنجانب گردند باید
که کسی فرستیم و امارت اهل و دولتخواهی خود را بعرض رسانیم تا کاری بموقع کرده باشیم و مدتی بمرتبه از آن پیش
رسیدیم بر این قرار گرفته پسر میرزا اسکندر داود و شیخ عبد الصمد و شیخ ابو دل و پیران دست بر مشغلان و جمعی از
مشاهیر شهر فرستند و حضرت بنام و لقب همایون مرتبه ساخته پیشکشهای سزاوار بدرگاه شهریار نثار افتخار
فرستادند و گفتند که بخشی لطف الله پیان تمور را بضبط احوال حکومت فارس تعیین نموده امیر جیبان را
فرستاد تا بر سر میرزا اسکندر و پیران امیر عبد الصمد را با دوی رشت و در این اثنا نوکران شاه بهرام که معتمد
اسکندر بود و ضبط برجی تعلق باو سپرده بود بسبب نخوت خود سلاح گذاشته و از راه همراهی قدم بیرون
نهاده بر درگاه عالم پناه آمدند و سه روز با اصفهانیان مشکستی بیاندازه رسید و باد خود این حالت
گاه و بیگاه اطاعت نموده از دروازه بیرون می آمدند تا مدت چهار ماه بر آن گذشت و در آن

دوران ایام از طرف ممالک اخبار متنوعه بسمع علیه رسید نخست آنکه میرزا الغ بیگ قاصدی
فرستاده معروض داشت که میرزا ابرکت احمد اظهار خلاف کرده امیر تیمور سبکا در میر محمد تاتار و امیر علی
قوچین بقتل رسانید و آنحضرت از استماع این خبر متاثر شده فرمود که صادر قضای سحر اتفاق نهاده است
غایت چون مستوجب حلال مخالفت آنحضرت آید تدارک کرده نشود و دیگر آنکه بخشی آمده معروض داشت که امیر لطف الله
بیان نمود که گمان آنکه امیر جهانشاه خود خواهد کرد او را اقتدار رسانید بر این حرکت ناشایست
آنحضرت بکرم بخشی و لطف الله تاوان سوء حال فرمود و امیر سید علی ترخان را به حکومت شیراز تعیین نمود و فرمان
داد تا ترخان هزار تومان تحقیق آن بحال بدکند و دیگر از زاده است لشکر قاصدان دهدی این سلطان اولس
آمده اظهار مطاوعت نمودند و آنحضرت ایشان را نواخته باز گردانید و دیگر در وقت عزیمت حوالی
اصفهان مستدالله بردانچی ولی در دلش بر حسب فرمود معروف کاشان شده بودند و ایشان الوالیه
ضبط نموده اهل و اولاد ایشان را در مقام لطافت و انتقاد آورده مستحق دانستی در اینباب بیاد بر سر علی فرستاد
و در این اثنا تسبیح خاقان کشورستان رسید که میرزا اسکندر از کرد از خود بشیمان است
و داعیه اندارد که باز خطبه و سکه را بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت آرایش دهد و این خبر بالدیم
مزاج گیتی هفت کشور افتاده چون میخواست که بسیاقه سمنان عزیمت بجانب دار السلطنت هرات منعطف
گردانند تا صلهٔ رحم بجای آورده دست نوازش بر سر اهل مستاصل نگرداند و حضرت کاران قدر و رعایای
اندیار را بمال حوادث روزگار نگرداند و بجهت تاکید این معنی مولانا غیاث الدین سمنانی را که مرتبهٔ
و لغوی اقتدا داشت بشهر فرستاد تا میرزا اسکندر را بر مصالحت راسخ سازد و با او بگوید که
رضای تیمور به صلح و نظر بر صلح طرفین است مولانا غیاث الدین به شهر در آمد و با میرزا اسکندر
ملاقات کرد و پیغام حضرت صاحبقرانی بگذارد و میرزا اسکندر بر خلاف معروض او را درشت و خشونت
و ذلت و سفاهت دشنام خیزد و درشت گویی و خشونت بگذاشت مولانا غیاث الدین بازگشت
آنچه شنیده بود معروض داشت آنحضرت صاحبقرانی معلوم کرده فرمود که میرزا اسکندر فرستادن قاضی سمنانی

سمنان را حمل بر عجز و قصور کرده لاجرم با خود قرار داده که هم مخالفان را خجل و شیخ خونریز خصل بلند
دلبعد از چند روز میرزا اسکندر لوقل قراقوار را که منصب امیر الامرا داشت با دو سه امیر بخدمت
حضرت خاقان سعید فرستاد و التماس نمود که او عفو فرماید تا بخدمت رسم شهریار دارد
فرمود که اگر فرزند اسکندر پیش ما آید به طرف یزد و همدان رود که مجلس معروف او نخواهد شد قاصد
ادرخه خبر رسانید خدمتش راضی نشد و همچنان بر یزد و استکبار خویش مصر بود و هر روز بر طغیان
خیلک و محاربه روی نمودی اگر سپاه نصرت شعاری بعد از سعی و کوشش بسیار بر بالای دیوار
می آمدند اصفهانیان زخم ناوک دلدوز ایشان را از زنجا دور میکردند و چون مدت محاصره ممتد
شد حضرت خاقان سعید همت بر تسخیر اصفهان معروف داشته اعلام ظفر پیکر بر افراشت
و در بامداد شانزدهم جمادی الاول که خرگاه صباح دولت روز افزون بود سپاه فیروزی نشان
بهیات اجتماعی روی جلادت باستیصال خاندان مخالفان او آوردند و دلاوران جوشان
و خروشان در حرکت آمده و از نفیر و غریو کوس لرزه در زمین و زمان افتاده بغوره بر دلان
باوج قمه جوزا رسید و از شهر لشکری آراسته در غایت کثرت بیرون آمدند و از استعمال تیر و کمان
و سیف و سنان هم بدست گریبان رسید و آن روز تا شب میان ارودج و اشیخ ابو یحیی صلاح
نفرقه در داد و از بسیاری کشته نفس بدشواری راه آمد شد میگرد و حضرت نسیم فتح و ظفر بر اعلام
سعادت فرجام خاقان هفت اقلیم و زمین آفاق نهاد و رایت دولت مخالفان لشکر کشته سپاه منصور
نمود با نهاد بر بالای دیوار برآمدند و میرزا اسکندر با خواص و مقربان خویش روی بقلعه آورد
در روزگار بر اخفت بخت اهل خلاف لباس ظلام پوشید و بهادران روشن ضمیر بر سر بازار
نا روز منازعه بر افروخته انتظار طلوع صبح نمودند و در آنشب امیر عبد الصمد که خواجه تمرتاش همان بود
و از وقوع رایحهٔ دشمنان نمامک و تمامک آورده بود میرزا اسکندر بیرون رفت و قرین صدور خون
فلعه را گذاشته و مالک و مال و کام ان قوم بکشتی انگاشته از بیم شیر روی بیابانیه گریز آورده

و لشکریان دست بغارت و تاراج برآوردند چندان نقود و جواهر و آلات و سیم و زر و ظرایف از حد
و احصا بیرون است و صدها هزار دست ایشان افتاد در رسم آرزو نیاز از زبان بر خواست و حضرت خاقان سعید
فتح نامها باطراف ممالک ترکستان و کابل و بخشن و قندهار و هندوستان و خوارزم و خراسان و عراق
ارسال نمود و لشکرهای بقندهار رسانید و میرزا اسکندر چون خود را مملکت را علاقه داد و بر دهی که در حصار
از قلعه بیرون رفت و طاغو توقف نمودند و قدمش را اگرچه درگاه عالم پناه او در دند امرا و ارکان دولت را
سمول گرفتند و از دهان برسیدند از رقابت بقتال و شرمندگی جواب نداد و داشت بردی
کشته سر خجالت در پیش فکنده و مرحم جانبخش ملاحظه صدر حکم خود را در ایه برادرش میرزا رستم
که شاید شفقت اخوت سرحدی دارد ملک خود را مالک و دیگر پیش آورد و در نامه نقشی دیگر برآب زد و میرزا رستم
بی لبث و درنگ بخیم جهان بین میرزا اسکندر بمعنی آسیب رسانید هر که این قصه شنید چهره‌ای خون از
دیده روان کرد و دیگر شبی هر که بخبر رسید بمفارقت او با حسرت خون رضا دادند و مدت سلطنت
آن شاهزاده بمقدار پانصد تمام انجامید و در خلافت او سرقند کشید بعد از آن مالیات دیگر
ذکر اجزاء امور پنج هفت و دو داد و تفویض مملکت مجدد آن شاه شهریاران فرخ
نژاد

و بعد از آنکه حسین قلی بیگ که طراز فتوحات صاحب قران کامکار توانند بود در وی فتح
و حضرت خاقان سعید لشکرها را از زیارت دیار بیع منع فرمود و قلب رحمت و احسان بر سر اهل
اصفهان گشادند و همه را در حریم امن و امان ماوا داد و ثلث مال آن بیابان بخشید
صد هزار دینار که نذر زیارت متبرکه فرموده بود بفقرا و ارباب استحقاق رسانید و بضبط و
حفظ ممالک فرمان نمود و بعضی از لشکریان را رخصت داد که بر خراسان روند و خزانه را مشحون بود
بجواهر و اقمشه و زر و سیم و اسلحه هندی و مصری و چینی و فتوی و مسکوکات نقره و نقوی و زر
السلطنت هرات گردانید و چون میرزا رستم بدزد دیر باز در ماوراء النهر و خراسان آثار اختلال و خرابی
بظهور رسیده بود و سالها حکومت بعضی از مرزها تجمیع کرده پادشاه دوست نواز زمام ایالت و ولایت

اصفهان در قبضه اختیار او نهاد و او مجدد در سر بر امارت و حکومت متمکن گشت و دست بارهای
دمار بر خلایق طاق رافت و عدالت پیش گرفت و جرایم مجرمان را بر پیش از زبان ایشان مرتکب شده بود
نالود و اثاثات و چیزهایی که از خزاین و صدها متفرق و پراکنده شده بودند از صحبت معدلت او روی باوطان
خود نهادند و میرزا رستم نادر و بند حیات بود و حکومت اصفهان تعلق باو میداشت و همچنین حکومت اقلیم
و عاطفت بر زمان سرزنا بقزاق که در زمان خود بر سر اند میدان پرداخت و پهلوانی بود و در پیشه هوا و تن مارات مردی
و علامات فرزانگی مشاهده می افتاد اندازه حکومت ولایت همدان و قلع بر وجود نهادند و خاقان سعید
با جناب بقزاق فرمود و جمیع و همملکت را بر سبیل سیورغال باو ارزانی داشت و قدمش را بالفاف و الطاف
دست کرد و بعد از آن همه متقید شده و بسرایات ولایت خود رفت و مملکت ری را بمیرزا ابراهیم
ارزانی داشت و حکومت دیار بکر با میرزا و سلیمان که هر یک ثمره شجره سلطنت جهانبانی بودند تفویض فرمود و
آن ممالک را با جواهرات بلاد شاهزادگان مذکور باز گذاشت

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب شیراز و تفویض مملکت بمیرزا ابراهیم سلطان

ابراهیم سلطان

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از تسخیر ممالک
عراق فراغت یافت عنان توجه بجانب دار العلم فارس تافت و فرزندان ارجمند خویش را ابراهیم سلطان
بضبط آن باز داشت و چون بمنازل هیچ طرق طغرا نگار از آفاق شیراز طالع شد همای سعادت سایه بر سر ساکنان
اندیار گستر از زمین کلبه تا بدیر و تمنی بدرگاه عالم پناه جبهه بود و بندگان بالطف اندازه و احکام ایشان
و شوکت ایشان و احسان و دیگر بردار ان باز دی خرخنده لقب شتافته پیش در خضوع و عجز بر زمین نهادند
و بعنایت بیکران اختصاص یافته رایات فتح آیات دشمن ایشان رسانیدند و از تمکین کامکار فتح بیقدر امیر
مضراب ابا در ماپالت اندیار مرحوم گشت و مقرر چنان شد که دو هزار سوار نامدار ملازم او باشند
و در هزار امیر شاه ایله لاریجانی سرهنگی تمیز گردید و بعد از چند روز بیرغ رفع بلند پروازش از حضیض
مشکوه عرش در طیران آمد و حضرت خاقان سعید ملازمان او را از آنجا میرزا ابراهیم سلطان بالطف

که استدعا است و درست موقوف بر سوخته مفاد بر سید و عدم است نارعایت احتیاط خراخور احوال هر یک تعلیم
رسانیده ایدر اهتمام مملکت معروف و مرزوط بر ملائکه امور جهاندار و اسکندر صدور و هر سند شاه زاده جانبرداری
که در حیلت هم الوس تنگر بود در شیق امور شرعی و ملکی استبداد بی پرسندی نداشت و همین را آنحضرت بر
آن خفت مدارا باعث بر آنشد که نگر جند در باب جهانگیری مرزبان کوهرفشان نگذرانند که حای اعتراض
دبیر بر قلم زدن بر صفحه خورشید انتظار روح الله شاهزاده بر تخت زین خدمت ارسید فصل نمود که از تعرضهای
وصایای ارجمند مرحوم تجاوز جایز ندارد و در اعیان دولت فارس چون محل حرارت و کیاست دیوان
و جلیل در ناصر شاهزاده دیده و کلید مشتی مبادرت نمودند و شاهزاده بنیر دست دانا هر بیست بلخی دو بار
سپهر هشتم را بیع و هلال مراتب هم ساخت و هیبت مناقب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده او در
در مصاف کم باندک زمانی اشتهار یافت القصه چون حضرت خاقان شهید خاطر شریف از ضبط حوالی
جمع خود عنان عزیمت دولت و سعادت به صوب خراسان انعطاف داده و از خشکناه فارس بدار العباده یزد
آمده و از آنجا راه بیابان معتبران روانه شد و در مرحله علی کرده در بیست و دوم رجب بدار السلطنت هرات نزول فرمود
و سرداران اطراف و کردنکشان آفاق روی بدرگاه پناه نهادند از آنجمله امیر بطام جاکر که از خانهای امرای عراق
عجم بود و تاج الدوله برادر کبیر بود از استدعا و اعزاز محترم ارزش ده و شاه او پسر سلطان قراچی
از تخت بیش و عزیم بدار السلطنت هرات آمده از خواند انعام و احسان حضرت خاقان محفوظ و محظوظ گشتند

ذکر بعضی از قضایای ماوراء و ترکستان و تشریف آوردن میرزا الغ بیک بعد از شهادت حضرت

جناب میرزا الغ بیک از سمرقند و ایلچی فرستاده میخواست
احمد را طلب دارد و او را مرحوم نموده لعنت شده و دو شخص را از تزویج میرزا الغ بیک از سمرقند
ترسیم اگر از توقیع کدخدا توقفی واقع شود محمد در خراسان بود و میرزا الغ بیک امیر بایزید پیر و ایلچی
که معروف دهند او بود باندکان پیش او رفت و هر چند سعی نمود به قلعه نرسید اما وعده کرد که صندوق را
از این پسر خود به خدمت فرستد امیر بایزید باز گشت و آن ماجرا عرض داشت و آن عهد امیر اندکان

پسر

پسر بنا بود و میرزا الغ بیک بجانب اندکان توجه نمود و میرزا امیرک احمد قلاع الحدود و حکم ساخته پناه بلوهای
تخت و شیشه بر درخت برد و میرزا الغ بیک قلعه حصینی را که منیع ترین قلاع او بود چی محره کرده میخواست که در بندد و اهالی
قرا آن بدست لشکریان افتاد و کوتوال را آنجا بیابنده بقتل داده بجانب اندکان روان شد و چون
بدیار رسید شنید که میرزا امیرک احمد را بازگشتن و انتیاب خراجات با لشکر سوال که بعده او آمده بود و نام
اندکان شد و امیر موسی و امیر محمد نایبان و علی قوچین و دیگر سرداران با جنگ جنگ کنان باندکان
بیرون آمدند و به حوالی اوش رسید و چون از خیال باخبر نشدند سه چهار منزل نزول کردند از
خوف غافل ماندند جنگ کنان باندکان و میرزا امیرک از آن خبر داشت تا که سر لشکر اندکان با سخت
مذکور دو دیگر بهادران را قتل آورد و امیر رستم پسر امیر سلیمان جنگ کنان باندکان در آمد و میرزا امیرک احمد
گرفته بود بیت خویش بازگشتند و چون خبر مبادرت خاقان سعید بسمع میرزا الغ بیک رسید از سمرقند بیرون آمده
عازم خراسان شد و بعد از قطع منازل بدار السلطنت هرات تشریف آورده بسعادت و سیمین حضرت خاقان سعید
مشرف گردید و انواع عطوفت و عنایت در باره فرزند سعادتمند از آنحضرت صدور یافت و در این ایام
اشتهار عنایت در حق حضرت خاقان سعید بر وجنات روزگار مهر سپهر خلافت میرزا با سینه قرار
و ولایت طوس و مشهد و هرات و سمنان و خبوشان و دامغان و جنوبشان و ولایت و بادرد و استرآباد و کوه
مع مضافات و منسوبات بدیوان او بازداشت و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه اختیار الدین
را که ملک فخر الدین مغلی بدو اورد شهر هرات امر ساخته و پرداخته بود و حضرت خاقان سعید بخشیان فرمان
داده بود بکمال عمارت باز آوردند و بموجب نسخه هفت هزار گرد در آنجا کار کردند تا با تمام رسید و آن عهد

ذکر فرستادن خاقان سعید اسمات نامزد میرزا امیرک احمد بجانب اندکان و آمدن ایلچی از پیش قراچوف

چون میرزا امیرک احمد امرا را کشت صاحب ملوک
نوجهم اندیشه کشته عزم کاشغر نمود و از آنجا پیش محمد خان رود و حضرت خاقان سعید خبر عزیمت او شنیده
نوجهام نوازش را با سمات نامزد فرستاد برین منوال که اطال الله تعالی بقاءه فی الخلود و ابقاء

الله بدیه و الهول المرادت المرتدة و خور سلام و محبت که لازم ایم ان از محض اشفاق باشد بر بالی
نفحات عنایت گذرد و نزین برنشت تهرنانی و تحفه به صلیه جاودانی نایل خاید و هیچ مرتبه از مستعلی احوال
نشاسد و در شانزدهم ربیع الاول از دار السلطنت هرات انفاذ می یابد و ذکر مراهب نزد او و اسباب اجابت
که حسین اسلام سرجو که میان و فرزندانم بیک مجرد سخنان ناهنجار اتفاق و هر رتبه که بر سبب تعصب
نشوش بلاد عباد باشد روی نموده و هیچ در مملکت عراق بار سید و سبب بعد مسافت بتدارک آن
نیز در خیم و چون عزیمت السلطنت هرات رسیدم شنیدم که الفرزند عازم مولتان است و اینمعنی لنایت موجب تعجب
نمود چه کمال اشفاق اینجانب نسبت به برادران و فرزندان من الهمد الی العهد معلوم دارد و حق
کامل و اعتماد شامل الله در اسر استظهار تمام منوط نبود تا بنای پدر فرزندی کالجبال امر اسباب ثابت باشد
و اسعفورت از روی صله رحم و خیر خواهی مسلمانان و دفع فساد از تخلف و تعلق و عذر و مکر خاطر است جمعی
که ملازم اند شاید که مقوم شد آن فرزند را مانع آید و حرکات ناشایست از ایشان بحسب اراده حضور را
صادر شده مجموع قوم را ایمن سازد که چون همه را عفو فرمودیم الماضی لازم ذکر حق که همه را در پناه رافت نامتناهی
خود بهم داد الترقی من ربه مصرع سمت چو پنجه خود بارقه داد ؛ و در طفل رین اول امیر قرا یوسف
از حوالی دستوران خوانین مردان شاه‌های که لطف و انبات و فهم و فراست نذیر لطف الله تقریر در ولایت
اذربایجان میان عرض و عوام اشتهار تمام داشت نذر بارگاه عالم پناه فرستاده ارسیده امر بهمراه ملتزم
که همراه او لو و بعرض رسانید مضمون آنکه آنحضرت خاقان سعید قلعه سلطانیه را باین جانب ارزانی دارد
و ارتکاب خدمت اطلاق و در نخواهی باشد بتقدیم رسانم آنحضرت در جواب فرمود که خدمت ارسال
یوسف آنست که یکی از ایران خود را پیش نافرستند و چون او بدین خدمت قیام نماید ما سلطانیه را انذار
رانده و از رنج دارم و اعجبی از آن ترشی مرده باز ذکر رانید و اسفار این حال خبر رسید که میر علاء الدین
خاقان سعید بعد از فتح ممالک عراق و فارس او را به ملکت ری تعیین نموده بود و لشکر هند روزه از دور
بیت در آن که آن شه مقصد خاند ؛ در آن که شهزاده ایمن خاند ؛ و حضرت خاقان سعید از قلعه

میرزا ابجلو گوشه خواطر و پریشان دل شد و بجای او میرزا الغبیگ را بضبط و ادب ری فرستاده امیر یوسف
خواجه و امیر عنایت‌الله در عجب معتبر شدند که در مدد و الوداع باشند و چون میرزا قرا یوسف
سلطانیه مسموع یا دون بجای گشت امیر ابراهیم و امیر جهان شاه را با بیست هزار فرزند از اسرا و خواص
که با امیر ابراهیم خواجه ملحق شده متوجه جانب ری گردند و باتفاق امرا که در آن حدود بودند امیر قرا یوسف تعلق
نموده بممالک محروسه رسانند بمقابله او در اندازه مانع شوند امرا باستقبال امثال مبادرت نمودند چنانچه مقتضی زمان و مصلحت
بجای آورند

ذکر استیلاء و استعلاء میرزا قرا یوسف بر اران و اذربایجان و عصیان نمودن بایزید و محاربه او و شیخ ابراهیم و فرار شیروان و انهزام شیروانیان از اذربایجان

پادشاه ایران بعد از کشته شدن سلطان احمد جلایر امیر قرا یوسف رایت استبداد و استقلال
برافراخت و ارزو داران و گردنکشان هر که با او دوستی ورزیدند بعنایات سیورغال او را از اقران
ممتاز ساخت و مؤید بمنقول امیر بایا جاجی کادری که در زمان امیر زاده ابابکر بهادر خرسنگ فرو گرفت
و غارت میکرد و بانواع جسارت دیگر اقدام مینمود او را گرفتن قرا یوسف فرستاده بمن ارزانی داشت
بخدمت لوی ایم قرا یوسف گفت اینمعنی از غایت مردی و پردلی و نکر اگر بایا جاجی در دعوی
ترشی صادقست من او را بجای تربیت کنم که اندازه آن در اقطار و امصار بظهور رسد و مروت و مردی
محرر ابر عالمیان ظاهر گردانم و فرستاده او را نواخته بازگردانید و بایا جاجی متوقف بایرادران
و فرزندان او را طلبها داده در مجلس خاص ایلغار کرده و قریه قلعه کادر را با توابع و لواحق و مشیخه
قریه و سرغه و دیگر رسم سیورغال با و ارزانی داشت و حکم کرد که بایا جاجی تا ایام که در اردو باشد
در دیوان مهر زند و بعد استعلاء او ارکان دولت هیچ مهمی فرض ندهند و در مکاتبات
که بعضی امرا بجانب تعلق بلیغ و شاهی حاجی بایا جاجی و برادرش حاجی محمد و متعلقان او شده الفتنه
در آن زمان که سلطان احمد بر مقعد قرا یوسف متمکن شده بود از امیر شیخ ابراهیم شروانی
استمداد نمود و چون لسان ایشان اساس دوستی محکم بود امیر شیخ ابراهیم لشکر خود بکومک آنها جمعی

بخدمت سلطان احمد فرستاده بغیر دانیان در در جنگ قرب به تبریز رسیده فرود آمدند تا از آنجا که از تیغ
و تیغ راه برآمدند اتفاقا طایفه از ترکمانیه که بجنگ رفته بودند در زنوای جوی نفع خود می‌کشیدند که جنگ
گوسفند رسیدند دیدند که فرقه به قراغیال نشسته‌اند و اسباب را جلف را گرده‌اند ترکمانان شمشیر بکشیده
بدو جوگاه گوسفند رفتند و جوگاه را دریده ملتفت را بکشتند و مردم دیگر با ترکمانان اتفاق کرده
گوسفند را غارت کردند و اموال و اموال را بدست ایشان افتاد و ترکمانیه گوسفند را بمقصد شاه قبیل قراغ
بردند و چون خبر کرخی و اوزاعی با مرشیخ ابراهیم رسید رسول چوب زبان با تحف و هدایای فراوان
نزد قرا یوسف فرستاد و در اطلاق گوسفند شفاعت نمود و متعهد شد که اگر بر شیخ سلامت باشد
سبیلی خطیر ادای نماید و امیر قرا یوسف نخست زبان عتاب و مخالفت برگشاد که مملکت تبریز در جوار تبریز
واقع شده شیخ ابراهیم با وی العذار محبت و صداقت میسپارند و با حاکم تبریز در مقام مخالفت و عداوت
و اسلامیت باری در نظر عقل مستبعد بمیزان آنکه اگر از باکان مع مضافات و حوالی سوب
و دیار بکر در اطراف مات میباید که امر شیخ ابراهیم با ما یکیل و محبت باشند در اطاعت مردت و اتحاد
که در جنبت ماند کرات فرزند اجزا او را بر حسب و خواند بجانب تبریز کسل میکنیم امر شیخ ابراهیم باید که
از مخالفت با جنب و حصر نباشند و طریق سرادت سلوک دارد و امیر قرا یوسف بعد از آنکه آنچه در خاطر داشت
با ایلچی تبریز کسل میکنیم امر شیخ ابراهیم باید که اندر مخالفت کفت که بند از پای گوسفند برگرفته او را
قرولقات مرخص و رسول را نیز بصلات و عطایا سرافراز ساخته و مرد را رخصت انصراف داد و چون
چند گاه بر آن جمله بگذشت قرا یوسف شنید که سردار اسکندر از اصفهان با لشکر از آنجا بیرون آمده است و داعیه
آن دارد که متعرض ولایت اذربایجان شده باشد لاجرم از تبریز نهضت نموده بسلطانیه رسید و از سطوت
رعایت قلعه دست نیافت لیکن آتش نهب و غارت در آن حدود افروخت و از آنجا بر تبریز همدان آمد
اکثر لشکر ترکمان بیمار شدند و قرا یوسف نیز بیمار گشت بنابرین العود احمد مراجعت نمود عنان مراجعت
بجانب تبریز منعطف گردانید و چون بنابه دهول بر مقصد اندیشه شنید که امر شیخ ابراهیم و اخوان

نوهی بی جایگاه گذاره داده فرزند مرد گیورت را بعلت آنکه محبت و دوستی قرا یوسف را در خاطر
داشت بقتل آورد و دختری را نیز از ولایت تبریز آن جمع آورده و بر آن سید لشکری را با خود متفق ساخته
و آنسو شتند بی حاکم ترکمان با دو هزار سوار با دو هزار پیاده بعزم جنگ بیرون آمدند و قرا یوسف آنجمعی را از قرابات
روزگار خود دانست و با چهار لشکر فرمان داد و با اطراف خبر فرستاد که هر که با ما یکیل و محبت است
باید که در این حین حاضر شود و امیر قرا یوسف در آن زمان متوجه قراغ شد و حکم کرد که با جایگاه
راه از دست محافظت نماید و از آن گذرد با خبر باشند و لشکریان از آن و حوالی با امیر قرا یوسف
پیوستند و سپاه از آن نخجوان نیز با وی ملحق شدند و فرمان از مردم خود هفت هزار جمع کرده و بر سر مغلان
روان شد و قرا یوسف با لشکری از مغول و بلغ افزون از عقب خراسان در حرکت آمد و امیر شیخ ابراهیم با امرای
و عظمای آنگروه بر کنار آب کر خیمه اقامت زده بودند چون ترکمانان در مقابل یاغی رسیدند بخاشی
از آب بگذشتند و فرمان و خزاین را دکان لطام طیبان بورت با خود در آمدند و مردم تبریز آن گرخته
ملک گرج با سواران پای ثبات بیفشردند و قرا یوسف که از آن حال منتبه گردید خرابی حال بر سر ایشان تاخت
و گرجیان او را در میان گرفته اکثر آن بیدیان را بقتل آوردند و ملک گرجیان گرفتار شد و بعضی از آن
روی بگریز آوردند در این حال امر شیخ ابراهیم خواست که دست خود را از اضطراب که بر امون آورده کنند بود
بجانب از ترک بیفتاد و دست او بشکست و در آن حال بار سیده اسب و جامه‌اش بستد و امیر شیخ
ابراهیم از منهزمین دید دست حال خود با ترکمان گفت و آنچه خطا و خطر در کردن و تبریز آن کرده
او را بسوی قرا یوسف برد و فرزندان او منتظر و استاد و معتمد و معتبر و عبد الرحمن و نظر الله
و هاشم و اولاد دولت بر آن حاضر بایزید و امیر هم بشکست با اولاد و امیر دیگر سعد کرد شدند و همچنین حسن
و گرجیان و دیگر ملازمان تبریز آن شاه را از خرابی قرا یوسف آوردند و آنچه از دهول تاوان جان
بودند بحسب فرمان مقید شدند و چون کار لشکر تبریز در آن جنگ رایات رفته نموده بودند قرا یوسف
حکم کرد که ایشان را از تبریز نیز ساختند و مردم گرجیان که گرفتار شده بودند همه را بقتل رسانیدند و ملک

کرد و در مجلس حاضر ساخته چون از بشره او آثار تردد مشاهده کردند بر براق یک ضرب بر دری زد که
قزاقوف یک ضرب جهم او را تمام رسانید و بر قزاقوف امیر شیخ ابراهیم داماد در این ایام او را مقید ساخته
بر شتر زرد و چون آن شتر از دلی شتران شاکر در مجلس بودند هر یک از آن کسان که در مجلس قزاقوف امیر شیخ ابراهیم داماد
او را هم اخت نکوئی و حسن بر بعض اصحاب رسانیدند و امیر شیخ ابراهیم با دشاهی شیرین سخن و خوش معاش بود و صحبت
ارباب حسن و ملاحت میل تمام داشت و بر سر کلمات مذبانه از روی با امیر قزاقوف سر رسانیدند و چند بیت امیر شیخ
ابراهیم کسان بخدمت او فرستاده با حوال او بیان وعده داد امیر قزاقوف سروی صاحب کرم و با مروت و سعادت دل بلکه
عظیم بسیار سلکیت و امیر شیخ ابراهیم از در تملق و تذلل خواهی در آمد که در وقت قزاقوف بصفاهان بدیدن امیر شیخ
ابراهیم آمدن که از زمان یزد و جرد بن شهریار در خزانه آبا و اجداد او موجود بود و خرمود تا از قلعه آورد همه را ادای حق
و خوشی کردانید و دیگر جواهر و خود قبول فرمود که بدید و قزاقوف در مقام عنایت الله گفت با وجود آنکه از شیخ ابراهیم
از این حرکات تا مناسب است بدولت ما صادر شد اگر از روی خواهیم و او را بصورت بشر دان نیم امیر شیخ
محبت سروی و مروت و کرم ما در اطراف آفاق انتشار یابد و حسن اشفاق و مراحم اخلاق ما بر زبان
زشت گردد و آنچه سلوک قزاقوف در مجلس خاص با ارباب مناصب مسکنت و متعلقان ایشان کسی از زبان امیر شیخ ابراهیم
بعض رسانید که قدش مسکوبه که دست بی بسیار در مسکنند اگر چه از اصل قصص خرابت الاعلام منبه خاکسار خواهد خرمادی
کدیم اند که تشکین یابد ✽ اگر شراب خوری جرعه فشان بر خاک ✽ از آن کن که نفعی رسد اهل خرابات را ✽ و بیت شعر
قزاقوف از تاکید سر بدار بود که امیر شیخ ابراهیم را آگاه میدانست قزاقوف فرمود که او را در مجلس حاضر سازند چون او را آوردند
در ایستاده در ایاغ دادند و امیر شیخ ابراهیم چندان سخنان دلپذیر بر زبان آورد که قزاقوف تشنه زده شد و هم در آن
مجلس فرمود که بند از پای شتر بیرون آوردند و او را بهوی خود نشانیدند و امیر قزاقوف سر براق را نیز طلب کرده و دیگر
فرمان داده با امیر شیخ ابراهیم کاسه در داشت در این اثنا ای حضاب و اهل و عیان شتر نثار آورده با
قزاقوف ملاقات کردند و گفتند که امیر شیخ ابراهیم از آن دلیران قبول کرده است ما مستحق ملزوم که از
او را غایم مشرط آنکه حکم شود که ارباب بدولت در اطراف از اطراف بگیرند و امیر شیخ ابراهیم مبلغ هزار دو بیست تومان

قبول

قبول فرمود و بود در میر قزاقوف ملتمس آنسان بسیار دل داشت در روز دیگر در باب حکومت امیر شیخ ابراهیم با مرا و نشستند
مضمون آنکه با حکومت و ادب شیراز را رفته و دخل تا در بند باب الابواب از بنده و اتباع بدستوری که شتر امیر شیخ ابراهیم
مشرف بود و از زندان آن شتر بیرون آمده بسیار بکرد هیچ اقرار در ولایت بخلاف حکم دخل نکنند و امیر شیخ ابراهیم داروغگان و بطلان را بدیدن
فرستاده از آن قزاقوف بر حاجی قصاب و جمعی که بیان شده بود نزد شدند و ایشان بر حرمت و قرشه قصاب میدادند و فرزندان
پیش امیر شیخ ابراهیم می بردند و اشتهار از در بال مملکت می ستانند و در اندک زمانی الوقت را داد ظلم امیر شیخ ابراهیم در شهر خواف در بین خواف
چون فضل بدار رسید حضرت الخواف با فرزند بیان و ولایت خود باز گشت

ذکر نهضت امیرزاده سعد وقاص از بلاد قم و فرستادن قزاقوف

در ماه ربیع الاول سنه ثمانی عشر و ثمانمائه حضرت امیرزاده سعد وقاص از بلاد قم بیاید سر خان حاکم بود رسید مضمون آنکه امیر بطام حاکم قزاقوف
قزاقوف به جانب سلطانیه مشغول و امیر خود زرا آگاه کند تا نزد پیش بنده است و او را نزد حضرت سلطانیه الخاطر شده ام هر چه حکم شود چون بر این
بمرتبه اشرف خان سعید گران آمد فرمود که بطام مرتبت کرده باشد چون قصد او کرده بیاید بدست ما در آورد امیرزاده
که به مال الشکار بداد کنیم اخذ دشمن او در لحظه عقل بسیار بعید و بدیع مینماید باید که چون نوشته با در رسد بدو قوت اطلاع مطلق
الفنان کردانیده امر جنبی رد بیت کند دستور شد که اگر در شیراز چه پیش امیرزاده سعد وقاص رود در این اثنا طایفه از قوم
بیت باشا را گفتند که پیشینی مثل بطام دارای هیچ به از آن نیست که بدولت قزاقوف روی دهای بر موجب سرور
و مهتری نهی داد مدت اخر از زمان محزون خواهد شد و میر رانده و قاص لیخ ابجاعت قزاقوف شد و متعلق خواهد بود بیت
اخرق در قم گذاشت و بطام را کرانه بسعید بدرگاه در بیابان ادبار نهاد و چون بمقصد رسید امیر قزاقوف امیرزاده
احترام بسیار آورده با شاه زاده گفت نظم ✽ سروی سری چمن آمدی ✽ سوی خانه مرا نشین آمدی ✽ و داستان امیرزاده
سعد وقاص قزاقوف علم در ولایت عراق عجم کرد و الطاف اکثر نوشته بر نیت فرمود و شاهزاده در آنجا میداد
سرد و قزاقوف بسر امیر بطام به جانب قم رو نهود تا عوام حشم امیرزاده سعد وقاص را با ذریاجان رساند و آن
شاهزاده خاتون آقا بیگی بنت امیرزاده امیران که با ازی عاقله بود شنید که حاجی فرج نزدیک رسید با جور از بنده که گذاشته
طلقان بخشی کرده که جا بجا بخشی بر دو الرمایان جانب بردیم تا ما ترکه قصد او کنند حال از میان مردم سیاه
یکی رسد و تدبیری در حق نظر گذرانیده نوکران محروم و منتظر ساخت و چون از همان رسید بدانجا بیت بر بیشتر

و جمعی که بنا بر تحریک ایشان میرزا سعد وقاص روی در بادیه هجران نهاده بود همه را بقتل رسانید و در آن
سفر ایشان را مصحوب ذکر میرزا شاهرخ با دیگر خدمت خاقان سعید فرستاد و در خدمت احمد علیا را در بین هر جنس بسیار فرمود
و شیرزاد را در آن سفر نامزد شیخ علاء ذکر میرزا رستم را همراه او ساخت و باستمالت نامزد و جانب قشم گردانید **ذکر**
مخالفت میرزا بایسنغر با برادر میرزا اسکندر و قتل میرزا اسکندر بعد از مدت دیگر برادر
میرزا رستم برادر خود میرزا اسکندر را میل گشته بحضرت خاقان سعید آمد ان حضرت را به برادر کوچک او میرزا بایسنغر برد
تا مدتی در قتل شفقت ذی ما و اداد ارغال دی بیک با خبر باشند و میرزا اسکندر را با دو برادر همچنان در قهر و مذلت
بر سر با خبر و حال سلطنت می بست در مقام فتنه انگیزی قدم میبستند همین اواسط رمضان میرزا سعد وقاص بجانب بایسنغر
مملکت قم و کاشان تا حدود همدان سیم برادر میرزا اسکندر و حضرت خلیفه شمرده با برادر خود میرزا بایسنغر
که بعد از این در این سفر اقامت متعاقب نیست چه لحظه ظلمت امیرزاده سعد وقاص با لشکر ترکمان سنان عدو بر بعد اقوام
در شهر مان حرای کرز بخرند ماند و جمعی بی انگیز کرد که میرزا بایسنغر فرار از ایران داشتند که عازم شیراز شود و میرزا بایسنغر
حوض خوزان شنیده باتفاق میرزا اسکندر متوجه فارس گشتند و میرزا اسکندر نوکر مراد نام از جنب بجانب اصفهان
گریخت و کیفیت حال را بعرض میرزا رستم رسانید و میرزا رستم حرارت که عقد جمعیت ایشان گسیخته گردد اندیشه جمعی
بر سر راه فرستاد و در سیمیان در حوالی جرد با قان به خیالفان رسیدند و از ضعف طالع و بخت بد بلکه از
ارادهٔ احد صمد میرزا اسکندر بدست لشکریان میرزا رستم گرفتار شده او را بجهان بردند و میرزا بایسنغر را
بدین سبب شعوری در حرارت پیدا شده و چند روز در کندمان توقف نمود و چون حضرت خلیفه میرزا بایسنغر
را فرستاد بجانب شیراز مسموع میرزا ابراهیم سلطان گشت و بعد از تقدیم مراسم اسکندر که در شیراز بود
چون سرخ خراز و سرند در دست او با شمشیر گرفته دستگیر کرده مصحوب معتمدی روانه خوزستان گردانید و ایشان چون خانه
که میان ایرقوه و مشهد مادر سلطنت رسیدند بند از گسسته همچو بلی رانده بکندمان پیش میرزا بایسنغر فرستادند و شاهزاده
بر توقف و تاخیر الامتها کردند و میرزا بایسنغر چون هوس جهانگیر در سر نشین بود بار دیگر لوای عداوت بر افراخت امیرزا
سلطان شاهرخ مرتب راه با استقبال از شیراز بیرون آمده در نزدیکی سپهاشیران بیشه اسپی بهم رسیدند و صف کشیدند و چون شاهزاده

کرم گشت بعضی از بلاد ایران میرزا ابراهیم سلطان مانند هموده شد بشول و جنبه بجانب میرزا بایسنغر فرستاد و در شهر
از عراقیان نیز مشتاق مخالفت راست کردند و میرزا ابراهیم سلطان که همچنین را در باب معنان بجانب شیراز رفت
دست لنبر در آمده والده خود طلی اقارا از خزانه انجا زاشت بگرفت و تا ابرقوه در هیچ مکان توقف ننمود و میرزا
بایسنغر اسباب جمعیت بلاد و از آن مظفر آمده تا باصفهان شکاه بود با بستا دسا دات و قضات و دستار بندان و طوایف
شهر بنا بر عزت لقدم استقبال بیرون آمدند و شاهزاده با عزاز و اکرام تمام بشیراز در آوردند چون خبر بسیدی
میرزا بایسنغر در اصفهان بسمع میرزا ابراهیم سلطان رسید میرزا اسکندر را بسمع آن فتنه بود از زندان بیرون آورد
ذکر توجه حضرت خاقان سلیمان مکان بجانب کشتاقه و نوبت ثانی چون خبر مخالفت میرزا
بایسنغر بسمع علیه حضرت خاقان سعید رسید رای عالم آرای اقتضای آن کرد که پیش از آنکه قوت او زیاده شود و مخالفت
آن جرم نمود آید و با صفای این عزیمت امیر عادل الدین خسرو شاه را با بهادران کشته حوزه لرزه سپاهیان بزرگ
فرستاد تا در ظل رایت میرزا ابراهیم سلطان شاه گرفته در دفع خلل ها سعی نماید و امیر سخاوت الدین شاه ملک را بجانب
ری ارسال نمود که با امرا که در آن حدود اند بیرند و باتفاق طرق فتنه و شورش را مسدود گردانند و فرمان قضا جریان
شرف نفاذ یافت که امیر شیخ لقمان بر بلاد بیرند و بقلعه رفته لشکرهای آن نواحی را جمع آورده با دوی
آن رساند و چون جنود ظفر در دور درگاه عالم پناه مجتمع گشتند و حضرت خاقان سعید در هفدهم جمادی
الآخر بالمبارک در رکاب ظفر انتساب آورده از دار السلطنت هرات حرکت فرمود و در هزار مشترک جام
از فرستادگان خراسان شرف جابوسی گرفتند و در آن اوان اخبار بسیم داد که بایسنغر بجان معلوم گردند و در این وقت
که حضرت میرزا از جانب سرخس رسید معروض داشت که محرفان چنین شنوند بعلم لقی خراسان رسیده و تشریف
جهان مخصوص خزانه طلبان را بجای او نشاند و چون علم ظفر فرجام بجانب بسطام رسید امیر سید کیا و حضرت امیر
علاء الدین علیکه بپایه سریر اعلی آمده بجانب سرخس فرازند شد و از برای لقی لشکر الاوبت خود در صحبت نمود و امیر
سرکار از قلعه خسرو کوه باردوی گردون شکوه آمده معلوم امرا و امیر بسطام حاکم از طرف اردبیل رسید و حالت
از باکان و خراسان شرف مرکان مشروح معروض داشت و فرمان قضا نفاذ یافت که امرا که در دور دوری

مقدم بود بجانب شیراز نهضت نمایند و همچنین حکم شد که امیر فیروزشاه در رکاب میرزا ابراهیم سلطان روان شود
و هر دو سپاه در عین دولت و اقبال متوجه مقصد گشتند **بیت** برین گونه رفتند تا قصر زرد ۞ ز گرد سپه شد هوا لاجورد
و میرزا ابراهیم سلطان همچنانچه معهود شده بود با لشکرهای بی پایان عازم شیراز گشت و چون میرزا بایقرا از این معنی آگاه
شد در مضیق تفکر و اندیشه افتاده کاهی بخود التفات میداد که ممکن و مقدور نیست که آنحضرت مقصر باین آمده باشد
و میرزا ابراهیم سلطان بسرحد شیراز رسید میرزا بایقرا چهار دوازده شهر پناه مرمت و مرکب خانی فاشعیده بعدد و قدم
و کاشان رسیده از آنجا بجانب اصفهان رفت و در آن موضع قاصد میرزا ابراهیم سلطان آمده معروض داشت
که میرزا بایقرا در شیراز بر مخالفت در روی کشیده متحصن گشته از استماع این خبر فرمانهای مجدد بر ارتفاع حصار بر
اطراف روی توجه بملک فارس نهاد و بعد از زمانی مرحوم میرزا ابراهیم سلطان سایه اقبال بر فرق شیراز انداخته عرصه میدان
مسارعت حملات سرادق عظمت و حشمت گشت و چون میرزا بایقرا از دهول رایات نصرت شعار خبردار شد حیرت و دهشت بر
او استیلا یافت و کسی بخدمت غیاث الدین بالنیز فرستاده تمنای نمود که در باب میرزا ابراهیم زبان بخشیه بشفاعت او گشاده شاه
بر تخت ملتمس او میدول داشته بعرض خاقان سعید که هر چند از میرزا بایقرا حرکات ناخوشایند صادر شده اما
گاهی بر تقصیرات مجرمان نمودن مضمون العفو عند القدرة که بهترین طاعات است بوقوع نه همه و اکنون اگر آنحضرت
از ارتکاب و کفن بدرگاه پادشاه زمین و زمین آورده و آنحضرت مشمول فرزند خود ۞ با نواع و اصناف مقرون داشته
از زلات میرزا بایقرا درگذشت اما او در کسی را از زبردم بد آمرز معروض آتش خشم جهانسوز گردانید و خاطر از بزرگی
نفع عام بیاسا اختصاص داد

ذکر نصب ارزوقایع متفرقه و نقوض ایالت عراق عجم بمیرزا الیاس

معروضه چون میرزا بایقرا از غایت شرمندگی و کمال انفعال جمال نداشت که دیگر بملازمت خاقان سعید
مشرف اقبال نماید و اقامت او در آن مملکت معروض رضای سلطنت مرزوری عقده گشای آنحضرت انتظام
نگردد که او را بایست کسی مرد دلدار فرستند تا در روی مجدد در مصالحت میرزا قید و باشد و قدر شریف معهودی
سپرد در روانه اصفهان گردانید و مرکب همایون شیراز آمده حکم شد که امرا با لشکریان که در عهده ضبط و تهیه
ایشانند بعلفزارها روند و درین اثنا حکام ترکستان و سرداران توقتمش بدرگاه سلاطین پناه آمدند و ملک

گرگین و ولی و ارسلان بیانخت و هدایای پیشکش مرکب همایون بحضرت در آنچه آورده بود و بسیار امرا که همراه آمده
و دعوات او مورد قبول یافته متوجه اوطاق گشت و آنحضرت بمراعات و عنایت و ملاطفت همگان مسرور گردانیده
و خاقان در شیراز گذرانید چون اهل قرق فال شرال روی نمود حضرت خاقان سعید علاء الدین بیانخت آمده
معروض شد **بیت** خوشا نسیم مصلی و آب رکناباد ۞ که خرم است دل بخش مرغزار و چمن ولایت عراق عجم
بار دیگر بعز التفات خسروانه زیب و زینت یافت حضرت خاقان سعید مرحوم که ضبط و نسق آن ولایت را بر رای
صواب دید بحرام فرمایند که رعایا در آنجا رعایت و زندگانی نمودند و بعد از تقدیم مرحوم قرعه اختیار بر وجه
رفیع مقدار امیر بسیار زالدین الیاس بهادر که با حاجی آثار رستم و بهمتدیار بود افتاد و در زمان جهان آبادی در خطه
اقتدار عدالت و شجاعت از خاطر گرفت و رفیع جاه انتظام بنیاد نهاد کرمال و منوهبات ملک قرم و کاشان
دری در ستمدار تا صد و دو کلان در وجه اخراجات لشکریان که ملازم او باشند مصروف کشتند و از مقتضی سوت
عدالت در نگذرند و با سپاهی در غیبت همی کشتند همچنین که لزوم الحساب از عهده مجرب بیرون نتواند
و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از جانب عراق فراغت یافت عزم زیارت قطب السالکین سلطان الشیخ الواصلین
سره متوجه مازندران شد و از روح مقدس آنحضرت و سایر اولیا و مشایخ آنجا استمداد همت نمود و امرا که
بار دیگر سعادت شیراز گردد کرد و بعد از آن رایات ایالت آن ولایت نفوذ نمایند و مخصوص بامیر ابراهیم سلطان ارزوقایع داشت
و بعد از آن رایات نصرت نشان از آنجا بسمت بجانب دار الامان کرمان منعطف نمود **ذکر توجه**
رایات نصرت نشان بجانب کرمان و حرکت آنحضرت در آن وقت اول که حضرت خاقان سعید مرحوم بعراق دفاع کشت
ایلچیان باستحضار سلطان اردشیر لیراه کرمان فرستاد و بنا بر آنکه از احکام دارایی هزار خرابات شده بود
و در خزانه هیچ نمانده بود که بشکنی سرانجام نماید در انقیاد و حکم انقیاد نمود و دست در ایالت و مشایخ و دیوانی
روده بهزار زحمت اندک سلیقه که لایق ملازمان حضرت بود نمود و نزد بخشید داد و در زمان باردوی همایون
لوای سلطان اردشیر ان مجرا در بزرگ بعرض رسیدند و معروض داشت که سبب توقف او در خراسان آنست
که به تهیه اسباب خود و ترتیب تحف و هدایا که سزاوار ملازمان آستان دولت باشد مشغول است

کتابخانه مجلس شورای ملی

بحضرت بندگی گیتی پناه مراجعت رسید و آنحضرت از کمال لطف و کرم فرمود مخدوم خان بر جریده بر ادبی
او کشیده عازم خراسان شد و در نوبت دوم که حضرت خاقانی ممالک فارس و آذربایجان را از دست تصرف میرزا
بایسنغر انتزاع نمود سلطان اویس با کرم خود لوازم عفو و بخشیم خراسان در حرم در دی میسر نیست بندگی جهانگیر بهم رسانید
و چون در آمدن نوبت نثار و بلکش را همانا نسبت و ایشان در شیراز بسعادت آستین بوس حاصل کردند
حضرت از احوال سلطان اویس استدعا یافت حضرت از احوال سلطان اویس استفسار نموده جواب دادند
که در همین چند روز رسید و خبر زمان آمدن سلطان اویس استدعا یافت حضرت خاقانی سعید فرستادگان او را
عتاب و عزاقدت فرمود و در این حضرت سلطان اویس رسیده از عتاب جهانگیر اندیشناک شد و بعضی
ملازمان او که از حقیقت بندگی بادی حضرت رسیده بودند از روی خیانت فاسد بدماغ راه دادند در آب
خطرناک از شیراز بیرون آورد و در نزدیکی سیرجان رسیده بزیارت قدوة السالکین شاه شجاع کرمانی رفته بعد از
همت نمود حضرت از آنحضرت در کرمان متوقف شده سلطان اویس و سعرزبان و جهانگیر زمان او در دار الامارت
و دهشت افتادند و امیر الامرا الجناب سیادتمآب شمس الدین بمی قدس سره را جهت شفاعت باز دری
هزار فرستاد در آنحضرت خاقانی سعید شرایط احترام و اکرام بجای آورد و سید مشار الیه بدرجه تشفع و اسعاف
کرمان زبان گشاد و تعهد نمود که اگر جهانگیر عدالت شعار بازار خود و خانه مانع آید در حضرت خراسان شاید
در آنجناب هر دو جهی که باشد سلطان اویس بملازمت سر بساند و حضرت خاقانی سعید شرایط احترام بجا
آورد و در حراست جناب والا سیادتمآب را قبول فرمود و امرا که بشفاعت کرمیر آمده بودند باز طلبید و از قصبه سیرجان
براه بیابان روی بخراسان آورد و بعد از غیاث الدین بمی بموجب فرمان قضا جریان خاقانی سعید در دیوان
اعلی مهر دار و نایب عمر که صدر دیوان بود او مشرف نبود و متقضی فاضل بمین الدین علی مستوفی ذکر
مصاحبت میرزا میرک احمد و میرزا اسکندر و رفتن بدیشان چون میرزا میرک احمد با میرزا
اسکندر کوران اظهار مخالفت کرد امرا را بدفع او در حراست که بخراسان رود و حضرت خاقانی سعید نامه
با فرستاد و جناب ممزوج گشت و خلد منزل بخراسان معاودت خاقانی سعید از کرمان بدار السلطنت هرات

وشرف

و شرف تقبیل انامل فیاض دریافته ملازم شد اما پیوسته ملازمت میرزا اسکندر میرزا اسکندر و میرزا
ملازم داشته با یکدیگر بضرب خمر اشتغال مینمودند و نوکران فتنه انگیز چهره بر روی مملکت را در نظر ایشان
آراسته میدادند و شاهزادگان نیز بنظر قبول در دی می نگریستند و حضرت آنحضرت بمسامع علیه رسید
در اثنای فصل اجمال عرضه داشتی از جانب امیرزاده قید داشت مضمون آنکه میرزا بایسنغر با طایفه از مردم
بیعاقبت قصد این بنده کرده و بنده بر آن وقوف یافته ارباب شورش و فساد را پیش آنها فرستاده
و میرزا بایسنغر را در این جانب مضطرب لفظ داشته ام و بر دهل خرمان کوش نهاده در سرداران کار دولت
بعضی جانب کردون عظمت رسانیدند و مضمون کلام الاقارب یعقرب به دهل حرمت و حرارت
شاهزادگان از قدر اعتدال گذشت اگر در این باب اهمال و اغفال رود ممکن که به خاطر اشرف چند بلا
رسد که ازاله آن آسان آسان دست ندهد و با وجود مخرب در هلاک و اعلام شاهزادگان خاقانی سعید
بدان بخشان التفات نفرمود و فرمود که میرزا امیر احمد بن شیخ میرزا بر کعبه حضرت رود و میرزا بایسنغر را
از آب سند گذرانند تا در ولایت هند قرار گیرد و میرزا اسکندر را در قلعه نشانند تا بخت و طالع میرزا
برادر و میرزا بایسنغر چند نوکر مرخص فرمان ملازم شدند و همه را از حدود ممالک محروسه بکرت مهجوره
ساختند و میرزا اسکندر را از ممالک نفی کردند و از دیگر شاهزادگان خبر و اثر نشد از تشنه بیابان
ذکر آمدن امیر شمس الدین بمی و منصوب داشتن سلطان اویس را به خلف و ولد
و نامزدی خانجهان بنیابت ایاب امیر شمس الدین بمی که متعهد شده بود که سلطان اویس را بر
کوه آبیاره سریر اعلی رساند از کرمان بدار السلطنت هرات آمد و سرور شاه اویس الوزرا خان سعید
گردانید که هر چند سلطان اویس را نصیحت کردم که روی بقبله آمال او در مقبول نیفتاد و از اسباب
این مقال آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته فرمان از جانب الوزرا خان بنفاذ پیوست که از امرا و عظام شهر هرات
جاکو و امیر حسین صدوق سرخان و امیر فرمان بیگ و غیرهم که ذکر ایشان بتفصیل موجب نقصان بلاغت
سلطان شاه قطب الدین و دام فراه شاه اسکندر بنیابت تکلیف با لشکرهای ارزانی شده مقرر فرمان کردند و امرا و نوکران

و شاهان با چهل هزار سوار نام دار عازم انجانب شدند و در مشتعف ماه ربیع الآخر خزانه و لشکر ای خوارزمیان
و سیستان بکرمان رسید سلطان اولیس بجهت آنکه هر روز علیق الدواب او را بر اهل بازار قسمت میکردند و در خزانه
معذور رسید و بیار لیکه نداشت بر امرا و سپاه تکلیف اخراج نموده و امرا بیچاره را اسیر فرموده در شهر تحصن نمود
رایت خلاف و جدال برافراشت و امرا انتظام پادشاهی حسنا لتعظیم که هر لشکری بان تعظیمت کرمان نیامده
بود و در ماه جمادی الاول ظاهر کرمان را احاطه کردند و از جانبین ثائره قتال افروخته گشت و مدت هفده
روز حصار امتداد یافت و تمامت ارتفاعات و شهار و قراء که در بیرون بود و رعایا که در اندرون بودند
بالکلی مانند طبل تهی بر سر هم بودند و امرا کرمان هر یک بر دروازه نشسته بودند و بروج بر نوکران خود قسمت
کرده بودند و زخم چوب از صنایع و حرفه و اهل بازار خرج محافظان برج می گرفتند و دیوان سلطان
اولیس بهر کس که دیناری کمال میسر میدند تحصیل بر دی می کماشتند و ایشان بیش از کمان چنان مقید بودند
که از اراده استحوال هزار و شتمای نشستند و به جز زر حواله کردن بر عایای هری دیگر نمیدانستند و بالاخره اهل
شهر بتنگ آمدند و سلطان اولیس و سایر نکبخت که اگر خاقان سعید خون بنده میکنا بخشند به خدمت میبارت
نمایم حضرت مرحوم فرمود گفت که سلطان اولیس چند نوبت مقرر کرده بدرگاه می آیم و نگیار بوده و فرمود که با هر
اگر در قول خود صادق است و زبان با دل موافق یکی از معتمدان خود و منشی با فرستند تا لشکر خود را از ترک محاصره
کنند و الا امرا از شهر بر نخیزند تا کمتند تسخیر بر شهر قات شهر کرمان نمیدارند امرا چون حضرت مصالحت
یافتند حضرت سلطان اولیس فرستادند که مصلحت اهل کرمان در آن میبینم که شیخ که کی بر کمین این
حالت مقرب نشست مصحوب با بدرگاه ملائک اشتباه آید تا هم را قراری دهد سلطان اولیس معتمد ایشان که شیخ
حسن بیرون فرستاد امرا از ظاهر کرمان سر خزانه متوجه دار السلطنت هرات شدند و بعد از قطع مسافت
بمقصد رسیدند و شیخ حسن ابو سعید الشان شرف پابوس حاصل کرده پیشکشها بگذرانید و التماس نمود که حضرت
خاقان سعید با حدای مخزن ملاله عهد کند که ضلعت امان در سلطان اولیس پوشانند تا بید عذر خواهی بیاید و بشانی
استکانت بر ساحت دولت نهد و آنحضرت قسم یاد کرد که هیچگونه تعرض بسلطان اولیس نرسانند و هر که در آن مقصد
آید

آید آورا منع فرماید و فرمود اگر سلطان اولیس متوجه این جانب شود او را بر ادران و فرزندان بزرگ مکرمی
نرسانند و آنچه دفع او بر دو نرسیده باشد و امرا بجانب او دوانند و شیخ حسن بر حضرت یافته بطرف کرمان تاخت
و آنچه دیده و شنیده بود بسلطان اولیس گفت و عدد تمش در دوازدهم شوال متوجه قبله آمال شد و چون بسرحد خراسان
رسید در منازل امرا اصل آنچه قبایح ایشان بود اماده یافت و بعد از چند روز بادی پیرامید به ملازمت حضرت
خاقان سعید سرافراز شد آنحضرت سلطان اولیس و سایر کرمان او را نوازش و همراه در جهاد امیر داشتند
ماوا داد و درین سال که ولایت کرمان بحوزه تصرف بندگان درگاه آمد و نوکران میرزا قبیله و باد مخالفت
خوارشد که رضا هزاره را از خیال برگیرند و امرا و رش میرزا انجو به جای او دعوت کنند میرزا قبیله و خود را اختیار کنند
و حضرت خاقان سعید بعلوم شده میرزا انشیروان بر رسی و جمعی دیگر را بدفع این فتنه نامزد فرمود و میرزا
قبیله و شرد سمان ملخ یافته به جای خود تمکین گشت و هم در سال مذکور سید فخر الدین که صاحب وزارت
صاحب سعید زمانی مستقل در ثبت و از نخوت و تکبر تارک گردون قدم مینهاد بنا بر سی حواله داد و در اظهار
قبایح احوال و بیحیائی شاهزاده جرأت میرزا بایسنغر از ولایت معزول شد و با عراق مخلوق مینهاد شد
و لغد ارواح به قابض مجازات داد و تفصیل احوال سید فخر الدین در تاریخ مذکور است و در تفصیل آن زیاده
فایده مستقر نیست

ذکر رفتن شاه زاده عالمیان میرزا اسپور غش بجانب بدخشان

بر جهت فرمان شاه بهاء الدین بیگ شاه در چهارم ربیع الاول سنه تسع عشر و ثمانمائه از جانب بدخشان مدار السلطنت
هرات آمد از برادران و قرابتیان خویش در باب سر بر عالی منقات کرد و در میان احوال بدخشان و خروج
رمج آن ملک فصلی شنیع بازراند خاطر خطیر آنحضرت که مرور ایام ملک قدیم بود و مقتضی آن شد که ولایت
بدخشان را بیکی از شاهزادگان صاحب و مجرب مرحمت فرماید و بعد از تقدیم مشورت فرمود که اسپور غش بر آورند
صلبی آنحضرت سر بر عرش افتاد و حضرت خاقان سعید اسباب سلطنت آن سمند را در اطراف و جوانب
کمال جهانداری نه زمام جهام حوصله بدخشان در کف کفایت مخزوم شود و میان نهاد و دلدار با دوی از ترکمانان
رو زنه العقوب ساخت و مملکت بدخشان از فر طلعت آنمهر سپهر خلافت در تحت شد و مردم آنجا

از موزونت روزگار و جفای چرخ دوار امان یافتند و شاه جهان الدین بیگ شاه نیز باجازت مرحمت بیگ
و بعد از رجعت میرزا اسپر مخلص در اندک زمانی اخترچرخ سلطنت میرزا عطا الدوله ارتقی و ولادت طالع شد و
نقش بند نگارخانه ابداع اسفورت بدیع براهین بنگاشت بیت طلوع کوکب تابنده حق زبرج جلال برآمد
نهم صفر همان سال

ذکر آمدن میرزا الغ بیگ گورکان بجانب هرات معیت السلطنت
میرزا الغ بیگ گورکان را اشتیاق ملازمت خاقان سعید بر همین استیلا یافته از زمان ماوراء النهر عازم
هرات شد و بر بخشر و هول آنجناب متوجه گشت و مرکب همایون او به صدود هرات سید مانوری کبری که میرزا خاقان
و جناب الدین بالسنقر و میرزا احمد بیرلاس با امرا و اعیان اشراف هراتیان باستقبال شتافتند و فراش طلعت بجای
آوردند و جناب الغ بیگ در نوزدهم ماه ربیع الآخر سنه تسعین و ثمانمائه از هرات رفت و حضرت خاقان سعید فرمود
تا در آن چند روز جشنهای پادشاهانه ترتیب کردند و در آن ماه ایلچیان ختا برای کرنش آن بلند گاه آمده بودند
لطف عظیم و اعزاز آن حضرت جمع ایشان را غرق بحر انعام و احسان گردانید و جهت و آمیخت خان خانم سلطان
هدایات و مرتبات افزاز نمود و به آنجا ثبت برده جهت اصناف آرایش داشت و هم در آن ماه مذکور
سلطان ادیس ابن امیر ایدگو را که از جانب ترکمان آمده بود بسعادت ملازمت فرمود و در اوایل جمادی الاولی
جهانگیر در سر جهانگیری ملک که در آن چند روز از قارزم آمده بودند به جنگهای خاقان و ایشان را هم از تعقید خود
و رعایت ارکان دولت جناب بالسنقر کما ینبغی بجای آورد و بعد از آن عازم سمرقند شد و میرزا احمد بیرلاس را هم از خود
ذکر توجه رایات نصرت شعار بجانب قندهار در شهور سنه تسعین و ثمانمائه رایات ظفر سیر حضور رسید
که پسر سنقر قندهاری و ملک محمد که بموجب فرمان حضرت خاقان هر یک حکم ناحیه بودند از آن نواحی باهم نزاع
میکنند و از جهت منازعات آن هر دو در رعایا در رخت و مشقت اند و آن حضرت امیر حسن مهردار با فوجی
از لشکریان برای تسکین آن فتنه بجانب سرحد روان ساخت و چون امیر حسن را به هراتی رسید شنید که
ادیس پسر علی سلطان فوجی جمعی مغولان مغول است و سلطان بایزید پسر سنقر بر بعضی از ولایات که میر استیلا
یافته و طایفه لدهخدان مردم اولاد بیت را در زدی و حراسزادگی بقصبات اورده اند حضرت خاقان شنید و دستیاری

صلاح در آن دید که قشلاق در آن دیار کند و چون میرزا احمد و میرزا بایقرا را نگاه داشته بهند رسان
نفرستاده بود آن حضرت قاصدی نزد میرزا احمد و میرزا بایقرا گردانید که چون میرزا بایقرا بجانب هند نرفته اند در آن حضور
فرستند حضرت خاقان سعید در اواسط سنه خمسه و ثمانین و ثمانمائه بر سر پل پالان شد و در آن منزل
بشرایط دعای استفتاح قیام نمود و در همان روز کس از پیش میرزا احمد و میرزا بایقرا بارودی ایلچی
هرات و امر فرمود که حضرت خواجه ملازم شاه را در اسیر شد برد و در رایات نصرت شعار بالان در حضور
آمد بعد از سه روز به قصبه اسفزار رسید و میرزا بالسنقر در آن موضع با رودی ایلچی ملحق شد و بعد از یک هفته از آنجا
کوچ داده شد در چهاردهم شعبان کنار آب هیرمند که جهت قشلاق معین شده بود معسکر ایلچی شد و زمین گشت در آن
دیگر امیر حسن مهردار از جانب هند بار رسید و امرا نامدار بر سبیل استقبال بر آمدند و چون آن حضرت خاقان
سعید مستحضر گشت که لشکریان بی اذن و اعلام جنگی دست از خرق قبیل و غارت هزاره دراز کنند و احتیاط که در میان
ایشان نمانند اشرار در دو طایفه شدند و مراد نامدار الدین امیر ابراهیم که منصب صدارت بر جرد از مرتبه
بود بجانب هزاره فرستاد تا رؤسا الطایفه را نصیحت کند و به خدمت رسانند مقارن آن حال رای دارالجنین
که تربیت کرده حضرت خاقان مغفور بود و بتلقین مهم دولت بشرف لب طاهر مشرف شده شمول بادی
و احسان حضرت آن حضرت و میرزا اسپر مخلص با امیر ابراهیم در هر نوشتن از جانب بدخشان رسیده بموکب اعلی پیوست
و ملک قطب الدین بلکر سیستان ملحق شد و سپاهی فرزان از مخلصین و خاص در رخت رایت گردون
مآل جمع آمدند و موکب همایون در حوالی آمده بیست و دوم ماه شعبان طاهر قندهار سرکرده اعلام جرار بی انتظار گشت
و امرا و شاهزادگان جوانبخت مقرر شدند که میرزا بالسنقر بر سبیل استظهار به جانب هزاره روان شدند و در آن اثنا
مراد نامدار ابراهیم صدر رسیده بود و من داشت که کلاه شران هزاره بر سند و بدین سبب رشن امرا در توقف
افتاد و در یوم ماه مبارک رمضان اجیان بخشین بدرگاه عالم پناه آمدند و از جانب میرزا خدیجه کبری آمده
خبر آورد که شاهزاده فرار نمود آن حضرت فرمود که شاید برسیده باشد و هیچکس از عقب نفرستاد و هم ماه مذکور
خبر داشت که در کابل از مردم میرزا خدیجه و کسی از آن نیست حضرت خاقان شنید امیر ابراهیم را روانه

اقارب گردانید و فرمود که اگر قیدو پیش آید و صلح کنند خزینه را باو گذاشته سر جهت نماید و آنچه مستطاع آن
آن مشغول شود و بعد از دو روز میرزا سنجر برادر میرزا قیدو بارد و آمده بجناب پادشاه ملتجی شد
و امرای سردار آن هزاره ایلی نامدار فرستاده باج و خراج قبول کردند و آنحضرت در خان دولت اقبال
باغرق که در کنار هیرمند گذاشته بود مراجعت نمود در روزی آنحضرت بر سمند گردون خرام سوار شده بسیر منزه
و ناگاه از پشت اسب بر زمین افتاد و کسری بدست اهالی آن آبادی و در اکمال اطبای قصر میر در رکاب آمده
افتاد بهر روز کمانگر که در شکسته بندی قدیمی و نظیر نداشت از دار السلطنت هرات باردوی همایون احضار
بجبر کثیر مشغول شده در آن امر بدیع نمود و در اندک زمانی رخت صحت تجدید یافت و از آنجهت و بهار
جشن بدست اشاره روز رسید که مدت حیات همه اسباب خرم و نیاز و آزمند

ذکر تفویض وزارت

و حضرت و قایع که در مدت توقف در بلوک قندهار روی نمود و مراجعت آنحضرت

در آن اوان که کمال رای هیرمند صرف بحل کردن ماثر و بدرای عالم آرای اقتضای آن کرده بمنصب وزارت
که تاز رتبه سلطنت است مفوض بوزیری صاحب تدبیر گردد که از عهده و تخلیص امرال پادشاه و ادارت مملکت داری
و رعیت پروری توانند آید و بعد از تقدیم مشورت همگنان اتفاق نمودند که خلعت وزارت بر قامت قابلیت جناب
اصف مناقب دستور اعظم الوزرا خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی حسب و درست است لازم
حضرت خان شهید زمام حل و عقد و رتق و فتق جهانبانی در کف کفایت آنجناب نهاد و او بهمین دوران مشغول
خطیر شروع نمود که هم جانب پادشاه ملحوظ بود و هم ترفیه رعیت سرحد و ترتیب سر سال با شغال و فراغ عمل آن
جهم اشتغال فرمود تا حضرت خان شهید در حیات از کمر دلال بر حاشیه صفیر از دشت ایلی که اردوی او بود که در آن ایام اردوی
نمود این بود که میرزا عادل میرزا ابراهیم از جانب اصفهان رسید و نامهای پادشاه بمنزل عرض رسانید و در آن اوقات
مبارک سلطان ابراهیم که بیت تا بلوک بود بار آمد و معروض داشت که میرزا قیدو بکاهد و بعد از روی همایون
و در این اثنا امیر فتح ابراهیم لقمان بر کسی بهیت اقتضای امرال که مراد مفوض شده بود بدعا نمود و امیر نوروز
و امیر خواجه و محمود که بر بعضی از مغرورات رفته بودند باز آمدند و آنچه خزاوان آورده بودند بر عطیه میرزا ابراهیم حسب اشارت

متوجه دار الامان خود شده نوروز بسیار یافت و مغاران اینجا بعمل آمد عدل و مرحمت که هر آنچه در اردوی
مال اقتدار بنیاد و آنحضرت امیر محمد مرادی و امیر سنجر را بالقاب روز افزون و نامزدان رفاقت و کارنامه شاهی سرافراز
گردانید و آنحضرت در اردوی بلوک اراده عزم مراجعت مصمم فرموده روی بمنزل عزت و شرف نهاد و خبر آورد که میرزا قیدو را
بطوری همراه خویش آوردند و از سنا میرا اوس او در رفاقت و او را بیدار کرده بدرگاه عالم پناه رسانند و حضرت خان شهید
حکومت دار الامان را بمیر عبد الله ارزانی داشت و بجهت کوتوال قلعه قندهار یکی از معتمدان تعین کرده
اجرای بعد از قطع منازل بدار السلطنت هرات نزول فرمود و در جهان اشتیاق و خواهر هم نعمت و نثار بجای
آوردند و چون رایات فتح آیات در موکب خورشید قرار گرفت حضرت خان شهید امیر حرا و بجهت
قرا محمد را و بعضی از امرا مامور کرده بودند حضرت اشراف ارزانی داشت و در اوایل ربیع الاول خبر رسید که میرزا قیدو
و قلعه و بیرجند ملک قم را گذاشته بآذربایجان رفته بود و چنانچه مذکور گشت در ربیع الاول جهان نفی زاده و
نمود و حضرت خان شهید بر فوت آنشاه زاده با کثرت مصیبت تاسف و تحسر بسیار کردند و بجانب ملول و محزون
شد و بر اهم نعمت بتقدیم رسانید و جمعی امرا که طلب میرزا قیدو را بودند در سنوات او سعی جمیله مبذول
داشته و حضرت خان شهید بعنایت و مرحمت ملحوظ نوبت و اولاد و مشاهیر زاده را چون دو روز مرحمت آنحضرت معلوم بود
بر جزو متوجه ملازمت گشت و شرف تقبیل آستان خاص حاصل کرده بعنایات بیکران محظوظ گشتند

ذکر توجه

امرای عالیشان بجانب ولایت بدخشان

چون چند روز از نزول حضرت خان شهید بدار
السلطنت هرات بگذشت از جانب بدخشان خبر رسید که شاهان آنجا علم طغیان برافراخته اند و هم از خصمان
منزه اند و آنحضرت سید احمد ایلچی خراسان که مرحوم رسالت و آنا بود بجانب خراسان و سید احمد بدخشان
رفته با پادشاهان بدخشان ملاقات کرد و چند روز نزول جنبانگه اردو غلو و در عهد سخن براند سفید بخشید
لدجم بازگشت و بیاده بر بر علی آمد و حضرت اصرار از جانب بر تردد و استکلیف تردد داشت آنحضرت
فرمود که امیر فتح لقمان برادر امیر ابراهیم و امیر جهانشاه و دیگر سرداران لشکرهای قندهار و بلخ و بدخشان
اورده در رکاب میرزا سنجر بدخشان شاهنشاه را امرا آنحضرت روانه شده بسیار بسیار بدخشان

که از پی دفع شاهان بود از جانب پدر خشان امداد امرا گفتند که کلاه شهزادگان تو ذات اگر قبول میکنی که مال الوزارت
میانجی خان حضرت خاقان مغفور بود به خزانه عامره رسانی ما شفاعت کنیم و حضرت خاقان سعید مملکت
بمزار زاده وزیر شاه بهاء الدین گفت اوقات من اطاعت و سعادت مصدر حضرت و امرا و وزیر من جناب
المملکت اند امرا را بجای پیش ایشان فرستادند و امرا در وقتی محبوبه حضرت بدین وقت امرا گفت حال امروز شاهزادگان
پایه بر پایه گردانیدند و حضرت خاقان فاتح قلعه کشته بهاء الدین را اجازت فرستادند و امرا بجانب پدر خشان رفتند و تا هم خاقان
نفس را رانده می‌خواست نماند و امرا بموجب فرموده بمقدمه پدر خشان شدند و میرزا رفیع بیک پیشخدمت امرا را بدرگاه
پادشاهان رسیدند و چون قوتیان و دلاوران بمرتبه کشتیم و سعید بیرشاه بهاء الدین که از قلعه تدبیر اظهار مخالفت و عصیان
میکرد و سیلاب بلا را بر خود محیط یافت و از مکر و از تحول نهان شده جناب والد بنا بر خواجه تاج حسن عطاء
از اعاظم ارباب الجان و گرفتار بود و شفیع ساخت دهای در دایره طاعت و انقیاد نهاده جناب قدوه العزه
و امیر اعلی قات فرمود و سخن مصالحه در میان آورد و امرا شفاعت جناب حقایق پناهی خدمت داشت ملازمان
قرار بر سر بلاد قلعه مصیر گردانیم آنحضرت شفاعت خواجه تاج الدین حسن سلامی فرمود و قبول ملتمس فرمود و از سر خواهم
در گذشت و رحم بر پیر بیحسبان ایشان کنند و شاهزادگان تفضل نمودند که ای محبوب درگاه عامره رسانند و امرا
گفتند حکومت پدر خشان بر ایشان قرار یافت **ذکر اخذ و قتل میرزا قتیبه و بنا بر مخالفت و عصیان**
میرزا سلیمان بر خاطر بیحکم بر پیر نازد و جمعی خصمان کشته کشته حضرت خاقان سعید بر کشتگان او را با خواجه
و انتقال میرزا رود و حکومت بلخ سلام بر پیش میرزا قتیبه و مخاصمت فرمود و چون آن اعوان بهار اقتدار
حالت شد از دلاور سند تا حد و هند سردی هم داشت و دولت او بستان مالدار گرفت
و از هند فرستاده پیغام داد که اگر دوام ملک حکومت میخواهی باید که از رفتن فتوح تاختن
سکه و خطبه بنام دلقت ما مرتفع گردانی و با وجود آنحضرت بدین نوع بجسارت اقدام نمود و در آن
هنگام که هرگز ظفر آثار در گرمسیر دهند تا قلاق فرمود میرزا قتیبه را نام و احسان حضرت خاقان
سعید بود فراموش کرده رای تجاوز باز گذاشت و از فراط حدت مباعدت بجنبه طریق سلطانی بجنگ گرفت
و چون

و چون آنحضرت مودت نمود و امرا که مامور باوردن قتیبه بودند تحریص بر اوزبک سلطنت امین
گردانیدند تا او سیدشت روی بناه عالم پناه آورده شرف پابوس دریافت و ملحوظ نظر عنایت
و عاطفت گشت چون بجهت گذارش یافت و چون سعید روز فرد دار السلطنت هرات باعزاز و اکرام
بگذرانید همین از مقصد بدانجا از طریق انوار بلاد شطرنگ در وقایع شاهزاده بهای دادند و او از مسجد طالع
دلخت بدر نوز هم رجب از دار السلطنت گرفت و آنحضرت فرمود که میرزا بایسنقر با بعضی از امرا در آن
هنگامی او روان شدند و سیصد امیر حسن صورت قرمان و امیر فرمان شیخ بموجب فرمان با میرزا
و میرزا قتیبه بجانب بغرب توران در آمد و از آن شاهزاده مورخ شنید و امرا آن فوکران دار و خزانه
بگرفتند و دار و خزانه دانست که میرزا قتیبه رو بگریز دارد و ده هزار سپاه به حضرت در آمد و فوکران تا از او
او به فرستاده از کیفیت حالت اعلام داد و میرزا قتیبه صباح حدود او در رسید چنین معلوم کرد که بدان
از مخالفت عالی آگاه شدند چون نزد بدید و در حرکت هر بر بنا مرتبت نمود خواجه نظام الدین در ضبط ولایت تعلق
با طاعت آنحضرت در حرکت آمد و خواجه و زنان بر زنان آن شاه بجهت مشغول شدند و هر دو گرد سنگ کمان بر فرستاده
تا بر سلیمان و میرزا قتیبه و در پناه دلوری کمین کرد نظام الدین شیرازی داد همان او در آمدند تا
گاه بر ایشان تاخت و حجر جوار را کنده بر سخت نظام الدین زخمدار شد و میرزا قتیبه و معتوق قرنه
گشت و مردم آنجا بر او واقف بودند و ملک قطب الدین سر راه گرفته حیلتی عظیم کرد و همه لوازم
زنان هند و فهو قتل آورد و میرزا بایسنقر سایه دهول بر سر که اندر حرف و میرزا قتیبه تسخیر و سر اسیر شد و از
فرمود که و سعید بر ملک قدیر رضا داد و دولت بر بند داد و امیر فرمان شیخ او را بسته پیش آورد و با
مخالفان قرار نمودند و میرزا بایسنقر حکم کرد که هیچکس را نوعی مرسانند اما صدر جهان را که خبر یافته و خود
بود بهاسار رسانیدند و شاهزاده بعد از ظفر و اندک معاودت نمود میرزا قتیبه را مخفف مقید
بدرگاه عالم پناه آورد و حضرت خاقان سعید بمراسم شکر و سپاس ملک الجلیل قیام نمود. در باب حرمان بشوی
ائمه اسلام و شیخ شریف علی نمود میرزا قتیبه و سر در قلعه اختیار الدین محبوس گردانید و در شهر بعضی

که در آن لوازم کارهای سرداری کرده بودند بدرد بحقوق رسانید و چون خاطر حضرت خاقان
از جانب میرزا قید و خراسان بابت تامت و ادب که تعلق بمیرزا سید بخت داشت از خاطر انور خویش بکلی بر
و اخلاقشان و بخیر زاده که رسم سیر رفتار نفرزند ارجمند میرزا سیورغتمش ارزانی داشت و از جناب
طلب و علم و تحصیل و تعلم و تعلیم و تعلم بالاتر و رفته مقصد ضبط مملکت و حکومت گشت

ذکر رفتن خاقان سعید به مشهد مقدس و معاودت بهرات

حضرت خاقان سعید بمشهد مقدس رضوی علیه السلام و التحیه و الثنا
عقیده که با خاندان طیبین و طاهرین داشت بجانب مشهد مقدس رضوی علیه السلام و التحیه حرکت
فرمود و بارگاه خاص پای همایون در رباب الصفت آن جناب آورده و روضه بالعرب آباد و چون
موضع رسید شرایط زیارت بجای آورده و صلوات و صدقات بمستحقان و مجاوران رسانید و قندیلی
که از پانصد مثقال طلا با شمعدان علیه ساخته و بر داخله بودند فرموده و در گنبد مرقد آویختند و پیش از این
بالای مقطعی که هر شب در آن در مرقد مبارک امام هشتم علیه السلام مسجدی جامع بنا نهاده بود
در این اوقات نزدیک باتمام رسید و این عمارت بتکلف و شرایط در نظر چنین مردی در این
مشحون نموده شرف خدمت ارزانی داشت و حضرت اعلی خاقان در مدت اقامت در اطراف
بهاریاغی و سرای در طرف شرقی مشهد طرح انداخت و بنا و آن جانب دست در بنا کشیدند و در ایام
رسانیدند که تا هر گاه موکب همایون بدیار رسد منزل آماده و مهیا بود و اکثر اوقات از مشهد مقدس
طلب شد و بزیارت مشایخ و اکابر آنجا فایز گشت و انواع صدقات در باره ایشان مبذول
رسانید و از آنجا بجانب دار السلطنت هرات معاودت نمود و بنا بر آنکه از فرقه مقدم مغولی
رود خانه رودان ساخت و مغولان ایشان بار دیگر ایلچیان بخطای با تحفات و نفایس فرح افزای و
تحفات و پیشکش خان که مبنی بر ایلچی و اکاد بود رسانیدند و تفصیل احوال فرستادگان و توزیع
مسطور است و اردو شیر لوازم و پیش از این بر حسب فرمان مفتوح ایلچیان حسنای
از بنی آمده بودند با آنجا رسید و در اثر مفتوح ایلچی آمده و یکی از مقدمات خاندان

جهت

جهت امیرزاده سیورغتمش خواستاری نمود و چون ایام جشن و سور و لهو و لعب بنهایت
و حضرت خاقان سعید جمعیرا در رکاب مهد علیا آمده بودند بصنوف نوازش و انعام خوشنود
و اکثر مسرت در زیادت بر مطلوب ایشان همه روز بخدمت در آنجا بخدمت انصاف یافته
مراجعت نمودند و فرمان فرمای خوزستان و عراق بلکه اکثر ممالک آفاق از تسخیر ایشان در زیادت
فرمود و بعد از تقدیم مشورت رایها بر این قرار گرفت که بعد از تهیه اسباب یورش جنه دفع مزاحم
ارزان و آذربایجان شوند

ذکر توجه خاقان سعید بجانب آذربایجان و ظفر یافتن بر اعدا بیاری ملک منصور

بمجرد بر یورش آنند که همه جهانبان صدیق رایش قرار یافت
فرستاده و داد و رایت راحت و مرافقت و حکومت نمود و صدیق با آذربایجان رسید پیغام گذارد
و از قرار آثار سرکشی و مخالفت ملاحظه نمود و اجازت معاودت یافته بپایه سریر اعلی همایون رسید
و فرا حیف چنان استبداد در دماغ دارد و خود را از سلاطین دنیا اقتدار بشمارد و اکثر
دیگر اطراف سر بر خط ادعا نهاده اند و حصن حصین مسافه قلاع متین پرداخته و ذخایر فراوان
بوده و آن بیچاره مردم جنگ بسر برده و از زمان امیر زاده بر آنست و در آن واقعه مایه روی نمود
در مجلس حضرت خاقان سعید بجهت مشاورت و اشتراک با آذربایجان کند و فرا حیف را که فرمان
بسبب حوادثی که در اطراف خاقان محروسه روی نمود و تغیر عزیمت در حضر ناخیر و تعویق ماند
در آن اوان و خاطر خطیر خسرو جهانگیر از روضه خاقان جمع بود و چون مملکت از غبار تفرق و تشویش
پیراسته بر خاطر صدیق بمسامع جلال آنحضرت اندیشه و اکثر تنازعات شد و فرمان نفاذ صادر شد که
تو همان شغل شاغل شوند و عساکر گردون مآثر بجانب مقرر در موضع معین جمع آیند و با
شارت علی الوجه عزیمت بقلع کنند مال خود در سرمات تجدید و اتفاق رفت و سرشته ملاحظه
آستان دولت آشیان بترتیب اسباب محاربه و مجادله اشتغال نمایند و سی هزار دست
شکمی با آنچه سپاه بدان محاربت از نیزه و تیر و تفنگ و غیر آنک لشکر این رسانیدند و بر تبع

چنانچه مطاع بنفاذ پیوست که میرزا رانع بیک بضبط و ربط ممالک ماوراء النهر مشغول باشد اما ده هزار
سوار از لشکر اندیجان با رودی همایون فرستند و میرزا سرهنگ بدستور سابق در ولایت کرمینه
و هندمارا قامت نموده و در سیدی احمد ترخان در روز سه شنبه کلوت معزز شد و حضرت خاقان
سعید در بیاز آخر شعبان از دار السلطنه هرات نهضت نموده و در منزل هالک که از رباط خارزم
اند بود مخرب طلایه دریافت و خوش باتفاق امرا جمعی نموده ترخان بر سم مخلصی روان شدند و
موکب خلوتشان چهارم رمضان که مرافق اول میزان بود در جنبش آمد و از ممالک محروسه سرای ماوراء النهر
پانزده هزار سوار پیاده تا رکاب ملازم شدند و دوازدهم ماه مذکور بولایت جام رسید بشرایط زیارت
شیخ الاسلام احمد جام قدس سره متقدم رسانید و از آنجا در رمضان محفوظ و نظر و الفت بر ذات سرور شد
در حرکت آمد و در هشتم رمضان موکب منصور بر کنار کن از نشیب بوی مصور بود و میرزا با سیصد
سپاه فیروزی اثر گشت و دهم ماه قصبه بجاب و از دهول موکب همایون بعزت فرمای گشتاه فیروزی
گشت و در آنحضرت سعادت و اقبال بزیارت شیخ سعد الدین الحموی قدس سره استسعاد یافت و در آن
فرخنده مقام لوطایف عید و صیام قیام نموده شنبه شوال در رمضان محفوظ و سعادت ملک و اقبال
خوفان سراپرده اقبال برافراخت و از زوج بزرگوار شیخ ابو الحسن خرقانی استمداد نمود و پنجم شوال
بر سر خوارزم جمعی سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس سره اراده مراسم نثار بظهور آوردند و دی شهر شوال در آن
مضرب خیام سپاه خلوتشان گشت و در آن منزل هیچ تجربه خلل و در ولایت مازندران بود و بر موکب الهی
کوهی با رودی رسانیدند و شدهای آن و خوارزم و با رود سمنان و دهستان و جرجان و مازندران
بموکب همایون پیوستند و چهاردهم ماه بتجربه خلوتشان سایه دهول بر سنان انداخت و آنحضرت شرط
زیارت سالک عرفان شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی بجای آورد و در آن مکان
لشکرهای سبزپوش و فراوان عرصه گرمسیر و دشت دار و نخستین دکاکین صنعت شاه خلوتشان شده و در آن منزل
اراده است امرا بیاسای خوارج با سرداران خم دکاکین تعزیه زمین بوسی فایز شدند و بیستم شوال از دره تنگ

صعود نموده به حدود ری در آمد و قریب در هدایت فرود آمدند و در آن حدود شاهزاده بهرام بخت
میرزا ابراهیم سلطان با جنود فارس تشرف اردوی همایون بعنایت و الطاف خسروانه سرافراز گشت و بر سر
رسم تعرض طایفه از اطراف اصفهان با لشکر فراوان و امیر جیقماق از خوزستان یزد و امیر حسن شیرین از کرمان
با رودی همایون ملحق شدند و چندان مردم جمع شدند که حساب و هم از تعداد ایشان بسته اند و امرا
رود احتیاط لشکر ناکرده و دویست هزار سوار حرار در حضر شمار قرار گرفت و در قرار حمی ایشان بمحفوظ
محفوظ شدند و از آنجا امیر قراشیخ با سپاهی و از همه شمشیرزن و نیزه گذار در مقام سمنان و دامغان
امرا نموده و اصحاب رای و فرهنگ و فارسان میدان تحقیق در مقام تحریر و تفکر اضافه دند و هر کس
حیات در سر و اندیشه در ضمیر پیدا شد و قرایوف با حال شجاعت و بهادری استعداد حرب بر وجه اتم
حاصل داشت و سپاهی روم از آنجا با اسبان اسود در قلب رایت او جمع بودند و هر یک منهزم راه دور
نموده با اسبان لاغر و ضعیف چندان سرافت دیگر قطع مسافت نموده و قصدی سمنان نزدیک رسیده
بود اما طایفه دیگر ات شهره خرمزده بودند که بر بزدی دولت قاهره جهات کلیه و جزیره متفکر
بر سبیل سهولت بقطع و تفصیل همت در موجب دلخواه هر افغان از آنجا هیچ دفعه
خاطر ایشان نمی رسید و بیشتر از این هر شاه هلاک و لرزی از بیم خوزیان قرار فرستاده بود
و پیغام داده که هر دو خرمزده باید که از آنجا نشست و ملازمت میخواهد و امرا در حسب و حساب
و ملازم شاهد اگر بعضی حرکات که از آنجناب صادر گشت و موجب ملال خاطر اشرف گشته باعتذار
و استغفار رفع انتقام نمود و از ترک نزاع و جنگ با حضرت خاقان هیچکس ادا اسپ
نسبت نخواهد کرد و طبقه انکه مذکور ماهات نموده سلطانیه و فرزین که کلاف رضای شهریار
با تمکین تصرف نموده بر روی مسلم دارد و در هر قرار یوسف لوقت با زرای شیخ عنت آثار و لخرت
اعزان و انصار و امرا و خوانین هر دو و انقیاد حکام حدود و محافظان ثغور از اسقاط اعتبارات
در غضب بعت و فرستاده و در زیر محفوظ گردانید و از خدمت او در باجان و اران و مرقان

و انواع دلوایق و حرایق بحرب لشکری بیکران جمع آورده و خطر بر محاربه و مقاتله قرار داده و حضرت خاقان
چون جرأت و جسارت دشمن مجرم فرمود با کل دل از اسباب ظفر بر گرفته روی نیاز و انتظار بدرگاه
ملک کارساز آورد و بلدار استشفاء و مناجات از درگاه رب المجیب و رب الفتح و فتح و
نصرت مسئلت نمود و از نزدیک حضرت مرتضی اجابت شنیده فرمود که خود فرا که علم رنم پایه سرای او بود
و دوازده هزار بار سوره انا فتحنا مختتم فرمودند و بعد از آن بشهر یار ملک بخش کیخسرو ستان امیر یوسف خوارزمی
با هزار سوار نامدار روانه طرف قزوین گردانید و هشتم ترا که کوکم ایکا لو در شهر سو گذشته محمود سلطانیه
شد و امیر یوسف خوارزمی جناح مرحمت و احسان بر سر ساکنان آن دیار گسترده همه را این مرحمت و اکرام
از اذیت سپاه بر کاه گردون اشتباه فرستاده دولت پاینده پس در یافتند و حکم در حیث الفقیا و الفقرا
یافت که لشکریان بخوبی نروند و تعرض برعایا نرسانند قاسم چون بسلطانیه رسید عدوت حادثه را از
امیر جهانشاه ابن امیر قرا یوسف و ضبط المملکت الخلق با دسیسات رسانید و امیر جهانشاه بجمع و ترتیب
اسباب محاربه و حصار داری اهتمام تمام فرمود و گفت که گاه و همیره رعایا بقلعه بردند و ترا که در ای کرانها
و بخشهای دکانها جهت چیز لیستی بقلعه در آوردند و تا به اطراف طارم و کلیجان فرستند و ترا که در هر جنگ و محاربه

ذکر رسیدن خبر وفات والد امیر جهانشاه و رفتن مخالفان از رسیدن سپاه بر آذربایجان

در آن زمان که هنوز بروایت آفتاب اشراق سایه دولت بر مملکت آذربایجان
امیر جهانشاه بضبط و استحکام قلعه سلطانیه پرداخت ناگاه قاصدی سلطان ریز از جانب تبریز رسید و خبر
که امیر قرا یوسف در حوالی اوجان میان تبریز و نزدیک ملک دمال را به کمانشان مجدد
خاقان شهید گذرانید و از اجتماع و تجمع امیر جهانشاه سراسیمه و حیران شده از قلعه سلطانیه بیرون آمد با قرابغ
و اتباع روی به تبریز نهاد و شخصی از قزوین با روی هوا این رسید و همان حادثه معروض داشت
و همان روز قاصد سلطانیه بیارگاه جهانشاه شتافته و واقعه قرا یوسف را بعرض رسید و در مجلس و اسباب
تقریر کرد و چون از تبریز سمت وضع یافت معهذا هم شکر بر زبانی قیام نمود راست توجه جانب

سلطانیه بر افراشت و عنایات السلطنة و الخلافة میرزا بایسنقر را بر سیم منعقدی روز از تبریز رخت
و بر جب فرموده امیر طلبکه کوکلتاش و خواجه شرف مستوفی برای ضبط اموال و اثاث در رکاب نصرت
میرزا بایسنقر روانه شدند و بمقتضای فرمان شاهزاده بر تخت ابو الفتح میرزا ابراهیم سلطان از
سنجار بکاب مراجعت در حرکت آمد و در بازدهم ذیقعده ظاهر سلطانیه چون منزل موکب جهان کشای
گشت و رعایا سلطانیه از مخالفت لشکر خیانت اثر هنوز از قلعه بر آن نیامده بودند و حضرت
خاقان دولت یار از کمال مرحمت و قاصدی پیش ایشان فرستاد که از حصار بیرون نیایند تا بجهت
جمعیت ظفر ورود بگذرند و بعد از آن بمساکن خود قرار گیرند و در همین شهر دیار ارتحال نمایند
آنحضرت امیر مرحمت را به جهت قلعه گذاشته از سلطانیه نهضت نمود و بار دیگر رسیده و امیر
مرقان روان شده در هشتم ذی حجه از آب ارس گذشته روز دیگر در قرابغ ارزان بیرون
قندق بیرون فرود آمد و از آنجانب چون امیر قرا یوسف در هشتم ذیقعده سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه
از دارالملک تبریز عازم صوب موکب مرحمت و اتفاقات و هشت متفرق شدند و بتدریج و تکلیف ابو بکر و احشام
و میت را در خواهای که وفات یافته بود گذاشته سر نوین گرفتند امیر الامرا امیر قرا یوسف و قدم
که بعرب ترین قرا یوسف ارزند ذکر کردند که یکی از اولاد او در امیر سلطنت تقدیم نمودند و دیگران
در خدمت وی کمر بستند و چون امیر از آن کار مشغول بر شد محمد و امیر اسکندر و امیر جهانشاه و امیر
ابو سعید هر یک در ولایت لوبند و زنان کنجایش آن نداشت خزاین را بر ارقه مترو قلعه ارتبک
و امیر قرا و قدم پادشاه بکاب قلعه الجق فرستند و زنبیل که برادر زاده و دیگر قرا یوسف بود بر طرف
دیگر نهاد و امیر بایزید روی بکردستان نهاده امیر اسکندر و محمد بیک به پیران سدیر رسیدند و بر این مجمع
جمعیت ترا که از هم فرو ریخت و این بیت در تاریخ وفات امیر قرا یوسف گفته اند

بیت

وفات میر یوسف شاه مرزا کتابت شد بتاریخ کتابت

القصه با وجود آنکه موکب همایون در حوالی ارس بود
و بنفوذ در اوجان روی نمود و ترا که پیشان پراکنده شدند که یک کس در او روی پیشان بجانب خلافت ابو الفتح

او نماند و از پی سپاه اردوی امیر قراقوینلو آمده هم بر پا نشستند غارت کردند بجایی که جا جا از تن سر
امیر بیرون کردند و حلقه طلا با گوش او بر بریدند تا شمشیر دیبا او را از اطراف جهان آخر شده دست داد و از اطراف
و اعیان شیراز هر چه هلاک را از تن بیرون آوردند و عذر خواهی نموده شرایط دلجویی بتقدیم رسانیدند
و سعید امیر قراقوینلو را از راه شیراز با حبس بردند در حوالی بیرقند آباد اعداد او بخاک سپردند **ذکر**
وصول پادشاه زاده محمد بخت میرزا بایسنغر میرزا و طلوع مهتاب سلطنت و اقبال میرزا بایسنغر
که پیش از این روایات بدین مرز و حمایت از دریا کان شده بود در هفت صف شهر ذی قعده بشیراز
رسید و در دو نخواند نزول فرمود و در اتباع امیر قراقوینلو مانند کواکب از آفتاب طلوع آفتاب پیدا شدند
و شاهزاده بطلب اسلاف خویش لباس طاهر و دامان گسترده حضرت بیگم بنام و لقب شاهرخی زیب
و آرایش یافت و حکام اطراف و گردنکشان آفاق بدرگاه عالم پناه آمده مراسم تهنیت بجای
آوردند و میرزا بایسنغر بها در هیکل همت قالب نهضت میرزا فیروز احوال رعیت گرفته امیر مملکت
باستقامت قرار گرفت و درین وقت که حضرت خاقان سعید در قراباغ از آن قشلاق فرمود کوه
عراق عرب و عجم بر حضرت پادشاه عالم پناه مبادرت نموده ملک امیر بابا جاجی کاوردی که مراد در خویش
بدرگاه عالم پناه فرستاد و تحف و تمام و سبب کشف آن آنکه در زمان میرزا عمر بن میرزا میرانشاه جاگیر او
چیزی نگذشته بود و درین اوان قسم کرده پای دیگر در این قلعه کشیده بهمت اشرف عمر بن
رحم نموده چیزی از کشیده ایم سبب کشف او بحث و حکم شد میرزا بایسنغر عنایت فرمود که در زمان بابا جاجی
بدرنوع که باشد بجا بر سر سرای رسانند و شاهزاده در قلب رسان با لطف در آن شده بنظام قلعه
کاوردی رسید و امیر بابا جاجی در حضرت سرور دارای لطف سر منزل بود و میرزا بایسنغر صندوق
بابا جاجی فرستاد و از غایت مرحمت که از حضرت حق سبحانه و تعالی در حق خلق و حق بر مخلوق
انتظام یافته بود لطف کرده آن بیچاره مملکت را فرود آورد و بعد از مردم امیر بابا جاجی خاطر بر آن نهادند و امیر بابا جاجی
شاهزاده مرده بیرون آمد و میرزا بایسنغر در زمان ارادت ترتیب تقدیم رسانیدند و امیر بابا جاجی در رکاب نصرت انتساب

جناب بایسنغر روی بارودی علی نهاد و چون بمقصد رسید بصوف و ارزش قصه گشت و در
امر انتظام انتظام یافت **ذکر قشلاق فرمودن رایات نصرت آیات و بیان**
بعضی از وقایع و حکایات حضرت خاقان سعید در هم ماه ذی الحجه بیرقستان در قراباغ
از آن نزول فرمود و ملوک آفاق و حکام ولایات با هدایای موفور و شتر و کاتب نامحصور بدرگاه
سلاطین پناه شتافتند و از نایره احسان پادشاه گیتی ستان خطی و ذوق یافتند و حضرت خاقان
سعید در عید اضحی با داب سنن قیام نموده صدقات بمستحقان رسانیده و حکام آن ممالک را خوشنود
و انعام مخصوص سرافراز گردانیده و در همین روز یاق بیک و غیره که از سلطان مصر روی گردان شده
بودند بدولت پابوس سرافراز شدند و امرا عراق و ترکمان روز عید آمده شرف تقبیل قدم
سریر خلافت مصیر حاصل کردند و در روز عشر ذی حجه امیر خلیل الله شیروانی که بصفات پسندیده و عادات
حمیده انصاف داشت از ولایات خویش عزم قلعه اقبال بسته بموکب اعلی پیوست و پیشکشهای
پادشاهانه بموقف عرض رسانید و خدمتکاری امیر خلیل الله عز قبول یافت و چون علامات مردانگی
و امارات فرزانگی در ناصیه او ظاهر و لایح بود باشرف دیگر و صنوف الطاف دیگر محترم و مفتخر گشت و در اواخر
اعلی خویش را بوادی اختصاص موکد ساخت و بر ادرش امیر منوچهر که بشجاعت و دلاوری اتصاف
داشت و اعتبار سمند جهان پیما پادشاه جهان را تأیید کشید و همچنین در این روز سید احمد علی
مشکی از ولایت خویش رسیده بتبرکات لایق معروض گردانید و بتشریفات گرانبار مخصوص شد و معاودت
ایلچیان امیر بوسنای و سید احمد فرامان و سرداران نائل بهورت قشلاق آمده و پیشانی نیاز بر
آستان دولت آشیان مالیده سر تفاخر بآوج آسمان رسانیدند و در روز دیگر بار احمد اوشیرزاده و پسران
فرامان از تحفه و بروع بارودی اعظم ملحق شدند و باصناف لطف و کرم گشتند و دیگر سرداران و حکام اطراف
و ارکان دولت امیر قراقوینلو مثل خواجه جعفر تبریزی و غیره و ایلچیان بزرگ کرجستان بر قرار آمده همه
عظیم دست داد و در اوایل محرم امیر علیکه کوکلتاش با اعیان و اشراف تبریز بدرگاه عالم پناه آمده

سقم ماه مذکور اردو غوجی از پیش پادشاه مولستان بوکب عقیده پیوست و سخنان حاکم خود معروض داشت
شاهزاده سعادتمند میرزا ابراهیم سلطان که بر حسب فرمان متوجه مراجعت گشته بود روی باردوی اعلی نهاد و در چهاردهم
دهم محرم خدمت ملازمان خاقان سعید دریافت و در آخر ماه مذکور ملک عزالدین شیرگیر که
بر حسب کمال و اعتدال نسب و رفعت و دودمان و جلالت خاندان اتصاف داشت از طرف سلطان متوجه
آستان دولت آشیان گشت و انواع تبرکات و متوقعات بعرض رسانید و قابل قبول آمد
و در این اثنا در نخجیرگاه از محل حضور جهانگیر سر بر زد و در هر اقسام شکاری بسیار آمد و
دیگر از وقایع آن بود که اخراجات صحرائی که از تربیت یافتگان دولت بود و کفران نعمت را شعار خود ساخته
دم از عصیان میزدند و امرا که جهت دفع شر آن بیاده رفته بودند خدمتش را گرفته آوردند و با آنکه سنگه با هم
و لقب قراوسف کرده بود حضرت خاقان سعید از سر جریمه او درگذشت و دیگر آنکه حکام باب
الابواب باردوی ظفر قرین آمده همشیره عواطف پادشاهانه گشته سعادت نمود و همچنین حکام
و سرداران اطراف به جلادت انعام و مواهب اکرام اختصاص یافته بر حسب فرمان خاقان با
باد مخالف خویش باز گشتند و چون موسم بهار در استراحت و نهار روی نمود حضرت خاقان
سعید از قرباغ نهضت نموده عازم تبریز شد و چون بیلاق تبریز فرود نهضت بعرض رسانید سلطان ابراهیم
که اگر خدیم میرزا اعظم بود و بر حسب اشارت علیه ضبط ایل داوس خود در قلعه امیر اسپند بیاد در آمده نهضت
میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک را با بیست هزار سوار بجانب کجوان که بورت قدیم ایران
سعید که اهل ترکمان بیشتر اند و امیر اسپند را در اطراف فتنان میدادند فرستاد و در این اثنا نوکر اسپند
باردوی همایون آمده صورت دولت خواهی او را بعرض رسانید و حضرت او را نوازش کرده باز گردانید
و چون خاطر حضور جهانگیر بایل بان بود که امیر خلیل ارشیروانی را تربیت فرمایند بموجبی که عمر داد کرد
و دختر میرزا ابابکر بن میرزا امیر الشاه را نامزد او فرمود و بعد از آن که مادر امیر خلیل ارشیروانی
با کحل نام و اسباب آن کار آمده طوقی عظیم تربیت دادند و آن قدوه را با آئین شریعت عزا عقد بستند

و در خلال

و در خلال این احوال امرا در موضع قراکوپک بعرض رسانیدند که بار احمد قرامان با طایفه کلهر عصیان
مبادرت نموده نوکران امرا را که در آنجا در مرع بودند غارت کرده است و رای عقده کشای میرزا با
بستقرار این فرمان فرمود و شاهزاده چون متوجه بار احمد شد او از آنجا عازم کرجستان گشت و بجانب
قلعه اسوان برد چه حاکم آنجا خویش بار احمد بود و آن قلعه ایست در دامن سنگ خارا در میان پیشه و اشجار
و آبی بر سان رود نیل بر گرد آن روان و برج و باروی آن مانند سد اسکندر در نهایت استحکام و دیگر
بابستقرار از راههای دشوار گذشته قلعه را محاصره کرد و بار احمد و اهالی قلعه بعد از دو سه روز که بمحاصره مشغول
شدند دانستند که چون اعتقاد چاره نیست و بار احمد از روی عجز و اضطرار بیرون آمده روی نیاز بر آستان
سرادق جلال نهاد و شاهزاده عالیجناب رقم عفو و اغماض بر جریده او کشید و بعد از تسخیر حصار سعادت
نموده در منزل حسن خانی بموکب اعلی پیوست و در روز دیگر بار احمد را سر برهنه ساخته و دست
در گردن بسته پیش آوردند آنحضرت ترحم فرموده بنظر عنایت در وی نگریست و زیاده از این با وی عتاب
نکرد که خود را بی اعتماد کردی آمده تنش را با امیر چهارشنبه سپردند و موکب همایون از حسن خانی نهضت
فرمود و چون کنار آب بندی فرود آمده قاصد امیر شاه ملک آمده خبر آورد که امیر اسکندر با میرزا شاهرخ محاربه کرد
و در آشتی انهزام یافت در آیات مسطور در سیوم جمادی الاول از آب ارس عبور کرده در پای حاشیه
کوه نزول فرمود **ذکر فتح قلعه بایزید بزیر دولت قاهره خاقان سعید** چون رایت فتح
آیت از آب ارس گذشته در منزل ترکه فرود آمد ناگاه بسمع اعلی رسید که در این محل قلعه ایست
موسوم بقلعه بایزید چون برج آسمان مشید و دخیره بسیار در آنجاست و امیر اسپند از آن متحرف شده مردم
خود را در آن موضع نشانده است آنحضرت در بیست و سیوم جمادی الاول در حوالی قلعه نزول فرمود و سنقطان را
با ایلی و انقیاد دست کرد و حسام الدین ذکر اسپند بیرون آمده معروض داشت که امیر اسپند خاتون خود را
با ذخایر فراوان در آنجا نشانده است و آنجاست تا جان در بدن دارند اختیار از دست ندهند داد و حضرت
خاقان سعید فرمود که نزد دولت مساعدت نمود که بر سعادت خدمت رسیدی و او را سعد حسب امیر محمد خواجه میر ساخته

سالهای دراز ملازم رکاب ظفر انتساب بود و لشکر فیروزی نشان سرکرده قلعه را در میان گرفتند و سایر
بانها برافراشتند و خیمه انتصاب کردند و خوف و رعب بر ضمیر ساکنان حصار استیلا یافت و عقلهای
ایشان متحیر و دیده‌ها تیره شد و در آن روز لشکر منصور و دین گزه را که شهر بند مخالفان بود با علم و نیزه و سپاه
و اسپان رای قلعه پاک ستانند و در روی جلادت بتسخیر قلعه نهادند و میرا در سر گرفته متوجه بالا شدند و سپاه
ساکنان حصار دلاوران سپاه فیروزی نشان را زخم دار ساخته مغلوب شدند به جای ایشان دیگران
پیدا برخاستند و در گرد کوه قمر قلعه بود رسیده چند برج قلعه بر سنگ خارا ظاهر شد ملازمان میرا بسیار
متوجه آن جانب شدند و طایفه از آن جوانان بر آن خارها بالا رفتند و خود را بپای برجها رسانیدند و بیرق سوراخ
کردن مشغول شدند و تیر و نازک از آن استادی گذاشتند که کسی سر از برج جا بیرون نکند و بیک ساعت
برج را شکسته ساخته خلل فاحش در دیوار حصار ظاهر گشت و بهادران نصرت قرین اسم قلعه گیری بسیار
کنان اندیار انگیختند و نوکران میرا عجله جوکی بی تحاشی بر بالای آن کوه فتح بر آمدند و نزدیک دروازه رسیده
دست به تیر و کمان کشادند و ساکنان پشت دروازه بیمی خروج شده بانگ الامان برآوردند و پیش
از آنکه ایشان را این مسارعت باتفاق طایفه از لشکریان شیعت آثار که بالای کوه رفته بودند خود را در جهان
انداختند قلعه چنان حصین که شهباز و هم بر گنگره آن بر دار منیع نمیتوانست نمود از فتح تا وقت
نماز پیشین مفتوح شد و جوکی منصور غنایم بسیار گرفتند و مسرور آفاق بوم بیلاق ارباق که در فصل باران
طبیعت رمنان اشکار اسکرد روان شد و در سیم جمادی الاول در دامن کوه در کنجی سعادت و اقبال نزول
اجلال فرمود و در روزی چند در آن منزل توقف نمود

ذکر بعضی از وقایع و بعد از تسخیر قلعه با برند و پیش از محاربه لشکر منصور با ترکمان

آنکه حضرت خاقان سعید با لشکر ترکمان در کنجی توقف نمود با پنجاه هزار سوار نامدار در هشتم جمادی الاول بای عزم در رکاب عالم ستانی آورد
و در اوایل جمادی الآخر بر جانب چپ جلد ما گشته در پای کوه شامی فرود آمد و در آن منزل امیر
عاشرین که فتح قلعه عادل چو ذکر ده بود سر داران آنجا قدم دست در آمد را بدرگاه گیتی پناه آشتیانه

ارسانید

ارسانید دار دوی کیهان پوی از خوانی اعلی ظاهر گذشته در سر غزار خرم نزول فرمود چند روز در آن مکان
و امیر قمر گرد اعلی بحضرت رسید و اعلی ظاهر گشت و امیر آسیه در صحرای خوش آواز نوبه عساکر
گردون تاز شنیده از آنجا بیار بگرفت و امیر شمس الدین اندیسی بر جانی نجت و حاجی سعد ترک
پیوست و کوکب اقبال او روی بدرجه شرف نهاد و امیر عبد الرحمن حاکم قلعه خوش عزم پابوس
کرد حصار را تسلیم نمود و امیر دولتای که بموجب فرمان صاحبقران مغفور حاکم قلعه اوتک و الله داده شده
بود در آن ولا اعزام حضرت بسته بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد ملک محمد پسر ملک عز الدین
شیر گیر صاحب بسیار قرا نیوان و سلطان بود در آن باستان دولت آشیان آمده بود و امیر علی
پسر قراعثمان با سر داران آق باردوی همایون پیوسته و ظاهر اعلی مرکز اعلام ظفر فرجام گشت
و شانزدهم جمادی الاول دولت آن حضرت از مقدم آن حضرت عزیمت قراق خانه بر جیس آمد و در آنجا امیر بایزید
پسر دیگر قراعثمان رسیده از دولت پابوس سرمایه افتخار فرقان رسانید و حضرت خاقان
سعید به آن قرق فرمودند که در آن جلدق بود پیوسته حکم فرمود که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک با لشکری
متوجه جنگاه خاق دسیری حد شده آن بی باکان را که اظهار مخالفت و گردن کشی کرده اند گوشمال بسزا دهند
و امیر قراعثمان در آن جلدق بدرگاه فرستند علی الاطلاق رسیده پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید و جلغهای شاهانه
و اسبان را همراه داشتند و سایر معروف دیگر و علف خود سلاطین ذوی الاقتدار آمده دلخواهی پادشاهانه
بگذرانید و در آن موضع سر داران و کلانتران دلایت باصناف عنایت و انواع صلات اختصاص یافته
رخصت انصراف باوطان و ممالک خود یافتند و امیر قراعثمان همچنان ملازم بود و در آن ولا که موکب
ظفر لوا بجانب تبریز روان شد

ذکر محاربه لشکر خاقان سعید با لشکر ترکمان و ذکر تخت لشکر ترکمان

در اثنا راه بسیع اعلی رسید که پسران قرا یوسف اسکندر و اسپند با سپاهی از قرا نیوان و جند خود
تبریز شده قریب با هفده دعاول حوزه رسیده و از آنحضرت با عطاء الاب بخزینه در اسپ ایشان منصور
فرموده و امرا و نوئینان باتفاق قراعثمان عرض داشتند که تا اولاد قرا یوسف بکلی ستاصل نگردند این

مملکت رونق و رواجی نیابد و احوال رعیت انتظام و انتظام نپذیرد و حضرت خاقان سعید بحسن تدبیر و زبان
بسیع رضا صفا نموده از آنحضرت نوکیان از جنس معاودت نمود و امیر الیاس خواجه و امیر خضر ترخان
بحسب فرمان مقدمه لشکر خیامت اثر شدند و در رایت همایون چون با جنس سعید بسمع آنحضرت گشت
که میرزا ابراهیم سلطان و امیر شاه ملک و علیکاه خاق و سعیدی احمد گریزانیده اند و ایل و اولوس
ایشان را غارت داده اند و پسر علیکاه را گرفته اند و در این اثنا جمعی اقایان از دار السلطنت هرات رسیده
و جمعی بحسب مسرت و ارتیاح حضرت خاقان سعید گشت و امیر محمد خواجه چیرا که مصحوب امرای مستولی
اشتر با جواد اسکندر جنگ کرده و دو کس از ایشان گرفته بدرگاه عالم پناه آورد و میرزا ابراهیم سلطان و
امیر شاه ملک نیز مظفر و منصور رسیدند و اولاد و فرزند یوسف چند نوبت بطلبیان فرستاده بحسن صلح در میان
آوردند اما فایده بر آن مترتب نگشت و حضرت خاقان سعید عزم رزم جزم فرموده بجانب آنکه
روانه شد و ایشان نیز پیش آمدند و در موضع مناسب نزول کرده بر این اردوی خود ذراعه خندق
و چیر و چیزهای دیگر مانند سد اسکندر استوار ساختند و چند هزار سوار شمشیر زن نیزه گذار از اعوق
خاقان سعید جدا شده پای بشیر نهادند و قریب دو فرسنگ رانده اظهار جلادت و مردانگی نمودند
و از آنجانب حضرت خاقان سعید بر آن اتفاقات بر پا ساختی لشکر اندا خست و بر اقتار و جواقار بر نادک
انداز زان دخش افکنان که قرار گرفتند و در پیش قلب باز داشتند و به پشت تند پیلان بر گشته
و نادک اندازان چون عصر بر قلبهای خاکستر نشسته و بیشتر از تلاقی فریقین ترکمان آوازه پیلان شنیده
بودند و از زان هراسان گشته پیلان جسم از گل میساختند و بر گشتوان پوشیده اسپان بر روی میساختند
و جمعی کاوان لوت را جوالهای کاه پر میکردند و به چوبها و پلاسها در مانند فیل میساختند و گرد
کاوان میکشتند تا اسپان ایشان که پیل ندیده بودند در روز از زمین و در شب فی الجمله چون صوف بر آتش
از هر طرف جلوهای تند کردند و در آن روز از بامداد تا وقت غروب آفتاب نایره جنگ و جدال اشتعال
داشت و نخل تیغ چون باران از تیغ می بارید و چون سلطان شرقی آفتاب آفتاب روی بلا بست

مغرب نهاد حضرت خاقان سعید در میدان فرود آمد و فرمان داد که در پیش لشکر چاه کنند و از هر دو جانب
شب هر شب بهادران پاس داشتند و روز دیگر که خسرو انجم سپهر شمشیر فی روی نمود حضرت خاقان
سعید فرمود که لشکر کشیر گذار عزم پیکار سوار شدند و سپاه قیامت اثر گذار خجالت نشان کوه آهن آب می شد
بر اقتار و جواقار را آراسته روی بدشمن نهادند و قریب نیم فرسنگ پیش رفتند ناگاه سپاه ترکمان بهادر
و صد هزار ادوان نوبه آمده و بهادران جانبین و دلیران طرفین مانند قیر مشتعل صف آرای گشتند و هر دو لشکر
مانند دریای اخضر جوشان چون باد صرصر بر یکدیگر حمله آوردند و در این روز میرزا ابراهیم سلطان و شیخ از
اقتار در میدان رانده کارزاری کرد که داستان رستم و اسفندیار در طاق نسیان ماند و میرزا ابراهیم سلطان
و امیر جهانشاه داد مردی و مردانگی دادند و سپاه خسرو جهانگیر مرجنین سپهر را که اعتقاد و استظهار سپاه
ترکمان بود در هم شکستند و حضرت خاقان سعید فرمود که سپاه گردون شکوه ناگاه جنبها بر افراشته بجانب
رفتند و فرود آمدند و در این اثنا جمعی از کمانان اندک حرکت داشتند که اولاد و امیر قرا یوسف دل بر جنگ قرار
داده اند و مضمون این مقال را لقب این صنیر گردانیده اند بیت زترک ار ستری بنه خود و ترک او جنگ
ان کند کو ستر سد ترک و چون کشش و کوشش بر حد اقرار رسید و خورشید عالم افروز بطلب گاه مغرب خود رسید
در خانه لباس کوکاری پوشیده و از افعال ایشان آگاه روز دیگر که خورشید خاوری با عالم از انوار خود
مواکب کواکب در میدان تاخت حضرت اعلی خاقانی فرمود که بیک مرتبه عزم رزم سلطانی
سوار شدند و از اطراف لشکر ترکمان همه بر زره پیل و هیکل شیر در برابر آمدند و بعد از مشاجرت تیر و کمان
شمشیر و خنجر در یکدیگر نهادند و در این روز نیز میرزا ابراهیم سلطان و میرزا اسحاق آثار جلادت و مردانگی
بنوعی ظاهر ساختند که روان رستم و اسفندیار از آن کار خیره مانده و میر شیخ لقمان بر اسب جلادت
بر امرا حمله آورد و زلزله در خرمن تمکین و وقار دشمنان افکندند بر اقتار مخالف بر امیر علیکاه و کلکاش و امیر فیروز
شاه و امیر خرمان شیخ حمله آوردند و ایشان جای خود نگاه داشتند و امیر بوبه و خواجه محمد مشرف
و جمعی که از قوم سپاهی گری قاطع بودند پیش راندند و نزدیک آنجماعت از صید خود داشتند تی چند

نقل آورده‌اند و خواجه محمد شرف سمنانی نیز بسیاط رندگانی طی کرد و از کثرت حمارت ترکمانان
نزدیک بود که بیشتر رخنی بر سپاه مخصوص رسد و مخالفان چند قطار شتر را نهاده این معنی را مقدمهٔ فتح
و ظفر دانستند اما حضرت پادشاه بنیک اعتقاد فرمان داد تا در میان میدان جوگان طهارت خانه
زدند و بعزم ادای نماز بپاشت که مدت العمر از آن جناب فوت نشده بود در آن شب گردون خرام فرود
آمد و بتسکین تمام و معنوی کامل ساخت و بمشافی تضرع و نیاز بر زمین نهاد و بوقت اجابت دعا
از بارگاه احدیت مسالت نمود و چون یقین دانست که با سعادت ملتمس اقران یافته تیر دعا بر هدف
اجابت کارگر آمد و بپای سعادت در رکاب همایون آورد و در معقول آرام گرفت و در نوبت امیر
غیاث الدین شاه ملک که ملازم آنحضرت بود بتدبیری لطیف اندیشیده گفت تا نقاره بشارت
زده آواز در انداختند که امیر اسپند گرفتار شد مضمون کلمهٔ الحق بصیغهٔ نوبه بوقوع پیوست لشکریان
امیر اسکندر از استماع این کلمات کار از دست و دست از کار رفته دیای ثبات و وقار شان متزلزل
گشت و میرزا بایسنغر در آن زمان که شکستی بدست بیت جنود ظفر ورود دید مانند شیر زنان با ملاعنه
از دلیران پرخاشجوی روی بالهزیمت نهاد و حضرت خاقان سعید فرمود که چنین از سوار آراسته بدو شاه
زاده شتابند و موکب همایون در محفظه نصرت ملک بیچون در حرکت آمد و قبول دیر انوار بیکبار
روی بدشمن آوردند و نیران غارت بالتهاب یافته موجهای خون در هر کوه روان شد و میان ارواح
و ابدان مبارزان بیوفی مفارقت دست داد که تا قیام ساعت و ساعت قیام هنگام وصلت نماند
اولاد قرا یوسف و لشکر ترکمان که دیوار در دفاع ایشان ماوا گرفته بود و چون آثار دولت اقبال
بر صفحات احوال سپاه نصرت مآل منتشر گردید و انتظام ایشان معاینه دیدند شکست خورده
دیر ایشان شده دل از ملک و مال برگرفتند و هر چند خواستند که بپایاسا ثبتی لشکر کنند میسر نشد
بصورت روی فرار بیاد بر ادبار نهادند و هر شبه از آنها دو هر کرد آن شدند و بسیاری از ترکمان که همراه بودند که
روی بعزار آوردند که در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر شدند و حضرت خاقان سعید این فتح نامدار که هزار فتوحات

سلاطین

سلاطین رو در کار و آنده بود از فتح عنایت الهی دانست و زبان بشکر ایادی پادشاهی گشاده فرمان داد تا منادیان
بلاد بعنت شعار فتح تا جها در سنگ نگریاد در آورده اند و ایلچیان فتح سیر آنها در آذربایجان و عراق و مازندران
و دستان و گیلان و خوارزم و ماوراء النهر و ترکستان و سایر ممالک شرق رسیدند و لشکر منصور اموال
نامحصور گرفتند و این فتح ارجمند در غرهٔ شعبان سنه اربع و عشرین و ثمانمائه در موضع لشکر روی نمود و در
دیگر گرج فرموده در اثنای راه نظر کیمیا اثر پادشاه بر اسیران ترکمان افتاد و از کمال کرم که در سیرت همایون مرکوز
داشت بیت بخشیدند بسختی کارشان ٭ زشمشیر خود داد زنهارشان ٭ و فرمان عالی باطلاق آن جماعت
نفاذ یافت و آنحضرت برای معنوی روانه شده و در مستخلف شعبان بدار الملک تبریز رسید و اهالی آنجا که هم
غارت و تاراج دیده بودند بمن مدت و احسان حضرت خاقان سعید از آسیب دوران معصول و ماهون
بودند

ذکر مراجعت حضرت خاقان با صفت و داد و بعضی وقایع دولت داد

رای مهر پیمای پادشاه جهانگشای اقتضای سعادت از ممالک خراسان داد آذربایجان نمود و از دوی کیهان پوی
در حرکت آمده در اوایل ماه مبارک رمضان در سلطانیه نزول کرد و حکام و سرداران آذربایجان رعایت
و عنایت بسیار فرمود و مناشیر و اشکال ارزانی داشته اجازت انصراف ارزانی داشت و خاقان ظفر
قرین لشکرهای فارس و عراق را اجازت فرمود که بمساکن خود روند و میرزا ابراهیم سلطان برادر کلان
متوجه شیراز شد و میرزا رستم بجانب اصفهان رفت و همچنین بحکام کرمان و یزد و کاشان بر حسب فرمان
بولایت خود باز گشتند و حضرت خاقان سعید بسبب شدت حرارت هوا چند روز لشکر گرد
از ممالک ری بگذشت و در میر الیاس خواجه را با لشکر بلاد دست آمین در حدود وری و فرزین بگذاشت
و در اوایل رمضان بمملکت خراسان در آمد و امیر غیاث الدین شاه ملک اجازت یافته از استرباد
بخوارزم شتافت و چون آنحضرت بمشهد رسید بزیارت اکابر و مشایخ آنجا بمشهد رفته ارادت
مقدس امام رضا علیه التحیة والسلام استماع نمود و در نوزدهم شوال دار السلطنت هرات از قدوم آن
حضرت نمونهٔ ریاض جنت آمد و چون در خود دولت قرار گرفت ایلچیان سخن خان بدرگاه عالم پناه آمدند و چنین

و پیش از آنکه ایلچیان سنقرخان کسان فرستاده التماس نموده بود که از پایه سریر اعلی رسولی بدان جانب
رود تا موجب افتخار او گردد و در ممالک هند سبب زیادتی نام و ناموس و احترام او شود و حضرت
خاقان سعید مولانا میرخواند را که به حسن تقریر و ادای دلپذیر دلهای رسیده صید کردی روانه آن صوب
گردانید و سنقرخان مولانای شاه را بر رعایت بسیار فرمود و تحفهای پادشاهانه مصحوب سفیر مولانا ارسال
نموده و قاعده دولت خود را بآن حضرت شایسته پیشکش کردانید و از جمله عجایب آن دیار یک
یک گرگدن فرستاد و حیوانی غریب شکل عجیب هیات شبیه گاو سمها شکافته یک شاخ بر
پیشانی داشت و از غرابت پوستش هیچ آفت جارحه بران کارگر نمی آمد و از آن چند سپر سازند اگرچه
گاو است و اما گویند که با فیل جنگ کند و غالب آید و قدر طبیب بر حسب فرمان از قراباغ ازان برسم رسالت
عازم مصر و شام شده بود و چون بآن مملکت رسید سلطان اشرف حاکم آنجا وفات یافته بود و مظفر و تاتار رسل و
عقد آن دیار قیام نموده و ایشان فرستاده را از آن نعمت و لجوئی کردند و شعر داشتی مصحوب او گردانیدند
مضمون آنکه اگر رایت فتح آیت بدین مملکت توجه نماید آنچه در طاقت بندگان سپاری و حد منکاری باشد بتقدیم رسد
و محمد طبیب در اواخر شوال بدار السلطنت هرات رسید و صورت حال و عزیمت داشت محمد و تاتار را معروض رای
پادشاه کامکار گردانید و سلطان اشرف که هم در قراباغ بر مقتضی فرمود بتوجه داشت قبچاق شده بود هم
از آنجا برنشود و شکار باز گشت در راه وفی قصه بدار الملک هرات رسید و کیفیت قربت و دوستی خان
آن مملکت را بآن حضرت معروض رسانید

ذکر حالات شاه زاده خواجه میرزا الغ بیگ و کوکبان فضایل مادر او الدوله و شمه از احوال ممالک هند و حضرت سحاب سلطنت قباب میرزا الغ بیگ پادشاه

مملکت اندوز و شاهی مسند آرای داد گستر بود با دانش و فضل طول صحبت فرزندان جمع داشت و در جمیع علوم
بتحصیل علم ربانی عدیل و نظیر نداشت لغز داد و در رعایت و اقامت صفت و عدالت او بر جهانیان روشن شده
الغزاد و در تعظیم ملک و ملت بر عالمیان عیان اند اگر چند مناسب چنان مینمود که هر گاه که خامه
سنگین شمامه بذکر سلاطین کامکار رسد بحریر اقلام اشتغال نمودی اما چون مکرر اسامی ایشان

در این

در این اوراق تنظیر می یابد اختصال بحیر ذمام بزرگواران طبقه نامدار اکتفا نموده فی اتم دین الله المعصمت و الوی
در اوایل محرم سنه احدی و عشرین و ثمانمائه میرزا الغ بیگ از نواحی بخشند که در آنجا قشلاق کرده بود بدار الملک
سمرقند آمد و در اوایل صفر جمعی از اندرزمان خاطر که بود امیر شاه ملک متوجه خارزم شده بود و مظفر و منصور بدار
عالی رسیدند و در دوم صفر خبر وفات خان سولستان رسید و در ربیع الاول ذکر صدر بهادر از جانب
کاشغر آمد و خبر آورد که اولس اغلان نقش جهانرا که خان جنه بود بعقل رسانید و در میان موزنان موزنش و
اتوکبت و میرزا الغ بیگ معتمدی بر تفحص احوال بجانب سولستان فرستاد و جمعی از سولدان که در قلعه
سمرقند معتقد و محبوس داشت اطلاق فرمود و میرزا محمد جوکی بهادر در ماه رجب متوجه ماوراء النهر شد
و چون از آب سیحون گذشت میرزا الغ بیگ طایفه از خواص و مقربان را برسم استقبال نامزد کرد
و ایشان روان شده سعادت تقبیل بساط شاهزاده دریافتند و در رکاب او باز گشتند و در شهر سعد
در یک روز و آن در کرهر قیمتی در یک درج قرین یکدیگر شدند و میرزا محمد جوکی بهادر در باغ دلگشای فرود آمد
و میرزا الغ بیگ چند روز بشرایط ضیافت قیام مینمود و بزمهای پادشاهانه بیاراست و در این اثنا محمد قلی
که به تحقیق احوال سولدان رفته بود باز آمده بشرف پرتو نشانی آن دیار را بشرف اعلی رسانید و میرزا الغ
بیگ را خواطر از آن جانب فراغت یافته میرزا محمد جوکی را از احوال دولت فرزندان داد باتفاق عازم خوارزم
شدند و از سمرقند بیرون آمده بیست و پنجم شوال در کشف تایید دولت و اقبال بدار السلطنت هرات
رسیدند و حضرت خاقان سعید که برسم جاوز اندازش بکلکاه هرات رفته بود و چون هدایت و جمال
مراجعت نمود شاهزادگان برسم استقبال بتقدیم رسانیدند و در رباط امیر داود بتقبیل انامل خیانت
فایز گشتند و آن حضرت در شان فرزند ارجمند صنوف نوازش و احسان ارزانی داشته طوی
پادشاهانه ترتیب نمود و در حضرت سعادت و داده شاهزادگان متوجه ماوراء النهر شدند و در روز پنجم ذی الحجه
بدار السلطنت سمرقند نزول فرمود و یکی از وقایع ماوراء النهر آن بود که در پنجم ماه مبارک آن شکم بنت
میرزا محمد سلطان که حرم محترم میرزا الغ بیگ بود بعد از عارضه چند روز بخلد رضوان خرامید و شاهزادگان

کامکار با دو کمال تمکین و وفا عنان اصطبار از دست داده قطرات عبرات از قواره دیده روان کردند
عاقبت بیتاب و بیخود و نقش صبر و تحمل زده زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون گشادند و صلات و صدقات
بارباب فقر و احتیاج رسانیدند و شرایط اطعام و ختمات کلام ملک علام بجای آوردند و دیگر که در سنه
تسع الاثنین براق خان بیش از آنکه بر سریر خلافت حکومت نشیند بسبب اقتراب احوال او
زنگیه و دولو یعنی کوشش عشق البشان بر خلاف و انحراف ارغاده اسلاف اسلام و عرجیدگاه بر اجناب
خالی و احتمالی بتخریب خان و بلاد ارزنیان اولی بیرون آمده التجا بیکا کیوان اشتباه میرزا الغ بیک آورده با
نواع احسان و انعام ممنون و مخصوص آمد و در زمره شاهزادگان و وجوه اعیان انتظام یافت و جناب میرزا الغ بیک بسبب
سلطنت براق خان ترتیب نموده حدیثش بمملکت خویش فرستاد و در آنجا مدرس از جانب کاشغر خواند
و دختر امیر خداداد قصد پادشاه کرده بسیان خواندن موشش است و میرزا الغ بیک لشکر بجانب خواندن کشید و
اسکندر بوغا را در سمرقند دار حبسه گذاشت و از نیاق و گلستان انصاف نموده بموضع قراباغ رفت و در آنجا نوکران
امیر خداداد از جانب خوارزمشاه آمده شرف پابوس دریافتند روز دیگر نوکران صدر الاسلام که از حضرت
امرای حجت بود همراه صدر الاسلام قوامی آمده بوسیله امرا بسان پیشکش همراه داشت گذرانیده میرزا الغ
بیک از آب جیحون عبور نموده عنان اجلال جلگا در ملازمت محمد علی اجر نگار خانکیه در حضرت شیخ جهان که بهجه میرزا
جوکی بهادر بخراسان میبرد رسیده ذکر مژده مبارک درین اوراق بر سبیل اجمال رفته
کلک بیان خواهد شد و میرزا الغ بیک برای رعایت آن دو حضرت لبنان جانی و نیتجه دودمان جنگیز خان
سوار شده از راه آبین بنام گذرانید و از تاشکند کوچ کرده چون موضع بوراق مخیم دولت و اقبال ساخت دیوان
منزل شخصی از جانب ارزنگ رخیزه آمده خبر رسانید دیگر از نگارهم رسانید دیگر از نگارهم از اطراف رسیده
موافق خبر سابق گفت که میرزا الغ بیک بیت سعادت برافراخت و خواجه ترخان و دیگر امرا از کاشغر
روان ساخت و در آن صحرای روح افزای دلکش فی الجمله اسم صیدو شکار قیام نمود و هفتم رمضان از
رود جیحون گذشت و منازل پیموده دوم شوال در کنف دولت و اقبال بفر مقدم خویش خطه سمرقند را بحسن

ساخت

ساخت و در آنجا ناگاه بجانب کابل عزیمت نمود و در چهارم ذی قعده در ارک کابل نزول فرمود و در دیگر
نوکران امیر شاه ملک ارغون خوارزم جانوران پیشکش گذرانیدند و جناب الغ بیک شانزدهم ذیقعده بر مدرسه
که معمار همت عالی نهضت او ساخته بود در اندرون کابل رحله و حلیه علوم و ساکنان آن نفوس شریف را بجانب
در رعایت فرمود و لیلة از چند روز که در کابل اقامت نموده عازم سمرقند شد و در قریه کوتین امیر که کاشغر
رفته بود بموکب همایون پیوسته و بیست و سیم ذی حجه از قلعه حجسه از آنجا سمرقند بهشت
مانند گشت و در اوایل سنه اربع و عشرین و ثمانمائه ایلچیان خانی که پیش حضرت خاقان سعید آمده بودند و یعنی
همش میرزا ابراهیم سلطان رفته و نزد بحضرت امیر شاه ملک مبادرت مینمودند و بیع باز گشته بسمرقند رسیده
از خطیه بلاد زمان و نوکران حضرت خاقان سعید امیر شاهی خواجه دیاسنغو و سلطان احمد خواجه غیاث الدین
لقاش و میرزا ابراهیم سلطان و امیر حسن بهلوان جمال و میرزا سیورغتمش ارغاق و از امیر شاه ملک ارزدوان اند
شاهان بدخشان خواجه تاج الدین که بسفارت خطای نامزد شده بود همراه فرستاد و ایلچیان و الیبک خان حکم
خطای و سمرقند آمده و میرزا الغ بیک بجانب ایلچیان خانی راهی داد و در رعایت و جناب لیبیا فرمود
و ایشان در حرز سفر بجانب خانی عزیمت نمودند و لیبیا از کنار و مردم و اطراف و اقطار آن خطه اختیار کرده
با ایلچیان هم عنان شدند و در منزل این احوال میرزا الغ بیک در وسط بلده فاخره سمرقند بر بنای مدرسه
عالی و خانقاهی رفیع فرمان داد و از استقدرت و مزید و قریه چنان بر آن وقف کرد که بعد از استیفا
اسباب و ظایف از اندازه سال و علیه علوم و محافظ و عمران آن دو نفوس شریف حقوق خود را بر سالی محکم فرستند و مستحق
حضور فاضل می آمد و در خزینه آن دو موضع محفوظ میگشت و همچنین فرمان اعلی نفاذ یافت تا امتداد
چاکیدست رصدی بنا نهاده شد و علیه رصد بطلمیوس ثانی و فلاسفه حکما و اینان مولانا غیاث الدین
جمشید و جناب فضیلت مآب مولانا نظام الدین کاشی بودند و در آنوقت زمانی این عمارت در غایت لطف
و تزیین در غایت باتمام رسید و از نتایج رصد زیجی مرتب شد که از زیج صابیه کورگانی گویند و اکنون
منجمان نقوم از این زیج استخراج مینمایند و دیگر از وقایع آن بود که چون خبر فتح اندکان و ایلچیان و ارزنگ

لشکر ترکمان در سرخه انتشار یافت میرزا الغ بیک خواست که دیده هجران از جزر طلعت والده بزرگوار
گوهرشاد آغا روشنی پذیرد و در آن زمان با فرزند خود میرزا محمد جوکی در خراسان و حضرت شاهزاده
از ولایت ماوراء النهر بنابر مصلحت ملکی متعذر بود کی بجانب خراسان فرستاد و دانمان بود که بانوی عظمی بر آن
صوب قدم رنجه فرماید و همین عصمت پناه در اوایل ربیع الاول از دار السلطنت هرات روی براه
نهاد و میرزا محمد جوکی در آن یورش ملازم بود و چون همه علیا از آب جیحون عبور نمود میرزا الغ بیک اسباب
استقبال مراتب داشته روان شد و در ولایت بخارا بسعادت ملاقات فایز شده و منتصف
ماه ربیع الآخر بدان بلده جامه رسیدند میرزا الغ بیک در باغ چنار طوی سنگین ترتیب داد و چند روز بسعادت
پادشاه زاده اسباب بازی رزم و قمار رای شتر و اصحاب نقایص و دیگر بزرگان بیکتش بازی مشغول گردید
چون طوی بنهایت انجامید همه علیا عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک جهت احترام در احترام تا ربالا بام مشایعت
کرده بعد از آن بانوی کبری گوهرشاد آغا بجناب را به مبالغه تمام باز گردانید و میرزا محمد جوکی مراد میرزا کوه را
وداع کرده خود در رکاب والده معظمه بجناب عازم خراسان شد و میرزا الغ بیک لشکر را جمع آورده عزم
جانب جیحون فرمود و در ایام جلادت بدلخواه خاقان سعید قدر شمار ابد الجناب از طریق صواب جدید شاهزاده
و شاهزاده جواب داد که آنچه از ما واقع شده بنابر اشارت رای صواب نما بوده و بمقتضی آن شده عزم آن صوب
با مقاصد خود رسانید و تاخیر و توقف در این کار بر حسب آن میشود که بعد از ترتیب و تجهیز لشکر و آمدن
بدین مقام و دور دز تنگ در ترک و تاجیک مارا بر کاکت رای و فرزند مزاج صواب دادند و دیگر بر رضا
اقوال و افعال اعتماد نمایند و نشان حضرت خاقانی را که مشتمل بود در استحسان آن عزیمت بایکدیگر فرستاده
شد و چون حکم باز گشت امیر یوسف خواجه ابن شیخ علی بهادر در حضرت خاقان سعید پیش میرزا الغ بیک
فرستاد تا شاهزاده را از آن یورش منع نماید و یوسف خواجه در آن باب از زبان همایون حضرت
مبالغها نمود و میرزا الغ بیک اعاده الکلمات کرد که با جکه در میان آورده بود و جکه دیگر بخشان بخول صحبت
گردانید و یوسف خواجه جواب به صواب شنید و دم در کشید العصمة

بیت

چو خورشید بر زد سر از برج حوت

نعوذ

بیت

لعرفان حق الذی الدیوت ❊ جناب سلطانی بتوفیق حضرت سبحانی رایات جلادت بجانب هرات
در سنه ثمانین و ثمانمائه بموجب بارک الله فی سفرکم و خیرکم در بیست و هفتم ربیع الاول سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه
بدولت و دولت به طالعی که نوادر گشته باد تو قوم از اشراق شاهی بوم جزیره سر گشت بیت شاه عزم محفظ
ره خواه کرد ❊ تا قرابه دین و دولت را طلع ❊ دولت اندر پیش و فیروزی انیس ❊ اعزت اندر قلب و بهجت در جناح
با لشکری که گرد از خیل آن سبزه آمد و هر گز زمین از نقل آن ارضای خود نجنبید و چون قلب سپاه با شکست
رسید همه دیده علی گشتند و امرای جبار زرین و بهادران و دلاوران از اطراف ممالک محروسه بارادی
همایون پیوستند و میرزا الغ بیک بمقتضی و شاورهم فی الامر عمل فرمان داد که امرا و ارکان دولت
جمع آمدند و فرمود که در این امور شورت نمایند و آنچه در خاطر خود و صلاح است بدان قیام نمایند ایشان گفتند
رای پادشاه اصوب است هر چه اشارت شود مقرون بصواب و نظام خواهد بود و میرزا الغ بیک فرمود که در این
ایام استیلا افتاده و طایفه ارقوم کرایت در حوالی بلخ طراز مقام ساخته اند باعتماد آنکه بعد از ضبط
قران مغفور آن سرحد ملک قصد ایشان نکرده و سید خان میل بر آنه ایشان نکرده اند و فراغ و سکان
دارین و مطمئن نشسته اند مصلحت چنان می نماید که جمعی از نهاد دران دو فوجی از ناموران بجهت بر سر ایشان
تاخت برند هنگام صبح بی بر بکر دفع است و امرا این فکر را صواب شمردند و با مقتضای این رای اتفاق
نمودند و میرزا الغ بیک لقمان نوجی و پیر علی و ابو بکر بهادر را با ده هزار سوار نامدار جهت دان کار
و سایر کارزار بر سر القوم فرستاد و وصیت فرمود که مطلقا آتش مکشید تا دشمن آگاه شود باید
که چون نظر با بید بر دوی مراجعت نمایند تا ایشان را فرصت گشته که شر و فرصت قبیل بوده اند که اشهار هزیمت
نموده اند و عنقریب کلنگ آورده اند و بدین سبب توقف کرده نگریزند تا رایت منصور رسد و امرا چون روی
بمنزل آن جماعت نهادند میرزا الغ بیک با لشکری بیکران از عقب روانه شد و چون بچند منزل قطع کردند بجهت
استخبار و استطلاع احوال ایشان جمعی را بزبان گبری فرستادند و قراولان لشکر که جان هزار فرسخ
بودند تا گاه بجایهای بعضی مخالفان رسیدند فی الحال ساکنان بیوت را گرفتند و بر سبب شتال قاعده

وتاریخ عقلی واقع شد و یکی از آن خانها و خیمه‌ها بآتش بکریخت و ابراهیم نوشتیمور را از سیدن سپاه
آگاهی داد فی الحال با او بجانب جمهور از طرف او جا شدن با عیال و اطفال خود را بمقدار آنکه میسر شد برگرفته
روی بگریز نهادند و بسیاری از مردم خود را در منازل خود گذاشته امرا چون روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول
بر سر باغی رسیدند دست اغارت و تاریخ عام برآوردند و غنایم بسیار و دواب و اغنام بی‌قیاس در تحت
تصرف درآوردند و بموجب فرمان جهان مطاع العود احمد خوانده موضع اسره را مقام خود ساختند و
قصد آنجا بازگشتند و تصور ایشان آن بود که چون دشمن پشت داده روی بگریز نهاده بهزار حیله خود را
از ورطه هلاکت و دیار مقدس ساخت و ابراهیم نوشتیمور از قرطاطین و حضرت رای بعد از انهزام بر جهانشاه
بی‌قرار الفتن انتقام نمود و در بعضی مواضع بر قوم او رسیده جهانشاه چون این صورت مشاهده کرد خواست که از تیغ
روی بگریز نهد اما ابراهیم و اتباع او تیغ بسیار کردند گفتند که این جمعی که مارا پریشان ساختند شاه ولی بوده با
خیل خود اگر چنانچه در تحت سعد بروی شبیخون زنیم و اموال خود را استرداد نمائیم و مردم خویش را از قتل آن
مقدس کنیم و بموجب شک نامی ملاشند و بلین دمه مردانه خون جهان شاه و قوم او را هدر کردند و بر اطراف
اردو بارسر گردان ساخت و باتفاق یکدیگر فاضل آنچه خاص امرا کام مختص گشاده و دندان تیز کرده و بجان
خود را تغیر آمده بقتل روان شدند و امرا با لشکر با تصور رسیدند که ناگاه سپاه دشمن ضایع گشت و در مشهد
مشکبت و حلال شدند و در جوانان را بر دق جای داشت و در بر اتفاق را ابراهیم داد جای بتصور و در قلب
جهانشاه قرار گرفته بود و در آن اثنا از هر جانب مبرز و میره آراسته صفها راست کردند و فوج فوج بجهان در
در نوع آمدند و اعداد جیه حمله آوردند و لشکر منصور تیر باران کردند و ایشان نادک و لوزه دشمنان را بر سر گرفته
دست بتیغ آویزه و خنجر و شمشیر بردند و بر خم تیر دمار از روزگار آن خاکساران برآوردند و جمعی کثیر را در آن معرکه
بر خاک هلاکت انداختند و ابراهیم نوشتیمور با دو پسر دیگر او را زاده جان بر هلاک نهادند و او را بجای بتصور را
با دو پسر دیگر بر دار نقش آوردند و امرا چون از کار حرب باز پرداختند از سنای مقتولان غنایم را
ساختند و سر ابراهیم را مصحوب شیخ درویش مخشی بدرگاه کیوان رفعت رسانیده و بموجب فرمان عزیمت تبریز

نمودند

نمودند و این واقعه در روز دوشنبه سیزدهم ربیع الآخر دست داد **ذکر دخول موکب فیروزی اثر بتبریز و رسیدن امرا بکیت و فرمیت و دادن لشکر ها، قول و میزه و میره**

چون بوصول رایت نصرت شعار جناب الوهیت بمقتضای کل مکان دولت بمرتبه تبریز مشرف گشت امرا
نامدار بفتح و نامزد قرین و به ظفر و نصرت همنشین بپایه سریر دولت مبادرت نمودند و میرزا الغ بیگ ایشان را
بنوازش سرافراز کردانید و سران سپاه لشکر جناب سلطنت پناه رطب اللسان گشته زبان بتقاضا
درآوردند که اینها همه از آثار دولت روز افزون و نتایج اقبال بی‌زوال است رکاب همایون و لعل زین رای زرین
شهریار ظفر قرین برین قرار گرفت که چون لشکر بولایت دشمن درآید باید که طریق حزم و احتیاط نگاه میکوشت
رود **بیت** مبادا که دشمن بکین آورد ٭ زمان بیکین زیر زین آورد ٭ و در روز اشره جهر بتغیر
و ترتیب سپاه موقف شد و میزه و قلب و جناح آراسته و امرا اول و قشیل دست راست و دست
چپ بیارزان روزگار و صف دران کارزار آرایش یافت و از مردان مرد و دلیران صف شکن
که دران یورش ملازم بودند هر یک بمقامی مشرف شدند و چون تغیر لشکر انتظام یافت و جای هر کس در
خود معلوم شد فوج فوج از محل خود در حرکت می‌آمدند و چون موکب همایون با قصور رسید امرا و ارکان دولت با عقد
مرد و بموجب فرمان بر بنان کبری در پیش روان شدند و مخفی را از مردم اندیار گرفتند و بار دوی همایون آوردند
و چنین تقریر کردند که جهانشاه سه دارجته در الاکمین نشسته است میرزا الغ بیگ با امرا مشورت فرمود که لشکر بکدام
صوب متوجه شود بعضی از امرا مصلحت چنان دیدند که بجانب الوقن کوه بر سر صدد الدین ملک
اسلام روند و ذوی گفتند که چون شیر هدا اندن علم بی‌تیاری برداشته دم از عصیان میزند اگر ما
متوجه الوقن کوه شویم او فرار نماید و بسعی و طلب فایده مترتب نشود و هم او اهم و اولی است قاعده بر این
جمعی اتفاق نمودند و فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و یوسف خواجه پسر الیاس خواجه با پنج هزار سوار
بر سر امیر جهانشاه روند و موکب همایون براه اگر سو توجه نمود **ذکر فرار نمودن امیر جهانشاه و دادن امرا**
توجه امرا و پیوستن ارسلان خواجه ترخان با بردی ظفر نشان

حکم واجب الانقیاد نفاذ یافت که ارسلان خواجه ترخان با امرا متوجه امیر جهانشاه شوند و تخت او را
بانقیاد سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر سر در ربقهٔ اطاعت آورد و خوب و اگر بر عناد و تمرد اصرار نماید
او را باتباع به قتل آورند و ارسلان خواجه ترخان و دیگر امرا از موضع سوبدان روان شدند و جهانشاه چون
از توجه سپاه آگاهی یافت بمصلحت در توقف ندید لاجرم عنان گریز بتافت و ارسلان خواجه ترخان
که اگر در عقب او رود بسهولت و آسانی رجوع بدرگاه سلطانی دست ندهد و خوف و خشیت طیار را کار بند شده
مراجعت نمود و در اثنای راه شنید که قومی از ایل مازرگه شتافته بدالغه انگه بیاغی رفتند و چون از آمدن
سپاه آگاهی یافتند موصفی رصین را بناه ساخته اند و فرمان شد که ارسلان خواجه ترخان و امرا متوجه
الضوب گشتند و بسیاری از اموال و جهات را در تحت تصرف در آوردند و ترخان مذکور مظفر و منصور بدرگاه
عالم پناه شتافت و شرف ملازمت دریافت و از خیلهٔ امیران مظفر خواجه جلدان بود و فرمانشد که او را
باعزاز و اکرام تمام بدار السلطنت سمرقند برند و میرزا الغبیک بایزید اغلان را که سوگند بسیار دیده بود و سر و دم
در روزگار پیشینه بزبان گیری نامزد فرمود و مراد قوچین را که مردی بود مردانه و کارآزمای و فرزند با
هزار سوار مصحوب او گردانید و فرمود که بایزید اغلان و خیل او چنان اند که پیش روند تا جمعی که در کنار ایل
راه مقیم اند در آن شوند و نگذرند و مراد قوچین با لشکر بیک منزل در عقب باشند تا اگر از دشمن جماعتی که
بایزید را با ایشان قوت مقاومت نباشد مراد قوچین زود بمدد رسد و فرمود که در راه از خواب آگاه باشند
و در هر شکن انزام کنند و چون شب شود بر حرکت اقدام کنند و در روز و شب بطلقا آتش نکنند و بطعام پخته
که با خود دارند اکتفا کنند و چون ایشان روانه شدند میرزا الغبیک از آنجا کوچ کرد و چند موضع بیمود و بر آن
بور القدر رسید و فرمود تا قصبه که ارکان آنرا انجا گویند بلند و استوار بزمین نشاندند و از آنجا روان شده در
اثنای راه مراد قوچین و بایزید اغلان که زبان گیری رشته بودند رسیدند و گفتند که بفرمان جهانمطاع بندگان
تا ایل شرفتند و دشمنان را در استشعار توجه موکب گیتی ستان چندان صحرا و بیابان ملک کرده که بلکه بودند هر چند
این بندها سعی نمودند مقتضی از ایشان نیافتند و هر چند مخاوف و مسالک بمردند در آن دیار بدست آمدند و چون فرمان

قضا

قضا جریان نفاذ یافت کرنگان از آن بیشتر بردند بموجب فرمود عمل نمودند و چون خورشید رایت
سلطنت سر عزاز آن زمین را که از قدیم الایام خانهٔ خانان جنه و از آمکاه جنود ایشان بود مرکز رایات نیر نشان
و موطن الکفاء اعلام اژدها کردار خویش گردانید و در اثنای این اوقات ناگاه از قراول خبر رسید که بر بالای
سپاه دشمن پدید آمده و میرزا الغبیک فی الحال بغش مبارک خود با سپاهی گران روی بایشان
نهاده آنجماعت بر فور پریشان گشته فوجی از آنها در آن در طلب مخالفان سعی نمودند که بایشان رسند و موکب
همایون از آن کوچ کرده چون در موضع قوش بلاق نزول فرمود شیخ درویش کوکلتاش از پیش امیر خداداد
که در میان اوس جنه به قلوشان و سومکان استبار داشت و تا غایت تن مخیم بیکس نداده و بسیج یاوری
کردن انقیاد نهاده در آمد و سخنان امیر مشار الیه را بعین رسانید مضمون آنکه مدتی مدید و عهدی بعید است
که در میان قوم جنه روزگار میگذرانم و عمر عزیز در رنج و دشمنی امور ایشان صرف میکنم از ابتدای حال تا آن
انتقای در روزگار این جماعت مشاهده نکرده ام و هر چند این قوم را نصیحت کردم و از مخالفت تحذیر نمودم مفید نیفتاد
و حالا بندهٔ خود درگاه عالم پناه ملازمت دنیای نشناسد و میخواهد که روی باستان دولت ایشان که محل
آمال و امانیست آورد و چون میرزا الغبیک کلمات امیر خداداد را شنید دانست که این کلمات
از سر اخلاص است و این حکایات از محض اخلاص مرحوم فرستاده و انجامت و امیر خداداد را در آن
قضیهٔ تحسین و محمدت اندازانی داشت و از آن منزل کوچ کرده و در آن یاری نزول فرمود و حسین ملک قوچین را
که از امین دولت بود برسم سفارت و نیابت مصحوب شیخ درویش کوکلتاش نزد امیر خداداد فرستاد
و در اثنای آنکه در آن روز همایون بود تقریر کرد که جهانشاه در بسین کول است و عزیمت آن دارد که به صدر الله السلام
و ملک الاسلام پیوندد و میرزا الغبیک چون این خبر استماع نمود فرمود که سلطان اویس برلاس با
هزار نفر بجانب بسین کول رود و در آن کمین نماید که سر صدویست جهانشاه است نگاه دارد تا خود به صدر الله
الاسلام پیوندد و سلطان اویس بموجب فرموده بآنجانب رفت و سقدر اسپ جهانشاه را در یافته و آن
ایشان را گشت و فرزندان ایشان را اسیر کرد و جهانشاه چون از این حادثه خبر یافت هزیمت غنیمت دانسته

عنان معاودت برتافت و سلطان اویس بموجب فرموده در همان موضع توقف نمود تا هر چه فرمانشود
بدان عمل نماید میرزا الغبیک چون حسین بیک و جهین را پیش امیر خداداد فرستاد روز دیگر از آنجا عبور نمود
و در صفیر اقتاب اشراق گذاشت که شاید امیر خداداد بسخن مردم بد آموز عمل نکند و از زیاده استیناس
میل کیاب استیحاش نماید بنابرین اهل را که مرتبت یاغیان دولت بود فرمود که با هزار سوار مرزبک
خیل امیر خداداد نشینند تا اگر او در آمدن تعلل ورزد بغیر قسر بیاورد اهل بنابر فرموده بان صوب توجه
فرمود و موکب همایون براه تاش برشاق در حرکت آمد و در قول سوک شبا نزول فرمود **ذکر آمدن امیر**
خداداد و بعضی قضایا و بعد از آن دست داد چون رایات نصرت
آیات در آنمنزل قرار گرفت مخبر رسانیدند که امیر خداداد بتلقین علم دولت در آنمنزلی بخت بلند ترجیح درگاه
فلک اشتباه ماست میرزا الغبیک از استماع این خبر مستبشر شده جهت صحت شبیب و رعایت عمل و نصرت
در مقتضی انزل الناس علی منازلهم استقبال فرمود و امرا و بزرگان و خواص و سپاه و ملازمان درگاه جهان
مواکب کواکب گرد ماه از خدمت حضرت افزون در رکاب همایون روان گردیدند و امیر خداداد را چون از دور نظر بر جمال
طلعت شاهنشاهی افتاد بقصد زمین بوسی در استهزا آمد و جناب شهریاری مرد دور را بتعظیم و تکریم تلقی
فرمود و خدمتش را همراه بیارگاه گردون اشتباه برده بصنوف عواطف و قبول مواهب شرف ساخت و در
سلفهای تحسین نثار گردید و در این اثنا قاصدی رسیده خبر آورد که صدر الاسلام و ملک الاسلام در کنار
اق قیاس نشسته اند و حرفیت اند از آنکه در حین شهر محمد اغلان روند و فرمان نافذ شد که محمد اغلان و سلطان اویس
و توقتا و شیخ ابو سعید و تلک و نوراندا و بلبران ایلچی توقتا با بیست هزار سوار متوجه ایشان شدند و سلطان اویس
بر اساس که لشکر برده بود در ورود هلک تاش را مامور فرمود با امرا مذکور تلقی گردد و هر دو لشکر باتفاق
یکدیگر باستیصال عدوی صدر و ملک کمر بندند و امرا بموجب فرمان روان شدند و چون یکمنزل فرستادند
دیگری آمد و چون رسانید که صدر الاسلام بعزم اردوی شهر محمد اغلان از آب اکیر گذشتند و حکم قضا مضاف
یافت که چون ایشان بر جای خود قرار گرفتند رفتن از پی آن جماعت مفید نیست باید که امرا در حرکت

مسارعت نمایند و از رایات همایون یکمنزل پیش نباشند و هم برین جمله قرار یافت و در این مرحله امیر خداداد
موجود داشت که قوم این ضعیف بی توشه اند و در تنگنای ایشان بنوایت شاق گذرد و اسباب ایشان
اوس بوحال دارند اگر رخصت شود بتانی و آهستگی متوجه سمرقند شوند و این مرحمت ضمیر سایر الطاف گردد
و میرزا الغبیک ملتمس او را مبذول داشته و شیخ اغلش را فرمود تا با فوجی سپاه ایشان را بسمرقند رسانند
و بموجب فرموده عمل نمود و جناب شهریاری هزار سوار با در ارزان گیری فرستاد و شیخ در دیگر
گوکماش را که از جمله خواص امیر خداداد بود دلیل ایشان گردانید و دلیران سپاه روی در آن بیابان نهادند
و در راه جمعی که از مخالفان گریخته عزم اردوی همایون داشتند دیدند و ایشان را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند
و چنین گفتند که قوم ما در اخبار چون خبر توجه لشکر منصور بایشان رسید متفرق و پریشان شدند و جمعی
گریخته در شعاب جبال کمین نمودند و مادر ترتای را همچنین دیدیم که گفتند که شیخ محمد اغلان بایلده در کمین مانده
و لشکرهای اطراف و نواحی را در ولایت خود جمع آورده و کوچ کوچ در حال و انتقال اسباب تکبیر کرده اند
و خود جریده از برای جنگ و پیکار ایستاده اند و میرزا الغبیک چون این اخبار استماع نمود بیاساسلطنی سپاه
فلفر پناه مشغول گشت و فرمان نافذ شد که امرا یکمنزل پیش بر فرستند توقف نمایند تا رایات نصرت آیات
بایشان رسد و حرکت همایون در حرکت آمده شاه و سپاه که در مقدمه بودند بهم رسیده و هم در این محل حکم شد که شب
هر یک نفر در چه جای آتش افروزند و این آتش را بزبان مغول قاردت گویند و چون زمانه نیمه شب ظلام پوشید
از گرشت آن آتشها زمین و آسمان درخشان گشت و در روز دیگر از آن منزل کوچ فرموده در منزل بزک چنگلان
نزول فرمود و جناب شهریاری فرمان داد که یوسف و جهانشاه و خجه آزخان با پانصد مرد نیکوی که از
بای باغ گویند هر شب برآیند و نگه کنند که در کمین که منزل گاه چه است کی آتش افروخته اند و ایشان بر حسب فرموده
بیای باغ فرستند و چون روز شد اردوی همایون از آنجا کوچ کرده در کنار آب بغو توقف فرمود آمدند و جماعتی که
بیای باغ رخصت داده بودند عرض داشتند که شب صیادی کرده فرستیم و چندانکه نظر کنانیدیم در کمین نتایج جای آتش
ندیدیم اما از جانب جبال آتش سیاه دیدار گردید بقانونی که از لشکر برافروزند و در اثنای این تقریر از قرار اول خبر رسید

که سپاهی دشمن دیدیم و چون این خبر استماع افتاد لشکریان بموجب فرمان خندقی عمیق کرد و در دکنده و اطراف
آن را بخار و خاشاک استوار ساختند و در آخر روز لشکر جنتوغ فی سکل و ارسته رسیدند و مخالفان از انتظار مشتی
سپاه منصور بدست چپ روی آوردند و از پیش لشکر گذشته در کمین پشته پشت بکوه باز نهادند و چون آن
غلام و لباس نیل فام در برابر کند و سپاه منصور این حوالت مرعی داشتند **ذکر محاربه میرزا الغبیک گورکان**
با پادشاه جنت مکان اغلد ۱۱ روز دیگر که شمشیر آفتاب گردون خرام بوزم استیصال سپاه
غدار دم بمیدان همان تاخت میرزا الغبیک بیک جنگی سازوار ده از بالای کوه سپاه جنت پناه آمدند و دست
چپ و دست راست بدلیران سو که ارسته در قول نیز محمد اغلان و دلیران رزم آزمای قرار گرفتند
و در دست چپ ملک الاسلام دموی و حوجک تیمور و اوزبک افغان و صاحبی کاملشا متعین شدند و در دست
راست بایزید و ابوالملک و در میسره امیر نوکان مقرر شدند و صدر الاسلام نثار رمی کرده و سر که حاضر
نشد و میرزا الغبیک چون دید که لشکر محمد اسمعیل بجانب میسره گردند فرمان داد که قشیل میسره مقابل
جنت بود و داخل خندق بر جای خود قرار گیرند و مردم قول با قرابل در پس خندق باشند و توشمانها که در دست
راست معین کرده بودند از آنجمله اورزده و توشون بهادر افغان قوامی و دنه توشون و دیگر بهادر سلطان ادیس
الدس و در میسره قول در خلف خندق بایستند و محمود برلاس که در میسره بود فرمود که در سر سلطان
ادیس باشند و توشمانها که بدست چپ معین شده بودند از آنجمله اورزده و توشون بهادر ادیس ترخان و عادل بیک
بود و اورزده و توشون دیگر بهادر داود و ایلچی بوغا و اورزده و توشون بهادر تیمور ملک و جمیع این توشمانها که از قرابل
که از خندق بگذرند و مقابل دست چپ جنت پناه بایستند پس این جماعت بدست راست لشکر صف کشیدند
و قول میسره از دست راست بدست چپ کشیده و این پنج شهریار عالیمقدار سپاه را تغییر فرمود و میمنه و میسره
و قلب و جناح لشکر بیارایست و از همه بدان همچنان استوار در همچنان آمد و زین از جنبش سپاه فوج فوج چون
دریا از تزاحم موج زدن گرفت و سپاه جنت بر فراز کوه و پشته در ایات همایون در دشت ماهون بر
آمدند و مخالفان از فراز روی بر نشیب نهادند و میرزا الغبیک بعادت عرض نیاز بدرگاه حکمت کارساز

مفوض داشت مسالت نمود و فرمانداد که لشکر یا یکبار حمله کنند ایشان سپر با ذر سر کشیدند و سنان های
آبدار و شمشیرهای آتشبار در دست گرفتند و روی جلادت بدشمن نهادند و بهادران و دلیران جنت که
از نیل و مان روی منکر دادند چون صدمات سپاه منصور مشاهده کردند فی الحال از گمان خوف و هراس متفرق
گشتند و چون روباه که از حمله اعتقاد گریزان شوند فرار اختیار کردند و عساکر منصور تیغ ظفر آهنگ از عقب ایشان
تاختند و بسیاری از آن سواران را در پشت زین بر زمین انداختند و طایفه رایل اسیر بند ساختند
و امیر ایزاهیم پادشاه آورده بموجب حکم سورت تیغ یاسا شدند و میرزا الغبیک زبان تحسین بیان لشکر
دشمنان جهان آفرین گشاد امیر و اکابر دولت و بهادران را نوازش فرمود و بر دست و بازوی ایشان آفرین
فرمود که اگر چند دشمن شکستی فاحش یافت اما در حقیقت که بعضی سرداران که از سو که بر دل رفته اند بار
دیگر بکار پنداریده داغ خویش راه داده بدست خویش بواشی ممالک محروسه در آورده کشتند و فساد و فتنه را
آغاز کشتند حالت مصلحت چنان است که روی باستیصال ایشان نهیم و زر و گله و احمال و اثقال
و جهات ایشان از آب گذرانیده در تخت اطراف اردوی تاسوت و قت ایشان بشکند و اگر زنده بمانند که دفعه
دیگر نگردند و جمیع امرا این رای را استحسان داشته باین جزمیت جازم شدند و میرزا الغبیک اسکندر سند
نوکر را مصحوب عرق خویش بقوشی فرستاد و بقبض همایون در عقب سپاه جنت پناه فرموده و چون
از رود داق قیاس بجون که از اهل آن روی قیاس در رجوع چون بوجهور فرمود و محمد برلاس را با جمعی از امرا
و بهادران براه مانین فرستاد خود را نگه منوبر گشت و در شبیه جز که در شعاب و مغاران جبال کمین نموده
بودند از عبور لشکر قیامت اثر پایمال حوادث و نوایب شدند و موکب همایون گرد و امون بیموده و در گذشتن
از آن نهار عظیم بی توسط حیرت بجا سری در زیند تا موقع کوشکاس را مخیم لشکر ساخت و ارسلان خواجه
ترخان و ابوالملیث و امیر ایزاهیم پسر ایلکو تیمور و بایزید و بعضی از اوس جنت را غارت و تاراج کردند و در آن
دیار یک نفر نگذاشتند و چون آن نواحی از مخالفان پاک گردید میرزا الغبیک عنان عزیمت بجانب
قوشی که مقر و از آن مکان کوچ در عرق بود در حرکت آورده بعد از چند روز در آن منزل دل افروز رفته خیمه جاه

باوج مهر و ماه رسانید و درین اثنا خبر رسید که جهان شاه پسر قمر الدین و محمد بیک حمید که از سپاه مظفر پناه
سنگر بخشند و در آن حوالی به حضرت شیخ پسر سنگش و اعوق امیر خداداد باز خورد و قبه از قمار به غالب شد
و میرزا الغ بیک چون از کیفیت حادثه آگاهی یافت فی الحال فرمانداد تا ارسلان و اسکندر هندو و بوفا
و شاه ولی و طایفه از اولاد و ران متوجه مخالفان شدند و بعد از فرستن امرا یک کس گریخته آمد و تقریر کرد که
جهانشاه و اتباع او بران بودند که به طرف اردبیل روند و چون شنیدند که پادشاه معظم و منصور بر سمت
نموده مخالف و هراسان بازگشت و باز بجانب ایل گل رفتند و میرزا الغ بیک کس پیش امرا الوس
فرستاده پیغام داد که دال چنین است باید که امرا دو فرقه شوند و سر راه ایشان بگیرند و نفس
متوجه دار السلطنت سمرقند شد و در اثنای راه شنید که در قرشی گنگاه چون خان سر قطو سنگ بشم بود
که بشم هیچکس مثل آن ندیده و صخره ولیکن چون لعل بها حبیبی و لیکن جوهری روح افزا تقبیل بصنوف احسام
کشتی ملاطفت اجرام و چند نوبت پادشاه خطا را قبول کرد که از شباب نفس و ادانی چینی هر چه خواهند
و مبلغ صد هزار دینار کبکی بر سر دی ارسال نماید چنانچه بعد از آنکه حکام آن سرزمین از سر آن سنگها
درگذشتند و ایشان راضی نشده اند و حضرت صاحبقران مغفور بران اقدام و اعتبار استبداد یافت حکم فرمود که دواب
و کماشتگان بی توقف آن سر قطو را بسمرقند نقل کنند ایشان یک قطو را روان کرده اند و دو سنگ
دیگر همچنان بر جای خود است و آنجناب که نقاده صاحبقران کامیاب بود همت بران مصروف گردانید
که دو سنگ باقی را بسمرقند ببرند و کماشتگان و ملازمان غلتکها ساختند و سنگها را در آن غلتکها انداختند
و به قوت اسبان و گاوان آنرا بر روی زمین بغلطانیدند و فرمانشد که هر روز یک امیر نوبان با مردم خود
همراه سنگها باشند تا در مضایق اعانت نمایند و قلقان بران مقرر و معین شد که هر جا که گرد و زنها
و غلتکها بسبب ناهمواری راه دشوار گذرد آنرا همواره سازند و چون خاطر خطیر شهریار جهانگیر از آسیبی خراسان
یافت با لشکری بیکران در چنین اندک طول و عرض بیابان را به ذراع اقدام مرکب می پیمود و چون ماه از منزل
منزل حرکت میفرمود اما حال امرا که بموجب فرمان دو فرقه شده بودند تا سرشکی را در جهانشاه پسر قرا یوسف

گیرند چنان بود که ارسلان خواجه با جمعی امرا براه قوم روان شدند و اسکندر هندو و بوفا و شاه ولی و غیرهم
براه دیگر در حرکت آمدند و ارسلان خواجه را معلوم شد که جهانشاه و محمد بیک براه قرقار رفته اند
در عقب ایشان روان گردید بر الوس و اسکندر شاه ولی از حال ایشان خبری نداشتند و به فرع بال رفتند
و از دشمن حسابی در خاطر ایشان نبود و از طرف خرم در حشیا سپاهی گریست بجنب میمنه و مقابل از آنکه
استخبار دشمن و استحقاق اعدا کرده ایشان دست میباشد و جهانشاه و قوم او چون از توجه لشکر خبر یافتند
به جانب قندهار الوس اسکندر میل کردند و ایشان از سر فرو در حرکت سارعت مینمودند و منصور تکه از
تعاقب لشکر ایشان روانه الوس اوجه و جهانشاه آگاه گردند و راه فرار پیش گرفتند و همچنان در کمال اهمال و اغفال می
شتافتند تا که لشکر منزه ارغد و قیاس دلخش رسیدند و اکثر لشکر سول متفرق شدند و امرا باقی قبیل و دوار
آمدند و از آنجا حاک سخر و تشیر کوش هم اگر گردید و قول قلقان برابر امرا بالبنا دند و باقی سپاه از عقب آنجا
رفتند و ارسلان خواجه ترخان از این صورت آگاه شده چون برق خاطف در حرکت آمد و مانند ابر و باد روان
شد و الذاب بر اغال قلقان گذشته در وی جلادت بود که نهاد و در عدد چون سپاهی سپاه نصرت پناه
از دور دیدند پای هزیمت در رکاب آوردند و عنان براه هزیمت مصروف گردانیدند و هر دو فریق ملاقات
ملیه گرفت و مان گشتند و محمد بیک الوس اسکندر از آن سو که نجات یافته زبان به حمد ملک ذوالمنن و قول الحمد
و سب عنا الحزن گشادند و بار سلام خواجه ترخان زبان ثنا گشادند و هر دو گروه باتفاق از پی جهانشاه و سپاه
جهنه در سر آمدند و ایشان بطایف الحیل التجا بسیغ جبل بردند و چون شهباز هم هر چند پرواز کرد از آنکه کبوتر
در اوصیب المسالک داشت و چند آن لشکر نبود که احاطه آن توانند کرد ناچار امرا در دامان کوه توقف کرده بعقب
و فرقه مردمی اسناد کان پایه سر راهی کردند و میرزا الغ بیک که در قطوان کول که حضرت صاحبقران
آنرا بنا کرده بود مقدم دشت قلقان توجه و الوانیت و الیس قوجین و ایوک را با دوازده هزار سوار از ملازم
با ایشان فرستاد و تا رسیدن این جماعت عنان عزیمت معطوف ساخته بودند و هر یک عنیمت داشته
سپاه ضروری اثر هم چند در عقب مخالفان شتافتند از ایشان مطلقا خبر و نشان نیافتند و چون آن دو

ایلجاعت پای تمام حاصل شد با الصرورة مراجعت نموده بعد از طی منازل بمرکب همایون پیوستند و محمد
برلاس و اسکندر بوقا جبار در سبب استیلا و غلبت که در زنده بودند در مقام عتاب و خطاب آمدند و
میرزا الغبیک منحرف شد و بخیانت پنهان سر بشورش در آن باب پیغام داد و عاقبت امر صلاح
شقیم شده پادشاه از سر جرایم ایشان درگذشت و ذیل مغفرت بر دولت ایشان پوشانید و در آن راه
بصید و شکار میل نمود و قضا را در آن دشت و صحرا از وحوش و طیور بر ساختند و چون قطع مسافت
و طی مراحل کرده بمرکب همایون نزدیک بسمرقند رسید شیخ الاسلام خواجه عصام الدین و سادات و
قضات و مشایخ و علما و مرای دانشمند و حکام و دارو و کلان باستقبال مبادرت نموده بشرف دستبوس حاصل کردند
و در قریه شیراز گلبن باغ دولت بهار یاری دولتخواه چمن ملت و جهانداری شاهزادگان شاهزاده عالمیان
میرزا عبد الرحمن رسید و جهان بین خود را به طلعت والد ماجد ارزشن گردانید و جناب سلطنت شعاری او را
در آغوش مهربانی کشید و از آنجا روان شده در دهم شعبان بتوفیق ملک سمنان در باغ چنار نزول فرمود و خلایق
در ظل امن و امان آسودند و اعاظم اشراف و اعراف و اکناف با هدایا و تحف روی بدرگاه عالم پناه آوردند
و چون بقدوم سلطانی اسباب عیش و شادمانی دست فراهم آورد و جناب سپهر یاری بتربیت علوفه
ترتیب رزم حضرت اشارت فرمود و از اطراف و کناره شتابان بر حسب فرمان در صحرای کان گل بجان و دل مستعد
این امر شدند و علوفه ترتیب دادند که زبان بیان از تعریف و توصیف آن عاجز و قصور مقر و معترف است چون
روزی چند بخوشی و نشاط بسر بردند میرزا الغبیک کوران پرتو التفات بر احوال مملکت انداخت و در صبح امر
علی اختلاف مراتبهم بعطف بیکران و احسان بی پایان بنواخت

ذکر محاربه میرزا الغبیک کوران با پادشاه زاده براق اغلان و توجه لشکر ماوراء النهر بسمنان

سابقا سمت گذارش یافت که براق اغلان نزد حضرت میرزا الغبیک آمد و آنجناب او را رعایت
فرموده به جانب ولایت اورنک فرستاد و در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه مرادی محمد خان از اورنک
رسید و او در سال مذکور برادر دی محمد خان استیلا یافت و بر اوس او مستولی شد چون حال
براق

براق اغلان انتظام یافت پای اجارت از حد خویش بیرون نهاده به حدود شقناق آمد و پیش میرزا الغبیک
کسی فرستاد که بمن تربیت شما تخت اوزبک خان جد خویش ضبط کردم و بدین دیار رسیدم و میخواهم
که عنایت پادشاهانه شامل حال من گردد و چون براق خان بی اجازت بولایت شقناق در آمده بود و نیز
بسبب ظلم بر رعیت که شقناق آمد بر اوزبک خان عمارت کرده و بسبب شرع و عرف اکنون بر سر
بنا بر این دو سبب الطی جوابی بر حسب دلخواه نشنید و درین زمان از سلطان خواجه ترخان که حاکم اولکات
بود از براق اغلان شکایت کرد و همچنین داشت که نوکران او در این جانب بی ادبی بسیار میکنند و او را
تخریب ولایت می سزد و خود را حاکم مطلق میداند میرزا الغبیک عزم جانب شقناق جزم فرمود و لشکری
ترتیب داد و عمر خواجه دشتی خراسان فرستاد و کیفیت احوال او در پایه سریر اعلی حافظی با فرمودند
حضرت از خشک که سبب دیوانی عالمست منع فرمود و میرزا محمد جوکی را با لشکری بیکران تعیین فرمود تا
تا انتظام احتیاج بعادت برادر بزرگوار خود قیام نماید و چون میرزا الغبیک متوجه شقناق شد میرزا محمد جوکی را
بسمرقند رسید و از خزانه کتاب دوقت یافت فی الحال از عقب در حرکت آمد و لشکر ماوراء النهر
و خراسان بیکدیگر پیوستند و هیچکس را در خیال نگذشت که براق اغلان در مقابل شاهزاده آید و میرزا الغبیک
او را تحقیر نموده شد و بی التفات پیش راند و براق پای ثبات فشرده آماده محاربه گشت و بر حسب اتفاق
در آن موکب گاه بشتهای بود و سپاه خصم نمایان گردید و براق خسرو و سپاه او بیکدیگر حمله آوردند و آتش حرب
افروخته شد و فوج دشت محشر روی نمود و لشکریان میرزا الغبیک بکثرت خویش مغرور بودند و از قراولان جنگ
حساب بر نداشتند و ایشان دل از جان برگرفته روی بکارزار آوردند و چون افواج سپاه ظفر پناه بر آمد
و لشکر اورنک قصد قتل کردند و قتب بیز منهزم گشت و علامات فتح و ظفر و امارات تحسین و افتخار بر وجنات
اورنکاریان ماوراء النهر ظاهر شد و امرا چون دیدند که کار از حیز اختیار بیرون رفت و امید بهبودی نبود عنان
میرزا الغبیک را گرفته روی بطرف سمرقند بر آن بردند و بهلوان محمد و ماندرانی که از خلازان حضرت خاقانی
بود بر حضرت خاقان سعید بهادر خزانی میرزا محمد جوکی بدان صوب رفته بود و در روز خشک بسمرقند رسیده

آثار جلادت و شجاعت به ظهور آورد و چون صعوبت آن حال مشاهده نمود شاهزاده مشار الیه را بسبب
آن در ورطهٔ خونخواری بیرون آورد و بعد از آن شاهزاده با لشکر گریخته در ارباب اهتمام قبیل نمام مغضوب سر منفعل
شدند و سپاهی که ظفر و نصرت شعار ایشان بود فرار نموده آنچه داشتند بگذاشتند و اموال فراوان
دشمنان آمد و ملک مادر او الغ بیگ بیان شفقت گشت و بعضی مردم گفته اند پیش نمی دانستند که در دولت او را کشتند
و تدبیر قلعه داری پیش گیرند اکابر و اشراف امرا بدین معنی راضی نشدند و لشکریان بر اطراف
و ولایات بادغیس و کوهستان دست ظلم و تعدی دراز کرده تخریب بلاد و تعذیب عباد مشغول شدند و از غارت
و نهب و اسیر نکرده فرو نگذاشتند و از تخریب و تعذیب بسیار علیه حضرت خاقان سعید رسید و فرمانداده اند
اسباب لوازم ترکمانان اشتغال نمایند و در حق آنحضرت بدالصرب در مرغ نمود گفته اند که ابن داود خاصل

وصف الوزیر ذکر آنچه از مشتقی سپهر دوار بکه از محض تقدیر آفریده اند در دیار خراسان
بعد الله الحکم لله الواحد القهار در اواخر جمادی الآخر امیر قرا یوسف خواجه ابن شیخ علی
بهادر با لشکری بر حسب فرمان بجانب ری رفت و امیر موسی کمال در دار السلطنت هرات وفات یافت
و حضرت خاقان سعید بنابر مدعات شایسته امیر موسی فرزندان و بازماندگان او را عنایت داده
فرمود و در سلک اولاد او تفویض نمود و در سنه تسع و عشرین و ثمانمائه خواجه عبد الرحمن بن الصفت
آنحضرت عمارت یافت و آن موضع متبرک را که محل مرقد شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری است در
بهره دهزادست در وقف تمام حاصل شد و در این سال حضرت خاقانی زمستان در دار السلطنت هرات
گذرانیده و چون موسم بهار رسید بر سم جاوز بر ایندن عنان عزیمت بجانب ولایت سرخس منعطف داده و چون
بلده بجار رسید و خاطر اشرف از آن کار فراغت یافت بزیارت مرقد و ارباب عرفان و مرجع اصحاب
سلوک امیر شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره رفت و از روح مقدس او استمداد نمود و چیلکاه
بادغیس در آمد و میرزا بایسنغر که بر سم شکار بجانب سبستان رفته بود بر حسب نمود در زمستان
در دار السلطنت هرات گذرانیده در موسم بهار به ییلاق بادغیس متوجه شد و شرف دستبوس حضرت
خاقان

خاقان سعید استسعاد یافت و آنحضرت عازم هرات شد و در منتصف شهر رجب در باغ زاغان نزول
اجلال فرمود و در سال مذکور امیر اعظم امیر غیاث الدین وفات یافت و آنحضرت عازم هرات شد و در منتصف
شهر رجب و این خبر بخراسان رسید و حضرت خاقان سعید مکمل شده و بنیت عمل و عزم زن گشت چون خبر
الیه در بارهٔ خاندان ایشان موافق صفات سابق گردانیده بود و آن حضرت حکومت خوارزم را با میر شاهملک
ارزانی داشته بود به فرزندان و امیر سلطان ابراهیم عنایت فرمود و در سنهٔ ثلاث و ثمانمائه کوکب حیات
شاهزادهٔ جهانیان میرزا سیورغتمش در ولایت کابل به اوج عروج و افول رسید و این خبر در هرات
موجب آزار شد و حضرت خاقان سعید از استماع خبر فرزند ارجمند جهان عمل و پریشان حال گشت که بنا
بر آن منصور نمود و چون یقین میدانست که چاره جز تحمل و اصطبار نیست زمان تکبیر انا لله و انا الیه راجعون
بگشاد و جهت ترقی روح او ختمات کلام ملک علام بجای آورد و اشیاء و طعام به فقرا انعام و قضاهان
تام داد و جای او را بفرزند ارجمندش سلطان مسعود ارزانی داشت و در این سال شیخ الاسلام معظم شیخ
شیخ محی الدین غزالی که سلاطین به مجلس شریف او میرسیدند و بزانوی ادب در مجلس او می نشستند و بر حضرت
او در سخن سخن نمی پوشیدند و چندانست زیارت کرد بجای آورد هم در راه کرد و حرمت حق را سبک جانب
گفت بیت وفات قطب جهان شیخ محی الدین ٭ میانه رجب بیست و میانهٔ رمضان ٭ و آن مغفور وقت این
سال کار و خوردن حضرت خاقان سعید بود بیان این سخن آنست که آنحضرت در بیست و سیوم ربیع الثانی در موضع
برسم معهود و عادت مألوف مسجد جامع هرات را مشرف ساخت و بعد از ادای نماز و حرمین نیاز عزم بیرون آمدن
کرد ناگاه شخصی نذر پیش احمد از نام از مریدان مولانا فضل الله استرابادی به طریق داد و خوانان کاغذی در دست
در درون مسجد در اثنای راه پیش آمد و حضرت اعلی خاقانی بیکی از ملازمان اشارت فرمود که سخن او را بحضرت
کرده بعرض برساند احمد از مدبر پیاده اندیشه قدم پیش نهاد و کاردی چون خطرهٔ آب در شکم پادشاه نگونسار
رسانید و علی سلطان قرمیش در آن حال از آنحضرت بر حضرت قتل او حاصل کرد و به تیغ تیز او را هلاک کرد و بعد از
قوریچیان بشتر در احمد او نهاده پاره پاره پاش کردند و از وقوع این قضیه فرمان داد و خاقان خلایق با سمان رسید و چون

و چون همیشه مغایب تهی حاسد و نکهبان آن پادشاه بود این زخم کار کر نیامد و مراسم اهتمام امیر جلال الدین
کوکلتاش را امیر جلال الدین فیروز شاه پیش از آنحضرت بیرون آمده بودند و در مسجد سکاوه ایستاده
بودند که این حادثه روی نمود و حضرت اتفاق امیر فیروز شاه را طلبیده و امیر شاه را بسوار بسجد در آمد از شام
این حال حیران بماند و حضرت خاقان سعید حرمت که در قحوه بنشیند امیر فیروز شاه گفت بر سب سوار باید شد
و آن دفتر عظیم روی نماید چه مردم را در حیات و ممات عیاذاً بالله تردد واقع شود و آنحضرت پای در رکاب در
آورده سوار شد و نقاره هیبت فرو کوفتند و شهر یار جهان از زاه بازار بیاغ زاغان تشریف برد طبیبان
و جراحان علاج و مراسم اشتغال نمودند و یکی از فضلا در تاریخ آن واقعه گوید بیت سال تاریخ همه شد رسی بود
روز جمعه پس از ادای صلوة ۱ بوالعجب حادثی پدید آمد ۱ در خراسان ولی بشهر هرات ۱ که روی در سیاه چون قرین
خواست تا شرح کند شرمات ۱ و میرزا بایسنغر و اسباب تفحص احداث مشغول گشته و از قتل ایشان بودند و در میان
چیزهای او کلیدی یافتند و عصیان شد ایشان تفحص بجای آوردند و در تجویف خانه مقفل دیدند که بآن کلید بازی شد
و اهل تجویف گفتند که شخص باین جمله در این خانه طاقیه دوزی میکرد و مردم بسیار پیش او می آمدند و از آنجمله مولانا
سعود حفاظ با او اختلاط تمام میکرد و این مولانا سعود از جمله افاضل دوران بود و شعر نیکو گفتی در جواب خواجه
سلیمان که بیت از رنگ چشم تو هر غمزه کاماده است ۱ در دل سیه نشست آنچنان که دل مجروح است ۱ نیز حفاظ شعر
بمقابل دیگر موصوف بود داد و در بدایت حال از سلطان احمد جلایر رو گردان شد و پیش میرزا اسکندر بن عمر
شیخ آمد و یکی از متعینان کتاب خانه پادشاه شد میرزا اسکندر فرمود که مولانا باید که هر روز پانصد بیت بخواند
او بموجب فرمود عمل نمود و بعد از چند گاه در درج نوشت پادشاه این شنیده سبب تعطیل از وی پرسید
مولانا جواب داد که بخواهم که در یک روز هزار پانصد بیت بخوانم پادشاه بتحسین فرمود تا سایه ها
زدند و بارگاه را فراخ ساختند و یک کس قلم تراشید مولانا نوشتن آغاز کرد و تا نماز دیگر هزار پانصد بیت
و پادشاه بتحسین فرمود و بصرف زر و نقش و احسان او را غریق گردانید و در آن اوقات که حضرت خاقان سعید
بعراق رفته فتح اصفهان میسر شد آن حضرت مولانا را بهرات آورده فرمود که تا در کتاب خانه خاص بکتابت مشغول

باشد

باشد و او بسیار فاضل و نیکو منظر و شیرین زبان بود همیشه مذهب علی پوشیدی و حافظه مذهب هم بدان رنگ
بر سر نهادی و الف نمدی بر کمر داشتی و جوانان سمند ظرایف هرات بصحبت او میل نمودندی و جناب
مولوی نیابت بزرگ حق و خویشتن دار بود چنانکه گویند که میرزا بایسنغر کاغذ خوب پیش مولانا فرستاد
التماس نمود که حضرت شیخ نظامی نویسد و مولانا زیاده از یک سال کاغذ نگاه داشته نانوشته از آن باز داد
و میرزا بایسنغر از این حرکت بغایت رنجیده و انصاف آنکه جای آن داشت که هر کرا اندک مروتی باشد با اهل بازار
این حرکت نکند الغرض در آن اوان مولانا سعود را متهم ساخته بکشتند و ارباب طمع از حسدی که پیش او
مردود بودند رزنامه کرفتند و چند تهمت دیگر که متهم بودند در آن امر گرفته بقتل آوردند و جسدهای ایشان را بر
بیاد بر دادند و در اواخر و اسنه اتفاق آنکه رصد بزرگ بنگر جناب سیادت مآبی امیر قاسم انوار قدس سره
بر رفته و با امیر قدوم که بنا ۱ در آنند حوزه آنجناب صحبت میداشت و چون میرزا بایسنغر از مرتبه اعظم آنکه در رتبه و اعلی
داشت آنجناب را در موافقت با احداث مطعون کردانید و شاه زاده را بر این اعتقاد نکرد در باب صلاح و فساد
آنجناب سعی تا حکم فرمود که جناب سیادت مآبی از خراسان متوجه سمرقند شد و در وقت شنیدن خبر جلاد
سید رزک این حرکت در مشکات الشاکر کرد که مطلعش این است بیت مرغ دلم ز طیران ایوان شان ایوان شان
هنگام آشتی کرد جهان ۱ مرغ دلم طیران کند بالای چرخ آسمان ۱ قطع قاسم سخن کنا کن ۱ بر خیز و جزم را کن
شکر و علوی فکن ۱ مرد از پیش لرکسان ۱ و هنگام رکاب بوم ماوراء النهر فرمود بیت صد ایام چه خاک بیت
نیست از قدر مارا کرین درگاه میرانند و ایم در بدر مارا ۱ و میر سید قاسم طیب الرحمه در اصفهان بر آن بسمرقند رسید
میرزا الغ بیک بی الکتفها آن جناب را ملاقات فرمود بغایت مرید معتقد شد و در اعزاز و احترام جهانی مبذول
ضایع نمود

ذکر عزیمت خاقان خلافت پناهی بجانب ماوراء النهر بیت

رباعی ۱۱ حضرت خاقان سعید چون از آسیب زحمت کار فراغت یافت بعزیمت
عراق همت اشتغال براق بر طرف ماوراء النهر تاخت و میرزا الغ بیک با آنجناب ذوق نمود و موکب همایون اندازه
بلخ رفته از آنجا چون گذشت و میرزا بایسنغر بنا بر فرمان واجب الاذعان بجانب خراسان بازگشت و شب پانزدهم

رمضان دولاردی قدوم زاده عالمیان میرزا بایسنغر خواجه قنبر ابیوردی را که خواجه صاحب وجود بود
در خمیر کشتند و چون مشاهده شد هر چند تفحص نمودند قاتل معلوم نشد اما امیر یوسف جوینی قربانی را بدان امر با
شایبت متهم میداشتند و میرزا بایسنغر از ظاهر شهر بر جناح استعجال روان شده در طبیت دیگر رمضان با
سعید را از قدوم خویش بخیر افزای هفت آسمان ساخت و درین اثنا شاهزاده جانبخش مرحوم
که داشت سر مبارک بر بالین نهاد و اطبا بمعالجه مشغول شدند تقدیر ملک قدیر موافق آن افتاد مرض
زایل گشت و صحت کامل روی نمود و چون موکب همایون از ساحل جیحون در حرکت آمد اکابر و اشراف
دیار ماوراء النهر باستقبال مبادرت نمودند و شرف ملازمت پادشاه دریا فرش دریا نشان و جنگیش مقدم
رسانیدند و آن حضرت در عین حشمت و جلال در بلده اندخان سرخه نزول فرمود و به مزارت اکابر مشایخ
آمده بار رفته مستحقان و محتاجان را بتدارکات و صدقات و اخیات نوازش داده سریر دولت و جهانبانی را
گرفت و همیر آفتاب و شراب موجود تشیید و ضبط ممالک آفاق گشت و نخست از محاربه ایران اعلام نقض نمود
و بلوران حضیر رسیده از کیفیت السنخان پرسید و تقصیر بر بعضی امرا ماوراء النهر ثابت شده آن حضرت فرمود
تا ایشان را در دیوان اعلی چوب باساق زدند و میرزا الغبیک را در مقام عتاب و خطاب آورده توبیخ
و تهدیدش بسیار نمود و آن جناب چند روز اختیار و اختیاری نداشت عاقبت عرق شفقت الوهیت در حرکت
آمده بار دیگر فرزند ارجمند را در حضیض ملامت باوج عزت رسانید و زمام اختیار ماوراء النهر در کف کفایت
و قبضه اقتدار او نهاد و از خدمات سپاه ظفر نشان آتش فتنه بر آفاق اعلام منطفی گشت و لگام و ناکام دندان
طمع از آن مملکت برکنده و راه گریز پیش گرفت و بحسرت تمام دل از تکلم بر داشته آواره و ناپدید شدند و
چون حضرت خاقان سعید مهمات ولایت ماوراء النهر و ترکستان بواجبی مضبوط ساخت لوای مراجعت
بجانب خراسان برافراخت و بیازدهم رمضان بدار السلطنت هرات در سنه احدی و ثمانمائه و شاهنامه رسید
و در بیغ زاغان نزول اجلال فرمود و درین اثنا باری سبحانه و تعالی میرزا محمد جوکی بهادر را بجوار رحمت ایزدی
داشت و به میرزا ابابکر مرحوم شد و چند روز ارکان دولت بعشرت و شادمانی بسر بردند و طوایف سکیل تیغ
بادر

یافت **ذکر توجه رایات نصرت نشان بجانب مملکت آذربایجان جهت دفع اسکندر قراقوینلو ترکمان**
در اوایل محرم سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه مسامع علیه رسید که اسکندر ترکمان بار دیگر رایت عصیان
برافراشته است و با لشکری گران بحدود عراق در آمده سلطانیه را در تصرف آورده است و میرزا پیر بوداق
خواجه که حاکم آنجا بود و دیگر ولایات مثل قزوین و زنجان گرفته و بنابرین حضرت خاقان سعید با حضار مصاحبان
ولایات فرمانداد و از اقطار ممالک چندان جلادی در جنبش آمدند که قوت حساب و هم از تعداد آن قاصر بود و امرا
لشکر و عنایات السلطنت والدین میرزا بایسنغر و امیر شیخ نعمان برلاس و امیر علیشکر کوکلتاش بموجب فرمان
فرمان در مقدمه روان شدند و آن حضرت در بیست و پنجم رمضان بطالعی که سعود آن اختیار سعادت
میسر بود از دار السلطنت هرات نهضت فرمود و منازل و مراحل پیموده بهر قصبه و شهری که رسیدند
شرایط زیارت مشایخ آنجا بجای آورده از روح مقدس ایشان استمداد نموده و گوشه نشینان
انزوا را از فایده جود و احسان حضرت نهره در ساخت و صدقات خاطرهای شکسته مفلسان را جبر نمود
و چون مملکت ری مرکز اعلام ظفر قرین گشت چند روز در آن دیار اقامت نموده تا لشکرهای جهان و
داران ایران و توران بموکب همایون پیوستند و صد هزار سوار نامدار در ظل رایت فیروزی شعار جمع آمدند آن حضرت
با سنه های شاهزاده جوان بخت میرزا ابراهیم سلطان قاصدی بجانب فارس فرستاد و آن جناب اسباب
بسیار متوجه اردوی کیهان احتشام گشت و در عرصه مملکت ری بسعادت ملازمت فایز شد و حضرت خاقان
سعید بدیدار شاهزاده نامدار که در همه اوصاف در خور اطلاق بود اظهار استبشار نمود و او را در آغوش عطوفت
و مهربانی کشید و بنابر حسن معاش که از آن جناب بلشکر و رعیت صادر می یافت و به تفضیل بر مساعی
جلال پیوسته بود تحسین و تحدیث ارزانی داشت و امیر جنغاق و امیر ترخان ارزیرقه و امیر عثمان شیر
از کرمان با اردوی اعلی ملحق شدند و جمعی از نکار از دیاری استدعا نهضت فرمود و در بیست و یکم رمضان سایه
وصول بر حوالی سلطانیه انداخت و کماشتگان اسکندر قلعه سلطانیه را گذاشته گریختند
و حضرت خاقانی تا غره شوال در آنجا اقامت نمود و در مقام بادآب سین اردو عید قیام نمود و امرا کبار و سپاه

رفیع مقدار بترتیب طوی اقدام نمودند و چون از شادی طعام فارغ گردیدند از آنجا رایت کیهان نوبی در حسینیه
در جوار موضعی که مزار ایوب انصاری رحمت الله علیه اشتهار دارد نزول فرمود و چند روز در آن مقام ارام گرفت
و از آنجا روان شده شعب عاران معسکر همایون سلطان ممالک ستان شد و در آن موضع رایت کردن عالی موجه
جوی و معاش گشت و ظلام سلاس مضرب خیام اردوی کیهان اساس گشت و در آن موضع احتمای دست
داد که بر آتش الفای راه داده شد و زود شعر بیشتر ذکر محاربه حضرت خاقان گیتی ستان با سپاه توران

و فرار ایشان چون موکب همایون در موضع سلاس نزول اجلال فرمود خبر موافق
شد که امیر اسکندر و برادران او با سپاهی سنگین از آهن گسل که از شکوه ایشان زلزله در کوه افتاده با هنگ
جنگ و عزم رزم و پیکار رزم دیک رسیدند و حضرت خاقان سعید بترتیب لشکر و تعبیه سپاه اشتغال نمودند
و هر اقطار را مرکز اعلام ظفر نشان میرزا ابراهیم سلطان گردانیده و لشکرهای فارس در رکاب شاهزاده کامیاب بودند
و جوانان را بصلت بهی و مقرر سعی غیاث الدین با استقرار آرایش داده فرمان قضا نمود تا لشکر بای خوانسالان
و سازندران در عقب علم ظفر پیکر آن جناب قشیع باشند و دل بزرگ بفر و جود پادشاه گردان سر از سبب
در حیرت گرفت و امیر اسکندر جوکی با چند هزار سوار که جگر پیل در زهره شیر میدریدند مقرر شد که ملازم قلب لشکر باشند
و اگر جمعی را بود احتیاج افتد طریق محاربت سلوک دارند و از جانب امیر اسکندر میمنه و میسره و قلب جناح را
بیاراست که دیده نظاره گر در تماشای آن حیرت ماند و آن دو سپاه رزم جوی تند خوی دست از عنان
شیرین بستند و دل از عنان برداشتند و روی در روی آوردند و هر دو لشکر چون اسرار بحر اخضر در جنبش آمدند حضرت
خاقان سعید فرمود که در میان میدان سراپرده برافراشتند و از سمند کوه پیکر فرود آمدند و روی نیاز بر خاک
نهاده از سر اخلاص از آن حضرت برگشادند و از بارگاه جهان کارساز فتح و نصرت مسالت نمودند و چون بر خاطر
حضور و مضمون آفتاب ناثیرش گذشت که تیر دعا بر هدف اجابت اندازند بمیت گردان خوانم با استظهار
تمام سوار شد و میرزا ابراهیم سلطان از آن اقطار با مردان صف شکن پای در میدان نهاد و امیر جهان شاه
با امیر اسکندر آهنگ جنگ و ملاقات و مصافات کرده در برابر شاهزاده فرود آمد و از اضداد سپاه فارس آثار

صفت دلاوری بر جنبات حال اولاد گشت و امیر اسکندر چون حال برادر بر وجه دلخواه دید
بنیاد مجادلت و مصادمت او هر دو شجاعت در میدان راند و بدفع و منع دیگران شمشیر انتقام از نیام بیرون
کشید و در امر آزار امیر اسکندر جوکی کوشش نمود که بر دلاران از دست و دشمن و بر دست دادند
ادا فرمودند و کار رزم و پیکار امتداد یافت تا خورشید جهانتاب در حصار مشرق در لقاب سحاب کشید
و آفتاب صادق از جانبین پاس داشتند و از دقایق حزم در حسینیا اندک و بیش فرو نگذاشتند
روز دیگر که از اسمان خوزعه افاق روشنی پذیرفت و ترکمانان گرد و انجم بر شمشیر هیبت دگر دان
شکوه در ابر سیاه صف آرای گشتند و از خوفین انجم اسمان کشش و کوشش بود بجای آوردند
و دی قبضه شمشیر فتح و ظفر بر پرچم رایت اعلی خاقانی در نیان گرفت و علم از آن شمشیر دایر عاجز آمده
راه گریز پیش گرفتند و آنحضرت بعین فتح شکر نمای قادر قهار بجای آورده بوظیفه سپاس و ستایش
کامیابی و شیرینی قیام نمود و فتح نامها با طراف ربع مسکون فرستاد و فرزند سعادتمند خود میرزا محمد جوکی
را بتنبیه علی خانان روانه کرد و جمعی از امرا و ملازمان ملازم رکاب شاهزاده عالیجناب کردانید و از آن
تا از روم و صحرای ترکستان رانده آثار عبادت بظهور آوردند مؤلف ظفرنامه یعنی کامل مدقق مولانا
شرف الدین علی یزدی تغمده الله که در آن سو که ملازم رکاب شاهزاده جوکی بخت میرزا ابراهیم سلطان
بوده است میفرماید که آنچه از کمال جواب دهد و دری و شجاعت و بهادری خانان شدید البأس در آن
سلاس بشاهد افتاد برای العین دیده شد حقا که اگر از افراد ثقات استماع و حکایت عظیم سبیل
تصدیق آن نگشتی و از قبول آن سر باز زدی بیت زاین نبات شاه الفتح بجنگ هوشنده بهند بر دیگر
دل سنگ بخیال اگر مهای سلاس پرس گزارش مصداق صلح و هم از دل تنگ و آن جناب در تاریخ آن واقعه خطی گوید
بیت اسکندر ترکمان بر عصیان در زیر دارای زمان سزای او داده دید از فتح ابوالفتح جو بگرفت بجنگ
تاریخ شد از قدر ابوالفتح پدید ذکر بعضی از قضایا و حوادث در آن فتح و ظفر بیت
چون آن فتح نشسته او دلدو فرا بوصف انقضا پذیرفت حضرت خاقان سعید از مشی ت عظام اقوام خویش چون

امال شاهزادگان و امرا و نیان رفیع مقدار و ارباب شجاعت را که به شرایط جان سپاری قیام نموده بودند
سرسبز و سیراب گردانید و پایه قدر ایشان را از اوج ثریا بگذرانید و در این وقت که اردوی اعلی در جانب سلیمان بود
از جانب ماوراء النهر قاصد میرزا الغ بیگ رسید و عرض رسانید که میان سلطان محمود خان و براق اغلان
جنگی صعب واقع شد و سلطان محمود بر براق غالب آمده او را بقتل رسانید و هم درین اثنا ایلچی از خراسان آمده
مودعی داشت که شاهزادگان میرزا مظفر و میرزا بایقرا و میرزا سنجر بن میرزا بایسنغر و میرزا محمد جهانگیر و میرزا عمر شیخ بن
میرزا محمد شیخ رخت از این عالم فانی بسرای جاودانی کشیدند و حضرت خاقان سعید از رفت شاهزادگان پر
نشان ضمیر و خواطر خاطر گشت و جهت ترویج روح ایشان ختمات کلام ملک علام فرمود و طعام بفقرا داده و مجلس
همایون در سادس محرم سنه ثلث و ثلثین و ثمانمائه از خاتم سلاطین در جنبش آمده و جانب قلعه انجی روان
گشت و چون خبر همایون قال سایه دهول بر آمد یاران اهالی حصن حصین نمود موازی فلک البروج و محاذی سهل الممتنع
اهل قلعه در اطراف آن ده شتار و منجنیق بیرون و ستادند و حضرت خاقان سعید بر جوانب ایشان بگشتن فرمود
عنان عزیمت بجانب بورث قلان معطوف ساخت و در نوزدهم صفر به قراباغ اران نزول فرمود و در این اثنا
ابو سعید بن امیر قرا یوسف با اردوی اعظم رسید و به شرف لباس طوس مشرف گشت و منظور نظر عنایت آمد و در
قشلاق قراباغ بسر برد و رسل و رسایل ملک فرنگ و روم و مصر و شام بدرگاه پادشاه گردون احتشام رسیده
و با کرام و با انعام اختصاص یافته خوشدل و شادکام بر حسب فرمان مراجعت کردند و پادشاه گردون توان عزیمت
ممالک آذربایجان را با امیر سعید بن امیر قرا یوسف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت انجامید و خطر آن
انجانب فارغ شده موسم معاودت بطرف ملک خراسان تصمیم داد و در بازدهم شعبان از یورت قشلاق نهضت
فرمود و در روز دیگر از رباط اسس بگذشت و میرزا بایسنغر بزبان نوازی رفته عمارات قزاکرا خراب کرد
و اردوی کیهان پوی بششم رمضان بسلطانیه نزول نمود و ماه صیام را در آن مقام گذرانید و حضرت خاقان سعید در اوقات
به صلات و صدقات و استغال نمود و حکام فارس و عراق مثل امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده رستم بهادر
و امیر جهانشاه و دیگر سرداران اجازت یافته بولایت خود رفتند و رایت ظفر نشان بدار السلطنت هرات روان
شد

شد و میرزا بایسنغر از قلعه رسم بلغار بر سب یاد رفتار مراجعت شد و در منازل و در روز ارده روز قطع کرده در هشتم
و فاتحه تاج سعید نزول اجلال فرمود و در سال پنجم مذکور شب پنجم شعبان مولانا جلال الدین یوسف ابرجی در دار
السلطنت هرات از خاکدان دنیا بمنزل عقبی رحلت نمود و همچنین درین سال قدوة ارباب فراست و هدایت
شیخ شمس الدین محمد جزری وفات یافت و هم درین سال سلطان بخت بیگم بنت حضرت صاحبقران مغفور الدین
سرای عزیز بدار العقبی نزول فرمود و حضرت خاقان سعید بعد از طی منازل در هشتم محرم سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه بدار
السلطنت هرات نزول فرمود و درین وقت از جانب خوارزم قاصدی رسیده خبر رسانید که لشکر اجمه از اوزبک
قصد خوارزم کرده و امیر ابراهیم پسر ملک شاه مقاومت نیاورده بلکات و بیوفا رفته و خواجه جلال الدین از ارباب
حصار داری مرتب ساخت حمایت خوارزم برداشت و قابت عاجز شده از اوزبک خوارزم را مسخر ساخت و غارت و تاراج
اغار کردند و جمعیت فراوان گرد شد بجانب دشت قبچاق باز گشتند و حضرت خاقان سعید از استماع این خبر متاثر
گشت و طایفه از بهادران دلاور را بدان صوب فرستاد و ایشان بر حسب فرمان عزیمت نمود و بلغار روان شدند و بر ایل و اولوس
اوزبک تاخته غارت و تاراج نمودند و ایشان مراجعت نمودند و درین سال قدوة ارباب عرفان و کمال امیر سید نجم الدین
تفتازانی سره وفات یافت و هم درین سال عالیجناب فضایل مآب برهان الدین محمد الخوافی از مشاهیر
علما و اعلام و علما ذکر او امام بود و از خواص و مقربان حضرت اعلی خاقانی سعادت ملازمت آن حضرت بنا بدات ارباب
داشت و در دار السلطنت هرات به فراغت بسر چنان مشتاق و آن جناب را در عقل و نقل لطایف و نکات
و مشتبهات بلاغت شعار پوسته از فحوی فیض آثار در قشبای سینا بنده آورده اند که شخصی از مرید الشاه سید
که چرا شما تامل میل نمی نمایید و در جواب فرمود که سلسله ولادت از آدم علیه السلام باین ضعیف رسیده و مخزوم کرده
سلسله در دست ابو البشر باشد و دیگری در دست بنده و حق عظیم عزیز هر کس بقدر همت اوست ذکر رفتن
میرزا بایسنغر بطرف مازندران و فوت حضرت خاقان باد الشر و داد بر حسب رسم جاوز بایندر و مختار
بیان بعضی از حوادث زمان عمر از نامه دار نامه رای صور نمای عمر و ایران و توران افتضای انگیز میرزا بایسنغر
در ولایت جرجان و استراباد که در ایام سابق تحت سلاطین گردون توان بود قشلاق می کنند و بنا بر فرمان امرا عظام

شل امیر علیکه کوکلتاش و امیر محمد صوفی نرخان برادر امیر عدل امین فیروزشاه و امیر محمد ولد امیر الیاس خواجه
ملازم رکاب سلطنت آفتاب با لشکر بیکران در شهور سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه بصوب ماوراءالنهر روان شدند
بمقصد رسید و چندگاه در آن مملکت بدولت و اقبال گذرانیدند و درین اثنا امیر محراب ترجمان که امیر
دیوان بحسن تقدم داشت و در مکافات و بخشش بر همه زاید و حاتم طائی نژاد ارباب جود و تمیز را جامع بود
از دار آخرت و عزم دیار بقا داشت و مرد رحلت نمود و سفارت ایلچیان از جانب عراق رسیدند
که اسکندر ترکمان برادر خویش ابوسعید را که در ولایت آذربایجان نصب فرموده حضرت خاقان سعید بود
کشته است و در آن دیار استیلا یافته بر همان منوال مشغول است و درین وقت هر کس جانوری بر ضد
در شکار کردن بر صفیر آواز مستی گشت و آنحضرت در آن وقت حاوی الدول با صفای عزیمت متوجه ولایت
مرخص شد و بهم آن کار مشرف بر حسب دلخواه خاتم نمود و چون از آن مهم او را فراغت حاصل آمد کاتب
تحفه سیاه که توجه نموده شد ایلچی نیابت ارباب سلک و سفارت سلطان ابوسعید ابوالخیر کما ینبغی بجای آورد و در اثنای
این احوال میرزا الغبیک از قندق بخارا عازم اردوی همایون شد و بدولت ملاقات حضرت تاملا دیده ابرار کرد
استعدادیات و مواهب پادشاهانه مخصوص و محظوظ آمد و بر حسب مرحمت ولایت خود گشت و در آن اثنا میرزا
بایسنغر در ملک جوجان قندق کرده بود قرنتا از جند خود میرزا محمد تسلیم زیارت اردوی همایون فرستاد و حضرت
خاقان سلیمان مکان شاهزاده را در آغوش مهربانی کشیده و از کیفیت حالت آن بیچاره استفسار نموده و آن عالیجاه
بسیار دان در اندک مدت جواب الکلمات بعبارات دلپذیر ادا نموده چنانچه آنحضرت از حسن تقریر آن عالیجاه
موجب زیادتی محبت گشت و هرگاه که شاهزاده از دور پیدا میشدی حضرت خاقان سعید فرمودی که جای بایسنغر سعید
در آیت فتح آیت ارغده و سرخس و دهنه در جنبش آمده و در اوایل ماه شعبان حضرت بلخ گردون نوان در صحاری
حفظ و تایید ملک منان مدار السلطنت هرات سعید و در باغ زاغان نزول فرمود و میرزا بایسنغر نیز از دیار مازندران
باز گشته بدولت ملازمت استعداد یافت و درین وقت از جانب سرخس و قندهار خبر آمد که میرزا عبدالرحمن بن میرزا
الغبیک گورکان فوت شد و حضرت خاقان سعید یکی از معتمدان را بر رسم رسانیدن تعزیت بسمرقند فرستاد

و درین سال جناب فضایل مآب حقایق نصاب خواجه صاین الدین علی اصفهانی که در علوم حکمی و نقلی مصنفات
مؤلفات دارد در دار السلطنت هرات رحلت فرمود و در سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه امیر خلیل اخر
ولد امیر خلیل اخر ولد امیر شیخ ابراهیم شیروانی امیرزاده یار علی ولد امیرزاده اسکندر ترکمان را که از بند گریخته
پیش او آمده بود بدرگاه عالم پناه فرستاد حضرت خاقان سعید او را تربیت فرموده در خرگاه پادشاهانه
مستظهر گردانید روزی آنحضرت تماشای کمان رهه که استاد فرخ رخجه کرساخته بود و چهار صد سنگ از آن
کمان بیرون می انداخت سوار شده و در شمای که یار علی کمان سنگ انداختن بود خلق جمع شدند آن
حضرت سوار ایستاده نظاره میفرمود ناگاه امیرزاده یار علی که جوانی بود در غایت صباحت و نهایت ملاحت
بار حسنا ری زیبا و عارضی جان افزا پیدا شد خلایق از تقرع کمان رهه آن نموده روی توجه بدان ترک
دلک افکن آوردند و حضرت خاقان سعید چون این صورت مشاهده کرد حالت تغیرش متغیر گشت و چون بمنزل
خلک نشیناء نزول فرمود امیرزاده یار علی را بذکر در بسمرقند فرستاد و در سال مذکور مدرسه رفیع و عمارت منیع
که نام محمد علیا که بر مثال اقاقیا در شمالی تراب که بر سر پل الکل طرح انداخته بود با تمام رسید شرح تزیین و استحکام
آن بقلم بیان تحریر راست نمی آید مگر برای العین مشاهده افتد و درین سال امیر خواجه یوسف که حکومت ولایت
سلطانیه و قزوین و غیر آن ملک ارغده و دوری ماصد و بیست و پنج هزار خرج بر حسب فرمان حضرت اعلی خاقانی تعلق باو داشت
وفات یافت و منصب امیر شاه ابیر برادر او را در آن امیر محمد بهرام بر حسب اشارت عبر معنون گشت و هم
درین سال از جانب شیراز معتبری آمده مبشر اشرف اعلی رسانید که حضرت خانه و ولی السلطان ابراهیم ابرقا
از جند داشت و میرزا عبدالله ترمرسوم گشت و درین سال میرزا علاء الدوله زینب بیگم دختر امیرزاده کار شاه
از ولایت رامنشاه شرعی بخواست و علوهای نظمت و رفع شد و دیگر از زواج اکبر میرزا بیرمحمد بن میرزا محمد
شیخ جهانرا دوام فرموده دیگر آنکه امیر محمد درویش که دار ملکی هرات باو مفوض بود این امیر بدار
ارتحال نمود حضرت خاقان سعید منصب او بر پسر او شهاب علی سلطان ارزانی داشت و در اواخر
این سال از جانب آذربایجان خبر آمد که امیر بایاجی جهانی شاه محمد ولد قرا یوسف را بقتل رسانید

ذکر شمهٔ از مناقب شاهزاده کامیاب میرزا بایسنقر و وفات آنجناب در ایام شباب

غیاث السلطنة والدین میرزا بایسنقر شهریاری بود حضرت انادکامکاری بود و بحشمت و اقتدار و اعتلا و کامرانی
در گاه و در حضرت در زمرهٔ اقران و امثال ممتاز بود و به ثبات رای و تمکین و استقامت فکر و در بن حضرت و بنیان
مرتبت و علی حرز تاج بخشش تاج ستان هر سر تاج بخشت و کج نشان عدالت شعاری که به نشر عدل و احسان
دست جود و احسان او ای مفاخرت بر فرحت لفظت و تاری که القای و کر جمیل و داد فاضل جلیل ا
نوبه بهت ما لهت ساحت بیت سر از کری نیک اختری بر زده ۱۱ بیک اختری خاص خرزاده ۱۱ رعیت پروری
که در زمان دولت او چو باد در خانهٔ هیچکس باز نمی گردد و عدالت گستری که در ایام حشمت او اسد شهریار بجای
تهور پردازی نکرد بیت اسم الفاف در جهان او ۱۱ عدل را اسم آسمان آورد ۱۱ در مجلس بزم او بود
گوهر بار و در میدان رزم تاسیخ کارنامهٔ رستم دستان و در حین دولت نزین چو جهان بود جهان
نشانند و صحایف اعمال ارباب استحباج را بعین عنایت در خانهٔ خزانند و با همه صفات رسیده و سمات
سر منبر پیوسته اوقات عزیز او مصروف بر حال است ارباب فضل و کمال بودی و از ارباب خراج سمارب آن
طبقهٔ اهمال و اغفال نبودی صیت کمالی آنجناب نسبت باصحاب هنر و اصحاب بحر و بر منتشر گشت و مانند
صبا جهان پیما با قامی و ادانی اهل عالم رسید فضلا و علما و هنرمندان و بیشتر دوران از زمانی و اقتدار او بعد
پادشاه سپهر اقتدار او آوردند و از آنجا بود خان کرم و ان ولی النعم بر خاص و عام بهره در و حفظ و امنه ملک و اسلام
با اهمیت و شوکت از اسباب حشمت و حشمت و فر و شکوه شهریاری و اهتمام امور جهانداری آنجناب
بخرد اندیشان فکر کرده بمن اعتقاد و حسن اهتمام استهزار ما لیتام مولانا شمس الدین هروی شاگرد مولانا
معروف خفی الاعلی بمرتبهٔ رسید که سعیران جهان بسیاری از خطوط او را و نشتر بادت مستقیمی
بنوا شد و بهدی کران خوندند و مولانا بخرد عزیزی شاگرد او در شیوهٔ نسخ تعلیق خطاط نسخ بخرد و کی بیت
خواجه میر علی کشیدند و مولانا شهاب الدین عبد الله تکمیل شش قلم فرموده در هفت کشور بحسن خطاطی و
هندسه و نقاشان در مذهب و تصویر کاریهای رسانیدند که مزیدی بر آن متصور نبود و در مجلد آن زرگران و دوره
کران

دور دوکران و خاتم بندان در نازکی و لطایف چندان سعی و کاوش نمودند که در خزانهٔ خیال نشر نسخهٔ القصه شاهزاده
عالیجناب با وجود انصاف در فضایل نفسانی و خصایل ملکی نشر بدام شفقی تمام داشت و مانند لاله در
زمانی بی پیاله نمی زد و صبوح را به عیوق و عشیق را بصبح متصل میساخت از مخبران صادق القول
استماع افتاد که چون میرزا بایسنقر بسن رشد و تمیز رسید فرمود بخطا احتساب و در آنچه طلاع بی ایشان تمرین
احکام ایشان بحاصل نگرام بر حسب فرمود علمنموده آنچه از اوضاع فلک و اقتضای سعد و نحس معلوم کردند در سلک تحریر
کشیدند و در ساحتی سود و بعرض رسانیدند و میرزا بایسنقر از آنجا حضرت پرسید که عطیهٔ چند خواهد بود بدین
جواب دادند که بیت عمرت دراز باد که چون عطیهٔ کریم ۱۱ ارم عطیه که دهد حضرت مشتری است ۱۱ بقدر دانیم که مادام حیات
شرف در خیال ملازم ذات فرخنده صفات خواهد بود و هر گز بخاری بر حاشیهٔ خاطر از شهریاری کامکار خواهد نشست
شاهزاده با نزاز آن معنی استقبال فرمود و مجان همین جواب دادند میرزا بایسنقر فرمود که صورت راستی در میان
آورید و آنچه معلوم شما شده از قضیهٔ این عطیه با من بگوئید و هیچ اندیشه مکنید و چون ابی شاهزاده از قدم عطیه
تجاوز نمود و اقتران و خاقان آسمانی را هیچ چاره نماند مردمان داشتند که ایام زندگانی پادشاه قریب
بچهل سال رسید و میرزا بایسنقر از این سن عمنک گشت و بعد از آن بعضی این بیت عمر بیت
چون نفس عمر زد در بی شراب خواه ۱۱ تشخیص کرده ایم بلا او مقرر است ۱۱ تا خوارزمشاه آب در بیخ شریف در عنصر
لطف آنجناب بدید آمد و اطبا حاذق هر چند منع میفرمودند مفید نمی افتاد و از زحمت قطاع و سماع خواطر
چو عزم کرد و غذا بجانب اندک تناول میکرد تا منتهی بر طبیعت استیلا یافت و در صبح شنبهٔ هفتم جمادی الاولی
از فاکدان دنیا روی بمنزل عقبی نهاد و مدت اندکانی و حضرت سی و شش سال و چهار ماه بود و حضرت خاقان
سعید از استماع آن خبر بلیه شفقه و پریشان دل گشت و نکرت و دهشت و حیرت و تحیرت بر خاطر حضرت
استیلا یافت و در آن صبح صبوح و در آن خبر در بن عاس بنگرکن ظاهر گشت و حضرت خاقان سعید
بسفید قدم و بخرد فرمود و فرمان داد تا شیخ حسین بخیر و تکفین شاهزادهٔ نازنین پرداختند
و چون نعش عنوان سال تکمیل یافت هم آنجا نماز گذاردند و حضرت در بیغ توقف نمودند امرا و عظام و کار

و اکابر انام فخر بر داشتند و در آن اوقات دار السلطنت هرات چنان معمور بود که زیاده از آن
در وقت تختگاه سلطنت از دور بیاع تا مدرسه گوهرشاد آغاز که حالا مدفن شاهزاده است و در دو
مردم ایستاده بودند و از دحام بمرتبه روی نمود که هیچکس قرب بیان یاد ندارد است و جمیع خواص و عوام فخر بزرگ
کرده سیاه پوشیدند و تابوت شاهزاده را در هودج و محفه نهادند و بآیین و عظمت هر چه تمامتر بمدرسه مذکوره
رسانیدند و در گنبد عالی آن بقعه مزخرف مانند گنج گنگ سپردند آغاز تاریخ سنه ۸۱۱ ان اسکنه
فی فراديس الجنان و مدت چهل روز حضرت خاقان سعید در باغ سعید نشسته سعادت و اعلام انام و اشراف
و موالی و ارباب و اهالی مجلس همایون حاضر شدند و هر روز ختمات کلام ملک علام بجای می آورده اشتهار
داشتند کتابکان امرا و ذوات بمردم دادند و شعرا مراثی گفته بعرض می رسانیدند و از آنجمله مولانا سیف الدین نقاش
ترجیع بندی پس عزا انشا فرمود که مطلعش اینست بیت چند انکه چرخ گشت بدوران روزگار
نقش وفا نیافت ز دوران روزگار شهزاده بایسنغر بی لجناب کرد جمشید پادشاه را و اخر بسیار کرد
دیگر از افاضل در تاریخ وفات شاهزاده بایسنغر گفته بیت سلطان بایسنغر قوم گفتا که بر جمال
قوم من رفتم و تاریخ وفاتم اینست با دا جهان سر عزیز بدادم و چون چهل روز برین واقعه ماتم گذشت
حضرت خاقان سعید فرمودند تا علایق لباس سوگواری بیندازند و بدستور سابق جامها پوشیدند و آنحضرت
فرماندهان و نامزد کات شاهزاده کما حقه ارزانی داشتند میان ورثه قسمت کردند میرزا بایسنغر را سه پسر بود یکی امیر
و میرزا علاء الدین قطب الدوله میرزا سلطان محمد و سعد الدین میرزا ابو القاسم بابر بهادر در دین هر سه
شاهزاده پای سریر سلطنت نهادند چنانچه شرح احوال هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد ایشان را حضرت
و حضرت خاقان سعید ولایتی را که سیر خال جزو میرزا بایسنغر بود بفرزند بزرگش میرزا علاء الدین ارزانی
داشت و فرمود که در دیوان بزرگ بجای پدر مهر زنند و میرزا سلطان محمد و میرزا ابو القاسم بابر را علوفه تعیین فرمود
و میرزا محمد جوکی بموجب فرمان همایون برای سیر قندهار رفته بود خبر وفات برادر را شنیده مراجعت نمود و بازگشت
و بتقبیل اعتاب خاقان سعید افراز گشت نامزد اقطاع برداشت و حضرت خاقان سعید او را بمنصب جا

بادشاهانه تسکین و تسلی داد و بعد از وفات شاهزاده عالیجناب میرزا بایسنغر بچند روز
مولانای اعظم قدوة العلماء فی العالم مولانا فصیح الدین که مفتی فریقین و جامع مذهبین بود در دار السلطنت
هرات وفات یافت و او را بآیین تمام بکاریزگاه بردند و در مزار فایض الانوار شیخ الاسلام
خواجه عبد الله انصاری قدس الله سره دفن فرمودند و چون خبر وفات میرزا بایسنغر بقندهار رسید میرزا
الغبیک شرابطا تعزیت مقدم رسانید و چندان توقف نمود که امرا که بسیستان رفته بودند مظفر و منصور
بدرگاه عالم پناه آمدند و هنگام بهار پای مبارک در رکاب آورده عنان عزیمت بصوب بایسنغر مبارک خراسان
منعطف گردانید و از اکابر و اشراف سمرقند شیخ الاسلام خواجه افضل از آن کسی و خواجه افضل الله
ابو الهیثمی ملازم میرزا الغبیک بخراسان آمدند و نوزدهم ماه مبارک رمضان شاهزاده عالیجناب بسیستان
مخرد کامیاب سرافراز شد و آنحضرت نیز آنجا رفته سعادت ملازمت دریافته و بجهت فرقت میرزا بایسنغر تازه شد
و اعیان ماوراء النهر نیز بشرف ملازمت استسعاد یافتند و طوخ انقطاعات و احترام شد میرزا الغبیک
چنانچه رسم تعزیت باشد آش عظیم ترتیب نمود و ختمات کلام قدیم بجای آورده و چون ملازمان عیسی جمال
بر خواص و عوام نمود حضرت خاقان سعید فرمود تا آش بزرگ مرتب ساختند و بارانی عظیمی که هر سنه آغاز
لطافات بادشاهانه تهیا کرده بود و چند روز پیوسته باطعام خواص و عوام قیام نموده اند حضرت اعلی
خاقانی میرزا الغبیک را باعزاز و اکرام ممتاز و موفر ساخته اکابر ماوراء النهر را تشریفات فاخره و شاهزاده در بیست
و هشتم شوال بمرو سرخس شد و در سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه خواجه نظام الدین احمد اندخودی بمنصب
وزارت حضرت خاقانی مشرف شد و آنحضرت انام حل و عقد امور دیوانی بخواجه مشار الیه رجوع فرمود و وزیر
داد در میان مردم بخواجه سید احمد سیزه داری اشتهار دارد و در این اثنا امیر سلیل امیر شیر دانی که نسبت
با این خاندان کوانین اعتقاد و حق اختصاص بر کرده دست از فرمود ایاد شیروان بعزم دوستی مصحوب خانی بیکوی
بجانب سرای فرستاده مصحوب آنکه اسکندر فرمایند چون بر مملکت اردوهای کیان مسلط و فرمان
روا گشت قصد شیروان کرد و اکنون بخارت بلاد و عباد مشغول است آنحضرت اعلی خاقانی پرداخت

بروج این حادثه نحوتهم انداخت جمیع بیوتات را دیران خرابه ساخت و از خوف انتقال اثر نحوتهم گذاشت
باقی رای صواب نمای حاکم است و آنحضرت مصلحت چنان دید که بار دیگر لشکر بجانب آذربایجان کشد

ذکر انتقام کشیدن باعث عالم پناه حضرت خاقان سعید چون سلطان اسکندر بار دیگر
بر مملکت آذربایجان و تعرض لشکر ترکمان بیلاد مشرق و آن سمع پادشاه عالم پناه گشت این معنی
بر مزاج اشرف گران آمد و عزم انتقام جزم فرمود و ارکان دولت عرض داشتند که صلاح در توقف است و مصلحت
در قبول لطف امیر جلال الدین فیروز شاه در خلق بعرض رسانید که چون میرزا بایسنغر از میان رفته مردم گوی بیت
گمان میشود که هیچ ضعیفی که بر حال لشکر فیروزی نشان راه یافته اکنون رایت نصرت آیت بر طرف کرده شد
باید برافراشت و هیچ وجه در این یورش تاخیر جایز نباید داشت و حضرت خاقان سعید صواب دید سخن
مشار الیه را بسمع قبول تلقی نمود و از جهان فرستاد که از قفس علاء و ماوراء النهر و ترکستان و هندوستان
و خوارزم و سیستان و خجند و دیار خراسان و عراق و کرمان بیلغار معین لشکر با روی بدرگاه مملکت پناه نهند
و در ظل اعلام آنحضرت جمع گردند و سپاه بیقیاس از اطراف و اکناف هم شدید الشوکت و اولی
بلک در جلیش آمدند و آنحضرت امیر حسن شیخ را بضبط و حکومت دار السلطنه هرات مقرر ساخت و صاحب
اعظم امیر علی شاه و خواجه رمضان قولی را بجهة تنسیق امور دیوانی گذاشت و خود بمن ربانی در دوم ربیع الثانی
از مستقر عز و شرف روانه شد و در اثنای راه چنانچه معهود آن شهریار بیتکلم اعتقاد بود بزیارت قبور مشایخ
و اهل اثر شتافته استمداد همت نمود تا بمن جمشید و حشمت فریدون بصدد دوری رسید و در تبریز
حکام و سرداران بارودی همایون پیوستند و در آن ایام برف و باران و شدت سرما بمرتبه بود
که راکب و مرکوب را مجال حرکت نماند امرا بعد از تقدیم مشورت صواب دیدند که حضرت خاقان سعید متوقف
در مملکت ری نماید و باتفاق این صورت بعرض رسانیدند و آنحضرت سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نمود
و فرمان جهانمطاع صدور یافت تا لشکریان قوربایسنغر متوقف گشتند و سپاه ظفر پناه بمرتبه فرمود
عظیم ده در آن زمستان از اردو شکیر علاقی شدند و چون اسکندر ترکمان از تبریز بحضرت خاقان

بلند مکان خبر یافت مانند تیر از کمان از مملکت آذربایجان بیرون جست و کلاه شران آن دیار روی
بدرگاه ملک اقتدار آوردند و امیر خلیل از شیروانی بارودی اعلی علی شد و پیشکشهای با دستاز بموقف
عرض رسانید و صدمات او مورد قبول یافته دیباچه از حرم محترم حضرت گشت و در این اثنا امیر جهانشاه بن
امیر قرا یوسف بر اسم شرف سعادت و اقبال بتوجه کیخسرو اتابک گشته بصنوف عنایت و نوازش اختصاص یافت
و در این ایام که پادشاه تجسته فرجام با آن خردمندان و کی در اشتیاق ری اقامت داشت میرزا ابراهیم سلطان
که در فارس حاکم علی الاطلاق بود بلوازم خدمت چند از دوره بسته گشت و قبضه سخن روح آن شاهزاده تخت صفات
از قفس کالبد کیانشاه حسار طوبی در پرواز آمد و رحمة الله علیه و این واقعه هولناک در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانمائه
روی نمود و السعادت مقرون بحسن عواقب و اخلاق اختر سلطنت شاه سراپرده ملک آفاق بود و بجانب و اهتمام بسیار
در بارهٔ اهل فضل و کمال داشت و همه سنه بحرف محبت و مودت این طایفه گرامی بروح صفیر میفکاشت و این
استعداد آن پادشاه مغفور در مولانا اعظم مولانا شرف الدین علی یزدی بتالیف ظفرنامه بر داشت و اجتهاد نسخه گرانمایه
مورد ایجاد و تاریخ ابی بنا مانده مجلس خوب بان نشان نداد و یادگار گذاشت آنحضرت حضرت خاقان سعید
چون این واقعه جان گداز که در شیراز واقع شد خبر یافت آتش در خرمن ثبات و وقار زد بعد از تعزیت و اضطراب
شدید الطلاق بتقدیم رسانید و دست در مجرد و تلقی شکیبائی زد و بقضای ربانی تن در داد و حکومت ممالک
فارس را بملک صدق شاهزاده سعید میرزا امیر زاده عبد الله بادجود آنکه در صوبه سن بود ارزانی داشت و تمام اختیار
اوقات را در کف کفایت شیخ نجیب الدین ابو الخیر نهاد و باز گشت و مقارن بحال امیر ناصر الدین شاه
برادر امیر جلال الدین فیروز شاه که بعد از میرزا اسم حکومت صفاهان تعلق یافت و گرفت و متوقف ری روی اهمال
اوقات نهاد و بعضی اورا بهرات برده در خیابان دفن کردند **ذکر قصه جنگ پیش از وفات حضرت**
خاقان گیانشاه صدر دریافت یکی از خیر قضا یا آنست که آنحضرت در سنه احدی و اربعین و ثمانمائه
امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن جاندار را ترتیب فرمود و امیر حسن جاندار در زمان حضرت صاحبقران علیه الرحمه
در مسالک شاهزادگی و خدمت بظهور آورده بود و بدایت سلطنت خاقان سعید او در خزانه

امیر یوسف خلیل و امیر شیخ حاجی در سلک امرا انتظام داشتند چون در فتنهٔ جهانگیر حضرت علاء الدوله
صغیر کشته شد بدین سبب خراسان محل اقامت ایشان نماند لاجرم راه اصفهان پیش گرفتند و بخدمت میرزا اسکندر
رفتند چنانچه شمه ازین معنی مست که ازش یافت و چند ماه امیر حسین اولاد و اولاد داود در اصفهان ملازم آنجناب بودند
و از آنجا متوجه کرمان شدند و شرف زیارت بیت الله دریافتند و باز گشتند و باره دیگر میرزا اسکندر رو بهمشهد
و در آن زمان که موکب فیروزی نشان از قشلاق مازندران بجانب اصفهان در حرکت آمد امرا و امیرزادهٔ
اسکندر از وی روی گردان شدند و در سادات یوسف خلیل را گرفته بدرگاه عالم پناه رسانیدند چنانچه پیش
ذکر یافت و حضرت خاقان سعید از جوار یوسف دیر آورد شیخ حاجی درگذشت در راه در سلک سابقان
داشتند باشیان بازگشت و در سال مذکور حضرت اعلی خاقانی امارت دیوان میرزا علاء الدوله را با
شیخ حاجی تفویض فرمود و حل و عقد امور در خانهٔ شاهزاده را بعهده روانی او باز گذاشت و صلاح ملک
و مال آنجناب را برای رزین دفتر در بین او منوط و مربوط گردانید و درین سال امیر شیخ لقمان بر بدن که در
منصب امیر الامرائی داشت و بجانب مکرم میرزا سب رندکا تیزابی کرد و آنحضرت بمنصب امیر
مرحوم را به میر رشید ارجاع فرمود و همچنین ملک حسین که رئیس در خیل لسا و دلان بود با شیخ لقمان
در سفر اخوت نمود و پادشاه جای او را بولدی امیر فرخ حسین داد و در جمادی الاول این سال
امیر بابا محمود بن امیر بابا محمود بن خواجه رئیس بجای مهستان رفت و در زمانی که حضرت خاقان سعید
نوبت سوم بآذربایجان رفت کوتوالی قلعهٔ اختیار الدین بابا محمود تعلق میداشت و او جوانی بود دلیر
فتاک و چابک چنانچه قصد زن و فرزند مردم میکرد و در جنگ پرده سواران سیکوشید و باز نمد داشت
صحبت میداشت و انواع حرکات ناشایست از و در وجود می آمد و یک شبانروز قلعه بیشتر بود
طبل و نقاره شراب بخورد و گاه بر بیل مالدن و خیابان عزیمت مینمود و در رفتن و آمدن بر شراب خمر
و ملاهی و منهای مبادرت مینمود و آثار خیابی و بیرای او بر صفحهٔ روزگار ظاهر بود و هنگام هجرت
از نیم امیر کلفتاش که از بابا محمود عرق خرابی داشت بمنع و زجر او قیام مینمودند و چون بابا محمود جهان را
از شر

از شر وجود خود باز پرداخت حضرت خاقان سعید که نوالی قلعهٔ اختیار الدین را بر برادر مرحوم
ارزانی داشت و خدمتش جوانی بود نیت جابک و تیر خوب می انداخت و اکثر آن بود که تیر او بر هدف
میرسید و میر بابا کار شاه و اردات که از امرا و معظم بود و میرزا علاء الدوله داماد او بود و جهان فانی را بدرود داد
و شاهزاده شاه ایلچی برسم عزا قیام نمود و در سال مذکور میرزا سلطان محمود بن میرزا اسکندر بخشش تیر خورده بود
حضرت خاقان سعید علاء معلی عالیشه بیگم را بآیین دین نبوی و شرع مصطفوی در نکاح آورد و چند روز
بسیار عیش و نشاط میبود و گذشت **ذکر توجه دوستان قدس الله سره بزیارت امام هشتم علیه الصلوة والسلام**
سنه ۷۷۱ و حادث گذشت در کل حسنه ۷۷۱ و اول ربیع الآخر سنه ۷۷۱ و بیان آنکه در سنه ثانی و ثلاثین و ثمانمائه
حضرت اعلی خاقانی دکان عزم و تمکین در پنجم ربیع الثانی عزم زیارت سلطان خراسان مشهد مقدس شد
و خطهٔ مضافات همایون در سمع ساکنان این کنبد مدس افتاد و از شاهزادگان نامدار میرزا محمد
جوکی بهادر و میرزا علاء الدوله و از امرای کبار امیر علیکه کوکلتاش در توقف ماندند اما دیگر میرزا محمد جوکی
بهادر عازم ماوراء النهر شد و بسعادت ملاقات پادشاه بزرگ برادر بزرگتر میرزا الغبیک فایز شد
و به صنوف لوازم احتشام یافت و میرزا علاء الدوله نیز بر حسب اشارت علیه صوفیت قشلاق آنجا
فرمود و امیر علیکه رایت توجه بجانب مرو برافراخت و بمقصد رسید و در آن بلدت بزراعت و
عمارت اشتغال نمود و حضرت پادشاه اسلام توجه چون بخرجام رسید مراسم زیارت بجای آورد
و اولاد معظم کرام شیخ الاسلام احمد جام را احترام و احترام نمود و ایشان نیز مراسم ضیافت چنانچه سزاوار
بود بجای آورند و آنحضرت مشایخ آنجا را استحسان نمود و از آنجا مرکب همایون نهضت نمود و به سعادت آباد رسید
و حضرت اعلی در آن منزل باسباب شکار پرداخت و در آن صحرای وسیع صید فراوان اندوخت
از آن جمله فراغت یافت عنان توجه بجانب مشهد تافت و منازل طی فرموده چون بمقصد رسید و در شرقی
شهر بجهاد باغ که عمارت آنحضرت اصلاح فرموده بود فرود آمد و روز دیگر باستانهٔ امام رضا علیه السلام
رفت و عتبهٔ علیای قبر را که مرقد آن پاک و پاک زاده است بوسید و سعادت دیدار را بانجام

و احسان سرور و شادمان ساخت و در چهار باغ اندخان مراجعت بمستقر دولت معطوف گردانید
و مولانا کمال عبد الرزاق در تاریخ خود نوشته که چون حضرت خاقان سعید بکام رسید مرزا و بطی و صوفی چند
اسیر بیان کرده و بانی اسباب دعوت شیبه و دیده ناظران از ترتیب آن متحیر گردید و از آن جمله
صدر طبق جواهر و عاجز ساخت و آن نظر حضرت خواجه را بالطاف شاهانه نوازش بالحمد و ای طغرا
از خطه خاص در حرکت آمده و چهارم جمادی الاول بهرات آرامیدند شهریار جهان کشای عنان کشای گشت
در همین روز امیر علیشیر گلستانش که بمرد رفته بود بارگاه منظور نظر کیمیا اثر شد و در این سال میرزا الغ بیگ
قاصدی بمنتهی بخراسان فرستاد جهت سلطان که محمد علیا گوهر شاد آغا بترتیب و تمهید او قیام نمود
بوطلب داشت و بنابر التماس آن جناب بانوی کبری را بآئین و حشمت تمام سیر فتند فرستاد
و در سال مذکور میرزا محمد جهانگیر که از صلب حضرت خاقان سعید متولد شده بود از این دار پر وحشت بدار
جنت خرامید و این معنی سبب حزن و ملال آن حضرت گردید و عزای سنگین داشت و در این
سال جناب مستطاب الصاحب مولانا جلال الدین لطف الله که صدری صاحب وجود بود و حضرت خاقان
سعید بآن التفات تمام داشت مصرع بر او عدم رفت چون دیگران و استاد قوام الدین حمامی که بانی
مدرسه محمد علیا گوهر شاد آغا بود در این سال از فرازه دنیا رحلت نمود و در این سال حضرت اعلی خاقانی
امیر سلطان محمود بن امیر جهانشاه برلاس را امیر الامرا ساخته رعایت لشکر را بحسن درایت
او باز گذاشت و در سنه ثلث و اربعین و ثمانمائه سلطان مصر ملک جقماق الملقب بالظاهر
ملک طاهر ایلچی جیکتو نام بدرگاه پادشاه با احتشام فرستاد و از طرفین هدیه و داد و ارادت و اعتقاد
نمود و سبب آنکه سلطان جقماق قبل از دخول بمرتبه سلطنت در خواب دیده که حضرت خاقان سعید او را
گرفته برداشت و بر تخت سلطنت مصر نشانده و سلطان جقماق از غایت فرح و سرور بیدار شد
و از رؤیا خواب و بیطاقت در حاجه منکنجه اما این رؤیا سر بسته را با هیچ کس در میان نهاده و منتظر طلوع
کوکب اقبال از افق اقبال می بود با خود قرار داد که بر گاه که دست در گردن مقصود حاصل کند بپای ارادت

ولای پادشاه مظفر نشان بیرون نهند و بقدر امکان در از و باد و صادقت شهریار جهان سعی نماید و در آن هنگام
که فرمان فرمای مصر و شام ملک اشرف از جهان ناپایدار اقرار رفت جقماق بیک میر آخور بود چون بنیاد
بنا بنیاد ازلی بود امرا و ارکان دولت ملک اشرف و تعیین پادشاه نافذ الحکم که از جهت وارث ولی سپاه و رعیت
بیرون توانند آمد مشورت نمودند و قرعه اختیار بر سلطان جقماق افتاد و مستادهم مصر و شام و حضرمی انام
بادی بیعت کردند و او را ملک ظاهر لقب دادند و چون سلطان جقماق بر سریر سلطنت علاوه و مظفر نشین
یافت از آنجا که بخود قرار داده بود یاد آورد و خلعت دادند و از آنجا که حضرت خاقان سعید با اعاظم و اعیان مملکت
مصر و شام مشورت فرمود و چون از آن فرمان چنگیز خان سلاطین آن مملکت با مؤمنین ترک شیوه سعادت
مرور نمیدند و خواص و مقربان ملک طاهر این شیوه میراث داشتند اکثر بانی امانه و بنابر آنکه سلطان در دوستی
پادشاه بسته بمکان بی اختیار بود برای شر و نزد قبیل که سلطان را در آن باب استحباب نمودند مصالحی
عزیمتی که در خاطر او بود جزم فرمود و چنگیز خان که از خواص او بود کیاست و سخن گذاری اتصاف داشت
برسالت تعین نمود و او را با ظرفا تمام و تحفه لایق و متوقعات استناب که در حرز پادشاهان و دادند خدام
و شهریاران ملک مقدار باشد روانه خراسان گردانید و چون وصول چنگیز خان قادر آن نزدیکی بسمع اشرف اعلی
رسید ایلچی او را موافق همایون اندر امیر حبیب الله سلدوز را که در زمره مقربان بانعام داشت بر سم استقبال
فرستاد و در اول محرم بدار السلطنت هرات آمد و در ایوان امیر شاهرخ فرود آوردند و بعد از سه روز
بیارگاه ملک آشیانه آمده بسلک امرا و مقربان بتقبیل انامل فیاض سرافراز شد و پیشکشها و تحفها
و برگ قبول مقرون گشت و حضرت خاقان سعید از احوال سلطان مصر استفسار نمود و در اظهار مصادقت
فرمود و در حسب فرمان ایلچی را دو دست راست در چرکه نوبتان فرسیع مقدار استانده و در از زر طوی عظیم
ترتیب نموده بودند و اکثر خزانها و کاسهای و طبقهای مجمر از طلای احمر و مرصع بجواهر قیمتی بود و ایلچی بعد از تناول
طعام در نهایت اعزاز و اکرام بوثاق خود بازگشت و میرزا محمد جوکی و میرزا علاء الدین و میرزا عبد اللطیف
الملقب بانیت ایلچی را طویهای تکلف دادند و اعیان را هزار و خلعتهای شاه و ارادتی داشتند

و همچنین امیر علیشکر کوکلتاش و امیر جلال الدین فیروزشاه خوافی غیاث الدین پیر احمد شرابه صنایف و اولاد ایشان بجای
آوردند و ایلچی بعرض همایون رسانید که سلطان جغاتی پنج کتاب معتبر از اوستا و شاهنامه کتب اخلاق
که ارسال فرمایند و تا ولایت اهل سنت و جماعت شیخ ابو منصور ترمذی و تفسیر کبیر امام فخر الدین رازی در شرح
تلخیص خواجه مسعود بخاری و شرح کشاف مولانا علاء الدین ایجی و در مذهب شافعی و باد وجودی
آنکه صحیح این کتب در خزانه موجود بود حضرت خاقان سعید فرمود که همه را بخط خوب نوشته و حواشی
کشیده مکمل ساختند و به انارت علیه السنیه کان یا پسر ایلچی طوغی با حضرت تربیت دادند و جهت پادشاه
مصر پیلکات که چشم بینند و در تماشای آن خیره میماند و ادراک مصریان بسر حد قیمت یکی از آنها مبرهن
نعین داد و ایلچی را پانزدهم ماه رجب بمجلس همایون آورده حضرت خاقان سعید او را بنجاه هزار دینار نقد و تشریفات
خاصه و اسبان مکمل با درفتار ارزانی فرمود و در حین اجازت چنگیز قاسم عرض داشت که سلطان جغاتی
بنده را فرمود که بدستور سندکان حضرت چهار شهر را که عبارت از اصفهان و شیراز و یزد و کاشان است
دیده و احوال و اوضاع آنجا معلوم کرده باز نماید حضرت خاقان سعید ملتمس او را مبذول داشته احکام بآن
بلاد فرستاد که پیش از وصول ایلچی آنحضرت را آنچه بندند و مبلغ سه هزار دینار یکی از آن چهار شهر بر رسول حضرت
حسام الدین مبارک شاه پروانچی را که از تربیت یافتگان دولت او بودند و فرمود که برسم سفارت بمصر
و ترکمان و هدایای سلطان جغاتی و آن پنج کتاب را بوی تسلیم نماید و ایشان اسباب لوازم مهمانی
بجانب مصر و شام روان شدند و در این سال حضرت عازی و قتلغ میرزا علاء الدوله را فرزندی کرامت فرمود و میرزا ابراهیم
موسوم گشت و این عطارد بیست و سیم شعبان به ظهور پیوست قسم بحر انار بمقتضی قوی فضلای بلاغت شعار تاریخ
ولادت بر صفحه روزگار نوشتند که تاریخ نوزدهم شعبان و میرزا شاهرخ و میرزا عمر شیخ و ولد رشید خاقان سعید که
کابل و غزنین در گذشت و بوجود او ضبط بود یافت و دو پسر بیادگار گذاشت میرزا مسعود و میرزا فراجار و حکومت آن
بر برادر بزرگتر میرزا مسعود مقرر شد و او به خلاف نوزه و قاعده میزیست در حسب اشکال از ظلم و بیداد شاهزاده کان
اندیشه و میرزا فراجار را متوهم شده روی بدرگاه کیوان اساس آورد و بسعادت دست بوس مشرف شد و الله

حکومت کاشان و زاهدان بروی مقرر شد و شاهزاده با مشتهی و حکام با عضب روان شد و میرزا مسعود در بیابان سیرجان
خلافت مصیر طلب داشته و میرزا مسعود بدار السلطنت هرات آمده و چند روز در مقام حجاب بلذت بمجلس همایون آمده
نشسته و دعا جهت بوابت و عاطفت سرافراز شد و در سال مذکور حضرت خاقان سعید بسر سبزه و فرشباغ حصه
شکار قیام نمود و چون خاطر شریف اعلی از آن کار فراغت یافت بدار السلطنت هرات مراجعت فرمود
و در این سال جناب فضایل مآب مفتی دو فرق مولانا زین الدین عبد العزیز المشهور بمولانا زاده و امیر کی
نیابت بیت الحرام کرد و بعد از طواف و ادای مناسک حج مراجعت نمود و در تماشای آن حضرت ایزدی بود
و هم درین سال امیر فرمان شیخ که در امور ملک و مال خاقان سعید صاحب اختیار بود و حضرت ایام بقا
آثار او مدرسه ایست در کوچه خیابان بغایت با تکلف و تزیین و در سر آن و شاهنامه سید مرتضی محتسب
که این مخلوق از نشکنین مهمانی سرای شاهزادگان با مظفر میرزا محمد بوکی و میرزا علاء الدوله و حاجی حسن علیکه
بمحمی نهای الشان محال می نماید ع دیگر شمال در زیا صدا زده ا آنحضرت بعض نقش بوارشد و در
شراب یافت فرمود که در آب بخشند و از وقایع سال مذکور یکی آن بود که جناب شیخ بهاء ملت والدین
عمر از وزیر صدق و نیاز بر عزیمت سوی حجاز فرمود و طایفه از اعیان و شما و بدیه الله بار مراجعت اختیار نمودند و میرزا
جلال الدین فیروزشاه و دیگر سعادتمندان که در شان حضرت ولایت منقبت اعتقاد تمام داشتند و خواستند
که از شکر تحفه و هدیه قبول فرمایند معتبر نشد و دیگر از وقایع آنکه در سال مذکور امیر علیشکر کوکلتاش که سر شیخ نقش از
لوح دنیا و آخرت بود فرمان یافت و او امیری عادل خیر بود و بخیرات و مبرات رسیدی و در مقدم ارقام ستانی
و دیگر گشت او هر سال از صد هزار دینار که نشته بود و حضرت خاقان سعید منصب امیر مرحوم به پسر او امیر شیخ ابو الفضل
داشت و دفتر نقش در دیوان اعلی بجای پدر نشست و در علیشکر در کنند مدرسه سر خیابان که ساخته و پرداخته
همت عالی نهمت اوست مدفون گشت و هم در این سال امیر الحسین ابن امیر اغیو قاکه از قدیم ارادت طریق
کرده بود و زیارت حرمین شریفین کیا آورده بود و حضرت ایزدی پیوست و در اغیر که مزار ساخته بود مدفون گشت
در سر خیابان و در این سال عایشه بیگم بنت میرزا بایسنغر که در حباله نکاح میرزا مسعود بود وفات یافت و در این سال

قاصدی از طرف استرآباد مانند برق و باد سعید بخبر آورد که لشکر اوزبک آمدند و حاجی یوسف خلیل در موکب
ایشان پای فرست ورزیده فرمان شهادت یافت و درین اثنا خبر آمد که مولانا حسام الدین مبارکشاه که سرهم
رسالت بهمدان رفته بود در قریهٔ از اعمال همین کجاب بیست شتاف و بیلاکات و برکات بر او سعید الرحیم
و حضرت خاقان سعید مخیب او را با والد او در رزاقی داشت و در خلال این احوال از جانب کابل و غزنین میرزا
که بالوی عظمی ملکه آقا که میرزا محمد شیخ در حباله نکاح داشت و میرزا اسکندر و میرزا بایقرا از وی متولد شدند و بعد از وفات
شاهرخ مرحوم حضرت خاقان سعید آن حضرت مآب را بخواست میرزا اسکندر بخشش از وی در وجود آمد و وفات
یافت و در قبر الاسلام بخ در کسبه‌ای که مکارمت عالی نهضت آن محذوف بیاکرده بود و از آن گشت مصرع
روان شد. جمله برین بشاد باد. و آنحضرت از مفارقت آن مخدوم بسیار ملال بر خاطر نشست و خطرات عبرات
از قرار دیده بر رخساره روان گشت و در آخر وفای حجه سال مذکور مشار ملک الدین که در بازار عراق در شرقی مدرسه
نظامیه بود بیفتاد و دوازده کس که در همین مدرسه بخواب رفته بودند از آسیب آن هلاک شدند و چنین استماع افتاد
که ملک الدین از امرای سلطان سنجر سلجوقی بوده و از قبل سلطان سالها در هرات حکومت کرده و سعید الرحیم
جیلی بنام او قصیده غرا دارد و در شهور سنه خمس و اربعین و ثمانمائه خواجه شمس الدین سمنانی که مربی اهل فضل و کمال
بود بمنصب وزارت حضرت خاقان سعید سرافراز شده و امیر علی شقاقی از دیوان معزول شد و درین معنی بر زبان
اشرف خواجه غیاث الدین بر احد خوانی نیابت و شوار آمد چه امیر علی در جمع جهات و دیوانی که خواجه غیاث
مناسبت میبود و حضرت خواجه شمس الدین در مقام مضایقه و مناقشه بود. **ذکر شکایت امرای فارس از شیخ ابو الخیر**
و انجام مهم آن در این سال امرای مملکت فارس شکایت نامه بپایه اسبا و کان سریر اعلی فرستاده و مضمون
آنکه بخیر و رعایا از ستم شیخ ابو الخیر بجان آمده‌اند و فقیر و ضعفا بآستان رسانیده‌اند و میرزا سعید الرحیم
بر هیچ امر مداخل نمیدهد تا با مراجعه رسد حضرت خاقان سعید برین قضیه وقوف یافت حکم بعزل شیخ ابو الخیر فرمود
و امیر حسینی را که از امرای با حشمت و سیاست امتیاز داشت بحکومت آن دیار فرستاد و او چند
گاه در ولایت فارس بر آن امر قیام نمود و چندان ظلم و ستم از وی صادر شد که مردم بجان و دل طالب

شیخ

شیخ ابو الخیر شدند و در این اثنا فقیر مظلومان باثر افتاده امیر سعید بچنگ عزرائیل گرفتار شد و او را بخیر
بخراسان آوردند در کسبه مدرسه که در مشهد مقدس ساخته بود دفن کردند و حضرت خاقان سعید در باب
ضبط مملکت با امرا و ارکان دولت مشورت فرمود و از بعد ایران قرار گرفت که خواجه سعد الدین ملک سمنانی لایق
این مهم است و مدتی بدین صوب روان شد. چون خواجه بشیراز رسید شیخ ابو الخیر بی اختیار گریه و بیقراری
جوان شد که از نفوذ و حسن تحمل از سال غایت تا بتدریج خود در آن خراسان اندازد و در حضرت حکومت فارس با ارکان
دولت و ایلچیان اعلی حاصل کند عاقبت قاصدان بدار السلطنت هرات فرستاد و تحف و هدایا جهت ارکان دولت
ارسال نمود و التماس کرد که او را بپایه سریر اعلی طلب دارند و امرا بدین رسانیدند که چون مدت مدید شیخ ابو الخیر
صاحب اختیار مملکت فارس بود مناسب چنان بنماید که هم شیخ در دیوان اعلی قرار گیرد اگر فرمان
نافذ گردد احضار او ایلچیان فرستاده شود و حضرت خاقان سعید برای امرا استحضار داشته لشکر طلب او
روان فرمود و چون ایلچی بشیراز از خدمت لشکر بیرون رسانید شیخ ابو الخیر در پرده از آمده و چون بمقصد رسید
کان و سرا پیشکشها داده بوسیلهٔ آنجناب شرف دستبوس حضرت خاقان سعید دریافت و بعد از
تحف و هدایا گذرانید که کمان را بعظیم شمرده‌اند و از کثرت هدیه شایسته چنان ساخت که امرا و ارکان
دولت مغلق الکلمه بیرون رسانیدند که وجود شیخ در مملکت فارس چون تنگ در طعام سیاه بود و همه جا
و شوشتر و ولایت مازندران تابع و بعد از آن حسن بیگ بیرا و تنبیه نمی‌پذیرد و استحضار امرا و اعراق مزاج اعلی اند
شیخ ابو الخیر را بشیراز نیافت فاخر نموده است و زمام اختیار آن مملکت در قبضهٔ کفایت او نهاده و مدتی حضرت
مرحمت پناه مقرون با احترام و اعزاز توجه دار الملک شیراز شدند و نوبت دیگر طرح اساس حکومتی چنان انداخت
که ظلم در زبان از بخیر آن عاجز و قاصر آمد و خواجه عز الدین ملک سمنانی در که امرای عظام در دیوان امرا و
سعید الرحیم زد و در این سال بالوی عظمی که مرشا و آقا عازم مرو شده و سبب این نوبت آنکه میرزا عبد اللطیف
در بدایت حال در ملازمت خاقان سعید بسر میبرد و در ربیع الاول سنه خمس و اربعین و ثمانمائه
خاطر بجانب ماوراء النهر رفت و در رجب آنکه بعشق زنان گوهر شاد آقا قبیت فرمان میرزا الغ بیگ

داشت و از کمال دوستی او به حال دیگر فرزندان نمیپرداخت و چون میرزا عبد اللطیف بجانب مشهد
توجه نمود عنایت و استدعا یافت حضرت خاقان سعید از فرق جگر گوشه بطاقت شد چه انس و الفت
تمام بلاد داشت و جهت فرقت شاهزاده را از خدمت علیا دانسته بوسیله ارخوم محترم و اظهار خاطر ملالی مینمود
و میفرمود که فرزند از جدا کردی و جهد عظمت شعار از طریق اضطرار سفر را اختیار فرمود و چون
آوازه جهد علیا از حسین در سر شد اشتهار یافت میرزا رفیع بیک برسم استقبال روان شد و شرف ملازمت
والده بزرگوار سرافراز شد و در ملازمت محمد مقیم زمان بشهر بازگشت و خدمات شایسته در دو خدمت
بگذرانید و بعد از چند روز میرزا عبد اللطیف را بایمن و بخش یاد شاهانه ملازم والده بزرگوار گردانید در دو سه سال مساحت
و این سال در چهارم شوال در کنف سعادت و اقبال بدار السلطنت هرات رسیدند و حضرت خاقان سعید از دو
فرزند کلان پیوند بغایت مسرور و شاد مان شد مقارن این حال مریم سلطان بیگم بنت آنحضرت که در حباله
میرزا یحیی ولد میرزا محمد سلطان بود وفات یافت در مدرسه والده خوش کوهر شاد آنجا مدفون شد و در این سال
شاه جلال برادر دولت نیز دار جلال ارتحال کرد خاقان سعید معتمد بر ابراهیم فرستاد و تملک علی اهرار
و هم در این سال مولانا شمس الدین که نیابت زاهد بود و صالحه بیار از بی طلع مسمومه در استرآباد روی از خاک
رضوان نهاد و در این سال خواجه بهلوان شیرازی که خواجه صاحب وجود بود در هرات وفات یافت و هم در این سال
بسبب نافرمانی که در ناصیه میرزا جلال الدین ولد امیرزاده رستم مشاهده افتاده بود حضرت خاقان
سعید او را بند کرده بقلعه شماسال فرستاد

ذکر عصیان ملک کیومرث و توجه حضرت خاقان سعید بجانب ایل شقاق بحرکت میرزا سلطان محمد خان و رجب اندخان بملک عراق

در اوایل سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه رایت مرحوف قرش و در زمان نهضت فرخ و سبب آنکه ملک کیومرث
رسمداری که جمیع طوایف خدمت کاری مسلوک میداشت و خوف تجاوز و طغیان برداری بر صفحه ضمیر مستحضر
و درین ولایت بتسویلات مخالفان کرد ایل شقاق مناسب بچه و باطلان کلهر و عصیان مبادرت نمود و چون ملک
ری از خرداری صاحب وجود خالی بود بعضی از خدم خود را با تحف فرستاد و بخیال ضبط ولایت در خاطر

جای

جای گرفت و چون این خبر بسامع علیه رسید حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که لشکر فیروزی نشان در طی مسافت
ممالک ستان روانه شوند و چون موکب منصور از ولایت نیشابور عبور نمود در مضافات بجاب کیومرث
راه یافت و عرض داشتها در صحبت قاصدان بامرا و ارکان دولت فرستاد و در طی مسافت و مطالعه
نمود و تضرع و زاری و خواهش کرد تا نمی سازند که خاقان سعید از خدمت او درگذرد و امر اصورت عجز و بیچارگی کیومرث
بموقف عرض رسانیدند و آتش غضب آن حضرت که زبانه بفلک اثیر کشیده بود بزلال تضرع و دلپذیر تسکین دادند
و در باب ضبط و ربط مملکت عراق با دشاه و امرا و سرداران مشورت فرمود و در ایجاد آن قرار گرفت که باید که یکی
از شاهزادگان نامدار بر سر ایل شقاق روان کرده و در آن زمان شیخ بهاء الدین عمر از سفر حجاز باز گشت و در باب
الجنه قزوین بزیارت حضرت و ارباب تحقیق شیخ احمد غزالی اقدام فرمود و در آن حضرت و درین مقام منکشف گشت
که اولیا اتفاق نموده اند میرزا محمد ابن میرزا بایسنغر را حاکم ولایت عراق ساختند و شیخ بهاء الدین عمر بهدایت رسید
و آنجا رفت امیر علاء الدین فیروز شاه کلهر بود و امیر شاه ابراهیم شیخی را در خدمت داشت و در آن وقت که قزوین
مملکت عراق ملکی از اولاد و اجداد در میان آمد فیروز شاه و آنحضرت محمد میرزا الوس جهان رسانید و در باب فرستادن
میرزا محمد سلطان اهتمام نمود و رای قلعه گشای ولایت سلطانیه و قزوین امیرزا محمد سلطان ارزانی
فرموده زمام اختیار ولایت مذکوره را بحسن درایت باز گذاشت و حضرت خاقان سعید میرزا سلطان
محمد را بمضرب کمل فرمود و رایت معاودت بسمت سریر سلطنت برافراخت و امیر فیروز شاه در رکاب میرزا سلطان
محمد تا بسطام رفت و در آنجا شاهزاده بیکی نهاد او را تفقد و دلجویی نموده باز گردانید و خود عازم عراق و چون
بدان مملکت رسید اجلال سلطانی و امرا و دیوانی را مضبوط ساخت و سرداران روی بدرگاه کیومرث آشتی
شاهزاده آورده بخدمت او پیوستند و در سنه اربع و اربعین و ثمانمائه حضرت خاقان سعید را داعیه آتش
که جامه جنبه پوشش کبیر ارسال نماید و این معنی بر حضرت پادشاه مرحمت علیتی شد لزوم رای صواب نمای اختر فضای
انگارد که قاصدی بجانب مصر ارسال نماید و والی آنجا از نافی ضمیر خویش اعلام و همه دفعه امیر فیروز شاه
که صاحب اختیار مملکت بود سید شمس الدین محمد زنگی را بسفارت مجوز ساخت و در تفحص مشار الیه سبب

ترتیب داده روی توجه بمصر نهاد و آن مسافت در دو روز از سمرقند بدان حدود رسید و از نوع حسب
ناظر قاهره بر حسب فرمان سلطان آنجا سکان خدمت بود نسبت به سید مشار الیه کاری آورند و سلطان
جمعی از شقوبان باستقبال آن جناب فرستاد تا معروف و مرحمت مخصوص سید را نوید دهند و از آنجا با سید
ملاقات کرده اند مطلعین خاطر خدمتش را مشهور دارند و آن حضرت سید شمس الدین محمد زرنی بر مجلس پادشاه رسید
مکتوبات و پیغامات گذرانید سلطان مصر از احوال پادشاه مصر پرسش نمود و متقبل شد که هر گاه آنحضرت صاحب
کمر ارسال نماید او در تبلیغ آنکس مبذول دارد سلطان حقوق اعتقاد و فوق الحد و الفرض اظهار کرد و جناب سادات
مآب را رعایت و انعام فرمود و اجازت مراجعت داد و مرتضی منشار الیه با کرشنه به پایه سریر خلافت مصیر سید
احوال داد و صلح و اتحاد را سوی داشت و درین سال استقلال امیر عدل الدین فیروز شاه و دخل او در ملک
و مال از اندازه تجاوز نمود بود و هر کرا امیر مشار الیه رجعی نامزد فرمودی هیچکس را مجال تغییر و تبدیل آن نبودی و هر چند این معنی
بر مزاج حضرت شهریاری گران می آمد اما چون از امرای معظم دیگری نبود که بتمشیت امور قیام نماید آنحضرت اغماض
و تساهل میورزید و درین وقت سید عماد الدین محمود که بر فنون فضایل و ادب آراسته بود و پیش سید برهان الدین
سالها بوزارت صاحبقران مغفور قیام نموده بودند در روز قدرت و قربت او بعز سعادت و طلعت شهریاری
از دیار سید رفت تا محمود از کان دولت گشت و امیر فیروز شاه آنجناب را بضبط ولایت بلخ تعیین نمود
و سمع سید استفسار نمود مفید نیفتاد و حضرت خاقان سعید مجوز است که سید بشغلی بهتر از آن معین کرده امیر فیروز
شاه در آن باب مبالغه داشت و بدان رضا داد و سید متوجه آنجانب گشت و حسب الاتفاق میرزا محمد
جوکی بوزم قشلاق متوجه قریه دار السلام بلخ شد و مسامع علیه رسید که نواب و کارکنان امیر عدل الدین فیروز شاه
بر آن ولایت استیلا یافته اموال آنجا بدیوان داخل نمیشود و سید شهاب نمیتواند که از عهده امور آنجا فیصلی بر وجه
حکم و حسب الدوقان شرف نفاذ یافت که سید عماد الدین معزز و سه ساله مال مملکت بلخ را در حضور میرزا محمد جوکی و سید عماد
برسید و شاه رزه را از امیر فیروز شاه بعیار طلب برساند و میرزا محمد جوکی و سید عماد
الدین بتفحص قضایای بلخ از سر عهد و جهد مشغول شدند و درین اثنا از جانب عراق خبر رسید که میرزا سلطان

محمد

محمد از ولایات که سیورغال اوست زیاده از واجب مال ستانند و بجهت ارتفاع و کارکنان او در حضرت بلخ
و آن حضرت جهت تادیب فرزند سادات حکم فرمود که سلطانیه و قزوین سیورغال او باشد و در دیگر مواضع
دخل نکنند و خواجه شمس الدین محمد بخاری را جهت ضبط اموال و مواضعی که از شاه زاده باز ستانند بودند بتوفیق فرستادند
و مقارن آنحال خواجه معز الدین ملک سمنانی در شیراز وفات یافت و شیخ نجیب الدین ابو الخیر بنا بر اشارت حضرت
خاقان سعید در جمعیت مالک فارس بی منازعی فرمان روا شد **ذکر مرض مرض بروز ذات همایون**
اسلام و بیان بعضی وقایع در وفات امیر عدل الدین فیروز شاه و ولایت امیر سلطان
در شهور سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه مزاج همایون حضرت خاقان سعید از نهج اعتدال بسرحد اختلال کشید و ناخوشی
عین الکمال بارشده نیل عارضه بر رخسار همایون فال کشید و مرضی صعب روی نمود و حضرت خاقان سعید بر کمال
تازگی ماه در اطبا و حاذق در معالجه بدیشان سپردند و بالفاظ علیه و زبان ادوی مکوشیدند و مرض محکم
دفع نگشته و الهام رسان دفاع از پرتو کشت و درین اثنا حضرت مقتدای انام و پیشوای مشایخ ایام بهاء
الحق والدین شیخ عمر که از زیارت بیت الحرام باز گشته در قریه جهاره مقام داشته بود در روز جمعه بعد از ادای نماز
متوجه بلخ و زفان شد و بدیار گاه همایون در آمده و حضرت خاقان سعید با وجود آنکه شب بروز بود که دیده
مبارک باز نکرد و سخن بکلفت چشم نگشود و بزبان تحیه سلام شیخ عالی کرد اند و شیخ بزرگوار پس از ادای حق
سلام دست مبارک برآورده از درگاه احدیت صحت پادشاه اسلام مسالت نمود و فاتحه خوانده خاقان سعید
مصحوبان هدیه و ارباب اوتار چیزی طلب داشت و حضرت شیخ دستار از فرق مبارک خود بر کرد و بر سر
شهریار رفیع مقدار گذاشت و بیرون آمد و مرضی بآن صورت بمن نفس و ولایت بمنفعت روی در انحطاط
داشت که مرضی زایل گشت و خلایق حیاتی تازه یافتند و صدقات بمستحقان رسانیدند و خاقان جمشید مکان
بعد از کمال صحت خواست که آنچه مکنون خاطر همایون بود بظهور آورد و عبارت تحریر را کسی که فاصیت رسالت داشته
باشد و جهت آنرا عبارت تواند پرسید ارسال نماید و چون این خلعت بر قامت قاصیت هر کس راست
نمیآمد بالارباب اقتدار مشورت کرد و جناب ولایت مآب شیخ محمد الرشدی و جناب فضایل مآب

مولانا شمس الدین محمد آبهری را از برای این شغل اختیار کردند و حضرت خاقان سعید بر مقتضی صواب دید امرا فرمان
داد که عابر کبیر را که در دار العبادة یزد ترتیب داده بودند و عبارت آن را رباط در خزینه محفوظ گردانیدند و تسلیم ایشان
نمودند و نواب و کارگزاران بجهات جناب شیخ و خدمت مولانی ساخته و پرداخته آن بزرگان بطرف مصر
در حرکت آمدند و چون قطع مسافت نموده بولایت شام رسیدند امرا و ارکان عظمای آن ولایت شرایط خدمت متقدم را مرعی
بودند ایشان را روانه مصر گردانیدند و چون بحوالی مصر رسیدند سلطان دوف یافت طایفه از خواص و مقربان
باستقبال فرستاد تا ایشان را در مرسی الدین فرود آوردند و چون سه روز گذشت فرستادگان بخدمت سلطان
رفتند و پادشاه ایشان را بنظر اعزاز و احترام در ایشان نگریست و از احوال خاقان سعید استفسار نمود و مکتوب آنحضرت را
طلب داشته مطالعه نمود و اظهار ارادت و اعتقاد کرده ایچیارا بوتاق باز گردانید و هر روز جهت اخراجات ایشان
مبلغی خطیر مقرر فرمود و اکثر اوقات ایچیارا بطلبیده در خرام تمام مینمود و از اوضاع و اطوار خراسان و عراق
و سایر ممالک عمده سؤال میکرد و چون مرزایع ارکان دولت کران میآمدند روزی فرستادگان را پیش پادشاه
مصر میآمدند و آوازه در شهر افتاد که سلطان کرمش ایشان فرمانداد و در نوبت دادن پیش روی بوتاق خدمت
شیخ و جناب مولانی نهادند و هر چه در آن خانه یافتند غارت کردند و مال و حاصل کبیر همه را غارت کردند و سلطان مصر
از این حرکت ناشایست خراب شد قلق و اضطراب نمود و فرمود که دست سرا از تن برکنند و شیخ و مولانا
طلبیده زبان بعذر بگشاد و سوگند مغلظه بر زبان آورد که من از این حادثه خبر نداشتم و اسباب سفر ایشان بجانب
حجاز ترتیب کرده فلوری بسیار انعام کرد و قاصدان همراه ایچیان نموده آنچه در احکام برای سفارش ایشان
بکلام حرمین شریفین نوشت و شیخ و مولانا متوجه مکه مکرمه شدند و مناسک حج بجای آورده باتفاق حکام آنجا
بیت الله را عابر بوستانیدند و بخراسان بازگشتند و از راه دور و دراز بموده بپایه سریر اعلی رسیده
و خاقان سعید بر ایشان نظر التفات انداخت و از احوال پادشاه مصر و حرمین شریفین استفسار فرمود
و مقارن آن حال عبد الملک نامی از امرای قشون که بر حسب فرمان همراه ایچیان رفته بود را آورده تظلم نمود
که جناب شیخ و خدمت مولانی از انعام پادشاه مصر مرا بی نصیب کردند آنحضرت فرمود که این بر خواز از دست ایشان

برستند

برستند و چند روز درین باب گفت و شنید واقع شد و عبد الملک را خشنود ساختند و درین تنها ملاقیم
مزاج حضرت افتاد و در خلال این احوال سید عماد الدین محمود الحقیقی بمطالعات ملوک خارج شده به سرات
آمد و میرزا قدم چوکی باتفاق امرا سید شاه الیه را در مجلس همایون آوردند چون شاه زاده شنیده بود در زمان
شدت مرض حضرت خاقان سعید امیر فیروز شاه بر تخت و تخوص که هر شاه آقا به میرزا علاء الدوله بیعت کرده در تخت
که از وی در خاطر داشت بمحبت نصایح پذیرفته بود بنا بر این میرزا قدم چوکی بخش شریف با میر فیروز شاه در مقام
مخاصمه و گفت و شنید آمده در کلی و جزئی مضایقه نمود و حضرت خاقان سعید بنا بر مصالح وقت از امیر فیروز شاه
جواب سخنی که نسبت از وی کرده او از تصرف اموال ملوک میگذشت استفسار مینمود و امیر فیروز شاه را کجا در میان
میگذشت که ایشان این سخنان از وی پرسند و در اثنای قیل و قال برخواست و دست بدامان زده از
مجلس همایون بیرون آمد و چند روزی کناره نشسته بدیوان حاضر نشد و آنحضرت یعقوب پروانچی را پیش امیر فیروز
شاه فرستاده پیغام داد که از این جانب امری واقع نشد که موجب خلل خواطر امیر باشد و دلجویی آن بمود که کدورت
او را از آنچه تصرف نموده اند باز خواست رود اگر تو را چنین است که پادشاه را در میان سخن گذاشته رود مباحث
باید داد اما باید که از سخط و عتاب پادشاه بر حذر باشد و امیر فیروز شاه از این پیغام را که اهتمام نموده از گرده پشیمان
شد و لشکر اندوه و ملال بر صفحات حال او تاختن آورد و از این معضله رهایی نگشت و خاقان سعید چند نوبت بعیادت
او رفت و تفقد و دلجویی نمود اما روز بروز مرض او اشتداد می یافت تا بعد از چند روز مرغ روح آنجناب از قفس
قالب بجانب گلشن قدس در پرواز آمد و در گنبد مدرسه که در راه خیابان ساخته و پرداخته است مدفون گشت و امیر
مجاهد الدین فیروز شاه بغایت پسندیده خصال و حمیده افعال بود و در غیبت پدری و عدالت گستری در اهل جهان
عدیل و نظیر نداشت و پیوسته بلاد دست اهل مانه و ارباب نشاط اشتغال مینمود و در فقر علما و فضلا و خشونت مرتکب گشته
و از آن ایام او در بحر اکل بر سادات و اشراف مصر و شام و حرمین و شریفین رسید و قری و مزرعات معمور و فراوان
جمع آورده و در هر سر رایج سکان بقاع خیر زیاده از حد و چون بنا کرد و فرزندان رشید بیادگار گذاشت و حضرت خاقان
سعید امارت دیوان و خشیار ملک و مال را که تعلق با میر مرحوم داشت بر فرزند ارجمند او امیر نظام الدین

احمد بازگشت بحضرت خاقان و درین اثنا شخصی از محافظان خزینه تقریر کرد که خازنان در مقام خیانت آمده
اند و مبلغی معتبر از خزانه برده اند و حالا از آنجا رو بهی گرامند در حوض غلامان سرای مانده است و میر نظام الدین احمد بن
حسن بعض جایان رسانید آن حضرت فرمود تا خزینه دار را بند کردند و میر احمد را باشارت علیه بر خزینه خزانه استقلال
نمودند و خیانت بسیار از او بخواست ظاهر گشت و چون امیر شیخ ابو الفضل ولد امیر علیکه کوکلتاش و میر نظام الدین
احمد پسر امیر سیف الدین فیروز شاه که بجای آبای خویش در دیوان مهر زدند در کوی شباب سر زد داشتند حضرت
خاقان سعید امیر سلطان شاهرا که بدبری کار دیده بود و کرم و سر در روزگار چشیده و در خیر بر پدر بس از عقل
اگر کسی نبود در دیوان ملک و مال شریک ایشان گردانید و بخط و ربط مملکت بر خویش و رعایت و کفایت او باز
گذاشت

ذکر رفتن میرزا محمد جوکی در ایام جوانی از اقتضای شیطان بلکه محض تقدیر

دار الحضرت هرات سر سبز گشت بوستانی که از زینت از خوبی سروی از چمن نخواست بر جای گاه خوبی بر جای گاه
هر ناز زمانه را بنا بر نیست هر شمع سر او را که آن نیست در دهر کجاست مسیحای کش منت زبان شب سیاهی
که بجنبه سپهرش اگر بر گریست مهرش مرغ آنجا و مصنف آنجا دفات میرزا محمد جوکیست که داستان دلیران
و نامه در دفع شد داد پادشاهی بود در رعایت شوکت و هیبت و آثار شجاعت و مردانگی از صفوت روزگار او
داغ و انوار مروت و فرزانگی از دیباچه احوال او لایح و دلایل جهان گشائی و مجالی فرزانه روائی هم در زمان
صبی و اوان نشو و نما از نسایم شمایل او مشام جان بر سید و چشم سلطنت نور دولت در جبین او معاینه دید
شاه زاده بوسته در خدمت حضرت خاقان سعید بر میرد و همچنین را دوی عظیم شیرد و آنحضرت را در شان فرزند
از چند عنایت تمام و شفقت لا کلام بود و آنا والده آنجناب محمد علیا گوهر شاد آغا ضرع شهریار کامکار را بدمال شوکت
در ترتیب شیخ اهل داخل او بکوشید و در آنکه شاه زاده سمی جمع بخود و برادر زادگان او میرزا علاء الدوله
و میرزا عبد اللطیف را در امور ملک و مال اختیار تمام بود و شاه زاده را یاری آن بزرگ که در خوردی از خوبی
و مهارت که تعلق بدیوان اعلی داشت دخل کند از بین جمله سپاه خون و اندوه بر خود و صبر او تا تمتع آورد و فاطمه
هم رحم در سر راجه دل او بار بگشاد و هم مخبر بان شد که آن نوع عرض بر دات بهمال او عارض شد و با چه در آنکه

میرزا میرزا محمد جوکی با امرای متقاد همچنین گشت از غایت عزت در هیچ مقام آرام نگرفت و بهمسر و همشیره
از پدر و مادر و دیگر جست و در اطراف سیر نمود و تا در صدد سرخس مدبر بان سرخس از آنجا بیرون آمده و در دی از دیگر
عزوز زنانه در دو حضرت سرور بخشین حور و شهید شد و داد استماع این خبر موحش خاطر اعلی خاقانی از دنیا و مافیها مشغول
مستوحش گشت و اضطراب عظیم کرد و آخر الامر دست در عروه وثقی شکیبائی زد و زبان تکلم را بانامه وفا
امیر را چون گشاده و نقش شاه زاده در کنبد مادر سر محمد علیا گوهر شاد آغا که خواهر میرزا بایسنغر بود بدو زن
دو لایق را که بر سم سیورغال تعلق بمیرزا محمد جوکی میداشت بدو پسر او میرزا احمد قاسم و میرزا ابراهیم تقسیم رفت و مرتبه
آنجناب کاتب الله در میان در تقسیم یافت

ذکر احوال میرزا سلطان محمد و وفات عراق و اخراف از رفاه مستقیم و خلافت

میرزا سلطان محمد چون بر سریر مملکت عراق تمکین یافت گردان
کشان صدود و دار ان اطراف پای در دایره متابعت او نهاده بدرگاه فلک اشتباه ساز نوشت جستند مگر میرزا حسین
ولد بابا حاجی جهانی که از کمال نادانی طریق خلاف و شقاق پیش گرفت و شاهزاده چند نوبت ایلچیان فرستاد
او را استمالت نمود و لطف و عنایت بیکران از وی داد و حاجی حسین التماس نمود که چون از امرای شاهزاده عیش او در
دلبه از موانست و الفت با ایشان متوجه حضرت گردد و میرزا سلطان محمد طایفه از خواص عیش او فرستاده و حاجی
حسین بوعده و وفا نکرد و بنیاد مکر و شعبده بازی نهاد و امرای شاه زاده که بنا بر مصلحت او بدو منسوب رفته بودند بمرا
در قلعه بهان قهر کردانید و با وجود القاب جرایم حسین بزرگ میرزا محمد سلطان از آنجا که کمال مودت و محبت
او و او و اسان اسان بخواست و بجانب بهان لشکر کشید تا رعایا با بال حوادث و متعلقان خاندان بابا
حاجی بیکبار استاصل نگردند اما امرا عرض داشتند که اگر در دفع مبارت دبی ادبی بابا حسین اهمال و اغفال جایز
دانند تحمل که خلی روی نماید که دست تدبیر از دامن تدارک آن قاصر آید شاه زاده بخش مبرز اندیشان را رسم
رضا مقابل نمود و دفع شر و فتنه حسین بابا حاجی بر دست همت با دشاهانه واجب و لازم دیده و در فصل بهار
آهنگ رزم حسین بابا حاجی کرد و حسین بابا حاجی بعزت اخوان و اقارب مغرور شده امیر حسن هر بر تاختن مسبا
نصرت عالی استقبال نمود و خدائی و از خود را بر لشکر شاهزاده زده و میرزا سلطان محمد با طایفه از خوبان و اولی

روی جلادت بحسین بایا حاجی آورد و بیمن دولت قاهره شرزال در میان ثبات و وقار ایشان
افتاد و ایشان را منهزم ساخته خاطر از دغدغه مخالفان باز پرداخت و حاجی حسین روی بعزاز نهاد و بیاست
مغلوک که بقلعهٔ همدان رسید اهالی قلعه حدیث را راه نهادند بحصار و چون آنچه توقع میداشت نه بجای
نه پرست سرکوب و بیابان نهاد و ارباب همدان امرا شاهزاده را آورده بیرون آوردند و مفاتیح در دست
تسلیم ایشان کردند و چند کس از نهاد دران طلبیک انگیز در گرگو انهند حاجی حسین را بیک آورده دارا
بارودی سلطان محمد رسانیدند و بموجب فرمان او را بسریر عرش سپردند تا در موضع چهارباغ همدان او را بقتل
بدر تو دو گشت و حضرت خاقان سعید چون ازین حال آگاه شد بتاریخ سبق خدمت او این حرکت از غیرت
سلطان محمد پسندید و فرمود که مناسب چنان بود که جمیع حاجی حسین را سلطان محمد بن پادشاه سریر اعلی
گردانیدی تا بر جرایم شنیعهٔ عظیم دی و بدین سبب بخاطر عالی بر ضمیر خاقان سعید گشت و بعد از این فتح از جمیع
درگاه شاه زاده علما خاص و عام گشت و درین اثنا خسرو انگیزان عراق که ملازم رکاب حضرت اشرف شاهزاده
بودند استماع و انتساب میکردند که مزاج حضرت خاقان سعید بالکل از مسیح اعتدال منحرف شده و منفعت بدن بدان
مرتبه استیلا یافته که قابل حرکت نمانده فرصت غنیمت باید دانست و آنچه ممکن صیرورت است بظهور باید
رسانید و امرا و ارکان دولت باتفاق عزیمت داشتند که بعزم اصفهان خانیت و امیر خاوند شاه برادر امیر
فیروز شاه دارو غهٔ آنجا است و بندهٔ دولت کاراست در دروسای اصفهان صنعتا شاهزاده را استدعا
میسر دند و منتظر طلوع کوکب سعادت از افق عنایت میبودند و در شب جمعه سیزدهم ذی الحجه خاقان
شاهزاده بلند مکان ایت فیروزی نشان بجانب تخت گاه سلطان ملکشاه سلجوقی اعنی دار الملک
اصفهان بر افراخت و دارو غهٔ آنجا را مقید ساخت و احوال خراسان بدست اقتدار شاهزاده سعادت
آثار آمد و جمیع از ارباب سیاست فرمود و چون از ضبط امور اصفهان باز پرداخت بعزم خراسان ایت نصرت
بر افراخت و اکابر اصفهان را از انعامات داده نوازش فرمود و با سوار و پیاده بیشمار بجانب شیراز در پرواز
آمد و چون آوازهٔ فتح بشاهزاده بیسنغر میرزا اعتبار رسید بتاریخ آنکه در عنفوان سخا و حیف آنجناب بود در اسباب

حصار داری مهیا داشت قاصدی بهمانی صباح شمال بدرگاه پادشاه بهمال فرستاد و از صورت حادثه
اعلام داد و میرزا سلطان محمد چون بر ظاهر شیراز رسید شهر را محاصره یافت و خاطر بر جنگ قرار داد و دران اثنا
که اخبار شورش و پریشان از جانب عراق و فارس بخراسان رسید حضرت خاقان سعید بنابت ضعیف
و نحیف بود و آثار شیخوخیت بر احوال آنحضرت ظاهر و لایح بود و مقتضی سن بزرگ که شیخ شریف رخت سفر
اختیار کند لیکن دو چیز باعث بر آن بود شد یکی حمیت و ناموس سلطنت و دیگر مبالغهٔ محمد طلبیا که
شاه اغا که باقی بود و دلکال اختیار و غایت حشمت **ذکر جهت عساکر گردون مآثر بیاری سریر**
خلافت مصیر بحضرت خاقان سعید ملک تا حجیز ملکستان چون خبر پریشانی دیار عراق و فارس شنید نواحیان طلب
ملک عزیمت فرستاد تا جار رسانیدند که عساکر گردون مآثر جمع آیند و پادشاه در شهور سنه خمس و ثمانمائه
سعادت درگاه آنحضرت آورده و از دار السلطنت هرات نهضت نمود و میرزا علاء الدوله در عزم آنحضرت
خزانهٔ قایم مقام گذاشت و امیر محمد صوفی نرخاتی را بامارت خراسان باز داشت و چون اردوی جهان
پوی در عقب او نزول فرمود ایلچی امیر جهانشاه ترکمان ارزنده بیت آذربایجان رسید و بسیدهٔ امرا کنف
و سعادت پادشاهانه بر حال عرض رسانید و زانوزده سوزن داشت که امیر جهانشاه عزیمت میدارد که
من بنده دران آن که بدرگاه جهانپناه آمدم یک سوار بودم و بمن عاطفت و عنایت آنحضرت صد هزار
شدم و همچنان خود را از جمله عبید و خدم پادشاه جهان میشمارم و بعزیز لطف و احسان امیدوارم آنحضرت
ایلچیان را از پیش بیکران فرمود و بازگردانید و مولانا جلال الدین الاسلام را بر رسالت گیلان تعیین فرمود و چون امیر سید ناصر
کیا والی الدیلمان در زمانی که احمد مغول از جانب میرزا سلطان محمد قصد تسخیر قلعه سلطانیه کرده بود و جمعی
از گیلان بمدد امرا و حضرت شاه رفتی فرستاده بود و ایشان بر اثر الطاف معاونت بجای سیاه آورده بودند و آنحضرت
موافق مزاج همایون آمده مولانا جلال الدین الاسلام مشهور بقاضی سمنانی بشهر دیلمان رسید و امیر سید ناصر
کیا از التفات حضرت خاقان سعید لوای مباهات بلند زده و سعادت بر افراخت و قاضی بجهت رعایت
بی اندازه فرمود و گفت من میگویند که باتفاق امیر محمد رشتی بطهرستان رسانیدم اگر آن حضرت عنایت

در نوده کسی جهت استمالت او فرستاده شود مشار بدخاصی بچه پاکشته در سمنان بار دوی همایون پیوست
دستمس امیر سید کیا موردن داشت و دو کری محترمه ولایت امیر محمد گشت و داد نیز بالتفات خاطر فیاض
بهره دراندوه رایت نصرت آیت بولایت ری رسید امیر سلطان شاه بر قدس و امیر بایزید و امیر شیخ ابو
الفضل و امیر نظام الدین احمد بر حسب فرموده برسم متعارفی بیشتر روان شدند و حضرت خاقان
سعید بکلبه نان رسیده میرزا سلطان محمد از رتبه الحضرت آگاه شد و ترک محاصره شیراز کرده بار دوی همایون
حرم و اندک مردی از سیده رفتم بجانب لرستان شتافت و حضرت خاقان سعید ارزاء میرزا مشهور
و سر او از بالا کشته در اصفهان نزل فرمود و فرمانداد که طایفه ارزاء سادات اصفهان را که مستاسته
شاهزاده نموده مقید ساختند و اکثر را در ظاهر ساده بقتل آوردند و کشتن سادات عظام عراق طبع
و شاه اسلام نمود و جناب حقایق مآب مولانا شرف الدین علی یزدی که بسنه میرزا سلطان محمد او را
و حکم با خود میداشت و لمعات علم رسیده بود که مولانا نوشتی این بیت بر شاه زاده نوشته بیت
بیرند خود را حشر بخت از تو خوبان ان به که بر نوبت خود با خوبان دهد مسکت که خاقان سعید بیوق آگاه اند در حسب
فرمان گرفته پیش آنحضرت آوردند پادشاه از قدمش پرسید که از کجا دانستی که من با خلاف آگاه اند
مولانا در جواب گفت که من آن سخن از روی قیاس عقل گفتم نه از طریق دلایل نجومی و ادعای ملکی که شاه زاده
نهایت از خوبیا سلطنت مالک گشته در حسب ظاهر چنان بود که از فر مرتبه پادشاه جهانبان اقلیمت
دولت قاهره آن حضرت بسر حد کسوف و زوال نرسد اگر کسی به خلاف آنچه دارد داشته باشد امر آنحضرت
اقتدا و تعلق بیابد دانست و میرزا عبد اللطیف در خلص همایون ایشان الطیف نا سزا گشاده مولانا کشان در
گفت آنحضرت جناب مولوی را امیر عبد اللطیف سپرد و شاه زاده بحسن تدبیر مولانا را از قرقاب هلاک بجانب
نجات رسانید و مشار الیه را دولت دار السلطنت هرات گردانید و حضرت خاقان سعید رشتاب در حوالی
ری گذرانید و چون فصل زمستان ماخوذ رسید حکم جهانمطاع شرف صدور یافت که امرای عظام شیخ ابو الفضل
و امیر احمد ابن امیر فیروز شاه بجانب میرزا سلطان محمد رفته او را نصیحت کنند و بار دوی همایون رسانند

اگر شاهزاده نمرد نماید او را از جور تکلیف باز دارند و امرا متعاقب روانه منصوب شدند و امیر شیخ ابو الفضل بر
دیگران سبقت نموده با نجارت و پادشاه زاده را ملاقات فرمود بفضایل و سودمند و موعظه دل پسندیده
شریف میرزا سلطان محمد را بایل بان گردانید که بدرگاه عالم پناه آمده تقصیرات گذشته را عذر خواهی نماید و تبادل
ملاقات مشغول گردد و حضرت خاقان سعید در بورت قشلاق تا آخر دیجه توقف فرمود کاری از دو صد تنگی سیستم
و اشعار اندن میرزا سلطان محمد میکشید که ناگاه صورتی روی نمود که سترقع خلاف نبود **ذکر ارتحال و انتقال حضرت**
خاقان سعید از این دار پر ملال بدار البقا انار الله برهانه که در آفتاب روی در مغفر ارتفاع نهاد که
از تخت کسوف بیتاب گشت و گردن بدر کامل شرف ابر دیبا فت که بیحضیض خسوف گرفتار نیامد حزن از تهنیت
این مقدمه اگر در ادوار ایام حیات حضرت خاقان سعید مهموری مملکت کیانی رسیده و خزانه سپاه در حیث
بنهایت الجهد و اسباب کامرانی و استقامت و سواد احتیاج و ناکامی سعدوم و مرتفع چنانچه گویند که در ایام سلطنت
آنحضرت در ولایت ری دوازده هزار دکان در اردو بازار بشمار در آمده قصه صباح لوزر حضرت خاقان
سعید از دست ساقی اجل شراب مخدر خورده و بر بستر کوه بیکر گشت و بر عزیمت قلعه هرگ نمود تا شرف زیارت
مقابر اکابر آنجا حاصل کند و بستر را بهار در اثنای راه مانند دهن ایام سرکشی سپاه کرد و چون بنا بر تغیر صنعت
وقت آنحضرت بنا سکت عنان وافی نبود خواست که بقم در آید و ختامی فتحه کشیده بمضمون این مقال اندکی
بیت شد وقت که مرکبان بخسم هم لعل بیفکنند و سم هم و حضرت خاقان سعید بخجه در آمده اند
مسافتی قطع کرده و این نوبت در دهه میان رسیده یافت که تغیر از روی شهادت مجال دم زدن ندارشت
شاه دستها از راه بازگشته پیش از وصول بیارگاه ملک شهنشاه در اثنای طواف روح شهریار عالم از قفس بدن
بجانب گلشن قدس و حدیقه انس در پرواز آمد و با مسافران آن جهان رفیق گشت و در این منزل بر بالین
بسرای سرور ارتحال نمود **بیت** درین ره خواجه سلطان خواه در پیش با تاج و عقیقه برگ ابر پیش
درین صحرا که بوی خوش نیست گیاهی بی بیاز زادی نیست و این بر عظمی مسیح بگشیده بیخیم و دیجه سر خوش
از اصل و ثانیه روی نمود عمر آن حضرت هفتاد و دو سال بود و هفت سال از آنجا حضرت صاحب قران مغفور ملک

خراسان گردانیدند چهل سال در اکثر ربع مسکون رایت سلطنت باستقلال برافراشت و در روز ان
واقعه بایه از شاهزادگان در اردوی اعلی بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا عبداللطیف و میرزا خلیل سلطان
بن میرزا جهانگیر حاضر نبودند و از سرا عظام بغیر امیر پیر قلی برلاس هیچکس نبود چون خبر آنحالت بطلب میرزا
سلطان محمد رفته بودند و بانوی عظمی کس پیش میرزا عبداللطیف فرستاد که ایل و اولوس را سر دوانیده بضبط
اردو قیام نموده و نباید گذاشت که شرفه بحال خلایق راه یابد شاهزاده این التماس قبول فرموده روز دیگر
خبر برگ خاقان سعید در اردو اشتهار یافت و علامت روز قیامت داثر روز قشر پدید آمده و آه و گریه
سرداران و زیر و صغیر و کبیر بذروه سپهر اثیر و کره زمهریر رسید و میرزا عبداللطیف از جانب ارغاب ارغاب بیلاق
قلعه شعار آمد و میرزا ابوالقاسم بابر بهادر با خواص و متعلقان عازم خراسان گشت و میرزا خلیل سلطان بهمراهی
اکتاب روانه شد و چون عبور ایشان بارد و بازار بود دست بغارت و تاراج برآوردند و از هر کس هر چه بردند
و هم بستاد از خیر ضبط بیرون رفت و میرزا عبداللطیف گرد اردو و بازار برآمده هیچکس را اسباب فرمود و آتش
فتنه که اشتعال یافته بود تسکین یافت و بعد از سه روز نعش مغفرت مآبی را در قلعه نهادند عازم خراسان شدند
و در روز واقعه آنحضرت میرزا عبداللطیف قاصدی اصفهان بادشاه فرستاد و تا میرزا انگیزه را از آن
واقعه اعلام دهد و در اثنای راه طایفه از خدم فرستاده انگیز بسمع میرزا عبداللطیف رسانیدند که محمد علی با قوت
ترخانیان قصد غدری دارد و چون شاهزاده خود متلون المزاج بوده و محبت بانوی عظمی با میرزا علاء الدوله
معلوم داشت آنچه در ضمیر او جا گیر آمده بغایت متوهم و متفکر شد و مقصدان محل میانات یافته شاهزاده
را بر آن داشتند که تا محمد علی را با امیر نظام الدین احمد متابعان ایشان غارت کرد و هر که از روی توهم داشت
بند فرمود و این واقعه در سلخ ذیقعده در میان خوارزمی و سمنان دست داد و شاهزاده اردوی همراه
را سر داده بسودای سرداری در دماغ مستحکم گردانیده روانه شد تا بسبزوار رسید و از آنجا دستور اعظم خواجه غیاث
الدین پیراحمد و خواجه شمس الدین علی سمنانی که در شب اول آن واقعه از اردوی خاقان سعید بیرون رفته
بودند بموکب همایون پیوستند و بموجب حکم در دیوان بدستور سابق صدر زدند و شاهزاده مانند جد بزرگوار

خویش

خویش صدق و نیاز پیش آورده بزیارت معتوب بارگاه حضرت عارف سبحانی علاء الدوله سمنانی
جلس سر رفت و از روحانیت آن بزرگوار استمداد همت نموده متوجه دامغان شد و در روضه آنجا
بنام شفاعت فرجام دروازه شهر را بسته ابواب بلدا بر خود مغلق ساخت و طایفه از قزلباشان که ملازم
موکب همایون بودند و بیان نازنین علاقه فراوانی داشتند هر چند او را تعنیف کردند مفید نیفتاد و قصه و عبرت
در اردوی شاهزاده بمرتبه رسید که هر کس مثل آن در هیچ زمان از آن مکان بیرون
مصور نبود لاجرم میرزا عبداللطیف فرمان داد که لشکریان دامغان را مرکز وار در میان گرفتند و در شب
نخست امیر پیر قلی برلاس از میرزا عبداللطیف روی گردان شده متوجه دار السلطنه هرات گشت و شاهزاده
بعد از محاربه شهر دامغان را مسخر ساخت و فرمان داد تا چوبک مصور دست بغارت و تاراج برآورند
و این مثل مشهور است که گرگ را دو حق آموز که در بدن کار است و سیاهیان که در بند بدن بودند
هر چه در ولایت دامغان اسم شیء بر آن اطلاق میسر یافته ربودند و چون سعادت اگرچه رخشی بود
قوریان بخشیده و شاهزاده از دامغان بسطام رفت و در آنجا مجاور آن مزار سلطان العارفین بوده
رسانیدند که چون میرزا ابوالقاسم بابر بهادر بدین لقوه شرفه نزول فرمود از جانب جوجان قاصدان
رسیده خدمتش را طلب داشتند و او چون ابر و باد بسترآباد شتافت و کیفیت حال چنان بود
که حضرت خاقان سعید بعضی از امرا و توشمان را هر ساله بولایت جوجان فرستاده تا از جانب دشت قبچاق
با خبر باشند و امسال از امرای عالیمقدار امیر هندو که بکدو مازندران رسیده در آنجا اقامت
داشت چون خبر تاکید آنحضرت بسمع او رسید اول بضبط اسبان دیوان و اموال و اجناس اشتغال
نمودند و قاصدان بر سر راهها فرستاده تا هر جا که بیرزا بابر و چاروخورند او را گاب سترآباد و غیره تحویل
نمایند و چون شاهزاده بنابر التماس امیر هندو که بر عدد مازندران رسید امیر هندو که چند منزل استقبال
نموده شرایط خدمت کاری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و تفصیل اسبان مورون کرده بنیرو و غلام و سایر
اسباب سلطنت بگذرانید و بغایت مستحسن و مقبول افتاد و مملکت مازندران در قبضه اقتدار نواب والا شتابان

شاه‌زاده قرار گرفت و میرزا عبد اللطیف چون بر این حال اطلاع یافت به ایل ارشیم آمده بخدمت آنحضرت
که بجانب ماوراء النهر توجه نماید و باز از آنجا بازگشته به طرف شیراز میل نمود و در اثنای راه بسماع جلال میرزا عبد اللطیف
رسید که امیر سلطان شاه بر بلاس و امیر بایزید بر بلاس که به طلب میرزا سلطان محمد رفته بودند مراجعت نموده
بدرگاه میرسند و شیخ ابو الفضل در عراق توجه کرده و امیر نظام الدین احمد چون امیر فیروز شاه از ترشیز به هرات
رفت و در روز دیگر امرای بر بلاس باردوی شاه‌زاده رسیده و شرف دستبوس دریافتند و میرزا عبد اللطیف
از نیشابور آمده و چون به بیشاپور رسیدند که میرزا علاء الدوله بواب خوانین که به سالها در قلعه
اختیار الدین جمع آمده بود گشاده و لشکر فراهم آورده جمعی از شر دار را بجانب مشهد رضویه فرستاده است

ذکر جلوس میرزا علاء الدوله بر سریر سلطنت و گرفتاری میرزا عبد اللطیف

سابقا گذشت که در آن اوان که حضرت خاقان سعید رایت توجه به جانب عراق برافراشت میرزا علاء الدوله را
در دار السلطنت هرات بجای خود باز داشت و چون آنحضرت مصرع رفت تا عالم دیگر گیرد ماه کوکب شاه
اقا بیگی همعنان باد صبا و شمال هرات فرستاد و بیست روز از روی بعد صدر رسید و میرزا علاء الدوله
را از شرح حادثه اعلام داد و جناب سلطنت مآب که گنجهای جهان اندوخته او بود بگنج و چندان
بلشکریان داد که در هفت اقلیم مثل آن نمیگنجید و در اوایل حال میرزا علاء الدوله که در عشرت اندوخته که گنجهای
گرانی نزد عم خود میرزا الغ بیگ فرستند و با او از در مصالحه و مواخذت در آید لیکن چون شنید که میرزا
عبد اللطیف با احمد علیا گوهر شاد آقا آنجا مجتمعی کرده او نیز در مقام خلاف و جدال آمده و جمیع اوقات
مشغول گشت و در آن ایام پیوسته از جانب اردوی میرزا عبد اللطیف خبر میرسید که امرا و سپاه
از تلون مزاج شاه‌زاده بتنگ آمده‌اند اگر از دور سپاهی سپاه ظفر پناه بیاید جمعی از آن گروه
اردوی شاه‌زاده چندان ضبط و سامانی ندارند فی الجمله میرزا علاء الدوله از شاهزادگان میرزا صالح و از امرای
عظام امیر ادیس ترخان را با جمعی از سرداران رزم آزمای تعیین فرمود که بر سبیل استعجال متوجه مشهد
شوند شاید که دستبردی نمایند و بیاری مردی ایشان احمد علیا گوهر شاد آقا و ترخانیان از تنبه و تحسین خلاص

کردند و امرا در خدمت میرزا صالح بسرخس رفته از آنجا متوجه مشهد مقدس شدند و در آنجا دانستند که
میرزا عبد اللطیف فارغ البال نشسته و جمعیان سپاه و سایر اوس از زشت خوئی و درشت گوئی او بجان
رسیده‌اند و میرزا صالح و امرا از جانب مشهد گذشته بنیشاپور آمده‌اند و همت بر تفصیل مهمات گماشتند
و با یکدیگر قرار دادند که در ظلمت شب باردوی میرزا عبد اللطیف هجوم شبخون نمایند و خاطر از آن قضیه
فارغ سازند و در صبح دوشنبه سیزدهم صفر چون آتش سوزان و جلدی ناگهان باردوی میرزا عبد اللطیف
درآمدند و احمد علیا و ترخانیان را از سرخس بیرون کرده و از اردوی بیرون آمده بر بیخود کشیدند و سوزن آنحضرت
صفهارا راست کردند و میرزا عبد اللطیف از حادثات چرخ گردون بیخبر و شب هر شب بهیو بر سریر آنحضرت
نهاده و بجانب خلوت فرو رفته چون اوزبک و خوش بکمش او رسید سر اسیر از جای خود برخواست
و از لشکر آنچه معتبر بود جمع آورده متعتبر جنگ و پیکار گشت و از جانبین آتش محاربه التهاب یافت تا کار از
حال و بحث به بیست شاه‌زاده بسر در آمده و طایفه از دلاوران لشکر او در آمده خدمتش را دستگیر کردند و امیر حسین
با جمعی از خصوصان و منتسبان شاه‌زاده بیاسا رسانیدند و گروهی بشفاعت خویشان و آشنایان
بجان امان یافتند و اردوی شاه‌زاده بباد غارت و تاراج رفت و معنی کاذبین تدان به ظهور پیوست
چه در هر امر و در میرزا عبد اللطیف چنانچه مذکور شد احمد علیا گوهر شاد آقا و ترخانیان را غارت کرده بنده فرمود و اکثر
لشکر و اعظمت و الکبریا القصه میرزا صالح و خانیان مظفر و منصور بهرات محفوظ و مصون بنا و نقش صفوت مال باردوی
فرخنده مدار السلطنت هرات باز گشتند و میرزا علاء الدوله در نهایت عظمت و جلالت و حشمت و اقبال
تا سعد آباد جام باستقبال گوهر شاد آقا آمده و در آنموضع بدولت ملازمت آنحضرت مشرف شد و بدیدار
یکدیگر مستبشر و شادمان شدند و شکر نعمای الهی بتقدیم رسانیدند و حکم جهانمطاع به صدور پیوست
که میرزا عبد اللطیف را بیشتر سایر گناهکاران از جانب چپ در آورده بپایه تخت سلطنت رسانیدند و حکم
جهانمطاع به صدور پیوست که زنان را نیز بیاورند و میرزا علاء الدوله از روی پرسید که از هر بدی چه کردی میرزا
عبد اللطیف در جواب گفت که اگر من بدی کردم خود دیدم تو نیکی کن تا سزا بینی و شهریار با مکارم و اخلاق

بر گناه میرزا عبد اللطیف پوشیده فرمود تا جهت او خوکاهای خاص ترتیب دادند مستحفظان در آن
مقام پرشاه زاده گذاشت بیت تو خود نیکی کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز در اعلام
فلفر انجام از سعد آباد جام بعزم دار السلطنت هرات در حرکت آمد و چون در مقر خود تشرف نزول اجلال
فرمود سادات و فضلا در تشرف توسل جسته مراسم دعا و ثنا تقدیم رسانیدند و میرزا عبد اللطیف را
بکوتوال قلعه اختیار الدین پیراه در آن موضع تنگ چون لعل در سنگ محبوس گردانیدند و بعضی معرفت حال
در کشیده بدار سعادت علیا که پرشاه آغا که خزانه میرزا بایسنغر بود مدفون ساختند و رسم دایمی سلاطین گردون
احتشام عزا داشتند و آش و طعام دادند **ذکر رسیدن واقعه بایه حضرت خاقان سعید**
میرزا الغبیک چون قاصد میرزا عبد اللطیف از دی بسمرقند رسید و میرزا الغبیک را از واقعه تا
گریز خاقان سعید اعلام داد آنجناب اضطراب بسیار نموده و آخر الامر زبان تکبیر انا لله و انا الیه راجعون
گشاد و بعد از ارتکاب وظایف تعزیت خواست که پیش از آنکه استقلال باحوال مملکت راه یابد عنان
عزیمت بجانب ملک ایران تابد و عساکر ماوراء النهر و ترکستان جمع آورده از سمرقند بیرون آمده در آب
جهانگیر بایه حوب خراسان بر فرحت چه ساحل چیحون مضرب خیام عساکر گردون مآثر گشت بسیار
عادل بود که میرزا بابکر ولد کهتر میرزا قدم جوکی بهادر که بعد از فوت پدر بموجب فرمان پادشاه مغفور کشور
دیار حقدون در هنگ دسالی سر الاغ بسیورغال او مقرر بود در کمال شجاعت و دلاوری و صلابت و بهادری
اتصاف داشت و حشر بسیار و چشم بیشمار جمع آورده و در اجرای استبداد و استقلال بخاطر در آورده میرزا الغبیک
اندیشه برین قضیه گماشت و رسل و رسایل بجانب او موازی داشت و وعده های جمیل داده آن شاه زاده
ساده لوح را در دام کشید و پیش خود برده او را بشرف مصاهرت خویش امیدوار ساخته و میرزا بابکر
صبح و شام با عظمت و حشمت تمام علامت تمام بزرگوار خود قیام مینمود اما در ناصیه او آثار نمرود و استکبار
ظاهر و لایح بود و سر و چهره بر اخلاق و اقوال میرزا الغبیک اظهار طبع مینمود و زمان زمان زبان خود
بطعن او میگشود و در این نشانگی از اصوار بر مس که در دیوان میرزا بابکر مهر میزد و در خفوق بیم میرزا الغبیک

رسانید که شاه زاده اندیشه عذری در خاطر دارد و این راز را با خواص خویش در میان نهاده و نقش
جفا و قطع صله رحم بر ضمیر منقش دارد و چون رایت احتیاط جزم بر ذمت همت پادشاهانه واجب و لازم است
میرزا الغبیک بتفتیش حال میرزا بابکر مشغول شد و بعد از تحقیق بلیغ بتحقیق پیوست که شاه
زاده در مقام شقاق و نفاق است و در از منزل قصبه و دفاق است لاجرم آتش خشم پادشاهانه
التهاب یافت و مدتی رایت فرمود بسمرقند فرستاد و عیش همایون از خیجون عبور نمود و تسخیر الله سلام
بلخ را لشکرگاه ساخت و چشم میداشت که میرزا عبد اللطیف با ارد دعا بزرگ ارزاء شاه با جور و بیوفا
همایون پیوندد چنانچه شاه زاده را در حوالی پل ابریشم بخاطر گذشته که ناگاه قضیه گرفتاری فرزند ارجمند
و بغایت ملول و محزون گردید و حکم همت از استخلاص قرة العین خود گماشت و با امرا و اعیان در
باب مشورت فرمود و رایها بر آن قرار گرفت که با میرزا علاء الدوله ارزد مصالحت در آید و شاه زاده را از قید خلاص
نماید و از این جانب چون میرزا علاء الدوله از حضور میرزا الغبیک آهنگ گشت در کنجا بگشاد و در زر نثار
و گل با مصالحت قضیه دار باب رزم باز دست فرمود و چندان زر در میان خلایق بدید آمد که هر فردی
از افراد جنسی که پیش از این بدو دینار معتبر نبود و کسی نمیخرید بصد دینار رسید و نقد میرزا علاء الدوله
بر ای عظیم مرتب ساخته براه دار السلطنت هرات توجه نمود و منازل و مراحل پیموده از آب مرغاب
عبور نمود و میرزا الغبیک مرا لنا برگ خود صدر را فرستاد و پیغام آن بود که میرزا علاء الدوله
سر ایجای او دلد و صلبی است و هر گز خرابی مملکت او در خاطر نگذشت اگر عبد اللطیف را فرستند
اساس دوستی استحکام پذیرد و در قواعد یکانگی سعی نموده آید در اثنای این اوقات میرزا علاء الدوله
شنید که میرزا ابو القاسم بابر از دلایت جوجان بیرون آمده و بحدود خراسان در آمده است
و فرزندان او با میرزا شاه رخ که از قبل آنجناب در عرصه شهر بلخ با لشکری موزون اقتدام داشت
محاربه نموده او را بگرفتند و میرزا علاء الدوله در میان دو دشمن قوی متحیر مانده با میرزا الغبیک
صلح نمود معذور آنکه خاصه میان طرفین حقیقتا چگونه باشد **ذکر بیرون آمدن علاء الدوله**

عبد اللطیف سلاح جنگ و نعمه و دوجانی نمودن و فرستادن ارتش بر سرش

میرزا علاء الدوله بعد از مصالحه با میرزا الغ بیگ بدار السلطنت هرات معاودت نمود و میرزا عبد اللطیف
از حبس بیرون آورده دلجوئی نمود و هر دو شاهزاده در مجلس خاص بنشستند و باهم عهد و پیمان بستند
که خلاف یکدیگر نورزند شرط با نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعه جنگ بود گرفته اند و از آن
در زندان هرات گرفتار بگذارند و از خزانه هر کفت و هدایا که لایق باشد بادرا الفقر و شنود
برین جمله قرار یافت میرزا علاء الدوله مولانا جلال الدین صدر را با میرزا عبد اللطیف همراه ساخت و بادرا
میرزا الغ بیگ فرستاد که در مملکت بلخ بود و میرزا الغ بیگ از آن فرزندان همچند ملکه جان کسل فرحت
و خوشدل شد و او را در آغوش شفقت و عطوفت کشید و از بند و زندان برش نمود و شاهزاده
بمثال باین مقال مترنم شد که بیت شعر ادب آنست که در محفل خود شنیدی که چند گه ما
خود شب تا بیک ندیدیم و میرزا الغ بیگ ولایت بلخ را بر سم سیورغال بفرزند ارجمند خود میرزا عبد
اللطیف ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده بمستقر جلال خویش نزول فرمود و میرزا علاء الدوله
چون خاطر از جانب لشکر سمرقند جمع ساخت بر جناح استعجال روانه شد و بزیارت مشهد مقدس
رابت جلادت برافراخت و میرزا بابر در ولایت جغتو شان با لشکری مانند دریای موجشان
آماده جنگ و جدال شد و میرزا علاء الدوله بمشهد رسیده توقف فرمود و جمهور سپاه را با لشکری
نامور بجنگ برادر فرستاده و هر دو فریق چون در برابر یکدیگر صف آرای شدند جنگ جوانان آن
که اگر در میان ایشان جنگ قایم شود لیکن که میرزا الغ بیگ که بحقیقت وارث ملک است از مصالحه
پشیمان شود و در خدمت جغتو شان رسیده بتعجیل ولایت ایران لشکر کشد و اگر برادران باهم متفق باشند شان
استان دست در گردن مقصود حایل نکند بلکه بیشک چهره مطلوب او در نقاب حجاب مانده
بمراد خویش فایز نگردد و در زمانی که هر دو سپاه تمام خرگاه بر صف زده بودند امرا بجنگ اندیش
در میان فرود آمده در باب مصالحه سخن بسیار گفتند و کلمات این طبقه قبول و قال آن طایفه

انتساب کشیده آخر الامر هم بر صلح قرار گرفت مشروط آنکه حوزه جغتو شان فاصله مملکت برادران باشد
و تا کید بمبانی مصادقت عهد و پیمان در میان آورده و لشکریان از نهب و قتل حذر یافتند و میرزا علاء الدوله
در کمال احتشام بجانب دار السلطنت هرات معاودت نمود و در مقام خویش آرام گرفت و از آن طرف نیز میرزا
بابر بازگشته عنان بکران بصوب دیار جوجان منعطف گردانید و بعد از طی مسافت در مغرب و شرق خویش
فرود آمد

ذکر صدور فرمان واجب الاذعان باستحضار امرا و مقاصد رجعت از زم و ساختن

میرزا ابو القاسم بابر بجا در چون رایت مراجعت برافراخته در استرآباد نزول اجلال فرمود شنید که دولت
سلطان الشرکس الدین قمه سر از ربقه فرمان برداری بیچید و پای از دایره خدمتکاری بیرون کشید چون پرتو این خبر
بر ضمیر انور نافذ فرمان همایون باستحضار سران سپاه و مقربان بارگاه شرف نفاذ یافت و بعد از
تقدیم شورت امیر منه که با جمعی از متنفذان و دولا و دران برسم مقدمه در حرکت آمدند و میرزا بابر با نفیر
جریده منصور از عقب ایشان روانه شد و چون دالی ساری مجال و مقری نداشت بر حسب ضرورت خاطر خشت
نهاد دیگر دان هر دو لشکر بلکه بر رسیده دست بریزه و شمشیر و خنجر بردند و در آن راههای تنگ و جنگلهای
پر درخت و نی از ناتوانان از کین بیرون جسته در برابر شیخ منصور بیاده شدند و مسالک بر سپاه
ممالک بسته نمی جند از ایشان بشهادت رسانیدند و باقی سپاه منصور از بیم فرار بگریختند و میرزا بابر
خدا داد بطایفه که شیخ منصور را گرفته بودند باز خوردند و بر هم مستان آتش بار بیشتر آن خاکسار را
در آوردند و سپه عزیز که کشت و بناء انتباه بود چند تیر خورده و خسته از آنجا که بر آن جسته خود را بجای
رسانید و بعد از دو سه روز بآن زخمها درگذشت و بعد از استعفا بیزه و مخیل را حصار ساخته میرزا بابر چون
ابر با دلاغب امرا میراند چون شب در آمد از ظلمت لیل و کثرت گل و لای حرکت نماند و مرکب همایون
در همان محل که رسیده بود نزول فرمود و مقداری از شب جاعتی بار دوی اعلی آمدند و بشرف عرض
رسانیدند که مخالفان لشکر منصور را پس نشاندند و متعاقب ایشان جمعی دیگر رسیده مراقبی کرده و آن
گفتند و شیخ منصور از خدمت جغتو شان بیاپس شهر بار شرف شدند و معروض داشت که امرا و سپاه

متفرق شدند اکنون مناسب چنان بنماید که پادشاه بجانب تختگاه مراجعت نماید و میرزا بایر را در این
باب گفت و گفت که حالا مرا دهاء دراز که چشم زخمی رسیده اگر از آسمان تیر بارد تا سزای بدکردار
مذهم میباشد که مراجعت نمایم و میرزا بایر شب در آن منزل گذرانیده علی الصباح نهضت فرمود و چون
اندک مسافتی پیمود از جانب امرا قاصدی رسید که دشمنان مانند بنات النعش پراکنده شده بودند چون ثریا اشتا
جمع گشتند اگر تیر همایون فال سایهٔ اقبال بر سر این سرگشتگان افتاب عنایت اندازد امید هست که بیاری
از غرقاب هلاک بساحل نجات رسانیم و میرزا بایر را از استماع این خبر چون آتش بر افروخت و در حرکت
مسارعت نموده نماز پیشین با سرا پیوست و بقیهٔ امروز در آنجا توقف واقع شد و در روز دیگر پادشاه جهانبان
بعزم رزم بازندران روان شده اندک مسافتی پیموده بود که خبر انهزام قاقان رسید و از وقوع این فتح
مبین مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید و لشکریان غنایم بسیار گرفته بحر بسیار و کامل استظهار شدند و حاکم مازندران
مخفی و متواری شد اما چون در مقام اعتذار و استغفار آمد و تحفی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد که اگر پادشاه مهربانی
فرموده از سر جرایم بگذرند و در گذرد مدت العمر بر جادهٔ عبودیت قایم باشیم و میرزا بایر مولانا محمد کاتبی صدر را
برسالت و استمالت سید عز الدین محمد ارسال نمود و مولانا پیش او رفته بجناب سیادت مآب تضرع و ابتهال
اظهار نمود و مولانای مشار الیه بادکشته یکی از معتمدان سید را همراه آورده و صورت عجز و مسکنت او را بعرض سانید
و میرزا بایر در صدد رعایت آن جناب بالغه الشفقت بسیار کرد و چند روزی علم سایر را بر قدوم خویش مزین
ساخت و یکی از امرای کبار خود سید فرستاده محمد زر را که از جملهٔ نشینان خاندان عصمت و احترام کار
نمود و بجناب سیادت مآب تمنی را در عظم دانسته منتقل شد که چون اسباب جهانبانی ساز هر وقت که اشارت
رود نوزباصره را ارسال نماید و میرزا بایر بهادر نام ولایت سایر السید مشار الیه را ارزانی داشته بجانب
استراباد در حرکت آمدند و بار دیگر خطبه و سکه بنام همایونش آرایش یافت و شیخ منصور که اجتهاد مخالف کرده بود
خبر خبر واقع رسانیده بود سیاست گشت و در خلال این احوال فیاض بی ظلمت میرزا بایر را فرزندی کرامت فرمود
میرزا شاه محمد نام یافت و طویهای عظیم و جشنهای قوی ترتیب دادند و ولادت شاهزاده در شهور سنه اثنا

وخمسین

وخمسین وثمانمائه اتفاق افتاد **ذکر وقایع حالات میرزا وفای عظیم میرزا علاء الدوله و میرزا عبد اللطیف**
سابقا مذکور گشت که یکی از شروط مصالحه آن بود که میرزا علاء الدوله نوکران میرزا عبد اللطیف را که در واقعهٔ
عشاق بود گرفته بود بدو سپارند و از خزانهٔ عامره آنچه لایق و مناسب دانند ارسال نمایند و میرزا علاء الدوله
که بکثرت خزاین و دیوان و انصار استظهار تمام داشت از آن شرط باد نکرد و میرزا عبد اللطیف چند نوبت
گرفتار از طلب داشت و میرزا علاء الدوله آن سخن را کان لم یکن انگاشت و آن التماس از نتایج وقایع
پریشان او پنداشت و چون آن میرزا صالح و طایفهٔ از امرا به جانب آب سرخاب فرستاد تا از آن حدود
باخبر باشند و چون آن میرزا صالح و طایفهٔ از امرا سمی میرزا عبد اللطیف شد و حال آنکه او را از وقوعهٔ عشاق و صورت
اشتقاق در خاطر بود و تاخیر در فرستادن ملازمان علاء الدوله آن که در آن گشت و ناگاه ارتحال اظهار کرده بر سر
میرزا صالح تاخت و دفعهٔ جمعیت او را از هم گسیخته پریشان ساخت گویند میرزا صالح را چندان مجال نماند که پای
در رکاب آورد و خود را از آن سو که میرزا شفقت گذار کشید و میرزا علاء الدوله بهوست و کیفیت آن حادثه
باز نمود و شاهزاده از استماع این خبر برآشفت و بر فرزند نوکران میرزا عبد اللطیف را که در زندان داشت بکشت
و با آنکه فصل زمستان بود لشکر با جمع آورده متوجه یلاق شد و میرزا عبد اللطیف در استحکام برج و بارو و بیع استمالت
نام نمود و قاصدی بسر خدمتش میرزا الغبیگ فرستاده او را از ضرورت واقعه اعلام داد و میرزا الغبیگ ایلچی
نزد میرزا علاء الدوله فرستاده پیغام داد که چون و اساس پیمان تاکید یافته بود در آن باب کوشید که روز بروز محبت
و مودت سمت ازدیاد یابد و اگر از عبد اللطیف حرکتی ناپسندیده صدور یافت و تلفیقات بود که اعتدال آن
نمودی تا بتادیب پادشاهانه مرتب گشتی اکنون صلاح آنست که عود نماید و لشکر از قوابی مملکت منع فرماید
و چون این پیغام میرزا علاء الدوله رسید عزم معاودت فرمود و فرستاده تا لشکریان آن جناب دلایت اند
بود را غارت کردند و مردم را اسیر گرفتند و شاهزاده مراجعت نموده در اوانی همچنین به بنای حصاری فرمان داد
و چون از شدت برودت هوا و هجوم بارندگی مجال خشت پختن نبود از خوصها و دیگرها و دربا طاق خشت پخته
نقل کردند و بنا بر آن لیاقتیان که لباس اکفار مشتمل بودند بغیر از کندم بریان قوتی دیگر میسر نشد و آن

وآن قلعه را قلعهٔ قوریاج نام نهادند و بعد از تکمیل حصار قوریاج هرگز رونق در وی نیافت میرزا علاء الدوله بسعادت
و اقبال بدار السلطنهٔ هرات بازگشت و در موضع شرف نزول اجلال فرمود و بفیروزان ترکستان در منازل و مکنش بعزت
بال روزگار گذرانید و چون فصل شتا بنهایت انجامید و موسم بهار رسید و سیزده در یاسین در اطراف حرمین
و میرزا علاء الدوله جهت منتان فرزند دلبند بترتیب طوی عظیم فرمان داد و فرمود که بانی زنان را مانند زلف عروسان
بیاراستند و چهار طاقهای بلند ابواب عیش و عشرت بر روی خود گشادند و حکم جهانمطاع صادر شد که خلایق
ترکمان باشند و هیچکس را بر شهبات نفس مواخذات نفرمایند و جناب پادشاه و غفران درگاه و کافه جمیع اهل
خراسان که در آن خوشی اوان در دار السلطنهٔ هرات بودند میل عیشناک و خوشی کردند و بساط عیش و خوشی ممهد داشتند
ناگاه روزگار بمقتضی طبیعت علمنود و مضمون ای الم لله یکره الله هر بوقتی هست و فلک کم و بیش نفرقه در شیشه تا
بجمعیت ایشان اندازد بیان این سخن آنست که در سرخس که در سرخس که مقرر کرده بودند که هر شام دهند و جمیع و شریف و شاه و کدا
در یک بخش و در هر دری یکجا که علو باشد از حسن رب نعمت کسی اند و خبر آورد که میرزا الغبیک با لشکری زیاده
از حد و حصر در دره فاضی که دو فرسخی لهو خواست فرود آمد شادی بغم و سرور بماتم تبدیل یافت و میرزا علاء الدوله
بساط نشاط در نوردیده بجای رزم پرداختند و از قلعه بیرون آمدند **ذکر لشکر کشیدن میرزا علاء**
الدوله و میرزا عبد اللطیف بجانب مرو و چون میرزا علاء الدوله و نوکران میرزا عبد اللطیف را که بر سنان
ایشان دهده کرده بود گشت و از قرار این دو فایق حضرت خاقان سعید صبح نوشتاد و لشکر کشیده بجانب مرو
روانه شد و الملک رازی و زرگر دیده بازگشت و از قرار این قضیه با میرزا الغبیک و ابا بیک بران شد که بجانب
او لشکر کشند بمقتضی المکافات فی الطبیعة و اجتهد حل نماید لدوام با عساکر ماوراء النهر و ترکستان لوم مستحق
از امر جمهور نمود میرزا عبد اللطیف با لشکرهای اندخود و خندوز بقلعه و سالی سرای و بیج و شیر خان و فاریاب
و بخر و انکث بدار الخیاب بیرست و باتفاق و فع میرزا علاء الدوله را در جهت مساختند و میرزا علاء الدوله
چون از توجه طالبان ملک و کاهی یافت در کنج بنشاد و افواج عدم و طبقات را از بیشمار داد و چون
اسباب سپاه ستاره عدد و تعظیم یافت بدستور زمان حضرت صاحبقران با بر خلد صوفی و ابا سعید و ارغون

هرات ارزانی فرمود و قلعه اختیار دین را با چهار هزار تومان نقد از جمله هیجده هزار تومان
بود با آقا حاجی که در زمره معتمدان انتظام داشت سپرد و مولانا احمد یساول را که از
نزهت پیشکشان حوالت بود و محل اعتماد بقلعه عماد که مشهور بکنج قارون داند و خنه
کاوش و قرمیون بود از منقر دولت خود بهضت فرمود و میرزا الغبیک حشمت میرزا
تا سر روز و شب مانند فلک دوار در حرکت آمد چون قمر در سیر سارعت علیمود و منازل پیمود
تا آب مرغاب گذشته قریب بشراب رسید و میرزا علاء الدوله از بیل سحاب عسیر رعد و در خطه
خضر بش گذشت که با عم بزرگوار از در صلح و صفا در آمد و آتش نزاع را که باد کرده بود انطفی پذیرد
و این معنی در باطن رسوخ یافت طایفه از مخدومان را بشهر فرستاد تا جناب ارشاد مآب سالک
مسالک صلاح و سداد شیخ بهاء الدین عمر الشماس تا بدو قدم رنجه فرماید در باب مصالحه سخن گوید
شاید که بمن نفس ایشان چندین هزار کس از قصد خون و مال یکدیگر باز ایستند و چون فرستادگان
بخدمت آن بزرگوار در رسیدند پیغام بگذاردند شمس الشان مسدول افتاد و جناب شیخ الاسلام اعظم
با جمعی از مریدان و معتقدان روان شد و یکی از آن مسود اوراق بود و جناب محمدی الوقت بنای
مواری بیست هزار دینار کیکی از زحمت همراه خویش کرده بود و این کمترین با وجود صوفی جوات
بوجه رسانید که قمر در طالع قمر است اگر سکندر دیده باشد آفتاب کمترین را دشنام داده فرمود
که طالع قمر با شیخ و مریدان او چگونه و بیش از وصول جناب والدت مآب آن دلشکر مانند بحر متلاطم در جوش
و خروش آمده روی توجه بجانب مرو نهادند و میرزا الغبیک چون آن را در میرزا عبد اللطیف بیرون
با میرزا نامدار که در سکندر امرای میرزا عبد العزیز انتظام داشتند قوایض فرمود و بعضی جایون در دل
فرار گرفت و چند قشون از آنها در آن نامدار در ظل رایت فتح آیت جای داد تا اگر بعد از اجتماع
اشد مستعد کارزار و آماده کارزار باشند و میرزا علاء الدوله را از جانب برانغار هشتم احمد ارغون و بیرزا
میرزا صالح در تابع اردوش بود و چون انغار از سمت سنان میرزا خلیل سلطان مرین و منهزم ساخت

در خود در قول ارام گرفت و جنبه امیر توران با لشکرهای جهانسوز بیاسون گفت مهیا بودند و در وقتی که ان
دو لشکر تند خوی برابر هم ایستاده بودند و میرزا عبد الرشید ارزنی از صف بیرون امده بکاب میرزا الغبیک
رفت و انحضرت موجب وهم و فتور لشکر خراسان گشت و پای میرزا علاء الدوله از این حرکت بجایگاه از جای
رفت و خاطر شریفش متوحش و پریشان گشت و با جزر و ریخال دلیرانه از جنگ سرعت و خرمی مینمود و ان
دو لشکر نامور بر سر یکدیگر ریختند و خاک سوکه با خون سواران امیختند انچه اثار ضعف و ضعیفت در کار
خراسانیان ظاهر گشت و سر قندیان جزه گشته و جو افتار و بر افتار میرزا علاء الدوله را از رخای ارد اشتند
و شاهزاده بقدر میسور در قلب توقف نمود و چون دید که هم لوغی دیگر است او نیز از سنگه عنان برتافت
و میرزا الغبیک بیک تایید و نصرت ربانی اختصاص یافته میرزا علاء الدوله از جنگگاه بیرون رفت و موجه ظفر
عاد شد و ابواب خزائن گشاده اموال فراوان و نوکران و علاقه زمان او داد و از انموضع لوغم علاقات
برادر کهتر میرزا بابر روی باستراباد نهاد و چون انجا رسید اجتماع سعدین دست داد و برادران علاقات
یکدیگر اظهار شیفتگی نمودند و میرزا بابر بنفقه و دلجوئی میرزا علاء الدوله زبان گشاد و گفت خاطر جمع باید
داشت که هیچ چیز از نقد و مال لشکر و رفاهیت و مهد علیا کم نشاد و اقاد را در اوامر مهر فی نزد خان
و خواجه غیاث الدین براحمد و امیر سلطان ابو سعید دار و غنه که در هرات بودند چون خبر انهزام میرزا علاء
الدوله شنیدند بر جناح استعجال متوجه عراق شدند و امیر سلطان ابو سعید در اثنای راه گرفتار شد
و دیگران بسلامت خود را بایمنی رسانیدند و چون لوگ بخت میرزا علاء الدوله بدرجه جهود رسید و امیر
و میرزا الغبیک مظفر و منصور گشت و لشکر را از کشتن مخالفان منع فرمود و رجال زار ایشان بخشود و عساکر
و عساکر منصور از کثرت غنایم معمور شدند و میرزا الغبیک سنگ نمای الهی کجای او در وقت فتح تاجها با طراف
فرستاد و با انکه میرزا عبد اللطیف در انموکه انار شجاعت به ظهور رسانیده بود و منوعی که دوست در سخن
تحسین کردند و میرزا الغبیک فرمان داد که مستمالی بلاغت شعار جلدی الفتح تا مداد بنام فرزند کهتر میرزا
عبد العزیز نوشتند و تمنی بر میرزا شاه زاده گران اندوه که در سپاه گران در منیر او سوخ یافت

و میرزا

و موکب همایون کامیاب بدار السلطنت هرات نهضت نمود و سپاه سمرقند و مرغوب و خراسان حضرت
شیخ بهاء الدین عمر و امیر حساب او را غارت کردند و سمارقان جناب معنوی ابوی حکایت کرد که چون زمان
در صحرای جبل و خراسان پیش امدند و همه شتران که رفته در حرکت بران بار بود از دست رفته بودند با ایشان گفتم
که این اشیا بسیدی عزیز که از فرزندان حضرت شیخ زمانست تعلق دارد و جز ابداد که ماران چیز بیاد ترک میرزا
الغبیک هم در انمنزل با حضرت والدت منقبت ملاقات فرمود و حکم کرد که تا الدقان شیخ بهاء الدین
را باز دهند و تعظیم و احترامی استحقاق امیر نسبت بان حضرت ساخت و انمعنی بروی مبارک نیامد
و شرح زوال دولت او عنقریب مذکور است خواهد شد انشاء الله تعالی و میرزا الغبیک عازم خرگاه
حضرت خاقان سعید شده سادات و قضات و اعیان دولت دار السلطنت هرات رسم استقبال
استعمال نمودند و میرزا الغبیک بر سریر حشمت تمکن یافت و اقتصاب عدل و احسان او بر طرف ممالک خراسان
نافذ و فقرا و زیردستان را در کنف عاطفت و مرحمت خویش جا داد و امیر جلال الدین محمود
امیر سلطان شاه بر دس و محسوب بدر خویش در مرغاب از میرزا علاء الدوله روی گردان شده بود
بخدمت میرزا الغبیک رفت و در تاریخ فتح مذکور گوید بیت مظفر الغبیک کشورگشای در سلطنت
ماند اساس عجیب چو لشکر بسوی خراسان کشید مسخر شد ش فتح فتحی عجیب چو از فر دولت
لشکری تاریخ گفت ان فتحی عجیب و امیر جلال الدین محمد بطلف طبع و دقت ذهن در میان ترک
و تازیک اشتهار داشت و سبب اندک میرزا الغبیک خراسان را از قرار دولت میرزا علاء الدوله بگرفت
امیر سلطان شاه بر دس بود و از غرایب حکایات انکه در ان اوان که میرزا عبد اللطیف در قلعه اختیار
الدین محبوس بود میرزا علاء الدوله با حرامی و مقربان او در باب الغ داعدام مشورت فرمود و امیر حاجی
عباس که در زمره امرای عظام انظام داشت گفت رای من انست که میرزا عبد اللطیف را بچوب
دار استوار بدند و امرا را تکلیف نمایند که او را تیر باران کنند انگشت کسی که او را به تیر زند
سلطان شاه بر دس باشد و چون ارادت ملک قدیر و مقتضی تقدیر بخلاف ان انموجب

برای امیر شیخ حاجی علمو فرند ما جزالله امیر سلطان شاه بسمرقند گریخت و میرزا الغبیک را با فرمان دادند
بخراسان آورد با الغبیک میرزا الغبیک بسمرقند جهانبانی برآمد قلعه چغر نو که در شرقی هرات واقع است دارالملک تا شهر
ده فرسنگ باشد و دران اوان شهر بخارا فراوان و نقود بی پایان بود دیگر از شهرهای میرزا الله الدوله
ان قلعه قایم کرده شد و همچنین حصار اختیار الدین که اتاجی بیک به انتظام ان مامور بود و بسعی میرزا عبد اللطیف
کرد حین حبس بادا طرفی احتیاط سلوک میداشت داد نیز بلوازم خدمت قیام مینمود و مقرر شد
در اینجا پیشتاس در قبضه اقتدار شهریار دین دار در آمد و مبلغ دو لیست تومان انقد که تعلق بخانه میرزا عبد اللطیف
میداشت دوران حصار قرار گرفت و با اکره میرزا اتاجی بیک از فتوحات و اعتبار خراسان سیچ چیز نقد از جند
نداد دران دولیست تومان نیز مضایقه نمود و این صورت موجب نارضایتی وحشت و کدورت میرزا عبد اللطیف
گشت و میرزا الغبیک بر فوت التفات کمال جناب افادت مآب مولانا اعظم قدوة النبی ارباب الامم مولانا قطب الدین
احمد الاسامی انار الله مضجعه نمش را منصب قضا ارزانی داشت مولانا اعظم و مرتضی افخم سید عماد الدین را بدیوان
وزارت انتخاب فرمود و میرزا الله الدوله میرزا اسکندر که کسی که امیر خلیل ارتشیر ولی اورا بند کرده بخراسان فرستاده
و بواسطه انار فتنه که خافان سعید در باب او مشاهده کرده بود بند کرد و سلطان ابو سعید دار دفعه را فرمان داد که
بحصار چغر نو فرستاده و موکب همایون دا کنف دولت و اقبال بجانب مشهد مقدس مقدس مطهر علیه السلام و التحیة
نهضت فرمود

ذکر مخالفت میرزا الله الدوله و میرزا بابا با جمعه میرزا الغبیک

چون میرزا بابا پوست هر دو برادر در مخالفت میرزا الغبیک اتفاق نمودند و جمعی از کمکیان و دیگر
همیان بایشان ملحق شدند و خلقی کثیر در فصل ربیع شاهرخ آمد و جمع آمده و طایفه از امرا و ابا دران کمر قند
هزیمتان رفته بودند بر جام رسیده از اجتماع آمده و شاهرخ آمد و جمع آمده و طایفه از امرا و ابا دران آمده
شدند و عرضه داشتی بپایه سریر اعلی فرستادند و کیفیت حال باز نمودند و میرزا الغبیک چون بر مضمون
عرضه داشت مطلع شد با لشکر با دربخش آمده بمشهد مقدس رسید و شرایط زیارت امام هشتم علیه السلام
آورد و جمعی از امرا به تسخیر قلعه حماد فرستاد و آن قلعه از زمین دور و با استحکام نزدیک دانستند و استعداد

موضع شیخ اوحی و کوشش انسانی موجب دهید سبزه و این معنی بر رای انور روشن گشت که فتح قلعه چغر
بتقدیر ربانی میسر نمیشود قاصدی فرستاد و امرا را طلب داشت و در اثنا توجه بجانب آنک راه آن
برافراشت و در چهار باغ الموضع چند روز اقامت کرد و در انتقام ابی میرزا ابو القاسم بابر رسید کیفیت
موقف عرض رسانید و میرزا الغبیک اظهار عنایت کرده ابی را از نوع نوازش فرمود و باز گردانید و متوقف رو نشد
تا اسوار عنان باز نکشید و میرزا عبد اللطیف میرزا عبد الله شیرازی را با گروه انبوه بسطام فرستاد و فرمان داد که میرزا عبد الله
بسترآباد و رابه و انار سلطان داد اقتدار بر ظهور رساند و میرزا الغبیک تا پل ابریشم رفت و معاودت نمود و میرزا عبد الله
باسترآباد در آمد میرزا عبد اللطیف که سر مقدمه بسطام مقام داشت چون از نهضت بلوا آگاه شد بر فور باز گشت
و از معاودت بی تقریب میرزا الغبیک حشمت و شوکت او از خاطرها فتور پذیرفت و از مخبران صادق
نقل منقولست که اگر میرزا الغبیک تا آنک بسطام میرفت و میرزا الله الدوله و میرزا بابا بعراق در آمده
در سلک ملازمان میرزا الغبیک انتظام می یافتند و میرزا عبد اللطیف و در اثنای راه گرفتار شده
فتنه انگیزان استماع میرزا الغبیک کردند که مدتش تا امن میسر نمایند و از جانب طایفه از خواص و معتمدان را در
داشت تا شاهزاده را بخجند در آورده بمشهد رسانیدند و در آنجا کیفیت حال بر میرزا الغبیک ظاهر شد بفرمود
تا اطباء حاذق بمعالجه میرزا عبد اللطیف قایم نمایند و شاهزاده بعد از چند روز سر از بالین ناتوانی بر گرفت و بحال

ذکر مدد رسانیدن میرزا بابا بمولی و سلطان ابو سعید از طرف سمرقند بحصار چغر نو بر سلطان ابو سعید

و دران اوان که امیرزاده بابا بمولی و سلطان ابو سعید دار دفعه در قلعه چغر نو محبوس بودند شخصی از مردم سلطان
ابو سعید بکوفی در میان کمر چغر نو پیش او فرستاد و آن دو عزیز بوسیله سوهان بند از پای برداشته
و بجهت نان بخود بلد ساختند و بعضی از مستحفظان را کشته بقلعه آمدند و امان خواستند و از سر قلعه
گرفته بسته بازنامه یار شدند و امیرزاده بابا بمولی و سلطان ابو سعید را رخصت داده از قلعه بیرون کرده و از
بسیار که در قلعه بود تفرقه نموده بجمع زرگیری بخود پیش آورده شدند و امیرزاده با دست سخاوت گشاده
دفعه و بخشش بسیار بر مردم نثار کرد و در تسخیر هرات ادای خزینه برافراخت و بوجه دیگر در آمده و بر پذیرد

پردا یکی که در شهر حاکم بود از وقوع این حکایت آگاهی یافته سرعان پیش میرزا الغبیک فرستاد و در تعمیر و عمارت
هرات را مطبوع ساخته حکم فرمود که هر که اندکی داشته باشد لوازم رزم امیرزاده بارعلی پردن رود
و مردم تازیک چنانچه نکبت بیابان فرستند بر اسبان سوار شده روی بکرخ نهادند و چون بدان حدود
رسیدند بارعلی مسامی بر ایشان تاخت و هر چه داشتند غارت کرده گرفت اما یکی را بجان
لرزنی رسانیدند از جهت شهر هرات احوال بارعلی منتظم گشت و بقا هر شهر هرات رسیده
فرود آمد و مردم پردن شهر را از روی آشتی رسید و طایفه از اوباش و لیام که در آن ایام بی اختیار
بودند در خدمت او فتح کشتند و بر بد و جهد هر چه تمامتر جنگ و محاصره آغاز نهاده و امیر بایزید با اتفاق
فقهاء و اکابر و اعیان و اشراف در امر حصار داری سعی و اجتهاد بجای آوردند و در ترتیب سپاه لشکر و در زمان
سمرقند لشکر داشت که مخالفان بر آن خندق کردند و کافه رعیت در مقابله و مقاتله بجان میکوشیدند و بقدر
وسع در اسکان سعی جمیل مبذول میداشتند و لحظه از مراسم حرب و پیکار غافل نمیشدند و چون چند
تیره و روز گذشت آن میر پیش چشم شهریاران سپاه سپهر بردند و بارعلی با حشر بیحد در اردوی سنانیان
جنگ پیش آورد و بکنار خندق آمده دنا گاه جمعی از ایشان سپر یاد در سر کشیده و دو تا بر دست گرفته فصیل
در آمدند و بیل بیش در دیوار شهر بستند و دیگر هم بر ترکان استیلا یافته از روی یاد و گریختند و تازیکان
تیر از هم فرو ریختند و درین حال فرقه از تیر اندازان پای استوار پیش نهادند و مخالفان را که بخرب دیوار
مشغول بودند تیرباران کردند و یکی از سرداران یاغی را که از خندق میگذشت گذاشتند و از قوم سلطان
بی باک چیزها گذاشته از خاک ریز بر زیادند و تا رسیدن ایشان بکنار خندق زخم از آن بدیران خدا
و دلگار شدند و از شصت لقدر تیر بکوش بارعلی رسید و بعد از دو روز از جانب میرزا الغبیک امیر اسماعیل
صوفی ترخان برادرزاده گوهرشاد آقا با دیگر امرا بدان شهریاران رسیدند و شب از دروازه دولت
ابای هرات راوقت و شوکت زیاده شد و بارعلی هر چند سعی کرد نتوانست که دست در گردن مقصود خاطر
کند ابدا تباهش حاصل نماند و درین اثنا میرزا الغبیک از جانب مشهد بحدود هرات رسید و بارعلی از خدمت

لشکر

لشکر مشهور قرین شور گشت و سراسیمه مایوس از در شهر برخواست و لیام و اوباش که بروجه آمده پریشان
شدند و میرزا الغبیک در دار السلطنت هرات فرود آمده امیر بایزید بعرض رسانید که اگر مردم پردن شهر بارعلی
بارعلی بسیار دند هم بارعلی چون بر تیر رسید دانش خشم جهانسوز اشتعال یافته حکم شد که قدرت ظاهر
هرات را بر امر قسمت نموده غارت کنند و در آن وقت سر بارعلی شایعه بود که خون در بدن منجمد شد و لشکریان
دست تاراج برآورده هیچ دریغ نیارستند و بعد از سه شبانروز که ما اطلق علیه اسم الشیء در دست
کسی نماند در پای رحمت شهریاری در تیر آمده فرمان داد که دست از آن کار باز داشتند و مردم پردن بیرون
و گریان در سر ماتوی بدعا گوئی میرزا الغبیک مشغول شدند در سهورت در آخر رمضان واقع شد و در روز عید
که از خوردنی و پوشیدنی هر چه داشت روزگار بتاراج حادثات داده بود گرسنه و برهنه در سر
قوی بدعا گوئی میرزا الغبیک در سراب میگفت ایا پادشاه عادل و ای عید حق عیدی بدرویشان داد
بر عمر و دولت تو برکت گناه و میرزا عبد اللطیف در موجب فرمان در مشهد بود تا عید صیام در آن مقام توقف نمود
و چون آوازه توجه میرزا بایر شنید بی لبث و درنگ بجانب هرات روان شد و به جوار زکوار هرات میرزا الغبیک
عزیمت سمرقند جزم فرمود و لشکر عنوان پناه خاقان سعید ابد الضرب روانه ساخت و طایفه از اهل هرات که چند
بدیار ماوراء النهر فرستاد و فرمان داد که بعضی از بدایع تیر نقل کنند از آنجمله چند زوج در مشق که حضرت خاقان
سعید از تبریز آورده بود و در مدرسه محمد علی گوهرشاد آقا نصب فرموده بود بموجب فرمان بماوراء النهر نقل کردند و همچنین
قرآن و نفایس فراوان بموجب فرمان بدان طرف بودند و جناب میرزا الغبیک در دار السلطنت هرات که از آن
زوال اشتغال یافته بود بمیرزا عبد اللطیف ارزانی داشت و شاه زاده مشار الیه بعد از چند روز از خدمات
میرزا بایر قرار بر قرار اختیار کرد چنانچه بعد از تحریر چند کلمه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر نهضت میرزا بایر بجانب دار السلطنت هرات و فتنه بارعلی ترکمان

میرزا بایر چون از خدمت السلطان
و فرمان شنید که میرزا الغبیک از نیل ابریشم بازگشت بدولت سلطنت خویش رسید داشته و آوازه
توجه درو گشت آورده از عقب او در اوبه دستگیر تقصیر جایز نمیداشت و با لشکر مانند شیر ژیان سخت جنگ

و چون بلنگ و مان تیز آهنگ بشهد مقدس آمد و امیر هند که را با جمعی از امرا و ایلچیان نام دار بکابل فرستاد
چه در آن اوان اشتهار نمود که میرزا الغبیک بدان راه عازم سمرقند گشته و فوجی از تاجداران را بکابل
مرد فرستاد و در این اثنا استماع نمود که امیر هند منازل پیموده و در منزل رایکه ساخته بحوالی اردوی
میرزا الغبیک رسیده و امیر ابراهیم ایلچی تیمور که در رساقه لشکر بود گرفته مقید ساخت و غنیمت فراوان بکنک
آورد و بسیاری از خانه کوچ را باز گردانید و مراجعت کرده عازم هرات شد و میرزا الغبیک بر سمیر
آمویه پل بستر عبور نمود و لشکر فراوان جمعی که گشته و فوجی بکنه کشتند که قوم اوزبک رسیده دست
بغارت و تاراج برآوردند و سپاه سمرقند به هزار جان کندن و مشقت خود را به بخارا رسانیدند و میرزا الغبیک
زمستان در آنجا فشلاق فرموده نقش عنوان مال را باین تمام روانه گردانید و در سنه حضرت صاحب
صاحبقران مخزن مدون ساخت و میرزا بابر فوجی از امرا و ایلچیان فیروزی آثار را که بطرف هرات فرستاده
بود منازل پیموده و قصبه و شیخ نزول کردند و میرزا عبد اللطیف خبر ایشان شنیده بعد از حکومت بالکه
در خلال لیل حکم الوزیر دفتر ظفر پرزبان آورده با لشکر خود راه روی آورده و سپاس میرزا بابر که
رای و رئیس ایشان امیر هند که بود بهرات داماد خلد و بیداد اغاز نهادند و یار علی از قلعه تیره
نوران شده هرات رسید چون هند که مردم اوسیم جزئی از هر کس بستند خلایق از حرکات ایشان
ملول شده روز چهارشنبه هنگام سحر طایفه از ارباب نقض یار علی را از دروازه هرات بیرون آورده
میرزا بابر بناء العقوبه اختیار الدین بردند و روز دیگر بعهد و میثاق چون آمدند بیرون آمدند و باز تقصیر
مبلغی خطیر از نزدم بر جور و تعدی گرفتند و همه را گذاشته فرار نمودند و یار علی در آن چند روز که حاکم بود
با رعایا و زیردستان بوجه پسندیده معاش کرده همه شب بشرب خمر و ارتکاب مناهی مشغول بود
در این اثنا میرزا علی رکاب دار از نزد دوی میرزا بابر بطریق مکر و خدیعه یار علی آمده و حرفی ندیجا
پیش گرفت و در آن شب که رایات همایون نزدیک رسید میرزا علی این معنی معلوم کرد و طلبهای گران
بزرگان ساده لوح بمودن گرفته و تا صبح بنای درنگ بر نهاده و علی الصباح فوجی از ایران لشکر منصور

همه جوشن پوش و نیزه دار با تیغهای گران بها از دور و از ملک بشهر تاختند و یار علی را دست و گردن بسته در
کوچه خیابان گذاشت میرزا بابر رسانیدند و موکب همایون بطالع سعادت بیمون در شهر نزول اجلال فرمود
و بموجب فرمان بارقه را در چهار سوق هرات بشهرستان عدم فرستادند و بنوازش در آخر ذی حجه سنه ثمانین
و خمسمایه نوع هرات و میرزا بابر بر سریر جهانبانی بی مانع و منازعی تمکن یافت و امیر هند که از جانب
مرو باز گشته امیر ابراهیم ایلچی تیمور و بعضی از ارباب حرف گرفته باز گردانید و امیر هند که زانو زده خون امیر ابراهیم
در حوالت نمود و انتقام او بمنزل افتاد و میرزا بابر امیر هند که را بفرمان سراحم پادشاهانه سرافراز ساخت
و پایه قدر او را از کیوان بگذرانید و در اکثر بلاد خراسان رئیس منابر و دیوه و نانیز باسم و لقب او آرایش یافت
و میرزا علاء الدوله از آن زمان که از سوی الغبیک روی گردان شده تا آن زمان که خراسان مفتوح گشت در ظل
عنایت میرزا بابر بادا داشت و میرزا ابراهیم بابر بعد از استیلای بر آن دیار سرکار تون بر سم سیورغال
میرزا علاء الدوله ارزانی داشت و در آن باب ولد رشید خود را میرزا ابراهیم با جواهر و نقود که در آن زمان
از شهر عاد آورده بود بدان مهم فرستاد و در آن زمان که دار السلطنه هرات و گشت تصرف میرزا بابر
برآمد جمعی مردم شریر حاسدان که در طلب آمده بودند بنزد میرزا بابر رسانیدند که میرزا علاء الدوله
در عزم سرکشی و عصیان دارد و بر سر حرف استعداد بر نوع خیال میکند و آن شخص میرزا اخلاص شاه زاده مرحوم
که میرزا علاء الدوله را قصر ساختند و جمعی کثیر را به تون فرستاد و میرزا ابراهیم را باز گردانند و در آن حالت
میرزا ابراهیم رسیده و موافق عهد لیاول جنگ عظیم کرد و فتحی قوی بدست آورد و سر و فرسیدن بیکر را
که میرزا ابراهیم بود با خزاین بیقیاس که همراه داشت نزد میرزا بابر بردند و جناب بهشت بارگاه
صندوقهای جواهر و عقد با گشاده بلاد زنان قسمت نمود و میرزا ابراهیم را تیر تجسس کردند و در تنبیه
این اوقات امیر هند که در امر علی و مالی نیابت صاحب اختیار شده بود چون میرزا بابر از آن شغال
بعیش و عشرت بر دای مملکت نداشت آنرا امرا بنیاد جور و ستم کردند و بخلاف عرف و عقل حکایت
از ایشان در وجود میآمد و امیر هند که بر نهج انصاف و کیاست آراسته بود و از اوضاع و اطوار امرا

اهرا، طول و عرض شد و در هفت هفته که چند روزی به سبق با جنس رود اجازت یافته به اعزاز و اکرام
دیر ابراهیم اکبر تهور را که محبوس داشت با خود همراه برد و در آن حین که از پیش میرزا عبد اللطیف که در ری بود
قاصدی آمده خبر رسانید که میرزا الغبیک لشکرها و ما وراء النهر و کشتان جمع آورده عازم خراسان است
لیکن با تیقن این خبر هیچ کس نداشت که اراب عصر کنند خاطر نشان کرده بعد با ایشان طریق مصلحت اندیشی
ذکر مخالفت عبد اللطیف بجناب میرزا الغبیک گورکان و بیان اسباب و ذکر
کشته شدن پسر و پسرش در دیار بلخ
بخان در ذکر طاغ میرزا الغبیک و میرزا عبد اللطیف منقول بیان
نگارنده حکم کرده بود که پدر او از قهر پسر آسیبی تمام رسد و ایشان را میرزا الغبیک نیز میدانست و سیمین خضر خان قضیه
و آسیب دستان بکنوی پادشاه فرستاده بود و شرح این صورت در آن مندرج کرده بود و خانها
خضر خان قضیه قصد میرزا عبد اللطیف را از شرح بجرم با ارباب ریاست و حرکات صدور داشت و حسب
از نافی مولانا محمد ارد ستانی از این باب با شهریار عالیجناب سخنان میگفت چنانچه روزی میرزا الغبیک
در بین لوزیکات خراسان میگفت که شنوب مالک خورسه خاقان سعید در کشت لغزت خواهم آورد
و مولانا محمد گفت که اگر میرزا عبد اللطیف بگذارد و مولانای مشار الیه در دیدن طاغ رسل و سفیران از نواده
و در آن بود و حکایات غریب از زبان در اخبار مخفیه و قضایا را ایشان منقولست و از آنجمله گفتگو و اوراق
افادت مآب مولانا علی و خشی رحمة الله علیه چند حکایت شنیده که هر یک از آنها موجب استعجاب میشود
و در این مقام بذکر یکی از آنها اکتفا میکنیم مولانا علی و خشی فرمود که روزی در مجلس همایون میرزا الغبیک
نشسته بودم که مولانا محمد در آمد و آنجناب فرمود که علی طغتای و از آنچه در خزانه خضر حضرت الله مولانا
بجواب فرمود، علی فرمود گفت مسئول از حضرت و دیگر مولانا سخن گفت یا و شاه در جواب فرمود که مولانا علی
و خشی محرم ماست آنچه بخاطر میرسد بگوی جناب مولوی گفت پادشاه از زر و خاتون که در حباله نکاح
بگیر بنشسته و دیگر آنکه دختر خضر خانست طلاق میدهد میرزا الغبیک از طلاق دختر خضر خان که برادر
دختر و سایر صفات حسنه و اراسته بود و نسخه است که لفظ از زر بعد از نمود تا طلاق بر رسد آنچه نیز

نمود و از چند روز میرزا الغبیک خاتونی را که مولانا محمد رقم قتل بر روی کشیده بود کشت و دختر خضر خان
چندان سرت و شماتت نمود که میرزا الغبیک رخوا فرمود و اورا طلاق داد القصه میرزا الغبیک بواسطه کارهای
که در قلم آمد چندان غیبت و التفاتی بمیرزا عبد اللطیف نداشت و جانب میرزا عبد العزیز را بر روی مراجع
میداشت و در خاطر جوئی او با فضی اعانت میکوشید و سخنی بر رای میرزا عبد اللطیف و شوار میساخت
و بعد از انهزام میرزا علاء الدوله در تسخیر خراسان چندان امر از میرزا الغبیک صادر شد که موجب کدورت
خاطر میرزا عبد اللطیف آمد یکی آنکه جلدوی فتح نامه بنام میرزا عبد العزیز نوشت و دیگر آنکه دو بیت نوشته
که نگارنده و حصار اختیار الدین داشت قلعی باو داد و در این قضیه سابقا رفته و کلک بیان گشت و دیگر
آنکه در ولایت بسطام و هرات و مشهد اورا در سر تسخیر و شمن بگذاشت بتصور آنکه شاید که در دست
دشمن گرفتار آید و خاطر از جانب او فارغ کرد و بهمات تدبیر انسانی دفع تقدیر ربانی نتواند کرد و جمله علت
عصیان و مخالفت میرزا عبد اللطیف آن بود که بعد از وصول نمود الاسلام داد میرزا الغبیک لشکر فرستاد میرزا الغبیک لشکر فرستاد تا صد و پنجاه و هفت
حصون آنکه خبر سیر رفتار او است باید که باز گردد و به بنده الملک خیام نماید میرزا عبد اللطیف که همتی را
فوزی عظیم و السنه حاسدان نمود و بر اتفاق و تفتیق جهام الوثابت را پر نور نگذارد و در این اثنا میرزا الغبیک در حضیه
نشانی بمیرزا امیر الشاه فرستاد که از اجتهاد حضرت صاحبقران بود و با ایل و الوس خود و جلگاه
و شیر خان لرام داشت اورا بر اتفاق و تبعیه میرزا عبد اللطیف ترغیب و تحریص نمود و میرزا امیر الشاه بسخن
فریفته شده و اعوان و انصار خویش را جمع آورده و آماده رزم و پیکار گشت و میرزا عبد اللطیف از اجتماع
اخبار و عصیان میرزا امیر الشاه تعجب نمود چه او بیست سنه در مقام جهاد داری و جانسپاری بود و وحشی با اشکر
روی توجه بدفع او نهاد و جمعی از اقارب و خویشان اسیر حرب گردان شده و جمعی کثیر بدام فنا گرفتار شدند و عاقبت
میرزا عبد اللطیف غلبه کرده و مخالفان متفرق و پریشان شده میرزا امیر الشاه بقتل رسید و آن لشکر میرزا عبد اللطیف
در وقت خطا و جهات بدست میرزا عبد اللطیف افتاد و با اهل ارقاب پدر ما بس گشت و خونی که از اجتماع
داشت یکی هزار گردید و لشکر جمع آورده و مدایت خلاف بخاطر بر قرار هست و فرمود تا صندوق نقار اشکر بنادی کردند که اهل

بجهة تمنا متوقع مردم نشوند که ما اینهمه را از میان برداشتیم در زمان دنیا هر سر سود و اوقات بیداشتیم
و باعث بر این امر آن بود که میرزا الغبیک در باب تقاسم بالقه تمام سیاست دال و اوسیل کرده میرزا الغبیک
متفرق شده بودند در ظل رایت میرزا عبد اللطیف جمع آمدند و شاهزاده با لشکری فراوان از چون جیحون آمده
قتال کشت و میرزا الغبیک با سپاه مادرا النهر و ترکستان زیاده از ترک بیابان بکیس بر متوجه کنار آب کشت
و میرزا عبد اللطیف در زیر طرف چون که از اصفهان بوده پدر را بر در برابر بکه بر گشتند و آب در میان حایل بود
و در آن مدت چند نوبت از آب دریا بان آب لشکر ما گذشته آن محاربه بر افروخت و آخر اوقات کسان میرزا
عبد اللطیف غالب آمدند و نوبتی میرزا عبد الرحیم شیرازی بر حسب فرمان از آب گذشته محاربه ساز داده و دست
لشکریان شاهزاده گرفتار شد و میرزا عبد اللطیف در مقام صلح آمده او را بجان امان داد و چند روز بر این
قضیه گذشت میرزا الغبیک بنا بر عدم مساعدت روزگار اظهار از نیاز میرزا عبد اللطیف برخاست و سبا
پادشاه را گذاشته او بجانب سمرقند آورد و مفصل این مجمل آنکه میرزا الغبیک در وقت توجه بدفع فتنه
میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز در سمرقند به نیابت گذاشته بعضی همایون متوجه کنار سیحون گشت و در آب
طناب اقامت بسر حد اطناب کشید و میرزا عبد العزیز در سمرقند حرکات ناشایست آغاز نهاد و دست
مال و جمال امرا دراز کرده امرا اضطراب نموده بحضرت را بعرض رسانیدند و میرزا الغبیک چند نوبت
نشان فرستاد مشتمل بر تهدید و وعید و له بجز شاهزاده همچنان بر افعال خود اصرار نموده التفات باحکام او نکرده
بدار کرد و امرا سلطانت شده و نزدیک بآن شد که میرزا الغبیک را گرفته به پسر سپارند و در اثنای این احوال سلطان
ابو سعید ابن میرزا سلطان محمد ابن میرزا میرانشاه ابن حضرت صاحبقران مغفور و میر بزرگ کرکان آنا را در تاشکند

ذکر ظهور میرزا سلطان ابو سعید بمعاونت ایل ارغون و انقیاد کار میرزا الغبیک کورکان از غایت سعید

اثار پادشاهی و آثار عنایت الهی همیشه از جبینه همایون میرزا سلطان ابو سعید
کورکان لامع و لائح بود و در سنه ثلاث میرزا الغبیک مسمر و در قوال و دخال آفتاب اقتدار
آفتاب سلطنت بنموده ایم الدوقات صرف سروری بر مخیم و بر هیچ کشت و ماتند سر سنان پرداخت

عیش

عیش و عشرت بداشت و در آن زمان که پدر و پسر بسیار سلامت گذرانده بودند قوم ارغون را با خود
متفق ساخته فرصت غنیمت شمرده و بجز سمرقند شد و چون میرزا عبد العزیز در خود قوت و کثرت مقابله
صحرا ندید در چهار دیوار شهر خزیده دم در کشید و میرزا سلطان ابو سعید در خارج سمرقند قرار بارگاه دولت
اختیار و چون مهر داماد بر افراشت و چون میرزا الغبیک بر احوال اطلاع یافت آتش غیرت پادشاهانه
از کانون صبر مشتعل شده و دو حیرت و دهشت بکنج دماغش مضاعف گشت و بعد از تقدیم
مشورت میرزا عبد اللطیف را بحال خود گذاشته رو بسمرقند نهاد و چون بدان حدود رسید میرزا سلطان ابو سعید
از بیم هجوم سپاه نصرت انتباه ترک محاصره کرده بصورت ایل ارغون رفت و میرزا عبد اللطیف از آب
عبور نموده در قشلاق اختر اکش آمد و لشکر او نیز بیت راجع آورده متوجه سمرقند شد و میرزا الغبیک با سپاهی چون
موکات ملک تاخته و در آن سمرقند بیرون آمده که دو فرسخ دمشق رسید از جانب دیگر سپاهی سپاه
میرزا عبد اللطیف پیدا شده الغبیک بر فراز تپه قرار گرفت و آن دو لشکر خونریز از روز رستاخیز
ظاهر ساختند و بعد از آنکه زمانی بمغالطه و مجادله مشغول شدند میرزا الغبیک بی آنکه جنگ و مضروبی بحال او
باید از آن تپه بر آمده روی بفرار نهاد و با هزار تاسف تا بدروازه سمرقند رسید حرکت که بجا
در آید میران شاه قرچین که از خاک برداشته او بود و کوه آن قلعه از دخول مانع آمده و میرزا الغبیک با چشم تر
و دل پر غم روی بشاه و خیمه نهاد و میرزا عبد العزیز با سعد وقتی که ملازم او بودند همراه بدار رفت و از رای محمد
خسرو که در آن هنگام در اردوی میرزا عبد اللطیف بود شنیدم که گفت در وقت گرفتاری میرزا الغبیک
که از پادشاه در مصافی که قریب بقریه دمشق و قشلاق بین جانب تپه فرود آمده بود قرچین لشکر میرزا
عبد اللطیف مکر بخشنده فرمود که ایکاهی بجهت سخنی میگوئی دارند فراز دخیب و برادر و چون کسو مارا دو ایکاهی
فرود آورد و بر حقیقت بجکس را در این کار رفاه اختیاری نیست و با کمیه میرزا عبد اللطیف سمرقند در آمده بدار
دولت قرار گرفت و میرزا الغبیک چون بقلعه شاهرخیه رسید خواست تا چند روزی در آن محل اقامت
کند تا از دیدن عجیب مهدی خاکم که قوال قلعه ایکا ابراهیم بیسر فرمود که مملوک میرزا الغبیک بود قصد دلی نعمت خود

پادشاه بر اینحال اطلاع یافته از آنجا بازگشت و مکنه تقدیر او را بکشتن کشتن بسر فتنه آورد و میان نواب
و فرزند ناهربان او سخنان و رسان آمد که قسم مشکین رقم از ایراد انها خود را معاف و معذور داشت
و در اولاد میرزا عبد اللطیف بر سوء حضرت صاحبقرانی خاقانی ایراد داشته بود عباسنای را فرمود که پیش
خان رازی زود بهرمند داشت که میرزا الغبیک بدار سرا غیر حق گشته است خان حکم کرد که الحق مقتضی
بود بدان رجوع رود و جمیع امرا سر فتنه فرقی نوشتند که میرزا الغبیک را قصاص کنند الا جناب شیخی
مسکین که بان همسان اشد بالجمله میرزا الغبیک بدار العراق تمام با میر حاجی محمد میرزا که او را بیچ بر دو راقم
حروف از امیر مشار الیه استماع نموده گفت هنگام شام در رکاب میرزا الغبیک از سمرقند بیرون آمدیم و آنجناب
در رفاقت فرح و سرور اسب میراند و از هر گونه سخن با من میگفت چون اندک مسافتی قطع کردیم ناگاه شخصی
از عقب دست بر اسب زد بازین نگریستم یکی از قوم سمرقند را دیدم که پیش میرزا عبد اللطیف
رای داشت گفتم خبر است گفت سخن بر این جمله است که میرزا الغبیک در محلی که آبادانی باشد
فرود آید و چندان توقف نماید که یراق او بر وجهی که پسندیده و محمود باشد گردد و خود جواب داد که باشد
و از طاقت میرزا الغبیک از من پرسید که چه میگوید صورت حال باز گفتم آنجناب چون خبر توقف شنید
زبانش از گفتار باز ماند و اندوهی عظیم بر خاطر پیش مستولی شد و در آن نزدیکی قلعه محصور بود در آنجا فرود
آمدیم چون هوا اندک بردی داشت آنحضرت فرمود تا پیش او آتش کشند و بعضی از نوکران بان
کار مشغول شدند تا ناگاه شراره از آتش برای آنحضرت رسید و اندک احتراقی روی نمود و میرزا الغبیک
از بدست خویش مطفی ساخت و بآتش مخاطب گردید که من هم بوده بنگ یعنی تو هم دانستی که حال چه است
امیر حاجی محمد گوید که میرزا الغبیک در آن حال اضطراب نموده حال میرزا عبد العزیز می پرسید و از حکم قتل
خویش استفسار مینمود و من او را تسکین داده میدادم و درین اثنا ناگاه عباس با شخصی دیگر داخل
و بر آن جناب عباس افتاد از جای برخاسته مشتی بر سینه آن فتاک زد و آن شخص که میرزا را بود
بر شیخ الغبیک میرزا را از دوش او در ربود در آن زمان عباس بیرون رفت تا زمان بیاورد و من در خاطر داشتم

رفتم

رنجیر کردم تا پادشاه غلی را در عباس باز گشته آنجناب را بیرون برد و قریب بشبی که بوقت بلیغ
و ما هر یک بگوشه رفتیم و آن سعادت بیک حرب شمشیر انتباه شاه عالم عادل را میسر نشد شهادت بیابد
و ما از آنجا باز گشته بسمرقند رفتیم و میرزا عبد اللطیف بسه روز قبل از آن برادر خود میرزا عبد العزیز را کشته
بود و در تاریخ واقعه میرزا الغبیک گفته اند بیت بر عباس گشتن بنیچها بود سال تاریخ عباس
العظمه اثبات خاصیت پادشاهی جهان که بعد او بود بقتل او در دیده نامی جهت خود حاصل کرد و ما در
عذاب فوت از دنیا نیز خطی بر نداشت چون کافر در دین نه دنیا و نه دین و هنگام فرق سمرقند
امیر سلطانشاه و پسرش امیر جلال الدین محمد پیش میرزا عبد اللطیف میآمدند و امیر شود و امیر سلطان
شاه و جنید و سلطان یوسف برلاس در دهی با ایشان بار خورده و پسر را زخمها کاری زدند و امیر سلطان شاه
در اثنای طریق براه افتاد رفت و پسرش بعد از دو سه روز وفات یافت و چون جنید در این فتنه بود
میرزا عبد اللطیف با امرای مذکور که در وقت مخالفت با پدر ایشان سیاه بها کرده بودند بدگمان شد میرزا بقتل
خود با تیر من شرور افتاد و من سیات اعمالنا با جمله میرزا عبد اللطیف خاطر از جنگ جوانب جمع کرده در ضبط
ممالک و دفع اعدا بر نهج سی نمود که هر سال لشکر از یک تاریخ و سنی شمرده نشده بعین بسیار بسیار فتوح در آن سال
از یمن همت او بعید و حسنی ماوراء النهر بنا نهاده و میرزا عبد اللطیف چون بر سریر سلطنت ماوراء النهر متمکن گشت
میرزا سلطان ابو سعید را از میان اهل و اولاد خود بیرون آورد و در پیش خود داشته تو

ذکر لشکر کشیدن میرزا بابر بجانب سمرقند بنا بر حضرت رحمان و

مرحوم دیگر وقایع در اوقات و میرزا عبد اللطیف بتوهم اسباب محاربه والد بزرگوار خود خیال
مسند و حاکم سلطان شاه حسین که همیشه آباد و اعداد با طاعت و اذعان این خانه آن میرزا بنده آنها
خلاف کرد و بمثال استبداد و استقلال بدماغ خود راه داد و از اینجا انتشار شهر بار شرکر میرزا بابر
مشتعل شد و فرمانداد تا سر دلران آفاق و رفتار بلاد و خوانسان با لشکرهای گران در طرف
فیروزی نشان جمع آمدند و در اندک فرصتی از دفتری دست داد که بشب گاه در زمین از نقل جوشن

در آن حرم گرفت و هنر و فیروز جنگ از دار السلطنت هرات نهضت نموده آهنگ ولایت غزنین
کرد و قاصدی بالتک با تمنیس عیش امیر هندو که فرستاده و او را طلبیده امیر هندو را بر عرصه داشت که
میرزا عبد اللطیف در ولایت بلخ لشکر جمع میکند اگر بر حد را حالی که اشتیاق مصلحت نیست و میرزا بابر بادر
قلعه شهار ناموری استوار رفته از آنجا امری نامه را به سیستان روان ساخت و حاکم ملک غزنین که با او دست
در گردن ساعد خود از آن است و در آن گفته بیت هر که با او زد باز و پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد
لاجرم در مقام عجز و بیچارگی آمده از گرد پشیمان شد و وسایل انگیخته دست مسکنت و خضوع در دامن شفاعت زد و بیانات
بیان بایان موکد گردانید که بعد العموم سر از خط عهد و بیعت نکشد و شرایط عذرخواهی بجای آورد و نخستین امیر در صحبت
ایلچیان سخندان چرب زبان فرستاد و مقربان و ارکان دولت سخنان مراجعت امیر هندو را
در محل مناسب بعرض رسانیدند خلعت مسلی و کرم مسلی میرزا بابر قسم مخصوص در خاص بر پوشیده جواهر ملک کشیده
دکنایان او را نادیده انگاشت بهمان مراجعت بمقر دولت مخلوف گردانید و چون امیر هندو که از جهت
میرزا بابر بکنار سیستان آگاهی یافت امیر ابراهیم اکبر تیمور را بطرف سمرقند فرستاد و او را در دنه خود
گرفته جمعی میرزا عبد اللطیف بردند و مدتی در حبس ماند و خود با خلاص کلی از حبس مبادرت نمود و چون از دنیا
متوجه سمرقند گشت و میرزا بابر فوجی از سپاه قلعه بناه را در فصل ربیع امیر شیخ علی بهادر و امیر سلطان ابو سعید
و ارغنه و جنب امیر هندو که فرستاده و سپاه قلعه بناه در حدود بنان باد رسیده از آنجا بین بهادران و سعید
آمده شتر عبد الله آشفته و امیر هندو که بسیاری از مخالفان دیده بود و صف شکنی در زیده بود و تیغ و شمشیر
کشیده و در آن مصاف مانند شیر زبان نعره زنان تیغ بر کشید صفها بر درید و امیر سلطان ابو سعید را
زخمی قوی رسیده بدان در گذشت و آن لشکر از بیم صولت امیر هندو که پراکنده شدند و مردم از پی گریختگان
رفتند و عدتش با سعدی هند در مصاف گاه بماند و دیگران بغارت و تاراج مشغول شدند و در آن
اثنا امیر شیخ علی و امیر هندو که با یکدیگر باز خورده و در هم آویختند و خاک را با خون بر آمیختند و امیر شیخ علی
به نیروی دولت قاهره امیر هندو که را بقتل رسانیده و چون حال توقف ندید بتعجیل باز گشته بهرات رسیدند

و سر امیر هندو که را جهت عبرت سایر گناه کاران و کافر نعمتان از دروازه ملک در آویختند و میرزا بابر
از جانب سیستان کامیاب و کامران مراجعت نمود و در سوق مرغزین نزول فرمود و چون خاطر خطیرش
از جهت جمع بود بساط عیش و نشاط گسترده و از دست ساقیان سیمین ساقان جامهای مدام نوشیدن
گرفت و چند روز بعزاعت دینی بگذرانید و در ضمن این احوال قلعه خاد که در تصرف گماشتگان بابر
علاء الدوله بود بسعی امیر محمد صالح که جوانی پر دل و مرد بود مفتوح گشت و لقوه و دو خاد فرزندان بدست
میرزا بابر افتاد و دیگر از وقایع آنکه در اثنای این اوقات بنی قاقان میرزا علاء الدوله از عزیمت او
دار السلطنه بیرون جسته راه خوزستان گرفت و از آنجا به سیستان رفته کار او فی الجمله رونق یافت و میرزا بابر امیر هندو
را بدفع او فرستاد و چون میرزا علاء الدوله خبر لشکر و سپاه قلعه بناه شنید از سیستان بکنار عراق رفت
و چون آنکه برادر خود میرزا سلطان محمد بهمدان و میرزا سلطان محمد تجویز ایشان نکرد و خبر فرستاد که آن برادر بی زاده
توقف نماید که ما ملازم فرا رسانیم و منتظم عزیمت بالطاف ملاقات و اقع خواهد شد اتفاقا میرزا سلطان محمد بر آن
از دواعیه عاید خاقان سعید خبر یافت فی الحال از توامی جمال خرم آباد روان شد و در کندمان نزول فرمود
و از آنجا باصفهان رفت و ممالک را ضبط نموده بعزم تسخیر دیار فارس راست عبودیت بر افراخت و شیخ
قطب الدین ابو الخیر که شحنه از احوال او مذکور خواهد شد الخطاب با الضرب ترغیب فرمود و میرزا عبد الرحیم
مدافعت با لشکرهای فارس از شیراز بیرون آمده و هم در آن نواحی چند گاه روزگار گذرانیده و در این اثنا
امیر محمد سنا شرین با سپاه کرمان با میرزا محمد سلطان پیوست و عاقبت مسافت میان فریقین بسمت تقارب
پذیرفت و آتش حرب برافروخت و میرزا عبد الرحیم هر چند سعی و کوشش نمود مفید نیفتاد و منهزم گشت و خود را بقلعه
اصطخر رسانید و چند روز در آنجا بناکامی روزگار گذرانید و لشکر عراق از روی شاه زاده رای غارت کرده غنیمت فراوان
گرفتند و میرزا سلطان محمد مقرون بفتح و ظفر از شیراز آمده و از اشراف مملکت فارس سید نظام الدین محمد را استدعای
شاه زاده نزد او فرستاد و سوگند یاد کرد که بهیچ نوع قصد شاه زاده نکند و میرزا نفی مشار الیه بتقدیم رفته شاه زاده را در مقام
ساخت و او را بخدمت میرزا سلطان محمد آورد و بجانب بوده و فاتحه فرمود که شاه زاده بکشد در هر شهری از شهرها

فارس و عراق که خواهد ساکن گردد و الا بخراسان رود و میرزاده سعید ترا بامید مصاهرت میرزا شیخ که شاهزاده
او را داده بود و داده بود مسافرت اختیار کرده بسبب سفر او بعنایت میرزا سلطان محمد سرانجام یافت و شاهزاده
عازم خراسان شد و میرزا علاء الدوله روی گردان شد و میرزا شیخ بیرست چنانچه مذکور شد و میرزا سلطان محمد
عراق و فارس و قزوین و سلطانیه را تصرف نموده متمکن گشت و گردنکشان آفاق سر بر خط فرمان او
نهادند الا امیر جهانشاه ترکمان که اظهار عصیان کرده لشکر فرستاد و سلطانیه و قزوین را تصرف نمود و میرزا سلطان
محمد چون از این قضیه آگاهی یافت بترتیب سپاه مشغول گشت و نشان همایون بعنوان حضرت جهانشاه
رقم فرمود بان سابق که امیر جهانشاه بعنایت پادشاهانه اختصاص یافته بلاد بحسن استماع افتاد که
مردم او بخلاف حکم همایون در سلطانیه و قزوین دخل نموده اند و بمعذرت بعنایت بیخاصه و میراث باید که
الولایت را بدیوان اعلی باز گذارد و الولایت که حضرت خاقان سعید جهت او تعیین نموده و در حدود ممالک محروسه حاصل
نکنند والا قتال و جدال اعلی باز و تعیین کند تا آنچه در مشیت باری سبحانه و تعالی باشد بظهور آید و میرزا روی عنان
رده در صحبت قاصدی که بدو قابق سفارت مطلع بود ارسال نمود و با نفس نفیس با لشکری از اوزاق آشتی
افزون در عقب قاصد روانه شد و چون امیر جهانشاه بر مضمون نشان اطلاع یافت از جوات و جدت شتافته
تعجب نمود و با لشکر آذربایجان روی بحدود فارس و عراق نهاد و چون بین الفریقین مسافت بیرون
از حد تعین رسل و رسایل روان ساختند و هم بر آشتی و دوستی قرار گرفت و ملاطفت بیان بایان مرتبه
ساختند میرزا سلطان محمد بمستوفی شرف خویش بازگشت و میرزا جهانشاه بجانب آذربایجان مراجعت نمود

ذکر لشکر کشیدن میرزا سلطان محمد بهادر و وقوع محاربه میان او با میرزا بایسنغر سلطان

میرزا بایسنغر سلطان محمد پیوسته هوس تسخیر خراسان که تختگاه حضرت خاقان سعید
و مسقط الراس شاهزاده بود در خاطر داشت و چون ممالک فارس و عراق را در تحت ضبط آورد و در آن
دیار او را معارض نماند نشنید که میرزا الغ بیگ بجانب ماوراء النهر رفته و در حیرت شیخ گشت لاجرم
فرمان داد که از ممالک محروسه لشکری در ظل رایت فیروزی نشان جمع آمدند و لوای عزیمت بجانب خراسان برافراخته

از بسطام گذشت و ایلچی بمیرزا فرستاده او را از توجه خویش اعلام داد و میرزا بایسنغر لشکر خراسان
فراهم آورده بتعجیل تمام از دار السلطنت هرات نهضت نمود و در نواحی جام آن دو سپاه خون آشام
بهم رسیده داد کوشش دادند و از جانب میرزا بایسنغر امیر خداداد بدست لشکر عراق گرفتار گشت و از بیم جان نام
خود اظهار کرده همانجا او را کشتند و دختر امیر خداداد در سبلاخ نکاح شهریار بادین و داد میرزا بایسنغر بود و قصد محروس
لشکر خراسان شکست یافت میرزا بایسنغر از شوکه بردن رفت و لشکر عراق و فارس چند ان اغنام و مواشی و خرگاه و اسبان
و اشتران بار بردار با بل جواهر و زواهر و دراهم و دنانیر و خیمه و خرگاه گرفتند که در خزانه خیال آبا و اجداد
ایشان نگنجید و میرزا بایسنغر با هفت نفر بجانب نظر خداداد روان گشت و بعد از مشقت بسیار که با دو سه بار
قلعه در آمد و میرزا سلطان محمد بمشتر امیر پیر زاده بکاری را بجهت استمالت رعیت بدار السلطنت هرات
فرستاد و رایت فتح متعاقب او در حرکت آمد و جهانشاه بر تاج بخش در همین اوقات
گشت گاه حیدر زکوار خویش را بفرمان همایون خویش زیب و زینت بخشید و بعد از تنظیم و تمهید امور بساط
عدل و داد گستر و فرمود تا مجلس بزم بیاراستند و بعیش و عشرت بپرداخت و میرزا ابراهیم و میرزا
علاء الدوله را که در حبس میرزا بایسنغر بود بر دن آورد و بنظر کیمیا اثر رسانیدند و پادشاه او را نواخته بمنصب
فرستاد و درین اثنا از خانه سر شد ایلچی میرزا عبد اللطیف رسید و مکتوبی که همراه داشت بعرض رسانید
مضمون آنکه شمار فتح خراسان و ماوراء النهر مبارک باد و ما با میرزا بایسنغر از جهت آنکه بجهت
مرحمتی داشتیم که برادر شما بود و الد بر جهانبان روشن گشت که در زمان حضرت خاقان سعید ماه بر زمین داشتیم
و او در اردو نیز بود و ایلچی بوسیله امرا شرف دستبوس حاصل کرد و مکتوب بگذرانید و میرزا سلطان محمد مولانا
شمس الدین محمد صدر را مصحوب ایلچی میرزا عبد اللطیف گردانید و در جواب نامه سخنان نوشته ارسال
نمود و در آن اوان که میرزا سلطان محمد در خراسان بود در دار السلطنت هرات قحط و عسرتی عظیم روی
نمود چنانکه صد من گندم بسنگ هرات بسیع چهار صد دینار بکنگ رسید و با وجود فلاکت چنان بود هیچ
که یک کس از گرسنگی و فقدان نان جان داده باشد بلطف قحطی که بعد از رفتن لشکر ترکمان در خراسان

واقع شد و تفصیل این حال صعب در این اوراق فرسوده گنگ بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی و هو العزیز

ذکر رحمن میرزا علاء الدوله بکلوت کرمیر و بیعت میر رضا با او و استیلای امیر حاجی بر استراباد و کشته شدن

امیر حاجی محمد در آن اوان که میرزا سلطان محمد در ولایت عراق مخالفت حضرت خاقان سعید اختیار کرد امیر حاجی محمد عنان شرین همنشا با آنجناب عراق بود و چون بعد از وفات آنحضرت شاهزاده بر مسند جهانبانی ارتفاع نمود و امیر حاجی محمد با دو پسر و دو برادر بزرگ عمر و در روز بروز مهم او در ترقی بود تا در امور مال و ملک بیکس را غیر از او اختیاری نماند و چون مملکت خوزستان در حوزه تصرف میرزا سلطان محمد آمد بطالبه و مواخذت ترک و تازیک در نسبت و سپاهی مشغول شد بمرتبه که هر چه میرزا بایر در ایام سلطنت خویش انعام کرده بود باز بسم ملوف داده مسترد میسازد و هر چند دستور ما بجناب خواجه غیاث الدین پیر احمد الخوافی که او نیز در جرگه امرای بزرگ حضرت میرزا و دیگر نوئینان دوجه و جهان او را از این حرکت منع کردند گفتند این امر سبب اختلال ملک و خرابی مملکت میشود و بدین سببها خواطر ای طالب رایا از دولت میرزا سلطان محمد نفور شد و خلایق میرزا را کشتند و فوج فوج گریخته باو پیوستند و کیفیت حال چنان بود که چون محمد تمش از شوکه بیرون رفت با یورد رفت و او را خواجه قنبر گرگی و خواجه شهاب الدین شیدا و خواجه کمال الدین حسین در حدود شکاری تقصیر نکردند و بعد از رسیدن او در جنابت بسر باری اطراف استراباد شتافت و کاشتگان میرزا سلطان محمد را در پشیمان ساخته بر آن مملکت بار دیگر استیلا یافت و چون مردم از ظلم و جور امیر حاجی بجان رسیده بودند روی باستان دولت آشیان او نهادند و میرزا سلطان محمد چون دید که از ما اختیار از قبضه اقتدار او بیرون رفت بهمت بر دفع میرزا بایر گماشت و ناخاطر از جانب میرزا علاء الدوله جمع کرده او را بگیر سیر روان فرمود و اما در صورت تعظیم نسبت به برادر بزرگ مقدم بر سایر و چون میرزا علاء الدوله را بگیر سیر روانه کرد فرمان داد که امیر حاجی محمد با دیگر با امرا و سر و آن بلد را خطه میرزا بایر در حوزه ایه و امرا عراق بعلت هر چه تاخیر بعد از ان کلام و تنگ از آنکه دیده بهوام از انتظار ایشان خبر بیند رایت

جلادت برافراخت و بجانب استراباد روان شدند و از آنجانب شهریار شکار با سپاه گسیخته گرد از جنگل و جان بیرون آمد و در دریای مدفع و استیصال اهل صدف و جدال نهاده اند و لشکر شد خوی در شدید بهم رسیدند و صفدار است کرد و تیغ انتقام از نیام کشیدند و دادیم ارض از خون کشتگان رنگ لعل گرفت و سرگزین از جنبه نعش کشتگان با آسمان سمت استادی بدرفت و والی اجل دست بر جان اهل دراز کرد و شیر بانی سر افشانی افتاد نهاد و آخر الامر لشکر عراق از شیر داد و آن جا و امیر حاجی محمد که از کبر و نخوت پای بر تارک فلک مینهاد با دیگر امرا و سر داران دستگیر شد بقتل رسید و شکستی فاحش باهل عراق راه یافت و غنایم نامحصور بدست خوارزمیان و جوجانیان افتاد و هنوز تفصیل احوال اطلاع نیافته بودند که طغلقه در اردوی میرزا بایر افتاد که میرزا سلطان محمد را رقم حروف کوبد که از خواجه ناصر الدین محمد سمنانی صدر استماع نمودم که میرزا بایر چند صندوق از نقد و اشیا از غنیمت لشکر عراق بمن ارزانی داشت و آن صناديق در خیمه انتظام داشت و من بر صندوقی نشسته بودم و هنوز از انتقال آن بر نداشته که ناگاه آوازه وصول میرزا سلطان محمد انتشار یافت تفصیل این اجمال آنست که چون امرا عراق بعزم رزم میرزا بایر بجانب استراباد روان شدند و میرزا سلطان محمد بعود و طرب مشغول شد و امرا بیشتر رفته از عدد و عدت میرزا بایر آگاه شدند و امیر حاجی محمد چند نوبت بحضرت پایه سریر اعلی گردانید که ما بندگان را طاقت مقاومت با میرزا بایر نیست اگر حضرت همایون ظل سایه اقبال بر سر بندگان اندازد هم بر حسب دلخواه و دلخواهان فیصل یابد و میرزا سلطان محمد در حقیقت نا خبر گردد و آخر الامر اعراق را بعده دستور اعظم خواجه غیاث الدین پیر احمد در حدود طوس منوط و مربوط گردانید و از آنجا در عقب امرا رفتند و در اثنای راه که بگنگان رسیده صورت حادثه بعرض میرزا بایر رفیع مقدار رسانیدند و آتش غضب پادشاه زمان مشتعل شده بسرعت میرانده که بغیر از سه چهار سوار ملازم رکاب نصرت انتساب نماند و مانند قضای مبرم در اردوی برادر کهتر فرود آمده و لشکریان میرزا بایر چون صوت نهبی برآگنده شدند و میرزا بایر بطرف قلعه حاجی شتافت و چون شب در آمد میرزا سلطان

قدم بخیال آنکه شاید که قاآن کمری سکالیده باشند در تعاقب بار دوی خود عنان برتافت و در راه
خبر یافت که عزم او در آن شده مردم سرخس گرفتند و کیفیت حال چنان بود که میرزا سلطان محمد
ارغون و طوس اعتبار فرموده چون خبر قتل امرای عراق برادر دوی بجالبن رسانیدند عزم توجه ایشان
که خاطر غیاث الدین پیر احمد عاجز شد و هر کس از بیم جان بطرفی گریختند و از جرگه بسیار در اوده بسته
سایر و دار گشت چنانچه متعلقان و مردم شهریاری در حیات دست میرزا سلطان محمد مرده شدند و در آن
سوار جا شدند و در خیاب چون خود نمود بهرت خود رسیده از آن همه خلایق که گذاشته بود هشتصد
تحریر کرده و چون خلایق از استلای حال پادشاه خبر یافتند بیک دو روز آنجا بیرون آمدند و میرزا سلطان
محمد بعضی از آن مردم را بقتل رسانید و جمهور ایشان بکان امان یافتند و در این اثنا شنیدند که میرزا
علاء الدوله از کرم سیر بهرات آمده و گلشاه غازی و بعضی از متعلقان و منتسبان آنجناب را اندک قوتی رسانیده
و چون اسباب تقویت بنظر پادشاه جهانگیر متوالی و متزاید شد با آن دو خویشان خویش مشورت کرده فرمود
که میل مردم خراسان با میرزا علاء الدوله است و او اکنون در هرات متمکن گشت و لشکر ما در آن بلد مصلحت
آنست که او را از آنجا در آورند و در اندیشه آنکه میرزا عبد اللطیف با سی هزار سوار بهرات رسید و ممالک در تحت ضبط
آورده و ما متوجه جانب عراق شویم و رای بر این قرار گرفته میرزا سلطان محمد عزم عراق کرد و میرزا علاء الدوله
چون از رفتن او خبر یافت راب عظمت بایوان کیوان برافراخت و خاطر بر حکومت خراسان
قرار داد و در این اثنا رسولی خبر رسانیدند که در جانب قهقهه و شیخ بیای دیده اند و بجهت این آورده
میرزا علاء الدوله و اتباع او منازل و مساکن گذاشته سرخویش گرفتند و بعضی مردم قشون اکبر نوکران
شاه زاده را تعرض رسانیدند و چون معلوم رای شهریار عالمجناب گشت که آنخبر اصلی نداشته روز دیگر
بسیر و صید دست نموده و بعضی از آن مردم قشون را بکلی پیاده گشت آنجناب عنان عزیمت بجانب تاشقند
و میرزا بایزید بعد از توجه میرزا سلطان محمد بطرف عراق عرب عازم دار السلطنت هرات گشت و بیای بر سند
جهانبانی

جهانبانی شاه و بضبط امور مملکت که بغایت پریشان بود روی آورد و همت بر استخلاص قلعه سخنیاری
الدین که بدارائی مولانا احمد لسیاول بود مقصود گردانید و مدت چهل روز لشکریان بحصار قیام نموده کاری از پیش
نرفت عاقبت میرزا بایزید از سر رفت و عتاب در باب تسلیم قلعه بنیاد جهانبانی مولانا احمد لسیاول داده و مولانا
مشار الیه در جواب گفت که این معنی وقتی میسر شود که حضرت بهاء الدین عمر باتفاق امیر ناصر الدین قریشی میرزا بایزید
سوگند دهند که بیکجا نه توقفی باهل قلعه نرسانند و در باره ایشان بد نیندیشند و اگر دیگری قصد ایشان
کند نگذارند تا ساکنان آن دیار اعتقاد کرده بیرون آیند و بزرگوار در مجلس میرزا بایزید حاضر شدند و آنحضرت
عهد و پیمان بسته مولانا احمد لسیاول از سر وثوق و استظهار بیای اعتذار بیرون آمد و قلعه تسلیم کرده نوکران
پادشاه نمود و میرزا بایزید بالجمله وعده کرده بود وفا نمود و مولانا را تکلف این دامن جاه داد و رعایت جانب او نمود

ذکر قتل میرزا عبد اللطیف و سلطنت میرزا عبد الله و بعضی از احوال میرزا سلطان ابو سعید و میرزا عبد الله و سلطان محمد بن میرزا ابراهیم شاه

میرزا عبد اللطیف بلطایف
طبع موصوف و بدقت ذهن موصوف بود و بفضایل نفسانی متفرد در زمانی فذوة العلما مستجمع مولانا شمس
الدین محمد جامی از جودت قریحه شاه زاده سخن میگفت راقم حروف جرات نموده که از آنجناب استفسار
نمودم که شمار این از کجا معلوم شده فرمود که نزد پدر بس با تشریف حضور ارزانی داشت و بعضی نسخ که
طلبه بمطالعه آن اشتغال مینمودند کلمه را بلفظ ذهب تغییر کرده بودند بر یاران مشتبه شد که این معنی
چگونه تواند بود و میرزا عبد اللطیف گفت شخصی را که کاری پسندیده کرده و بحرف میگویند که فلان کس نیک
رفت جمیع حضار مدرسه زبان بمدح و آفرین او گشاده گفتند بیت آفرین بر تو و کمال تو باد ای خود از حسن
تحسین تو باد و آنجناب و شاه بهمسر خدمت اهل الله کردی و در مجلس ایشان با دب نشستی و با دبی
بحال بغایت شدت حرص و با سیاست بود و بگناه اندک عقوبت بسیار کردی و هیچکس از خواص و متعلقان
او را مجال نبود که از فساد و صلاح مملکت با او سخن گوید یا بر جهت نیک خواهی او حدیثی بعرض رساند و در آن ایام
نوکران میرزا ابراهیم و میرزا عبد العزیز در باب دفع و استیصال او طرحها انداخته بجهانب حضرت و با نوکران

او میرسید مجال و توان نداشتند و آنجناب در ادوار سلطنت خویش این بیت خسرو را که شیخ نظامی علیه
الرحمة والرضوان در قصه شیرویه که پدر خود پرویز را کشته گفته بود پیوسته میخواند **بیت** پدرکش پادشاهی را نشاید
و گر شاید بجز شش سر نپاید **القصه** جمعی که از سطوت میرزا عبد اللطیف خایف و هراسان بودند با نوکران
میرزا عبد العزیز قرار کار دادند که بوقت فرصت میرزا عبد اللطیف را از میان برگیرند و هم ایشان رقم سلطنت
بجاری بر میرزا عبد الله شیرازی کشیدند و آنبدانند نشان در وقتی که میرزا عبد اللطیف از باغ چنار لطف شهر
سیاه از کمینگاه غدر تیری بجانب او انداختند و آن تیر بانند تیر قدر کارگر آمد و میرزا عبد اللطیف دست
در بال اسب زده فریاد برآورد که الله اتق یکی یعنی از خدای ترسید و معدودی چند که با او بودند از خوف
اجل پراکنده و پریشان شدند و آنگروه بیعاقبت فی الحال خود را بدریا رسانیدند و سرش از تن جدا کردند و تنش را
لعبه خواری و زاری بر خاک مذلت و هوان افکندند و کلاه شنده و سر او را که با فر جمشید و هوشنگ
فرو نمیشد از پیش طاق مدرسه میرزا الغبیک آویختند و آنچه باید در ادبار کرده بود در دنیا مکافات
با در رسید مدت سلطنت او شش ماه بود و از تیر زده بدار کش شش ماه و هفت روز و از مشورت که بازگان بدخشان
شده بدار خود را کشت شش ماه پیش نبود و با بابا حسین نخست میرزا عبد اللطیف را میپرزد و در تاریخ او خواجه خواند
بیت بابا حسین کشت شب جوش تیر را **تاریخ قتل اوست** که بابا حسین کشت **و بعد از واقعه میرزا عبد اللطیف**
امرا و ارکان دولت و اکابر و اصاغر سمرقند باتفاق میرزا عبد الله شیرازی را بپادشاهی برداشتند و در آن
حیات میرزا عبد اللطیف میرزا سلطان ابو سعید از سمرقند گریخته بجانب بخارا رفت و در همان روز که میرزا سلطان
ابو سعید گریخت میرزا عبد اللطیف را کشتند و او در آنجا مدفون گردید و مردم بخارا و دار و خوف و قاضی آنجا از بیم میرزا عبد
اللطیف میرزا ابو سعید را گرفته در محلی تنگ تاریک باز داشتند و جمعی مردم سخن ناپاک بیاندیش خواجه میرزا
که حق جل و علا را بر او خشم بود خواستند که مغلق گردانند و آنکس که بدوده شرف داده عزت رسیده در حضیض
مذلت و هیولا گرفتار سازند روز دیگر اجلی رسید و خنجر قتل میرزا عبد اللطیف رسانیدند و همانجا عمت که میرسمی
کرده بودند بجای ادب پیش فرستند و آنجناب را بنای بر داشتند و بر سریر سلطنت نشاندند و خود

بخوردند

و خود بخدمت ایستادند و میرزا سلطان ابو سعید که بعد از این از آن سعادتمند بسلطان سعید تعبیر خواهد رفت
و با وجود عدم استقلال و بدایت حال ملک بخارا قناعت نمود و در دی همت عالی همت بتسخیر سمرقند
آورد و میرزا عبد الله شیرازی نیز عزم رزم و پیکار گرفت و میان آنها پادشاه محاربه واقع شده میرزا عبد الله
غالب شد و سلطان سعید مدتی در اطراف سرگردان میگشت تا دست در گردن مقصود حاصل کرد
چنانچه راقم ملک بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی و درین اثنا میرزا عبد الله شیرازی شنید که میرزا علاء الدوله
در حصار شادمان لشکر بسیاری جمع کرده عزیمت سمرقند کرده و سابقا مذکور شده بود که میرزا علاء الدوله از خدمات
سپاه میرزا بابر توجه گشت و میرزا عبد الله چون از خال اخاطب عروس مملکت شیرباف عنان
عزیمت بجانب شهر شیرباف تافت و عاقبت آنها پادشاه بسلاطین محاربه در هم بجنبید و میرزا عبد الله تسخیر قندوز
و میرزا علاء الدوله بیلغ توجه نمود و لشکریان آن نواحی را در ظل رایت خویش جا داد **دیگر توجه**
کامکار و نیرات بجانب بلخ و بدخشان میرزا بابر چون از جمعیت میرزا علاء الدوله لشکر خود را پیش یک
بر کوتوال قلعه اختیار الدین نصب فرمود با لشکر خراسان بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و در قلب
زمستان که از شدت برودت هوا سپند در میان آتش هوس اقامت کرد اشتر داشت منازل مراحل
پیمودن گرفت و میرزا علاء الدوله چون از توجه رایات ظفر آیات آگاه شد بجانب دیار طالقان و کوهستان
بدخشان شتافت و میرزا بابر در قبة الاسلام بلخ نزول فرموده و از کثرت برف محل حرکت و مجال
رفتار متعذر میشود و با وجود مانع چنین عنان دولت بجانب میرزا علاء الدوله معطوف گردانید و اسباب
جمعیت او را بطلان انداخت و میرزا علاء الدوله از سطوت سپاه ظفر پناه در قرار عزیمت نموده و در شکاف
کوهی خوابیده دم در کشید و خاطر بر گرفت عزیمت قرار داد و میرزا بابر کوچ و بیورق میرزا علاء الدوله را بدست
آورده قلعه بلخ گشت و بعد از تقدیم مسرت رای صوابنمای ایالت ولایت بلخ و شرفان و قندوز
بقلندر داد و سالی سراپرده ضمایم و اخلاق بر رسم سیورغال با میر بر در پیش هزار اسپ در میرزا
برادرش ارزانی داشت و ایشان مدتی بر رسم جانسپاری و خدمتگاری شهریار جهان قیام نموده بودند

فی الواقع اندوبر در تیجاعت و سخاوت مکارم اخلاق و محاسن آداب و صفات رضیه و سمات مرضیه
از امرا و زمان و صنادید دوران امتیاز داشته و خیبة الله سلام بلخ در ایام حکومت ایشان که جهت
دمراز بخت بکاپی رسید که بنزهت فرنای مصر حاصل گشت و امیر علی درویش در علم تصوف و سیرت ارباب
سلوک بسیار ماهر بود الغرض موکب همایون از بلخ انهضت فرموده عازم هرات شد و در ایام تخت سلطان
امری در دار السلطنت هرات واقع شد که مشهور و مرغوب مجلس بود تفصیل این اجمال آنکه میرزا بایر در زمان توجه
بلخ کوتوالی قلعه اختیار الدین را با دو بیک رجوع فرموده چنانچه سبق ذکر یافت و بکار سرکشی و بلند
بدماغ آن ناپاک بد اصل تصاعد نمود و اسباب حصار داری بنوعی مرتب ساخت که دیده نظاره گر در آن
خیره ماند و بر در دروازه اختیار اندک عمارتی ساختند و جای آنجای نشیب و جمعی کثیر از مردان و جنگ
روان با شمشیر و سپر و قندیلهای تیر و دیگر اسلحه صف کشیده پیش آدمی ایستادند و کاهی در اثنای شراب بخورد
و در بعضی اوقات از ارباب حسن و ملاحت و ارباب جمال و صباحت که در پای حصار سکنی داشتند
بزور و تکلیف مجلس خود مجلس میداد و فی الجمله با آنکه میرزا بایر در کمال حشمت و سلطنت بهرات
رسیده در بلخ سفیدزوال فرمود و اویس بیک بجان بر حصاریان و طغیان امرا میسمود و به ظلم و فساد
و فسق و بیداد بیشتر مشغول بود و ملازمت میسمود و بعد از وصول رایات همایون بجان بیمون تربیت و بیرون
قلعه اختیار الدین حصار نسبت در وقایت رسانت و در آن زمان مشحون بزخار فراوان بود امرا در باب
تسخیر آن متحیر گردیده اختر الله رای صواب نمای حضرت جهانگیر اقتضای آن کرد که یکی از خرمان پیش اویس بیک
فرستاده پیغام داد که هر چند من زنده هستم حاضر نیستم بیرون بیایی که من خود به حصار خواهم آمد و شبی
پادشاه بوده و خالی نموده بیشتر اهل سازد کوندکان لقبو فرستاد که ما میرسیم و طالع از بنادران را آتش
بدر قلعه رد انگیزه و ایشان تا آنجا رفته غلغله در حصار افتاد که میرزا بایر رسید و اویس تا بدیلیر حصار آمده از
بردن شیخ مشهور در آورده گفت و اویس مخیری با ورزد و در قلعه افتاد و هلاک شد و دیگر همراهان خود را با کیا
رسانیده از هر آن در آوردند و سرش ایشان جدا کردند و تنش بر خاک مذلت بیوان انداختند و بعد از مدتی

برادر اویس و یوسف شاه مراد و ترکمان که سرغرب او بودند قدم در تسلیم نمودند و ایشان را بچهار سوی هرات
آورده بود بعرض رسانیده شحنه قهر کردن زد و در این اثنا یکی از مخصوصان میرزا خلد الله دولته بعرض میرزا بایر رسانید
که جناب پادشاه نزدیک شهر رسیده در دامن کارزگاه غایب شد میرزا بایر فرمود تا بتفحص مشغول گشتند
در پی تو شاق اسکندر بیک بر دند و او را از آنجا بیرون کشیده بنظر میرزا بایر رسانیدند و خدمتش فرمود تا جمعی
خلد الله دولته را بحفظ و حفاظ سازند و شیخ خلیلی از آنجا عزیمت از سعادت وقت ماهرست

ذکر محاربه میرزا عبد الله با ابو الخیر خان و سلطان سعید و اختصاص یافتن بسعادت

بلند سلطان سلطان ابو سعید بعد از میر و سوک در بلاد ترکستان از ممالک
توران گوشه بدست آورده و در آنجا رحل اقامت انداخت و میرزا عبد الله چون از این حال آگاهی یافت
در طلب سلطان امرا و ارکان دولت را با لشکری سنگین بر بلخ فرستاد با امیدی که آن اهوی رمیده
را بدام آورند و امرا عظام با تمین و حشمت تمام مراحل و منازل پیموده بشهر کش رسیدند و سلطان سعید بیرج دنیا
را مستحکم گردانیده و در آنجا تحصن نمود و دل بر حون و حمایت اقتدار بست و پای ثبات و وقار فشرد
و امرا بکار محاصره اشتغال نموده و آتش پیکار اشتغال پذیرفت و چند روز قتال و جدال امتداد یافته خلقی بسیار
مجروح شدند و لشکر سمرقند را مجال آن نبود که گرد برج و باره گردند و ترس و هراس بر ایشان غالب شد و در این
اثنا خبری رسیده بخاطر خطیرش گذشت سلطان سعید طایفه از مردم خود را به شعار سپاه او در یک پنهان
و پوشیده از شهر بیرون فرستاد تا از دور سیاهی نموده آوازه در اندازد که ما لشکر او نیکیم و بعد میرزا سلطان
ابو سعید آمده و ایشان بموجب فرموده عمل نموده در شهر نقاره بشارت فرو گرفتند که خان او نزدیک رسید
و سپاه سمرقند از اشتباه و اختلال از جای رفته روی بگریز نهادند و جمیع اموال و اثقال و جهات و احوال
ایشان بدست سلطان سعید افتاد و بعضی از مردم میرزا عبد الله در سلک خدام بهرام انتظام یافتند
و دیگران بمشقت بسیار نفوس حیات را که عوض ندارد بسمرقند رسانیدند و صورت حادثه را معروض داشتند
و میرزا عبد الله ترتیب اسباب حصار تکمیل ادوات طعن و ضرب مشغول شد و ابواب خزاین گشاده مال و زر

بعساکر داد و با گروهی انبوه همه پیل افکن شیرشکوه لوازم السلطنت سمرقند بیرون آمده از جانب شاه رخ در حرکت
آمدند که آوازهٔ سپاه مخالف از اطراف بسمع او رسید و چون آوازهٔ توجه میرزا عبدالله بسمع سلطان سعید رسید
با امرا و مقربان خویش مشورت کرده فرمود که چون کل بعنایت آفریدگار رتبه بری نیست و بغیر از قاعدهٔ شیر بیشه
درین امر دستگیری نه خاطر بر جنگ قرار باید داد که فیروزی و ظفر بعنایت ایزد داد کراست نه از بسیاری سپاه
و لشکر درین اثنا مقربی از ملازمان رکاب نصرت انتساب بشرف عرض رسانید که لشکر ابوالخیرخان با اشتا
اوزبک دم از موافقت سلطان سعید میزنند و آرزو دارند که پادشاه التفات فرموده بدیار جانب تخت
فرماید تا در حرکت بجانب سمرقند موافقت نمایند و این معنی موافق مزاج همایون آمده یکی از معتمدان را با رودی
ابوالخیرخان فرستاده و اظهار معاودت نموده ابوالخیرخان خود منتظر اشارت بود و بر فور از یورت خود حرکت
کرده با رودی سلطان سعید فرود آمده و باتفاق یکدیگر بروای شجاعت و شوکت بر افراختند و لشکر دیار ماوراء
النهر را دچار هزیمت ساختند و میرزا عبدالله آواره گشته در مقام بخارا افتاد **ذکر محاربهٔ میرزا عبدالله**
با ابوالخیرخان و سلطان سعید و اختصاص یافتن آن سعادت
مند بلند مکان سلطان ابوسعید بلند مکان و ابوالخیرخان با لشکری گران از جانب
تاشکند عزیمت سمرقند نمودند و چون در آن راه لشکر اوزبک از شدت حرارت هوا متضرر میشدند
خان فرمود که سنگ بدره را در حمل آورند و مردم اوزبک بدان کار مشغول شدند و بعد از چند روز ابرهای
تیره فام و بارندگی دست نماید آمده حجاب سحاب مانع رایت خورشید جهانتاب شد و رکب همایون
دشت و صحرا پیموده بقریهٔ شیراز که در چهار فرسخی شهر واقع است رسیدند و از جانب توجه تا از زمان و فرع
لشکریان میرزا عبدالله عنایتها دیدند قدم نصرت انتشار نهادند و سلطان سعید پیوستند و میرزا عبدالله با سپاهی
کل از آب کوبک گذشته در برابر رفت و هر دو سپاه بعد از یاسامیشی سپاه بر اقفار و جوانب
و قول بمقابله و مقاتله مشغول شدند و میرزا عبدالله چندان که طاقت و توان او بود کوشش نمود و بپای ثبات
و وقار بیستاد و چون دید که دست چپ و دست راست او تمام شکسته کار از دست رفت و جمعی از عقب او دوانده

و سپاه او هم بر آمدند و دری با هم نهادند و در حین فرار قوایم باد پایش بگل فرو رفت و جمعی از عقب سید
او را گرفته و در پیش سلطان سعید بردند و آن ناانصاف در زمان فرمانداد تا آن پادشاه را که در زیر
چرخ کبود کس بخوبی او نشان نمیداده بعالم آخرت فرستادند و این واقعه در عشر آخر جمادی الآخر سنه خمس
و ثلثمائه اتفاق افتاد و چون سعید قوش مسموع داشت که اگر لشکر اوزبک بسمرقند استیلا یابند انواع خرابی از آن
رعیت رسد از آنجهت در آن چند روز آنجا نشیمند میبود و چون نزدیک بسمرقند رسیدند سلطان سعید
با یکی از امرا اوزبک که بشقاوتی آنحضرت موسوم بود در سخنی از حفظ دعوت پادشاه غافل بود و گفت
تخت و سایه آب دهیم بعد از آن هر جا که مصلحت باشد مقام کنیم آن امیر با حضرت موافقت نموده
الاقاغزا در جوبی که قرب بدروازه بود رانده آب امیر اوزبک آب بیجوره و کمیت سلطان ابوسعید هم
سیراب نشده بود که آنحضرت از جوی بیرون آمده و تازیانه بر براق برق رفتار زده تا دروازه راند که هم سلطان
سلطان ابوسعید دروازه بارکشیده تا از قوش اوزبک سالم باشد بر فور دروازه بگشادند و پادشاه خود
در شهر نداخت و در روی بدیران کارزار مردان هشیار سپرد و بحفظ برج و باره قیام نمود و ابوالخیرخان در
بیرون تحیر و حیران بماند و سلطان سعید کس پیش خان فرستاد که خواهد که زر از سر دار جاده
و خاقان نفس خود درین دیار توقف نخواهد نمود و بجسارت و استحقاق ایالت این ولایت بمن رسد
اکنون حق در مرکز خود قرار گرفت اگر چندان موقف شوند که با مرا مشافت قیام نموده آید می شاید ابوالخیر
خان صلح در صلح دید و سخنان ملایم در برابر گفت و سلطان در استرضای خاطر او کوشیده از
نقود و جواهر و خلع قیمتی و اسبان راهوار و استران قطار و شتران باربر داد و چند آنکه مقرر بود بیرون فرستاد
و خان موشح گشته مصلحت در مراجعت دید و روی در دیار خود نهاد و در مستقر خود شرف نزول فرمود و
و چون بجناب رفت ایاب شیخ الاسلام اعظم خواجه مولانا که رئیس درویش اهل عالم بود و امیر میرزا
را دعا عبدالله صداقتی تمام داشت و میرزا عبدالله از سرار شادت او بجا در جایز نمیدانست شنید
که دولت میرزا عبدالله با قوانین رسید پیش از آنکه سلطان سعید بسمرقند آید بر جناح استعجال از سمرقند

بیرون آمده روی بخراسان نهاد و میرزا ابوالقاسم بابر بهادر چون خبر آمدن خواجه مولانا شنید لشکر فرستاد
و آنجناب را باردوی همایون طلب داشت و نزدیک بوصول او امرا و ارکان دولت بر حسب اشارت
علیه آنحضرت باستقبال او شتافتند چون بمجلس اعلی رسید پادشاه بر پای خاست و شرایط تعظیم
بجای آورد و او را در پهلوی خود نشاند و از احوال ماوراء النهر استفسار فرمود تا خواجه مولانا در خراسان
معزز و مکرم روزگار گذرانیده تا از زمان که باستدعای سلطان سعید متوجه وطن گشت **ذکر توجه**
آفتاب سلطنت از عراق بجانب خراسان چون ابر بهاران وهب الجناب
بامیرزا بابر و آرایش دراندن الشر و جهیاز جنگ چون
چون آفتاب تسخیر خراسان بار دیگر بضمیر انور میرزا سلطان
محمد استنیر یافت نوایبان بهرام صولت باطراف ممالک خود سر فرستاد و لشکرها جمع آورده
فرمانداد تا در بلاد قهستان کشتگان نگارد هند و بموجب فرموده عمل نموده و موکب همایون از دار الملک
شیراز روانه شد و چون باصفهان رسید میرزا بابر در ولایت بسطام تفصیل این احوال شنید
و بعد از تقدیم مشورت رای پادشاه فرمودن حشمت انتضای آنکرد که خواجه مولانا برسم سفارت پیش
سلطان محمد فرستند و آتش فتنه که بیخ بد مالیده گرفته بود بزلال مرحمت و نصیحت فرو نشانند و بهر
داند در اصلاح کوشند و بنا شیخ الاسلام بموجب فرموده فرمان فرمای انام بجانب اردوی میرزا
سلطان محمد در حرکت آمد و چون بمقصد رسید پادشاه از تعظیم و تبجیل و مالا بد من هذا التفصیل و تشریف خود
نگذاشت و آنچه وظیفه مروت بود بتقدیم رسانید آنجناب بشرایط اردوی رسالت قیام نموده بایات
و احادیث حسن صورت مصالحه را در نظر پادشاه جلوه داد و میرزا سلطان محمد بین الود و الفصول مزود
مسبوق و خواجه مولانا چند نوبت آمد و شد کرده التماس صلح مکرر نمود اتفاق الامر قرار بران داد که مخدوم
از مملکت خراسان در داخل مملکت عراق باشد و خطبه و سکه باسم و لقب همایون در مملکت میرزا بابر
مروج و مزین گردد و بدین جهت از جانبین عهد و پیمان بستند و خواجه مولانا با رخصت مقتضی اوطاء اردوی شاه
پیوست و میرزا بابر اعتماد بصلح کرده بمازندران رفت و مردم خراسان جهت اقامت مرشان

در آنجا تزویرها ساختند و درین اثنا خبر متواتر شد که میرزا سلطان محمد دختر عهد و پیمان بر عاق لسان
نهاده از بسطام و دامغان بگذشت و بیاسفراین رسید و باستماع این خبر آثار تغیر در لشکر میرزا بابر
پدید شد و سپاه تفکر بر ضمیرش تاختن آورد و بعد از تقدیم مشورت خاطر بر محاربه قرار داد و چون
شبرغشاک با سپاهی افزون از حوصله بسیر دو دار از تنگیل مازندران بیرون آمد و میرزا سلطان محمد
چون بمعسکر نگاه اسفراین روانه شد دار و نگهان باطراف فرستاد و از آنجمله امیر عبد الرحیم دولتدار
را بضبط قهستان روانه کرد و شاه الیه چون بدان حدود رسید مولانا احمد لسان دل که خطاب قاین تعلق باو
میداشت باتفاق فرمان دار محمد قوتن عزم رزم امیر عبد الرحیم در موضع خوش متوجه شد و هر دو شد
سلگ بگریستند و آتش پیکار بر افروختند و لشکر خراسان غالب آمده راه گریزش گرفتند و امیر عبد
الرحیم و سه دار ایشان بود از پای در آمد و سه دار از بندان جدا کرده باردوی میرزا بابر آوردند
و چون در موضع امیر جنان فتحی روی نمود خراسانیان بنصرت و ظفر واثق شده حیاتی تازه یافتند
و میرزا سلطان محمد چون شنید که میرزا بابر متوجه اوست از اسفراین باز گشته روی توجه بموضع جنان
نهاد و اندک سپاه بیکران در موضع جنارات تیغ در هم نهادند و میرزا سلطان محمد بشمشیر صاعقه کردار
جهان را مسخر ساخت و میرزا بابر بحلاوت متواتر از آن محاربه می افروخت و مبارزان هر دو طرف در
میدان میستاختند و تیر و شمشیر در یکدیگر مینهادند و امیر نظام الدین احمد ولد جلال الدین خرد از شاه
از جرا تقاره حمله آورد و بر اقتار لشکر خراسان را از پای برداشت و شرایط حمله و آنکه دست راست
خراسان بمبادرت او استظهار تمام داشت از پای در آورد و بر آن ساری که در برابر بر اقتار
بودند راه گریز پیش گرفتند و امیر ابو سعید میرم با لشکر عراق مفارقت نموده پیش میرزا بابر آمده عرضه داشت
که میرزا سلطان محمد قاصد قول بزرگ شرایط احتیاط در آنجا مرعی باید داشت و مقارن آنحال
سلطان محمد بر سمند کوه پیکر نشسته باطراف از جهاد دران بجانب قول بزرگ تاخت و لشکر قول از حمله
او گریزان شدند و او در میان سپاه قول در آمده عساکر منصور از اطراف و جوانب قدم جرأت پیش

نادر عراقیان را از امداد او باز داشتند در زمان طویل کشش و کوشش بسیار از جانبین از خیر
وقت بصحرای ظهور آمد عاقبت نسیم ظفر بر پرچم رایت فرمان فرمای خراسان وزیدن گرفت و شیبانیان
عراق را فرار نمودند و میرزا سلطان محمد را تنها در میان سوگه بگذاشتند و خدمش را زخمی گران رسیده
گرفتار گشت و او را هم در مصاف لقا پیش میرزا بابر بردند و پادشاه مظفر و منصور زبان بطعن و سرزنش گشاده
گفت ای برادر از جانب ما چه واقع شده بود که آن نوبت قصد خون مسلمانان کردی و با آنکه بدان سان
شکسته و ویران شده رفتی هیچ ترا تنبیهی حاصل نشد و باز لشکر بدین جانب کشیدی تا بدین سان
گرفتار گشتی میرزا سلطان محمد جواب گفت که ای برادر در امور ملک گیری اینچنین اتفاقها روی میدهد
و میرزا بابر بسبب دلجوئی جمعی مردم گناه اندیش که بر وی نام و ناموس دیگران نداشتند بقتل برادری جهان
که بشجاعت و کفایت عدیل و نظیر نداشت فرمان داده از بدنامی دنیا و نکال آخرت نیندیشید مدت زندگانی
او یکی و چهار سال بود و دو سال بر سریر خاقان سعید حکومت کرده بجمال با استقلال سلطنت بر اورنگ
عنوان پادشاه زاده را در دار السلطنت هرات بردند و در کنید مدرسه علیا که بهر شاد آغا که مرقد مدرس
میرزا بایسنغر است مدفون شد و از غرایب حالات و بدایع اتفاقات آنکه مرحوم مغفور جناب آقا بیگی اتابک
مولی قدیم او سر دار سبزوار پرورده میگشت تا در همان دو سه روز شربت ناخوشگوار مرگ چشید و میرزا بابر
بعین فتح تاجها باطراف ممالک روان فرمود و ملتفت لوای عظمت و حیرت بجمیع ساکنان ملک و ملکوت
رسانید و چون خاطر مظفر از جانب بکیر از جمیع مهمات برادر دیگر پرداخت و فرمان داد تا چشم جهان
بین میرزا علاء الدوله را بمیل از نور بصیرت عاطل سازند و تعلیم آنکس که این فعل نابایست موقوف باو بود میرزا
علاء الدوله بلطایف الحیل آب در چشم گردانید و بلکهارا محکم در هم نهاد و آن مشفق میل آتشین بر علاء الدوله
چشم جناب کشید میرزا بابر که طبیعت او بکرم و سخا و حسن خلق و وفا مرکوز بود بر برادران
دیگر ترحم نفرمود و بر قساوت قلب و قطع صله رحم خود را در سلک شیر دلان و دستگیر عباسی و میرزا
عبد اللطیف و سایر شاهزادگان بسبب آنکه داد اگر عذر برادران بدین فتنی و رحم علیشیر علیکم بر خیانت
کشیده

کشیدی در میدان دنیا گوی سبقت بمکارم اخلاق و محاسن صفات ربودی و در دریای جزا موجب
رفعت درجات و احراز مثوبات بودی اما بر تو فیض فیض الهی تا که تابد و سعادت لم یزلی تا کرا
در باید

ذکر نهضت حضرت علی الاطلاق بجانب ولایت فارس و عراق و سعادت انجناب و تمکین آن بزرگوار بهرات و بیان بعضی از وقایع و حالات

اوی بود میرزا بابر خاطر چون از جمیع اخوان جمیع ساحت عزیمت عراق و فارس مصمم گردانید
و بدان سبب که میرزا سلطان محمد از زرا ری آمده بود و علاقت الوالدیت نمانده بود بعد از تقدیم مشورت بها
بر آن قرار گرفت که قلعه رشیز رفته از زرا یزد متوجه مملکت عراق شود و این نخست امری خلاف قانون
توجیه بود که در عراق از پرده تقدیر بیرون افتاد چه میرزا مرا الشاه ترکمان صاحب اختیاران را که محل سعادت
گردون اقتدار خود جعل بر ضعف و فتور پادشاه کامکار فرمود و دیگر خطا آن بود که میرزا بابر در کنوی که بعد از فتح
میرزا محمد سلطان بمیرزا جهانشاه نوشته ارسال نمود مهر پشت زد و میرزا جهانشاه را این معنی حمل بر تحقیر
نموده و بعضی گفته اند میرزا محمد سلطان کسی را باذربایجان نفرستاده بود و مهر پشت زده بالجمله چون این معنی
معلوم میرزا جهانشاه شد اعتقادی که در باب لشکر خراسان داشت بوضوح پیوست چه مناسب مرتبه
سلطنت آن بود که فرمان و رجب بیمون اجداد بزرگوار بنام میرزا جهانشاه نفاذ یافتی و در باب خطبه
و سکه سخن رانده و در المطابقت و مناسبت خود خراسان و از دولت و جمعیت کلمات در میان آوردی تا شیخ
کلمه بر آن مرتب گشتی فی الجمله چون مرکب جهان نفاذ هر بلد تون رسید قلعه در آن دیار نایاب بود
رعایا قلعه را با مید الله در صدد دیع نیساوردند میرزا بابر فرمود که هر جا غله باشد بر دارند و تصرف نمایند و بسبب
غایت تعجیل بها نظر بحقیق کجاوهای مردم در ساختند و هر چه میدیدند بر میداشتند و از نهب و سلب
دقیقه فرو نگذاشتند و در آیت فتح آیت از بلد تون در حرکت آمده منازل طی میکردند تا جلد العباد یزد
رسیده اکابر و اشراف بدرگاه عالم پناه رسیدند و شرایط تهنیت بجای آوردند و امرا و میرزا سلطان محمد
و اولاد و امیر فیروز شاه و امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین بشرف پابوس

مشرف شده ترتیب یافتند و بجارت دیوان اعلی سرافراز شدند و همچنین خواجه غیاث الدین
پیر احمد الخوافی و مولانا یعقوب بسعادت خدمت استسعاد یافته بصنوف عنایت سرافراز شدند و بموکب
ظفر قرین از دار العباده یزد روان شده قطع مسافت نموده در شیراز نزول اجلال فرمود و چراغ بر و میان فارس
مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و آفتاب عنایت و عاطفت پادشاهی بر صفحات احوال ساکنان مذکور
تافت و میرزا بابر چند روز در آن بلده جنت نشان با خورد و یان مجالست و مؤانست اختیار فرمود و اسباب عیش
و نشاط و خوشی و انبساط مهیا داشت و چون داد سمو و سرور داد از بزم عیش و نشاط و عشرت بیارگاه سلطنت
خرامید و در آن اوان که واقعه میرزا سلطان محمد در حوض چنار آن دست داد میرزا بابر بر ولایت عراق
فارس را بامر عنایت فرمود و هر یک را بجائی فرستاد و از آنجمله ساده را بامر شیخ علی بهادر ولد ارغون
داشت و شهر قم را بامیر درویش علی نام گذاشت و ایشان از زاوه ری متوجه ساده و قم شدند و امیر بر علی
رعایا را مطالبه و مواخذه نامتوجه از خود نفور ساخت بیچارگان از رقابت اضطراب بر جمعی ترکمانان کردان
و اهی بوده التجا نمودند ترکمانان مانند بلای ناگهان بمنزل شیخ علی بهادر نزول کردند و او را گرفته نزد امیر جهانشاه
فرستادند و شهر ساده که حقیقت کلید ملک عراق است را بجان بمشقت خوب و جنگ بجنگ ترکمانان
آمده و ایشان بعد از فتح ساده متوجه بلده قم شدند و امیر درویش علی که با رعایا معاش پسندیده نموده بود
و چون آنکه قم مولد و منشاء او بود القصه امیر بر علی بمرج دیار مضبوط ساخته در شهر مستحصن شدند و ترکمانان
بمحاصره مشغول گشتند و درین ولا که میرزا بابر در شیراز بعیش و عشرت اشتغال داشت سر دوران
ممالک محروسه او توسل میجستند و از آن جمله امیرزاده اسکندر ترکمان بموکب
ملک احتشام پیوست و ملحوظ نظر اعزاز و احترام گشت و بعد از انقضای چهار ماه که پادشاه بعطا بخش
جرم پوش در شیراز بتاراج و نوش گذرانید خبر فتح ساده که فتحی امیر شیخ علی و محاصره امیر بر علی
بجنبید رحمت بر روح فتنه زمانان گذاشته امراء عظام و ارکان اصفهان روا نکرد و دیار فارس
بمیرزا سر الدین سنجر تفویض فرمود و بعض شریف از شهر شیراز بیرون آمده عازم عراق شد و در اثنای

راه ایلچی رسیده از تقریر او بسامع جلال پیوست که در خراسان فتنه در شرب پیدا آمده میرزا
علاء الدوله خود را از شیب جبل الطاق داشته بود و چون میرزا بابر از خراسان بعراق رفت آنجناب
خود را بطایف الحیل از مشهد مقدس بکنار آب سرخان انداخت و از آنجا بسمنه و بعیره و دفارباب
رفت و در آن ممالک رایت عظمت برافراشت و انواع محل ایل و الوس از ولایت بود
و میرزا بادکار شاه که از انس و مؤنس ایشان بود و مادام رکیات او بر سطح مصاهرت شاهزاده مشار الیه
سر تفاخر و مباهات بفرق فرقدین برافراخت و میرزا علاء الدوله جمیع آن ممالک را خاصه خویش
گاه داشت امیر سلطان محمود و دولدای و میرزا بادکار شاه از ولایت و سایر امراء و ارکان سلطنت شاهزاده
عالمیان اتفاق نمود کمر خدمتکاری او بر میان جان بستند و مضمون این بیت سعدی ثانی و صف
الحال میرزا علاء الدوله بیت از لاتبان همه قحبه اند اشتاب ؛ در خدمت سلطان درت بسته بلند
میان ؛ بعد از اجتماع لشکر و انتظام احوال میرزا علاء الدوله و میرزا بادکار شاه و سایر امرا متوجه شدند و ایلچیان گرفت
که نخست بجانب بلخ روند و امیر بر درویش و برادرش امیر علی هزار اسپی سپاه بلخ و آن نواحی
جمع آورند عنان شتاب بطرف قم و ارلات ترکمان دادند و هر دو گروه در برابر هم رسیده و شمشیر
از نیام برکشیدند و سنانها را فراختند و بر یکدیگر تاختند و از خون یکدیگر جویها در سوکه روان
ساختند و طایفه لشکر ارلات از شمشیر داد تیز عاجز شدند و راه فرار پیش گرفتند و امیر سلطان
محمود ارلات رعایت نام و ناموس کرده پای ثبات و وقار بفشرد و تا رمقی در بدن داشت
جنگ میکرد و مردی افکند ناگاه از شصت قضا تیری بر مقتل او آمد و مرادهزار اسپی مظفر و منصور با
غنایم نامحصور باز گشتند و میرزا علاء الدوله با طایفه که از وی روی گردان شده بودند و جمعی که در اثنای
طریق ملحق شدند از راه لشکر امیر غیاث الدین متوجه دار السلطنه هرات شدند و در شهر مذکور
بلوکات غبار فتنه در شرب برخواست و امیر اعظم که از قبل میرزا بابر در ولایت خراسان مشغول
و مشتغل بود مثل این ترکمان از هزار اسب و امیر بر درویش از بلخ و امیر خلیل الله مرو و ماهان بلخ میرزا علاء الدوله

در حرکت آمدند و امیر پیر درویش بشتر شاهزاده را در نواحی هرات در ولایت میرزا علاء الدوله
تاب مقاومت نیاورده در ضمان سلامت بیرون رفت و لشکریان او متفرق و پراکنده شدند میرزا
علاء الدوله بسعی و اهتمام امیر پیر درویش گرفتار شده بود و میرزا بایر چون بر قبضه خراسان اطلاع یافت
توقف ممالک مصلحت ندید و روز پنجشنبه شانزدهم رجب سنه ثمان عشر بجانب مرکز دولت معطوف
ساخت و در بیست و دوم ماه مذکور رایات منصور در مقصب یزد نزول اجلال فرمود و با جناب خضرت
مآب مولانا شرف الدین علی یزدی ملاقات کرده از قواعد مجلس او بهره مند گشت و موکب همایون از بلده
یزد روان شده چون بنزدیک رسید اخویات را از فرمان برکان بازستند و میر غیاث الدین سلطان
حسین در رکاب حضرت انتساب از آن منصب فرمود و سایه وصول بر دار السلطنت هرات مبسوط
گردانید و در آنجا تفحص حال میرزا علاء الدوله چنان واقع شد که خدمتش بعد از فرار از سوگ پیر درویش
عازم سیستان شد و از آنجا بطرف عراق رفتند و با میرزا جهانشاه ملاقات فرموده ملحوظ نظر عنایت آمده
اکنون در آن دیار بفراغ بال روزگار میگذرانند و خاطر خطیر میرزا بایر چون از جمیع جوانب جمع شد بساط
عیش و انبساط تمهید نموده مجلس بزم بیاراستند و از دست ساقیان گل اندام از جمیع تا شام راح
روحانی و شراب ارغوانی نوشیدند و چون خسرو آفاق از مملکت فارس و عراق نهضت فرموده
دانوع قضایا در آن دیار روی نمود یکی از آنجمله آنکه میرزا بایر که بر حسب فرمان ضبط بلاد فارس
باو تعلق گرفته بود و از خدمات لشکر ترکمان روی گردان شده بخراسان آمد و بسعادت تقبیل
انامل خیاض میرزا ابوالقاسم بابر بهادر مستسعد گشت و تراکمه در ولایت عراق و فارس استیلا یافتند
و به شامت ترکی و مخالفت ملکی چنین بعد از هشتاد سال از دست این خاندان بیرون رفت
چنانچه مضمون این مغال از سیاق کلام که نوشته و آینده بوضوح می پیوندد و دیگر آنکه از بعد از فتح
ساوه متوجه بلده قم شدند و آن شهر را محاصره کردند و اهالی قم مدتی در مدافعه مساعی جمیله بجای آوردند
عاقبت طایفه از ارباب سنگر و خنده بلشکر بیگانه آشنا شدند و آن بلده طیبه را بدست دادند و

و مستحفظان قلعه چون در غایت قلت بودند امان خواستند امرا نیز تسلیم نمودند و دیگر آنکه از سپاه
ترکمان گروهی انبوه بعزیمت اصفهان نمودند و میر قطب الدین در زرنه و خواجه محمود و سید و بعضی اکابر چهاردانگه
با قافلان موافقت نمودند و مفاتیح دروب پیش ایشان بردند و مردم میرزا بایر روی بخراسان نهادند
و جمعی از ارباب ابرقوه از نیت و مشورت ترکمانان در دروازه را بستند و بلها بر کشیدند و از جواب ترکمانان جز
سنگ و تیر چیزی از ایشان صادر نشد و تراکمه دست از ایشان باز نداشتند و مدتی نایره حرب
و قتال اشتعال داشت و عاقبت رعایای بیچاره بجهت حسرت و ندامت ملامت گرفتار آمدند و لقمه
بی نانی کار ایشان بجان رسید و از بی کوشش کار دیوار بستوان رسیده امان طلب کردند و از دروازه
بیرون آمدند و آن قوم بیباک سفاک بشهر درآمدند و دست بغارت و تاراج برآوردند و بیان آنکه فتنه
گروهی انبوه از آنجا نیز انتقال رسانیدند و قصد استیلای ترکمانان بر ولایت فارس و عراق در شهور سنه
تسع و خمسین و ثمانمائه روی نمود و چون میرزا بایر بر وقایع ممالک عراق اطلاع یافت با خود قرار داد که با
دیگر لشکر بجانب عراق کشد و سزای آن بدکرداران در کنار شان نهد لاجرم با جمعی از لشکر با فرمانده
و ابواب خزاین بعضی ساخته دست جود و احسان برگشاد و در این سال بحضرت ارشاد مرقد ولایت
منقبت شیخ بهاء الحق والدین عمر از این سرای دو در انتقال نموده بکرامت ملک می اکبر پیوست میرزا بایر
بقوت جفا و که مسکن آنحضرت بود رفته رسم پرسش مرعی داشت و تفحص عنوان مال را تعظیم و احترام تمام
فرمود تا در سر خیابان رسانیدند و در آنجا دفن کردن عزایم فرموده اند و با یر تابوت بر دوش گرفته
قدم بر خاک مینهاد و با تفاق حضرت و خادم و والد قسم عود بر آنحضرت نماز گذارد و جنب
بمقصدی هرات بدون ساختند و با دشاه جفا و ده و کار بر سخنان وقف الزوم سر کرد فرمود و بر
اشارة علیه بسر قند اندیشه شیخ بزرگوار در آنوقت زمانی عمارتی رفیع بنیاد نهادند و در این سال خواجه
غیاث الدین پیر احمد خوافی بمنصب میرزا بایر گرفتار گشت و بزجر و تکلیف مبلغ دویست تومان از او
گرفتند و امرا نفسانی بر مزاج او استیلا یافت و دیگر اسباب ناتوانی روی بدرجه شهادت رسید

و در مزار شیخ زین الملة والدین الخوافی مدفون گشت و خواجه شهید مرحوم بر سر آن مزار عمارتی عالی
ساخته و املاک خرب و عمارات مرغوب در آنجا وقف فرمود تغمده الله بغفرانه **ذکر نهضت میرزا
بایسنغر از خراسان بجهة دفع استیلای ترکمان** چون میرزا ابوالقاسم بابر بعزم انتقام بایسنغر بتقاضای
عناد و شقاق لوای عزیمت بجانب فارس و عراق برافراخت و در اوایل فصل تابستان بکنار دیار
جرجان رسانیده و بعد از طی منازل و مراحل در یلغر نغاج سیونشان نزول فرمود و چند روز در آنجا توقف نمود و در آنجا
از نزد جنیب صورتی جیب ردی نمود و مفصل این مجمل آنکه میرزا بابر در وقت معاودت از یورش عراق
میرزا خلیل را بگرفت و از انقیاد او باز داشت و قدغن چندگاه در ایالت رایت مکث برافراشت
و چون چشم ترکمان بر دیار عراق استیلا یافت شاهزاده عثمان نوجوان را نزد طوایف خراسان تاخت و بمرکب
همایون پیوست و میرزا بابر او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و فرمود که ملک و مال او تو
در تیغ نخواهد بود و در اثنای این اوقات طایفه از مردم جاه جوی فتنه انگیز میرزا خلیل را بر آن داشتند
که نسبت میرزا بابر عذری اندیشید و فدا نشد که پای سریر سلطنت نهادن هر کس را دست ندهد و آن معنی
قرار دادند که هنگام شرب مدام و صحبت با ساقیان سیم اندام در خانه جان عزت ملتوی شود که هر چه خواهد از پیش
میرود یا چه که دست بردی نمایند و از همان این راه شخصی که با آن محرمان دمساز بود مرست فدیه سکالده را
بعرض میرزا بابر رسانیدند پادشاه فرمود که امرا و ارکان دولت بتحقیق آن امر مدارک مشغول شوند و امر جهت فرمود
علیه و بعد از تحقیق بوضع پیوست که آن سخن راست نداشتند و مفسدان بزه روز را گرفته بقتل رسانیدند
و دو کس از رسان آن شان قاتلان میرزا عبداللطیف بودند که از اسم سلطان سعید گرفته خود را بکانی که بسبب رسانیده
بودند و میرزا خلیل را مقید و محبوس گردانیدند و دوم رمضان او نیز براه عدم روانه گشت و میرزا بابر میرزا سنجر را
بتربیت و عنایت فرمود و بسیاب سلطنت او را آماده و مهیا داشت و بعد از الامان کرمان فرستاد و بعض همایون
بعد از انقضای ماه مبارک رمضان در حرکت آمده بصحرای سلیمانی معسکر فیروزی نشان گشت و در آن مقام امیر
شیخ ابراهیم که جمع آوردن لشکر بجهة قندوز و بغلان و بدخشان رفته بود با سپاه فراوان بشرف دستبوس

مشرف شد و چون زمستان نزدیک بود یورت قشلاق در طرف مازندران مقرر گشت و در ماه
ذیقعده سرای وسیع سلطان اماد و میدان استرآباد مضرب خیام پادشاه بادین و داد گشت و
همایون در آن مستاع در ولایت جرجان اقامت نمود و ملوک اطراف بخدمت او توسل جستند
و از آنجمله عمده السلاطین امیر سید عبدالکریم که حاکم ولایت ساری و آمل بود با ردوی ظفر قرین پیوست
و بنگرهای پادشاهانه گذرانیده بخطاب نظر اعزاز و احترام شد و همچنین سادات هزاره جرب بخدمت
رسیدند و میرزا بابر همه را نواخت و رخصت انصراف ارزانی داشت و چون زمستان بنهایت رسید
از یورت قشلاق کوچ کرده در مرتبات جرجان میرسید و که ناگاه از جانب بلخ ایلچی رسید و خبری
که مسموع بود رسانید چنان سخن آنست که امیر پیر درویش و برادرش امیر علی هزاره اسپی از جیحون گذرانیده
با لشکری گران قوتی بولایت سلطان سعید میرسانند و بجناب چند نوبت عفو و اغماض فرموده عاقبت
الامر خشم بهانسوز اشتعال یافت و از آب آمویه عبور نمود و بطرف بلخ متوجه شد و امیر درویش
اسپی رایت جلادت برافراخته تا اندخود پیش رفتند و بعد از کشتن و کشتن ظفر و تایید نصیب سلطان
سعید شده و امیر درویش و برادرش بقتل رسیدند و مملکت ایشان در تحت تصرف بندگان
درگاه آمد و سلطان سعید با تمکین تمام در ظاهر بلخ آرام گرفت و چون میرزا بابر این سخن استماع نمود
آن فتنه را هم از تسخیر عراق دانسته از حوضه استرآباد مانند برق و باد در حرکت آمد و بجهت مرمت
اسباب یورش ماوراء النهر عازم خراسان گشت و خواجه وجیه الدین سنانی را که از عظمای ارکان
دولت بود برای تحصیل مالی و ضبط سپاه و استخراج زر بدار السلطنه هرات فرستاد و بعضی
از امر مصحوب او در دانه نمود خواجه مشار الیه بمقصد رسیده آنچه امکان مطالبت بود تقدیم رسانید و آنچه
در حوزه احتمال داشت در اندک فرصتی از رعایا مستخلص گردانید و مبلغی خطیر بحصول مرسول شد
و میرزا بابر کلکها با و بخشید و اندک خواجه وجیه الدین و سایر امرا مدت پادشاهی سرافراز شدند و مفصل
آنچه گرفته بودند بصرف رسانیدند و بغایت شایسته جمع آورده را با امرا و اعیان قسمت نمودند و در این اثنا

نسایم عدیم پرست که در آن اوان که میرزا الغ بیگ الدولة که از جانب بلخ پوشیده و پنهان بهرات آمده بود
جواهر نفیس همراه داشته آنرا در خزانه حکم داشتند در مراد جهان گیتی با قوتهای ارمانی و لعلهای بدخشانی
و دریای آبدار و گوهرهای شاهوار کمر جنتها در میان بسته و به نیروی دولت قاهره آن جواهر قیمتی که بهای
آن در وقت مدارک هیچ معروفی نمیگنجید پیدا شده در مجلس شهریار بادین و داد آمده آنجناب بکرشمه چشم
بانها نظر نیز فرمود که اینها مناسب عورتان است همه را بردی پوشان حرم و طایفه که بودند ارزانی داشت
ذکر عزیمت فرمان فرمای بحر و بر از سر قدرت عابر و اندر بعد از جمعیت لشکر میرزا بایر بهادر
باستقبال سلطان سعید از دار السلطنت هرات نهضت فرمود چون کنار آب مرغاب مخیم اردوی
لشکر نصرت انتساب گشت از جانب بلخ خبر رسید که میرزا سلطان سعید از ترمذ گذشته بدار الملک خود
فرود آمد و میرزا بایر مسارعت نموده متوجه بلخ گشت و از آنجا بصحبت فایحضرت وارث سعادت خواجه
الدین ابو نصر پارسا قدس سره مشرف شد و بانواع نصایح و موعظت مستفید گشت و هر چند آن بزرگوار در باب
مصالحه سخن گفت مفید نیفتاد و چون در آن اوان بی کشتی از جیحون عبور میسر نبود فرمان جهان مطاع
صدور یافت که امیر ادیس ترخان با دیگر امرا بر سم منغلای روانه اطراف شوند و موکب منصور مراتب
ایشان در حرکت آمده بزمان رمضان از نهر قندز و بلخاب عبور فرمود و بکنار آن هنگ فرود آمد و چند روز
در آنجا توقف نمود و حکم واجب الاتباع صادر شد که عرق بر بالای آب روان شوند و هر یک از امرای
که بی کشتی توان گذشت عبور نمایند و چند کشتی در معتقد از سنگ بدرگاه شهریار با فرهنگ آورده بودند و امیر
مذکور با سوار و اکرام اختصاص یافته در دیوان اعلی مقدم بر جمیع امرا مهر زد و امرا و ملازمان که در موکب
همایون بودند بعضی بشنا و برخی از کشتی از آب گذشتند و میرزا بایر پای در کشتی نهاد و متوجه صحبت و
سلامت از آب گذشت و از آب دیگر عبور نموده در سایه سرای نزول فرمود و در آنجا خیام اردو
و اخیال و سراپرده جاه و جلال مظلت ساخته اعیان و اشراف بر کب ظفر قرین نصرت قرین
پیوستند و شاهزاده و سپاه نیز از آب وخش که کمترین انهار بلخ است بلخ و فراز نشیب

بمرده بولایت حصار در آمد از آنجا بجانب فرنداک رفتند و از ولایت خواجه نظام الدین
مودود که از اولاد صاحب هدایه بود باتفاق مولانا جمال الدین فتح الله برسم رسالت رسیدند
و با امرا ملاقات کرده سخن مصالحه در میان آوردند و امرا در جواب سخنان وحشت آمیز گفتند مولانا
فتح الله آواز بلند با صدت داشت فریاد برآورد که ما علی الرسول الا البلاغ مخفی مانده که مرا در اصل
آن سوگند داده اند رخصت فرمایند تا بگویم گفتند بگوی مولانا تقریر کرد که سلطان سعید میگوید که من خواهم
را بجنگ گرفتم استان استان از دست گرفتم داد و پای ثبات و وقار استوار داشته از سر این مملکت استان
گذاشتم که نشست امرا تندخوئی و درشت گوئی آغاز کردند و فرستادگان را مضطرب کردند و لشکر منصور کوچها
دور دور از گردند و لحظه از حرکت نیاسودند و درین اثنا حکم جهان مطاع صدور یافت که جمهور سپاه در
ماه نوروز گاه در آیند و بموجب فرمان روز دهم اقوام لشکر و طبقات حشر با اسبان کوه پیکر سوار شده و با
دبابها شمشیر و تیر و خود و جوشن بوصه گاه آمدند و هر کس در محل خود قرار گرفت و باد مشاه همه را بحفظ احتیاط
در آورد و میرزا بایر در همان روز بالای آب عید و صیام قیام نمود و فرمانداد که مولانا احمد لیساول با دویست
سوار بسم قراولی روانه شدند و مولانای مشار الیه تا قلعه که در بند آهنین اشتهار دارد عنان باز نکشید
و عمارت آنرا اعراب ساخته کمال بهادری بتقدیم رسانید و از روی جهان پوی قطع منازل میفرمود تا چهارم
شوال در همان تاریخ ملک ذو الجلال در یک فرسخی سمرقند نزول اجلال فرمود و از بدایت ورود
در ماوراء النهر تا غایت بیکلس در مقابل نیامده و سپاه خراسان تصور کردند که سمرقندیان مطلقا قوت
جدال و قتال ندارند و بدین عزم هر یک از ولایت در آن راه جمع شدند که جوزه بدر و از نمای سر قند
رسانند و کاری از پیش برند **ذکر معاودت سلطان سعید و قرار دادن خاطر بر**
تخصص سلطان سعید چون شنید که میرزا بایر از جنگل مازندران مانند شیر ژیان بیرون
آمده بعزم مراجعت الای شوکت برافراخت و با امرا و ملازمان در توقف و معاودت طرح مشاورت انداخت
در ایجابیان قرار گرفت که العود احمد بر زبان آورده بجانب سمرقند باز گردند و سلطان سعید لطایف

سعد وکبت همایون از چون عبور نموده و لشکر با زائر اجازت داد که بخانهای خویش روند و رایت نهضت
شعار بجانب سمرقند مستقر شرف خویش در حرکت آمد و بدار الملک خویش نزول نمود و چون بسیاق علم رسید
که میرزا بایزید از آبهای عظیم گذشته و بحوالی سمرقند رسید آنجناب خواست که بجانب ترکستان نهضت نماید اما آنحضرت
که پیشخدمت خواجه ناصر الدین عبید الله که خاطر او نیز خطیر نور الهی بود در دفع غوغاء نامناسبی لزوم
صلح قدمی پیش نهاد لاجرم در خدمتی بصحبت خواجه شتافته در رفع اعتقاد مشکل و دفع اعتراض نازل
از رای آنحضرت مطلع نمود درین اثنا امالی سمرقند و کلدتران قلعه و وجوه و اعیان بولایت
استغاثه نزد خواجه برده باتفاق گفتند که قلعه الحمد دانسته که درین شهر و ذخیره فراوان جمع است و اسباب
و اسلحه جنگ بسیار و تا رمقی در بدن ما بندگان باشد در مدافعت و ممانعت میکوشیم و کشور خود را
از قوم لشکر بیگانه نگاه میداریم حضرت خواجه باشرف محدث ارزانی داشته فرمود که شهر را حصار
سازند و دل در عنایت افزید کار سپه بجنگ لشکر خراسان پردازند و بشارت حضرت خواجه سلطان
سعید فتح مژده نمود و فرمانداد که از مسافت پنج شش فرسنگ هر که استعدادی داشته باشد بشهر در آید و
بغیره خلق از اطراف راهها برخاسته بمواضع دور دست بردند و بموجب فرموده عمل نمودند و حکم فرمود هر کنگره
را سرکس محافظت نمایند بکنگره و تا دو رنگ در هر برجی حمی آب و سپهی روغن و هیزم فراوان آماده
دارند تا بوقت یورش محاربه روغن داغ کرده بر فرق ارباب خلاف ریزند و بر حسب حکم در میان هر دو
برج صندوقی مستحکم ساختند و دیگر اسباب و آلات حصارگیری مهیا و آماده گردانیدند و مستحفظان و محافظان
محاربه استاده اسباب مطارحها ساختند که در میان توان نشست و تیر توان انداخت و دیگر
چوبهای بزرگ که در آتش نشکند بطنابها بستند که بوقت احتیاج توان گشاد تا انداختند که
تیر که بر دنبال اندازند تخت بند رسیده استوار گردد و شهر بان از نگاه داشته نگاه دارند و در هر
برجی از بیدار خشی تا هنگام فلق مشغول باشند و چون میرزا بایزید بسمرقند رسید در یک فرسخی شهر
نزول فرمود و امیر خلیل الله و مولانا احمد لیساول و سیدی بیاده و قدم گاهی و ملک محمد بجانب شهر شتافتند

و نزدیک دروازه رسیده سواران اندختند و سمرقندان ناگاه از دروازه بیرون آمده آتش پیکار
برافروختند و بلطف از شهر بدر دیدن سید نادهم بخوبان شد که امیر خلیل گرفتار گشت و دیگران پشت داده
و از آنجا بیان شک بود که فتاده و سوار از نهبوی هم متفرق میبود و لشکر سمرقند از عقب رسیده مولانا احمد لیساول
و جمعی دیگر را اسیر گرفتند و بعضی دیگر بقتل آمدند و بر آن دست و گردن بسته پیش سلطان آوردند پادشاه
تخت امیر خلیل را زبان پرسش احوال نمود و بنا بر رعایت مشیت او را در موضعی باز داشتند انگاه کمال
دیگر اسیران پرداختند و تفتیش حالات نموده مولانا احمد لیساول از آن میان جوابت نموده گفت امید چنان است
که بواسطه ما گرفتاران میان شما برادران صلح واقع شود و این سخن موافق مزاج همایون آمده سلطان سعید میرزا بایزید را
رعایت فرمود و در محافظت ایشان مبالغه کاملی آورده آخر بار دوی میرزا بایزید رسیده باران هم آمده اما از تغیر
نامزد میرزا بایزید ظاهر نشد و در روز دیگر بیشتر رفته قبه سراپرده با چتر مهر و ماه برافراشت و هم او کرده او بیرون
محاربه افروخته از جانبین کوششهای مردانه نمودند و در آن روز حاجی خلیل پسر امیر جلال الدین لیساول را زخمی عظیم
رسید و بعد از چین دیوانه در آن معرکه آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانید روز دیگر که کوشش سوار انجم نیام
بیت حبیب افق تیغ بیرون کشید ؛ همه دامن چرخ در خون کشید ؛ خراسان همه شتر با خته جانب شهر تاختند
از بیت سوری که اندختند رزم در مقاصل کوه و بیابان بهادران افتاد و محاربه میان هر دو فریق قایم
بود تا شب شد و بعد از آن هر دو گروه بمنازل خود باز گشتند و بدین سان چند روز همچنین صف دستان در میدان
رزم و پیکار لامع بود و بسیار خسته و آشوب در فضای کارزار ساطع درین اثنا بر دو قوی فوج و سرهای
عظیم در هر ابیدانه چنانچه بیفتاد و جراح از کار باز ماند و درین یورش شتر بسیار مرد چنانچه از اندازه و حساب
تا ظاهر سمرقند آباده از صد هزار شتر و بیشتر تلف آمد و اندکی که مانده بود اهم از شدت برودت
و خاطرها را راحت و سلامت دریافت و چون نوای سمرقند بتاراج رفته بود و لشکریان بیش
و شش و دو رفته قلعه میساختند و مردم شهر بیرون رفته دلیشان را میکشتند و در باره بعضی عنایت کرده
کوشش و بعضی بیهوده میگذاشتند و میرزا بایزید باین قضیه مطلع شد و طایفه از آن دیار را تعیین فرمود

فرمود که هر جانب که لشکریان بطلب فتنه روند ایشان را سرکرده باخبر باشند نوبتی امیر اولیس ترخان و امیر
سلطان حسین بیگ لشکریان روان شدند و سلطان سعید خبر یافته جمعی از امرا و بهادران از عقب ایشان
فرستاد و شخصی آمده بجانب قاغان العرض رسانید و میرزا بابر ولد میرزا اسکندر ترکان و امیر ابوالحسن ترخان
و امیر برحسین ترخان و امیر برحسن برادر امیر اولیس ترخان روانه ساخت و امرا مذکور پیش از وصول آن دو سر
لشکر سمرقند باز خوردند و بخاک کشیده و ستانها افراشته از طرفین رنجه امکان منجاحت بود متقدیم رسانیدند
و عاقبت خراسانیان غالب آمده امیر علی ترخان و امیر احمد افضل و دیگر اعیان سمرقند را گرفته بدرگاه عالم پناه
رسانیدند و در آنوقت که از بیوت جاندار با آنکه غلبه بسیار داشت تقصیر در جنگ واقع شد و دیگر امرا و سرداران
آثار جلادت بظهور رسانیدند و میرزاده الوند بهدوست قصد معرکه را بدستی معروض رای عالم آرای گردانید و
بعلول را کشته کار ساختند و قدغن از غایت خجالت متوقف میرزاده الوند شد و سخنی که مناسب آن بود
گفته بیرون رفت درین اثنا از جانب بلخ شمال فریاد برخاست و جمعی از آنها در آن متوجه اطراف شدند و بعلول
بهانه بعلول سوار شده جنگ و نعمت فرار پیش گرد و بجانب شهر توجه نمود و برادرش تا دروازه سمرقند ما در قفا باز گشت
و باز دوی همایون آمده دیگر از طرفا حضرت الی ما فی طالب ساخته در شان بعلول و حرکت نا پسندیده او گفت

بیت

ای تیر تو در دیده بعلول سلی ٭ در حضرت تو پیاده چون بیسلی ٭ بعلول گرانسپاه تو رفت به باد ٭
گم گیر ز بغداد کمین بر نسیلی ٭ و میرزا بابر توامان بعلول را با میر حسین دولتانه ارزانی داشت و دولت ترخیز را که اسیر
غال بعلول بود با میر حسین که در آنوقت که دست برد کرده بعنایت فرمود و گرفتار را از مجلس همایون آوردند و میرزا بابر
همه را بالطف سپاسپاسان امیدوار ساخته فرمود تا مشفقان معتمد لعهد ایشان نموده و بعد از آن جمهور سنا
سمرقند بیرون آمده میان هر دو سپاه جنگ عظیم اتفاق افتاد و هول روز محشر ظاهر گشت و مدت ایام محاربه
چهل روز امتداد یافت و هر دو گروه از جنگ و جدال و حرب و قتال بستوه آمدند و متوسطان و نیک
اندیشان قدم پیش نهاده سخنان دوستی و آشتی در میان آوردند و بعد از آن گفت و شنید هم بر آن قرار
گرفت که ایران جانبین را اطلاق فرمایند و رود جیحون در میان دو مملکت فاصله باشد درین جمله از طرفین

عهد و میثاق بستند و از آنجانب امیر خلیل و مولانا احمد بسالول و دیگر سرداران را که گرفته بودند
بشیر لعنت فاخره بارودی همایون رسانیدند و از آنطرف امیر علی ترخان و امیر احمد افضل و امیر محمد
و خواجه نظام الدین محمود و دیگر الناس شیخ الله مرتبی را با احترام تمام باز گردانیدند و چون کار صلح استحکام
یافت میرزا بابر در ظاهر سمرقند بساط عیش و نشاط گسترده خواجه محمد لنکور از شهر طلب داشت و در آنجا
خوانندگی ده هزار دینار کبکی و ده هزار مثقال طلا باد ارزانی داشت و بعد از فراغ بال از لهو و طرب
لوای مراجعت بر افراخت و در راه ایل و نجچه سرتان و قیمین و تاغار با جمعی لشکر از سمرقند
در همان روز مسیر فرموده و جمعی که در آن اوان شرایط جان سپاری متقدیم رسانیده بودند بمراتب علیه اختصاص
یافتند و قبة الاسلام بلخ که از مهمات ملاد ایران است برسم سیورغال نامزد امیر شیخ حاجی شد و ولایت
بیان و جاریک با میر فاری موفق گشت و دیار اندخود با میر شیخ ذوالنون و برادرش امیر احمد مشرف
قرار گرفت و قصبه شیرغان با میر بایا کولتاش تعلق گرفت و چون علی هذا و چون رکاب نصرت قرب
بکنارات مرغاب رسید و جناب میرزا انجو در آن منزل از گرمان رسیده بشرف ملازمت دریافت
و هر که نشست خویش که در ایام مفارقت روی نموده بود تقریر کرد منظور نظر اعزاز شده موکب همایون متوجه
بسعادت و اقبال در رایت منزل بدار السلطنت هرات نزول اجلال فرمود و اعیان خراسان مراسم
نثار قیام نمودند و شکر الهی بجای آوردند الحمد لله علی توالی آلائه و نوازش نعمائه

ذکر عزیمت امیر خلیل بجانب سیستان بر سبب فرمان و فتح آن و دیگر حوادث دوران

و ای سیستان شاه حسین از طوایف ایماق و اجداد خویش که بطریقه
فاشیه اطاعت ایخانان بر دوش داشتند عدول نموده برزاغه خویش میزیست و آداب خواری
و احترام نسبت به خدام عالیمقام کما یجب و ینبغی بجای نمیآورد لاجرم از موقف جلال فرمان صادر
شد که امیر خلیل که بود از بطش و انتقام از شاه امرا استیاز داشت با لشکری گران روی بجانب سیستان
نهد و جوزی احوال نگرید، شاه حسین را بدرسانند و آتش خشم جهانسوز خرمن جمعیت او را بباد فنا دهد

و امیر خلیل بموجب فرموده عازم سیستان شد و درین اثنا بسامع علیه رسیده که میرزا منوچهر برادر
میرزا سلطان ابوسعید که در حین عبور موکب همایون از جیحون بیابان زردک رفته بود و خواهی
بسیار کرده و در وقت معاودت آنجناب در زمستان پنهان شده سر برآورده و فکر فتنه و شورش در دماغ
داشت که شیخ ذوالنون او را گرفته مستظهر اشارت عالیست و میرزا نیز حکم کرد که قدغن را بجاده
النهر رسانند و مغاران آنحال معروض داشت امیر خلیل رسیده مدد طلبید و شهر بار امیر ادریس ترخان را
از بها دران نامزد فرمود تا به مدد امیر خلیل قیام نمایند و ایشان با امیر خلیل ملحق شدند بیکبار روی
بسیستان نهادند و والی آنجا شاه حسین با اسباب حصار داری پرداخته خاطر بر مخالفت قرار
داد و شهر را استحکام ساخته حسین از مستقبلان ملک نیم روز بقدوم جوانت پیش آمدند و با فرزندان لشکر
نصرت شعار آهنگ جنگ و پیکار کردند و مغلوب گشته گروهی انبوه از آنجانب بقتل رسیده
و باقی گریخته در چهار دیوار شهر خزیدند و چون سپاه ظفر نشان بر اطراف شهر قبض شدند ملک حسین
دانست که وقت مقاومت ندارد و مردم ولایت هم از وی متنفر بودند چه سیاست و قتل بی‌قرار
داشت لاجرم چاره جز فرار نیست دست از ملک و مال شسته بناه بجنگلها و ولایت زره برد
و بلیتها بجز دو حصار ساخته تمامت ملک نیم روز در قبضه اقتدار امیر خلیل آمد و دران دیار مستقل گشته
بعد از چندگاه شاه حسین با طایفه از اوباش متوجه سیستان شد و سعی بسیار نمود و روی اعتبار نهاد و در
چند روز بدین قصبه بگذشت لیکن او را که آشیانه هوا و هوس بود پیش امیر خلیل آوردند و او را بدرگاه عالیه
فرستاد و بسیاق مناسب بحالت الموقع مشغول شد و کیفیت قتل شاه حسین و برادر بزرگتر او را شاه
قطب الدین حسین استماع افتاد که ایشان بعد از انهزام از صدمات لشکر نصرت اثر با سر چهار
نفر بجانب کیخ و کران روان شدند و در اثر شاه حسین یک ذکر جلیه خود را از سر بریده آورده
با رکیب او را بجهت خویش که برد همان نام داشت داد و آن نوکر کینه وی در دل گرفت و پنهان
از عقب او روانه شد و نیمشب با ایشان رسیده همه را مانده و کوفته در خواب یافت و شاه

حسین و قطب الدین از بدن جدا کرده باز گشت و با امیر خلیل رسانید و دیگر از وقایع خراسان آنکه
در خلال احوال مازندران بر قلعه عماد مستولی شده آنحصار را در تصرف آورند بیان آنچنان
است که ضبط قلعه عماد با امیر بابا حسین تعلق میداشت و او از قبل خویش داروغه دران حصار تعیین فرموده
و امیر بابا حسین در ولایت مازندران از چند سردار که از ناصیه ایشان آثار تمرد ظاهر بود گرفته بقتل رسانید
و با قبرا دست برده در قلعه عماد محبوس ساخت و داروغه آنجا مقرر کرده بود که هر شب شخصی از ساکنان
قلعه بجهت سازا طعام داده محافظت نماید و ساکنان قلعه از همین تنگ آمده بودند و یکی از آن مردم شبی که
تعهد گرفتاران نوبت او بود سخن عجز و درماندگی خویش با ایشان گفت مجرمان گفتند کاهی از خود
نیست اگر با ما اتفاق کنی همگی برابر تو بنا شد و سخن خروج در میان آورده با یکدیگر عهد بستند و فی الحال
بنا بر گرفته تیغها بر کشیدند و بر سر داروغه ریختند و او خود شب بر شراب خورده بود و بخواب غفلت
فرو رفته ناگاه از آن مخرفا بیدار شد خود را در چهار دیواری انداخت و مازندرانیان او را بدست آورده
کشتند و بعضی از ایشان را که از ایشان قوی‌تر بسیار داشتند بقتل رسانیدند و دیگر از حصار بیرون کردند
و قلعه را ضبط نمودند و میرزا بابر از وقوع این قضیه ملول و محزون گشت اما از آن حال و قرار اظهار ملال ننمود و فرمود
که همانا داروغه با رعایا معاش پسندیده نمیکردند و از آثار تعدی معلوم میشد که مظلوم بدکردار گشت اکنون کسی باید که
آنجا رود و مازندرانیان را استمالت دهد و جهت انکار خواجه عماد الدین استرآبادی را روانه آنصوب ساخت
و او با مازندرانیان اظهار رسالت کرد ایشان اظهار اطاعت و انقیاد نمودند اما کردار موافق گفتار نداشتند
و چون بعراده و منجنیق و دیگر اسباب تسخیر القلعه مقدور نبود اصحاب پیش چشم ایشان داشتند که دولت
دیر باز چه کار کند و از مکر چنین کدام تعلیقه روی نماید که خاطر از آن جمع کرده و در خیال خلاص الدین
محمود داروغه مشهد با نوکران بابا حسین بزوی قلعه آمده بودند و بترتیب نردبان و دیگر اسباب مشغول نمودند
و کس بقلعه فرستاده پیغام داد که اگر با ما در صلح با شکیبی ندارد و ایلند مناسب چنان مینماید که با یکدیگر
علاقات کنیم و عهد و پیمان در میان آریم و اگر هوس سرکشی در دماغ شماست جنگ را آماده باشید مازندرانیان

اظهار اطاعت کرده از خرقین در روزی که سفر کرده بودند بر در قلعه فتح کشتند و نوکران امیر حسین و علاء
الدین محمود و مازندرانیان نزدیک هم رفتند و با یکدیگر سخن گفتند و شرط عهد با هم در میان آوردند و مازندرانیان
در عندی قرار داشتند و مردم بیجانب دستی دراز کرده تا بدستور معهود و کف بر کف نهاده معاهده کردند
و علاء الدین محمود دست قالغانرا گرفته بر قوتی که داشتند بجانب خود کشیدند و ایشان بیمردی دست
قاهره بیاپان افتادند و درهم آویختند نوکران آنجانب بمدد رسیدند و آن دو مازندرانی را بقتل آوردند
و سر ایشانرا بدرگاه پادشاه فرستادند و سایر مازندرانیان در قلعه امراء بر طغیان مستعد بودند و پیش از بودن
علاء الدین محمود این قلعه چند جوزار آذوقه بدر قلعه آورده بودند و علاءی با الدخان که در دخن بار داشت
چند روز در آن قلعه میبود در آن زمان که علاءی را با الدخان بیرون میفرستادند آنچه که از تکلیفات
بجان رسیده بود با علاءی گفت بسیج بیرون رفتن که در قلعه بیرق حکومت که بدو در خور نوا نکرد
حالا که مدت روزست که من در آنجا کار میکنم منتظر باشید که در شب چهارم از این تاریخ چرا می خواهد
و چون اثر روشنائی به بینند بیایند و در قلعه در آمده هم خویش بسازند علاءی از قلعه بدر آمده امروز مرا از آن
حال آگاه ساخت و بیرون نمیرفتند بودند تا شب موعود چراغ نمودند تاریکی شب بحمد بسر شد
و مردم بیرون نزد با تنها شاه با تنه و جای مستحکم بخرم بالا کردند و از آنجا طناب ها گذاشته و دیگران بیاید
برآوردند و قالغانرا واقف شده و بعضی نکشیدند خود را از آن قلعه بزیر افکندند و جان بتنگ پا بیرون
بردند و با زماندگان سیاست کشته شدند و سرهای ایشان بعزة الفاخرین با طراف دیار فرستادند
و جناب پادشاه از کوتوالی قلعه را بدستور معهود با میر بابا حسین ارزانی داشت و در میر علاء الدین محمود
نوازش پادشاهانه اختصاص داده در این وقت سلطان سعید هدایا بیکران بخدمت میرزا ابراهیم
فرستاد و جناب شیخ الاسلام خواجه مولانا را طلب داشته جناب شهریاری حضرت رخش بمرقند
را برای آنحضرت معرفی گردانید و خواجه مشار الیه را بجای مسکن معارف و دیدن او در دل مشتاقان
در من گیر شده و بمعارف خراسان رضا داده میرزا ابراهیم بیرق سفر آنجناب پر در خشته بتجمل تمام شیخ الاسلام

بجانب سمرقند گسیل کرد و خواجه مولانا در هرات مقیم بود مکرم و معزز زندگانی میکرد و در جمیع ارباب علایم و اخوان
اندیار مقدم می نشست و در قضا سیف این احوال امیرزاده الوند ترکان که میرزا ابراهیم او را تعظیم بسیار میکرد و بلفظ
برادر خطاب میفرمود بی اجازت از دکردان شده بطرف سیستان بیرون رفتند و از آنجا بجانب کرمان
نهضت نمود و با لشکرهای ترکمان او را در اوقات دست داد و همیشه شرح حالات موقف عرض میرسانید
و دیگر از وقایع آن بود که مولانا شمس الدین محمد شرب را از دار السلطنه هرات اخراج
نمودند مفصل این مجمل آنکه مولانای مشار الیه مردی سنبده اخلاق کم خوض بود و هرگز بزخرفات
دنیای دون از زر و سیم التفات نداشت اما بجانب جاه و ریاست بر صغیر او استیلا یافت
در پرسه در کوچها و بازارها سیر میفرمود و هر که میرسید پرسش احوال وی میفرمود و سخنان دلپسند
بر زبان میساخت و خواجه زبان او بود که اکابر و اعیان و ارباب حکم و فرمان مرید و معتقد او
باشند و مدتی در زمان حضرت خاقان سعید این شیوه مسلوک داشته با شاهزادگان
بیاری و مصاحبت بسر میبرد و چون نوبت سلطنت بمیرزا ابراهیم رسید مولانا را در خاطر میگذشت
که مگر خواجه بخت در باره او التفاتی فرماید آنحضرت خود بهیچ گونه التفات باحوال مولوی نشد مولانا
از این رای در سوء افتاده که مردم را از میرزا بیزار سازد و با مدن میرزا علاء الدوله بسمرقند و از آنجا
و از سرحد و جهاد و تعریف و توصیف میرزا علاء الدوله و مذمت میرزا ابراهیم القا میکرد و بجانب آن جنب
ایشانرا دعوت مینمود و از ملازمت آنجناب گذار مینمود در این اثنا شخصی سید محمد آخر نام
در لباس سپاهیان از ترکستان بهرات آمده با خواجه مولانا همدستان شد و در خلال این
احوال شخصی را که رسم جاسوسی از پیش میرزا علاء الدوله آمده بود و برای مولانا و سید محمد
آورده گرفتند و این معنی باعث بر آن شد که مولانا را روانه کردند و سید را با خود فرستادند و جاسوس
بدار کشیدند و جناب مولوی دیگر بهرات رسید و دیگر بوقایع آنکه سلطان سعید از سمرقند خواجه محمد
بازرگان را با ترکمانات که دیده اهل بصیرت از دیدن آن تحیر کی سبب بر سات نزد میرزا ابراهیم

و نشاده و سخنان فتنه انگیز گفته خواجه از زبان ولی نعمت خویش معنی چند بعرض رسانیده و پیوسته امرا
بیشتر بها بعرض رسانیدند و بعد از چند روز که در حضور بسر در در خراسان گذرانیدند مشغول اقطاع و انعام
گشته مقتضی المرام رخصت انصراف یافتند و خاصه ان اولاد امیر مظفر تن تیر از آذربایجان بدر
رسیده موجب تاکید مبانی مصادقت گشت و همچنین ایلچیان سلطان محمد فرمانده دیار روم رسیده
بنوازش مخصوص آمدند و رسول امیرزاده الوند آمده وقایع او را که با مانی لقان دست داده بود بعرض نمود
و پادشاه امیرزاده الوند را بمواعید خوب مستظهر ساخت و ایلچی اجازت مراجعت داد و درین اثنا
عرضه داشت امیر خلیل رسید و دیگر از وقایع آنکه مملکت شیراز مفتوح گشت و سرداران آن نواحی
اطاعت نمودند و میرزا بابر فرستاده امیر خلیل را کلاه نوروزی دیگر مرصع ارزانی داشت و از نوازش
امیر مشار الیه التفات فاخره و تحفات نامه ارسال فرمود و درین اثنا خبر اشرف شهریاری بواسطه
شرب مدام از نهج اعتدال انحراف جست و روز بروز صحت در تزاید بود تا هیچکس را بجانب امید و امانی
نبود و اطبا مسیحا نفس در تدارک بدو مبتلا نمودند تا شدت مرض زایل گشت و اما همچنان
اثر ضعف و نحافت بود و گاهی لحظه نشسته در اطراف و جوانب سیر مینمود و درین اثنا سید اشرف
اعلی رسید که در قلعه عماد میلی از سیم و زر در بر صنی معین مدفون است امیر شیخ ابو سعید مقرر شد که در قلعه
نقش نماید و امیر مشار الیه بقلعه رفته قاضی و بعضی از سادات را مصحوب خود ساخته بقلعه برد و هر چند
نقش کنج کردند جز رنج ندیدند و در اوایل جمادی اول سنه ثمانین و ثمانمائه جناب ارشاد مآب مدار
مولانا سعد الدین کاشغری بعز حضور شتافت و قرب لیزار شیخ زین الدین الخوافی قدس سره مدفون گشت
و هم درین سال از جواهر آثار قدرت الهی دو دنباله ظاهر گشت و از جانب مشرق بهنگام سحر تا
نزدیک طلوع خورشید بغایت عریض و مهیب مینمود و بعد از چند روز در جانب مشرق روشن
و تکوین آن در برج ثور که طالع هرات است و هشتم طالع خانه میرزا بابر که خزانه خوف و خطر است
روی نمود و از آن حیف بسیار در آن سنه و آن ماه افتاده و میرزا بابر فرمود تا اوقاف و دلیل قوم سلم

جناب سید رکن الدین اعلی و مولانا حسن ذکر با احکام آن اشتغال نمودند و جهت رعایت
خاطر پادشاه بعرض رسانیدند که اثر دو دنباله چون بخشش و جنگ و ملازمت سلاطین و وقوع و بلاد
گوناگون در حیز طاعون است اما درین بلاد ظاهر نخواهد شد و عاقبت مجموع این حوادث
در ولایت خراسان ظهور یافت و درین سال حسین از اعاظم امرا مثل غیاث الدین علی بهرون
و امیر شیخ حاجی و پهلوان حسن دیوانه و امیر شیخ نور و بجانب ولایت هرات در رفته بودند زمستان
بازگشتند و تشریف لباس طوس سرافراز شده تنها گذرانیدند و میان امیر شیخ حاجی و امیر شیخ ابو
سعید که مدار ملک برین دو کس بود صورت نزاعی روی نموده و هم بخوبان شد که آنده و امیر مردم
خود را کل ساخته بیلاق سفید آمدند و عزم جزم کردند و میرزا بابر هنوز بغیر مرض داشت و آثار ضعف از ناصیه
او ظاهر بود الغرض میرزا بخواجه امیر شیخ حاجی و امیر ابو سعید را بصلاح و تدبیر تسکین داد و بزاد مرغ نشست
فتنه را که زبانه فلک انگیخته بود منطفی گردانید و بسی مشکوران دولتمند جنگ باشتی و کدورت
بصفا تبدیل یافت و بعد از این قضیه مرض میرزا بابر بکلی زایل شده و پای مبارک در رکاب
آورده و بالتمک جرغلتک عزیمت فرمود و پهلوان سید علی تیر انداز تیر پرتاب انداخته از نیل
پهلوان قطب الدین بگذرانیده و بخلع انعام و احسان گشت **ذکر وقایع حالات**
میرزا ابو القاسم و ترجمه بی بخت میرزا ابو القاسم بابر در بیست و پنجم شعبان لوم زیارت مشهد مقدس
از ایلاق سفید بیلاق قهقهه نزول فرمود و تمام ماه مبارک رمضان در آنجا بادای صلوات و صیام
قیام نمود و چون هلال فرخ فال شعبان بدید آمد پادشاه تا عید کاه تخشم فرمود و نماز عید بگذارد
و از آنجا بمنزل همایون معاودت نمود و چون شهریار عالیجناب در آن زمان از ارتکاب شراب
توبه داشت از اسباب جشن و سرور و لهو و سرور بغیر از ارام الخبایث چیزی نامرتب نگذاشت
و در آنجا تمام ماه شوال بسعادت و اقبال گذرانیده و در اوایل ذیقعده از آنجا نهضت بصوب مشهد مقدس
آمد و در چهاردهم ماه مذکور رایت مشهور در چهار باغ مشهد مقدس نزول فرمود و در آن شتاق در اطلاق

افتاد و حلم جهانمطاع صدور یافت که امیر نظام الدین احمد و امیر حسن جاندار بطرف نساء ابیورد رفته
از آنجا باخبر باشند و امرای سرداران آنجا در حرکت آمده در جمعه محرم سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه عزیمت
نمودند و درین اثنا ماده وحشتی که در میان امرا بود و میرزا سنجر از السکین داده بود در حرکت
آمد و اینمعنی موافق مزاج همایون نیامده امرا را عتاب فرمود و مغربان البتان را ملازمت کرده قرار
بدان دادند که بکشند سلطان خراسان روند و عهد و پیمان بندند و از یک جانب امیر خداداد و دیگر
شیخ حاجی و پهلوان حسن دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسنعلی و خواجه
زین الدین سمنانی بر دهنه صفا بخش آمده عهد و میثاق داشت و امرای نامدار بسته که مدت العمر
با یکدیگر بد نیندیشند و در مقام عذر و غریب هم نباشند و بیمان را بایمان مؤکد ساختند و میرزا بایزید
فرح نموده شرف اجداد ارزانی داشت و امرای نامدار و ارطوبهای با مقدار ترتیب دادند و التماس
نمودند که پادشاه قدم رنجه فرماید و حضرت سکر اخلاق سایه التفات بر سر بندگان انداخت و دنیا
البشارت را بمزید حضور مسرور گردانید و درین اثنا امیر خداداد و امیر حسین شیخ تیمور که سیورغال البتان بهم
اتصال داشت بر سر سرمه ترتیب کردند و هم بدان رسید که هر دو بدیوان رفتند چون امیر خداداد خواست
در مقام مباحثه از امیر حسن برتر میباشد در حین مباحثه چماقی بر سر امیر حسن زد و او را دشنام داد
و در وقتی که امیر حسن و باقی امرا در بارگاه جهان پناه حاضر بودند امیر حسن را نوازده صورت واقعه بعرض رسانید
و امیر زاده بار عتاب فرمود و چند چماق بر سر دزدی امیر خداداد زد و امیر شیخ ابوسعید برخاست
پیش آمد و داد میزانست موزده و میرزا بایزید اکثر اوقات بمنزلات شهد میرفت و گویندگان خوش
آواز و اهل ساز و ارباب ملاهی ملازمت او بودند روزی بوقت نصف النهار پادشاه
جسم اقتدار در محفل جانفزا خسته داده بود و امرای کبار و حوریان ماه رخسار جزاد ارکان دولت
بر میان بسته ناگاه درویشی ژولیده موی برهنه پا روی بر سر سنگی بیده آمد و بنشست و در اطراف خواجه
او ملازمان پادشاه بودند و در جمعی مشتمل بر اصحاب دنیا بنیا و نهاد و بندش این بود قوله

فرد اینهم

انبیه طمطراق کن فیکون شمه نعمت پیش اهل جنون و جمعی ترجیع بند که درویش با داد غیب خوانده زیاده
از صد و بیست بود و خواطر بلاد حفظ مضمون آن محزون ساخت و بعد از خواندن ناپدید گشت چنانچه
کس ندانست که کجا رفت و درین اثنا قدوه اهل عرفان بابا رعلی خوش مردان بسته مقدس آمد
و بابا میرزا بایزید ملاقات کرد و آنجناب در تعظیم و احترام او غایت مبالغه بجای آورد و در تعظیم جهات او
حسب دلخواه حکم فرموده عالیجناب ارشاد انتساب شیخ صدر الدین نیز بمشهد تشریف آورد
و پادشاه بحضور شریف او تیمن جست و از ولایت خوارزم درویشی صاحب حال از دل صوفی
نام که سالها در ارز در صحبت خواجه ابوالوفا بسر برده بود قدم رنجه فرمود و بمشهد رسید و در شیخ
ابوسعید شیخ بزمی پادشاه نامه ترتیب و پادشاه هم صحبت او فرموده اوزن صوفیرا حاضر ساختند
و پادشاه از وی سخن پرسید او در از کلمات اهل عرفان صاحب وقوف یافت و موجب بزمی
اختفا دشده القصه میرزا بایزید رستمان در مشهد رضویه گذرانید و در اواخر ایام شتا چند روز نشاط شکار
و جانوز پرانیدن کرد و ناتوانی زادگان رفت ناگاه تا جیان شتغاری که محبوب ترین شهریار
بود بشکست و خاطر او از او متغیر گشت و در همان روز معاودت نمود و جناب سلطنت مآب
از ارتکاب شراب قرب سالی اجتناب فرموده بود و در زمره نایبان انتظام یافتند زادگان
بازآمد و زبان فصاحت بیانش باین بیت متکلم گشت بیت بعهد کل شدم از توبه شراب
خجل که کس مباد ز کردار ناصواب خجل و در همان روز فرمان داد تا مجلس بزم بیارایند و اسباب
عیش و عشرت مهیا ساختند و چند روز پادشاه کامکار از دست ساقیان لاله عذار باده
های خوشگوار کشید تا ارغام ساقی اهل شراب تلخ چشید ذکر واقعه پادشاه
زاده میرزا ابوالقاسم بابر بهادر

قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه نزد
هر کس و باعتقاد هر ذی نفس معنی مغرور و مبین است که باید و باقی ذات خداوند جهانست
و بس مرید این حال اثر از حال شاه زاده همچنان میرزا ابوالقاسم بابر بهادر درین میرزا بای

سفر است و شرح این واقعه هایله آنکه جناب بانی مبانی جهانبانی و نقاوهٔ اولاد و احفادی سرور الانبیاء
بار بها در دیت و پنجم ربیع الثانی مقرون دولت و کامرانی از جهار باغ مشهد در محفه نشسته مقدار
مسافت قطع فرموده و بلا توقف معاودت فرموده در مجلس بزم آرام گرفته و چون لحظه بگذشت مزاج همایون
از حد اعتدال منحرف گشت و در مقام مخصوص بعضی امرا اندیشه برخواست و اهل مجلس با هم گفتند و خاطر
شهریار قوی شده و ندانستند که از دست ساقی اجل شراب کرالهٔ هرگز هوش خواهد نیامد چنانچه و در جاشت
هان روز بر پا دشا منکشف شد که وقت ارتحال از این سرای پر ملال زبان بدعای شهادتین گشاده
جمیع سنای توبه فرمود و دولت حیات را بمقتضای اجل سپرد انا لله و انا الیه راجعون و جمیع شریف و منیر
در ناله و فغان آمده و قرع روز آخر و نمونهٔ صبح محشر درین مرحله ظاهر شد و بتجهیز و تکفین آنجناب بر سنن دین مبین
قیام نمودند و نعش مغفرت مآل را با تمام برگرفته در کشیدی که حضرت خاقان سعید در جوار مزار خالق
الدنوار امام هشتم علیه السلام ساخته بود و کاک سپرده و اطبای حاذق بطریق و قیاس استعمال می لاسرم حرکت
کرده و از کیا قرب جوار حضرت امام علیه السلام را تمهید قول ایشان یافتند مولانا شرف الدین صبیح
در تاریخ وفات آنجناب گوید بیت آفتاب ملک بابر خان تا ۞ کی چنان خورشید پنهان در حجاب است
در ربیع الثانی فصل ربیع ۞ اندر آساغر زتون دل پر است ۞ چو خواستم حکم با چاک شد ۞ دیده را از دانش
و آن پر در است ۞ این پر است و چه تاریخ گفت ۞ مرت سلطان تمدیار است ۞ مسود این اوراق
اینده و بیت در آن ایام بخاطر فاتر گذشته در آنمقام ثبت افتاد بیت شبی که شبش سنه مرگ جهان
ناگاه فتاد در دل سیل جهان ۞ هر کس که ز تاریخ وفاتش پرسد ۞ بر گوی که سه نهاد شه بابر خان ۞ از بدایت
سلطنت میرزا بابر خان در استراباد تا روز ایام حیات مدت ده سال بود و حکم جهانمطاع او مدت
هفتسال در تمام خراسان و سیستان و مازندران نفاذ پذیرفت **ذکر جلوس میرزا**
شاه محمود بجای پدر مغفور در همان روز که میرزا بابر وفات یافت امرا و ارکان دولت خلف صدق
او میرزا شاه محمود را که در سن پانزده سالگی بود بسلطنت برداشتند و میر شیخ علی را در امر شیخ علی

بالوان جهت بهرات فرستادند و در همین روز شیخ زاده بر قیام که بمنصب وزارت فایز بود بیاد
که عصیان کرده بودند کوشمال بسزا دادند و میر حسن جاندار از نیشابور که سیورغال او بود در مشهد آمده بشرف
دستبوس شاهزاده استسعاد یافت در روم خزانه گاه آورده روز دیگر هم بدانجانب بازگشت و امیر
حسن بیگ از جانب هرات عرضه داشتی فرستاد مضمون آنکه در آن روز که خبر واقعه پادشاه بهرات رسید
میرزا ابراهیم شبانگاه از قید حبس خود را خلاص داده عازم هرات شد و شرح آنقصه بمنصوب
مسطور خواهد گشت انشاء الله تعالی و میر اعظم بعد از دو روز که بوظایف عزا قیام نمودند در رکاب شاهزاده
عازم هرات شدند و در آن روز از بین بابا حسین قاصدی رسیده پیغام آورد که در ولایت جوان
بین دولت قاهره مضبوط است و من بنده در مقام فرمان برداری و خدمت گاری ام هر حکم که شود
بدان عمل نمایم و در این اثنا از پیش امیر شیخ ابو سعید که بر حرس رفته بود خبر رسید که میرزا سلطان محمد
بعد از واقعه جانسوز شهریار مرحوم بخراسان که بتوقف بخدمت ایلچی اما بواسطه آنکه شنیده که سپاه از بین
ابو الفضل میرسد و دو سه روز توقف نمود چون امرا و شاهزادگان بجام رسیدند از جانب نون فرستاده
امیر سلطان حسین بیک جاین پیوست و پیغام امیر شاهرخ را بعرض رسانید که خاطر از جانب هرات جمع
دارند که بغایت مضبوط است و من بنده در مقام خدمت گاری و جان سپاری مترصد فرمان
ایستاده ام در این اثنا شیخ زاده از مرداده معروض داشت که میرزا سلطان محمد بخواهد آمد و در حیرت
وارد و سه بغایت کس فرستاده و از جانب هرات نیز خبر رسید که امیر حسین بیک و ارکان
دولت بود و چون شنیدند که میرزا بابر رخت زندگانی بسرای جاودانی کشید چنان سراسیمه گشت
که از محافظت امیر ابراهیم غافل ماند و شاهزاده فرصت غنیمت دانسته در وقت فرصت از باغ نیشاپور
بیرون رفت بر سر دیوار برآمده بطایفه الحیل خود را از دیوار بست و دار السلطنه هرات بیرون آمد
و بنیض یوم نحست و سعادت بخانه امیر احمد خان رفت و امیر شاهرخ را بتقدیم شاهزاده ارشاد و استقبال
نموده بعد از جلوس نثار و پیشکش بتقدیم رسانید و از اجتماع بندگان دولت خواه گرفت و از دوام تمام

حاصل شد و شاه‌زاده و امیر احمد خان از دیوار بیت بیرون آمده دامن کوه فشار را لشکرگاه ساختند و در این اثنا
شنیدند که از جانب مشهد کوه‌بر میرزا ابراهیم کرده‌اند و امرا چون بر آن کثرت اعتماد نداشتند بعد از قضایا
مشورت عازم میمنه و مرغاب و فاریاب شدند و بقصد رسیدن لشکر تمام در ظل رایت فیروزی آیات
جمع آمدند و امیر حسین علی و امیر حبیب را بعلت شقاق آنکه میرزا ابراهیم از دست گذاشته بگرفته و این دو
مبلغی خطیر از وصول کرده و از شهر و بلوکات نیز اموال فراوان گرفته و درین وقت میرزا شاه‌محمود رسید
و در بیست و ششم جمادی الآخر بباغ فشار نزول فرمود و بعد از چند روز باغ زاغان مستقر سریر سلطنت
ساخت و ذکر حدوث **وقایع متفرقه و ظهور انواع** درین سال یعنی سنه احدی و ستین و ثمانمائه
امواج فتن و انواع محن در حرکت آمده و قوافل بلایا در ولایت خراسان بازگشادند چه آن مملکت از پادشاه
و شوکت نافذ فرمان خالی ماند و هیچ یک با حوال مملکت از پادشاه و شوکت راه یافت و تخت
بلایی که نازل شد آن بود که چون امیر شیخ ابوسعید از مشهد و سرخس بهرات رسید فرمود تا سرا شمار کنند و در هر
سرای صبی مسکین تحصیل نمود و نسبی امیر عالیشفار و تسلیم بدر کرد و خواجه علی سرخسی و خواجه میر علی و ملا مولانا
میر خواجه بدیوان رفتند و اظهار کفایت کردند و اندک مدت بقلع الخیر از مشاهیر و مشایخ و علما و مدارس و خوانق
از اهل علم و فقرا و ارباب احتیاج و استحقاق باز ستدند و تا بانجا رسانیدند اما گرفته بودند بکلی از جمع کرده
کفیدند نوشتند و بکلیت رفتند و چون وجهی که ظلمه با خود مقرر کرده بودند که کمیه از دینار از آن
برسانند تدارک پذیرفتند و فصلان نشد و آغاز نهادند و علاوق بعضی کرکه درجی گرفتار و در نزد روی مساحه
نهادند و دست دیاب برآوردند هر چند اشراف و اعیان از امیر شیخ ابوسعید درخواست میکردند
که تمشی در باب تسلط ظلمه بشد و ناله و فریاد مردم بفلک الافلاک رسید و آخر الامر تیرهای مظلومان بهدف
اجابت رسید و بیچارگان در عالم روزگار و مال امان یافتند بنهب این مقال آنکه امیر شیخ حاجی بنا بر صحت
ملکی در بیست و یکم جمادی الآخر سال مذکور میرزا شاه‌محمود را از باغ زاغان بشهر در آورد و دروازه مقصور
ساخته فرمود تا در کوچه‌ها منادی کردند که از دو جهت بسر شمار بیکس غلبی هیچ اقرار ندهم و آنچه داده باشند

نماید و همچنین حکم کرد که نوکران امیر شیخ ابوسعید را در شهر هر جا بیابند غارت کنند و جمعی کثیر از ارکان
جناب امارت مآبی را تاراج کردند و بهزار مشقت بیجانی بیرون بردند و بعضی از امرا که از گفتار و کردار امیر شیخ
ابوسعید و نوکرانش دلتنگ آمده بودند بشهر درآمده با امیر شیخ حاجی موافقت نمودند و امرا و ارکان
اگر چند از منازل خود در بیرون بودند حرکت نکردند اما ضمناً با امیر شیخ حاجی موافقت بودند و در شب مردم
اندرون شهر پاس داشتند و امیر شیخ ابوسعید برادر خود امیر حسین علی و طایفه از بهادران مثل قدم
کابلی و غیره که مردم نامی بودند شب هر شب بیکبار و ترتیب فرق مشغول بودند و قریب بطلوع آفتاب
هر روز برادر با جمعی از بهادران و سواران نامور سوار شدند و از دروازه بیرون رفتند و امیر شیخ حاجی
با طایفه او از عقب مخالفان روان شدند و امرای قربانی نیز با اتباع و نوکران از دست بعد امیر شیخ حاجی
در حرکت آمدند اما هجوم عام بر تیره بود که زبان خامه از توصیف آن عجز و قصور اعتراف مینمود و هر دو فریق
را در شمالی کوه مختار اتفاق ملاقات افتاده و امرا و اعظام از اطراف امیر شیخ ابوسعید و نوکران او دوانده
و وحشت و حیرت بر ایشان غالب گشت که هیچکس را مجال آن نشد که دست بتردد کمان و سیف
دستان دراز کنند و شامت کوران و نعت شامل حال امیر شیخ ابوسعید شده بتجرع ظلم و بیداد روزگار
ادمی حاصل گشت و خلق را از اسب فرو کشیده سر بر تخت او بفلک دوار فرو نهاده از زندان
جدا کردند و حیرت للناظرین از دروازه بیاویختند و خاطر همگنان جمع شد و رایات سلطنت هرات را
از ابتهاج حضور در اشراق صدور بوصول پیوست و در اصحاب اشرار صدمات بارباب استحقاق رسانیده
و از خبر مظلمات و فاجع این سال قتل امرا ترقاخیت مخصل این قبیل آنکه در اثنای ایام
در مطور شد پیوسته خبر رسید که لشکر بسیار همه جوشن پوش نیزه گذار در ظل رایت ظفر فرجام
میرزا ابراهیم مجتمع شده‌اند و شاه‌زاده جبال التخیر دار السلطنت هرات دارد و در آن زمان زمام
اختیار مملکت میرزا شاه‌محمود در قبضه اقتدار امیر شیر حاجی بود و ترقاخیت با امیر نظام الدین در
صلح آمد و با شاه‌زاده شورت کردند و بان اتفاق نمودند و هر یک رای صواب‌نمای عهد علیا گوهرشاد آغا فرستادند

بدان عمل نمایند چه نسبت با نوبی عظمی بان دو شاهزاده استادی داشت و در ربع الآخرت مابل
با نمود و میان آن دو فرقه اهل سلطنت صلح و آشتی و جهت سرانجام هنگار ترکمان شاه مراد استمداد
مهد علیا بود و عزیمت مرغاب نمود و از جمیع امرا مکاتبات برد و درین اثنا جمعی از مردم شریر فتنه انگیز
در خاطر امیر شیر حاجی نشانند که میل محبت مهد علیا نسبت بمیرزا علاء الدوله و فرزند او میرزا ابراهیم
روشن و مبین است و ترخانیان بنابر رعایت خاطر آنحضرت جانب ایشان را نخواهند گذاشت
اکنون در مقتضیه بدیهه امعان باید نگریست و باید در ملاحظه کشند و هم یکی مجرم خواهد شد و امیر شیر حاجی
متوهم شده در دفع امرا ترخانی بجهت کشت و آن قوم هشتم را از عذر کثرت عوان و انصار
و خیل و حشم بسیار یکی در خاطر میگذشت که تصاریف روزگار و حوادث لیل و نهار قصد ایشان خواهد
کرد و امیر شیر حاجی با پهلوان حسین دیوانه مقرر کرد که هرگاه که ترخانیان بکشتن یاغ زرخان در آیند
باید که نوکران دست بردی نمایند و روزی امرا ترخان انجا رفتند و امیر نظام الدین احمد ابن امیر
فیروز شاه چون وضع مجلس را دید دانست که فتنه متوجه است خود را بیرون انداخت
و چون از بخت نمود نوکران امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه قصد ترخانیان کردند و میرزا ادریس ترخان
کاردی در دست داشت که بدان کشت پاره میساخت از بیم جان آن کارد را بر شکم شیر
حاجی زد و در آن مجلس امیر ادریس ترخان و پسرش یوسف ترخان و امیر حسن ترخان بتیغ ستم
کشته شدند و امیر غیاث الدین علی ترخان از زخم کاردی رسیده بود از آنجا جان بردن بود امیر شیر
حاجی از زخم کارد بردی افتاد و جمعی او را کشته پنداشتند و امیر محمد ترخان پناه به پهلوان
حسین دیوانه برد و همراه او از کشتن بردن آمد و آن ناجوانمرد جوانی جان را بقتل رسانید و
بجانب خواف که رسید رحال او نمود بجهت نمود و امیر نظام الدین احمد از آن مهلکه بیرون رفته بمسجد
مسافت میبود و از زیارت گاه عازم توس شد و برادرش امیر علی سلطان حاکم آنجا بود در آن
راه پهلوان حسین دیوانه رسید جنگ واقع شد و امیر نظام الدین احمد بدیه نهادت رسید و امیر مشار الیه

بصفات حمیده و سمات پسندیده اتصاف داشت و بر کمال حسب و جمال نسب متجلی بود و ملکات
روحانیه متحلی و امیر غیاث الدین علی ترخان و مولانا احمد لیساول از آن میان جان بکنار کشیدند و متوجه
میرزا ابراهیم گشتند و امیر شیر حاجی چون مرتکب این امر خطیر شد امیرزاده شاه محمود در الفقه اختیار
الدین در آورده مهد علیا که هر شاد آقا نیز باستصواب او بشهر در آمد و در مدرسه خافان سعید ساکن گشت
و امیر مشار الیه از زخم کارد و امیر ادریس ترخان مزاج ضعیف و ناتوان بود و در ابیورد رسید و میرزا ابراهیم
عازم جانب هرات است و میرزا شاه محمود و امیر شیر حاجی بباغ قمار رفته منزل ساختند و جناب خواجه
نایب قاضی قطب الدین الله احمد الامامی باشارت مهد علیا که هر شاد آقا فلعه را مضبوط ساخت و مستحفظان
بر دروازه گماشت **ذکر وقایع حالات میرزا ابراهیم سلطان در اوان سلطنت و زمان حشمت**
میرزا ابراهیم چون خود را از آن مجلس بیرون انداخت با جمعی ترخان و طایفه از ترخانیان بکنار آب هیرمند
رسید بخشت جیحونی دست داد و بعد از آن افترقه و پریشانی بکال کتاب راه یافت و بار دیگر پای
بر معارج سروری نهاد و اسباب پادشاهی او منتظم گشت و موکب علو انتساب از حدود
مرغاب نهضت فرمود و بجانب دار السلطنت هرات روانه شد و بعد از طی مراحل و قطع مسافت
صباح روز سه شنبه هفدهم رجب قریب بباغ قمار رسید و میرزا شاه محمود عنان فرار بجانب قهقهه
و امیر شیر حاجی بعد از کشتن بیزه فرستاد و درین روز امیرزاده ابراهیم بطالع فرخنده و بخت فیروز
در وقت نصف النهار بباغ قمار نزول اجلال فرمود و طایفه از آنجا در آن بنگاه مینی میرزا شاه
محمود رفته و طایفه در جنب امیر شیر حاجی رفتند و فوج اول ملک قاسم و ملک میرزا اسکندر ترکمان و دولت
کلدی و قرامان ترکمان و حاجی خلیل را گرفته بدرگاه پادشاه رسانیدند ملک قاسم و قرامان از خشم
مهد علیا از کشتن خلاص شدند و دیگران بقهر شحنه و سیاست گرفتار آمدند و فرقه دوم با امیر حاجی سید
و حسب سعب دفع شد و رفتی قوی بدست امیر مذکور رفتند و خدمتش مجروح و بعد حال بقلعه انیزه و دیگر
میرزا ابراهیم خوشحال ملک علم بخشگاه آباد اجداد خود قرار گرفت و حرامی و حرام زاده در قتل عنایت جوانی

در داد و در تاریخ جلوس او گفته‌اند بیت شاهی به اقبال دستگیر ملکت ❊ چون دولت و بخت یار گیر
ملکت ❊ بنشست چو بر مسند شاهنشاهی ❊ تاریخ جلوس بر سریر ملکت ❊ و میرزا ابراهیم روزی چند از تاریخ راه
دشت سفر را سوده و خواجه شمس الدین محمد بخاری را به شرکت خواجه محمد سعد الدین مناصب وزارت سرافراز ساخت
ایشان مال رعیت در لشکر را در حرص چند روز مستحق گردانیدند و درین اثنا میرزا ابراهیم شنید و امرا میرزا
بابر در حدود جام بموکب همایون میرزا شاه خود پیوسته‌اند و عازم تسخیر دار السلطنت هرات شده‌اند و از
توجه سلطان سعید نیز کاهی بسمع میرزا ابراهیم رسید و میرزا ابراهیم بوم رزم میرزا شاه خود در حرکت آمده و در اثنا
جلادت برافراخت و قراولها در داکه از قلعه جان میرزا علاء الدوله بود در شهر وارد خانه ساخت و چون مجنون
کلی بکاتب مولانا احمد لیاول داشت ضبط قلعه اختیار الدین بعهده کاردانی او باز گذاشت و درین توجه
بکاتب جام میر حبیب را که در زمان حسین شاه زاده قصبات ارزد بوجود آمده بود خرد و نامسرشکون و بی‌حیا
آویختند و او با قبح وجهی جان شیرین تسلیم نمود بیت بینی گرت هوای تند هست ❊ ملک زاده
را در بلاخانه دست ❊ چه دانی در بلا جاه و تلبین شود ❊ چو بیدی که ناله زرین شود ❊ و خواجه وجیه الدین اسمعیل
در وزارت میرزا المستعین و میرزا علاء الدوله نموده بود و درین وقت در میرزا علاء الدوله روی گردان شده پناه بمیان
ملک استیلا آورد و بحکم میرزا ابراهیم گرفتار گشت و بعد از شکنجه فراوان در قصبه فوشنج مقتول شد
انقضا اندوه پادشاه بطلب ملک در آمده در حوالی ربالا امیر شاه ملک بهم رسیدند و میمنه و میسره طرفین
و جناح از آن سه در برابر یکدیگر صف کشیدند و قاصد جان یکدیگر شدند و خاطر کشته شدن قرار دادند و
و جوانان میرزا شاه خود حمله آورده میمنه و میسره میرزا ابراهیم را از جای برداشتند و در آنجا نیز تعاقب نموده
چند فرسنگ راندند اما غلبه سپاه مغلب شد و از این جانب امیر احمد ترخان با جمعی جوانان بلنگ نخوی
بر قلب میرزا شاه خود حمله آوردند و از هنگ آتشین مشیه و فاشات دو فارغ فاغان متزلزل گشت و میرزا شاه
خود از هر که روی گردان شده عنان عزیمت بکاتب شهد تافت و بسیاری از وجوه سپاه در جهان درگاه او
گرفتار شدند و چندان غنیمت و اتفاق اطلق از احاطه آن عاجز بود بدست سپاه منصور افتاد و میرزا ابراهیم

بعد از آنکه

بعد از آنکه مغلوب شد دل از ملک و مال برگرفته بسعی امیر احمد ترخان غالب الله آورده‌اند که ملازم میرزا شاه
خود بهرات رسید و میرزا در دره میرزا شاه خود غلبه کرد و بعد از زمانی مردم اخبره رسیده گفتند میرزا ابراهیم
غالب الله و خود صباح بدار السلطنت هرات نزول اجلال خواهد فرمود ❊ ذکر عزیمت سلطان
سعید بتسخیر دار الملک خراسان ❊ سلطان سعید از آن زمان که بر سریر سلطنت مادر دار الظفر تکیه یافت در تسخیر
خراسان بر ضمیر انور داشت و چون خبر فوت میرزا بابر بسمع اشرف آنحضرت رسید اندیشه تاکید بدیرفت
و درین اثنا امیر شیخ حاجی و حکومت بلخ با دمغلق بود قاصدی بسمرقند فرستاده معروض داشت که خراسان
خراسان از پادشاهی ناقه فرمان غایبت آنحضرت عزیمت بدان طرف معطوف گردد بتکلف تمام اینه یار
در قبضه اقتدار خواهد آمد و سلطان سعید را بعد از استماع این کلمات قال توقف و تاخیر نماند و بوم لشکر باز
کلکها داد و عزم تسخیر خراسان بل جمیع دیار ایران جزم فرمود و از دار الملک سمرقند بیرون آمده بسرعت تمام رفتند
تا از حیجون عبور نمود و چنان تعجیل میراند که باد صبا بگرد سم سمند جهان پیمای او نمی‌رسید و شب رکابات
مقصود منازل و مراحل می‌پیمود و در روز هر جا که می‌رسید توقف می‌نمود و چون کلمه دود هرات نزول
اجلال فرمود قاصدی فرستاد و از آمدن خویش اشراف و اعلام باخبر ساخت چنانکه سبق
ذکر یافت و در وقت ورود قاصد بهرات جناب شیخ الاسلام المعظم مولانا قطب الدین محمد غیاث
و میرزا ابراهیم بجناب ۱۲ برسالت پیش سلطان سعید فرستاده بود و التماس مصالحه نموده جواب
شنید و بعد از وصول هرات هر چه مقتضی وقت باشد بدان نموده آید باز آمده و بجناب دروازه
ملک رسید و باتفاق مولانا احمد لیاول در دهنه سرکشی داشت پل رود را برکشید و بجناب میان
پل رودان و دروازه مخیر ماند درین اثنا خبر آمد که امیر سید مرید که از عظمای امرای سلطان سعید است
نزدیک دروازه ایستاده مولانا احمد لیاول قضات و اکابر را طلبیده گفت بجز استسلام باقاضی
شهر را مخالفت نمایم و بنا بر عدم مساعدت روزگار از آن خیال دور گذشتم اینک کلید حصار شاه
بهرکس تسلیم نمایند اما حصار اختیار الدین خانه وی است حفظ و تحصین کرده از طرح سپرده است

نارمتی در بدن دارم از آنکس نخواهم داد و از هیچ افتده هراسان نخواهم شد و مولانا قطب الدین
یحیی و سایر اشراف و اعیان بدر دولت ملک رفته در باز کردند و جناب شیخ الاسلام در آمده کرده بود
از لشکر سمرقند بشهر ریختند و دار السلطنت هرات مفتوح شده اهل حصار از اطاعت داد و خان سر باز
زدند و چون موکب ظفر نشان در شمال قریه سلمان درمان نایند ملک سنان نزول اجلال فرمود
سادات و قضات و اکابر و اشراف برسم استقبال بیرون آمدند و ظایف نثار و پیشکش بجای آورده
بسعادت تقبیل انامل فیاض سرافراز شدند و روز دیگر شهریار علی الاطلاق از دروازه قبچاق بیرون
آمده در باغ شهر بخشگاه قدیم سلاطین عظیم الشان بود فرود آمد و آنحضرت جمعی از مخصوصان و معتمدان
بارگاه سلطنت را پیش مولانا احمد لیاول فرستاد و او را بانعام و عاطفت بیکران وعده داد
و خلقش را بانقیاد و اطاعت دعوت فرمود و مولانا در جواب گفت که میرزا ابراهیم ولی نعمت
و انعام من است و من از آن بیرون اگر در محافظت و دولت اهمال در رزم بعصیان و کفران منسوب گردم و دیگر از
برین اعتماد و اعتقاد تا محذوم من که دست اضافت زمان هرگز بدان عرض او نرسد در قید حیات باشم
امثال این امور از من توقع نباید داشت و در این کار مرا معذور باید داشت و حضرت پادشاه باید که
یقین داند که اگر از آسمان تیغ بارد و از زمین سنان روید از آنچه گفتم تجاوز نخواهم نمود و السلام فرستادگان
بازگشته آنچه شنیده بودند بحضرت عرض رسانیدند و سلطان سعید بیرون رفته با جمعی علیا کوهر شاد آغا ملاقات
نمود و شرایط تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانیدند و باغ زاغان را مستقر سریر سلطنت گردانیدند و چون مولانا کجو بهادر
درشت سیاست نمود و آتش خشم جهانسوز اشتعال یافته بتخریب اسباب محاربه فرمان داد و در اهل قلعه
با دروازه ممانعت فرموده و در خاصه امرا سینمود و مدت چند روز نایره قتال التهاب داد و مجرد
مهمی از پیش نمیرفت و چون آن قلعه ایست در غایت متانت و رصانت و در آن زمان بمردان کار
و ذخیره بسیار مشحون بود و هر چند دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان در فتح آن سعی نمود بجایی
نرسید و در اثنای این اوقات مسعدان بساع جمیل رسیدند که قاصدان میرزا ابراهیم بمن جهت علیا کوهر شاد آغا

تردد

تردد مینماید و اخبار ملک و لشکر تحقیق کرده باز میگردند مبادا که صورتی روی نماید که تدارک پذیر نباشد
و از اتفاقات اشیاء افتاد که در آن زمان سلطان سعید قاصدی الغلوغ نزد قوقرشاه و امیر شیر حاجی را طلب
داشت و شاه را بیخبر فرستاد که تا کوهر شاد آغا در هرات باشد اندک این بنده بر آنجا ممکن نیست چه با وجود
قتل زغانیان و وجود حیات میرزا ابراهیم از دیگر این کسی باشد فی الجمله سلطان سعید در نهم ماه مبارک
رمضان آن بلقیس زمان را که منبع خیرات و مبرات بود بنقل رسانید و این مختصر گنجایش شرح و بسط آن ندارد
و از غرایب وقایع سنه احدی و ستین و ثمانمائه از هرات یکی آن بود که خواجه سه ساله از زغانیان بیچاره بیکبار
گرفتند نخست میرزا شاه محمود و دوم میرزا ابراهیم سیم میرزا سلطان ابو سعید و در آن اوان امیر شیر حاجی از خیره
نوبر دن آمده مشرف پابوس سلطان سعید حاصل کرد و بعواطف خسروانه سرافراز گشت و کوتوالی قلعه
بسعیدی تفویض نمود و بعد از آن صورتی غریب در حصار روی نمود و بیان آن این است که جمعی از سیاهان
کلکاء با فیس هر روز نام روزی کوسفندی چند بقلعه آورده و سنجی که داشت گفت و چون نماز شام
در رسید التماس نمود که شب آنجا باشد و نفس او مبذول افتاده بیرکی با خود کمندی برده بود و چون
از شب قدری گذشت و مردم حصار در خواب غفلت فرو رفتند هر که جمعی را که با ایشان مرافقت داشت
بیک را بکمند بالا کشید و چون از دوام بیرون رسید که دانستند که مردم قلعه را با ایشان مقاومت نیست
بنهار پوشیده بر سر کوتوال قلعه رفتند و او را چند زخم زده از حصار بیرون کردند و دیگر که چنان قلعه حصین
رصین که در ربع مسکون شهره نظیر ندارد بیکلف بیک آورد و چون زمام اختیار قلعه نیز تو در زمام اقتدار
بیرکه در آمد تسخیر حصار اختیار الدین در حیز توفیق ماند و اخبار نامه بدیم از جانب بلخ و ماوراء النهر رسیدن
گرفت سلطان سعید با امرا مشورت نموده رایها بر آن قرار گرفت که رایت نهضت شعار معاودت عازم
دیارها که در ممالک محروسه راه یافته تدارک نماید

ذکر نهضت و معاودت سلطان سعید از دار السلطنت هرات بجانب بلخ

سلطان سعید چند گاه در هرات اقامت نموده بنا بر مصلحت ملکی عزم مراجعت
مصمم گردانید و جناب معلی القاب قاضی قطب الدین احمد الدامی را با دیگر اعیان طلب داشته گفت که

که فخر دین و مکنون خاطر انور آن بود که دار السلطنت هرات را تختگاه ساخته در آنجا اقامت نماید
اما امری چند در بلخ و ماوراء النهر سانح شده که معاودت فرخ العین مستبعد اکنون این شهر را بنیاد بردم
و امید دارم که بعد از اراده و توفیق اقتدار کار در ظل بهار متوجه اینبار شوم سلطان سعید بفرمودن بفرمان
و تمانید اقبال در تاسع شوال از هرات نهضت فرمود و باقی حالات و مطالبات بالتماس
اقصی القصاق معاف داشته فرمود تا منادی کردند که هیچ افزیده بر رعایا تعرض نرسانند و بهای
عزیمت در رکاب اورده بر سمت دروکت آمد و امرا را بر سم ایلغار بیشتر فرستاد و تا بغار نشسته
بر روا احد بیر بر احمد اللطیف الغرب شمشیر فرو نشانند و امرا در اوای بلخ بوغار رسیده و جنگ کرده
خاطر از جانب او فارغ ساختند و برادرش میرزا محمد جوکی جان از سوکه بیرون برد و سلطان سعید از زمان
بغرا بنال در شقدق بلخ نزول فرمود و بعد از ارتحال سلطان سعید از هرات مولانا احمد اسرار و فرا بها در کردار حصار
اختیار الدین بودند در قلعه بگشادند و شهر را که ردی بخرابی آورده بود بار دیگر معمور و آبادان ساختند
و میرزا ابراهیم در ولایت باختر و خواف بود و چون از فتح سلطان سعید خبر یافت انتشار نمود و مفسدان
راه در زمان شرفشان سر بر آورده بودند از پای در آوردن و چون عزم دار السلطنت هرات
از تیر داری صاحب وجود خالی بود امیر احمد ترخان را بدانجا فرستاد و تا بندارک زمان و ظل مشغول شود
و امیر شاه را الیه در سعید انجی جهت ترویج روح کوهنا و اقاش بزرگ ترتیب فرمود و حشمات کلدر بجای
آورده فقرا را اطعام لذیذ داد **ذکر رفتن میرزا سلطان ابراهیم بجانب استرآباد**
و بازگشتن از مقصد بنیاد چون میرزا شاه محمود از سوکه میرزا ابراهیم بیرون رفت بمشهد نزول فرمود و در روی چند
در آنجا توقف نمود و از آنجا باستراباد شتافت و امیر یاسین برادر امیر شیخ ابو سعید که در ولایت جوجان عالم
باستقلال بود مقدمات شایسته بجای آورد و اسباب سلطنت شاه زاده مهیا داشت و میرزا ابراهیم از
صحبت میرزا شاه محمود خبر یافته با سپاه منصور چنان دروکت آمد که صبا از همراهی او باز ماند
و از راه سنا دبا در رفته چتر همایون فال سایه اقبال بر دیار مازندران انداخت و میرزا شاه محمود نیز

باسپاهی ناسعدود از استراباد بیرون آمد و خاطر بر حرب و قتال قرار داد و در خلال این احوال قضیه غریب
نادر که در خاطر هیچ یک از ملوک زمان آمد و پادشاه نگذشته بود از مکمن غیب ظاهر شد بیان این
سخن آنست که امیر یاسین از غایت تخوت و پندار بزرگ از اطوار امرا زندگانی میکرد و بسیار بلند
بلند از مدارکا و اقران میزیست و بعد از فوت میرزا بایسنغر تجبر دیگر آورده در ازدیاد نهاد و از حرکات بار
داد گردنکشان و سرداران مازندران آزرده خاطر میبودند و پیوسته از میرزا جهانشاه استدعا
تجهیز ولایت استراباد مینمودند و میرزا جهانشاه نیز هوس تسخیر خراسان و طبرستان در خاطر می گذشت
و در آن وقت که میرزا ابراهیم عازم دیار جوجان گشت میرزا جهانشاه نیز بتعقیب و تحریص امیر سعید
الکریم متوجه الغرب شد و از راه عقبه صندوق شکن که یک تیر رفتار خیال از پیچاپیچ آن راه بیرون نمیبرد
گذشته در جوجان در آمد و میرزا شاه محمود و امیر یاسین از استماع این سخن سراسیمه و حیران شدند و دست
در دامن فرار زدند و میرزا ابراهیم از شنیدن وصول میرزا جهانشاه مضطرب شد و حال بر آن
معنی کرد که این از حیله مکرهای امیر یاسین است و در همان منزل که بچر باد رسانیده ایلغار فرمود و تا
و سختی ولایت استراباد در هیچ مقامی توقف ننمود و جنگ خوانان و بندگان موروثی داشتند که در این
چندان توقف باید نمود که عوق بما بوند و جز ترکمان تحقیق اجاد میرزا ابراهیم گمان برد که امرا از غایت خوف
و جبن انسخن میگویند لاجرم از استماع اینکلمات حیران نمود و جمعی بیاد امرا بفرا دلی از پیش فرستاد و کار
بود و پیر از اهل دلای شتل برگذشتند و یک سوار از آن برخاست میگذشت و از جانب چپ بارا
از جاده مستقیم میل کنند عاقبت الامر بکل فرو رفته هلاک شوند و در چنین راهی سپاه ترکمان خود را
بفرار لشکر خراسان نمود و بعضی باز گشتند و خراسانیان بمضمون آنکه فالغان اندک و ضعیف اند
پیش راندند و لشکر ترکمان جمعی کثیر از جنگلها بیرون آمده بر ایشان تاختند و اساس جمعیت ایشان
چنانچه منهدم و ویران کردند و در این حالت میرزا ابراهیم یادی پر امید و بیم از عقب رسید و چون دید که
کار از دست و تیر از شست رفته تا چار عنان گران از شبیر داد و بر بیابان گریز التفات داد که در آنجا

در قفای خراسانیان در آمدند و تیغ بیدریغ در ایشان نهادند و بسیاری از سرداران و گردن کشان
مثل امیر سلطان حسین ولد امیر فیروزشاه و امیر سید یونس پسر امیر سید خواجه را گرفته پیش میرزا
جهانشاه بردند و میرزا جهانشاه بزبان طعن از وی پرسید که تو سالهاست که دعوی بهادری
میکنی و نان سپاهی گری میخوری بر سر چون من کسی اینچنین میباید آمد جواب داد که دولت پادشاه
قوی بود و بخت ما مساعدت نمود و پادشاه زاده خود و رای سخنان نیک اندیشان نشنیدند تا این روز
پیش ما آمد والصواب چنان بود که بر این کار فکری بر اصل کرده شدی میرزا جهانشاه فی الحال بقتل
حکم فرمود و امیر یوسف مبرم را فرمانداد و او نیز از عقب یاران روان شد و پادشاه بر بقیه گرفتاران
ترحم فرمود و درباره ایشان عنایت و رعایت بجای آورد و هر را الغ داده و در ضمان سلامت بخراسان
ارسال نمود و مدت سه ماه سپاهیان و خروج سمرقند و میرزا ابراهیم با پانصد نفر از موکب
بیرون جسته بهنشابور رسید و چهی بود پیوسته و شب یکشنبه نهم ماه صفر بدار السلطنت هرات فرود آمد
و امیر احمد خان که بموجب فرموده ضبط هرات تعلق بود داشت بشرایط استقبال اشتغال نمود
نثار و پیشکش از تنبیه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و دستار داشتن قطار و نقد و آنچه ممکن و مقدور
بود بگذرانید و مولانا احمد لیساول از حصار بیرون آمده بتقبیل نعال خاقان سرافراز شد و آن جوان
با سپاه سمرقند مقاومت نموده مقصدی کارها بزرگ شده بود و در محافظت قلعه کیان کوشیده چشم
آن میداشت که بزیادتی عنایت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یابد و میرزا ابراهیم همه کان لم
یکن انگاشته بلکه مبلغی از زر و جوهر و انعام که از دیوان اعلی بنام وی اطلاق یافته بود از وی استرداد
پادشاه واصل نشد و دیگر امانات نیز نسبت بوی بجای آورده و درین اثنا یکی از ثقات بصورت
با مولانا گفت که شما را خواهند گرفت باید که شرط احتیاط بجای آرید و مولانا احمد از این سخن خایف
و هراسان گشته در سیم ماه صفر اظهار صدف کرده پل دروازه حصار را برکشید و میرزا ابراهیم از آن
سخن پریشان گشت و سوگند بر زبان آورد که بالای هیچ دمی در خاطر ندارم بلکه در باره ایشان

و عاطفت بیکران مبذول دارم و امیر احمد ترخان و جمعی را پیش او فرستادند تا در آن دهشت
او کشیدند و دار و ملکی شهر علاوه کوتوالی قلعه گردانیدند و هر چند مبالغه نمودند که مولانا یکبار دیگر بیرون
آید که اعتماد او از خدمت بالکل موجب بیم مرض پادشاه میشود مولانا بآن کلمات التفات نفرمود
و پای ثبات در دامن وقار کشیده گفت من بنده و خدمتکار پادشاهم و خاک ساحت آن درگاهم
لیکن مصلحت خود در بیرون آمدن نمیبینم و چون بامر پادشاه روشن شد که مولانا احمد گریست که من
که با خون دو دمه فریفته خواهم شد و مانند این آدمی ملازم مادای خود دست دست از دامن طلب او باز
داشتند و خود چنان را طوفاد کرد تا بسفرف او باز گذاشتند و از برای او و کوران که بمحافظت قلعه قیام مینمودند
خلعت و مرسوم تجدید معین ساختند و در نقاصیف ایجادت امرا میرزا ابراهیم چنان مصلحت دیدند
که با سلطان سعید از در مصالحه درآیند و بسیاری مصادقت را با مولانا مراعات دگر سازند و از برای
اتمام این مهم شیخ الاسلام اعظم شیخ نور الدین محمد ولد مولانا عارف الاسلام شیخ بهاء الملة والدین عمر
و جناب عزت مآب خواجه محمد کسوئی که از اولاد قدوه مشایخ عظام احمد جام نمونه زهد و ورع و اطلاع بر
فایق علوم تصرف امتیاز تمام داشت مقرر شدند و بعد از آنکه دو مرشد روشن ضمیر که آفتاب و ماه
آسمان از زمان ایشان مینمود بترتیب اسباب سفر مشغول گشتند و دو الدسود اوراق و اتیر
ثالث بزین کردانیدند و فرمان دادند که آنجناب بیع رشد در امر مصالحه سعی مشکور بجای آورد و بجای
در قلب زمان که هر ساعت برف و باران میبارید روان گشتند و چون بقبه الاسلام بلخ رسیدند
سلطان سعید شرایط تعظیم و احترام بجای آورده ایشان بعزت مجالس و دو تخواهی و ملاطفت
و انقیاد و در عین خدمت مرحمت میرزا ابراهیم از زبان گوهر افشان گذرانیدند مستقبل شدند که کار
چهره از وداع روی نماید خطبه اسکه در دار السلطنت هرات و مصاحبات آن بنام و لقب همایون
مرشح و مزین گردد و سلطان سعید در جواب شیخ عظام فرمود که میرزا ابراهیم مرا بجای فرزند از
جنبه است و از دیر باز داعیه از وداع مادر مکنون خاطر از است و هر دو بیت که خواجه با و مسلم دارم

اما مشروط بآنکه اتفاق نموده لشکر ترکمان را دور خیال تسلط باین ملک در سر دارند دفع کنیم و اگر خواهد که با ما
علاقات نکند گو مکن باید که روز مصاف موافقت نماید و سخن برین قرار گرفت سلطان سعید بیت
با مشایخ کرام الفوام و اکرام بجای آورد و در حضرت اشراف ارزانی داشت و پیش از آنکه بجناب شیخ نور
الدین محمد بهرات رسید و صادقی را بسمع میرزا ابراهیم رسانید و از خراب اتفاقات آنکه درین سال
یعنی سنه ثمان و ستین و ثمانمائه چند پادشاه و ذو شوکت و حاکم در ولایت خراسان رایت استقلال
برافراشتند و میرزا جهانشاه از ولایت عراق و آذربایجان با لشکر بادی با سوزین نهاد و در روزی چند بر
عیش محمد گردانید و میرزا سلطان ابو سعید قبة الاسلام هرات را منزل ساخت و میرزا علاء الدوله بعد از چند
سال از دشت قبچاق و اوزبک آمده در ولایت ابیورد مقیم شد و ولد او میرزا ابراهیم در هرات سنه
دوم از استقلال میرزا و میرزا اسنجر در سر پیروی دیگران نداشت و میرزا اسناد عمرو با بعضی از امرا در طوس
میبودند و ملک قاسم ولد اسکندر قراوسف باتفاق امیر خلیل از سیستان آمده تا قضیه اخوان در مشهد
قرار گرفت و در قلعه اختیار الدین مولانا احمد لسان اول رایت استبداد برافراشته یکی را در نظر بسیار
و قلعه سرخس را امیرزاده سعید اثر برزاده و قلعه جام را امیر بایا حسن داشت و ولایت خبوشان را حسن
ضبط مینمود و قلعه طبس را امیر ادریس ابن امیر خاوند شاه پناه خود ساخته محفوظ میداشت و مثل آنجمعیت
و پریشانی که در تفتیش اند در یک اقلیم غالبا کم روی نموده باشد **ذکر علاقات میرزا
علاء الدوله با ولد رشید خود میرزا ابراهیم در حسن الجناب هرات
و باز گشتن او و استیلای مردم از هجوم لشکر ترکمان بر خزینه و حشم میرزا علاء الدوله** که مدتی مدید از اوقات
جهان در اطراف جهان سرگردان میگشت بعد از استماع واقعه میرزا بایر از قصبهای ولایت
اوزبک بخراسان در آمده و قاصدان در پیش میرزا ابراهیم فرستاده و از وصول خویش اعلام داد
و بمقتضی کلمه الملک عقیم این معنی بر خاطر شاهزادگان آمده اما اظهار استبشار نموده بیلدکاب
و تیرکات سرخوب در صحبت رسولان چوب زبان بیش علم امرکوار روانه نمود و چون مسافت میان
شاه

شاه و شاهزاده نزدیک شد میرزا ابراهیم در استقبال در استقبال فرموده در کنار آب تیجاب
اجتماع آمد و گوهر و رمای سلطنت در یکدیگر و دوری سماء خلافت در یکدیگر دست داد و میرزا
علاء الدوله فرزندان خود را در آغوش عطوفت و مهربانی کشید و فرین مسرت و شادمانی گشت
و بعد از بزرگواری و بزرگواری نامدار سرگذشت خویش در میان آوردند و در باب امور ملک حکایات گفته قرار
بر آن شد که میرزا ابراهیم با لشکر با در تخت اشراف ملک توقف نماید و میرزا علاء الدوله هرات رفته چند روزی
از کوفت و رنج راه بر آسایش و میرزا علاء الدوله روی بخانگاه آباء و اجداد خویش آورد و در روز جمعه از خانه از جانب
قریه ساق سلطان ماننده خورشید تابان گردید پرتو نور بر حوالی دار السلطنت هرات انداخت سادات و قضات
و علما و اکابر و اعیان برسم استقبال بیرون آمده و موکب همایون بموجب شرایط احترام و اکرام بجای آوردند
و از روی قبه و اعتاب خوف و اهل رساتیق چندان ازدحام واقع شد که در هیچ مکان عشر آن یاد نداشت
و میرزا علاء الدوله از مرغزیان خوانان و نانان در آمده و بعد از سه جمعه علیا گوهر شاد آغا رسیده فرود آمده و مراسم
زیارت قیام نموده از آنجا متوجه باغ زاغان شد و چند روز در آن مرغزار دلکش با پری پیکران خورد رخش بعیش
و حضور و لهو و سرور گذرانید و حقی تمام از جهان فانی در عالم جوانی برداشت و در آن ایام مولانا احمد
لسان اول در نام علمه اختیار الدین در حضرت قبله اقتدار داشت از میرزا علاء الدوله التماس نموده که قدم رنجه
فرمایند و آن شهریار بلند اخلاق عنان او را مبذول نموده و بجهاد تشریف برد و مولانا احمد لسان اول آنچه از ایام شاهی
از نقد و جنس جمع آورده بود بموقف عرض رسانید و خدمات شایسته از او در محل قبول افتاد میرزا علاء الدوله
و شرف محبت درباره مولانا احمد ارزانی داشت و نوازش بسیار نمود و در آن اوقات میرزا علاء الدوله
بر سر شهر امر فرمود و مبلغی خطیر ترتیب و مرتبی رقم فرمود و آنچه هنوز وصول نیافته بود که مفارقت
ملک و مال اختیار فرمود بیان آن است که در اثنای مطالب میرزا علاء الدوله از جانب سمرقند
میرزا ابراهیم قاصدی آمده پیغام آورد که لشکر ترکمان نزدیک است و محل توقف بمقتضی وقت آنکه
با دشمن روی باطراف نهیم اکنون موکب همایون براه تنگ امیر عنایت عازم کیه الک شد و الجناب باید

که خود را از ضیق شهر هر چند زود بیرون افکند بهتر است و از استماع این خبر میرزا علاء الدوله را
مجال اقامت نماند و بر جناح استعجال قرب خون و اندوه و الم از وطن مألوف ارتحال نمود و سادات
و قضات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و خواجگان و کلانتران و معتبران بل و ضعیف و شریف
و غنی و فقیر و توانگر و درویش از بیم سپاه ترکمان چنان هراسیده گشتند که نزدیک بآن رسید که سیل
از عین نشناسند و زمره که از خرد بهره داشتند دست اهل و عیال گرفته راه دور و دراز اختیار
نمودند و بعضی مادر نسوان سایه پرور از آفتاب حوادث بیاده و بدحال گریزان شده و دامن
فرسخ قطع نموده پایها ایشان آبکرد و دگرگون گرسنه و تشنه آرام گرفتند و معنی یوم یفر المرء من اخیه
و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بوضوح پیوست در نوز دادباش از بیرون شهر دست برآورده غارت
عام کردند و دمار از دمار مردم نماند و چون روز قیامت هنگامه شد و مولانا احمد لسان دل از حمد
اندرون شهر بیرون نتوانست آمد و چون تشویش و تفرقه مسلمانان از حد متعدی در گذشت ناگاه
از جیب دولت نیاسوده روح الله نسیم عنایت در دمید گرفت و صبح امید از مطلع سعادت درخشیدن
آغاز نهاد و بقیه مردم از زنده بکی مانده بودند بفزع بال در منزل خود آرام گرفتند چنان اینخبر انتشار
که میرزا جهانشاه بقصبه کوسویه رسیده خبر جلاء مردم از دهات خویش و ظهور ارباب فتنه و فساد چنان
واقع شده بود شنیده بدست قاصدی جلد بتمامت نامه بهرات فرستاد و رعایا و پیچاران را بدلیل
و داد نوید داد و امیر پیرزاد بخاری را که از امرای میرزا سلطان محمد بایسنقر بود بداروغگی شهر تعیین نموده فرستاد
و رایت نصرت شعار برافراخت و با تنگی در حرکت آمد و چون پیرزاد بخاری را که از امرای میرزا
سلطان محمد بایسنقر بود بداروغگی شهر تعیین نموده فرستاد و رایت نصرت شعار برافراخت و با تنگی
در حرکت آمد و چون بر تختگاه حضرت خاقان سعید نزول فرمود بقبر اعظم و اشراف که در دار السلطنت
هرات مانده بودند بمراسم نثار و پیشکش قیام نمودند و میرزا جهانشاه بجمیع رعایات و عنایات
فرمود و جناب مولانا عبد الجلیل قصبی ولد مولانا جلال الدین قاضی که باستقبال شتافته

راه پادشاه ملاقات نموده و بجناب بیکران اختصاص یافت و بحسب فرمان در شهر منادی
کردند که هیچکس از لشکرکشان و لشکریان اشتیاق آنکه بلادن نوکر خلدن بوده تعرض نرسانند و میرزا جهانشاه
بر سریر دولت متمکن گشته حکم فرمود که آشته و احکام حضرت خاقان سعید را بمعنی و مجری دارند و چون
امیر خلیل از سیستان آمد تحف و هدایا گذرانید و میرزا جهانشاه فرستاده را بانعام ممنون ساخته باز روانه
و در این اثنا بسماع جلال پیوست که میرزا ابراهیم در هرات بالادست و جهان پدر و پسر بخشم و انفعال بدید
آمد و در آن سرزمین آشوب فتنه روی نمود و کشف این امر مهم آنکه امیر خلیل پیش میرزا علاء الدوله
تقرب تمام داشت و دلداده محمد خلیل شیخون که بر سر قراولها در کمین میرزا ابراهیم بود بر دو جهات
او در عرصه غارت و تاراج برآورد و میرزا ابراهیم شکایت نزد پدر فرستاد و میرزا علاء الدوله
در جواب فرمود که قراولها در ظلم مخت و از وزرا حاشیه خاطر آنجناب غباری نشسته بود بدین سبب این
آشوب پدید رسید و از نجیبت میان پدر و پسر غیبت و بیگانگی بهم رسید و مشاکلی نبیل یافت
و پدر و پسر بقصد ازاله و تفرق یکدیگر برخاستند و از جانبین لشکرها ترتیب داده با هنگ جنگ قدم پیش
نهادند و مسافت میان هر دو حریف بیک منزل رسید محاربه واقع شد و میرزا ابراهیم گرفتار گشت
و او در حرم حبس کرد و بعضی امرا ترقانی که شیوه نامهربانی نسبت بشاهزاده داشته بود مطلع
امیر خلیل را عاری عظیم شمردند و با امیر عبد الله جوانه شفق شده شب بر خون کشیدند و میرزا ابراهیم
از حبس بیرون آورده بعزم سعادت توامان رایت برافراختند و بار دیگر کوکب طالع شاهزاده
از حضیض مکنت باوج عزت و شرف رسید و چون تفصیل این احوال بسماع میرزا جهانشاه رسید
سرعبرا باستدعای میرزا علاء الدوله فرستاد و در آنجناب در عید اضحی بار دوی اعلا پیوست
و میرزا جهانشاه فرمود تا امرا و میرزا علاء الدوله را با حشم تمام بدرگاه ملک اشتباه آوردند و در آنحالت
بخالات میر پیر بداق ولد میرزا جهانشاه بود و حاکم مملکت فارس کذبت پدر نامدار خود بود و سبب
امن او آنکه هیبت میرزا جهانشاه از شنیدن کثرت لشکر سرقند اندیشناک شده بود

پیرداق ایلچی فرستاده مشارالیه بهفده روز از شیراز بهرات رسید و میرزا جهانشاه مستظهر گشته
اظهار استغنا نمود و زیر دستگیر خود سید عاشور که زیور خود بخلی بود مصحوب فرستادگان سعید روانه
گردانید و چون ایشان باردوی خود رسیدند سید عاشور بوسیلهٔ امرا بعظام بتقبیل قدوم سریر
خلافت مصیر سرافراز گشت و بعد از تمهید مقدمات دلپذیر سوگند داشت که بندهٔ امیر جهانشاه
شاه بجهت آن بدین درگاه فرستاده تا آنچه قاصدان پادشاه از زبان صلح و صفا بسمع
علیه آنحضرت رسانیدند بمشافهه و مواجهه معلوم گنیم تا اساس محبت استحکام یابد و سلطان سعید
بملاطفت و رأفت کلمات محبت آمیز گفت و یکی از معتمدان را تعیین نمود که در مصاحبت سید عاشور
پیش میرزا جهانشاه رود و در اثنای مراجعت امیر احمد ترخان و بعضی از قرابتان او طریق بیوفائی مسلوک
داشته سر از متابعت میرزا ابراهیم باز زدند و پای از دایرهٔ مطاوعت او بیرون نهاده و شیوهٔ
عداوت شعار و دثار خود ساخته رو بدرگاه میرزا جهانشاه نهادند و بشرف دستبوس مشرف شدند
و بصنوف عنایت و نوازش پادشاهانه اختصاص یافتند و بعد از چند روز سید عاشور باز آمد و از
جانب سلطان سعید قاصدان همراه او در سید و سخنان بعرض میرزا جهانشاه رسانیدند و خاطر اکابر و اصاغر
اطمینان یافت **ذکر واقعهٔ توجه رایات نصرت آیات بجانب دار السلطنت**
هرات و عود میرزا جهانشاه بعراق و از آنجا بآذربایجان چون سید عاشور
بازگشت میرزا جهانشاه از آلنگ کهدستان که روزی چند در آنجا طناب اقامت کشیده بود
بدان کوه قهقهه که در شمالی هرات است آمد و بدان نیت که قشلاق هم آنجا کنند ناگاه در این اثنا
خبر موافق رسید که میرزا سلطان ابو سعید از کنار آب مرغاب با لشکر بیاران عدد از زاد لشکر میرغیاث روان
شده و بحدود قصبهٔ ادرسید و بعضی مردم ترکمان که در آنحدود بودند گرفتار شده بری فرار نمودند
و آهنگ جدال و عزم قتال دارند و از اجتماع دنجیر و دو حیرت و دهشت اطلاع و مآل تراکمه
تصاعد نمود و میرزا جهانشاه سراسیمه و متحیر گشت و آتش عزیمت در بدان اشتعال نمود

بالشکر کافرزان از تحقیق و قیاس بجانب هرات روانه شدند و در آنزمان توقف نمود و میرزاده
بیرداق که ارشد اولاد او بود بر سم قراولی از پیش فرستاده و جرمان جانبین در میدان آمده
آتش پیکار برافروختند و جمعی از گردنکشان لشکر ترکمان گرفتار شده بعضی بقتل آمدند و میرزا بیرداق
گریبان فادان بجهت پدر آمد و شرح الحادثه بعرض رسانید و میرزا جهانشاه از مشاهدهٔ این حال و استماع
این اخبار ناملایم که از جانب آذربایجان رسید و خلاص شدن پسر او حسین علی از حبس و استیلای
ادبر الوزارت دل از حکومت خراسان برگرفت و حکم بمیت بر آن گماشت که خود را از آن
مهلکه خلاص داده بیرون افکند و بعد از تامل و اندیشه سید عاشور را در خلوتی طلبیده با او گفت
که ترا کبار دیگر پیش سلطان سعید باید برد و سعی باید نمود تا صورت مصالحه روی نماید و سید عاشور
باردوی سلطان سعید رفت و امرا را در سید ساخته حدیث صلح و صفا بعرض رسانیدند و بعد از
تردد و تهم صلح قرار یافته میرزا جهانشاه باذربایجان معاودت نمود و بعضی گفته اند که چون امرا بعد
صلح در میان آوردند پادشاه فرمود که جمال مقصود وقتی بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید که میرزا جهانشاه دست
تصرف از ولایت خراسان و عراق و فارس کوتاه کند و بآن حکمی که حضرت خاقان سعید بادله
رانی داشته قناعت نماید و بعد از گفت و شنید بسیار و تردد بیشمار سلطان حرمت نشان در مقام
عاطفت و عنایت آمده از سر امتیاز و درگذشت و قضیهٔ صلح بر آن قرار گرفت که میرزا جهانشاه جمیع
مملکت خراسان بجانب و بدان اعلی که دارد و میرزا جهانشاه از این معنی ممنون گشته بدین عهد و پیمان
بسنده و از آنجانب سمنان تعلق بسلطان سعید داشته باشد و از آنجانب میرزا جهانشاه سید عاشور
مقضی المرام بازگشت و جهت اتمام مصالحه بعرض جهانیان رسانید و لشکر ترکمان از نواحی قمی آمده که بمنظور صلح
مقام داشتند معاودت نموده از جانب شهر سمنان بجانب عراق منعطف گردانید و آتش ظلم تراکمه که در آن
چند روز بالا گرفته بود منطفی گشت و غبار فتنه و آشوب که ساطع گشته بود فرو نشست و ساکنان
ملک کافه بریا از حوادث زمان و تصادم دوران خلاص یافتند و در جمادی آن زمان امر شد و سلطان

وسلطان سعید بطالع سعد و بخت میمون بر سریر سلطنت خراسان آرام گرفت و در بساط عدل و داد
غایت مبالغه بجای آورده و از ترکستان غله و غلامی در ولایت خراسان بتخصیص در هرات بسیار بسیار
ارزان نشان نماند و از نکبت مردم جهت از دانه مردار بدو خوشتاب در گذشت و هر روز هفتاد هشتاد
کس از گرسنگی جان میدادند و اگر گرسنگان در بعضی اسواق نان میدادند میربودند و دزدی بر دزدی افتاده
و اگر صد شتر بر سر گوزدند سر بالا میکردند نان نخوردند و اگر در دکانی اندک نانی بصد دیوار میساختند
و چوب دار یاقوت ارزد و طرف دکان ایشان ایستاده و مرتکب میشدند و قوت خلایق
از فقدان نان ساقط شده دکانهای بدون قوت خورشید رایحی شده آن نیز از آب سیاب در ترکستان
روی نمود و مدتی مدید احوال بلاد بدین وتیره گذران بود تا حضرت رازق علی الاطلاق بلاد خلایق
و حسرت از جهان برداشت **ذکر محاربه سلطان سعید با پادشاه زادگان پاکیزه گهر و**
فرار میرزا ابراهیم از بند و قتل میرزا سنجر از اصابت گرز قلعه هرات خاطر خطیر خسرو جهانگیر
سلطان سعید از دغدغه لشکر زگان فراغت یافت سپاه سمرقند را از حضرت معاودت ارزانی داشت
و بیش از دو هزار عادت این در ظل رایت نصرت قرین نگاه نداشت و میرزا سنجر و میرزا علاء
الدوله و میرزا ابراهیم از قلت سپاه سمرقند اکلهای یافتند و بیلیت و درنگ بنیت می آورد
و جنگ در حرکت آمدند و رسل و رسایل پیلگیر ارسال داشتند و در باب مقابله فصول پرداختند
و بخیال آنکه لشکر منصور از قلت تاب مقاومت نخواهند آورد خاطر بر استیصال سلطان سعید قرار دادند
و در حوالی سرخس بهم پیوستند و چون پرتو آنجز بر پیشگاه ضمیر انور تافت همتعالی نهضت بر دفع ایشان
گماشت و با اندک لشکر که همراه داشت عنان عزیمت بالطرف تافت و بیش از تلاقی فریقین از
اتفاقات حسنه آنکه امیر سید مرید و امیر سلطان احمد ترتاش با سپاهی آراسته بمدد کمک همایون پیوستند
و در میان مرو و سرخس لشکر و سپاه رزم خواه پیلگیر رسیدند و در برابر هم صف کشیدند و در مراتب دریای
هیجا در تلاطم آمده مخالفان خلافی و اربیکار حمله آوردند و همه و همبره سلطان سعید را از جای برگرفتند

و بعضی

و بعضی از ترکمانان بماوراء النهر رسیده هجار خیر واقع در آن آمدند و دیار ماوراء النهر بیمی برآمد
که بدانشان را خیال فاسد در دماغ راه یافت و آتش فتنه و شورش در آن دیار مالا گرفت و خیر آن
پادشاه جهانگشا در اقطار بلاد و خراسان و مازندران شایع شد القصه سلطان سعید با وجود یاس از
مقاومت و مدافعت خوانخوار و برادار با سپاه قول که در ظل رایت نصرت شعار قرار داشتند
بطرف مخالفان در حرکت آمده و بهادران قول بضرب شمشیر آبدار سلک جمعیت ایشان را پریشان
ساختند و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم از معرکه بیرون رفتند و میرزا سنجر را که فرقه بین میرزا
سلطان سعید آوردند و بموجب فرمان انبیا و شاه بیگ میرزا بقتل آوردند و از امرا آنجناب شیخ ذوالنون
و محمد بیگ را نیز همان ضربت چشانیدند و امیر سید از خواجه قرغان را که از امرای میرزا ابراهیم بود
از جنب یاران فرستادند و این واقعه در اواسط جمادی الاول سال مذکور بظهور آمد و سلطان
سعید لشکر لوای الهی بجای آورده بهادرانرا که در آن معرکه جانسپاری کرده بودند بمراتب بلند و مناصب
ارجمند رسانید و شیخ ناصحا در اطراف ممالک فرستاده و میرزا علاء الدوله و سلطان ابراهیم از آن
معرکه بشتافته تا ولایت سرخس در هیچ مکانی توقف ننمودند و سلطان سعید امیر علی فارسی
در امیر سید مرید را بتعاقب آنجنگان فرستاده رایت نصرت شعار بطرف هرات معاودت نمود و در این سال
جناب ولایت مآب خواجه شمس الدین محمد الشهیر بخواجه کوسوی بجوار رحمت ایزدی پیوسته قرب شهید مسجد
جامع که مولد او بود مدفون گشت و مرکب خوشنشان بجهاد بادیه جنس رفته از آنجا مرتبه کمتر شدند و از آنجا در دولت
دولت بمقر عز و اقبال مراجعت نمود و در این اثنا داعیه عمارت سبزه گاه دار السلطنت هرات از خاطر خطیر
آن حضرت سر بر زد و مهندسان باریک بین بموجب فرمان پادشاه روزین در اندک زمانی آن عمارت
را در کمال لطافت و زینت باتمام رسانیدند **ذکر فتح حصار بزه و نهایت کار برکه و قتل او**
بر آن خاطر خطیر اشرف سلطان سعید از جهت دشمنان فراغت یافت همت بلند نهمت بر تسخیر قلعه بزه گماشت که
در استحکام از سایر قلاع ربع مسکون امتیاز دارد معروف گردانیده جمعی را بمحاصره آن تعیین فرمود و حکم

و حکم شد که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بالفور بشتابد و مداخل و مخارج حصار را احتساب
نموده موضع ساختن دمقابل کوب معین سازد و خواجه مذکور بپای قلعه رفته یکدو موضع را مناسب آن کار دید
اختیار کرده بازگشت و صورت حال را بمعرفت عرض رسانیدند و مدبر وزیر پسندیده پادشاه
روشن ضمیر افتاد بجناب خواجه باشارت علیه مرحمت نموده بساختن مقابل کوب مشغول شد و فرمان
نفاذ یافت و امیر سید مرید بیزبا بطرف رفته در ساختن مقابل کوب جهد و اجتهاد نماید و امیر و وزیر بنوعی در آن
سعی نمودند که مزدوری بران مقصور نبود و جمعی از سرایشکار تعیین فرموده مقرر کردند که ایشان مجاوره مشغول شدند
و چون اهالی آنجانب بر سبب دلخواه قرار یافت امیر کبیر و وزیر صاحب تدبیر بدرگاه ملک شتافتند
اند و ارباب قلعه از خاطر جمع شده بشتاب شد و در این اثنا صورتی روی نمود که در خاطر بیحکیم بود مفصل
آنکه در زمانی که امرا سلطان سعید بقصد و جهد بمحاصره قلعه بودند بدگمان شده جمعی از ایشان را بقتل رسانید
و برخی از الطیفه دست در دامن استمان زده ایشان را دفع خود کردند و بجان امان یافتند و بعضی
از ناس سیاست بر که متهم بودند بالکلیه گفتند که این سبب که بمردم ما رسید سبب مخالفت
که از مردم بالنسبت بحضرت اعلی صدور یافته و مرافقت با این کهنه بدولت موجب شقاوت و نکبت است
دیا خود قرار دادند که هر که را از ایشان بگیرند و بکمتری ما بمراکه محاصره اشتغال داشتند فرستاده از بالای برج
انداختند و صبحی با نبهای کشیده بر سر هر که رسیدند و سرش از بدن جدا کردند و در واقعه هرات کرده بودند
و بعد از خدمت شایسته اصل شدند **ذکر وقایع میرزا سلطان ابراهیم و ولادت**
میرزا شاهرخ و دیگر وقایع که در سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه روی داد و میرزا ابراهیم از نزد سلطان سعید
روی گردان شده تا صدود و دامغان عنان باز نکشید و میرزا علاء الدوله در آن نواحی از سر مخالفت
کرده و جمعی کثیر در ظل رایت میرزا ابراهیم جمع شدند و شاهزاده معاودت نموده بجانب مشهد مقدس
و در اثنای راه مزاج همایونش از فایده اعتدال انحراف شده روز بروز مرض اشتداد می یافت
تا بر تخت ایروی برست و نعش آنجناب را بهرات آورده در کنسید مدرسه گوهرشاد آغا دفن کردند

و دیگر از وقایع آن سال آن بود که حضرت در بیست سلطان سعید را از بالای عظمی رقیه
سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله فرزندی ارجمند ارزانی داشت و میرزا شاهرخ موسوم گشت
و بعد از تقدیم مراسم جشن و سرور سلطان سعید بر توالی تقات ترتیب مصالح جمهور اهتمام داشت و امیر نظام
الدین علی فارسی برادر را با جمعی از امرا بمحاصره قلعه تاد فرستاده و دیگر از وقایع این سال فتح قلعه
تاد فرستاد و قلعه مذکور امیر زاده علاء الدوله عمارت کرده بود و خوانین و دقایق با نجا نقل نموده و در
زمان میرزا بایسنغر مفتوح گشت چنانچه گذشت و بعد از فتح وفات مرحوم القلعه بدست امیر بایاحسن
در استراباد افتاد و او دل بر انکسار بسته شخصی از معتمدان خود را موسوم بمحمد دیوانه بکوتوالی آنجا نصب فرمود
و بعد از قتل بایاحسن محمد دیوانه در آنجا متحصن گشت و نواحی و حوالی حصار را غارت کرده چون سلطان سعید بر سریر
سلطنت خراسان تمکن یافت استمالت نامه بمحمد دیوانه فرستاد و او را بایلی دعوت فرمود و محمد
امتثال نموده از آنجا بیرون رفته اما چند روز در سپردن قلعه تعلل نموده بهند رفت و چون امیر علی
فارسی رسید بحکم تسلیم چاره ندید و امیر مشار الیه صورت حال معروض گردانید و بلدیم مزاج همایون افتاد
و سلطان سعید پایه قدر امیر علی را از دیوان گردون بگذرانید و فرمانداد تا بیرق و بارهٔ او را در هم کوفتند صدا از بلاد
الحصار و خوافی مسلمان خایه بخود و مرکب فلک احترام در ماه ذیقعدة الحرام متوجه قلعه تیره تود گشت
اند و بمقصود رسیده وضع آن در نظر اشرف بغایت مستحسن افتاد و فرمانداد تا ذخیره های بسیار در آنجا
جمع آورده و از آنجا مراجعت نموده در دوم ذی حجه بدار السلطنت هرات فرود آمد و دیگر از وقایع این سال قتل
میرزا شاه محمود پسر میرزا بایسنغر است تفصیل این اجمال آنکه میرزا شاه محمود پیش از وقت سلطان سعید از سمرقند
بنا بر پناه با امیر خلیل بود و آن امارت مآب طاقی بهزار مسوک داشته در رکاب شاهزاده همراه
کابل شد و امیر بایاحسن حاکم اندیار بمحاربه پیش آمد و امیر خلیل از غایت غرور در مقابله مسامحه ورزید
امیر بایاحسن فرصت غنیمت دانسته بر سر امیر خلیل تاخت و سلک جمعیت او را پریشان ساخت
و میرزا شاه محمود بزخم تیر مجروح گشت و هم بر آن زخم درگذشت و امیر شیخ خیام که مدتی منصب صدارت

میرزا بابر بود و شریف او نیز بود در آنموکه شهادت یافت در میر خلیل هزار و هشت پنجاه و از آنموکه
بردن برد در میر یا حسن واقعه عرضه داشت استادگان پایه سریر اعلی کرد و در سنه ۹۰۱ و ثلاثه سال مذکور
امیر ارسعید و از امرای کبار بیزید قرین اختصاص و امتیاز داشت از اطراف ماوراء النهر رسید و بدستور
سابق در دیوان اعلی مهر زد و در جرگه نوئینان عالیمقام انتظام یافت **ذکر بعضی از قضایا و احوال**
بر سبیل اجمال که بعد از انتقال سلطان علی رو نمود در شهور سنه اربع و ستین و ثمانمائه
سلطان سعید پر نوائفات بر صفحات احوال شاه یحیی سیستانی هر از داد و ملک علی بیشی سعادت و سعادت
استیلا داشت اندراخت و تمامت ملک بزرگ را بر اسم سیورغال نامزد او فرمود و حکم کرد که امرای
عظام مثل امیر شیخ حاجی و امیر شبه حاجی و امیر خیر علی مراجعت بسیستان رفته است استقلال امیر خلیل
را از تصرف از ادبت کوتاه سازند و امرا بر حسب فرمان بطرف سیستان روان شدند و در اثنا
راه شنیدند که امیر خلیل و حوم او بشجاعت امیر شاه رایه برسند امرا مصلحت چنان دیدند
که یکی از ایشان پیش امیر خلیل رود و او را از سطوت قهرمانی سوز بترساند و بطلب امیر سعید عالم افروز
اسیر و ارگرداند و از اندیشه مخالفت تخلف نمود و تعجیل ساخت کردن اساس ترغیب فرماید و بعد از انتقال
مشورت فرجه استیلا رام امیر حسن ملکی برابر و فتح عزم ملاقات امیر خلیل روان شد و در این اثنا
سلطان سعید را بوفق عزوری مازندران پیش آمد چنانچه در جلد هفتم زبان خامه تفصیل آن گویا خواهد شد
انشاء الله تعالی و آنحضرت امرا را بطرف سیستان رفته بودند باز طلبید و ایشان مراجعت نمود و بر
عالیون پیوستند امیر خلیل چون شنید که پادشاه مازندران رفته هرات خالیست هوس سرکشی
از خاطر او سر برزد و خیال استیلا بر ملک بیمنز راه داده و استقلال هرات در خیر او در نمی یافت
و با خوب شیطان و جمعی مردم پریشان حال که بجلس در آن عرصه نیست که مقابل آید و در حوالی اعدا
مردم بلوکات از ترجه او خبر یافتند با اهل و عیال بکنار شهر شتافتند و با اثر وقت از وقایع
محصور دست بود از غایت دهشت اضطراب آن نیز در دست و چون عزم جانی داشتند از دیدن

اندیشه نکردند

اندیشه نکردند و در دوازدهم رمضان امیر خلیل با سپاه بیمرز بهرات رسید سه دروازه که سعادت
از عراق و فیروز آباد و دوس است احاطه نمودند و مردم او چندان بودند که بدو دروازه دیگر ضبط شوند
و امیر نظام الدین احمد بن ادریس هر از قبل سلطان سعید حاکم شهر بود و امیر نظیر دار و غه و پهلوان محمد پیاده
پیاده باتفاق امیر قاضی و اکابر و اشراف بضبط شهر و ترتیب دیوار مشغول شدند و رعایا در اثنای
بجان استادگی نمودند و امیر خلیل چنان مشتاق حروب ملک بود که در هر روز که رسید رزم و پیکار آغاز نهاده
جنگ پیش برد و چون روز دیگر شد امیر خلیل از صباح تا روز سی و کوشش بسیار نمود تا پرده قتال
التهاب یافته در وقتی که آفتاب در برج سرطان بود و شدت حرارت هوا بمرتبه که حال در صیم
کان آب جوشید و مردم بسیار از قوی الحال مدهوش رو در خوردند و وقت راقت تمام حاصل شد
بر سر برج و باره دست بمالعت دراز کردند و شب تا روز در بیجا مشغول می افروختند و لاجرم
سیزده اطراف را بالتمس عرضه میسوختند و در اثنای محاصره روزی امیر خلیل صفها آراسته بجنگ در پیوست
و مورخ ناصر شاه شاه قصه نوشت و بزیر بسته فرمود تا در لشکرگاه امیر خلیل انداختند با جزو جوات نموده
بالطرف انداخت و لشکر تصور آنکه چیزیست که از شهر بیرون فرستاده اند و کاغذ تا نمانده بدست امیر
خلیل دادند و چون در آن موکه لفظه را خواندند موجب خجالت امیر و نوکرش شد و قطعه اینست **بیت**
یاران پیام ما برسانید بر خلیل ۞ کو بید اگر ز آمد سر با حسن بود ۞ در روز زور و در دهر مادو خود ۞ طلبی
بیا که وقت فتح تا حسن بود ۞ و امیر خلیل در صباح جبر روی جدت بتسخیر حصار نهاد و در جوانب
برج و باره الحاح و مبالغه بکار آورد و نزدیک بآن رسید که بیشتر رخنه رسد و خلق از سیمه جای
بیرون آمده یکبار در دروازه بکشادند و از شهر بیرون رفته بهیات جنگی روی با امیر خلیل نهادند
و آواز انداختند که سلطان سعید رسید و مردم هرات با اهل سیستان رو در هم آورده خاک
موکه را با خون طلبه بیرنگ کردند و خوف و هراس بر مخالفان استیلا یافت و امیر خلیل و تابع او خاردو
از موکه روی گردان شده آنچه داشتند گذاشتند و امیر شاه رایه که رستم و سنان از قاشه کشان خود

بپرداخت بادلی پرخون تا حوالی سمنان در هیچ مکانی توقف نفرمود **ذکر رجوع موکب همایون**
به دارالسلطنت هرات و آوردن امیر خلیل دران اوان که امیر خلیل متوجه دارالسلطنت
هرات شد موکب ظفرنشان از تاختن دران محاذات نمود بود در اثنای راه صورت حوادث اخبار
ادهم رای عالم آرای گشت و چون از طرف ماوراء النهر نیز اخبار نامدیم بسماع خلیل میرسانیدند
فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امیر نوروز سعید و غیره از امرا و سرداران متوجه ماوراء النهر شوند و ایشان
بموجب فرموده عمل نموده و شهریار شیر شکار بنفس همایون قایم هراشته و در حرکت مسارعت نمود
و در حدود حصار بسماع علیه پیوست که امیر خلیل روی فرار بیابان نهاد و بیابان دار بنهاد و در نیز ضلالت سرگردان
شده است آنحضرت قریب بعید صیام سرور و شادکام در مستقر شرف خویش نزول اجلال فرمود و
اعیان و اشراف مراسم نثار و پیشکش بجای آوردند و زبان بدعا و ثنای پادشاه ظفر نوا گویا کردانیدند
جمعی از سپاهیان که در زمان محاصره و شیوه صدمه شکاری ملوک و رشته شرعیان سپاهی بجای آورده
بودند بخلعت و انعام مخصوص شدند و بعضی مردم ناجنگ که آثار شجاعت بظهور رسانیده بودند
و سواران اعدا را گریزانیده از مزید انعام پادشاه حظ تمام یافتند و دعاهای قبولی پوشیدند و چون
رای عالم آرای خسرو گیتی گشای از جهت تنبیه امور باز پرداخت جمعی از امرا را تقطع و استیصال
امیر خلیل روزی ساخت و حکم کرد تا او را بدست نیارند روی باز پس ننهند و ایشان بر حسب
فرمان منازل پیموده اطراف سمنان را احاطه نمودند و امیر خلیل ازین حادثه اندیشناک شده و چاره جز آن
ندید که انقیاد نماید تا بجان دهد و ایمن باشد و بشورت با خواص و نزدیکان خلعه اطاعت در
گردن کرد و فایشه فرمان برداری بر دوش نهاد و روی اخلاص بدرگاه کیوان اشتباه آورده
امیر کریم از توجه او آگاهی یافت و بکاب او شتافته تا کاه در حوالی اسفراین باو رسید و چاره خود
بجز تسلیم چاره ندید و ایشان در زمان میرزا ابراهیم و دستی میورزیدند و امیر کریم حقوق
رعایت نموده با امیر خلیل برفق و مدارا پیش آمد و هر دو فریق باتفاق متوجه درگاه عالم پناه شدند و چون
امرا

امرا به دارالسلطنت هرات رسیدند صورت قضیه را بعرض رسانیدند آنحضرت فرمود که مرا
بارها در خاطر درگذشت که خلیل را هیچ سبیل بیرون شدن بغیر از همین حرین نمانده بالجمله امیر خلیل بسعادت
بساط بوس مشرف شده از سر اخلاص زمین عبودیت بوسیده بجان امان یافت و در سلک سایر امرا
منتظم شد و سلطان سعید فرمانداد تا نظام الدین شاه یحیی بار دیگر در مملکت سمنان بجای آباء و اجداد
خویش لوای حکومت و شوکت برافراخت و چون تدبیر کاروانی تدارک خلل ها کرده آن مملکت را مضبوط
ساخت و در این سال در بیست پنجم شعبان جناب افادت مآب مولانا شمس الدین محمد سید که
جامع علم و عمل بود وفات یافت و در مزار کازرگاه قریب بقبر منور بر هرات خفتن تربه مدفون
گشت و در شهور سنه خمس و ستین و ثمانمایه رای عقده کشای سلطان سعید اقتضای آنکرد که امیر
مزید بولایت بلخ رفته از آنجا دور باشد و درین وقت چنان بعرض رسانیدند که امیر نوروز سعید در ماوراء
النهر رقعه اطاعت از قبضه خویش بیرون آورده نواحی سمرقند و بخارا را غارت کرد و سلطان سعید ملازمت
خدمت سابق او نموده جمعی از سمند از بجانب او روان ساخت تا خدمتش را بصحبت و موعظه
رام گردانند و اگر بر تمرد و عصیان اصرار نماید بکیفیت حال را بعرض بلاد و ولایت ارباب کمال خواجه
ناصر الدین عبید الله رسانند و فرستادگان متوجه ماوراء النهر شده با امیر نوروز سعید ملاقات
کردند و سخنان دل پسند و کلمات سودمند گفته خدمتش لطایف نیک خواهان نشنید و ایشان
بسمرقند رفته حضرت خواجه بزرگ الدین حال آگاهی دادند و خواجه بلوه بخارا که امیر نوروز سعید آنجا رفته بود رفته
با او قرار داد که دیگر پای از دایره اطاعت و انقیاد بیرون ننهد و چون خواجه بازگشت امیر مشار الیه کس فرستاد
بسر کار خود رفت و بوعده وفا ننمود و هم دران چند روز جمعی از سرداران اندیار بعزم رزم امیر نوروز
سعید برخواستند و بی رسیده دست و بازوی جلادت گشادند و خدمتش تاب مقاومت
نیاورده روی بگریز و ناتوانی در بیابان حیرانی نهاد و احوال و افعال او بدست سپاه نصرت شعار افتاد
و در این سال پادشاه مبرور رکن الدین علاء الدین ولد که چندین سال در اوراق و اکناف میرزا خود

و در کنار دریای قلزم در خانه ملک محمود از احفاد ملوک سابق رستمدار فرمان یافت و نعش آنجناب
را بهرات آورده در مدرسه کریم شاد آنکه مدفن میرزا بایسنغر است دفن محمد اعلی مدفون ساختند
و صلبه او در نزد سلطان بیگم که عم محترم سلطان سعید بود بجانب هرات قیام نمود و در این سال حضرت
ارشاد مآب ولایت دستگاه خواجه ناصر الدین عبید الله چون با میرزا سعید ملاقات کرد هم آنجا
بازگشت و بجانب خراسان نمود و در بیست پنجم صفر که در هرات رسید سلطان سعید مراسم تعظیم و استقبال
بجای آورده و خواجه عالی حضرت بزیارت مشایخ و اهل الله مزار رفته از روحانیت ایشان استمداد همت
نمود و چون دایره اشراف و جنان از صحبت دل و جان ملازم آستان قدس آشیان گشتند و سلطان
سعید بکرات و مرات بدیدن آنحضرت رفته از کلمات قدسیه بشارت مستفید شد و چون خدمت خواجه
حسن اعتقاد بقدوه مشایخ انام شیخ بهاء الدین عمر در غایت کمال بود و قدوه شیخ بزرگوار از این عالم فانی
نقل فرموده بودند خواجه جنت پرورش کلمات خلف شیخ مرحوم مرشد ملوک و المقتدین هادی المخلدین اجمعین
شیخ نور الدین محمد رفتند و او را پرسش نمودند و الحقاب لوازم مشایعت بجای آورده مراسم مهمان
داری کما یجب و ینبغی بتقدیم رسانید و حضرت خواجه شیخ زاده را وداع کرده بوثاق خود بازگشت
و خدمت خواجه از سلطان سعید التماس آن نمود که مسند دق نقاشی سمرقند و بخارا را بشکنند و دیگر
بر این اقسام مذموم نگردند و پادشاه متمسک آن بزرگوار را مسدول داشته از ولایت لاکه مستقر خطیر از اولاد
بجوزه عامره و اصل بلند گشتند و حضرت خواجه در انجا باب مشغول و احکام شرب ساخته در بازدهم ربیع الاول
عزیمت سمرقند و در اخر ماه مذکور خواجه غیاث سبزواری و خواجه حسن از قهستانی و مولانا امیر سمرقندی بمنصب
وزارت رسیدند و در ماه ربیع الثانی سلطان سعید مولانا معز الدین شیرازی و مولانا میرزا جامی را بهرات فرستاد
و ایشان را در اشاعت عدل و داد و تعظیم اهل سداد و عباد و مسلمانها فرمود و در اواسط جمادی الثانی
خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بجانب بلخ جهت امور دیوانی رفت و در عدل این احوال
بسایر بلاد هرات که میرزا محمد جوکی و میرزا عبد اللطیف در ولایت ماوراء النهر رایت عداوت و خلاف

دعا و را فرستاده است و جمعی از مفسدان و بیرون دی در امده عدم نقش را بجا رای ناصواب در جنب
دکر خوش سیاه سلطان سعید از این حال اگاهی یافت و در ساعت سعود در زمان محمود پای مبارک در
رکاب نصرت اعتصاب اورده عازم طرف ماوراء النهر گشت **ذکر توجه سلطان سعید بن ملک**
شاهان بماوراء النهر جهت تسکین فتنه و خوفا سیر اندیشان و سرجهت از شاه رخ بهادر
ظهور سلطان مراد خراسان سلطان سعید در ان هنگام که افتاب در بیست و یکم درجه بود از دار السلطنت
هرات نهضت فرموده در لور زباط فرود امده و در انمنزل کثرت بارندگی و شدت سرما بمرتبه
رسید که هیچ مخلوق را مجال نماند و چند روز در انجا توقف افتاد تا لشکر بر دار هجوم سلطان نهاد در
روی بعزیمت نهاد و الکا بمرکب همایون از ان مرحله در جنبش امده و چون بهرای شیر خان از عنایت
سمند فرمان فرمای ممالک ایران و توران سلطان سای گشت جنود نامعدود در ظل لوای ظفر ورود جمع امده
و از انجا اردوی نصرت قرین عزیمت بلخ نموده در این حین خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان کیفیت
بل بستن خود را بعرات چنین بعرض رسانید و حضرت خدمتکاری او در نظر پادشاه مقبول و
مستحسن افتاده پایه قدر او را از ایوان کیوان بگذرانید و با وجود منصب وزارت خدمتش در سلک
ندما و خوانین مجلس انتظام یافت و رایت ظفر شعار از بلخ چون معبور گشته میرزا محمد جوکی که در تعظیم فرمان
اورده بود بال لیا و جنت بشمار از نقابت دیار ماوراء النهر گرفته مخالفت امیر نور سعید و امیر سلطان
ارغون و امیر بیت با فتنگان دیگر کشیدگان دولت سلطان سعید بودند مستظهر شد و بجرد اوازه ورود
لشکر نصرت شعار باجوان و انصار خان از دیار برتافتند و در سیر و جوان در صحرا و بیابان سرگردان
بگشتند الحاد در بنا نقلیه اجاد که در غایت رسانت و متانت است بردند و در زمان خود ساخته و تجزیه
فرزندان جمع اورده و سلطان سعید خبر مخالفان شنیده از سمرقند نهضت نمود و بکمارات بخند رسیده
و در برابر قلعه نزول اجلال فرمود و ان حصار است که اب سیحون را در انجا باب بخند نیز میگویند
و در اطراف اشکرد جنانچه سه طرف قلعه محاط باب است و در یکطرف که جهت مخالفها است

که وقت متخیله را بهتر از آنجا در خیال نگذرد فی الجمله فرمان نفاذ یافت که لشکریان در هر مکان از
ارسنادان تحقیق بهر اثبات الدت داو دارت حصارگیری ترتیب داده بکار های خود مشغول شوند
بندگان دولت خواه بموجب فرموده عمل نموده از صباح تا زوال و از ایام تا شام تسخیر قلعه می نمودند
و نزدیک بآن شد که در هر فتح و ظفر جلوه گر آید ناگاه خبر رسید که از جانب خراسان صاحب
قران ثانی ابوالغازی سلطان حسین بهادرخان از طرف خوارزم باسترآباد رفته است و امیر شیخ
حاجی و سایر دیگر امرای آن سرحد را گذاشته عزم خراسان دارد و هر چند مهمات آن حادثه در نظر
همگنان در غایت صعوبت نمود اما از آنجا که کمال تمکن و وقار پادشاه رفیع مقدار بود بآن سخنان
التفات نفرمود و همت بر تسخیر قلعه گماشت هیچ لوحی فتور و عزیمت شایانه بدید نیامد و چون خبر متواتر
شد مرتبه که آتش فتنه مالا یکرف سلطان سعید امیر سید اصیل ارغون را با جمعی سردار
بخراسان فرستاد تا اندیشه را محافظت نمایند و امیر بخراسان روان شده امیر سید اصیل در نیشابور
و امیر سید مراد در سبزوار قرار گرفت و در این اثنا قاصدان از خراسان رسیده بعرض رسانیدند
که صاحبقران ثانی بعزم ایلغار جان بر دل اراده متوجه خراسان گشت و امرا که در نیشابور و سبزوار
دار بودند بدار السلطنت هرات رفته شهر را محفوظ و مضبوط گردانیدند و اسباب قلعه داری جهان
آماده متوجه خراسان گشت و امرا که در نیشابور و سبزوار و سرخس ساختند که در آن عهد و دیگر
عهود نمود و صاحبقران ثانی در ظاهر دار السلطنت هرات نزول فرموده و بمحاصره و محاربه و مشغول
مشغول شد و در اسباب اهتمام تمام نمود چنانچه در موضع خود تفصیل آن مرقوم کلک بیان گردد
ایشان از دنیا و چون چند روز بمحاصره امتداد یافت دکاری از پیش نرفت سلطان صاحبقران
دست از محاصره باز داشت و از ظاهر شهر کوچ کرد و از آنجا چون سلطان سعید شنید که مردم
هرات در مضیق محاصره اند با امیرزاده محمد جوکی صلح کوته کرده از ظاهر شاه رخیه بر خراسان و کمر قصد اراده
و از آنجا بر سبیل استعجال روان شده از جیحون عبور نموده و صاحبقران از ظاهر هرات بر خراسان و ابواب لشکر

کرده

کرده بمنزل مهری رسید و از آن موضع بسرخس رفته اقلوه را مضبوط ساخت و از سرخس بکنار مازندران عبور نمود

ذکر رفتن سلطان سعید بولایت جرجان در ضمان تابع ملک جلیل و منورت باز و حزامی در دفع اهل فتنه و قتل امیر خلیل و کشتن شدن راسا قوم جلایر بان در امیر الاقل

سلطان سعید از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل پیموده بسرخس رسید و آقا سلطان که صاحبقران ثانی
قلعه را باو تفویض فرموده بود تاب مقاومت نیاورده با دیگر مردم که جمعند و معاون او بودند از نهار طلبیده
بیرون آمد و چون چشم سلطان سعید بر آقا سلطان افتاد بنابر آنکه دختر او را در خاطر داشت بقتل
فرمانداد و در دیگران ترحم فرمود و چون بسیار گردون ماثر راه و در دور از پیموده بودند و چند آن بر آنچه
که داشتند ایشان را کافی نبود سلطان سعید دیوانیان را بدار السلطنت هرات فرستاد تا بمستوفی
مهود زر ستانند و از آنجا رفتن کنند و چون مردم هرات زحمتها کشیده بودند و شهر از خالیان ملک
نگاه داشته بخلاف اسحق قبیله داشتند و این طلب نزد ایشان بغایت سنگین و مستبعد نمود و چاره
و فایده نبود الفقه خزینه از بیوت بیرون برده شیخ احمد و علی مغول صراف بارودی الی فرستادند
و چون مرکب همایون بحدود مازندران رسید صاحبقران ثانی تا حدود و مرز آنجا بیش آمد و از آنجا بنا را فتحی
روز کار مقدار عازم بورت اصلی اوداق شد سلطان سعید شهر استرآباد را امیر خضر خواجه مستوفی کرده بود در گلستان
نزول اجلال فرمود و چند روز بزم عشرت بطریق حکمت ترتیب داده شب بروز و روز بشب اتصال
و در این اثنا بسماع علیه رسانیدند که امیر خلیل عذری در خاطر دارد و حال آنکه پیش از این بکرات
اینمعنی از آن مهور پاک مشاهده رفته بود چنانچه در آن اوان که سلطان سعید بمحاصره شاه رخیه اشتغال
میسر نمود و پنهان آن حضرت را که در اندرون حصار بود بیرون فرستادند که امیر خلیل با
مخالفان موافقت کرده اند بنا بر آنکه از حصار بیرون آمده تمکن از بورت خود که خلدن مرغ سلطان کامکار
سوار خواهم شد و دست بردی بر سلطان ابوسعید خواهم نمود سلطان سعید بورت
امیر خلیل را تغیر کرد و جمعی از قصر سازان در آن شب جیبه پوشانیده بر در بارگاه جهان پناه تا در پناه داشتند

راقم حروف از زبان جناب حکمت مآب مولانا قطب الدین نقیب ناب الله شیرازی که منوط سلطان
سعید که بر بدیع تقرب اختصاص داشت چنین شنید که شبی در ولایت جوجان نوبت در آن حدود
از اتراک گرفتند و بعد از تهدید و تعدید اقرار کرده که امیر خلیل مرا فرستاده تا تحقیق نمایم که خواجه
میرزا سلطان سعید کجاست القصه چند نوبت علامات مکر و امارات غدر امیر خلیل بوضوح
پیوست و امراء و نوبت جانقی کرده بر قتل امیر خلیل اتفاق نمودند و سلطان سعید ایشان را از آن
حرکت مانع آمد و در آن شب که سلطان صاحبقران دیران شده بجانب اوتاق رو داشتند بیت
شبی بود مانند قطران سیاه ؛ بر سیاره بیدار پروین نه ماه ؛ نه آوای مرغ نه نای و دهل ؛ ز مانه زبان
بسته از نیک و بد ؛ و امیر خلیل الحاح و مبالغه بسیار نمود که پادشاه باید که تفحص شریف از دو عقب
باغی بیاید رفت آنحضرت فرمود که تو رخصت که در شب سلاطین با غیر اتفاق نشینی کنند و ایشان
ترغیب و تحریص او در این امر بر منبر تجرد فرمودن فرمود که مطلع الهامات غیبی بود روشن شد
که امیر خلیل چون خداع بر روی منبر سنگارد و با وجود آنکه در ملک و مال سلطان سعید صاحب
اختیار شده بود خیال سلطنت از دماغ او بدر نرفت و بجهت امارت قناعت نمیشود و اخوان
خاطر همایون بر قتل او قرار یافت امیر عبد الوهاب گفت و صباح آن روز که مقرر شده بود که او را بقتل
آرند لیکن امیر خلیل امیرزاده قاسم که منظوری خرب و شمایلی مرغوب داشت بهلوی من نشسته
بود و در خاطرم گذشت که حیف از این جوان زیبا روی که یکبار کشته خواهد شد باز در ضمیرم گذشت
که شاید بوجود آمده باشد که استحقاق این امر یابد و بلدی نازل پیدا کرده از وی
پرسیدم که ای امیرزاده مدت العمر هیچکس را بقتل رسانیده جواب داد که چهل و سه کس بدست
خود کشته ام با خود گفتم که بیت هر آنکه نیک بیند یابد نیک و بد ؛ هر چه بیند یابد ؛ القصه امیر خلیل
صباح بخانه خواجه حزین بدستور معهود در آمد یکی قسمه کاردهای او ببرید امیر خلیل گفت این اخراجات
به ظرافت است که بیکی دیگری دستار از سرش برگرفت امیر خلیل گفت ای کسی که از سر افتاد

و از ایشان التماس نمود که سیرغی آب بمن رسانید که بقبل احتیاج دارم مقداری آب حاضر
ساختند امیر خلیل خود را کشت و شوخی داده گفت بیت یا بیگنده ایدل مرا از عشق طریق پاک
سیکه تا که توان تیم کرد ؛ بعد از آن چون کشت از تا خنها بردن آورده تسلیم پیش فکند و صدمه در آن زمان تعلیم او
شمشیر را تحرف برگردن او زد تا سر او بهوت از بدن جدا شد و پسرش قتلغ خلیل را بدان خانه که پدرش
را کشته بودند در آوردند و چون سر امیر خلیل بر سینه او دید گفت ما بجای خود بلوغ خانه آمده ایم و او را
تیر باخلخ گردن زدند و پسر دیگرش که شمار خون او گذشت همان شربت چشانیدند امرای خراسان از این
سیاست عظیم متوهم شدند سلطان سعید ایشان را بفنون نوازش و اختصاص داده گفت که از خلیل چند نوبت
گناهان صادر شده که هر یک از آنها موجب عذاب و نکال او بلند و ما شیوه عفو و اغماض که منبر صفات
ملوک میدانستیم چون بی ادبی او از حد در گذشت بجزای خود رسید شما خاطر جمع دارید امرای خراسان
زبان بدعا و ثنا گشاده خوشدل و مطمئن خاطر گشتند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر از دغدغه امیر
خلیل جمع آمد اندیشه بر قلع و استیصال سرداران جلایر گماشت ایشان از دریا و دراز
استرابادا اقامت داشتند و باموال و ذخایر و حشام و حال بسیار موزر شده میپنداشتند که خدمتگاه
ایشان نخواهند در ولایت حکومت تواند کرد بغیر از غارت و تاراج همی نداشتند و هر زمان بجانب
مقیم و مسافر میرسیدند و همیشه بخونریزی و فتنه انگیزی اشتغال مینمودند و در این اثنا سلطان
سعید خواست که بحسن تدبیر ماده شرارت آن قوم متحتم سازد و رشته ظلم ایشان منقطع گرداند
لاجرم امرای الوس را فرمود که بشارت بانجماعت رسانند که پادشاه از برای شما سیورغال
تعیین میفرماید و چند روز در این گفتگو بسر برده از برای گرفتن آن قوم بجانب کاشغان مقرر
فرمود و روزی که بطلیعه ایشان در آمدند همه را گرفته بر سر میدان گردن زدند و آتش غارت
و تاراج در قان و دمان و دیگر مترددان انداختند و سلطان سعید مملکت جوجان را بر سم سیورغال
بنا بر زاده عالمیان میرزا جلال الدین شاه محمود ارزانی داشت و امرای عظام و سرداران

فلک احتشام را در ملازمت او باز گذاشت و ایلچیان را که از ولایت ساری و دوستدار
و دیگر ممالک آمده بودند بحضرت انصراف داد و جمیع ایشان بعنایت و عاطفت پادشاهانه
اختصاص یافته خوشنود و شاکر باوطان خویش باز گشتند **ذکر نهضت رایات**
نصرت آیات از جانب مازندران بدار السلطنت هرات و بیان
بعضی از وقایع و حالات چون مهمات ممالک مازندران بر حسب دلخواه خود
کیتی ستان انتظام یافت عنان عزیمت بطرف مستقر جلال تافت و موکب همایون بهر طرف
که رسید رسوم و سیر را از میان ایشان برگرفت و گلشن ممالک بتازگی از بهر معدلت سلطانی
رونق و طراوت پذیرفت و لوای نصرت اثر چون بقصبه کوسویه رسید بموقف عرض رسانید
که عمال از آنچه واجبی رعایا بود زیاده گرفته اند فرمان جهانمطاع صدور یافت که وجه فاضل را از خزانه
تسلیم رعایا نمودند و موکب مخیم منازل پیموده در بیست سیوم ربیع الثانی مقرون بخشت و کامرانی
در باغ سفید نزول اجلال فرمود و بعد از چند روز که سلطان سعید از رنج راه بیاسود از وقایعی که
در زمان غیبت خیر مظفر نگار در خراسان واقع شده بود تفحص بلیغ بجای آورده چنان بعرض رسانید
که خواجه سراج الدین در زمانی که از لشکری ایمنا دنده مبلغی خطیر از جهت خواجه خویش از میان برده
و بمقتضای هوا و هوس صرف کرده و همچنین شیخ احمد علی موزه دار که از آثار رسم قرق مطالب نموده
نام بسیاری از بازرگانان نوشته بعد از آن رشوت گرفته و تغییر و تبدیل باز داده اند ازین حرکت
ناپسندیده رای تخت قهر و سیاست اقتضای آنکرد که آن دو شخص دلیر را بنوعی هلاک سازند
که دیگران عبرت گیرند بعد از تامل حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که شیخ احمد علی موزه دار
کنده بتعذیب هر چه تمامتر کشتند و خواجه سراج الدین را در دیگر در پای حصار قریب بدار سر خافقاه
خافان سعید دست در گردن بسته در دیگ آب جوشان انداختند و بعد از دو روز جوش و
خروش از دو فرو نشست و فرمان واجب الاذعان صدور یافت که بعد ازین در هرات و دیگر ممالک

ازانام بردار نطلبند و بعلت ایشان بتوقف هیچ افزوده نگردند و ثانی در ابواب بستن مسجد جامع
قریب بصفه مقصوره نصب نمایند که لشکریان بموجب حکم سلطان مغفور مدت الحیات سلطان سعید
از نزول خود تجاوز جایز ندانسته و در اثنای این اوقات منصب وزارت بخواجه قطب الدین
طاوس و خواجه اسمعیل جوجانی واگذاشت و چون قضیه میرزا قدم چکی هنوز فیصل نیافته و خاطر
خطیر از آن جمع نشده بود سلطان سعید عازم دیار ماوراء النهر و تسخیر ترکستان شده چون قاصدان متعاقب
از ماوراء النهر میرسیدند و خبر سلطان سعید میرسانیدند که میرزا قدم چکی باز رایت عناد بر افراشته بخرابی
بلاد و عباد اشتغال دارد و اگر نهضت دفع فتنه او در این روز پادشاهانه واجب و لازم دانست دیار
لشکر فرمان داد و موکب جهان گشا در بیست و هفتم جمادی الاول از دار السلطنت هرات نهضت
نموده در شمالی قریه ساق سلمان نزول اجلال فرمود و اعیان و اشراف را بعنایات شاهانه سرافراز
ساخت و شهر را بایشان سپرد و علمداران مملکت و ممالک از استمالت داده در همان روز خواجه
شمس الدین محمد را بجانب بلخ فرستاد و بعد از دو روز رایت همایون در چمن آمد و در زمان غیبت سلطان
سعید در ولایت خراسان وبای عظیم و طاعونی مفرط روی نمود و خلقی کثیر و جمعی غفیر در آن قضیه فرو رفتند
و اکابر و اعیان در مصاحبت خواجه قطب الدین طاوس به ییلاق بادغیس رفتند و چون وبا تسکین یافت
باز آمدند و مردم العارت در زراعت ترغیب و تحریص نمودند و چون حضرت سلطان سعید در قریه
الدسلدم بلخ نزول اجلال فرمود چند روزی در آنجا توقف نمود و بعضی از ایام بهار در مرغزار بلخ بخرمی
و شادمانی گذرانید و از آنجا بسمرقند توجه نموده و چون عبور نموده منازل و مراحل پیموده بمقصد رسید
اکابر و اشراف رسم استقبال پیش آمدند و مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و موکب ظفر نشان
بالشکرهای خراسان بخوجه شاهرخیه شد و بظاهر قلعه رسیده آن حصار را در غایت مضبوطی یافت سلطان
سعید صلایع وقت در آن دید که بمحاربه و مخاصمه پردازد حکیم جهیر الدین فرماید که مقال کوچی ترتیب
نمایند و چون اسباب حصارگیری مرتب شود بموقف همایون رسانند و خاطر همایون بر همین قرار یافت

عنان بجانب سمرقند معطوف گردانید و در موضع گل طوی عظیم ترتیب داده بسمت نخشب شاهزادگان قیام نمود و بعد از آن متوجه تاشکند و شاهرخیه شد و در خاصه حصار فرود آمد و فرمود که هر آن قلعه شهربندی سازند تا مخالفان نتوانند که ناگاه بیرون تازند و بانگ فرصتی شهربند تکمیل یافت و در اثنای آن از طرفین جنگهای مردانه و کوششهای بهادرانه نمودند که تفصیل آن موجب تطویل میشود اکثر الدم مردم اندرون از پستانی تنگ آمده از فقدان گوشت کار ایشان باستخوان رسیده بجلد و تدبیر دعاوت بعضی مردم بیرون روزی بشب میرسانیدند و ارباب کیاست که ملازم سلطان سعید بودند میدانستند که در قلعه خوردنی نمانده و از بیرون ما کولات بحصار میبرند لیکن کیفیت ایشان معلوم نشد و در این اثنا میرشیر حاجی نکری بصواب اندیشیده نوکر را میرزا قدم جوکی او را شناخت فرمود که بشیوه فرار متوجه قلعه شده شاهزاده او را دیده و دانسته رعایت فرمود و از سبب آمدن پرسید او گرسودن داشت که امیر شیر حاجی قفرد جهی بخیل من کرده بود و خوردنی از آن باقی شده درین ولا امیر در مطالبه آن نشد و بسیار نموده مرا بفرمود و من فرصت یافته گریختم و التجا بآستانه عالم پناه آوردم و میرزا قدم او را بنوازش خوشدل گردانیده بکاری باز داشت و او چند روز بتفحص گرسنه شرح احوال معلوم کرده گریخته پیش امیر شیر حاجی آمد و بعرض رسانید که در بازار اردو شخصیت خلدن نام آنجا بجناح قلعه است از ناکول و ملبوس مرتب میدارد و در شب کشتی از روی آب می آید و آنچه بسعی او در بازاری مرتب شده بقلعه میبرند و امیر شیر حاجی کیفیت حال معروض پایه سریر اعلی گردانید و امیر جهت فرمان در جستجوی آن شخص شتافتند و خدمتش را گرفتند و در برابر قلعه آورده باواز بلند گفتند که این شخص است که از برای شما خوردنی و ماکولات میفرستاد و اکنون بجزای عمل خویش رسیده گرفتار گشت و بعد از آن اقامت شما درین دیوار دشوار میباید و آن عزیز را در برابر حصار بخواری خوار گشتند ارباب قلعه بیکبار فریاد شده التجا بجناب سعادت انتساب خواجه ناصرالدین عبیدالله نمودند و حضرت خواجه از سمرقند رسید سلطان سعید سلطان را بتعظیم بجای آورد و حصاریان از آمدن خواجه خبردار شده امیر

لوز سعید این بیت را نوشته پیش او فرستاد **بیت** جای رفتن قریب خواهیست گفتم ترا دگر تو دانی و امیر شاهزاده در باب مخلص خویش تضرع و زاری بسیار کرد حضرت خواجه چند روز در خاطر آن امر خطیر کاشته در اصلاح جانبین سعی و اهتمام نمود **ذکر حوادث بوسیه که در خراسان روی نمود و در حین محاصره شاهرخیه** ... سلطان سعید در زمان توجه از سمرقند بجانب شاهرخیه قرة العین خویش میرزا سلطان محمد را بضبط خراسان تعیین نمود و شاهزاده در اواسط ربیع الاول سنه سبع و ستین و ثمانمائه بهرات آمده در رعایت رعیت و اهالی بلاد و عباد قدم بر قدم پدر بزرگوار نهاد و در این سال مولانا جلال الدین فتح الله تبریزی که استاد علوم از عقلی و نقلی میدانست دیجه نجم بسمرقند در هرات مانده بود فوت شد و در مزار گازرگاه مدفون گشت و در این حین برفهای عظیم باریده سرمای قوی روی نمود و در خلال این احوال خبر قتل سلطان محمد بپیاده از جانب ترشیز رسید بیان این سخن آنست که بهلوان مذکور مدتی مدید در ملازمت سلطان سعید قیام مینمود و آثار مردانگی و صلابت در معارکه بظهور میرسانید تا مرتبه اش روی دراز دیادهای دلاوری او در ادراج دوران تمام یافت و نشان شحنگی دار السلطنت هرات بنام او قلمی شده و خدمتش بانگ جوانی خلقی کثیر را بقتل رسانید و هیچ کوه مخالف و معاند نگشت داد جنان مرد رشید در استم دستان و سام نریمان را غاشیه کش خویش میپنداشت و جمع را نوذ داد و باش دار السلطنت هرات را مطیع و منقاد ساخته ملازم خود گردانید و در آن زمان عظمت و هیبت او بنهایت انجامید و در آن زمان که سلطان سعید در خاصه شاهرخیه بود بدخ محمد نامی که در کوههای ترشیز میرمیرد متوجه آنجانب شد و در قریه ارقزای از ولایت که طینت ناپاک او در آنجا متکون شده بود فرود آمد و طلوع ظلم و ستم لطاخت هر صبح و شام نقاره میزد و محمد قزوینی که سه لچه پیاده خرد نیز آورد در صدد آن شد که نسبت با او دست بردی نماید و نوبتی شبه از آن بهلوان گفتند و التفات بالسخن نکرد و گفت اگر کس باشد که در آن مقام آید و محمد قزوینی فرصت نگاه داشته در شبی که بر دست هرا آشنا دیافت و میان

و در ثنا نهای خود خزیده بودند و زیاده از دو کس نزد پهلوان مزید و دانشی افروخته هر نوع حکایات
میگفتند تا که محمد قزوینی با یاران خویش چون بلبل تا کهان کاشانه در آمد و پهلوان محمد تا خواست که
از جای برخیزد محمد قزوینی بیکضرب شمشیر سر او را از بدن جدا ساخت و شرافت بداخلاق را از عالمیان
باز کرد و بنا بکرد و از رعایا هیچکس را مجال آن نشد که از عقب او برود **ذکر بردن آمدن
میرزا محمد جوکی از قلعه شاه رخیه و استیلای کامشغالان با دشاه بر آن
قلعه و معاودت سلطانسعید مخوف حضرت و تالیف سلطانسعید قریب بیک سال**
در محاصره قلعه شاه رخیه روزگار گذرانیده مردم را از گرد و غبار و کثرت حشرات مثل مور و مار رخنه
بسیار رسید و از بسیاری پشه و مگس همه بتنگ آمدند و کار اهل حصار تنگ بجهت اضطرار رسید و بیشتر
حضرت خواجه عبیدالله و دیار بقلعه رفته در امر مصالحه سخن گفتند و چون میرزا محمد جوکی در تسلیم
حصار تعلل بسر برد و خدمت خواجه او را در آنکتای محاصره گذاشته روی بقلعه سرخند نهاد و ارباب قلعه
بار دیگر چاره جوی شدند بار دوی همایون فرستاده التماس حضور خواجه عبیدالله نمودند و آن حضرت
مصون کلمه الشفقة علی خلق الله را منظور داشته بان مخدوم شاه رخیه گشت و پای در میدان نهاده سلطانسعید را
سوگند داد که قصد قتل آنجماعت نکند و هیچ آفریده بمنصب نفرماید بلکه جمعی را از آن جمله رعایت فرماید حضرت
سلطانسعید و دیگر جمعی را متقبل شد و آنچه وعده نمود و خواجه بزرگوار کردار بسیار در آمده امیر نوروز سعید را بانی
کردن کشتا را بیرون آورد و ایشان تشرف دستبوس سلطانسعید مشرف شده سر جالت در پیش افکندند
و پادشاه ارباب جرایم را در آغوش عطوفت کشیده پرسش نمود و روز جمعه نهم محرم سنه ثمان و ستین
و ثمانمائه میرزا محمد جوکی را بار دوی همایون آوردند و سلطانسعید او را در کنار گرفته در پهلوی خویش بنشاند
و امر بعید خرب آزاله و هشت نمود و فتح تا جهان نشسته باطراف ممالک فرستاد و سلطانسعید
بعد از تنظیم امور آنملک روی بدولت سرخند نهاد و خاطر بانتظام کلیات امور مادر و اهل خراسان
گماشته چند روز در آنجا توقف نمود و چون خاطر اشرف از قضایا فراغت یافت عزیمت معاودت

بجانب

بجانب خراسان نمود و از جیحون عبور کرده بسعادت و اقبال منزل بسیهود نایجل و حشران رسید
و در آنجا اعیان و بزرگان بشرف دستبوس رسیده شرایط نیاز بتقدیم رسانیدند و در منزل تورز باط
اهل عرف و هنرمندان سازی و سلامانه کشیدند و در بیست و دوم ربیع الثانی موکب منصور بباغ سعید
نزول فرمود و از قلعه شاه رخیه تا دار السلطنت هرات میرزا محمد جوکی را بموجب فرمان سوار ساخته همراه
مقدمان بیش میرفت و حضرت اعلی از عقب او نزول میفرمود و چون بمستقر جلال رسید شاهزاده
در حصار اختیار الدین بزندانی که مشابه منار در کنار ساخته بودند محبوس گردانید و در آنجا
تا اجل رهنمود و چون سلطانسعید بر تخت سلطنت خراسان قرار گرفت بتحقیق احوال دیوانی پرداخت خواجه
قطب الدین طاوس و خواجه نعمت الله و خواجه اسمعیل و مولانا میر دفتر ترتیب ساخته بعرض رسانیدند خواجه
طاوس معاف گشت و خواجه اسمعیل در بند افتاد و چون نوبت بخواجه نعمت الله رسید او نسبت
بخواجه شمس الدین سخن گفت که شغل خیانت بود سلطانسعید از خواجه بشمار اجتهاد آن استفسار نمود خواجه گفت
که من از مردم بر سم خدمتی چیز بسیار گرفته ام اما از مال دیوان هیچ تصرفی نکرده ام و تقصیری نیز در آن واقع
نشده باقی رای عالم آرای حاکمست سلطانسعید فرمود که هر چه گرفته و خورده بتو بخشیدیم و ترا از دیوان معاف
داشتیم چه کاهی چنان واقع میشود که دیوانیان بغضب عاکر گفتار میشوند و نمیخواهیم که استیفی بتوسط خواجه
خواجه شمس الدین محمد آنجماعت را از آنکشت بیرون کرد و دفتری چند پیش رفته زین خدمت بوسید و از تخت
بنهاد بازگشت و در محل خویش بالنشاط و گفت در هیچ تاریخ و زیری بدین خوبی معزول نشد و در آن
اثنا بسماع عرض رسید که یولس خان که بمن آشنا و من آشنام سلطانسعید تخت گاه آبا و اجداد خود را
بوجود شریف مزین گردانیده بود از شاب افتاب حوادث روزگار دگردان شده التجا بسایه خیر خواهان
فال آورده نزدیک سلطانسعید باستقبال او کشیده با یکدیگر ملاقات کردند و بعد از رسم استقبال
نمودند و آنحضرت او را بموعد جسیم مسرور گردانید و ترتیب مواطن بزرگ فرمانداد و اسباب
ضیافت با دشاهی چنان جهانی مرتب داشته با چند فرمان لشکر آنجناب را بدولت اعلی او

کسیل کرد و حضرت پادشاه بواسطهٔ آنکه شنیده که در شهر و بلدات بغیه از مرض طاعون هست عزیمت
بیلاق بادغیس نمود و در آنجا قاصدان رسیده معروض داشتند که در آن ولایت نیز این مرض شیوع
دارد و دار مترددات مرتی که وارث نداشتند مبقی گرامند بخزانه عامره داخل شد و درین سال حضرت
شیخ صدرالدین محمد اردبیلی که بزیور علم و عمل آراسته بود از قریهٔ شقاق تشریف آورده در مزار
فایض الانوار شیخ زین الدین الخوافی ساکن گشت و خلایق لله تعالی و لله تعالی بملازمت آستان
او کمر بسته و چون سلطان سعید بانجناب حسن ارادت و صفای عقیدت داشت اغلب اوقات را بسمع رضا اصغا
میفرمود و در تنفیذ عزایم خسروانه بیمن آنجناب عمل مینمود **ذکر توجه خسرو آفاق بصورت قشلاق**
و معاودت او از آنجا بتایید ملک منان در شهور سنهٔ تسع و ستین و ثمانمائه نوجیان مهر
صولت ادبکس جاری رسانیدند که بیراق قشلاق ترتیب کنند سلطان سعید فرزند رشید خود را امیر سلطان محمد را
دار السلطنت هرات بگذاشت و جناب امارت مآب میرزا نظام الدین احمد را بملازمت و مادر دولت
و پایه دولت در رکاب سعادت آورده عنان عزیمت بجانب بلد مرو بخوبی داد و در اول جمادی الاول
بصورت قشلاق نزول فرمود و درین سال در تمامت بلاد خراسان تخفیف در هرات و سنان بنابر
بزودت گذشت و از اهالی دلوتا اوقات بر جهای عظیم افتاد و در اواسط ماه جمادی الآخر
از اردوی اعلی نشان بهرات آمد که سیدی سلطان برادر ابوالخیر خان که در اینجا محبوس بود بدار
عالم بقا فرستند و امر چنین فرموده علمنمودند که جوانی نیک اخلاق پاکیزه رخسار بود و پیوسته بتلاوت
کلام مجید اشتغال میفرمود باردوی همایون رسیده سلطان سعید او را ادب و زر جامه و کمر فرمود
و بولایت اوزبک فرستاد و چون موسم بهار رسید رایات فتح آیات عزیمت دار السلطنت
هرات نمود و در حیز دوم شعبان در مضان ملک منان بیاغ سفید نزول اجلال فرمود و در این اثنا
از جانب ماوراء النهر عزیمت داشتی بیاغ سرپل اعلی رسید معروض آنکه طایفهٔ ازبکیه خلاق بممالک خراسان
در آمده اند و غارت و تاراج کردند و بلخ امکان خرابی بود بظهور رسانیدند و اولیاء فرمان گرفته باز

گشتند و فوجی از دلاوران سپاه منصور سر راه بر ایشان گرفتند و مانند باز بر عصفور حمله آوردند
و شیر در آنجا ساعت نماند و از سر بمخالفان عزیمت بار کردند و بسر شدند و چون سلطان سعید چند روز
در دار السلطنت هرات توقف نمود متوجه مشترمات جلگاه بادغیس شده در اول رمضان
بمقصد رسیده تمام ماه صیام و شوال تا قریب بعید اضحی در آنجا بگذرانید و در اواخر شوال از
سید اصیل ارغون که جوانی دولتمند صالح بهادر بود عزم سفر آخرت نمود و برادرش امیر سید
فرید بشرط الاغرت قیام نمود و سلطان سعید بمجلس عزا تشریف برده باز ماندگان او را نوازش فرمود و
او را خود بقعدهٔ موکب همایون از زیارت بیلاق نعمت فرموده و در اواخر ذی الحجه بمستقر سریر
سلطنت فرود آمد **ذکر وقایعی که در شهور سنهٔ سبعین و ثمانمائه از ممالک خراسان**
یکی از وقایع این سال آنکه طایفهٔ از امرای عظام مثل امیر احمد بارلاس و امیر شیر حاجی با چند امیر دیگر
بر حسب فرمان متوجه ولایت ماوراء النهر شدند چه سلطان الغا جغتای از آنجا می شتابند
دیگر آنکه در زمانی که میرزا جهانشاه بمحاصره بغداد اشتغال داشت بایاز ده هزار خانه دار از اشام
و محرابشان که از ظلم ترکمان بجان رسیده بودند فرصت جسته داشته بعزیمت خراسان در آمدند و ولایت
و مقام ایشان بر وفق دلخواه معین گشت دیگر آنکه در حیز قلع و استیصال قوم هزاره از قاطر
خطیر سلطان سعید بر زد و لشکرهای با مضای عزیمت همایون جمع آمده سر پل مالدار لشکر
گاه ساخت و کلاه ترکمان ایشان دست در دامان استیمان زده آن یورش بشفاعت
مشایخ عظام در توقف افتاد و بجهت استخراج اموال آنجماعت امیر نظام الدین حاجی و جماعت
افادت مآب مولانا شمس الدین علی فارسی المشهور بصاحب کشف تعین یافتند و در اثنای این
حال مزاج شهریار بر خرخره خصال از جادهٔ اعتدال منحرف شده و ضعفی قوی روی نموده
زمان مرض امتداد یافت و در نزدیک باز رسید که خلایق مایوس گردند آخر الامر حسن معالجه
اطبای صاحب تدبیر ملک اراده ملک قدیر آخر صحت تبدیل یافت و خلایق حیات تازه

یافتند و نذر و صدقات مستحقان رسانیدند و سلطان سعید بهمت صدقه فرق همایون بمال سرور رفت
تمام خراسان را بخشید و مبلغی گرامند بود و بکرار و فایع آنکه جهت مختان شاه را و اوکان بر تخت سلطنت
جلوس فرمانداد و ارباب حرف و صنایع و اهل اسواق هر روز بباغ زاغان رفته چهار طاق آیین
افراز نهادند و در اندک زمان باغ زاغان نمونه ارزو و منه رضوان گشت و جهم لهو و سرور
و حضور و شرب مدام و گرشه ساقیان گل اندام بمرتبه رسید که زاهدان صد ساله خرقه‌های
بران طریقت را از برای دفع مخموری رهن شراب انگوری کردند و بسبقداری جرعه‌ای اندیشه نکردند
و زبان حال هر یک باینمقام مترنم گشت بیت این خرقه رهن دارم در رهن شراب اولی
دین و قرینی عرق بیشتاب اولی و مدت پنج ماه زمان نشاط امتداد اوباب و در اثنای
دعوی شاهزاده عالمیان میرزا جلال الدین شاه محمود بنا بر فرموده سعید قدم رنجه فرموده
از ولایت بوجان رسید و جناب شیخ الاسلام خواجه مراد نایب تعلق خود از جانب سر قند خود
بآن صحبت رسانید و چون خاطر اقدس اشراق سلطان سعید از نشست و خان شاه هزاران فراغت
یافت مختان همت عالی نهمت بتنسیق امور ملک و ملت تافت **ذکر آوردن امیر**
تیمور سعید از خوارزم و وقایع حالات او در شهور سنه اثنی و ثمانین
و ثمانمائه از جانب خوارزم قاصد امیر تیمور سعید آمده معروض داشت رسانید مضمون آنکه در این وقت که میرزا
سلطانحسین از جانب دشت قبچاق بر این ولایت آمده و امرا و سرداران تاب یک
حمله او نیاورده گریختند و لشکر یاغی دست بغارت و تاراج برآورده جمیع بر دان خوارزم را
ویران ساختند سلطان سعید فرمان داد که جمعی از امرا عظام با ضرب رفته تفحص بلیغ بجای آورند
هر که تقصیری کرده باشد سزای او در کنارش نهند و در باب عقوبت و نکال مجرمان اهمال و اغفال
نورزند و امرا بحسب فرمان در جیب الاوغان روان شدند و چون بدان حضرت رسیدند
بتحقیق آنکه مشغول شدند بعضی بر آنست که لشکر خوارزم با وجود کثرت در بدایت حال از صدمت
سپاه

سپاه سلطان صاحبقران فرار نموده اند و امیر تیمور سعید را نیز بتقصیر متهم میداشتند و امیر بر دریش
و چون که آن ایام منظور نظر سلطان بود ناگاه امیر تیمور سعید را گرفته همراه معتمدان بدار السلطنت هرات
فرستاد و خدمتش بنا بر نشانی که در زبده بود در حصار اختیار الدین مقید و محبوس گشت و در آن
ایام پادشاه ملک احتشام بدیدن سلیل مشایخ معظم شیخ نور الدین خدمت رفت و در اثنای صحبت
کلام جناب شیخ بجزیه ذکر امیر تیمور سعید شد چون او را در حراست نمود سلطان سعید تمنی جناب شیخ را
مبذول داشته جوم و جنایت امیر مشار الیه را نابود انگاشت و چون بیارگاه همایون مراجعت
نمود فرمود که امیر تیمور سعید را از حصار بیرون آوردند و در نزد حضار مجلس انتظام دادند و حضرت
سلطان سعید او را اشرف خطاب مشرف ساخته از احوال وی پرسید و باز قدغن را در سلک امرای
کبار انخراط داد اما امیر تیمور سعید در غایت خجالت و انفعال روزگار میگذرانید و آسیبی چنان نداشت
که سوار شده بلدرست توانند رسید اینزمان لعنت مجلس همایون فرستاد و شمه از شرمندگی در ماندگی
خویش معروض داشت **رباعی** این بنده شرمنده درمانده بجان دارد آسیبی توقع از شاه جهان
چون همت او بلند و چون بخت توی چون دولت او جوان و چون حکم روان سلطان سعید بموجب
بجا رکی او بخشید و چند اسب راهوار و اشتران بار بردار و استران قطار و سایر اسباب ارزانی
داشت و کاک بخت امیر تیمور سعید بار دیگر از قبض ملک و خول بدزد قبیل رسید **ذکر عصیان**
میرزا پیر بداق بن میرزا جهانشاه در شیراز و رفتن او از آنجا ببغداد و محاصره دار
السلام و آنچه میان او و پدر دست داد و قتل پیر بداق بشیخ قمر جهانشاه
و اقتران ایام دولت او بیک ناگاه بر رای هوشمندان و رزانت دانایان
اخبار پوشیده نماند که میرزا پیر بداق الشیخ اولاد میرزا جهانشاه بود و حشونت و سیاستی بر افراط
داشت و بموجب فرمان پدر به حکومت فارس اشتغال میفرمود و در ایام دولت خویش انطاق اطراف
این ممالک تا حدود جزایر و نواحی مدینة السلام بغداد را در تحت تصرف آورد و چون میرزا جهانشاه بخراسان آمد

دیوان اردوی سلطان السعید مهم و حضرت و جلایل بجا مسند میرزا پیر بداق در اندک فرصتی کلیت بدیه
پیوست و هنگام مراجعت از راه طبس روان شده بر ولایت یزد تصرف نموده در اندک مدت خزاین
تمام فیلور رسانید و بنا بر بدی که بوالحوایج رسانیده بود بکار عجب و پندار بدماغ خود راه داده
پنداشت که از جانب پدر مستغنی شده گردن از طوق طاعت میرزا جهانشاه کشیده و پا
از دایرهٔ متابعت او بیرون نهاده حقوق ابوت نالوده انگاشت و علم طغیان بر فرق خود
برافراشت و چند نوبت نیکخواهان از درگاه میرزا جهانشاه پیش او رفته چندانکه نصایح سودمند گفتند
فایده نداد و سخنان بی‌غرضان اسرار مسند و میرزا جهانشاه با سپاه ظفرپناه تا حدود دیار
فارس میخواست که او را بکلی استاصل گردانند و چون کار خود را فرجام خواست باد قهر فرو نشاند
و نهالی که بر جویبار دولت بدست خویش نشانده از بیخ برکند و اخوه داده میرزا پیر بداق
مرحوم محترم میرزا جهانشاه بعد از مدتی بسیار قرار بر آن داد که میرزا پیر بداق با اتباع و اشیاع و اموال
و اموال بجانب دار السلام بغداد رفته است از شیراز باز دارد و میرزا پیر بداق شیراز را
گذاشته روی ببغداد نهاد و میرزا جهانشاه حکومت مملکت فارس را به پسر دیگر خود امیر یوسف
ارزانی داشت و میرزا پیر بداق چند گاه در بغداد گذرانید و ممالک را مزروع و معمور گردانید
اما خیال شیراز مطلقا از دماغ او بیرون نمیرفت و چون متعرض مملکت پدر میگردید بانواع
بیرحمی خاطر او را رنجانید و ارسال رسل و نصایح بادی مفید نیفتاد و چندانکه میرزا جهانشاه تغافل و تجاهل
میورزید عنان استکبار او بیشتر اعتصاف میپذیرفت و از خونریزی و فتنه انگیزی دقیقه
فرو نگذاشت عاقبت میرزا جهانشاه باز در عام تمام عازم دار السلام شد و میرزا پیر بداق چون
از عزیمت پدر آگاه شد خاطر بر آن قرار داد که بروج و باره مدینة السلام را عمارت کند و در آنجا
تحصن نماید و باین نیت لشکر خود را بجایگاه فرود آورد و اقدام فرمود و ترتیب اسباب
حصارداری قیام نموده بروج و باره را بروان جنگی زیب و زینت داد و دروازه‌ها را بجماعت

جلادت سپرده و میرزا جهانشاه با سپاهی فزون از حساب و شمار رسیده ظاهر شهر را احاطه نموده
و دست تعدی را بر تسخیر دار السلام گماشت و شاهزاده جوان بدید که در چهار دیوار شهر خویشتن
تحصن نماید و چون مدینة السلام در غایت متانت و رصانت بود و متحصنان مردان و دلیران کارزار
فتح آن بسهولت میسر نبود و مردم از شدت حرارت هوا و زحمت بسیار بودند تا بستان از بام
تا شام در آن گرمای حاربه قیام مینمودند و میرزا پیر بداق هر روز آتش فتنه را التهاب میداد و از اطراف
بلاد را بر روی خود مسلط داشت و میرزا جهانشاه شاه بسبی از استحکام تمام در دفع شهر مسلط شده لشکر را
بر چوب تعجب مینمود و قریب یکسال محاربه ممتد شده احوال رعایای بیچاره روی در اختلال آورد
و آثار انکسار بر وجنات احوال ایشان ظاهر و لایح گشت و زبون و عاجز شدند و درماندگان
قهر مقرون بیادبی و عنا در روزگار میگذرانیدند و کار سپاهیان تنگ آمده هر چند شاهزاده رسل
و رسایل پیش پدر میفرستاد و اظهار عجز و افتقار کرد فایده بر آن مترتب نگشت و میرزا جهانشاه
بدان کلمات التفات نفرمود و بلیه قحط و غلا بمرتبه رسید که علاوه مصیبت را که بتکلف میخوردند
و با دیم و جوم چوشیده قناعت نموده آن نیز در بعضی اوقات نمیشد و سگ و گربه مانند کیمیا
و عنقا ناپدید شد و از حیوانات دیگر نشان نماند و اهل بغداد در فغان آمده ایلچی فرستادند
و امان طلبیدند و میرزا جهانشاه بر سر رضا آمده بغداد بیان شاد و مهم شدند و دروازه‌ها گشاده
سپاه میرزا جهانشاه بدار السلام در آمدند و مجرمان باروی اعلی شناختند و امیرزاده
پیر بداق در منزل خویشتن گمان آن نمیبرد که پدر نامهربان در باره او قصد کند در این اثنا میرزا جهانشاه
ایلچی خود قمر را با جمعی فرستاد که مهم شاهزاده را بالجمله بشمشیر اندازد و فیصل دهند و ایشان روزها
بسته و شبها گشاده بشهر در آمدند و ناگاه در وثاق میرزا پیر بداق ریختند و عدالتی در آن
عزم سوار شدن داشت و بکمای در مرور کرده بود و ناگاه پیر او در خود قمر را با جمعی روی بسته بر سر راه
ایستاده دید و دست بردی [illegible] و امیر [illegible] قمر شمشیر [illegible] و بادر [illegible]

و بدیوار حوزه و امرا بسیج خونریز بیکران شاهزاده را ریزریز کردند و الحکمت بر میرزا جهانشاه مبارک
نیامد و اکثر طیاع از او متنفر شد و ملک و مال او در صدد زوال آمد و آفتاب دولت او روی
بزوال نهاد و بیان السخن آنست که بعد از قتل میرزا بر عراق و فارس مستولی گشت و
گشت و سعت مملکت او بر تیره روزیان از تقریر آن عاجزست و جمیع سرداران سر بر خط فرمان
او نهادند الا امیر حسن بیک از احفاد قراعثمان که او را سلطه عداوت قدیم که میان آن دو خاندان بود با طاعت
میرزا جهانشاه ننمود و بواسطه قلاع رفیع که در تحت تصرف داشت قلع آن دشوار مینمود و عاقبت
میرزا جهانشاه متحمل شده بر استیصال دودمان قراعثمان بجهت شده و لشکرهای ممالک محروسه قریب
صد هزار کس جمع آورده روی توجه بامیر حسن بیک نهاد و امیر مشار الیه در شعبی از شعاب جبل که محلی
مناسب بود فرود آمده راه آن را مضبوط ساخت و میرزا جهانشاه با آن سپاه نزدیک بادرمل اقامت
انداخت و از آنجا که حسن ریاست دلوز کیاست امیر حسن بیک بود رسایل و رسل فرستاده در استرضای
میرزا جهانشاه کوشیده و پادشاه ایمنی را بتجزیه دختر او حل نموده و در حضور امرا سپاه
پردلی و جهانگیری بلیاجاقی کاوردی نوبتی بجنگ او فرستاد و ایشان منهزم باز آمدند و میرزا جهانشاه
خوان در الصحرا و بیابان بسر برده بعیش و عشرت کوشید و سفیر زمان در رسید و مرتاض حق آورد
و لشکریان بفریاد و فغان در آمدند و میرزا جهانشاه نزاکه در حضرت اشراف ارزانی داشت و خود با دو
و حواس مغربان چنانچه عادت او بود که بعد از مراجعت عرق لطیف و شراب حرزون مشغول میشد و در اشغال
توقف نمود و بساط نشاط بگسترد و چون میان اردوی و امیر حسن بیک یک کوه فاصله بیش نبود فدعق از کیفیت
احوال خبر یافته نماز شام جاسوسی فرستاد تا بتحقیق اوضاع معلوم کند آن روز شب منتظم بارد در رسیده
گرد یک کیفیت خبر رانده آواز برکشید که ای بر این علامات که کرده ام هر کس که مرا نشان دهد چنین سوگند
دهم هیچکس از کمال غفلت جواب نداد و جاسوس بازگشته کیفیت احوال را معروض گردانید و امیر حسن بیک
با هزار مرد تمکن بقصد امیر جهانشاه در حرکت آمد و جمیع صباح شرط خواب از زوم میرزا جهانشاه و حسن الحیله

نوازد

شوری داشتند سپاهی سیاه از دور دیدند و چون مسافت نزدیک شد و نیک نظر کردند جمعی
ترکمانان که هم جنس ایشان بودند مشاهده کردند و دانستند که لشکریان میرزا حسن بیک اند بغایت سراسیمه
و متحیر شدند و امیرزاده محمدی و امیرزاده یوسف از اولاد امیرزا جهانشاه بجنگ پیش رفتند و طوفان بلا را
بر خود محیط یافتند میرزا یوسف بازگشت و پدر را خبر داد که حال توقف نیست میرزا جهانشاه یک زانو بند
بسته بود که این خبر رسید فرصت نیافت که آن دیگر بندد و ناچار سوار شد و محمدی یوسف گرفتار شد و دیگر
سرداران اقبال آمدند و میرزا جهانشاه با صد مرد و داغ نزدی بدر نهاد و جمعی از لشکریان
اسکندر نام در عقب او روان شد و چون نزدیک رسید میرزا جهانشاه از بیم جان نام خود را بر زبان
آورد و آن نخل باد انتفات نکرد و فی الحال او را هلاک گردانید و جامهای قیمتی او پوشیده سرش
سرش از فراق بیاد بخت و جمعی بیان ساخته بلشکرگاه مراجعت نمود و در راه قاتل شده سر از فرمان
بیفتاد و اسکندر صورت قضیه را بیانچکس نگفت و امیر حسن بیک چون بصورت و ظفر یافت از میرزا جهانشاه
تفحص نمود که بکدام جانب بردن رفت در این اثنا سر قورمیشی را بپادشاه مشاهده داشت
نزد او برده سر جهانشاه است امیر حسن بیک آن سر را نزد محمدی و یوسف فرستاد و تا ایشان در انتیاب
چگونه شاهزادگان که این سر قورمیشی است که بر هر این بیچارگان مانند بود و امیر حسن بیک بتفتیش
مشغول شد و در آن روز میرزا جهانشاه چه بیاس و دریا داشت جمعی گفتند که ما کی میبینم و اسباب گران بهاء
بر دارد که چیزی نداشت حکم شد اسکندر را بسته ساخته بمجلس آوردند امیر حسن بیک از آن قضیه استفسار
نمود اسکندر صورت حال را بنحوی که مشاهده شد تقریر کرد و میرزا حسن بیک فرمود تا جمعی در آن راه استیصال
نمود سر میرزا جهانشاه در اردوگاه آوردند و چون خاطر از آن خطاب آزرده شد و سخن فرصت یافت محمدی
بگفت و یوسف را میل کشید و خبر فتح مبین و عزاب تمام داشت باطراف عالم رسید و امرا و اعیان
میرزا جهانشاه از این حادثه آگاه شده امیرزاده حسین علی را که ابن اولاد او بود بپادشاهی برداشتند
و قدغن الیاس خواجه که مشتاق الله علوه و مرحوم

ذکر وصول الوده اخبار مسامع جلال در ورت صدق

و نهضت سلطان سعید از آنجا بجانب عراق و بعضی حکایات از تخیر و شهید گشتن فرزند تخیر خلد الله ظلاله حضرت سلطان سعید در زمستان سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه در حفظ مرو بغیر اهمال قیامت داشت و صوف جهانگیری بر لوح ضمیر منقش داشت ناگاه از جانب عراق قاصدان رسیده عرضه داشتها رسانیدند مشتمل بر کشته شدن میرزا جهانشاه و استیصال خاندان او و حالت آنجای و میرزا حسین علی بیگی را با پایه سریر اعلی ارسال نموده پیغام و از ملک و مال و خزاین و دفاین هیچ چیز از ملازمان آنحضرت دریغ نیست و هر چه در تصرف این بنده امیدوار است در عوض بکنار روی ادنی خدمتکاران آستان دولت آشیان مبذول دارم مسئول آنکه چتر همایون فال سایه اقبال بر سر ساکنان این دیار اندازد و دست ظالمان از گریبان مظلومان کوتاه سازد و بهمین در دنیا موجب مناصب سنیه و در آخرت مستلزم مراتب علیه خواهد بود و چون این اخبار در ولایت مرو بسمع اشرف شهریار کامکار رسید لباس اطمینان کشود اظهار استبشار نموده و حکم جهانمطاع بنفاذ پیوست که از اقطار ماوراء النهر و خراسان و سیستان و خوارزم بموجب یلغار معین لشکریان قیامت نهیب در موضع مقرر جمع آیند تا در ظل رایت آفتاب اشراق متوجه عراق شوند و از آنجا در حرکت آمده کمند تسخیر بر کنگره قلاع و بقاع اقربا بجان بیفکنند و شام اندازند اما چون سلطان سعید در کلیات امور بمشورت خواجه سعید الله مدل منفیر مرود جناب مولانا عبد الرحیم صدر را روانه سمرقند گردانید شرح حالات میرزا جهانشاه را مودع نمود و پیغام داد که اگر مصلحت باشد از آنجانب بماوراء النهر آید تا سخنان بمشافهه گفته شود و الا مخلص حقیقی را نوید قدوم شریف مستقبل و ثنا دمان سازند و چون مولانای مشار الیه بسمرقند رسید صورت حال را بعرض خواجه رسانید آنحضرت عزیمت خراسان نموده بقشلاق مرو تشریف حضور ارزانی داشت و قران سعدین و اجتماع نیرین دست داد و بعد از تقدیم مشورت راهها بر آن قرار گرفت و شاه و سپاه متوجه عراق شوند و بمقتضی و ماتدری نفس بای ارض تموت نداشتند

که بقشلاق خود میروند و بوقتی که قمر در برج عقرب منزل داشت میرزا سلطان ابو سعید بر مسند جهانگیری سوار شد و خواجه ناصر الدین عبید الله بمادر زاد الشهر سعادت نمود و سلطان سعید بر سریر تمام در حرکت آمد و بمنزل مبارکه نزول فرمود و شرف زیارت سلطان ارباب طریقت و حقیقت سلطان ابو سعید ابو الخیر قدس سره دریافت و بخدمت والدت جام نموده از آنجا بمشهد رفت و بعد از استمداد همت از روح پاک سلطان خراسان یعنی امام هشتم به آنک رادکان توجه نمود و چند روز در انتظام دلگشا و صحرا جانفزا توقف فرموده و از زادگان روانه شد بطالبش رسید جهت آوردن سر میرزا عزیمه در ولایت هرات مترتب شده بود و بطلب پیاده لشکر خراسان ایلچی فرستاده و در عدل این احوال حکام فارس و عراق متعاقب باز دوی اعلی آمده سلطان سعید در آغوش معتمدان و سرداران سپاه را بضبط ولایت میرزا جهانشاه بل ولد حضرت و جهان میرزا سعد الدین میرانشاه فرستاده و بموجب فرموده عمل نموده دستور اعظم خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان باصفهان رفته آن مملکت را ضبط نموده و میرزا قاسم ولد میرزا جهانشاه متوجه اصفهان گشت و آن محاربه ماهی باز آمده و خواجه شمس الدین بر جمیع کیفیات حالات آنجا مطلع بود داشت و میر نظام الدین احمد والد امیر غیاث الدین علی فارسی بموجب فرمان متوجه دار الملک شیراز شد و امیر محمود بدلس بجانب کرمان شتافت و امیر سید محمود را در امیر سید مراد قائم مقام شد و بهمین بر نهج و قضیه کسی تاخیر شد و تفصیل اسامی ایشان موجب اطوال میشود و اکثر ممالک عراق در تحت تسخیر بندگان در آمد و از سبب ایورش و نهضت ارزه تا وصول بکالیوش ایلچیان امیر حسن بیگ بجا در پی بارد و میرسیدند و بعضی میرسانیدند که حسن بیگ میگوید که من از بندگان مروزی یادشاهم و هرگز اولاد امیر فیروز از صمیم دل موافقت تخت هند نموده و موجب لوزه بزرگ در استیصال ایشان باید کوشید و خاطر شریف از دغدغه آنجانب جمع باید کرد و سلطان سعید ایلچی امیر حسن بیگ را طوی داده جهت او کلاه نوروزی و خلعت طلا دوزی و اکثر شمشیر مرصع و انواع هدیه کات دیگر

فرستاد و پیغام داد که خدمتش با لشکرهای خود از جانب عراق عزیمت نماید عساکر گردون مآثر از اطراف
متوجه است تا باتفاق اقوام مقتدر از میان برگیریم و پیش از این امیر حسین علی و ولد میرزا جهانشاه ایلچی با هدایا
و نقود بسیار فرستاد و در این ممالک و خزاین خود کرده نوکری را اظهار کرده بود چنانچه گذشت و حضرت
سلطان سعید او را نوازش فرمود و گفت ما میرسیم هر چه صلاح وقت باشد متقدم خواهد آمد و
همایون ارکان بورش نهضت فرمود و در ولایت مزار چوب نزول نمود و در این حین از دیار اسکل
سواری امیر سید الله ولد والده خود را با قریب هفتاد و هشتاد تومان از نقد و جواهر ارسال نمود و گفت نیز
بخواست که خود را پیش کرده اما بواسطه دغدغه از بعضی مخالفان نزدیک آنجنی در خیر توقف افتاد
و ملک اسکندر رستمدار نیز دلخود را که جوانی بس زیبا و نیکو منظر بود با تحف و هدایا فرستاد و پیغام
داد که بنده و خدمتکارم و از پیش ملوک گیلان هم رسولان آمده و تحفها آورده و بسمع اشرف رسانیدند
و در تمامت ممالک گیلان خطبه بنام و لقب همایون مزین شده سلطان سعید ایلچیان نوازش
فرموده باز گردانید و از راه فیروزکوه بخوار ری رسید قریب ده روز در آن ولایت توقف کرد
و امرا و سرهنگان که بولایت عراق رفته بودند و امرای آنجا هم آنجا ضبط نموده و درین حین بخوار زاده
عامره فرستادند و حکام ولایت ممالک در مقام اطاعت آمدند مگر حاکم شیراز امیر سید علی که از امرای
میرزا ابراهیم عراق بود و بعد از قتل او میرزا جهانشاه او را تیز تربیت کرد و حکومت فارس بوی ارجاع
نمود و او بنیاد فتنه انگیزی کرده دل در حکومت بست و چون امیر نظام الدین احمد بر سر کوتل باین
رسید امیر سید علی با دو هزار سوار بر سر او تاخت و با وجود آنکه امیر نظام الدین احمد قاصد نشسته بود
و آنجنی در خاطرش خطور نمیکرد بجنگ پیش آمد و چون پیوسته از شهر بدو میرسید امیر نظام الدین
احمد عنان عزیمت بجانب ایرقوه تاخت و امیر سید علی مظفر و مظهر باز گشت و سلطان سعید جناب
فضایل مآب صاحب کشف را برسالت پیش او فرستاد و امیر سید علی احترام تمام بجای آورده چند
گاه در آنجا اقامت داشت و گفت هر وقت موکب همایون بانصرت مکوکب و کنیز ملک شیراز را تسلیم قاصدان

نماید سلطان سعید خواجه قطب الدین طاوس را بضبط مملکت فارس تعیین نموده و امیر سید مزید
با دیگر امرا و سرداران و بقراولی پیش رفته بودند با میرزاده قاسم ولد امیر جهانشاه رسید
جنگ کردند و او را شکست سخت و دو هزار تومان از جهات دیگر فرستند و خدمتش گرفته پیش برادر
خود حسین علی رفت و هم آنجا بقتل آمد و امیر سید مزید بسلطانیه رسید و دیگر امرا بجام و یزد رفتند و در
تضعیف ایالت امیرزاده حسین علی ویران شد بیان این سخن آنست که امیر حسین علی با لشکری از استرآباد
در مزینه نشسته و دل در مقابله و مقاتله امیر حسن بیک بسته بخواست در حسن تدبیر و فرسی آثار تقدیر ملک
قدیر از مکمن امکان بمرصد ظهور آمد باید العبد مدبر و الله مقدر با کبر امیر حسن علی و امیر شاه علی و امیر شاه ابراهیم
و دیگر سرداران امیر قراولی فرستاده بود و ایشان بسبب نوعی که در خاطر داشتند حقوق نعمتها
نابود انگاشتند و بجانب امیر حسن بیک پیوستند و چون خبر بی وفایی امرا و وصول لشکر جغتای و سلطانیه
و تبریز در اردوی امیر حسین علی شیوع یافت مردم از نوعی بیم بر آمدند که از ضبط اقاصی گشت و بالضرورة
ویران شد و بعضی از مردم او پیش امیر حسن بیک رفتند و برخی باردوی همایون پیوستند و چون موکب
نصرت سلطانیه رسید مخرمه دشت امیر مزید و سایر امرا آمده مضمون آنکه هر که لشکر نصرت شعار عزیمت
نمایند بجانب ایه تا بجره مقصود در آینه امید جلوه گر آید امیر حسن بیک تا غایت در کنوتی که با امیر سید مزید
میفرستاد مهر بر پشت میزد اکنون بر روی زده نوشته است که باید امرای جغتای از تبریز بیرون روند که ملک
مملکت را به پسر خود اغزلو قدر داده ام و امرا آن مکتوب را پیش سلطان سعید فرستاده پیغام دادند
که حسن بیک کردن از طوق اطاعت پیچیده است و داعیه قتال و جدال دارد و امیر حسن بیک پیشتر آمده
پسر خود را بظاهر تبریز فرستاد و امرای جغتای بیرون رفته در برابر هم نشستند و مردم جانبین بشهر در آمده مواجه گردیدند
و مضمون بلد بگرفتند و چون امیر حسن بیک شنید که موکب سلطانی بسلطانیه رسیده از آنجا گذشته بود امرا حمیت
نموده بقراباغ رفته و سلطان سعید از شیراز زیر ماه رمضان تبریز فرستاد و بنقش همایون در مرغ سیاه
توقف نمود و در آنجا امیرزاده حسین علی و والده او سلطان تقی و بنات جرانی زیبا منظر بود و امیرزاده

یوسف بکی پسر دیگر میرزا جهانشاه و امرای ترکمان مثل حمزه بیک و دولت امیر بایزید بسطام و پیر علی و آق
علی و بهرام بیک پسران امیر علی شکر و حاجی قنبر و در زمان میرزا جهانشاه حاکم یزد بود شاه حاجی
که از اولاد امیر بابا حاجی کاوردی بود با پنج هزار سوار باردوی اعلی آمدند و سلطان سعید حکم کرد که میرزا
یوسف به یزد رفته بر قبر پدر خود جای در شود دستان همایون داشت و حفظش را متولی اوقاف آن جا داشته
در آن خدمت با حوال امیر حسین علی پرداخته پرسش فرادان نمود و در اثنای این اوقات فرستادگان امیر
حسن بیک متعاقب یکدیگر باردوی اعلی آمده اظهار اطاعت و انقیاد حاکم خود کردند و از آنجمله برادرزاده
خود یوسف بیک را فرستاده پیغام داد که هنوز آفتاب از جانب مغرب طلوع نکرده و در آن بازار است
اگر چه پیر از زنده صادر شود عفو فرمایند چه قریب صد سال است پدران ما در خدمت آباء و اجداد شما اطاعت
بندگی و سر افکندگی مسلک میدارند و خود را از مخلصان آستانه آن جناب میشماریم و مملکت فارس و عراق که
در دوران حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان به بیگانگان انتقال یافته بود باز ستانده بجای شما
گذاشتیم و دیار آذربایجان را که آن شاه را در آن مدتی نبود هم بلا زمان اعلی مسلم داشتیم و هر چه
بستیم و مرا درین بستان چندان بگذارید که برف در طاق کم شود و هر جهت ممکن گردد مضایقه نشاید
نمایند اگر باور ندارید از دشمنان من که در اردوی اعلی اند بپرسید که در آن ایام سعادت
ممکن است یافته و بعد از ترتیب مجلس با عظمت و هیبت امرا و عظما یوسف بیک را بپایه سریر
احتشام رسانیدند و فرمودند تا هفت نوبت را نوازند و سلطان سعید او را بشرف و سنبوس مشرف ساخت
و سخنان پرسید و امرا التماس حسن بیک بعرض رسانیدند آنحضرت در جواب فرمود که رایت نصرت
شعار متوجه اطراف است آنچه مصلحت باشد تقدیم خواهد افتاد و آنحضرت میرزا محمود خواجه اتابک پسر
خود را برسالت امیر حسن بیک مقرر فرمود و یوسف بیک را رخصت نمود و رخصت انصراف داد و میرزا
محمود بر حسب فرمان در مصاحبت او روان شد و چون باردوی امیر حسن بیک رسیدند یوسف بیک
در خدمت حرف بعرض رسانید و میرزا سلطان سعید علی در خراسان و دفاین میرزا جهانشاه و اردو و استان

استان دست از دامن تو باز نخواهد داشت و شمه از جلادت و نصرت سلطان سعید که مشاهده کرده
بود تقریر کرد امیر حسن بیک فرمود تا تختی زرین نهادند امیرزاده با دکارین میرزا سلطان حسین
میرزا بایسنقر را از آنجا نشاندند و خود با تخت و تکلف هر چه تمامتر بر بسیار قرار گرفت و امرا و لشکر با زا
فرمود تا اطراف او در جای خود صف کشیدند و میرزا محمود را در آن موقف در آوردند و فرمود تا چند خانه
و هفت خام بپایه سریر امیر حسن بیک رسانیدند و امیر مشار الیه فرمود که تخت خواجه خود امیرزاده محمود
را در باب میرزا محمود با دشت تمام بجانب تخت میرزا بادکاه رفته رفته اول او را در یافت و بشرف
تشریف دستبوس امیر حسن بیک مشرف شد و سخنی که داشت معروض گردانید و چون دو سه روز
برین قضیه بگذشت امیر حسن بیک میرزا محمود را باز گردانید و از آنجانب میرزا یوسف بیک که فرستاده
حسن بیک بود رخصت گرفته سعادت ملازمت سلطان سعید با امرا در تعیین یورت قشلاق مشورت نمود و در بهار
بران قرار گرفت عاقبت ایلغار نمودند و امیر حسن بیک را از آنجا اخراج نموده زمستان در انتظام بیابان رسانند
و با مضای اقربیت مرکب همایون نهضت نمود ترزا بر دست چپ گذاشتند و از زاده از دیل
روی اقربایی نهادند و چون بهفت فرسخی مقصد رسیدند بسبب قلت حوزه فی صلاح در آنندیدند که
بجانب قم و آباد روند و در اطراف محمود آباد بر کنار هزار رس رحل اقامت انداختند تا خبر آن
شاه که متعاقب ایلچیان او بدرگاه عالم پناه آمدند اظهار اخلاص خود مینمودند باردوی بردند
و از آنمنزل کوچ کرده اتفاقا صحرا بدرسیدند و علف آنجا زهر دار بود هر چهارپایه که از آن میخورد هلاک
میشد و در آن بیابان مهلک آب خوشگوار نیز پیدا نمی شد و چون اردوی پادشاه فرخنده نژاد
در مقابل محمود آباد فرود آمد علی بیک پسر امیر بایزید بسطام بخدمت مبادرت نمود و در اردوی اعلی بارو
روی در نقصان آورده بود بغایت کم گشت چنانچه یکمن بار از جو و گندم بده دینار بیکی یافت نمیشد و بخر
چهارپایان لشکریان روی بصحرای عدم نهادند و اغنیا و خرسمت لشکر بیدا برفتند و دهقان
علیش و عشرت با ارباب نعمت و عشرت بر یک خوان نشستند و از روی حسد از جانب شیروان شاه

کشتی خوردنی بسیار آوردند و امیر حسینک وقف یافته راهها را مضبوط ساخت چنانچه از طرف خراسان
و فارس و عراق هیچکس را نگذاشت که بجانب اردوی سلطان سعید آید در این اثنا سلطان سعید مولانا
شمس الدین محمد صدر را برسالت روانه شیراز کردند و چون جناب مولوی باصفهان رسید خواجه شمس الدین
محمد صاحب دیوان که از قبل پادشاه فرمان روا بود مولانا را مانع آمده گفت امیر سید علی باشیت با بجا رفتن
مصلحت نیست و در این باب عرضه داشتی بپایه سریر اعلی روانه داشت و مولانا را شاگرد خوشنود
بازگردانید و جناب مولوی بخانه مراجعت نمود و از طرف خراسان بسیار آمدند بجانب اردوی اعلی روانه شد و مردم
امیر حسینک که بضبط راهها تعین شده بودند جبا خانه را با طایفه از اعیان و سرخسان که در پناه آن
باردوی همایون میرفتند بگرفتند و خدمت مولانا در سلک گرفتاران انتظام داشت و جمیع اسیران نزد
امیر حسینک بردند و مولانای اعظم مولانا صدر الدین طبیب خدمت مولوی را در مجلس امیر حسینک تعریف کرد و حضرت
او را در این بین و زوج شرع سید المرسلین صلوات الله علیه بجان فرمود و مولانا حکایات کرد
و جناب مولانا شمس الدین محمد شمس الفضال بن بعرض رسانید امیر حسینک سر مالدکرده سرا فی طلب داشت که ترا
از دست نخواهم گذاشت و هیچ آسیب از من بتو نخواهد رسید من بر خواهم و در آن روز دم بعد از آن مرا در
مجلس آن کردانید و چون مشیر دانشاه در برابر اردوی سلطان سعید معبر عزر نگرده بود بلکه در تنگ آن
اردوی امیر حسینک مردم خراسان و شیراز نزد سیدند و امیر حسینک دولت سوار نامدار را فرمود
تا معبر ساخت کنند اتفاقا ده کس از لشکر خراسان که به خبر گیری پیش رفته بودند و ایشان بخدمت امیر حسینک گرفتار
فرمان حسینک روان شده بخواست که با آن دولت کس بودند دو چار خوردند و او را گرفته بپایه سریر
اعلی آوردند و از وی صورت حال استفسار نموده کیفیت واقعه باز گفت سلطان سعید جمعی از سرداران
دولت نفر فرستاد و ایشان رفته جمعی قفا فرار دستگیر کردند بپایه سریر اعلی آوردند و بعد از چند
روز شبی نزدیک بکنار اردوی همایون اند سواران اندا خستند و شاه زادگان و امرا و سقوبان و بهادران
فوج فوج رانده در حضرت طلبیدند و بیرون رفتند سلطان سعید فرمود شب مصلحت نیست و بر سر باغی رفتند

صباح

صباح چنان معلوم شد که آنجماعت زیاده از هزار و پانصد کس بوده اند لشکریان خراسان تا سه ملیان
خوردند و فایده نداد و چون اسبان سپاه پادشاه جهانپناه از قلت علیق قوی ضعیف و سخت
سست بودند و مجال آنکه داشتند که بتاخت بروند نتوانستند و در سید الخیب جو بخشم گویند و اسبان
تراکمه در غایت قوت بودند و بسرعت بتاخت میآمدند و هر گروه از تازیک و ترک میافتند میکشتند
و دعوی حال اهل خراسان بدین وتیره گذران بود و در این اثنا شیروان شاه یاغی کشته کشتی را بدان طرف
کشید و خلق بسیار از مردم اردوی اعلی که بجهت معاش و دیدار بدان جانب رفته بودند هر را غارت کردند
و سبب مخالفت او آن بود که امیر حسینک پیش او فرستاده پیغام داد که عاقبت لشکر چغتای از این
از این طرف بجانب مملکت خود خواهند رفت از آن معدم خواهد شد که نتیجه عوتی ایشان چه خواهد بود و شیروان
شاه از این تعدیه اندیشناک شده محبت سلطان سعید را بعداوت مبدل گردانید و پادشاه در مراد
لشکریان از فقدان نان مهموم و حیران ماندند و بر قوطبل رحیل کوفته متوجه اردبیل شدند و در تمام
راه بمحلی بر وصل رسیدند و از آنجا که از نهایت اشوار بود و در زیاده از نیم فرسنگ در آن گل دلدی بیک
دند و نمای و خیمه سراپرده می انداختند و به انواع حیل را وصل میساختند و میگذشتند و سلطان سعید
بنفس نفیس ایستاده که در اهتمام تمام مینمود تا مردم از آن گل و وحل بگذشتند بسیاری از چهارپایان
در حرکت و حرکت تلف می آمد و از آن در طریق بیرون رفته در هر منزل مناسب نزول کردند و امیران امیر طغام
و خواجه بیان کرمانی که صاحب دیوان بودند بحسب فرمان سه هزار اشرفی و دویست قرمان از برده
که از قول فتح علی و اسفند بخشند و بیاورند و در دوازدهم رجب امیر سید مراد را بفراز فرستادند
و چون اندک مسافتی قطع کردند ناگاه چهار صد سوار از آستر از جانب مخالف که امیر حسینک مقدم ایشان
بود پدید آمدند و امیر حسینک با امیر سید مراد گفت که میرزا سلطان ابو سعید دشمنان صد ساله را
دوست و دوستان صد ساله را دشمن گردانید اکنون با آنکه جنگ کنند با مصالحه خاطر کی بمرد
و خود را باید و امرای بزرگ از آن جانب بیایند که امیر حسینک ممتنع در مقام دو نخواهیست و او نیز

ازین طرف خواص و مقربان خواهم فرستاد تا مهم صلح قرار یابد روز دیگر امیر سید مراد و امرای ماوراء النهر
بیرون رفتند و امرای اردو کشتر را در باختند و چون ایشان بغایت اندک بودند امیر سید
مرید بر ایشان تاخت و بیک حمله همه را پراکنده ساخت و بعضی را دستگیر کرد و باردوی اعلی
فرستاد و خواست که در عقب گریختگان رود امیر سید ارغون گفت اینجا تفنگ در عقب دارند و
در اینجا از دهیات است که ریسمان مالا خرند امیر سید مرید نشنید و مسافتی از عقب ایشان قطع
کرد و ناگاه امیر حسین بیک با سه هزار سوار آراسته بر ایشان آمد و تشنه از کمین گاه بیرون آمد و بر سپاه
خراسان که مشغول باد و لجه شده بودند حمله آورد و قریب پانصد کس از امیرزادگان بهادر اغا اقبال آورد و از مشاهیر
کشتگان سید چند پسر امیر بایزید بود و پهلوان حسین دیوانه و امیر حسین علی ارلات و شیر محمد لغه ادی در
محمد قوچین و امیر سید مرید گرفتار گشت و بقیه لشکر اقتان و خیزان و گریزان شده خاطر باردو
رسانیدند و بیران امیرای لشکر و همراه امیر سید مرید بودند بازگشته بکنار آب رود رسیدند تا در دنیا
و امیر سلطان ابو سعید همراه ایشان بهمدان رفته و در اینجا در اقبال آوردند و در آن هنگام امیرزاده حسین علی بیگ
حکم در تبریز اقامت داشت درین وقت رای سلطان سعید اقتضای آنکه که شخصی را بکمال حسب
و جمال نسب آراسته باشد بجهت تاکید مبانی مصالحه نزد امیر حسین بیک فرستد تا بین الثقلین
حسن اهتمام او انتظام یابد و رقم اختیار بر جناب سیادت اداب ایالت انتساب
امیر غیاث الدین محمد که از احفاد امیر سید قوام الدین پادشاه عامل و ساری بود و ذکر آنجناب
در قضایای صاحبقران کامکار گذشت و بفنون آداب امتیاز از سایر سادات داشت
کشیده شد و آنجناب مزین شده باردوی امیر حسین رسید و چنانچه صورت انتساب همراه اهتمام
انجام نموده و از آنجا بیرون آمده مراسم احراز و احترام بجای آورد و سید را در آغوش گرفت
و گفت هر چند مراد ما مصالحه مزید است از اشارت جناب سیادت مآب تجاوز نمیکنیم و در آن شب
درین اثنا اخی اعظم السادات امیر سید ابراهیم فی باتفاق محمد علیا والده سلطان سعید باردوی

امیر حسین بیک جهت همین مهم تشریف آوردند و در این حین سید علی اردبیل و پیش از این امیر حسین بیک
او را بجهت مصالحه فرستاده بود مراجعت نموده بعرض رسانید که مردم خراسان بغایت ضعیف اند و بخود
دران شهر مطلقا بصلح راضی نمیباشند امیر حسین بیک این سخن را در خاطر جای داده چون فرستادگان
پیغام سلطان سعید رسانیدند مراد تو در مقام صلح اعدی و ما بدان راضی نشدیم لاجرم از روزی که از آن
نمی اندیشیدیم پیش آمد اکنون ما طالب صلحیم هر چه فرمائی بتقدیم رسانیم چون سخن سید از دهن
موثر افتاده بود این ملتمس مقبول نیفتاد و امیر حسین بیک گفت کار پادشاه شما از صلح گذشته و
سلطنت او زیر و زبر گشت قبیح امرای خراسان هر چند در شهرها نوشته پیغام دادند در ایام دولت
سلطان ابو سعید بنهایت انجامید و آفتاب دولت و شوکت او بسر حد زوال رسید و بعد از آن
امیر حسین بیک شرایط تفقد و دلجوئی امیر غیاث الدین بجای آورده با آنجناب شنیده ام و میرزا
سلطان ابو سعید وعده حکومت ساری داده و بآن وفا نکرده با وجود آنکه بران قدرت
داشته و در هر روز منتی خود را طلبیده فرمود تا نشان حکومت ساری نوشتند و مکمل سخن
تسلیم جناب سیادت مآب نمودند و فرستادگان سلطان سعید را رخصت انصراف ارزانی داشت

ذکر واقعه بیعت عظیم الشان بیت کدام سر دهی را سپهر آبدار ز هر بار خشک
نگردش بآتش بیاد ز ارتفاع فلک تاج سر دری بگیر ز هر بند حادثه بر دست پای او تنها ز اوج
الدر آفتاب بقا باقی فتاد غروب کرد بیت در زیر حیات بدان ممات و رود فنا نهال زندگی هیچ
سر دقدی بر جو بیار عمر باید نمشید و نگیا بگیت حریف اجل از آن سخن نگردانید همه از شرب مرتبه
دامانی قدح افراح نوشید تا چار روزگار ناسازگار از کاس یاس او را شراب عزم ناکامی چشانید
مزید اختلال و مرگ را بحال آنست هر چون محمد علیا والده سلطان ابو سعید و امیر سید ابراهیم فی
از خورت امیر حسین بیک روان شده باردوی میرزا سلطان ابو سعید رسیدند در عقب
ایشان والده دوران مرگان بیدغدغه و رحلت آمده و مقارن اینحال امرای خراسان مرحومی خود

گذاشته باردوی امیر حسینک برستند و چون سلطان سعید شام نمود که کار از دست رفت بوقت سحر از خیمه
برشاف دلیر امیر حسینک مانند شیر ژیان از عقب او شتافته راکرته جنب باردو رسانید
و بجانفشان بیرد. مدت پادشاه را مضبوط نگاه داشتند و بعد از دو روز امیر حسینک او را طلب داشته چون
نزدیک بارگاه رسید شرایط استقبال مرعی داشته مراسم تعظیم و جلال بتقدیم رسانیدند بعد از آنکه در مجلس آن
دو پادشاه عظیم ترکمان قرار دادند امیر حسینک هر گونه شکایت آغاز کرد و حکایات سابق در میان آورد
اظهار نیکو بندگی خویش کرد و جفاهای که در برابر اندیده بود بر زبان آورد و سلطان سعید جوابهای مناسب باو
رسانید و چون از جانبین گفت و شنید بسیار واقع شد امیر حسینک آن پادشاه حمیده خصال را بر مرضی که
محفوظ بود باز گردانید و در خاطر نداشت که سببی بدو رساند مگر بسحر است که اسباب تحیل بخدمت
مرتب داشته بدیار ترکیش فرستد و چون در اسباب مشورت نمود امرا باتفاق گفتند که در امرا ترکمان
که هیچ مخالفت ظاهر نبود خاطر بر جانب او اعتماد نمی نمود و گفتند که شهر امانت و مدت مادر سید
مرد عاقل حکیم بر وی اعتماد کند و اندکی بارگاه پادشاه قادر کرد اینجا را رزیر و زیر کند و بیشتر از زمره قاضی شیروان
در باب افتا و اعدام میرزا سلطان سعید سعی نمود و سبب آنکه در این دو روز قاضی با او ملاقات کرده بود
و میرزا سلطان سعید اظهار مافی الضمیر نموده باری گفته بود که بواسطه مخالفت پدر و انشاء و باز گرفتن ماکرات
حسینک بنگر جغتای و استیلا یافت و الا در صورت کجا متصور میشد قاضی اندیشید که اگر این پادشاه
حلاص شود برین دیار استیلا یابد خاک شیروان را بر باد رسانیده اسباب بر داشته بواسطه نقاری که از شیروان
شاه در خاطر داشت بخراسان کشد و در دوم رجب سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه امیر حسینک سلطان سعید را
بوثاق امیر باد کار محمد فرستاد و چون نزدیک رسید شاه را از بارگاه بیرون آورده پادشاه را
در آغوش کشید و بخرگاه برد حرمت کرد و سلطان سعید خواست که در عقب او قدم پیش نهد او را منع کرد
گفتند هم آنجا بنشین او دانست که هم بجا رسید در همان مکان رو بقبله نشسته رسته حیات
او بمقراض اجل انقطاع یافت بیت هر آنکه گمان برد که زنهار نماند فرمانده روزگار فرمان یابد

ذکر بیان حکایات از هر باب و الدین لسیاق کلمه چون میرزا سلطان سعید از قسطنطنیه بیرون
بردن اتفاق روز دیگر در میان خلایق پیدا نه مردم ارد و چنان سراسیمه شدند که مرد از زن و بچه
از شفیق نشناختند و دلیران و پهلوانان که از شیر ضبط بیرون جسته بودند در ارد و گریختند و نهیب
و نهبی مشغول شدند و هنوز سراپرده و بارگاه بر جای بود که امیر حسینک در رسید و بر در بارگاه بایستاد و
خزاین و دواوین و جواهر فرمانداد و خزانه سرایان و مستحفظان خزاین با تمکین را فرمود که بدستور معهود
و بهم خود قیام نمایند و چون لشکر ترکمان عنان نافاک و ناسک از دست داده بودند مجموع قوم
از تاراج باز می ایستادند امیر حسینک از آتش غضب التهاب یافته چند کس را بر خاک هلاک انداخت
و حکم بنفاذ پیوست که سپاه ترکمان و لباقی جغتای بیرون روند مجموع بموجب فرمود عمل نمودند و مجموع
روی بدرگاه امیر حسینک نهادند و فرمانداد که لشکر خراسان و امرای جغتای در ظل رایت امیرزاده بادکار محمد
جمع کردند و در میان و سر داران سپاه خراسان عنایت و رعایت فرمود و شاهزادگان
عالیشان و امرا سمرقند و خراسان و مغربان سلطان سعید بعضی در اطراف متفرق شدند و بسیاری از ایشان
بخدمت امیر کامکار آمدند میرزا سلطان محمد و میرزا شاه ملک که از اولاد سلطان سعید بودند از لشکرگاه بیرون رفتند
و میرزا سلطان محمد و میرزا شاه ملک را گرفته باردوی امیر حسینک فرستادند و میرزا سلطان محمود با امیر سید
مرید و طایفه از امرا بسمت بخراسان آمدند و میرک علیه الرحمه صدر و مردی سنگر بود و فی الحقیقه باعث
نزاع امیر حسینک و سلطان سعید او شد سخنان نامناسب بجوهر الجناب رسانیده بودند فرمانداد که مشارالیه
را دست گرفتند و از پرگاه ساخته بر سر لشکر نصب فرمودند و محمد زمی افاده تمامی مولانا قطب الدین
طبیب مشهور دیار روم شد و صحت تمام یافت و مدت چند سال بدولت و اقبال گذرانید تا رحمت
ایزدی پیوست و چون خبر وفات او بهرات رسید جناب افتخار الدوله خواجه غیاث الدین
دیدار که سالها جلیس مجلس و جلیس محرم جناب مولوی بود و اکنون ملازم جناب موهب حضرت
سلطانیت میرزا اسم تعزیت بجای آورده جهت تزویج دو فرزند مرکور بخشی عظیم داده و تمامت امرا

و اشراف خراسان مجتمع بودند القصه امیر حسن بیک بعضی از مغربان و مخصوصان سلطان سعید را
خلعت ارزانی پوشانیده و بجمیع مناصب و اعتبارات کمال ایشان نمود و هر کرا اهل و ایل مألوف بود رخصت
انصراف ارزانی داشت و بیشتر مردم خراسان از زاغ کیدن متوجه هرات شدند و حکام کیدان در ولایت
و فقه الجماعت تقدیر میسور سعی نمودند و چون خبر گرفتاری و قتل سلطان سعید بهرات رسید در بلده و دیوان
فتنه عظیم بهم رسید و امیر قنبر که در آن اوان از حصار شادمان بجانب بورش آذربایجان
آمده بود در ظاهر شهر نشیمن کرد و مدت سلطان سعید اما در آن زمانه در سمرقند با انفراد هشت سال بود و بخشیتا
در خراسان و ماوراء النهر هر دو سال و چون این عالم فانی بناکامی رحلت نمود بسبب ناحی یادگار گذاشت
و رسامی شاهزادگان گرامی بدین ترتیب است میرزا سلطان احمد و میرزا سلطان محمود و میرزا شاه رخ
و میرزا الغ بیک و میرزا اسرشیخ و میرزا ابابکر و میرزا سلطان مراد و میرزا خلیل سلطان و میرزا سلطان
و له میرزا سلطان محمد و میرزا شاه رخ در ولایت آذربایجان محبوس شدند چنانچه ثبت اخبار و میرزا
سلطان مراد و ارشد اولاد سلطان سعید بود از عراق بخراسان آمده و از آنجا بسمرقند پیش برادر رفت
خود سلطان احمد رفت و میرزا سلطان احمد حاکم ماوراء النهر مقدم برادر را گرامی داشت عاقبت
میرزا سلطان محمود بجانب بعضی از ملازمان بعزم کشور ستانی از قلمرو سمرقند بعزیمت شکار سوار شده
و بسبب اهتمام امیر قنبر بیک خان عزیمت بجانب ولایت حصار نافذ و حکومت آنجا را
مملکت بدخشان بر شاهزاده عالمیان قرار یافت چنانچه استقرار دارد و اما شیخ حال میرزا الغ بیک
چنانست و میرزا سلطان سعید ولایت کابل را به شاهزاده ارزانی داشت و امیر بابا اختیار امر
زمین داشت چندگاه بر جاده عبودیت مستقیم بود و عاقبت کفران نعمت ورزید و بعضی از مخصوصان
شاهزاده را بقتل آورد و او را محفوظ گردانید و برادران امیر بابا اتاق خان و دریا خان کمارد کینه
دیرینه داشتند امیر بابا را از سایه برگرفته شاهزاده را بیادشاهی برداشتند و در آن اوان امیر قنبر
و امیر بابای کوکلتاش متوجه کابل شدند و میرزا الغ بیک را استخلاص فرمانید برادران امیر بابا بعضی از

بضبط ولایت بستانید شاهزاده را برگرفته بجود هند رفتند و مردم افغان بنسب خویشی
بر کنار اردوی ایشان آمدند و شاهزاده را دزدیده بردند و برادران امیر بابا از عقب ایشان شتافتند
و مردم افغان شاهزاده را بدره و مردم هزاره رنجانیدند و در آوردند و پیش دره رایت شاهی عظیم
استوار کردانیدند و مردم افغان تا شکهارا پرچی داشتند جماعت افغان در آبا میر شیخ الدین
محمد برلاس و دیگر امرا رسانیدند و بار دیگر شاهزاده بر سند کابل و غزنین و تخت گاه سلطان محمود
سبکتگین تمکن گشت اما شمه از حال میرزا ابابکر آنست که میرزا سلطان ابو سعید مملکت بدخشان را
ناصر شاهزاده کرد و امرای عظام را بهمات اندبار تعیین نموده شیخ فتح الولایت بدین نسبت
که امیر سید بدین موجب فرمان متوجه ولایت بدخشان گشت و شاه سلطان محمد که سالها گذشت
اندبار اشتغال داشت و در آن اوان پسرش صاحب اختیار شده و پدرش بر اوهام اقبال عالم
بار سر بر اعلی شد و هر چند ولد او در اتابع آمد مفید نیفتاد و سلطان محمد بطرف هرات
شتافت و پسرش بجانب کاشغر و ترکستان بیرون رفت و امیر سید مهدی بدخشان را در قبضه
اقتدار آورده اموال و نفایس فراوان از خزانه شاهان برد و میرزا ابابکر بعد از آن بموجب فرموده
بجانب بدخشان رفت و آن ولایت را در قبضه تصرف آورد تا گاه شاهزاده بدخشان از جانب
کاشغر بر سبیل خاندشاه و امیر الامرا امیرزاده ابابکر بود تا ساخت و او در آن قبل آورده و بار دیگر
ولایت موروث را متصرف شد و در آن جزو امیر احمد شتاق و دیگر سرداران که در صدد
فتنه و زور و تعدیات بودند رسیده ایلغار کرده بدخشان رفتند و شاهزاده را گرفته بقتل آوردند و چون
موروث قبضه سید بلغان سعید گشت بکشتن شاه سلطان محمد که بجانب از آشوب و فتنه گرایان
بود فرمان داد و آن بیچاره بر دیگ حسین دله خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بدرد از عدم
فرستاد و نوبت دیگر میرزا ابابکر بولایت بدخشان رفت و شمه شرح حال عاقبتش در مجلد سابع
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی اما میرزا اسرشیخ که بشجاعت آیتی بود در شان او سلطان سعید در اواخر

اندخان فرستاد و امرا و نواب جهت شاه‌زاده مشار الیه تعیین نمود و داد به اضرب رفته ولایت مذکور را
بنوعی ضبط کرد که لشکر مغول و تومن دندان طمع از آن برکندند و درین تاریخ شاه‌زاده خواجه تخت
در اندیار بخت سلطنت و حکومت استقرار دارد اما قضیه سلطان مراد چنان بود که سلطان سعید او را
گلبرگه که میرد قندهار فرستاد و میر نظام الدین احمد بدایونی در اثنای زمین اختیار نام داشت
کتخدای شاه‌زاده گردیده میرزا سلطان مراد چند سال در اندیار و لغر اختیار روزگار گذرانید و چون
ولایت عراق و آذربایجان در تحت تصرف بندگان سلطان سعید آمد و شاه‌زاده بر حسب فرمان
از قندهار بکاب کرمان نهضت فرمود ناگاه در اثنای راه بخبر گرفتاری پدر شنید متحیر گردید و بعد از تامل
بازگشته متوجه گرمسیر شد و در زمانی که بکشتی از آب سرین میگذشت امیر یوسف ترخان که بموجب فرمان
ملازمت شاهزاده متعهد آب گشته کشتی در آب سرداد و آوازه در افکند که لشکر هراوه رسید
ازین جهت تفرقه بحال ایشان راه یافت و یوسف ترخان فرصت غنیمت شمرده احمال و اثقال
شاهزاده را غارت کرد و میرزا مراد بدعال و نامراد بخدمت سلطان صاحبقرانی آمده آنحضرت
او را از خراسان بسمرقند پیش برادران فرستاد و چون حکم برادران نسبت باو حکم
اخوان یوسف داشت بار دیگر بخراسان آمده حضرت صاحبقران او را تربیت و عنایت فرمود
عاقبت شاهزاده را جهت مصلحت ملکی بقلعه تیره توقر فرستاد و دیگر خبری از وی باز نیامد
اما احوال میرزا سلطان خلیل چنان بود که سلطان سعید و آذربایجان را بخوان ثانی شاهزاده
زاده از سمرقند گردانید و شاهزاده چندگاه در آنجا بگلبرگه اشتغال داشت اما قضیه میرزا سلطان
واله چنان بود که سلطان سعید محافظت الوند اعزاز امرای ارلات رجوع فرمود و ایشان از سلطان
در مخبت کتخدای شاهزاده گرمسیر پوشیده نماند که مجملی از احوال او در سلطان سعید در انجام
ثبت افتاد و در آنجه بر سبیل تفصیل بنظر رسید در مجلد سابع لعبه لرد اردو فادر صاحب قرانی
بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی **در خاتمت کتاب** که اگر دانسته که بمن تائید و توفیق الهی

دفعتی فضل نامتناهی پادشاهی مجلد سادس که مشتمل بر بدایع اخبار و غرایب آثار بیان رسید
و معانی که مسود اوراق را در اثنای روایات عجیبه رو نمود بنا بر غرابت که داشت قلم مشکین رقم خواست
که این را ملحق گرداند تبیین اینمقال آنکه چون کمیت خوشخرام قلم بر میدان حدیث خاقان سعید
رسید ضعف حکم و درد کرده بشایبه بر راقم عود و استیلا یافت که قوت حرکت بل مجال
تنفس نماند و اطبای مسیحا نفس بمعالجه آن بسبب بیکس بر دارند لیک طریق پرهیز که در نظر اعتبار
بسیار دشوار نمود ارشاد نمودند چنانچه قرار دادند که هر روز بیست گرشت که نان اصلا بدان منضم
نشود و دو سیر شوربا و یک پیاله شربت صباح و یک انار در آخر روز قناعت باید نمود اگر
بتشنگی غلبه کند مقداری عرق کاسنی بجای آب باید آشامید و چون نقد حیات تخفه موتر و موت تا بابت
کنیه از اشارت اطبا تجاوز جایز نداشت و با وجود ضعف قوی در حیطه که فرموده بودند در
اکل و شرب از کتاب منع نکردند و مخلص حقیقی اینمعنی را فوزی عظیم دانسته بکار خود مشغول شد
نشنده بکشوف و مبهم گراست و آفرینده لوح و قلم اگاه که از بدایت سلطنت خاقان سعید
تا نهایت دولت میرزا السلطان ابو سعید الضعیف بخیف بر پهلوی راست و اسمان دلستان بر اسمان
افتاده بود و صورت در دمبان نتوانست که یک صفحه را نوشت در سلک تحریر کشد
و بعضی از اطبا اگفته اند که اینقدر مشغولی در اذاله مرض با عدم ارزدیا دوم دخل دارد و اینمعنی از بیانی
از کتاب مخفی احوال میشود و در آن باب اهمال ورزیده باستراحت مشغول میشد خواجه‌های عظیم و
از حول آن بیدار میگشت و با حرارت مفرط بر مزاج مستولی شده بحال اشتباه میافتاد و چون
بدستور سابق در تحریر شروع میرفت و حواس میل بیاعث کرده رو بای صالحه اتفاق میافتاد
و بسیاری از شبها که چشم این ناتوان می‌غنود و از نصف لیل تا وقت طلوع آفتاب بحال اشتباه می‌گذشت
و بشایبه تکلیف اینمعنی بظهور پیوست الا از کرامت عالی منزلت معانی منقبت مهر سپهر علم و کمال
خورشید فلک فضل و افضال احمد الامراء و اکرمهم بالاجراء و اقومهم بالاداء الغایة و الی الارات ارباب الدول

کتابخانه مجلس شورای ملی

۳۴۴

ورقهم بالفضایل المتعالیة الذی لم یر عین الافلاک مثله و عدیله ولم یسمع الاذن الاعصار و مشبهه
و عدیله مؤسس اساس العدل والاحسان قامع بنیان الظلم والعدوان الذی اناطه مفاتیح ارزاق
العلماء و فضلاء و ایادیه مفاتیح حلم الفقر مقرب الحضرت السلطانیه مرجع اعاظم الامراء الدولة الخاقانیة
المحقق بتاییدات الملک العلی الکبیر نظام الدولة الدنیا والدین امیر علیشیر بن الترکی مشید الدعوات
ماثر اقدامه و نظر ربایض المملکت بمعاطر اقلامه ب انهی تا بود افلاک دایم ؛ مباد انام سکش
از جهان کم ؛ بتایید الهی باد منصور ؛ بدیدش ممالک گشته معمور ؛ دعای صبح خیزانش فرجباد ؛ سعادت
یار دولت همنشین باد ؛ مظفر بانام کتابت الکتاب المشحون باجناس الکلمات العبارات حرز تشبیهات
الترصیعات و فایز باختتام نمافت هذا الدراب المکنون بانواع الاستعارات حرز تجنیسات
و التوشیحات باقبال صاحب الجد البازغ والعلی الدنی مؤیدة بالاقبال والاحسان والافضال والاستقبال
بین الامثال والاقران لازالت بالرقاب افضاله و احسانه للاسماء مشارقات اخباره و اشتهاره ساطعا
یوم الفوز بالقربات المرحومیه و انظرات
السعودیه تمت الکتاب لعون الملک
الوهاب حسب الطلب مورد [illegible]

سعید نفیسی
کتابخانه شورای ملی